



جس کا گریز نام

توڑک جہانگیری

محمد شمس

بناست آغاز پانچمین

هجرت پیرا قدم وین

ساکو پیر و زانقدب

رسم رایی

جہانگیرنامہ

توزک جہانگیری

نورالدین محمد جہانگیر کورکانی
اثر

به کوشش
محمد ہاشم



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

بنیاد فرهنگ ایران
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۹ در چاپخانه زر
چاپ شد

تقديم به :

روح پاک پدرم

فهرست مطالب

شماره - شصت

۱ - ۵۱۶

مقدمه

متن کتاب

دیباچه مولف

نوروز اول

نوروز دوم

نوروز سوم

نوروز چهارم

نوروز پنجم

نوروز ششم

نوروز هفتم

نوروز هشتم

نوروز نهم

نوروز دهم

نوروز یازدهم

نوروز دوازدهم

نوروز سیزدهم

نوروز چهاردهم

نوروز پانزدهم

۱ - ۲۹

۲۹ - ۵۰

۵۰ - ۷۹

۷۹ - ۸۸

۸۸ - ۹۵

۹۵ - ۱۰۹

۱۱۰ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۲۳

۱۲۳ - ۱۴۷

۱۴۷ - ۱۵۸

۱۵۹ - ۱۷۹

۱۷۹ - ۲۱۱

۲۱۱ - ۲۵۴

۲۵۴ - ۲۹۹

۳۰۰ - ۳۳۱

۳۳۱ - ۳۷۱



جهانگیر نامه	هشت
۳۷۱ - ۳۹۰	نوروز شانزدهم
۳۹۰ - ۴۰۲	نوروز هفدهم

دنباله جهانگیر نامه - نگارش : معتمد خان

۴۰۶ - ۴۳۴	آغاز سال هجدهم از جلوس
۴۳۴ - ۴۳۸	آغاز سال نوزدهم از جلوس

ضمیمه جهانگیرنامه تالیف : محمد هادی

۴۴۱ - ۴۷۷	مقدمه
۴۷۷ - ۴۸۵	وقایع سال بیستم
۴۸۵ - ۵۰۶	وقایع سال بیست و یکم
۵۰۶ - ۵۱۶	وقایع سال بیست و دوم
۵۱۷ - ۵۹۲	حواشی و تعلیقات



پیشگفتار

ابو عثمان جاحظ علامه و ادیب قرن سوم هجری (وفات ۲۵۵) در تعریف ادب گفته است: "الادب هو الاخذ من كل علم بطرف" ادب چیدن از هر خرمنی خوشه ای و از هریستانی غنچه ایست"

ادبیات هرملتی همچون آئینه ایست صافی و روشن که درجه ذوق و هوش و کمال معنوی و چگونگی حالات افراد آن ملت در آن نمایان است. میان ذوق و ادبیات همیشه رابطه مستقیم وجود داشته است.

درهرجا و هرزمان که از ذوق و زیبایی نمونه وجود داشته باشد، ناگزیر از ادبیات نیز اثری بوده است، پس هرگفتار منظوم یا منشور یا کرداری که دارای بهره ای از ذوق و زیبایی، ظرافت و موزونی، لطافت و نازکاری باشد و بدین زیور خدادادی آراسته داخل در مقوله ادب خواهد بود.

ادبیات فارسی با سابقه دوهزار ساله خود بی شبهه یکی از غنی ترین منابع ادبی جهان را دربردارد. شعرا و نویسندگان فارسی زبان اعم از ایرانی و غیرایرانی با کلامی سحر تمامی جنبه های آفرینش و هستی را مورد تدقیق و تحقیق قرار داده اند. اگر چه عامل اصلی در تکامل ادبیات فارسی قدرت خلاقه این زبان و علاقه و ذوق فارسی زبانها بوده است ولی بدون شک نمی توان تاثیر تشویق و ترغیب امرا و پادشاهان را در این امر نادیده گرفت. بسیاری از آثار فارسی مستقیماً به اشارت سلاطین نوشته و نگاشته شده است. باری هندوستان از جمله ممالکی است که مدتها مهد گسترش زبان فارسی بوده است و در طی دوران سلسله گورکانی فارسی زبان رسمی دربار بشمار می رفته و بسیاری

از تالیفات مهم به فارسی تدوین شده است و نیز بسیاری از امرا و سلاطین هندوستان در گسترش و توسعه زبان فارسی کوشیده اند.

امروز نیز اگرچه از سلاطین و ملات خبری نیست ولی مردم به هدایت ذوق سلیم خود فارسی می آموزند و سعی دارند خود را از خرمن بی دریغ فارسی نصیبی ببخشند. کش و جاذبه ای که گویا خداوند در زبان فارسی به ودیعت نهاده خیلی زود مرا نیز به مانند هزاران هزار افراد دیگر بخود کشیده در دبیرستان و کالج از میان دو زبان فارسی و عربی به عنوان زبان خارجی کلاسیک فارسی را برگزیدم و سپس در دوره فوق لیسانس مستقلاً به مطالعه فارسی پرداختم و به اخذ درجه فوق لیسانس و مدال طلائی به عنوان شاگرد ممتاز از دانشگاه کلکته در سال ۱۹۶۲ نایل آمدم. در سنه ۱۹۶۸ م وارد دانشگاه تهران شدم و دوره سه ساله دکترای مخصوص خارجیان را گذرانده "تصحیح انتقادی جهانگیرنامه" نوشته نورالدین محمد جهانگیر را به عنوان رساله دکترای انتخاب نمودم و تهیه میکروفیلم از کتابخانه های خارج از ایران به وسیله کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران انجام گرفت و پس از آن کار استنساخ و مقایسه آغاز شد.

تحریر وقایع سلطنت تا سال هفدهم جلوس وسیله خود جهانگیر شاه بعمل آمده و این تحریر بصورت شرح وقایع روزانه، روزنامه بود. پس از آنکه جهانگیر خود تحریر وقایع را متوقف ساخت معتمد خان بخشی را مأمور انجام این مهم ساخت ولی خود در تصحیح آنچه معتمد خان می نوشت را عهده دار گشت. جهانگیر نوشته های معتمد خان را پس از تصحیح وارد در مسودات خود ساخت.

جهانگیر خود در این مورد در جهانگیرنامه چنین اشاره می کند:

"چون از عمر ضعیفی که دو سال پیش ازین عارض شده بود و هنوز هست دل و دماغ همراهی ننمود که به مسودات سوانح و وقایع توانم پرداخت درین ولا که معتمد خان از خدمت دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت، چون از بنده های مزاجدان و شاگردان سخن فهم بود و سابق نیز سر رشته این خدمت و ضبط وقایع به عهده او بود، حکم فرمودم که از تاریخی که نوشته شده (آینده) مشارالیه به خط خود بنویسد و در ذیل مسودات من داخل سازد و آنچه بعد از این سنان شود به طریق روزنامه مسوده نموده و به تصحیح من رسانیده و به بیاض می سپرده باشد" ۱

سپس معتمدخان نوشتن وقایع را ادامه می‌دهد ولی بعد از چند مدت یعنی در وسط جلوس نوزدهم بدون علت معلوم وقایع نویسی جهانگیرنامه قطع می‌شود.

جهانگیرنامه اولین کتابی نیست که خاطرات و شرح وقایع سلطنت یکی از پادشاهان گورکانی را دربر دارد. قبل از جهانگیرنامه کتابهایی نظیر توزک تیموری از امیرنیمور گورکان، بابرنامه یا توزک‌بابری از طهیرالدین محمد بابر به زبان ترکی نوشته شده بودند اما با این وجود جهانگیرنامه مهمترین و اولین کتابی است که به زبان فارسی در ذکر وقایع حکومت یک پادشاه گورکانی تحریر یافته است.

این کتاب حاوی بسیاری مطالب تاریخی درباره پادشاهان سلف جهانگیر می‌باشد. این مطالب بعدها منبعی شده برای بسیاری از نویسندگان که دست اندرکار تحریر تاریخ هندوستان بودند. من جمله کتاب معروف "تاریخ هند بروایت مورخان هندی"^۱ در ضمن وقایع دوره جهانگیری ترجمه کاملی از کتاب جهانگیرنامه است.

می‌دانیم که خاندان تیموریان هندوستان در اصل ترک و ترک زبان بودند. جهانگیرشاه نیز به زبان ترکی تسلط کامل داشت. چنانکه خود می‌نویسد "با وجود آنکه در هندوستان کلان شده ام در گفتن و نوشتن ترکی عاری نیستم"^۲

با توجه به تسلطی که بر زبان ترکی داشت، جهانگیرشاه نیز می‌توانست شرح واقعیات خود را به روش بیاگانش در تحریر کتبی چون توزک تیموری و توزک‌بابری به زبان ترکی بنویسد اما به خاطر علاقه شدیدی که به زبان و ادب فارسی داشت این زبان شیوا را برای ادای مطالب خود برگزید. شاید یکی از عللی که جهانگیر را وادار می‌داشت واقعیات خود را به زبان فارسی بنویسد این بوده باشد که او می‌دید ترجمه‌هایی که از کتب مشابه تحریرات او به زبان فارسی شده است ناقص و نازیباست زبانی که جهانگیر در نوشتن جهانگیرنامه بکار برده است زبانی محکم و مطابق با معیارهای آن عصر است. نثری دلچسب که خواننده را مطلقاً خسته نمی‌کند.

اینک در آغاز هفتمین سال اقامتم در ایران بی‌غایت مسرورم که با توشه‌ای غنی تر و اندیشه‌ای پربارتر به کار دیدار پایان می‌دهم. آرزوی من این است که کار کوچکی که در تصحیح و تحقیق این کتاب به انجام رسانیده ام مورد قبول اساتید و ملت دانش‌دوست ایران قرار گیرد.



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش علوم اسلامی

مقدمه

آشنائی مختصری با سلسله تیموریان هندوستان

مهمترین و بزرگترین سلسله ای که در هندوستان به حکومت رسیدند تیموریان یا مغولان بودند. اگرچه نفوذ تیموریان به هندوستان از زمان حملات امیر تیمور به هندوستان آغاز شد، لیکن بابر شاه با برانداختن خاندان لودی افغانی خود را در این سرزمین مستقر ساخت.

ظهیرالدین محمد بابر مؤسس سلسله تیموریان هندوستان از ترکان جغتائی بود او از جانب پدر پنج پشت با تیمور فاصله داشت و از جانب مادر نسبش به چنگیز خان می‌رسید. پدرش عمر شیخ بن ابوسعید در یک امیر نشین کوچک تیموری در آسیای مرکزی یعنی فرغانه حکومت می‌کرد.

بابر بعد از درگذشت پدر خود در ماه رمضان سنه هشتصد و نود و نه در ولایت فرغانه به سن دوازده سالگی به پادشاهی رسید. او بسیار کوشید که فتوحاتی در ماوراءالنهر بدست آورد اما بزودی دریافت که قدرت روزافزون ازبکان شیانی استقرار وی را در آنجا غیرممکن ساخته است. ازین رو در سال ۹۱۵/۱۵۰۴ کابل را گرفت و تقریباً بلافاصله هند را تا کناره رود سند مورد تاخت و تاز قرار داد.

دسته ای از درباریان ناراضی سلاطین لودی دهلی وی را به مداخله در امور مملکت خویش خواندند بابر نیز چنین کرد و پس از نبردی با سلطان ابراهیم دوم او را در

پانی پت در سال ۹۳۲/۱۵۲۶ شکست داد.

گویند بابر در این نبرد تنها ده یا بیست و هفت هزار سرباز همراه داشت و حال آنکه افراد لشکر سلطان ابراهیم به صد هزار نفر بالغ می‌شد. بابر در این جنگ با استفاده از توپ که صدائی مهیب تولید می‌کرد، فیل هائی را که در لشکر مخاصم بود ترساند و در نتیجه قدرت این فیل‌ها علیه لشکر سلطان ابراهیم بکار رفت و سرانجام شکست در لشکر او افتاده و خود او نیز در جنگ کشته شد و بدین ترتیب بابر پادشاه هندوستان گردید.

بابر سال بعد مقاومت امرای راجپوت را نیز در کانوا، در نزدیکی آگره درهم شکست. معهذاً این پیروزیها هنوز مقدمهٔ کار بود و قدرت مغولان هنوز غالوده و پایه محکمی در خاک هند نداشت که بابر در ۹۳۷ هـ. ق وفات یافت و همایون شاه جانشین او گشت. ولی بر اثر شورش امرای افغانی به سرکردگی شیرشاه سوری همایون پسر بابر مجبور شد از هند شمالی به سند، و از آنجا به افغانستان و ایران بگریزد و مدت پانزده سال در آن دیار بماند. بعدها ضعف جانشینان شیرشاه باعث شد که همایون دوباره در ۹۶۲/۱۵۵۵ به هند بازگردد و حکومت خویشان را در دهلی و آگره مستقر سازد.

همایون حدود پانزده سال در حال درگیری بسربرده و سپس با کمک ارتش شاه طهماسب قندهار را در سنه ۹۵۸ و کابل را در سنه ۹۶۲ فتح کرده سپس در سنه ۹۶۲ هـ. ق هندوستان را دوباره تسخیر نمود و آب رفته را به جوی بازآورد. اما حکومت مجددش بیش از یک سال دوام نیافت و سرانجام در سال ۹۶۳ دفتر وجود او بسته شد.

تاریخ وفات همایون را ازین مصرع جسته اند:

همایون پادشاه از بام اوفتاد ۹۶۳ هـ. ق^۱

جلال‌الدین محمد اکبرشاه: پس از درگذشت همایونشاه پسر او اکبر که در سال ۹۴۹ در امرکوت از همسر ایرانی او حمیده بانو بیگم به دنیا آمده بود، به سن چهارده سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمود و تا پنجاه سال در نهایت قدرت و نفوذ بر هندوستان حکومت کرد.

اکبرشاه بدون تردید سردار و سیاستمداری بزرگ و جالب تر از آن یک متفکر و

مصلحتی مذهبی بود او با آوردن مذهبی بنام دین الهی پژوهش و کنجگاوای عمیق خود را درباره ادیان بطور کلی نشان داد؛ دین الهی آورده اکبر تلغیقی از اصول کلی و مورد قبول سایر ادیان بزرگ بود.

اکبر افراد مختلف از نژادهای مختلف را که مرکب از ترک و افغان و ایرانی و عرب و هندوستانی بود، با هم جوش داد و از آنها یک طبقه حاکمه بوجود آورد. اینان منصبداران مملکت را تشکیل می دادند و هر یک ناچار به تدارک تعدادی سپاهی بودند تا به هنگام جنگ در اختیار اکبر شاه قرار دهند. حقوق و مواجب اینان به وسیله جاگیر یا تیول تأمین می گشت. اما جاگیر مانند اقطاع که در سرزمینهای غربی اسلامی معمول بود موروثی نبود^۱

هنگامی که اکبر شاه فوت کرد مرزهای قلمرو او از شهر قندهار در مغرب تا شهر داکا پایتخت بنگلادش در مشرق و از سری نگر (کشمیر) در شمال تا حد شهر احمد نگر در جنوب امتداد داشت.

اکبر شاه بزرگ بعد از پنجاه و یک سال حکومت در تاریخ ۱۲ جمادی الثانی در سنه ۱۰۱۴ هـ. ق/ ۱۶۰۵ م از جهان فانی به جهان باقی شتافت.

اکبر شاه قبل از مرگ امرا و درباریان خود را جمع کرده و پسر یگانه خویش جهانگیر را که در آن زمان شاهزاده سلیم خوانده می شد جانشین خود قرار داد.

جهانگیر شاه پس از بیست و دو سال حکومت در ۱۰۳۲ هـ. ق درگذشت و پسرش شاه جهان تخت تیموریان هندوستان را تصاحب کرد. شاه جهان نیز مانند پدر خود در حفظ و حراست ملک و ملت سعی بلیغ و جد وافر نمود و قلمرو خویش را در دکن توسعه داد.

شاه جهان چهار پسر داشت؛ دارا شکوه، شاه شجاع، اورنگ زیب و شاه مراد. شاه جهان دارا شکوه پسر ارشد خویش را به عنوان ولیعهد اعلام کرده بود، اما اورنگ زیب علیه این تصمیم وی قیام کرد و بعد از زندانی کردن شاه جهان در ۱۰۶۹ هـ. ق و کشتن برادران خود تخت تیموری را به تصرف درآورد.

اورنگ زیب که دوره پادشاهی وی پنجاه و یک سال طول کشید آخرین امپراطور بزرگ تیموری است. مرگ وی که در ۱۱۱۸ هـ. ق روی داد عظمت و شکوه تیموریان

هندوستان را پایان بخشید . پس از او سلاله تیموریان بکلی دچار هرج و مرج گردید . دولت مرکزی اندک اندک نفوذ و قدرت خود را از دست داد و دهها فرمانروایی مستقل در حدود قلمرو تیموری بوجود آمد تا آنکه بهادرشاه ظفر آخرین فرمانروای تیموریان در سال ۱۸۵۷م (۱۲۷۴هـ.ق) وسیله انگلیس از سلطنت خلع و به رنگون (برمه) تبعید شد و بدین ترتیب سلسله بزرگ تیموریان هندوستان که در ۹۳۷هـ.ق بایرآن را تاسیس کرده بود بدست انگلیسها منقرض گردید .

شرح احوال نورالدین محمد جهانگیر مؤلف جهانگیر نامه یا تزوک جهانگیری

جهانگیرشاه در روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه ^{۱۰۰۷} هفتاد و هفت هجری تولد یافت^۱ . و نام اصلی او سلطان سلیم بود .

مادر سلیم که در هندوستان به "مریم زمانی" ملقب است دختر راجه بهارامل حاکم جی پور بود . سلیم پسر ارشد اکبر شاه تیز بود .

تحصیلات : مطابق رسم معهود تیموری چون عمر شاهزاده سلیم چهار سال و چهار ماه و چهار روز شد ، اکبر او را به تحصیل علم و دانش و هنر نزد بزرگان گذاشت . بدین منظور اکبر شاه جشن بزرگی برپا کرد و در یکی از ایام مسعود یعنی روز چهارشنبه بیست و دوم رجب سال نهمصد و هشتاد و یک شاهزاده را به مکتب فرستاد^۲ . او تحت نظر استادان بزرگ آن دوره مانند مولانا میرکلان هروی ، ملک الشعرا فیضی ، عبدالرحیم خانخانان ، مولانا احمد علی و صدرجهان تعلیم یافت . سلیم تحت توجهات بزرگان و نواب عصر خود در علم و ادب مهارتی بسزا بدست آورد و خصوصا هیئت و طبیعیات و فن انشاء و خطاطی را بخوبی فرا گرفت .

جهانگیر زبان ترکی را که زبان نیاکان او بود ، از خانخانان آموخت چنانکه خود میگوید : " باوجود اینکه من در خطه هندوستان تربیت یافته ام می توانم بخوبی تمام

۱- جهانگیر ، جهانگیر نامه ، ص ۱

۲- ابوالقاسم حالت ، شاهان شاعر ، ص ۲۸۹

در زبان ترکی حرف بزیم و چیز بنویسم^۱
جهانگیر گذشته از زبان عربی، فارسی، ترکی، زبان محلی را نیز بخوبی می‌دانست.
او در اوقات فراغت با پانديتان و مرتاضان هندو مباحثه می‌کرد و از معاصرت ایشان
استفاده می‌برد.

ازدواج: جهانگیر نیز مانند سایر شاهزادگان و فرمانروایان آن دوره چندین بار
ازدواج کرد. مهمترین ازدواج جهانگیر با نورجهان بیگم، دختر غیاث بیگ تهرانی
بود که در سال ۱۰۲۰ هـ.ق اتفاق افتاد.

اوضاع و احوال سیاسی در دوران نورالدین محمد جهانگیر پادشاه

در مسئله جانشینی اکبرشاه دو گروه بزرگ و زبردست به وجود آمده بودند: یکی
به سرداری راجه مانسنگه (دایی خسرو پسر ارشد جهانگیرشاه) و خان اعظم (پدر زن
خسرو) که سلطان خسرو پسر جهانگیر را حمایت می‌کردند و دیگر گروهی مشتمل بر اغلب
سرداران و امیران اکبرشاه که خواهان جهانگیر بودند. ولی اکبرشاه خود در روزهای
بیماری همواره از جهانگیر به عنوان جانشین خود سخن می‌گفت که فرزند من سلیم
(جهانگیر) جانشین من است و هنگامی که آن خسرو است. اکثر بزرگان دربار نیز صلاح
خود را در پشتیبانی از جهانگیر دیده و چنین کردند. اکبرشاه قبل از وفات خود در
حضور کلیه سرداران بزرگ، جهانگیر را جانشین خود معرفی کرد.

شاهزاده سلیم بعد از درگذشت پدر خود، جلال‌الدین محمد اکبر، در روز بیستم
جمادی‌الثانی در سنه ۱۰۱۴ هـ.ق/ ۱۶۰۵ م در آگره بر تخت سلطنت جلوس کرد و لقب
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه بر خود نهاد و بدین ترتیب دوران پادشاهی را آغاز
کرد.

اگرچه در مقابل زحماتی که پدر او اکبرشاه و نیاکان وی بابرشاه و همایون برای
برقراری سلطنت و قدرت و جلال در هندوستان کشیده بودند، زحمات او برای توسعه
دادن سلطنت خویش و فتوحاتی که در شمال و جنوب هندوستان انجام داد، چندان

قابل توجه نیست ولی استعداد و آمادگی‌ای که در محارست و محافظت کشور پهناوری مانند هندوستان نشان داد قابل تقدیر و ستایش فراوان است.

همانگونه که مذکور افتاد قبل از درگذشت اکبر شاه برای جانشینی او دو گروه موجود آمده بودند، جهانگیر شاه برای بدست آوردن دلبهای رسیده در بدو پادشاهی خود همه امیران و سرداران پدر خود را به مناصب مناسب و جوایز و انعامات سرافراز کرد، مخصوصاً میرزا غیاث بیگ تهرانی را لقب اعتمادالدوله داد و منصب او را اضافه نمود و مناصب شیخ فرید بخاری، مقیم وزیرخان، عبدالرزاق معموری، شریف خان امیرالامرا، راجه مانسنگه، مهابت خان و عبدالرحیم خانخانان و غیره را علاوه بر آنچه از عهد پدرش داشتند، افزونی بخشید و به تدریج آنان را مددکار خود ساخت و هر یک را جاگیری داده برای نظم و نسق مملکت روانه جا و مقام خویش گردانید.

جهانگیر بعد از جلوس برای محافظت و محارست و اداره کردن امور سلطنت وسیع خود احکامی به عنوان دستورالعمل حکام ممالک محروسه تدوین و به اجرا درآورد.

جهانگیر نیز مانند پدر با پیروان هر مذهب و دین و طایفه با مسالمت و دوستی رفتار می‌کرد. با راجپوتان که طایفه‌ای قوی و پر قدرت و جنگجو بودند روابط حسنه داشته و برای تقویت این رابطه با دخترهای حکمرانان راجپوتان مختلف ازدواج کرد و برای شاهزادگان نیز از دختران آنها خواستگاری نمود و در اندک مدتی پیوند راجپوتان با سلسله تیموریان محکم گردید و میانشان پیوند خویشی برقرار شد.

تصورات جاه طلبانه و توسعه طلبانه جهانگیر

عزم تسخیر ولایت رانا امرسنگه حاکم اودی پور، بعد از جلوس چون تمام امرا با افواج خودشان در دربار حاضر شدند جهانگیر آنان را تحت فرماندهی پسر خود سلطان پرویز درآورد و روانه ملک رانا که سر به شورش برداشته بود، ساخت تا او را مطیع و فرمانبردار کند. ولی تسخیر ملک رانا بزودی میسر نشد و سرانجام در ۱۵۲۳ ه. ق سلطان خرم پسر جهانگیر شاه که بعدها به شاه جهان شهرت پیدا کرد، آن ملک را تسخیر کرد و رانا به متابعت سلطان خرم گردن نهاد.

جهانگیر مانند پدر خود عزم تسخیر ولایت موروئی خویش ماوراءالنهر را داشت و می‌خواست که اگر هندوستان از فتنه و فساد بطور کلی پاک شود یکی از فرزندان خویش را در هندوستان گذاشته به میامن توفیقات الهی روانه ولایت موروئی گردد^۱ ولی او نیز مانند پدر موفق نشد و در هندوستان ماند.

بعد از فتح ملک رانا شورش و طغیان عثمان افغان در بنگاله بدست اسلام خان فرونشست و عثمان بدست او به قتل رسید و بنگاله بطور کامل مفتوح شد و از فتنه و فساد پاک گردید.

جهانگیر سپس فرزند خود سلطان خرم را بر سر دکنیان یعنی حکمرانان جنوب هندوستان فرستاد. کار تسخیر آن خطه نیز بخوبی انجام رسید و سلطان خرم تمام حکمرانان دکن را مجبور به اطاعت کرد و از آنها پیشکش‌های گرانقدر و بی‌شمار گرفته نزد پدر بازگشت و بخاطر این فتح خطاب شاه جهان گرفت.

شاه جهان بزرگترین فتحی که مایه افتخار تاریخ تیموریان است، برای جهانگیر عملی ساخت و آن فتح قلعه کانگره بود که در سال ۱۵۳۱ ه. ق. بعمل آمد. جهانگیر همواره بدین امر بس افتخار می‌کرد^۲

جهانگیر در اواخر سلطنت همواره مریض بوده، هوای گرم هندوستان به طبع او نمی‌ساخت و لهذا او بیشتر اوقات خود را در منطقه بهشت گونه کشمیر می‌گذراند، و از مرکز دور بود و درین زمان نور جهان بیگم همسر او اداره امور مملکت را در دست داشت، جهانگیر در کلیه مسائل مهمه مملکت با او مشورت می‌نمود. البته لازم به تذکر است که امرای ایرانی نژاد نیز که در دربار جهانگیر بودند، در کلیه امور دولت نفوذ عمیقی داشتند. در همین احوال بود که شاه عباس اول سیر و شکار را بهانه ساخته بر قلعه قندهار حمله‌ور می‌شود و آنجا را تسخیر می‌کند. جهانگیر ازین خبر بسیار تأسف خورده و آن را در شأن شاه عباس که دارای مملکت بزرگی چون ایران است نمی‌شمارد. خصوصاً با وجود دوستی و محبتی که در میان دو سلطان استوار بود. جهانگیر می‌گفت که برای بدست آوردن قلعه قندهار شاه عباس او را فریب داده و سیر را بهانه ساخته است.

۱- جهانگیرنامه، ص ۱۶

۲- جهانگیرنامه، ص ۲۶۲ تا ۲۶۳

باری پس از فتح قندهار ایلچی ایران به دربار جهانگیر می‌آید و عذرخواهی شاه عباس را بصورت نامه ای به حضور جهانگیر می‌آورد. مضمون آنکه ما برای سیر آمده بودیم و می‌خواستیم قلعه را هم سیر کنیم ولی گماشتگان شما حاضر نبودند که از ما پذیرائی کنند. ما هم ناچار شده قلعه را تسخیر کردیم. اما حاضر هستیم که دوباره این قلعه را به گماشتگان شما بسپاریم^۱

جهانگیر درباره این واقعه در نامه ای که به شاه عباس نوشته است اظهار تاسف کرده و او را ملامت می‌کند^۲

بعد از رخصت نمودن سفیر ایران و فرستادن نامه در جواب شاه عباس جهانگیر مصمم می‌شود که با لشکر بزرگ بر ایران حمله کند و برای انجام این مهم به شاه جهان که در آن زمان در دکن بود، نامه می‌نویسد که هر چه زودتر ملازمت نماید و خود را آماده پیکار با شاه ایران کند. شاه جهان جهت امثال فرمان پدر عازم جنگ می‌شود ولی وقتی که به هندو می‌رسد به تصور اینکه این امر بهانه ای پیش نیست و در واقع نورجهان بیگم می‌خواهد او را از هندوستان دور کرده شهریار پسر دیگر جهانگیر و داماد خود را جانشین وی کند، مصمم می‌شود در این امر تردد کند و امروز را به فردا موکول سازد. این تعویق بدانجا می‌رسد که جهانگیر در می‌یابد شاه جهان فی الواقع نمی‌خواهد دستور او را اجرا سازد، لاجرم شهریار و دیگران را برای این مهم نامزد می‌کند، اما به علت جنگ داخلی لشکر پادشاهی با شاه جهان که درین هنگام شورش کرده بود کاری از پیش نمی‌رود و قندهار تا چند سال در دست ایرانیان می‌ماند.

سالهای آخر زندگی جهانگیر شاه در تاراجتی می‌گذرد. در همین زمان است که بنا بر اثر ناعاقبت‌اندیشی و بی احتیاطی نورجهان و دشمنی وی با برادر خود آصف خان، جهانگیر و نورجهان به اسارت مهابت خان درمی‌آیند و مهابت خان آن دو را قریب یک سال در اسارت خود می‌گیرد. ولی بعد از یک سال بواسطه کشته شدن بسیاری از سپاه مهابت خان بدست احدیان قوای او ضعیف گشته و نورجهان با حيله، خود و همسرش را از قید اسارت رها می‌سازد. مهابت خان پس از رهایی جهانگیر و همسرش فرار کرده

۱- جهانگیر نامه، ص ۳۹۷

۲- ایضا، ص ۴۵۵

به شاه جهان که در آن زمان به لقب بی دولت شهرت داشت و در واقع علیه پدرش شورش کرده بود، می پیوندد^۱

پسران جهانگیر سلطان خسرو در سال ۱۰۳۰ ه. ق و سلطان پرویز در سال ۱۰۳۶ ه. ق در زمان حیات پدر خود فوت کرده بودند.

مرض جهانگیر شاه در سال هزار و سی و هفت هنگام مراجعت از سیرگلزار کشمیر در راه نزدیک به راجور شدت پیدا کرد و "هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هفتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم آبان ماه الهی و بیست و دوم از جلوس اشرف همای روح آن حضرت از آشیانه خاک پرواز نموده سایه برفرق ساکنان خطه افلاک افکند و در سن شصت سالگی جان به جان آفرین سپردند"^۲

نورجهان بعد از درگذشت شوهر خود جهانگیر شاه و کشته شدن شهریار دامادش ناچار گوشه گیری اختیار کرد و در سنه ۱۰۵۵ ه. ق / ۱۶۴۵ میلادی درگذشت.

مقبره جهانگیر در شاهدره در نزدیکی لاهور از جمله ساختمانهای بسیار زیبا و پر عظمت کنار رودخانه راوی است و در نزدیکی آن نیز مقبره نورجهان است که خود در زمان حیات این هردو بنا را ساخته بود. این شعر را نیز نورجهان برای لوح مزار خویش ساخته است:

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی نی بر پروانه سوزد، نی سراید بلبلای^۳

اخلاق و عادات جهانگیر

جهت پی بردن به اخلاق و عادات جهانگیر قبل از هر چیز مطالعه کامل و دقیق جهانگیرنامه که نوشته خود اوست، لازم می باشد. این تدقیق و بررسی قضاوت در باب اخلاق و عادات جهانگیرشاه را ممکن خواهد ساخت در غیر این صورت آنچه گفته شود بیشتر حدس خواهد بود تا تحقیق. هر حرف و لفظی از کتاب جهانگیرنامه چون آئینه ای صفات مصنف آن را بازتاب می کند.

از آنجا که جهانگیر خود شاه بود و همگان را تحت تسلط و قدرت خود داشت از

۱- جهانگیرنامه، ص ۴۸۴ تا ۴۸۶

۲- جهانگیرنامه، ص ۵۵۲

۳- ابوالقاسم حالت، شاهان شاعر، ص ۲۹۹

هیچ کس ابا نمی نمود و هرآنچه از نیک و بد لازم می دید با صراحت و رک گوئی باز می کرد. حتی در مورد شخص خودش نیز از این صراحت صرافت حاصل نکرده و هرآنچه از اعمال نیک و بد داشته و کرده صریحا متذکر گردیده است، اگر شراب می خورد به بانگ کوس می خورد و مانند جدش بابر به این نکته معترف بود.

جهانگیر برای پدر، فرزندی فرمانبردار و خلف بود. اگرچه در عهد شباب به اقتضای جوانی و افساد چاپلوسان مدتی کوتاه علیه پدر شورید اما پس از آن که عذر تقصیر به درگاه پدر آورد دیگر هرگز سر از اطاعت او نییچید و هرگاه ازو یاد می کرد مراتب احترام و سپاس را بجای می آورد تا آنجا که به گفته خود پدر را خدای مجازی می شمارد^۱

جهانگیر در مورد فرزندان خود اگرچه طاغی و یاغی می شدند باز به رفق و ملامت رفتار می کرد. او هرگز دست به خون فرزند نیالود و حال آنکه در همان زمان شاهان صفوی به اندک خشمی اولاد خود را به عقاب مرگ گرفتار می ساختند^۲. اگرچه خسرو پسر جهانگیرشاه بر او شورید و طفیانی بها ساخت اما چون مغلوب جهانگیر شد تنها مجازاتی که در حق او اعمال گردید حبس و تحت نظر گرفتن او بود^۳.

جهانگیر با نوادگان و برادرزادگان خود نیز با شفقت و مهربانی خارق العاده رفتار می کرد^۴.

جهانگیر به پسران و دختران سلطان خرم پسر خود بسیار علاقه مند بود تا آنجا که برای رفع خطر از وجود شاه شجاع نواده خود و پسر سلطان خرم از شکار حیوانات و آزار آنان توبه می کند و دست می کشد^۵.

باری من حیث المجموع جهانگیر پادشاهی سلیم الطبع و مردم دوست و مهربان بود. ستم بی دلیل برکس روا نمی داشت و البته گناه بزرگ را نیز بی عقاب نمی گذاشت. از حیث رسیدگی به حال رعیت فقیر و نادار در میان تمامی پادشاهان این سلسله و حتی سایر سلاله هندی بی نظیر و عدیل بود. او همواره از بی توانان دستگیری کرده و

۱- جهانگیر نامه، ص ۵۹۷

۲- رک: جهانگیر نامه، ص ۲۵۵ و ۲۴۵

۳- ایضا، ص ۱۳۴ - ۱۲۲

۴- جهانگیر نامه، ص ۴۴

۵- ایضا، ص ۲۸۱

چون به شهری وارد می شد قبلاً فرستادگان بدانجا اعزام می داشت تا حتی المقدور به بیوه زنان و از پافتادگان کمک و مساعدت کنند.^۱

عدالت جهانگیر: جهانگیرشاه به عنوان شاهی عادل و دادگر شهرت داشت تا آنجا که در همه اکناف مملکتش از (عدل جهانگیری) سخن در میان بود در مورد عدل جهانگیر داستانها و کتب فراوان نوشته شده است. جهانگیر در رعایت عدل حتی از همسر حرم خود نیز نگذشت و او را بدست قضات سپرد تا محاکمه شود.^۲ او هرگز ظلم شاهزادگان و یا امرا را در هر نقطه از مملکت که بودند نمی بخشید و داد مظلوم را می داد.^۳

اعتقادات مذهبی آن دوره و جهانگیر: در دربار اکبرشاه گورکانی همواره جمعی از علماء فرق مختلف و ادیان متفاوت چون مسلمان، هندو، مسیحی، کلیعی و زردشتی گرد بودند. این دانشمندان اغلب بر سر مسائل دینی و ارجحیت عقیده خود با دیگران در ستیز می شدند. اکبر به فکر افتاد که مسلک واحدی را پی ریزی کند که مورد قبول تمامی این افراد و هم مسلکان آنان باشد. پس مشورت و نظر خواهی این فقها و دانشمندان ایجاد کرد که خود آنرا دین الهی می خواند. بسیاری از علماء درباری و اطرافیان اکبر مذهب جدید را پذیرفته و یا لااقل تظاهر به ایمان بدان می کردند. لیکن عامه مردم و آن دسته از علمای راستین که به مذهب اصل خود اعتقاد و ایمان داشتند بدعت او را نپذیرفتند و به دین سابق خود به قیمت زندان و شکنجه باقی ماندند. نارضایتی مردم از عمل اکبر در تمامی دوران حکومت او دوام یافت و دامنه آن به حکومت جهانگیر و پسر و جانشین او نیز کشیده شد لیکن جهانگیر خود در زمره افرادی بود که بر عمل پدر خود اکبرشاه صحنه نمی گذاشت و با آن مخالفت داشت.^۴

۱- جهانگیرنامه، ص ۱۴۴

۲- شبلی نعمانی، مقالات شبلی (اردو) جلد چهارم، ص ۱۵۹

۳- رک: جهانگیرنامه، ص ۹۹

۴- می گویند که تورش و طعیان شاهزاده سلیم (جهانگیر) در زمان حکومت اکبرشاه موجب همین اختلاف نظر مذهبی بود و علما و بزرگان هر مذهب و ملت درین مورد جهانگیر را کمک کرده بودند. م

جهانگیر اگرچه خود از نظر مذهبی بسیار آزاد اندیش بود لیکن نمی خواست که تمام مذاهب یکی شود و وحدت مذهبی بوجود آید بلکه ترجیح می داد پیروان هر مذهب در مذهب خود بمانند و به آنچه اعتقاد دارند پایبند باشند و خود در جهانگیرنامه می آورد که در عهد حکومت من مذهب آزاد است و هرکس می تواند به هرچه که می خواهد معتقد باشد^۱.

جهانگیر به پیروان تمام مذاهب احترام می گذاشت و اگرچه خود مسلمان بود ساعتها در خدمت علمای هندو و یاندیت هائی چون جدروپ بسر می برد و از محضر آنان کسب فیض و دانش می نمود^۲. و گاه در مراسم مذهبی هندوان شرکت می جست^۳. باوجود این آزاداندیشی جهانگیر در اواخر عمر بیشتر صغۀ مسلمانی به خود می گیرد و این بیشتر تحت تاثیر تبلیغات و تلقینات علمای مسلمان درباری بود تا آنجا که پس از فتح قلعه گانگره که تا آن زمان به دست هیچ حاکم مسلمان نیفتاده بود جهانگیر به فتح آن مباحثات می کند و می گوید تا همه جا مسجد بسازند و گاو بکشند تا در تاریخ شصت و شش قلعه بدست یک مسلمان ثبت شود^۴.

اگرچه ازدواج یا دختران هندو از زمان اکبر میان سلسله گورکانی تداول یافته بود و جهانگیر خود چند زن هندو در حرم داشت اما نسبت به تزویج دختر مسلمان به پسر هندو سخت تعصب می ورزید و آنرا ناروا می دانست و از این عمل به خدا پناه می جست^۵.

عقیدت مذهبی جهانگیر و روابط او با علمای مذاهب : جهانگیر از دوران حکومت پدر خویش ناظر بر تشّت و آشفتگی بازار مذاهب در هند بود. مذهب برای جمعی شیاد و فرصت طلب آویزه ای شده بود تا بوسیله مرید و مراد بازی به مقاصد خود برسند. اگرچه در این بازار آشفته متاع سالم و عاری از غش نیز وجود داشت و آن عالمان وارسته و راستین بوده که مورد احترام جهانگیر بودند لذا جهانگیر در عهد حکومت خود نظر به وحشتی که از این اوضاع درهم درهم مذهب داشت کمر به تشبیت آن بر بست اوکسانی را که شیاد و متقلب می دید می گشت ولی نسبت به عرفا و علمای واقعی چون جدروپ

۱- جهانگیرنامه، ص ۲۳ و ۲۶

۲- جهانگیرنامه، ص ۷، ۲۵۲ و ۳۱۶

۳- ایضا، ص ۲۵۵ و ۲۵۶

۴- ایضا، ص ۳۸۷ و ۳۸۸

۵- ایضا، ص ۳۶۵

مرتاض و شیخ میر نهایت احترام را می‌داشت و در هر فرصتی به مجالست با آنها می‌پرداخت. جهانگیر چون شیخ نظام تپانسیزی و شیخ احمد سرهندی را که ادعای معیشتی داشت مزور شناخت و زندانی کرد و حال آنکه این دو در نزد مسلمانان احترامی خاص دارند خصوصاً شیخ احمد سرهندی دارای تالیفات نیز هست که مورد رجوع و مطالعه مسلمانان می‌باشد.

جهانگیر خود دارای علائق مذهبی بود و هرگاه به مزار شریفی می‌رسید دست به زیارت می‌برد او سرمایه و درآمد خاصی را همواره به تعمیر و تجدید بقعات متبرکه که رو به خرابی بودند اختصاص داده بود.

اصلاحات اجتماعی و رفاهی : جهانگیر به پیشبرد رفاه مردم علاقمند بود و همواره در تأسیس پل و مدارس و بناهای خیریه نظیر دارالایتام که در سی‌شهر حدوداً موجود بود می‌کوشید.

از جمله اموری که جهانگیر به پایان دادن به آن مباحثات می‌کند مسأله مقطوع‌النسل کردن پسران برای خدمت در حرم بود توضیح آنکه در بنگاله رسم بود که مردم پسران خود را مقطوع‌النسل می‌کردند تا امر خواجگی حرم‌سرا به آنان تفویض شود و از این راه پولی عاید آنان گردد. جهانگیر که این کار را کاری قبیح و غیرانسانی می‌دانست در پایان بخشیدن و برجیدن این رسم کوشش فراوان نمود و سرانجام موفق شد مردم را از آن وادارد.

دیگر برجیدن رسم جوهر بود که جهانگیر در پایان دادن به آن بسیار کوشید. می‌دانیم که هندوان مطابق رسوم خود همسر مردی را که بمیرد با او زنده می‌سوزانیدند و زنان به زنده سوختن لاجرم بودند و حتی بعضی از قبایل مسلمانان نیز بدین امر هندوان تاسی کرده بودند، جهانگیر سوزانیدن زنان را که رسم جوهر خوانده می‌شد متوقف و ممنوع ساخت.

همچنین جهانگیر فروش بنگ و بوزه را نیز ممنوع قرار داد.

روابط جهانگیر با پادشاهان و حکمرانان معاصر

روابط داخلی

جهانگیر بدوا سعی زیاد نمود تا کلیه ممالک متفرق در خاک هند را که در واقع صورتی از ملوک الطوائفی بود تحت سلطه خویش آورد و در این امر تا حد بسیار زیادی توفیق یافت ولی در مواردی هم که نتوانست مستقیما بخشی تسخیر نماید یا حاکم آنجا نوعی روابط خراجگزاری برقرار نمود و بدین ترتیب کلیه حکمرانیهای جزء در خاک هند تابع و خراجگزار حکومت مرکزی یعنی دربار جهانگیر بودند. از میان این حکمرانی ها می توان حکومت نظام شاهی حکمرانی قطب شاهی گلکنده و سه دیگر حکومت بی جایور را نام برد.



روابط خارجی

روابط سیاسی بین صفویان ایران و تیموریان هندوستان : پادشاهان صفوی همواره به سلاطین گورکانی کمک و معاضدت می کردند. شاه اسمعیل صفوی به بابر شاه در گرفتن هرات و قندهار از دست ازبکها مساعدت فراوان نمود و چون شاه اسمعیل عبدالله خان شیانی سردار ازبک را که دشمن بابر و ایران هردو بود به شکست و گشت، خواهر بابر را که به اجبار در ید او بود به عزت و احترام به نزد بابر فرستاد و این نیز به استحکام دوستی دو سلطان نیرو بخشید. در واقع از همین اوقات بود که پادشاهان گورکانی همواره در هنگام نیاز دست کمک به سوی ایران دراز می کردند کما اینکه همایون شاه نیز پس از شکست از شیر شاه سوری به دربار شاه طهماسب اول پناه برد و با کمک او دوباره تاج از دست رفته باز گرفت. بدین خاطر وجهت بازگرفتن کابل و حکومت هندوستان طهماسب شاه حدود دوازده هزار سرباز ایرانی در اختیار همایون شاه قرار داد در وقایع جلوس جهانگیری نیز سالی نمی گذرد الا اینکه نفراتی چند به عنوان سفیر با عناوین دیگر میان دو دربار هند و ایران مبادله می شود. و هر یک از دو پادشاه که بر دشمنی پیروز می شد پادشاه دیگر به او تبریک می گفت و متقابلا شاه پیروز بخشی از غنائم جنگ

را به هدیه نزد شاه دیگر می‌فرستاد. تنها مورد اختلاف دو دربار بر سر قندهار بود که زمانی در حیطه حکومت هند و دیگر زمان در تحت تسلط سلطنت ایران بوده است.^۱

روابط اجتماعی ایران و هندوستان

گورکانیان بیشتر مراسم و سنن خود را با شیوه ایرانیان باستان انجام می‌دادند و علیرغم آنکه در آن عصر در ایران بیشتر مراسم ملی بصورت مذهبی و مستخرج از سنن مذهبی بود، در دربار هند سال نو را در نوروز به تقویم ایرانی جشن می‌گرفتند و به سایر آداب و رسوم مربوط به آن شدیداً پای‌بند بودند و خصوصاً در میان زنان حرم آداب و رسوم ایرانی سخت رواج داشت. جهانگیر نیز سنوات جلوس خود را بر مبنای نوروز گذاشته است و روز اول فروردین را جشن می‌گرفته. و چندان به جشن‌های مذهبی اسلامی یا هندو در مقام مقایسه با جشن نوروز واقعی نمی‌نهاده است.

دربار جهانگیر در نوروز شکوه و جلالی خاص می‌یافت و سراپا آذین بندی می‌شد و آواز خوانان و خنیاگران همه جا در ترنم و پایکوبی می‌شدند و این سرور تا ۱۹ فروردین ادامه می‌یافت.^۲ حتی اگر در ایام نوروز جهانگیر در سفر بود مراسم را در خیمه گاه و با جلال و شکوه برگزار می‌نمود. از اول فروردین تا ۱۹ این ماه که روز شرف خوانده می‌شد امرا و حکام هدایای گرانبها به خدمت جهانگیر می‌آوردند و در این مهم بایکدیگر رقابت می‌نمودند. متقابلاً جهانگیر نیز به آنها هدایائی می‌داد و یا مناصب آنها را ترقی می‌بخشید.^۳

صرفنظر از اعیاد ایرانی جهانگیر هر هفته شب جمعه را جشن می‌گرفت و هیچ چیز نه سفر و نه حضر مانع از این جشن نمی‌توانست شد. در این جشن با امرا و بزرگان دربار به پیاله گردانی می‌پرداخت.

روابط سیاسی و تجاری با کشورهای اروپائی و آسیائی؛ علاوه بر روابط حسنه میان

۱- برای اطلاعات بیشتر درباره قضیه قندهار لطفاً رجوع کنید به نامه‌های شاه عباس و

جهانگیر، کتاب حاضر، ص ۳۹۷ تا ۴۰۱

۲- جهانگیر نامه، ص ۲۹

۳- ایضاً، ص ۲۹ - ۵۰

دربار جهانگیر و صفویان ایران میان این دو دربار ممالک توران، ماوراءالنهر، تبت، مکه (عربستان) و ترکیه (استانبول) از طریق مکاتبه و ارسال هدایا و استخدام اتباع این کشورها در سپاه و نیز اعزاز و تکریم دانش پژوهان و دانشمندان این سرزمین‌ها که به‌هنگام می‌آمدند همواره ارتباط برقرار بود.

در این زمان مهمترین مسأله، مسأله روابط و بهتر که گفته شود نفوذ اروپائیان چون انگلیسی‌ها و پرتغالی‌ها به دربار جهانگیر است.

انگلیسی‌ها در نزدیکی بندر "سورت" کشتی‌های خود را مستقر نموده و به تجارت می‌پرداخته و پرتغالی‌ها نواحی (گوآ) را محل تردد خود قرار داده بودند. جهانگیر خود متعایل به جانب انگلیسیان بود و حتی یکبار که میان پرتغال و انگلیس بر سر برقراری روابط و نفوذ در هند برخوردی پیش‌آمد جهانگیر به انگلیسی‌ها کمک و مساعدت نظامی نمود. بعلاوه پادشاه انگلیس جهت تحکیم روابط سیاسی و تجاری انگلیس و هند همیشه سفیری در هند داشت.

سیاحان خارجی در هند (وپاکستان) در زمان سلطنت جهانگیر: دوران سلطنت جهانگیر از لحاظ دیدار اروپائیان از دربار او مورد توجه می‌باشد. اولین فرد انگلیسی که به هند رفت ویلیام هاوکنز نام داشت او سفر خود را در ۱۶۰۸ آغاز کرد و تا سال ۱۶۱۲ در شبه قاره هند وپاکستان ماند. او می‌خواست اجازه افتتاح باب تجارت باشد. قاره را کسب کرده و در سورت کارخانه‌ای بنا کند. جهانگیر با نهایت مهمان‌نوازی از او پذیرائی نمود و به او منصب چهارصدی با مقرری ۳۰ هزار بخشید. متقابلاً هاوکنز نیز در تجارت تخفیفاتی برای جهانگیر قائل شد. اما این وضع دوامی نیاورد و پرتغالی‌ها که بر روی جهانگیر نفوذ فوق‌العاده داشتند بمطایب ویلیام را برچیدند.

در سال ۱۶۱۲ کاپیتان بست انگلیسی در یک جنگ دریائی نیروی پرتغالی‌ها را در محلی بنام سوالی نزدیک سورت شکست داد. در نتیجه این پیروزی نفوذ پرتغالی‌ها را بسیار کاهش داد و لذا انگلیسی‌ها توانستند مجدداً اجازه فعالیت تجاری در هند را بیابند و کارخانه‌ای در سورت تاسیس کنند.

سرتامس رو، در سال ۱۶۱۲ جیمز اول پادشاه بریتانیا سرتوماس رو را به عنوان سفیر کبیر خود به دربار جهانگیر اعزام داشت. این شخص از جهانگیر خواست تا اجازه دهد تجار انگلیس در حوزه امپراطوری او به تجارت بپردازند. جهانگیر با

سرتامس رو در نهایت مهربانی و توجه رفتار کرد و اجازه داد که تجار انگلیسی آزادانه در سرزمین او تجارت کنند. سرتوماس رو سه سال یعنی تا سال ۱۶۱۹ در هند ماند. او همواره به شکوه و قدرت درگاه مغولی اقرار داشت.

ادوارد تری این شخص کشیش سفارت در عهد سرتوماس بود و با او سه سال در شبه قاره ماند و مشاهدات و شنیده های خود را در این مدت بصورت دفتری تنظیم و تحریر کرد.^۱

ادب پروری و فرهنگ دوستی تیموریان هندوستان

زبان فارسی بافتوحات مسلمانان در هندوستان و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام و فتوحات سلطان محمود شروع و با سلطنت غزنویان و غوریان در آن دیار انتشار یافت و بعداً با تأسیس سلطنت تیموری در آن مملکت به اوج ترقی رسید.

شاهان تیموری هندوستان از بنیان گزاران سلسله بابر تا واپسین حکمران چملگی نه تنها شعر و ادب فارسی را ترویج کردند بلکه خود در آن رشته درس و هنر آموختند و به تشویق گویندگان و نویسندگان فارسی پرداختند.

هرچند که بابر از خاندان تیمور و جنگیزخان بود ولی اخلاقی ملایم داشت و شباهتی به روش و رفتار خانهای سنگدل تیموری و مغول نداشت و با آنکه پس از مرگ پدر از دوازده سالگی جهانگیری را پیش گرفت باز پیوسته دنبال کسب ادب و دانش بخصوص ادبیات ترکی و فارسی بود و در اغلب علوم مهارت پیدا کرد او به زبان ترکی و گاه به زبان فارسی شعر می سرانید و به تالیف و تصنیف می پرداخت چنانکه رساله ای در عروض و رساله ای دیگر در فقه تالیف نمود^۲ و تاریخ احوال دوران خویش را در واقعیات بآهری (بآبرنامه) به زبان ترکی ضبط کرد.

دیوان شعری که از بابر بجا مانده است در کتابخانه رام پور (هندوستان) موجود است^۳ و دارای شصت و یک بیت فارسی و بقیه ابیات ترکی است.

۱- M.A.Hanifi: A Short History Of Muslim Rule In India; p 196-97

۲- نظام الدین، احمد: طبقات اکبری، ج ۲، ص ۲۷

۳- وحید مازندرانی: هند، ص ۴۹

در واقعات بایری (بایرنامہ) نیز چهارده بیت فارسی موجود است .
بایر علامہ بر تمایل شخصی به سرائیدن شعر و اشتغال به تصنیف و تالیف از شعرا
و نویسندگان ، ادبا و فضلا ، مصوران و منجمان و موسیقی دانان معاصر خود نیز تشویق بعمل
می آورد . علمای بزرگ دربار بایری عبارت بودند از : شیخ زین الدین ، مولانا شہاب الدین
بقائی ، ابوالوجد فارغی و شیخ جمال الدین ^۱ .

همایونشاه پسر بایرشاه نیز ذوق شعر و ادب را از پدر خود به ارث برده بود و
دیوان شعری از او مانده است .

دیوان همایون توسط آقای هادی حسن استاد دانشگاه علیگر تصحیح و به چاپ
رسیده است .

همایون علاوه بر شعر و ادب کتجکاوای مخصوص نسبت به علوم طبیعی ابراز
می داشت و داستانهای که درباره علاقه شدید او به هیئت و نجوم و اضطراب و مشاهده
اوضاع اجرام فلکی نقل کرده اند از شدت علاقه او به تحقیق این علوم حکایت دارد .
همایون نیز مانند پدر خود از شعرا و نویسندگان و علما و نقاشان تجلیل و تشویق
می کرد و به آنان احترام می گذاشت .

علما و فضلا و شعرای دربار همایون عبارت بودند از : میر عبدالحمی بخاری ، مولانا
بزمی ، ملا محمد صالح ، شیخ گدائی دهلوی ، مولانا قاسم گاهی ، میروپسی ، مولانا جلال
ہندی ، سید علی تبریزی ، خواجہ عبدالصمد مصور ، یوسف بن محمد ہروی ، مولانا
محمد فاضل سمرقندی .

تصنیفات مهم دوران همایونشاه

جواہر العلوم ، از مولانا محمد فاضل سمرقندی
ریاض الانشاء ، جامع الفوائد یوسفی (علم الادویہ) و بدایع الانشاء ، از یوسف بن
محمد ہروی .

اکبرشاه نخستین پادشاهی است کہ بہ رسم و تقلید از سلاطین ایران و دیگر کشور
ہای اسلامی منصبی خاص بہ نام ملک الشعرا و منصب مورخ درباری برقرار ساخت اولین

ملک‌الشعرا دربار وی غزالی مشهدی بود و اولین مورخ درباری شیخ ابوالفضل .
اکبرشاه بیشتر از سایر پادشاهان خاندان تیموری هندوستان حامی فضل و ادب
بود و خود کتابخانه بزرگی در فتح پور سگری داشت که نوشته اند بیست و چهار هزار
نسخه خطی در آن وجود داشته است .

جهانگیر دربار ذوق شعری و ادبی و میل وافر اکبرشاه به علوم و فنون مختلف با
تصریح بر امی بودن او مطالبی آورده است ^۱ .
ابوالفضل تخیلات شعری اکبرشاه را ستوده است ^۲ .

تذکره روز روشن اکبرشاه را به عنوان یک شاعر معرفی و دو بیت از او نقل کرده
است ^۳ .

اکبر دیوان شعری ترتیب نداده اما ابیات متفرقه در کتب مختلف از او دیده
می شود .

در دربار اکبر بزرگترین مجمع از شعرا و نویسندگان و فضلا و دانشمندان فراهم
آمده بود و بذل و عنایتی که اکبر در حق ایشان می کرد چنان در جهان اسلام و مخصوصا
در کشورهای مجاور پیچیده بود که شعرا و نویسندگان از ایران و آسیای مرکزی به سوی
دربار اکبر به هند روی می آوردند و مورد تشویق و تجلیل قرار می گرفتند از جمله شعرا
عرفی شیرازی ، غزالی مشهدی ، نظیرنیشاپوری ، ملک قعی ، بابا طالب اصفهانی مشهورند .
نکته دیگر که تذکره آن لازم است آن که علاوه بر شعرا و نویسندگان ایران و آسیای مرکزی
فارسی سرایان و نویسندگان هندوستانی هم چون فیضی و ابوالفضل در دربار اکبر حضور
داشتند و به علت استادی کامل و مهارت نامه در شعر و ادب فارسی مورد احترام و تشویق
برایتدگان و دانشمندان ایران بودند .

اکبر شاه به موسیقی هم علاقه وافر داشت ، تان سین کلاونت که در موسیقی نظیر
وعدیلی نداشت در دربار او بود ^۴ .

۱- جهانگیرنامه ، ص ۱۹

۲- ابوالفضل ، اکبرنامه ، دفتر اول ، ص ۲۷۱ ، چاپ کلکته ، ۱۸۷۷ م .

۳- نواب صدیق خان ، تذکره روز روشن ، ص ۶۳

۴- ابوالفضل ، آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۲۶۳

در میان نقاشان دربار اکبر دو استاد ایرانی می‌رسید علی تبریزی که شاعر نیز بود و خواجه عبدالصمد شیرازی معروف به شیرین قلم مقامی بس ارجحند داشتند.

تاریخ نویسی نیز در زمان اکبر شاه پیشرفت شایان کرده بود و مورخان همواره تحت تشویق و حمایت قرار می‌گرفتند. تاریخ نویسان دوره اکبری بدین قرارند:

شیخ ابوالفضل. اکبرنامه، آئین اکبری.

نظام الدین احمد. طبقات اکبری.

عباس سروان. تحفه اکبرشاهی.

بایزید سلطان. تاریخ همایون.

مولانا عبدالحق محدث دهلوی. تاریخ حق.

نورالحق بن عبدالحق. زبدة التواریخ.

نقیب خان، ملا محمد تهتوی، جعفر بیگ، تاریخ الفی.

عبدالباقی نهاوندی. مآثر رحیمی.

شاه جهان نیز به شعر و ادب تمایل نشان می‌داد و اما تالیف یا دیوان شعری از او بجا نمانده است لیکن نامه هاشی که او به پسران خویش مخصوصاً اورنگ زیب ترقیم نموده است نشانه بارز از علاقه او به شعر و ادب و انشای فارسی می‌باشد.

شعرای ایرانی که در دربار شاه جهان شعر فارسی را به نور افکار و تخیلات خویش تجلی می‌دادند عبارتند از: حکیم رکن الدین مسیح کاشانی، قدسی مشهدی، کلیم کاشانی، میر مهدی تهرانی، سعیدای گیلانی زرگر هاشی، صائب تبریزی، ملاشاه بدخشی.

شعرای هندوستان عبارتند از: مولانا ابوالبرکات منیر لاهوری، ملاشیدا، چندر بهان برهمن و سلطان شادمان و غیره...

در زمان شاه جهان نیز مانند عهد جد بزرگش اکبر در باب تاریخ کتب فراوانی نوشته شد که عبارتند از: عمل صالح از محمد صالح.

پادشاه نامه از محمد وارث، شاه جهان نامه از میرزا جلال طباطبائی، پادشاه نامه از محمد امین قزوینی، تاریخ طبقات شاه جهان از محمد صادق، تاریخ شاه جهان از منشی صادق.

شاه جهان در تاریخ فرهنگی هندوستان (پاکستان و هند) یکی از بزرگترین هواخواهان

هنرهای زیبا محسوب می شود و ساختمان تاج محل که وی به یادگاری همسر ایرانی خویش ممتاز محل ساخته یکی از زیباترین ساختمانهای جهان می باشد ، ساختمانهای دیگری نیز از شاه جهان در هر شهر مانده است . شاهکار دیگری که از او باقی مانده تخت طاوس است که در تمام دنیا شهرت دارد .

دارا شکوه پسر ارشد شاه جهان صوفی ، عالم و شاعر بود و در ادب پروری و سخاوت نزد شعرا و نویسندگان اشتهار داشت . خود هم شعر می سرانید و دیوانی نیز از او باقی است .

شعرائی که تحت سرپرستی وی به راحتی زندگی می کردند و شعر می سرودند عبارتند از : محمد حسین خانی ، چندر بهان برهمن ، بهویت رای ، بیغم بیراکی و غیره .
تصنیفات دارا شکوه :

- ۱- سفینه الاولیاء (احوال مشایخ و علماء)
- ۲- سکنه الاولیاء (شرح احوال ملا شاه بدخشی)
- ۳- حق نما ، رساله در تصوف
- ۴- سر اکبر . ترجمه از سانسکریت اویه نشد .
- ۵- بهگوت گیتا . ترجمه از سانسکریت .

اورنگزیب که بعد از زندانی کردن پدر خویش شاه جهان تخت تیموری را متصرف گشت علاقه زیادی به شعر مخصوصا قصیده و مدیحه سرایی نداشت ، وی شعرا و موسیقی دانان را از دربار خویش اخراج نمود و منصب ملک الشعرائی را لغو کرد و همچنین منصب تاریخ نویسی رسمی را که از زمان اکبر شروع شده بود موقوف ساخت .

اورنگ زیب شخصا نشر بسیار شیوا می نوشت ، چنانکه از نامه های فارسی او پیدا است . وی از علما و دانشمندان مخصوصا از فقها تشویق می کرد . فتاوی عالمگیری که بوسیله هیئتی از فقها تحت حمایت او تدوین یافته یکی از جامع ترین کتب فقه حنفیه محسوب می گردد .

اورنگ زیب قرآن را از حفظ داشت و از این لحاظ در میان پادشاهان مغول تیموری بی همتا بود .

اورنگ زیب در خطاطی مهارت تمام داشت و دو نسخه از کلام الله مجید به خط خود استنساخ نمود و به مدینه منوره فرستاد تا تلاوت کنند .

هرچند تشویق دربار از شعرا و مدیحه سرایان در زمان اورنگ زیب سلب گردید اما از زیبایی و جذابیت شعر فارسی کاسته نگردید. بلکه برخی از شعرای بزرگ مانند میرزا عبدالقادر بهدل و غنی کشمیری و ناصرعلی سرهندی درین زمان زندگی کردند و شعر فارسی را به فکر خویش رونق بخشیدند.

ناگفته نماند که نه فقط پادشاهان تیموری از ادب و فرهنگ حمایت می نمودند و خود شعر می سرودند بلکه زنان آن خاندان نیز بسیار با ذوق و هنرمند بودند. گلبدن بیگم دختر بابر نخستین زن شاعره و نویسنده تیموریان هندوستان و پیش آهنگ زنان خوش زبان بود. همایون نامه (در شرح احوال بابر و همایون و اکبر شاه) یادگار قریحه ادبی اوست. در این باب از دیگر زنانی چون نورجهان بیگم زن جهانگیر شاه، جهان آرا بیگم و روشن آرا بیگم دختر شاه جهان و معروفتر از همه زیب النساء دختر اورنگ زیب را می توان نام برد.

گذشته از پادشاهانی که ذکر شد امرا و سرداران نیز در ترویج ادب و فرهنگ ایران و اسلامی سهمی بزرگ داشتند. مهمترین آنها بیرام خان در زمان همایون و اکبر شاه، عبدالرحیم خان خانان در زمان اکبر شاه و جهانگیر شاه و حکیم ابوالفتح گیلانی می باشند. صیت فیاضی و دریادلی و بخشش بی شمار عبدالرحیم خان خانان غیر از هندوستان در کشورهای مانند ایران، توران و ماوراءالنهر و شهرهایی چون مکه و مدینه نیز رسیده بود شعرا و ادبا و دانشمندان این کشورها همواره از وطن مهاجرت کرده به خدمت وی می پیوستند و جوایز و صلوات بزرگی می گرفتند.

خانخانان از اشعار شعرای معاصر خود چون نظیری و عوفی که شاعران برجسته و قادر الکلام بودند انتقاد هم می کرد. شعرائی که سرپرستی آنها به عهده خانخانان بوده بدین قرار است: نظیری، عوفی، شکیبی، خیالی ظهوری، ملک قمی، رسانی، نوعی، شیرازی، شائی خراسانی.

غیر از شعرائی که در هندوستان زندگی می کردند شعرائی بودند که در دربار شاهان صفوی بودند ولی قصائد برای خانخانان می نوشتند و به هندوستان می فرستادند و جوایز و صلوات می گرفتند. کوثری شاعر دربار شاه عباس اول یکی از آنها بود.

علاوه بر خانخانان حکیم ابوالفتح گیلانی، اعتمادالدوله، میرزا غازی خان حاکم قندهار، امیرمهابت خان و آصف خان نیز شعرا و فضلا را تشویق می کردند و درین کار با یکدیگر رقابت می ورزیدند.

پادشاهان تیموری هندوستان علاوه بر حمایت و تشویق ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانی و علوم و فنون مختلف زبان هندی و سانسکریت را نیز تشویق می کردند. در دوره آنها کتب زیادی از سانسکریت به زبان فارسی برگردانده شد.

ابوالفضل درآئین اکبری می گوید: "زیچ جدید را از هندی به فارسی آوردند و کتاب مهابهارت" از کتب قدیم هندوستان به اهتمام نقیب خان و مولانا عبدالقادر به دایونی و شیخ سلطان تپانپوری از هندی به فارسی آمد. قریب یک لک (صد هزار) بیت است. آن حضرت (اکبر شاه) نام این داستان باستانی را "رزمنامه" نهادند و گروه کتاب "راماین" که از تالیفات قدیم هند است به فارسی آوردند و کتاب "اتهرین" را که به زعم این طایفه یکی از کتب چهارگانه الهی است حاجی ابراهیم سرهندی فارسی نمود و لیلوتی که در حساب گزیده اثر است از حکمای هندوستان شیخ ابوالفضل فیضی از هندی به فارسی آورد. کتاب تاجیم در علم تنجیم مکمل خان گجراتی فارسی ساخت" ۱

گذشته از شاهان تیموری، امرا نیز به زبان و ادبیات هندی توجه خاص مبذول داشته و از آن حمایت می کردند. بزرگترین شعرای زبان هندی عبارت اند از: تلسی داس، سورداس، بیریل ۲، عبدالرحیم خانخانا و غیره...

پس از درگذشت اورنگ زیب امپراطور گورگانی عظمت و شکوه پیشین خود را از دست داد. دولت مرکزی کم کم ضعیف شد و حکمرانی های کوچک در گوشه و کنار هندوستان بوجود آمد.

رابطه مستقیم بین ایران و هندوستان نیز به گاهش گرائید و مهاجرت دانشمندان و نویسندگان ایران به هندوستان کمتر شد.

از اواخر قرن دوازدهم زبان اردو که ترکیبی از زبانهای فارسی، هندی و عربی بود، جای زبان خالص فارسی را گرفت.

۱- ابوالفضل، آئین اکبری، ص ۷۲

۲- Birbal, Surdas, Tulsidas.

اوضاع ادبی و فرهنگی در دوران جهانگیر

عهد جهانگیر از لحاظ فرهنگی بسیار غنی است و این امر تاحدی مدیون توجهی است که جهانگیر شخصا در حق هنرمندان و فضلا و شعرا و نویسندگان مبذول می داشت.

در همان زمان که دربار جهانگیر مهد علم و هنر و ملجاء دانشمندان و هنرمندان بود، در ایران بعلت وضع سیاسی خاص که صفویان بوجود آورده بودند اوضاع فرهنگی چندان رضایت بخش نبود. نظر به تعصب و طرفداری که صفویان از ملیت و دین می نمودند بسیاری از هنرمندان و دانشمندان مجبور به ترک محیط ایران گشته و از هندوستان و دربار جهانگیر سر در آوردند. درگیری صفویان با مسائل سیاسی و جنگی کمتر فرصت ادب پروری و ادب خواهی بآنان می داد. چنانکه ملک الشعراء بهار چنین می نویسد:

"در دوره صفویه به دوسیب جمعی بسیار از آرزباب ذوق و کمال و شوق و حال مهاجرت را برماندن در ایران رجحان نهادند و بیشتر از آنها به هندوستان رخت کشیدند."

"یکی سختگیری های متعصبانه دولت و فقها که با دولت همدست شده سیاست و روحانیت را یک کاسه کرده بودند موجب شد تا گروهی که برای تحمل آزار و اضرار و بازپرس و تقیه آماده نبودند بدر رفتند."

"دیگر طمع و انتجاع چه در ایران به سبب فترات دیرین و اشتغال دولت به جنگهای بی دریغ و تقریب یکدسته از علما یعنی فقها و محدثان به دربار، سایرین نمی توانستند بخوبی معیشت کنند، بنابراین از شاعر گرفته تا واعظ و نویسنده و یکه سوار و هر هنرمندی که توانست از ایران بگریزد خاصه در اوایل حال - به سوی هند روانه شد، زیرا پادشاهان خاندان تیموری هند، ایران را وطن خود و ایرانیان را همشهری و همزبان خود میدانستند و از هوش و ذوق اینان لذت می بردند و ثروت

بی پایان هند و اقتضای آب و هوا که به استراحت و صحبت می کشد نیز درباریان را به پذیرفتن مهمانان بذل گوی و خوشزبان و هوشمند وادار می ساخت. معذالک همین که ثروتی پیراندار می کردند به ایران برمی گشتند و بیشتری در هندوستان می ماندند.

"بنابرین در دهلی دربار بزرگتری شد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید بلکه دربار اصلی ایران، چه رواج فارسی و ادبیات و علوم در دربار دهلی زیاده از دربار اصفهان بوده است و ظاهراً که در دربار اصفهان پادشاه و خاصان درگاه به زبان ترکی صحبت می فرموده اند ولی در دربار دهلی شاه و دربار و حرم سرائیان همه به فارسی گفتگو می کرده اند و در آن عهد زبان فارسی در هند زبان علمی و زبان مرقی و دلیل شرافت و فضل و عزت محسوب می شد و در دربار اصفهان هرگز زبان فارسی این اهمیت را پیدا نکرد"

"کسی که خود پادشاهان نوشته اند مانند پادداشتهای جهانگیر نورالدین پسر اکبر که همه به فارسی است اعتبار آن زبان را در هند مدلل می دارد". (۱)

ذوق و قریحه ادبی جهانگیر: جهانگیر به علم و ادب عشق می ورزید و خود دارای قریحه ای سرشار و ذوقی سلیم و طبعی سالم بود. او ارزش شعر و نثر را درک می کرد و خود به سلاست می نوشت و به روانی می سرود جهانگیرنامه شاهدهی بر طبع روان اوست و به خاطر علاقه شدید به زبان ادبیات فارسی جهانگیرنامه را به زبان فارسی نوشته است

جهانگیر از شعرا و فضلا سرپرستی کرده و همواره آنان را تشویق و ترغیب نموده و مورد حمایت خود قرار می داد و بارها به شعرا و ادبا طلا و جواهر و زرو زمین می بخشید.

صاحب کلمات الشعرا یعنی تذکره سرخوش درباره ذوق و قریحه ادبی جهانگیر چنین می نویسد: باوجود مستی و می پروائی و شغل جهانپانی و فرمانروائی گاهگاه بحسب اتفاق و تکلیف وقت زبان الهام بیان را بیگفتن رباعی و بیتنی و مصرعی کلفشانی می کرد. طبع عالی دشوار پسند خورده گیر و دقت آفرین داشت.

خانخانان غزل ملاجانی را طرح کرده بود که این مصرع از آنست.

بهر یک گل منت صد خار می باید کشید

بندگان حضرت عالی دریاغی نشسته بودند هوائی ابر و وقت باده نوشی بود

مدینه این مطلع فرمودند :

چام می را (۱) پررخ گلزار می باید کشید ابر بسیار است ، می بسیار می باید کشید
این دوربایی از زادهای طبع میارک است :

ای آنکه عم زمانه پاکت خورده اندوه دل و وسوسه ناکت خورده
مانند قطره های باران بر زمین جا گرم نکرده که خاکت خورده

* * * *

هرکس بصیر خود صفا خواهد داشت آئینه خویش را جلا خواهد داد
هرجا که شکسته بود دستش گیر بشو که همین کاسه صدا خواهد داد

* * * *

شعر ذیل هم نمونه ای از کلام اوست :

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد ناچشم نارسیده دگر بر دگر رسد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار داد از چنین غمی که مرا بر سر رسد
وقتی نیاز و عجز جهانگیر هر سحر آمد آنکه شعله نور و اثر رسد

جهانگیر در انتقاد نیز بد طولانی داشت و به محاسن و معایب شعر خیلی زود پی می برد . راجع به یک رباعی که پیش او خوانده اند در بیاض خود چنین نوشته است : " معتمد خان این رباعی را خواند مرا بغایت خوش آمد و در بیاض خود نوشتم : "

زهرم بفراق خود چشائی که چه شد ؟ خون ریزی و آستین فشائی که چه شد ؟
ای غافل از آن که تیغ هجر تو چه کرد خاکم بفشار تا بدانی که چه شد ؟
زن جهانگیر نورجهان بیگم از جهت عقل و تدبیر و کاردانی بدرجه ای بود که
جهانگیر تقریباً در کلیه مسائل مهمه مملکت با او مشورت می کرد . وقتیکه از امور سیاسی فراغت می یافت بکتاب و شعر و ادب می پرداخت لطف قریحه او نیز از حسن سیاستش کمتر نبود . جهانگیر پادشاه هم گاهی شعر می گفت و شاعراتی که بین این دو نفر رخ داده حاضر جوابی فوق العاده نورجهان را بخوبی مجسم می سازد .

گویند وقتی جهانگیر و نورجهان از پشت پنجره قصر خود بیرون را تماشا می کردند پیرمردی باقد خمیده عصا زان از کوچه می گذشت جهانگیر پرسید :

چرا خم گشته می گردند پیران جهان دیده ؟

نورجهان جواب داد :

بزیر خاک می‌جویند ایام جوانی را
 در آن موقع معمول بود که همیشه اول ماه رمضان در میخانه‌ها را بگل می‌گرفتند
 و آخر ماه یعنی صبح عید فطر آنرا باز می‌کردند. در شب عید پادشاه و ملکه پربام قصر
 آمده بودند که هلال را ببینند همینکه چشم جهانگیر پناه افتاد گفت:
 هلال عید بر اوج فلک هویدا شد

نورجهان فی البدیهه جواب داد:

کلید می‌کده گم گشته بود پیدا شد

نورجهان علاوه بر ذوق و قریحه ادبی و علاقه به امور عادی دربار و دولت
 سلیقه خاصی در ابتکار و طراحی مد لباس و زیور برای زنان نیز نشان داده است.
 لباس غراره و ساری را که امروز در سراسر هندوستان و پاکستان بالاخص میان طبقات
 بالا متداول می‌باشد او رایج ساخته است.

شعراى بزرگ دربار جهانگیر عبارتند از:

عرفی شیرازی، سعیدای گیلانی زرگریاشی، عبدالرحیم خانجانبان، میرا رستم
 صفوی، بابا طالب اصفهانی، طالب آملی، میرزا غیاث‌الدین تهرانی، حکیم رکنا کاشی،
 آصف‌خان قزوینی، فغوری گیلانی، ملا صوفی مارندرانى، فسونى یزدی، ضیاءالدین
 کاشانی، شایور تهرانی، ملا مرشد بروجرذی، آقاصفی اصفهانی، حسن بیگ خاکی
 شیرازی، اسد قزوینی.

دوره جهانگیری از لحاظ کمال علم تاریخ و برآمدن مورخان ایرانی در میان
 سایر ادوار تاریخ تیموریان هند امتیاز خاصی دارد. مورخان دوره اکبرشاه بیشتر
 هندی‌الاصل بودند مانند ابوالفضل مولف اکبرنامه، عبدالقادر بدایونی مولف
 منتخب‌التواریخ، ملا احمد تنوی مولف تاریخ الفی و غیره... ولی دوره جهانگیری را
 بدون شک دوره مورخان ایرانی باید نامید.

کتابهایی که در زمینه تاریخ نوشته شده عبارت‌اند از:

از مورخان ایرانی:

۱- معتمدخان، مولف اخبارنامه جهانگیری.

۲- حواجه طاهر سرواری، مولف روضه‌الطاهرین.

۳- اسد قزوینی، مولف حالات اسد بیگ.

۴- خاکی شیرازی، مولف منتخب‌التواریخ.

- ۵- نعمت الله هروی ، مولف تاریخ خان جهان .
 - ۶- عبدالباقی نهاوندی ، مولف مآثر رحیمی .
 - ۷- غایبی اصفهانی ، مولف بهارستان غایبی (تاریخ بنگال)
 - ۸- امین بلخی ، مولف انفع الاخبار .
 - ۹- تاریخ جهانگیری ، درباره احوال و آثار شعرا .
 - ۱۰- مجمع الشعراء جهانگیری ، درباره احوال و آثار شعرا .
- از مورخان هندی :

- ۱- ارزاکی تتوی ، مولف بیگلرنامه (تاریخ سند) .
 - ۲- اسکندر گجراتی ، مولف مراک اسکندری .
 - ۳- احمدخان کنبو ، مولف معدن اخبار جهانگیری .
 - ۴- ولی سرهندی ، مولف تواریخ جهانشاهی .
 - ۵- حیدر ملک کشمیری ، مولف تواریخ جهانشاهی .
 - ۶- ظاهر محمد تتوی ، مولف تاریخ طاهری (تاریخ سند) .
- لغت نامه هایی که در عهد جهانگیر نوشته شده عبارتند از :

- ۱- فرهنگ جهانگیری ، از میرجمال الدین حسن انجو شیرازی .
 - ۲- چهار عنصر دانش ، از امان الله حسینی ملقب به خانه زاد فیروز جنگ
- تالیف ۱۵۱۹ ه.ق تا ۱۵۴۷ ه.ق .

انشاء در عهد جهانگیر :

- ۱- انشاء طرب الصببان ، از نورالدین محمد خواهرزاده شیخ ابوالفضل . سال
- تالیف ۱۵۳۷ ه.ق

- ۲- مراتب الوجود ، از نورالدین محمد سال تالیف ۱۵۳۸ ه.ق .
 - ۳- زبدة الانشاء ، مولفش نامعلوم ، سال تالیف ۱۵۲۷ ه.ق
 - ۴- بیت الاشراف ، مولف نصیرای همدانی ، سال تالیف ۱۵۳۵ ه.ق .
- هیئت و نجوم در عهد جهانگیر ترقی نمایی کرده بود .
مهمترین منجم دوره جهانگیری جوتک رای بود .
ریاضی و هندسه :

در عهد جهانگیر شاه میرزا غیاث بیگ در ادب و علم الحساب خیلی مشهور بود .
اطباء عهد جهانگیر :

نواب امان میرور جنگ، حسن بن بیبا، ابوالقاسم بن نصرالدین کیلانی، محمدحسین لاهیجانی، محمد صادق کشمیری، قاسم بن عبدالرحیم، عبدالشکوه، خطاطی در عهد جهانگیر:

خطاطی هم در زمان جهانگیر مورد حمایت و تشویق قرار می گرفت، خطاطان مشهور:

خواجه شریف امیرالامراء بن خواجه عبدالصمد شیرین قلم، محمد حسین زرین قلم، عبدالله مشکین قلم، عبدالرحیم عنبرین قلم، عبدالله حسینی (لاهوری)، نقاشی در آن عهد ترقی نمایی کرد و نقاشانی چون ابوالحسن نادرالزمان و بی شن داس و بسیاری دیگر آثار ارزنده ای بوجود آوردند.

موسیقی:

در زمینه موسیقی پیشرفتهای فراوان شده و موسیقی دانانی مانند استاد محمد نائی و تنبوره نواز شوقی که خطاب آنندخان داشت درین راه سهمی عظیم داشتند. جهانگیر خود درباره آنندخان مطالبی نوشته است که حاکی از علاقه و توجه او به آنندخان می باشد چنانکه در جهانگیرنامه می نویسد:

"شوقی تنبوره نواز را که از نادره های روزگار است و نعمات هندی و فارسی را به روشی می نوازد که رنگ از دلها می زداید. به خطاب آنندخان دل خوش و سرور ساختم. آنندخان به زبان هندی خوشی و راحت را می گویند." (۱)

سبک نویسندگی آن دوره و جهانگیرنامه:

تا قبل از تحریر جهانگیرنامه نویسندگان آن عصر در نوشته های خود سبکی مطلق و پیچیده که دور از درک عامه بود بکار می بردند و حتی گاهی این امر به افراط و زیاده روی می کشانیدند. چنانکه ملک الشعراء بهار می نویسد:

... حالت نثر در هندوستان بعینه ایران بود جز اینکه فضلا و علمای هندی در اظهار فصیلت زیاده تر از منشیان و نویسندگان ایرانی می کوشیده اند. در مناسیر و مکاتبی که رجال ایران نوشته اند و در سفینه ها یافت می شود معلوم است که نویسنده مقیم هند بیشتر می خواهد اظهار فضل کند و کمتر مطلب بیان کردنی دارد، یا اگر دارد بجای اینکه حرف خود را بنویسد از درو دیوار صحبت داشته و کلماتی مناسب

فضل فروشی خود بدست آورده است نه مناسب مطالبی که باید بنویسد. (۲) خاتم در نامه‌ای که بین ایران و دهلی ردوبدل می‌گردید غالباً مطلب مهمی نداشته، لذا داده می‌شود که تمام عبارت است از تشبیه بدون مطلب، یعنی عبارت پردازی صرف و تعارف و مدح و اغراء و اطراء و الفاظ لطایل و اطناسهای ممل و اتفاقاً این شیوه کارسجایی کشید که در هندوستان مخصوصاً غالب با سوادها نمی‌توانستند دو صفحه مطلبی مطابق واقع مرقوم دارند ولی همانها می‌توانستند پسجاء صفحه تشبیه و مقدمه "در هر موضوعی از بهاریه یا غزالیه یا شرح فراق یا شکوری یا بیان فضیلت مآبی و امثال اینها را بنویسند زیرا طرز آموزش و پرورش و نتیجه خواندن چنین تشبیهها در مکاتب و ازبرکردن الفاظ و عبارات مخصوص، طوری ذهن و فکر آنان را پرورش داده بود که جز به همان الفاظ و جمله‌ها و یا مانده آنها قلمشان بنویشتن چیزی دیگر قدرت نداشت. (۳)، "همین حالت را در شعر هندی می‌بینیم" (۴).

لیکن جهانگیر از روش عصر خود سرگردانید و کتاب خویش را تا سرحد امکان به نثری ساده و روان که درخور فهم همگان باشد تحریر نمود. جهانگیر از استعمال لغات عربی و ترکی که فهم آن برای طبقه خاصی مقدور بود اغلب احتراز کرده و بجای آنها از لغات و مصطلحات محلی استفاده نمود و نتیجتاً کتاب را برای عامه بیشتر درخور درک گردانید. لغاتی نظیر زیر در جهانگیرنامه فراوان بکار رفته:

جهروکه = بالکن	برسات = فصل باران
گهری = ساعت	درشن = دیدار
پهر = سه ساعت	جهروکه درشن = دیدار از بالکن
بندوق = تفنگ	تسلیم چوکی = سلام رسمی دربار
گولی = فشنگ	

این روش او مورد تقلید نویسندگان معاصر و بعدی قرار گرفته و اندک اندک باعث تغییر مسیر سبک از پیچیدگی به سادگی گردید.

در اسم‌گذاری و شهرت جهانگیرنامه

همانگونه که در پیش گفتار اشارت رفت جهانگیر خود بر تحریرات خویش نام

جهانگیرنامه داده است و در این مورد چنین می‌نویسد :

“ چون وقایع دوازده سال از جهانگیرنامه برپیاض پرده شده بود به متصدیان کتابخانه خاصه خود حکم فرموده بودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه‌های متعدد ترتیب نمایند که به بنده‌های خاص عنایت فرمایند و به سایر بلاد فرستاده شود و ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند (۱) ”

ولی جهانگیر نامه بخاطر شهرت کتاب توزک تیموری و توزک بابری به توزک جهانگیری اشتباه دارد، و بارها تحت عناوین مختلف مورد تقلید و تلخیص واقع شده است - کتابهایی چون اقبال‌نامه جهانگیری، واقعات جهانگیری، و تاریخ جهانگیری، انتخاب جهانگیری، اخلاق جهانگیری، تاریخ سلیم شاهی و بسیاری دیگر حاصل این تقلید و تلخیص است.

اقبال‌نامه جهانگیری که از سایر کتب تقلیدی معتبرتر و به متن اصلی جهانگیرنامه نزدیکتر است درواقع خلاصه جهانگیرنامه می‌باشد که توسط معتمدخان تالیف شده است و این فرد همان کسی است که به دستور جهانگیردر هنگام مریضی او به ادامه جهانگیرنامه کمر بست و وقایع دوسال و خرده‌ای از جلوس هفدهم تا نوزدهم (یعنی وقایع آخر جلوس هفدهم و جلوس هژدهم و قسمتی از جلوس نوزدهم) را به رشته تحریر درآورد.

ترجمه‌های جهانگیر نامه

ترجمه‌های انگلیسی: نقل عبارات جهانگیرنامه بعنوان شاهد در کتابهای مختلف تاریخی انگلیسی بکرات دیده شده است، گذشته از این ترجمه‌های کاملی نیز ازین کتاب بعمل آمده که از آن میان دو ترجمه از نظر اینجانب گذشته است:

ترجمه اول از راجرز به عنوان توزک جهانگیری است که بعد آقای بیوریچ آن را بعد از تصحیح در سنه ۱۹۵۹ بچاپ رسانید و مطالبی که دربردارد همان قدر است که نسخه اصل که متن حاضر بر اساس آن است یعنی نوشته جهانگیر شاه و معتمدخان که زیر نظر وی وقایع دوسال را نوشته است. این ترجمه دو جلد در یک مجلد است، جلد اول تا جلوس دوازده سلطنت و دوم تا جلوس نوزدهم سلطنت.

ترجمه دوم بتوسط آقای ه.م. ایلیت (۱) زیر عنوان "تاریخ هندوستان بنابر روایت مورخان هندی" بعمل آمده است که غیر از وقایع نوزده ساله جهانگیرنامه مطالبی از تتمه جهانگیرنامه نوشته محمد هادی را هم دربر دارد ولی این ترجمه تقریباً تلخیص جهانگیرنامه است. چون از وسط واقعات مطالبی افتاده است با این وجود این ترجمه مورد قبول دانشمندان است زیرا که اصل وقایع جهانگیرنامه را دربردارد. اما یک ترجمه دیگر از داوید برایش است براساس نسخه‌ای بنام واقعات جهانگیری. این نسخه را نیز می‌توان تلخیص جهانگیرنامه دانست ولی مطالبی هم اضافه دارد که با واقعات جهانگیرنامه جهانگیرشاه و اقبال نامه جهانگیرمعمدخان مطابقت نمی‌یابد و بیشتر مطالب آن ساختگی بنظر می‌رسد و در هیچ جای دیگر نیامده است.

این ترجمه در سال ۱۸۲۹ در لندن بچاپ رسیده است و از این نظر قدیمی‌ترین ترجمه انگلیسی واقعات جهانگیری می‌باشد.

ترجمه‌های اردو: از ترجمه‌های اردو دو ترجمه تا حال از نظر بنده گذشته است: یکی از مولوی احمد علی رام پوری که در ژانویه ۱۹۶۲م در لاهور بچاپ رسیده است ولی این ترجمه کاملی نیست. نامه‌های شاه عباس که معمولاً عباراتی مشکل و نثری مسجع و مقفع داشته است به ترجمه نیامده و حذف گردیده است و نیز جملات مشکل جهانگیرنامه نیز گویا که عمداً از آن افتاده.

اما ترجمه دوم جهانگیرنامه در دو جلد توسط اعجاز الحق قدوسی بعمل آمده و این ترجمه کاملتر است و در سال ۱۹۶۸م در لاهور چاپ شده است. این ترجمه اشتباهاتی در اسامی رجال و اماکن دارد ولی باز هم مورد استفاده اینجانب قرار گرفته است.

ترجمه‌های انگلیسی و اردو هر دو دارای اشتباهاتی می‌باشند این اشتباهات بیشتر ناشی از عدم آشنایی مترجمین با اصطلاحات متداول آن عصر یا عدم قرائت صحیح یک لفظ یا لغات ترکی یا مغولی می‌باشد مثلاً در ترجمه انگلیسی "صحت خانه" که معنای مستراح می‌دهد به بیمارستان ترجمه شده است و نیز همین اشتباه در ترجمه اردو تکرار گردیده است و با گاهی مثلاً لفظی چون بامرا بجای به امرا، یا مرا خوانده

شده و ترجمه گردیده است و نیز در عبارت " او در این امر ملکه بهم رسانید " لفظ ملکه به شهبانو ترجمه شده است و حال آنکه معنای عبارت اینست که آن امر برای او در حکم امری ذاتی و آسان گردید .

البته شک نیست که انجام این ترجمه‌ها با وجود اغلاطی نظیر آنچه ذکر شد ، کاری بزرگ بوده و اساس تحقیقات امروز به شمار می‌رود و منظور ما از انتقاد و ذکر اشتباهات آنان به خاطر تصحیح است نه عیبجوئی . شاید این اشتباهات بیشتر ناشی از عدم دسترسی مولف به منابع اصیل و عالمان لغت و فارسی زبانان آن عصر بوده باشد ، و ما بنابر قولی الفضل للمعتدین رعایت احترام کار آنان و ادای حقشان بر ما فرض است .

اهمیت جهانگیرنامه و مقایسه آن با کتب دیگر نظیر آن

همانگونه که بدوا اشارت رفت جهانگیرنامه اولین کتابی نیست که خاطرات و شرح وقایع سلطنت یکی از پادشاهان گورکان را در بردارد قبل از جهانگیرنامه کتابهایی نظیر آن مانند توزک تیموری و بابر نامه یا توزک بابری و همایون نامه (از گلبدن بیگم دختر بابر شاه) نوشته شده بودند . دو کتاب اول به زبان ترکی جغتایی نوشته شده و بعدا به زبان فارسی ترجمه گردیده اما همایون نامه مستقیما به زبان فارسی تحریر گشته است .

بابری جهانگیرنامه مهمترین و اولین کتابی است که از یک پادشاه ذی قدرت و ادب دوست بصورت شرح وقایع روزانه به زبان فارسی بجا مانده است . این کتاب علاوه بر شرح وقایع سلطنت جهانگیرشاه و توصیف سیر و تفریح و شکارهای او حاوی بسیاری مطالب تاریخی درباره پادشاهان قبل از جهانگیر و اطلاعات جغرافیایی و ادبی و فرهنگی و اجتماعی می باشد که بعدها برای نویسندگان تاریخ هندوستان منبع و مرجع قرار گرفت .

توزک تیموری و جهانگیرنامه : دریاب اصالت توزک تیموری و اینکه واقعا نوشته امیر تیمور باشد دانشمندان و محققین دچار تردیدند و اکثر محققین این کتاب را نوشته امیر تیمور ندانسته و لهذا فاقد ارزش تاریخی می شمارند .

" از مقدمه کتاب دیگر بنام ملفوظات صاحبقرانی تالیف افضل بخاری سمری آید

که در ۱۵۴۲ هـ.ق وقتی که این کتاب ابوطالب حسینی تقدیم شاه جهان (پسر جهانگیرشاه) گردید و بر وی خوانده شد آن پادشاه متوجه خطاهای تاریخی آن و اختلافاتی که بین مندرجات این کتاب و مضامین ظفرنامه یزدی موجود است، گردید و به محمد افضل پسر تربیت‌خان بخاری امر کرد که آن را با کتب تاریخ مقابله کرده اغلاط آن را مرتفع سازد و عباراتی را که ابوطالب حسینی از خود افزوده است حذف کند و کتاب را از نو بصورتی مفصلتر انشاء و تحریر نماید، و او این کار را کرد^۱.

باوجود این نسبت کتاب ابوطالب حسینی به امیر تیمور امروز مورد قبول محققین نیست و اگرچه متن ترکی وجود داشته است او آن را در دست نداشته و پیرحال آن هم انشای خود تیمور نبوده است...^۲.
" مع هذا کتاب به خواندن می‌آرزد "، (۱)

با قبول اینکه در اصالت توزک تیموری حقا تردید شده است مقایسه این کتاب با جهانگیرنامه که کتابی اصیل و دارای ارزش فوق‌العاده تاریخی است کار درستی می‌باشد.

جهانگیرنامه و بابر نامه: جهانگیر در وقایع خود درباره بابر نامه چنین می‌نویسد:

" از جمله جانوری چند آورده بود بسیار غریب و عجیب، چنانچه تا حال ندیده بودم بلکه نام او را کسی نمی‌دانست. حضرت فردوس مکانی (بابرشاه) اگرچه در واقعات خود صورت و اشکال بعضی جانوران را نوشته‌اند، غالباً به مصوران فرمودند که صورت آنها تصویر نمایند. چون این جانوران در نظر من بغایت غریب آمد هم نوشتم و هم در جهانگیرنامه فرمودم که مصوران شبیه آن را کشیدند تا حیرتی که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردد "

کتاب بابر نامه قبلاً بزبان ترکی چغتائی نوشته شده است (۲) باوجود آنکه بابر زبان فارسی را می‌دانست و بزبان فارسی شعر هم می‌سرائید بااین همه وقایع زندگی و سلطنت خود را به زبان ترکی نوشته است مسلماً این کتاب در آن زبان شاهکاری عظیم

۱- استاد مجتبی مینوی، دیباچه بر تروکات تیموری، چاپ افست، تهران، ص ۲ تا ۴

۲- متن ترکی با تصحیح و مقدمه و تعلیقات توسط خانم بیوریج در لندن بار اول در سال ۱۹۵۵ و بار دوم در سال ۱۹۷۱ به چاپ رسید.

است لیکن درک آن تنها برای کسانی که با این زبان آشنائی داشته باشند و بتوانند آن را بخوانند و بفهمند ممکن است. متأسفانه ترجمه آن دارای ظرایف و ریزه کاریهای زبان اصلی نیست علاوه مترجم در آن از سبکی بیگانه و نامتداول و کسل کننده بکار برده است و بسیاری لغات ترکی را عیناً در ترجمه فارسی تکرار نموده است حال آنکه جهانگیر اصولاً از استعمال لغات نامتداول ~~استغناء~~ کرد و درجائی که اجباراً لفظی محلی که برای فارسی زبانان نامأنوس بوده است بکار برده معنای آنرا نیز درج کرده است. اما بهر حال جهت اینکه در صورت لزوم مقایسه این دو کتاب تاحدی برای خوانندگان محترم مقدور باشد بعنوان نمونه قطعاتی از ترجمه فارسی بابر نامه نقل می شود:

" پدرش (پدر عمر شیخ) ولایت فرغانه را داده بود و چندگاه تاشکند و سیرام که برادر کلاش، سلطان احمد میرزا داده، در تصرف میرزا بود. شاهرخیه را به فریب گرفته چندگاه متصرف بود و در اواخر تاشکند و شاهرخیه از دست برآمده بود و همین ولایت فرغانه بود" (۱).

جهانگیرنامه و همایون نامه: ارکسی که قبلاً ذکر شد فقط همایون نامه گلبدن بیگم دختر بابرشاه است که به زبان فارسی نوشته شده است، اما بیشتر مطالب آن منحصر به روایت و احتمالاً ساختگی است. زیرا وقتی که بابرشاه از این دنیا رخت سفر بربست گلبدن بیگم فقط هشت ساله بود و احتمالاً واقعات بابرشاه را از دیگران شنیده نوشته لذا احتمال تحریف در آن زیاد می بود. گلبدن بیگم به حکم اکبرشاه همایون نامه را شروع کرد یعنی بعد از وفات بابرشاه همایون شاه به فاصله شصت سال. طبیعی است که بسیاری از واقعات را فراموش کرده باشد. گلبدن بیگم درباره این موضوع خود می نویسد:

" وقتی که حضرت فردوس مکانی (بابرشاه) از دارالعباد به دارالبقا خرامیدند این حقیر هشت ساله بود و بیان واقع شاید کمترک به خاطر مانده بود بنابراین حکم پادشاه آنچه شنیده و به خاطر بود نوشته می شود" (۲).

باوجود اینکه همایون نامه گلبدن بیگم به زبان فارسی روان و ساده نوشته شده است مورد تقلید و مرجع تاریخ نویسان قرار نگرفته چون بیشتر وقایع آن حاوی مطالب

۱- بابر نامه، بتصحیح روشن آرا بیگم، ص ۱۹.

۲- گلبدن بیگم، همایون نامه، چاپ لاهور، ص ۱۵۱.

جنگ و جدال برادران همایون است و وقایعی که قابل توجه نویسندگان و مورخان باشد، ندارد.

جهانگیر نامه و اقبال نامه جهانگیری نوشته معتمد خان؛ سبب تالیف اقبال نامه جهانگیری: شاه جهان چون بر پدر خود جهانگیر شاه شورید وی او را خطاب "بیدولت" داد و در کتاب جهانگیر نامه در وقایع سالهای آخر جلوس شاه جهان را با همین خطاب بیدولت می خواند.

شایع است که بعد از چون شاه جهان به حکومت رسید دستور داد که در کتاب جهانگیر نامه هر کجا از او خطاب بیدولت یا بیاه بخت نام برده شده یا دعای بد در حقش شده است آن را به شاه جهان یا سلطان خرم یا خرم شاه یا شاهزاده نامدار و اقبال مند و غیره برگردانند. این امر باعث شد که وقایع نویسان به تلخیص و تقلید جهانگیر نامه پرداختند و برای اخذ صلاح و کسب شهرت به عناوین مختلف جهانگیر نامه را تلخیص و تحریف کردند و به دربار شاه جهان ارائه دادند و مورد تحسین و تشویق قرار گرفتند؛ این امر باعث ایجاد نسخ متعدد و گاه پرار دروغ و غلط گردید و در نتیجه نسخه اصل جهانگیر نامه اندک اندک در میان خیل سایر نسخ گم شد.

معتمد خان که یکی از معتمدان شاه جهان از زمان شاهزادگی بود به کاری بزرگ پرداخت و زحماتی فراوان کشید و حاصل کوششهای او کتاب اقبال نامه جهانگیری شد که بیشتر مورد علاقه شاه و مردم قرار گرفت. معتمد خان وقایع اقبال نامه جهانگیری را مثل جهانگیر نامه از جلوس نمودن جهانگیر شاه بر تخت سلطنت شروع کرده و در اوایل چند سال وقایع را به قلم و روایت خود نقل کرده و پس از آن صرفاً به نقل و تلخیص از جهانگیر نامه پرداخته حتی عین جملات و کلیات را در اقبال نامه تکرار می نماید و بجای فرمودم و کردم و نوشتم، فرمودند، کردند و نوشتند می آورد.

آرای نویسندگان درباره جهانگیر و جهانگیرنامه

از مقالات شبلی نعمانی، اردو، ص ۱۱۴-۸۴، جلد چهارم:

جهانگیر و توزک جهانگیری: بزرگترین حسن کتاب توزک جهانگیری آنست که واقعات به صحت تمام در آن مندرج گردیده است. هر لفظ از الفاظ کتاب شاهد است گویا بر صدق و درستی گفتار نویسنده‌ای که از فحوای کلامش پیداست حکمت عملی سیاسی یعنی متناقض گوئی و دروغ پراکنی را نمی‌داند و لذا عیوب و نقائص را به همان وضوح و درستی نقل می‌کند که هر چیز دیگر را. و آنگاه که عملی نیکو و هنرمندانه به منصفه ظهور می‌رساند بدان می‌بالد و بدیگران عرضه می‌نماید. من باب مثال اگرچه بسیاری از مورخین سعی کرده‌اند برای قتل ابوالفضل غل و اسبابی بیابند و بآنچه یافته‌اند مفتخرند، لیکن جهانگیر در توزک می‌نویسد:

"راجه نرسگنه دیو... شیخ ابوالفضل را... در حینی که از حوالی ولایت او می‌گذشت... به قتل آورد و سر او را در الله‌آباد نزد من فرستاد" ص ۲۹.

و زمانی که شاه جهان را وادار به نوشیدن شراب می‌نمود از ضبط و ثبت این مسئله در کتاب خود ابا نمی‌کرد:

امثله دیگری که تعداد آن بسیار زیاد است در توزک یافت می‌شود که دلالت بر صحت تمامی گفتار جهانگیر دارد.

تسلط بر زبان: یکی از خصوصیات جهانگیرنامه که لازم است بدوا بیان گردد سلاست و روانی نثر آنست و نشان دهنده قدرت و تسلط جهانگیر بر زبان می‌باشد که هر واقعه‌ای را به سادگی و نیکوئی و بی‌تکلفی به گونه‌ای که مفهوم همگان باشد نقل می‌نماید و این خصوصیت کمتر در انشای فارسی نگاران به چشم می‌خورد. اینک مختصر مثالهایی مذکور می‌افتد:

جهانگیر در علم الحيوانات ذوق و دستی داشت و لذا مأمورانش را در اقصا نقاط دور از کشور خود گماشته بود تا از هر قسم جانور عجیب و غریب برای او نمونه‌ای به هر قیمت شود خریداری کند و او این حیوانات را درجائی که (عجایب‌خانه) اش می‌نامید گرد می‌کرد.

توزک جهانگیری شرح وقایع روزانه و تفصیل کارهای یومیه جهانگیرشاه است. از این کتاب چنین معلوم می‌شود که قسمت عمده زندگی جهانگیرشاه در مسافرت و سیر

و کشت در کشورش گذشته است و او بدینوسیله از حال ملک خود آگاهی و دانش واقعی کسب می نمود. و از این لحاظ بر تمام پیشینیان و جانشینان خود پیشی دارد. در این مسافرتها آنگاه که عیش و عشرتی دست داده جهانگیر به شرح آن پرداخته و از بیان آن فروگذار ننموده است. شب را در عیش بسر بردن و شراب خوردن و در مجالس نغمه و سرود شرکت جستند از جمله وقایعی است که در توزک باعقوب و ذوق بیان گردیده است. با مقایسه رفتار جهانگیر مذکور در توزک بدین نتیجه می رسیم که او نیز مانند اروپائیان تحصیل کرده امروز ضمن رسیدن به امور جدی مملکتی خود صرف وقت به عیش و عشرت را نیز لازم می دانسته است.

تحقیقات محققانه درباره جغرافیا: درباره هندوستان و شرح فتوحات پادشاهان مختلف صدها کتاب به تحریر رسیده لیکن درباره جغرافیای هندوستان به قدرت چیزی توان یافت. در این مورد اولین کتاب آئین اکبری است که در آن به اجمال از جغرافیای هند سخن رفته است. لیکن در توزک جهانگیری نام هر ایالت که آمده مختصات جغرافیایی آن از مساحت و جمعیت و آب و هوا و نوع تولیدات کشاورزی، اشجار و آداب و رسوم نیز به تفصیل بیان شده است.

سیس درباره انواع میوه و حیوانات، حیوانات و مردم و طرز زندگی آنان سخن رانده است که ذکر تمامی آنها از حوصله این مقال خارج است. انصاف باید داد که یک مورخ یا جغرافی دان در کتاب خود بیش از آنکه جهانگیر آورده است نتوانست آورد. جهانگیر از آگره تا پنجاب و کشمیر و از مالوه تا گجرات را به زیر قدم کشیده و درباره تمامی این نقاط از سر تحقیق به تحریر پرداخته و به نوشته های او تا امروز کلامی افزوده نشده است.

علم الحيوانات: تا قبل از جهانگیر کسی در این باب چیزی نمی دانست ولی توزک در این باره مطالب بسیار و نیکو چنان عالمانه انگاشته که می توان مجموعه آنرا کتاب مقدماتی علم الحيوانات دانست.

در علم الحيوانات با تحقیق در ماهیت جنس و نسل حیوانات عجیب و غریب از راه مطالعه اقسام گوناگون آن به نتایج مهمی می رسند که گاه با پیدایش حیوانی بزرگتر و قوی تر از حیوان قبلی که در مورد آن چیزی نگاشته شده بسیاری از نوشته ها در این مورد تغییر می یابد و نظرات جدیدی جای آن می نشیند. مثلا اگر چه شیر پلنگ که نوع سفید رنگ آن به قدرت دیده می شود توسط ترسنگه دیو در سه سوم جلوس برای

جهانگیر آورده شد که باعث خوشحالی وی گردیده و از آن در توزک نام می برد می افزاید که جانورانی چون شاهین، باشه، شکرا، گنجشک، زاغ، تیهو و دراج و بودنه و طاووس و باز نیز که نوع سفید آن نادر است در عجایب خانه او موجود است، عجایب خانه جهانگیر واقعا هم که خانه عجایب بوده است و در آن جانورانی یافت می شد که از لحاظ خلقت بس خارق العاده بودند منجمه بزرگتری بود که قنجانی شیر می داد.

در نهمین سده جلوس پرنده های از زیرآباد آوردند که مانند طوطی بود و عادت آن پرنده این بود که شب هنگام واژگونه برقفس خود می آویخت و تا صبح چیهیه می زد. در علم الحيوانات مهمترین مسئله خصوصیات و صفات طبیعی حیوان می باشد. شناخت صفات و خصائص قابل تغییر وسیله تعلیم و تربیت بسیار مهم است، و درک این مسئله در عمل ممکن می شود.

نقاشی: از آنجا که مسلمانان معتقدند نقاشی حرام است این فن در میان آنان رونقی نیافته و بلکه متداول نبوده است لیکن صرفنظر از لحاظ مذهب، در تاریخ آمده است که مسلمانان نیز در این فن ترقیاتی کرده اند و بعضی از امرا و سلاطین مسلمان به ترویج آن می پرداختند، و جهانگیر بدین فن عاشق بود و در آن مهارتی بسیار داشت تا آنجا که خود می گوید:

"مرادوق تصویر و مهارت در تمیز آن بجایی رسیده که از استادان گذشته و حال کار هرکس بنظر درآید که بی آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کار فلانیست بلکه اگر مجلس باشد مشتمل بر چند تصویر و چهره و هرچهره کاری یکی از استادان باشد می توانم یافت که هرچهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگری کشیده باشد در آن صورت می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخته." (ص ۴۶۲-۴۶۳)

صنعت و صنعتگری: جهانگیر به مسئله صنعت و صنعتگری بسیار اهمیت می داد و لذا همین امر باعث ترقی صنعت در زمان او گردید. از باب مثال در توزک می خوانیم که باری یکی از خاتم کاران خاصه بر روی پوست پسته ای با استفاده از عاج فیل چهار مجلس ترسیم کرده بود بقایت ظرافت و نیکوئی که عقل را به حیرت می انداخت. (ص ۸۷)

تحقیقات دریاب اشیا: جهانگیر به تحقیق درباره همه چیز شوق داشت، و چون به محلی می رفت در مورد اشیا خاص آنجا کنجکاوی می نمود و نویسندگانی را مقرر کرده بود تا در هر نقطه کشور راجع به نوادر اشیا عجیب و دیدنی گزارش بحضور او

بنویسند. هر چیز که شهرت عمومی داشت و بنحوی در باب آن مردمان چیزی می گفتند مورد تحقیق جهانگیر واقع می شد و او اکثر مواقع فساد عقاید عمومی را ثابت می نمود. مثلاً در مورد موسیائی که مردم را عقیده بر آن بود که چون بر زخم نهند فوراً شفا یابد تجربه کرد و خلاف آن ثابت شد. (ص ۱۲۶)

در ذخیره خوارزمشاهی که کتاب معتبری در علم طب است نوشته شده که زعفران خنده آور و خنده زاست و چون کسی بخورد آنقدر به خندد تا میبرد جهانگیر یک زندانی محکوم به مرگ را وادار کرد تا مقدار متناهی زعفران بخورد بدین نحو که در روز اول تجربه ۲۵۰ گرم و در روز دوم نیم کیلو زعفران بدو خوراندند. لیکن هیچ اثری ظاهر نشد. (ص ۴۷۸)

در مورد هما که سایه آن مشهور است که چون کسی در ظل هما قرار می گیرد پادشاه شود. می گویند این پرنده استخوان می خورد. جهانگیر دستور داد تا به کسی که از این پرنده شکار کند هزار روپیه انعام دهند و جمال خان درکوه پیر پنجال پرنده را شکار کرد جهانگیر سینه پرنده بدید و در چینه دان آن آثار استخوان پیدا دید در این باب شاعر می گوید:

همای بر سر مرغان از آن شرف دارد که استخوان خورد و هیچکس نیازارد
 در باب عدالت جهانگیر تمام مورخین اتفاق نظر دارند و معتقدند که در نظر او غنی و فقیر مساوی بودند و در زمان پیری و ضعف او که نورجهان به امور می رسید هر چه می کرد جهانگیر روا می دانست ولی کار دادرسی بحقوق مردم را پیوسته حق خود نگه داشته و کسی را در آن دخالت نمی داد.

باری پیرزنی از مقرب خان یکی از خاصگان دربار او شکایت کرد که مالش را برده است. جهانگیر در کمال سخت گیری هیچگونه رعایتی در حق او نکرد و چون امر به اثبات رسید منصب مقرب خان را گاهش داد و نوکراوراکه مباشر جرم بود به قتل رسانید.

روایت کرده اند که باری نورجهان بیگم بر مهتابی قصر خود گردش می کرد کسی از پائین او را نظاره نمود نورجهان بیگم به جرم بی حرمتی او را به تبر بکشت. کسان شخص مقتول شکایت به نزد جهانگیر بردند حکم به تحقیق صادر کرد. اطراقیان دیدند که کماکان است که دستور قتل نورجهان بیگم صادر شود. اولیاء دم را بقبول خون بها خواندند و جهانگیر خود بسختی به این امر رضا داد و دویست هزار روپیه بعنوان خون بها اولیاء دم پرداخت شد. ولی باز جهانگیر راضی نشد و از آنان پرسید که به

پذیرش خون‌بها، خود رضایت داده‌اند یا به تهدید و ارعاب کسان نورجهان. و آنان گفتند که خود رضا داده‌اند. و چون قائله ختم شد به پیش نورجهان رفت و های‌های گریه‌کنان گفت (اگر ترا می‌کشند من چه می‌کردم) اگرچه بعضی‌ها این حکایت را باور ندارند لیکن واله داغستانی در ریاض‌الشعرا به تفصیل سخن رانده است.

خط‌مشی جهانگیر: جهانگیر نیز راه پدر خود یعنی اکبر‌شاه را می‌پیمود و اگرچه با او متحد المقصد بود ولی در یک نکته اختلاف داشت و آن اینکه: اکبر را عقیده بر آن بود که پیروان کلیه ادیان و مذاهب مساویند و لذا خود به روش همه ادیان پرستش می‌کرد. صیحگاهان به سیاق هندوان و شامگاهان به نهج ثرمایان و دیگر گاه به راه زرتشتیان و قس علی‌هذا لیکن جهانگیر در اسلام تعصبی خاص داشت و مانند پدر نبود و اعتقاد داشت که با صرف مسلمانی و همیشه مسلمان بودن نیز می‌توان حقوق سایر ادیان را حفظ کرد و بدین سبب گاه با پاندیت‌های هندو به مباحثه می‌نشت و خلاف عقایدشان را به ثبوت می‌رسانید. در یکی از این مباحثات راجه روز افزون را به وسیله بحث و ادله عقلی به اسلام هدایت و مشرف گردانید. جهانگیر چون قلعه کانگره را فتح کرد شعائر اسلامی را در آنجا جاری نمود و این امر را از افتخارات خود می‌شمارد که دیگر کس قبل از وی چنین نتوانست کرد. با این همه بسیاری از هندوان چون راجه مانسینگ و راجه جگناه و راناشنکر در دربار وی به مناصب عالی رسیدند. جهانگیر همان احترامی را که در حق شیخ عبدالحق دهلوی می‌نمود در حق بزرگ هندوان جدروپ گسائین نیز مرمی می‌داشت. در تاریخ مذکور نیست که جهانگیر بواسطه اختلاف مذهب در حقوق کسان تبعیضی قائل شده باشد. سیاست پدر را که خود پیرو آن بود بدین ترتیب می‌ستاید.

"از باب ملل مختلف در وسعت آباد دولت بی بدیش جا داشتند، به خلاف سایر ولایات عالم که شیعی را بغیر از ایران و سنی را در روم و توران و هندوستان جا نیست". (ص ۲۲)

احترام و دستگیری از علما و فقرا: از خصوصیات حکومت‌های آسیائی یکی اینست که رواج علم و دانش تا حدود زیادی بستگی به تشویق و ترغیب حکمرانان عصر دارد در این باب سلاطین اسلامی بر سایر پادشاهان پیشی داشتند. جهانگیر نیز بخاطر تشویق و پشتیبانی‌ای که از علما و دانشمندان به عمل می‌آورد عمده مثال اسلاف خود بوده است.

او با علما و پرهیزگاران هر فرقه و مذهبی به گفتگو و مراوده می نشست و در آن لحظات مقام شاهی خود را فراموش می کرد و در نهایت سادگی با ایشان رفتار می نمود. از آنجا که در نکته سنجی مهارتی تمام داشت چون دربابی اظهار نظر می نمود، نظرش محققانه و عالمانه جلوه می کرد.

درباب فرهنگ جهانگیری که توسط میرعبدالدوله گرد شده بود بدینگونه نظر می دهد:

میرعبدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود. فرهنگی که در لغت ترتیب داده بنظر در آورد. الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی نموده و جمیع لغات را از اشعار قدما مستشهد آورده. درین فن کتابی مثل این نمی باشد (ص ۴۵۹). حتی یک محقق و متخصص زبان فارسی نمی تواند نظر دقیق تر از آنچه جهانگیر بیان داشته ایراد کند.

تا آنزمان از اشعار شعرا بعنوان شاهد لغات در فرهنگ ها استفاده نمی شد ولی در فرهنگ جهانگیری این امر منظور گردیده و این امتیاز خاص این فرهنگ است. استادی خان خانان و فیضی بر جهانگیر نیز تائیدی بر علم و فضل او می باشد. جهانگیر نه فقط از محضر علمای مسلمان بهره می برد بلکه با خلوص تمام در مدرس علمای هندو و پاندویت ها تلمذ می کرد. از جمله علمای هند که جهانگیر محضرشان را دوست داشت یکی جدروب بود که در کوهی صعب العیور می زیست و جهانگیر برای درک محضر او بیش از سه میل راه را پیاده می پیمود و این کار را به کرات انجام می داد و ساعتها در حضور جدروب به بحث می نشست و خود درین باره می گوید:

"روز شنبه دوم یازده صحبت جدروب خاطر را شوق افزود. بعد از فراغ عبادت نیمروز برگشتی نشسته به قصد ملاقات او شتافتم و در آخر روز در گوشه آنروای او دویده بدو صحبت داشتم. بسا سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاده بی اغراق مقدمات تصوف مقنع بیان می کند و از صحبت او محفوظ می توان شد" (ص ۲۸۶).

مقدمه بیوریچ به زبان انگلیسی به ترجمه انگلیسی جهانگیرنامه

آقای راجرز چندین سال پیش "خاطرات جهانگیر" (جهانگیرنامه) را از روی نسخه‌ای که وسیله سیداحمد بسال ۱۸۶۳ در غازی‌پور و بسال ۱۸۶۴ در علی‌گر بچاپ رسانیده بود ترجمه نمود. شرق شناسان بی‌شبه از بابت زحمات بی‌غرضانه و بدون طمع سیداحمد در این باب بدو مدیونند لیکن واقع امر این است که نسخه‌ای که او بچاپ رسانیده اعتماد تنها مبتنی بر یک نسخه خطی ناقص بوده است که اغلب باعث بروز اشتباهاتی خصوصا در باب اسامی خاص در آن شده است. من نسخه او را با مقداری نسخ معتبر موجود در ایندیا آفیس و موزه بریتانیا مقایسه کرده و بسیاری از اشتباهات او را اصلاح کرده‌ام. من نسخه خطی موجود در کتابخانه انجمن سلطنتی آسیایی را نیز مورد استفاده قرار دادم که البته نسخه خوبی نیست. با اجازه آقای راجرز من نسخه ترجمه ایشان را به تجدید چاپ کرده و مقداری زیاد حاشیه و یادداشت بدان افزوده‌ام. در موزه بریتانیا Add, 26, 611 است و ترجمه شیوائی دارد و از متن خوبی برگردان شده است.

جهانگیر بیست و دو سال سلطنت کرد لیکن بر اثر مزاج علیل و افسردگی خاطر تدوین خاطرات خود را تا پایان سال هفدهم جلوس بیشتر ادامه نداد (ر.ک به الیوت جلد ۶ - ص ۲۸۵) پس از آن این وظیفه را بعهدہ معتمدخان نویسنده اقبال‌نامه نهاد و این شخص ادامه خاطرات را تا پایان سال نوزدهم جلوس بنگاشت. پس از آن از نوشتن خاطرات بنام سلطان دست کشید اما کار خود بعنوان راوی وقایع سلطنت در کتابش اقبال‌نامه دنبال نمود.

محمد هادی پس از معتمدخان کار تحریر خاطرات جهانگیر را از آنجائی که معتمدخان رها کرده بود تا زمان مرگ جهانگیر ادامه داد. لیکن کار او در واقع چیزی کمی بیشتر از خلاصه اقبال‌نامه است. چاپ سیداحمد از "خاطرات جهانگیری" شامل

ادامه خاطرات وسیله معتمدخان و محمدهادی نیز می باشد لیکن آقای راجرز این مقدمه و پیش گفتار را در کتاب خود ترجمه نکرده و من شخصا معتقدم باین ترجمه نیازی نیست. محمدهادی از متقدمین نویسندگان است که تاریخ حیات او به ربع اول قرن هجدهم باز می گردد. مقدمه‌ای که او بر خاطرات جهانگیر نوشته بنظر می رسد که کلاً از کتاب مآثر جهانگیر نوشته کامکار حسینی اقتباس شده باشد. (الیوت جلد ششم ص ۲۵۲) مطلب عمده این مقدمه شرح حالی از زندگانی جهانگیر از تولد تا جلوس اوست.

به نظر نمی رسد لازم باشد درباره اهمیت "خاطرات جهانگیری" چیزی بگویم. این خاطرات تصویر زنده‌ای از هندوستان در دهه‌های اولیه قرن هفدهم بدست می دهد بعلاوه این کتاب مکمل ارزشمندی برای کتاب اکبرنامه است.

از آسیای مرکزی خاطرات تیمور، بابر و حیدر و روزنامه ابولغازی را داریم. ایران خاطرات شاه طهماسب را بما عرضه داشته است و هندوستان خاطرات شاهزاده خانم گلبدن و شاه جهانگیر در عصر جدید نیز تعالیل به این سنت قدیمی شرق را مشاهده می کنیم که شرح حال امیر سابق افغانستان و "خاطرات شاه ایران" ناشی از آن است.

خاطرات بابر، حیدر و گلبدن به انگلیسی ترجمه شده است و خاطرات شاه طهماسب به آلمانی برگردان یافته اما مناسبانه خاطرات جهانگیر هیچگاه بطور کامل ترجمه شده است. (۱) اگرچه گزیده از آنها در کتاب تاریخ الیوت و داوسن آمده است و میجر برایش نیز سالها پیش ازین روی نسخه ناقصی شرح چندسال از خاطرات را برای ما ترجمه کرد. بی شبهه خاطرات جهانگیر از لحاظ ارزش کمتر از خاطرات بابر نیست، درواقع می توان جلوتر رفت و گفت در خاطرات جهانگیر دوچندان بیشتر از خاطرات بابر مطلب وجود دارد و از کتاب او بسیار سرگرم کننده تر است.

مشاهده می گردد که جهانگیرشاه کتاب مذکور را به توصیف از شخصیت خود محدود ننموده بلکه از پدرش اکبرشاه بزرگ تصویری ترسیم کرده که مشابه آن را حتی در خاطرات بابر نیز نمی توان یافت.

با این همه آنچه او درباره خود نیز می گوید خالی از گیرائی نیست. زیرا گفتار

۱- در پاکستان به زبان اردو بوسیله آقای قدوسی کاملاً ترجمه شده و بچاپ رسیده است.

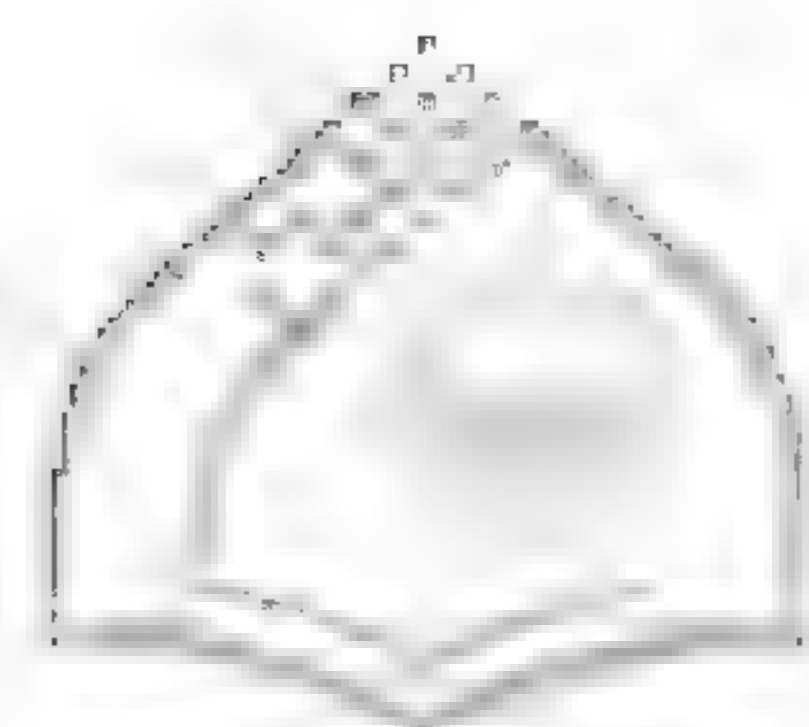
او شخصیت واقعی‌اش را نشان می‌دهد. او خاطرات خود برای ما زندگی می‌کند همانگونه که جیمز ششم (۱) در گنج‌های Nigel (۲) می‌زیست یا امپراطوری کلاودیوس (۳) در Tacitus و Suetonius و باعث شگفتی است که میان جهانگیر و این دو شاهنتی خنده‌آور و عجیب وجود دارد. (۴)

در واقع جهانگیر موجود عجیبی بود از طبایع آمیخته. او مردی بود که می‌توانست بایستد و پوست کندن زنده انسانی را تماشا کند یا همانطور که خود می‌گوید یکی را بکشد و پای دونفر را قطع سازد تنها بخاطر اینکه بی‌موقع سرازیناگاه بیرون آورده و شکار او را رمانده‌اند. (۴) با این وجود او هنوز می‌توانست دوستدار عدالت باشد و نیز می‌توانست پنج‌شنبه شب هر هفته را به مباحثات عالمانه و عارفانه بنشیند و شعر فردوسی را در منع آزار حیوانات زمزمه کند.

میاژاز موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین‌خوشت است (۵) یکی از جنبه‌های خوب شخصیت جهانگیر لذت عمیقی بود که از طبیعت می‌برد عشقی که به گل می‌ورزید. با هر نیز از اینگونه احساسات داشت لیکن او دیگر پیر شده یا لااقل زمانی که به هند رسید عمری گذرانده بود. بعلاوه پس از آن در هند کوششهای برای مسموم ساختن و قتل او شد و تفرتی در او ایجاد کرد که در نتیجه دید او را از طبیعت هند ناقص و نظر او را دگرگون ساخت. اما جهانگیر، بالعکس، فرزند برحق هند است. او با شغفی تمام به گیرائی گل‌های دیار هند تن می‌دهد و خصوصا پلاس و بکول و چمپارا سخت دوست می‌دارد و آشکارا می‌گوید که در سراسر افغانستان و آسیای مرکزی میوه‌ای نیست که با انبه برابری کند. او همچنین سخت شایق بود که در مصاحبت پاندیت‌ها و مرتاضان هندی بنشیند اگرچه به خدایان آنها بایی اعتنائی و غرور رفتار می‌کرد و یکبار دستور داد تصویر ویشنو که بشکل خوک تر کشیده شده به رودخانه پشکر انداخته شود.

هالم می‌گوید شاهزاده‌های مسلمان بیشترین سعی خود را برای حفظ عدالت در تنبیه جرایم دیگران بکار می‌بردند. درین مورد جهانگیر علی‌رغم تمام نقاط ضعفش

سهمی بسزا دارد و به همین خاطر تا به امروز نامش بعنوان حامی و دوستدار عدالت با احترام یاد می شود .



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مقدمه بیوریچ بر قسمت دوم ترجمه جهانگیرنامه

پس از یک وقفه تقریباً پنج ساله، جلد دوم خاطرات جهانگیر ترجمه آقای الکساندر راجرز از طرف انجمن سلطنتی آسیایی منتشر شده است. این جلد به لحاظ اینکه شش سال از وقایع جلوس را دربر دارد نسبت به جلد اول که دوازده سال از وقایع را شامل بود، کوچکتر و کم حجم تر است. به هر حال این دو جلد کلیه مطالبی که جهانگیر نوشته یا در نوشتن آن نظارت داشته، می باشد. بنظر من این جلد نیز مانند جلد قبلی جالب باشد. شرح مسکوکاتی که نقش بروج دوازده گانه را دارند. (۱) و شرح ستاره دنباله دار (۲) و شرح شیوع وبا در شهر آگره (۳) و توصیف مفصل کشمیر در شرح سنه ۱۵ جلوس دارای ارزش فراوان است. داستان پادشاه و دختر باغبانی و اشاراتی درباره نقاشان و تصاویر نیز در خور تذکر است.

اگر بایر موسس سلسله مغولان هندوستان را سزار (۴) شرق بخوانیم و اگر اگر جامع الصفار و اعصاره همه امپراطوران بزرگ چون اگوستین، تراjan، هادریان، مارکوس اورلیوس، ژولیان و ژوستی نین (۵) بدانیم بی شبهه جهانگیر نیز امپراطوری بود که با کلادیوس (۶) برابری می نمود و شباهت بسیار با جیمز اول داشت. این هر سه مردانی ضعیف بودند که هوای نفس غالب برایشان بود و هر سه دارای ذوق ادبی بوده و لاقابل دوش از آنها از راه تفرج گاه گاه به دین و مذهب می پرداختند. و هیچ یک به عنوان حاکم یا محیط خود مجالستی نداشتند. اگر جیمز اول (ونیز جیمز ششم

۲- ایضاً ص ۲۸۳

۱- جهانگیر نامه ص ۲۵۵

۴- CAESAR

۳- ایضاً ص ۲۹۳

۵- Augustus, Trajan, Hadrian, Marcus Aurelius, Julian, Justinian

۶- Claudius

اسکاتلند) آن طور که خود می خواست کتابدار با دلیان می شد و جهانگیر رئیس موزه تاریخ طبیعی می گردید هر دو خوشبخت تر بودند.

بهترین صفات جهانگیر، عشق او به طبیعت و قدرتش در مشاهده آن و آرزویش برای عدالت و مساوات بود. متأسفانه آخرین این صفات به واسطه خشونت شدید او در اعمال مجازاتهای سخت، کاهش یافت. او نیز مانند آبا و اجداد خود به مخدرات و مسکرات معتاد بود و این امر عمر او را کاست. او قلمرو حکومت خود را وسعتی نیخشید بلکه بالعکس با از دست دادن قندهار به ایرانیان تاحدی از مساحت دور حکومت خود کاست. اما محتملاً این مزاج صلح جویانه او یا شاید تنبلی برایش حسنی محسوب می شود. زیرا به این امر از بسیاری خونریزی مانع شد. بزرگترین خطای او بعنوان یک امپراطور عبودیت شدیدش در مقابل رنش نورجهان بود که سرانجام باعث اختلاف جهانگیر و پسرش شاهجهان که لایق ترین و ارشدترین فرزندان ذکور او بود، گردید.

جهانگیر سالهای اخیر حکومت را به دشواری و سختی می گذرانید و از مرضهای چون تنگی نفس رنج می برد. جهانگیر این بدنامی را نیز بدامن داشت که مدتی در اسارت یکی از خدمتگاران خویش مهابت خان بوده است.

روش تصحیح متن حاضر

مهرقی - نسخه‌های خطی که در تصحیح متن جهانگیرنامه مورد استفاده قرار گرفته است:

نسخه الف: نسخه الف که اساس متن قرار گرفته عبارت است از: نسخه خطی جهانگیرنامه که تحت شماره ۳۵۵ در کتابخانه ایندیا آفیس لندن نگهداری می‌شود. این نسخه قبل از اتمام شرح احوال سده نوزدهم جلوس جهانگیری به پایان می‌رسد. اسم کاتب و تاریخ استنساخ آن هیچ‌جا دیده نمی‌شود و چنان بنظر می‌رسد که کاتب قصد ادامه استنساخ را داشته اما مجال نیافته است اگرچه مطابق گفته راس و براون نسخه شماره ۹ احتمالاً این نسخه دو یا سه سال بعد از فوت جهانگیر یعنی حوالی سده ۱۵۴۰ هجری تحریر یافته است (۱)

این نسخه از آنجهت اساس متن قرار گرفته که به‌ظن قریب به حتم قدیمی‌ترین نسخه موجود از کتاب جهانگیرنامه مضبوط در کتابخانه‌های جهان است و شاید به‌همین علت پیوریچ هنگام تصحیح و ترجمه انگلیسی راجرز همین نسخه را اساس کار خویش قرار داده است. باری درهرجا که نسخه الف اشتباه به نظر می‌رسید و یا افتادگی داشت با استفاده از سایر نسخ تکمیل و تصحیح گردید.

نسخه ب: نسخه ب که شماره ۲۲۱ در کتابخانه بادلیان مضبوط است توسط سید احمد خان دانشمند در فورن نوزدهم میلادی تصحیح و استنساخ گردیده است. تاریخ استنساخ این نسخه بیستم سپتامبر ۱۸۴۶ است. مصحح در خاتمه چنان می‌نویسد که وی نسخه حاضر را با نقایسه یا ده نسخه خطی تصحیح نموده است.

نسخه ج: عبارت است از نسخه خطی جهانگیرنامه یا توزک جهانگیری که تحت شماره ایندیا آفیس ۲۱۱۲ نگهداری می‌شود این نسخه از نظر تاریخ استنساخ بر نسخه

قبلی تقدیم دارد به وسیله محمدخان برادر ارشد سیداحمدخان تصحیح و با نسخی چند مقابله گردیده است. تاریخ استنساخ این نسخه یکم ماه اکتبر ۱۸۴۳ و اسم کاتب آن فخرالدین محمدخان است.

عبارت ترقیم این نسخه بشرح زیر است: از کاتب صحیح نگار فخرالدین محمدخان که درین روزگار یگانه روزگار است نویسانیده بآردیگر به مقابله پرداختم هر جا که غلط برآمد ورق مذکور را ترک داده ورق دیگر را برجای آن زیب تسطیر دادم الحمدلله و المنته که کتابی بصحت تمام بتاریخ یکم ماه اکتبر ۱۸۴۳ و یکهزار و هشتصد و چهل و سه با تمام رسید و گلدسته بزم شایقین گردید.

اگرچه نسخه ج از نظر تاریخ بر نسخه ب تقدم دارد و حق بود که بعد از نسخه الف نسخه ج را بجای ب قرار می دادیم لیکن از آن که نسخه ب وسیله دانشمند بزرگ سر سیداحمدخان بچاپ رسیده است و استفاده از مقدورتر و بیشتر مقرون به صحت بوده آنرا نسخه برگزیده پس از نسخه الف قرار دادیم.

نسخه دال: نسخه دال که فقط احوال عش سال اول جلوس جهانگیری را دربر دارد تحت شماره ۴۰۱۵ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است. این نسخه دارای تاریخ استنساخ نیست و اسم کاتب نیز در آن به چشم نمی خورد اما روش خط و استنساخ شان می دهد که نسخه مزبور بسیار قدیمی است و بنا به گفته مرثب فهرست کتب خطی موزه ملی دهلی نسخه مزبور محتملا دستنویس خود جهانگیرشاه است.

وجود حاشیه نقاشی شده دراین نسخه آنچنان که از میکرو فیلم آن برمی آید صحت این ادعا را تأیید می کند. اما از آنجا که این نسخه کامل نیست و فقط تا سینه ششم جلوس را دربر دارد لهذا نسخه اساس قرار نگرفت.

بعلاوه این نسخه با نسخه الف که اساس کار است جز درچند مورد کوچک اختلافی ندارد و این خود صحت نسخه الف را تأیید توان کرد.

از آنجا که جهانگیرنامه حاوی بسیاری اعلام اشخاص و امکنه می باشد و در بعضی موارد خط فارسی و متن مورد استفاده صورت صحیح این اسامی را بدست نمی داد بدین جهت لاجرم ترجمه اردو انگلیسی نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

درپایان از مساعی اولیاء کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که اقدام به تهیه میکرو فیلم هرچهار نسخه جهت اینجانب نموده است نهایت سپاسگزاری و تشکر را دارد.

محمد - هاشم

شهریورماه ۱۳۵۳

بسم الله الرحمن الرحيم (دیساجه)

۴

تاریخ جلوس [۱ ب]:

از عنایات بیفایت الهی يك صاحب نحرمی از روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانی مراد و چهارده هجری گذشته در داد الخلافه آگره درس سی و هشت سال بر تحت سلطنت جلوس نمودم. پندم را تا بیست و هشت سالگی فرزند نمی زیست و همیشه بجهت بقای فرزند به درویش و گرسنه نشین که ایشان را قرب روحانی به درگاه الهی حاصل است، التجا می بردند چون خواهجه بردگوار خواهجه معین' السین چشتی سرچشمه، کشر اولیاء هند بودند به خاطر گذرایند که بجهت حصول این مطلب رجوع به آستانه متبر که ایشان نمایند ما خود قرار دادیم که اگر الله تعالی پیری کرامت فرماید و او را به من ارذانی دارد از آگره تا به درگاه روحیه منوره ایشان که یکصد و چهل گروه است پیاده از روی نید تمام متوجه گردم.

تاریخ تولد:

در سه بهصد و هفتاد و هفت در روز چهارشنبه محرم ماه ربیع الاول هفت گهری (ساعت) از دور مذکور گذشته به طالع بیست و چهارم درجه میزان الله تعالی مرا رکتم علم به وجود آورد.

حضرت شیخ سلیم:

و در آن ایام که والد بردگواریم جوانی فرزند بودند، شیخ سلیم نام درویشی صاحب حالت، که علی [۲ نف] بسیاری از مراحل عمر نموده بود و در کوهی متصل به موضع سیکری، که از مواضع آگره است، بسر می برد و مردم آن نواحی به شیخ حفاذ تمام داشتند، چون پندم

بعدرویشان بازماند بودند صحبت ایشان را بر دریافتند. روری در ثنای توجه و پیشروی در ایشان پرسیدند که مرا چند پسر خواهد شد؟ فرمودند که بخشنده بی منت سه پسر به شما ارزانی خواهد داشت. پدرم می فرماید که نذر نمودم که فرزند اول را به دامن پرستو بوجه شب انداخته شصت و مهربانی شما را حامی و حافظ اوسازم. شیخ این معنی را قبول می فرماید و به زبان می گذرانند که مبارک باشد، مهم ایشان را هنگام خود ساختیم

مکان تولد:

چون زاده مرا هنگام وضع حمل سردیلت می رسد به خانه شیخ می فرستند تا ولادت من در آنجا واقع گردد بعد از تولد من سلطان سلیم نام نهادند، اما من از زبان مبارک پدر خود نادمی و بعد هشتاد و هفت روز که مرا سلطان سلیم یا محمد سلیم مخاطب ساخته باشد همه وقت شیخو بابا گفته سخن می کردند.

تعمین اسم و لقب:

و لد پر گوارم موضع سیکری را که محل ولادت من بود بر خود مبارک دانسته پایتخت ساختند. در عرض چهارده پانزده سال این کوه و جنگل پر دزد و دزد شهری شد منتقل بر انواع اعمالات و بعات و منارل سره و جاهای خوش دلکش. بعد از فتح گجرات این موضوع به تعجب و موسوم گشت.

در تعیین اسم و لقب:

چون پادشاه شلم به خاطر رسید که نام خود را تغییر باید داد که این اسم محل اشتباه است به نام قیصره روم، ملهم غیب در خاطر انداخت که کار پادشاهان جهانگیر است خود را جهانگیر نام نهاده و لقب خود را چون جنوم در وقت طلوع حضرت بر اعظم و نورانی گشتی عالم واقع شده نورالدین سارم. و در ایام شاهزادگی بر ارداوین هند شبیه بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت و زبان دولت جلال الدین محمد اکبر پادشاه بود. ندین نامی منقلد امر سلطنت نخواهد گشت، این معنی نیز در خاطر بود. بنابر این مقدمات، نورالدین محمد جها نگیر اسم و لقب خود ساختم.

مجموعی از خصوصیات آئینه:

[۲ ب] چون این مرعظیم در شهر آنگره واقع گشت، خبر و راست که معنی در خصوصیات

آنجا مرقم م گردد. آگره از شهرهای قدیم کلان هندوستان است سرکنار دریای جمبه قلعه کهنه داشت^۴ (که) پدرم پیش از تولد من آن را انداخته قلعه ای از سنگه سرخ تراشیده بنهادند که دیوارهای عالم مثل این قلعه باشد. در عرض پانزده سال به اتمام رسید مشتمل بر چهار دروازه و دو دیواره، سی و پنج يك رویه که یکصد و پانزده هزار تومان رایج ایران و يك كرور پنج لك خانی به حساب نودان خرج این قلعه شده آبادی این محوره بر هر دو طرف دریای مذکور واقع شده.

طول و عرض محوره:

جانب غروب رویه آن که کثرت و آبادانی بیشتر دارد دود آن هفت کره است طول آن دو کره و عرض يك کره و دود آبادی آن صرف آب که بر جانب شرقی واقع است دو و نیم کسره. طول يك کره و عرض نیم کره اما کثرت عمارات به نوعی است که مثل شهرهای عراقی رخراسان و مواد النهر چند شهر آباد تواند شد اکثر مردم منطقه و چهار طبقه عمارت کرده اند و انبوهی خلق به حدیست که در کوچه و بازار به دشواری تردد توان نمود. از اواخر اقلیم تابستان، شرقی آن ولایت قنوج و صری باگود دشما یسل و جنوبی چندری است. در کتب هند مسطور است که منبع دریای جمبه کوهی است کلبه نام که مردم را از شنب مردی بود بر آنجا ممکن نیست جایی که ظاهر بشود کوهی است قریب به پرتگاه حاضر آباد.

کیفیت هوای آگره:

هوای آگره گرم و خشک است ماضی اصلاً ایست که دوح را به تحلیل میرد و ضعف می آورد و بسیار اکثر طبایع ناسازگار است مگر بهیمی و سودایی مراجان را که از صدر آن ایستند و از این جهت است که حیواناتی که این مزاج و طبیعت دارند مثل قیل و گاومیش و غیر آن در این آب و هوا خوب میشوند.

پیش از حکومت افغانان لودی آگره محوره کلان بود و قلعه داشت چنانکه مسعود سعد سلطان در قصیده ای که به مدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی در فتح قلعه مذکور املا نموده مذکور ساخته است. پس.

[۳ الف] حصار آگره پیدا شد ارمیانه گرد بسن کوه پروانه های چون که ساز

تاریخ قرار دادن قلعه آگرہ پایہ تخت سلاطین:

چون سکندر لودی ارادہ کرتی گوالیار داشت از دہلی کہ پایہ تخت سلاطین ہندست بہ آگرہ آمد و جای برون خود آسنا قرار داد. و آن تاریخ آبادانی و معموری آگرہ روی در ترقی نہاد و پایہ تخت سلاطین دہلی گذشت.

چون حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ پادشاهی ہند بہ بن سلسلہ والا کرامت فرمود حضرت مردوس مکانی پادشاہ مد از شکست دادن ابراہیم ولد سکندر لودی و کشتہ شدن او و فتح شدن داتا گنگ، کہ کلاںترین راجہ ہا و زمینداران ولایت ہندوستان بود، بر طرف شرعی آب چمنہ زمینی خوش انتخاب کردہ چہار بیعی اسد ث فرمودند کہ در کم جایی بہ آن لطافت باعی ہسردہ باشد نام آن گیل امٹن فرمودند. حضرت مختصری از سنگہ سرخ تر شیدہ ساختہ اند و مسجدی پر یکجا بہ آن باغ بہ تمام رسیدہ در خاطر داشتند کہ عمارت عالی بسازند چون عرصہ وفا نکرد از ثروت بقل نیامد.

القاب بعد از ممات سلاطین سلف کہ آباء و اجداد این خلف ہودہ اند:

در این راہات ہرجا صاحب قرانی نوشتہ شود مراد میر تیمور گورکان است، و ہرجا کہ فردوس مکانی بہ قلم در آید حضرت بایر پادشاہ است، و چسون جست آشیانی مرلوم گردد ہمایون پادشاہ، و چون عرش آشیانی مذکور گردد حضرت واند بزرگوارم جلال لدین محمد اکبر پادشاہ غازی است.

توصیف میوہ ہندی:

خربزہ و ابہ و دیگر میوہ ہا در آگرہ و سواحی آن خوب میشود غایتا ارمیوہ ہا مرا بہ ابہ میں تمام است. در پام دولت حضرت عرش آشیانی کثر میوہای ولایت کہ در ہند نبود بہم رسید.

انعام انگور از صاحبی و کشمی در سہرہای مقرر شایع گشتہ چنانکہ در یزارہای لاہور در موسم انگور آنقدر کہ از ہر قسم و ہر جنس بہم میرسد، از جملہ میوہ ہا میوہ ایست کہ آن را بس میامند و در بنا در لونگ میشود و در غایت خوشبوی و راست مرغی است در باغ گل امٹان آگرہ ہر سال چندین ہزار بر می آید.

وصف انواع گل کہ مخصوص ہندوستان است:

از حیث رباعین و گلہای خوشبوی ہند را بر گلہای مسورہ عالم ترجیح میوان داد، چندین گل است کہ در ہج جی عالم ہم و شان آن نیست. اول گل چپہ کہ گلست در

به بیت خوشبویی [۳۲] و لطافت، به معیات گل زعفران، لیکن رنگه چپه درد مایل به خندلیست. درخت بود در غایت مورویی است و کلان و پربرگه و شاخ و سایه دار میشود. در ایام گل پیک درخت باغی و معطر دارد و از آن گذشته گل کپوره است به معیات و اندام غیر مکرر بوی آن در تیزی و تنیدی به درجه ایست که از بوی مشک هیچ کمی ندارد. دیگر رای بین که در بوی از عالم یاسمین سهندست. غایتا برگهایش در سه طبقه بر روی هم واقع شده، و دیگر گل مولسری که درخت آن نیز بسیار خوش اندام و مرزوق و سایه دار است و بوی گل آن در نهایت ملاطفت، و دیگر گل سیوتی که از عالم گل کپوره است، غایتا کپوره خار دار است و سیوتی خار ندارد. و رنگه آن به دردی مایل است. کپوره سفید رنگه است و از این گلها و گل چنبیلی که یاسمین این ولایت است روغهای خوشبویی میسازند و دیگر گلها است که ذکر آن طولی دارد.

صفت اشجار:

و از درختان سرو و صوب و چنار و سهدار و پید موله، که هرگز در هندوستان خیال نکرده بودند، بهمرسیده و بسپار شده و درخت صندل که خاصه حرایر بود، دریاهاست بشو و سما یافته.

صفت سگان آن بلده:

ساکنان آگره در کسب هر مطلب علم سعی بلیغ دارند و طوایف مختلف از هر دی و هر مذهب سکونت درین بلده اختیار نموده اند.

سختی رفیق رحل:

بعد از جلوس، اولین حکمی که ازین صادر گشت همین رفیق رحل بود که اگر متصدیان مهربان دارالاندلس در دادخواهی و خودرسی شمر سپیدگان و مظلومان اعیال و مدعومین، آن مظلومان خود را بدین رفیق رسیده سلسله جبان گردند تا صدای آن باعث آنگهی گردد و وصح آن برین بهج است که از جلای باب فرمودم رفیق رحل ساختند. طولش سی گز مشتمل بر شصت رنگه. وزن آن چهارده من هندوستان که سی و دهم مراق بوده باشد و یک سرش بر کنگره شاه برج قلعه آگره اسوار ساخته و سر دیگر را تا کنار دریا برده بر سبلی از سنگی که نصب شده بوده محکم ساختند.

حکام دوازده گانه:

و دوازده حکم فرمودم که در جمیع ممالک محروسه معیوب داشته این حکام را دستور بعمل سازند. اول منع ذکره از تنه و میربحری و سایر نکایه‌ی که جاگیرداران هر صوبه و هر سرکار بجهت نفع خود اصرار نموده بودند.

دیگردر راهها [۴ الف] که دردی و راهزنی واقع شود و آن راه پاره او آباد می دور باشد جاگیرداران آن نواحی سری و مسجدی بنا نهادن و چاهی حداثت کنند تا باعث آبادانی گشته جمعی در آن سرا آباد شوند و اگر به محل خالصه بر دیک باشد، منصفی آنچه سر سهام نماید. دیگر هیچکس در راهها پارسوناگران و بی ادبی و رضای پشان نگشاید.

دیگر در مملکت محروسه از کار و مستلمان هر کس (که) عورت شود من و منان او و به ورئه او یاد گذارد و هیچکس در آن مدخل بسازد و اگر ورثه داشته باشد بجهت ضبط آن اموال مشرف و تحویلدار علی حده تعیین نماید تا آن وجه به مصارف شرعی که ساحل مساحت و مراد و مرمت پلهای شکسته و حداثت تالابها و چاهها باشد، صرف شود.

دیگر شراب و دلپره و آنچه از اقامت مسکرات و سیه باشد، سارید و معروفند، با آنکه خود به خود در شراب ارتکاب مسکنیم و از هیچکس سالگی تا حدی که عمر من به سی و هشت رسیده همیشه مداومت بر این کرده‌ام.

در اوایل چوب به خوردن آن حریص بودم گاهی تا بیست پیانه عرق دو آتشه تناول میشد چوب رفته رفته در من اثر تمام کرد و مقام کم کردن آن شدم و در عرض هفت سال از پانزده پیک به پنج شش رسیدم. و وقایع نوشیدن نیز مختلف بود بعضی اوقات سه چهار ساعت مجموعی از رودبانی مانند آغار خوردن میکردم و بعضی اوقات در شب و برخی در روز، تا منی سالگی برین بهنج بود بعد از آن وقت خوردن در شب قراردادم. درین ایام خود محض بجهت گوارش طعام میخوردم.

دیگر خالصه هیچکس را نروان سازند دیگر منع نمودم که هیچکس گوش و بینی شخصی را به هیچ گناهی برود و خود نیز به درگاه الهی بدر نمودم که هیچکس و بدین میبایست معیوب سازم. دیگر حکم کردم که متصدیان خالصه و جاگیرداران زمین رعایا را به تعدی نگیرد و خود کاشته خود سازند.

دیگر غاصب خالصه و جاگیردار در هر گنه که باشد، بمردم آن (هر گنه) و محکم من حویلی نکند.

دیگر در شهرهای کلان دارا ائمه مساجد اصیل بجهت ممالجه بیماران تعیین نمایند و

آنچه صرف و شرح شده باشد از سرکار خواجه شریعه می‌باشد.

مع دیح:

دیگر به سبب والدین گوار خود، فرمودم که هر سالی از هجده ربيع الاول که رد شوند من است بلند [۲۲] هر سالی یکروز اختیار نموده در مالک معروفه درین روزها دیح نکنند و دهم هفته دو روز بر مع دیح شد، یکی پنجشنبه که روز جنوم نیست و دیگر یکشنبه که روز تولد پدر مست و ایشان این روز را بدین جهت به سبب آنکه مسبب بحضرت میر عظم و روز ابتدای آفرینش عالم است، مبارک دانسته تعظیم بسیار می‌کردند از روزهایی که در مالک معروفه دیح نمیشد یکی این روز بود.

دیگر بطریق عموم حکم کردم که مناصب و جاگیرهای نوکران پدر من برقرار باشد و بعد از این مقدمات بقدر حالت هر کس بر منصبها افزوده از ده دوازده کم نه و تا ده سی و ده چهل اضافه مقرر گشت و علاوه جمیع احبابان از ترار ده پانزده و ماهیان کس شاگرد پیشه را ده دوازده ریاده فرمودم و بر راتبه مقرری پسردگایان سر پرده عصمت و لد بر رگوار خود بقدر حالت و سببی که داشتند، زده دوازده تا ده سیب فرودم و مدد مائش مالی و ایامه مالک معروفه را که لشکر دعایند، يك قلم موافق فرامینی که در دست داشتند، برقرار و مسم گذاشتم، و به میران صدر جهان که از سادات صحیح النسب هندوستان است و مبدتها منصب جلیل القدر صدرت پدر من باریتمن بود، امر نمودم که همه روزه ادبای استحقاق را بنظر بگذرانند، جمیع گناهکاران که زدیاری در قلعهما و زندیهای مفید و محسوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم.

اوصاف سکه زدن و اوران زر مسکوک و اسامی سکه‌ها:

و به سعادت سعد فرمودم که سکه بر زر در ده از طلا و نقره به وزنی مختلف در مسکوک ساختند و هر یک را جدا گانه نام نهادم. چنانچه مهر صد توله را پورشاهی، و پنجاه توله را بود سلطانی و بیست توله را نور دولت، و ده توله را نور کرم و پنج توله را نور مهر، و يك توله را نور جهانی و نصف آن را نور تنی، و ربع آن را دواجی نام کردم و آنچه از حسن نقره سکه شد صد تونه را کوب طلوع، و پنجاه توله را کوب اقبال، و بیست توله را کوب مراد و ده توله را کوب بخش، و پنج توله را کوب سعد و یک توله را اجها نگیری و نصفش در سلطانی و ربع را شری و دهم حصه را غیر قبول نامرد گردانیدم و همچنین در من بر تکجانت سکه

کرده هر يك را بنامی معروف کردند و بر مهرهای صد توله و پانجاه توله و بیست توله و ده توله این ایات آصف جان را فرمودم که نقش نمودند و بر يك دوی آن این بیت مکه شد. بیت به خط بود بر دركلك [الف] تعلیل
دقم زد شاه نورالدین جهانگیر
و در فاصله مصراع کلمه طیه و بر طرف دیگر این بیت که مشعر بر تاریخ مکه است
منقوش گشت بیت:

شد چو خوب دین مکه نور می جهان آفتاب مملکت تاریخ آن
و در میان هر دو مصراع صرب مقدم و سه هجری و سه جنوس و سکه بود چه می که به عرض
مهر معمول است و در وزن ده دو رده زیاده بر آن این بیت میر لایق قرار گرفت. بیت
روی زو را ساخت سودانی به رنگ مهر و ماه

شاه نورالدین جهانگیر این اکبر پادشاه
چنانچه بر هر دوی يك مصراع نقش گشت و قید صرب و مقام و سه هجری و سه جنوس شد.
سکه جهانگیری نیز که در وزن ده دو رده زیاده است و در برابر دو پیه اعتبار شده به دستور
بود چه می مقرر گشت. و وزن توله مطابق دو وزن مقال معمول ایران و توران است.
تاریخها به جهت جنوس من گشته بودند. همه را نوش خوش بیامد. بهمین تاریخی که
مکتوب خان داد و ده ک بماند و نقاشی نه که از بندهای قدیم پدر مسب، گفته بود اکثفا نمود.
قطعه: ۱۰

۷ صاحب قران ثانی، شاعره جهانگیر

با صفت و داد بنفش مهر تخت کامرانی
اقبال پخت و دوت فتح و شکوه و نصرت
پیشش کمر به خدمت یسته به خدمتی
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو بهاد
اقبال سر به پای صاحبفران ثانی
به مرید سر و يك دك دوپیه مرحمت شد که در پیرون قلعه شاه معصم خان خاندان ر
به جهت شود همایند. یادید.

نویسن ایات پنجاب به سعید خان و ذکر قدم بندگی او:

و ایالت و حکومت پنجاب به سعید خان که از امرای معتمد صاحب سیب پندس بود عیایت
نمودم. اصل او از طایفه من است پندان از بدیش پندان من خدمت کرده اند و در وقت

رخصت چون مذکور می شد که نحو چه سراین او شتم پیشه اند و بر مسکپان و ذیر دستن تعلی می نمایند با و پیغام بر ستدم که عدالت را از هیچ کس شتم بر نمیدارد و در میزان عدل خردی و کلانی منظور نیست اگر بعد از این از مردم او بر کسی ظلم و تعدی و دگوشمایی بی انتقامی نخواهد یافت.

دیگر شیخ فرید بخاری که در خدمت پدر من میر بخشی بود خلعت و شمشیر مرصع و دیوات و قلم مرصع لطف نموده بعد از خدمت مقرر داشتم، و بهجت سر امرای او فرمودم که فر، صاحب السیف و القلم میدانیم و مقیم که پدر من [۵۷] دو آخر آن عهد نمود خطاب و دربر خانی ده به وزارت معالت محروسه سر امرار ساخته بودند، بهمان خطاب و منصب و خلعت ممتاز گردانیدم، و خواجگی فتح الله را بر خیمت داده دستور سابق بخشی ساختم و عبدالرزاق معصومی را هم با آنکه بی سببی و جهنی در ایام شاهزادگی خدمت مرا گذاشته نزد پدرم رفته بود به دستور تقدیم بخشی ساخته خلعت دادم، و امین الدین که در ایام شاهزادگی از خدمت بخشگری بر خیمت من گسریخته به خلعت پدرم رفته بود، نظر بر تقصیرات او نکرده خلعت پانش بیگی که ملازمت پدرم را داشت به او مرحوم

بحال داشتن جمیع خدمات به اهل خدمات قدیم:

و از بسبب خدمات و بهجات را در بیرویان و درویشان بدستوری که در خدمت پدر من بودند، بعد بحال خود گذشتم و شریف خان که از خرد سالی با من کلان شده و در ایام شاهزادگی او را خطاب حانی داده بودم و در وقتی که را الله آباد متوجه خدمت والد پدر گوار خود شدم و بفرقه و طومان طووغ پدر مرحمت نموده به منصب دوزار و پاهادی او را سر امرار ساختم و حکومت و درای صوبه بهار و حق و عند آن ولایت را به قیقه اختیار در گذاشته به انصوب مرخص گسرد نیم. پانزده روز از جلوس مبارک گذشته در چهبدم دجیب سعادت ملازمت در یافت. از آمدن او به خاطر بغایت سرخند گشت چرا که نسبت بهدگی او به من بجایی است که او را به منزله پسر و برادر و یار و مصاحب خود میدانم، چون اعتماد کلی بر اخلاص، و عقل و دمای و کارداسی او داشتم او را وکیل و وزیر نمود ساخته به خطاب والای امیرالامرای که در نوکریها عطا می مافوق این می باشد و به منصب پشهرادی ذات و سواد سر بلند گردانیدم هر چند منصب او گنجایش داشت که زیاده برین مقرر گردد، غایتاً خود به عرض رسانید که تا اوس خدمت بیایانی به وقوع نپید، از منصب مذکور زیاد نخواهم گرفت، چون حقیقت اخلاص بندهای پدرم مورد به واقعی ظاهر نگشته و از بعضی تقصیرات و

عقد ییبه و اراده‌های دشمنی که مرضی در گاه حاق و پسند خاطر حلالی نبود، سرده، خود بخود شرمیده و شرمسار بودند تا اینکه در در جلوس تقصیرات [عوامل] همه موعوموده با خود قرار دادم که بارخواست نمود گذشته شود بنا بر توهمی که در حاضر ایشان فر گرفته بود امیر الامر را حافظ و نگاهبان خود میدانستم گر چه نگاهبان جمیع پندها الله تعالی است، خصوصاً پادشاهان را که وجود ایشان باعث وساهیت عالمست پدر از حواجه عید احمد که در هر عصر بی بدست زمان خود بود و از حضرت حب آشنایی خطاب شیرین طمی یافته در محسن همایون ایشان دتیه مجالست و مصاحبت داشت و مردم اعیان شیراز است و دانه برزگوارم با بر سبق خدمت همت و حرمت او بسیار میداشتند.

حقیقت نسبتها و وصلتها با زمینداران آبیرو:

داجه مانسنگه را که از امرای معتبر معتد پدرم بود و او را در پس دردمان عظیم الشان نسبتها و وصلتها دست داد و چند بچه همواره در خانه پدرم بسوزد همشیره او را من خود خواسته بودم که حسرو و همشیره اش سلطان ثار بیگم که اولین مرید است اردو تولد یافت، بعدستور سابق حکم هنگام ساختن با آنکه بحسب بعضی امور که واقع شده گمان پس عنایت در حق خود بداشت به خدمت چارقب و شمشیر مرصع و اسب خاصه سر دراز ساخته بود به آن ولایت که جای پنجاه هزار سوار است گرد نیستم پدرش در سه به گوان دامن و پدر کلانش داجه بهر مل نام داشت او کسی از دایچوستان کچهو به که شرف بندگی پدرم در یافت داجه بهادر من بود در دوستی و اخلاص و ست شجاعت در قوم خود میار تمام داشت. بعد از جلوس جمیع مسرا با حمیتهای خود در گاه حاضر بودند به خاطر رسید که این لشکر را در خدمت سلطان پرویز به نیت عزرا بر سر دما که در کنار طدید و عظیم هندوستان است و در عهد پدرم مکرراً اوج بر سر و تحیی یافته بود دفع او بیسر نگشت، بایسد فرستاد.

در خدمت فرمودن شاهزاده پرویز را با جمعی از امرای و لشکر عظیم بهمیم ملک را تا:

در خدمت معبد عزت مذکور را به خدمت فائزه و کمر شمشیر و کمر حجر مرصع و تصبیح مروارید [عرب] که با لایهای گر نیا در یک سلك بود و هشتاد هزار روپیه قیمت داشت و امپان هرانی و نوکی و فیلاز سر افراد ساخته در خدمت نمودم قریب هشت هزار سو و آماده مکمل یا امراء (سر داندن عده بدین خدمت متعین گشتند، اول آصف نواح را که در عهد پدرم از بنده های قدیم بود و مدتی به خدمت به شیگری قیام و اقدام میسرود و بعد از آن دیوان به اسفلال شد و ساخته زبانه و رادار به مرکه عادت رسانیدم، و منصب او را که دو هزار و پانصدی بود

پهرداری ساخته انایو پرویز گردانیدم، و به خلعت و کمر شمشیر مرصع و اسب دجل او را سر بلند
 نموده حکم کردم که جمیع منصبداران خرد و بزرگ از صلاح و صوابدید او بیرون بروند.
 عبدالرزاق محمودی را بخشی و ممتازیک هموی آصف خان را دیون پرویز ساختم
 دیگر بهر چه جگانه پسر راجه بهارامل که منصب پهرداری داشت خلعت و کمر شمشیر مرصع
 لطف نمودم. دیگر رانیکسر که عسودانه را با ست و پدرم او را خطاب رانائی داده
 میخواستند که بهر هی خسرو بر سر د فرستند و در همان ایام شکار شده خلعت و کمر
 شمشیر مرصع داده همراهم نمودم.

دیگر بهر مرد هوسنگ برادر راجه ماسنگ و ری سال درباری بایی اعتبار که در
 درگاه حاضر می بود و از راجپوتان سیکهوت از پندهای معتمد پدرم بود علم عنایت
 شد و این مردو به منصب پهرداری سر امراد بودید. دیگر شیخ رکن الدین افغان که او را در ایام
 شهرادگی شیرخان خطاب داده بودم از پله هر دو پنهانی به منصب سه هزار و پانصدی
 مبتد ساختم شیرخان صاحب قبیله و به شایست مردانه است و در بر کربی اسرا یکدمش به
 شمشیر افتاده بود.

دیگر شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل و بهاسنگه بیره راجه ماسنگه و راهدخان
 پسر صادقخان و وزیر جمیل و مراخان ترکمان که هر کدام به منصب دوهزاری متباز دارند
 خلعتها و اسبها یافته مرخص گشتند. دیگر رای موهر که از قوم کچهوایهای سیکهات
 است و پدرم در عهد خردسای به او عنایت بسیار میکردند و فارسی زبان بود و با آنکه تا
 به آدم احلاق هم به هیچ یک از قبیله او نمیتوان کرد خالی [۷الف] از فهم پست شعر فارسی
 میگویید این پست ازوست، پست:

عصر خلعت سایه همین بود که کسی

به نور حضرت خورشید پای خود بنهد

اگر تفصیل جمیع منصبداران و پندهایی که در خدمت تعیین یافته اند و حالت و سبب
 منصب هر يك مدکور گردد سخن به دزد و دزد خواهد کشید. بسیاری از نزدیکان و خدمتکاران
 نزدیک داور دود و خان داده و خانه دادان و راجپوتان کار طلب درین خدمت به خواهش
 و التماس همراهی نمودند و يك هر را احدی که عازت از یکجاست نیز تعیین گشت. مجمل
 موجی ترتیب یافت که اگر بویق رقیق شود گردد، با هر يك رسلطین صاحب اقتدار محاصص
 و مازع نونند نمود.

مهر شاهی:

چون در ایام شهادتگی نیکو کمال عتقاد مهر و رک خود را به امیر الامرا سپرده بودم و بعد از رحلت نمودن او به صوبه بهار به پرویز سپردم آنحال که او به خدمت داتا مشرخص شد به دستور قدیم به امیر الامرا حواله شد.

زکان و اولاد جهانگیر:

پرویز از صاحب جمال خویش ریختن کو که که در سبب هسنگ میرا غریب کو که بود، در سال سی و چهارم از بطوس حضرت عرش تشیانی در بلده کابل بعد از دو سال و دو ماه از ولادت خسرو، تسویه یافت و بعد از آنکه بعضی فرزندان متولد شدند و رحمت ایزدی ایشان را در یافت از کرمی که از دودمان داتهور است دختری به وجود آمد بهار باور- بیگم نام.

تولد خسرو:

و از هجرت گساین دختر مونه راجه سلطان حرم در سه می و شش از جلوس هدیون واند بزرگوار مطابق سنه ۹۹۹ هجری در بلده لاهور عالم را به [۷۷] وجود خود حرم صاحب، رفته رفته بحسب سبب در احوال از ترقیات ظاهر گشت. خدمت والد بزرگوارم را از همه فرزندان پیشتر و بهتر میکرد و ایشان از و از خدمت او بسیار راضی و شاکر بودند. همیشه سعادت او بعضی میکردند بارها می فرمودند که او را به فرزندان دیگر تو هیچگونه نسبتی نیست، و این را می فرمود حقیقی خود میدانم بعد از آنکه بعضی فرزندان تو را یافته در او نسی بحسب ایزدی پیوستند. در عرض يك ماه در پسر از حواصل (کثیران) تولد یافتند یکی از جهاندار و دیگری را شهریار نام نهادم.

در همین حال عرض داشت سعید جان مینی بر رحمت میرزا غازی که از حاکم رادهای ولایت تته بود رسید. فرمودم که چون پسر من همشیره او را به فرزند خسرو نام برد نموده است، ان شاء الله تعالی چون این سبب به وقوع آید او را رحمت خواهم نمود.

پیش از پادشاه شدن يك سال بخود قرار داده بودم که در شب جمعه مرکب خود را هرات نشوم. از درگاه الهی ایندوانم که تا حیات باقی باشد مرا بدین قرار داد استقامت بخشید. هشت هزار رویه به میرزا محمد رخشانی سروازی داده شد که به هرات و از باب احتیاج رهایی تقسیم نماید.

تقریر وزارت صف ممالك محروسه به وزیر الممالك:

بزرگ منبت لك محروسه از قرار منصفه به خان بك كه از راه اهام شاهزادگی به خطاب وزیر الملكی سرافراز ساخته بودم و به وزیر خان تقویض فرمودم و شیخ فرید بهاری را كه چهار هزارى بود پشهرایى كردم. رانداس كچهو به را كه از رعایت پافتهای پندر من بود و دهرایى منصب داشت به سه هزارى سرافراز ساختم و به میرزا دشم پسر میرزا سلطان حسین پسر زاده شاه اسمعیل سركم قندهار و عبدالرحیم خد معانان ولد پیرم خان و ایرج و داراب پسران او و دیگر مرای تعینت دکن خلقه فرستادم. بر خور داد [۸ الف] پسر عبدالرحمن مؤید بیگ را را چون بیطلب پندگاه آمده بود حاکم نمودم كه بجا و جاگیر خود معاودت نماید. بیت:

اد لقب دورست رفتن بیطلب در پیرم شاه

ورقه پای شوق را مانع در و دیوار نیست

بك ماه از جلوس همایونی گذشت لاله بیگ كه در اوان شاهزادگی خطاب بان بهادی پافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب او را كه هزار و پاهندی بود چهار هزارى و به صاحب صوبگی صوبه بهار سرافراز گردید و بیست هزار دویه باوصیت مردم بان بهادر خاصه خیالان سسله ماست. پدرش نظام نام داشت و كتابدار حضرت جنت آشیانی بود. كیشوداس مارو كه از راجپوتان ولایت میرت است و در اخلاص از اقران خود پیشی دارد به منصب هزار و پاهندی از اصل و اضافه سرافراز ساختم.

به طلب و دانایان سلامیه فرمودم كه مرادات اسمای الهی را كه در یادگرفتن آسان باشد، جمع نمایند تا آنرا ورد خود سازم و در شبهای جمعه با علما و درویشان و گوشه نشینان صحبت میدانم.

صوبه داری گجرات به قلیچ خان:

چون قلیچ خان كه از پندهای قدیم دولت والد بزرگوارم بود به دارای و حکومت صوبه گجرات تعین یافت بك لك دویه متدخرج گویان با و مر حمت نمودم و میرزا صدرجهان را كه از اوان طفولیت در وقتی كه درس پهل حدیث در خدمت شیخ عبدلنسی كه ذكر احوال او در اكبرنامه به تفصیل مسطور است میخواندم و او را به منزله خلیفه خود میدانستم تا امروز در مقام اخلاص و یکجبهی بود [۸ ب] منصب دهرایى به منصب چهار هزارى رساندم. در پام شاهزادگی لیل از وقوع بیماری والد بزرگوارم و در اهام بیماری ایشان كه آری ارکان دولت و امرای ذی صرکت متزلزل گشته مر بك را سودای در خاطر قرار گرفته بود و میخواستند كه بهت امری

گردید که بهزخرازی دولت نتیجه بداشنه باشد، در نزد دولتگاری و جاسپری تقصیری نکرد.

نویسنده وزارت ممالک محروسه به اعتماد الدوله و دیوانی دستگاه به وزیرخان *

غیرت بیست و یک در دولت پدر من بدین دیوان بیوات بود و منصب قضایی داشت به جای وزیرخان و زیرتصف ممالک محروسه ساخته به خطاب والای اعتماد الدوله و منصب هر دو پانصدی سر بلند ماحم و وزیرخان را به دیوانی صوبه دستگاه و قرار جمع آنجا بنین گردا میدم.

بیرداس که در دولت پدرم خطب رای را بدین یافته بود به راجه بکرماجین که در راجهای منبر هندوستان بود و در صد هجوم هند در عهد رسنه شده است خطب داده میر آتش خود ماحم و حکم کردم که همیشه در توپخانه رکاب پیاده و ز پیچی و سواران را به توپخانه مستعد و آماده سر انجام میدید. بکرماجیت مع کور از طایفه کههریست در خدمت پدر من از مشرفی فیحانه به دیوانی و مرتبه امرایی رسید، خالی از گوشه سپاهیگری و تدبیری نیست. حرم پسرخان اعظم را که دوازده ای بود و هزار و پانصدی ساختم.

چون در ده خاطر آید بود که اکثر بدوهای اکبری و چهار نگیری به مستندی مطالب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم میدم که هر کس وطن را به جاگیر خود میجو منته باشد بمن بدین دست تا [۹ لب] مطابق توره و قانون جنگیزی آن محل به موجب آئین نامه جاگیر او مقرر گردد و تغییر و تبدیل ایمن باشد.

صفت مهر آئینها :

آیا و جدا از مهر کسی جاگیری به طریق ملکیت عنایت میکرده تدویران آید به مهر آئینها که عبارت از مهریست که به شش حرف میرده اند و مرین ساخت اند. من فرمودم که جای مهر را طلا پوش ساخته مهر مد کور را بر آن نهاده آلتون تمنا نام نهادم.

میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ که نواسه میرزا سلطان که از فرزندان میرزا سلطان ابو سعید است و مدتها حاکم بدخشان بود، ردیگر پسران را برگزیده و از پدر بر گوار آئینها کرده گرفته در خدمت خود کلان ساخته او را در جرگه و زندان خود به شمارم به منصب هزاری سرافر از ماحم به دستگاه پسر راجه ماسنگر که قایلترین اولاد اوست به منصب هزاری پانصدی اذاصل و صافه ممتاز گردا میدم.

در نه یک پسر عبودیک کاپلی را که از خردی باز خدمت می میکرد در ایام شاهرادگی از پله حلی به منصب پانصدی رسیده به خطاب می بتهانی داده به منصب هزار و پانصدی مشار به خشم

و خدمت بخشگری شاگرد پیشه بدو مقرر گشت .

سبب قتل ابوالفضل :

داجه ترسنگه دیو در چو تان بند بله که ریاضت یافته من است و در شجاعت و بیگد تی وساده
لوحی از انبال و اقرا ن خود امیندو تمام دارد، به منصب سه هرادی سر فرازی یافت و باعث ترقی و
دعایت او آن شد که در او امر عهد پذیر رگوارم شیخ ابوالفضل را که از شیخ و ده های هندوستان
به مرتبه عضد انانی امتیاز تمام داشت و ظاهر خود را به یزید و احلاص آرزو به بیعت گران سنگ
به پندم مروخته بود. زمره کن طلب داشتند و چون خاطر او بعضی صاف نبود و همیشه در ظاهر و باطن
سحن مذکور می ساخت و درین ایام که بنا بر قصد فتنه نگیران خاطر مبارک والد بر رگوارم
فی الجمله از من آزر دگی دشت بهین بود که اگر دولت ملایم مدتی به عث ریادتی آواشیا خواهد
گفت و مانع دولت موصل گردیده کار بجایی خواهد رسانید که بضرورت از خدمت طاعت
معروم باید گردد. چون ولایت ترسنگه بر سر راه او واقع بود و در آن ایام در جرگه متعردان جا
دشت [۹۶] با و پیغام فرستاد که سر راه بر آن قصد داشته انگیز گرفته او را بیست و نوبت سارد و هائیهی
کلی ارس خواهد یافت، توفیق رفیق از گشته در حیثی که از حوالی ولایت او میگذاشت در بر و بست
و به اندک نزدی مردم را بر پشاور مفرق ساخته، او را به قتل آورد و سر او را در راه آباد نزد من فرستاد.
اگر چه این معنی باعث پریشانی خاطر حضرت عرش آشیایی گردید، غایتا این کار کرد که من
بی ملاحظه و غرض خاطر حریم اسباب من درگاه پندیر رگوار خود نمودم و رفته رفته آن کلورنها
بضمایب گردید، میر غیب الدین قزوینی را که در ایام شاهزادگی او و خدمات و دولتخواهیها به وقوع
آمده بود هراری ساختم و به مشرف طویل حکم شد که هر روزی اسب بهجت بهجت حاضر می ساخته
باشد و میرز صی کبر شاهی را که از جوانان فرار داده این آو من است به منصب چهار هزار و بیست و
ساختم و کار ستهیل را بجا گیر او مقرر داشتم .

روزی به تقریبی امیر الامر این سخن عرض رسانید و مرا بفایت خوش آمد چنین گفت که
دیان سو بی دیانتی مخصوص نقد و جس نیست بلکه در مودن حالتی که در آشیان نباشد و پنهان
داشتن استعدادی که در بیگانگان باشد، بر بی دیانتی است، الحق سخن درستی است میباید که
مقربان را آشنایان مظلور باندو حالت هر کس را چنانچه باشد عرض می رسانده باشند .

اندر به پرویز :

در وقت رخصت به پرویز گفته بودم که اگر انا یا سر کلان او که کرن نام دارد به ملازمت

آن فرزند آید و در تمام طاعت و بندگی و شهادت و عریض و ولایت و ترساند و غرض ازین سفارش درمندی به دیکی آنکه چون همیشه تسخیر ولایت ماوراء النهر پیش نهاد خاطر اقدس را اندر دگر گوارم بود و در هر مرتبه که عزیمت نمودند مواعیع روی داد. گزاین مهم بکثرت و بصورتی برکند و این خلدنه از خاطر دور گردد و برادر دهنستان گذاشته به میان توفیق الهی روانه ولایت مودونی گردم. خصوصاً در این ایام که حاکم مستغنی در این دیار نیست. باقی حدیث که بعد از عهد الله تعالی و عبدالمومن خان پسر اوفی الجملة استقلالی یافته بود نبوت شده و کار لیجان بر [در ۱۵۱۵ الف] او که الحال حاکم آن دیار است هنوز نظامی یافته است.

دیگر سر نجاه مهم نمکاره دکن که چون در عهد والد بزرگوارم پاره ای از آن ولایت به جبر تسخیر در آمده آن ملکه را به نهایت ایرد سبحانه یکباره در تحت تصرف در آورده داخل ممالک محروسه سام. امید به کرم الله تعالی آنکه بن هر دو عزیمت دوری گردد. بیت :

منك اقلیمی بگيرد پادشاه همچون در بند اقلیم دگر

میرزا شاهرخ بیرومیرزا سلطان حاکم بدخشان در که قربت قریه پای سسه دارد و در ملازمت پدرم پنجه رازی بود، به منصب هفت هزاره ممتاز به حشیدم، میرزا بسیار ترک طبیعت و سوده روحیت پدرم اور بسیار عزت میداشتند و هرگز فرزندان خود را حکم بشتی میفرمودند اور هم بدین صفت سر بلند میخواستند با وجود ذلالتی یلخشیان در این قریهها میرزا بدمنه و موسسه ایشان از راه رفته اصلاً مرتکب امری که باعث عذر خاطر باشد نشده. صوبه ملوه به دستوری که پدرم باو مرحمت کرده بودند برقرار داشتیم.

خواجه عبدالله :

که از سسه بقتبندیه است در ابتدای ملازمت حلی بود رفته رفته منصب او به پله رازی رسید. بسو جمعی به خدمت پدرم رفت. اگر چه صد دت خود میدانسم که ملازم مردم من به خدمت ایشان روند و یا چون بر خدمت ارو این عمل سر زده خاطر گران بود و با وجود چندین تحقیقی منصب و جاگیری که پدرم باو از رای داشته بودند برقرار نگذاشتم. اما نفس الامر آنست که از جوانان مردانه کار طلبست. اگر بن تخصیر از دیه و نوع بی آمد چون بیعی بود

ابولبی اوریک که از مردم قرار دهم ماوراء النهر ستودر زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود به منصب هزار و پانصدی مراز گشت.

شیخ حسین پسر شیخ بهاء که از او ان طفر لب تا امروز همیشه در ملازمت و خدمت من بود و در ایام شاهزادگی به خطاب مغرب خانی سر بلندی داشت و در خدمت بسیار چست و چالاک مسر

درشکارها پناه در جلوی سوارهای دور را قطع می کرد، نیروی فتنه گر خوب می اندازد و در جراحیها سر آمد عهد خود است. پندار او هم این علم را خوب و روینده برده اند بعد از جلوس بنا بر کمال اعتمادی که باو داشتیم به تعلیم آوردن مردمان و متعلق بر ایدم در انبال به برهانپور فرستادم و بعد از تحایان پست و بلند و نصیح سودمند بیدادم. [۵ اب] قریب خان این خدمت را چنانچه با پست خود اندک مدت به تقدیم رسانید و رفع دغدغه های که در خاطر خا بخان و امرای آنجا جا گرفته بودند نمونه یار، تمهیدی بر ایدم را به صحت و سلامت با کار خا بجات و اموال و اسباب در لاهور آورده به نظر گذرانید.

نصیب خان را که از سادات صحیح النسب قزوینی است و فیهما الذین علی نام دارد به منصب هزارهاتصدی سرافراز ساختم. پندم بودا به خطاب تقبیل خانی متیاز بخشیده بودند در خدمت پندم قرب و منزلت تمام داشت. در ابتدای جلوس پیش او بعضی مقدمات خوانند بودند و بدین تخریب او را آخوینم مخاطب ساخته میفرمودند در علم تاریخ و تصحیح اسامی رجال بظرف و عدل خود نداند. امروز مثل او مردی در معموده عالم نیست. از ابتدای آفرینش تا امروز حوالی ربع مسکود را بر ذکر دارد این قسم حافظه مگر الله تعالی به کسی کرامت کند.

شیخ کبیر را که از مسئله حضرت شیخ سلیم است بنا بر شجاعت و مردانگی در ایام شهرادگی به خطاب شجاعت خانی سرافراز ساخته بدم، در بنوا به منصب هزارهاتصدی گزیدند.

در بیست و هفتم شعبان در پسران اکهی راج دند بهنگو ندان صوی راجه ماسنگه سری فریبند و داد. این بی سعادتان که ابهی رام و بجی رام و سپه رام نام داشتند در نهایت بی اعتمادی بودند با وجودی که از ابهی رام مذکور بی اساسها روی داده بودند غماض از تفسیرات او نمودم. چون بدین تاریخ به عرض رسید که این بی سعادت می خواهد که سالی و فرزندانش خود را بی رحمت به وطن روانه سازد و بعد از آن خود نیز برادر نموده بماند، که از نادانان و خواهان این دولت بوده بنام میرد رده مدام و دیگر امرای راجپوت گفتیم که اگر از شما کسی صامن شود منصب و جاگیر این بدست بر قرار داشته گناهان گذشته را در گذرانم از غایت خود رهایی و بدلیتی آنها هیچکس صامن نشد. به امیرالامرا فرمودم که چون کسی مضمض سلوک و معاش این تیره بخشان نمی شود تا بهم رسیدن ضامنی حواله یکی از بندهای درگاه باشند.

امیرالامرا اینها را به ابراهیم خان کاکر که در ثانی الحال به خطاب دلاور خانی سرافراز گشته و حاکم سر با بری منگلی که خطاب شهناور خانی داشت سپرد. [۶ اب] چون اینها خواستند که براق از آن جاهلان دور رند در مقام ممانعت در آمده پاس مراتب ادب نگاه داشتند و به اتفاق نوکران خود در مقام صریحه و جنگ شدند، و این معنی را امیرالامرا بمن اظهار نمود. فرمودم که آن صیام

بعثت آنرا به جزای عمل خود بید رساند.

امیرالامرا به قصد دفع آنها موجه گشت و میج فرید در انیر از عقب فرسادم، از آن جماعت دور اجیوت که یکی شمشیر داشت و دیگر جمهر با امیرالامر رو برو شدند یکی از ملازمان او که طبیب نام داشت به جمهر دار در آویخت و به رحم جمهر کشته شد و او را نیز پاره پاره ساختند و به دیگری که شمشیر داشت یکی را دندان ملازم امیرالامرا در آویخت و ورا نابود گرداند. دلاورهای جمهر کشته بر پهنی راه، که دو پسر دیگر پا قائم ساخته بودند، متوجه گشت و به یکی رحم جمهر رسانده از دست آن سه کس به رحم برداشته همانجا افتاد. چندی از احدیان و مردم امیرالامرا مقابل شده آن خون گرفتار را به قتل آوردند. یکی از اجیوتان شمشیر کشیده به شیخ فرید متوجه گشت علام حشی او را برو شده آن را چپوت را دریا در آورد.

این شورش در صحن خاص و عام واقع شد و آن سیاست باعث تنه بسیاری از عدالت با اندیشان گردید. ابولئی اوردیک به عرض رساند که اگر این قسم امری نزد اوردیکه رو دهد سلسله و منته آن باعث برمی بخورد، گفتم چون این طایفه رعایت کرده (تربیت یافته و لذت بر گوارم) بد مرعات همان تواختگی بنمایم و مقتضای عدالت میر آست که به تقصیر و جرمه علت کم حلی کنیم و خنده باشد.

شیخ حسین جامی که مرور بر سر درویشی چا داد و در مریدان درویش سیرت است پیش از جنوس به شش ماه از لاهور به می نوشه بود که در حرات دهم که اولیاء بزرگان، مر سلطاندا بدن برگزیده الهی نویسن فرمودند بدین بید مبشر بوده منظور وقوع این امر باشند امینوارم که بعد از وقوع این امر تقصیرات خود را بزرگوار ذکر کرد که از سلسله امیرانیه است به عفو مقرون گردد.

[۱۱۱] ناشیست قورجی که از دهم با این دولت است بدین او را به خطاب تاج خاص فرار ساخته بودند و منصب دهراری داشت. بهر ر ساختن تخت پیگ کابلی را که هر اروپا بعدی منصب دهراری داشت به هرار ساختن تخت پیگ کابلی را که هر اروپا بعدی منصب داشت به هراری خطاب نمودم بسیار جوان مرد به کار طلب است در خدمت هم بر گوارم میرا محمد حکیم قریب محرمیت تمام داشت. این اقامه تمکین را که از پندهای قدیم پدرم بود به منصب هر اروپا بعدی از اصل واضافه سرافراز ساختن. در کثرت اولاد و بسیاری فرزندان کم کس مثل و بوده باشد سی پسر دارد و دختر اگر پرا بر باشد از نصف کم نخواهد بود.

شیخ علاء الدین میر شیخ سلیم را که بی بسببهای قوی داشت به خطاب اسلام خانی سر بند گردا بدیم و به منصب دهراری معارف شد. او در عمر دسالی با من کلان شده بود از یک سال

خردتر بوده باشد بسیار جوان مردانه نیکدانی است از قوم و قبیله خود به جمیع رجوع اختیار تمام دارد. ناامروز از میکیاف هیچ چیزی نخورده و اخلاص او بعض به درجه بست که اور به خطاب والای فرزندى سرافراز ساخته ام.

عنى صفر بارهرا که در مردانگی و کارطلبی نظیر و عدل خود ندارد و پسر سید محمود خان بارهراست که از امرای کلان پدروى بوده به خطاب سید خطیبی در امثال و اقوال متعار به خلیسم بسیار جوان مردانه نمایان است. همیشه در شکارها و جبهایی که چندی از معتمدان همراهی بودند، یکی از آنها او بود هرگز در عمر خود از میکیاف چیزی نخورده این معنی را دایم جوانی ملتمس بود، حقیر به مراتب بلند سرافرازی خواهد یافت.

فریدون پسر محمد لئی خان پرامن را که هزارى بود به منصب دوهزارى سر بلند ساختم. فریدون از صیل زاده‌ی اوس چغتایی است. خالی از جرأت و مردانگی نیست. شیخ با یرید سیره سلیم را که دوهزارى بود منصب به سه هزارى عنایت نمودم. اول مرتبه کسی که بمن میر داده رانده شیخ بآیزید است. اما زیاده از یت روزیست.

مساحت با پندتان:

زوری از پندتان که عبارت از دایان هندس پر سیدم که اگر مسای دین شما بر سرود آمدن ذات مناس تعالی است درده [۱۶۷ الف] بیکر مختلف به طریق حلول، آن خود مزدا دیاب عقل مرود است و این مسله لازم دارد که واجب تعالی که مجرد از جمیع تعینات است صاحب حلول و عرض و حین بوده باشد و اگر مراد ظهور نور الهی است درین احسام، او خود در همه موجودات مساوی است و باین ده پیکر مخصوص نیست. و اگر مراد اثبات صفتی از صفات الهی است درین صورت تخصیص درست نیست. زیرا که در هر دین و آئین صاحبان معجزات و کرامات هستند که از دیگر مردم زمان خود به دانش و قدرت ممتاز بوده اند.

بعد از گفت و شنید بسیار ورد و بدل بشمار معروف نگشتند به حدی خود یکن منزه و جسم و چون و چگونه و گفتند که چون اندیشه ما در ادراک ذات مجرد باقی است و پس وسیله صورت را به معرفت آن نمی برسم. بی ده پیکر را وسیله شناخت و معرفت خود ساخته ایم. پس گفتیم این پیکرها شما را وسیله معصود توانند بود به معبود؟

ذکر حضرت هوش آشیانی:

پدروى در اکثر اوقات و دایان هر دین و مذهب صحبت می داشتند، خصوصاً با پندتان و

در مشور اهد. با آنکه نمی بودند از کثرت مجاست با د نایان و اوسیل در گفتگوها چنان ظاهر می شد که هیچکس بی به ای بودن ایشان نمی برد. بعد قایق نظم و نثر چنان می رسید که فوق بر آن تصور بود.

حلیه مبارک ایشان:

در قد حد وسط بلند بالای داشته و گندمگون و چشم و ابرو سیاه بودند. ملاحظت ایشان بر صیاحت ریاضی داشت و شیر اندام و گشاده سینه دست و بازو دراز و پر پر و پسی چپ حای گوشتین داشتند به مایب خوشما بر بر بیم نخود. میان جمعی که در علم قیافه صاحب مهرت بودند این خال را علامت در اب های عظیم زانبا های جسیم می د بستند. او ز مبارک ایشان غایت بلند بود و در تکلم و بین نسکی خاص داشتند و در وضاع و اطوار ماسیبی به اهل لم نداشته. فرایندی از ایشان عویدا بود. بیت

هم یز رنگی در حسب هم پادشاهی در حسب

کسوسلیمان تا در انگنیش کند انگشتری

بعد از سه ماه از تولد من همشیره ام [۱۲ ب] شاهزاده حاتم رشکم یکی از حو اعلان (کیران) و خدمتگاران متولد گردید و او را به والده خود مریم مکانی سپردند. بعد از وی پسر هم از حو اعلان و خدمتگاران تولد یافت و او را شاه مراد نام کردند چون تولد او در کوهستان قشچور روی داده او را بهاری مختاص می یافتند و در وقتی که واند بزرگوارم او را به تسخیر دکن فرستاده بودند به واسطه مختاص و تاجسدن افراد شرب را به معنی رسانید که در سن سی سالگی در بروجی جالناپور از ولایت برادر به رحمت حق پیوست.

حیه او سیر رنگ لاغر سدام قدش به درازی مایل تمکین و وقار از اوصافش ظاهر شجاعت و مردانگی از سلوک و اطوارش باهر بود.

دکتر شاهزاده دایال:

در شب چهارشنبه دوم جمادی الاول سه سهند و هفتاد و سه از خصوص دیگر پسر به وجود آمد او را دایال نام نهادند چون تولد او در جمبر درجه یکی از مجاوران آستانه تبر که حواجه بزرگوارم حواجه معین الدین چشتی که شیخ دایال نام داشت وقوع یافت بهمان ماسبت بعد از دایال موسوم گردید. بعد از فوت بر درم شاه مرد در اواخر عهد او را به تسخیر دکن فرستادند و خود هم رعب مه جه گشتند. در ایامی که والده بزرگوارم قلعه اسیر را محاصره داشتند او با جمعی کثیر از مرادین مثل خاندان و اولاد میردا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه حمید بگر در قیل داشت مقارن آنکه قلعه سر مفتوح گشت.

احمد نگر نیز به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد. بعد از آنکه حضرت عرش آشپاشی بمذولت و تصرف از برهاپور به صورت دارالخلافت تہضت فرمودند آن ولایت را به دایال دہہ از را بمضبط و ربط آن محصل گذاشتند به سبب مسپسندیدہ برادر خود شد سراد عمل نموده در اندک مدت درسی سی و سہ سالگی بمعمین افراط شرب درگشت.

سبب مردنش: بہ تشنگی و شکاری کہ بہ تشنگی کنند میل داشت یکی از تشنگی خود را یکی وجارہ نام بہدہ بود و این بیت را خود گنہتہ فرمودہ کہ بر آن نقش کردند بیمہ:

از شوق شکار سو خود جان تر و تازه بر ہر کہ خورد تیر تو یکی وجارہ

بعد از آنکہ شراب خوردنش بہدہ افراد کشید و این معنی بہ خلعت پسندم معروف گشت، فرمین عذاب آمیز بہ اسم خانہ بان صادر [۱۳ الف] گردید. اورا با ضرورت در سلسلہ مسیح شدو خورد، دان گذاشتہ کہ بہ راجی راحول او پخیر باشد چون راہ شراب بردن ہا لکلیہ مسعود شد، بہ بعضی خدمتکاران نزدیک ابرام بلکہ وادی کردن آغاز بہد و گفت کہ بجهت من بہ ہر روشی کہ ممکن باشد شرب می آورہ باشد. بہ مرشد قلی تشنگی کہ راہ خدمت نزد یک داشت، فرمود کہ در ہمین تشنگی و وجارہ شراب انداختہ یار آن بی سعادت بہ امید رعایت مرکب یں امر شدہ عرق دو آتشہ را در آن تشنگی کہ مدتہا بہ باروت و سوی آن پرورش بافتہ بود سداختہ آورد و رنگ آہن بیر کہ از بزی عرق تحلیل پذیرفتہ بود بار و معین گشت بمجملا خوردن همان بود و فتنہ همان است:

کسی باید کہ فتنہ بدہ نگیرد و گمر گیرد برای خورد نگیرد

دایال جوان خوش فدی بود بہ غایت خوش ترکیب و نمایان، بہ فین راسب میل تمام داشت محال بود کہ پیش کسی اسب و فیل خوب بشود کہ دارد و را از او نگیرد، بہ ندمہ ہندی مایل بود گاہی بہ ربابان ہنر ویدہ اصطلاح ایشان شعر میگرفت، بد بود.

بعد از مولد دایال دایلی بی دوست شاد دختری مولد گشت شکر النساء بیگم نام نہادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیار خوب بہ یار آمد بہ ذاتی و رحم بہ عموم حلالی و جہلی دست، از ایام خردی و طفل سالی تا حال در محبت من بی اختیار است این علاقہ میان کم خواہری و برادری خود ہند بود. در طفلی اول مرتبہ چہاچہ عادت است کہ سبہ اطفال را بقتارند و قصرہ شیری از آن ظاہر میگردد سبہ خواہرم را بشردند، قطرہ شیری از آن بر آمد. حضرت والد بزرگوارم ہمین فرمودند کہ باہا پس شیر را بخورد تا در حقیقت این خواہر بوجہی مدد توہم باشد عالم اسرایر داناست کہ از آن روز بزرگ کہ آن قطرہ شیر را نوشیدہ ام بہ علاقہ خواہری و دختری مہری کہ از مردمان را بہم بدان

می باشد آن مهر را در خود ادراک می نمایم.

بگذار چندی دختري دیگر هم از بی بی دولتقاد مذکور [۱۱۳] به عالم وجود آمد به آراء بانوینگم مسی گردید مزاجش فی لحظه به گرمی و تنیدی مایل است. پنجم و در سپرد دوست می داشتند چنانچه اکثر بی دیندی و را به شرح دب بر می داشتند در نظر مبارک ایشان به غایت محبت بدینی نمود مکرر بر سر هر زمائنه می فرمودند که با ما بجهت خاطر من به این خواهر خود که به صرف همدان لادله منصف یعنی عزیز پرورده بدارم می باید که به روشی سواد کنی که من به وسی کم تا از او برداشته می بینها و شوخیهای او را بگذرد بی

اوصاف جمینه و اخلاق پسندیده حضرت هوش آشیانی:

اوصاف جمینه والدیر دگوارم از حد توصیف و اندازه تریب امروز است گر کن بها در اخلاق پسندیده ایشان تأیید یابد می باشد به تکلف و قطع نظر از مراتب پدر و فرزندانی که در سپرد آن گفته نباید با وجود سلطنت و چنین عزاین و دقایق بیرون از بدنه حساب و قیاس و میلان جنگی و اسباب نادی يك سر مرد درگاه الهی اریسا به فروتنی قدم بر نهاده خود در کمترین مخلوق از مخلوقات می دانستند و از یاد حق لحظه ای غافل نبودند.

ویم همه جا به همه کس در همه حال میسر بهفته چشم دل جاداب پدر اریاب مال مختلفه در وسعت آباد دولت بی بدیلش چه داشتند به خلاف سایر ولایات عالم که شیعی را بنیر ایران و سی در دروم و سوران و هندوستان جاداب چنانچه در دیره و سیب الفضای رحمت ایزدی جمیع طوایف و ادیان من ر جاسب به مقتضای آنکه سابه می باید که پرو ذات باشد در ممالك محدود شده اش که سرحدی به کد در دریای شور مسهی گشته از باب منتهای مختلف و عقیده های صحیح و ناقص را جاد بود راه تعرض بسته گشته صبی با سیعی در يك مسحد و فرنگی بایهودی در يك کلسه طریق عادت می سپردند صبح کل شیوه مفرد ایشان بود. به نیکان و حور بن هر طبقه و هر دین و آئین محبت می داشتند و مقدس و اله و نهیدگی به هر کدام القابها می فرمودند. شبهای ایشان به یی دنی می گذشت. در روزها بسیار کم خواب بودند. چنانچه مدت خواب ایشان در شب مروزی در يك ویم بهر زمانه نبود و بیداری شهر را باریافتنی از حد می دانستند. شجاعت و دلیری ایشان به عایشی بود که بر میلان مسب سرکش سواری می فرمودند و بعضی میلان حوی در که ده [۱۱۶] خود به نزدیک خود می گه داشتند به آنکه هر چند مل بدسو باشد تعرض به ماده میل و میلان و میان او می رسد در حالتی که قیام و ماده میل ر کشته باشد و او را برده خود بگذازد در قید طاعت دمی آوردند و بر دیواری به درجی که آن

قبل مهاوتند کشته ارقید طاعت برآمده از پهنوی آن دیوار یا درخت می گذشت، بکجه بر لطف
ایزدی نموده خود را بر پیش و می انداختند و به محرو سوار شدن او را به تید ضبط در آورده
رام می نمودند مگر این مشاهده شد در مس چهارده سالگی بر تحسین سبطت جلوس فرمودند.

ذکر جنوس ایشان و فتح دهلی و کشتن هیمو بقال:

هیموئی کافر که حکام افغان منسوب ساخته و بودند بعد از آنکه حضرت جت آشیانی
در دارالخلافت دهلی سفار شدند، جمعیب شگرت فراهم آورده ب قلع به که در آن ابام هیچک
از حکام مرصعه و نشان ر نبود موجه دهلی گشت، قبل از وقوع بی قضیه حضرت جت آشیانی
ایشان را بجهت دفع بعضی از افغانان به دمی کوه پنجاب تمین فرموده بودند چون مصداق
این مصراع که هم بیان حال و هم تاریخ احب و انتقال اسم که مصراع
معا یون پادشاه از بزم خند

قرین حال ایشان گشت و این خبر به وسیله نظر جوئی به پدرم رسید، بیام شد که انالین بود
امرئی که در آن صوبه بخلع حاضر بودند جمع ساخته در مصعب سعید ایشان را در پرگنه
کلانور از مهاغات لاهور بر تخت سبط نشاندند، هیمو چون به حوالی دهلی رسید نردی یگک.
حان و جمعی کثیر که در دهلی حاضر بودند جمعیت نموده در مقابل او صف آرای گشتند، چون اسباب
مقابله و مجادله دست فراهم د نه لشکرها در هم آویختند و بعد از کشش و کوشش بسیار شکست
بر نردی یگک خان و مغولان افتاده روح ظلمت بر فواح نور غلبه کردند.

همه کار و پیکار دزم ایزدیست که داند فرجام فیروز کیست

ز خون دیرو و گرد سپاه زمین هر گون شد هو شد میاه

نردی یگک خان با شکست یافته راه اردوی داند بر دگوارم پیش گرفتند چون بیام
حان باو سوء مزاجی داشت او را به شکست و تقصیر در جنگ مخاطب ساخت و کوشش و به
آخر رساید دیگر باره بنا بر ضروری که از وقوع فتح در دماغ آن کافر مسون جا کرده بود
جمعیت و قیلان [۱۴۱] خود از دهلی برآمده توجیه پیش گشتند، باب جلال حضرت عرش آشیانی در
کلانور به قصد دفع او توجیه فرمودند، در حوالی پانی پت اجتماع روح سور و ظلمت دست
داد در رو به جنبه دزم محرم بهصد و شصت و چهار عقاب و مقابله روی داد روح هیمو سی هزار
سور دلاور جنگی بود و خاندان لشکر منصور رهاده از چهار و پنجاهار بودند، در آن روز هیمو بر
یلی هوایی ۷۵ سوار بود ناگاه تیری بر چشم آ کافر رسید ز پس سر و بند کرد.

لشکر او بی حالت را مشاهده نموده هریمت یافتند، اتفاقاً شاه قلیخان محرم با چندی از

دلاوران به‌پلی که همور بر بالای او زخمی بود رسیدند میخواستند که پلان او را به‌تیر برانند فرهاد برآورد که مرا بکشید که همور بر بالای این من است، در حال او را به‌مدن هیئات مجموعی برد حضرت عرش آشیانی می‌آوردند. پیرام حد عرض می‌گفت که مناسب است که حضرت پلس خود تیغی بر کار داشت تا نواب فرا یافته در طفرای فرامین عزی جرو اسم مبارک گردد فرمودند که من او را قبل از این پاره پاره کرده‌ام و بیای می‌گفت که در کابل دوری پیش عبد الصمد شیرین قلم مشق تصویر می‌کردم صورتی به‌علم در آمد که اجرای آن ریکدیگر محرق بودند یکی از رویگان پرسید که صورت کیست در زبان من دلت که صورت هموست. دست خود را آورده به‌خون او ساخته به یکی از خلع‌نکادان فرمودند که گردن او را ببرد. کشته‌های لشکر مغلوب پنجه‌ها را به‌شمار در آمد. سوای آنکه در اطراف وجو به فغانه باشند. دیگر از کارهای نمایان آن حضرت فتح گجرات و ایلندوست که در آن راه فرموده‌اند.

در وقتی که میرد ابراهیم حسین و محمد حبیب میرا در بین هدایت در گردان شده به‌طرف گجرات رفته بودند و تمام برای گجرات و فتنه طلبان آن حدود مفتی شده قلعه احداد آباد را که میرد اعزیر کر که با امواج قاهره در آنجا بود در قبل داشتند. حضرت عرش آشیانی به‌اثر خطر اب جی‌جی آنکه و لند میرای [۱۵ الف] شد را به با جمعی پادشاه به‌بی توان اردار اعلان فرمود. متوجه گجرات می‌گردید. این نوع راه دور و دراز را که به دوماه قطع توان نمود در عرض به دور گاه به‌سوازی اسب‌و گاه به‌سو ریختن و گاه به‌ل ملی مروده خود را به‌سربه میرد و به‌تاریخ پنجم جمادی الاول سنه ۹۸۵ هجری و هشتاد به‌خو لی لشکر عیم میردند از دولتخواهان کنکاش می‌پرسد. بعضی می‌گویند که شیخون به‌لشکر عیم می‌باید برد حضرت می‌فرماید که شیخون کار بی‌دلان و شبهه بر لب کار است در حال به‌خواجسته بقدره و مداحی سوری حکم می‌فرمایند و چون به‌دیدی سابر منی رسیدند فرمودند که مردم از آب به‌ترتیب بگذرند. محمد حسین میرزا از غلبه گذشتی امواج قاهره مضطرب گردیده خود به‌قراری بر می‌آید سبحان قلی ترک هم از این جانب با چندی از دلاوران به‌کنز دریا تفحص حال عیم می‌فرماید میرزا آن جماعت را که می‌رسد می‌پرسد که این چه فوجی است سبحان قلی ترک می‌گوید که جلال‌الدین کبر شاه در بوح اوست. آن بخت برگشته این منی در قبول سی کند و می‌گوید که جاسوسان من چهارده دور پیش از این پادشاه را در فتح‌پور دیده‌ام نه ظاهر اتود و روح می‌گوئی. سبحان قلی گفت. امروز به‌روز است که حضرت از فتح‌پور به‌ایلند رسیدند میرد گفت که پلان چطور رسیده باشد؟ سبحان قلی جواب داد که چه احتیاج به‌پلان بود این چنین جوانان و بهاداران سنگ شکاف بهتر از پلان نامی است رسیده‌اند که حالا حقیقت دعوی‌گری و سرکشی معلوم خواهد شد.

میرزا صیفاً از شنیدن این سخن پاره از جا در رفته متوجه تریب وواج می‌گردد و حضرت آن مقدار توقف می‌فرماید که عیم در سلاح پوشی است بعد از آن متوجه می‌گردد که هر چند کسی می‌فرستد که جان کلاندا از پیش بر آید او ایستدگی [۱۵ب] می‌نماید و می‌گوید که عیم دور است تا رسیدن لشکر گجرات آن درون قلعه دین طرف آب باید بود. حضرت فرمودند که ما همیشه خصوصاً درین پورش اعتقاد بر تأیید ایزدی نموده ایم اگر نظر بر سلسله ظاهر می‌بود، این جریده اینبار نمی‌آمدیم اکنون که غنیم متوجه جنگ است تن زدن ما لایق نیست این سخن گفته توکل قطری را سیر خود ساخته با مخصوصی چند که در طرح به هم وکامی مقرب شده بودند در آن دو یا اسب انداختند با آنکه گمان پایاب نبود سلامت عبور فرمودند، حضرت دوباره نمود و امی طلبند فوراً در خطر آب آوردن دوبله پیش رنی دوبله را می‌اندازد مخصوصاً این معنی را به شگون خوب نمی‌گیرند. حضرت در حال می‌فرماید که شگون ما بسیار خوب شد، چرا که پیش روی ما گشته گشت، درین اثنا میرزی بخت برگشته منقها را آراسته به جنگ ولی نعمت خود بر می‌آید

۶ ولی نعمت ابروود آئی مگر سپهری که سرنگون آئی

نعمان اعظم را مطلق گمان آن بود که به این تیزی و جلدی آن حضرت سایه رحمت بساین حدود خواهند انداخت هر کس خبر ز آمدن آن حضرت میداد او اصلاً قبول نمی‌کرد تا آنکه به فرائض و دلائل آمدن آن حضرت حاضرشان او شد، لشکر گجرات را آراسته مستعد بر آمدن گردید مقارن این آصفخان نیز خبری یاومی رساند پیش از بر آمدن مروج از قلعه لشکر غنیم از میان درختان نمودار شد. حضرت تأیید ایزدی دست آورست خود ساختن و او شدند. محمد لقبخان توفانی تردی بیگ دبو به با جمعی از بهادران پیشتر رفته باندک تردی جو گردایدند. حضرت [۱۶الف] به رجه به گوان داس می‌فرماید که غنیم پیشمار است و مردم ما اندک باید همه یکسر و یک دل گشته بر غنیم حمله آور گردیم که مشت هسته کارگر تر از پنجه گشاده است، این سخن گفته و تپنها آخته با فدایان خود علیه الله اکبر و یا معین را بلند آوازه ساخته می‌تازند. بیت

پیرید هوش زمانه در جوش پلرید گشوش سپهر از غروش

بر افکار و جرات خا بهد شاهمی به مقابل و جمعی از بهادران قول دسیله داد دلاوری دادند که کوبایی که از قسم آتشباری است هم از لشکر غنیم در گرفته در زقوم زاری می‌یچند و آن چنان شودی می‌اندازد که قبل با می عیم در حوکب آمده با مش بر هم خوردگی جمعیت غنیم می‌گردد، درین اثناء مروج قول رسیده محمد حسین میرزا و جمعی را که با او در در وجود بودند برداشتند و دلاوران لشکر میروزی اثر نردبات مردانه به تقدیم دستا میداد من سنگه در باری در نظر آن

حضرت بر عیص خود غالب آمده، را گهوداس کچواهی به سپاری کرد. و محمد و ما که از حاتم رادان این دولت بود و د مرد مکی داده دخی ر سب افتاد، به عنایت حاتم بده سوار و به محض همت و اقبال شهنشاه سر و از جمعیت عجم دهم متعرف گشته شکست بر احوان آورد، به شکرانه این فتح عظیم دوی بار به درگاه گراهم کارسار بدهد و اوارم شکرگزاری بنام واقدم می نمایند در این نیت یکی از کلاوشتی برص می رساند که میب حاتم کو کلناش نقد حیات را نثار راه دولنخراهی نمود به از تحقیق ظاهر شد که در حالتی که محمد حسن میرد ماجدی از و یاش بر فوج قول می نزد سیف جان بحسب اتفاق باو بر می خورد و دود مردانگی داده شهید می شود، و میرد براد دست دلاوران قول دخی می گردد که کلناش مد کور بر در کلان ریحان کو که اسرار غریب احوان آنکه يك دور پیش ر یی جنگ حضرت آسیانی [۱۶] طعام میل می فرمودند ره راده که د مای علم شانه ینی بوده می برسد که فتح او کدام طرف است می گوید که جانب شما است، اما یکی از امری بر لشکر شهید حوهد شد در همان شاء سیم جان کو که عرض می کند که کاشکی این معادلت نصیب من شود.

بسا فانی که ر بازیچه بر حاسب چون خرمی گذشت آن هنر شد راس
نقصه میردا محمد حسین خان گرد نیده پای سش در رفوم زاری بده شده از اسپمی فند،
گند علی نامی از پکه های پادشاهی باو بر می خورد و او در پیش سب خود سوار گردد به ملازمت حضرت می آورد. چون دوسه کس دعوی سرک - گسرفتن اوی کنند حضرت از او می پرسند که ترا که گرفت می گوید که ملک پادشه و دست او را که از عقب بسته بودیدی فرمایند که از پیش بدهد، در این اثنا آب می طلبد مرکنخان که اعلان نمشد بود هر دو دست خود بر سر اوی زدند حضرت باو و هتراض فرموده خاص می طلبند و او را سپر اب عیب می سازند تا یی زمان هنوز میرد عزیز کو که و لشکر از درون قلعه بر بیامده بوده بد حضرت بعد، رگ رختاری میردا محمد حسین آهسته آهسته متوجه شهر حما آمد می شود میرد را به درین رینگه که از عهدۀ او را چپو تان بود می سپارند که بر قیل انداخته همراه آورد، در این اثنا اعیان ملک که یکی از سرداران متبر گجراتیان بود بالفوجی فریب به سپهر او کس می یاب می گردد ر نمودار گشتن بر فوج صطراب تمام در مردم پادشاهی بهم می رمد حضرت به متحصنای شجاعت جیبی و فطراب اصی حکم به براحتن بده می فرمایند و شجاعت جان و راجه به گوان داس و جندی از بده ها پیشتر ناخته به فوج مد کور تیر می اندازد به ملاحظه آنکه میاد فوج عظیم محمد حسن میرد را بدست در آوردند مردم را ایذا بسنگه به صلاح و نجر بر راجه مد کور سمر میرد [۱۷] الف] از تن جدا می سازد، بدوم اصلا به کشتن او داهی نبوده و فوج اختیار ملک نیز ر هم پاشیده

و سب او را در زقوم زاری می اندازد، سهراب پنگ بر کدن سر و را بریده می آورد، به محض کرم و عنایت اسریدی این روح فحشی به اندک مدیه مرده روی داد، همچنین فتح ولایت بنگاه و گسرفتن قلاع مشهور و محسوف هندوستان مثل قلعه چنور و تهور و تسحیر ولایات سندیس و گرفتن قلعه اسیر و دیگر ولایتی که به سعی افواج قاهره به تصرف اولیای دولت رسیده آمده است ز حساب و شمار بیرون است، اگر به تفصیل مذکور گردد سخن دراز می شود.

صفت تنگ اندازی ایشان:

در محاربه به چنور جنم را که سردار مردم قلعه بود بدست خود به تنگ رده اند، در تنگ اندازی نظیر و عدیل خود داشتند به همین تنگ که جنم را رده اند سگرام نام دارد و از تنگهای مادر و ورگاد است، قریب سه چهار هزار جانور پرند و چرمه زده باشند، من هم در انداختن تنگ شاگرد رشد ایشان می توانم بود، از جمیع شکارها که به شکاری که از تنگ زده شود طبیعت راعب است و در یک دور هوده آهو را به تنگ رده ام.

صفت ریاضت ایشان:

از ریاضتی که والدین بزرگوارم می کشیدند یکی ترك خداي حیرانی بود که در تمام سال سه ماه به گوشت میس می فرمودند و به ماه دیگر به طعام صرفه نه قناعت می کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات رسمی نبود و در ایام فرجده فرجام ایشان در پی ری از روده ها و ماهها کش حیوانات مرغ عام بود، تفصیل ایام دشهوری که مرتکب خوردن گوشت می شدند در اکبرنامه داخل است.

در همین تاریخ که اعتمادالدوله را دیون سحتم خدمت دیوانی بیوتات را به مرااتلك فرمودم، سز لملك رسادت با نحر است در یام والدین بزرگوارم به مشرقی کر کر اقماعه قیام و قدامی بود. [۱۷۷] در یک دور از دودهای یام جلوس صد گس از بنده های کبری و وجه گیری به ریادنی منصب و جهانگیری به ریادنی منصب و جب گیر سرافر زگشتند، در عید رمضان چون اول عیدی بود از جلوس همایوسی به عیدگاه بر آمدم، کثرت عظیمی شده بود به سار عید قیام سوده لوازم شکر و میانس آبردی بجای آورده متوجه دولت سرا شدم به مقتضای آنکه مصراع: از حوران پادشاهان داحترسد گدارا

فرمودم که پاده در صرف صدقات و خیرات نمایند، از آن جمله چند لك دام حصو به دوست محمد شد که به قرا و ادب و احتیاج قسمت کند و به میر جمال الدین حسین انجو و میران صدر جهان و میر محمد زب سبزواری، هر يك يك لك و م داده شد که در اطراف شهر خیرات کند و

پنجه را در دوپه پندرویدن شیخ محمد حسن جاسی فرستادم و حکم فرمودم که هر روز یکی از منصبداران یا تنش پجاه هزار دام به قرا می‌دهد باشند. قصبه شمشیر مرصع به حامیان فرستاده شد. میر جمال‌الدین حسین انجو را به منصب سه هزار و سیصد ساختیم. صداریت به دستور سابق به میران صدر جهان مقوض گردید و به حاجی کوکه، که از کوکهای حضرت پدر من است فرمودم که در محل عودات مستحقرا بجهت دادن زمین و رد نقد به نظرمی گذرایند باشد.

راهدخان ولد محمد صدوق خان را که هزار ریاضتی بود دوهزاری ساختیم. به هر کس ویلی یا سبی مرحمت می‌شد. رسم شده بود که بتین ریز حواری ز آتکمی جلوا به گویان منفی می‌گرفتند. فرمودم که این ذر در زیر کار بدهند تا مردم از طلب و خواست این گروه خلاص باشند. در همین روز سالهاش از پرها پرورد رسید و میان ویلان بر درم مرحوم داندل را به نظر داد آورد. از حسنه فیلان که آورده بود یکی مستان است و داشت [۱۸ لف] در نظرم خوش درآمد و بود گنج نام به نام عجب چیری درین فیل مشاهده شد. هر دو طرف گوشهایش پرا بر هند و سه کو چکی در آمده است و از آنجا که آب در ایام مستی از جلان میچکد بر می‌آید و همچنین بر بالای پیشانی بیشتر برآمدگی دارد که باین کلاهی در ویلان دیگر دیده شده خیمی خوشه و عجب بنظر در می‌آید. تسبیحی از حوهر به مرزند خرم هدیه کردم به پسر آنکه به منتهای مطالب صودی و منوی برسد.

منع اخذ رگوت از سایر جهات کابل و قندهار:

چون رگوت مدلك محروسه. اگر حاصل از کسورهای می‌گذشت معاف نموده بودم. سایر جهات کابل را نیز که از بنادر مقرر در هندوستان است و يك كرو و بیست و سه لك دام جمع آن میشد، بخشیدم. از این دو ولایت که یکی کابل و دیگری قندهار باشد هر سال ملفهی کلی به علب رگوت بود. این رسم قدیم را از این دو محل برداشتم و ازین مبر رفاهیت تمام دفع کلی به اهل ایران و نوزان عاید گشت.

جاگیر آصف خان که در صوبه بهادر بوده به دیهادر خان مرحمت شد و آصف خان را فرمودم که در صوبه پنجاب جاگیر تعخواه دهند چون فرصت رسید که مبعی در محل جاگیر آصف خان باقی مانده و حالا که حکم تغییر شده وصول آن متعذر است فرمودم که يك لك را به رحر نه بدو دهند و آن در باقی را باز بهادر به حاکمه شریعه باز بدهد.

صفت شریف آملی:

شریف آملی را به منصب دوهزاری پانصد از اصغر و اصافه مقرر داشتیم بسار

با کیزه بهاد و خوش نفس است باز آنکه از علم رسمی بهره نبرد، اکثر اوقات از اوسختان بند و مهارب ازجند سویر میزد در لباس فقر و تجرید مسافرت میگردانیده با بسیاری از بزرگان صحبتها داشته. مقدمات ادب و تصوف را دزد کرده و این معنی قالی [۱۸ ص ۱۸] دوست نه حالی در زمان واد بزرگوارم از لباس فقر و درویشی برآمده مرتبه امارت و سرداری یافت. نهشی به غایت قوی است روزمره و تکلمی با آنکه از مقدمات هر بیت عاری محض است در غایت فصاحت و پاکیزگی است و انشای عیدانش نیز خای از نمکی نیست؛ اوشه قلی خان محرم در آگره یاهی میده بود چون وارث نداشت به دختر هندلی میرا رقیه سلطان بیگم که محرم محترم والد بزرگوارم بود تکلف کردم و زید خود را بدم به ایمن سپرده بودند. هر از مرتبه از فرزند رائیده دوستر میدادند.

نوروز اول از جلوس مبارک

شب سه شنبه یازدهم ذی القعدة سه هزار و چهارده وقت صبح که محل میضای بود است حضرت میر اعظم از برج حوت به خانه شرف و جوش عالی خود که برج حمل باشد، انتقال فرمودند. چون اولین نوروز از جلوس میدیون بود، فرمودم که دیواری دولنگه حصای و هام راهب مشور در مان والد بزرگوارم در قمشه میسه گرفته آئینی در غایت دیب و درست بستند و از نور اول نوروز تا یازدهم درجه حمل که روز شرف بود حلاق دادش و کامر نی دادند. اهل سارونیه در حمامه و هر جماعه جمع بودند. اولین دناص و دلیران هند که به کوشه دل از فرشته می رسیدند گاه مجلس را گرم داشتند فرمودم که هر کس از کمکیات و مغیرات آنچه می خواسته باشد بخورده منع و نهایی نباشد بیت

ساقی به نور داده سرافروز خام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

در ایام پلزم درین هفته هژده روز مقرر بود که هر روز یکی از امرای کلان مجلس آراسته پیشکشهای نادر و اقسام جوهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و یلان و امپن مان نموده آنحضرت را، تکلیف برآوردن به مجالس خود می فرمودند و بشن بنا بر سرافراری پندگان بدان مجلس قدم رنجه داشته حاضر می شدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده آنچه خوش آمد به برداشته تمام را به صاحب مجلس می بخشیدند و چون خاطر میل به افاقت و آسودگی [۱۹ ص ۱۹] سپاهی و دهیت بود درین سال پیشکش را معاف فرمودم. مگر قلیلی که از چندی نزدیکان بنا بر دهیت خاطر اینها درجه قبول یافت. در همین روزها بسیاری دهنده ها بزه دتی منصب سرافراری یافتند از آنجمله دلاورخان افغان را هر از دهانندی ساختم. دیگر راجه باسو را که از زمین را از کرهستان پنجاب است و ز زمین شهر ادگی تا حال طریقه بندگی و احلاصی بمن داد

دو هزار و پانصدی منصوب است همه هر دو پانصدی کرد شاه بیگک حساب حاکم قندهار و اصل و اصنافه بمنصب پنجهزاری سر فر رگر دیده و رای رایسنگه از امرای داجوت به چنین منصب سرافزاری یافت، دو رده هزار و پنه مند حرج گویند فرمودم که بفران شکر بدهند.

رفع شورش گجرات به سعی راجه بکرمه اجیت: در آغاز جنوس یکی از اولاد مظفر گجر بی که خود را حاکم زده از آن ولایت می گرفت سرشورش بر آورده، طرف وجواب شهر احمد آباد را تحت و تاراج نموده چندی از سردران مثل یشم بهادر، اوریت و رای علی بهنی که رجوانان مرد به و قمر رده بود در آن تته شهادت رسیدند. احرا لامر راجه بکرمه اجیت و بسیاری از منصب ران یا شش هفت هزار سوار آراسته به کرمک لشکر گجرات تفسیر یافت و مقرر شد که چون خاطر از رفع زدیع مسدود جمع سردر، راجه مدکور صاحب صوبه گجرات باشد و قلیچ حال که قبر از پر یسان خدمت نعبین یافته بود، متوجه ملازمت گردد. بعد از رسیدن اقواح دهره سلك جمعیت مسدود دیکدیگر پاشید هر کدام به جنگلی پناه جستند و آن ولایت در قید ضبط درآمد و جز این فتح در حسن ساعات به سامع جاه و جلال رسید همه در بیولا عرضه داشت بودند پرویز به نظر درآمد که راه تنه به مدد را که سی و چهار کروهی اجیر و نفع است گذاشته فراموش نمود و اقواح دهره متعاقب او همین باغنه اندامد که اقبال حجا نگیری او را بست و به بود سازد در روز شرف بسیاری از بهده به رعایتها و اصنافه های منصب سرافزاری با فضل پیشرو حان را که [۹۱ ب] از خدمتگذاران قدیم است و در ملازمت حضرت جغت آشپزی از ولایت آمده بود بلکه رجمه مردمی است که شاه ظهاسب همراه ساخته پیسودید مهمتر سعادت به داشت، چون داروچه و بهتر فر شعله و لد بزرگوارم بود و در این خدمت نظیر و صدیق خود ندارد و را به خطاب پیشرو حان سرافراز ساختند، اگر چه ملازم ملایم طبیعت و تلقیحی مشرب است، نظر بر حقوق خدمات رسوده به منصب دو هزار و اصل و اصنافه مشار گردانیدم.

تمهید مقدمات یعنی سلطان خسرو: در وسط سال از جنوس همایون خسرو را به سر جوانها و غروری که جوانان را می باشد رکم تجربگی و عاقبت نا ایدیشی از صاحبان داجوت خیالات فاسد راه یافته بود به تحصیص در ایام بیماری والد بزرگوارم که بعضی از کوتاه ندیشان بنا بر کثرت جسم ایم و نصیر تی که از ایشان به قروح آمده بود و از خمو و اغماص نا اید محض بودند، به خطر گذارند که او را دست آویزی ساخته امور سلطنت را از پیش خود گیرند، از این معنی خائف که امور سلطنت و حجا بانی امری بست که به سعی با قص عقلی چند نظام پریرد، خانی داد را تکرار شایسته این امر عظیم القدر دفع لشان داد و بر حمت

را بر ثامت قابلیت چه کس ر ست آورد.

نشاط خسرید. امر و تخت را

ر دارنده تقصوان ستد بخت را

شاید آرد تاج ذلت رسود

سری را که حق تاج پرور رسود

چون حدلات فاسدان و کوله اتدیشان بغیر ارتد امت و بشم می شجه ندارد و امور سلطنت باین نیارند درگاه الهی قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر و متوجش درمی یاشم هر چند در مقام هایت و شغلت شده خواستم که بعضی تفرقه و دعهده از خاطر او دور بدم قایمه بر آن مترتب بگشت تا آنکه به کنکاش جمعی ر بخت برگشتگان دوشب یکشنبه هشتم ذی الحجه سنه مذکور بعد از گذشتن دو گهری زیارت روضه منوره حضرت هوش آشپانی را مذکور ساخته به صد و پنجاه سواری که باو متفق بودند از درون قلعه آگره برآمده متوجه می گردید بعد از روان شدن او به اندک [۲۵ لب] دما بی یکی دجرا ضحیون که با وزیر الملك آمد بود باو خبر می رساند که خسرو گریخت و وزیر الملك و ر همراه گرفته پیش امیر الامر می آورد چون این خبر در تحقیق می شد بدبططریقه به دربار محل آمده یکی از خواجگه سران را می گوید که دهی من برسان و بگو که عرض ضروری دارم حضرت بیرون تشریف آورند چون در خیال می یسن امر در نیامده بود گمان بر دم که از جانب دکن یا گجرات خبری رسیده باشد - بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که ماحر چیست؟ گفتم چه باید کرد؟ حرد سو شده متوجه گردم یا حرم را بفرستم امیر الامر عرض کرد که اگر حکم شود می بروم فرمودم که چینی باشد بعد از آن معروض داشت که اگر به صحبت برنگردد دوست به صلاح بکند چه باید کرد؟ گفته شد که انگری جنگ به راه دانست در پیده آنچه از دست تو آید تقصیر میکن سلطنت خویشی و بلند و فرزندی نمی باید که با شاه خویشی ندارد کسی چون این سخنان و دیگر مقدمات گفته او را مرخص ساختم به حاضر رسید که خسرو از او آزدگی تمام دارد و بنا بر قرب و مرستی که داشت محسود امداد و اقرن است مبادا اتفاقی در حق او نیشند و او را ضایع سازند معز الملك فرمودم که رفته او را باز گرداند و شبح در بند خویشی بگردد بدین خدمت تعیین کرده حکم کردم که مجموع منصبداران واحد بانی که در پیش اند به همراهی او متوجه شوند و اهتمام هن کوتوال به فراوانی و خبر گیری مقرر گشت و با خود قراردادیم که به مقتضای سبحانی چون روز شود خود نیز متوجه شوم و معز الملك امیر الامر را آورد چون در همین روزها احمد بیگ خان و دوست محمد پیکاول مرخص گشته بودند و در حوالی سکندره که بر سر راه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو بدان نواحی با چندی از دایره های خود برآمده متوجه ملازمت گردیدند و حیرتساییدند که خسرو راه پنجاب را در پیش گرفته به ایلمار می رود به خاطر گذشت که مبادا راه چپ رده به جانب دیگر رود چون

راجسان سنگه سیوی اردو ینگ له بود به خاطر اکثر بنده های درگاه میر سید که به [۲۵۰] آنجا ب
مترجه خواهد گشت به هر طرف کسان در سادام مشخص شد که به پیچاب می رود. در این اثنا هیچ
طبع گشت تکیه بر کرم و مایه الله تعالی نموده به عزیمت در سب سوار شده و مقصد به پیچ کس
و هیچ چیز نمانده متوجه گردیدیم.

بلی آن را که اندوهی است ندیدی بمی بد که ره چون می کنی
همین داند که اند پیش و راند نداند با که آید با که نماند

چون به روضه متبر که والد بزرگوارم که در سه گروهی شهر واقع است رسیدیم سمداد همت
از در حایت آن حضرت نمودم مغرور آن حال میرزا حسین پسر میرزا شاه رخ را که از ده همراهی
خسرو داشته گرفته آورید چون پرسش نمودم شواصت مکر شد مردم با دست و پا بسته بر-
فیل سو زد کردید و این و آن سگون بود که به برکت و توجه و امداد آن حضرت به ظهور آمد.
چون بمرور شد و هو گرمی تمام بهمرسدید لحظه در سایه درخت موقت نمود به جان اعظم
نگم که هرگاه ما را این مهیب خطر ایصال بوده باشد که میعاد ایوب را که در اول روز
بایست خوردن حال نخورده باشم و هیچکس بیاد نداده باشد حال آن بی سعادت و در این قیاس
باید کرد زدی که داشتم از این عمر بود که فرزند بی موجب و سببی غم و حشم شد. اگر سعی
بدرست آوردن اوسمایم معدن و فتنه کیان را دستگاهی بهم خواهد رست یا او سر خود گرفته
به اوربک یا قریبش خواهد رفت و ازین عمر حنتی بدین دولت راه خواهد یافت. بهر این
مقدمات بدست آوردن او را پیشنهاد همت ساحه بعد از الملك آمد پشی که در پر گه متوجه که در
یست گروهی آگره واقع است در سه گروه گذشته در موضعی از موضع بر گه مذکور که تلاشی
داشت نزول نمودم، خسرو چون به متبر می رسید به حسن بیگ خان بدخشی که از رعایت پانتهی
والد بزرگوارم بود و البته به قصد ملازمت من ارکان می آمد بومی خورد و چون جمع به حشون به
قبو آشوب پیراسته است این معنی را جدا خواسته به [۱۲ الف] در دست مستعد از او میقات بدخشان
که همراه او بوده اند راهبر و سپه سالار او میگرد و در راه هر کس که از پیش می آید تاراج
نموده اسب و اسباب او را می گیرند. سوداگران و راهگذرانان مان او بجه و تاراج این مسلمان
بود هر جا که میرسد زن و فرزند مردم را آسیب آن فاسق ایمن بودند. خسرو به چشم خود
می دید که بر ملت موروثی آباء و اجداد او چه قسم ستمی می رود و بدین این فعل ناشایسته این
بدبختان در سحنتی هر ارباب مرگه را آرزو می کرد. عین ز مداد او با ما این سگان چاره
نداشت. اگر بخت و اقبال پادری احوال او نموده بدامت و پشیمانی را دست آور و خود می ساخت
و بی دغدغه خاطر به ملازمت من می آمد. عالم اسر پسر دانا است که از تعصبات و بالکل

در گذشته آن مقدار لطف و شفقت می نمودم که سرموئی تفرقه و دغدغه در خاطر او نمی ماند. چون در واقعه حضرت عرش آشپزی به مساد بعضی مساعدان زاده از خاطر او سر برده بود و می دانست که آنها بعضی رسیده است اعتماد بر مهر و شفقت من نمی کرد. والله و هم درایم شاهر دگی از ناحوشی اطوار را اوضاع او و سوك برادر خودش مادهوسنگه تریك حورده و خرد داکشت.

صمت فیکدائی والدیه خسرو و سبب نوشت:

از خوبیهها و بیکد تیهی او چه نویسم. عقلی به کنال داشت و خلاصی از بهمن بدرجهای بود که هزار پسر و برادر در فدای پشاموی من می کرد. مکرر به خسرو مقدمات نوشت و او را دلالت به خلاص و محبت من می کرد و چون دید که هیچ فایده بران متریب نمی گردد و عاقبت معلوم نیست که به کجا منجر خواهد شد.

از خبری که لازمه طبع راجبوتان است، خاطر بر مرگ خود قرار داده و چندین مرتبه گاه گاهی مرع او در خودش درمی آمد. چنانچه این حدیث میرئی بود که پدر و برادران او همه به یکپارگی در دیوانگی خود را ظاهری کردند و بعد از مدتی علاج پذیر می شدند. و در ایامی که من به شکار متوجه گشته بودم روز بیست و ششم ذی حجه سنه هزار و سیزده هجری امیون بسیار در جین خودش دماغ خود در ملک رمائی در گذشت. گویا که این احوال پسر بی دولت [۲۱ ب] خود را پیشتر می دیده است و دل کدخدایی که در آغار جو می و خرد سائی مرا روی داد بست او بود و بعد از تولد خسرو و راشد بیگم خطاب داده بودم. چون بدسوکی فرزند و برادر را نسبت بهمن نتوانست دید از سرجان در وقت دماغ پریشان شدن در گذشته خود را این گفت و اندوه باز رها نید. از وقت او بهر تعلقی که داشتم ایامی بر من گذشت که از حیات و زندگی خود هیچگونه لذتی نداشتم. چهار شب نمروز که سی و دو بهر باشد از غایت کلفت و اندوه چیری از ما کول و مشروب وارد طبیعت نگشت.

چون پی قضیه بهراند بزرگوارم رسید دلاسانامه در غایت شفقت و مرحمت بدین مرید فدوی صادر گشت و خلعت و دستار مبارک که از سر برداشته بودند همین طور بسته بجهت من فرستادند. ایمن عنایت آبی بر آتش سوز و گداز من زد. و صخراب و اعطراف مرغی انجمله قراری و آرامی بهشید و عرص از ذکر این مضمت آنکه بی سعادت من در می گذرد که مرزندی بنابر ناخوشی ملوک و طوار ناپسندیده باعث قتل مساند خود شود و به پسر خود بی هیچگونه باعشی و مسیی به محض تصورات و خیالات فاسد در مقام بی و هند در آمده از دلوت ملازمتش مرا بر قرار نماید چون منتقم حیر هر کرداری را سرای در برابر نهاده لاجرم

مال حاشی بدن بجایید که به بدترین احوالی بقصد درآمد و از درجا اعتبار افتاده به ربه ان
دعای گریزان گردید.

راه چو مستانه رود هوشمند پای بدم آورد و سر درگند
محملاً روز سه شنبه دهم سحر دیحجه به سرب هو دل رود مدام شیخ فرید بخاری باجمعی
ر سعاد و بهادران به عقب حشرو و هر و ن شکر و وری اثر مین و مشخص گشتند.
دوست محمل را که در رکاب بود به بر سق حلب و ریش منیدی به محفل طلب قلعه آگره و سحبه
و خرابی رساندم

عبادالدوله وزیر الملک را در وقت برآمدن از آگره، به ضبط و حراست شهر گذاشته
بودم به دوست محمد گفتم که چون به صوبه به سرب می رویه و آن صوبه در دیو بی اعتمادالدوله
است او را در ملازمت حواری ساخت و پسران میرزا محمد حکیم د که در آگره به
قید آورده محبوس نگاه خو هی داشت. چون هرگاه که در بند صبی بی معامله بودند بر
برادر ده و عمود ده چه موقع بود دست معر لملک بعد از رخصت دوست محمد بخشی ت
چهارشنبه به پلول و پنجشنبه به فرید آباد برول اجلال و قبه گشت روز جمعه سیزدهم به اتفاق
دهی دست دد از گرد راه به ریارت روضه مقدسه حضرت جنت اشیا بی شتافه ریارت نمودم
و استمداد همت کردم و به [۲۲] شب آخر و درویش به دست خرد درها دادم و راجه به رده نگه
مقام حضرت شیخ نظام الدین اولیا توجه کردم به لوازم ریارت قیام دادم مردم بهادر آر پاره
زرها به میر حمال الدین حشرو احمد و مسی دیگر به حلیم مظفر دادم و به فقر او و دویشان و
ارباب احیاح قسمت نمود. روز شنبه چهاردهم مقام برای بریده مرل مد این برای و
حشرو سورا بنده رفته بود. منصب آن ملای در آصفهان که به حلیت حشور سر فراز بوده از اصل
و ضافه برای ذات و سصد سو ر می کرد در این راه حلب چپ می کرد جمعی
ایضا قات در رکاب ظفر انتساب بودند. به ملاحظه آنکه چون بعضی از این مردم با حشرو اتفاق
دارند میاد به خاطر ایشان دغدغه و تفرقه راه یابد به کلان تران ایشان ده هزار روپیه د به شد
که در خرد مردم نسبت میرید و جماعت خود را به مراجع چهارنگری امیدوار سازند به شیخ
فصل الله و راجه دهر دهر زده دادم که در راه به ظفر و برهمدن می داده باشد. سی هزار روپیه
فرمودم که در جمیع بهر دشکر به طریق مدد خرج بدهند. روز دوشنبه شانزدهم دیحجه به
برگه پی پی رسیدم. پس مرل و مقام بر آبی گرم و جلد دوی الاحترام ما همیشه مبارک
و مرحله آمد و دفتح عظیم در بی سرزمین روی داده. یکی شکست ابراهیم بودی که به صورت
عسکر ظفر ناثر حضرت فردوس مکان دست داده و ذکر آن در توارنخ رودگار مرقوم و مسطور

استخدم منح هيموى به كردار كه در ولد دوست والد بر رگو ازم به تفصلى كه تصوير يافته دره نم اقبال به ظهور آمد در حبيى كه خسرو ر دهلي گذشته به پر گه مد كور متوجه مى گردند به حسب اتفاق دلاور خان تاج رسیده بوده سب چون اين مقدمه مى شنود در روى خود را ر آب حوى [۲۲ب] مى گذراند وجود سپاه به وفرا فانه دل بر بهادر مى بهد و قصد مى كند كه خود را پيش از رسدن خسرو به قنده لاهور اندد. مقدار اين حال عبدالرحيم بيز از لاهور به بين مهم و مغرب مى رسد. دلاور خان دلاسى كند كه فروددن خود را همراه فرزند مى از آب نگذران وجود به كناره گرفته منتظر رايست چها نگرى مى باش از بسكه نگر بار و ترسیده به د اين معنى را به خود قرار نواست داد. آن مقدار بونف نمود كه خسرو رسيد. رفته اور علامت كرد. و در رهبراهى از روى اختيار به اضطرار داده خطاب ميست بورد تي يافت و در بر صاحب اختيار گشت دلاور خان مرده به متوجه لاهور گرديد و در راه به هر كس و هر طایفه ملازم در گاه و كورزيان و سيداگران و عيسوداگران كه مى رسيد آنها را ر خروج خسرو گاه ساحه بعضى ر همراه خود مى گرفت و بعضى را مى گفت كه اين چه كنان گرند.

بهادران بنده هاى خود از باراج و دست بهادران بهادران گشتند. عيب مى آن بود كه نگر سيد كنان در دهلي و دلاور خان در پايست جرب و همت نموده سرور به حصور مى گرفتند آن حياهه پر ريخته كه به او همراه بودند ناب مقاومت بياورد. پريشان مى گشتند و خسرو بخدمت مى فتاد عايت همتشان به دى نكرد و در ناي بختال هر يك تقصير اب خود را بهدوش تلافى نمودند دلاور خان در بلاور لاهور پيش از رسدن خسرو به قنده در آمدن كه خدمت سايه نى بود تدارك آن كوتاهى نمود. و سيد كمال نير در جنگ خسرو تردد ب مرده به تقديم وسايله چنانچه در محل خود نوشته خواهد شد.

مقدمه ذمه چچه پر گنه كرنال محارول ديات عايات گشت درين مرس عايدى جو چه را كه پسر خواجه كلال جوييد است پسراده عبدالله خان اوريك و در رمن و ند بر رگو ازم آمده بود به منصب هزارى دت و سور سر مرز باختم شيخ نظام تهنيرى كه رشيدان مقرر [۲۳ا] وقت خردست خسرو مى بيند او را به بويدهاى خوشدل باخته پاره اذر همى برد آمده مراد ديد چوب اين مقلعات پر گوش خورده بود خرحى راه به او ده فرموشم كه متوجه يارت خانه ميديك گردد. در نوردهم پر گه شاه آيد مرل گرديد و آب درين مهم بدر كم بود به حسب اتفاق مادران عظيم دست داد چنانچه همگان شاد ب گشتند.

صحت مرید محرفتن شاهنشاهی:

شيخ حمد لاهورى را كه از زبان شاهزادگى سبت حليم نگارى و مريلى داشت، به منصب

میر عدلی مقرر داشتم مردان و ارباب اخلاص و بوسیه او را بطر می گذردند و دست و شه به هر کس که بیداد به عرض می رسانیده می دهند در وقت ارادت آوردن میدادند چند کلمه بطریق نصیحت مد کور می گردد - یا بد که وقت خود را به دشمنی ملتی از منهای تیره و مکرر سارید و با جمیع ارباب مثل طریق صبح کل مرضی دارند هیچ حالت ریخت بدست خود نکشند و مبالغه طبیعت نباشد مگر در جنگها و شکارها نیست.

ماش در پی بیجان نمودن جاندار مگر به هر صفت پیش از به وقت شکار تعظیم میراث که مظاهر نور نبی اند به قدر درجات هر يك بید نمود و مولد و موحّد حقیقی در جمیع اطوار و ادوار الهی را دانست. بلکه فکر بید کرد تا در جوت و کثرت خاطر همه از فکر و اندیشه او خالی باشد. بیست:

بگ و لوك و خفته شكل و بی ادب سوی او می عبّر و و را می طلب
و اند پر گوارم بلکه این معنی رسانده در کم وقتی ر اوقات ز فکر خالی بودند در
مرب آورده بولهی اوزبک را با پیاده و هفت مصلحت دیگر به کرمك شیخ فرید تعیین نموده
چهار هزار رویه مدد خرج گویان و آن جماعت مرحمت نمود. هفت هزار رویه دیگر به جمیل
يك د نه سد که به اویماقت تقسیم نمایند به شریف آملی بر دوهزار رویه شفقت کردم در سه
سبه بیست و چهارم ماه مذکور پنج کس از ملازمان و همراهان خسرو را گرفته بودند و دو کس
را که اقرار به یوگری و [۲۳] کردند فرمودم که در نه یای قبل ندخته و سه نفر را که نکار
نمودند سیرده سد با به حقیقت باز رسیده بود. در دهم ماه فروردین سه ول خسرو میردا
حسین و نور الدین قلی کوتزل به شهر لاهور داخل می شوند و در بیست و چهارم ماه مذکور
فرساده دلاورخان می رسد و خبر می کند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد شما خبر داد
باشید در همین تاریخ دروازه های شهر لاهور محصور و مضبوط می گردد و در روز بعد از تاریخ
مذکور به ننگ مردم دلاورخان به قلعه دحل می سود و شروع در استحکام برج و بارو کرده
هر جا شکست و ریختی داشت مرمت نموده توپها و صریح را به بالای قلعه بر آورده مستعد
جنگ می شوند. جمع قبیله از سنده دیدگاه که درون قلعه بودند هنگامی رجوع آورده به خدمات
متعین گشتند و مردم شهر نیز به اخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعد از دو روز که فی الجمله
سراجمای شده بود.

محاصره نمودن خسرو شهر لاهور را:

خسرو در رسید و در یکی از منازل مقرر منزل اختیار نموده فرمود که شهر را قبل
کرده جنگ اندازد و یکی از دروورها که از هر جانب که میسر باشد آتش در داده

پسوزانند و به لوسمالان خود گفت که بدار گرض قلعه تا همدروز حکم حواهم کرد که شهر را ناراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند. این حماحت نمون گرفته یکی از دروازه‌های شهر را آتش دادند. دلاور حسن و حمید بیگ دیوانه و نورالدین قلی کوثرال از طرف درون دیواری دیگر محاذی دیواره بر آوردند در همین روزها سیدخان که از نیات کشمیر بود در کنار آب چناب مرل داشت این خبر را شنید به ایلدار لاهور برگشت چون به کنار آب راوی رسید به اهل قلعه خبر فرستاد که به قصد دولتخواهی آمده‌ام مرا به درون قلعه در آورید. مردم قلعه شب کسی فرستاده او را با چندی که همراه داشت به درون قلعه هدیه آوردند. بعد [۲۲۲] زنه روز که قلعه در محاصره بود خبر رسیدن افواج دهره مترا بر و متعاقب به خسرو و تا بهان اومی رسید. بی‌پشمه به خاطر می‌گذاشتند که دیواری لشکر پیروزی را باید رخصه چون لاهور از سوارهای عظیم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرت عظیم دست داد چنانچه از مردم خوب شنبه شده که ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند به قصد آنکه بفرج پیش شیخون آورند از جوئی شهر برمی‌خیزند و در سرای قاضی شب پنجشنبه ششزدهم به من این خبر رسید. هم در شب با آنکه باری عظیم بود طبق کوچ زده سوار ششم. صباح آن به سلطان رسید. تا بهر روز در سلطانپور بودم به حسب اتفاق در همین وقت و ساعت میان افراح قاهره و جماعت مقهوره مقایله و مقاتله دست می‌دهد. معرکه لشکر برپائی آورده بود می‌خواستیم که زوری دشت میل نمایم که خبر جنگ به من رسید به مجرد شنیدن با آنکه طبیعت مایل به خوردن برپائی بود يك اقامت به جهت شگون خورده سوار ششم و متقدم به رسیدن مردم و کمی افواج قاهره نگشته به شتاب هر چه تداوم می‌گذاشتیم چیه خاصه خود را هر چند طلبم حاضر ساختند از سلاح بجز بیره و شمشیری حاضر نبود خود را به لطف ابروی سپرده می‌ملاحظه روانه شدم در اول سوری زیده از بهجه سوار همراه نبودند و هیچکس را هم خبری بود که امروز جنگ خواهد شد مجبلا تا به سربل گزیندال رسیدن چهارصد پاسبان سوار را به یک و به جمع شده باشند در وقتی که از بل می‌گذشتم خبر فتح رسید. او کسی که این مؤده رسانید، شمس توشکچی بود بدین خبر شهری خوشخبر خاص خطاب یافت. میر جمال الدین حسین که پیش ازین به جهت نصیحت خسرو فرستاده بودم در همین وقت رسیده بود زکوت و [۲۲۳] شوکت مردم خسرو چندان گفت که باعث بیم مردم شد. با آنکه متواتر خبر فتح خرم رسیده پس به سده لوح به هیچ وجه باور نمی‌کند و تعجب می‌نماید که آن نوع لشکری که من دیده‌ام چگونگی از افواج شیخ مرید که در نهایت قلعه می‌استعدادی اندک کسی خورد. وقتی که سنگهای خسرو بادو خواجه برای آوردند میر قبول این معنی موده از اسب فرود آمدن نمی‌باشد.

آمده سرداری می دهد و انواع حصوع و خشوع به تقدیم رساند و گفت که قبل از آنکه من
صفت شیخ فرید و سادات پاره درین جنگ:

شیخ فرید درین سرداری مخلصانه و داناتیانه پیش آمد. سادات پاره را که از شجاعان
رمن بودند و در هر سحر که بوده اند کار از ایشان شده هر اولی حاجت، سیف خان و کد سید
محمود خان پاره سردار قوم به نفس خود ترددات مرد به نموده همه و جسم برد شب و سید
جلال هم برادران طایفه نیری به شقیفه حرد و بعد از چند روز در گذشت در نای که سادات
پاره که پناه و شخصی پیش نبردند و صرب هزار هزار پناه و سرور بدحشی و برداشته
بدره باز شده بودند. سید که ل و برادر خود که به کمک هر اول تعیین شده بودند ازین گذاره
در میده و حوریدی کردند که فرق تهور و مردمانگی بود بعد از آن مردم پیرامند پادشاه سلامت
گفته تاختند. اهل بهی و سادات رسیدن این کلمه بدست و پد شده هر یک به گریه متفرق گشته
فریب به چهارصد نفر و یقینات میدان پیمانال قهر و عبه شکر میروزی فرنگ دیدید. صدوق
جو هر خسرو و بهایی که همیشه پا خود می دانست پادشاه افتاده. ایات،

که داست کس گوند مردمان	شود به سردگان چنین بدستگانی
به ول قلع ددی آرد به پیش	گدازد شکوه من و شرم خویش
بسوزند و درک حورشد را	تب کند جای چمنش را

مراهم مردم گفته بین داد الله آباد به پادشاه دولت به مخالفت [۲۵ لب] پند می کردند و پادشاه
اصلاحه مردم و معقول من نمی گشت و می دانستم دولتی که بنی آن بر محاصرت پند باشد چه مقدار
پاید ری حواله نمود به ککاش. قصر غفلان را حارثم و مقتضای حسن رفتن را کار فرموده به ملازم
پند و مرشد و قیل و حیدای مجاری خود رسیدم و به برکت این نیت درست رسید به من آنچه رسید
در شب همان روزی که خسرو گریخت را چه با سورا که رهنمادار منبر کوهستان لاهور است
دخست نمودم که به آن حدود رفته هر جا که خبری و ثری ادرن بود در بدست آوردن از آنچه
امکان سعی باشد به تقدیم رساند و می بخند و میرا معنی کبر شاهی را یا لشکر ایوه تعیین نمودم
و مقرر چنان شد که هر طرف که خسرو آرد به گردد و روح مذکور تعاقب نمایند و من هم به خود قرار
داده بودم که اگر خسرو به کابل رود من سرداری او بپا د تا او را بدست بیاورم برنگردم و اگر در
کابل توقف بکرده به بدحشان و محدود مشوجه شود و مهاجرت بخون در حد کابل گذارنده خبریت
و دوست معذرت ندادم و مشاء رفت بدحشان این بود که آن بی دوات البته با اورنگان در خواستی
آید و آن حجت به این دولت لاحق می گردید

کیفیت گرفتاری خسرو

در دوری که هواج قاهره به تعاقب خسرو تعین یافتند و از ده هزار رویه به مهاجرت و بیست هزار رویه دیگر به احداث مرصع شده و ده هزار رویه دیگر همره هواج مذکور بوده شد که در ده به هر کسی بپردازد بدهند. شب بیست و هشتم اردوی طغرل در سرل چپال که در خط کرخی زاور واقع است زورل جلال دستداد در همین روز خسرو را معدودی چند به کدوریای چناب می‌رساند. خلاصه سخن آنکه بعد از شکست راهبدهی مردمی که همراه او زمره که جنگ بر آمده بودند، مختلف گشت اصحابان و اهل هند که اکثر قریب از او بودند می‌خوابیدند که به هندوستان رویه باز گردد و مجدداً بعضی مسافران [۲۵ ب] شود و حسین بیگ که اهل وصال و حرازه و مردم او بر مست کبر و اتع بودند، اور دلاست به رختن کاپل می‌سود آخر الامر چون به کنکاش حسین بیگ علی‌سودیک قلم مردم هندوستان و هاندان از وحدتی احتیاج می‌رساند رسیدن به دوریای چناب رده می‌کند که در گذشت هر دو که از گذرهای معین است عبور می‌کند کشتی بهم نمی‌رسد بگذر سودیره روانه می‌شود. در گذر مردم کور مردم او یک کشتی بی‌ملاح و کشتی دیگر پرازمیه و گاه بدست درمی‌آورند پیش از شکست خسرو به جمیع جا گیران و رها داران و گذر بان صوبه پنجاب حکم صادر گشته بود که بن قسم قصیه روی داده خبرد و و هشتر باشد بایر بن ناکیدت گذرها و آنها در بخت بود. حسین بیگ خواست که ملاحان هیبه و گاه را به آن کشتی بی‌ملاح آورده خسرو را بگذراند در آن گفتگو د ماد کمال چودهری سودهره می‌رسد و می‌بیند که جماعت درین شب در مقام گذشتن از آب بد به ملاحان می‌رسد می‌کند که حکم جهانگیر پادشاه بیست که در شب مردم را آب بد بسته می‌گذاشتند هشتر بانی زشور و غوغای بن مردمی که در آن نواحی بوده بد جمع می‌شوند و ماد کمال چوبی را که کشتی بدان می‌رسد از دست ملاحان کشیده کشتی را سرگردان می‌سازد و هر چند در می‌قول کردند که از ملاحان کس متصدی گذر نیست آنها شود هیچکس قبول نشود به ابو القاسم تمکی که در گجرات حوالی چناب بود خبر رسید که جمعی درین شب می‌خواهند که از آب چناب عبور نمایند از چون برین معنی مطلع بود در شب با غریبان و جمعیت سوار شده خود را به کنار گذر مذکور رسانید صحبت بچائی رسید که حسین بیگ ملاحان را به تیر گرفت و در کنار آب د ماد کمال نیز به تیر اندازی و در آمده با چو کرده کشتی بطور خود به پایان رویه آب می‌رفت آنکه آخر آن شب در ریگ نشست و هر چند خواستند که کشتی [۲۶ الف] را از ریگ جدا سازند و سرنگشت در این اثناء صبح صدفی دیدن گرفت و ابو القاسم و خواجه حضرات که به هنام هلال‌خان درین آب جمعی کرده بودند کادو غریب آبراست حکم ساختند و جانب شرقی را دیدار ان اسحکام داده بودند هلال‌خان

رد قبل ذوق رخ این حادثه سراولی شکری که به سرداری سعیدخان به گم شیر تعین یافته بود فرستاده بودم به حسب اتفاق در همین شب بدین نواحی می رسید بسیار به وقت سپیده بود و هنگام او در آوردن ابوالقاسم تمکی رجماعه حراجه حصرخان و بدست آوردن حمرا بهادرخان داشت صبح روز یکشنبه بیست و نهم ماه مذکور مردم بریل و کشتی سوار شده حصار و بدست در آوردند روز دوشنبه سیوم در باغ میرزا کامران خبر گرفتاری و بعضی رسید همان ساعت به امیر لاسر فرمودم که به گجرات رفته حصار را به ملازمت آورد در کنکاش امور سلطنت و مصلحتی اکثر است که به زاری و فهمیدگی خود عمل می نمایند از کنکاش تنهائی خود دو کنکاش معتبر می دانم اول آنکه به خلاف صلاح و عواهد جمیع بدگن محض از الله آباد ملازمت بند بر دگر آورد اختیار نموده دولت خدمات ایشان در در مقام و صلاح دین و دنیا می دهد این بوده به همان کنکاش پادشاه شدم درم تعقیب حصار که به هیچ چیز ز تعین ساعت و غیره فقیه نشده تا در بدست در بیاوردم آرام نگرفت در عریب امور است که بعد از توجه رحیم علی که دامادی بی ریاضی است پرسیدم که ساعت توجهش چگونه بوده است - به عرض رسانید که به جهت حصول این مطلب اگر نخواهد ساعتی اختیار نماید در سالها مثل این ساعتی که به دولت سوار شده ندرت توان یافت آوردن حصار را سخت بسته و در حصار دریا:

در روز پنجشنبه سیوم محرم به هر روز و پانزده در باغ میرزا کامران حصار را دست بسته و حصار در پارک چپ به رسم و توده [۲۶] جنگیر حانی به صحران در آورد - حسین بیگ را بدست - دست او و عبدالرحیم را بدست چپ او ایستاده کمرده بودند و حصار در میان این هر دو ایستاده می لرزید و می گریست حسین بیگ بگفت آنکه شاید او را نمی کند سخن پریشان گفتی آغاز نمود چون عرض از معلوم شد او را به حرف زدن تنگ داشتند حصار را مسلسل میزد و آن دو مشت را فرمودم که بدوست گاو و حصار کشیدند و روز جمع بر دراز گوش و آذگوشه سوار کردند و بر گرد شهر گردایدند و چون بدوست گاو رودتر بدوست خرقبول حشکی نبود حسین بیگ تا چهار پرونده مانده و به تنگی نفس در گذشت و عبدالرحیم که در بدوست شعر بود و از خارج به او مطالب رسانیدند رفته است از در دوشنبه آخر و بهجه تا هم محرم سنه مذکور به وسطه زبونی ساعت در باغ میرزا کامران موقع واقعه شد بهر والد که جنگ در آن مقام دست داده بوده شیخ فرید مرحمت نمود و او را به خطاب و الای مرتضی حاد سرافرا گردانیدم و بهجهت نظم و نظام سلطنت از باغ مذکور ناشر فرمودم که دو رویه چوبه بر پا کرده فته بگیزان او بقی و جمعی که در آن شورش می کردند بودند برادرها و چوبه آویخته هر یک را به سیاستی غیر مکرر به سرا و جزا رسانیدند و میبازان که در این خلعت

دو انحرافی بجای آورده بودند ریاست وجوده را بی میانه دریای چناب و بهت فرموده زمینها به طریق مند معاش به هر يك مرحمت فرمودم از جمله اموال حسین بیگ که بعد ازین هر جا اسم او مذکور گردد گاو و وهران نحو هدگشت از خانه است محمد نامی فریب بهمت لك رویه ظاهر شد سوی آنچه به محل دیگر سپرده و همراه خود داشته و تنبکه به همراهی میرزا شاد رخ پسین درگاه آمده بود يك اسب داشت رفته رفته کارش بدین درجه رسید که صاحب خزانه و دینه [۲۷ الف] گردیده اقبال بی اراده هادر خاطرش جا کرد، در اندیشه که معامله خسر و هنوز در مشیت حق بود، چون مدتی ولایت و دار الحلافه آنگره که منبع فتنه و فساد است از سرداری صاحب وجود حالی بود به دفعه آنکه یارای معامله خسر و بطول انجامد فرمودم که فرزند پریز بعضی از سرداران در بر سر ران گذاشته خسود با آصف خان و جمعی که پند نسبت خدمت نزدیک داشت باشند متوجه آنگره گردد و سعد و خراست آن حدود را به عنایت اهتمام خود مقرر نمایند، به هر گت عنایت الهی پیش از آنکه پرویز به آنگره رسد بیم خسر و بوجه دلخواه دوستان و محصلان ثبوت پذیرفت بنا برین فرمودم که فرزند مذکور روانه ملازمت گردد.

چهارم شبه نهم محرم به یار کی به قلعه لاهور در آمدن جمعی از دولتمردان معروض داشت که معاودت به دار الحلافه آنگره درین ایام که فی الحمله خللی در صوبه گجرات و دکن و بنگاله واقع است به صلاح دوست قرب خواهد بود بی کنکاش پشته خاطر من بمقتضای چه از هر ابسی شاه بیگ خان که حاکم قندهار بعضی مقدمات سموع افتاده بود که دلاست بر آن می کرد که همراهی سرحد قزلباش، بنابر مساعد چندی از بقایای لشکر میرزا یان آنجا که همیشه محروک بسبب خصومت و تراغ اند و ترغیب نامجبات در گرفتن قندهار به آن طایفه می نویسد که هر گتی خواهد نمود به خاطر رسید که مبادا از شکار شدن حضرت عرش آشیانی و مخالفت بی هنگام خسر و داعیه آنرا را تیر ساخت بر سر قندهار بپوشانند، به حسب اتفاق آنچه به حسب طر اشرف پرتو انداخته بود از قوت به فعل آمده حاکم عراق و ملک سیستان و جاگیرداران آن نواحی به کومک و مدد حسین خای حاکم هرات بر سر قندهار متوجه گشتند، شایان بر همت و مردنگی شاه بیگ خان که مردانه با قایم کرده قلعه [۲۷ ب] را مصیبت و مستحکم ساخت و خود یرو بالای از گنجه سوم از قلعه مذکور چنان نشست که بیرونیان معاینه محسن او را می دیدند و در مدت محاصره پند نه نسبت و سروا بر هفت مجلس عیش و عشرت ترتیب می داد و هیچ روزی بود که فوجی در برابر لشکر غیم از قلعه بیرون نمی فرستاد و کوششهای مردانه به تقدیم به من رسانیدند تا در قلعه پر د چنین بود لشکر قزلباش معطوف قلعه را احاطه نمود بودند چون بی خبر در لاهور به من رسید ظاهر شد که توقف درین حدود اقرب و اصبح یوف در حال فوجی کلانی به

منصب پنجه‌ری ذات و سو سرام از ساحتم و بناره عذیب کرده (میر غازی وید میر
جامی ترخان که پادشاه ملک تنه بود و به سعی عبدالرحیم خاندان سبه ساز در عهد حضرت
عرش آسمی آن دیر مفتوح و ملک تنه درجاگیر و که منصب پنجه‌ری ذات و سوار مقرر
گشته بوده تمویض یافت و بعد از فوت او میر غازی پسرش به منصب پدر سرام از
بود آقا و اجداد اینها مری سلطان حسین میر باغرا و بی خر سان بودند و در صل از
سلسله مرای صاحب قرانی بد) خواجہ عاقل به خدمت بحشیگری پس شکر مقرر شد. چهر و
سه‌هزار روپیه بند خراج گوید به قراچا و پانزده هزار روپیه به مدی بیگ و پنج بیگ که در
همراهان میرزا عاری بودند مرخص شد بجهت ریح بی حدشه و رانده سیرکاب توقف دهور
را به خود فر داد.

در همین روزها منصب حکیم فتح به از صل و اضافه به‌هری ذات و سبب سوار فرار
گرفت چون در شیخ حسن جامی خوانهای نزدیک بوقوع بمن رسیده بود بیست یک دام که
منبع سی و پنج چهل هزار روپیه بوده باشد به خرج او و حاشا و درویشانی که باومی باشند مقرر نمودم.
در بیست و دوم عدد الله‌جا را بیخته به منصب دهرار و پانصد دات و هر روز پانصد
سوار از صل و اضافه سرام از ساحتم. دو لک روپیه به احدیان فرمودم که مساعدت دهند و
بهر روز از ماهانه آنها وضع نمایند شش هزار روپیه به قس بیگ خویش شاه بیگ جان و سه هزار
روپیه به سید بهادر خان شفقت فرمودم. در کوبسوا که بر کنار دریایاه واقع است هشتاد و نه (۲۸ لک)
بود از این هم در لیس پیری و شیخی چند بجهت بسیاری از ساده لوحان هود بلکه در دین و سبب
اسلام را مقید طور و اوضاع خود ساخته کوس پیری و ولایت بلند آوره گردیده بود و
در گرو می گفتند از طرف و حوس کولان پسان بدو رجوع آورده اعتماد تمام به او اظهار
می کردند به چهر پشت در بین دکان را گرم می داشتند مدتها به خط می گذشت که بی دین
باصلی و بر طرف می داشتند یا در در حرقه هن سلا در بید آورد و آنکه در این نام
که حور از آد راه عبور می نمود این مردک مجهول رانده کرد که ملازمت او در دریای در
منزلی که با مقام او بود حضور را برول افتاده آمده او را دید و بعضی مندمات فریاد نه او
در بیده بر پیشانی او انگشتی از دهن که به اصطلاح هندوان تشنه گویند تراشگرمی داشت کشید.
چون این مقدمه به مسامع جاء و جلال رسید بطلان او را که بوجه اکتل می دانستم، امر
کردم که او را حاضر به سخت و سارل و ساکن او را و فرزندان او را به مرخصی خان غایت فرمودم
سرداری میر غازی و همراهی جمعی از مصیذان و بنده‌های درگاه مثل قرا بیگ که به خطاب
قرحاسی و نخته بیگ که به خطاب سردارهای سرام از گردیده بهین گشتند میر غازی را به

در اسباب و اموال او را به نیتد شد و آورده فرمودم که او را به سیاحت رواند و دو کس دیگر را که راجو و اما نام داشتند در مثل حمایت دولتمند جوهر به خدمت و تعهد و نگار می کردند و بدین چند روزی که خسرو لاهور را قبل داشت دست اندرید و بی اندامیه نموده بودم. فرمودم که راجو را به دار کشیده و را اما که به زردی مشهور بود جریمه گرفتند. مجملات لك و پانزده هزار رویه رو موصول رسید این مبلغ را فرمودم که به غلجانه ها و مصروف حیرات صرف نمایند. بعد الله پسر سیدخان به منصب در هرادی دامت و هر دو سوار فتخار یافت.

پرویز از ضیاع شقایق [۲۸ ب] به ملازم و خدمت من مسافتهای دور و دراز در پام برسد که باران دست از تفریط را بر نمی داشت به اینک مدتی می نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشت دوپهر و سه گهری سادت ملازمت دریافت از عادت مهربانی و شفق او را در کنار عیون گهرمه پیشانی او را بوسه دادم چون ر خسرو این قیاحت سرزد به خود فر داده بودم که تا از به دست دریاورم هیچ جا توقف نکنم و احتمال داشت که به جانب هندوستان رویه بدرگردد بدین حالت علی گداشتش در لحافه گره که مرکز دوست و محل سلطنت و مقدم روی مرا بردگی محل قدس و مدعی گنجهای عالم بود اصلاح ملکداری دور می شود به برین اند آنگره در حالت توجه به تعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که احلاص و خدمت تو برین نتیجه داد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روی بتو آورد و به تعاقب و پیغام نرسیده بهیانت را با به مقتضای وقت و صلاح دولت بک مواع صورتی داده خود را به دوری به آنگره برسان که پای تخت و حر نه را که سرمایه گنج قارون است به تو سپردیم و تو به حدای می قدر پیش از آنکه این حکم به پرویز برسد را با در مقام صحر درآمده کس برد آصف جان فرستاده بود که چون رکزدهای خود محال و شرمندگی تمام دارم امیلو رم که شیع من شده بوسی کن که شاهزاده به فرستادن با گنجه که از فرزندان من است و احیای گردید پرویز بدین معنی رسیده داده می گفت که به خود متوجه خدمت نگردد با کرب را به رستند در این وقت جزفته نگیزی خسرو می رسد به بر ملاحظه و قب آصف خان و دیگر دولتمندان به آمدن با گنجه را می گفته در سوخی مسلک به سعادت خدمت شاهزاده در می آید. پرویز راجه جنگ تهنه و کرامت برای سیاحت آن لشکر را گذاشته بود [۲۹ ب] با آصف جان و چندی از نزدیکان و حل خدمت در آنگره می گردد با گنجه را به مهر می فراینگ روانه درگاه بالاچاه می کردند و چون به هو لی آنگره می رسد خبر فتح و گرفتاری خسرو شنیده بعد از در روز که مقام می نماید حکم بدو می رسد که چون خاطر از جمیع جوانب و اطراف تسبیح است خود را به دوری به برسان آنکه به ناریح مسطور سعادت ملازمت

دریافت آفتاب گیر که در علامات سلاطین است به او مرحمت فرمودم و منصب او در هراری حکم شد و به دیوانت فرمودم که سها نگیر تبعه را بدهند. میرزا علی بیگ را در همین روزها به محکوس فرستادم. ده هزار درپه به نیمی عزت اله حواله شد که به قرا و ارباب احتیاج کاین منصب نماید. احمد بیگ خان به منصب دوهراری ذات هزار و دویست و پنجاه سوار از اصل و اضافه سواران گردید. در همین روز مقرب شدن که به آوردن فرزندان دامن مقرر گشته بود به در ششماه و یست و در روز از بره پور برگشته دولت ملازم در باب و وقایع آرا حدود را به تفصیل معروض داشت سبف خان به منصب دوهراری ذات و هزار سوار فتحار یافت. شیخ عبد لوهاب از بدست بهاری که در زمان حصر عرش آصفی حاکم دهنی بود بنا بر بعضی بیایح که از مردم او جدا گردید از آن خدمت تشریفات داخل امه و ارباب سعادت گنت در تمام ممالک معروسه نخواست در حال حاضر و حومه جایگزید. حکم فرمودم که صورتها ترتیب داده جهت قرا فراتر رانگنایش از محل طعام دریشانه طبع می شود باشد که نا معذور و مسافر را آن به بیض رسد. به خان کشمیری که ریزاد حکام کشمیر است به منصب هزری ذات و سببندی سوار ممتاز گردید. در روز دوشه هشتم ربیع الآخر شمشیر خاصه به پرویز مرحمت نمودم. به خطاب لدین خان کوکه و امیر الامراهم شمشیرهای مرصع هنایب شد.

میرالاشفاق برودند و دایال را که مقرب خان آورده بود [۷۹۷] درین روز درینم سه پسر و چهار دختر از او مانده بودند پسران طهمورث و به سخر و هوشنگ نام دادند. آن مقدار شغف و مرحمت باین طفلان از من به وقوع آمد که در گمان هیچکس نبود. طهمورث را که از همه کلان تر بود مقرر داشتم که همیشه در ملازم من باشد و دیگران را به همشیرهای خود سپردم تا بهر حی از احوال آنها خبردار باشد. خلعت خاصه به جهت راح ماسنگه به پنگاله فرستاده شد سیلک دام به میرزا عاری تمام فرمودم شیخ بهر هم پسر خطاب لدین خان کوکه به منصب هزری ذات و سببند سواران گردید و به خطاب کشور حای ممتاز گشت.

چون در حین توجه به نائب خسرو فرزند خرم را در آنگره بر سر محله و خرمین گشته بودم به در جمعیت خاطر ازین مهم حکم شد که فرزند مذکور در ملازم حضرت مرید لزمانی و محله روانه ملازم گردد. چون به حوالی لاهور رسیدند، روز جمعه دو ردهم ماه مذکور بر کشتی سوار شده به استقبال و لده خود در حوالی دهی که دهر نام دارد سعادت ملازم به سرگشت بعد از آن ادای کوروش و سجد و تسبیح و مراعات آداب که از خود در به کلانان موافق توده چنگیری و قانون تیموری سابقه را برست است، به عادت شام و عادت ملک سلام قیام و اقدام نموده چون ازین شمل خارج گشتم رحمت مراجعت یافته به ناله لاهور در آمدم.

در هفدهم معزاسنگ ر به پیشگیری لشکر راه تیس رسیده بدان صوب فرستادم و چون
خیر محفلت وای داینگه و دلیپ سنگه پسر او در حوالی ناگور ر آن حدود رسیده بود
فرمودم که راجه جگت تبه یا جمعی از بندهای دوگاه و معزالملك ایلغار رسیده دفعه فتنه و فساد
آنها نمایند. سردارخان ر که بپدی شاه بیگخان به حکومت لندهار مقرر گشته بود به منصب
سفر ازای ذات و دهر از [۳۵ الف] او پنصم سوار ساخته پنجاه هزار رویه به و عذیت نمود
بر حضرتخان حاکم سابق خاندیس و برادر او احمدخان سه هزار رویه مرحمت شد هاشمخان
پسر قاسمخان که از شاعران این دولت و لایق تربیت است به منصب دهر از و پانصدی ذات
و هزار و پانصدی سوار سرافرازی یافت و اسب خاصه نیز به و عذیت نمود به هشت نفر از
مرای ثیمات لشکر امیرای مقهور خلعتها فرستادم پنجاه از رویه به انصم نظام شیرازی قصه
خوان مرحمت شد. سه هزار رویه بجهت خرج فلورخانه کشمیر به وکیل میرزا علی بیگ حاکم
آنجا داده شده که به بلده مدکور برسد و خنجر مرصع که شش هزار رویه قیمت داشت به
نعلب الدینخان بخشیدم.

همین شهر رسید که شیع ایر هم نام افغانی دکان شیعی و مریدی در یکی از پرکانات
حوالی لاهور ترتیب داده پانچه طریقه و باش و سهواست جمع گیری از مغان و غیره بر و گرد
آمده اند فرمودم که اور حاضر آورده به پرویز سپارد که در قلعه چنار نگاه دارد تا این هنگامه
بطل برهم خورد. روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی پسری از متصیدان و احدیان به رعایت
سرافرازی گشتند، منصب مهابتخان دو هزار و سیصد سوار مقرر گشت دلاورخان
به دهر ازای ذات و هزار و چهارصد سوار سرافرازی گردید و وزیر الملك به هزار رسیصدی ذات
و پانصد و پنجاه سوار امتیاز یافت و قیامخان هزار و سیصد و سیام سنگه به هزار و
پانصدی ذات و هزار و دویست سوار ممتاز گشت همچنین چهل و دو نفر از متصیدان به
دیادتی منصب سرافرازی یافتند. در اکثر روزها همین شیوه مرضی و منظور است یعنی به قیمت
یست و پنجاه از رویه به پرویز مرحمت نمودم.

چشم وزن شمس از آغاز سال سی و هشتم از سن مبارک:

روز چهارشنبه نهم ماه مدکور مطابق یست و یکم شهر بود بعد از گذشتن سه [۳۵ ب] بهر و چهار گهری مجلس وزن شمس که از ابتدای سال سی و هشتم بود از عصر من معتد
گشت به دستوری که ریست و آیین برود اسب و زن را با ترازو در خانه حضرت مریم
زمانی مرتب و آماده ساخته در ساعت و وقت مقدر به خیریت و مبارکی در ترازو نشسته
مرحله آن را یکی از کلان سالان در دست گرفته دعا کردند اول مرتبه بطلا وزن شد سه من

و ده سیر به ورت هده است. و بعد از آن به بعضی رفتارات و انواع و اقسام خوشنویهی و مکینت تا دوازده وزن که تخصی آن بعد از این مرقوم خواهد گشت. در میان دو مرتبه خود را به صلا و نقره و سایر فاری و رقص و پرش و یارچه و لباس حیوانات و غیره ورت می گنم یک مرتبه در میان شمسی و یک مرتبه در میان قمری؛ ورت این دو ورت را به تحویلداران علی حده می سپارم گنم به فقرا و ارباب احتیاج برب می رسد. و همین دو مقدار قطب الدین خان کوکه را که مالت در آزادی چین روی بود به انواع عیالات سوارا ساخته او را منصب او را پنجه رازی رت؛ و صور مقرر داشتیم و بعد از آن به منصب خاصه و شمشیر مرصع و سبب خاصه با این مرصع اختیار بخشیده به صوبه داری حکومت در ملک بنگاله و اردیسه که جای پنجه هزار سوار است مرخصی مرحوم و بر روی عرت را به آن صوب گشته و دو لك رویه نیز ملذخ خرج گویان مرحمت شد. نسبت و الله او یعنی از آن مقوله است که چون دو پام طفولیت به رعایت ترتیب او پرورش یافته ام این مقدار آنست که مرا بار است بهر اندیشه حقیقی خودم هم و نده قطب الدین خان بک (۳۱ لف) و لده مهر به است و خودش را بر ریدان را بر دران حقیقی کمتر دوست دارم از کر کها کسی که فایده کو کنگی من دارد قطب الدین خان است و به لك رویه به کو مکین قطب الدین خان مرحمت شد و همدین رو. یک لك و سی هر د و پنه بطریق م چق بجهت دوزخ ری که مردم پرور بود فرستادم

در بیست دوم یا به در صفاق که در بنگاله مذکور عصب و دریده بود بهر همومی بحسب دین تاریخ دولت ستا بومی در باب حجر مرصع و بیست هزار رویه بدو مرحمت نمودم و به منصب هزارری داب و سوار سوارا ساختن یک لك رویه نقد و جیس به پرور شایست شد. گپشودا می مرو به منصب هزار و پانصدی داب و سوار سوارا گردید ابو الحسن که بیو د و مدار سوارا بر دهم دیا بود به همراهی فردیدن او دولت ملاست در یافت و به منصب هر ری دات و پانصد سوار سربند گردید. در وایل ماه جمادی الثانی شیخ به پرید که از شیخ رادهای سیکری بود به فروغ عقل و دانایی و نسبت قدیم خدمت امیاز تمام دارد به خطاب معقم حای ممتاز گشت و حکومت دهنی باو مقرر نمودم و ده بیست و یکم ماه مذکور عقدی مشتمل بر چهار قطعه حل وصل دانه مروا بد به پرور شتیب کردم و منصب حکیم مظفر سه رازی داب و هزار سوارا در صل و اضافیه مقرر گشت پنجه رازی به به سهم. حه معنوی مرخص نمودم. ظاهر شدن کتابت مافقانه اعظم میردا کوکه و عمو شدن وی:

از سوانحی که تدره روی دد ظاهر شدن کتابت میردا کوکه است که بهراجی علی خان صاحب خاندیس نوشته بوده است مر عقیده آن بود که نفاق او بجهت حاضر خسرو و نسبت

و مادی از به خصوص بهمن باشد از صوی این نوشته که به خط و بود، ظاهر گشت که اتفاق جلی خود و در هیچ وقت اردشیر داده، این شیوه پسندیده با و لد بردگوارم نیز سنوا [۳۱] می داشته است. محملا کتابی در وقتی از وفات بهراجی علی جان مذکور مرقوم ساخته سر پا مشعر بر بدی و بدبختی و مقلعتهای که هیچ دشمن نبوی و اسد هیچ کس نبوی کرد، چه بنای آنکه به مثل حضرت عرش شامی پادشاه و صاحب قدرت نبی که از بدی طفولیت بنابر حقوق خدمت والده و در مقام تربیت و رعایت و شده پله عتارش به درجه رسانیده که در نسبت خود هم سنگ و همت ندانست، این کتاب در هر دو پور در میان مول و اسد بهراجی عینی بخار بدست نوجو چه ابو لعل می افتد و خواجده آورده بهمن گذر شد. از خود بدن و دیدن آن موبر اعضای من راست شد. نگریه ملاحظه بعضی تصورات مردم و حقوق شیردان مادر او می بود گنجایش دست که اور و دست خود پادشاهم بهر تقدیر و را حاضر ساخته این نوشته ر بدست او داده فرمودم که به او ر بند در میان مردم بخواند. مقله آن بود که از دیدن کتابت قلب از روح پرداخته خواهد گشت و عایت بی آر می و خیرگی از خود بروش حواسد نگرفت که گویا این نوشته او بیست و به حکم می خواند. حاضران مجلس بهشت آئین از بنده های اکبری و چهار نگیری هر کس شیب زبان به طعن و لعن او گشوده ملامت کردند، پرسیده شد که قطع نظر از بذلهای که به دوش من کرده به اعتقاد ناقص خود و خود بر آن تربیت دادی از دلد بردگوارم که از عاقله تر و سسته تر برداشته باین دولت و مرتبه رسانیده بودند که محصور امتا و اقربان خود گشته بودی چه امر روی داده بود که با دشمن و مخالفان دولت از چنین مقدمات بپستی نوشت و خود را در جرگه حرامخواران و بی سعادتان حادادی بی با فطرت اصلی و جلالت طبعی چه بون کرد هرگاه طلب بر به آب شاق پرورش یافته باشد ازو بهر این امور چه سرخو هدد. آنچه [۳۲ الف] با من کرده بودی امران در گذشته یا در همان مصب و حالتی که داشتی سر ترا گرد ساختم و گمان آن بود که اتفاق تو مخصوص بهمن بوده باشد. الحال که بی معنی دانسته شد که با حدادی مجاری و مری خود هم درین مقام بوده تر به عمل و نبی که داری و دسی حواله نمودم. بعد از ذکر این مقدمات لب از جواب بسته در برابر این نوع روپاهی چه گوید، حکم به تغییر جایگزین از کردم آنچه را این دست به عمل آمده بود. اگر چه گنجایش حق و گذرانیدن بدست خدایا بابر بعضی ملاحظه گذرانیدم.

کدخدای سلطان پرویز با دختر شاه مراد.

روز یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور مجلس کدخدائی پرویز به دختر شاه مراد مرد منعقد گشت. در مرتبه حضرت مریم زمانی عقد شده و جشن طوی در خانه پرویز ترتیب یافته.

هر کس که در آن اجتماع حاضر بود به مواع نوادش و تشریفات سراوار گردید به هزار
روپیه به شریف آملی و چندی دیگر از امر حواله شد که به فقرا و مساکین صدقه نمایند.
روز یکشنبه دهم رجب به عزم شکار کرجاگ و تنده از شهر بر مده و باغ زامداس را
مرل گزیدم و چهار روز در انجام مقام شد. روز چهارشنبه سیزدهم وزن شمسی پرویز به عمن
آمد او را دوزده مرتبه به اقسام ابر سه دیگر احسان نمودن در آوردند. هر روزی دوشم و
هزده سیر شد حکم کردم که مجموع را به فقر قسمت نمایند درین روز منصب شجاعت خان
هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و افسانه مقرر گشت بعد آنکه میرزا عادی و
لشکری که بهمرهی و ثعبین بودند رو نه گشت به خاطر رسید که جماعه دیگر از عقب باید
فرستاد به درخان نوربگی. به منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار از اصل و افسانه
تواخت جماعه اویماق پروری که که قریب شهر ر مقر بودند به سردی شاه بیگ و محمد امین
باو همراه ساخت رو به سودم دواک روپیه مده خرج گویان به جماعه مذکور مرحمت شد و
یک هزار برقی اندر میر مقرر گشت آصف خان در به محافظت حسرو و ضبط لاهور تعیین نموده
گذاشتن امیر الامراهم چون بیماری صعب داشت از دولت ملازمت محروم گردید در شهر ماند
حد لرزاق معبوری که در صوبه رانا طلب شده بود به منصب بخشگیری حضور سراوار زگردید
و حکم شد که به نفاق ابو نجس بیخ توادم این خدمت و اام و اندام میبوده باشد ضابطه پذیر
من بود و من نیز به همین ضابطه عمل می نمایم که در خدمت عملد دو کس و شریک می ساختند
به به واسطه بی اعتمادی بنکه بدین جهت که خوب بشر است و آدمی از کوتنها بیماری خالی
نباشد اگر یکی را تشویش یا ماضی روی دهد آن دیگر حاضر بوده کار و مهمات بندهای
شده معصن نمائند.

همان یی یام غیر رسید که روز سهره که از دورهای مقرر هدون است عیدانه جان *
کالی که جاگیر اوست بلند نموده به ولایت بدیله دمی آمد و ترددات بسیار نموده را میجد
پرنسکو دکه مدتی در آن جنگل و زمین فل فتنه نگیزی می گردید تنگیر ساخته به کالی
آورد به واسطه این خدمت پسندیده به هایت علم و منصب سه هرزی ذات و دوهزار سوار
سراوار شد از مریم صوبه بهار به عرض رسید که چهارنگیر قلی جان به سنگرام که از
زمینداران عمده صوبه بهار است ازرب بهمه چهار هزار سوار و پیاده بی شمار دارد سایر
بعضی محافقت و دولتیخواهی در زمین سولدار جنگ دست می دهد در این امر که خون
مذکور به نفس خود ترددات مردانه به تقدیم رسانید. آخر الامر سنگرام به زخم تنگ نابود گشته
بیماری از مردم او در امر که افتاده بقیه لیب فرد برقرار اختیار می نماید چون بی کار

میدانی بود که از جهانگیر ملی خان به وقوع آمد او را به منصب چهار هزار و پانصدی ذات و صهرار و پانصد سوار سرانرا ساختم. مدت سه ماه و شش روز اوقات به مشغولی شکار گذشت پانصد و هشتاد و یک جانور به تنگ و پرو و دام و قمرغه شکار شد. از این جمله یکصد و پنجاه و هشت جانور خود به تنگ زده بودم دویزیه قمرغه واقعه شده. یک مرتبه در کرجهای که پردکین حرم سرای هشت همراه بودند یکصد و پنجاه و پنج جانور گشته شد و مرتبه دیگر در تنده یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بودند قوچ کوهی یکصد و هشتاد بر کوهی سیب و نه و گور خرده و نیه گاو نه و آهو و میره سیصد و چهل و هشت.

روز چهارشنبه شانزدهم سوال بنیر و خویی از شکار معاوضت و قع شد و بعد از گذشتن یک پهر و شش گهری از روز مذکور به پهر لاهور در آمدیم امر عربی در شکار مده گشت آهوی سیاهی را در حوالی دید چندانکه میتاری در آنجا ساخته شده تنگ در حکم او زدم چون زخمی گشت آوئی ز او ظاهر شد که در غیر مستی این قسمت آواز از آهوی شنیده شده بود. شکاریان کهن سال و جمعی که در ملازمت بودند تدبیرها نموده اظهار کردند که ما پان یاد نداریم بلکه از پسران خود شنیده ایم که این قسم آوازی در غیر مستی از آهو سر زده باشد چون حالش از غرایبی نبود نوشته شد.

گوشت بر کوهی را از گوشت جمیع حیوانات وحشی گردیدند یافتیم با آنکه پوست بران به قایت بد پوست که به دباغت آن بر او زایل نمی گردد گوشت آن مطلقاً بوی سالک نیست یکی از بزهای بر را که از همه کلاتر بود فرمودم که به وزن در آورند. دومی و بیست و چهارم سیر که بیست و یکمین ولایت بوده باشد ظاهر شد. همچنین یک نوع کلان دایر فرمودم که کشیدند درمن و سه سیر اکبری مطابق همدس ولایت [۳۳] به وزن در آمد. از گورخرهای شکاری یکی را که به چنه از همه کوچکتر بود درمن و شانزده سیر مطابق هشتاد و شش من ولایت سنجیده شد. از شکاریان هوساکن شکر مکرر شنیده بودم که در شاخ قوچ کوهی به وقت معین گومی بهم رسد که از حرکت آن خارخار درد پیدا می شود که به ابواخ خود او را به جنگ درمی آورد و اگر از نوع خود حریفی یابد شاخ خود بر درختی یا سنگی زده بسکین آن خارخار می دهد بعد از تفحص آن کرم در شاخ ماده آن جا بود ظاهر گشت و حال آنکه ماده جنگی می کشد پس ظاهر شد که این سخن اصلی نداشته است؛ گوشت گورخر اگر چه حلال است و اکثر مردم به میل خوردند اما به هیچ وجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیست.

چون به جهت تادیب و تنبیه دلپ بهر ای رسنگه پند او قبل از این فرمان صادر گشته بود در میولا خبر رسید که زاهد خان پسر عبدق خان و رنا شکر و معر الملک با جمعی دیگر از

منصبداران و بنده های درگاه حیر دلپز در بر واحی ناگور که از مضافات صوبه اجیرپور امت می شونده بر سر او یغار نموده اند درمی یابند چون مجال گیر می یابد ناچار پناهم ساخته با اقواج ناهره به مجادله و مقاتله درمی آید بعد از آنکه زد و خوردی که واقع شد شکست عظیم یافته جمعی کثیر را به کشتن می دهد و اسباب خود را گزین آید.

شکسته صلاح و گسسته کسر به پادای جنگ و سه پروای سر

به وادی ادبار فراد می نماید قلیج خاں را با وجود پیروها به بر مراعات رعایت والد بزرگوارم منصب او برقرار داشته در سر کاد کالیی جاگیر حکم کردم.

فوت والده قطب الدین کو که در ماه ذی قعدة قطب الدین خان کو که که مرا شیر داده به جای والدین من بلکه از والدین من از فردی بار در کنار ترتیب و پرورش یافته بر دم [۳۴ الف] به رحمت آنزدی پیوست پایه نعل او را پرورش خورد برداشته پاره داه بر دم چند روز از کثرت حزن عالم میل به خوردن طعام شده و تغییر لباسی نکردم.

فوز دوم از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و دوم ذی قعدة سنه ۱۰۱۵ هراذ و پانزده بعد از گذشتی سه و نیم گهری حضرت بر اعظم به خانه شرف خود تحویل نمودند دوست خانه همایون را به رسم معهود آئینی بسته بودند. چنین عظیم ترتیب یافت و در ساعت سهود بر تخت جلوس واقع شد. امر او مقرران را به یوایش ها و عنایات سر به گردانیدم. در همین روز مبارک از هر یمن قندهار به مرقع عرض رسید که لشکری که به سرکردگی میرزا عاوی و له میرزا جانی به کومک شاه پلستان تعین یافته بود در دوازدهم شهر شران سه مند کور داخل پلده قندهار می شود و مل به قزلباشه چون خبر رسیدن صا کر گردون مأثر در بهشت مرلی پلده مذکور می شود سراسیمه و پشیمان قاکار آب هیرمند که پنجاه شصت گروه بوده باشد. صان باو می کشند در شای احوال ظاهر شد که حاکم فراء و جمعی از حکام آن تراح می بدان شقاوت شدن حضرت عرش آشیانی به خاطر می گذارند که قندهار در این فترت و آشوب آمان به دست نخواهد آمد بی آنکه از جانب شاه عباس (اول) به آنها حکمی برسد. جمعی نموده ملک سیستان را با حدود متقی می ملزند و کسی نزد حسین خان حاکم هرات فرستاده او کومک طلب می دارد و او هم جمعی می فرستد بعد از آن به اتفاق بر سر قندهار متوجه می شوند شاه پلستان حاکم آنجا به ملاحظه آنکه چون جنگ دو سر دارد اگر عیاذ الله شکستی در می دهد قندهار از تصرف بیرون خواهد رفت. فلنگی شدن راه تزار جنگ دانسته فراد بر قلعه داری می دهد و قاصدان سریع السیر به درگاه می فرستد به حسب اتفاق درین [۳۴ ب] ایام در اوقات جلال که به مناقب خسرو اوداد لغلافه آگرم

حاکم سوره بود در ظهور نور و جلال داشت. به مجرد شیلند این خبر بسلاطین و سوج کلان از امراء و نصیبا و ان به سرداری میرزاخان که فرستاده شد پیش از آنکه میرزای عهد کودک به قتل و دمه این خبر به شاه می رسد که حاکم فزاد به بعضی از جاگیرداران آن نواحی قصد ولایت قندهار نموده اند. این معنی را لایق ندانسته به قنصل حسین بیگه نامی را اوسم در ولایت خرمی فرستاد و ظریفانی به اسم آنها صلوات می گردد که از کتاف قلع قندهار برخاسته متوجه یاروسقام خود شوند که نسبت محبت و منالاک آید کرام ما و به سبب علیه جهانگیر پادشاه قدیم سعاد آن جلالت پیش از آنکه حسین بیگه برسد و حکم شده به ایشان برسدند و به مقاومت حق کر منصوره نیلورده مراجعت را قیمت می شمارند. حسین بیگه مد کورد آن مردم را ملامت نموده و آنه ملازمش می فرستاد و انمود سعادت خلعت و دیباقت را این معنی را اظهار نمود که این جلالت به عاقبت که بر سر قندهار آمده بودند به پیر فرموده شاه عباس این سوجت از آنها به وقوع آمده. مبدا که به خاطر ازین سرگرمی راه یافت به لقب التعمید از رسیدن امراج نلورده به قندهار حسب الحکم قندهار به سردار خان می سپارد و شاه بیگه جلالت با لشکر کوچک حاضر در گاه می شود.

در دست و جنت می افتد. عبدالله خان را می چمد بدیده را دهند و رجبر آورده به نظر گذرانند. فرمودم که زنجیر اربای او برداشتند و خلعت دیو پوشانید. به راجه پسر حواله نمودم که خاصن گرفته اند با بعضی دیگر از حویشان که به همراهی او گرفتار گشته بودند بنگاه بودند. آنچه از کرم و مرحمت در حق او به ظهور آمده در حبال او نگه داشته بود.

متنصیب یافتن سلطان خرم در دوم ذی حجه به نوردد. شرم تو من (ع ۳۲) و طو غ و علم و قند و مرحمت فرموده به منصب هشتمادی ذات و پنجهواری سوار احتیاط پیشین حکم جانگیر کردم.

احوال پیر خاندان دولت خان در حمله کردن بلور بر هندستان در حسین روز پیرخان و لعل خان لودی را که همراه فرزندان دایک از خاندن آمده بود. به خطاب صلاحیت خانی سواران ساخته منصب از سحرادی ذات و پنجهواری سوار مشخص شد و علم و قند و ماه مرتبه او به خطاب والای فردنی از امانان و اقرا در گذرانیم. پدر و اصنام صلاحیت خانی در میان قوم لرودی به خیمت بزرگ و متبر بوده اند. چنانچه دولت خاندان سابق که صوری جد صلاحیت خاندان بود چون به از سکند ابراهیم پسوخی پادشاهی پدر پسلوکی آغاز نهاده به ایالت قنصلریه جعفری را به قتل در می آورده و سبب آن او اندیشمند شده پس خود جلالت را به ملازمی حضرت فرخوین مکانی در کابل فرستاد و آن حضرت را جلالت به تسخیر هندوستان

نمود. چون ایشان نیز این عزیمت در خاطر داشتند بی توقف متوجه گردیدند و نا براهی لاهور
 عدن بار نکشیدند. دوست‌خان با توابع و لواحق خود سعادت ملازمت در یافته لوازم بندگی
 بجای آورد. چون مرد کهنسال آراسته ظاهر و پیراسته باطن بود و مصدر خدمات و دولتمندی‌ها
 گردیده اکثر اوقات او را پند گفته مخاطب می‌ساختند و حکومت پنجاب را بدستور باو تفویض
 فرموده سایر امراء و جاگیرداران، صوبه مذکور را به متابعت او مأمور ساختند و دلاورخان را
 همراه گرفته به کابل مراجعت فرمودند، و باز دیگر که استعداد پرورش هندوستان نموده به
 پنجاب رسیدند دولت‌خان به دولت ملازمت سرافراز گردیده در همان روزها وفات [۳۵ب]
 یافت. دلاورخان به خطاب خانخانانی ممتاز گردید و در جنگی که حضرت بزرگوار می‌مکانی را
 با ابراهیم لودی دست در دهمره بود و همچنین در ملازمت حضرت جنت‌آش می‌هم به لیرام
 بندگی قیام داشت و در نهانه منگبر به وقت مراجعت آن حضرت از پنگاله باشیرخان افغان جنگ
 مردانه نموده درین معرکه گرفتار شد. هر چند شیرخان تکلیف نوکری نمود قبول نکرد و گفت
 پندار تو همیشه نوکری پندار من کرده‌اند درین صورت چه گنجایش دارد که این مراد می
 به وقوع آید. شیرخان برآشفته فرمود که او در میان دیوار نهادند، و عمرخان چند فرزند
 سلامت‌خان که عماده دلاورخان باشد در دولت سلیم‌خان رعایت خوب یافته بود. بعد از
 قوت سلیم‌خان و کشته شدن فیروز پسر او پلست محمدخان، عمرخان و برادران او از محمدخان
 متوهم شده به گجرات رفتند و عمرخان آنجا درگذشت، و دولت‌خان پسرش که جوان شجاع
 و خوش‌صورت همه‌چیز خوش بود همراهی، عبدالرحیم وند بیرم‌خاندان که در دولت‌خان
 هوش آشیانی به خطاب خانخانانی سرافراز گردیده اختیار نموده توابع ترددات و خدمات
 خوب یافت. خانخانان او را به منزله برادر حقیقی خود می‌دانست بلکه هر مرتبه از برادر
 بهتر و مهربان‌تر. اکثر فتوحاتی که خانخانان در دست داد پیاوردی و مردانگی او بود و چون
 واند برادرگوانم ولایت خاندانی و قلمه اسیر را مسخر ساختند و انبال را در آن ولایت و سایر
 ولایاتی که از تصرفات حکام دکن برآمده بود گذاشته خود [۳۶الف] به دارالخلافه آگره
 مراجعت فرمودند. درین ایام دانیال دولت‌خان را از خانخانان چند سخته در ملازمت حمود
 نگاهداشت و مهمات سرکار حمود را باو حواله نموده عنایت و شفقت تمام باو ظاهر می‌سود
 تا آنکه در ملازمت او وفات یافت. ده‌پسر ذوا ماند. یکی محمدخان ده‌گیری پیرخان محمدخان
 که برادر کلان بود بعد از فوت پسر به انبال آمدنی درگذشت و دانیال نیز به افرات
 شراب حمود را در باغش. بعد از جلوس پیرخان را به درگاه طلبیداشتم. چون جسور دینی و
 ناپلایطی او را ملاحظه نمودم پای رعایت او را به مرتبه‌ای که نوشته‌ام رسانیدم. امروز در

دولت من ازو صاحب نسبت تری نیست، چنانکه گداهان عظیم که به شفاعت هیچک از بندهای درگاه به غفور مقرون نمی‌رود به‌التماس او می‌گذارم. بحق جوان نیکذات مرد به لایق رعایت است و آنچه در باب او به‌حاصل آورده‌ام بجا واقع شده و بعدنگر رعایتها نیز سراقردی خواهد یافت.

چون پیشه‌دار مستورالا بهمت فتح‌ولایت ماوراءالنهر است که ملک مودونی آبا واجداد مست می‌خواستیم که عرصه هندوستان از غش و خاشاک مسدان و سمردان پاکیزه ساخته یکی از فرزندان را درین ملک بگذاریم و خود با لشکر آراسته جرار و قیلان کوه شکوه برق رفتار و عز به کلی همراه گرفته به استعداد تمام مردم تسخیر ولایت مودون گزیده، بن براین اراده پرویس را بجهت دفع ربا قسرتاده خود حریمت ملک دکن داشتیم که هدایا ثناء در حضور آن حرکت بات‌یسته به‌وقوع آمد و ضرورت شد که تعاقب مرده دمیج فته او باشیم، مهادت پرویز به همین جهت ضرورت پسنیده پیدا نکرد و نظر بر مصیبت و قیدانا را مهلت داده و یکی از پسران او، همراه گرفته روانه ملازمت گشت و در [۳۶ب] لاهور سعادت خدمت دریافت.

تقریباً سیرکاپل: چون خاطر از فساد خسرو جمع گشت و دمیج فروش قزلباشیه که قندهار را در قیل داشتند، با سهل و جود میسر شد به خاطر رسید که سیرو شکار کابل را که حکم وطن مادر در یافته بعد از آن متوجه هندوستان شوم، و رادهای خاطر از قوت به صل آید. بنا بر این به تاریخ هفتم ذی‌حجه به ساعت سید از لاهور برآمده باغ دل‌آمیز و که در آن روی آب راوی است مزه نگزیدم، و چهارروز توقف واقع شد، روز یکشنبه نوزدهم ورودین که روز شرف حضرت پیر اعظم بود درین باغ گذرا بیدم بعضی از بندهای درگاه به منصب و اصناف منصب سراقردی یافته به رعایتها و شفقت، ممتاز گشتند و هزار روپیه به حسن بیگ قسرتاده دادای ایران مرحمت شد قلیچ‌خان و میران مندر جهان و میرشریف عاملی را در لاهور گذاشته، فرمودم که به اتفاق، مهمانی که روی دهد، به تفصیل رساند.

روز دوشنبه از باغ مذکور کوچ نموده به موضع هر هر که در سه‌گروه دهم شهر واقع است، مشرب شد. روز سه‌شنبه چهار نگهبان بود و نزول ربابات جلال گشت. این موضع از شکارگاههای مقرون است. درحوالی آن میناری به فرموده من بر سر قبر آهوی هسراح نام که در جنگ آهوان حاجگی و سید آهوان هسحرایی بی‌ظنیر بوده احداث نموده‌اند. در آن مبارک ملا محمد حسین کشمیری که سرآمد خوش‌نویسان دین خود بود، این اثر را بنوشته بر سنگی نقش کرده اند که: «درین فضای دلکش آهوی به‌دام جهان خدا آگاه نورالدین محمد جهانگیر

پادشاه آمده در عرض پلکماه از وحشت صحرائیت در آمده، سردار آهوان خصامه گشود.
 بنا بر غنایت آهوی مذکور حکم فرمودم که هیچکس قصد آهوان این صحرا نکند و گوشت
 آنها بر کار حکم گوشت گاو داشته بر مسلمان از حمله گوشت خوک باشد [۳۷ باب] و سنگ
 قبر او را به صورت آهوی رب ساعه نصب کنند و به سکنند معین که جا نگیرد از پر گنه مذکور
 بود فرمودم که در جها نگیر پور قله مستحکم بنا نمایند.

پس چندی چهاردهم در پر گنه چندانه منزل شد و از آنجا دور شبه یک صبح در میان سه
 جانب آهوان در غارلی که به اهتمام کوردی آهوان بیرون آمدن به اتمام رسیده بود توقف
 روی داد و بندر کوچ به کنار دریای چنان رسیده روز پانزدهم بیست و یکم دی صبح از پی که
 بر آب مذکور سه بود، صحرای افغان افتاد و حوالی پر گنه گجرات منزل شد.

در جها نگیر گجرات: در زمانی که حضور عرش آشیانی عوجه کشمیر بودند، قلعه
 در آن روی آب حداثت فرموده بودند و جماعه گوجران را که در آن نواحی به دزدی و راهزنی
 می گذرانیدند بدین قلعه در آورده آبادان ساختند. و چون سکن گوجران شد بدین جهت آب را
 گجرات نام نهاده پر گنه علی حده مقرر ساختند. گوجرا، جماعه را می گویند که کسب و کار
 کمتری میکنند، اولیات گذر آنها از غیر جفرا تسمی باشد.

در جها نگیر پور که از گجرات پنج کوه است و آن را بخوانی غان افغان آبادان ساخته
 بر موقوف شد. از اینجا دو منزل در میان کنار دریای بوم مقام گردید. درین شب باد عظیم درو پدید
 آمده بر صیاه فضای آسمان را فرو گرفت و باران به شدتی شد که پیران که سال یادند گفتند.
 آخر به دانه منجر شد و هر دو به بر به به تخم مرغی افتاد. از طریق آب و شدت باد و باران بل
 شکست. می پانزدیکان هریم حرکت بکنشی صحرای سودم، چون کشتی کم بود مردم که
 مرمج به کشتی نگذاشتند و بل را از سر نو پسندید و بعد از پلنگهفته کشتی بسته شد تمام لشکر به
 فراغت گذاشتند.

ذکر منبع هر پای بهتد وجهه تسمیه در فاعله: منبع دریای بهت چشمه است در کشمیر
 و بر ناگهان. و بر ناگشت بهر پای هندی حاذق می گویند ظاهر آن در این مکان هاری بزرگ بوده است.
 در ایام حیات پندر خود دمرت به سر این چشمه [۳۷ باب] رسیده ام. از شهر کشمیر تا پندر
 بیست کوه بوده باشد. منس طور حوضی است بمغیاً بیست گز در بیست گز آثار عبادتگاه
 ریاضت خندان در نوبی آن از صخره های سنگین و غارهای متعدد بسیار است. آب این چشمه
 در نهایت صافیست چنانکه عمق آنرا قیاس می توان کرد اگر دامه بخشاش در آن اندازد
 تا رسیدن به زمینی مشخص دیده می شود. مدعی بسیار در آن جلوه گر است. چون شبیه بودم که

این چشمه پایاب ندارد جز برای بهیسمایی به سنگ بسته در این چشمه گشتم که انداختند. چون گرموده شش ظاهر شد که از قندیک و سیم آدم بیشتر برده است. بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه را به سنگ بسته باضحه بر اطراف آن ترتیب داده جوی آن را جدولی ساختند و ایوانها و خانها بر دور چشمه ساختند جای مرتب گشته که دو تنه مثل آن کم نشانی دهند. چون این آب به موضع بمپور که دره کروی شهر است می رسد، زیاده می گردد و تمام زعفران کشمیر درین موضع حاصل می شود - معلوم نیست که در هیچ جای عالم ایسی مقدار زعفران می شنود باشد هر شاه پورین هندوستان پانصد تن که چهار هزار تن ولایت برده باشد، حاصل زعفران است. در موسم گل زعفران در ملایمت والد بزرگوار خمره درین سرزمین رسیدم، جمیع گل های عالم اون شاخ و بعد از آن برگ رنگ بر می آوردند، به علاوه گل زعفران که چون از زمین خشک چهار انگشت ساق آن سر بر می زند، گل موسنی رنگ مشتمل بر چهار برگ شگفت می گردد و چهار رشته تانگی مثل گل معطر در میان دارد به درازی بسکند انگشت زعفران همین است. در زمین شاد و کرده آب نهد و در میان گلونها بر می آید بعضی جای که کوزه و بعضی نیم کوزه زعفران در پس، از دور بهتر به نظر نمی آید به وقت گل چین از تنگی بوی آن تمام نزدیکان را در دس پیدا شد [۳۸، ج ۱] با آنکه کیفیت غرب داشتم و پیاله می خوردم مردم در دس بهم رسیدند. از کشمیریان جوانان هست که به گل چین مشغول بودند، پرسیدم که حال نمایان چیست؟ از جوانان معلوم شد که در دس را در مدت صر تامل نگرفته اند. آب چشمه ویرانگ که در کشمیر بهیست می گویند یاد دیگر نده ها و آبها که از دست دست و چید، مثل گزیده دیبای می شود و از میان حقیقی شهر می گذرد و عرض دوازده گز است در یکه اندازی زیاده نخواهد بود. این آب را چون سطل کثافت و ناگساری هیچکس نمی خورد تمام مردم کشمیر آب از آب گیری که به شهر متصل است و در میان دارد می خوردند. و آب بهت بدین تالاب در آمده اورد به موله و بنگلی و معتقد به پنجاب می رود، در کشمیر آب در دهانه چشمه بسیار است. غایت بهترین آنها آب حله لار است بر کناره دریای بهیست و لقه شده و غرب سبهار جوش اندام بر لبه قطعه زمین سبز و خرم دس به یکدیگر داده چنانکه تمام این سرزمین را سایه آن پلاوها فرا گرفته است و سطح زمین تمام سبز و بهر گه است به جوی که ترش بر بالای آنها نداشتند و کم سبزی است.

صلوات آثار سلطان دین المعابدین و جهانگزار است از این ده آبادان کرده سلطان دین - اتفاقا بدین است که چندی در سال از روی استقلال حکومت کشمیر نموده بود و او را بدو شاه کلانی گویند و ارقاعات او بسیار نقل می کند. آثار و علامات عبادات، او در کشمیر بسیار

است از آن جمله در میان آهگیری که اول بر نام دارد و عرض بطول آن در سه چهار گروه بیشتر است عبادتی ساخته پدرین لنگا نام، سعی بسیار در بای این عبادت به تقدیم و بیده چشمه آن آهگیر به درجه دنیا عمیق است، مرتبه اول به کشتی سنگ بسیاری آورده در حاکم که آن عبادت ساخته شده ریخته اند هیچگونه [۳۸] نفی نکرده آخر چندین هزار کشتی را به سنگ غرق نموده به محبت بسیار يك قصه زمینی که صدگز در صدگز بوده باشد، از آب بر آورده حقه بسته است و بر يك طرف آن صفا عبادتی به اتمام رسانیده و عبادت کرده به جهت برستنی پروردگار خود ترتیب داده که از آن نفیس تر جایی نمی باشد. اکثر اوقات در کشتی براه آب بدنجا و مقام آمده به عبادت ملك علام قیام و قدم می نموده است، می گویند که چندین در بین دو آنجا بسر آورده

دوری یکی از ما خطب زادگان به قصد قتل او در آن عبادتخانه او را تنها یافته شصت کشته دمی آید، چون نظر او بر سلطان می افتد بنابر صلابت پدری و شکوه صلاح سر سیمه و مضطرب گشته بر می گردد و بعد از لحظه سلطان از عبادتخانه بر آمده با همان پسر در کشتی می نشیند و در شهر می گردد و در اثنای راه به آن پسر می گویند که: تسبیح خود در عبادتخانه فراموش کرده ام به زور می سوار شده تسبیح را خواهی آورد پسر به عبادتخانه در آمده پدر در آن بیساعت اندوی شرمندگی تمام در پای پدر افتاده عذرخواهی تقصیر خود می نماید. زو مثال این جور رق بسیار نقل کرده اند. می گویند که علم طبع بدن را تیر خوب و دریده بود. چون از امور و اوضاع بر مردان آثار تعجیل در طلب حکومت و ریاست می دهند می گویند که بر من ترك حکومت، بلکه گذشتن از حیات بسیار آسان است اما بعد از من کاری نخواهید ساخت و مدت دولت شما بمان بقیایی نخواهد داشت و به اندک روزی به جزای خیل و نیت خود نخواهید رسید. این سخن گفته ترك خوردن و آشامیدن نمود و يك در بهین به همین روش گذراید و چشم نمود و به خواب آسایا مکرده باز به طلب ریاست به عبادت می پذیر مشغول نموده دور چشم و دیمت حیات را بار سپرده به جوار رحمت ابروی [۴۹ الف] پیوسته پسر او آمد، آدم حاجی خان و بهرام خان، با هم دیگر در مقام مدح در آمده هر سه متاجل شدند و حکومت کشمیر به جماعه چکان که در حوام الناس سپاهیان آن دیار بودند منتقل شد. به کس از حکام آنجا بر سه ضلع دیگر آن صفا که زیر العابدین دید تا اول ساخته بود جاها ساختند اما هیچکدام به استمکام عبادت زین لعابین نیست.

حزان و بهار کشمیر ز دید بهاست فصل خزان در دریا قدم و آنچه شیشه بودم، بهر از آن به نظر درآمد غایتا فصل بهار آن ولایت را دیده ام امید که روزی گردد.

روز شنبه غره محرم سنه ۱۰۱۶ از کنار دریای بهت کوچ فرموده يك دور در میان به قله رهناس که از بناهای شیروان افغان است رسیدم. این قله در شکستگی زمین به نهاده که به آن استحکام جای چال نتوان کرد. چون بن سرزمین به ولایت گهکریان متصل است، و آنها جمیع مشرد سرگشت، آن قله را محاصر بجهت تنبیه و سرکوب آنها به خاطر گذراپنده بود که بسرن چون باره کار کردند شیروان درگذشت. پس او سلیم خان توفیق اتمام آن یانت و بریکی از دروازه ها شرج قله در بر سنجی کتله نصب نموده اند شانزده کس و ده لك دام و کسری صرب صادرات آن شده که بحال هندوستان چهل لك و بیست و پنج هزار رویه باشد و موافق دادوستد ایران یکصد و بیست هزار تومان مطابق معمول بودن يك اوب و بیست و يك لك و هفتاد و پنج هزار شانی می شود.

روز سه شنبه چهار ماه چهار کروز و سه پا و قطع نموده به پله منزل واقع شد. پله به زمین گهکریان پشته می گویند از اینجا بده بهکرا فرود آمدم و بهکرا به زبان همین جدت پیشایست مشتم بر بوتهای گل سید می بود. از پله تا بهکرا د تمام راه در میان رودخانه آمدم که آب روان داشت و گل های کثیر که در حالم شکوفه شب آلوده غایت رنگین و شگفتی است و در زمین هندوستان این گل همیشه شگفته و پر بار است در [۳۹] اطراف این رودخانه بسیار بود به سوار و پیاده که همراه بودند، حکم شد که دستها ازین گل بر سر زد و هر کس که گل بر سر نداشته باشد دستار او بردارند عجب گلزاری بهم رسید. روز پنجشنبه از شهر گذشته به هت مرل شد و در این راه گل پلاس پیاری شگفته بود این گل هم مخصوص جنگلهای هندوستان است. بودارده اما رنگش درجی آتشین است، و بیخ آن سیاه بوته آن بر آبر به بوته گل سرخ می شود و از آن کلانتر هم می باشد به نوعی به نظر در می آید که چشم از آن بر نمی توان داشت. چون هو در عدیت لطافت بود و پرده ایر حجاب بود و غیبی حضرت بر اعظم گشته پدرش آهست ترشح می نمود، بخوردند شراب رغبت نمودم. مجمل در غایت شگفتی و خوشحالی این راه طی شد، این محل در هت به آن قریب می گویند که آباد کرده گهکریست و تهی نام و بن ملک را از مار که نا احتیاطی بهرهار می گویند. درین حدود راغ کم می باشد. از رهناس تا هنا جا و مقام بهوکیلاست که به گهکریان خویش و هم جدند.

روز جمعه کوچ نموده چون چهار کروز و سه پا طی شد به مرل بکه فرود آمدم. بکه بدان سبب می گویند که مرای از حشت پخته دارد، به زبان اهل هند بکه پخته را می گویند. عجب پر گرد و خاک منزلی بود، از بهابو سطر تا خوشی ره به مشقت تمام به منزل رسیدند.

در همین جا دیوار از کابل آورده بودند اکثر شایع شده بود در شب هفتم کوچ کرده بعد از قطع چهاردو نیم گروه به موضع کور منزل شد. کور به دید گهکراں جووشکستگی را می گویند. این ولایت بسیار کم درخت است. دور پکشیه از راول پسی گذشت محل منزل گشت. این موضع را راول نامی هندی آبادان ساخته است و پندی به همین زبان ده ر گویند. قریب به این منزل در میان دره رود آبی جاری بود و در پیش آن حوضی که آب رود آمده در آن حوض [۴-۵] جمع می گشت. چون سر منزل کور خالی و صفائی بود دعای آماج آورد آمده از گهکراں پرسیدم که صق این آب چه مندر باشد؟ جواب مشخص نگفتند و اظهار کردند که از پدران خود شنیده ایم که درین آب هنگامی می باشد جانورانی که به آب درمی رفتند رنجی و معروج برمی آمدند بدین جهت کسی جرأت در آمدن درین آب نمی کند. فرمودم که گوسفندی را در آنجا گذاشتند تمام حوض را شب کرده بیرون آمد. بعد از آن فراشی را نیز فرمودم که در آید او هم به همین دستور سالم برآمد. ظاهر شد که آنچه گهکراں می گفتند اصلی بداشت غرض این آب یک تنگه انداز شده باشد. در شبه موضع خربزه منزل گردید. گنبدی در میان سابق گهکراں ساخته در آنجا از متردین بیج می گرفته اند. چون اندام آن گنبد به خربزه مشبیه دارد بدین اسم اشتها یافته است.

سه شب به با دهم به کالایاسی وارد آمدم که به زبان هندی سراد آب میوه است. درین منزل کوتلیست مار کله نام. به لفظ هندی مار دود راه و کله قافله را می گویند یعنی محل رفتن قافله. حدود ولایت گهکراں تا ایسجاست. حیوان صفت جماعتی اند. دایم بسایکدیگر در مقام هاروت و مجادله است هر چند خراست که دفع این مراع بشود قایم نکرد ع : جان حاصل به صفتی اندانی

روز چهار شبه منزل با دامن بدال شد. بر شرق دویه این مقام به یک گروه قاصد آبشار است که آتش به غایت جلدی در در تمام راه کابل مثل این آبشاری است. در راه کشمیر دو مسجد ازین قسم آبشارهاست در میان آبیگری که مسیح بن آب است. راجه مانسنگه مهارت مختصری ساخته است. ماهیه که به دارای نیم گز و ربع گز بوده باشد درین آب بسیار است. سه روز درین مقام دلکش توقف افتاد. بانزدیکان شرایبها خورده شد و به شکب و ماهی توجه نمود. تا حد سفره دام که از د مهای بقر است و بلایان هندی بهود حال می گویند. پیداخته بردم. انداختن آن خالی از اشکالی نیست. بدست خود این دام را انداخته ده [۱۰ باب] دراد مهای گرفتیم و مرداریدها در بی آنها کشیده به آب سرد زدند.

از مورخان و متوطنان آنجا، حوالی بایاحس را استفسار نمودم هیچکس خبر مشخص نگفت. جای به مقام مذکور مشهور است چشمه است از دامی کوهچه پسری آید در غایت جانی و لطافت به جهت این است امیر خسرو را شامل اسب:

در غایت آتش ز صفارینگ خیزد
کورقوانده دل شب شمرد

خواجه شمس الدین خوانی، که مدتی به شغل وزارت و ولد بزرگوارم مشغول داشت، همه پسته و محوض در میان آن تربیب داده که آب چشمه آجا دمی آید، وار آنجا بدرخت و بولغات صرف می شود بر کنار این صفا گنبدی بجهت مدنی خود ساخته بوده، حسب بحسب اتفاق آنجا نصیب او شد و حکیم ابراهیم گیلانی و برادرش حکیم همام را، که در خدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت و قرب معریت تمام داشتند، حسب الحکم آنحضرت در آن گنبد نهادند.

در پانزدهم امروزی عزول شد. حسب سیره زان بکندستی بود که اصلاً پستی و بلندی نداشت، به نظیر دشت آمدند و موضع و حوالی آن دهشت هشت هزار خانه کمتر و وند (ولنگردان) متوطن اند و انواع مساجد و معبدی در آنجا از این جماعه به وقوع می پاید. حکم فرمودم که سرکار لنگ و این حدود به فقرخان پسر زین خان کو که تعلق داشته باشد و تا زمان مراجعت زیارت لیل از کابل تمام دلبران را کوچانیده به جانب لاهور روانه سازد و کلابران که ترکان را بدست در آورده مقلد و معیوس بگردانند.

رعان بنای قلعه لنگ: روز دوشنبه هجدهم کوچ شد و یک متر یک دو مین نزدیک به قلعه تک بر کنار دریای نیلاب محل نزول و ایات اجلال گشت. درین منزل مهاجرت خان به منصب دو هزار و پانصدی سرافرازی یافت. قلعه مذکور از باهای حضرت عرش آسمانی است که به سعی و اهتمام خواجه شمس الدین خوانی بنیاد رسیده. مستحکم قلعه است. درین روزها [۱۴۱ هجری] آب نیلاب از طغیان فرود آمده بود چنانچه به هزده کشتی بل بستند و مردم به سهولت و آسانی گذشتند.

امیرالامرا را به واسطه ضعف دل و بیماری در آنک گذارتم و به پهنیای حکم شد که چون ولایت کابل برداشت لشکر عظیم ندارد و سوی نزدیکان و مغربان دیگری را از آب نگذرانند و اردو تا مواجعت زیارت جلاله در آنک بوده باشد. روز چهارشنبه نو زدهم، با شهر آدها و چندی از خاصه گان بر حال سوار شده از آب نیلاب سلامت گذشته به کنار دریای کسامه فرود آمدم. دریای کسامه آبی است که پیش حصه جلال آباد می گردد. جلای جانیست که از هائس و بخش لژی به داده شده آن مشکهای بر باد کرده می بندد و بدین ولایت آید شال

می گویند و در دایاها و آبهای که سنگها در میان دارد از کشتی پس نریزند.

در ده هزار روپیه به میر شریف آملی و جمعی که در لاهور به خدمت تعیین بودند داده شد که به فقرا تقسیم نمایند. به همد بر آن معموری و بهاری در آن بخشی احدیان حکم شد که سرانجام جمعی که به هم می طمعشان تعیین شده اند، نموده و آنهار روانه سارت و از آنجا به منزل در میان به سرای یاره منزل شد. مقابل سرای یاره در آن طرف آب که به قلعه ایست که در میان کو که در وقتی که باستصال امانان بوسف ریشی تعیین شده بود احداث نموده به نوشهره موسوم ساخته است و نزدیک پنجاه هزار روپیه خرج آن شده و می گویند که حضرت جنت آشیانی درین زمین شکار گرگ می نموده اند و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیدم که من هم در ملایمت پدر خود دوسه تریه تماشای این شکار کرده ام.

روز سه شنبه بیست و پنجم به سرای دوت آباد فرود آمدم احمد بیگ که بل جاگیردار پرشاور پسران بوسه زبانی غوری خیل خیل آمده ملازمت نمودند. چون خدمت احمد بیگ مستحسن تبتاد و لایب مذکور اردو تغییر نموده به شیرخان افغان عدیت کسردم چهارشنبه بیست و هشتم در باغ سردر خان که در حوالی پرشاور ساخته منزل شد. گور کهنتری را که معبد [۲۱] مقرر چوگان است و درین و حی رالع بود سیر نمودم - به گمان آنکه شاید فقیری به نظر در آید که از صحبت او فیضی توان یافت آن خود حکم عبد کیمیا داشت بک گه بیگی بی معرفت به نظر در آمدند که از دیدن آنها بهز تیرگی خاطر چیری حاصل شد.

روز پنجشنبه به منزل جمرود روز جمعه به کرتل حیر بر آمده در علی مسجد منزل شد و شبه از کوتل مادر پیچ گذشته به غریب خانه فرود آمدم. درین منزل ابو نقاسم بمکی جاگیردار جلال آباد زرد آلود آورد که در خوبی کم از درد آلودی خوب کشمیر نبود. درین منزل که گیلان که والد بزرگوارم آن را شاه آلود نام نهاده اند از کابل آوردند. چون میل بسیار بخوردن آن داشتم با آنکه به مدعا بر سیده بود، در گزشت شراب به دست تمام نخورده شد. شبیه دوم صبح ظاهر بسارلی که بر کنار دریا واقع بود منزل شد. آن طرف دریا کوهی است که اصلاً درخت و سبزه ندارد و ازین جهت این کوه را کوه بی درخت می نامند. از بلند خود شنیدم که مثال این کوهها معدن طلا می باشد. در کوه، لاهورغان در وقتی که ولد بزرگوارم مترجه کابل بودند شکار لمرغه نمودم. صد آهوی سرخه شکار شد.

چون خدمات مالی و ملکی خود را با مبرالابر فرموده بودم و بیماری و امنداد تمام پیدا کرد و بسیار بر طبیعت او بعضی غالب گشت که آنچه در ساعت مفرد مذکور می گشت در ساعت دیگر به یاد او می ماند و در روز این تسبیح در ریاضتی بود. یابراین روز به در شبیه

سوم مرحمت و ارادت را به آصف خان فرموده خلعت خاصه و دوات و قلم مرصع بدو مرحمت کردم. از اتفاقات حسنه قبل ازین به پست و هشت ساله در همین منزل والد بزرگوارم، او را به منصب میربخشی سرهراز ساخته بودند. لطفی که برادرش ابوالقاسم به چهل هزار رویه خریداری نموده فرستاده بود، آن لعل را بجهت تسلیم وزارت [۴۲ الف] پیشکش نمود. شو چه ابوالحسن را که خدمت بخشیدگی داشت به همراهی خود لکناس نمود. جلال آباد را از ابوالقاسم تمکین تمیز نموده به عربخان مرحمت فرمودم. در میان دودخانه نیطه سنگ سفید واقع بود فرمودم که آن را بصورت یلی ترتیب داده در سیه آن قیل این مصراع را که معانی تاریخ هجری بود نقش کردند: ع. سنگ سفید لیل جهانگیر پادشاه (سه ۱۵۱۶) در همین روز کلیان پسر راجه بکر حاجت در گجرات آمد و مقامات غیر مکسر ازین حرامزاده بعد به سمع اشرف رسیدند بود از آنجمله لری زن مسلمانی را در خانه خود نگاهداشته به ملاحظه آنکه مادا این مندمه شهرت کند، مادر و پدر آن ورا کشته در خانه خود گور کرده است فرمودم که او را درین نگاهدارند تا به حقیقت عمالی و افعال او یاد رسیده شود. بعد از تحقیق فرمودم که اول زبان او را بپرسند بعد از آن فرمودم که در زندان ابدی بوده با سنگبان و حلالخواران طعامی نخورده باشد. چهارشنبه سر حساب منزل شد و از آنجا به چکدک نرول نمودم درین منزل چوب بلوت که برای سرانش بهترین چوبهاست بسیار دیده شد این منزل اگر چه کون و کویه نداشت اما تمام سنگلاخ بود جمعه دوادهم به آب پادش و شب به پورت پادشاه مقام شد. یکشنبه چهاردهم به ملود کابل فرود آمدم. صدارت و قضایی بلده مذکور درین منزل به قاضی عارف پسر ملا صادق حلوائی تفریص شد شاه آلوی رسیده از موضع گنهار درین مقام آوردند فریب به صد عدد به دقت تمام خورده شد دولت رئیس ده چکری [۴۲ ب] گلی چند غیر مکرر آورده گذر مید که دیندار اسیر تسدیده بودند. از آنجا به گرامی رول اجلال اتفاق افتاد درین منزل جامودی ابقی به شکل موش پرن کسه به زبان هندی گلپری می گویند آورده به نظر گذرانیدند و چنین گویند که در خانه که این جانور باشد موش پرامون آن خانه می گردد. به این ترمیم این جانور را میرموش می گویند چون تا حال ندیده بودم، مصوران فرمودم که غیبه آن را بکشند. از راسوکلای تراست فاینا صورت او به گریه مشکین مشاهیت تمام دارد.

احمد پیگ خان را به تئیه و تادب افغانان بکش تمین نموده به عبدلرزاق محمودی

که در يك بود حکم شد که دولتهurope به تحویل داری موهن دامن پسر داحه بکرماجیت همراه
سارد که به کوبکوی لشکر مذکور تقسیم نمایند و هزاره یون بدار نیز به همراهی این لشکر
مقرر گشت. شبح عند لر حمن ولد شیخ ابوالفضل به منصب دوهزادی ذات و هزاره پادشاه سوار
سرور از گشته به خطایب اصصخانی ممتاز گردید. پانزده هزار دریه به عزینخان مسوخت شد و
بیست هزار دریه دیگر به جهت مرمت قلعه پیشیلاخ تحویل و مقرر گشت. سرکار جوئپور؟
به جاگیر دلاورخان اقبال مرحمت نمودم

روز پنجشنبه ۱۱ ذی القعدة ۱۲۸۵ روز پنجشنبه هژدهم از پلستان باغ شهرآدا که محل نزول دیات
خلای بود دوریه رویه و نصفه و ربع آن برهمن و محتاجان افشانه به باغ مذکور داخل شدم
بسیار به صد و هزاره به نظر در آمد. چرخ دور پنجشنبه بود به مقریان و نزدیکان صحبت شراب
داشته به جهت گرمی هنگامه از حوی که در وسط این باغ جایست و تخمینا چهارگز عرض
آن بوده باشد به همسالان و همسان فرمودم که ریی جویجهند اکثر شواستد چیست دوکتو
جوی و سار جوی افتادند. هر هم گرچه جستم اما به آن چینی که در من سی سالگی در خدمت
والد بر رگوار خود جسته بودم درین ایام که عمر من به چهل سالگی رسیده بود به آن قدمت و
چالاکی شواستم هست. [۴۳ نف] در همین روز هفت باغ که از باغات مقرر کابل است پیاده
شهر نمودم. تا حال به خاطر نمی رسد که این بندر به پیاده رفتم به شمس و در باغ شهرآدا سیر کردم.
بعد از آن به باغ مهتاب و باغی که مادر کلان پدر من ینگه ینگم تعبیر کرده رسیدم و از آنجا
به دورته باغ و باغی که مریم مکایی که مادر من باشد ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه
یک چنار کلان دارد که مثل آن چنار در دیگر باغات کابل نیست. و چهار باغ را که بر رگور
باغات پند مذکور است دیده بجای و مقام مقرر مراجعت نمودم. شاه آلوی بر دخت طسور
نمودی دارد. پروانه از آن چنار بنظر در می آید که گویا قطعه یا ثروت مدور است که بر شاخهای
دخت معلق داشته اند. پای باغ شهرآدا شهر پادشاه میردا ابوسعید که همه حقیقی
حضرت اردوش مکانی است، نهاده شد و مرتبه بر آن آمده ها شده در شهر کابل به این
لحاظ و صفای بی نیست. اقسام بیوها را نگورده ها در حوضاوت آن به درجه است که به کفش
پای در ضمن آن گذاشتن از طبع راست و سلیقه درست دور است. در حوالی این باغ زمینی
لایق به نظر در آمد، از مالکان آن زمین در خریداری نموده فرمودم که آبی، که از اطراف
گذرگاه می آید، در وسط این زمین گرفته، باغی ترتیب دهند که به آن حوی و لطافت در
معموده عام بوده باشد و ام آرد چنار نهادم تا در کابل بودم بعضی اوقات به مقریان
و نزدیکان و گاهی با هنر محل در باغ شهرآدا صحبت می داشتم، و شبها به علمای و طلبه کابل می-

فرمودم که مجلس طبع افزا و تیراندازی ترتیب داده بهرقص ارغشتك قیام و السلام می نرسدند
 بهر کدام از جماعه یقرائیان خطبها داده هزارند و به مرحمت فرمودم که در [۳۳ب] میانه خوردها
 تقسیم نمایند و به دوازده کس از معتدیان در گاه فرمودم که یکهر و دویدند هر دو که در کابل
 باشم به فقرا و مساکین و ادبای احتیاج برسند و حکم کردم که در میان دو چناری که بر کتاف
 جوی وسط باغ واقع است که یکی را مرغ بخش و دیگری را سایه بخش نام کردیم، بر آنچه
 سنگی سفیدی که طول آن یک گز و عرض آن سه ربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرا را
 به صاحب قرانی به ترتیب بر آنجا نقش نمودند و به طرف دیگر نگاشتند که زکات و اخراجات
 کلین را با تمام بخشیدم. هر کس از اولاد و اعقابها به خلاف این عمل نماید به غضب و سخط
 الهی گرفتار آید تا زمان جلوس من این اخراجات معمول و مستمر بود و هر سال مبلغهای کلی
 بدین علت از بندهای خدا می گرفتند دفع این بدعت در زمان سلطنت من شد بدین آمدن
 به کابل تخفیف و رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم آنجا واقع شد و ملکان و رؤسای عزیزی
 و نوابی آن به خدمتها و نوادشها سر فرار گشته و مطالب و مقاصدی که داشتند به حسن و جود
 فیصل پذیرفتند از عجایب اتفاقات آنکه در پنجشنبه هژدهم صفر که به شهر کابل داخل شدم
 مطابق تاریخ هجری است، فرمودم که بر آن سنگ نقش کردند و قریب به ثلثی که در دانه
 کوه جنوب دویه کابل واقع است، مشهور به تمت شاه صفا ز سنگ بر آورده اند که حضرت
 فردوس مکانی در آنجا نشسته شراب نوشید و فرموده اند، يك خوشه منور بر يك گوشه این
 صفا بر سنگ گذاشتند که قریب به دویست و سیصد سال می گرفته باشد نام میادك خود را
 به تاریخ به دیوار صفا مذکور که متصل به کوه است، این عبارت نقش سوده اند که در تحت شاه
 پادشاه عالم پناه ظهیر الدین به برین عرش شیخ گوید کاف حلاله ملکه می سده ۹۶۴ هـ من بسم
 فرمودم که تختی دیگر در برابر این صفا تر خیده بر خوشه به همان دستور بر کنار آن گذاشتند
 و نام مرا با نام صاحب قرانی بر آنجا نقش کردند و دوری که من بر آن تخت نشستم هر دو خوشه
 را [۳۴ب] فرمودم که از شراب پرستند و به سده می که در آنجا حاضر بودند دادند و شهری
 از شرای غزنی در تاریخ آمدن من به کابل یافتند و بدو که ح، پادشاه بلاد هفتاد و یک
 از به طاعت و اسام نوایش نموده فرمودم که به دیوار متصل به تخت مذکور این تاریخ
 را ثبت نمایند.

پسند خود رو به به پرویز مرحمت شد و در المالك را میر بخش ساختیم به قلیچ خان

فرمان شد که يك لك و هشتاد هزار دویه از خزانۀ لاهور به بند خراج لشكر قندهار روانه نمایند. سیر حیدر بن کابل و بی بی ماهر و بنوده به حکام آنجا فرمودم که به جای درختانی که حسین بیگک روسا به بریده بود آنها را نشانند و او رنگ بورت چالاک را نیز میر بنوده عجب جای یا صفا می به ظر در آمده. رئیس چکری، يك رنگی را به تیر دده آورد. تا این وقت رنگ را ندیده بودم به بز کوهی می ماند و تفاوت به بر همین شاخ است، شاخ رنگ، حم د راست و شاخ بر راست مار پیچ است.

صفت ترکی دانی خویش: به تخریب احوال کابل و املاات حضرت سردوس مکانی به نظر میگذاشت. تمام به خط مبارك ایشان بود. مگر چهار جزء آب را به خط خود نوشتم و در آخر اجزای مد کوردم عیارتی به ترکی در قلم آوردم تا ظاهر شود که این چهار جزء به خط من است. (با وجود آنکه در هندوستان کلان شده ام، در گفتن و نوشتن ترکی عاری نیستم. در بیست و پنجم صفر با هنر محل سیر جنگاه مفید سنگ که در بهایت صفا و حرمی بود. نموده شد روز جمعه بیست و ششم معدت زیارت حضرت سردوس مکانی در پی شتم. زود طعام و نان و حیوای مروان به روح گذشتگان فرمودم که به نفرا تقسیم نمودند. رفیه سلطان بیگم دختر میر داغدال تا حال زیارت پذیر خود نکرده بودند، در این روز به آن شرف رسیدند. در زینچشبه سیرم ربیع الاول در شبانان فرمودم که سپاه دوندۀ خدمه و شاهزاده و امراء را [۴۴] دوا بیدند. يك سپ کرنگ هری که عاداتی وائی دکی به جهت عن فرستاده بود، از همه اسبان بهتر دويد.

در همین روزها پسر میرزا سنجر هراوه و پسر میرزا یاشی که کلانتران و سرداران هراوه بودند، آمده ملامت کردند. هزارهای دهنه میرداد دورنگ که به تیر دده پسوند آورده گذرانیدند. به کلانی این رنگ دیگر دیده شد و ده دواورده از تکه مارخور کلان بزرگتر بود. شیر رسید. شاه بیگ خان حاکم قندهار به پرنگه شرد که جا گیر دوست رسید. به خاطر فر دادم که کابل را باو عایت کرده دودنه هندوستان شوم. عرض داشت در چه سرسنگدین آمد که برادرزاده خود را که فتنه انگیزی می کرده دست در آورده بسیاری از مردم دوا به قتل رسانیده است. فرمودم که به قلمه گواپ فرستد تا در آنجا محبوس و مقید باشد. پرنگه گهرات سرکار پنجاب به شیر خان امان مرحمت شد. چنین قلیح ولد قلیچ خان را به منصب هشتصدی دت و پانصد سوار سر فراز ساختم. در دهم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پی او به جهت سیر به غ شهر آذربایجان و مهر پدري نگذاشت که او را به سرباغ مذکور نفرستد. قنده يك و نواحی آن را تغییر حمد بيگ به نظر نهادن مرحمت فرمودم تا حاکمان که به دفع افغانان مساعد جنگش تعیین یافته بود، پنجاه هزار دویه شصت مردم در چهاردهم علی شان کرد را که از

ملارمان قدیم والد بزرگوارم بود، و داروغگی نقاره‌خان باو تعین داشته بخطاب نوبت‌های سرافراز ساخته به منصب پانصدی ذات و دوست سوار ممتاز گردانیدم. مهاسنگه پسرزاده راجمان سنگه را هم به سمت دفع مردودان پنگش تعین نموده دامادش را انا لبق او ساختم. روز جمعه هجدهم و دهم قمری سال چهارم واقع شد. دوپهر از روز مذکور گذشته این مجلس عقد گذشت. ده هزار رویه از جمله زرورن مذکور به ده کسی از بندهای مشتمل خود دادم که به مستحقین وادبای احتیاج قسمت نمایند. درین روز عرضداشت سردارخان حاکم قندهار از راه هزاره و غزنی رسید. به واندروز به مضمون آنکه ایلچی شاه‌عیاس که دوانه درگاه است داخل هرات شد. شاه به مردم خود نوشته است که کدام رفیع طلب تنه‌چسوی بحکم من بر سر قندهار [۴۵ لحد] رفته است. مگر نمی‌داند که نسبت ما با سلسله علیه حضرت صاحب‌نرائی به خصوص به حضرت جنت آشیانی اولاد امجاد ایشان درجه مرتبه است. اگر احیاناً آن ملک را در تصرف درآورده باشند به کسان و ملازمان برادرم چه نگیر بادشاه سپرده و بیجا مقام بخود میراجت نمایند. بطریق رسید که پناه پیگ‌خان فرمایم که راه غزنی بدرستی ضبط نماید که متردین قندهار به فراغت به کسایب توانند آمد. قاضی نورالدین را در همین دورها به منصب صدارت سرکار مالوه و اوچین تعین نمودم. پسر میرزا شاهان هزاره پسرزاده قراچه‌خان که از امرای مشیر عمده حضرت جنت آشیانی بود آسوده ملازمیک نمود. قریب‌خان زنی از مردم هزاره خواسته بود. این‌پس از او متولد شده است.

روز شنبه نوزدهم راناشکر وند راناروده‌سنگه را به منصب دوازده پانصدی ذات و هزارسوار سرافراز ساختم به دی شوهر منصب هزارای و ششصد سوار حکم شد. افغانان فنواری قریبی آوردند که هر دو شاخ او یکی شده بودند به شاخ آهوی رنگ شایه داشت. همین افغانان برادر خوری کشت آوردند که مثل او ندیده بودم بلکه نخبر هم نکرده بودم به مصوران فرمودم که شیه او را بکشند. چه رمن ورن هندوستان کشیده شد دارای شاخ او یک و نیم گز، نیم پا و کم (نصف یک چهارم) به گز در آمد. دور یکشیه بیست و هفتم شجاعت‌خان را به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار امتیاز بخشیدم. حویلی گوالی‌ربه جاگیر اعتبارخان مرخص شد. قاضی عزت‌الله را با برادران به سمت پنگش تعین فرمود.

آخرهای همین روز عرضداشت [۴۵ ب] سلام‌خان از آگره یا حلی که بهی بگیر قلی. خان از بهار باز نوشته بود رسید. مضمون آنکه به تاریخ سیوم صفر چهل از پلک پهل‌طیبه اندیش. خان را در پردون از ولایت بنگاله علیهی استاجلو رخم زد و بعد از دوپهر شب در گذشت. تفصیل این مجمل آنکه علی‌قلی مذکور که سره‌چی شاه اسماعیل ولی ایران بود بعد

از فوت و بدیر شراعت و فتنه نگیزی که در طبیعت داشت، گریخته به قندهار آمد در ملتان خانخاناندا که بر سر ولایت تعیین شده بود ملاقات سوده به همراهی او روانه ولایت مذکور شد. خانخانان غایبان او را داخل بندهای عرش آشپایی ساخت و در آن سفر خدمت به تقدیم رسانده به منصب قراقرم حالت خود سرور از گردید، مدتی در خدمت راند و رگوارم بود، و در ایامی که به دولت مشرقه ولایت دکن شدند و مرا بر سر و نا تعیین فرمودند آمده نوکرم شد. او را به خطاب شیراهکی سرور از ساختم چون از الله آمد به ملازم ماند یزدگوار خود آمد و بنا بر بی ثمنایی که نسبت بمن به ظهور رسید کتر ملازم و مردم من مشرف شدند از هم درین وقت از خدمتم جدائی اختیار نمود. بعد از جلوس از روی مروت نصیرات او را در نظر نیاورده، در صوبه سگاله حکم جاگیر کردم از آنجا اجبار رسید که امثال این فتنه جوین را درین ولایت گذاشتن لایق نیست. به قطب الدین خان حکم دادم که او را به بزرگه فرستد و اگر خیال باطلی کند به سرارساند. حد مشار لیه او را به واجبی می- شناخت با مردمی که حاضر بودند به مجروح رسیدن حکم به پرتون که جاگیر او بود، اظهار می نمایند و چون از رسیدن قطب الدین خان خبردار می خود تنها یاد و خود را به استقبال متوجه می گردد. بعد از رسیدن و در آمدن به میان بوج مردم خان مشار لیه مردم او را فرد می گیرند. او چون فی الجمله ازین روش آمدن قطب الدین خان کو که به مظه شده بود زردی فسرید می گوید [۲۶ لف]، که این چهرهش تودک است؟ خادمه خود مردم خود را مانع کرده تنها به او همراهی شود که مضمون حکم در خاطر شدن سازد و درین وقت فرصت جسته فی القور شمشیر کشیده دو سدر خم کاری به او می رساند. به خان کشمیری از حکم داده های آنجا چو به به خان مشار لیه سبب وجهت تمام داشته از روی حلال نمکی و مردانگی خود را رسانده، رحم کاندی بر سر حلیقی خان می رسد و آن مفتن شمشیر میبختگی به به خان زده زخمش کاری می افتد. چون قطب الدین خان را به پی حال دیدند مردم هجوم آورده او را بازه کردید و به هم غرستانند. امید که همیشه در جهت جدی آن بدیعت رو سپاه بوده باشد. ابه خان همان جا شهادت یافتند قطب الدین خان کو که بعد از چهار پهر در منزل خود به رحمت ایزدی پیوست ازین خبر ناخوش چه نویسم که چه مقدار متلم و آزردن گشتم قطب الدین خان کو که به مزه فرزند عزیز و برادر مهربان و یاد یکجهت من بود با تقدیرات الهی چه توان کرد. رضا بر قضا داده خبر را پیش نهاد همت خود ساختم. بعد از رحلت حضرت عرش آشپایی و شفا رفتن ایشان مثل این دو قضیه، که فوت مادر قطب الدین کو که و شهادت باقی او بوده باشد، بر من نگذشته است.

روز جمعه ششم ربیع الآخر به منزل حرم که در آورته بافراخته بسرد والحق سلامت است. پس روز دوشنبه رفتیم اگر چه منت پندم این بود که در هر سال دو مرتبه مطابق سال شمسی و سال قمری خود را وزن می نمودند و شاهزاده در همین روز سال شمسی به وزن درمی آوردند. غایت این سال که ابتدای شانزدهم قمری بود از سن فرزند حرم بهرنگهان و منجهان به مرض رسانیدند که فی الجمله گرانی طالع در سال مذکور واقع است و مزاجش بر از حد اعتدال منحرف گشته بود، فرمودیم که او را به طلا و نقره و سایر فلزات به مقدار مقرر برکشیدند و به خواهر و لایب احتیاج زد و وزن مذکور را تقسیم [۴۷۷] نمودند تمام آن روز در منزل پادشاه حرم به گرمی و خوشحالی گذشت و اکثر پیشکشهای او پسندیده افتاد

چون خبریهای کابل را بدیده اکثر میوههایش خورده شده بود بنا بر بعضی مصلحتا و دعدی (زبایه تخت) روز یکشنبه چهارم جمادی اول حکم کردم که پیشخانه به جانب هندوستان بیرون برند بعد از چند روز از شهر برآمده جنگه سبب سنگ محل را با ت جلال گشت. اگر چه هنوز انگور به کمال نرسیده بود اما پیش ازین انگور خوب کابل خورده شده بود. اقسام انگور خوب می شود. خصوصا حبیبی و کششی شاه آلو هم میوه خوشخوار خوش چاشنی است. نسبت به دیگر میوهها بیشتر می توان خورد.

من در پیشرو نصاب پناه از آن خورده ام. مرده از شاه آلو گیلاس است که در اکثر جاهای ولایت (سماوراه تهر) می شود. چون گیلاس به گیلاسی که از اماهای چلباسه است. شبیه می شود. حضرت والد بزرگوارم آنرا شاه آلو نام فرمودند. در آلودی پیوندی خوب می خورد و در اوان است. جایذ دباغ شهر آرا درخت است که آن را میرداماد حکیم، صوبه من، نشانی بود و به برزلی مشهور است. در آلودی این درخت نسبتی به دیگر درختها ندارد. شفا اثرهم به غایت نفیس و بایده می شود. از ستالف شفا لوی آورده بودند، در حضور خود وقتی نمودم برادر بیست و پنج رویه که خدمت در هشت منزل معول است. به وزن در آمد و با وجود طافت میوه های کابل هیچ کلام در دایقه من لغت نیابد. هر گاه میوه به جا گیر میوه پنهان می رسد شد. عندالرحم بعضی احدین به منصب خدمتی ذات و دوست سواد سر فراز گردید. مبارک لعلن میردالی به وجداری سرکار حصار نمین یامت. برمودم که میرزا فریدون برلاس را در صوبه لاله آباد جاگیر نمایند. در چهاردهم ماه مذکور از لعلن خان [۴۷۷] برآمد آینه خان را به منصب عزاری ذات و پانصد سوار سر قرار ساخته خلعت شاهه واسطه عتیب معوده خدمت به خشبگری صوبه پشته حاجی پور به امر حمت کردم. چون نوریگی من بود. بدست او مشهور مرصع به جهت نورند اسلام خان صاحب صوبه ولایت مذکور مرستادم. در وقتی که

می رفتم در حوالی علی مسجد و هر یک خانه عنکبوت کلانی را که در حلقه برابر به خرچگی بود دیدم که گلوی ماری به در دی یک گرویم نخه کرده ارد بیم جان ساخته است، بجهت تماشا صحنی توقف نمودم بعد از نهمه ای جان داد در کابل خبر بهمن رسید که در فرمان سلطان محمود غزنوی به حوالی ضحاک و پیمان شخصی عوینچه تایت نام وفات یافته درماری مدفون است و جسد او تا حال از یکدیگر پاشیده، بسیار غریب بود. یکی از واقعه نویسان متقدم خود را با جراحی فرستادم که به مار دفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بیاورد. آمده چنین به عرض رسانیدند که نصف بدن که به زمین متصل است، اکثر از یکدیگر فرو ریخته و صحنی دیگر که به زمین رسیده، بحال خود است. نمانی دست و پای و موی سر فریخته موی دیش و بیروت تا یکطرف بینی فرد ریخته از تاریخی که بسوزد آن صاف نقش کرده اند، چنین ظاهر می شود که وفات او بیشتر از زمان سلطان محمود غزنوی بوده است. کسی این شخص را به واقعی نمی داند.

روز پنجمه پانزدهم از سلان بی حاکم قلعه گاه مرو که از موکران میانه و بلخندالی توران بود آمده ملازمت کرد همیشه شنیده می شد که میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ را از بیکان کشته اند درین یام شخص آمده عرض داشتی بهم او گذرانید و لعل پیزی رنگ که به صد رویه می زدند، به رسم پیشکش آورده بود، اراده داشتند آنکه فوجی به کمک او تعیین گردد. تابند بخشان را از دست و در بیکان بر آورد. کمر خنجر مرصع بجهت از مرستاده شد و فرمان [۴۷۷] صادر گشت که چون آیات اجلال درین حدود فرود دارد اگر فی الواقع میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ ثوئی، اولی آنکه به خدمت شتابی تسامحات و مذهبیات تصور بر آورده روانه بدخشان ماریم. دولت رویه بجهت مدد خرج لشکری که به هر هی میانسنگه ورامداس که بر سر متمرکان بکشت تبیین یافته بود از مرستاده شد. روز پنجمه بیست دوم به بالا حصار رفته تماشای عسارت آنجا نمودم جدی که قبل ششمن می باشد نبود، فرمودم که آن عسارت را ویران کنند و محل و دیوانخانه پادشاهانه ترتیب دهند. در همین روز از اسانف عثمانلوی آوردند، برابر به کلانی که تا حال به پر کلانی عثمانلو دینده نشده بود، فرمودم که به وزن در آورند به قدر شصت سه رویه اکبری که شصت توله بوده باشد، بر آمد. چون دو نصف کردم، دانه او بر دو نصف شد و من آن شیرین بود، در کابل به ترازی میوه از اقسام میوه های سرد حتی خورده نشد. در بیست و پنجم از مالوه خبر رسید که میرزا شاهرخ هائم قانی را وداع کرد الله تعالی او را خریق بحر رحمت گرداناد در آن دور که به خدمت او بردگوارم آمده تا وقت رحلت او امری به عمل نیامده که باعث غبار خاطر اشرف گردد. همیشه مخلصانه

خدمت می‌کرد. میرزای مذکور بحسب ظاهر چهارپسر داشت حسن و حسین که از يك شكتم برآمده بودند. حسن از برهانپور گریخته از راه دریا به هرات رفت و از آنجا به بلخ آمد. می‌گوید که هنوز هست چنانچه پاره از سخنان او و کس در ستاده او نوشته‌شد. ماهیچکس به تحقیق سی‌داند که این همان میرزا حسین است یا پخششان. به دستور دیگر میرزایان جلی آنرا برانگیخته میرزا حسین نام نهاده اند. از زمانی که میرزا شاهرخ از بلخستان برآمده صددت‌ملازمت پدرم دریافت تا حال که قریب بیست و پنج سال بوده باشد. به هر چه در دل بدخششان بنا بر جده و آزادی که [۲۸ الف] از اوربگان و دود بدخشی پسر را که فی‌الجملة چهره و نمودی داشت باشد و آثار نجاشی در و ظاهر به پسر میرزا شاهرخ و نواد میرزا سیمان شهرت داده جمعی کثیر از او بملاقات مشرفه و کوهستانیان بدخشان که آنها را هر چه می‌گویند. بر سر او جمع می‌شوند و با او بکن مجادله و محاصره سوده بعضی ادویات بدخشان را او تصرف آنرا بر می‌آوردند و از بکن هجوم آورده آن میرد بی جلی را بدست در می‌آوردند و بر سر نیره کرده در تمام ملك بدخشان می‌گردانند. و با بدخشیان فتنه انگیز تا نگاه کرده میرزای دیگر بهم رسانده‌اند تا حال چندین میرزا کشته شده باشد. به خاطر می‌رسد که تا از بدخشانی اثر و خبر خواهد بود این هنگامه را گرم حرافت داشت. پسر سوم میرزا، میرزا سلطان است که صورت او سبزه و جمیع اولاد میرزا متباز تمام دارد. می‌آورد از اولد بزرگوار خود التماس کرده در خدمت خود بنگاه دیشم و به تربیت احوال او پرداخته‌اند او را از جسته فرزندان می‌دانم در جمیع اطوار و اوضاع هیچ نسبتی به برادران خود ندارد. بعد از جلوس او را به منصب دهراری ذات و هرات و سواد میرزا ساجم و به صوبه مالوه که جاگیر پدر او بود. مرستادم. پسر چهارم بدیع. از زمان است که میرزا او را همیشه در خدمت خود نگاه می‌داشت. به منصب هراتی ذات و پادشاه سواد سردراز یا است. تا به کابل آمده بودیم شکار قمره را منع نشده بود. چون ساعت نوبه به هندوستان نزدیک شد و شوق شکار آهوی سرخه بر طبیعت غالب بود. فرمودم که کوه قرق را که از کابل هفت گزده بوده باشد به تعجیل قبل نمایند. روز سه‌شنبه چهارم جمادی الاول به شکار متوجه شدیم قریب صد آهو به نمره در آمده بود. نصف آن شکار شده باشد. به عایت شکار گرمی دست بهم داد پنج هزار روپیه در نمره به انعام رعایائی که حاضر گشته بودند. مرحمت نمود.

در همین روز بر [۲۸ ب] منصب شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل پادشاه سواد اضافه حکم شد که دهر ردا و سواد بوده باشد. روز پنجشنبه ششم به تفتنگ. حضرت فردوس مکانی رفت. چون فردای آن از کابل بر می‌آمدیم امروز را مثل عرقه عید دانسته در آن سرعزل فرمودیم.

که مجلس شراب ترتیب دهد و آن موضعه را که در سنگ کنده بودند پر از شراب سازند. مجموع مقربان و بندهایی که در مجلس حاضر بودند، پیراهن داده شد. به آن خوشحالی و شگفتگی کم روی شده باشد.

روجمه هفتم بعد از گذشتن یک پیر به بیاد کی و روحی از شهر برآمده جلگه سفید سنگ محل نرون گشت. ذباج شهر آرا تا جلگه مذکور بر دوست راه از قسم رد در پی چربی که بصورت ریم رویه بوده باشد به فقرا و مساکین می پاشدم درین روز و وقتی که به نیت برآمدن زکات بر قیل موافق شدیم، خبر صحت امیر الامر او شده بیک خان رسید. خبر تندرسی این دو بنده عمده را بر خود به حال مبارک داشتیم، و در سه شنبه دوازدهم از جلگه سفید سنگ یک کوه کرج سوره به گرمی منزل شد. تاش بیگ خان را در کابل گذاشتم که تا آمدن شاه بیگ خان به راجبی از شهر و واهی خبردار باشد.

روزدوشبه هژدهم رمزن پنجاک رویه کوه برآه دو آب علی نموده در چشمه که بر کنار آن چهار چنار است برول و قلع شد. هیچکس تا غایت در صدد تربیت این سرزمین نشده از حالت وقایع آن غافل افتاده اند. بسار به کیفیت جانیست و قابل آن هست که در آنجا صادراتی رجایی به سارند. در همین منزل شکار مرغی دیگر واقع شد. تخمیناً یکصد و دوازده آهوی و غیره شکار شده باشد. بیست و چهار آهوی رنگ و پنجاه آهوی سرخه و شانزده برکوهی. تا حال من آهوی [۱۶۹] رنگ را ندیده بودم. الحق که عجب جامود خوشی شکلیست، اگر چه آهوی سیاه هندوستان بسیار خوش ترست به نظر من. آب عاینا من آهوی است و ترکیب دیگر است. فرمودم که قوچ و رنگی را ورنه گردانند قوچ بیک من و سی و سه سیر برآمد و رنگ دوم و ده سیر. رنگی به این کلانی چنان می بود که دوازده سنگ دوده و تیر رنگ، بعد از آنکه ماده شده بودند او را به صحرار محبت گرفتند. از گوشت گوسفند و بز بربری گذشته گشتی به لذت آهوی رنگ می بردند. در همین موضع شکار کلنگ نیز شد.

خروج خسرو یار دیگرو: اگر چه مکر را در خسرو اعمال ناشایست به وقوع آمد و قابل هراس گرفته عقوبت بود، مهر پندری نگذاشت که قصد جان او نمایم. با آنکه در قانون سلطنت و طریقه جهانداری مراعات این امور نه شده بلکه هست چشم از تفصیلات او پوشیده او را در نهایت آسودگی و رفاهیت نگاه می داشتند ظاهر شد که او کسان نزد بعضی و پاشا با عاقبت اندیش می فرستاد و آنور به فساد و قصد من ترغیب نموده بودند و امیدوار ساخته جمعی از نبرد و زنگاران کورده فکر به یکدیگر افتاد نموده می خواسته اند که در شکوهای که در کابل و اطراف آن واقع می شد، قصد من نمایند. از آنجا که کرم واجب تعالی حافظ و پیمان این مایه علیه است،

توفیق بین منعی نمی یابد. روزی که سر حجاب محل نزول گردید یکی از آن جماعت سر بارزده خود را به حواجه نویسی، دیوان فرستاد خرم می رساند و می گوید که فریب به پانصد کس با عباد حسرو با فتح الله پسر حکیم ابوالفتح و نورالدین پسر عنایت الدین علی آصف خان و شریف پسر اعتماد الدوله دخی شده. در مستحلب و قایم جویند، کم [۳۹۹] قصد دشمنان و پند حراکان پادشاه نمایند. حواجه نویسی این سخن را به خرم می رساند و او بی طاقت شده این منعی را در مساحت بعضی گفت. من خرم در دعای بر خورداری بوده در حدود آن خلدم که مجموع آن کوتاه اندیشان را به دست در آورده به عقوبتهای گوناگون سیاست نمایم. یار به خاطر دست که چون بر سر سر واقع ایم؛ گرفتار گیر آید، باعث شورش و برهم خوردگی اردو خواهد شد. دعای سر فتنه ها را فرمودم که گرفتار فتح الله و امید و محبوب به مستندان سپرده آن دو بی سعادت دیگر ریاضه چهاری که عمده آن سیاه رویان بودند به پای رسانیدند.

قاسم علی که او ملایمان حضرت مرشد ایشان بود، بعد از جنوس آورد به خطاب دیانتحایی سرور باز گرداندم. دایم فتح الله را تادولتخواه بانی نمود و در پست او سخنان ملک کور می ساخت روزی به فتح الله گفت که در محلی که حس و گرفت بود و حضرت آورد تماقیمی نمودند چمن گشتی که پنداب را به حسرو می باید داد و این بحث را کوتاه کرد فتح الله منکر شد از طرفین رجوع به سر کنند. بوده به حلقه کردند. از این گفتگو ده پانزده روز ریاضه نگذشته بود که آن بدیقت طائفی گر فادر گردید و تمام سو گند دروغ کا خود کرد. روز شنبه دست در جاسادی الاول خیر عروت خلل الدین مظفر اردستانی که از طایفه حکمت و طبابت بود رسید منعی این معنی بود که سبب من به حال من می رسد، بهر تقدیر مدالج بی نظیر بود. تجربه او بر هم اوزادنی داشت. چون به غایت خوش قیافه و خوش ترکیب بودند پیام ساده روئیها به مجلس شاهنشاهی می رسد. شاه این مصرع را بر من خواند: ع خوش طیبی است یا قشایه بیمار شوم.

حکیم با دلی که معاصر او بود، در طبیعت پرو دیادنی دارد در علاج و بمن قدم و صلاح و پاکیزگی. [الف] اطوار و اخلاق حکیم مد کور و باوه است و دیگر اطباء زمانه او نمیشد داشتند. و دای طابت بسیار خوبها با او بود. اخلاص خاص بمن داشت. در لاهور خانه ساخت در طبابت لطافت و صفاء مکرر التماس نمود که او را سرور رسانم. چون خاطر او به طابت عزیز بود قبول بین معنی نمودم. حکیم به کسور قطع نظر از نسبت مصاحبت و طبابت در سر انجام مهمات و معاملات دنیا نیز دخی داشت. بهمانجه در الله آباد مدتی دیوان سر کار خود

کردم بهر کثرت دیانت در مهلت بسیار سخت گیر بود و از این دهگذر سر دم از سونک او بسیار آزرده بودند. قریب بیست سال فرجه شش داشت و به حکمت یک طوری خود را نگاه می داشت و داناتی سخن کردن اکثر وقایع او را سر به دست می داد که رخساره و چشمان او سرخ می شد و در نه رفته رنگه او به کبودی منجر می گشت. مکرر به او می گفتم که تو طبیب دانی، چرا علاج کوفت خود نمی کنی؟ به عرض رسانید که فرجه شش اران بابت بیست که علاج آن توان کرد داناتی بی کوفت، یکی از خدمتگاران نزدیک او در میان آدو به که همه روز به غور در آن آب معتاد بود، زهر داخل نموده به حکیم می خوراند. چون این معنی ظاهر می گردد، در صدد علاج آن می شود. درخون کم تا کردن بسیار مایه دشت، هر چند ضروری بود. به حسب اخلاق شیی به صحت خود می رود و سرفه بر و طبع نموده آندیش و جراح شش او می کشاید و چندان خون از دهن و دم غ اوروان می شود که بی هوش گشته می افتد و آرد بهیب از و ظاهر می گردد. آقا بیخی خبردار شده به صاحب خانه در می آید و او را درخون آغشته دیده فریاد بر می آورد که حکیم را کشته اند. جدار ملاحظه ظاهر می گردد که در بدن او آثار زخم نیست و همان فرجه شش است که مسجور شده. قبیح خان [نویسنده] را که حکیم لاهور بود خبر داد می سازند و این مسئله را به تحقیق نمودن او را به نزد می سپارند. روزی قاضی ازو می آید.

در بیست و چهارم میان باغ و باغ و بیست و شکاری واقع شد، قریب چهل آهوی سرخه کشته شده باشد ماده پوزی درین شکارگاه به دست افتاد. زمینداران آنجا یقمانی و افغان شائسی آمده گفتند که درین حدس سال صد و بیست ساله می یاد داریم که از پدران خود شنیده ایم که درین سرزمین پوز دیده باشد.

دوم جمادی الاخر در باغ رفا منزل شد و مجلس وزن شمسی معقد گشت. در همین روز از سلان بی بی هم و ربکی که از سرداران و امرای عبدالموحد بود و در پرتو لا حکومت قلعه کاه مرو به او تعلق داشت قلعه را بر قافله سعادت ملازمت دریافت، چون زروی اخلاص آمده بود او را به خطبت خاصه مقرر نگردانیدم. و ربک ساده پر کار بیست قاضیت و ربیت داد. چهارم ماه حکم شد که عرب خان در جلال آباد شکارگاه دشت را به قمرغه به نماید. قریب به سیصد جا بور شکار کرده شد. سی و پنج قرچ و خوشی بیست و پنج اردنی بود و توغلی پنج و پنج، سفیده بود و پنج چون میان دور بود که به شکارگاه رسیدم و هوا فی لجمه گرمی داشت سنگان تازی خوب شایع شدند، وقت دوایان میگشت صیاح با آخر روز بسته.

روز شنبه دوازدهم در سرای کوره منزل شد و درین منزل شاه بیگ خان به جمعیت خوب آمده ملازمت نمود. از تربیت یافته های بلند بزرگوار من حضرت عرش آتش می است. به ذات خود بسیار

مردانه و صاحب تردد است. چنانکه مکرر در زمان دولت پادشاه شمشیرهای نمایان زده و در زمان جهانبادی من قلعه قندهار را دوبرابر فوج داری ایران خوب نگاه داشت و تا یک سال قلی بود تا آنکه اوج قاهره به کمک او رسید. سلوکش یاسپه‌ی مراپانه و از روی قدوت نیست به محض همین [۵۱ ص] که در جنگها با او موافقت نموده‌اند تاب نند و در سپیدی از نوکر می‌کشد و این معنی او را به نظرها سبک دارد. مکرر ازین سلوک او را منع کردم. چون چلی اوشه فایده بر آن مترتب نگشت.

روز دوشنبه چهاردهم هاشم‌خان را که از خانه زادان این دولت است، به منصب سهراری ذات و وهراری سرار سرور از ساخته صاحب صوبه ولایت اودیه ساختم. در همین روز خبر رسید که بدیع‌الزمان ولد میرزا شاهرخ که در ولایت ملوه بود، از روی نادانی و خردمایی با فساد جمعی از قندهاریان رو نه می‌شود که خود را به ولایت نارسانیده او را ببینند. عبدالله خان حاکم آنجا ازین معنی آگاهی یافته تعاقب می‌نماید و در اتالی راه او را گرفته بدیشت چلی را که با او درین امر متفق بودند به قتل می‌رساند. حکم شد که اهتمام‌خان از آن‌گروه روانه گشته میرزا را به درگاه آورد.

یست و پنجم ده مذکور می‌رسید که امام‌قلی‌خان برادرزاده ولی‌خان حاکم ملور آمد. شهر میرزا حسن نامی را که به پهری میرزا شاهرخ شهرت یافته بود می‌کشد. مجملات کشتن فرزندان میرزا شاهرخ از عالم کشتن دی شده است چنانچه می‌گویند که ابرق‌قطرا او دیو دیگر پیدا می‌شود.

در مقام دهکده شیرخان افغان، که در وقت رفتن او را به پشاور بجهت محافظت کوتل خیبر گذشته بودم، آمده ملازمت کرد. در حفظ و حرست راه تقصیر نکرده بوده است ظفرخان ولد زین‌گو که به کوچانیان افغانان دله‌ال و جماعه کهنه‌یین که در حوالی افغان‌یاس و آن‌سواهی مصدر انواع قیاح بودند، مأمور گشته بود. بعد از انصراف آن خدمت و بر آوردن آن‌فکشان که قریب به صد هزار خانه بودند، دو ساعت آن‌ها به دست لاهور و همین‌سرل به سعادت ملازمت سرمراد گردید و ظاهر شد که این خدمت را چنانچه باید و شاید به تقدیم رسانیده است. چون به درجه که مطابق آبان‌عاه الهی بوده، در رسید و معلوم گشت که از ماههای مفرد و زنجیری ولد بزرگوار من است، مفرد داشتم که قیمت مجموع احتاس را که در سال ضعیف و قمری خود را بدان و زنی فرمودند، حساب نمایند و آنچه شود آن‌مبلغ را به شهرهای کلان لاهور فرستاده بجهت ترویج روح بطرح سود آنحضرت به از باب احتیاج [۵۱ ص] و فقرات تقسیم نمایند. مجموع يك‌لک روپیه که سهراد تومان ولایت عراق است و سه‌لک حامی به حساب

را اهل محل همراه بودند لریب به حد آهوی سرخه شکار شد. مذکور شد که شمس خان عموی چلان خان گهگر که در این نواحی می باشد با وجود کلاژن سالی به شکار یک گربه وغبنی دارد که جوانان خردسال را آن شوق و شغف باشد. چون طبعش را بر فقر و بدویشها مایل میدانم به خانه آوردم. وضع طورش خوش آمد. دوهزار دویزه به او و مرادی همین جلع را به زنان و فرزندان او داده پنج ده دیگر که حاضر کلی داشت در وجه مند معاش او مقرر نمود تا در روی و قاضیت و جمعیت خاطر اوقات می گذرانده باشد.

هشتم ماه تمیاز در میان چنداله میرالمرآ آمده ملازمت نمود از صحبت یافتن او خوشحال شدم. جمیع اطبای هند و سمن، قرار برین او داده بودند. الله تعالی به فضل و کرم خود او را تشریف شفا ارزانی داشت تا اسباب پرستان مثبت تا شناسی را معلوم گردد که قادر بر کمال هر درد دشوار را که ظاهریتان اسباب گرین دست از آن سازده اند یافته به محض لطف و مرحمت ذاتی شریفش علاج و درمان می تواند کرد. در همین روز رای رایسنگه که از امرای معتبر راجپوت بود به سبب تقصیری که ازو در قضیه خسرو و بوقوع آمده نصیحت نکرده و شرمسار درجا و مقام خود می گشت. به وسیله امیرالمرآ سعادت ملازمت دریافت. و گناه او عفو مقرر گردید. درحین که از آگره به هزم تعاقب خسرو می آمدیم. او را از خفایت اعتماد در آگره گذاشته فرود کردم که چون محظبا طلب شود همراهی نماید. بعد از طلب محظبا دوسه منزل آمده در موضع متوره به محض شنیدن سخنان از ارجیف از محل جدا شده به وطن خود رفت و به خاطر گذراند که تنه و ثورشی بهمان در آمده. بیسم که منجر به کجا خواهد شد.

کریم کادسان بنده توان آن قضیه را در [۵۶ ب] عرض اند که روزی صورت داده سلك جمعیت آن مفسدان را از هم پاشانید و این حرام نمکی برگردن او مالید. بجهت خاطر امیرالمرآ فرمودم که همان شخصی که داشت به حال خرد باشد و جاگیر او را مسلم و یو تو او دادند. سلیمان بیگ را که از ملازمان ابام هراذگی بود به خطاب انداختی سخانی سر بلند ساختم. در در شبه در اندهم باغ دل آمیز که بر کنار فدیای راوی واقع است منزل شد. والده خود درین باغ ملازمت نمود. میرزا خداری که در سرداری لشکر گندهار مصدر خدمات پستیده شده بود ملازمت نمود. عنایت بسیار به او فرمودم.

سلسله شاه نعمت الله ولی کرمانی: دوسه تنه سیزدهم به مبارکی داخل لاهور شدم. روز دیگری میرخلیل الله و ند میرضی الله بن محمد میر میران که از اولاد شاه نعمت الله ولی بوده ملازمت نمود. در دولت شاه طهماسب در تمام ظمروان به بزرگی بن سلسله، سلسله نبود. چنانچه خواهر شاه شانش بیگم نام در خانه میر نعمت الله پدر میران بود. دختری که از ابدان بهم رسیده، شاه

به پسر زعیب خود اسمعیل میر جو سنگاری نمود و پسران میرمیران را داماد ساخته دختر خود را به پسر کلان او که هم نام پدر کلان خود بود، داده دختر اسمعیل میر را، که از خواهر داده شاه بهر سبده به به پسر دیگرش میر حلیل مذکور بخت کردند. بعد او فوت شده رفته رفته خورایه به این سلسله راه یافت تا در عهد دولت شاه عباس یکبارگی مناصب گشتند و املاک و امایایی که داشتند ردست آنها میروند و رفت، دیگر درجا و مقام خود تراستند بود میر حلیل به ملازمت من آمد. چون در راه محنتها کشیده بود و آثار احلاص زوجات حوال او ظاهر گشت مشهور عوطف بی دربع کرده و دوازده هزار روپیه نقد به او مرحمت نمودم و منصب هرادی ذات و دوست سوز سرافراز گردانیده حکم جاگیر کردم.

به دیوانیان حکم شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هزارادی و پنجاه هزار سواد سرافراز گردانیده [۵۳۳هـ] جاگیر از حویلی اوجین و سرکاد حصار فیروزه تقطوا و دهند. روز پانزدهم بیست و دوم حسب التماس آصف خان به اهل محل به خانه او رفتیم و شب در آنجا گذرانیده و در دیگر پیشکشهای خود را از نظر گذرانید تا ده لک روپیه از جواهرات و سرصاع آلات و اقمشه و قیلان و اسیان سامان نموده بود چند قطعه لعل و یاقوت و چند به مروارید و پاره اقمشه و چند پارچه چینی و صوفی و خطایی به معرض قیون افتاده نمود به و بخشیدیم.

مرئضی خان از گجرات انگشتری که از یک قطعه لعل خوش رنگ خوش آب رنگین و رنگین خانه و حلقه آن را تراشیده بود به من یک دینیم تانک و یک سرح که یک مثقال و پانزده سرح بوده باشد به صریق پیشکش فرستاده بود از ظر گذشت و به رعایت پسند خاطر افتاد تا امروز چنین انگشتری شبیه شده بود که به دست هیچک از سلاطین درآمده باشد یک قطعه لعل و شش پرچه هم که دو تا بگ پانزده سرح وزن داشت و بیست و پنج هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بود. انگشتری به همین مبلغ قیمت شد. در همین روزها فرستاده شریف مکه به عرض داشت و پرده در خانه کعبه به ملازمت رسانیده، اظهار احلاص بیان نموده بود. پنج لک دهم که هفت هشت هزار روپیه بوده باشد به فرستاده های مذکور مرحمت شد و مقرر نمودم که مرادی یک لک روپیه بجهت شریف از تحف و نفایس هندوستان روانه سازند.

صوبه قندهار به سرزادغازی. روز پانزدهم دهم ماه مرزادغازی را به منصب پنجاهزاری ذات و سواد سرافراز ساخته با آنکه کل ولایت تهنه به جاگیر او مقرر بود پاره از صوبه ملتان نیز به جاگیر او مقرر گشت و حکومت قندهار و محافظت آن مکت که سرحد هندوستان است به عهد کاروانی و حسن سلوک او مقرر گردید و هفت [۵۳۳هـ] و ششیر مرصع عنایت نموده در نخست دادم. (میرزا ی غازی می الجبله کمالی داشت. در هر خوب می گفت و نلاری تخفیس

می کرد، این بیست و دو صفت داشت:

گرچه من گریب نماند او شد چه عجب
ابر هر چند که گریب رخ گشتن نماند

در پانزدهم پیشکش حاجانان به نظر درآمد چهل و نه جیر قبل و پاره جواهر و مرصع آلات
واقعه ولایتی و پاره که در دکن و آسود و به هم می دست، فرستاده بود. مجموع يك لک و پنجاه
هزار روپیه قیمت شد. میرزا دهم را اکثر بنده های تبعات صوبه مد کوه دهم پیشکش فرستاده
بودند. چند قبل از آنجمله پند افتاد خبر موت ری در گاکه از نواحی والد بزرگوارم بود،
در هجدهم همین ماه رسید. چهل ساله بود در ملازمت حضرت عرش آشیانی در جرگه امرا منظم
بود تا رفتن پله منصب او به چهار هزار دی رسید. پیش از آنکه سعادت ملازمت پند من
در پانزدهم از نوکران معتبر و مایه و بیست و نه بود در شهر بود دهم گذشت کنکاش سپاهگیری خوب
می رسید. سلطان شاه افغانی که طبعش بهر رسا و آسوده بود در خدمت خسرو و سر می بود و نسبت
مهریب تمام داشت. چنانچه علت نامه گریختن آن بی سعادت این مفسد بود. چه از شکست و
به دست افتادن خسرو و جایی بنگ و پیرون برده خود را به دامن کوه حصر آسود و آن حدود کشید.
آخر الامر بدست میرمغل کروری آنجا گرفتار شد. چون باعث فساد و عواری بی قسم پیری
شده بود، حکم کردم که او را در میدان لاهور تیرباران کردند و کمروری مدکور به پادشاهی
منصب و خدمت مفتخر و سرور گردید. در بیست و نهم شیرخان افغان که از بنده های قدیم من
بود، فوت شد. تو نگفت که خود قصد خود کرد چرا که به شرب مداومت تمام داشت. به
مومی که در پیری چهار پیاله لبریز مرق دو آتش می خورد، و روز دهم سال گذشته را خورده
بود در این سال به خاطرش رسید که ماه شعبان را در عوض قضای رمضان گذشته روزه گرفته
دوماه متعصم روزه دار باشد از ترک عادت که طبیعت نامی مست ضعیف بعد پیدا کرد و اشتها ملان
بر طرف مشهور فرشته ضعیف نوی شده در پنجاه و هف سالگی در گذشت. فرزندان [۱۵۲ الف] و
برادران را به قدر حالت توانسته پاره از منصب و جاگیر او را به آنها مرحمت نمودم.

در خیره شهر شوال به صاحب مولانای محمد امین که از مریدان شیخ محمود کاکر رس
رسیدم. شیخ محمود مذکور از بردگان وقت خود بوده است و حضرت جنت آشیانی به پندشان
عقبه تمام داشتند چنانچه یک مرتبه آب بر دست ایشان ریخته اند. و مولانای منار الیه مردیست
نیک ذات و با وجود علایق و هوائی و ارسته و پرورش و شبهه فقر و شکستگی نفس آشنا، صحبت
ایشان مرا بسیار خوش آمد. بعضی وردها که در خاطره کرده بودند مذکور ساخته نصایح
ارجمند و سخنان دل پسند از ایشان شنیدم، و خیلی تسلی حاصل گشت هر از بگه زمین به طریق
مدد معاش و هزار روپیه نقد گذر بیده از ایشان ودع کردم، یک بهر از روز یکشنبه گذشته از

لاهور به قصد توجه دارالخلافت آگره بر آمدم. قریب دهان را حاکم و میرانم بدین را دیوان و شیخ پوسعد را بخشی و جمال الدین را کوتوال ساخته که هر یک فراخور حالت خدمت و محبت نموده متوجه مقصد گشتم. بیست و پنجم از دریای سند پیور گذشته در دو کره‌هی بکو در نزل واقع شد و یک برر گوارم از نذر و نسیس سحرار دپیه به شیخ ابو الفضل داده بودند که در میان این دو پرگنه پی پسته آبشاری ترتیب دهد. لحن در غایت صدا و طراوت و سرسبزی سامان یافته است. به منزله‌ای حاجی بردار بکود فرمودم که بر بلند دست این بل عمارتی و باغچه بسازد که آینده در رفته از بدین آن محفوظ شود. خوشه دهم خی‌ال‌معد و وزیر الملك که پیش از از جلوس سادات خدمت دریافته دیوان سر کارم بود به مرض احوال در گذشت در آخر آن صحرایی شوم قدم در خانه و منزلت گشت که در عرض چهل روز سر آمد و پدر و خورده درس [۴۲] دوسه سالگی او هم بر عیوب شد. ندانم وزیر الملك بکبرگسی حواب بشود مصور برادرزاده او را بواخته به منصب سرنادر ساختن غایتاً ع: بوی عشق و و نمی آید

روز دوشنبه چهاردهم بداندی راه شبده شد که در میان پستی و کسریال دوشیر هست که آرزو بسیار از آنها به مترددین می‌رسد. فی‌ال‌حال را جمع نموده روانه گشتم چون بیجا و مهمان آنها رسیدم. حرد بر داده بلخی سوار گشته فرمودم که فی‌ال‌حال را بر دروازه‌ها بطریق قمره بسته کردید و هر دورا به عنایت الهی به تدبیر کرده شرآن دورا که راه برنده‌های خدا بسته بودند، دور کرده. روز پنجشنبه دهمی محل نزول گردید و در منزل که سلیم خان امان در پم حکومت جود در پیر آب چون ساحه و سلیم کده‌م داده والدیر گورم اینجا را به مرتضی خان که دهمی وطن اصلی ازست داده بودند، فرود آمدم. خان مذکور مشرف بر دریا صفا از سنگ ساخته در غایت صد و لطافت در که آن عمارت متصل به آب چو گنبدی مربعی کاشی کاری به ناموده حضرت آشی می ساخته‌اند که به آهو کم جای بوده باشد در زمانی که حضرت جنت آشیانی در دهلی تشریف داشته‌اند اکثر اوقات آنجا بنشسته با مصاحبان و مجلسین خود صحبت می‌داشته‌اند من چهار روز درین سر منزل بسر برده یا مقربان و نزدیکان مجلس شرایب ترتیب داده داد عیش و کامرانی دادم. معظم‌جات که حاکم دهمی بود پیشکشها گذرانید دیگر جا گذردانند و اهالی و موایی که بودند به قدر حالت خود پیشکشها و بلزها سامان نموده به نظر در آردند. خبر استم که در پرگنه پالم که از مضامین بلده مذکور است و از شکارگاههای مفردست طرح شکستار قمره، بداخته چهل روز بدین امر مشغولی مدیم. چون به عرض رسید که ساعت نزدیک شدن آگره نزدیک است و دیگر ساهتی بدین نزدیک می‌بهم می‌رسد فصح عزیمت نموده به کشتی نشسته بر راه دریا متوجه گشتم.

رسیدن از لادن میر به شاه رخ: [۵۵ الف] در یستم ماه ذی قعدة چهار پسر و سه دختر از لادن میر و شاه رخ که به بلدم ظاهر نساخته بود آوردند. پسران را به بندهای سبزه و دختران را به حبه محل سبزه که به معصیت آب قیام و قدام نمایند.

در یستم و یکم ماه مذکور راجه مان سنگه ارقعه دهتاس که دولامت پته و بهسار واقع است، بهادار فرستادن شش هفت جوان آمده ملازمت کرد. او هم به طریق نعلان اعظم از بناقن و کهنه گرگان این در لیت ابد پیوند است. آنچه ینها بامن کرده اند و آنچه از من نسبت به آنها به قرح آمده، عالم لمر بر به آن داناست. شاید هیچکس نتواند گذرانند. راجه مذکور یکم ذی قعدة قبل از رومانه به طریق پیشکش گذر. بد غایتا یکی هم لیاقت آن نداشت که داخل بیلان خاصه شود. چون از رعایت یافته های پدم برد قصصاوات از بروی او بیارده به هدایت پادشاهانه سر واد ساختم. درین روز جل سحنگوی که مشخص میان طوطی گفته آواد می کرد، آوردند. به غایت عریب و عجیب نمود. در یکی این جانور را طوطی می گویند.

ظهور نوروز سوم از جلوس همایون

روز پنجشنبه بنادیک دوم ذی حجه مطابق غره فروردین ماه آفتاب عالم تاب که جهان را به فروغ خود روشن و تابان دارد. از هر چاروت به عشرت سرای حمل، که مقام فرخ و شاهمانی است، انتقال نموده عالم را رونق دیگر به شبده و تدراج دیدگان و سرما و متم رسیدگان بخزان را به دستوری بهار جلتهای نوروزی و قباهای سبز میروزی پوشانیده و تدارک نمود. پیچیده باز فرمان آمد از سالارده

مرحدم را کانه به نوروزی بازده

دربو ضحی که در پیچ کروی آگره واقع است مجلس سوزودر بنقد گشت و در مباحث تحریر میروزی و نغمی بر تخت ششم، و امرا و نزدیکان و سایر بندگان به لوازم بهار کبابی قیم و اقدام نمودند. خادجهای را در همین مجلس منصب پنجه زدی دامت و مورد سر فرود سببم و خواجه جهان را به خدمت به خشنگری متبادادم. وزیر شاد را از وزارت صوبه بهنگانه سوزله ساخته بهوالحسن شاهبانی را بجای او فرستادم و نورالدین قلی کونوال آگره گشت. چگون مقبره مرقه حضرت عرش آشیانی بر سر راه واقع بود، به خاطر رسید [۵۵ ب] که اگر هدایت گذشتن مساعدت زیادت ایشان را ندیام، کوتاه بدیشان را به خاطر نخواهد رسید که چون به سر میورد بر آنها واقع بود، زیادت نمودند به خود قرارداد که درین مرتبه به آگره داخل شوم و بهسد از آن به نیت زیادت چنانچه حضرت ایشان به جهت حصول وجود من از آگره تا جیبر پیاده توجه مرهوده بودند من هم از آگره تا مقبره سوره ایشان که در نیم کره است پیاده رفتم این سعادتمند

دریایم، و کاشکی پسر می بود که به سر این راه را طی می کردم. دوپہر از دور شبہ ہجتم ماہ گذشتہ بہ ساعت سعید متوجہ آگرہ گشتم و عروزی پہچیز د روپہ ڈر دیرگی از دوست دہ پاشیدہ بہ دولت سرای ہمایون کہ در دور قلعہ بود، داخل گردیدم. درین روز راجہ نوسنگہ دیوپورن سفیدی آوردہ گذراید. اگرچہ اردیگر انواع ہیوانات پرندہ و چرنندہ جس سعید کہ آمد طریقہ دل می گویند پیدا می شود، غایتاً یوز سعید دیدہ شدہ بود. خطہای او کہ سبامی باشند پندنگہ بود و سفیدی بدن او نیز بہ تیلی میں داشت. از سران طویغند آنچه می دیدم نامین و پاشہ و شکرہ کہ وزیران فارسی بیگو می گویند و گنجشک، زغ و کبک و دراج و پودہ و طوس است. اکثر اوقات در قوشخہ بارہویغون می باشند و موش پران طویغون ہم دیدہ ام از جس آہوی سیاہ نیز کہ بفرار ہندوستان در جای دیگر نمی باشد و آہوی چہکارہ کہ بہرین فارسی سفید می گویند طویغون مکرر بہ نظر در آمدہ است. درین روز ہا دنی پسر بہرج مادہ کہ از امرای معتبر را جہت است آمدہ ملازمت کرد. سہن پیشکش آوردہ بود یکی از آنہا بہایت پسند افتاد و سرگرد بہ پادشہ ہر از روپہ قیمت نمودہ د محل بیلان خاصہ شد و نام او را رتن گج نهادم. بہایت قیمت میں پیش راجہای کلان ہند از بیست و پنج ہزار روپہ زیادہ نمی باشد. امحالاً پسر گرجن شدہ است. رتن را بہ خطاب سر [۵۶ الف] یلندی دای سرور د ساحتم. میران صدر جہان را بہ منصب پنچہزاری دت ویکہر ادوپانصد سوار و معظم حاکم چہدہزاری ذات و دوہزار سواد ممتاز گردانیدم. عبداللہ خان بہ صاحب مہر اروپا، صدی سرور ار گشت. مظفر خان و بہاؤ سنگہ ہر یک بہ منصب دوہزار ذات و ہزار سوار امتیاز یافتند. بوالحسن دیون را ہزار و پانصدی و اعتماد اللولہ را ہزاری ذات و دویست و پنجاہ سوار ساجم.

در بیست و چہارم راجہ سورج سنگہ ملہ می فرزند خرم آمدہ ملازمت کرد. شہام پسر عموی امرای مقہور را آورد فی لجنہ شعوری د دو سوادری قبل از تحریک سی داد. راجہ سورج سنگہ از شعرای ہندی زبان شاعری ہمراہ آوردہ بود در مدح جس بہین مضمون شعری گذر نیدہ کہ مگر آفتاب پسر می داشت، ہمیشہ روزی بود ہرگز شب نمی شد. چہ کہ بعد از غروب آن پسر جاشین اومی شد و غام را روشن می داشت. بہمدافقہ والئمہ کہ پندشمار اندای این نوع پسر می کرامت کرد، کہ بعد از شوق شدن مردم ماتم کہ مانند شب است بداشتند. آفتاب ازین رشک می برد کہ کاشکی مرا ہم پسر می بود کہ جاشینی من کردہ شب و بہ تمام دہ نمی داد. چنانچہ از روشنی طالع و سور عدالت شما باوجود چین واقعہ، آہستہ چنان سوار است کہ گویا شب در نام روشن نیست. بہین مازکی مضمون از شعری ہند کم بہ گوش رسیدہ بہ چند وی دین مدح غلبی بہ او مرحمت کردم. راجہ پوتن شاعر را چارن می گویند. یکی از شعرای

وقت این مضمون را چنین به نظم درآورده:

گر پسر دانش جهان بفروز	هش نگشتی همیشه پودی دور
ز آنکه او چون نهفت افسرد	بنمودی گسلاه گوشه پسر
شکر کر بعد آنچنان پدري	جانش گشت این چنین پسری
که رفتار گشتن آن شاه	کس به ماتم نکرد جامه سیاه

روز پنجشنبه هشتم محرم سه ۱۵۱۷ جلال الدین مسعود که منصب چهارصدی داشت و خالی از مردانگی بود و در چند مر که، زوکارها [۵۶ب] به وقوع آمد، شاینا خدای از خطبی بود تعصیبا در سن پنجاه شصت سالگی به مرض اسهال فوت شد. امپوتی گذرانی بود. افیون را مثل پیر نیره نیره کرده میخورد و مقر بود که کثیر اوقات افیون ابدست مادر خود می خورده باشد چون مرض افیون گرفت و حالت مرگ ظاهر گردید مادرش از نهایت تمنی ارمان افیون که به پسر خود می خوراید ریاده بر ندازه خورده بعد از گذشتن پسر به یکساعت او هم در گذشت تا مدت این قدر رحمت از مادر به فرزند شیده شده است. در میان هندوان رسمی است که زمان بعد از فوت شوهران حوا به جهت محبت و خواست به حفظ ناموس پندار و شرم خویش خود را میسوزند اما از مادران در میان مسلمانان و هندوان مثل این کاری به ظهور نیامده. در باردهم ماه مذکور ایسی که سرآمد امپوتی خاصه من بود، از روی هدایت بهراجمان سنگت مرحمت مردم شاه عباس این اسپ را با چند اسپ دیگر و تصدعی لایق مصحوب سوچهر، که از علما و عشیر شاه است، به حصرت هوش آشی بی ارسال نموده بود. از دد این اسپ راجه آن مقدار هوش خالی و شمع نمود که اگر ملکی بدو هدایت می کردم معلوم بود که آن قدر شادی نماید. وقتی که آوردند سه چهار ساله بود در هندوستان ترقی عظیم نمود چنانچه جمیع بلده های دنگاه از معول و راجپوت به اتفاق معروض داشتند از هرق مثل این ایسی به هندوستان نیامده است. چون واند یوزگوارم ولایت حایدیس و صو به دکن را به برادرم دیال مرحمت نموده به آگره مراجعت می فرمودند. از روی مرحمت به او حکم شد که یک چیری که خاطر خواه نویاشد از من بطلب او وقت یافته پس اسپ را التماس نمود بدین جهت به او هدایت فرمودند. روز سه شنبه بیستم هر ضداشت اسلام خان مشریر غیر فوت جهانگیر علی خان صاحب صر به بنگاله که غلام خاص با اخلاص می بود، بنابر [۵۷الف] جوهر ذاتی و استعداد فطری در جرگه امرای کلان انتظام داشتند از فوت او حسی آورده حاضر گشتم حکومت بنگاله و نالیقی شاهزاده جهان را به فرزند اسلام خان مرحمت کردم. واصل خان را به جای او صاحب صر به ولایت بهار ساختم. پسر حکیم علی را که به جهت بعضی خدمات به برهانپور فرستاده بودم آمده بهادری

چند کرمی هم آورده که بطور و عدیل خود داشتند. چنانچه یکی از آنها به ده گوی که هر يك بر برناردی بود و يك تریج و يك سرخ آچنان سازی می کرد که با وجود پسر رنگی و حر دی یکی خطاسی شد. و همچنین از اقسام باریها آچنان می کرد که حتی حیران می گشت. در همین روزها درویشی از سران دیب آمده جا بوری غیر مکرری آورد دیو يك نام روی پشت برت کلان مشابهت تمام داده و هیأت مجموعی او به میمون شبیه است. اما دم ندارد و حرکاتش به میمون سیاه می دم که به زبان هندی بنامش گویند می ماند. چنه او بر ابر میمون بیچه دو سه ماهه باشد. پنج سال پیش از این درویش بوده است معلوم شد که از بن کلانتر نمی شود خوردش. و شیر است. کله هم می خورد. چون بغایت عجیب نمود به مصوران نموده فرمود که شبیه او را با حرکات مختلف کشیدند. خیلی در نظرها کزیه می نماید. در این روز میرزا فریدون بر لاس به منصب پکهور او و پانصدی داب و هزار و سیصد سوار سرفراز گردید و حکم شد که پاینده خان مغول چون از تردد سپه بگری به پایه کبریا افتاده است، موافق دوزاری داب جاگیر می یافته باشد. الف خان به منصب هفصدی داب و پانصد سوار سرفراز گردید. به منصب سرفراز اسلام خان صاحب صوبه بنگاله به چهار هزار داب و سه هزار سوار مقرر گشت و محافظت قلعه رهناس به کشور خان [۵۲ ب] و لختلیب لدین کو که مقروض گردید و اهتمام خان به منصب هزار داب و سیصد سوار ممتاز گشته به منصب میر بحری و سامان نوره بنگاله تعیین یافت. مرقه مهر شمس لدین ولد خان اعظم ده رجبر فیل پیشکش نموده و به منصب دوزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گردید. به منصب جهاگیر قلی خانانی ممتاز گشت و نظر خان به منصب دوزاری ذات و هزار و سیصد سوار گردید. چون دختر چغت سگه پسر کلان راجه مان سگه را خواستگاری نموده بودم، به تاریخ شامردهم سلح هشتاد هزار رویه ساحو گویان به حایه راجه مدکور به جهت سرفرازی او فرستادم. مغرب خان از بندر که بایت پرده رنگی ارسال داشت که تا عایت به بن خوبی کار مصوران در بنگه دیده شده بود در همین دوره مادم به بن بنگم در سن شصت و يك سالگی به مرض سل و دق به جوار رحمت از دی پیوسته.

میرا وانی پسر او را به منصب حرری ذات و دوست سوار سرفراز گردانیدم. قم حاجی نام سوارانتهری که مدتها در روم بوده و حال از معلولت و معرشی نیست خود را ایلمچی حیدر کار گفته در آگره ملازمت کرد کتایت مجهر لی نیز داشت نظر به احوال و احوال کرده هیچکس را از پندهای درگاه تصدیق به بلجی بود و مکسر دید. از زمانی که حضرت صاحب قرانی فتح روم فرمودند و ایلام بایزید حاکم آنجا زنده به دست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش و تحویل مال بک سال کل ولایت روم قرار داد که به دستور ملک مدکور در

به تصرف او باز گردند. در همین اثنا یلدرم بایزید وفات یافت. ملک را به پسر او موسی چلبی مرحمت کرده خود معاودت فرمودند. تا حال رجائب قیامیه آنجا با وجود چنین احساسی کس نیامده و اینچنین فرستاده اند احوال چگونگی باور توان کرد که پس شخص ما را انهری فرستاده خود نگار باشد. اصلاً این سخن [۵۸ الف] معقول بنماید و هیچکس بر مصدق دعوی او گواهی نداد. بنا بر این فرمودم که هر جا می‌خواسته باشد برود.

اردو اوج با دختر جنگت سنگه: در چهارم ربیع اول دختر جنگت سنگه داخل حنمه محل گردید و در منزل حضرت مریم زمانی مجلس عقد و ضوی معاد گشت. رجسه جهیزی که رانجه مانسنگه همراه نموده، شصت و پنجره بین بود.

چون دفع و دفع را با پیش نهاد خاطر هست داشتیم بخاطر گذرایندم که مهابت خان را باید فرستاد. دو رده هزار اسواد مکمل با سرد ران کار دیده به همراهی اوتعیین نمودم و سوای آن پانصد نفر احدی و نو هزار بری. بذار پاده یا تو یحیه به مشتمل بر هشتاد هشتاد توپ و گنجال و شتر مال و شصت و پنجره بیل خدمت تعیین کرده بیست لک روپیه حرا به حکم شد که همراه این شکر بوده باشد. در شانزدهم ماه مذکور میر حلیل الله پسر شاه نعمت الله بر روی که مجملی از حرات او و مسئله او پیش از این نوشته شده به مرض اسهال در گذشت. ارسپای او آنار خلاص مندی و در پیش مشربی ظاهر بود. اگر عمرش امان می‌داد و مدتی در خلعت می‌گذرید به مناصب عالی سر فرازی می‌رفت. بخشی بر هاتپور ایلهای چند فرستاده بود یکی از آنها را فرمودم که بهوزن در آوردند. پنجاه و ده بیم توله بر آسند. روز چهارشنبه هژدهم در منزل مریم لرمایی مجالس وزن سال پنجم ارسال های قمری ترتیب یافت و در وزن را فرمودم که به عوراب و مستحقان قسمت شود.

در پنجشنبه چهارم ربیع الآخر ظاهر بزرگ بخشی احدیان به خطاب مخلص خسانی و ملاقیای شستری که به قصبت و کمالات آسته بود و علم تاریخ و اسب را خوب می‌دانست به خطاب موبح نحایی سر فراد گردید. و دهم همین ماه بر خورد در بر در عبدالله خان را خطاب بهادر خانی داده [۵۸ ب] از ان امتناز گردا یدم. موس پسر مهتر حد کوره ای از سنگ یشم که در عهد دولت میر را اسب پیگه گوردگان بنام نامی ایشان ساخته شده بود گذار اید. بنایت نهقه نفس و خوش اندام و سنگش در بهیت سقیدی و پاکیزگی بود. در گردن کوره اسم مبارک میر را با سته هجری به حد رقاعی کنده اند. طبع ذات خود غایت معصت دارد. می هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارک عرض آشیایی را بر کناره لب کوزه نقش کردند. بهتر خان از علما ن قدیمی این دولت است. سعادت خدمت جنت آشیایی در یافته و در عهد سلطنت و لد سرگوارم به مرتبه امارت

رسیده بود و او را از غصه ای نمی دانستند. در شب نهم فرمان صادر شد که ولایت سگرم پنج بچه یک صد دوزخه انعام هر یک اسلام خان مقرر بود، یکسال دیگر در وچدانم افضل خان صاحب صوبه بهار مقرر باشد. — درین دور مهابت خان را به منصب سه هزاره دات و دوزخه و پاسبان سوار سرائر از گردانیدم و یوسف خان ولد حسین خان تکریم به منصب دوزخه داری ذات و غنصه سوار ممتاز گردید.

در بیست و چهارم مهابت خان در پانزده مردمی که بجهت دفع و دفع دانا مقرر گشته بودند، مرخص ساختم، خان مد کرد به خلعت و اسب و قبل خاصه و شمشیر مرصع سرپا بند گشت. طرخان به عنایت علم سرائر از گردیده به خدمت خاصه و خیمه مرصع متبازن پاسبان بهشجاع خان هم علم مرخص شده خدمت و قبل خاصه عنایت کردم. راجه برسنگه دیسو خلعت و اسب خاصه و مگلی خان سپه و خیمه مرصع و بر این داس کچها واهه رحلی قلی درس و هزیر خان بهمین دستور یافتند. به بهادر خان و معزاللک بخشی خیمه مرصع شفت شد. همین طریق جمعی [۵۹] الهه | امرا و سرداران هر یک بقدح حالت و مرتبه خود به صایت پادشاه سرائر از گردیدند.

بلکه پیر از ورمه کور گذشته نماندگان که به مرتبه بلند و ادبی می ممتاز است، از پیران آور آمده ملازمت کردن مقدار شوق و خوشحالی برو علیه کرده بود که نمی دانست که به پامی آید یا بر مصطر به خود را در پی من بداحت و من بر سر و در از روی مرخصت و مهربانی برداشته او را در کنار عمارت و شعبت کلیم و روی او را بوسیدم. دوسپیح مرزید و چند قطعه لیس و زمرد پیش گذرید. قیاس جواهر مذکور سه لک روپیه شد و سواى آن از مارجس و بهر متاع بسیاری به نظر در آورد.

حضرت حمادی الاول و در پیران دیوان بنگ نه آمده ملازمت کرد. شعبت رجیر فیل مر و ماده و یک قطعه لیس نقی پیشکش آورده بود. چون در خدمتگاران قدیم بود و از همه خدمتی می آید فرمودم که دو ملازمت باشد چون قاسم خان پ برادر کلان خود اسلام خان اصلا سار نگاری نمی کرد، او را از بهادر به خدمت حضور طلبیده شده بود در این روز آمده ملازمت نمود. در بیست و دوم آصف خان لیس به وزر همت نانگ که ابوالقاسم برادر او در بدر که مهابت بهشتاد و پنج هزار روپیه خریده بود، پیشکش نمود به عایب خوش رنگ و خوش اندام است. اما به خیمه من زیاده از شخصت هزار روپیه می آید. با آنکه از دلپ پسر دایسنگه تقصیرات عظیم به وقوع آمده بود، چون پناه به مرزید حسان جهان آورد گناهان او به غفر مقرر گشت و دیده و دامت از جرایم او در گذشتم. در بیست و چهارم فرمودن خانخاها که از عقب می آمده، رسیده ملازمت کردند و سواى بیست و پنجاه هزار روپیه پیشکش گذریدند. در همین روز حان

مذکور نمود و بپیر فین پیشکش کرد.

روز پنجشنبه عرمجادی لثامی در منزل حضرت مریم الزمانی مجلس [۵۹ ب] ورن سانشیمی سر سجد پذیرفت و پاره از آن زر به عورات قسمت نمود و نیمه حکم شد که به قرای مالک مبروسه تقسیم نماید. چهارم ماه فرمود که دیوانیان به جان اعظم مطابق منصب هشتزاری جاگیر تحووا دهند درین روز ماده آهوی شیر داز آوردند که به هر غت می گذاشت که او را می دوشیدند و هر دوز چهار سیر شیر زر دوشیده می شد تا غایت دهنده و شیلده شده بود مره غیر آهر و شیر گاو و گاومیش تفاوتی ندارد می گویند که تنگی نفس د قایده می دهد.

در پانزدهم ماه راجه مان سگه بجهت سرانجام بشکر دکن که پدان خدمت تعیین یافته بود لثامی رحمت آئیر که و جن اوست نمود قبل خاصه هشدار مست نام به در عنایت کرده رحمت دادم. دوز دوشه دوازدهم ماه غرس حضرت عرش آشامی بود سوای انحرافات مجلس مذکور که عی حده مقرر است، چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که به فقر و درویشان که در روم و سوره حاضر اند تقسیم کند. درین روز عبدالله ولد خان اعظم را به خطاب سر فراد خان و عبدالرحیم پسر قاسم خان را به خطاب تربیت خامی سر افراد گردانیدم. دوز سه شنبه سیزدهم دختر خسرو را طایفه دیم فرزندی که این قلندر به پدر مانند کسی یاد ندارد سمعان می گفتند که قلم او بر پدرش مبارک است. ما بر شما مبارک است. آخر ظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید. چو ادس مذکور در گذشت دیده شد.

در بیست و یکم خان خاندان متعهد صاحب ساحل ولایت نظام الملک که در شفا شدند حضرت عرش آشیانی بعضی فتورها به آن راه یافته بود نگردیدند. نوشته داد که اگر در عرض دو سال این خدمت با نصراوم برسانم، مجرم به شش مشروط با آنکه سوای لشکری که در آن صوبه تعیین اند دوازده هزار دیگر باده لک روپیه غره به بهر می اوجین گردد. فرمودم که پندودی سامان لشکر و شوانه بوده از راه رواته سازند. در بیست و ششم مظفر خان بخشی اعدیان را به خدمت بخشیدگری صوبه دکن سر افراد ساخته جای [۵۶ الف] او را به ابرهیم حسین پسر پیر عنایت فرمود. در هر رجب پیشرو خان و کمال خان که از پندهای روشناس مقرر بودند وقت یافتند. پیشرو خان در شاه طهماسب به عنوان غلامی به پدر کلان من داده بودند. سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش آشیانی چون به داروغگی و مهنری فرا شقا به سر افراد گردیده خطاب پیشرو حامی یافت درین خدمت به نوعی ماهر بود که گویا جامعه ایست که بر قاصت قاپیب او دوشه اند. در سن بود سالگی از خواندن چهارده سانه جان مر برد معاد خدمت پندر کلان من و پندری و من در باخته تا دم مرگ بلك لعمه بی کیفیت شراب بود.

آلوده شراب قدیمی به حال رفت
آه زملایکش کفش ناره بو کنند
(قدیمی)

پا زده لك رویه اروپا به، پسری در رعایت با قابلی و رد رعایت نام، بنا بر حقوق حمت
بدنش مہتری تصف و اشعه به او رصع دیگر به بخان جان مرحمت شد کمارخان که در
بندهای قنوی با خلاص من بود ز طایفه کلانان دهلی است بنا بر ظهور و دہانت و رعایت
اعتماد او را یکاوی بگی ساحتیم. بن چنین خدمتگاران بسیار کم بهم می رسد. دو پسر است بہر
دوستی بسیار کردم اما مثل او کجا

در دوم ماه مذکور من کلانیت که از حردی بار در خدمت پند من کلان شده بود و ہر
نقش و صورتی کہ پرا بان و روش ہندی می بستند و بہ او یاد می دادند. در سن شصت و پنج سالگی
بلکہ ہفتاد سالگی فوت کرد یکی از کثیران او در بن قضہ ہون خوردہ خود را ہلاک
ساحت ارسلان من کم زنی چنین وفا بجا آورده باشد.

خواجہ سراچان بنگالہ: در ہندستان خصوصاً در ولایت سلطنت کہ از توابع بنگالہ
است از قدیم رسم شدہ بود کہ رعایا و مردم آنجا بعضی امور بدین خود و خواجہ سرا
در عرض ماں واجبی بہ حکام می دادند. و این رسم رفتہ رفتہ بہ دیگر ولایت ہز سریت کردہ
[۵۶ ب] ہر سال چندہی اطفال ضایع و مقطوع اشل می شدند و این عمل در اوج تمام
یافتہ بود. در این رلا حکم کردم کہ من بعد ہیچکس بہ این افرقیح پیام و اقدام نباید و خرید
و فروخت خواجہ سراچان حرد سال بالکل بر طرف بند شد. بہ اسلام خان و سایر حکم صوبہ
بنگالہ فرما ہا صادر گشت کہ ہر کس مرتکب بن امر شود تنبیہ و سیاست نماید. خواجہ سرا
حرد سال نزد ہر کس باشد بگیرد تا عیب ہیچکس ز سلاطین سابق این توفیق نہ یافتند.
انشاء اللہ تعالی در اندک فرصتی چنان خواہد شد کہ این رسم مردود با انکلیہ بر طرف شود
و در گاہ خرید و فروخت خواجہ سرا مع شدہ ہیچکس بہ این عمل ماحوش بی فایدہ قدم
نخواہد نمود

اسب سندی از جملہ اسبان برستادہ شاہ عباس کہ سرخ و بلہ اسپان خاصہ من ہون بہ
نما سخا بہ مرحمت کردم، آن قدر خوشحال شد کہ بہ شرح راست نباید. لحنی بہ این کلانی و حوی
اسپی ناظایت بہ ہندوستان نیز ملہ است و بل فتوحہ کہ در جنگ بی بدل است با بیست و ہجڑ
دن دیگر بہ اوعایت نمودم. چون کش سنگہ حاوی خرد حرم کہ بہر ہی مہاب خان بعین
بودہ خدمت پسندیدہ بہ تقدیم رسانیدہ در جنگ سرودم. با رنم بر چہ بہ پای او رسید. تا
بست کس نامی او بہ قتل آورده بود و مرید سہ ہزار کس ز دستگیر ساختہ بہ منصب دوزاری

ذات و هر اسوار سر فرزند. در چهاردهم ماه مذکور حکم کردم که میرزای غاری مشوجه گردد. شود از اتفاقا حبه به مسجد آمده که میرزا سار به اذربکر روانه ولایت مذکور می گردد. خبر فوت سردار خان که در ملازمان بقدر روشنایی میرزا محمد حکیم هم می بود و به تخته یک شهر داشت می رسد نصف منصب او را به فرزندان او مرحمت نمودم.

ریاست روضه مورد عرض آشیانی: دور در شب هفدهم پیاده به قصد زیارت روضه منوره حضرت عرض آشیانی متوجه شدم. اگر میسر می بود این راه به مره و بسو می پیچیدم. حضرت والد بزرگوارم بجهت [۶۱] ولادت من از قاجور به اجمیر که یکصد و بیست کروه است پیاده به زیارت حضرت حواجه بزرگوار حواجه معین اندین چشتی مشوجه گشته بودند. گر من به سر و چشم این راه پیچیدم هنوز چه کرده باشم چون به سعادت زیارت مشرف شدم و عمارتی که بر سر روضه موره شده بود دیدم به نوعی که خاطر خواه من بود، بنظر در نیامد. چرا که منظور آن بود که روضه های عام مثل بن سعادت در معموره دنیا نشان بدهند. چون در آندای عمارت مذکور از حسرو بیطایع این نوع امری به ظهور آمد و با نظریه رو به لاهور گشتم معماران به سبب خود یک عواری ساخته بودند. آخر الامر بعضی تصرفات نموده شد و با آنکه مبلغ کلی صرف نموده سه چهار سال کار کرده بودند، فرمودم که دیگر پاره معماران ماهر به اتفاق مردم صاحب و فوف بعضی جاها را به نوعی که توان یافت ببندارتند. رفته رفته عمارت عالی سامان پذیر گردید و بعضی در عمارت صفا بر دور عمارت مصره منوره ترتیب یافت. دروزه در نهایت دست و عظمت مشتمل بر مباردها از سنگ مسید ساخته و پرداخته شد. مجملأ پانزده لک روپیه که مواری پنجاه هزار تومان رایج بران و پنجصد حای مطابق در توران بوده باشد، خرج این عمارت عالی را بمن شنواید.

روزی که گشته بیست و سیوم به خانه حکیم علی به تماشای حوضی که مثل آن در زمان حضرت عرض آشیانی در لاهور ساخته بود، به جمعی از بقریان که آن حوض را بدیده بودند، رفتم. حوضی مذکور شش گز در شش گز است، و در پهنای حوض خانه ساخته شده در نهایت روشنی که ده به آن خانه هم از درون آب است و آب از آن راه به درون درمی آید و ده دوازده کس در در آن خانه صحبت می توانستند داشت از نغم و حسن آنچه در وقت او گنجینه بیشکش نمود. بعد از ملاحظه خانه و در آمدن جمعی از نزدیکان در آنجا حکیم را به منصب در هزادی سر فراد ساخت، به دولت شاه به معاونت نمودم.

روزی که گشته چهاردهم شعبان سال ۱۱۸۰ به عنایت کمر شمشیر مرصع و طاعت [۶۱] و صل خاصه سر فراد گردیده به خدمت دکن مرخص گشت و راجه سورج سنگه که از تعینات خلعت

مذکور بود، به منصب چهارمزی ذات و دوهزار سوارستاند. چون مکود به عرض رسید که از برادران و ملازمان مرتضی خان آزاد به دعاها و سکه احمدآباد گنجسرت می‌رسد و صیقل خویشان و مردم خود به روحی نمی‌تواند کرد، صوبه مذکور ازو تغییر نموده به عظم جان مرحمت فرمود و مقرر شد که خود در ملازمت بوده چهارنگیر قلی خان پسر کلان او بهایست او رو به گجرات گردد. منصب چهارنگیری خان از صل و احسانه سه هزار ذات و دوهزار و پانصد سوارمقرر گردید و حکم شد که به اتفاق موهنداس دیوان و مسعود بیگ همدانی بخشی مهتاب صوبه مذکور را میسر می‌داده باشند. موهنداس به منصب همتصلی ذات و پانصد سوار مسعود بیگ به سبب ذات و یکصد و پانصد سوار سر فرار گردیدند از پندهای حضور تربیت خان به منصب همتصلی ذات و چهارصد سوار و نصرالله خان بهمین منصب ممتاز گشتند. مهترخان که محمی از احوال او نوشته شده در همین روز وفات نمود و میرزا خان پسر او را به منصب پانصدی ذات و یکصد و سی سوار سر فرار ساختیم

روز چهارشنبه چهاردهم ذی حجه حسره را از دخترخان اعظم پیری متولد شد. نام او را بلند اختر نهادیم. در ششم ماه مذکور مقرب بدن صورتی فرستاده که عقیده مرنگان این است که [۶۲ الف] این صورت شبیه حضرت صاحب قرانی است. در وقتی که یلدم با سیریک بدست لشکر پررزی اثر ایشان گرفتار آمد، نصرانی که بدآن وقت حاکم مستجون بود، پیچی با تحف و هدایا فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و مصوری که همراه اینچی ساخته بودند، صورت آن حضرت را شبیه کشیده برده اگر این دهری اصلی داشته باشد، هیچ تحفه پیش سن بهتر از این نخواهد بود. چون به صورت وحیه اولاد و فرزندان سلسه علیه آن حضرت مشابیهتی ندارد، سطر بهر است بودن این تسلی نمی‌شود

نوروز چهارم از جلوس همایون

تحويل حضرت پیر اعظم فیض بخش عالم به روح حمل شب شب چهاردهم ذی حجه سنه ۱۰۱۶ هجری اتفاق افتاد و در درویشی روز به یارکی و فرخی آغاز شد. روز جمعه ۱۵ محرم سنه ۱۰۱۸ ه. ق حکیم علی وثاب پوت حکیم بی نظیری بود و از علوم غریبه نیز بهره تمام داشت. شرحی بر قانون در عهد خلافت و لد پرگوارم تألیف نموده است. گذش [۶۲ ب] بردهش زیادتى داشت چنانچه صورت او بر سیرت و کسی بود بی مجملات بدن و شایر. النفس بود. در بیسم صغر میرزا بر حوردار را به خطاب خاندالم سرافراد ساختم. ارسوا حی فتعبدوا هموائی آوردند که به این کلامی نا حال دیده شده بود. فرمودم که به ورن در آوردند.

سی و سه سیر و بیست و یک گنبد، شد. روز دوشنبه یازدهم ربیع الاول مجلس وزن قمری در خانه والد
 بزرگوارم ترتیب یافت. پاره اران در به عوداتی که در آن دور جمع گشته بودند قسمت شد.
 چون ظاهر شد که بجهت نظام و سرانجام مهمات موبه دکن ضرورت است که یکی از شاهزاده‌ها را
 در راه سارم یا برای بنظر رسید که هر چند پرویز را باید فرستاد فرمودم که سامان فرستادن
 او نموده ساعت رخصت تعیین نمایند. نهایت حال را که به خدمت سرداری لشکر دامای مهور
 تعیین بود، به نصیحت بعضی حلمات حضور به درگاه طلب داشت عبدالله خان را به خطاب هر روز
 جنگی سرازری ساخته به عرض او تعیین نمودم و عبدلرزاق بعضی را فرستادم که به جمع
 معبدالان آن لشکر حکم برساند که از گفته خان مذکور بیرون رفته لشکر و شکایت او را
 عظیم مؤثر شناسند. در چهارم جمادی الاول یکی دیگر بایان که فیه مقررانند هر شخصی بنظر
 گذراید که به طریق بر ماده پستان داشت و مقدار یک پنا لهوه حوری هر روز شیر می داد. چون
 خبر ادعتهای لاهی است و ماده پرورش بسیاری از حیوانات است. این امر عرب داشگرن
 خوب دانستم هشتم ماه مذکور غرم پسر خانی اعظم را به منصب دوزاری ذات و هسراد و
 پانصدی سوار سرافراز ساخته و دارایی ولایت سورتیه که به چون گده مشهور است فرستادم.
 حکیم صدر را به منصب پانصدی ذات و سی سوار مشار ساخته به خطاب مسیح الزمان سامود
 گرد بدم. در شانزدهم کمر شمشیر مرصع به راجه‌مان سنگه فرستاده شد. در بیست و دوم بیست
 لك رویه بجهت مدد خرج لشکر [۶۳ الف] دکن که به همراهی بودند پرویز تعیین یافته‌اند، از
 تحویل حتر بجای علی حده نموده پنج لك رویه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقرر گشت. روز
 چهارشنبه بیست و یکم چه مدار که قبل ازین به همراهی قطب الدین خان کوه که به ولایت پنگاله
 چنین یافته بود آمده ملاقات نمود به راقعی به من معلوم شد که او مجذوب مادر زاد است.
 چون حاضر متعلق به سامان دکن بود به تاریخ غره حمدی لآخر میرالامرا را نیز به
 خدمت مذکور تعیین نمودم و به عیادت خدمت و اسب سرافراز گردید. کسرم چند پسر جنگنا
 را به منصب دوزاری ذات و هسراد و پانصد سوار ساخته به همراهی فرزند پرویز مقرر فرمودم.
 در چهارم ماه سیه و هشتاد و هسوار احمدی به کوبك لشکر را با به همراهی عبدالله خان مقرر
 گشتند. يك صد رأس اسب بیر از طوایل سرکار فرستاده شد که به هر کس از متصدیان واحدی
 که صلاح دادند، بدهد. در هفدهم يك قطعه لاس که قیمت آن شصت هزار رویه بود به ضرورت
 پرویز عنایت کردم و يك قطعه دیگر به دومر و ارد که بخمباً چهل هزار رویه می‌آورد به ضرورت
 غرم مرخص شد. روز دوشنبه بیست و هشتم جنگ تهنه به منصب پانصدی ذات و سه هزار سوار
 سرافراز گردید. در بیستم ماه در جب راجه سنگه به منصب چهار هزار ذات و سوار سوار سربلندی

يا هت و بخدمت دکن مرحض گشت. روز پنجم بهم شاهزاده شهریار از گجرات آمده ملازمت نمود
و خدمت شدن پرویز به مهم دکن؛ روز سه شنبه چهار دهم فروردین پرویز را به خدمت
تسجیر ملوک کی خدمت نمودم. خدمت و اسب خاصه و کمر شمشیر و حجر مرصع عنایت شد،
وسروران و امرئی که به همراهی و تعیین یافته بودند به نندمرتب و حالت خود هر يك به عنایت
حالت و اسب و قبل و کمر و شمشیر و حجر مرصع و خوشدل و سرافراز گردیدند. هر افریدی
در ملازمت پرویز به خدمت دکن تعیین نمودم. در همین روزها عرض داشت جد الله خان آمد
که رانی مهپور را در کوهستان و جاهای قلب تعاقب نمودم [۳۶۳] چند زنجیر میل و اسب
او بدست افتاد. چون شب درآمد جانی بنگ یا بیرون برده بگذشت. چون کار بر سر و تنگ
مساحت تمام ضریب گرفتار خود گذشت با بقتل خواهد رسید. چون مذکور را به منصب پیمهراری
سر و اسب نظم و تسبیح مروید که به دوزخا، رویه می آرذید به پرویز عنایت شد. چون ولایت
حاندیس و برادر بهر زنده مشارالیه داده شده بود، قلعه اسیر را هم بدو مرحمت کردم و سیصد
رأس اسب به همراهی او مقرر گشت که به احدیان و منصب دای و هر کسی که لایق عنایت باشد،
بدهد. در بیست و ششم سیفهان پاره به منصب دوزخا و پانصدی ذات و هر دو سیصد و ده جا
سوار مراد گردید و به خدمت فرجالدی سرکار حصار مقرر گشت.

روز دوشنبه چهارم شعبان يك زنجیر میل به وزیر خان عنایت شد. در جمعه بیست و دوم
حکم فرمودم که بنگ و بورد که مضافه سادهای کلی است. در باران فروشد و سار جابه را بر
طرف ساد و درین باب تأکید تمام نمودم.

در بیست و پنجم شیری از شیر خا، خاصه آورده که به گاو جنگ اندازند، مردم بسیار بجهت
تماشا یستاده جمعه الحوگیان هم بودند شیر به یکی از جوگیان که برده بود، به طریق بادی نه از
روی صلب مترجه شده او را بر زمین انداخت و چنانچه ساد خورج صحنی شود یا همان طریق،
بالای جولای بر آمده جنبید گزمت روز دیگر هم همان طور حرکتی نموده چند نوبت این حرکت
ارو به نوع آمده. چون تا ضیعت چنین امری دیده نشده بود و حراپ تمام داشت نوشته شد.
در دوم رمضان حیثان حسب لائیس اسلام خان به منصب هزار و پانصدی و هشتصد
سوار مراد گردید. فریدون خان برلاس و به منصب دوزخا و پانصدی ذات و دوزخا سوار
مناد مساحت هر دنو لچه طلا و قره و مراد رویه در روز تحویل حضرت میر اعظم به برح قریب
که به اصطلاح هندو دستگرات می گویند تصدیق نموده [۳۶۴ الف] شد. در دهم ماه مسدکور
علی به شده بیگ خان یزدی مرحمت کردم. و سلام الله حرب که از جوامان قراد داده حرب اسب،
از شوین مبادی حاکم در قریب پیر توهمی که ارشاد عباس در حصار او فر ر گرفته بود، به

ملازمت من آمد. او را نواخته به منصب چهارمندی ذات و دوست سوار سراز رسانم. مجدداً
موج دیگر که یکصد و هشتاد و سه مصداق و چهل و شش نفر احدی بودند از عقب پروریز به خدمت
دکن فرستاده شد و پنجاه رأس اسب نیز حواله یکی از پندهای درگاه شد که به پروریز رساند.
در روز جمعه سیزدهم مضمونی به خاطر رسید و این غزل در سلك نظم در آمد. مرثیه:

۱ من چون کنم که غیر غمت برجگر رسد

تا چشم نارسیده دگر سرگرد رسد

۲ ستانه عطرانی و صفت تو عالمی

سپند میکنم که بیاداً نظر رسد

۳ مدحوش گشته ام که پیویم ره رصال

فریاد از آن کنم که بیاداً خبر رسد

۴ در وصل دوست مسم و در هجر یونرار

داد این چنین غمی که مرا سرگرد رسد

ولت بسیار و هجر جهانگیر مگر به

امید آنکه آنکه نعل نور اثر رسد

دویکشیه پانزدهم پنجاه هزار دویه حاجی به خانه صیه مظفر حسین میرزا پسر سلطان
حسین میرد بن بهرام میرد بن شاه اسمعیل صفوی که بجهت فرزند عزم خواستگاری شده
بود فرستادم، و هفدهم ماه مبارک خان شبر دای به منصب هرادی ذات و سیصد سوار سراز
گردید و پنجاه هزار دویه نیز به از مر حمت کردم و چهار هزار دویه به حاجی بن اوزبک هدایت شد.
در بیست و دوم يك قطعه آهن و يك دانه مرزید به شهریار شفقت کردم. يك لك دویه به مدخرج
گویان به حماده اویماقات که به حاتم دکن تعیین یافته بودند داده شد. دو هزار دویه به فرخ
بیگ مصور که از بی بدلان عصر است لطف نمودم. چهار هزار دویه بجهت شرح بابا حسن
ابدال فرستاده شد و هزار دویه حواله ملا علی احمد مهرکن و ملا زربهان شیرازی نمودم که
در عرش حضرت [۴۰۶ ب] شیخ سلیم به زرقه ایشان صرف بدیدند. يك قبل به محمد حسین
کاتب و هزار دویه به خواجه عبد الحق انصاری مرحمت شد. به دیو بیان حکم کردم که منصب
مرتضی خان را مطابق پنجاهاری ذات و سوار اعتبار نموده حاجی گیر تحقواء دهند. به برادر راده
باری چند قانونی گوی سرکار آگره حکم کردم که هر ادبیاده از زمینداران آگره ممان نموده
و عیالیه قرار ده به دکن نزد پروریز برد و پنج نك دویه دیگر بجهت مدد شرح پروریز مقرر
گشت.

دو در پنجاه چاهم شول اسلام جان به منصب پنجه رانی ذات و سوار سرامر ز گردید.
ایوایی اوربك به منصب يك هزار و پانصدی و ظفرخان به منصب دوهزار پانصدی امتیاز
یافتند. دوهزار روپیه به بدیع الزمان میرزا پسر شاهرخ و هزار روپیه به تپیان مصر مرحت شد
و حکم کرد که ناز به جمعی مرحت شود که پله منصب آنها سه هزار و سیالانتر آن رسیده
باشد. پنجهزار روپیه دیگر از درون بجهت تعمیر پل به با حسن بدال و عمارانی که در آنجا
واقع است حواله ابو لوف پسر حکیم ابوالفتح شد که اهتمام نموده پس در عمارات مذکور را
در عایت استحکام به انصرام رساند.

وقوع خسوف ماه: روز دوشنبه سیزدهم چهارم گهري از دور مانده ماه آغاز گرفتن نمود
به مرتبه که قسمی چرم آن مشخص گشت. و تا پنج گهري شب گرفته بود. بجهت دفع تحرست
آن خورد به ملا و قره و پدچه و غله ورن نموده قسام حیواناتن ازین و سب و غیره تصدق
کردم. قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد. فرمودم که به مستحقان و فقرا قسمت نموده در
بیست و پنجم در عرام چند بدین به لباس پدر او به خدمت گذاری خود گرفتم و به بیرف صل
برادر زاده پسر شریف که به موجوداری قبوله و آن بواسطه مقرر شده بود يك فل عتایت فرمودم
و عتایت الله به شطاب های خان سرافرازد.

چهارشنبه غره ذی قعدة باری چند به منصب پانصدی ذات و سوار سوار ممتاز گشت و يك
قطعه کپوه [۵۰ الف] مرصع به فرزند باب خرم مرحت شد. ملاحیانی که پیش حبان
فرستاده بعضی سبحان دینانی که مشعر بر انواع مرحت و شفقت بود، پیغام داده بودم، آمد و
يك قطعه نعل و دو مروارید که حایان بدست او فرستاده بود و تحمناً بیست هزار روپیه
قیمت داشت آورده گذارید. میر جهان لدین حسین که در بره نیور بود و به حضور او طلب داشته
بودم آمده ملازمت کرد. دوهزار روپیه به شجاع خان دکنی مرحت شد. در ششم ماه مذکور
پیش از آنکه پرویز به بره نیور برسد، هر صد داشت خانخان و امرا رسید که دکنیان جمعیت
سوده در مقام فساداند. چون معلوم شد که ما وجود نمیی بر اویر و لشکری که در خدمت او رفته
و مقرر شده هنوز به بند و کمک احتیاج دارند، به خاطر گذاریدم که خود متوجه شوم و به عتایت
الهی خاطر از آن مهم جمع نمایم. در این اثنا عرصه داشت آصف خان هم آمد، که بوجه
حضرت بدین جانب لایق اقبال روز افزون است و عرض داشت عادل خان بیجا پوری رسید که
اگر یکی از معتمدان درگاه باین طرف مقرر شود که ملتزمات و مستند عتایات خود را با و بگویم تا او
به عرض شرف رساند امید هست که باعث صلاح حال این بنده ها گردد. بنابراین ملتزمات به
امرا و دولتخواهان کنکاش نمودم تا هر کسی را آنچه بخاطر رسید به عرض رساند. فرزند خان

جهان مرص کرد که با آنکه جدی از امری معنی به جهت تسخیر آن ملک مرص شده باشند،
نوجه حضرت به نفس نفیس ضروریست. گر حکم شود بده هم به ملازمت شاهزاده پرویز
برود. و این خدمت را در ملازمت ایشان انشا الله به تقدیم رسانند همه دولتمراهای را این
سخن مقبول و تسلیم نمود. با آنکه هرگز جدی او را بخاطر قرار نداده بودم، چون مهم
کلانی بود، به ضرورت رضا دادم و فرمودم که به مجرد آنکه مهمات آنجا ضرورت یابد، بیترک
متوجه ملازمت شود و زیاده از یک سال در آن جلوس [۵۰ ب] باشد.

دور سه شنبه معتم ذی قعدة اختیاریست رخصت او بود، خدمت خاصه نزد دوری و اسب
خاصه با زین مرصع و کمر شمشیر مرصع و بیل خاصه عنایت فرمودم و تومان توغ هم مرحمت
شد. و عدائی خان را که از بنده های صاحب اخلاص اسب خطم و اسب رمد خسر ح لطف
نموده به منصب هزاری دات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سر فرار ساختم، و همراه خان
جهان تعیین نمودم که اگر کسی را مرد عادل خان حسب الائتماس او بید فرستاد، او را روانه
گرداند و نکو پندت که در زمان حضرت مرش آشپ می از جانب عادی بخن همراه پیشکش از آمده
بود، او را هم همراه خان جهان رخصت فرموده اسب و خدمت و رعایت کردم. و از امرا و
لشکریان که همراه عبدالله خان به خدمت دفع رای مقهور تعیین بودند، مثل داجه مرستگادیز
و شجاعت خان و راجه بکرماجیب و غیره ۴ چهار پچهره سوار به کومک فرزند خان جهان
تعیین شدند بمشید خان را به قصد فرستادم که آن مردم را سرا و لی کرده در اجین به خان جهان
همراه سازد، و از مردم در خانه شش هزار هفت هزار سوار مثل یوسف خان بازده و حاجی بی-
او ذلک و سلام الله عرب برادرزاده مبارک ضرب که ولایت خویره و در قول و آن دو اخی در تصرف
دارد و دیگر بر دیکان و متصداران همراه او صاحب و در وقت رخصت هر یک را به اضافه منصب
و خدمت و ممد خرج سرافراز نمودم و معتمد یک ر بخشی لشکر ساخته ده نك رویه مهر ساختم
که همراه سازند. به پرویز اسب خاصه و به خانامان و دیگر مرا و بده های که تعیین یافته
آن صوبه بودند، خدمتها مرحمت نموده فرستادم. و بعد از اتمام این امور به قصد شکان ز شهر
بر آمدیم و هزار رویه به مبر علی اکبر عنایت شد. چون فصل رسیده بود، به ملاحظه آنکه بیادا
از عبور لشکر نقصانی بهمر روعات رعایا پرسد و با وجود آنکه قوریسول را با جمعی از اجدیان
[۵۰ الف] به جهت ضبط ذراعت تعیین نموده بودم چندی را حکم فرمودم که منزل به منزل
ملاحظه پایبالی نموده مرش نقصانی که به زرعها برسد به رعایا رد می ده باشند و دوهزار
رویه به دختر خانان کوچ دایال و هزار رویه به عبد الرحیم نهر ممد خرج گویان و هزار
رویه به قیاجای دکنی مرحمت نمودم. در دوازدهم حاجر خان برادر عبدالله خان از اصل و

اضافه به منصب هرادی ذات و پانصد سوار و پهلوانان یس در دیگر به منصب ششصدی ذات و سیصد سوار سرانرا گشتند درین روز دو آهوی شایندار و یک آهوی ماده شکار شد. در سیزدهم يك اسب حصه پرخان جهان مرحمت نموده فرستادم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ را به منصب هرادی ذات و پانصد سوار سرانرا ساخته پنجه را رویه مدد خرج عنایت کردم و همراهی با جهان به خدمت دکن رحمت شد. در این روز دو آهوی نر و سه آهوی ماده شکار شد. چهارشنبه دهم يك بیلنگاو ماده و يك چهلکاه به بدوق رده شد. در هفتم قطع لعل و يك دانه مروارید جهانگیر قلی خان از گجرات و انیون دای مرصع کازی که مقرب خاندان از هند کهنایت فرستاده بود به نظر گذشت.

یستم ماه يك ماده شیر و يك بیلنگاو به بدوق رده شد. دو بچه همراه ماده شیر بودند. بجهت بیوهی جنگل و بسیاری درخت و نظر ناپدید گشتند حکم شد که شخص نموده بدست و آورند چون به مرل رسید یکس از شیر بجهت را خریدم غرم آورده از نظر گذرانید و دور دوم مهابت خان بچه دیگر گرفته حاضر ساخت یست و دوم در وقتی که بیلنگاری را به قاپوی زدن بردن ساخته بودم ناگاه جنوداری و دو کهار ظاهر شدند و نینگ و دم خوردند بدر رفت. از هایت اعتراض فرمودم که جنودار را همانجا کشته پاهای کهادان بریده بر سر سواد ساخته گردد اردو بگردانند تا دیگری این جرأت نکند بعد از آن شکار کن بر اسب شکار بازو جره کرده به مرل آمدم و دو دیگر بیلنگاو کلانی را به قراولی سکنندیان به بدوق ردم و او را به منصب ششصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرانرا ساختم [۶۰ ب]. روز جمعه بیست و چهارم صفدر خان که از صوبه بهار آمده بود به سعادت کوروشی سر رسیدی ساعت یکصد مهر در و یک قبضه شمشیر و پنج میل از پیشکش گذراید میل تر متبول افتاد در همین دور بادنگار خود به سرفندی از بیح آمده ملازمت نمود و یکجلد مرقع و چند دامن اسب بادنگار تحت پیشکش گذراید و به خدمت امپادایم.

دو روزه رشبه ششم معزالملك که از خدمت بخشینگری لشکر دانسای مقهور تعمیر یافته بود بسیار و حراست آمده ملازمت نمود در چهاردهم ماه مذکور عبدالرحیم خن را با وجود تمصیرات کلی گناههای او را عفو فرموده به منصب پسر بانی و بیست سوار سرانرا ساختم و فرمودم که کشمیر رفته به اتفاق آنجا محبه مردم قلیج جان را و سایر چ گیرداران و او بیافات نو کرو غیر نو کر دیله طوبی و واقعی به درگاه آورد. کشور جان و لد قصب الدین خان رقلعه دهائس آمده سعادت خدمت و کوروشی در ساعت.

نوروز پنجم از جلوس همایون

روزی که شب یست و چهارم بعد از دپهر و سه گه‌ری حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سعادت است، بحویل نمودند. در این ساعت فیض بخش در مدام تاگ تهل که از مواضع پر گنه باری بوده باشد، مجلس نوروزی برپا داده به سبب پندیر و گوارم، بر تخت جلوس نمودم. صبح آن روز نوروز عالم فرور بود مطابق غره نوروزین ماه سه پنجم جلوس در همین مدام پارعام داده جمیع بندها و امرای درگاه به سعادت کوریش و تسلیم مبارکباد سر فراز گشتند. پیشکشی بمعی امرا از نظر گذشت، حال عظم یک دانه مرادید که چهار هزار روپیه قیمت شده بود گذاراید. رمیران صدر جهان یست و هشت دست جانور شکاری از بارو و حره به دیگر تحف به نظر گذاراید. مه‌بت خان دوسندرق چه کار و رنگ که اطراف آن را به تختهای بلور و صلب ترتیب داده بودند هر چه در درون آب نهاده می‌شد از بیرون به نوعی می‌نمود که گویا هیچ حای نیست پیشکش نمود. کشور جهان یست و دو رنجیر فلز از برآمده پیشکش گذاراید. همچنین هر کس از بندهای درگاه [۶۷ الف] تحفه و پیشکش که داشتند گذارایدند. ضمیر الله پسر فتح نله شریعتی به تعویلداری پیشکش مقرر گشت. سارنگه.

دیو که به بردن فرامین به لشکر ظفر اثر دکن نمیی پاته بود، بجهت پرویز و هریک رمرا تبرک خاصه سر فراز ساختم. به شیخ حسام الدین ولد غازی خان بدخشی که طریقه درویشی و گوشه نشینی اختیار نموده هزار روپیه و خرجی سال شصت نمودم. روز دیگر نوروز به قصد شکار شیر سوار شدم سه شیر دو بر و یک ماده شکار شد به اسبیانی که آثار جلاد و ظاهر نموده به شیر درآمده بودند، تمامها داده به ریختن ماهانه سرافراز ساختم. به تاریخ یست و ششم ماه مذکور اکثر رزها به شکار بنده گاوها مشغولی د شتم. چون هوا رو به گرمی نهاد و ساعت داخل شدن آگره نزدیک رسید به جانب روپ پاس توجه نموده چند روز دیگر در آن نوحی شکار آهون نمودم.

روز ششمه محرم سه هزار و نوزده روپ خاص که روپ پام آبادان کرده است پیشکشی که ترتیب داده بود، به نظر گذاراید. آنچه خوش آمد، درجه قبول یافته تمه به اهدام از مقرر بخش در همین یم یا یریدمگی و برادران او که ز صریه بنگاله آمده بودند، به سعادت کوریش سرافراز گشتند. سید آدم ولد سید قاسم پادشاه نیر از احمد آباد گجرات آمده بود به دین سعادت امتیاز یافت و یک رنجیر پیشکش گذاراید. فوجداری صریه ملاخان از تغیر تاجخان به ابولبی (وزیک مر حمت شد. دوشبه سیوم نزول جلال در باح مذاکر که در بدیکی شهر است واقع [۶۷ ب] شد. صبح آن ساعت دخول شهر بود. بعد از گذشتن یک پهر و ده گه‌ری سوار شدم. تا ابتدای

معموره بر اسب سواری نموده چون سوار شهر ظاهر گشت، بجهت آنکه زحلاقی از دور و
 مردیک دید سواری قیل اختیار نمودم و از دوطرف راه راسا شده بعد از دوپهر اند وقتی که
 منجمان اختیار نموده بودند به میر کی و خرمی به دولتخانه نمایان داخل گشتم. با بر رسم مقرر
 ایام نوروز مرمره بودم که دولتخانه را آئین بسته بارگاههای آسمان نمائش ایستاده کرده بودند.
 بعد از ملاحظه آئین خسرو به جهان پیشکشی که ترتیب داده بود، از نظر اشرف گذر آید.
 آنچه را هر قسم و هر جنس خواهر خواهر و خواهر قشقه و امته پسند خاطر به گزین گردید، قبول
 فرموده تنه را با تمام او مقرر مکنم، به مشرفان شکار فرموده بودم که مجموع جانورانی که
 از روز آمدن تا تاریخ دخول شهر شکار شده باشد، محرومند آید. به دین موجب به عرض
 رسانیدند که در بین پنجاه دشت رودیت هزار و سیصد و شصت و دو جانور جاندار از پرند و
 و چرند شکار شده بود. همت عند شیر، بله گاو بر آمده عناد رس آهوی سیه پنجاه و یک
 راس، سایر جانوران از ماده آهو و قره قویر و غ و غیره هشتاد و دو راس، کلنگه سیاه و طائوس و
 سرخاب و سایر جانوران پرند یک صد و سی و سه قطعه شکار ماهی یک هزار و سیست و سه عدد.
 روز جمعه هفتم مقرب خان از بند کعبه پست رسواری آمده سعادت ملازمت دریافت. خواهر
 و مرصع آلات و ظرفی و آلات طلا و نقره به کار فرنگ و دیگر نایس و نهی فی [۱۶۸ الف]
 مکرر آورد، و غلام حبشی و اسباب عربی و از هر قسم چیزی که به خاطر رسد آورده بود، چنانچه
 در عرض دویم ماه بهی فی و از نظر گذشت و کثر مرصعی خاطر ما گردید. درین روز مصد
 خان که به منصب هزاره و پادشاه سوار سرافرا بود، زیادهای منصب که با صدی ذات و دویست
 هم باشد متدگش به عید علم سر بلندی یافت و به جاگیر سابق خود مرخص گردید. و به
 کشور خان و فرزند خان بر لاس بیر علم مرحمت شد. و یک رجیر قیل فوج بجهت افضل خان
 به خواهر پشوتی پسر و شد که به پند خود یزد. به خواهر حسن که از بیار خجسته معین الدین
 چشتی است به معاد همه ساله هر از و پادشاه رویه عیدیت نمودم و به سب و زلفای به خط ملا
 میر عینی مصور و مذهب حله خلا به غایت مکلف و صفا که سر از مهر قیست دادند، خسان خانان
 پیشکش فرستاده بود، معصوم و کیل او آورده گذراید. تا روز شرف که انتهای صحبت نوروز
 است، هر روز پیشکش چندی از امر و بندهای بزرگه به نظر گذشت و از نایس پیشکش هر
 کس آنچه پسند خاطر می افتاد، قبول نموده تنه را باز می دادند. روز پنجشنبه سپردم مطابق
 نوروز هم فروردین ماه روز شرف که روز خرمی و خوشحالی حضرت بیر اعظم بود فرمودم که
 مجلس جشن ترتیب داده از انعام مکید حاضر سازید و به همراه سایر بندها حکم شد که هر
 کس، به خواهش طیب خود هر چه می خواسته باشد حیدر نماید اکثری شراب و چندی معر

و بعضی از اقویات آنچه خواستند خوردند و مجلس شگفته گشت. دیگر جهانگیر قلی خان از گجرات
یک تخت تیره متبصو و بدوش و صاحب تاره پیشکش در ستاده بوده به نظر گذشت بمهاستگه
نیر ظم شعبت شد. در ابتدای جلوس مکرر [۸ ص] حکم کرده بودند که من بعد هیچکس نخواهد
سرانگند و خرید و فروخت شود و هر کس که مرتکب این عمل گردد گناهکار باشد، و درینرا
اعضایان چندی از آن بدکاران را زنجیر بهار فرستاد، که بدین عمل شیخ قباچی نبوده اند
آن بیماقتان را فرمودم که چس مؤید نموده نگاهدارند.

در شب پنجشنبه دوازدهم امر عجیب و فسیه غریب روی داد جمعی از قوالان در حضور
سرود می گفتند رسید شاه پرورش قلبه سماع می نمود و بیست میر خسرو که بیست
هر قوم راست را می دبی و قبله گامی

ما قبله راست کردیم بر سمت کج کلاهی

مان خاله بی سروده بود. من حقیقت بیست را تفحص می نمودم. ملاهی مهر کی
که در فن خود از بی نظیران عصر و عهد بود نسبت خطبه و نعت کاری قدیم داشت، و در ایام
خرد سالها که سبق پیش پدرم او می خواندم، پیش آمده چنین نقل کرد، که از پدر خود شنیده ام،
که روزی شیخ نظام اولیا کلاهی بر گوشه سر نهاده در کنار آب چون پا ذی پشت بامی تماشا می
عبادت و پرستش هنران می نمودند درین اثنا میر خسرو ظاهر می شود شیخ بدیشان متوجه شده
می فرماید که این جماعت را می بینی؟ و بی مصراع را بر زبان جاری می سازید. ع

هر قوم راست را می دبی و قبله گامی

میری تامل از روی بدردستی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثانی را که ع

ما قبله راست کردیم بر سمت کج کلاهی

می خوانند ملای مشار به چون سخن را بدینجا رسانید و کلمه آخر مصرع ثانی را که بر سمت
کج کلاهی بر زبان جاری شد، حال بر او متبیر گشته و بخود افتاد و سر از قناد او وحشی
عظیم شده بر سر او حاضر شد و اکثری را مظنه شد که مگر صرع حادث گشته است. اطباء که
در خدمت حاضر بودند، مضطربانه بی تشخیص مرض و دین بیض و حاضر ساختن دو شده هر
چند نعت و یا ردند بحال بیامد. از خود در مرتبه اول که افتاده بوده است جان بجان آفرین
سیمیم نموده. چون بدن فی لجمه حرارتی داشت، گمان می بردند که شاید جانی باقی بوده
باشد بعد از اینک زمانی ظاهر شد که کار از کار گذشته و فرو رفته است. او را از مجلس مرده
برداشته بخت و بختش بردند این قسم مردی نا حال مشاهده شده بود، بقی جهت کفن
و دفن او به لرزید، پس فرستادم صبح آن او را به دهی نقل نموده به گورخانه آید و اجسادش

مدفون ساختند.

دو رجبه بیست و یکم کشور خان که به منصب هراو پ هندی سر امر ذ بود، به دهراری
 ذات و سوار سوار گردید و به عایت اسپ عراقی اردوینه حاصه و حلت و هین خاصه بام
 بخت جیت بوارش رفته به حلت و حرداری ملک اوده و تیب و تأیب مشردان آن حدود مرحص
 گشت. بپریه مگلی به حلت و اسپ ممتاز گردیده، برادران به همراهی کشور حکم شد و بی
 ارحله حاصه دلم کمان دم به حبیب الله خواله سموده جهت ر همان سنگه عتایب کرده فرستادم
 به کشوداس مارو سپ حاصه به بنگاله مرحمت کرده شد. به عرب خان جاگیر داد چلال آباد
 هین شعت شد. درین ایام افغان حان وین مددی از بنگاله پیشکش فرستاده بود چون پسند
 خاطر من گشت داخل میلان حاصه نمودم. احمد بیگ حان که به سرداری لشکر بگش معین
 است بپریه نیکو خدمتیا ب فرستاد به اضافی منصب سر امر ذ گشتند منصب حاصه
 او دهر ذ ذات [۶۹ ب] و پاهند سوار بود پانصدی دیگر بر ذت او اضافه مرحمت شد
 تحتی طلای مرصع کاری بهجت پرو بر و سر بیج که به لعل و مروارید ترتیب یافته بود، به بیست
 و یک هزار رویه قیمت شد، بهجت خان جهان بدست حبیب پسر سر بر ه حان به برده پوز عایت
 کرده فرستادم. درین روزها ظاهر شد که کوکب پسر قمر خان به سیاسی آشنائی پیدا کرده و
 رفته رفته سخف آن که تمام کفر و زندقه است، در مذاق این جدها چا کرده عبد للطیف پسر
 نقیب خان و شریف عمرادهای خود را درین صلاات یا خود شریک ساخته بوده است چون
 این معنی شگافه شد به مجرد اینکه برسانیل مقدمه چند خودها مذکور ساختند که ذکر آن
 کراهیت تمام داشت. تأدیب و تیب آن را لازم د ست کوکب و شریف ر بعد از شلاق به قید
 مؤبد محبوس ساختم و عبد للطیف را یکصد دره چا فرمودم که در حضور زدند. این تیب خاص
 بهجت حفظ تربیت بود تا دیگر چاهلان امثال این امور هوس نکنند.

زور دوشبه بیست و چهارم معظم حان به دهلی مرحص شد تا مشردان و معاندان آن و سخی
 ر گو شمال دهد. به شجاعت حان دکی دهر از رویه مرحمت شد شیخ حبیب درمن را که
 بهجت بردن فرامین به بنگاله و مرجمتیا بی که بهر یک از امرای آن صوبه وقع شده بود، حکم
 کرده بودم مرحص معظم اسلام خان و نظر بر ترددات و خدمات شایسته، به منصب پجهراری
 ذات و سوار و حلت خاصه سر امر ذ ساختم و به کشود حان به حلت حاصه و بدراجه کلیان [۷۰ پ]
 نف [۷۱] اسپ عراقی و همچنین به سایر مرا به بعضی حلت خاصه و به بعضی اسپ مرحمت نمودم
 فریدون بولاس که به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و مئصد سوار سر امر ذ بود، به دهر وی
 ذات و پانصد سوار ممتاز گردید.

در شب دوشنبه عرو ماه صفر بنا بر ضلالت خدمتگاران آتش عظیم در خانه خواجه بوالحسن
فتادگانا خیزد از شدت و فرونشاندن آتش اسباب و اشیای بسیار سوخته شد. بد بر تسلی خاطر خواجه
تذاتک ریختی که به او رسیده بود، چهل هزار رویه بدر مرحمت نمود و به مسلمان باره که
برداشته و بر خفته من بود علم مرحمت نمود. معرالمک و که به دیوانی کابل تعیین یافته بود،
در صدی ذ و هفتاد و پنج سوار بر منصب سابق او که هزاری ذب و دوست و بیست و پنج
سوار بوده افزوده مرحمت ساختیم. روز دیگر پهل کتاره مرصع به جواهر قیمتی به خان جهان
مرحمت نموده به برهانپور فرستادیم.

شکایت بیوه زنی علیه مقرب خان: چون بیوه زنی از مقرب خان شکوه نمود که دختر
مرا در بند کهنی است به روز کشیده گرفته بود بعد از بدنی که در منور خود نگاهداشت چون طلب
دختر نمودم، چنین گفت که به اسیر یهود مرده، بنا بر این فرمودم که این قضیه را تمحص نمایند.
بعد از جستجوی بسیار شخصی از ملازمان او که باعث و بانی این تعدی او بوده سیاست
رسانیدم و نصف منصب مقرب خان کم نموده، به این صقیفه ستم رسیده ملد موش و خرچی راه
مرحمت کردم. چون در روز یکشنبه هفتم ماه قران نحس واقع شده بود تصدقات ارحلا و
نقره و سایر فلزات و قسام حبوبات به فقرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که در اکثر مالک
محروریه تقسیم نمایند. شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندی و شیخ مصطفی را که به عنوان
درویشی و کیفیت و حال فقر مشهور و معروف بودند، طلبیده [۷۵ ب] صاحب داشته شد رفته
رفته مجلس به مسامح و وجد گرمی تمام پیدا کرد. خالی از کعبه و حالت نبودند... بعد از
اتمام صحبت به هر یک ازها داده مرخص ساختیم. چون مقرر میردا غاری یگن ترخان به جهت
سازان آذوقه قندهار و ماهیانه یرق اند، از آن قلمه مذکور هر صد شت نموده بود، فرمودم که دو
لک رویه ارزشانه لاهور روانه قندهار سازند. به تاریخ یازدهم ماه اردی بهشت سنه پنجم
جلوس مطابق چهارم صفر در پته که حاکم نشین صوبه بهادر است امری غریب و حادثه عجیب
روی داد، واضحی حاکم صوبه مذکور به گرد کپور که به تارگی به حاکم گیر او مقرر گشته بود و از پته
تا آنجا شصت گرو مسافت است، متوجه می شود و قلمه و شهر را به شیخ بارس و غیاث الدین خانی
دیوان آن صوبه و جمعی از دیگر متصدیان می سپارد و به گمان آنکه درین حدود عیم بیست خاطر
از مساحت قلمه و شهر چنانچه باید جمع می سازد و بحسب اتفاق در همین ایام قطب سامی
مجهولی از مردم او چه که خلعت سرور شده فتنه و عساد بود به درویشان دلی به ولایت بجنه که
در تراحمی پته واقع است در می آید و به مردم آنجا که از مفصلان مقررند، آشنایی پیدا کرده
اظهار می کند که من نصرانی که از بدیعانه گریخته خود را بدین حدود رسانیده ام، اگر همین

همراهی نموده در مقام امداد و اعانت شریک بعد از آنکه کاری سرانجام یافته مدد دولت من
بر شما بان خواهد بود مجمل^۱ بدین کلمات ابله فریب آن گول طبیعت را با خود متفق ساخته
مشخص آنهمی سارده که من حسروم و اطراف چشم خود را که در وقتی ر اوقات داغ کرده
بود و خلاصت آن به نظر می آمده است بدن گمراهان می نموده و می گفته که در بند پناه کنوری بر
چشم من بسته بودند، این علامت آن است [۷۱ الف] و بدین ترور و سرریب جمعی اربوار
ویده بر سر او جمع می شوند و خبر یافته بودند که افضل خان در پشته بیست این معنی را قنوی
عصیم دانسته اینهمی میاید و دوسه ساعت از روزیکشنبه گذشته خود را به شهر می رساند و به
هیچ چیز مقید نبوده و به قلعه می کند و شیخ پندری که در قلعه بود، خبر یافته مضطربانه خود
را به در قلعه می رساند و غیم که در جلو ریز می آمده، فرصت آن می دهد که دروازه قلعه را بسته
و به اتفاق غیاث ارباه کهر کی خود را به کنار آب می رساند و کشتی به دست آورده قصد آن
می کند که خود را به افضل خان رساند. آن مصداق به خاطر جمع به قلعه در آنسه امان و اسباب
افضل خان را با خزانه پادشاهی به تصرف در می آورند. جمعی از پسرولتان و اندام طلب که در شهر
و نواحی بودند، به سر او جمع می شوند. این خبر در گور کپور به فضل خان می رسد و شیخ
بنارسی و غیاث هم از راه آب خود در می رسد و کتابت شهر می آید که بن بدبخشی که خود
را خبر می گوید، به تحقیق حسرو نیست. افضل خان تکیه به فصل و کرم ابله ره دست و اقبال
نموده، به توقف بر سر آب مصداق ر راه می گردد، و در عرض پنجره خود را به حوالی پشته
می رساند. چون خبر آمدن او به آن حرم ده و مصداق می رسد قلعه را به یکی از مصداق خود
می سپارد و سوار و پیاده خود را تودوک نموده چهار گروه ارشهر به استقبال بر می آیند و در کنار
آب این جنگ می شود و به بلك زده و خوردی سلك جمعیت آن تیره بر گذاردن ارهم پاشیده
متفرق می گردند. و از عایت اضطراب دیگر پاره آن بهخت برگشته با چندی به قلعه در می آید و
افضل خان سردری او نهاده امان می دهد که در قلعه را توانند بست مضطربانه به حایه افضل
خان در آمده آن خانه را قایم می سازد و نهاسه بهر در آن حایه بوده ردو خورد می رسد و تحسین
می کند، به زخم ضایع می سازد و بعد از آنکه همراهان او به جهنم می روند و خود عاجز و بیرون
می شود به امان بر آمده افضل خان در می رسد. به جهت تسکین این ماده فساد افضل خان در میان
رود او را به قصاص رسیده چندی [۷۱ ب] در همراهان او را که رنده به دست در آمده بودند،
مقید می سازد. این اخبار متعاقب یکدیگر به مسامع حلال می رسد شیخ بنارسی و غیاث بدین حای
و دیگر مصداقانی که در حرم و حرست شهر و قلعه تقصیر نموده بودند، به آگره طلب داشتم
و هر مودم که همه را سروریش تراشیده و معبر پوشانیده و بر سر سر کرده برگرد شهر و بازار

گردا پلدها است تا باعث تنیه دیگران گردد.

چون دین یام عریض پرویز و برای تعینات دکن و دولتخواهان آنجا متعاقب یکدیگر رسید که هادیخان بیجا پوری التماس و استعفا داد که میر جمال الدین حسین بجو را که مجموع دیاداران دکن بر غول و فعل او اعتماد تمام دارند نزد او برستند تا به آن جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دورسازد و معامه آنجا را حسب الاستیواب هادیخان که طریقه دولتخواهی و بدگلی اختیار نموده صورت پسندیده دهد و به همه جهتی تفرقه و وحشت را از خاطر او دور ساخته و دلاستی او نموده از لطافت و عنایت پادشاهی و در امیدوار سازد. پس بر حصول اینها مبرومی لید. به تاریخ شانزدهم بهمد کرد مرخص ساخته ده هزار روپیه نعام مرحمت نمود و بر منصب سابق قاسم خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود به جهت آنکه به کمبک برادر خود اسلام خاندوانه بنگاله گردد، پانصدی ذات و سوار افزودم. در همین ایام به جهت تنیه و تأدیب بکرمایت رمیدار ولایت ساهو که قدم از دایره اطاعت و بندگی کشیده است مهاستنگه پسر رده را اجدهمان سنگه را تعیین نمودم که هم به دفع مشردان آن سرزمین قیام و قدم نمودم محل جانگیر داجه را که در آن تراخی واقع است، عمل نماید. در هشتم ماه مذکور یلی را به جماعت خان دکنی مرحمت نمودم.

چون حاکم جلال آباد در خرابی قلعه آنجا عرضداشت مرده بود، حکم نمودم که از خرابه لاهور آنچه به جهت تعمیر قلعه مذکور در گاه باشد برده صرف نمایند افتخارخان در بنگاله خدمات [۱۷۲ الف] پسندیده به تقدیم رسانیده بود. حسب التماس صاحب صوبه آنجا پانصدی بر منصب سابق او که هر دو پانصدی بود اضافه نمودم. به تاریخ بیست و هشتم عرضداشت عبدالغفار فیروز جنگه دشمن بر سفارش بعضی بنده های کار طلب که به همراهی او به دفع امرای مقلود مرود تعیین بودند، به عرض رسید. چون از همه بیشتر اظهار خدمتگاری و کبر طلبی غریب خان چانوری نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار بود پانصدی ذات و چهارصد سوار افزودم و همچنین در مورد خدمت هر یک از آن بنده ها به زیادتى منصب سرافراز گردیدند. دولستان که به جهت آوردن تخت سنگ سپاه قبل از این به لادآباد مرخص گشته بود، در چهارشنبه چهارم ماه مهر آمده ملازمت کرد و آن تخت را صحیح و سالم آورد الحق حجاب نخته سنگیت از غایب سیاهی ویرانی بسیار برآید که از قسم سنگ محک بوده باشد. طول آن چهار ذراع و نیم کم و عرض آن دو ذراع و نیم و یک طو و حیم آن سه طو بوده باشد. اطراف آن در به سنگ تراشیده هر برآمده ام که ایات مناسب نقش کرده اند و پاهای هم از آن قسم سنگ یراقی تصب نموده اند. اکثر اوقات بر آن تخت می نشیم. حد لسمان به جهت

بعضی نصیر انت در بند خانه مقید بود، چون برادر اوجان عالم صامن و متعهد کار و شمشه اور
 ارفید بر آورده به منصب هزاری دات و چند صد سواد سراج در ساختن و به فوجدا یی صوبه الله
 آباد تعین یافته جاگیر فاسوحن بر در سلامحن در بندو مرحمت کردم، و تربیت حان را به
 لوجدازی سر کرد انور فرستادم. به تاریخ دوازدهم ماه مذکور عرض داشت حان جهان به
 عرض رسید که خانجانبان حسب احکام به رفاقت مهاشحن روانه درگاه گشت و میر جمال لدین
 حسین که به رفتن بیجا بود از درگاه تعیین یافته بود، پرهانپور به مهر هی و کلای عادلخان توجه
 بیجا پور شد. در تاریخ بیست و یکم ماه مذکور مرتضی حان به صاحب سونگی پنجاب که از
 اعظم ممالک محروسه است مر واد ساخته. شاه خاصه مرحمت فرمودم تاجحن [۷۲] در
 که در صوبه میان بود. بهادرای کابل تعیین فرموده بر منصب ساهن او که سهرازی ذات و هزارو
 به صد سواد بود، به قصد سوز دیگر ورودم بحسب الانتماسی عبداللحان میرور جنگ پسر
 راهشکر نیز به اصفافه منصب سر مراد گشت. نهایت حان که قبل اریں به جهت تحقیق جمیع
 امرای نیات دکن و آوردن خانجانبان به پرهانپور مرخص گشته بود، چون بهر حسی آگره
 رسید خانجانبان را در جهت منزل شهر گزیده خود بیشتر آمد و به سعادت کورنش و آستابوسی
 سراج از گشت و بعد دچند روز به تاریخ دوم آبان حان آمد. ملازمت کرد چون در پاد
 کثر دولتمندان مقامات واقع و غیر واقع ادروی به هیئتی حرد عرض داشت نموده بودند،
 خاطر زو منحرب گشته بود آنالکات و عیبتی که همیشه در پاد او سی کردم واد پور بزرگوام
 دیده بودم یں به در بهصل پاد و درین ملوک به حق بودم چرا که قن از این حد تعهد خدمت صوبه
 دکن به بدنی معین سپرده در ملازمت سلطان پرویز بادگیر امرا بدان مهم عظیم متوجه گشته
 بود بعد از رسیدن به پرهانپور ملاحظه و مبکرده در هنگامی که حرکت لایق بود، و سر انجام
 رسد و دیگر ضروریات شده، سلطان پرویز لشکر هارا به بالاکهانی بر آورده رفته به وسطه
 بی انتهای سرداران و مقامات و اختلاف و تبهی ماصواب کادی کشید که خن نصیر تمام
 پیدا کردد پکنی به ملحقا به دست درسی آمد و کورسپه مختل و درهم شده هیچگونه کاری از
 پیش رفت واسب و شتر و دیگر چهارپایان صایع شد و دینا بر مصلحت وقت مصلح گونه با مخالفان
 پره بخت نموده سلطان پرویز لشکر را به پرهانپور بازگردانید. چون معامله خوب نشد این
 تفرقه و پریشانی را مجبوع دو تنحو هان از اتفاق و بی سراجامی حانندان داشته، درین سبب
 عرض به درگاه ارم رسد شتند. گرچه این صبی مطلق بهر سنی افتاد حایت ایی خدشه بخاطر
 راه پست تا آنکه عرض دست حانجهان رسید که این جن و پریشانی تمام از اتفاق شد و مقامان
 دست داد یا این خدمت را باز باید در گداشت یا ورا به درگاه طلبیده یں نو حنه برداشته [۷۳ الف]

شهر د ابدین خدمت تعیین فرموده سی هزار سوار معین مشخص به کمک این بنده مقر و داشت تا در هر ضرورت تمام ولایت پادشاهی را که در تصرف عظیم است، مستحقین ساحه و قلعه قلعه‌ها و دیگر قلعه‌های سرحد را به تصرف بنده‌های درگاه در آورده ولایت بیجاپور را نیز عسیره ممالک معروضه سازم. و اگر این خدمت را در مدت مدید کورد به اصرام ترسام از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را به بنده‌های درگاه می‌دم. چون صاحب میان سرداران و خانانان به اینجا رسیده بود بود، او را در آنجا مصلحت ندیده سرداری را به حاکم جهان تفویض فرمودم و او را به درگاه طلب داشتم یا فعل سبب بی‌توجهی و بی‌التفات نیست، بعد از این آنچه ظاهر گردد بدخود آن امر را تب توجه و بی‌توجهی به عمل خواهد آمد.

سید علی باره که از جوانان مقرر است مواخنه پهلوی ذات و دوست سوار بر منصب سابق او که هرادی ذات و پانصد سوار بود، از دهم داد و ولد خانانان را به منصب هرادی ذات و سوار سرامان ساخته سرکاری عادی بود را بهجاگیر او مقرر داشتم قبل از این عسیره مظفر حسین ولد سلطان حسین میرزای صفوی حاکم قلعه را به قریه سلطان حرم نامرد نموده بودم در این تاریخ هجدهم آبان چون مجلس طویله‌ها گشت بود، به بنده بابا خرم رفته، شب نیز در آنجا گذر بدم و کثر امر را به خلعت سرامان ساختم و چندی از محبوسان قلعه گواپار به تحصیل حاجی میرزا ارباب خلاصی یافتند و به کمک روپیه که اسلام‌خان از پرگت خالصه تحصیل نموده بود، چون بر سر لشکر و خدمت بود به انعام او مقرر داشتم پاره طلا و نقره از هر جنس دروغه به مستندان داده مقرر داشتم که به فقرای آگره تقسیم نمایند در همین روز مریدان جهان به عرض رسید که ابرح ولد خان با مادر از شاهزاده رحمت حاصل نموده، حسب الحکم روانه درگاه ساخت و آنچه در باب ابرو الفتح بیجاپوری حکم شده بود، چون مشرف الیه مرد کار آمدنی بود از فرستادن او با فعل باعث نویسی دیگر سرداران دکن که قویا به جهت ایشان رفته می‌شد با بر آن او را نگهداشت و حکم شده بود که چون کیشود اس پر دای کلهر که [۷۳ ب] در خلعت پرویزی باشد، طلبیده ایم. اگر در فرستادن او مالی در خواهی بخوای او را به خواهی ساخته، چون این معلوم پرویز گشت می‌الود او را در خدمت کرد و گفت که این چند کلمه از زبان من عرض داشت خواهی نمود که چون حیات خود به جهت خدمت آن خدای مجازی می‌خواهم وجود و عدم کیشود اس چه خواهد بود که در فرستادن او ایستادگی نمایم. نهایت خدمتگاران اعتباری سر که به هر تفریب طلب می‌دارند باعث نویسی و شکست خاطر دیگران می‌گردد و در سرحد مشهور شده حمل بر بی‌بیشی صاحب رقبه می‌شود دیگر امر از حضرت است.

از تاریخ که قلعه احمدنگر بمصر برادر مرحوم دایان به تصرف او پی دولت دهره
 درآمد، تا تاریخ حال حفظ و حراست آنجا به حواجه بیگ میری صفوی که رجویشان غریب
 پناه شاه طلبه است، مقرر بوده، حد را آنکه شورش دکن مهیور بسار شد، قلعه را محاصره
 کردند در نوادم جاسپری و قلعه دری تفصیر نکرد. تا آنکه حاجان و مر و سردار می که
 در برهانپور جمع شده بودند در ملازمت بر ویر متوجه دفع و دفع مقرران شدند و در اختلاف
 رایها و نقای امرای و سرانجامی رسید و علت شکوگران سنگی را که صلاحیت کا هدی کلان
 داشتند به راههای نامناسب و کوهها و کتلای صعب در آورده در عرض انداز روز پریشان و
 بی سامان سخت. چون کار بدینجا رسید و تمر غله بجایی انجامید که حاجی در عرض نامی
 می دادند، بی علاج به مقصد در رسیده برگشتند و حشم قلعه که چشم برآمداد بر لشکر دست
 در شدند این خبر بدو می باشد به یکباره جوشیدند و خواستند که از قلعه بر آیند. حواجه
 بیگ میر را چون برین معنی مطلع گشت در مهم تملی و دلاسی مردم شد و هر چند کوشید نتیجه
 نداد. آخر الامر به قول و قرار با مردم خود قلعه برآمده متوجه برهانپور گشت و در تاریخ هشتم
 شهرانه را ملازمت نموده عرایض که در باب آمدن او رسید چون ظاهر گشت که در تردد
 و تمك حلالی تفصیر نکرده، فرمودم که منصب را که پنجه را کی ذات و سواد بود برقرار داشته
 جگیر [۷۶، الف] نحوه دهد. به تاریخ هم عرض داشت بعضی امرای دکن رسید که به
 تاریخ بیست و دوم شعبان میر جمال الدین حسین به یحیا پور رسید عادلجان وکیل خود را به پیشیار
 به بیست و نه فرستاده حردهم نامه گروه استقبال نمود و از همدرازه میر را به منزل خویش برد.
 چون هوای شکار بر طبیعت غالب بود در ساعت سه و سه که منجمان انتخاب رسیده بودند از
 شب پنجم شب پانزدهم رمضان مطابق دهم آذر سته پنجم یک پهر و شش گهروی گذشتنه متوجه شکار
 شدم و در باغ دهره که متصل به شهر است سرل سختی و قبح شد، حدی منزل دهر اردویه و
 فرگل برم حاصگی به بیرعی کرد، در اور، رخصت شهر نمودم و در ملاحظه آنکه علات و
 مردوعات بی سیر و پامال مردم شود، حکم فرمودم که غیر از مردم سرودی و بندهای خاص پیش
 خدمت همه در شهر بوده باشد و حفظ و حراست شهر به حواجه جهان فرموده او را رخصت دادم.
 به تاریخ چهاردهم سده الله و الله سعید حاکم قبل مرخصت کردم. به تاریخ هجدهم مطابق بیست و
 یکم رمضان چهل و چهار قبل که هاشم خان و نقد سم جان از درسه که در قصای بنگانه است
 پیشکش فرستاده بود، نظر گشت، رأی جمعه یک مین بسپار حوی و مطبوع بود، اند آرد حاصه
 ساختم

به تاریخ بیست و سوم کسوف واقع شد. دبرای دفع سعوت آن حردا به صلا و نقره

وزن کردم و یک هزار و هشتصد و نه طلا و چهار هزار و نهصد روپیه شد، آنرا با دیگر تمام حیوانات و انواع حیوانات اریل و اسب و گاو فرمودم که در بنده آگره و دیگر شهرهای حوالی بر مستحقان یمیه و محتاجان درمانده تقسیم نمودند.

چون مهمات لشکری که به سرداری پرویز و سرکردگی و سریراهی خانهایان و میرهای چلبی از امرای کلان منصب مثل راجه مان سنگ و حاکمهای و آصف خان و میرالمراد و دیگر منصبداران و سرداران انحرطایقه و هر دست که به تسخیر دکن تعیین یافته بودند بدان انجامید که از نصف راه برگشته به برهانپور معاودت نمودند و همگی بنده های بنشد و همه بوسان راست گفتار و رایض بدرگاه فرستاده بآدمودند که گرچه برهم خوردگی و حیرانی این لشکر و جهتها و سیاه بسیار بود اما عمده اسباب بی اتفاقی امر به تخصیص نفاق خانها مان شد. بنابراین بخاطر گذرانیدم که خان اعظم را بالشکر [۷۷ب] تازه روز باید فرستاد تا تلافی و تدارک بعضی امور تلافی و تدارکها که از خان امرای چنانچه مذکور شد روی داده نماید. یازدهم دی بنده به تسلیم این خلعت سرانرازی یافت و حکم شد که دیوانیان سرایجام نموده اود به زودی روانه سازند و خان عام و فرزند و خان بر لاس و یوسف خان ولد حسین خان تکر به و علیخان نیازی و بهادر تلمیق و دیگر منصبداران قریب ده هزار سوار همراه او تعیین نمودم. مفروضه که برای احدیانی که بدین خدمت تعیین اند دوهزار اهل دیگر همراه سازند که همگی درازده روز برده باشند و سی لک روپیه حراته و چند حلقه بیل همراه ساخته رخصت دادم و خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسب و زین مرصع و بیل خاصه و پنج لک روپیه نقد خرج پسو حدیث نمودم و حکم شد که دیوانیان عظام از محال جاگیر او پزهاقت نمایند و امرای تعیینات به خلعتها و اسبها و رعایتها سرافراز شدند و بپاهاقت خاند که چهارهزاری ذات و سعه زاد سور بود با قصد سرانرازی دیگر بر منصب او افرودم و حکم کردم که خان عظم و بن لشکر و همه برهانپور رسیده و به حقیقت برهم خوردگی لشکر پیش پا گرفته رسیده حکم سرداری خان اعظم به امرای آن حدود رسانیده و نمود. به و متفق و یک جهت ساخته و سامان لشکر آنجا دیده بعد از انتظام و نظام مهمات مرجوعه خانهایان را همراه گرفته بدرگاه آورد و روز یکشنبه چهارم ذی قریب به آخرهای روزگار چینه مشغول نمودم و در این روز و روز پنجشنبه مقر نمودم که جدا دار کشته بشود و گوشت تناول نمی کنم. روز یکشنبه خاصه به جهت تعظیمی که بند بزرگوارم آنروز را می داشتند پناجه گوشت میل می فرمودند و کشتن جاندار منع بود سبب آنکه روز یکشنبه گوشت مبارک ایشان واقع شده بود می فرمودند که در این روز بهتر است که جانداران از آسیب مصاب طبعشان خلاص باشند و روز پنجشنبه که روز جلوس من است درین روز هم فرمودم

که چاندان را بیجان سازند. در ایام شکار درین روز تفنگ به چاندان شکاری نمی‌اندازم
در حالتی که شکار چینه می‌شد. انوپ رای که خدمتگزاران بزرگ دست جمعی را که در شکار همراه
[۷۵الف] می‌باشند پاره راه دورتر از من میر کرده به درختی می‌رسد که زنی چند بر آن بسته
بودند چون نظرش بر اینها می‌افتد با کمان و تکه چوب گرفته بدان طرف متوجه می‌شود
اتفاقاً در حوالی آن درخت گاوی بیم حورده می‌یابد. مقارن آن شیری بزرگ قوی چینه اریاب
بوته چوب که در آن حوالی بود بر خاسته روان می‌شود یا آنکه اردو ده گهری بیشتر رسیده
بود، چون ذوق مر به شکار شیر می‌داشت خود با چندی که همراه او بودند، شیر را قبل نموده
کسر به من فرستاده خبر کرد. چون خبر به من رسید چنانچه متوجه گشتم. با خرم و دامداس
و عتاد رای و جاتخان و یکدوی دیگر با من همراه بودند. به مجرد رسیدن دیدم که شیر در به
درختی نشسته است، خواستم که سوره تفنگی بزنم دیدم که سببی طائی نمود پیاده
شدم و تفنگ را برداشتم. گشاده دادم چون در رسیدی مشاهده کردم و شیر در پستی بود
نداشتم که بدو رسید یا بر سینه تفنگی دیگر نداختم به خاطر رسید که این تفنگ به او رسیده
باشد. شیر بر خاسته حمله کرد و میر شکاری را که شاهی در دست داشت و به حسب اتفاق در برابر
او واقع شده بود زخمی کرده به جای خود داشت. درین حالت بلوقی دیگر بر سه پایه نهاد،
مجرای گروتم انوپ رای سه پایه را گرفته مشاهده بود ششیری در کمر گرفته چوبی در دست
و با خرم در جانب چپ به آنکه فاصله و دامداس و دیگر بنده در عقب او و کمال تر و تفنگ
پر کرده به دست من می‌داد و چون حوستم که گشاده نمایم شیر غران به جانب مایان رو شده
حمله آورد گشت، مقارن آن تفنگ را گشاده دادم از معادی دهمن و دند ن او گذشت صدای
تفنگ او را پرتیر کرد، جمعی از خدمتگاران که هجوم آورده بودند تاب حمله او نیاورده
همه یکجا پگر نمودند، چنانکه من زده که و آسیب ایشان یک دو قدم از جای خود
در پس رفته افتادم به تحقیق می‌دمسم که حوسه کس یا بر سینه من نهاده زب لای من
گذشتند. به بند اهتاد رای و کمال بیگانه قرار داشت ده شدم. درین وقت شیر به مردمی که در دست
چپ بودند قصد نمود انوپ رای سه پایه از دست گشته متوجه شیر شد شیر به همان چوبی
چالاک که حبه [۷۵ب] آرد گشته بود، بر و برگشت و او مرد نه به شیر رو بردید و آن چوب
را که در دست داشت به هر دو دست دو بار بر سر شیر محکم کوبید شیر دهمن باز کرده هر دو
دست انوپ رای را در دهمن گرفت و چنان خستید که دندان از ز آن سر هر دو دست او
گذشت اما آن چوب را نگشتری چوب که در دست داشت، خیلی مدد شد و نگذاشت که دستهای
و از گذر رود و حمله و دکه شیر انوپ رای در میان بر دو دست او به پشت افتاد چنانچه سر در روی

از معادی سپه‌شیر شد در این وقت با باخرم و رامداس متوجه شدند نامده انوپ رای می‌یفتند. شاهزاده تبی بر کمر شیر انداخت و رامداس هم دو شمشیر بکار برد. یکی که به شاه شیر می‌رسد سی الجمله کز اگر می‌افتد و حیانتان به چوبی که در دست داشت چندی بر سر او زد، انوپ رای روز کرده دستهای خود را از دهن شیر برمی‌آورد و دوسه مثنی بر کله او می‌زنند و به پهلر غلطیده بهرود را بر راست می‌ایستد. در وقت کشیدن دستها از دهن شیر چون بداند او از جاب دیگر سر بر آورده بود پیاده چال می‌شود و هر دو پیچه او را درش گذشته در حین ایستادن که شیر هم ایستاده می‌شود مینه او را به آسیب ناخن و چنگال مجروح می‌سازد. چنانچه رحیمهای مذکور دوری چند او را آزرده داشت و به جایی که زمین سرایشی داشت در رنگ در کشتی گیر بر یکدیگر چسبیده غنطن شدند و در جایی که من ایستاده بودم زمین سی الجمله هوار داشت. انوپ رای می‌گوید که الله تعالی این مقدار شعور به من داد که شیر را همدان بدانم و بر دم دیگر از نمود خبر ندادم. دوی رمان شیر او را گدشته دران می‌شود. او در آن شبخیری شمشیر علم کرده از پس و دمی آید و بر سر او می‌زنند شیر چون دوی می‌گرداند تبی دیگر بر صورت او می‌نماید چنانچه هر دو چشم او بریده می‌شود و پوست و ابروی او که به شمشیر جدا شده بود بر بالای چشمهای او می‌فتد. درین حالت صالح نام چشراش می‌چون وقت چرخ شده بود مصطربا به می‌آمد به حسب اتفاق به شیر کردگی بر می‌خورد. شیر به یک پیچه او را برداشته می‌اندازد و قتاد و چاندان یکی بود و مردم دیگر رسیده کار شیر را تمام می‌سازند. چون این قسم خدمت او به فضل آموخته سپاری او مشاهده گشت بعد از آنکه او لم زحمات خلاصی یافت و به سعادت ملازمت شامت به خطاب سی رای سنگدل او را امپاژ بخشیدم. انی رای به زبان هندی سرور [۷۶ الف] صرح را می‌گوید و او سنگدل شیر مار مراد است. و شمشیر خاصه مرحمت کرده بر منصب و پاره‌ای افزودم. غرم پسر خان اعظم را که به سکرمت ولایت چون گور تمین یافته بود به خطاب کامل سخانی سر امر از ساختم.

روزی که شب سیوم‌نی فصد به شکرمای مشغول داشتم، هفتاد و شصت و شش ماهی شکار شد و در حضور به امر را بچکین و کتر بندها تقسیم یافت. من به پسران ماهی پولکدار نمی‌خورم اما از این جهت نیست که شیعه‌مذهبان غیر پولکدار را حرام می‌دانند بلکه سبب تفرمن از این جهت است که از مردم گفته شنیده‌ام و به تجربه نیز معلوم شده که ماهی غیر پولکدار گوسفتهای حیوانات مرده می‌خورند و ماهی پولکدار می‌خورد. از این سر خوردن آن بر طبیعت من مکروه آمده. شیعه سی‌داند که بچه سبب نمی‌خورد و زچسبب حرام سی‌داند ز شیران خاکی که در شکار همراه می‌باشد یک شیر پیچ تبه گاوارا که به وزن چهل و دو من هندوستان بود،

بوداشته ایستاده شد.

ظیری بشاپوری که درین شعر و شاعری و مردم قرار داده بود و در گجرات به عنوان تجارت بر می برد، قبل ازین طلبیده بودم در پیولا آمده ملازمت کرده قصیده بوری را که به پارای چهلجوانی و جمال است جهان را تسبیح نموده قصیده به جهت من گفته بود گذاردید هر ادویه و سب و خنک به حبله این قصیده بدو مرحمت نمودم. حکیم عید گجراتی را که مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود و در هم طلبیده بودم آمد و ملازمت کرد و نیزه نفسیه و سادگیهای او بیشتر از عیبت او بود. مدتی در ملازمت بر سر برد چو ظاهر شد که در گجرات سوای او طبیعی نیست و او را هم خوراکیان و تخصص به قسم هر در پیله و چند عدد شل به او و مردمان او داده پخته در دست به بند معاش او مقرر داشتم و خوشحال به وطن مألوف مرخص گشت. پوس و ولد حسین خان تکریم از جاگیر آمده ملازمت کرد و در پنجشنبه دهم ذی حجه عید قریب شد، چون در درویش کوه مسج است که چاند کشته شود در روز جمعه فرمودم که حیوانات قربانی را قربان ساختند سه گوسفند را به دست خود قربان کرده بشکار سوار شدم و شش گهسری از شب گذشته بود که باز گشتم درین روز پله گاوی شکردند به ورن سه من و سی و پنج سیر چون حکایت این پله گاوی از غرابی نبود نوشته شد در دوسال گذشته که به سیر و شکار به همین منزل آمده بودم این پله در شهر مرتبه بندو زدم چون زخم به جای کاری واقع نشده بود بفیاد و پله رفت. در این مرتبه نیز این پله در شکارگاه به نظر در آمد و قر و لال شد و گفت که در سال پیش زخمی بند درخته بود، مجملاً سه تنگ دیگر هم درین روز بروردم اصلاً کارگر نداشتاد و سر در پی او نهاده ن سه کوه مسج در عصب او پیاده ملی کردم هر چند تردد کرده به دست در نیامد آخر الامر تردد کردم که گر این پله به دست بیفتد گوشت او را طعام بخنه به روح حضرت خواجه معین الدین به فقرا بخورائیم و یک مهر و یک در پیله بدر حضرت دادند بر دگوارم نمودم. مطابق این بیت پله از تردد باز ماند. بر سر و دیوه فرمودم که در حال حلال کردند و به اندر آورده به طوری که بند کرده بودم به جا آوردم گوشت پله گاو را طعام پختند و مهر و دیوه را حلوا و بان سمان نموده در ایشان و گرسنه ها را جمع کرده در حضور خود تقسیم نمودم بعد از دو سه روزی یا پله گاری به نظر در آمد هر چند تردد نموده غوسم که در یک جا قرار گیرد نا تنگ انداخته شود، مطلقاً قابو به دست در نیامد تا قریب شام ارض به و تنگ بر دوش می رفتم تا وقتی که آفتاب غروب نمود مایوس ازین و شدم یک بار بر زبان من گذشت [۷۶ ب] که خواجه این پله هم نذر شماست، گفتن من در سخن از معنی واقع شد، تنگ چاق ساخته اند غنم و او را ندیم و این هم به دستور پله سابق فرمودم که طعام بخنه به فقرا بخورائید.

دو ریکشته نودهم کی حجه بارشکار مای شد. درین روز تخمیناً سیصد و سی مای شکار
 شده باشد. چها شب یست و هشتم ماه مذکوره در روپاس نزول واقع شد. چون زنگارگاههای
 مقدوس است و حکم است که هیچکس در آن حوی شکار نکند، آهوی بی نهایتی در آن
 صحراها بهمرسیده چنانچه به آبادیها درمی آید و از ضررت هرگونه آسیبی ایمن اند. در روز
 دقان صحرا شکار بمودم آهوی بسیار به فنگ و چینه زده شکار کردم. چون ساعت دخول به
 شهر نزدیک بود دوقل در میان کرده شب شنبه دوم محرم سنه ۱۰۴۰ به باغ عبدالرزاق مصوری
 که نزدیک بلکه متصل شهر است نزول، جلال واقع شد. درین شب اکثر بندهای هرگاه مثل
 حواجه جهان و دولتمدار و جمعی که در شهر مایند بودند، آمده ملازمت نمودند. ابرج راهم
 که از دکن طلیده بودم به سعادت آسانبوس مشرف گشت. روز یکشنبه هم در باغ مذکور توقف
 و قیام شد و عبدالرزاق درین روز پیشکشهای حردرا گذارید. چون آخرین روز ایام شکار بود
 حکم شد که ملت شکار و عدد چاتورن و که شکار شده به عرض رسانند ملت شکار از بهم
 ماه آذر لغایت یست و نهم اصفند از هر سنه پنج سماء و یست و در و شکار برین موجب شیر
 دوازده قلاده، گوزن یکداس، چهلکاره چهل و چهار، کونه پانچ یکداس، آهوی دوازده
 آهوی سیاه شصت و ستراس، آهوی ماده سی و یک داس، دوپاه چهار قلاده آهوی کوراده شصت
 داس، پاتل یکداس، نمرس پنج قلاده، کفتاد سه قلاده، خرگوش شش، بله گار یکصد و هشت
 داس، ماهی یکمرا و دو دوش قطع، قطاب یکدست، تنذری یکقطعه، طلوس پنج قطعه و سنگ
 یکقطعه، کاروانک پنج قطعه، درج پنج قطعه، سرخاب یک قطعه، سارس پنج قطعه، مجموع
 یکمرا و چهارصد چهارده. روز شنبه یست و نهم سفند و مر مطابق چهارم محرم برجل سوار
 شده متوجه شهر شدم. زیباغ عبدالرزاق تا به دولت خانه قلمه که یک کوره و یست طناب مسافت
 است هرانو پانصد رویه تیار کردم. و در ساختی که قرار یافته بود داخل دولتخانه شدم. دربار
 را به طریق معهود به جهت جشن نود روز در اقصیه تخریخته آئین بسته بودند. چون در ایام سیر
 شکار حواجه جهان را حکم شده که در محل عبادتی تمام راست نماید که قابلیت شست و
 داشته باشد، حواجه متاربه این نوع عبادت عالی شان را در سماء تیار و مکمل ساخته بود.
 به غایت کار تمایزی نصب بسته کرد و مصوران نیز کار تمایان و جلد دستی خوب کرده اند از
 گرد راه به بعضی عبادت بهشت مثال داخل شده تماشا می آن منزل نمودم، به غایت القایست و حسن
 اقتاده به تخریب و تحصیل بسیار حواجه جهان سر بلندی یافت. پیشکشی که ترتیب داده بودند،
 در همین عمارت به نظر اشرف گذاید و بعضی از آن پستد خاطر گردید، تیره را به او بخشیدم.

نوروزششم از جلوس همایون

در گه‌ری و چهل‌پل از درود دوشبه گذشته حضرت‌نیر عظم به برج شرف‌خود، که حمص باشد، تمویل نمود. در مردم کور غره نوروزین مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نوروز ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمودم. امر و سایر بنده‌های درگاه سعادت کورنش دریافتن تسلیمات مبرک‌دی به جای آوردند. پیشکش بندها درگاه مثل میران صدر جهان و عبداللّه‌خان فیروز جنگت وجه نگیر قلی‌خان ز نظر اشرف گذشت. روز هشتم محرم پیشکش درجه کلیان که از بنگاله فرستاده بود، از نظر گذشت. روز پنجشنبه بهم‌ماه مذکور شجاعت‌خان و بعضی از مصلداران که به طبیب از دکن آمده بودند ملازمت کردند، خجمر مرصع به‌رزاق وردی اوریت مرحمت شد. در همین ایام پیشکش نوروزی مرضی‌خان ز نظر اشرف گذشت چیز بسیاری از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود. همه را دیشم آنچه پس‌حاضر گردید، از جو هر گران به اشمه [۷۷ لب] نصیه و قین و اسب گرفته تنه را بار گردانیدم. و خجمر مرصع به ابوالفتح دکنی و سه‌زار رویه به میرعبید قه و یک‌اسب عراقی به مقیم‌خان مرحمت نمودم. شجاعت‌خان را به همین قصد از دکن طلبیده بودم که او را به بنگاله برداسلام‌خان فرستم که در حقیقت قائم‌مقام او باشد. منصب او را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود، پانصدی ذات و سوار فروده به خدمت صوبه مذکور تسبیح کاسلم و خواجه ابوالحسن در قطعه لعل و یشتانه مروارید و ده انگشتری گذارید، به ابرج پسر حاجان کمر خجمر مرصع مرحمت نمودم، منصب خرم، هشت‌هزاری ذات و پنجاه سوار بود، دوازده‌هزار دیگر بر ذات از او نمودم و خواجه جهان را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت، پانصدی ذات و دویست سوار دیگر اصافه نمودم.

ملازمت نمودن یادگار علی‌سلطان ایلچی دارای ایران، بست و چهارم محرم که هفدهم فروردین روز شرف باشد، یادگار علی‌سلطان ایلچی شاه‌عباس دارای ایران که به پرسش عزیزت حضرت عرش‌آشیا بی و تهنیت جلوس من آمده بود، سعادت ملازمت دریاب و سوغاتی که برادر شده‌های فرستاده بود، ز نظر اشرف گذارید. اسبان خوب و قشمه و زهر جسی تخته‌های لایق آورده به، بعد از گذاریدن سوغات در همین روز خلعت و خمر و سی‌هزار رویه که به حساب ولایت هزار تومان بوده باشد به و مرحمت نمودم و کتابانی که مبنی بر تهنیت و پرسش نصیه و لایق بزرگوادم بوده گذارید. چون در کتاب تهنیت افلاک و محبت بیش ادیش نموده و در مراعات نسبت ادب و بیگانگی دقیقه‌ی هر و گذاشت بکسره محوش آمد که

کتابت به محض داخل گردد.

لقل کتابت شاه عباس: «تاریخات معاصر ربانی و قطرات غنیمت معاصر سیدانی طراوت
بحش حدائق ابداع و اختراع باشد، همیشه گلشن سلطنت و جهانیانی و چمن در اهت و کامرانی
اطلی حضرت فلک مرتبت، خورشید نورس، پادشاه جوان بهجت، کیوان وقار، شهریار نامدار،
مهر اقتدار، خدیو جهانگیر کشورگشا، خسرو سکنندرشکو، دادالوا، مسند مشین بازگاه عظمت
و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و جلال، سر همت قزای ریاض کامرانی، چمن آرای گلشن
صاحبقرانی، چهره گشای جمال جهانیانی، بیس رمود آسمانی، زیور چهره داش ویش [۷۷]
ب]، فهرست کتاب آفرینش، مجموعه کمالات انسانی، مرآت تجلیات یزدانی، بلندی بحش همت
بند، سعادت فزای طایع ارجمند، آفتاب فلک اقتدار، سایه عاطفت آفریدگار، جم جاهد انجم
سپاه فلک بازگاه، صاحبقران، خورشید کلاه، عالم پناه، از جویبار عایب نهی و چشمه سار
مرحمت نامتناهی سرعیز برده، مساحت قدم مساحتش از آسیب خشکسال عین لکمل، معروض
باد، حقیقت شوق و محبت و کیفیت حلت و مودت تحریر پذیر نیست. ع

للم و آن زبان نبود که در عشق نگرید باز

اگر چه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده ام قبه همت و لا نهیت
نسبت معنوی و قرب باطنی است. لله الحمد که به حسب وحدت ذاتی این یارند درگاه
ذوالجلال و آن نهال سمدل اهت و اجلال این معنی به تحقیق پیوسته بهد مکانی و دردی
صوری جسمانی مانع قربت خیالی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و ازین جهت
گرد ملال بر آئینه خاطر خورشید مثال نشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همواره
مشام جان به دوايح و ارباب حلت و و داد و نسیم بهر شمایم محبت و اتحاد مظهر گشت، به
مؤانست روحانی و مواسلت جاودایی رنگ ردای شوق در دست است. بیت

همشیم به خیال تو و آسوده دلم این وصالی است که در پی ضم هجرانش نیست

المنه لله تدلی و تقسم که نهال آرزوی دوست حقیقی به ثمره مراد بازور شده شاهد مقصودی
که ما بها در پرده قضا مستور بود و به تصریح و ابتهال از بازگشاه و اهب متعال حله گیری آن
مسالت می شد، به حسن رجعی از حجله غیب به مظهر و دآمده پر تو جمال بر مساحت آمال حجه
مال منتظران انداخته، برقرار تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن -
آزای پادشاهی و دیت آفرای سریر هشی گردیده ولوای جهانگشای خلافت و شهر یاری
و چتر ظک فرمای معدت وجه نداری آن رفعت بخش امرو و اورنگ و عقده گشای دانش و
و فرهنگ ظن معدت و مرحمت بر مفاذق هال بیان انداخت - مید که همین مراد [۷۸ الف]

بخش جلوس میست، مانوس آن نجیسته طالع همیون پخت فروزنده تاج و فرورنده نحت بر
همگان مبارک و میمون و فرجنده و همایون گردانیده و همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی و موجات
حشمت و کامرانی در تریاید و تصاصف باد آمین. طریق و داد و روشی تعدد که بین الایاء و الاجداد
اسفاد یافته بنارگی میانه این محصل محبت گزین و آن معدل آئین استقرار پذیرفته منتضی آن
بوده که چون مژده جنوس آن جانشین مسدگور کانی و وارث اسر صاحبقرانی بدین و یار دسد
یکی از معرمان حریم عزت بر سیل تعجیل تعیین شده بهر سم تهیت اندم ساید. لیکن چون مهم
آذ یا یجان و تسحیر ولایت شیروان در میان بودن خاطر مهم آئین از مهیات ولایات مذکور جمع
نمی شد، مراجعت به مستقر سلطنت میسر بود در لوازم این مر غطیر تأخیر و قصیر وقع
شد. هر چند رسوم و آداب ظاهری سرد ادب دانش و پیش چندان اعتباری ندارد اما علی آن
بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواسم که مطلع نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مرتب
دوستی ماست لاجرم بدین ایام نجیسته مرجع به یمن توجه ندیم ملایک حترام مهیات ولایت
از دست دفته بر حسب معنای احصا صورت یافت. بالکلیه از آن صرف خاطر جمع گشته بذات السلطه
احقها که مقرر سلطنت است، روی واقع شد. مادرشمار کامل لاخلص، در سح الاعتقاد کمال لدین
بادگار علی را که اباض جدا از زمهره بدنگان یکجهت و صوفیان صافی طویب پس دودمان
است. دو به درگاه علی و بارگاه اعلی نمود، که بعد از دریافت سعادت کوریش و تسلیم و
ادراک شرف تذل و تلثیم مساعد عزت و ادای لوزم پرستش و تهیت شخصت مراجعت یافته حبار
سرت آنار سلامتی ذات مسلایک صیات و صحت مزاج و حاج غورشید ابتهاج، بهجت افزای
خاطر مخلص شیرخواه گردد. مرجو آنکه پیوسته در حقه محبت و داد موروثی و مکتبی و حدیقه
نحت و اتحاد صوری و معنوی که باروانی آنها در موالات و اجرای جد اول مضاقاب غایت نصرت
و حضرت پذیرفته ایشو و ساید، اخته به ارمال رمل [۲۸ ب] و رمیل که محالست روحانی
است معمر سلسله یگانگی و رفیع غائله یگانگی بوده باشند در بط معوی رایه اثلاث صوری
مثنی ساخته به ازجاء و انجام مهمام منون دارند. حتی سبطا به و قالی آن ریدان خاندان جاهد و جلال
و خلاصه دودمان بهت و اقبال را به تأیید غیبی القیب مؤید دارند.»

تا اینجا نقل کتابت برادریم شده عباس تمام شده، برادریم سلطان مرد و دانیال را که
در ایام حیات والد بزرگواریم بهرحمت خدا رفته بودند مردم به اسمی مختلف نام می بردند.
فرمودم که یکی را شاهزاده مغرور درم را شاهزاده مرحوم می گفته باشند. اعتمادالدوله و
عبدالرداق محمودی را که هر یک به منصب هر دو پانصدی سرافرازه بودند. به منصب هر دو هشتصدی
سرافراستیم و بر سوادین قاسم خان برادر سلام خاندن دوست و بهجاء سو را فرودم. ابرج پسر گلان

خانان در که خانه زاد قابل مستند بود به خطاب شاهوار خانی و سعدالله ولد سبب سخن
 راه لقب بر از شاهی سرپلندی بخشند. درین هنگام یوزنها و گزه پاره ای فروخته بودند، چنانچه
 سوای بیرون مهر و رویه اضافه شده بود. درین ایام به عرض رسید که در داد و ستدها رقابست
 خلق در آن است که مهر و رویه به وزن سابق باشد. چون در جمیع امور رقابست و آسایش
 خلق منظور است، حکم کردم که از تاریخ حال که بارهزم اردی بهشت سنه شش جلوس باشد
 در دوائرهای ممالک محروسه مهر و رویه را به دستور سابق مسکوک و مصروف می ساخته
 باشد. چون قبل ازین به تاریخ بکشته آمده مهر منته یکهر از ویست و دو اعداد پند نهاد
 شدند که کابین اسروداد صاحب رجوع خالی است و جان دوران در یکنمار است و موزان ملک با
 معدودی چند از ملازمان خود و چندی از ملازمان مومی الیه در کابین است فرصت غنیمت دانسته
 با سراد و پیداده بسیار خایل و بیخبر خود را به کابل رسانیده و موزان ملک به اندازه قوت و حالت
 خود فی الحاله ترددی نموده کابلان و مترحان و مسکنه شهر خصوصاً جمعه صولیان کوچی در کوجه
 بندی نموده جاهای خود را مضبوط و مستحکم ساختند. و فغان [۷۹ الف] چند توپ شده را اطراف
 به کوجه ها و بارها در آمدند. مردم ایش با هم و سراهای خود را بدیختان را از بیرون تنگ
 گرفته جمعی کثیر به قتل رسانیده. بد کسی که از سرداران معتبر آن محمول بود کشته شد. و
 وقوع این مقدمه به ملاحظه آنکه مباد مردم از طراب و جوائب جمع شده راه بیرون شدند بر-
 آنها مسود گردیدند. ده ترمیان و هزاران بار گشتند. فریب بهشتاد هزار از آن سگان به چشم
 رفتند تا دوپست اسپ گهر شده از آن مهلکه جان بتک پا بیرون برید میانی که در لونه کر بود
 آخر همان روز خود را رسانیده پاوه را به تعاقب نمود. چون فاصله پست شده بود و جمعیت او
 بملک کاری نداشت به همان که در رود آمدن نمود و می لجمه ترددی که از امر احکام
 واقع شد هر یک بغزیدنی منصب سر مرادی یافتند. نادیمی که به منصب هر ری معشر بود
 هزار و پاصدی شده معر الملک که هزار و پاصدی بود به هزار و هشتصدی سر مراد گشت. چون
 ظاهر شد که خان دوران و کابلیان در مقام روز گذر تپیدند و دفع اعداد پند نهاد به دور و دراز
 کشید به خاطر گذر تپیدم که خان حانان بر در خانه یکبار ایستاده است او را با پسرش بدین
 خدمت تعیین باید کرد. مقدور این بدیشه ظلیج خان که قبل ازین به طلب او فرمان صادر شده
 بود از پنجاب آمده سعادتمند در یافت. نادیمه احوالش ظاهر گشت که بجهت آنکه خدمت
 دوع اعداد نامزد به خان حانان شده آورده خاطر است تا آنکه سریع خدمت نمود و قرار
 یافت که صاحب صوبگی پنجاب متعلق به مرتضی خان باشد و خود در خانه پسر برد و ظلیج خان
 شش هزاری ذات و پنج هزار و سوار سر امری داشته خدمت کابل دوع و دوع اعداد پند نهاد و

دزدان کوهستان را تعهد نمود. برای آن بخان فرمود که در صوبه آگره از سرکار قریح و کاپی ساگیر تنخواه دهند تا مسلمان و متمردان آن ولایت را نسیه بلیغ نموده بیع و بیاد آنها را بر ندارد. در وقت رخصت هر یک به خلایق خاص و امپ و بیل سرافرادی یافته روانه شدند. در همین ایام بنابر حسن اخلاص و قدم خدمت اعتماد لدوله را به منصب دو هرادی ذات و پانصد سوار سربلندی بخشیدیم و مبلغ پنجهزار روپیه نقد به طریق انعام مرحمت فرمودیم. مهابت خان را که بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امرای محسن تقاف و یکتا دلی فرستاده بودیم به تاریخ [۷۹ ب] دوازدهم ماه تیر مطابق بیست و یکم ربیع الثانی در دارالخلافت آگره ملازمت نمود.

از عرض داشت اسلام خان به ظهور پیرست که غیبت خان در صوبه بنگاله مصدر خدمات پسندیده گشته بدین برای پانصدی بر ذاب او افزودیم که دوهزارری بوده باشد. بر منصب رجه کلین تیر که از نیابت صوبه مذکور است پانصدی ذات و سصد سوار داده فرمودیم که مجموع هزار و پانصدی و هشتصد سوار بوده باشد. هاشم خان را که در اودیسه بود عیاله او را به حکومت کشمیر سرافراز ساخته عم اوخواجگی محمد حسین را به کشمیر فرستادیم که تا رسیدن او از احوال آنجا یا خبر باشد در زمان و لد بر دگوارم پدر او قاضی حاکم کشمیر را گرفته بود چوین قلیچ که ارشد اولاد قلیچ خان است از صوبه کهیل آمده سعادت ملازمت دریافت. چون دست نامه رادی با جوهر ذاتی جمع داشت به خطاب چوین قلیچ حاکمی سر بس گشت. و صوبه لاکشمان پدر او به شرط تعهد خدمت سوار پانصدی ذات و سصد سوار بر منصب او افزودیم. به تاریخ چهاردهم اردیبهشت بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص و کاردانی اعتماد لدوله را به منصب والای وزارت مالک معروضه سربلندی بخشیدیم. و در همین دوره کمر خنجر مرصع به یادگار عیالینجی دارای ایران مرحمت فرمودیم عبدالله خان که به سرداری لشکر دلی مهور چین بود، چون تعهد نمود که ارجانب گجرات به ولایت دکن در آید، او را به صاحب صوبگی و حکومت صوبه مذکور سرافراز ساخته رجه باسورا به عوض او به سرداری لشکر امرای تعیین نمودیم و پانصد سوار بر منصب او اضافه نمودیم و در عوض گجرات صوبه به متلوه به خان اعظم مرحمت کردیم و چهار لک روپیه بجهت سامان و تیر انجام لشکری که به همراهی عبدالله خان از راه دست ترینگ به ولایت دکن تعیین یافته بودند فرستاده شد. صفت خان با برادران از صوبه بهار آمده به سعادت آستان بوس مشرف گشت.

یکی از ملازمین پادشاهی که در حاتم بدخواه کاری کند کارنامه ساخته بنظر گذاردند که تا امروز مثل این کاری دیده نشده بود بلکه نشینده ایم. چون مهابت فریب در ده تفصیل نوشته میشود

[۸۰ الف] در پوست عندهای چهار مجلس را استخوان قبل تر شیده مرتب داده است. اول مجلس گشتی گیران است. دو کس. ا. هم در کشتی گرفتن؛ یکی در دست بیره گرفته ایستاده است و دیگری سنگ در دشتی در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است در پیش او چوبی و کمانی و ظرفی تعبیه نموده است. مجلس دوم بختی ساخته و بر بالای آن شامیه به ترتیب داده و صاحب دالته بر تخت نشسته يك پای خود را بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه در پس پشت او نمائین ساخته و پنج نفر از خدمتگاران در گرد و پیش او ایستاده کرده است و شاح درختی برین تحت سایه انداخته مجلس سوم صحبت ریسمان بازیست، چوبی ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته اند و ریسمان بازی بر بالای آن پای راست حسود آویس میبردست چوب گرفته و بر بالای ایستاده بری در بر سر چوب گرفته و شخصی دهلی در گردن انداخته می نوارد و مردی دیگر دستها را بالا کرده ایستاده است و چشم بر ریسمان می دارد و پنج کس دیگر ایستاده اند از آن پنج کس یکی چوبی در دست دارد مجلس چهارم درختی است در نه آن درخت صورت حضرت عیسی را اندیان ساخته و شخصی بر برین ایستاده و پیرمردی با ایشان درسمن است و چهار کس دیگر ایستاده اند، چون چنین کار به ساخته بود او را به تمام و زیادتی عروقه سرافرا ساختیم.

در یستم شهر بود میرزا سلطان را که اردکن طلبیده بودم، آمده ملازمت کرد صمدخان به اسامه منصب سرافرازی یافته به کومکی لشکر امرای مذهب تعیین یافت. چون عبدالله خان فیروز جنگه اراده نموده بود که از راه ماسک تربنگ به ولایت دکن در آید بخاطر مصیبت که رامداس کیچو به راه از بندهای با اخلاص داد بزد گوارم بود، بهراهی او تعیین نمایم که همجا خبردار حوال او برده نگذارد که ازو آهرد و شتابدگی بوقت به فعل آید به جهت این قسم خدمت و را به رعایتی عالی سرافرا [۸۰ ب] ساخته خطاب را جگی که در گمان او نبود کرامت نمودم. نقاد حمایت مردم و هم قلعه دتیه بود که از قلعه های مشهور هندوستان است بهوشفتت کردم در خدمت ناصر و قبل از اسب داده مرحمت ساختیم. حواحه ابراهیم را که از دیو نی کل تئیر یافته بود به خدمت صوبه دکن به مسابقت آنکه در خدمت برادر مرحوم مدنها در آن حدود بوده تمین نمودم. بوالحسن پسر اعتماد لدونه را به خطاب اعتقاد خان سرافرازی بخشیدم. پسر ن سظم خان را به منصب لایق منتار ساخته به بنگاله پیش اسلام خان فرستادم. راجه کلیان به سرداری و دیسه به تجریر سلام خان مقرر گشت و به اضافه دویزدی ذات و سواد سرافرا نگردیدند. چهار هزار دویزه به شجاعت خان دکنی مرحمت نمودم. هفتم آپان یذیع الزمان ولد میرزا شاهرخ از دکن آمده ملازمت کرد درین دوزخ به جهت شوریدگی و هرج و مرج

که در ولایت ماوراء النهر واقع شده بسیاری از امرای و پادشاهان و بزرگان مثل حسین بی و پهلوان
یا ما و مورس بی دلم و بیرم و غره النجا به درگاه ما آورده ملازمت نمودند. هر یکی به حسب
واسط و ذریقه و منصب و جایگزین سر و از گشتند. در دوم آذر هاشم خان رنگینه آمده سعادت
ملازمت و آمتا بومی دریافت.

پس لشکر در پی به جهت ملذذ خرج لشکر ضروری اثر دکن که به سردری عبد الله خان مورد
بوده است به خدمت در پادشاه حواص و شمع ساء به احمد آید گنجرات فرستاد. در غره دی به قصد
شکار موضع سمونگه که از شکارگاه مردم است متوجه شدم. بیست و دو آهوشکا شد از
آن جمله شانزده آهوش خود شکار کرد. و شش دیگر را حرم شکار نمود. دو روز در شب آنجا
بوده شب بکشته بجز و خوبی به شهر ما رفت نمود. شبی بیست و دو خاطر م پر توان است. بیست
بود بر آسمان تا مهر را نور میادای عکس او از چتر شده دور

به چرخ عجب رقصه خوان و مردم که در وقت سلا [۱۱ الف و صلوات فرستاد و رقصه
گندرا بیل در آید ماین بیست کنند و حالا شایع است. سیوم دی روز شنبه غرض داشت خان اعظم
رسید که عادلخان بیجا پوری از تقصیرات گذشته خود پشیمان گشته در صدد پادگی و دولتخواهی
پیش از پیش است. چه ردهم دی مطابق سحر شول هاشم خان به کشمیر رخصت یافت به
یادگار صبی ایچی ایران فرگل خاصه مرحمت نمود. به اعتقاد خود شمشیری رشمشیرهای
خاصه شیواندهم بام شفقت نمود. شادمان و لذت خان اعظم را به حسب شدخانی سرافراز حته
منصب ازار اصل و ضافه به یک هزار و هفتصد و پانصد سوار مشخص شد. و به رعایت عین
سریندی یافت و سردار خان برادر عبد الله خان پرورد و ارسلان بی و. که که حراست سپهستان
به او مهر است به غایت ظلم سرافراز گشتند.

به سنهای آهوی شکار خاصه در مردم که جوی سار. ترتیب داده در دیوان خانه خاص
و عام نگاهدارند که مردم بر آن بمانند گداخته باشد. میر عنب و قصبی که مداد امور شرحه بر-
ایشان است. خاصه به جهت حرمت شرح فرمودم که زمین بوم که به صورت سجده است بکنند
دور به حشبه بیست و دوم ماه دی بار به شکار سمو کره متوجه شدم چون آهوی بسیاری
در آن حوالی جمع شده بود درین مرتبه حراج جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار
قمرته بساخته آهوان را از هر طرف در سه دو جای وسیعی که دور آن سر پرده ها و کلابارها
کشیده باشند در آورده صید نماید. یک و نیم گروه زمین را سر پرده گسسته بودند چسبون خبر
رسید که شکارگاه ترتیب یافته و شکاری بسیار به قید در آمده است متوجه گشتم. در جمعه
شکار شد و تا به حشبه آید هر روز به مردم محل به تفرغه در آمده آن مقدار که خاطر رختی نمود

شکار می کردم پاره زنده گرفتار می گشتند و بعضی به تفنگ و نیز کشته می شدند. روز یکشنبه و پنجشنبه که تفنگ به جامود نمی رساندم به دم زنده می گرفتند و درین هفت روز به صد و هفتاد آهوی مروارید شکار شده بود از آن جمله شصت و چهار و یکداس آهوی مروارید که زنده گرفتار شده بودند. چهارصد و چهار داس به شکار در آمده شد که در میان جوگا نگاه آنجا سر دهند و هشتاد و چهار داس دیگر در فرمودم که حلقه های نقره درین کرده در میان زمین آرد کردند و دوست و هشتاد [۸۱-] و شش آهوی که به تفنگ و نیز و چینه کشته شده بودند و در برور به بیگمان و خدایان محل و مر و بندهای درگاه قسمت می شد چو زن از شکار کردن بسیار دیگری هم به امرای فرمودم که به شکارگاه رفته آنچه مانده باشد مجموع را شکار نمایند و خود به غیریت روانه شهر شدم.

در عمره بهس مطابق هفدهم ذی قعدة حکم کردم که در شهرهای کلاں مالدک مر و مر و مر مثل حمد آباد و افه آباد و لاهور و آگره و دهلی و غیره علو راجان به جهت قرا ترتیب دهند قاسی محل نوشته شد. از این جمله شش محل سابق دایر بود بیست و چهار محل دیگر لحاظ حکم شد که در پارساوند در چهارم بهس هراری بر ذات راجه برسنگه دیو اصابه مردم که ذات چهارم ری و سواد و هواری نفر باشد و شمشیر مرصع بدو مرحمت کردم و شمشیر دیگر از شمشیرهای خاصه که شاه سچو نام داشت به شاهوازیان عنایت شد و در شاهردهم اسفند از مر و بدیع الزمان پسر میر شاهرخ به شکر امرای مقهور تعیین یافت و شمشیری به جهت راجه باسو بهوست او مر شده شد.

چون مکرر به مسامح جلال رسید که امرای سرحد بعضی مقدمات که به ایشان ماسبتی ندارد از قوت به فعل می آورند و ملاحظه نوره و ضوابط آن نمی کنند به بحشای فرمودم که فر مین مطاعه به امرای سرحد داد گردانند که مر بعد مرتکب این امور که خاصه پادشاه است نگردند. اول آنکه در جهرو که میشد و به امرای سرداران کمکی خود تکلیف چو کی و نسیم چو کی نکند و قبل به جنگ بیسار و در سپستها کور نکند و گوش و بینی بر سر نهد و در تکلیف مسلمانی بکسی نکند و خطاب به ملازمان خود بدهند و نوکران پادشاهی را کورش و نسیم بفرماید و اگر همه را بروشی که در دبار معمول است تکلیف چو کی دادن نکند و وقت برآمدن قاره بوزن و سب و قبل که مردم دهند حوا ملازمان پادشاهی حوا به بر کرای خود جلور و کجک بردوش آنها داده تسیم نکند و در سواری ملازمان پادشاهی را در جلور خود پیاده بر سر را اگر چیزی به آنها برسد مهر برد و نکند این ضوابط که به ثمن جهانگیری بشمار یافته اندال معمول است.

نوروز هفتم از جلوس همایونی

عزیز فروردین سه هفت جلوس روز سه شنبه شانزدهم شهر محرم سه یک هزار و بیست و یکم در دارالملک آنکه مجلس نوروز هفتم افروز و جشن مسرت [۸۲ الف] بخش عشرت الملور سارمان پذیرفت. بعد از گذشت چهار گهری از شب پنجشنبه میوم ماه مذکور که ساعت خیار کرده منجمن یون بر نوب نشستم. به ستور همه ساله نمروده بودم که در باره آنکس بسته تا دور شرف این مجلس برقرار باشد. حضور بی اوزیت که در میان اوریکه به حسرت و ترقی اشتها دارد، در همین روزها آمده سعادت ملازمت دریاب. چون از مردم قرار داده ساروازه لهر بود او را به پشته سربندی به شنبه خدمت باختره دادم یادگار طی ایلچی درای ایران را بارده هزار رویه مدد خرج گویند عنایت نمودم. در همین ایام پیشکش افضل جان که از صوبه بهار مرستاده بود از نظر اشرف گذشت. سی زنجیر قبل و هزده رأس کوبت و پاره ای اقمشه بنگاله و چوب صندل و نه های مشک و چوب عود و از هر جنس چهرها بود. پیشکش جان دوران هم به نظر درآمد. چهل و پنج رأس اسب و دو قطار شتر و چینی خطایی و پوسینه های سمور و دیگر تحب و هدایا که در کابل و آن حدود بهم می رسید فرستاده بود و امرای درجه به تکلیفات در پیشکشهای خود تموده بودند. بضای طعمه ساله در هر روز از روزه های جشن مذکور پیشکش یکی از بنده می گذشت و به تفصیل ملاحظه نموده آنچه به دست خاطر می افتادمی گرفتم و باقی به او مرحمت می شد و سپردم فروردین مطابق بیست و نهم محرم هر صد هشت اسلام جان رسید. مشعر بر آنکه به یمن الهی و ببرک و بوجه اقبال شاهنشاهی بنگاله از بسد عثمان امدن پاد گشت

پیش از آنکه حقیقت این جنگ مرقوم گردد منطری چند از خصوصیات آنجا در قلم آورد: بنگاله ملکی است در نهایت وسعت و اقلیم دوم، طوب آن از بدو چ بنگام تا گهری چهار صد و پنجاه کروه و عرض آن از کوه های شمایی تا پایان سرکارمدان دو بیست و بیست کروه جمع آن تخمیناً شصت کروز دام بوده باشد. حکام سابق همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یک هزار زنجیر بین چهار پنج هزار منزل کشتی از باده جنگی و غیره سر بحام می نموده اند.

از زمان شیرخان و سیم خان پسر او این ولایت در تصرف او و افتادان بود، چوین اورنگ سلطنت و فرمان روای دارالملک هندوستان بوجود اشرف اقدس ولد بزرگوارم ریب و ذیبت گرب افواج [۸۲ ب] قاهره بر سر آن ملک تعیین فرمودند و مدت مدیدی فتح آنجا را پیش نهاد همب داشتند تا آنکه ولایت مذکور به جس معی اولیای دولت قاهره از تصرف داود کرانی که آخرین حکام آنجا است برآمده و آن مخدول المصیبت در جنگ خابجهان کشته گشت و لشکر او پریشان و متفرق گردید. از آن تاریخ باری حال این ولایت در تصرف بنده های

درگاه است. غایتاً پادشاه از بقایای اعیانان درگوشه و کنار این ملک مانده بودند بعضی جاهای دور دست را تصرف داشته تا آنکه رفته رفته اکثری ازین جماعه هاجر و زبون گشتند. ولایاتی که متصرف بودند، بدست اولیای دولت قاهره درآمد. چون انتظام امور سلطنت و فرمانروائی به محض فیض و فضل ایردی به این پادشاه درگاه الهی مقرر گشت. در او سال جلوس راجه مان سنگه را که به حکومت و دارای آمجا مقرر بود، به درگاه طلب داشتند، قطب الدین خان را که به شرف کورکت شیخ مس از سایر بندها امتیاز داشت، بجای او مرستادم در ابتدای درآمد به آن ولایت به دست یکی از فتنه گیشان که تیغ آن ملک بود درجه شهادت یافت. و آن عاقبت تا ندیشی نیز بجای عمل خود رسید و کشته گشت.

جهانگیر فلیخان را که صاحب صوبه و جانیگرددار ولایت بهادر بود، به بر مروت و جوادیه منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساخته، حکم فرمودم که به هنگام رفته آن ولایت را متصرف شود و به اسلام خان که در دارالخلافت آگره بود فرمان برتدم که به صوبه بهادر متوجه گشته آن ولایت را به جانیگر خود مقرر شناسد. چون ندک مدتی از حکومت داری جهانگیر فلیخان گشت به واسطه زبونی آب و هوای آمجا بیماری صعب بهم رسانید و رفته رفته مرس قوی و قوی ضعیف گشته کار او به هلاکت انجامید. چون خبر بیماری و درگذشتش در لاهور مسموع گردید فرمان به اسم اسلام خان صادر گردید که صوبه بهادر را به افضل خان سپرده خود ناکید هر چه تماسر روانه هنگامه گردد. در تعیین این خدمت بزرگی اکثر بندهای درگاه بتایر خردسالی و کم تجربگی اوسختان می گفتند. چون جوهر ذاتی و استعداد فطری او منظور نظر حق بین بوده خود او را به جهت این خدمت اختیار نمودم. بحسب اتفاق مهمات این ملک بر روشی از او سرانجام پذیرفت که از ابتدای درآمد این ولایت به تصرف اولیای دولت ابد پیوست تا امروز هیچکس از بندهای درگاه را میسر ننشده بود.

یکی از کارهای نمایان [۸۳ الف] او دفع عثمان افغان منهور است که مکرر در زمان حیات حضرت عرض آشامی او را با فواح لاهور مذنبه و متذنبه دست داد و دفع او میسر نگشت. درین ولایت که سلام خان دهاکه را محل برول ساخته بود و دفع و دفع زمینداران آن نواحی را پیش نهاد همت داشت، بخاطر گندرانید که نوجوی بر سر عثمان منهور و ولایت او باید فرستاد. اگر اختیار دولتی و بیادگی نماید چه بهتر والا به طریق دیگر متبردان او را سزا داده بپست و نابود سازند. چون شجاع خان در عهد ایام به اسلام خان پیوسته بود، قرعه سرداری این حکمت به اسم او اساخته شد. چندی دیگر از بندهای مثل کشور خان و اتحاد خان رسید آدم پادشاه و شیخ آچه برادرزاده مهربان و مستعد خان و پسران معظم خان

واهتمام خان و دیگر بندها به همراهی از نعیم نمود، و از مردم خود نیز جمعی همراه کرد، در مساعی که مشری کسب به دست از وی نمود این جماعه را درون مساحت و میوقاسم پسر میرزا مراد را بخشی و واقعه نویسن نمود و از زمینداران بر چندی بجهت زاده نمویی همراه کرد در مساحتی افواج تصرف قریب روانه گشتند.

چون به حوالی قلعه وزمین او نزدیک شدند چندی از مردم ربان دان را به نصیحت او فرستادند تا او را دلاست به دولتخواهی نموده از طریق بقی و طغیان بر ه صاحب بر آورند. چون عرزد پسر در کاح دماغ و جا گرفته بود و همشیشه هوای گرفتگی ملک دیگر داعیه هب در سردشت اصلا گوش به سخنان این جماعت ننموده مستعد جدای و قتل گردید و در کنار ناله که رمی آن تمام حمله و ذلزل بود، جای جنگ قرار داد. دور یکشنبه بهم محصرم شجاعان ساعت جنگ اختیار نموده افواج را میرزا را مقرر مساحت که هر یک بجای و مقام خود رفته آماده جنگ باشند. شمار در روز فراد جنگ موجود شده بود. چون شبید که لشکر پادشاهی مستعد گشته آماده با چار و هم سو رفته به کدر تاه آمد و سر از وی دیده خبر را برابر افواج منصوبه بارداشت. چون هنگام جنگ گرم گشت، هر فوج به فوج رو برو خود منوجه گردید، در مرتبه اول آن جاهل حیره صرفین مست جنگی خود را پیش انداخته بر غول هراول دستار، بعد از رد و خورد بسیار از سرداران هراول سید آدم و شیخ آچھے به درجه شهادت می رسید. سردار بر نظام فتحان در هم در سنیز و آویز تفصیر نکرده جان خود را تدر می جابله و جمعی که در سو او بوده اند آن قدر تلاش می کنند که یارده پاره می شوند. همچنان سر کرده چرخ عمار کشور جان داز مردی و مردانگی داده خود را در می کرد صاحب [۸۳] می سارده آنکه اران تیره بخت نیز بسیاری کشته و زخمی شده بودند آن مدیر حساب لشکریان را از روی دستگی و فهمیدگی به خاطر می آورد و مشخص خود می مساحت که سرداران هراول و بر نظام و جرافادار کشته شدند. همین غول مانده از کشته و زخمی خود پروان کرده در همان گرمی بر غول می تازد و در پی جبب پسر و بر دهن و خورشید شجاعان و دیگر بندها را بران گمراهدن گرفته بر مثال شیر و پلنگان به پیچ و دریدان تلاش می کردند. چنانچه بعضی درجه شهادت یافته جمعی که زنده ماندند زخمهای منکر برداشتنند. در بیرون نعیم سستی بخته نام که قبل اول بوده بر مساحتان میرزا اند شجاعان دمسب به برچه پاره بر قبل می رسد آن طور قبل مستی را برچه چاره پروا است به شمشیر بردش مشیر پی در پی می رسد و آنهم چسبیده با. بعد از آن حمله کشته دو حمله می رسد و آنهم بر می گردد و شجاعان را با اسب پرمی کند به مجرد از اسب جدا شدن جهانگیر شده گنه بر می جهد و جلوه در او شمشیری در دستنی بردستهای پیل می رسد چون قبل به روی می آید، به نقد

جلودار فیهان را از بالای پیل به زیر می کشد و به همان جملہی که در دست داشت، دوزین پرندگی به نوعی بر خرطوم و پستانی فین می زند که قبل از اتم آن مریدان برمی گسردند و چون رخمهای بسیار داشت به فوج خود رسیده می افتد و سبب شجاعتشان سام بسومی بخیزد و در جایی که سوار می شود، آن مخدولان بلی دیگر بر عسکدار و میوند و عسکدار آورد با اسپدیر می کنند که از آنجا شجاعان بمره مردانه بر کشیده علمدار را خبردار می سارند و می گویند که مردانه باش که من زنده ام، و در پای عم درین وقت تنگ هر کس از بندهای درگاه حاضر بودند دست به یرو جملہی و شمشیر برده بر فیل می دوید و شجاعتشان هم خود را رسانیده به علمدار بپیچ می دهد که بر خیز و اسب دیگر بجهت علمدار حاضر ساخته او را سوار می سازند و عم را بر فراخت بر جان خود می ایستد و در نسی این گبر در تفنگی بریشانی آن مشهور می رسد که هر چند رسد آن را تفحص کردند ظاهر نشد، به مجرور رسیدن این تنگ از آن گرمی باز آمده می داند که از این زخم جان بریست و دویهر و بیم با وجود چنین رخمی مگر، مردم خود را به جنگ ترغیب می نمود و معرکه قتل و جدال گرم بود، بعد از آن غیم روگردان شده افواج قاهره سردی آنها می بندد و زده زده آن مخدولان را در معنی که دایره کرده بودند در می آورند، آن مخدولان به نیرو تنگ مردم را نگاهداشته نمی گذارند که مردم پادشاهی بجا و مقام آنها در آید، [۸۴ الف] چون ولی برادر عثمان و ممریر سراو و دیگر خویشان و بردگان بر زخم عثمان مطلع می شوند، به خاطر می گذارند که از این زخم خود او را خلاصی میسر نیست اگر ما همین شکسته و ریخته به قلعه خود رویم یک کس زنده نخواهد رسید، صلاح چنین است که امشب در همین جای که دایره کرده ایم بماییم و شب فرصت جسته خود را به قلعه خود رسانیم.

دویهر از شب گذشته عثمان به جهنم و اصل می گردد و دویهر سوم جسد بیجان او را برداشته و نیمه و سبانی که همراه داشت در منزل گذاشته به محکم خود متوجه می شود. ترولان لشکر فیروزی اثر از این معنی خبر یافته، شجاعان را آگاه می سازند صبح دوشنبه دوشخواهان جمع شده صلاح می بینند که تعاقب باید نمود و نگذاشت که این تیره بختان نفس بر آورند، غایب به جهت ماندگی میاهین و کفن و دفن شهیدان و محواری بجز و جان و رحمت در پیش رفتن با هر دو آمدن متروک خاطر بودند، درین تار عدم، سلام پسر معظم خان با جمعی از بندهای درگاه که مجموع سیصد سوار و چهار صد توپچی باشند می رسند چون این جماعه تا روز در رسیدند به حدن قرار در تعاقب عمل نموده، متوجه پیش شدند، این خبر به ولی، که بعد از عثمان سرمدیه فتنه و شورش بوده، می رسد که شجاعتشان با لشکر ظفر آردا، فوج دیگر نازمذور که الحال پیوسته اند

اینگ رسیده آمد چاره خود جز این نمی بیند که به وسیله اخلاص در سب و بازگشت بطریق مستقیم دولتخواهی به شجاعتخان رجوع آورد آخر الامر دریاں داده پیغم میرمشته که آن کسی که باصفت خسته و قساده بود رضا جمعی که به بنده ایم نسبت یدگی و مسلمانی در میان است. گرتوب پنجم آمده شما رایه سیم رسیدگی درگاه اختیار کنیم و قبلاں خود را برسم پیشکش بگذاریم، شجاعتخان و معتقدخان که روز جنگ رسیده بمصلوحات پسندیده گشته بودند و سایر دولت خراهان به مقتضای وقت و مصلحت دولت قول داده و به آن جماعه را سلی مسخره روز دیگر ولی [۸۴ب] و پسران و برادران و خویشان عثمان همگی آمده شجاعتخان و دیگر بنده هارا دیدند و چهل و نه زنجیر بیل پیشکش گویا آورده گذرا بیدند. بعد از انصرام این خدمت شجاعتخان چندی از بنده های درگاه را در دهارد آن طرف که در تصرف آن تیره بودند برگردانده و لی را فغان را همراه گرفته به باریج ششم شهر صحر در دوشنبه با قواح قاهره در جهانگیر بگر آمده به اسلام خان پیوستند چون این اخبار مسرت آثار در آگره بدین یارمند درگاه اهی رسید سجدهات شکر به تقدیم رسانیده دوع و روع این قسم غمی را محض از کرم بی دریغ واجب تعالی دانست، و باین دیر ابر این سکر خدمتی اسلام خان به منصب شش هزار ذی ذات سرافراری بافت و شجاعتخان در خطاب رستم زمان سر بلند کردم و هزار ذی ذات و سوار بر منصب او اضافه نمودم و دیگر بنده ها هر يك به اندر خدمتی که از ایشان به فعل آمده بود، به ریادتی منصب و دیگر رعایتها مناز گشتند. و در مرتبه اول که این خبر رسد کشته شدن عثمان به طریق از حیف مذکور می شد. به جهت صدق و کذب این سخن بدو ان لسان العیب خواه حاضره شیرازی فقال نمودم این قول بر آمده، قول

دیده دریا کنم و صبر به صحر فکنم
خورد و ام تیر فلک باده یله تا سر مست
والدین کار دل خویش به دریا فکنم
عقده دریند کمر ترکش جوذا فکنم
چون این بیت به عایت مناسب مقام بود فقال به آن نموده بعد از چندی خبر آمد که عثمان را تیر قصای بل خدای رسیده. هر چند تفحص نمودند رنده آن پیدا نشد. بنا بر عرایبی که داشت این معنی مرموم گردید.

در شانزدهم فروردین ماه قریحان که از بنده های صمد و محرم قدیم الحکمت چه نگیری است و به منصب سه هزار ذی ذات و دوهزار سوار سرافراری یافته، دهند کهنایت رسید سعادت ملازمت دریافت. به او به جهت بعضی مصلحتی حکم کرده بودم که بندر کووه رفته و دریای که حاکم کووه است بپند و نهایی که در آنجا به خدمت آید جهت سرکار خاصه خریداری نماید. حسب الحکم به استعداد تمام به کووه رفت و مدتی در آنجا بود تا پس که در آنجا

به دست اتحاد اصلا روی زدنند به هر قیمتی که رنگیان خواستند در داده گرفت چرون از
بندر مذکور مسدود نمود متوجه درگاه گشت و سیاب و نایبی که آورده بود به مسدودات در
نظر گذرانید و از هر جنس چبرها و تحفه داشت از جمله جابودی چند آورده بود بسیار غریب
و عجیب چنانچه تا حال ندیده بودم. بلکه نام و را کسی نمیدانست. حضرت فردوس مکانی
اگرچه در واقعیات خود صورت و اشکال بعضی جانوران را نوشته اند حائناً به مصوران نفرمودند
که صورت آنها تصویر نمایند. چون [۸۵ الف] بی جا بودن در ظر من به غایت غریب
در آسمان نوشتم و هم در جها نگیر نامه مرمودم که مصوران شیه آنها کشیدند تا خبرتی که
از پسین دست نهاد از بدن رها کرد. یکی از این جانوران درجه از طوس ماده کلان تر و
از رفی الجمه هر در، گاهی که در مستی جلوه میداد دم خود را و دیگر پرها را طوس آنها
بریشان می‌سازد و به رقص درمی‌آید. لول و پای او شبیه به لول و پای خروس است. سر و گردن
و در حلقوم او هر ساعتی به رنگی ظاهر می‌شود وقتی که در مستی است سرخ سرخستند گویا
که تمام را به مرحان سرخ ساخته اند و بعد از زمانی همین جاها می‌پسند می‌شود. و بطریق پنبه به
نظر درمی‌آید رنگهای فیروزه رنگ ظاهر می‌گردد و قلمون آنها هر زمان به رنگی دیگر دیند
می‌شود و در پارچه گوشه‌ای که بر سر خود دارد به لوح فردوس مشابه دارد و هر چه اینست که
در هنگام مستی پارچه گوشت مذکور به طریق خرطوم از بالای سر او تاخت و چوب می‌آویزد
و بار که آید بالا می‌کشد چون شاخ کرگدن بر سر او مقدارد و نگشت نمایان می‌گردد. اطراف
چشم او همیشه فیروزه گون است و در آن تغییر و تبدیل نمی‌رود و پرهای به الوان مختلف به نظر
می‌آید به حلال رنگهای بر طوس دیگر می‌نویس آورده بود به هیات عجیب و شکل غریب
دست و پا و گوش و سر او به سه منون است و روی او به روپاه می‌پوشد. رنگ چشمهای او به
رنگ چشم بار لیکن چشم او از چشم بار کلان تر است از سر او و سر دم پلند زرع معمول بوده
باشد از میمون پست تر و از روپاه بدتر. چشم او به طریق پیش گوشت و رنگ آن ها کسریست
از بنگوش خارج است میگون، دم او از بزم ذرع و سه انگشت دراز تر. ضایعاً به خلاف
دیگر میمونها دم این جانور افاده است به طریق دم گربه. گاهی آوازی از او مظهر می‌شود
به طریق آواز آهوی بر و به مجملات خیلی عریض [۸۵ ب] داشت.

از مرغ دشتی که از تدرومی گوید تا حال ندیده شده که در خانه از او بچه گرفته باشد.
در زمان ولد و در گوارم بر سعی بسیار کردند که بچه بکنند، شدن من فرمودم که چندی
از مروده‌ها را به یکجا نگاه داشته و متفرقه به نجم آمدند آن بچه‌ها را فرمودم که در زیر
ما کین گذاشتند. در عرض دو سال مقدار شصت هفتاد بچه برآمد و تا پناه شصت کلان شدند.

هر کس این معنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که در ولایت هم بر آدم سعی بسیار کردند مطلق تخم نداد و بیجه از او حاصل نشد.

در همین ایام بر منصب مهابت خان هزای ذات و پانصد سواد افزودم کسه چهل هزاری ذات هر ادوب صد سوار بوده باشد و منصب اقتصادالدوله از صل و صاعه چهار هزاری ذات و سه هزار مرد گشت و بر منصب مهاسنگه نیز پانصدی ذات و سواد افزوده شد که راضی و اضافه سه هزاری ذات و در هزار سوار بوده باشد و بر منصب اقتصاد خان پانصدی ذات و دویست سواد افزوده هرادی ذات و سیصد سواد کردم خواجه ابو الحسن در بیرونها اردکس آمده سعادت ملازمت در بهایت و دولت خان که به فرج داری الله آباد و سرکار خود بود تعیین یافته بود آمده ملازمت نمود. بر منصب او که هرادی بود پانصدی افزوده شد. روز شرف که سرزدهم فرود دین باشد منصب سلطان خرم را که ده هزاری بود، دوازده هزاری سر، مراد ساختم اعتبار خان را که به منصب سه هزاری ذات و هزار سوار بلند بود چهار هزاری کردم. مقربان را که منصب او دوازده هزاری ذات و هزار سوار بود، پانصدی ذات و سواد فرودم و بر منصب خواجه جهان که دوازده هزاری ذات و هزار دویست سوار بود، پانصدی دیگر اضافه فرمودم.

چون ابامورود برد اکثر رسیده به ضاعه منصب سر فرازی یافتند. در همین تاریخ دلیب ازدکن آمده ملازمت نمود چون پدر و راجه یسنگه رحمت یافته بود، او را به طلب رای سر بلند ساخته خلعت پوشانیدم. پسردیگر داشت سورج سنگه سام با وجود که دلیب پسر تیکه او بود، میخواست که سورج سنگه جانشین را باشد به تقریب معینی که به مادر او شب در وقتی که احوال او را میگویم شده سورج سنگه در کم خردی و خرد سنی بعرض رساید که پدر بر جانشین خود ساخته و تیکه داده است. این عبارت مرا خوش بیامد. فرمودم که اگر پسرتان تیکه داده، دلیب را تیکه داده سزاوار می کنیم و به دست خود و رایتیکه کشیده جاگیر و وطن پدر او را به او مرحمت کردم به عتد بدوله دولت و قلم مرصع عایب شد. لکھمی چند رجه کماور که از داجهای منیر کوهستان است و پدر و راجه او در ره در دمان حضرت هوش آشیانی آمده بود در وقت آمدن التماس نمود که پسر رجه تو بدمل آمده دست مرا گرفته به ملازمت آورد. پسر التماس او پسر راجه به آوردن او مأمور گشته بود. لکھمی چند هم التماس نمود که پسر اعتبار بدوله آمده مرا به ملازمت آورد. بدور و مرستادم که او را به ملازمت آورد. در تحفای کوهستان خرد اسبان کونب علی و حبش و شکری از بارچر و شاهین و طاووس و دافهای مشک و پوستهای آهوی مشک که ناهه بران بند بود و شمشیرها که پریان آنها کتاره میگویند و از هر چس چیرها آورده گذر تپید. در میان راجه های کوهستان

این راجه مذکور با آنکه طلای بسیار دارد، معروف و مشهور است، می گویند که کان طلا در ولایت اوهس، به جهت طرح عمارت دولتی و لاهور حواجه سهاردا، که درین کارها مهارت تمام دارد، ترشادم چون مهات دکن به جهت اتفاق سرداری وی بر دانیهای خان اعظم صورت خوبی پیدا نکرد و شکست عبدالله خان دست داد، راجه برانحص را که به جهت تحقیق این قضایا ملحقه بودم، بعد از تحقیق و تفحص بسیار ظاهر شد که شکست عبدالله خان پاره ای از مرز خور و نیز جلویها و سمن شو بهای او و پاره ای به سبب اتفاق وی اتفاقی امر و قیسه شده بود، محملاً قرارداد آن بود که عبد قحان از جانب لاسک ترینک یا شکر گهرت و امرای که به همراهی او تیس به تبه بودند روانه گردد. این فوج سرداران محیر و مری کار طلب مثل [۸۶] راجه دامداس و خان هم و سیف خان رحلی مردن بهادر و ظفر خان و دیگر بدهای آراستگی تمام دانت عدلشکر از دهمه را گذشت و به چهار دهمه را رسیدند از جانب برادر مقرر بود که رحمان سنگه و خان جهان و امیر الامرا و بسیاری از سرداران متوجه شوند و بر دو فوج از کوچ و مقام خبردار باشند و در تاریخ معین از دو جانب غنیمت در میان گیرند. اگر این صایقه منظور می بود و دلها متض می گشت و فرضها دامگیر نمی شد غالب ظن آن بود که الله تعالی فتح دروئی کردی.

عبدالله خان چون از گنجا بها گذشت و به ولایت غنیمت درآمد، مفید شد که قاصدان فرستاده از آن فوج خبری بگیرد و به موجب قرارداد حرکت خود را با حرکت آنها موازنه نموده چنان کند که در روز و وقت معین غنیمت را در میان گیرد بلکه بکیه بوقت و قدرت خود کرده این معنی را در خاطر آورد که اگر به تنهایی این فتح از جانب من شود بهتر خواهد بود و ایس دافیه را در خاطر قرارداد و هر چند دامداس خواست که به او قرار دهد که به تأمی و آهستگی پیش می رفته باشد، فایده نکرد. غنیمت که از ملاحظه تمام داشت جمعی کثیر از سرداران و برکیان بر سر او فرستاد و روزها یا او در زد و خورد بودند و شبهه در انداختن بای و قسام آتشباری نصیر نمی کردند. و آن که غنیمت نزدیک شد و صلا از آن فوج به او خبری فرستد. هر چند به دولت آمد که محل جمعیت دکن بود نزدیک می رسید خبر سیاهرو یکی از اطفال را که نسبت قسارت به سلسله نظام الملکیه به اعتقاد او دارد به جهت آنکه مردم از شن سرداری او قبول کنند، به دروئی برداشته به دست خود گرفته است و خود را پیشوا و سردار قرار داده مرتبه مرتبه مردم می فرستد و کثرت و زدهام غنیمت زمان، بیشتر می شد تا آنکه هجوم آورده به انداختن به آن و دیگر اقسام آتشباری کار و پروتنگ بر مساحت. آخر الامر دولتخواهان صلاح دیدند که چون از آن فوج مددی رسید و دکنیان تمام روبرو به نهاده اند، مصحت دولت در آن است که بالفعل به گذشته

سراسیمه دیگر نموده شود همگی یکدل و يك [۸۷الف] در پی شده پیش از طلوع صبح صادق روانه شدند تا مرحله لایت خودد کبان همراه و هر هوجی که با هوجی رو بر و گشته دردد و خورد نصیر می نمودند در پی روز چندی از جوانان مردانه کار طلب به کار آمدند علی مردان بهادر داد بهادری و مرد بگی ده رهنمای منکر برداشت و رنده به دست هم افتاده می حلال نمکی و جانفشانی در بهمرهان خود بهما چید و ذوالفقار بیک هم ترددات مردانه نموده باسی پای او رسید و بعد از دو روز دیگر در گذشت چون به لایت راجه بهر چو که از دولتخواهان درگاه است داخل شدند آن جماعه باز گشتند و عبدالله خان متوجه گجرات گردید سخن ایسی است که اگر در رفتن عمار کشیده می روت و می گذاشت که بن فروج دیگر به و ملحق می شد که شاهرخواه اولی دولت قاهره ضرورت می ساخت به مجرد آنکه خبر برگشتن عبدالله خان به سردار د هوجی که از راه برادر متوجه بودند دیگر بوفد او مصلحت ندیده باز گشتند و در عدل آباد که در حوالی برها بود و جمع است به ازدوی پرویز ملحق شدند.

چون این احبار در آگره بهس رسید شورش تمام در طبیعت خود یافتیم و عزیمت نمودم که خود متوجه شده این غلامان صاحب کش را از پنج و بیست برانسانم امرا و دولتخواهان بدین معنی اصلاحی نشاندند. خواججه ابوالحسن بهر من رسید که مهمات آنحرف را بروشی که خدایمان بهمیده دیگری نفهمیده و را باید فرستاد تا این مهم ارتظام افتاده را به نظام آورد و به مصلحت وقت صلحی در میان اندازد تا به مرور بام سراسیمه بر اصل مرده شود دیگر در لشرا مان در پی مقدمه همداستان گشتند و ایهای همه باین قر ر گرفت که خان حنان را باید فرستاد و همراه بهر ابوالحسن نیر همراه برود و به همین قرارداد دیوانیان مهم سازی و همراهیان از نموده و در یک شب همه هم اردی بهشت سه هفت جلوس منعم گشت شاهوان خان و خواججه ابوالحسن و رزاق اوزبک و چندی دیگر از همراهان دهمین تاریخ تسلیم رخصت نمودند و دهانان به منصب قش هزاری ذات و سوار سراجوای یافت. شاهوان خان سراجوای ذات و سوار تسلیم نموده دارا بهمان به اضافه پانصدی ذات و سیصد سواد که مجموع [۸۷ب] دو هزار و ذات و یک هزار و پانصد سوار باشد سر بلند گردید. و بهر حسن داد پس خود دادم منصب لایق دادم. به خاندان خلعت فاخره و خنجر مرصع و قبل خاصه و ترابیه و سیهای عراقی عنایت نمودم. و همچنین به پسران و همراهان او نیز خلعت و اسب مرحمت شد. دهمین ماه معزالملك به پسران از کابل آمده به سعادت آستان بوسی سراجوای گشت. شبام سنگ وری میکند بدوریه که از تپناات لشکر بکشی بودند، حسب الاتماس قلیج خان به دیادنی منصب سر بلندی یافتند. شبام سنگه هرا دو پانصدی بود پانصدی دیگر به منصب از صاف شد وری میکند نیز به دیادنی منصب مستقر گردید.

وفات آصف خان: مدتی بود که اخبار بیماری آصف خان می‌رسید و چند مرتبه رفع مرض شد و باز عود نمود تا آنکه در پیرهادیو در سن شصت و سه سالگی درگذشت. قهسب واستندش به غایت خوب بود غایتاً حس و سیکی بر طبعش غالب بود، شرف هم می‌گفت. حسرو شیرین به نام من نظم کرده ام آن را بوردنم بهادام در زمان والد بزرگوارم به درجه مرت و وزارت رسیده بود با آنکه در زمان پادشاهرا دگی چند مرتبه از وسیکی به صل آمد و اکثر مردم بلکه حسرو هم برین مذاق بود که بعد از جلوس ازمن نسبت به او باحوشیا به فعل خواهد آمد، به خلاف آنچه در خاطر او و دیگران قرار یافته بود در مقام رعایت شده او را به منصب پجهزای دات و سوار سرافراز ساختم. و بعد از اندک مدتی و در بر صاحب استقلال شد مجدداً در رعایت بحوال او دقیقه فرو گذاشت نشد و بعد از فوت او فرزندان او را منصبها داده رعایتها کردم. آخر الامر ظاهر شد که نیت خلاص او درست نبوده و نظر بر اعمال باحوش خود کرده همیشه ارمی توهمی در خاطر داشت از قبیله و شورشی که در راه کاین واقع شلمی. گویند خبر داد بوده، بلکه تقویت آن تیره بختان میسوده بازی را باور نمی‌افند که در برابر این رعایت و شفقت مصدر نادولتخواهی و تیره بختی گردد.

فوت میرزا غازی کرخان: به اندک فاصله در یست و پنجم همین ماه که اردی بهشت باشد خبر فوت میرزا غازی خان رسید. میرزا مشارالیه از حکم داده‌های تته ادرات ترخان است در زمان والد بزرگوارم پدر او میرزا جایی بتدگی و دولتیخواهی اختیار نموده [۱۸۸ الف] به همراهی خاصان که بر سر ولایت و زمین یافته بود در لاهور شرف ملازمت استعادیات و به کرم پادشاهانه ولایت او را بدو ارز نید شده خود ملازمت در بار اختیار نموده مردم خود را به جهت حفظ و حراست تته رخصت کنانید. و تا بعد در ملازمت گذرانید. آخر الامر در پیرهادیو وفات یافت. میرزا غازی ولد او که در تته بود به موجب فرامین عرت آشیانی به ایالت و حکومت آن ملک سرانفرای یافت به سعیدخان که در بهکر بود حکم شد که او را دلاسا نموده به درگاه آورد. خان مشارالیه کسان فرستاده او را به دولتیخواهی دلالت نموده. آخر الامر او را به آگره آورده به شرف‌های پوسی والد بزرگوارم سرانفرای گردانید در آگره بود که حضرت مرش آشیانی شتاد دهند و من بر تخت دلب جنوس نمودم. بعد از آنکه خسرو را تعاقب نموده و به لاهور داخل شدم شیر رسیده که مر ی سرحد خراسان جمعیت نموده بر سر سمرقند آمده‌اند و شاه بیگ خان حاکم آنجا در قلعه قبلی شبه مستطک کمک است. با لشکر و فوجی به سردازی میرزا غازی و دیگر امر او سردار به کمک قندهار تعیین شدند این فرج چون به حوالی قندهار می‌رسد لشکر خراسان قوت توقف در خود با دیده معادیت نمودند. میرزا غازی به قندهار در آمده ملک و قلعه

را به سردارخان که به حکومت آنجا مقرر گشته بود سپرده شاه بنگلخان به جاگیر خود موجه گشت و میرزا غازی ارداه بهکر عزیمت لاهور نمود. سردارخان اندک مدتی که در قندهار بود وفات یافت و باز آن ولایت محتاج به سردار صاحب وجود می گشت درین صورتیه قندهار را افسه تهنه نموده به میرزا غازی نمودم. از آن تاریخ نارمان رحمت در آنجا سوارم حفظ و حرست قیام و اقدام می نمود سنوگ و بامترددین به عنوان پسریده بود

چون میرزا غازی وفات یافت، سرداری به قندهار بدیست و ستاد بول بی بودیک را که درستان را آلوده و قح بوده بدین خدمت مأمور ساختم. منصب از هراد و پانصدی دات و هزار سوار مقرر نمودم و به خطاب بهادرخان و علم سریشی رفتم. حکومت دهلوی و حفظ و حرست آن ولایت به مقرر بخان مقرر گشت. روپ جو ص را به خطاب [۸۸ ب] خواصحانی و منصب هرادی دات و پانصد سوار را فرا ساختن و جغذای سرکد قنوج در بدو مرخصت نمودم و چون صیه اعتقاد بخان ولد اعتقاد لیسونه را جهت حرم خواستگاری نموده بودم و مجالس کجائی او در میان بود روز پنجشنبه هژدهم خودداد بمنزل او رفته یک روز و شب آنجا بودم. پیشکشیها گذرا بید و بیگمان و نادرین خورد و حدما محل در تیره سابری نموده به امر سروپا داد

هذا لریاق در که بخشی درخواه برد به جهت سرانجام ولایت تهنه مرستادم که تا تعیین سردار صاحب وجود سپاهی و رعیت آنجا را دلاسا نموده آن ولایت را به قید و ضبط در آورده. به اصابه منصب قبل و پرم نرم خاصه سرافرازی یافته مرخص گشت. امر لیلان را بحای او بخشی ساخته. خواجه چیدن که بدین عمدت لاهور و قرار طرح آن مرخص گشته بود، در اواخر همین ماه آمد ملازمت کرد. میرزا عیسی ترخان از خویش میرزا غازی که در لشکر دکن تعیین بود به جهت مصحت تهنه او را طلبیده بودم، در همین تاریخ خدمت استعدایافته چور قابل رعایت و ثریست بود او را به منصب هزارری دات و پانصد سوار ممتاز فرمودم، چون پاره برمر اج غبه کرده بود به استمرا اباطیا و در چهار شبه ماه مدکود قریب به یک سار از دست چپ خون کشیدیم. چون تحت وسیکی تمام دست دید بخاطر رسید که اگر در معادرت خورن کشیدن را سبک شدن میگفته باشند بهتر خواهد بود. الحال همین عبادت گفته میشود. به مقرر خان که قصد کرده بود که پوه مرصع عنایت نمودم. کشیدم من مشرف لیلانده و سطح که از زمان حضرت عرش آثیانی تا حاب متصدی آن در خدمت یون عمره آدروی ر جگی داشت به خطاب و حاجگی و به منصب هرادی کامروا گشت میرزا رستم ولد سلطان حسین میرزا صفوی را که در لشکر دکن تعیین بود، حسب لئماس او طلب [۸۹ الف] نموده بودم و در شبه بهم (مه) تیر با فرزندان آمد ملازمت کرد یک قعبه لمن و چمن و شش دانه مروادید پیشکش گسید بید.

بر منصب شجاعخان حکام بهکر که امرای قدیم این دولت است پساندی ذب و سوز افزوده شد.

قصه موت شجاعخان از مورد غریبه است. بعد از آنکه مصدر چنان خلعنی گشت اسلام خان او را بهسرکار دودیه رخصت می کنند در وقتی که شی برمانه بیی چو کندی داد سو رمی شود وخواجه سرای خرد سائی به منصب خود ج می دهد. وقتی که از دوی خود برمی آید بین مستی بر سر زده هسته بوده اند آن قیل از آوار سم اسپان و حرکت سواران در صدد آن می شود که رنجیر بگسلانند بدین جهت شود و غوث بند می شود چون شود و عوفا به گوش خواجه سرای رسد مضطربانه شجاعخان را که در عصبانیت یا در پشیمانی شراب پیاده میسازد و می گوید که قیل مست بار شده و متوجه بی طرف است. به مجرد شنیدن این سخن مضطرب شده پیتا به خود را از بالای قیل می اندازد و بعد از انداختن نگشت پای او به سنگ می خورد و شکافته میشود و بهمین زخم چهار دوسه دور در می گذرد. مجملاتر شیدن این حر حیرت تمام دست داد چون مردانه به مجرد فریادی که به او رسید یا سخنی که از حرد سالی شنید این قسم مضطربانه خود را پندارد در واقع جای حیرت است. در نوزدهم ماه نیر حیر این حادثه بهمن رسید پسران و وای پوزاشات و مصیبت دلجوی کردم. اگر این قضیه او را دست می داد چون حلیت سالیانی کرده بود به دهانها و شفتها سرافرازی می یافت ع

با نضا بر می تو آمد

یکصد و شصت و نوجو مل تر و ماده اسلام خان از بنگاله فرستاده بود در همین روزها از نظر گذشت و داخل فیخانه خاصه شریفه گشت. راجه لکھمی چند راجه کماون [۸۹ ب] استدعای رخصت بود. چون به پلند و در زمان حضرت عرش آشیانی یکصد رأس اسب مرحمت شده بود. بهمن دستور به او مرحمت نمود و قبل میر ده شد و تا اینجا بود به حضرت سرافرازی یافت و حیر مرصع هم دادم به برادران او نیز خطمتها و سپها داده شد. ولایت او را بدستور به او هدایت نمودم شادمان و کامروا بجا و مقام بازگشت. به تقریبی این بیت امیر الامرا خوانده شد. بیت

بگذرد مسیح از سرما گشتگان عشق

بک زنده کردن تو به صد خون برای است

چون طبع من موزون است گاهی به احتیاج یا بی اختیار مصراعی به پیش از خاطر می سرمی. زنده این بیت بر زبان گذشت. بیت

ان من مثاب رخ که نیم بی تو یکه نفس

یکسندل شکستش تو به صد خون برابر است

چون خوانده شد هر که طبع نظمی داشت درین رعبه بینی گفته گذر بد. ملاعلی حمد

که احوال او پیش ازین گذشته بدنگفته بود. بیت

ای محنت ز گسریه پیر مغان بر سر

یک غم شکستش تو به صد خون برابر است

بوالفتح دکنی که از مرای معتبر عادلخان بود قبل از این بدو سال دولتجو می اختیار نموده خود را داخل زبای دولت قاهره ساخته بود بدوهم مرداد بملازمت آمد و منظر سورعتا بت و تربیت گشته به شمشیر و خلب سرافرازی یافت. و بعد از چند روز اسب خاصه نیز بدو مرحمت نمودم. حواجگی محمد حسین که بیایب برادر رده خود به کشمیر رفته چون خاطر از مهمات آنجا جمیع ساعب درهمین روزها آمد، ملازمت نمود، چو به به حکومت تهنه و دارای آنجا سرداری بایست فرستاد به خاطر رسیدیم که میرز رسم را فرستم. منصب او را که بهجهری ذات و هزار و پانصد سوار بود. بهجهری ذات و سوار ساخته به تاربع یست و ششم حمادی. الثانی مطابق دوم شهریور تسیم حکومت تهنه نموده وفیل خاصه به اسب و دین مرصع و شمشیر [۹۵ الف] مرصع و خلب فاخره داده رحمت نمودم. و پسران او و پسران مظهر حسین میرزای برادر او به اضفقه های منصب وفیل و خلب سرافرازی یافته، بهمراهی او مرخص گشتند. رای دیب را به کرمکی میرزا رسم تیس نمودم که چون جا و مقام او بدیک به این حدود است، جمیع خوب در آنجا حاضر دارد و پانصدی ذات و سوار بر منصب و فرودم که دوهزاری ذات و هر رسو ز باشد. قبل هم عایت شد. ابوالفتح دکنی در سرکار ساکن بود و آن حدود جا گیر گرفته بود مرخص گشت که هم سر بجام جا گیر نمود و هم به حفظ و حواست آن ملک نماید خسرو بی اوزبک که به فوجداری سرکار بیوت تعیین شد منصب و هشتصدی ذات و سیصد سوار بر د احوال هرادی ذات و پانصد سوار حکم شد، و اسب نیز مرحمت نمودم. چون نظر بر خلب قدیم قریخان نمودم به خاطر رسید که آردو در دل از به بدگذاشت و منصب او را کلان کرده بودم و جاگیرهای خوب یافته بود، آردوی علم و نهاده داشت به این عایت هم سرافراز و کاروا گشت.

صالح پسر خوانده خواجه بیگمیر بسیار جوانت مردد و کار طلب است و را به خطاب

شعبه شاهی سرگرم خدمت ساختم روز پنجشنبه یست و دوم شهریور مواج هفدهم رجب سه

۶۱ هزار و سیصد و یک درم مریم از دین مجلس و زن شمس معقد شد به ریز روش خود

را وزن کردن طریق هندو است. حضور عرش آشپزی که مظهر لطف و کرم بودند بر دوش
 را پس پندیده خود را هر سال دو مرتبه به مقام قلز ت رحلا و نقره و غیره و اکثراً امتعه نفیسه وزن
 می فرمودند. بکثرت به مطابق سال شمسی و دیگر موافق سال قمری، و مجموع آن را که فریب
 به يك لك روپیه است به فقرا و ارباب حاجت تقسیم می کردند. من هم این صفت را مرعی می دارم،
 و به همان دستور خود را وزن نموده آن اجناس را به فقرای دهم. معتقدان دیوان بهنگاله چون
 از آن خدمت معزول گشت، پسر او و پسروران و بعضی خدمتگاران شدن را که اسلام حن
 بهمراهی او بدرگه فرستاده بود، بعد از ملازمت بنظر اشرف گذرا بید و تعهد جواب هر یکی از
 آن اقدایا به عهده یکی از بنده های معبر [۹۰ ب] مترو شد. پیشکش خود را که بیست و پنج
 زنجیر نعل و دو قطعه نعل و بهول کنار، مرصع و خواجه سر این معتبر و قمشه بهنگاله غیره ترتیب
 داده بود بنظر در آورده میر میوان پسر سلطان خواجه که در لشکر دکن معین بود بطلب آمد
 سعادت آستامیوس دریافت يك قطعه نعل پیشکش گذراید. چون بیان قلیچ حاج که سردار لشکر
 بهنگش و سرور کابل است و بیای امرای آن صوبه که بهمراهی و سرداری او تمیین یافته اند به
 تخصص خاصوران زراع و گشت و شود بود بجهت تحقیق آنکه باساری از جانب کبست
 خواجه جهان را فرستادم. یار دهم ماه بهر معتقد جان به منصب والای بهشتیگری سر فر ری
 یافت و منصب دوهزاری ذات و سجد سوار مقرر شد دیگر مرتبه بر منصب میر جهان پساره
 افزودم که منصب دو هزار ذاب و دوهزار سوار از اصل و اصنافه بوده باشد. حسنه
 الائتماس خانجان فریلون خان ی لاس به منصب دوهزار و پانصدی ذات و دوهزار سوار از اصل
 و اصنافه سرامر از گزیدند. ری مظهر بهمزاری ذات و هشتصد سوار سرامر از شد و راجه
 نرسنگه دیو به منصب چهار هزار ذات و دویست سوار سرامر از شد. بهادت را که لیله رام
 چند بنده است بعد از گذشتن رام چند به خطاب راجگی سرامر از ساختم. ظفر خان از صوبه
 گجرات به موجب طلب دویست و هشتاد و پنج آمده ملازمت کرد و یک قطعه نعل و سه دایه مروراید
 پیشکش گذراید.

ششم از مطابق سیوم سواران از برها پور حیر رسید که امیر الامرا در و یکشنبه بیست و هفتم آن
 در پرگنه نهانی سر موت کرد [۹۱ الف] بهدار پکاری که او را در لاهور دست داده بودند دیگر یار شعور
 و هوش ارو کمتر از هر می شده بهی فظه اش نقصان تمام راه یافته بود. اخلاص پکاری داشت. جف
 که از فرزندانی شماید که قابل تربیت و عنایت باشد.

چون قلیچ خان را که از پیش پند خود که در پشاور بود آمده بیستم آذر ملازمت کرد و یکصد
 مهر و یکصد دوپه بند گذراید و پیشکش خود را از اسب و اقمشه و دیگر اجناس که همراه

داشتند، بنظر در آورد. ظفرخان را که از حاکمان ارزان و کولک زده های مغیر است بخواسته به صاحب صوبگی پیر سرافراز ساختم، و با صدی ذات و موار به منصب و افزوده سه هزارى ذات و دوهزار سو رنقر د ششم. با برادران به خطب و اسب سرافرازى یافته رحمت شد. همیشه آرزوى او این بود که بخدمت على حده سرافرازى پادشاه تا جوهر دانی را بفهمد. من هم خواستم که او را بيازمايم این خدمت را محک آزمایش و ساختم.

چون هنگام سیر و شکار بود، روز سه شنبه دویم ذی قعدة مذهب بق چهارم ماه دى از دار الخلافه آگره به قصد شکار برآمدم و در باغ دهره منور شد و چهار روز در آن باغ توبع افتاد. در دهم ماه مذکور حیرت سیمه سلطان بیگم که در شهر پیر بود رسیده شد. و زده پسر گلرخ بیگم صبیح حضرت فردوس مکانی بودند و پدر ایشان نورالدین محمد از حوایج زده های خواجه نقشبند. بجمیع صفت حسنه آراستگی داشتند در زمان این معمار هنر و قابست کم جمع می شود و حضرت جنت آشیانی این حواهر زاده خود را از دوی شصت تمام نامرد یرم جان نموده بودند. بعد رشتار شدن ایشان در آغار سبک حضرت عرش آشیانی بن کنخدائی واقع شد و پس از گذشته شدن جان مشارالیه و ولد بزرگوارم ایشان را به عهد خود در آوردند و در سن شصت و سه سالگی بر رحمت خدا واصل گشتند. همان روز از باغ دهره کوچ شد و اعتمادالدوله را بجهت سرانجام برداشتن ایشان [۹۱ ب] فرستادم و در عمارت باغ مذاکره که بیگم خود ساخته بودند فرمودم که ایشان را بدهند. در دهم ماه دى میرزا علی بیگ اکبر شاهى از لشکر دکن آمده ملازمت نموده حوایج جهان که در صوبه کابل مریض شده بود، در بیست و یکم ماه مذکور بازگشته سعادت خدمت در بخت دولت و آمدن سه ماه و یارده روز کشید و دوازده مهر و دوازده روپیه بدرگویی آورد. در همان روز و چه را مداس پیر از لشکر فروری دکن آمده ملازمت نمود. یکمده و یک مهر گذرایند. به امر پادشاهى حضرت نعمتانی فرستاده شد. چون بدر سررت به جا گیر قلبیج جان مقرر بود، چوین قلبیج جان را بجهت ضبط و حرست آنجا انتماس نمود که مریض گردد. در بیست و هفتم دى به حاکم و خطاب خان و علم سرافرازى یافته مریض شد. بجهت نصیحت امرای کابل و ناسازی که میان ایشان و قلبیج... جان واقع بود راجه را مداس را فرستادم و اسب و خلعت و سی هزار روپیه ملذخ شرح عنایت شد.

در ششم بهمن که برگشته باری محل بر ول بود، حیرت حواجگی محمد حسین که از بنده های قدیم الحکومت این دولت بود، رسید. برادر کلان او محمد قاسم خان در زمان والده برگوارم رعایت کل یافته بود و حواجگی محمد حسین هم بخدمات که از دوى اعتماد فرموده

شود، مثل پکاالی و مثال آن سرافرازمی گشت، روز فردینی بعد از کومه بود که صلا در محاسی و بیروت او یک موی ظاهر نمی شد. در وقت سخن کردن او هم بسا قریب می کرد و مثل خواجهمیرایان همیشه می شد. دیگر شاهرازدن که حاجخان از برها پور به جهت عرض بعضی مضمات روان ساخته بود، در پانزدهم ماه مذکور آمده ملازمت کرد. یکصد مهر و یکصد رویه نیز گذرانید، چون معاملات و کن به جهت نیز جلوی پهای عیداله جان و هاق امرا صورت خوبی پیک نکرد و دکیان راه سخن یافته به امر و دولتمردان بها حکایت صلح در میان آوردند و عادلان طریق دولتمردانی اختیار نموده التماس کرد که اگر مهم دکیان بمن رجوع شود، چنان کنم که بعضی [۹۲ الف] محل که از تصرف اولبای دول بر آمده باز به تصرف در آید دولتمردان نظر بر مصالح وقت نموده این مسی را عرش داشت نمودند و به تجویز گویه شد و خانخانان متعهد سر تمام مهمات آنجا گردید و به جان اعظم که همیشه خواهان دفع امرای مفسود بود این خدمت را به جهت کسب ثواب التماس نمود. حکم شد که به مالوه که به جاگیر او مقرر است رفته در سرانجام متوجه این خدمت شود و بر منصب ابول بی اوزبک عزیزی ذاب و پانصد سوار دیگر افزوده شد که چهار هزار ذاب و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد. صحت شکار در ماه و بیست روز گشتند. در این ایام همه روز متوجه شکار بودم چون به نوروز عالم افزوز پنج شش روز پیش نموده بسود بحیریت معاودت نموده بیست چهارم اسفندار مذبح دهره محل برول گشت، مقربخان و جمعی بر منصب را که حسب الحکم در شهر مانده بودند درین روز آمده ملازمت کردند. مقربخان سر محی مرصع و کلاه قرنگی و گنجشک مرصع پیشکش گذراید سه روز در باغ مذکور توقف راضع شد. روز بیست و هفتم در حل شهر شدم. درین صحت دو بیست و بیست و سه رأس آهو و غیره و نود و پنج بیل گاو و دو غنوک و سی و شش قطعه کزوانت و غیره و یک هزار و چهارصد و هشت ماهی شکار شد

نوروز هشتم از جلوس همایونی

مطابق محرم سنه ۱۰۲۲ شب پنجشنبه بیست و هشتم ماه مذکور و موافق مره مردردین سه جلوس بعد از گذشتن سه و نیم گهری حضرت میر عظم ادرج خوب به یح حمل که سه به فرعی و فیروزی اوست نقل نمود و صبح آن روز بود در عالم نوروز بود مجلس جشن به آئین همه ساله ترتیب و ترتیب یافت و آخرهای آن روز بر حسب دولت جلوس واقع شد و امر و احیان دولت و ملزبان درگاه تسلیم مبارکیاد بها آوردند و درین ایام نخستین مرصع سه روز به دیوانخانه خاص و عام بر می آمدند و مطالب و مدعیات بمعرض رسید و پیشکشهای بدههای

درگاه ارطغرل گذشت، بولی حاکم قندهار اسپان غرقی و سنگن شکاری پیشکش فرستاده بود، بنظر درآمد. در بهم ماه مذکور اقصا [۹۲ پ] جان ر صوبه بهار آمده ملازمت نمود و یکصد مهر و یکصد روپیه بدو گدازید و يك زنجیر قیل بنظر داد. او در دو، دهم پیشکش اعتمادالدوله به نظر درگذشت و حواهر و اقبشه و دیگر نهایس بجه خوش افتاد بدو دجه قبول پیوست و از قیلان پیشکش اخصصار ده نجیر دیگر درین روز دیده شد. دوسر دهم پیشکش تربیت جان به نظر درآمد معتقد خان منزلی در آگره خریداری نمود و چند روزی آنجا بفرستاد و مصیبت بی دبی او را روی داد.

شنیده ایم که برجه در چیر حکم سعادت و نحوشت می کند. اوّل برنس و دریم بریده و سوم برمنز و چهارم برامپ. بجهت دانستن سعادت و نحوشت نهاده ها بطه قرار یافته بنکمی گویند که بهصحت پیوسته است، انك زمینی در رشك حالی باید صحت و بنا آن نما کها را در ن زمین می باید ریخت گر برابر آید میانه است آن حابه در نه معلمی توان گفت و نه محس و اگر کمی کرد حکم بر نحوشت آن می کند و اگر داده بر آید سعد و بربذاست.

دو دجه دهم پیشکش اعتبار خان به نظر گذشت و آنچه مفسول فتد برداشته شد. مصعب اعتبار خان که هرادی و سبصد سوار بود دوازدی دامت و پانصد سوار شد پانصدی دات و پنجاه سوار بر منصب تربیت خان افزودم که دوازدی دامت و هشتصد و پنجاه سوار بوده باشد.

هوشنگ پسر اسلام خان که در بنگاله پیش پدر خود بود، درین روزها آمده ملازمت کرد جلای مردم مگهه با که ملك ایشان متصل به پنگو ده جنگ است بنکه درین ولایت هم در تصرف آنها است همراه آورده بود. از کیش و روشهای آنها مقدمات به تحقیق شد. مجملاً خبرایی چند بد صورت آدمی، از حیوانات بری و بحری همه جبر می خوردند و هیچ چیز در کیش ایشان مسیح نیست و با همه کس می خوردند. حواهر خود را که از مادر دیگر باسد می گیرند و تصرف می کنند و صبرتهای ایشان مفر فلان نبه است. اما رسا ایشان تنی است و اصلاً به ترکی نمی مانند و همین يك کوه است که يك [۹۳ الف] سر آن ولایت به کاشغر متصل است و سر دیگر آن ولایت به پیکو دیی درست و آشی که از آن نمبر به دیر توان کرد، اندر اند. در دین مسلمانان در و از کیش عیسوی موجودند.

دو سه روز به شرف مانده مرز بد حرم خواهش نمود که به سرل او رفته شود تا هماجا پیشکش نمود و از نظر بگذرد. لباس او دجه قبول یافت. يك روز و يك شب در سرل آن مرزند توفع نموده شد پیشکشهای خود را به نظر آورده آنچه پسند حاضر افتاد گرفته شد و تتمه را به او بخشیدم. روز دیگر مرخصی خان پیشکش خود را تقدیم نمود، از هر حسن چهره ساین نموده

بود. تا روز شرف هر دور پیشکش یکی از امارا بلکه دو سه از نظر می گذشت. در روز شنبه نوزدهم فروردین مجلس شرف ترتیب یافت در آن روز سعادت اندوز بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که اقامت کباب و شراب و غیره آن حاضرین را تا هر کس بخواهد خاطر خود آنچه خواهد بخورد. بسیاری از نکاب شراب نمودند. پیشکش بهت خان درین روز گذشت. يك مهر هزار توله که به کوب صالح موسوم است به یادگار عینی ایلچی واسی پیران دادم. مجلس شگفته گذشت. بعد از برخواستن حکم کردم که سیب آئین را باز کنند چوب در ایام نودوز پیشکش مقرب خان سامان یافته بود. از هر قسم نمایی و تحقیقات خوب بهم رسانیده بود. از جمله دوازه رأس اسب عربی که به چهار آورده بود و دیگر ربن مرصع کار مرغی از نظر گذشت بر منصب نوازش خود پانصد سو. ضمه شد که دوازده ذاب و سوار بوده باشد عیل مهنی یلن نام که اسلام خان از بنگاله فرستاده بود به نظر درآمده و داخل قیلا خاصه شد.

در سوم اردی بهشت حواجه پادگار برادر عبدالله خان از گجرات آمده ملازمت کرد. یکصد مهر بهاگیری مددگردانید بعد از چند روز که در ملازمت بود به خطاب سردار خانی سرافرازی یافت. چون بخشی صاحب استقلال به لشکر بنگش و آن حدود با پس مرستاد معتمد خان رایه بین خدمت اختیار نمودم و بر منصب و سیصدی ذات و پنجاه سوار ضمه شد که هزار پانصدی ذات و سیصد [۴۳ب] و پنجاه سوار بوده باشد. رخصت نمودم مقرر شد که بزودی روانه گردد محمد حسین خان چلبی که در حریدن خود هر دو بهم رسانیدن نسخه و قوف تمام داشت پاره ای در داده رخصت نمودم مقرر شد که از راه عراق به متبول رود و تحقیقاتی خوب و نفایسی که بهمرساند بجهت سرکار ما حریداری نماید درین صورت ضروری بود که والی ایران را ملازمت کند که بی پادشاه بودم و یاد پردی هم به آن همراه بود. مجملاد در حوالی مشهد میرا درم شاه عباس رسید. شاه از او تفحص می کند که چه چیز حکم است که بجهت سرکار ایشان خریداری نمائی؟ چون مبالغه می کند چلبی پنداشتی که همراه داشت ظاهر می سازد. در آن یادداشت میر در محب و موبائی کئی اسپهاسی راجل بود. می فرماید که بن دوچس بخریلد میسر نیست بجهت ایشان می فرستم. ازین سرچینی را که از ملایان روشناس او بهرود اختار نموده شش ابا به فیروزه که محباً سی سیر خاکه داشت و چهارده توله موبائی و پنجاه اسب عراقی که یکی از آن ایتاق بود و حوله اومی کند و کتبی مشر بر اظهار محب و دوستی بیش ادیش نوشته در باب ربوبی خاکه و کمی مرمیائی عذر بسیار خواسته بودند. خاکهای بسیار بنظر آمد هر چند حکاکان و بنگین سوزان تفحص کردند يك نگینی که قابیست انگشتری ماعش داشته باشد پیدا شد غالباً در این ایام خاکه فیروزه بطریقی که در زمین مرحوم شاه طهماسب از معدن

برمی آمده حالا برمی آید. همین مندمه را در کتبت ذکر کرده بود
در باب اثر مویانی از حکما سخنان شنیده بودم، چون تجربه شده ظاهر نگشت نمی دانم
که اصل در اثر آن بیالعه از حد گذر آید یا بجهت کهنگی اثر آن کم شده باشد بهر تقدیر
به روشی که قرار داد اعلی بود، پای سرخ را شکسته زیاده از آنچه می گفتند خود دیده پاره می بر محل
شکستگی مانده شد و با سه دور محافظت نمودند و حال آنکه مذکور می شد که صباح شام
کافی است بعد از آنکه ملاحظه نموده شد اثری ظاهر نشد و شکستگی [۹۴ الف] بحال خود
بود در کاعلی حیدر علی سلام الله عرب را نوشته بودند، همین لحظه منصب و عیوفه و جهانگیر
او را افزودم.

جلی از قیلاز غامه با تالایر به عبدالله خان مرستادم و قبل دیگر هم به قلیچ خان مرست شد
دو هزار سوار برادر عبدالله را دو سپه و سه اسپه فرمودم که تیمار دهند و چون سابقاً به جهت
خدمت جوانگر پانصدی ذات رسد سوار بر منصب برادر سردار خان افزوده شده بود در ثانی
الحال این خلعت به کامس خان مقرر گشت حکم کردم که آن اضافه را برقرار گذشته در منصب
او اعتبار نمایند و سرمر از حاد را که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار، حد سوار دیگر اضافه
فرمودم

یست و هشتم اردی بهشت مسدئیر مطابق یست و هشتم ربیع الاول سنه ۱۰۲۲ روز پنجم
مجلس وزیر قمری و خان قمری الزمانی ترتیب یافت و پاره ای از زور و زور مذکور به صورت و مستحقان
که در خانه والد ام جمع شده بودند، فرمودم که بحشش گردید و در بی روز هرادی بر منصب
مرتضی خان افزوده شد که شش هزاری ذات و پنجاه سوار بوده باشد. خسرو بیگ غلام میرزا
چانی زنده به همراهی حد لرداق معصوری آمده ملازمت نموده سردار خان برادر عبدالله خان به
حمد آباد گجرات رخصت یافت. دوبر که پاره در شد از کولاتک فغانی آورده بود. همیشه
شده می شد که هر جانوری که پاره می زد، بسیار لاهر و دیون می باشد و حال آنکه این برها
در نهایت قریبی و تدریجی بر آمد. یکی از آنها را که ماده بود، فرمودم که کشتند، چهار پاره را ظاهر
می شود این معنی باعث حیرت تمام گشت

یوزمقرر است که غیر جایی که می باشد، بماده خود جمع می شود چه آنچه والد بر گوارم
یکمندی تا هزار بود جمع نموده بسیار خواهان این بودند که اینها با یکدیگر سخت شود و اصلاً
نمی شدند و پاره یوزهای رومانه در باغات قلاده بر آورده مر دادند. در اینجا هم نشد. در بی ایام
یوز نری قلاده نمود را گسیخته بر سر ماده یوزی می رود و جهت می شود و بعد از دویم ماه سه
همه را پیدا و کتان شد. چون بی لجنه [۹۴ س] عربی داشت، نوشته شد. ظاهر این معنی پس

داشت هرگاه یور به یور حقت نگردد شیو خود به طریق و بی هرگز نشیده شده بود که بهنداز گرفتاری جهت شده باشد چون در عهد دولت این نیازمند بهی و حسب از طبیعت جانوران صحرای برداشته شده، چنانچه شیران به نوعی رام گشته اند که بی قد و درنجیر گله گله در میان مردم می گردند، نه صردایشان به مردم می رسد و نه وحشت و رمزدگی دارند. به حسب اتفاق شده شیر می آید و بهنداز سه به به رانید و این هرگز نشیده بودیم که شیر جنگلی بهنداز گرفتاری به جهت خود جمع شده باشد. از حکما شنیده می شود که شیر شیر به جهت دوشناتی چشم به غایت فایده مند است. هر چند سعی کردیم که تم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نگشت به خاطر می رسد که چون جانور عضبناک است و شیر در پستان مادران از روی مهری که به بیجه خود دارند چون در پستان او مقادیر خوردن و میکلن شیر می شده باشد یاد وقت گرفتن او به جهت آوردن شیر غضب او زیاده گشته در پستان خشک می گشته باشد.

در اوایل اردی بهشت حواجه قاسم برادر خواجه عبدالعزیز که از خواجهای نقشبندیه است از ما و از اهل شهر آمده ملازمت نمود. بهنداز چند روز دوازده هزار روپیه به طریق اتمام به او مرحمت شد. چون خواجه جهان در حوالی شهر، پالیز خورزه به فصل آورده بود، بهنداز گذشتن در بهر روز پنجشنبه دهم حرداد بر کشتی سوار شده از ده دایا به سیر پالیز دو نشستم، مردم محل همراه بودند. دوسه گهری روزنامه به سپیدیم شب در پالیز گذرا بیدم. عجب باد و جکری شد که نیمه و سرا پرده به پاسند بر کشتی در آمده آتش را بر سر بردم. پانه ای از شب جمعه در سیر پالیز گذر یله به شهر بار گشت نمودم. امضاخان که مدتی مدید به اسم دیل و رنجهای عرب گرفتار بود، در دهم حرداد در گذشت. جگیر و وطن را به جمجمکن را که در خدمت دکن تقصیر کرده بود، تغییر نموده [۱۹۵ الف] به سهابت خان عنايت نمودم.

شیخ پیر که از وارستگان و بس تعلقان وقت است و خاص به جهت محبت و انخلاص که با من دارد طریقه خدمتکاری و همراهی اختیار نموده است و در پیر کنه میر تپه که وطن اوست قبل از بنای مسجد نهاده بود در پیولا به تفریبی مذکور گشت. چون حاضر او را متعلق با تمام این بنای خیر یافتیم، چهار هزار روپیه به او دادیم که خود رفته به او صرف نماید و خرجی شان خاصه به و مرحمت نمودم و حضرت کردم در دیران خانه خاص و عام دو معجر از چوب ترتیب می یابد. در معجز اول امرا و اهل بیان و اهل عزت می باشد. در دیر دایره کس به تفریب حکم داخل نمی شود و در معجز دوم که وسیع تر از معجز اول است جمیع بندگان از منصب و ادوار پیر و منصب و احدیان و گما بیکه اطلاق نوکری توان کرده اند می باشد. در بیرون بین معجز نوکران و امرا و سایر مردمی که در دیر اسطانه مذکور می آیند، سعی است. چون میان معجز اول و دوم تفرقه

بود به خاطر رسید که محجر اول ر به نقره پندگرمت. فرمودم که محجر مذکور و برداری
که از این محجر به بالانچه نه جهرو که نهاده اند و دوفیل را که بردودست شیخ جهرو که که
هنرمندان از خوب ترتیب داده اند، در نقره گیرند. بعد از اتمام به عرصه رسید که یکصد و بیست
و پنج من نقره به وزن هندوستان که هشت صد و هشتاد من ولایت باشد، صرف نموده شد. الحقی که
مست و نمود دیگر پیدا کرد چنانچه گویا چنین باشد.

سیوم ماه تیر مظفرخان از تهته آمد و ملازمت کرد. دوازده مهر بدر گذرامد مصحف
جلد مرصع و دو گل مرصع پیشکش گوین به نظر در آورد. چهارم ماه بد کرد صد در خان از صوبه
بهار آمده ملازمت کرد و یکصد عدد مهر به نظر گذرایند بعد از آنکه مظفر خان روزی چند در
ملازمت بود و پانصدی ذات بر منصب سابق او افزوده هم عایت فرمودم و شال خاصه داده
در خدمت تهته کردم می دانستم که سنگدبوانه هر جا نوری را که مسی گردد، بسته می میرد، قریباً
این مسی در فیل به صحت پیوسته بود. در زمان من چنان رفع شد که شش سگی دیو به به جای
بش پکی از پلان خاصه که چاهی نام در آمده پای ماده قبی را که هم در فیل خاصه مسی باشد
می گردد [۹۵] و ماده فیل به یکبار به قریب در می آید. فیل بان دویند خود را می رسد به آسنت
دوبه گری نهاده به زقوم رازی که در آن حوالی بود در می آید و بعد از زمانی وارد آمده خود
را به فیل خاصه می رساند و دست او را می گردد. فیل از او زیر کرده می کشد چون مدت یک ماه
و پنج روز از این مقدمه می گذرد روزی که هو ابرو یک بود، عریض دغند به گوش ماده فیل که در
حین چر بود می رسد و به یکبار قریب می کند و اعضای او به نرزه در آمده خود را می آید و
بان برخاسته تا هفت دور آب ز دهان او می ریزد و نگاه فریاد می کرد و بی آسنت داشت.
فیل بان هر چند در صدد علاج شدید، لفع نکرد و روز هفتم فتاده مرد و بعد از مردن ماده فیل به
یکماه فیل کلان را به کتله آب به صحرای می برند به همین طریق برو دغند ظاهر شد فیل مذکور
در مستی به نرزه در آمده بر زمین نشست و فیل بان از او به هر اشدت به جا و مقام خود آورد.
بعد از همان مدت و همان حالت که ماده فیل را دست داده بود این فیل نیز تصد شد. از وقوع
این مقدمه حیرت تمام دست داد. الحقی جای حیرت است که جانوری باین کلانی و بر رگی
هیكل و ترکیب به این طر حقی که از حیوان ضعیفی به او رسد این قدر متأثر گردد.

چون حاجان مکرر استدعای رحمت شاهو از جا پسر خود نموده بود، به تاریخ چهارم
اسرداد اسب و خلعت داده رحمت دکن نمود. به خوب بدحشی ر کسیه منصب او به تصدی و
پنجاهی بود بنا بر تردی که ابرو به وقوع آمده بود به منصب هر رویا تصدی ذات و هر اسب و
سواران ساخته به حطاب حای او را سر بلند گرد بدم و علم بر کرامت شد.

طوائف دهند. سو یعنی هفتد بر چهار گروه قر دیافته و هر کدام به آئین و طریق خاص عمل می نمایند، و در هر سال دوی میی دارند. این طایفه بر همین یعنی شناسیده ایزد بی چون. و طایفه ایشان شش چیز است علم آموختن و دیگران را تعلیم دادن و آتش پرستیدن و مردم را دلالت پرستش کردن و چهرها به محتاجان دادن و چیزی گرفتن و این طایفه [۹۶ الف] را دوی معین است و آن روز آخر ماه ماون است که ماه دوم ابرهرسات است این روز را مبارک دانسته عابدان ایشان به کنار دریا و تالابها می روند و اسونها خوانده بر ریسماها و رشته های بلند و در وندوم که اول سال نو است این رشته ها را بر دست راجها و بزرگان عهد می بندند و شکر می دهند و این رشته را را که می گویند یعنی نگام دشت این روز در ماه تبر که آفتاب جهان تاب در برج سرطان است واقع می گردد.

دوم جهنریست که به کهنتری معروف و مشهور است و مراد از کهنتری طایفه ایست که مظلومان را و شرطالمان محظوظ دارند. آئین این طایفه در منجیر است یکی آنکه غصود طم بخواند و دیگری تعلیم دهد و دوم آنکه خود آتش پرستی نماید و دیگری را به پرستش دعوت بکند. سیوم آنکه به محتاجان چیزی بدهد و خود با وجود حنیاج چیزی نگیرد. روز این طایفه بجای رسمی است. درین روز سواری کردن و لشکر بر سر خصم کشیدن پیش ایشان مبارک است و درم چند که او را بدهد می پرستند در این روز بر خصم ظفر ریخته است. این روز را مشر می دارند و بلان و اسبان آرایش کرده پرستش می نمایند و این روز در ماه شهر بود که آفتاب در برج سبله است و قح می شود. به نگاه دارنده های سیان و بلان اتبها می دهند.

سیوم طایفه بیش است و این جماعه این دو طایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت می کنند و در رعت و خرید و فروخت و سود و سود شمل مقر ایشان است. این طایفه را هم روزی معین است که آنرا دیو لی می گویند، و این روز در ماه مهر که آفتاب در برج میزان است واقع می گردد. در روز بیست و هفتم ماههای قمری می باشد و در شب این روز چواخها می افروزند و دوستان و عزیزان در خانه های یکدیگر جمعیت نموده هنگامه نماری گرم می سازند. چون معاش این طایفه بر سود و سودا است بر دین و پای دادن را در این روز شگون می گیرند.

طایفه چهارم شود است این گروه کهنترین طوائف هستند. همه را خدمت می کنند و ازین چهرها که مخصوص هر طایفه مذکور گذشت بهره ندارند و در [۹۶ ب] اینها هولی است که به اعتقاد ایشان روز آخر سال است. این روز ماه اسفند است که حضرت بزرگوار در برج حوت منزل دارند و الیع می شود. در شب این روز آتشها در هر کویچه ها و گله ها بر می افروزند و

چون روزی شود تا یک بهر خاکسترها بر سر و روی یکدیگر می افشاید و شور و غوغای عجیبی بر می انگیزد و بعد از آن خود ششدرشوی می داده رخسها می پوشد و به سیر باغاب و صحرها می رود، چون ضابطه مقرر نمود است که مردهای خود را می سوزانند. آتش افروختن درین شب که شب آخر سال گذشته است کنایه از آنست که سال گذشته در که به منزله مرده است می سوزانند. در ایام دلد بر رگوارم امرای هند و دیگر طوایف به تقلید یشان رسم را کبھی به جای رسانیدند که بلبل و مرواریدها و گلهای مرصع به جواهر گران بها در رشته کشیده بر دست مبارک ایشان می بستند و تا چند سال این رسم معمول بود، چون تکلف را از حد گذرید، این معنی برایشان گران آمده منع فرمودند و پرهیزان به شیگون همان رشته را بریشها را که ضابطه ایشان است می بستند، من درین سال به دست رسانیدند ایشان عمل نموده فرمودم که امرای هند و اعیان این طایفه را، کبھی بر دست من به بندند. روز را کبھی که بهم امر داد بود باز همان معر که قایم شده دیگر طوایف بران تقلید رفته از این تعصب باز نداشته اند همین سال را قبول نموده فرمودم که به همان ضابطه قدیم پرهیزان رشته های و ابریشها بسته باشند.

در این روز به حسب لغت عرس حضرت عرش آسمانی واقع شد و عرس قاعده های است که در هندوستان معمول است در هر سال در روز غایت مرد عزیز خود صاعها و حلواها و اقسام خوشبوئیها به اندازه حالت و قدرت خود ترتیب داده علما و صحت و سایر مردم جمع می شوند و این مجلس گاه باشد که به یک هفته بکشد. در این روز پادشاه بر منادم که به در صحنه متبر که ایشان رفته این مجلس را منع دارد، دوا را رویه به دو کس از پندهای معتبر داده شد که به فقرا و ادبای احیاح تقسیم نمایند.

در پانزدهم ماه امر داد پیشکش اسلام خان از نظر گذشته، شصت و هشت تریجیرین و چهار رأس اسب آن سرزمین که به تانکی [۱۹۷ الف] مشهور است و پنجاه غر خوجسرا و پانصد پرگاله نفیس منارگامی فرستاده بود.

چون ضابطه بنده که و قایم جمیع صوبها به تخصیص سرحد به عرض می رسانید و پادشاه و واقعه نویسان از درگاه بدین حدت تعیین می شوند و این ضوابط است که پذیر رگواره کرده اند و من هم مولف آن عمل می کنم و مراد کلی وضع عظیم مشاهده می شود و اطلاع دیگر بر خوان عالم و عالمیان بهم می رسد. اگر قوای کلی آن مرقوم گردد، سخن دادر می شود. و در این یام واقعه نویسی لاهور نوشته بود که در آخر ماه برده کس از شهر به من آباد که در آورده کرده و واقع است می دانند جواهر گرامی بهم می رساند پناه به سایه درختی می برند. مقرر آن بود و جگری می رسد و آن یاد چون بر جماعه مذکور می رزد به نرد در آمده کس از آنها در زیر

درخت جان دادند و بیست کس زنده ماند و آن زنده مدتها بیماری داشت لایعبار محتضای بسیار خلاص شد. چنانورانی که برداخت مد کورد شیمین دشت، همگی افتاده مردند و در آن نوحی هوا این قسم خرابی پیدا کرد که چنانورن صحرایی به کشت دانه آمده خود را می ساختند و بر بالای سبزه غلطان جان می دادند مجبلاً چنانورن بسیار هلاک گشتند.

در روز پنجمه یست و یکم آمدند تسبیح نموده به قصد شکار به کشتی سو رفته متوجه موضع سمونگر که از شکارگاههای مفر من است گشتم در سیوم شهر یونخان عالم را که از دکن به مصلحت فرستادن عراق و همراهی ایلمچی دارای ایران طلب نموده بودم، در اینجا رسیدم ملازمت کرد و صدمه نژد گلدنید. چون سمونگر به جاگیر مها بنخان مقرر بود، منزلی دلگشا در ضایت تکلف بر کنار دریا ساخته بود، بسیار خوش قناتد یک درجیر فیر و یک ده انگشتری نگین زمره پیشکش نمود و پیل را دهنل فیلان خاصه نمودم قاشقم شهریور مشغول بودم. درین چند روز چهل و هفت راس آهوی ترویده و دیگر چنانورن شکار شد. درین روزها دلاورخان یک قطعه نعل پیشکش فرستاده بود. مقبول قناتد و شمشیر [۹۷ب] خاصه جهت سلام خان فرستادم. بر منصب حسن علی ترکمان که هراری ذات و هفتصد سوار بود پانصدی ذات و یکصد سوار افزوده شد. آخرهای دور پنجمه یستم ماه مذکور در مریز مریم از مانی و زلفشسی به نعل آمده، خود را به مغارات و دیگر چیزها به دستور معیون وزن نمودم درین سال من من چهل و چهار سال شمسی پرده باشد.

و در همین روزها یادگار صی ایلمچی دارای ایران و خان عالم که از این جانب به همراهی او تعیین شده بود مرخص گشتند به یادگار صی اسب با این مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلا دوزی و کلنگی مرصع با پرچینه و سی هزار رویه نند مرصع شد که مجموع چهل هزار رویه بوده باشد به خان عالم کهپوه مرصع با پهلونکناره که علاقه آن از مرورید بسود شفقت نمودم.

در یست و دوم ماه مذکور به دروغه مقدمه نموده و نذیر گوارم بهشت آباد بیل سراد متوجه گشتم. در دهن پنج هزار رویه در دیزگی نشانده شد و پنج هزار رویه دیگر به خواجه جهان دادم که به درویشان قسمت نماید و تسبیح ساز شدم کرده به کشتی متوجه شهر گشتم. چون منزل اعتماد الدوله بر کنار آب چمنه واقع بود، آنجا فرود آمدم و شب در منزل او گذرایده تا آخرهای دور دیگر آنجا میسر بودم و در پیشکشهای او آنچه حوش آمد قبول فرموده متوجه دولخانه گشتم. منزل اعتماد خان هم در کنار آب چمن واقع بود، حسب الاثماس او با مردم محل آنجا ورود آمده منازل او را که تازه ساخته بود سیر کردم. الحق جا های مطبوع و دلپسند بود بسیار خوش

آمد. پیشکشیهای لابی را اقمشه و جواهر و دیگر نفایس سر به جام نموده بود. مجموع ارزش آن
اشرف گذشت و اکثر پسند خاطر اناناد و قریب به شام داخل دولتش به همایون شدم.
چون منجمان و خورشیدسانان مشایخت توجه به جانب اجمیر اختیار نموده بودند خدمت
گهری از شب دوم همان مطابق یست و چهارم شهر بود گذشته به پیروزی و اقبال به قصد آصوب
از دال به خلعه آگره بر آمدم. و در این حریف دو چیر منظور خاطر بود اول زیارت روضه موره
خواجہ معین الدین چشتی که [۱۹۸ الف] از برکات روح پرفتوح یشان گشایشهای برگزیده
این دودمان و لاریسیده و بعد از جنوس زیارت مرقد برگزیده ایشان میسر نگشته بود. دوم رفع
و دفع در با مرستگه مقهور که از زمینداران در جهای مغرب هندوستان است و سری و سرداری او
و آب و واحد در تمام جمیع درجه و رایان این ولایت قبول دارند. و بریست که دولت و ریاست
در تمام ده ایهاست. مدتی در حدود مشرق که پربت رویه باشد. حکومت داشته اند و در آن
ایام به خطاب راجگی معروف و مشهور بوده اند بعد از آن به زمین دکن افتادند و بیشتر ولایات
آنجا به تصرف در آوردند و به جای راجه لقب دوی در جزو اسم خود ساختند. بعد از آن به
کوهستان میوات درآمدند و رفعت یافته قلعه های چنور را به تصرف در آوردند. از آن تاریخ تا
امروز که هشتم سال در جلوس من است. بنشیند و در چهارصد و هفتاد و یک سال می شود. بیست
و شش از این طایفه که ملت حکومت یشان یک هزار و ده سال است و از آن حصص داشته اند و از
راول که اول شخص است که به این شتهار یافته تار با امرسنگه که امروز را است. بیست
و شش نفرند که در عرض چهارصد و شصت و یک سال ریاست و سرداری داشته در این ملک جدید
گردن به طاعت هیچ یک از سلاطین کشور دهند دریاورده و اکثر اوقات در مقام سرکشی و فتنه
انگیزی بوده اند. چنانچه در عهد سلطنت حضرت فردوس مکانی را با سنگا جمیع راجه و رایان
و زمینداران این ولایت را جمع ساخته بیک لک و هشتاد هزار سوار و چندین لک پیاده در حوالی
بیابان جنگ صحرانموده و بتائید باری تعالی و یاری و یاور بیخ لشکر طغرلو اسلامیة بروج
کبر علیه کردند و شکست عظیم بر احزاب او دیافت. نفصیل این جنگ در ذوات اربع غیر تخصص
در واقعات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانی است مذکور و مستطور است. و اند برگوارم
که مرقد مورث محل قیصر و متاهی بادی در دفع این سرکشان سمیهی بلیغ [۱۹۸ ب] به جا
آوردند و چندین مرتبه لشکرها بر سر او تحیی نمودند و در سال دوازدهم از جنوس خود به قصد
تسخیر قلعه چنور که از محکمهای مقرر معموره عالم است و برهم ردن است را تا غریب
فرمودند و قلعه مذکور را بعد از آنکه چهارده و ده روز قبل داشتند از کسان پند را با مرستگه
به جنگ و جداب از روی قوت و قدرت تمام گرفتند و قلعه را حراب نموده برگشتند در هر مرتبه

افواج قاهره کار بر او تنگ ساخته چنان می کردند که به دست درآید یا خراب و آورده گردد
مقارن این امری رو می داد که این مهم نصرا می یافت نذر از آخر عهد در یک روز و یک ساعت
خود به تسخیر ملک کن متوجه گشته و مرا بالشکر عظیم و سرداران معتبر بر سر را فرستادند
به حسب اتفاق این مرد کار به واسطه اسبایی که ذکر آن طول دارد صورت پذیر گشت تا آنکه
زمان خلافت به می رسید.

چون این مهم نیم کاره می بود، بعد از جلوس او بی لشکری که به حدود عمان فرستادم
این لشکر بود فرزند پرویردا سردار ساخته عظمای دولت که در پایه تحت حاضر بودند بدین
خدمت تعیین گشتند و خزانه معموره و توپخانه موفوره همراه داده رو به ساختن چون هر کاری
موقوف بر وقت است درین ثنا قضیه خسرو بد عاقبت به وقوع آمد و چار تقاب او به جاب
پنجاب بایستی نمود و میانه ولایت و پایه تخت که در لحافه آگردد بود خالی می ماند.
با ضرورت نوشته اند که پرویز با بعضی از امرا برگشته به محافظت آگره و حوالی و حوالی
آن قیام نماید مجمل درین مرتبه هم مهم را تا چنان که می بایست شد. چون به عنایت الهی
خاطر از شبه خسرو جمع گردید و دیگر باره آگره محل برول دیات عیادت گشت، افواج
قاهره به سرکردگی مهایت خان و عبدالرحمان و دیگر سرداران تعیین نموده شد. از آن تاریخ تا
وقت عزیمت راهات جلال به اجمیر پیوسته ولایت او بایمان عساکر فیروزی اثر بود عیادت آن
مهم صورت پسندیده پیدایی کرد. به خاطر گذرایم که چون در آگره کاری بدارم و بنشینم
گشت که تا خود موجه بشوم این کار صورتی [۱۹۹] پیدا نمی کند. ساعت مقرر زلفه
آگره بر آمده مرل در باغ دهره واقع شد. روز دیگر حش دسهره روی داد و به دستور معمول
اسبان و یلان را آرایش کرده از نظر گذرانیدند.

خسرو چون مکرر واسه ها و همشیره ها به عرض رسانیدند که خسرو از کرده خود
بسیار نادم و پشیمان است، عرق غطوف و شمعیت پندی در حرکت آمده اور طلبیده مقرر کردم
که هر روز به کورنش می آمده باشد و باغ مدکور هشتاد و دو قدم واقع شد بیست و هشتم خبر
رسید که رجه را عداست که در تنگش و حدود کاین همراهی صوبه دار خدمت می نمود، وفات
یافت.

غره ماه مهر از باغ کوچ شده حواجه جهان را بری نگاهبان دارالسلطنه آگره و محافظت
خزاین و عملی در خدمت فرمودم و قبل و مرگل خاصه به از مرحمت شد. در روز دوم مهر خیر رسید
که راجه پاسود در نه به شاه آباد که سرحد ولایت نای مقهور است وفات یافت. دهم ماه مذکور
دوب بلس که الحال به امن آباد موسوم است منزل گشت. سابق این محال به جاگیر دوب خواص

مقرر بود بعد از آن به پسر مهتاب خان که امان الله نام دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او میخوانند باشند یازده روز در این منزل مقام واقع شد چون از شکارگاههای مقرر است هر روز به شکار سواد می شدم چنان که درین چند روز يك صید و پجاه و هشت آهوی سده و نر و سایر جانور ن شکارند. بیست و پنجم ماه مه کرد از این آباد کوچ فرمودم و درسی و یکم این ماه مطابق هشتم رمضان شواجه بوالحسن را که از پرها پور طلب نموده بودم آمده ملازمت کرد. پجاه مهر و پاره مرصع آلات و یکد سچیر بل که او را داخل ولان خاصه کردم، پیشکش گذارید.

دوم آیت موفی دهم رمضان خیر فوت قلیچ خان رسید که از قدیم این دولت بود در هشتاد سالگی به رحمت خدا رفت. در پیرشاور به حسب دمع و ربع افسان پیر تاریکی نیام داشت منصب رشتی هراری ذات و پچهرادی سواد بود. مرتضی خان دکنی که در عین پهلوه بازی که به اصطلاح کنیان پکنکی [۹۹] و مغولان شمشیر بازی می گویند، بی نظیر بود. مدتی پیش او به این ورزش متوجه بودم. در تبولا او را به خطاب ورزش خوانی سراماراد ساختم.

چون ضابطه کرده ام که شبها در باب استحقاق و درویشی از نظر من گذر نیده باشند تا نظر به حالت هر يك استاخته زمین و زوئند و پوشش به آنها مرحمت نمایم در بیان آن مسرود شخصی اسم جهانگیر را با اسم «اقتدا کبر» به حسب ایچد مطابق یافته بود. به عرض رساید و این معنی را به تامل او و شگون به یابنده آن ذیل واسط و خطب کرامت نمودم.

دور دوشبه پنجم شول مطابق بیست و ششم آبان ساعت داخل شدن به اجمیر قرار یافته بود صبح دود مه کور متوجه گشتم. چون قلعه و صادرات روضه صورت شواجه پور گوار ظاهر گشته قریب به يك کرده راه را پاده می کردم و از دو جانب متمدان تحیی کردم که به نظر و ادباحت احتیاج رده ده می رفتند. چون چهار گهیری از روز گذشته داخل شهر معموره شدم و در گهیری پنجم شرف زیارت روضه متبر که دست داد پندار در پاهای زیارت به دولتخانه همیون مترجه گشتم و روز دیگر فرمودم که همه حاضران این بقعه شریف را از خرد و بزرگ و شهری و دهگداری از نظر بگذرانند تا رانخور استحقاق به عطایای جزیل خشود گردد.

هفتم آذر به قصد سیر و شکار تالاب بشکر که در معابد مقرر بود است و در فضیلت آن سمان می گویند که به هیچ غنای راست نیاید و در سه گروهی اجمیر واقع است متوجه گشتم، و دوسه روز در آن تالاب شکار مرغابی کردم و به اجمیر معاودت مرده معبدای قدیم وجدید که به اصطلاح هود دپوره می گویند، به اطراف این تالاب به نظر در آمد. از چمنه را با شکر که هم اسری مهور است، و در دولتخانه از اسری بزرگ است دیوهره ساخته در نهایت تکلف. چنانکه يك لک دیوهره مذکور شد که صرف نموده به تماشای این عبادت درآمد. صورتی

به نظر آمد از سنگ سیاه تراشیده از گردن بالا به پات سرشود [۱۰۰ الف] و باقی شیه به بدن آدمیه ضمیمه باقص نمود آسب کسه يك وقتی بدین مصلحتی که رای حکیم و عظیم اقص فرموده بدین صورت جلوه ظهور نموده است. این صورت در بدیجهت عزیر داشته پرستش نمایند. فرمودم که آن صورت کزیه در درهم شکسته در تالاب مذکور بدخشند. بعد از ملاحظه این عبادت بر قلعه کوه گنبدی سید مشاهده گشت که مردم از هر طرف بدانجا آمدنی آیند. از حقیقت آنهمه میسم. گفتند جوگی در آنجایی باشد لوحایی که بدین اومی روند کف آرد به دست آنها میدهند که در دهان انداخته آواز خانواری که از آن سیه بدر یک وقت بذایی یاتنه باشند میدهند تا آن گناه بدین عمل زایل گردد. فرمودم تا آن محل در حراب نموده آن جوگی را از آنجا احراج نمودند صورت بنی که در آن گنبد بود شکستند. دیگر عقیده داشتند که این تالاب در عمق بیست و بعد از تحسین ظاهر شد که هیچ جای آن اردوانه گز دیده حتی ندارد. دو آن را نیز میزدند. قریب يك ویم کرده بود.

در مردم آذر سیر رسید که قراولان ماهه شبیری را قبل نموده ند. در ساعت متوجه شدند به مجرد رسیدن به تفنگ زده بازگشتیم. بعد از چند روز نیله گری شکار شد و حضور نمود فرمودم تا اندک پوست بر آورده بجهت فقر اصنام بختند. دو پوست چند نفر جمع شده بودند از آن مقام حورود و به هر یک بدست خود درها دادم. در همین ماه غیر رسید که فرنگان گروه بی قولی نموده چهار چهار اجنبی را که از جهازات فرود آمد صورت بود در حوالی بدر تاراج نمودند و حمیسی کثیر از مسلمانان سیر ساخته مال و متاعی که در آن چهار بود منصرف گشتند. این معنی بر خاطر گران آمده مغرب خان را که بنده مذکور حوانه بوده بجهت تلاشی و تدارک این امر سپید قبل و خلعت داده فرمودم آذر مرخص ساختم. بنا بر حسن تردد و خدمت بی که از بسعد جان و بهادرمالك در صوبه دکن به وقوع آمده بود به علم آنها در سر فرزند ساخته مرستادم و نوشته شد که مقصد اصلی ازین عزیمت بعد [۱۰۰ ب] از زیارت حضرت حواجه سر انجام راندی مقهور بود بنا برین به خاطر گذوانیدم که خود در جمیع توقف نموده فرید سعادت مند یا با خرم را پیش بفرستم و این اندیشه به خاطر جواب بود. بنا برین هشتمی که اختیار صاحب شده بود به قرخی و فیروزی از مرخص ساختم و قهای طلا دوزی گل مرصع که مروید بر اطراف گلهدی آن کشیده بودند و جیره زرد و زنی ریشه مروارید و فوخته در وقت مسلسل مروارید و قبل فتح گنج نام خاصه مع تلایرد اسپ خاصه و شمشیر مرصع و کپوه مرصع مع پهلوان کتاره بدو مرحمت نمودم. سوی سردمی که سابق به سر کردگی خان اعظم درین خدمت تمیز بودند دو زده هزار سو ریگر به همراهی آن فرزند بدین ساختم و سواد سپاه را فر نمودند هر يك اسبان خاصه و میدان و خدمت های ناخره سو فر در خدمت شخصه

نمودم و در آنجا به خدمت بخشیدگی این لشکر تعین یافت. در همین ساعت صفدر خان به سمرقند
کشید و از تغییر هاشم خان مرخص شده اسب و حلت و قوت. روز چهارشنبه یازدهم حواجه ابوالحسن
را به حشی کل ساخته حلت مرخص نمودم.

یکدیگ کلانی فرموده بودم که در آگره بجهت روضه منیر که خواجه بازند، در همین
روزها آورده بودند. فرمودم که بجهت فقر طعامی در آن دیگک طبع نمایند و درویشان انجیر
را جمع سازند تا در خصوص آنها خود انیده شود. پنج هزار کس حاضر شدند و همه ازین طعام
سیر خوردند و بعد از خوردن طعام به خدمت خود به هر یک از درویشان درها داده مرخص ساختم.
سلام خان که بنگاله درین یام به منصب شش هزاری سرافر ذی یاست و به مکرم جان پسر معظم-
خان هم مرخص شد.

عمر اسفند از مدعی بنی دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکار بیله گوار در حصار برآمدم. [۱-۱۱ الف]
روزنهم معاودت نموده به پیشینه حافظ جمال که در دو گروهی شهر واقع است. سرل نمودم و
شب جمعه را در آنجا گذرانیده آخر روز به شهر داخل شدم. درین هشت روزه بده گاو شکار شده
چون بیکر خدمتی حواجه جهان و کم جبینی او به جهت حفظ و حراست آگره و آنرا حشی به
عرض رسید، با صدی ذت و یک صد سوار بر منصب سابق او افزوده شد. در همین روزها ابراهیم
دکنی که زجاگیر آمده ملازمت در یام. در سیوم ماه مذکور خبر فوت سلام خان رسید که در
روز پنجشنبه رجب سنه ۱۰۲۳ و هات یازده بود. در یک روزی سابقه بسیاری و تشویش این امر
ناگزیر وارد دست داد. از آنکه نوزادان و تربیت یافته این مقدار جوهر کار دانی که از ویه ظهور رسید،
از دیگر ظاهر شد حکومت بنگاله را ادروی استقلال کرده و ولایاتی که در عین هر یک ارجاگیر-
داران سابق به تصرف اولیای دولت در نیامده بود، داخل ولایات عملی شد. نگر اجل و را
در می یام مصدر خدمات کلی می گشت. خان اعظم با آنکه خود اسبدها نموده بود که شاهراده
میرورمند بدین خدمت مأمور گردد و با وجود به انوار دلاسا و رصا جویی ارجانب آن فرزند
تن بسارگاری دارند. به شیوه مستوده خسود عمل می نمود چون ین مقدمه مسخوع گشت،
ابراهیم حسین را که از خدمتگاران مستعد حضور بود، نزد و فرستادم و سخت لطف انگیز مهر آمیز
بدو پیغام کردم، که در وقتی که در برها بودی به آزرها ین خدمت را ارمی النعمان نمودی
چون این خدمت را که سعادت درین خود داد می دینی در مجلس و محافل مذکور می کردی
که درین عزیزست اگر کشته شوم شهید و اگر غالب آیم عاری خواهم بود، به توفیق نمودم.
آنچه رکونک و مدد و توفیانه خواستی سرانجام یافت. بعد از آن نوشی که بحرکت زاپاد
جلال بدین حدود فیصل ین مهم عالی از شکل بسبب به کنکاش تو برون جلال در اجیر و فتح

شد و این روحی محل سرادقات بیاد و جلال گشت. الحال که شهادت داده و به فراخ وجود بقوله
 مستند نمودی و مجموع مقدمات برای کنکاش و صوابدید توبه عمل آمده باعث چیست گویا از
 معرکه به کادیمی کشی و در مقام سادگاری در آمده بایه حرم را که درین مدت هرگز از خود جدا
 نباشته بودم، محض به اعتماد کاردانی تو مرستادم، باید که طریق [۱۰۱] بیکشور هسی و یک
 آندیشی منظور و سر می داشته، شب و روز رحمت فرستاده و دست خفا و غافل باشی، و اگر بخلاف
 این سخن عمل نموده از فرار داد خود قدم بیرون بیهی داشته باش که ری بکار خواهی بود ابراهیم
 حسین و ابی سحر را به همین تفصیل خاطر نشان اوساحت اصلاحت چه بداد و از جهل و قرار
 و در خود باری آمد. به با حرم چون دید که وجود او درین کار محل است او را نگه داشته و مرشد است
 نموده که بودن او به هیچ وجه لاین نیست و محض بجهت سستی که به حرم دارد، در مقام نگه
 همگیت. به مهتاب سخن فرمودم که رفته او را دو دیو در پی رود.

محمد تقی دیوان بیوتات تعیین شد که به دستور رفته مرتدان و مشایخ او را به اجیر
 رساند. در پانزدهم ماه مذکور خبر رسید که دیپ وندی رایسنگه که حجت او سرشته بلی و
 فساد بود از هر در کوچک خود سورج سنگه که بر سر و تعیین شده بود، شکست عظیم خورده
 در یکی از محکیمهای سرکار حصار دقت است، مقدار آن هاشم خوشی فوجدار و عاگیر داران آن
 تواحی او را به دست آورده مفید به درگاه رسانید. چون بکمر زد و فایح قبیح سرده بود،
 بیاسا رسید و کشتن و باعث عبرت بسی از مفسدان شد. و به بیلدوی این خدمت بر منصب او سورج
 سنگه پانصدی ذات و دو بیست سوار افزوده گشت. در چهاردهم هر صدشت به با حرم رسید که میل
 عالم کمان که را ارا بدن درش تمام بود، با هفتده رنجیر بل دیگر به دست بهادران بشکر ظفر اثر
 افتاد. حفریب صاحبش نیز گرفتار خواهد شد.

نوروز نهم از جلوس همایون

سنة ۱۰۲۳ در پیر و یک گهری ارشاد جمعه نهم شهر صفر گذشته آفتاب عالیشان به برح
 حمل که خانه قلوب و شوکت و شرف اوست بر توانکی گشت و صاحب آن که خرم مرد دین ماه
 سنة ۹ بوده باشد، مجلس جشن نوروزی در نقطه دلپذیر اجیر دست داد و در وقت تحویل که
 ساعت سید بود، جنوس بر تخت سعادت و اقبال واقع شد. به رسم مقرر دولتی و با بهائیه فیس
 و جواهر مرصع آلات آئین بسته بودند. در همین وقت حجت عین عالم کمان که لیاقت خاصه
 شایسته داشت با هفتده رنجیر بل دیگر از برآمده که فرزند به با حرم از خیالان را نامرستاده [۱۰۲]
 افتاد بود، از نظر گذشته و باعث بساط خاطر دولت خواهان گردید. در روزم نوروز به سوادی

آن را بجا خوبید بسته بران سوار شدم و ذریه پاری شاد شد. در تاریخ سیوم منصب اعتماد خان که دوازدهاری داب و پادشاه بود، سهزاری و هزار سوار مقرر نمودم و به خطاب آصف حامی که در کس هم رسیده بود بدین خطاب سزای پادشاه بودید سر نهادم و بر منصب دیانت حاجی بر پادشاهی دت و دوست سوار افزوده شد و هم درین پام اعتماد لدوله را به منصب پهلوانی ذات و دویست سوار بر منصب دلاور حاجی پادشاهی دت و سوار بر منصب کنش منگه پادشاه سوار افزودم و بر منصب سر امر ارخان پادشاهی ذات و شصت سوار افزوده شد. روز یکشنبه دهم پیشکش آصف حاجی از نظر اشرف گذشت. در چهاردهم اعتماد لدوله پیشکش خود گذرد. بدین دو پیشکش بپایس بظرف درآمد. آنچه پسند حاضر شد گرفته نشد و باز دادم.

چنین قلیچ حاجی را با برادران و حویشی و لشکر و جمیع پدرشود از کابل آمده سعادت ملا متدرب و اب ابراهیم خان که منصب همصدی داشت و سید سوار داشت به منصب هزار پادشاهی داب و شصت سوار سزای پادشاه، به منصب پلین لند پهلوانی گری در خانه به شرکت حواجه برانجی مقرر گذشت. در پانزدهم این ماه مهابت حاجی که به آوردن خان اعظم دیر و عبد الله مقرر گشته بود آمده ملازمت کرد. در یازدهم مجلس شرف ترتیب یافت. درین روز پیشکش مهابت خان از نظر گذشت و قین روپ سدر نام بجهت هر دین پرویز فرستاده شد. بعد از گذشتن روز مذکور فرمودم که حاجی اعظم را به آمیخته خان بپارند که او را در قلعه گویا نگاه دارد. چون عرض را فرستاد او به قلعه آمد بود که مبادا در مهم را با برادران به جهتی که به خبر و دارد بقاء و مساند در به وفور آید. حکم فرمودم که او را در قلعه بطریق بندین نگاه ندارند بلکه اصابت مراغشتن آسودگی رخورد می و پوشیدنی جهت از آماده و مهیا دارند.

چنین قلیچ حاجی را در همین روزها به منصب دوازده پادشاهی داب و شصت سوار از صبل و اضافه سر امر از ساختم. بر [۱۰۶] منصب تاجخان که به دارایی ولایت بهکر میس بود، پادشاهی دت و سوار افزوده شد. در هفدهم اردی بهشت ضرورت مع کوروش نمودم و سبب آن بود که بنابر عیونت و شفقت پدری و اناناس و لندما و همیشه های از مقرر فرموده بودم که همه روزها به کوروش می آمده باشد، چون از سیای او آثار شکفتگی و نورشمالی ظاهر نمی شد و همیشه ملول و گرفته خاطر به نظر من درآمد، فرمودم که به کوروش بدیاید.

در زمان واند بر گوارم مظفر حسین میرزا و میرزا رسته پسران سلطان حسین میرزا پسر در شاه طهماسب معری که نندهار و برین داور و آن حدود در تحت تصرف داشتند به واسطه تصرف

خبر اسباب و آمدن عبدالله خان اوربك بدان ملك عراق بص فرستادند كه ما رخصت كنند و نگاهدارند
این ولایت بیرون نمی توانیم آمد اگر یکی از پادشاهان در نگاه را میروستند تا این محال بدو سپرده
نموده و روانه ملازمت شویم چو در مکرر این معنی عرض داشت نمودند شاه بیک شخص را كه محال
به خطب خان در راهی مرام فرستاد به دارائی و حكومت قندهار و زمین دار و آن خود در ستادند
و زمین های آبی به سیرایان نوشته ایشان را به درگاه طلب نمودند بعد از آمدن جناب شاه
حال هر يك نمود و ولایاتی كه دوسه بار بر قندهار جمع داشتند به آنها مرحمت شد. عاقبت سر بجای
كه نایب او آنها شد رفته آن ولایات تحریفات مظفر حسین میرا هم در بام حیات والد
چو در گودم به رحمت خدا دست و پیر را دستم ز به مهر هی خانها با به صوبه دكن فرستادند
در آنجا بدو مایه ج گیری داشت چو در سخت مسطرت به وجود من آرایش یافت در اردكن به
قصد آنكه به حایت نموده به یکی از سرحدات به رسم طلب نمود مقابل آمدن او میرد عاری ترخان
كه حكومت نتهه و قندهار و آن توابعی متعلق بدو بود به رحمت خدا رفت به خاطر رسید كه و
را به نتهه به رسم ناو در آنجا چو در دانی خود را خاطر نشان ساخته آن ملك را به صواب پسندیده
محافظة نماید و به منصب پچهر دی ذات و سوار سرا را رسانخته دولت رویه نقد مدد خرج داد
به رحمت فرموده به صوبه دی ملك [۲ ۱ الف] نتهه و را رخصت نمود و عقیده آن بود كه
از در آن سرحد خدمتها به وقوع آید به خلاف توقع مصلوبه چگونگی خدمتی شد ظلم و تعسفی
را بجای رسید كه خلق بسیاری از سوار رشت و به شكوه در آمدند و جبری صد ارو شنیده شد
كه آوردن اولاد گشت. یکی زبدهای درگاه را به طلب اوتعیین نموده او را به درگاه طلبیدم
در بیم و شرم ردى بهشت او را آوردند چون ظلم و تعسفی زویر خلق حد بسیار رسیده بود
باز خواست آن به مقتضای عدالت لازم گشته او را به ابروی سگه نین سپردم تا به حقیقت عمل او را
رسیده شود. و بی اجمله تنیهی یافته دیگران بیرتنیه و عبرت پذیر گردند.

هم درین روزها شرکت احداث افتاد رسید و تحقیقش آنکه معتقدان در پورم گذر که در حوالی پارسا و واقع است با افواج قاهره نشسته بود و خان دوران به جمعی دیگر در حدود کابل و آن نواحی سر راه آن روز به داشتند. درین شان نوشته اندیش بلاغ معتقدان می رسید که احداث به کوت قبراء که در بیست کوهی جلال آباد است به جمعیست سپیدار و سو ز و پیاده آمده است و ز جماعتی که دو لشکرهای و اطاعت اختیار کرده بودند پاره ر کشته و جسدی را پسندی کرده می خواهند که به تیر و فرستاده تاسن جلال آباد و پیش بلاغ دارند به مجرد رسیدن این خبر معتقدان با جماعتی که با و بودند به سرعت تمام روانه می شود و چون به پیش بلاغ می رسد چندی در آن جهت توقف نمی کنند. صبح چهارشنبه ششم خبر می رسد که حله در همانجا

هست تکیه به صایت الهی که دربارہ این یازمست در گاہ است، کرده 'مبوح قاهره را، دوفوج می‌سازد و خود در بهیم می‌رساند. و با چهار هزار سپہر از سوار و پیادہ کار کرده بہ مرور و عمت تمام ششہ در گمان و نبود کہ بمر دجان دور آید. این نواحی مرچی باشد کہ بروچیرہ توانستند چسبہ خبر رسیدہ انوج بادشہی بآن بحث برگشتہ می‌رسد و آثار و علامت لشکر طاهر می‌گردد مصطر بانہ مردم خود در جہد و پوپ ساخته خود بر بندگی کہ یک بدوق بد در دست داشت و بر آمدن بوی ہدشوار و عسری شدہ شستہ مردم خود را بچنگ می‌اندازد و برق اندازانہ انوج ہرہ آن مہود در بستہ تفنگ ساجہ جمعی کثیر را بہ جہم می‌برستند. متقدحان بادشکر عول خود را بہر ولزب بندہ عسم در دست زیادہ از بد حتی دوسہ تیر مادادہ پالوپا کیرہ بر می‌دارند. و سہچہ کرہ تعاقب سورہ قریب ہر ادوپا نصند نخر سوار و پیادہ بہ قتل می‌رسد و بقیہ السیف کثری زخمی و مجروح و براق بد شختہ قرار بر قرار می‌دهد. عواج قاهرہ شب در جنگ گاہ بسر بردہ صبح آن ششصد سرجہا کردہ بہ پرشاوری آوردند کلاہ منارہ در آنجا می‌سازد و پارسند سر اسب و مواشی می‌شمار و مان [۱۰۳ ب] و اسبجہ بسیار بہ دست می‌آید و ہندیان تیرہی خلاص می‌شوند و درین طرف ز مردم بہ شام کسی ضایع نمی‌شود

شب پخشہ عرہ خورد و بہ عزم شکار شیر متوجہ بہکشدیم. در ور جمعہ دو غلادہ شیر بہ تفنگ زدیم در ہمیں روز معروفی گشت کہ قریب جان بہ رحمت خدا پیوست جان بشر لہ رسد بہ سیفی و قوی بی الاصل است مراد ہندو اعیر عبد اللطیف ہم در جمیر مودہ درماہ پیش از آنکہ وفات پادکوج، او کہ پایکدہ گرائس و الفت تمام داشتہ دوادہ دوری در بیماری و سب گذر یدہ شربت ناگوار مرگہ نوشید فرمودم کہ ورا ہم در پہلوی رہ کہ در موضہ متبر کہ خوجہ ہر گوار ہادہ بودند، نہاد چون ارعہ متقدحان خدمت شایستہ در جنگ احد د بہ وقوع آمد بہ جلدوی این خدمت بہ خطبہ لشکر می‌سوزد ہر از گشت و دہان کہ بہ او دیورہ نصحت بہ حرم و در پند بعضی احکام مرحض گشتہ بود، ہمہ خورد آمد و سر بر اہیہا و نورک بہ حرم مضامات خوب بہ عرض رسانید کہ قیاد کہ ابرو کران ہم شہر ادگی من بود و بعد از جلوس رعایہا یافتہ درین لشکر اور بخشی ساجہ بودم. در دواردہ ہمیں مادہ و دہست حیسات بار سپرد. میرا دستم چون د کردہای ناخوش خود اظہار رسات و پیشہ می‌تمام می‌نمود مروت و مردمی مقتضی آن شد کہ تفصیرات او را بمعصوم فرود گردانم. در آخر ہمیں مسہ و را بہ حضور طلبیدہ تلافی حاضر و نمود و خلعت پوشانیدہ حکم کردم کہ بہ کورتش و سلام می‌آمندہ باشد

در پردہم مادہ تیر شب یکشپہ مادہ فلی ریلجہ خاصہ در حضور من را بپند. مکرر فرمودہ ہر دم کہ تحقیق ملت حمل فلی سبب آخر الامر طہر شد کہ بچہ مادہ یک سال و شش ماہ و بچہ

نموده اند در شکم مادر می ماند، محلاف تولد آدمی که اکثر بچه رشکم مادر به سرور آدمی آید و بچه قبل اکثر به پا بر می آید. چو بچه از مادر جدا شد مادر به پا حاک بر بالای او نشاند و اگر مهر بانی ولایت گری نمود و بچه لمحه افتاده به دار آن برخاسته متوجه پستان مادر شد. چو بچه در مجلس گلاب پاشی که در زمان قدیم به آب پاشی مشهور است و از رسوم مغرب پشتن است معقد گشت. در پنجم آمدند خبر فوت راجه مان سنگه رسید. راجه مد کور از عمده های دولت و والد بزرگوارم بود. چون اکثر بنده های درگاه در مرتبه مرتبه به خدمت دکن فرستاده بودند و هم تعیبات این خلعت بود. بعد آنکه در پی خدمت و وفات یافت، میرزا بها سنگه را که پسر رشید او بود به درگاه طلب نمودم. چون در بیم شاهرا دگسی طریقه خدمتگاری پیش از پیش به من [۱۰۴ الف] داشت تا آنکه ریاست و کلا تری مسئله آنها مطابق ضابطه که در هند معمول است بمها سنگه پسر جنگ سنگه که کلا تری ولاد راجه بود و در ایام حیات در وفات یافت، می رسید، من آنرا مظلوم ندانسته بها و سنگه را به خطاب میرزا راجه ممتاز ساختم و به منصب چهار هزاروی ذلت و همه هزار سوار سر فرادگشت و سیر که وطن آنها و اجداد او بوده و به مرحمت کردم و نلافی و ترمیمی حاضر مها سنگه نمونه پانصدی بر منصب ساین او افزودم و ولایت کره را به نام او بقره داشتم و گمر خنجر مرصع و اسب و خلعت بجهت او فرستادم.

در هشتم بن ماه که امرداد باشد تشری در مراج خود یاشم در تفرقه به تب و سر درد گشید به ملاحظه آنکه مادر احتلا لی به احوال ملک و بنده های حیدرآباد این مصری در گمر محرمین و بر دیکان پهن داشته حکماء و اطباء را بر آنگاه ساختم. چند روز چنین گذشت از حریم عصمت بهر زبور جهان بیگم که از و بخود مهربان تری گمان داشت، هیچکس را برین قصیه محرم ساختم و بر میرزا خورشهای گمر می نمودم و به اندک مابه عدلی سبک قناعت کرده، همه دور به قانع مقرر به دیوان خانه خاص و عام و جهور که درش و عسجانه به طریق مبتاد بر می آمد، تا آنکه در بشره آثار ضعف ظاهر گشت. بعضی از بزرگان مطلع گشتند. یک دوئی از اطباء که محال اعتبار بودند، مثل مسیح ارمان و حکیم ابو لقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم چون آب معاف وقت نکرد و به شب مبتاد شر به خورده نشد. بن معنی باعث ریاضتی صعب و کم قوتی گشت. دو اثنای شورش و عطیه تب شبی بدو ضمه منوره حواجه بر بزرگوار دوشم و در آن آشیا به منبر که صحت خود را از باری تعالی درخواستم و صدقات و بدورات قبول نمودم. اقدامائی به بعضی مضل و کرم خود طاعت صحت عطا فرمود، و تفرقه تحقیر یافت و در دسر که خلعت عظیم داشت به تصرف و علاج حکیم عبدالشکور فرو نشست و مزاج در معرض بیست و دو روز به حالت صبی باز آمد. بنده های درگاه بل سایر خلایق به شکو به این عطیه بر رگه صدقات گذر بیدار تصدق هیچک را قبول نکردم و

فرمودم که هر کس درخواهد خود آنچه می‌خواهد به فقرا تقسیم نماید

در دهم شهریور خبر رسید که ناصحان حاکم نهنه و دب دفت از امری قدیم پیر دولت بود، در بیماری به خاطر گذر بده بیدم که چون صاحب نام زوری کردند، چپ بچه در دهن او حلقه بگوس و معندان حواجه پر گوازم در وجه [۱۰۴، ب] ایشان را سبب وجود می‌دم، ظاهر آن نیز گوش خود را سوراخ نموده در جسر که حلقه بگوشان ایشان داشم، شب پنجم دوازدهم شهریور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هر گوش یک دانه م‌وارد آیدار در کشیدم. چون این معنی مشاهده بندهای درگاه و مخلصان هو حاد گشت، چه جمعی که در حضور و برخی که در سر حده بودند، همگی به بلاش و مبالغه گو شهای خود را سوراخ نموده به در و نالی که در حو هر ح به حاصه بود بدیشان مرحمت می‌شد، ریس بعش حس خلاص گشتند تا آنکه رفته رفته سرایت به خدی و سایر مردم نمود.

آخر روز پنجم بیست و دوم ماه مذکور مطابق دهم شهر شعبان مجلس وزن شمعی در دیوانخانه خاص آراسه گشت و به دستور مهرر شرایط بجا آمد، در همین روز میرزا راجه‌ها و سنگه کابرا و دوستانم به وطن خود رجعت یافت، به وعده آنکه ریده پردوسه م‌و س‌وقت بکنند، در بیست و هفتم ماه مهر خبر رسید که ورسون خان برلاس در و دیور به رحمت حده و ص‌گشت، از طایفه برلاس به سر و سرداری نموده بود، چون این طایفه را در پس دوست حقوق سپر و نسبت بر شمارست مهر علی پسر او را بو رش نموده به منصب هر ری دات و سوار سر فراد سخم بنابر خدمات رسیده که از حان دوران به قوع آمده هر ری برات و فرودم که اصل واقعه شهراری دت و پنجه از سو ریده شد.

ششم آبان فراوان خبر آوردند که درشش گروهی به شیردیده شد بعد از تسبیح پیرور متوجه شده هر سه شیر به تنگ نکاز کردم. در هشتم ماه مذکور هنگامه دیوانی آید شد دوسه شب در حضور خود نومو دم که سه‌های درگاه بایکدیگر پادها بودند، بردها و باخنها و مع شد. در هزدهم این ماه نعل سکندر معین قراول را که از خدمتگاران قدیم می‌بود و در زمان شاهزادگی خدمت بساد [۱۰۵، ف] کرده را اودپور که محل برون مرید با حرم بود، به اجمیر آوردند. به قراولان دهم خرگهای او فرمودم که نعلش او را برده در کنار تالشکر سپارند، خدمتگاری به خلاص بود در دوازدهم آذر در دختر که اسلام خان در حیات خود را رمد را کوچ که ملک و بود و نهای ولایات شرف و نع ست گرفته بود، پسر او بود و چهار مجیر میل را نظر گذشت، در فلان مذکور چندی داخل یلان حاصه شدند، در همین تاریخ هوشنگ پسر اسلام خان از بنگا به آمده سعادت آست بیوسی در وقت، دور مجیرین پیشکش و یکصد مهر و یکصد

در پیله بند گذرانید

در شبی از شبهای دی محبوب می بینم که حیرت عرش آشیایی بهمن می گویند که بایا
نگاه عزیز را که حدی اعظم باشد به جهت خاطر من ببخشی. بعد ازین خواب بخاطر قرل ناد
که او را در قلعہ بطیم در جو لی اجیر کرده واقع است در نهایت صفا و انتهای پسین حده
چشمه ظاهر شد که آب آن در آگیری در در پیاور جمع می شود و بهترین آبهای اجیر این
آب است و این دره و این چشمه به خاطر جمال معروف و مشهور بود چون عبور درین مقام
واقع شد مردم که عددی در حدود اینجا بسازد (چون محل مستعد و قابل تربیت بود) در
مدت پشمار جای و مقامی ترتیب یافت که روندهای عالم مثل این جایی نشان نمی دهند
حرفی چهل گز در چهل گز ساخته شد و آب چشمه در به فواره در این حوض جاری ساخته اند
فواره ده و زده گرمی چند و بر کنار این حوض نشیمنهای عمارات یافته همچنین در دریه بالای
آنکه تالاب و چشمه در آنجا واقع است جاهای موزون و یوایهای دلکش و آرمگانی به طرف
پشت حصی اراک تصور و متش به خمس استادان مهر و نقاشان چایکدست ساخته و پرده انداخته اند
چون خواستیم که نام آن مکان بستی بنام مبارک می داشت باشد با آنرا تون چشمه به نام
مجملا میی که جادو است که با بستی اینجا و این خدمت در شهری عظیم یا گندها می که خلایق
و بران عبور می دادی واقع می بود در آن تادریخی که انعام یافته اکثر اوقات به چشمه و چشمه
را در آجای گز نام و مردم که به جهت تمام آه شهر تادریخی بگویند سیدای گیلانی [۱-۲] [ب]
ز دیگر پاشی بن مصرع را که محل شاه بود الدین جهانگیر تادریخ یافت و خوب گفته است
فرمودم که بر بالای ایوان عمارت بایان این قطعه را به سنگ نقش کرده نصب کنند.

در اوایل ماهی سوداگران در ولایت آمدند و نام برد و هر یزد گلدوز گنه سر آمد
تبریزی شرمین است آوردند چنانچه جمیع پلههای درگاه و برای سرحد نا طین میوه
حصه یافته به لوازم شکر گزاری نعم حقیقی پرداختند عافیت گویا و رحمتی خسرو و نادر
را در پشته بودم با آنکه همه به او بخشش خبر برده و کاین امانت بخواه می آمدند و تا
آن خسرو و نادر را هیچگونه منافعتی با نادر یزد و خسرو گندرز نبود چون حفسر متولد
بود گولدم را نادر را به راه میوه میل و رفعت تمام بود نفوس بسازد خورده شد که این
میوه کاشکی در ایام ورودی بخشی آنحضرت ابو لایت به هندوستان می آمد تا از آن بهره ور
و محفوظ می گشتند.

بشرایع عطر جهانگیری: همین نام به عطر جهانگیری دردم که مشام شریفشان
ازین عطر یوی یاب نگشت. این عطر احتراعی است که در زمان دولت ابد پیوسته به بعضی

والده نورجهان بیگم به ظهور آمد. در هنگامی که گلاب میگریخت میالجینه چربی از طرفهای که گلاب را گرم از کوزه برمی آید در آنجا ظاهر می شود و این چربی را اسکا سید جمع ساخته چوب از گل بسیار گرفته شود قند محسوسی از آن چربی بهم می رسد حد خوشبوئی و عطریت به درجه است که اگر به خطره از آن برکت مالیده شود، مجسی را معطر می سازد و بچنان ظاهر می شود که چندی فتنه گل سرخ یک بار در شگفتی آمده باین شوحی و ملایم بوی نمی باشد. دلهای دفته را بجا می آورد و چندیای پژمرده را شگفته می سازد به جلد وی این اختراع یک عقد مروارید به اختراع آن عطا فرمود. سیمه سلطان بیگم نورالله مرقده حاضر بودند. این دو عن را عطر جهانگیری نام نهادند.

در هوای هندوستان اختلاف تمام مشاهده [۱۰۶ الف] میشود، در همین فصل دی در لاهور که واسطه است میان ولایت و هندوستان درخت توت پر آورد بهمان شیرینی و لطافتی که در وقت خود میرساند و مردم چند دور از خوردن آن محفوظ بودند، این مدتی را واقع نویسنده نوشته بود.

در همین ایام بخترخان کلاوت که به عادلخان بست تمام دارد چنانچه بر درزاده خود را به عقد او در آورده و او را در گویندگی دوریت گفتی خلیفه خود ساخته است در لباس درویشان و قیران ظاهر گشت. اورا ملایم و استفسار حوال او نموده در رعایت حاضر او کوشیدیم در مجلس اول ده هزار روپیه نقد و بجا بهارچه از همه قسم و یک تسبیح مروارید با او بخشیدیم و او را بهمان نصف خان ساخته فرمودیم که به حاجی در احوال او خبردار باشد. این منتهی ظاهر نشده که خود بی ادب و رخصت عادیخان آمده یا آنکه او را به این لباس مرسانه تا حقیقت کنکاش اینجا در پافته خبر مشخص جهت او برسد، وغالب ظن آن است که او این نسبت بی تجویر عادلخان تبایمه باشد و دلیل بر صحت این مدعی هر چند شنی است که میرجمالدین حسین که درین ایام به عنوان ایلچی گری در بیجا پور است، نوشته بود که عادلخان اظهار نموده که آنچه بست به بخترخان از جانب پادشاهان حضرت به وقوع آید گویا آن شفقت و مرحمت در پاره من از قوه به فعل آمده است. بدین جهت در رعایت او افزوده تا اینجا بود هر روز به عیادت تازه سر فرازی می یافت. شها در ملازمت بر می برد. و در پتها که عادلخان بسته و مخترع آن طرد است که آن را نورمن نام نهاده میشو نید. تنه احوال او در تاریخی که رخصت یافته نوشته خواهد شد.

درین روزها جابودی از ولایت دیر آید آورده بودند که رنگ اصلی بدن او سوانی و رنگ طوطی است لیکن در چنه از او کوچکتر است. یکی از خصوصیات این جابور آن است

که تمام شب پای خود را بر شاخ درختی و با چوبی که او را بر آن نشاندند بشکند پند کرده خود را سراسیمه می‌سازد و با خود و مردمی کند. چون روز شد بر بالای آن شاخ درخت در دست می‌نشیند گرچه می‌گویند که چاوردان را هم مبادتی [ع. ۱۰۶ ب] می‌باشد، اما غالب ظن آن است که این من طبعی او باشد. آب مطلق نمی‌خورد در طبیعت او کار دهر می‌کند و آنکس بقای حیوانات بر آب است.

اتباع در محوش در ماه بهمن چهار جوش پدید می‌رسد. اول خبر اختیار کردن رانا امر - سنگه اطاعت و بندگی درگاه را کیفیت این مقدمه آن است که چون فرزند سعادت‌مند بنسب اقبال سلطان حرم از جهت نشاندن تنه‌انجات بسیار خصوصاً در جایی که به چند واسطه ذبونی آب و هوا و صوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در آنجاها نشستن تنه‌انجات ممکن نباشد و در جهت در نرسیدن امواج قاهره متعاقب یکدیگر به ملاحظه شدت بگرمای و کثرت باران و سیرو شدن واهل و حیان کثرت سکه آذین در کار بردن نوعی تنگه ساخته بودند که معنوم دهند که اگر زمان قلبی دیگر بای دوش برو بگنجد یا از آن ملك آواره یا گرفتار نخواهید شد، لا علاج اختیار مطاعت و در نخواستاری کرده لوپ کردن محالوی خود را با هر دس چهاره که ان مردم معتبر فهمیده و بود، پیش آن مرتبه اقبال‌مند فرستاده التماس نمود که اگر آن فرزند ارجمند التماس گذشتن از تقصیرات او نموده تسمی خاطر و خود و نشان پنجه مبارک را بر عهده او بگیرد، او خود آمده ملازم آن فرزند میدید و پسر جانشین خود را که کرن ست به درگاه و الا فرستد از طریق سایر راجه‌ها درست بندگان این درگاه متختم بوده خلعت نماید، و از جهت پیروی او را از آمدن به درگاه معاف دارند، بنابراین آن فرزندان نیز آنها را همراه ملاشکر الله دیوان خود که او را بعد از اتمام این مهم به خطاب فضل‌خانی سراقسوز فرمود و مستند دس میر سامان خود که بعد از تصرف این کار به خطاب رای رین ممتاز شد، به درگاه و الامر متداده حقیقت را معروض داشت.

چون پیوسته همسوالا بهت مرود آن است که ناممکن باشد خانواده‌های قدیم را خراب سازیم، غرض اصلی آن بود که چون رانا امرونگه و آبای او مغرور به اختیام کوهستان و مکان خورده یکی از پادشاهان هندوستان [ع. ۱۰۷ الف] را بدیدند و اطاعت نموده‌اند در پام دولت من این مقدمه از پیش سرود حسب التماس آن فرزند تقصیرات او را معروض به عفو نموده فرمان عداوت آمیزی که سبب خاطر جمعی او باشد و نشان پنجه مبارک جنایت فرمودم و فرمان مرحمت عفو به آن فرزند نوشتم که اگر موصی نماید که آن مقدمه به موقع آید این خلعت عهده را دلخواه کرده خواهد بود، آن فرزند نیز آنها را همراه ملاشکر الله و مستند دس

پیش از آن مرشد ناسلی از سوده آمد و از بهنایت و مراحم شاهی ساختند و فرمان عیسی و
 خشان پنجمبار را بدادند و قرار یافت که روز یکشنبه یستوششم او با فرزند آن آمدن آن
 فرزند اقبالند را ملازمت نماید.

و دوم خبر هرت بهادر که از حاکم رانهای ولایت گجرات و حمیرایه فتنه و صاعقه بود
 رسید که الله تعالی از کرم خورد او را نیست و با بود ساخت و به اجل عیسی در گذشت.
 سوم خبر شکستوری که بقصد گرفتن قلمه و بند صورت استعداد تمام نموده آمده
 بود و حوالی بندر مذکور میان انگلیزی که پناه بدی بندر آوردند و ورری جنگ افتد و
 اکثر جهادات او از آتش باری انگلیزان سوخته شد ناچار تاب مقاومت بیارده گریزان گشت
 و کسی نزد مغربخاک که حاکم بود گجرات بود مرشاده و در صبح رده اظهار نمود که به جهت
 صلح آمده بودیم نه به قصد جنگ. انگلیزان این جنگ را برانگیختند. دیگر خبر رسید که چندی
 پس از این چو شان که زبون و کشتن هنورا بخود فرار داده بودند. در همین روزها کعبین کرده و فرصت
 جسته نمود را با او میرساند و در هم ناقص اردست یکی از آنها بدو میرسد مردمی که در گرد عیر
 بودند. آنرا چو تان را گشته میردا به منزل اومی رسانند هیچ مانده بود که آنرا محمول میزد
 نگرفت آخر این ماه که در پیروهای اصیر بمشکار مشغول می بودم. مصدینگ ملارم فرزند
 بلند اقبال شد سلطان خرم رسید و عرض داشت آن فرزند گذر پند معروض داشت که ران با
 پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود و کیفیت احوال را عرض داشت او معروض نمود در
 حال دوی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده سجد شکر نمود واسب و قیل و حجر مرصع به محمل
 یگانه مذکور هدایت کرده او را به خطاب و اوقات رخایی سر فراز فرمودم. رخصت عرض داشت
 چنان معلوم شد که روز یکشنبه یستوششم بهمن ماه ران با آداب ۱۰۷ [و نوره که بندهها
 ملازمت نمایند فرزند اقبال را ملازمت کرد. یک لعل کلان مشهوری که در خانه او بود با
 پاره مرصع آلات و حسن تعبیر قیل که بعضی از آن لایق خاصه بود و ارسلان او که بزمست
 نیامده بود همین مانده بود و نه دمس اسب پیشکش تقدرا بد. آن فرزند هم از دوی کمال هدایت
 نسبت به او پیش آمد چنانچه وقتی که دما پای آن فرزند گرفته عذر تقصیرات خود می-
 شمراست آن فرزند اقبال سر او را در بر گرفته هنری تسلی نمود که خاطر او جمع شد و
 خدمت خاصه با شمشیر مرصع و اسب بارین مرصع و قیل خاصه با یراق هره بدو هدایت کرد و
 چون از جمله آن جماعه که با او بودند پیشتر از حد کس نبود که قابل سرو پا دادن باشد صلو
 است سرو پا به بجهاد اسب و هدایه که به مرصع به آنها داد. چون روش رستداران آن
 است که پسر خانشین به پدر به یکجا ملازمت سلاطین نمی آید او هم این شیوه را مرعی داشته

کردن را که پسر صاحب‌نیکه او بوده هر سه خود پاورده بود ازین جهت که سلامت روانشدن آن روزند سواد تمامد بلفظ قطعه از آسمان آسمانهای همدردی بود. او را درحسب نسوبه تارنده کردند را به ملازم مرسته بعد از رفتن از کون آمده ملازم کرد. باو هم خدمت ظاهر و باطنی و موضع و اسب باز به موضع و قبل خطبه خلعت کرد و سنان درو کرد در دو گامه خود گرفته روانه گاه والا شد.

سیوم آمده او را از شکار به اجامیر معاشرت واقع شد از همه همی تا غایت تسبیح مذکور که ایام شکار بود. یک ماهه شیر با سه بچه و سیزده بچه گاو شکار شده بود. شاهواده کامکار دوشبه دهم نماند کور در ظاهر موضع دیورانی که در نزدیکی شهر اجامیر واقع است نوبت شومده حکم شد که جمیع امرا به اسب نقل رفته هر یک در خود سالن خود و نسبت خود پیشکشی بگنجانند و فردا که روز یکشنبه یازدهم باشد به سواد ملازم شرف گردد. و زردیگر شاهزاده بکو کبه و شکوه تمام با جمیع عساکر بیروز که هر می آن فرستاده بدو خدمت نمیی بودند داخل درختخانه خاص و حمام گشته و در پیرود دو گهری از روز گذشته که ساعت ملازم بود دولت کسودنشان یافت و مسجدات و مساجد به جای آورده بک [۸۶، ۱۱۱] هزار اشرفی و هزار و پیدایشی و یک هزار و پیدایشی به عنوان تصدق گسودانید. آن فرزند را پیش بایند و در آغوش گرفت و سرور روی او را بر سینه به مهر بانیها و یواز شهای خاص احتیاج بخشیدم چون افروزم خدمت و گلدانیدی بد و تصدق با پذیرا خدمت مرفوض داشت که اگر حکم شود کردن به سعادت مسجد و کورش سر فراز گردد. حکم فرمودم که او را بیاورند. بخشان به آداب مقرر حاضر ساختند. بعد از فراغ کوشش و مسجد حسب الاتماس فرزندم حکم کردم که او را بر چهره که دست چپ مقدم ایستاده کنند. بعد از آن به هر حکم فرمودم که دولت و اندامهای خود را ملازمه نمایند و خدمت خاصه که مشتمل بود بر جلوسه موضع و بایک در وقت و بک تقصیر مسووفت به آن فرزند خلعت دهند. و بعد از تسلیم خلعت خاصه و اسب خاصه باقرین موضع و قبل خاصه مرخصت شد و کردوا هم به خلعت ظاهر و ششبر موضع سر افراز ساختم و امرا و مشیقاتان جماعه به سعادت کوشش و مسجد سر بلندی یافته ندرها گذاریدند و هر یک در خود خدمت و مرتبه خود به عادت سر افراز گشته. چون بلاست آوردن دل کردی که و حقی نیست و مجبور ساد بید و روز کوهستانی به سریده غمور بود. بنا بر این هر روز مرحمتی تبار میسودم. چنانچه در روز دهم ملازمند خیر موضع و در دیگر اسب خاصه عز این پادشاه موضع بدو خلعت شد. و در همین روز به در باز محل رفته از جذب بوجهای دیگر هم به خلعت ظاهر و ششبر موضع و اسب بلندی و قبل خاصه با بلایر مرخصت شد. سر بلندی یافت و بعد از این خلعت مسیح مروانید

گزارشها مرحمت نمودم. روز دیگر میل خاصه بانلایر مرحمت شد. چون در خواص بود که در هر چس وادهر چپر باو داده شود، سه دست یار و سه دست جره و یک قبضه شمیر خاصگی و یک بکتر و یک چرس خاصگی و دو نگشتی یکی رنگین لعل و یکی رنگی زرد بدو عطايت نمودم. و در اواخر ماه مذکور فرمودم که از جمیع اقسام اقمشه از قماش گرفته تا بدلی و سدر و تکیه و از هر قسم خوشبوی با طر قهای صلا و دو مزب بهن گجراتی و قمشه در صد نفر ب نهاده واحدها بدست و دو تن گرفته در دیو شده خاص و عام حاضر ساختند و مجموع بدو مرحمت نمودم. دیانتخان همیشه در مجلس بهشت آئین سخنان نالایق و کذبهای صریح به اعتماد لدونه و پس از آصف خان میگفت يك دومر نه اعراس نموده اورا ازین گفتشود با حوض صبح کردم به بیچمرجه ب [۸ اب] خود پس نیامد. چون حاضر اعتماد الدوله را بسیار عزیز میداشتم و با سلسله ایشان نسبتی و پیوندها شده بود. من معنی بر طبع من گران آمد تا آنکه شبی بی قریب و بی جهت باز سخنان گفتن آحاد کرد و آن مقدار گفت که آثار رتب و آردنگی تمام در بشیره عماد الدوله ظاهر گشت. صباح آن بدست یکی از خدمتیهای درگاه از به رد آصف خان فرستادم که چون شب سخنان بی مریه نسبت به پدرت مذکور ساخته اورا بنو سپردم خواه در اینجا خود در قلعه گوالیار هرجا میجو می نگارم داد. مادام که تلافی و ندادن خاطر پدر نکند گناه اورا بخوام بخشید. حسب انصاف آصف خان اورا به قلعه گوالیار فرستاد در همین ماه جه نگر قلی-خان به اضافه منصب سر افران گشت دهر رویانصدی ذاب و دهر ارمو را بود پانصدی ذاب و سوار اصافه منصب عايت شد.

محمد بیگ خان که از بنده های قدیم من دولت است در سر صوبه کابل نزد بعضی نصیرات به وقوع آمد و مکرر از نقای و نارسائیهای در تلج خان که سردار لشکر بود، شکوه نمود بالضرورت اورا بعدرگاه طلب نمودم و بجهت تیه و نادیب به مهلت خان سپردم که در قلعه رشتیور نگاهدارد و قاسم خان حاکم بنگاله در قطعه لعل پیشکش فرستاده بود بد نظر گذشت چون ضابطه کرده ام که دیویشان واریاب حاجت را که در درگاه والا جمع شده باشد، بعد از دو پهر شب به نظر در آورند. درین سال به همین درش درویشان را بدست در حضور خود بجاه هر رویه و یک لك و نو دهر از بیگه زمین و چهار ده موضع درویش و بیست شش فله و راعت و یازده هزار حرور شالی مرحمت نمودم و مقتصدوسی و دود به مرادید به بیست می و شش هزار رویه به جمعی از بدگان که از روی اخلاص گوس خود را سوراخ نموده بودند عايت کردم و در او نهم ماه مذکور خبر رسید که چهار گهری ویم از شب یکشنبه یازدهم ماه گذشته در بلده برهانبور الله تعالی از دختر شاهزاده مراد به فرزند سعادت مند سلطان پرویز پسر کرامت فرمود

سلطان دورانیش اودا نام نهاد.

نوردهم از جلوس همایونی

روز شنبه غره مردودین ماه سنه ۱۰۰ مطابق یستم شهر صفر سنه ۱۰۲۲ پنجاه و پنج یل گذشته حضرت تیر اعظم از برج حوت به شرف خانه حمل نوزاد جلال ایزد نی [۹۰۹ الف] داشت بعد از گذشتن از سه گهری از هب یکسبه بر تخت دولت جلوس واقع شد. جشن نوزادی و آیین بستی به همه سانه ترتیب یافته شاهزاده‌های و لاقدر و خوانین نظام و اعیان حضرت و ارکان دولت تسلیم مبارکبادی بجای آوردند. روز غره بر منصب اعتماد الدوله که پنجه‌اری ذات و پنجه‌اراد سوار بود هزاری ذات افزوده شد و به کنور گرن و جها نگیر قلی خان و راجه تر سنگه دیو اسبان خاصه مرحمت نمود و در روز دوم پیشکش آصف خان از نظر گذشت پیشکش پستندیده از جواهر و مرصع آلات و المته از هر قسم و هر جس ترتیب داده بود. به تفصیل دیده شد. آنچه پستند خاطر افتاد موزای هشتاد و پنجه‌اراد بویه بود. در همیس روز ششیر مرصع مع بر دله و پندوباد به گرن و یکنز تجیر لیل به جها نگیر قلی خان مرحمت شد.

چون اراده توجه به طرف دکن و آن حدود قرار داد خاطر بود به عهد لکریم حمودی حکم فرمودم که به مندو رفته عمارات بجهت سرکار خاصه از سرنو تعمیر نماید و عمارات سلاطین خاصه را مرمت کند. روز سیوم پیشکش راجه تر سنگه دیو به نظر درآمد یکن لیل و پنج دانه مروارید و یشتد تجیر لیل به دوجه قبول افتاد. روز چهارم به منصب مصطفی خان پادشاهی ذات و دو صد سوار افزوده شد که هر اروپا نصیبی ذات و دو صد و پنجاه سوار بوده باشد. روز پنجم عظم و قاده به اعتماد الدوله مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره می نواخته باشد و بر منصب آصف خان هزاری ذات و هزار سوار افزوده شد. که چهار هزاری ذات و دو هزار سوار بوده باشد و هفتصد سوار تیر مر منصب راجه تر سنگه دیو افزوده رخصت وطن یافت که به موعد مقرر به درگاه حاضر شود. در همین روز پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت. از هر لسم چیرها پستندیده خاطر افتاد و گشن چند از راجه راده‌ی ولایت بگر کورت به عخطاب راجگی سیرا را از گردید. روز پنجم شب ششم پیشکش اعتماد الدوله در چشمه نور از نظر اشرف گذشت. مجلس عالی ترتیب یافته بود. از روی شگفتگی تمام پیشکش او دیده شد. از جواهر مرصع آلات و قمشه نفیسه موزای یکن لک روپه قبول افتاد رتبه باز گذشت. در روز نهم بر منصب گشن سنگه که دو هزار و پانصد سوار بود هزاری ذات افزودم. درین روز در حوالی چشمه نور یکن شیر شکار شد. در هشتم گرن را به منصب پنجه‌اری ذات و سوار سرازاد ساختم و یکن تسبیح مروارید از مروارید و زرد که لیلی در

میان داشت و به اصطلاح هندوان آردا سمری گویند باو عنایت شد. بر منصب ابراهیم خان هر دی ذات و چهار صد سوار افزودم که اصل [۹۰ + ۱۰] و امده دهراری ذات و هزار سوار بوده باشد و بر منصب حاجی بی اور یکصد و سیصد سوار افزودم و بر منصب راجه سیام سنگه پانصدی ذات افزودم که دویز انچه نصیب ذات و هزار و چهار صد سوار برده باشد.

از وی که کشته می شود شد. دوازده گری از روز مذکور گذشته از جانب مرب آبخار گرفتار نمود و از پنج حصه چهار حصه حضرت میر عظیم در عید دشب مسکف شد و از آغاز گرفتار حرد ناروشن شدن بهشت گهری کشید تصدقات از هر جنس و هر چیز از نسوات و حیوانات و نباتات و حیوانات به فقرا و ساکنین و بسبب احتیاج داده شد در پس رود پیشکش راجه سورج سنگه از نظر گذشت. آنچه بر داشته شمسو ری و چهل و سه هزار روپیه بود. پیشکش به درون حاکم قندهار و دین روژ بنظر گذشت مجموع به چهارده هزار روپیه رسید.

تولد داراشکوه: در پیر ارشب گذشته مطابق شب در شبیه بیست و نهم صفر به طالع قوس دونه به بابا حرم از دختر آصفیون پسر تولد شد او را داراشکوه نام نهادم. مبد که نادم او درین دولت ابد پیوند و بر پسر قتل شدش بدو له باشند بر منصب سید علی پره پانصدی دنت و سیصد سوار افزودم که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد. در تاریخ دهم پیشکش اعتبار خان به نظر درآمد از جمله پیشکش اموال ذی چهل هزار روپیه مقبول شد. درین وقت بر منصب خسرو بی اور یکصد و سیصد سوار افزودم و بر منصب سنگی خان پانصدی ذات و دویصد سوار افزودم و از دهم پیشکش مرتضی خان از نظر گذشت. از جمله خواهر او هم قطعه لعل و پلشتیج مروارید و دو جلد و متاعه و دیگ بر داشته آنچه از پیشکش او مقبول افتاد مواری یک لاله و چهل و سه هزار روپیه بود در دوازدهم پیشکش میرزا راجه بها و سنگه و راوت شگر از نظر گذشت. در سیزدهم از پیشکش خواهر او لعل و لعل قطعی و یک لعل و یک قطعه مروارید و پنج تگشری و چهار دانه مروارید کلان و پاره اقمشه که مجموع سی و دویز روپیه باشد مقبول افتاد.

روز چهاردهم بر منصب خواهر بوالحسن مراری ذات و پانصد سوار افزودم و بر منصب رفادند خان هفتصد و پنجاهی ذات و دویصد سوار اضافه حکم شد که دویزاری ذات و هزار و دویصد سوار بوده باشد. در پیر دوز مصطفی بیگ فرستاده دارا که ایران سعادت ملازمند دریافت. بعد از سرانجام مهمان گویشتی براند [۱۰۰ - ۱۰] عالی مقدار از با کتابت مشتمل بر انواع محبت و اظهار صداقت فرستاده بود با چهل و اس سپه و اختر و چند اقمشه حب که از حاکم روم بجهت آن برآمد کنگار آمده بود و به فلان سنگه فریگی کلان شده که به طبع آید.

آن ایامی که برده دست او روانه ساخته بودند، بنظر در آورد.

مرتضی خان به خدمت تسخیر قلعه گابکره که در کرهستان پنجاب بلکه در معموره عام به استواری و استحکام آن قلعه نشان می دهند، درین روز دخصت یافت. از بتدای که صیت اسلام به دیار هندوستان رسید تا این زمان خجسته فرجام که اورنگ سلطنت به وجود این نیازمند درگاه الهی آراستگی دارد هیچ یک از حکام و سلاطین گذشته دست بر آن نیافته. در ایام و این روزگار هم یک مرتبه لشکر پنجاب بر سر این قلعه تعیین شدند. مدتی در قیام و محاصره داشتند. آخر الامر منصوبید نشست که قلعه به دست یابد و آن لشکر به مهمی از آن ضرورتی مقرر گشت. در وقت دخصت قبل خاصه با قلاع بر مرتضی خان مرحمت نمود و در جه سورج من وید راجه به سر هم چون ولایت او متصل بدین قلعه بود تعیین یافت و بر منصب سابق او پانصدی ذات و سوار افزوده شد و رای سورج سنگه از جاگیر خود آمده ملازمت کرده یکصد و یکصد اشرفی تدر گذراید. در هجدهم پیشکش میرزا دستم به نظر در آمد. دو حجر مرصع و یک تسبیح مروارید و پنج دلقانی پارچه و یک درنجیر قبل و چهار اسب به درجه قبول رسید و تتمه بار گردا بینم. پانزده هزار اروپیه به قیمت آنها باشد. درین تاریخ پیشکش کشتن سنگه که مواری ده هزار اروپیه بود و پیشکش امتداد خان که هجده هزار اروپیه به قیمت در آمد از نظر گذشت. دوازدهم پیشکش جهانگیر علی خان دید شد. از چهار واقعیه مقدار پانزده هزار اروپیه قبول افتاد. بر منصب امتداد خان که هفتصدی ذات و دویست سوار بود، هشتصدی ذات و سیصد سوار افزودم که اصل و اغبانه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار باشد ششوی اورنگ که از سپاهیان قرار داده بود به برخی اسناد در گذشت.

روز یستم که پنجشنبه بود، بعد از گذشتن دویست و چهار گهری آغاز شرف شد. درین روز فرخنده بر تخت سعادت و فیروزی جلوس [۱۰ اب] نمودم. مردم تلبیسات مبارک پادی بجای آوردند. چون یک پهر از دوزم کور باقی ماند، متوجه چشمه نور شدم. پیشکش مهابت خان به موجب قررداد در آنجا به نظر در آمد. از جوهر نفیسی و مرصع آلات و الماس و آنچه از هرات و هر جسی به خاطر رسید ترتیب داده بود از جمله که چهره مرصع حسب الالتماس او در گران سر کرد خاصه ساخته بودند که از روی قیمت مثل آن در سر کار خاصه من نبود. یک لک و دویست قیمت هندی موالی آن از جواهر دیگر اجناس یک لک و سی و هشت هزار روپیه برداشته شد. الماس که پیشکش نمایی بود، به هشتصدی بیگانه مرستاده دارای ایران بیست هزار درب که ده هزار اروپیه باشند، حنایت کردم. در بیست و یکم خلعت به دست عبدالغفور به پانزده کس از امرای دکن فرستادم. رچه بکر حاجت به جا گیر نحوه دخصت یافت و پرم نرم خاصه به و مرحمت شد. در

همین روزها کمر مرصع به مصطفی بیگ ایچی عنایت نمودم. بر منصب هوتنگ پسر اسلام خان که هزاری داسو پانصد سوار بود، پانصدی ذات و دوصد سوار افزودم. در بیست و سیوم بر اهم خان به صاحب صوبگی پیر سر فراز شد. ظفر خان را حکم شد که متوجه درگاه شود. بر منصب برهم خان که دوهزاری ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و هزار سوار افزودم. سیف خان دله همین روزها به جاگیر مرخص شد.

حاجی بی اوژبک به خطاب اوربک حاجی سریلند گشت رحمت جاگیر یافت. به در ملک ارغیناب لشکر دکنی که منصب دوهزار و پانصدی ذات و دوهزار و یکصد سوار داشت به اضافه پانصدی ذات و دوصد سوار منار گشت. بر منصب خوجاقلی که هشتصدی ذات و یکصد و هشتاد سوار بود، در صدی دیگر افزوده شد. در بیست و پنجم بر منصب سلاطین الله صرب دویست سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد. در اسپان خاصه سیاه ابلی که داری ایران مرستاده بود به مهتبان عنایت نمودم.

شهر رور پیچسته بهمنه به باحرم رفتم و تابک پیر شب آنجا بودم. پیشکش دوم او در این روز از نظر اشرف گذشت. در روز ول که ملازمت نمود یک قطعه لعل مشهور رانا که در روز ملازمت به آن فرستاده گداورایم بود و جواهرین [۱۱ الف] به شصت هزار روپیه قیمت نمودند. گداورایم، ام آنقدر که تعریف نمی کردند بود. درین لعل هشت تابک است و سابق روی مال دیو که سردار قیلان تهور و ازریان عمده هندوستان بود در تصرف داشت. او به پسر او چند رسین منگن گشت و او در ایام پریشانی در کامی به رانا اودی سنگه بروحت، و او به رانا پرتاب سنگه رسید و از رانا پرتاب به این رانا امر سنگه انتقال یافت و چون نفعی به او نداشت در سلسله آنها بود به تمام قیلان خود که در اصطلاح هسول کهته چهار می گویند در روز ملازمت به فرستاد اقبالمد با باحرم گداورایم و حکم کردم که در آن لعل چنین نقش کنند که به سلطان خرم در حین ملازمت رانا امر سنگه پیشکش نموده چند چیز دیگر هم در آن روز از پیشکش های باحرم مقبول افتاد. از آن حمله صندوقچه بلوری بود کاروندیک در غایت تکلف ساخته بودند به چند قطعه زرد و سه نگشتی و چهار داس اسپ عراقی و دیگر مغزلات که قیمت آنها هشتاد هزار روپیه می شد. درین روز که بخانه او رفتم پیشکش کلانی ترتیب داده بود تقریباً چهار پنج لک روپیه اسباب نفایس به نظر درآمد از مجموع آنها موازی یک لک روپیه برداشته همه را به او مرحمت نمودم. در بیست و هشتم بر منصب خواجه جهان که سیهزاری ذات و هزار و هشتصد سوار بود پانصدی ذات و چهارصد سوار افزودم. در آخر ماه به برهم خان اسپ رحلت و خضر مرصع و غلام و غلامه مرحمت نموده و خدمت محبوبه بهار دزاسی داشتم خدمت عرض

مکرر رد که به نحو جنگی حاجی محمد تلقی داشت، چون او وفات یافت به شخص حسان که اعتمادی بود، مرحمت فرمودم. سپس سوار بر منصب روز آفرودان افزوده شد که عزاری ذات و سوار باشد.

چون ساعت رحلت کنور کرن نزدیک بود میخواستم که او را پاره بر تنگ سوارهای خود آگاه سازم. درین وقت قرالان خبر ماده شیری آوردند. با آنکه قرارداد آن است که بهر شیر تر شکارکنم به ملاحظه آنکه میادا نارفتن او شیری دیگر بهم نرسد به همین شیر ماده منوجه شدم و کرن را همراه برده از پرسلیم که هرجای دور که بگویی حکمی برسم بعد از قرارداد بجایی که شیر را در قیل داشتند رسیدم. بر حسب اتفاق یاد و شورش در هوا بهم رسید و بین ماده که بر آن [۱۱] سوار بودم و همه شیر او را مضطرب داشتند در یکجا قرار نمی گرفت باین معنای قوی تنگ را به جانب او راست ساخته آتش دادم الله تعالی به کرم خود مرا از آن راجعه ده شرمند و تساعت و چنانچه قرارداد بود، در میان چشم او زده و بر انداختم. کرن در همین روز التماس تنگ خاصه نمود تنگ شد و می خواهم بگویم به مرحمت نمودم. چون به ابرهیم جان در روز و نخصت قیل عنایت نموده برگردم قیل خاصگی مرحمت نمودم یک قیل به بهادر ملک و غیر دیگر به وفادار خان عنایت نموده فرستادم. هشتم اردی بهشت مجلس ورن قمری ترتیب یافت و خود را به نفر و دیگر اجناس ورن کرده به مستحقین و مستحقان تقسیم فرمودم. نوازش خان به جا گیر حرد که در صوبه مانده بود رحمت یافت. در همین روزها قیلی به خواجده ابوالحسن مرحمت کردم. در تاریخ نهم خان اعظم که در آگره او را نگاه می داشتند و حکم طلب شده بود آوردند. با آنکه رو نصیرات بسیار به وقوع آمده بود و آنچه در باب او به عملی آورده بودم همگی حق باین بوده در وقت که او را به حضور ورن آوردند چشم برو انداخته آثار خجالت در خود بیشتر ازو می بینم تمامی نصیرات او به غومقرون ساخته شالی که در کمر داشتیم به او مرحمت فرمودم.

به کنور کرن یک قیل در باب عنایت نمودم و در جهسودح سنگه در همین روز قیل کلانی رو راوست نام که از قیلان نامی او بود آورده گذارید. الحق نادر قیلی است. داخل قیلان خاصه کردم در دهم پیشکش حراجه جهن که از آگره بجهت من به دست پسر خود فرستاده بود به خطر اشرف گذشت از هر قسم چیرها بود به چهل هزار روپیه قیمت شد. در دوازدهم پیشکش خان دوران که پنج موقوفه حسب و دو قطار شتر و سگان تازی و جا بود از شکاری یوده به نظر در آمد و در همین روز هفت زنجیر قیل دیگر را جهسودح سنگه پیشکش گذارید و داخل قیلان خاصه شد بخترخان بعد از آنکه مدت چهارده در ملازمت گذرانیده بود درین روز مرخص گشت. سخنان به عادل خان پیام داده شد و سرد و زبان دوستی و دشمنی را حاضر نشان او نمودم. تعهدات کرد

و چنین قرارداد که مجموع این سخنان را معقول و دستشان ساخته و را به داد و ستد خردی و اخلاص در آورد، در وقت رحلت هم به او جیره عایت کردم. مجدداً درین مدت اندک چه [۱۱۲] نفی از سر کار خاصه و چه زشاهرا ده از تکلفات مرا که حسب الحکم به او نموده بودند قریب به يك لک و دویست حساب شد که به او رسیده است، در چهاردهم منصب و جلدی با باخرم مشخص شد. منصب و دوزدهراری ذات و شش هزار سوار بود به منصب برادرش پانزدهراری ذات و هشت هزار سوار فرمودم که منصب او را برابر منصب برادرش اعتبار نموده سواى دیگر در همه انعام و حسودى خدمت به ضافه منظور دارند و بیل خاصه بجای گنج نام معیری که در دوزدهراری دویست را بود بدو مرحمت نمودم. دوازدهم قبیله به هفت خان هدایت شد. در هفدهم بر منصب راجه سورج سنگه که چهارهزاری ذات و سه هزار سوار بود، هزارى افزوده او را به منصب پنج هزارى سر بلند ساختم. حسب الائتماس عید الله خان بر منصب خواجه عبد اللطیف که پانصدی ذات و دویست سوار بوده دوست اصافه نموده که هزارى ذات و چهارصد سوار باشد. عبدالله پسر حن اعظم که در فتنه دژ بهور محبوب بود به الائتماس پدرش اور طلبیده بودم به درگاه رسید و بند ارپای او برداشته به خانه پدرش فرستادم. دوست و چهارم راجه سورج سنگه قبیله دیگر لوح سنگد نام به طریق پیشکش گنبداید. گرچه این هم قبیله خوب است و داغش میلان خاصه شد اما به آن قبیله دوستی ندارد و عوا از برادر دوزگار است. یست هزار دویست قیمت شده.

در یست و ششم بر منصب بدیع ازمن وک میرزا شاهرخ که هفتصدی ذات و پانصد سوار بود سببى ذات افزوده شد که هزارى ذات و پانصد سوار باشد و بر منصب میرحاج و الله بار کو که که هر يك هفتصدی ذات و پانصد سوار بودند دویستى ذات اصافه مقرر گشت. در همین روز خواجه زین الدین که از غور چهارادبهای قشندى است از ماوراءالنهر آمده ملازم نمود. هزده داس اسب پیشکش گذرد نید قزلباشى چون که در کرمکچن صوبه گجرات بود چون بى رحمت صاحب صوبه به درگاه آمده بود حکم فرمودم که احدی و را مقید ساخته با دوزد حاکم گجرات برده رساند. نادگیری را این هوس نبود بر منصب مبارک خان شیروانی پانصدی افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار باشد. در یست و نهم يك لک و دویست به خان اعظم مرحمت نمودم و حکم شد که هر گاه داسه و پر گنه کاسنه که موافق پنجه رانی ذات مى شود، به جاگیر او مقرر باشد و در آخر همین ماه چي نگیر قلی خان را با برادران و خویشی به آله آید که جاگیر آن مقرر شده بود و حصت [۱۱۲] فرمودم و درین مجلس یست داس اسب و قباى پرم نرم خاصگی و دوزده داس آخر و دوزده سنگ نازی به کزن مرحمت شد و در دیگر که غره خرداد بود چهل

رأس سب روز دهم چهل و یک رأس، در و سیوم یستدأس که در عرض سروز یکصد و یک رأس بود باشد به تمام کتون کون مقرر گشت. و در عرض قبل فوج سنگار ملی از بلان خاصه که ده هزار روپیه قیمت داشت بهدا به سورج سنگه مرحمت نمودم. و در پنجم ماه مذکور جیره و ده قبا و ده گمرید به کون عنایت شد. و در یستم یکصد و بیست و یک نفر مرحمت نمودم.

ملا گدایی: درین روزها و قهوه پس کشمیر نوشته بود که ملا گدایی نام درویشی مرصع که چهل سال در یکی از خانقاهای بلده مذکور منروی بوده دو سال قبل از آنکه و دیعت حیات بار سپارد از ارثان آن خانقاه استعفا نموده که اگر رخصت باشد جهت دفن خود گوشه ای درین خانقاه اختیار نمایم. آنگاه گفتند چینی باشد. آنکه جای اختیار نموده چون مدت کورسپری می گردد به دوستان و عزیزان و آشنایان خود اظهار می نمایند که به من حکم و سینه که آمدنی که بود من است سپرده موجه عالم آخرت شوم. چندی که حاضر بودند از گفت و شنود او متعجب شده اظهار می کنند که اییارا برین سر اطلاع نیست چگونه باز توان سود؟ می گویند که به من چینی حکم شده. و بعد از آن به یکی از مستندان خود که از قاضی زاده های آن ملک است موجه شده می گویند که مصحف مرا که به منصدت که می زید هدیه نموده صرف برداشتن من خواهی نمود. چون بانگ نماز جمعه بشوی ز من بخر خواهی گرفت و این گفتگو در روز پنجشنبه منع می شود و همه سباب حجره خود را به آشنایان و مریدان قسمت نموده آخر همان روز به حمام رفته غسل می نمایند. قاضی زاده مذکور پیش از آنکه بانگ نماز بشود به خانقاه آمده شخص احوال می نمایند. چون به حجره می رسد، در حجره را پیش کرده خادمی را بر در نشسته می بیند. از احوال دانی پرسد. از می گویند که ملا نمازش نموده که در این خانه تا بخودی خود باز شود به حجره در بخواهی آمد. ساعتی از این سخن نگذشته که در حجره باز می شود. قاضی زاده با آن خادم در می آید می پرسد که روبه قبله به دور تو نشسته چو به من تسبیح نموده است بخود حال و از سنگال که ازین دامگاه نطق بدین آسانی پرواز تواند نمود

و منصب کرم عین راهور دومی ذاب و پنجاه سوار اضافه نموده هر ری دات و سیصد سوار مقرر نمودم. در پانزدهم این ماه پیشکش لکگرخان که سه قطار شتر و لایی و سیصد یانه و کانی خطایی و سیصد و نود و یک تازی بود، در نظر گذشت در روز دهم حجره مرصع [۱۱۳ الف] به اعتبار خان هدایت شد و به کون کلنگی که دهر را روپیه قیمت داشت مرحمت کردم. در چهاردهم به سر بلند رای خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم.

در شب جمعه پانزدهم امر فرمای روی داد. بحسب نظام من درین شب در بهنگر بودم. حاصل سخن آنکه کشتن سنگه برادر خفیی را به سورج سنگه از گویند رأس که وکیل راجه

مذکور بود به واسطه کشتن برادر اده خود گویال داس نام جو می که پیش ازین به مدنی به دست
گوبند داس مذکور ضایع شده بود و آزار تمام داشت و سبب این راجع طولی دارد القصه
کشن سنگه توقع آن داشت که گویال داس چون در حقیقت برادر اده و جهم بسود و به
انتقام این امر گوبند داس را می کشد، راجه به واسطه کار دانی و سر براهی که گوبند داس قص
نظر از به درخواست خون برادر اده خود نموده به تقاض می گذرانید، کشن سنگه چون بی قسم
اعمالش را راجه دید به ظاهر گذرانید که من انتقام برادر اده خود می کشم و نمی گذارم که
این خون به حسد مدنی این معنی را در خاطر داشت تا آنکه در شب مذکور برادران و برادران و
ملازمان خود در جمع نموده اظهار این مقدمه می نمایند که سبب به قصد کشتن گوبند داس می رویم.
هر چه شود و در خاطر داشت که به راجه هر دو آسیبی رسد راجه خود زین مقدمه پیچید، قریب
به صبح صاف به اتفاق کرن برادر اده خود و دیگر هر هان روان می شود چون به درازاه حویلی
راجه می رسد چندی در مردم آورده خود را پیاده ساخته بر سر شاه گوبند داس که متصل به
خانه راجه بود می فرستد و خود همچنان سواره بر سر درو می بشتد، آن پیاده ها به درون خانه
گوبند داس در آمده چندین که به طریق مسطرت و چوکی پیدا شده در تیره شمشیر کشیده
می کشد در اثنا این زد و خورد گوبند داس پیدا می شود و مضطربانه شمشیر خود را برداشته
از یک طرف حمله بر می آید تا خود را به چوکیدارن بیرون خانه می رساند آن پیاده ها چون از
کشتن آن چند نفر فارغ می شوند از نیمه [۱۶۳] آمده نفیض و تقصیر گوبند داس می
کنند به او می خود تدو کار او را تمام می سازند. پیش از آنکه خبر کشن گوبند داس مشخص
شود و به کشتن سنگه رسد بی تابانه از اسب پیاده شده به درون حویلی در می آید، هر چند مردم
او اضطراب می کنند که پیاده شدن لاین نیست اصلاً گوش به سخن نمی کند، اگر اندک زمانی
دیگر توقف می کرد و خبر کشته شدن غنیمت بود می رسید همچنان سواره ممکن بود که کار او را
تمام ساخته سالم و آرد بر می گردید، اما چون قله قدیر به ریش دیگر رفته بود، مقارن پیاده
شدن و در آمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور و غوغای مردم بیزار می شود و به
دروازه خانه خود بر همه شمشیری در دست می بشتد، مردم از طرف و جوانب خبردار شده
در بروی مردمی که پیاده شده در آمده بودند متوجه می شوند، پیاده شده معلوم که چه مقدار کس
بودند و مردم راجه از حد و شمار بیرون به ریخت مردم کشن سنگه کس در بروی می شدند،
مبصلاً کشن سنگه و برادر اده اش کرن چون بر ابر خایه راجه می رسد مردم هجوم آورده هر دو را
می کشد کشن سنگه هم زنم و کرن به زنم بر می دارند، همگی درین معرکه شصت و شش نفر از
طرفین به قتل در می آید، از طرف راجه سی نفر و از جانب کشن سنگه سی و شش نفر، چون آفتاب

حالتیاب سرزد و عام را بنور نمود مورد ساخت این قضیه بروی کاذب افتاد. راجه برادر و برادرزاده و چنان نوکری که از خود عزیزتر میداشت کشته دهد و باقی مردم متعلق هر کس به جای پدر رفتند این امر در پیگری رسید حکم کردم که کشته‌ها را بروی که رسم آنهاست بسوزند و محقق این قضیه را بهراقی نمایند. آخر الامر ظاهر شد که حقیقت بهیچ وجه بوده که نوشته‌شد و بازخواست دیگر نداشت.

در هشتم میران صدر جهان از وطن خود آمده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گدا میداد و برای سورج‌سنگ به محنت دکن مرخص گشت. یکجفت مروارید بجفت گوش او و یک نرم خاصه مرحمت [۲۱ الف] نمود و بجفت خان جهان نیز یکجفت مروارید فرستاده شد. در بیست و پنجم بر منصب اعتبارشان شصت سوار اضافه نمودم که پیچهراری ذات و دو هزار سوار باشد. درین روز کزن به جایگیر نمود رخصت یافت. سب و میل خاصه با خلعت و عقد مروارید که پجاه هزار رویه قیمت داشت و خنجر مرصع که به دوهزار رویه اسام یافته بود و باو مرحمت نمودم. از روز ملازمت تا هنگام رخصت مجموع آنچه رفت و وجس و جواهر و مرصع آلات به او عنایت کردم دو لک و رویه و یکصد و ده اسب و پنج زنجیر فیل بود. سوای آنچه فرزند و پانچم به دقتاب بدو داده اسب. مبارک خان شیروانی را سب و میل عنایت نموده به همراهی او مقرر ساختم و بعضی سخن ربانی به او بیام نمودم. در چه سورج‌سنگ نیز به او عده در ماه به وطن خود رخصت حاصل نمود در بیست و هشتم پانصد جان مغول که از امرای قدیم این دولت بود و دیعت حیات میبرد.

کشته شدن صفی میرزا: در او خراسان به این راه می رسید که دارای برادران پسر کلان صفی میرزا را به قتل رسانید. این بعضی بهت خیر نمی تمام گشت. چون تحقیق نموده شد، گفتند که در دشت که یکی از شهرهای مقرر گیلان است به بهبودنام علامی را حکم فرمود که صفی میرزا بکشد. غلام مذکور وقت فرصت جسته در صاحب محرم سته هزار و بیست و چهار که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود به دوزخیم شمشیر سبختگی کار و را با تمام می سازد و بعد از سه روز که چندان در میان آب و گل بود شیخ بهاء الدین محمد که به دانایی و پارسایی معروف و مشهور آن دیار است و شاه و بهادریه تمام این سخن را اظهار می کند و رخصت برداشتن گرفته نش او را به اردبیل که گورخانه آبا و اجداد ایشان است می فرستد. هر چند او متوکل بر ایران به تحقیق این بعضی نمودم هیچکس حرفی نگفت که خاطر را از آن تسلی گردد چه مرتد گشتن را نویسیب باید تا رفع آن بدنامی نماید.

در فروردین ماه پانچمیر قیل رخصت نام یا تلایر به میرزا رستم مرحمت نمودم و به سید

علی پورقه در یکنه بجزیر قیل عیادت شد. میرزا حسین خورشید جو چشمش لدین به یحشگری و واقعه نویسی صوبه بهار مقرر گشته رحمت یافت. جو به [۱۱۶۰] عبداللطیف قوش بیگی را قیل رحمت داده بجایگزین خود رحمت نمود. در بهم ماهه کور شمشیر مرصع به ساندوران و حشری بجهت الله داد و لک حلاله اسان که طریقه دولتخواهی نموده فرستاده شد. سزدهم مجلس عید آب پاشی منعقد گشت و بندهای درگاه گلابهای بریکه بگر پاشیده شگفتگی کردند.

هفتم مات خاں به یلدر که یابست تعیین شد چون قریب خان اراده آمدن به دورگان داشت بدر مذکور ازو تخیر شد. در همین روزها حشر مرصع به خوردند پرویز فرستادم. در هیجدهم پیشکش خانها و از نظر گذشت. از همه جس چیزها ترتیب داده بود جو هر مرصع آلاتش که سه قطعه لعل و یکصد و نه تاجه مروارید و یکصد پاقوت و ده خنجر مرصع به یاقوت و مروارید و صراحی مرصع و شمشیر مرصع و ترکش محمل بند و بار مرصع و یکصد گشتی بگین الماس بود. قریب به یک لک روپیه پیم شده سوای جواهر و مرصع آلات و پارچه دکنی و کریم نکی و زهر قسم در دار و ساده و پانزده بجزیر قیل و یک رأس اسب که بالشت بزمین می رسید، بر به نظر درآمد. پیشکش شاهنوازان بر که پنج بجزیر عین و سپهبد و پارچه زهر قسم بود به نظر گذشت.

در یستم هوشنگ را به خطاب اکرام حسی سرافراز محرم دور ازون که ز راجه در دهانی معشر صوبه بهار بود و از حدی ی. به حاکم حضور پیام می سودا و در ایام شرف اسلام مشرف ساخته با آنکه پدرش راجه سنگرام در بحالت به ولایتی دولت قاهره کشته گشته بود راجگی ولایت پدرش را به او عانت نموده و قیل مرحمت نموده رحمت وطن فرمود. یک بجزیر قیل به جهانگیر قلی خان عانت نموده فرستاده شد. بیست و چهارم جنگت سنگه ولد کبود کون که در سن ده دوازده سالگی بود آمده ملاقات کرد و عرض داشت پند و پند کسلان حور را امر سنگه گذرانید. آثار نجابت و سرنگ دادگی در چهره او ظاهر است. به حاکم و دلجوئی حاضر او را خوش ساختم بر منصب میرا عیسی ترخان [۱۱۵۰] صدی ذات افزوده شد که هر اردو در صدی دانتوش محمد سوار بوده باشد. در آخر همین ماه شیخ حسین دوهله را به خطاب به درخانی سرفراز ساخته به موعد مقرر رحمت جاگیر نمودم. به خوشان میرزا اشرف لدین حسین کاشمیری که در یولا آمده سعادت آشا موسی دریافتند هموز و در ب مرصع شد.

در پنجم امرداد بر منصب راجه نهم که هزار و پانصدی ذات و یکهنز رو یکصد سوار بود پانصدی ذات و یکصد سوار فروده شد. در هفتم کیشو مارو که سرکار از دپسه جاگیر دشت

و به واسطه شکوه صاحب صوبه آنجا به درگاه طلبه داشته بودم آمده ملازمت نمود چهار روز بعد بیل پیشکش گذرانید. چوبه اشتیاق دیدن فردنسخان چوبه بسیار داشتم و بجهت تحقیق مهذبیت صوبه مذکور هم یک مرتبه آمدن او ضروری بود، او را طلبیده بدم، روز شنبه هشتم ماه مذکور ملازمت نمود. یک هزار مهر و یک هزار روپیه ندر و چهار قطعه لعل و بیست دانه مروارید و یک قطعه قمر و پهلوانک تارده مرصع که بیست آنه، پنجاه هزار روپیه باشد بطریق پیشکش گذرانید. یکشنبه چون عرض حضرت شو به بزرگوار بود بدو صده شتر که ایشان رفته تا نصف شب بیدار آنجا گذراندم و حجام صوفیان و جلده و حدلها سوده به قفرا و غدام ندها بدو دست بخود دادم همگی شش هزار روپیه نقد و یکصد توپ کمرته و هفت دلیسج مرجان و کهرب و غیره د دهشت. مهاسنگه پسر زاده راجه مان سنگه را به خطاب راجگی سرافر ز ساخته نقاره و علم عیدت نمودم.

در شانزدهم پلک رأس سپهر نی. از طریق حامیگی و یک اسب دیگر به مهابت عثمان
مرحمت شد. در نوزدهم پلک به خان اعظم عنایت شد. در بیستم بر منصب کیشو مارو کم دو هزار دی
ذات و هزار سوار بود و بیست و یک صافه سوار به سلطنت سر بلندی یافت و بر منصب خوانجی عامل
که هر اردو و صدی ذات و شصت سوار بود در حد ذات و سوار فرود شد. در بیست و دوم به
میرزا راجه بهار سنگه رخصت انیس که وطن قدیم آنهاست یافته جامه بهوله کشیری خاصه
صدیت نمود. در بیست و پنجم احمد بیگ خان که در قلعه رستورد مجوس بسود ملازمت نمود.
تغییرات او با بر سبی خدمت به غرض ضرورت گشت. در بیست و هشتم مقرب خان از سر به گجرات آمده
ملازمت نمود و یک کلکی و یک قطعه لیل تختی مرصع گفرائید و بر منصب سلام الله حرب پانصدی
ذات و سوار افزوده [۱۱۵ ب] شد که در هزار دی ذات و هزار و یکصد سوار باشد.

در اول ماه شهریور بر منصب های جمعی که به خلعت دکی می رفتند بدین موجب افزوده شد. بر منصب مبارخان میهندسوار که هواری ذاب و سوار باشد و نادر خان نیز همزاری ذات و سواران گردید. دلاورخان به اضافه میهندسوار و سوار گشت که جوهر اردو پانصدی ذات و سوار باشد و منگی خان را دویسده سوار افزوده هزار و پانصدی ذات و سوار ساختند. گرجه هرپس را یک سال به هفتصدی ذات و سوار میانه گشت. لقمان قیام علی به همین منصب از اصل اضافه سر بلند گردید. یادگار حسین به هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت. کمال الدین پسر شیرخان را همین منصب مواختند و صد و پنجاه سوار بر منصب سید عبدالقادر افزوده که از اصل و صافه هفتصدی ذات و سیصد سوار باشد. دهمین ماه کور بلخ عدد مهریور جهانی که شش هزار و چهار صد و پنهانی شد به مصطفی بیگلر بیستانه دارای ایران مرحمت نمود و پنج قلاده چیت به قاسم خان حاکم بیگلر مرحمت نمود. میرزا مراد پسر میرزا دهم در دارم

همین ماه به خطاب اوقات شاهی سرافراز گشته در شب شانزدهم که شب پراست بود فرمودم که کمرهای اطراف آتاشاگر و کنارهای آنرا چراغان نموده خود به تماشای آن رفتم. عکس چراغها در آب افتاده عجب نمودی داشت! بیشتر آن شب را با مردم محل در کنار تال مذکور گذر نمودم. روز هفدهم میرجهانالدین حسین که به ایلچیگری به بیجاپور رفته بود آمده ملازمت نمود. سعه اندکتری نگین که یکی از آنها عقیق یشی بود، در خایت لطافت و سیرابی که از جنس عقیق به آن خوبی کم دیده شده است به نظر درآورد. حاکم خان سید کبیر نام شخصی از جانب خود همراه میرمذکور نموده از بلان مع یراق طلا و نقره و اسپان عرب و جواهر و سر صمغ آلات و اقسام آتش که در آن ملک به صل سی آمده فرستاده بود. در بیست و چهارم یر ماه از نظر گذشت و مرشدانستی که آورده بود از نظر گذرانیده. در همین روز مجلس وزن شمسی نیز منعقد گشت. در بیست و ششم مصطفی بیگ ایلچی در منصب یافت. سوای آن چه در مدت خلعت به نو مرحمت شده بود، بیست هزار روپیه دیگر نقد و خلعت عنایت نمودم و در جواب [۱۶۹۶ الف] کتابتی که آورده بود بیعت نامه مشور بر کمال دوستی نوشته شد.

در چهاردهم مهر منصب میرجهانالدین حسین که دوهزاری ذات و پانصد سوار بود، چهارهزاری ذات و دوهزار سوار مقرر گشت. در پنجم مهابت خان به همراهی خان جهان به خلعت دکن نامرد شده بود به ملاحظه ماضی که به جهت او اختیار نموده بودند در خلعت یافت به خلعت و تختبر و صبح با پهلوانکاره و شمشیر خاصه و قبل سر بلند گردیده. در پنجم خان جهان مرحص گشت و خلعت و نادری خاصه و اسب و اهور و یازین و قبل خاصه و شمشیر خاصه مرحمت نمودم. در همین تاریخ هزار و هفتصد سوار از تاینان مهابت خان را حکم شد که دو اسبه و سه اسبه بخواه دهند مجموع مردمی که درین مرتبه به خدمت دکن تعیین یافتند سیصد و سی نفر متعبد از و سه هزار احدی و هفتصد سوار و بمای و سه هزار فغان دلهوا بود که همگی سی هزار موجود می- شود با سی لک روپیه خز نه و توپخانه مستند و بلان جنگی به خدمت مذکور متوجه شدند. بر منصب سر بلندی رای پانصدی ذات و دویست و شصت نفر سوار افزوده شد که دوهزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار بوده باشد. با لاجور بر درآده قلیج خان به منصب هزار و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گشت. بر منصب راجه کشن داس هم پانصدی ذات و اضافه نمودم. حسب الاشماس خان جهان منصب شهباز خان بودی که از تعینات دکن است از اصل و اضافه دوهزاری ذات و هزار سوار مقرر شد و دویست سوار بر منصب وزیر خزان افزوده شد و منصب سهراب خان پسر میرزا داس هم هزار و دویست سوار از اصل و اضافه قرار یافت.

در چهاردهم همین ماه هزار و دیگر بر ذات میرجهانالدین حسین و پانصد سوار افزوده

اورا به منصب والای پنجهراری ذات و دوز از او پانصد سوار سرفراز گردانیدم. ده سوزدهم
 راجه سورج سنگه با پسر خود گنج سنگه که به وطن رخصت شده بودند آمده ملازمت کردند
 و یکصد مهر و یک هزار روپیه نذر گذاریدند. به سید کبیر فرستاده عادلخان یکصد مهر نورجهانی
 که پاهند نورچه وزن داشت مرحمت نمودم. در یست و سیوم نود زنجیر قیل از فیلائی که
 لاسم خان از فتح ولایت کوچ و فتح مگه و زمینداران [۱۶۱] اودیه به دست آورده بوده
 به نظر گذشت و داخل قیصانه های خاصه خریده گردیدند. در یست و ششم از ادب خان به منصب
 میر سامانی و معتمد خان به خدمت پنجنگیری احدیان و رضا جابری به پنجنگیری صوبه پنجاب
 و رفقه میرسی آنجا سرفرازی یافت. سید کبیر که از جاب عادلخان به جهت التماس حق
 قصیرات دنیا داران دکن و قندهار بازگذاشتن قلعه احمد نگر و ولایات پادشاهی که به افشار
 بعضی مفسدان از تصرف اولیای دولت قاهره آمده بود درین تاریخ رخصت شد و عظم و بیلی
 واسپ یافته روانه گردیدند چون راجه راج سنگه کچهوا به در دکن وفات یافت و اندکس پسر
 اورا به منصب هزارری ذات و چهارصد سوار سرفراز ساختم.

در چهارم ماه آیدن به سیف خان پادشاه نقاره مرحمت شده و بر منصب او سیصد سوار اضافه
 نمودم که سرفرازی ذات و دوز از سر ر بوده باشند. در همین تاریخ راجه ماندا که در گوا پاد
 در بند بود به صامتیت مرتضی خان خلایق ساخته و منصب او را برقرار داشته به خدمت قلعه کاکره
 نزد خان مذکور فرستادم. حسب التماس خان دوران بر منصب صادق خان سیصد سوار اضافه
 حکم شد که هزارری ذات و سوار باشد. میرزا ترخان از ولایت سیل که به جاگیر او مقدر بود
 آمده ملازمت کرد و یکصد مهر نذر گذاریدند. در شانزدهم راجه سورج سنگه به خدمت دکن رخصت
 شد. سیصد سوار بر منصب او اضافه کردم که پنج هزارری ذات و سه هزار سیصد سوار بوده باشد.
 و خلعت واسپ یافته روانه گردیدند. در هفدهم منصب میرزا عیسی از اصل اضافه هزار و پاهندی
 ذات و هشتصد سوار مقدر ساخته خلعت و قبل مرحمت نمودم و بدکن رخصت یافت.

در همین دوره جرنوت چن قلیج بدبخت از مضمون مرشد داشت جهانگیر قلی خان مسروح
 گشت. بعد از فوت قلیج خان که از بنده های قدیم این دولت بود من این بی سعادت را عنایت
 کلی نموده مرا ساختم و مثل جوتیور ولایتی را به جاگیر او مقدر داشتم دیگر برادران و
 شویشان اورا به از همراه ساخته همه را بتایبی او دادم. لاهوری تمام برادری داشت در غایت
 بی اندامی و شرارت نفس به من رسید که بنده [۱۷۷] های خدا از ملوک او در عذاب اند
 احدی فرستادم که اورا از جانبور بیارند. به رسیدن احدی بی سبی و باغی راهمه برچین
 قلیج غلبه کرده به خاطر می گذرانند که برادر محبط خود را همراه گرفته می یابند و بخت منصب

و حکومت و جاه و جاگیر و سرسامان و فرزندان و مردم خود را گذاشته پاره درو طلا و جوی هر
 برمی داد و به اسلوحی چند به میان زمینداران می داد. این عمر چند روز پیش ازین رسید و تعجب
 تمام دست داد. مجبلا به هر زمینداری که می رسید بیلها را گرفته او را از حدود خود می گذرانند
 تا آنکه خبر رسید که به ولایت جوهر رفت دو آمد. به حسب تقدیر زمیندار آنجا پیش جهانگیر
 قلیخان می باشد او را با چندی از مردم خود می فرستد که آن بی عاقبت را گرفته بیاورند. به مجرد
 رسیدن او را به دست آورده اراده می کنند که به جهانگیر قلی خان برسانند، در همین ثنا به جهنم
 واصل می گردد. و چندی که باز همراه بودند چنین تقریر کردند که پیش از این بمانی
 بهمرسانیده بود و آن بمانی او را کشت و این مقدمه نیز مسجوع گشت که قصد شمرده بوده
 باشد تا بدین حال او را نزد جهانگیر قلی خان بیاورند. بهر تقدیر جهنم او را با مردان و خدمتکاران
 که همراه داشت به آله آباد برد آوردند. اکثر زرها ضایع ساخته به پنداران از گرفته بودند.
 حادث که نمک مثل این نوع در سیاهان را به چنین خوفتها گرفتار بکنند. بی.

از پس فرضی که بود برانهم فرض بود حق ولی النعم

در بیست و دوم: حسب الاثناس خان دودار بر منصب نادعی میدانی که تعینات بشکر بنگش
 بود دو پست سوار افزوده شد که هر دو پانصدی ذات و هزار سوار باشند و لشکر خود را که
 دو هزار ذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرخص شد. در بیست و چهارم منصب
 مقرمندان را که ستمزاری ذات و دویست سوار بود پنج هزار ذات و دویست سوار
 مقرر داشتند. در همین روزها قیام پسر شاه محمد قندهاری که از مرا دادهها بود و خدمت قراولی
 نموده داشتند به خطاب غلام سر قراول شد.

در پنجم ماه آذر هجری مرصع به دارالخانیان تعین شد و در نهم به دست راجه سردار بنگش
 خلعت بجهت امرای دکن صایب نمود. چون از صفند خان حاکم کشمیر حضی عطیات
 مسجوع [۱۷۱ ب] گشت، او را از حکومت آنجا معزول ساخت احمدیگه خان را بنایر سیم
 نعمت نواخته به صاحب صوابگی ولایت کشمیر سرفروزی به شیلیم منصب و را که دویست و
 پانصدی ذات و پانصد سوار بود برقرار داشت به عنایت کمر مرصع خلعت امتیاز به
 در خدمت شد. و به دست اهتمام خان خدمت زمستانی به قاسم خان حاکم بنگاله و امرای تعینات آنجا
 فرستاد. پیشکش مکی وند افند خان که یک زنجیر قیل و چهار ده داس کوب و پاره اقمشه بود
 در بهار به مامور کور از نظر گذشت. و به خطاب مروت خانی ممتاز گردید. دیانت خاندان که
 دیانت و امر له او که به قید ضبط در آمد بود بدو مرحمت شد. در بیولا حواجه هاشم ده بندی
 که در ماوراء النهر امروز سلسله دویشتی گرم دارد و مردم آن ملک را نسبت به ایشان اعتقاد تمام

است به دست یکی از درویشان سلسله خود کتابی مبنی بر اظهار دعا گوی قدیم و نسبت اشخاص
آیا و اجساد به این دوستان بالفرجی و کمان مرسله ویتی که حضرت محمد رس مکانی، بیعت
شویبگی نام عزیز محکم. زان سلسله در سنک نظم آورده بودند و مصرع آخری آن این است
که:

خواجگی را بنده ایم و خواجگی را بنده ایم.

در آن کتابت درج بود ما هم در برابر آن کتابت خطری چند به نظم خاص مرقوم ساخته و
این رباعی را در بنایه گفته بهر از بهر جهانگیری به خواجیه مذکور فرستادیم. رباعی
ای آنکه مرا مهر تو پیش از پیش است از دولت یاد بودند بی درویش است
چندان که ز مرده انت دلم شاد شود شادیم زانکه لطف از حد پیش است
چون فرموده بودم که این رباعی را هر کس که طبع نظمی داشته باشد بگوید مسیح
الزمان گفت و بسیار خوش گفت:

داریم اگر چه غفل غاهی در پیش	هر لحظه کنیم یاد درویشان پیش
گر شاد شود بماند بسک درویش	آن شمریم حاصل غاهی خویش

هزار مهر و پیکر به جایه وصله این رباعی به حکیم مذکور عنایت کردم.

در هفتم ماضی که از سیر بهکرباز گشته متوجه انجیر [۱۸] الف بودم در راه چهل و دو
حوزه شکار شد. در هشتم میر میران آمده ملازمت نمود محسنی از احوال او و سلسله او مرقوم
می گردد. از جانب پند پر داده پسر شایسته، لدین محمد میر میران ولد شاه نعمت الله است. در
دولت سلطان صفویه عزت، تمام یافته بود و بدانکه حضرت شاه طهماسب همشیره خود خانی
خانم را به شاه نعمت الله داده از عشقت و هذایت به نسیب دامادی و خویشاوندی عنایت گشت و
از جانب مادر دختر زاده شاه اسماعیل صفویست. بعد از فوت شاه نعمت الله پسر او میر خدایت
الدین محمد میر میران در هجرت تمام یافت و شاه غفران پناه دختری از کرام خان بوازه سلطنت و
حضرت را به پسر کلان او عقد بسته دختر شاه اسماعیل مذکور پسر خود را به پسر دیگرش
نظیل الله داد که میر میران از او متولد شد. میر خلیل الله مذکور هفت سال قبل ازین
از ولایت آمده در لاهور مرا ملاقات نمود. چون از سلسله مردم بریر بود به احوال اوبسار
پراختم و منصب و جاگیر و عزت او را معذور ساخته در بند تربیت و رعایت او بودم. بعد
از آنکه آگره مقام خلافت شد به انتك مبتدی به سبب اراط در خوردن آتیه او را بیماری
امهیل کبندی روی داد و در عرض ده دو زده روز چنان دا به جان آفرین میرد. از رفتن
او آورده حاضر شدم از گشتا شنیدی او را از نعمت و جنس فرمودم به فرزندانشان او

که در ولایت بودند رسانیدند. در نیولا پسر میران در سن بیست و دو سالگی قلندر و درویش شده به روشی که او را در راه شناختند خود را در جمعی به ما رسانید، جمیع کفتهای خاطر و پریشانیهای باطن و ظاهر او را اصلاح و تدارک نموده بمنصب هسرادی ذات و چهارصد سواد سرراز ساختم و سی هزار درب نقد به او اعام کردم. انحال در خدمت و ملازمت است.

در دوازدهم ظفرحان که از صوبه دی بهر تیسر یافته بود آمده ملازمت سود ریکشد و یکمهر بدر گذرانید و سه قبل پیشکش نمود. در پانزدهم ماه دی بر محب قاسم خان صاحب صوبه بنگاله هزاری ذات و سواد انزوده شد که چهار هزاری ذات و سوار پرده باشد. چون ز دیوان و بخش بنگاله که حسین بیگ و صهر باشند خدمت پسندیده بهز قریع نیامده مجلس خاص واکه از بندهای [۱۸۱ ب] محمدمان پس درگاه بود به خدمت مذکور تعیین نموده شد. منصب او را اصل و اضافه دهر ری ذات و مختص سود مقرر داشتیم و علم بر عایت کردم و خدمت عرض مکرر به دیانت خان حکم فرمودم. در یست و پنجم روز جمعه وزن فرزند حرم واقع شد، تا سال حال کنش به یست و چهار سالگی رسیده و کدخدائیها کرده و صاحب فرزندان شده اصلا نخوردا به خوردن شراب آلوده نداشت بود. در بی روز که مجلس وزن او بود گفتیم که به صاحب فرزندان شده و پادشاهان و پادشاهان شراب خورده اند. امروز که روز جشن وزن تست شو شراب می خورایم و در منصب می دهیم که در روزهای جشن و ایام سو روز و مجلسهای بزرگ می خورده باشی، اما طریقه اعتدال را مرعی دانی که خوردن شراب به اندازه که عقل را دایل کند دانایان روانداشته اند و می باید که از خوردن آن غرض نفع و فایده باشد و بوهی که بزرگ طبقه حکما و اطبا است این معنی را به نظم در آورده. رباعی

می دشمن است و دوست هوشیار است اندک تریاق و بیش زهر همار است
در بسیارش مضرت اندک نیست در اندک او مضرت بسیار است

به بلفه بسیار شراب به او داده شد. من تاسن مزده سالگی نخورده بودم مگر در ایام طفولیت که دوسه مرتبه والده را نکهای من به تقریب علاج اطفال دیگر از والد بزرگوارم مرث طلبیده مقدار یک توله آن هم به گلاب و آب آمیخته برای دفع مرفه دارو گفته مرا خورانیده باشند و در آن ایام که اردوی والد بزرگوارم بجهت دفع فساد اطلسان پرسه رفتی در قلعه اندک که بر کنار آب نیلاب واقع است نزول اجلال داشت. روزی به عزم شکار بر نرسیم چون تردد بسیار واقع شد و آثار ماندگی ظاهر شد، استاد شامقنی تمام توپچی نادری که سرآمد توپچیهای هم بزرگوارم میرزا محمد حکیم بود بهم گفت که گر یسکه ییانه شراب نوشجان

فرماید دفع مانده گی و کسالت خواهد شد. چون ایام جوانی بود و طبیعت مایل به ارتکاب این
 امود، به محمود آید از فرمودم که به صاحب حکیم علی رفته شربت کیفیت ناک پیاز حکیم مقدار یک
 پیاله و نیم شراب زرد رنگ شیرین مزه در شیشه خورد فرستاد. آردا خوردم کیف آن خوش آمد
 بعد از آن شروع [۱۱۹ ف] در شراب خوردن کردم و روز به روز می افزودم تا آنکه شراب
 انگوری از کیفیت کردن پاره اند و عرف خوردن گزتم. رفته رفته در مدت بسال به بست پیاله
 عرق دو آتش کشید. چهارده در روز باقی در شب خوردن می شد. وزن آن شش سیر هندوستان که
 یک و نیم می ایران باشد و خوردن می دیدی بام مقدار یک تفسری با نان و ترپ بود. در بحال
 هیچکس را قدرت مع بود. کاد بجایی کشید که دو شمارها از بسیاری دهنه و لرزیدن دست
 پیاله خوردن می توانستم خورد و یک کدو گران می خورد ندانند، تا آنکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح
 را که از مهربان و اندر گوارم بود، طلبیده بر احوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص
 و بهایت دلسوری می حجابانه به من گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوش جان می-
 کنید، خود بالله ناشما بدیگر کار بجائی خواهد کشید که علاج پذیر نباشد، چون سخن او
 از خیر استی بود و جان شیرین عزیز است ندان اثر عظیم کرد. من از آن نارنج شروع در کم
 ساختن کرده خود را به خوردن فلوینا نداختم هر چند در شراب می گاشتم و فلوینا می افزودم.
 فرمودم که عرق را به شراب انگوری مروج سازند، چنانکه دو سه انگوری و یک بخش عرق
 بوده باشد و هر روز آنچه می خوردم چیزی کم نموده در مدت هفت سال به شش پیاله رسانیدم. وزن
 هر پیاله هزده مقال یک پایو الحال پانزده سال می شود که به همین دستور خورده می شود و از این
 نه کم می شود و نه زیاده و در شب می خورم مگر در روز پنجشنبه چون در روز مبارک من است و
 شب جمعه که از شبهای متبر که ایام هسته است، در پیش دارد به ملاحظه این دو چیز در آخرهای
 روز می خورم که خوش نمی آید که این شب را به خلقت گذرانید، در ادای شکر ممت حقیقی
 تقصیر رود. روز پنجشنبه و روز یکشنبه گوشت هم می خورم. در پنجشنبه چون جلوس مبارک من
 واقع شده و روز یکشنبه که روز ولادت والد بزرگوار من است این روز را بسیار تعظیم می-
 داشتند بعد از چندگاه فلوتبارا به ایون بدل ساختم اکنون که عمر من به چهل و شش سال و چهار
 ماه و سی و چهل و هفت سال و نه ماه قمری رسیده هشت سرح ایون بعد [۱۱۹ ب] از گذشتن
 پنج گهوی روز و شش سرح بعد از یک پیر شب می خورم.

نخبر مرصع بدست مقصود علی به عبد الله نعمان مرحمت نموده شیخ موسی خویش قاسم خان
 به خطاب حای سر فراز گشته به منصب هشتصدی ذات و چهار صد سوار متبار یافت و به پندگاه
 مرخص گشتند بر منصب فقر خان پانصدی ذات و سوار اضافه مرحمت شد و به خدمت پندگش

تعیین یافت. در همین روز آقامحمد حسین برادرخواججهایان به خلعت مرقداری سرکار آگره
سراپراژ شده مرتخص گردید و دوست سواد بر منصب او اضافه مرحمت نمودم که باخصی ذات
و بهیاد محمد سواد باشد و قبل نیز عنایت کردم

در پنجم بهمن میران قین عنایت شد. خواججه عبدالکریم سرد گر چون از ایران
دوانه هندوستان برده برادر عالی مقام شاه عباس به دست او تسبیح عقیق یعنی ورکایی
گاز و تپک که بپار تحفه نادر بود فرستاده بودند در نهم ماه مذکور به نظر درآمد در هفتم
بعضی پیشکشها زهر قسم سر صبح آلات و میره که سلطان پرویز اوسل داشته بود به نظر درآمد.
در هفتم اسفند آمد صادق برادر در ده اعتماد الدوله که به خدمت پشئیگری قیام داشته به خطاب
شاهی سرفراز گشته. این خطاب را که به خواججه عبدالعزیز مرحمت شده بود، مناسبهار مرعی
داشت. او را به خطاب عبدالعزیز خان و صادق خان را به خطاب صادق خان سرافراز ساختم. در
همین بیست و یکم ولد کنیز کرن به وطن خود دستوری یافت و در هنگام رحلت بیست هزار روبه
ویک اسب و یک درجیر قین و خلعت و شال خاصه بدو مرحمت نمودم و هر داس چهاراله که از خدمت
ران است و اتالین پسر کرن بود به انهم پنج هزار روبه واسف و خلعت عنایت نمودم و به دست
اوشش پری از ملا بهجت وانا فرستادم.

در بیستم بهمن ماه راجه سورج مل ولد راجه باسو که بنا بر رد یکی حاء و مقام به همراهی
مرتضی خان به گرفتن قلعه کانگره تعیین یافته بود به طلب آمده ملازمت کرد. خان مذکور
بعضی مظنها در خاطر اردو قرار یافته بود بدین جهت همراهی او را محل داشته مکسر و مرعی
به مد نگاه فرستاده در باب و سخنان نوشت. تا آنکه حکم طلب او صادر گشت. در بیست و هشتم
نظام الدین خان از ملتان آمده ملازمت [۱۶۰ الف] کرد.

در اوستر همین سال لشمار فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی از اطراف ممالک محروسه
رسید.

اول قصبه اسداده افغان که از دیرپار در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه بگیری
است و بسیاری از افغانان سرحد بر سر از جمع شده اند و از رمان و لد پر گوارم تاجان که
سال دهم زنجیرس می است افواج همیشه بر سر از تمیی بوده اند. رفته رفته شکستها خورد و
و پریش بها کشیده جمیعت اوپاره ای متفرق شد و پاره ای کشته گشت. و در چرخ می که محل اعتماد
از بود مدتی پناه برد و اطراف آن را خان دران قین سرده راه در آمد را برو بست. چون
بهجت سیوانند گاه و آب و شوران در محکمه مذکور نهاد. شبها مواشی نمود را از کسره
پنجان آورده در دامنه های کوه چرانید و خود نیز بهجت آنکه مردم همراهی نمایند می آمد

تا آنکه این خبر بهمان دوران رسید، جمعی از سرداران و مردم کار کرده را در شبی معین تعیین کرد که به حوالی چرخ رفته کمین نمایند و آن جماعت رفته هم در شب خود در پنهانگاهها پنهان ساختند. روز روشن خان دوران به همان طرف سواری نمود. چون آن تیره پستان حیوانات خود را بر آورده به چرا سر می دهد و احداث بد بهاد با جماعه خود را از کمین گاهها گذشته به یک بازگردی در پیش ظاهر می شود، چون خبر می گیرند معلومی گردد که خان دوران سه تلافی و مضطرب گشته قصد بازگشت می کند و قراولان خان مذکور نیز خبر می رسانند که احداث است. خان جنود ده خود را به احداث می رساند و مردمی که در کمین گاهها بودند، آنها را بر سر راهها گرفته حمله آورده گشتند و با دو بهار به جهت فتنی و شکستگی جا و بسیاری جنگل مرکه جنگ قائم بوده. آخر الامر شکست بر آن مغدولان افتاده خود را به کوه و دره می کشند و قریب سیصد کس از مردم کاری به جهنم می روند و یکصد نفر اسیر می گردند. احداث نمی تواند که دیگر باره خود را بدن محکمه رسانند یا قائم سازد، بالضرورة خود را به جانب قندهار رویه می کشند. افواج قاهره به چرخ و جاها و غایبی آن تیره روزگاران در آمده [۱۲۰ ب] همه را می سوزاند و خراب ساخته از بیخ و بنید بر می اندازد.

خبر دیگر شکست خوردن غیر بد اختر و برهمزدگی لشکر نکبت اثر اوس، خلاصه کلام آنکه جمعی از سرداران متبر و جماعه از پریگان که قومی است در نهایت سخت جاسی و مدار بطره و تردد در آن ملک به آنها است، از غیر رجیده اراده دو سخاوی نمودند، از شاهنوازخان که با قوچی از غب کر مصوره در بالاپور بود استدعای قبول نموده قرار دادند که خان مذکور را بسد و خاطر از قول و قرار جمع نموده آدم جان و یالوت خان و جمعی دیگر از سرداران و پریگان و جادون رای و بابا چو کایته آمده دیدند، شاهنوازخان بهر يك از آنها سب و میل و زر و طاعت فر خود قدر و حالتی که داشتند ده سرگرم خدمت و در لخواهی صاحب دار بالاپور کرج نموده به همراهی این مردم بر سر عر معهور رو به شدند در انشای راه به فرخی از دکنیان که معتمد و دانش و دلاور و تجلی و فیروز و چندی دیگر از سرداران بر خورده آن هوج را قارومار ساختند و آن مهروزان پست

شکسته سلاح و گسته کمر نه برای جنگ و نه پروای سر

خود را به اردوی آن بد اختر رسانیدند و او از عایت فرود در آن مقام شد که با فوج قاهره جنگ نماید، مهروزی که با او بودند و لشکر عادلحایه و طیلسکبه جمع ساخته و بو بخانه واستنداد از خود سرانجام نموده در بروی لشکر ظفر اثر روانه شد تا آنکه فاصله پنج شش گروهی یش مانند، دور پکنه بیست و پنجم بهمن اقراج بود و ظلمت بهم تزدین شده فوجها

و شاهها نمایان گشتند. سه پسر از رودمد کور گذشته آغار بان کاری و توپ اندازی شد. آخر الامر داراب جان که سردار هر ول بود، با دیگر سرداران و کارملین مثل راجه ترسنگ دیو و رایجند و علجان پادری و جهادنگیر [۱۷۱ الف] قلی بیگ ترکمن و سایر شیرانشه دلاوری شمشیرها کشیده بر فوج هر ول عیم ناخند و دانه مردی و مردی بگی داده این فوج را پراکنده ساختند و بعد به طرف دیگر نشسته خود را به فوج قول رسانیدند و همچنین هر فوج بر فوج روی روی خود متوجه شده چاققوشی دست داد که دیده نظارگین از مشاهده آن خیرممانند. دو گهری تحمیا این دو فوج در کار بود از کشتهها پشته شد؛ و صبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده دو بگریز نهاد. اگر رسیدن تاریکی و طلعت به فریاد آن سپاه بختان نرسیدی یکی از آن راه بهوادی سلامت بریدی بهنگان دریای هبجاسر دبی گریختن نهاده لریب دوسه کرده راه تعاقب نمودند چون در اسب و آدمی هیچ حرکت نماند و شکست یافتنها متفرق گشتند جلوسو یار کشیده بهجا و مقام خود مقاومت نمودند و تروپخانه عیم به یک قلم و سبب بیشتر که به آن پارنگر د شب و قیلان جنگی و اسبان تازی و ایرانی و اسلحه از اسباره حدت بیروی به دست و پای دولت افتاده کشته و غاده. حساب و شمار نبود و جمع کثیری از سردار ب دیده پادساخته بودند. دود دیگری قواچ قاهره از منزل فنجور کوچ نموده متوجه گهر کی که آب به آن بوم صفهان بود گشتند و اثری از آن جماعه نماند، همانجا دایره گردته و نهر یافتند که هر یک از آنها در آن شب و روز بتر بجای افتاده بودند چنانچه عساکر مصوره در گهر کی توقف نموده صادرات و متارول مخالفین در بهتاله تیره برای ساخته آن مصوره در سوختند و به وسطه حدود بعضی امور که نهضت آن درین مقام باعث حوول کلام دست از آنجا بازگشته از گهانی بهرون گده مرده آمدند به جلوسوی این حلیت بر منصبهای جمعی که نردت و خدمات نموده بودند اضافه حکم شد.

یکی دیگر فتح ولایت کپو کهرمه و به دست آمدن کان الماس است که به حسن سمی، پراهم جان گرفته شد. این ولایت از توابع [۱۷۱ ب] صوبه بهادر و پشته اسب و رویتخانه در آنجا جاری است که به روش خاص لباس از آنجا برمی آورند و طریقتش آن است که در ایام کبی آب گودالها و آب کندها بهم می رسد و جمعی در که به این کار مشغول دارند، بطریق تجربه معلوم شده که بالای هر گودالی که لباس در دشته جانور کان ریزه پرموده از عالم است که اهل حد آن در جنگ می گویند هجوم آورده در پروازند طول رودخانه را به بعضی که راه نون یا مت نظر در آورد، اطراف گودالها را سنگچین می سازند، و بعد در آن بهیل و کلنگ گودالها را تا یک گز و یک پیم گز به پایا پرده دور آن را میکارند و تمحص نموده

در سنگریزه که از آنجا برمی آید، الماس حررد و کلان برمی آردند گاه، باشد که پارچه‌ای الماس به دست درآید که به يك لك روپه قیمت کنند. مجمل این ولایت و این رودخانه هندوی درجی سال نام متصرف برد و هر چند مدت که حکام صوبه بهار بر سر او حوخی می فرستادند و پانصد متوجه می گشتند بنا بر استعکام راهها و جنگل بسیار به گرفتن دوسه الماس قناعت نموده او را به حال خود می گذشتند

چون صوبه مذکور از ظفر حق تعمیر یافت و ابراهیم خان بجای او مقرر گشت، در وقت وخصت فرمودم که بر سر آن ولایت رفته آن زمین را از تصرف آن مردم محمول بر آورند. ابراهیم خان به مجرد در آمدن به ولایت بهار جمعیت کرده بر سر آن زمینداران روان می شود. او به دستور سابق کسان فرستاده تعهد دارد چند دایه الماس و چند رنجیر بیل می باید. حال مذکور بدین معنی رخصی نگشته نیز و تند در ولایت او در می آید و پیش از آنکه آن مردم جمیع جمعیت خود را سار و ر به بر بند ساخته این در می باید و مقادیر آنکه غیر بلور مسکوه و ده را که مسکن مقرر او بود قبل می کند و کسان به تقصص او بر بدن ساخته و را در خضاری با چندی از عورات که یکی مادر حقیقی او و دیگری از زبان پدرش بودند با برادری از برادران او بدست دومی آورند و تقصصی [۱۲۲ الف] نموده الماسها را که همراه داشته اند از آنها می گیرند. بیست و سه رنجیر قبل بر آورده هم بدست می افتد. به جلوی این خدمت منصب ابراهیم خان را از اصل واصله چهار هزار و دویست و سه مرتبه شصت شده به مطالب فتح جنگی سرافرازی یافت. همچنین بر منصبهای جمعی که در این خدمت همره می کرده و ثمرات مرده به نموده بودند اصابه حکم شد. الحال آن ولایت در تصرف او بیای دولت قاهره است و در آن بودخانه کار می کند و روز بروز که الماس بر می آید به درگاه می آورند درین نزدیکیها بیست الماس کلان که به پنجاه هزار روپیه می ارزد بر می آید. چون پاره کار کنند یحتمل که الماسهای خوب داخل چهار خانه شصت می گردد.

توروز یازدهم از جلوس نمایون

در یکشنبه آخر اسفندانه مطابق غره ربیع الاول سنه ۱۰۲۵ هزار و بیست و پنج هجری یازده گهری گذشته حضرت نیر اعظم از روح حوت به دولت سرای حمل پر نو سعادت افکند و درین ساعت حجهسته لوازم بدنگی و یازمندی به درگاه حضرت باری تقدیم رسانیده در دیوانه خاص و عام که صبح آنرا به پارچه های و شامپا با اطراف آنرا به پرده های فریگی

و ذریعتهای مصور واقعه بدر مرتب و آراسته ساخته بودند بر پشت دولت جلوس مردم، و شاهزادهها و امرا و احد حضرت و ارکان دولت و سایر بندهای درگاه تعینات مبارکوبادی بجا آوردند چون حافظ نادعلی گریخته از بندهای قدیم بود و فرمودم که آنچه در روز دوشنبه هر کس را غل و جسی پیشکش کند به اعدام او مقرر باشد در روز دوم پیشکش بعضی از بندها به نظر درآمد و در روز چهارم پیشکش حواجه چهری که از آگره رستاده بود مشتمل بر چند قطعه لباس و چند دانه مروارید و بعضی مرصع آلات و قشقه از هر قسم و يك زنجیر [۱۲۲ب] قبل که مجموع آن بجا هر رویه می شد به نظر درآمد در پنجم، کنور کون که بجا و مقام خود در حصص شده بود آمده ملازمت نمود. پیشکش هر از رویه بند و يك زنجیر لب مع یراق و چهار دریس اسب پیشکش گذر بید.

در هشتم بر منصب آصف خان که چهار هزاری دات و دوهزار سوار بود هزاری ذات و دوهزار سوار اضافه نموده به عیایت تقاده و عیسم او سراندا ما حتم دویین روز پیشکش میرجمال الدین حسین به نظر درآمد آنچه گذرایده همه مستحسن و پسندیده افتاد از آن جمله حنجر مرصع که خود هر کادی نموده به اتمام رسانیده بود بر بالای دست آن یاقوت ردی شده شایده بسودید در رعایت صف و لطافت و کلاسی از این قسم یاقوت ردی دیده نشده است. هر دیگر یاقوتهای رنگ دلپسند با دیگر باقوتهای سرنگ دلپسند افتاد و مسرودنی که به به طرح و اسامی خاص صورت اتمام یافته بود مقیمان به بجا هر از رویه قیمت مسرود بر منصب میرمذکور هر از سوار فرودم که پنجه در دات و مسرور دویانصل سوار بوده باشد.

در هشتم بر منصب صادقی خان سیصدی ذات و سوار بر منصب از دهنش سیصدی ذات و دویست سوار اضافه مرحمت نمودم که هر يك به هزاری ذات و دویست سوار معار باشند. در بهم پیشکش حواجه ابو لحنی به نظر گذشت از جواهر و مرصع آلات و اقشقه مواری چهل هزار رویه درجه قبول یافت. تمامه را به او مرحمت نمودم. پیشکش تاتارخان بکاول پیگی يك قطعه نعل و يك قطعه باقوت و يك عدد تختی مرصع و دودعدا نگشتری و چند پارچه قشقه قبول افتاد. در دهم سهرنجیر قبل که راجه بهاسنگه از دکن و یکصد و چند صدقه در بهت و صبره که مرتضی خان از لاهور رستاده بود از نظر گذشت دیانت حدن هم پیشکش خود را که دوتیج مروارید و دو قطعه نعل و شش دانه مروارید کلان و يك حو بهه ملا بود به سیصد و هشت هزار رویه قیمت شد درین تاریخ گذرانید آخرهای روز پنجشنبه یازدهم به جهت سرفرازی اعتمادالدوله به ساجه اوردم که پیشکش خود [۱۲۳الف] را هم بجا به نظر گذر آورد. اسباب و اشبای پیشکش و را که کتر در کمال خاصیت بود به تفصیل دهم در جواهر دودانه مروارید که سی هزار رویه

قیمت داشت و يك قطعه نعل قطعی که بهیست و دوهزار روپیه بهیست در آمده بود، با دیگر
مردم و پندها و لعلها که مجموع قیمت آنها يك انگ و دوهزار روپیه می شد، درجه قبول پادشاهت داد
نشسته و غیره نیز مرادری پانزده هزار روپیه برداشته شد.

چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش باز پرداختم قریب يك پهرشب را به صحبت و
خوشی گذرانیده با مرا و پندها و مردم که پیانه دادند. مردم محل نیز همراه بودند. مجلس
شعری منعقد شد بعد از اتمام صحبت اعتماد لدوله را خدمتخواهی نموده منوجه دولتمدارانه
شدم. در همین روزها مردمی که نزد محل را نورجهت بیگم می گفته باشد.

در دهم پیشکش عتیقین به نظر گذشت طرعی به شکل ماهی مرصع به جوهر نقره
درخایب تکلف و اندام به اندازه متد من ساخته بودند آن را با دیگر جوهر و مرصع آلات
واقعه که مجموع قیمت آنها پنباه و شش هزار روپیه می شد قبول نمودم و نهم روز دهم
بهادرخان ز قندهار همت راس اسپ عرامی و به تقد اقمشه فرستاده بود با پیشکش ارادتخان
و راجه سورج مل ولد راجه یاسودر میزد هم به نظر گذشت. عبدالسیاح که به منصب هر روز
دو صلی ذات و ششصد سوار سرامان بود، بهر روز و بانصدی ذات و هشتصد سوار امتیاز پادشاهت
در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت تهته و آن حدود در شمشیر حسن اورنگ تغییر یافته
به مظهر خان مرحمت شد.

در شانزدهم پیشکش اعتمادخان ولد عثمان لدوله به نظر درآمد. در آن جمله سوزی می و
ده هزار روپیه برداشته تمامه را بدو عطایت نمودم. در هفدهم پیشکش تریسحان دینده شد. از
جواهر واقعه هفده [۲۳ اب] هزار روپیه پسند افتاد. در هجدهم به خان آصف خان دهم پیشکش
او همانجا به نظر درآمد. از درخت به تا به منزل او تخمینا يك گروه مسافت بود. مصدرا به مخمن
وزیریت و دارائی یاف و مخمن سانه پای انداز نموده بود. چنانچه دهم هزار روپیه قیمت آن
به عرض رسید. آن روز به نصب شب با اهل محل در منزل او سر برده پیشکشهایی که سرامان
نموده بود به تحصیل از نظر گذشت. از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات واقعه نیز مرادری يك
لک و چهارده هزار روپیه و چهار راس اسپ و يك راس اشتر، پسند طراشرف افتاد.

نوزدهم که روز شرف نیز اعظم بود در دولتمدارانه مجلس عایی ترتیب یافت. بنا بر ملاحظه
ساعت دویم گهری از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم. هرگز با بانمرد درین ساعت
متبر که یعنی درخایب آب و صفا گذرانید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند. منصب آذوقه انداز
که پانزده هزار ذاب و شش هزار سوار بود بهیست هزار ذاب و ده هزار سوار مفرد
داشتیم. هم در این روز وزن قمری به عمل آمده.

عتمدالدوله را که به منصب شهراری ذات و سه راری سوار ممتاز بود به منصب
همت هاری ذات و پیچیر از سو ر سوار از ساخته توخ بیر به او عایت نمودم و حکم
کردم که هره او را بعد از بقاره فردا حرم می تواخته باشد. بر منصب تربیت خان پانصدی
ذات و سوارانزوده شد که سه هارو پانصدی ذات و هارو پانصد سوار بوده باشد. اعتقاد خان
به ضافه هاری ذات و چهارصد سو ر سوار از گشت نظام لدین خان از اصل و اصافه به منصب
مقتصدی ذات و منصب [۱۲۴] سو ر ممتاز گردیده به خدمت صوبه بهادر تقیبن یافت سلام الله
عرب به خطاب شحات خان سرلندی یافت و به حلقه مروادید سرفر رگشته از حلقه بگوشان
درگاه شد؛ و میر جمال الدین حسین اچورا به منصب عضدالدوله سرلر از ساختیم در بیست و یکم
الله تعالی در دختر مقم ولد بهتر فاضل رکاب، در پسری به حضور داد. القاداد افغان که طریقه بدنگی
انتخاب نموده از روی اخلاص تمام از احداث بدنه جدا شده آمده است بیست هار از درت مرحمت
شد. در بیست و یکم خبر فوت رای منور که از تعبات لشکر ظفر اثر دکن بود رسید. پسر او را
به منصب پانصدی ذات و سیصد سو ر سوار از ساخته چ و مقام پدر او را باو عایت کردم در
بیست و ششم پیشکش مدعی میدانی که به رأس سپه صند به کیش و چهارشتر ولایتی بود
از نظر گذشت. در بیست و هفتم یک رنجیر بل به به درخان خاکم فنده و ویکز تهر قیل به میر میران
ولد میر حسین الله و یک رنجیر به صد بایر یک خاکم به کر مرحمت نمودم.

در عره ردی بهشت حسب الاثم اس عید الله خا، به برادر و سردار خان قاره عایت
نمودم در سوم که پوه مرصع به الله خان اصفان مرحمت نمودم. در همین دوره به خبر رسید که
فدیم پگانه بیگانه از افغانان آفریدی که دولته و فریدی بردار بود و راه داری کونل خیر بدو
تعلق داشت به اندک توهمی قدم از دایره اصاعت بیرون نهاده سر به باد بر آورده بر سر هر تها به
جمعی را فرستاده هرجا [۱۲۴] که او و مردم او رسیدند به بر غصت آی مردم دست به قتل
و عارت بر آورده حقی کثیر را صایع ساختند. مجمل از حرکت شنبع بن افغان می حقل شوری
مجلد در کوه سبذ کابل روی داد. چون این خبر رسید هارود برادر قدم و جلال پسر او که در
دربار بودند هر مردم که گرفته به اصف خان سپردند که بدقلعه گوالیار مجبوس سازد.

از شارات رحم و شفقت سیدی و علامات عایات یزدانی امری درین روزها مشاهده
فتاد که خالی از غریبی نیست. حل در عایت لطافت و صفا هر تد حرم بعد از صبح راناده اجیر
بمس گذر آید به شخصت هر ردوپه قیمت نموده در خاطر می گذشت که این حل را در دوی نمود
باید بسته ثابت دوم را دید باشد خوشب یک دنام که هم آغوشی این سوع لعل را سزد
می یابست تا آنکه یک د به مره از بد علی به قیمت هشت هزار ردوپه مقرر شد بی دوست آورده در

پیشکش نوروزی خود گذرانید، بعد طرزیست که اگر همتای این بهم رسد بازوبند مکمل خواهد شد. نحر که رحمدی با ذی شرف ملازمت حضرت والد بزرگوارم دریافته شب و روز در خدمت بود، به مرضی رسید که در مرواریدهای سربند قدیم به عین ورن و اندام مرواریدی به نظر من درآمد است. سرپیچ کلان قدیمی و حاضر ساختند و بعد از ملاحظه به همان مقدار و وزن اندام مرواریدی گذارند که در وزن یک ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهریان ازین مصیبتها بودند و در قیمت و اندام و آسودناب موافق [۱۲۵ الف] بود. گویا از یک طالب ریخته شده است. مرواریدها را بر اطراف لیل کشید، بر روی خود بست و سر به شکرانه نهاد و نذر پند و نوحه بر زمین ریاد و فروتنی نهاده زبان به شکر گویا ساخت. بیت

از دست و زبان که بر آید / گزیده شکرش بند آید (سعدی)

در پنجم سی دأس سپ عرانی و ترکی که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود بنظر گذشت. خصوصاً دأس سپ و پانزده نفر شتر بر و ماده و یک دسته پر کلکی و نه عده عاقری و نه چینی خطائی و نه عده دندان دمی جز هر داد و سه قبضه بسوی پدنگر پیشکشهای نهان دورن که از کابل فرستاده بود منظور نظر گشت. یک ذمیر فیل حرد از فیلان حبشه که از راه دریا به چهار آورده بودند، مغرب خان پیشکش گذراند. سبب به فیلان هندوستان در حالت بعضی تفاوت دارد. از جمله گوشه‌های و کلاتر از گوشه‌های فیلان اینجا است، شرط سوم و دم او هم درازتر و قبح شده.

در میان داند بزرگوارم پیش بین بیچه عتقاد خان گجراتی پیشکش فرستاده بود، رفته رفته کلان شد بسیار تند و تیز و بد نحو بود. در هفتم حیدر مرصع به نظر خان حاکم تهنه مرحمت شد. در همین روزها خبر رسید که جمعی از اقبایان یگانه پگاهه بر سر عبدالرحمان سردار حسان عالم که در یکی از تپا‌های مقرر بود رفته نهاده او را قتل کردند. عبدالرحمان، با چندی دیگر از منصبداران و بلندپایانی که به همراهی او تعیین بوده بودند مردانگی داده در د و حورده به تصریح از خود راضی نگشته اند. آخر به مقتضای آنکه، ع پشه چو پر شد به زند [۱۲۵ ب] پیل و آن سگان دس بر آنها پانته عبدالرحمان را با چندی از مردم آن نهاده به درجه شهادت رسانیده اند. بجهت پوشش بر قصبه فرمان مرحمت عوان و خلعت خاصه به خان عالم که به ایلچی گری ایران تعیین شده بود، هدایت نموده فرستادم. در چهاردهم پیشکش مکرم خان ولد معظم خان که از بنگالی آمده بود. از اجناس و اشیاء که در آن ولایت بهم می رسد به نظر در آورد بر منصب چندی از جاگیرداران گجرات اضافه حکم نموده از جمله سردار خان که هری ذات و پاحند سوار بود به منصب سردار و منصبی دات و ششصد سوار سر فرار گشت و علم بر به او مرحمت شد.

سید قاسم ولد سیدلاریاده و صلواصافه به منصب ششصدی ذات و چهارصد و پنجاه وارینگه
برادرزاده احمد قاسم کو که به منصب ششصدی ذات و دوست و پنجاه سوار مت و گردیدند
در هفتم خرموت رواقوردی و ربك که از ثمرات لشکر دکن بودند شده کنگاش
سپاهگری خوب می رسید و از امرای مقرر مازانه لهر بود در بیست و یکم لنه داد افشار را
به خطاب حانی سرفراز سخته منصب و که هزاری ذات و ششصد سوار بود دوزری ذات و
هراد سوار محکم سه لك روپیه از سزانه لاهور به انعام و مدد خرج نمایان دوران که دوشورشی
افغان معی [۲۶. قف] بلغ بجای آورده بود مقرر گشت در بیست و هشتم کور کون بهجهت
کنکد ثی بج و مقدم خود در منصب خدمت و اسپ عراقی تحفه مع دین و فین و کمر حبر
مرصع به او مرحمت نموده در سیم پر ماه خرموت مرتضی جان رسید از قدیمین این دولت
بود حضرت والد مرگوارم از را تربیت نموده به درجه اعتماد و اعتبار رسانیده بودند و در
زمان دولت من نیز توفیق نمایانی یافت که آن زیر کردن حضور بود پله منصب از به شهراری
ذات و پنجهری سوار رسید و درین راجه من صاحب صوبه پنجوب بود بهل گشتن قلعه
کانگره که در کوهستان بود لایت بلکه در معمره غلام به است حکام از قلعه سی باشد نموده بدین
خدمت منصب یافته مشغول داشت ازین خبر باعوش آرد گسی خاطر تمام بهم رسانید و این
بهجهت عزت من چنین دولت و هی آورد گسی گنجایش داشت چون در دولت و هی روزگار
گذریده به کار آمد مغفرت و را از الله تعالی مسئلت نمودم.

در چهارم خرم و ماه منصب سید نظام از اصل و اصافه بهصدی ذات و سیصد و پنجاه
سوار مقرر گشت خدمت بهمانداری اینچیان اطراف به سواران دینی فرموده در هفتم خرموت
سیصد و باره رسید بهار جوان مردانه کار طلب بود در جنگ حرور تردد های نمایان کرد در
صوبه دکن به علت هضم جهان دمی و دج نمود پسران در دعای به نمودم و علی محمد
که بر رگه و ارشد [۱۲۶ م] ولاد او بود به منصب ششصدی ذات و چهارصد سوار و برادر
دیگرش بهادر نام چهارصدی و دریس سوار سراج او گردیدند سید علی برادر زاده از به اصافه
پانصدی ذات و سوار ممتاز گشت در همین دوره خوب الله پسر شهید رحمان کتو به خطاب
زبان اشری یافت.

در هفدهم منصب هشتم جان از اصل و اصافه به دوزری و پانصدی ذات و بیست هزار و
هشت صد سوار مقرر شد درین تاریخ بیست هزار دین به الله داد امان مرحمت نمودم بکرماجیت
راجا دولايت مانه هو که آب و ایجاد از درمید و ن مشیر هندوستان به به سبیل بر رید قالند
با حرم سددت کورشی در یافته تقصیرات او به عفو مقرر گشت در بیستم کلیان جیل میری

که راجه کشند اس به طلب او رفته بود آمده ملازمت نمود. يك صدمهر و هراں رویه به طریق
تذکره تید. بر در کلال او را اول بهیم صاحب جاه و مقام بود چون در گذشت از وطنی دومانه
معد و دو هم چند روز پیش نریست صیه او را در ایام شاهزادگی به جهت خود خواستگاری
نموده به خطاب ملکه جهان ممتاز گشت (چون آبا و اجداد این ضایعه از قدیم دولتخواه آمده اند
این پیوند نیز به میان آمده بود. کلین مذکور را که برادر اول بهیم بود طلب داشته به یکبرائی
و خطاب را اول سرافرازی ساختم)

درین تاریخ واقعه ای روی نمود که هر چند خوشبختم که دوستک تحریر در کشم دست و
دلم یاری بناداد و هرگاه قلم گرفتیم حتم متغیر شد ن گزیر به اعتماد الدوله فرمودم که نویسد
در تاریخ یازدهم خرداد ماه سه یارده صیه طمیه شاهزاده بلند قبل خرم را که بلند گان
حضرت پآن نوراده بوستان سعادت تعلق و نهایت اقامت داشتند اثر نئی به هم رسید و بعد از
سفر و نشان آبه ظاهر شد و به تاریخ بیست و هشتم ماه مذکور مطابق روز چهارشنبه بیست و نهم
شهر جمادی الاول سنه هزار و سیست و پنج طایر روحش از نفس عنصری پرواز نموده به ریاض
رحوان خرامید درین تاریخ حکم شد که روز چهارشنبه [۱۲۷ الف] می گشت باشند.
چه نویسم که ازین واقعه جاسوز و سانه هم اندوز بر ذات مقدس حضرت ظل الهی چه گذشت
باشد هرگاه جان جهان را جادب برین متوال بوده باشد دیگر بدیده را که حیات به آن ذات
قدسی صفات داشته احوال چون خرامید بود. در روز پنجاها یاد یافتم و خاتمه که حای نشست
و بر حاست آن طایر بهشتی بود حکم شد که دیواری از پیش بر آورند تا به نظر در نیامد معینه
در دولتخانه نیاراستد روز سیوم بی تا به به منزل شاهزاده و لافند تشریف فرمودند و بنده ها
به سعادت کوریش سرفراز شده حیات تاره یافتند. درین راه آن حضرت هر چند می خواستند
که ضبط خود بر مایند بی حیدر ذك از چشم مبارک می ریخت و مدتهای مدید چنین بود که
به مجرد شیلد حرفی که به وی در وی در آن آمدی حال آن حضرت متغیر می شد. چند روز در
منزل شاهزاده عالیان گذرانیده روز دوشنبه ششم تیرماه الهی به ضایعه آمدن بخان تشریف بردند
و از آنجا روز مبارک شبیه نهم چشمه بود ترجمه فرمودند دو سه روز دیگر خاطر مبارک حسود را
آنجا مشغول داشتند تا جبر مکر اقبال بود ضبط خود نسی توانست فرمود هرگاه معین
آشایی به گوش می رسید بی اختیار اشك از چشم می چکید دل مخلصان خدائی شرحه شرحه
می شد و چون لهفت سوکب اقبال به صوب دکن اتفاق افتاد قدری تسکین و آرام حاصل شد.
توالت شاهزاده شاه شجاع؛ روز شنبه یازدهم از چشمه بود مترجه دولتخانه انجیر گشتم
یکشنبه دوازدهم به در گذشتن سی و هفت پل در وقتی که بیست و هفتم درجه قوس طالع بود

به حساب منجمان هند و پاردهم درجه جلدی به حساب بودند و در سکیم صبیح آصف خان درى گرانمایه به عالم وجود آمد به شادمانی و خوشدلی این صلیه و لاهوردها پس آوره گردیدند و در پیش و حرمی پردی جلایى گشوده شد و بی باطل و مکر نام او شاه شجاع پیرای می آمد. امید که قلم او پر حاد و بلند مبارك و درخشان باشد.

دوازدهم يكشنبه منجر مرصع و پلنگ نجیر قبل به اول [۲۷] کلان جیسمیری مرحمت نمود در همین روزها خبر نوبت خواصخان که جاگیر او در سرکار قنوج پدید رسید، ویسی به رای کنور دیوان گجر فی مرحمت نمود. در بیست و دوم همین ماه پانصدی سرذات و سوار رجه مهابنگه اضافه مرحمت فرمود که چهارهزاری دینار سه هزار سوار باشد. منصب عی-حان بازی که نل از این به خطب بصرت خاصی سرافر رگشته بود دوهزارى ذات و هزاره پانصد سوار مقرر گردید علم نیز به او مرحمت شد. به جهت برآمدن بعضی مطالب اندر سوده بودم که بمجری اذلالا شکم در پردوز مرقده سوره حواجه پرزگور ترویج دهد در بیست و هفتم این ماه اتمام یافت فرمودم که پرده حسب نماید. به يك لك و ده هزار دویه تمام شده بود.

چون سرداری و سرکردگی لشکر ظفر اثر دکن چنانکه خاطر می خواست و فرزند سلطان پرویز سرشد به خاطر رسید که فرزند مذکور را طلب داشته با یا حرم را که آثار رشد و کارداری از احوال او ظاهر است، هر اول لشکر فیروزی تر ساخته خود به نفس اربعه او رونه گردیم و این مهم در ضمن همین یورش به تمام رسد. بنا برین قرار داد قبل ازین هرمن به اسم پردیر صادر گشته بود که روانه صوبه الله آباد که در وسط ممالك محروسه و قع است گردد، و در ایامی که در آن عزیمت بشیم به حفظ و حرست آن دست قدم و اقدام نمائیم در تاریخ بیست و نهم ماه مذکور عرض داشت بهاری داس واقع نویسن برها پور رسید که ش هزاره در تاریخ بیستم به حیرت و هوای ارشهر برآمده متوجه صوبه مذکور شدند.

دوازدهم خرداد طره مرصع به میراها و سنگه عایت نمودم. بعد گاهی گشتی گیر این مرحمت شد. دوازدهم چهارم اسب هوار که لشکر خان رسال [۲۸] داشته بود از نظر گذشت میرغل، فوجداری سرکار سیهل از تعبیر سید هیدانورث که به جای خواصخان به حکومت سرکار قنوج تعیین یافته بود، مقرر گشت و منصب او به شرط خدمت مذکور پانصدی ذات و سوار قرار گرفت. در بیست و یکم پیشکشی رول کلان جیسمیری در نظر گذشت. به هراو مهر نامه می اسب و بیست و پنج نفر سوار پلنگ نجیر فی بود و منصب قزلباش خان در اراصل و اصایه هزاره دوهصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت. در بیست و سوم شجاع خان رحمت جاگیر بات که رفته سراجام نوکر و ولایت خود نموده و در موعده مقرر حاضر شود. دین سالی بلکه در آئیدی سال

دہم جلوس وہی عظیم در بعضی از جاہای هندوستان ظاہر گشت و آثار این بیہ و برگشت
پنجاب ظہور نموده رفتہ رفتہ بہ شہر لاہور سراپا کرد و خلق بسیاری از مسلمانان و ہندو ہدین
علب تلف شدند. و بعد از آن بہ ہر ہندو میں دو آب تادہلی و برگشت اطراف آن رسیدہ دھپا
و برگتہا را خراب ساخت. در ہر ایام تحقیف تمام دارد. از مردم در ازہر وار تواریخ پیشینان
ظاہر شد کہ این مرضی درین ولایت ہرگز نمودہ سب آن از حکما و ادیان پرسیدہ شد.
چون دو سال پی در پی خشکی روی داد و باران بر ماتی کمی کرد بعضی گفتند کہ بواسطہ عقوبت
ہوا کہ از سر خشکی و کمی باران بہر سیدہ این حادثہ روید. بعضی حوالہ بہ امور دیگر
می کردند. انسم عند اللہ. تقدیر مت لہی را گرفت باید نہاد. ع

چکنہ ہند کہ گردن نشد برمان را

چون در ہجتم شہر یور پنچہار چند روپیہ بہ سببہ مدد خرج دادہ بہر پیران کہ صبیہ
شاہ اسماعیل لابی بود مصحوب بسود گران بہ ولایت عراق فرستادہ شد. در تاریخ ششم
عرض داشت عابد خان بخشی و وقہ نویس احمد آباد آمد مبی بر آنکہ عبداللہ خان بہادر فیروز
جنگ بہ جہت آنکہ بعضی مقلعات کہ مرضی خاطر او بودہ در واقعہ شل ساختہ م پس در
مقام ستیرہ در آمدہ جمعی بر سر راہ من فرستاد و مراہی حرب ساختہ بہ خانہ نمود بردہ چنین و
پیان کرد. بن معنی بہ نوعی در خاطر من گران آمد کہ می خواہستم کہ یکہ بارنگی اورا از
نظر انداختہ صاحب مطلق سازم. آخر الامر بہ خاطر رسید کہ دیانت [۱۶۸ ب] را بہ احمد آباد
فرستم تا بن قضیہ در آجا از مردم بی عرض تحقیق نمودہ اگر این امر واقعی باشد. عبداللہ
خان را ہر گز نہ گرفتہ بعد از آنکہ آورد و حفظ و حراست احمد آباد بہ عہدہ سردار خان کہ برادر دوست
باشد. پیش از روان شدن دیانت خان این خبر بہ خان فیروز جنگ می رسد. اورا خدایت اضطراب
نمود گناہکار فرار دادہ پیدہ روایہ در گاہ می گردد. دیانت خان در اتناہ روایہ بہان مذکور
می رسد و اورا بہ حالت صبیہ مشاہدہ نمود چون پیادگی پاہای اورا مجروح و آزرده ساختہ
بود تکلیف سواری می کند و ہمراہ گرفتہ روانہ ملازمت می شود. بقرہ خان کہ از خدمتکاران
قدیم این در گاہ است از زمان شاہزادگی مکرر استدہای صوبہ گجرات التماس از من می-
کرد چون بن نوع حرکتی از عبداللہ خان بہ وقوع آمد بہ خاطر رسید کہ آرزوہای خدمتکار
قدیم خود را بر آورده اورا بہ جای خان مذکور بہ احمد آباد فرستم در ہمین دورہا ساعت
اختیار نمودہ بہ تسلیم حکومت و صاحب صوبگی مذکور اورا کہ مروای صورت و معنی ساختم.
در دہم بر منصب بہادر خان حاکم لندہار کہ چہارہزاری ذات و سہزار بود پانصدی ذات
آزودہ شد شوقی. تبورہ برادر را کہ از مادرہای دورنگار است و سمات ہندی و فارسی را

به روشی می‌نمود که رنگ از دلها می‌زدید به خطاب آمدحاشی دل‌خوش و مسرور ساختم آنند
بغزبان هندی خوشی و راحت را می‌گویند

به دروایت هندوستان تا اواخر تیرماه پیش‌یست. مفرحان اسپرنگه کمرانه که وحش
آباداجداد اوست و باغات حدائق نموده امه در نادوماه دیگر زیاده برایم بودن آن به نوعی
معاذلت نموده و سامای گریه بود که همه‌روزه در اجپرا به بهیوه خانه می‌رسید چون بن
امری المجله غرابی دشت نوشته‌اند در یستم سپ عراقی نادری فعل بی‌بها هم جهت پرویز
به دست شریف خاندان [۱۲۹ الف] مرستاده شد. صورت راما و کرب پسر و را به سنگ ترشد
تیرچنگ فرموده بودم که از سنگ مرمر به‌اند و ترکیب که در دند ترشد، درین تاریخ صورت
ندام بافت و به نظر در آمد. فرمودم که به آنگره برده در باغ پای چهره که درش نصب کنند

در یست و ششم مجلس وزن شمسی به میرقی مقرر شد گشت وزن اول شهر روپا صدور
چهارده تولاچه ملا بوده و تاداده وزن هر وزن به یک جسی می‌شود چنانچه در دوم به سیماب
و وزن سوم به ابریشم و وزن چهارم اقام عطریات از عیر مشک و ناصندل و عود و بان و به
همین روش تاداده وزن اتمام یابد از حیوانات به عدد هر مانی که گذشته یک گوسند و بر
و یک قطعه مرغ به دست نهاده به نظر در و پشش می‌دهند این ضابطه در زمان و لد و رگوارم
تا امروز درین دولت باید پیوند معمول و جاری است و بعد از وزن مجموع آن اجناس را که
قریب به یک لک روپیه می‌شود به قرائت از بابیه حاجت تقسیم نمایند

درین روز لعلی که به بیت خان در بره نپور به مبلغ شصت و پنج هزار روپیه و عبداللحان
به داند بیرون جنگ خریداری نموده بود از نظر گذشت و مستحسن افتاد. خیلی لعلی خوش ندام
است. منصب خاصه خان اعظم از قریه هزاره‌ای ذات مقرر گشت و حکم شد که دیو بین
مطابق آن جاگیر نخواهد دهد و آنچه از منصب دیانت‌خان به واسطه تقدیمات گذشته کم شده
بود حسب الاکتاس اعتمادالدوله برقرار ماند و حفیدالدوله که جاگیر در مسابود یافته بود
به جاگیر مرخص گشت و به هایت سپ و خلعت سرقراری یافت. منصب راون کلیان چیسیمیری
به دهراری ذات و هزار سوار مقرر گشت و حکم شد که ولایت مذکور را به جاگیر و نخواهد
دهند و چون صاحب رخصت او در همین تاریخ بود است و فیل و شمشیر مرصع و خلعت و پرم
مرغ خاصه [۱۲۹ ب] یافته به دل‌خوشی و سرقراری تمام به ولایت مسود رخصت یافت. در
سی و یکم مفریخان به احمد آباد مرخص گشت و منصب او که پنج هزاره ذات و دهر ادویانند
سوار بود و به پنج هزاره ذات و سوار قرار گرفت و به منصب خاصه و کورته و ددری مع یکمه
مورارید سر بلند یافت و در رأس است از حوله خاصه و پشش و جیر قبل خاصه و یک قطعه شمشیر

مرصع به او مرحمت شد و به خوشحالی و شادگامی متوجه صوبه مذکور گردید.
در پانزدهم ماه مهر جنگ سنگه و لند کنور کرن از وطن خود آمده ملاقات نمود در
شازدهم میرزا علی بیگ، کبرشاهی رولایت اوده که بیجاگیر از مقرر بود آمده ملاقات نمود
و هزار روپیه سرگدرا نید و بلی که یکی اورینداوان آن سواخی داشت و حکم شده بود که
نزد میندان مذکور بگیرد آن قین به نظر در آورد. در بیست و یکم پیشکش قطب الملک حاکم گلکنده
که مشتمل بر بعضی موصح آلات بود دیده شد. منصب سید قاسم پاره در صل و اضافه هراری
ذات و ششصد سوار مقرر گشت. در شب جمعه بیست و دوم، پیر زاهدی بیگ که سن او از هشتاد و پنج
در گذشته بود در بیست حیات سپرد. درین دولت تردهات و خدمات خوب از او به وقوع آمده، پله
منصبش رفته رفته چهره ری رسید. رجو تان نر ارداده، کریم لطیف مردانه این القوس بود. او
مورند و نسب سعاد. طبع نظمی هم داشت. چون در درویشی که به زیارت روضه سوره بر رگوار
خواجه معین لدین رفته بود، دست ناگزیر از او دست داد فرمودم که او را در همان مقام شریف
مدفون ساختند.

در وقتی که ایلچیان عادلخان بیجاپوری را رخصت می نمودم سفارش [۱۳ الف] کرده
بودم که اگر در ولایت مذکور کشتی گیری سرآمدی یا شمشیر باز نامی بوده باشد به عادلخان
بگوید که بجهت ما هرستند. بعد از مدتی که ایلچیان بار آمده شد شیرعلی نام مغل زاده که در
بیجاپور نوبت یافته بود و ورزش کشتی گیری نموده درین فن مهارت تمام داشت بسیار چند نفر
شمشیر باز آورده بودند. شمشیر بازان خود سهل ظاهر شدند، اما شیرعلی را با کشتی گیران و
پهلوانان که در ملازم بودند به کشتی انداختم. هیچکدام به او مقاومت نتوانستند کرد خلعت و
هزار روپیه و میل هندو مرحمت شد. بسیار خوش سبب و خوش ترکیب و زور آور ظاهر گشت
او را ملازمت خود نگاهداشته پهلوان پای تخت مخاطب محترم و منصب جاگیر داده رعایت
تمام نمودم.

در بیست و چهارم دیابت خان که به آوردن عید نلخان بهادر فیروز جنگه تعیین یافته بود
او را آورده ملازمت نمود. پلک عید مهرند در گذرا نید. در همین تاریخ رامداس ولد راجه راجسنگه
از امرای راجپوت که در خدمت دکن و نواب یافته بود منصب هراری ذاب و پاشا سوار سرفراز
گردید. چون از عید نلخان تقصیرات به وقوع آمده بود بابا خرم را شفیح گاهان خود ماضی
در بیست و هشتم بجهت بابا خرم حکم کوروش نمودم از روی عجاوب و شرمندگی تمام ملازمت
کرد. یکصد مهر و یک هزار روپیه نذر گذرا نید.

چون قبل از آمدن ایلچیان عادلخان قرار خطرات آن بود که بابا خرم را هر اول خود ساخته

خود متوجه دکن شوم و این مهم را بجهت بعضی امور در کسب افتاد صورتی دهم تا برای حکم کرده بودم که مهم دینداران دکن را بغیر از شاهزاده دیگری بعرض برساند درین روز شاهزاده ایلچیان را به ملازمت آورده عرضی که داشتم گذر بید. بعد از وفات مرصی خان و راجه مان و اکثر سرداران کومکشی خان مذکور [۱۳۰ ب] به درگاه آمده بودند. درین تاریخ راجه مان را حسب الائتماس اعتماد، لدوره به سرداری گرفتن قلعہ کامکره تعیین فرمودم و مجموع آن مردم را به همراهی او مروداشم و هر کدام را فراخور حالت و سزای که داشتند به انعام و اسب و قیل و خیل و خدمت و زر دلجوئی ساخته رخصت دادم. بعد از چند روز به عبد الله خان که سیار دل شکسته و آورده خاطر بود بایر الائتماس با پاچرم حیر مرصع عنایت نمودم و حکم شد که منصب او را به دستور سابق برقرار بفرماید و در ملازمت فرزند مذکور از تعینات خدمت دکن باشد.

در سیوم آبان ماه منصب وزیر خان که در ملازمت با پاچریزمی بود به دهرانی دات و هزار سوار اراصل و اضافه حکم نمودم و در چهارم خسرو داکه بی زی سنگهن به محل فلتو خورداری او مقرر بود. بنابر بعضی ملاطفه های به آصف خان سپرده شال خاصه به او عنایت کردم. در هفتم مطابق هجدهم شوال محمدرضا بیگ نام شخصی داکه داری بران به طریق حجابیت فرستاده بود ملازمت نمود. بعد از ادای مراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابی که داشت گذراید و معرکشت که اسپد و هدیه همراه آورده بنظر بگرداند آنچه بوشه و گفته فرستاده بودند همگی از روی برادری و صداقت بود. به پیچی مذکور در همین روز تاج مرصع و خلعت عنایت نمودم. چون در کتابت اظهار دوستی و محبت بسیاری نموده بود بدخوش آمد که به جنس آن کتابت داخل چه بگیر نامه شود.

نقل کتابت شاه عباس: مضارت بهش سرستان خلاص و عقیدت و طر و ت بهادرستان اعتقاد و عبودیت در بیانش معبودی موجود است که سر دولت و ایوان پرگزیدگساں عرضه فرمانروائی و دهبم سلطنت و اجلال فارس مضمار جهساں گشتی را نه جواهر توفیعات نامتاهی آراسته به بندره توفیق شاهراه [۱۳۱ الف] ترویج دین و دولت و تسبیح ملک و ملک هدایت نمود. چون دست آید خاطر را گنجایش طبع از مراتب ستایش شایسته پرستش نیست، بهتر آن است که پای اندیشه از علی این بیدای حیرت افزایر دود و دست استشفاع را دراز پای مقدمه حضرت سلطان رسل و هادی سبل و سد لکل فی لکل و حضرت ائمه هدی و شیعیان روز جزا سیم شاه اولیا و سرور اصعبا علیهم من الصلوات از کیا که عواصم بهار مکرمت ربانی و جواهریان دیار مرحمت یزدانی بد ستوار نموده از حصایص دست معوی و قسرب

باطنی که پیش نهاد حسن حقیقت شناسان دور پس و آگاه دلان حق گزینی است به جلوه گاه ظهور آورده بر مرآت ضمیر نور آئینه خاطر فیض گستر که مقبس از انوار ولایت و متجلی اراشعه هدایت است، محضی و محتجب نیست که درین عالم چیزی بر محبت فایق نیست و امری چون مودت لاین می، چه مدار نظام کون بر مودت و تائیف آمده غور هادلی که پذیرای پر تو آفتاب محبت گشته جهان جان و عالم روح را از ظلمت و حنث بردارد. لاله الحمد که این شبهه روضه و ضمیمه ارفا و کتب با مپا نه این دوسلسله علیه استقرار یافته صیت اتحاد و آوار ده و داد چون هیبت صبا و فروغ ذکا در بسط صبر افایح و لایح گشته مسرت افزای غور طریق خواهان حقیقت اندیش و حقیقت گزبان و فاکیش گردیده و بنا بر انتضای و حسب حقیقی و تائیف ازلی که من بی اخلاص شمار رآن برادر نامدار کامگار به مرتبه ای است حکام یافته که مصرح

اند در عظم که من توام یا تو منی

توافق صورت و معنی یعنی ایجاب که دوستی و جدائی را در دنیا و عقبی گنجائی نمایند از ظهور این معنی گلزار دوستی سرسری گرفته غنچه آور آن چنان شگفت آغاز کرد که عذیب جان شفاق و مرغ روح کثیر الاشتیاف بهر ار دستان از عهده [۳۱ ص] شکر بعضی از آن بیرون تواند آمد غور هنر ضمیر محبت تاثیر آن است که من بعد یکی از طرر دانسان بساط حسرت پیوسته مجلس محسن انس باشد و چون رفعت پناه عزب دستگاه محمد حسین چلی که سبوار ادب و اخلاص آن در دمان را با نسبت خدمت و اختصاص آن آسان ارتباط داده به وفور عقل کامل و کیاست متصف و در طرر خدمت ملاطبت و قرب است و ارضاع و پسر بدیده خاطر اشرف فتاده از حجاب عالی به انجام بعضی مهام که بتأخیر فتاده و مرور و به خدمت دیگر مترصد بوده شایسته بن امر دایسته چند روزی توقف فرمایم بنا بر آن که جمیع ملکات و ماسرف مخلص طفیل ملازمان عالیست و تکلفات رسمی به لکلیه مفقود است منار الیه را که مرد آگاه و مز جدان پادشاهان عا بیجا هست مقرر نموده ایم که هر چه در سر کار محب بی ریا باشد با اتمه و اجناس آن ولایت به نظر در آورده که آنچه پسند خاطر اقدس داند فرستاده شود و بعد از آنکه خدمات بر حسب دلخواه به تقدیم رسد اگر توقف او موافق مراجع اقدس باشد مقرر فرمایند که به جهت فیصل مهمات آن حضرت درین ولایت باشد و الاشخصی دیگر که قابل این خدمت باشد تعیین فرمایند، سعادتی که در باب خریداری جواهر نایبه خصوصا چند قطعه نعل که درین دوره بود و یکی از آنها به اسم ساسی آید و جداد آن والا نژاد مرئی است و به موجب وقف شرعی به سرکار اقدس محب اشرف بعلق گرفته به چلی مذکور فرموده بودند، چشم داشت آن بزرگه هر خدمتی

که درین دیار داشته باشد از روی بی تکلفی و یگانگی بدین غیرخواه رجوع نمایند که هر چند ولایت ایران و محترمشانند و قابل رجوع خدماتند مندر زمهده این گونه خدمتی بیرون می آید. نعلهای مذکور را به مصلحت صفا و عبودیت سرکار فیض آثار گرفته صندوقی از فرنگه بجهت محصلین آورده [۱۳۲ الف] بودند که لیاقت ظربت آنها داشت چون صندوقی را که چینی مذکور جهت سرکار آنحضرت به سر سده دیلمه داشتیم که خاطر خاطر به چیرهای که فی الجمله عرابت داشته باشد مائل است به اسنادان کارهای دادیم که ترتیب نمایند. انشاء الله تعالی بعد از اتمام بالعلیه به خدمت ساسی می فرستیم چون خاطر محبت و حایر به افتتاح ابواب بی تکلفیها متعلق است و از آن جانب استشمام روایح این الصفت می شود و معتمد قدیمی محمد و هاشمی که از ایام صبی لی بودند از ملازمت من بسر برده بجهت تحقیق ایس می به ملازمت حالی فرستاده بعضی سفارشات ربانی نموده ایم که در وحدت سرای اسن بر عرض رسند و سعادت آثار اخلاص شمار محمد قاسم بیگ بر ند چلی مذکور را که ملازم خاصه شریعه است به واسطه سرانجام و سامان بعضی مهمات فرستادیم مرجو آنکه به خلاف گذشته بالکلیه رفع حساب دوشی و جدائی فرموده مرحوبات خاطر خورشید مانند در بی تکلیف اشاره نماید و مشارالیهما را به زودی مرخص نموده به اعلام احوال و مکروبات ضمیمه بی همال مسرود و خوشحال سازند همواره تأییدات ربانی و توفیقات سبحانی فرین ایام دولت ظاهره و رفیق روزگار خلعت باهره باد.

روز یکشنبه هیژدهم شوال مطابق هشتم آبان پیشخانه با باحرم به حریمت سخیر ولایت دکن از اجیر برآمد و قرار یافت که فرزند مذکور به طریق هر اول روان شده و بات جلال میر از عقب متوجه گردد. روز دوشنبه نوزدهم مطابق نهم سه گهری از روز گذشته در لنگه همدیون بر همان سمت حرکت نمود. دردم آبا صاه منصب راجه سورج مل که به همراهی شهر ده سفر شده از اصل و اصاه دوزاری ذات و سوار مشخص گشت.

در شب نوزدهم به عادت مجهود در پیشخانه بودم. بعضی از امرا و خدمتگاران به حسب اتفاق محضر در پیگ ایچی دارای ایران هم حاضر بودند. بومی بعد از گذشتن شش گهری بر بالای یکی از پاهای محل آمده شست [۱۳۲ ب] و بسیار کم به نظر در می آمد، چنانچه اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند. تنگ طلیده بر منتهی که او را می نمودند سر راست ساخته گشت دادم تنگ چون فضای آسمانی بدانجا بود شوم رسیده پاش پاش گردیدند. فرید در حاضران برخاسته بی اختیار لب به نحسین را فرین گذاشتند. در همین شب از فرستاده برادر شاه عباس سخنان پرسیده شد تا آنکه سخن به کس صبی میر پسر کلان پشان کشید چون این

عصفه در خاطر نگه کرده بود این مینی را از پرسیدم چنین اظهار نمود که اگر در همان دور در کشتن او از قوت به فعل نمی آمد البته او قصد شاه می کرد چون این مقدمه از آثار و علامات رشت و سلوک او ظاهر گشت شاه پیشدستی نموده حکم به کشتن او فرمودند.

مصوب میرزا حسن ولد میرزا رستم در همین روزها از اصل واصله بهر ارای ذات و سپید سوار مشخص شد و مصوب معتدل حاج هم که به خدمت بهشتیگری شگری که به همراهی بابا حرم مقرب بود تعیین یافته بود به هزاری ذات و دوست و بیجا سوار قرار یافت.

غریبت حرم به طرف کون: روز جمعه بیستم ساعت رحمت بابا حرم بود. آخرهای این دور در دیوانخانه خاصه و عام خلاصه مردم خود را مسلح و مکمل سوار بسازون در آورده از نظر گذرانید از علایات نمایان که به فرزند مذکور وقع شد خطاب شاهی است که جرو اسم او گردد. سده فرمودم که ورا من بعد شاه سلطان حرم می گفته باشد و خلعت و چارقی مرصع که اطراف دامن و گریبان بهر وزیر و نایب یافته بود و یک اسب عراقی بسازین مرصع و یک اسب ترکی و مل خاصه مهنی بدن نام ورنه از فرنگه انگیزی که یراند نشسته متوجه گردد و شمشیر مرصع با پرده اول که در فتح احمد نگر بدست افتاده بود بسیار پرده نامی مشهور است و حجر مرصع بدو مرحمت نمودم. و به استعداد تمام متوجه گشت امید از کرم واجب تعالی [۱۳۳ الف] آن است که درین خدمت مرحور گردد و بهر یک از مر و منصبداران به قدر حال و منزلت اسب و خلعت و شمشیر خاصه از کمر خود بار کرده به عید الله خان فرزند حاج مرحمت نمودم چون دیانت جان به همراهی شهادت تعیین یافته بود خلعت عرض میکرد را به خواجه قائم قلیج حانی فرمودم.

پوش راین جمعی از مردان بر جزایای از حراین پادشاهی که در جوانی چو نره کونوالی بود ریخته منگی بر آورده بودند بعد از چند روز هفت نفر رآن جهات با سردار آنها که نول نام داشت بدست افتادند و پاره از آن ررها بر پیدا شدند با خاطر رسید که چون مصدقین قسم دلیری شده اند. ینهارا به سیاستهای عظیم باید رسانیده هر یک ر سیاستی خاص رسانیدند بول را که سردار همه بود فرمودم که به پای فیل اندازند. و به عرض رسانید که اگر حکم شود من به فیل جنگ کنم؟ فرمودم که چنین باشد. فیل بدستش را حاضر ساخته مورد مسودم که حنجره بدست او داده به فیل زور و ساختند. چندی به فیل ورا انداخت و در هر مرتبه آن ظهور میداد با آنکه سیاستهای رفیقان خود را دیده و مشاهده کرده بود پای خود قریب ساخته همان طور قوی فیل و مردان خنجرها به حرم فیل رسانیده چنان کرد که فیل زحمله کردن به چاب اوهار بمیاند. چون این دلیری و مردانگی از او متعهد شد فرمودم که از جوان او باخبر باشید.

بعد از اندک مدتی به مقتضای یذاتی و دون طبیعتی هوای حاره و مقام سوده گریخت. به خاطر
 بغایت گران آمده به تحگیر از آن بوحی فرمودم که آن ناسپاس قدرش را از حلی
 بر کشند. مصمون گفته شیخ مصلح الدین سعدی مطابق حال او آمده. بیت
 عاقبت گر گزاده گر گز شود
 گزچه با آدمی یز و گز شود

روزشبه غره ذیقعد، مطابق یست و یکم آبان به دار آنکه دو بهر و پنج گهوی ز رور
 مذکور گذشته به حیریت و عزیمت درمت از بند [۱۳۳ اب] اجمیر به رتبه فرنگی که چهار
 اسپ بسته بودند سوار شده برآمدم و حکم کردم که اگر مرا به تهنه سوار شده در ملازم
 باشند و قریب به مرزوب میراعظم به منزلی که دو گروه پو کم بود در موضع دیورانی نرو
 بروم. فرموداد هن هند آن است که اگر ده سوی شرق پادشاهان و بررگان در حرکتی به قصد
 ملک گیری واقع شود برجل دندان داد سوار شوند و گر حرکت به جانب مغرب باشد بر اسپ
 یک رنگ و اگر شمالی بود بر یا لکی و سنگها من و جانب جنوب که دکن رویه است بر تهنه
 که از عام مرایه است و بهل سوار می کنند و مدت مصل و پنج دور در اجمیر توقف شد.
 معموره اجمیر را که محل مرقه منیر که حواجه بررگوار حواجه معین الدین است از اقلیم دوم
 دسته بد هوایش قریب به اعتدال است شرق آن در الخلاصه آگره واقع شده و شمال قصبه
 دهلی و جنوب آن صوبه گجرات است و مغرب آن ملتان و خیال پردوم آن ولایت همه رنگ
 است آب به دشواری از زمین آن برمی آید و مذاکشت و کار ای صوبه بر زمین باهر درو پختی
 بدان است. رستاشی اعتدال تمام دارد و تابستان از آگره ملایم تر است زاین صوبه هشاد و
 شش هزار و پانصد سوره و سه یک و چهل و هفت هزار پیاده در جبهه هنگام کار در برمی آید.
 درین معموره دو تال کلان واقع است. یکی دایل نال و دیگری را س گری می گویند. بیل نال
 حراب است و بتد آن شکسته درینولا حکم فرمودم که آذر پندازد و با سنگر دهلی ملک مدید
 که رایت جلال درین مقام برول حلال داشت همیشه بر آب و مواج بود و تال مذکور بود یکیم
 کرد و پنج طب است در هنگام توقف نه مرتبه به دیارت روضه منوره حواجه بزرگوار شرف
 شهاد یافتیم و پاره مرتبه به تندی تال [۱۳۴ الف] بهر متوجه گشتم و سی و هشت مرتبه به
 چشمه نور حرکت واقع شد و پاره مرتبه به قصد شکار شبر و غیره سوار می سودم پانزده قلاده شبر و
 یک قلاده چشمه یک قلاده سیه گوش و پجاهد سه داس یله گاو و سی و سه رأس گورد و نود داس آهو
 و هشتاد داس خوزه و سیصد و چهل قطعه مرغابی شکار کردم. در مرتبه دیورانی هفت روز مقام شد
 درین ایام پنج نیه گاو و دوازده قطعه مرغابی شکار گشت در یست و نهم از دیورانی گرج سوده
 به موضوع داسه والی که از دیورانی تا آنجا در گروه و یک نیم پاه بود برول جلال واقع شد

پیلی درین روز به معتمد خان مرحمت کردم. سه روز دیگر درین موضع مقام فدا. درین روزها یک
نیل گاو شکار شد و دودست یار حاصه به جهت فرزند یا با حرم فرستادم.

در سوم آذر از مواضع مذکور کوچ واقع شد و به موضع مادل که دو گروه و یک پاد
بود نزول اجلال روی داد. در ثانی راه شش قطعه مرغابی و غیره شکار کرده شد. در چهارم
یکم گروه راه رفته در حوالی دمسر که تعلق به نورجهان بیگم دارد محل نزول جاده و جلال شد و
هشت روز درین منزل مقام واقع شد. میر ترکی از تنبیر خدمتکار حاد به هدایت الله فرمودم. روز
پنجم اردو زده ای مذکور هفت آهو و یک قطعه کلنگ و پانزده ماهی شکار شد. روز دیگر جنگ
سنگه ولد کنود کرن اسب و طاعت یافته به وطن خود مرخص گشت. به کیشوداس مارو هم سب
شفقت شد. در همین روز یک گوزن و سه آهو و بیست و هفت ماهی و دود مرغابی شکار کردم. خبر
فوت راجسیام سنگه که از تبعات لشکری بگش بود هم در این روزها شنیده شد. روز هفتم
شی آهو و پنج مرغابی و یک قشقلا ع شکار گردید. روز هجدهم و شب جمعه چون داسر جاگیر
نورجهان بیگم بود مجلس جشن و مهمانی ترتیب یافت و از جواهر و مرصع آلات واقعه به
در چوب دوخته و هر جنسی و هر قسم پیشکشها از نظر گذشت. و شب [۱۳۴۰] اطراف و میان
تالاب را که بدیت وسیع افتاده چراغان نموده بودند بسیار مجلسی خوب ترتیب یافته بود
آخر روز پنجم مذکور امر را بر طلب داشته حکم پیا به کتر بدهد. نمودم. در سفرهای
خشکی همیشه چند منزلی گشتی همراه اردوی طغر قرین می باشد. که ملاحان آنها را به زبده
همراه می گردانند. روز دیگر این مجلس به کشیه، شسته مترجه شکار ماهی شدم. در آن روز مدتی
دو بست و هشت ماهی کلان یکدام در آمد که نصف آن از قسم همین رهوی تنها بود. شب در
حضور خود به بندها قسمت نمودم. در سیزدهم آذر از داسر کوچ واقع شد و چهار گروه راه
شکار کنان به موضع بلورده. چهار مقام منزل اردوی کیهان پوی گشت و روز دیگر درین منزل مقام
فرمودم. شانزدهم سه گروه و یک پاد و ه رفته به موضع بهان محل نزول اجلال گردید. هژدهم
کوچ شد. دو گروه و یک پاد قطع نموده شد. درین روز بینی به معتمد بیگم ایلچی دارای ایران
عنايت شد. موضع چوسه محل سرادقات عظمت و قبل گشت. روز بیستم کوچ نموده منزل
به موضع دیو گام شد. ساعت سه گروه راه شکار کنای قطع شد. دود درین منزل مقام افتاد و
آخرهای هر روز به قصد شکار سوادای دست می داد.

درین منزل امری عجیب مشاهده گشت پیش از آنکه راهات عالیت بدین منزل و مقام
رسد خواجه سرای به کاد تال عظیمی که درین موضع واقع است می رسد و به چه سادس را
که از هالم کلنگ جا برویست می گیرد. شب که به منزل مذکور منزل افتاد دوسار من کلان

فریاد کن در حق لی عیسی که بر لب همین نال زده بودند طاهر شد و چنانچه کسی نظمی داشته باشد به هشت و وحشت آغار فریاد کرده بیش [۱۳۵] لب آمدند بحرطرس که لیه به اینها سم رسیده است و بیشتر آن است که بجه ایها را گرفته باشد بعد از آنکه حوجه سرای که سارسی بجهار را گرفته بود آورده بنظر گذرید، چون سارسیها فریاد آزار این بجهار را شنیدند بی نایبه خود بر سر آنها دست زدند و به گمان آنکه شاید طعمه به اینها برسیده باشد هر يك از این دو سارسی طعمه در دهان آن بجهار می سپرد و انواع عسجوری می کردند و آن دو بجهار را در میان گرفته بال افشاند و شوق کان به آشیانه خود موجه گشتند.

یست و سیوم کوچ نموده سه کروه و سه و قطع کرده موضع بهاسو حمل بر دل جلال گردید. دور درین منزل مقام شد هر روز به شکار سوازی دست داد. در یست و ششم رایت اجلال در حرکت آمد و طاهر موضع کاکل محل بعد از قطع دو کروه مرل و مقام شد. یست و هفتم منصب بدیع الرمان ولد میرزا شاهرخ اراصل واضحه هر دو پانصدی ذات و هفتصد و پنجاه سوار فرود شد. در یست و نهم کوچ شد در کروه سه و قطع نموده موضع لاسه که در دروکی بر گشته بوده است محل الحاق گشت. این روز مطابق عید قربان بود فرمودم که نورم آن بجای آورده از تاریخ بر آمدن جمیع آنخوبه مذکور که سیام آرد باشد شصت رأس بیه گاو و آهو و غیره و میوه و قطعه از مرغابی و غیره شکار خاصه شده بود.

دوم دیماه از لاسه کوچ واقع شد و سه کروه و ده جریب شکار کان قطع نموده حوالی موضع کابره مرل و مقام گردید. در چهارم کوچ شد و سه کروه و یک پاورفته موضع سود تهه مرتب گردید. در ششم چهار و نیم کروه قطع نموده در ظاهر موضع بر درازل و قع شد در هفتم که مقام شد پنجاه قطعه مرغابی و چهارده قطعه قشقلیغ شکار گشت. روز دیگر هم مقدم دست داد درین روز یست و هفت قطعه مرغابی صید گردید. روز نهم کوچ و قع شد و چهار و نیم کروه شکار کتاب و صید افکن بر مرل حوضی ثال فرود [۱۳۵] آمد. درین منزل مرصداشت معتدحان رسید که چون حالی ولایت را با منحل بر دل شهر ده حرم گردید با آنکه قسرا داد نه این بود صیت صلایت اوج قاهره که بزل در ارکان صبر و ثبات او انداخته در منزل و دیوید که سرحد جاگیر اوست آمده ملازمت نمود و جمیع شرایط و آداب بندگی را بجا آورد و دقیقه فرو گذاشت نکرد. سلطان حرم مراعات خاطر او نموده به خلعت جاقب و شمشیر و کپره مرصع و اسب مرغابی و برکی و قبل از او خوشدل ساخته به موت تمام مرخص ساخت و فرزندان و مرد پکان او را بر به خلعت بواخت و از پیشکش او که هیچ در تحویل و یست و هفتصد رأس اسب و خرابچه بر او جوهر و مرصع آلات بود سه رأس سپید گرفته همه را به او باز دادند و

قرار یافت که پسرش کرن دین یورش ۲ هزار و پانصد سوار در گلاب با یاغرم بوده باشد. در دهم پسران راجه شپام سنگه ارجاگیر و وطن خود آمده در حوالی رتبه پور ملازمت نمودند. سه زنجیر چل و نه راس اسب پیشکش گداور شدند و هر يكه قرا حور حالت خود به منصب سرخرازی باختند چون حوالی قلعه مذکور محل نزول رات جلال گشت بدیانی را که در آن قلعه بنید بودند چندی را آزاد ساختم. درین منزل در روز مقام افتاد و هر روز به شکار سواری روی داد سی و هفت قطعه مرغابی و غنقلندار شکار شد. در دهم کوچ نموده چند از قطع چهارگروه موضع گویه محل نزول گردیدند، در اثنای راه چهار قطع مرغابی و يك آهو شکار نمودم. چهار دهم سه گروه و سه پوراء در نوشته حوالی موضع آبگنوره منزل گشت و يك راس بیلگا و دو زده قطعه کاروانك و غیره در اثنای راه شکار شد. در همین تاریخ اتفاقا اصل که به پادشاهت اصحابا لدوله به حکومت لاهور معین است به خطاب فاضلخانی سرینند گردیدند. درین منزل دو تن خانه نمایان را بر کنار تالابی ایستاده کرده بودند که نهاب سفا و لطافت داشت. بنا بر خوبی منزل دو روز مقام [۱۳۶ الف] افتاد و آخری روز به شکار مرغابی سرجه نمودم.

پسر خرد مهابتخان بهروز نام درین منزل از قلعه رتبه پور که چاگیر پدر اوست آمده ملازمت نمود. در سحر قبل آورده بود. هر دو قبل داخل پلان خاصه شد. صفی پسر اما شخان را به خطاب خانی و ضافه منصب سرقرار ساخته بخشی و واقعه نویس صریحه گجرات ساختم. هفدهم چهار دهم گروه در نوردیده موضع سایه محل اقامت گشت. در روز مقام يك قطع مرغابی و بست و سه قطعه دراج شکار شد. چون لشکر خان را جهت سازي که میان او و خاندان روداده به درگاه طلب نموده بودم درین منزل عابدخان را بجای او به منصب بخشینگری و واقعه نویسی تعیین نموده شد.

یوزدهم کوچ روی داد دو گروه يك پا و ویک جریب قطع نموده گود نه که بر کنار آب چنبل واقع است محل نزول گردیدند. با بر خوبی جا و لطافت آب و هوا سه روز (درین منزل توقف دست داد. هر روز در کشتی) بکشتی سوار شده به شکار مرغابی و سیر و گشت در پهای مد کرد توجه واقف شد. در بیست و سوم کوچ عاقبت چهار دهم گروه شکار کتان قطع نموده موضع سظامی و چیلبنه محل نزول اردوی ظفرترین گشت. روز مقام به پسران صدر جهان پنجه را رویه داده او را بجای مقام او که به جاگیرش مقرب بود به منصب نمودم. و هر از رویه دیگر به شیخ پیر مر حمت شد. در بیست و پنجم کوچ دست داد و سه دهم گروه شکار کتان قطع کرده موضع مایود محل نزول گردیدند. با برضا پناه سرریك مقام يك کسرج در بیست و هشتم فرموده

چهار گروه به اسم پادشکار کتان در بر دیده موضع حار و ده منرا و مقام گردید. دو روز درین
سرل توقف افتاد. درین ماه دی چهارصد و شانزده نقطه جانور شکار شد. بر دو هفت دراج، یکصد و
بود شصت و یک قطعه سارس و هفت قطعه کارد و انگ و یکصد و هشتاد و هشت مرغابی و یکصد و شصت گوس

عمره [۱۳۶ ب] بهمن مطابق دو ردهم محرم سنه ۱۰۲۶ با محل دو گشتیها شصت و شصت
سرل پیش شلم. یک گهتری از روزمانده در حوالی موضع در پاهیره که محل اقامت بود رسیده
شد. چهار گروه و پانزده جریب راه قطع کرده شد و پنج نقطه در ج شکار کردم. در همین ایام
به بیست و یک کس از امراء نفیسات دکن حجت زمستانی و بدست کجکینه فرستاده شد. هزاره
هزار رزیه مقرر گشت که زامرای مد کرد و لشکرانه شعبت نگردد. بی منزل حرارت و لطافت
تمام داشت. روز سیوم کوچ شد و باز به دستور دوز پیش بر گشتی سو رفته جدار دو کسروه و
پشت و بیم پاد موضع کاو لئاس محل بروی اردوی مظفر قرین گشت. در شب راه که شکار گنار می.
آمدیم در جی پریسه در یونه فتاد و پس از آنکه شخص بسا و سوده شد یکی از قراولان را امر
کردم که اطراف این بوته را قبل نموده دراج را به دست آورد و خود گذارده شدم. درین اثنا
در جی دیگر بر حاست آن در به باز گیرایدم. در آن قراول آمد. و آن دراج را آورده به نظر
گذرانید. فرمودم که بزرگ به این درج سیر گردانیده آن درج را که نا گیرایدم یم چون جوانه
ست مگه دارند تا سیلین یم حکم میر شکاران بار در بهمان دراج سیر کرده بسودند. بعد از
ساعتی قراول مرخص شد. که اگر در جی منی کنیم می میرد. فرمودم که چینی باشد بکشد
چون تبع بر حلی او میدهند به مدد حرکتی از سر تبع خود را خلاص نموده به پرور در آمد
بعد از آنکه ا کشتی بر آب سوار شدم نگاه گمشدگی را آسیب باد بر پیکان نیریکسی از
قراولان که در دست داشت و در حوض می رفت خود را در و در سابع فتاد جداره از پیرنگهای
درمانجیرت و تعجب نمودم. آنجا دراج وقت نداشتند و حفظ دارد در اندک زمانی از سر مخاطره
جانش را خلاصی داد و اینجا گنجشک جل و سیده را پیچید به پیکان قدیر در پنجه هلاک و اسیر
گردید.

اگر تبع عالم بچید رجای نبرد [۱۳۸ الف] رنگی نه بخود حدی

به امرای کابل میر حجت زمستانی بدست قراولان فرستاده شد. به واسطه لطافت ج
و حوی آب و هوا و در روز درین راه مقام افتاد. درین روزها حرارت ماری میانی را کابل
رسید. پسران نورا به صبح در درج ساحتیم بر منصب داشت شکر حبیب الالتماس ابراهیم.
بعد فتح جنگ پاهندی ذات را هر رسوا افزوده شد. ششم کرج و قرق یاض و چهار گروه
و یک نیم پاد آورده که به گهاتی چندا مشهور است گذشته مریخ محار محل سرول ردوی

مسی گردید این دره بدست سیردخرم و خورش در حث به نظر در مد تا این منزل که اشهدی ولایت صوبه جمیر ست هشتاد و چهار کروه راه قطع شد این منزل هم در منازل خوب بود. بورجهان بیگم فرشته اینجا به بدوق رد که ت حال به آن کلانی و خورشنگی دیده شده بود. فرمودم وزن نمودند نود و توله و پنج ماشه به وزن در آمد. موضع مذکور ابتدای مالوه است، مالوه راقلیم درم است. دارای بی صوبه از پایان ولایت کروه تا ولایت به سوله دویست و چهل و پنج کروه می شود به نایش از هر گکه چندیری تا هر گکه بدیاد دویست و سی کروه و شرقی آن ولایت مالدو و شمال ترورجنوبی ولایت بکلانه غربی صوبه گجرات و اجمیر بسیار ولایت پر آب و جوش هوایشست. پنج دریا بهر ز نهرها وجوبها و چشمه در دویست و شصت، گودی و بهیمه و کالی سند و نیرادان و بریدا و هوایش به اعتدال مرده است. زمین آن ولایت سبب به اطراف پاره بند است. در قصبه دهار که از جدای مقرر مالوه است تا ک در سالی دویست و شصت می دهد در اول حوث و در ابتدای است. اما در حوث انگوریش شیرین تر است. کشاورز و معرعه اش بی صلاح می باشد. دویست و چهار کروه و هشت ک دام جمیع این ولایت است در وقت کسار نهرار و سی صد و چند نفر سوار و چهار ک و هفت دهرار و سیصد پیاده بایک صد و بیست و چهار میل از این ولایت بر می آیند. هشتم به کروه و دویسم پاو قطع نموده حوالی خیر آباد منزل و مقدم گردید و در اثنا راه چهارده قطعه دراج [۱۳۷ ب] و سه قطعه کاروانک شکار شد و سه کروه شکار کن در نور دیده حوالی موضع سند است محل منزل گردید در یازدهم که مقدم بود آخرهای روز به شکار سوار شده نوله گاو را به بدوق قدم، دوازدهم به داد قطع چهار کروه و یک پاو ظاهر موضع به چپای می مترنگشت در همین روز در به ارسنگه چند سید انجیر مرستاده بود الحی که میوه خوشی است و تا عایت می انجیر هند به این لطافت دیده بودم اما کمتر می توان خورد در پیش من چهاردهم کوچ دست داد چهار کروه و یکیم پاو قطع نموده بیل محل قامت گردید. راجه جابا که از زمینداران مشیر بی حدود است در دویست و بیست و شش مرستاده بود. در نظر گذشت. در همین مترنگش غریزه بسیاری از کادری که در سوسی هرات و الح ست آورده اند تا اسم هم پنجاه متر مرستاده بود. سیملاً به این فراوانی در سانهای پیشی نیاورده بودند در یک شتران چندین قسم میوه حاضر آوردند غر بوده کادری و حریره بخشن و کابل و نگور سمرقند و کابل و نارس شیرین یزد و میوه های مراد و ناسپانی بدست و سیب سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع کابل ست و ناس که میوه های بنادر مرنگه است در آن گره برده اند و مشاهده بودند هر سال چندین هزار در باغات آن گره که متعلق به سعه شریعه ست بر می دهد، و کوه که در شکل و مدام خردتر از مدیج است و چاشنی آن به شهر بی مایلتر ست در صوبه پنگاله

حرب می‌شود. شکر این سمیت به کدام زبان ادا توان کرد پند بر گزرم را به پیوه میں تمام بود به تندی به خوربره و انار و نگور و انبه چون در عهد دوست ایشان خوربره گدیر که مرد علی خوربره است و دارد که مشهور و معروف است و نگور سرقه به هندوستان آورده بودند هرگاه که بر پیوه به نظر درمی آید تاسف تمام روی می‌دهد که کاش این پیوه‌ها در آن عهد و یام می‌آمد، اندر آن لذات آن می‌فرمودند در پاردهم که رود منام بسود خورموت مهر علی ولد فریدون خان برلاس [۱۲۸۱ هـ] که از امر به دهی این القوس برده شتیده شد.

روز شازدهم کوچ دست داد چهار کروه و نیم پاو قطع سوده حوالی موضع گهری سخن نرول اردوی ظک شکوه گردید در دوی ده قراولان خبر آوردند که شیری درین سو حسی هست به قصد شکار او مشوجه گشتم و به یک بتدوین کار او تمام ساختم. چون دلاری و مردانگی شیر ویر امر فروداده است خواستم که افشای دین او را ملاحظه نمایم بعد از آوردن ظاهر شد که به حلال حیوانات دیگر که ره ره آنها در خارج جگر و اتح اسزهره شیر ویر در دوزن جگر چادارد. به خاطر می‌رسد که دلاری شیر ویر ازین می‌خواهد بود. هر دو هم بعد از قطع دو کروه و سه و نیم پاو موضع امر بر سرل گشت در سوزدهم که مقام بسود به قصد شکار سوار شده بعد از قطع دو کروه موضعی به نظر درآمد در ده پست لطافت و زیاده و قریب به صد دخت و به در یک باغ مشاهده گشت که به آن کلانی و سیری و حرمی در حساب به کم دیده شده بود در حسن باغ درخت بری به نظر درآمد در عایت مطلب در کلانی فرمودم که حوّل و عرض و بلندی آنرا به گرد آورده بیدی آن در دوی زمین ناسر شاخ هفتاد و چهار درج و دورته آن چهل و چهار درج و نیم و پهنای آن یکصد و هشتاد و پنج گرویم به گرد آمد. چون مرید تمام داشت نوشته شد. روز بیست و یکم که مقام بود آخرهای روز به قصد شکار سوار شده بودم بسیار مساودت به بخ به اعتماد لدو که به محبت جش بخ به حضور که آن در حضری می‌گویند آمدم و تا یک پهر شب آنجا می‌سر برده تمام میل نموده بعد از سیرای همایون مراجعت اتفاق افتاد. درین روز عثمان داندوله را به سبب مجرمیت تواجته به مقبضان حرم سرای عرب فرمودم که از او رونپوشد و بدین عایت و الا سربند ساختم بیست و دوم حکم کوچ شد و سه کسروه و نیم پاو قطع نموده موضع بول گهری محل اقامت گردید. در انبای راه [۱۲۸۱ هـ] دوبله تار و شکار شد. روز بیست و سوم نبر که مقام بود یک نبله گار به بندون ردم. بیست و چهارم بعد از قطع پنج کروه ظاهر موضع قاسم گره منزل گشت. در انبای ده جا بوری سفید شکار شد که در عالم کوتاه پاچه بود غایتاً چهار شاخ داشت دوشاخ که به معاذی ده لاه چشمه ازو قطع بود در نگشت بلندی داشت و دوشاخ دیگر به مرحله چهار انگشت به جانب غا بود چهار انگشت بلندی داشت.

اهل هند این جامه را دودها را می گویند و مقرر است که بر آن شامخدار است و ناده آتشخاخ بدرد و چنین مذکور می شد که نوع آهرو زهره ندارد. چون آشنای درون او ملاحظه شد و هره ظاهر گشت و معلوم شد که این سخن اصلی نداشته است.

روز بیست و پنجم که مقام بود آخرهای روز به شکار سراسری دست زد. یک تپله گام ساده به بندون زد. بالجوی برادرزده قلیچ خان را که به سبب هراری ذات و هتصله و پچاه سوار سرفراز بود و در صوبه جلاگیر داشت دهراری ذات و بیست سوار سرفراز ساخته به خطاب قلیچ خانی سر بلند کرد و تپله به صوبه تنگانه تمین نمود. بیست و هشتم کوچ واقع شده و چهار گروه و سه پار قطع مسافت نموده ده قاضیان که در بواحسی اوجین واقع است منزل شد. درخت آبله بسیاری درین سرل گلی کرده بود، دایره را بر کنار آبی ایستاده نموده جای دانشین ترتیب داده بودند. چهار ولد خرنی خان درین سرل به میاست رسید. آن بی سعادت را بعد از قوت پذیر توانسته قلعه و ولایت جالور را که جاو مقدم پندراپ او بود بهار مرحمت نمود. چون خود سال بود مادرش او را از بعضی قلیچ مسح می کرد آن درو سیاه از آن با چندی از ملازمان خود شبی به درون خانه در آید و آن بدبخت مادر حقیقی خود را به دست خود می کشد. این خبر به سر رسید حکم نمود که او را حاضر ساخته و بعد از آنکه گنده او به ثبوت [۱۶۳۹ الف] رسید فرمودم که به سارسانند.

درین سرل درخت حرمائی به نظر در آمد که تمام او و وضعش غیلی غریب داشت اصل این درخت پکنه دارد که چون خش گز بالا رفته دو شاخ شده یک شاخ آن ده غر و شاخ دیگر نه گز و نیم فاصله میان هر دو شاخ چهار و نیم گز از زمین تا جای که شاخ و برگ برآمده از طرف شاخ کلان شانزده گز و از طرف شاخ دیگر پانزده و نیم گز بود و از جای که شاخ و برگ سبز شده تا سر درخت در نیم گز و در آن درخت و یک پا و هر نمودم که چوب تره به شش و سه گز به نور آن بیندند، چون در ده پستراستی و موزومی بود و صورتی در گنیم که در مجلس جهانگیر خانه شبیه آردا بگشند.

بیست و هشتم کوچ شد و گروه و بیچاره در بودیده ظاهر موضح هندو مال نزول واقع گردید و در آنای راه یک تپله شکارند. بیست و هشتم در گروه دله قطع نموده منزل کالیاه محل نزول گشت کالیاه به صارتی است از پناهای ناصر الدین و لید سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی که حاکم مالوه بود و در ایام حکومت خود در بواحسی اوجین که از شهرهای معروف و مشهور صوبه مالوه است ساخته می گویند که حرارت بر طبیعت اوجالب بود چنانچه در آب پسر می برده و این صارت را در میان رودخانه سر آردیده و آب این رود را تقسیم نموده

جویها، قریب داده است و در اطراف وجو بم و بیرون و بیرون این عمارت آب مه کور در آورده و حوضهای گردو کلان مناسب جا و مقام سرانجام نموده بسیار دلنشین و فرح نگیر جای است و از عمارت و منزل معمر هندوستان است. پیش از آنکه بن منزل محل برول گردیم مدار آن بر فرستاده بودم که آبجا را از سر بر سر دهند و سرور بجهت جوی و صفات درین سرر مقام شد. شجاعت خان ارجاگیر خود در همین جا آمده ملازم کرد.

اوجین از شهرهای قدیم است و رحمت معبد مقبره خود یکی این شهر است و راجه بکر مجیب که در صداهلاکو ستارگان در هندوستان [۱۳۹ ب] او نموده درین شهر و لایسمی بوده از رصدا و ناهال که هر روز بیست و شش هجری و یارده سال ارجنوی من است بکهر روشن شد و بعد دو پنج سال گذشته بود و مدد استخراج هند و این رصدا است. این شهر بر کنار آب مهرا واقع است. اعتقاد هندوان این است که در صالی یک روز بی تعیین وقت آب دریا شیر می گردد و در زمان والد بزرگوارم در وقتی که شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح حوال برادرم شده مراد فرستاده بودند او از آنکه مدکور رصدا داشت نموده بود که جمعی کثیر از هندو و مسلمان گوهی داده اند که چند روز قبل از این، من آب شیر شده بود چنانچه مردمی که در آب شرب آب را از آن دریا برداشته بودند صبح ظروب آنها بر شیر شده بود. چون این سخن شهرت تمام داشته بود شد اما حل من صلاح قبول نمی کند تحقیق این سخن را قلم عند الله.

تاریخ دوم است و مدار منزل کالاده بر کشتی سوار شده متوجه منزل پیش شدم مکرر شبیه بود که سیاهی مرتاضی خلد و پاشرم نام چند سال است که نزدیک معنوره اوجین در گوشه صحرائی از آبادنی دور مشغول پرستیدن معبود حقیقت است و همراهش صحبت او بسیار داشتیم که وقتی در دوازده الحافه آگره بودم می خواستم که او را طلبیده بستم عایتاً ملاحظه تصدیق او کرده نظر کردم. چون به حوائی پله مسکور رسیدند از کشتی بر آمده نیم پا و کسروه پیاده بدیدن او مترجه گشتم. جایی که بودن خود اختیار نموده سوراخی است که در میان پشته کسره دروازه در آمد. اول آن محرابی شکل افتاده به طول یک گره و به عرض ده گره و فاصله ازین دروازه تا سوراخی که اصل شیمگاه است دو گره و پنج گره طول و یارده گره و یک پا و عرض ده گره ارتفاع از زمین تا سقف یک گره و سه گره و سوراخی که به درون آن شمع بجای درمی آید طولش پنج و نیم گره و عرضش سه و نیم گره است. شخص ضعیف جثه به قصد نشوینش به درون آن تواند درآمد. طول و عرض آن سوراخ همین مقدار بوده باشد به پوربائی [۱۴ الف] داده و به کاهی به طریق درویشان دیگر که در ته می اندازند و تنها در آن سوراخ تیره و تنگ می گذرانند. در زمستان و هوای سرد با آنکه برهه محض است و جز پارچه لهنه که پیش و پس حرد

پوشیده لباس ندارد و هرگز آتش هم نمی افروزد و چنانچه ملای روم از زبان درویشی به نظم
در آورده است

پوشش ما روز تاب آفتاب شب پائی ولحیف از ماهتاب

در آبی که نزدیک بمحل بودن اوست هر روز دوبار رفته غسل می کند هر روز يك بار
به درون معوره اجین درمی آید و به جز به خانه سه نفر بهمن از جمله هفت نفر که اختیار کرده
اوست و صاحب زن و فرزندند و اعتقاد درویشی و قناعت به آنها دارد. در آمده پنج قسمه از
خوردنی که آنها بجهت خوردن خود ترتیب داده اند به طریق گدائی بر کف دست گرفته پخش میکنند
فرمودی برد تا مانده ادراك لذت آن نکند. به شرطی که درین سه خانه مصیبتی دو داده باشد و
ولادت و قح نگشته ورنه حایض در آن حرام باشد. طریق زیست و زندگانی برین مهج است
که نوشته شد. خواهان ملاقات مردم بیست یکم چون شهرت تمام یافته مردم به دیدن او
می روند. خانی اردانش نیست علم و ادب است و آنکه علم تصوف باشد خوب و زنده تاشتر گهری
با او صحبت داشتیم سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه جلی درمی اثر کرده و او را هم
صاحب من در فتاد. در حالتی که و لد بر رگوارم قلعه اسیر و ولایت شامدیس را فتح نموده
مترجه دارا بخلافه آنگره بودند در همین جا و مقام او را دیده بودند و همیشه خوب یاد می کردند.

روش رفتنی کردن بر هفتاد هفتاد دایا هند بری زیست و زندگانی طایفه برهمن که
احرف طریف هندو است چهار روش قرار داده اند و مدت عمر چهار قسم ساخته اند و این چهار
طریق را چهار آشرم می گویند. در خانه برهمن که بسری تولد می گردد تا مدت هفت سال کمندت
طفولیت است او را برهمن می گویند و تکلیف پرویست هند از آنکه به سن هشت سالگی
رسید مجلسی ترتیب داده بر همان راجمع می سرزند و رستی از کله مویج که آن را مونسجی
(۱۴۰) می گویند بهمداری دوگز و یک پا می باشد و دعاها و افسونه بر آن خوانده و سه گره
به نام سه من ارپا کتهادان که به آنها اعتقاد دارند بر آن زده در میان او می بندند و زبانی از
ریمان خام بافته حایل بر دوش راست او می اندازند و چوبی بهمداری پست گرو کسری
به جهت محفوظ داشتن خود از آسیب مویا و غریزی رمن به جهت آب خوردن بدست او
داده او را به برهمن دایمی میارند که دوازده سال به حرام او بر برده بخورند و بد که آن را
کتاب لهی اعتقاد دارند مشمولی نماید و از پس روز او را برهمن می خوانند و در این مدت
می باید که مطلقا گزندیات جسمانی نگردد. چون پیمه روز بگذرد به طریق گدائی به خانه برهمن
دیگر رفته آنچه باو دهد برد استاد آورده به رخصت او تناول نماید و از پوشش پهنرنگی
کر باسی که ستر عورت کند و سه گز کر باس دیگر که بر دوش ندازد چوبی دیگر اعتبار نماید.

این حالت را برهنس چرخ (چرخ) گریه می مشغولی به کتاب الهی بعد از گذشتن مدت مذکور به رحمت استاد وندکند شود درین وقت اور رحمت است که در جمیع لذات حوس و تنجنگانه خود را بهره مند گرداند تا وقتی که اورا بر دلی بهر سبب که سبب باشد برده سالگی رسیده باشد و اگر اورا مرید می شود تا سن چهل و هشت سالگی در لاس تعلیم بسر برد این اقامت را گریه است خواند یعنی صاحب منزل آنگاه از حریفان و اقربا و یگانه و آشنا جدایی گزیده و اسبند عیش و عشرت را هر هفته در تعلق آباد کفرت به مقام تپایی نقل نموده در جنگل بسر برد و این حالت را بان پرست مانند می سکوت در جنگل و چون متره شود است که هیچ حدل غیر برهنس نطق بی شرکت و حضور در که اورا به سرده گفته اند تمام شود و هنوز بعضی اصائل و عبارات خود را در پیش است زن را همراه جنگل ببرد و اگر و حمله باشد درختی او موقوف دارد تا وقتی که بزیاید و سی پیه به پیچ می لنگی رسد آنگاه فرزند را به پسر گلزار و یا دیگر خویشان سپرده خود [۱۴۱ الف] را به صل آورد و همچنین اگر در حایفه باشد توقف نماید تا وقتی که پانز گردد بعد از این سار مباشرت نماید و خود را به ملاقات او آورده سازد و شبها آلت قطع به میان نهاده خوب کنند و تا دو اردن سال درین مقام بسر برد و خویش از بیاتانی باشد که در صحراها و جنگلها خود رفته باشد در بارها خود می دارد و عبادت آتش جای می آورد و اوقات را بگریختن باغی رموی سروا اصلاح ریش و پروت صایع می برد و چون این مدت به روشی که مذکور گشت به اتمه رسد دیگر باره به خانه خود بیاید و زن را به مرد قلک یا برادران و خویشان او سفارش نموده خود به ملازمت مرشد کامل رفته هر چه باو باشد از زنار و سوی سر و غیره در حضور او در آتش انداخته بسوزد و بگوید که دشمن حتی ریاضت و عبادت به اختیار اهل خود بیرون کردم و راه حواطر بر دل بندد و در رفاه حق همیشه مشغول باشد و هیچ چیز را پذیرا موجود حقیقی صاحب وجود نداید و اگر شخصی از علم کند یدانت باشد که حاصل آن را با باغی درین بیت به نظم در آورده است

بخت چراغ ست درین خانه و نهر توان هر طرف میگردم ایچمی ساخته اند

و این حالت را سرب یاس گویند یعنی همه گذاشتن و صاحب این مقام را سرب یاسی نمایند بعد از ملاقات جدوب بر میل سوار شده ازین معنوره ایچم گذشتم و سواروی صهرادو پانصدی در پیه نذر یزگی در گذشت بر دست راست را سرب یاس خود شناسم و یک کرده و سه پا و قطع نموده به ظاهر موضع دارد که محل لرون از روی ظفر قرین بود مرود آمدن

در در سیم که روز مقام بود با اشتیاق صاحب جدوب بعد از یسوز به دیدن او موجه گشتم و تا شش گهری به ملاقات او مرود خاطر بودم درین روز هم معان خوب مذکور گشت

قریب به ششم داخل دولت سوای خاص گشتم. روز چهارم سه کروه و یک شپه و دوازده حوالی موضع جراد پراجه نزول اجلال گشت. این منزل هم به عایت خوش و خرم و پر رحمت جای بود.

در ششم کوچ واقع شد. بعد از قطع مسافت چهار کروه و سه پلو بر کنار نال دیپلپور بهره نزول [۱۴۱ ب] افتاد. بدین خوبی جا و مقام لطافت تکیه دین منزل چهار روز مقام بوده شد و آخرهای هر روز بر کشتی سراز شده به شکل مرطابی و دیگر جانوران آبی مشغول می نمود. در این منزل انگور نعیمی احمد نگر آورده بودند. اگر چه در بزرگی به انگور قنبری کابل نمی رسد. ما در لطافت از آن هیچ کمی نداشت. منسوب بدین اثر نال ولد میرزا شاهرخ به انجمن فرمود با با حرم بهزاد و بانهای ذات و هر از سواد مقرر گشت.

یازدهم کوچ نمود. بعد از قطع سه کروه و یک پلو حوالی پر گنه دولت آباد محل انقام گردید. در دوازدهم که مقام بود به قصد شکار سواری مسدداد. در موضع شکار بود از مصافات پر گنه مسطور رحمت بهره به نظر آمده دعایت بزرگی و تبادری دوو تنه آن مزده گرویم و بلندی از بیخ تا سر شاخ بیست و هشت ذرع و یک پلو و اطراف شاخه ها که از تنه جدا شده سایه گستر گردیده است. دو بیست و سه ذرع و نیم شاخ کلهیات دندان قیل بران ظاهر ساخته اند. چمن گرداوی آن است. در وقتی که حضرت و ند بزرگوارم از اینجا می گذشتند. سه گز و سه پا بالا اشته بریخی که سر بر زمینی نهاده پیچ خود را به طریق نشانی بر آجا نهاده اند. من بر شاخ بیخ دیگر هشت گز باز فرمودم که پیچ مرا نیز نقش کنند و جهت آنکه به مرور زمان این نقش فرسوده نگردد صورت هر دو پیچ را بر سنگ مرمر نگار نموده بر همان تنه نصب سازند و هر دو هم که بر اطراف آن درخت چپ و تره به معما توئید دهند.

چون در ایام شهادتگی به میرضیاء الدین قزوینی که از سعادت سبقتی است و دوزمان دولت من به خطاب مصطفی خان سرامرادی یافته و علمه نمودم که پر گنه مانده را که از پر گنات مشهور صوبه سگالانست به طریق آلفند در و فرزندان او مرحمت ندایم. درین منزل ازین صوبه عطشی در شان او از قوت فعل آمد. در سیردهم کوچ واقع شد. منزل مذکور به قصد سیر و شکار با عطشی از سلهای و چندی از نزدیکان و خدمتگاران [۱۴۲ الف] از اردو جدا شده به موضع حاصلپور مترجه گشتم و اردو در حوالی طلحه فرود آمد و ما هم موضع باتر سکود منزل دهم از خوبی و لطافت این موضع چه نویسد. اردنخت. امه و بسیاری و زمینهای سر و خرم. سجدات دین منزل پناهی سیری و غریبی چه معروف مقام شد. و این موضع را از تغییر کثیر ملوک به کمال جان فراوان مرحمت نمودم و حکم شد که بعد ازین موضع مذکور را که حاصلپور می گنند

باشد. در همن منزل شب سورات واقع شد. جوگی بسیار جبع آمده بودند، لوازم این شب بهمن آمد و یادایان این طایفه صحبتها داشته شد درین روز سه تله گاو شکاد نمودم. حیر کشته شدن راجه‌ها در یسجا رسید. او را به سردری لشکری بر سر قلعه کانگره تعیین ساخته بودم. چون به لاهور می‌رسد می‌شود که سگرا که یکی از زمینداران کره‌شان است بر سر جاز مقام او آمده بعضی از ولایات او را به تصرف در آورده است. دفع او را اولی دانسته بر سر او متوجه می‌شود. سگرا مد کور را قوت مقاومت با او بود ولایات متصرف شده در می‌گرداند و به کوه‌های صعب و محکم می‌مشکل پناه می‌برد. راجه‌ها سردری او بهانه بهمان محکمها در می‌آید و ارغایت غرور ملاحظه پیش و پس و در آمد و بر آمد خرد ناکرده به اندک جسمی خود را با او می‌رساند. سگرا چون می‌بیند که جای گیر بر محل بدو رسارد به مقتضای این بیت که:

وقت ضرورت چو نهاد گریز دست بگیرد سر شمشیر تبر

در مقام مقابله و مذاقعه در می‌آید و به حسب تقدیر سگی به راجه‌ها می‌رسد و جها بجا جان به جان آفرین سپرده شکست بر مردم او می‌افتد و جمع کثیر کشته می‌شوند و بقیه مردم زخمی اسب و برق انداخته به صد تشویش نیم جانی بر می‌آوردند.

هفتم از سارنگپور کوچ نموده بعد از قطع سه گروه به موضع حاصل بود رسیدیم در آنای راه يك تله گاو شکاد شد. موضع مد کور زجایای مقر زمین صریح مالک است. اسگود [۱۶۲ب] فراوان و درخت آبه بیرون از حساب و شمار و آبهای روان بر طراف آن جاری. وقتی رسیدیم که انگور آن بخلاف انگور ولایت رسیده بود به دروانی و فراوانی که ادبی خاصی آنمندان که خواهد میسر شد که بهر د و ششاش گل کرده بود و قطعه قطعه به رنگهای گوناگون بنظر در می‌آمد. مجلا با این لطافت دهی کم می‌باشد. سرورده گردان موضع مقام غدا سراسر به گاو به بندوق انداخته شد. در بیست و یکم از حاصل بود به دو کوچ به دودی سردنگ در محل گشتم در آنای راه يك تله شکاد شد. روز یکشنبه بیست و دوم از حوالی معیبه کوچ کرده نالی که در پایان قلعه ماسو واقع بود محل نزول گشت. در بهولا قراولان حیر آوردند که شبی را درین سه گروهی در قیل داریم با آنکه روز یکشنبه بود دور که دور مد کور را پخش شده باشد بهشکار بندوق متوجه می‌شوم به خاطر رسید که چون از جانوران موئی است دفع او را باید کرد متوجه شد. چون بهجا و مقام او رسیدیم در سه به درختی نشسته بود و بالای جبل دهی او را که بهم باز بود در نظر داشته بندوق را گشاد دادیم. به حسب اتفاق به درون دهی او در آمده در کله را مغز و جگر کرد و به همین يك بندوق کار او را تمام ساختم بعد از آن جمعی که همراه بود هر چند تفحص

کردند که محل زخم را باید بتوانستند یافت. چه به حسب ظاهر بر هیچیک از اعضای او علامت زخم بتذوق نبود. آخر الامر فرمودم که دهن او را ملاحظه نمایند. بعد از آن ظاهر شد که گوی به درون دهن او رسیده بود و بدین زخم از پاد آمده. گرگ نری میرزا دستم شکاف کرده آورد. می خواستم که ملاحظه کنیم که آیا رهره او بطریق دهره شیر در دهن جگر واقع است یا مانند چنانچه در دیگر در بیرون جگر جادارد. پس از تفحص ظاهر شد که دهره او هم در دهن جگر میباشد.

روز دوشنبه بیستم میوم یک پیر گذشته به طالع سعد وساعت فرح به مبارکی بهیل سوار [۱۴۳۱] شده به قلعه مندو متوجه گشتم. یک پیر و سه گجری از روزمذ کورد گذشته داخل مناری که جهت نزول جلال ترتیب داده بودند ششم یک هرا دوپا بند و پیه در راه ایشاندم از جمیر تا به مندو که یکصد و پنجاه کروه بود در عرض چهار و چهار روز به چهل و شش گرج و هشتاد و هشت مقام در نوردیده آمد. درین چهل و شش کوچ منازل به حسب اتفاق در جاهای دلکش بر کنار تالابها یا چریها و نهرهای عظیم که بر کنار درختها و سیرها و حشخاش رازها گل کرده داشت و انعم می گشت و روزی نگذشت که در مقام و کوچ شکار نشده باشد. تمام راه بر اسب و بیل سوار سیر کنایه شکار فکنان می آمدیم و ششت سفر اصلا ظاهر نگشت گویا که از باغی به باغی نقل می شد. درین شکارها آصف خان و میرزا رستم و میرزا بران و ابرای و هدایت الله و وراجه سارنگدیو و سید کاسو و خواص خان همیشه در جمون حاضر می بودند.

چون پیش از آنکه رایات جلال متوجه این حدود گردد عبدالکریم معموری را به جهت تعمیر عمارت حکام ساین مندو فرستاده بودم. مشار لیه در مدتی که ریات اقبال در احصیر نزول اجلال داشت بعضی از عمارات که قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضی عمارات را مجلد احداث نموده مجلا عزلی ترتیب داده که ضایع در هیچ جا بدان سزاهت و لطافت عمارتی معلوم نیست که به اتمام رسیده باشد. قریب سه لک روپیه که ده هزار تومان ولایت سوده باشد صرف آمدند. بایستی که این عمارت در شهرهایی که قابلیت نزول اجلال می داشت واقع می بود و این قلعه در بالای کوه دبیح واقع است و در آمده کوه به مسافت در آمده در ایام برست جانی به عوشتی و لطافت این قلعه نمی باشد. شهادت قلب الاسد به مرثیه سرد می شود که بی تعاف نمی توان گذرانید و روزها احتیاج به باز کردن نمی شود. گویند که پیش از زمان داجه کرماجیت چه بود چیست گدیو نام. در زمان او شخصی بجهت آوردن کاه به صحرای برآمده بود و اثنای دویدن دانی که در دست داشت به رنگ ملا گشت و او دانی خود را چون متیرید زدمان نام آهنگری آورد که اصلاح آن نماید. آهنگر [۱۴۳۱ ب] دانست که این دانی طلا شده و قبل ازین شبیه

از سلاطین را میسر نگشته است آن ست که چون در سن چهل و هشت سالگی به اورنگ حکومت نشست، به مصر من و نزدیکان خود اظهار نمود که در خدمت پلریز گراز خود سی سال است که لشکر کشی نموده در لوازم تردد و سپاهگری تقصیر نکرده ام الحال که بوقت من رسیده ازلده ملك گیری ندارم می خواهم که بقیه عمر را در عیش و عشرت بگذرانم. می گوید که پانزده هزار زن در محل خود جمع نموده بود. شهری زیر طایفه ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوایف از اقسام اصناف پیشه کار و حاکم و قاضی و کوتوال و آنچه به جهت انتظام شهر در کار است از زبان تعیین نموده بود و هر جا کنیری صاحب جمال شبیدی ن به دست نیابری ادبا نشستی. اقسام صاحب و علوم به کنیران آموخت و به نیکار مبل بسیار داشت. آهوانخانه ساخته و در اینجا اصناف جانوران جمع آورده اکثر اوقات با زنان در آن آهوانخانه ها نیکار می کرد. [۱۲۴ ب] در مدت می و دو سال زمار حکومت خود چه بچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سوار نکرده می مدبر به فراغت و آسودگی و عشرت گذرایید. همچنین هیچ کس بر سر ملك او نیامده. یوزبانهاست که چون شیرخان قنار درایم سلطان و حکومت خود با وجود جنود طبعی بر سر قبر میراندین رسید به جهت همین عمل شیخ به جسی که همراه او بودند فرمود که چوبها بر قبر او زدند. من نیز چون به قبر و رسیدم لگدی چند بر گور زده به بدنه هایی که در ملازمت بودند فرمودم تا قبر او را نگذاری نمودند. چون خاطر بدین تسلی نشد گفتم که گور او را شکافته اجزای با پاک او را به آتش اندازند. پدر به خاطر رسید که چون آتش نور هست از انوار الهی جیب است که به سوختن جسد کشیف او آن جوهر لطیف آلوده شوند و نیز مبادا که درین سوختن در شیشه دیگر تخفیفی در عذاب او رود، فرمودم که استخوانهای فرسوده او را با اجزای شکافته شده در دریای بریده انداختند. چون در پام حیات به واسطه حرارتی که در طبیعت او غالب بوده همیشه در آب به سر می برد چنانکه مشهور است که در حالت صنی يك بار خود را به پهنکی از حوضهای کاپاده که همی کما چاشب بداخت جدی از خدمتکاران محل سعی نموده موی او را به دست آوردند و از آب پیرون کشیدند. بعد از آنکه به موش آلوده کور ساختند که چنین امری واقع شد از شنیدن این مقدمه که موی او را کشیده بر آورده اند بسیار غضبناک گشته فرمود که هست آن خدمتکار و بریدند باردیگر که این حالتی دسداد هیچکس بر آوردن او جرأت نکرد تا در آب فرو نهاده جان داد. به منصب، اتفاق بعد از گذشتن یکصد و دو سال از فوت او این مقدمه به وقوع آمد که اجزای فرسوده او هم به آب پیوست.

دریست و هشتم عبدالکریم ر به جلادی عمارات مندو که به حسن سبی و اهتمام او به انجام رسیده بود به منصب هشتصدی ذت و چهارصد [۱۲۵ الف] فرسوار از اصل و الماده سرقر ر

ساحته به خطاب محمود جایی بلند نام گردانیم.

در بن تاریخ که ریات جلال به قلمه متدو درآمد مرزید بلند قیال سلطان غرم باصا کر منصوره به شهر بر ما پیور که حاکم نشین ولایت نامدیس است داخل می شود. و بعد از چند روز مرصه اصلخان درای ریات که دو برآمد اجمیر قرزند مشار لبه آنها را به همراهی ایلچیان عادلخان مرخص ساخته بود می رسد. شهر بر آنکه چون غیر آمدن مایان به عادلخان رسیدنست گروه به استقال فرمان ویشان شهراده بلند اقبال بر آمده در کوادم تسیم و سجده و ادای که معمول درگاه است سر روی فرو نگذاشت نموده و در همین ملاقات ظهیر دو تنخواهی بیش از پیش نموده نهاد کرد که ولایتی که از تصرف اولیای دولت قاهره بر آمده مجسوع را از عنبر نیره بیش نزاع نموده به تصرف بنده های پادشاهی باز گذارد و تقبل نمود که پیشکش لایق به همراه ایلچیان روانه درگاه سارده بعد از ذکر دین خدشات ایلچیان به عرب تمام بجا و مقامی که به جهت آنها ترتیب یافته بود ورود می آرند و همان روز کس به غیر فرستاده مقامی که بهار احلام می باشد نمود پیغام می دهد. این اخبار با عریض افضلخان و ری واپان به مصالح جلال رسید.

از اجمیر قاروز دوشبه بیست و سوم ماه مذکور در مدت چهار ماه دو قلاده شیر و بیست و هفت بله گاو و شش رأس چیتل و شصت رأس آهو و بیست و سه خرگوش و دو باده و یک شهرا رو دو سب قطعه مرغابی و سایر جانوران شکار شده بود درین ذبها حکایت شکارهای ایام پیش و شوق و شواغشی که خاطر در بدان شکل میل بود به استادهای پایه سریر خلافت مصیر ظل می نمودم. به خاطر رسید که آیا شمار آنکه از ابتدای آن بهیر ناحال واقع شده به دست توان آورد. بنا برین مقصد به واقعه برسان و مشرفان شکار و لر اولان و عمله و قله این خدمت می نمودم که در صدد تحقیق شده آنچه از هر جنس جانور شکار شده مجموع [۱۲۵ ص] را فراهم آورده پس بشوالند. ظاهر شد که از ابتدای سن دوازده سالگی سه بهصد و هشتاد و هشت سال میری است لغایت آخر این سال که پانزدهم سال است. ز جلوبس همایون و سن من به پنجاه سال قمری رسیده است. و هشت هزار و پانصد و سی و دو سکار در حضور واقع شده از این جمله هشتاد هزار و یکصد و هشتاد و هشت جانور به دست خود به بدوق و غیره برین موجب شکار نموده ام. جانوران پر تنده سحر اردو بیست و سه قلاده و رأس و غیره شیر هشتاد و شش قلاده و خرمن و چیت و رو به و او دبلاد و کفتار نه قلاده بله گاو هشتصد و هشتاد و نه رأس می که از عالم گورن است خایتا در بزرگی و کلانی برابر به بله گاو می شود می و پنج رأس آهوی برده شده و چهاره و چیتل در کوهی و غیره یک شهرا رو شش صد و هشتاد و دو رأس و قوچ و آهوی سر خه و بیست و پانزده

رأس گر که تخت و چهار رأس گاو میش صحرائی سی و شش رأس بخت برد رأس و نگه بست در شش رأس، قوچ کوهی بست و دو رأس گوز خرسش رأس خرگوش بست و سه رأس جانور این پر نشسته میرده خزانه و به دو تخت و چهار کیو نرده هزار و سیصد و چهل دهنش قطعه لنگر و چنگر و سه قطعه عقاب حدودست ظیرواج بست و سه قطعه چندی و سه قطعه قرطان دو آرد و قطعه مویشی و در پنج قطعه گنجینه چهل و یک قطعه پاخته بست و پنج قطعه بوم سی قطعه مرغابی و قاز و کاروانک و غیره یکصد و پنجاه قطعه رخ سحر هزار و چهار صد و هشتاد و سه قطعه جا بود آن آبی بگریمج که بهنگ ازان تمیز توان کرد و ده صد

یوروز دوازدهم از جنوس همایون

يك گهری از روز دوشنبه سی ام ماه مذکور مطابق دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۰۲۶ مایه حضرت میراعظم از برج حوت به مشرتمای محل که خانه شرف و سعادت اوست انتقال نمودند در همین وقت تحویل که ساعت سعد بود بر تخت جنوس نموده به [۱۰۲۶ الف] دستور مقرر فرمودم که دیوانخانه خاص و هاجرا در اقمشه نفیسه گرفته آئین بندی نمایند با وجود که اکثر امرا و اعیان دولت در خدمت نگرند عزم بودند مجلس ترتیب یافته بود که از سوسن سابق هیچ کمی نداشته پیشکش روزشبه به آئندخان مرحوم نمودم در همین روز که غره نورددی سنه دوازده است عرضداشت سلطان عزم رسید مضمون آنکه جشن سوزوزی به دستور سانیهای گذشته ترتیب یافته چون اهام سفر و یساق در میان بود پیشکش همساله به بندهای درگاه معاف نمودم. این معنی بنایت مستحسن اتحاد فرزند دبندر به دعای خیر من باد آورده از درگاه الهی خیریت درین به جهت او منکلت نمودم و حکم کردم که درین یوروز هیچکس پیشکش نگذرد و به واسطه فساد تباکو که در اکثر مزاحی و طبعی فرموده بودم که هیچکس متوجه خوردن آن نشود و برادر شاه عباس به ضرر آن مطلع گشته در ایران می فرماید که هیچکس مرتکب کشیدن آن نگردد. چون خان عالم به مداومت کشیدن تباکو بی احتیاط بود در اکثر اوقات بدین امر قیام و اقدام می نمود. یادگار علی سلطان ایلچی درای ایران این معنی را به شاه عباس عرض می نماید که خان عالم يك لحظه بی تباکو می توان بود در جواب عرضداشت او ایس بیت مرقوم می سازد. بیت:

رسول یار می خواهد که اظهار تباکو من از شمع رفا روشن کنم بازار تباکو
خان عالم نیز در جواب بینی گفته فرستاده است. بیت
من بچاره هاجر بودم از اظهار تباکو رطوف شاه عادل گرم شد بازار تباکو

در پیرم ماه مذکور حسین بیگ و یوان پنگاله سعادت آستانه پرسی دریاچه دوازده بزرگجیر
فیل مرومانه پیشکش گذرانید. ظاهر بخش پنگاله که مخاطب و جانبدار بعضی نصیرات بود
سعادت کورنش دریاچه فیلان او که مستوی بزرگجیر بود از طرف اشرف گذشت، دوازده بزرگجیر
پسنداشتند که را به او مرحمت نمودم و در این روز مجلس شراب ترتیب [۱۴۶ به ۱۴۷] داده به اکثر
بندوهائی که در خلافت بودند شراب مرحمت نموده همه را سر مست باده اخلاص ساختم.
در چهارم فراولان خبر آوردند که بوی درحوالی شکر تالار که درون لاله در صارت مقرر بحکام
مالواعت در قبل داریم همان لحظه سوار شده متوجه آتشکار گشتم چون بزرگجیر ظاهر
گشت بر حدید و جماعتی که در جلو بودند حمله آورد گشته دوازده نفر در مجروح و جمعی
ساخته آخر الامر به تیر بنذوق کار او تمام ساخته شد و از بندهدی جدا دور ساختم.

در هشتم منصب میر میران که هزاری ذات و چهار صد سوار بود به هزار و پانصدی ذات و
پانصد سوار مقرر گشت. در دهم حسب التماس مرتضی خرم بر منصب خان جهاب هزاری ذات و
سوار افزوده شد که شش هزاری ذات و سوار بوده باشد و به منظور آن که به هزار و پانصدی
ذات و هزار سوار سر فراد بود به دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار سر بلند گردید و بر منصب
بهلول خان مباد پانصدی ذات و سیصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار
بوده باشد و منصب میردا اشرف الدین حسین کاشغری که در صوبه دکن از دت سر دانه ارا و
سر او به وقوع آمده بود از اصل و صافه به هزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت.

در دهم ماه مذکور مطابق دستور دوم ربيع الاول سال ۱۰۲۶ هزار و سیصد و شش وزن
نقری مشقه گشت و در این روز در رأس اسب هراتی ارطویه خاصه و خلعت به فرزندم خرم مرحمت
نموده مصحوب پیرم بیگ فرستاده شد و هزار و سیصد و شش اعتبار خان افزودم که به پنج هزاری
ذات و سیصد و سی سوار سر افراز گشت. در یازدهم حسین بیگ تبریزی که در ای ایران اوزا نزد
حاکم گلکنده به طریق رسالت فرستاده بود، چون به واسطه نزاع سرنگار بقرانستان راه
هرمور مسدود بود با اهلچی حاکم گلکنده ملازمت نمودند و در رأس سپ و چند [۱۴۷ نف]
نقر پارچه دکن و گجرات پیشکش او گشت در همین تاریخ اسب هراتی از طوبه خاصه به
خان خانان مرحمت نموده شد. در پانزدهم هزاری ذات و سیصد میرزا راجه بها و سنگه افزوده
شد که پنج هزاری ذات و سیصد سوار بود. در هفدهم پانصد سوار دیگر بر منصب میران
رسم افزوده پنج هزاری ذات و یک هزار سوار کردم و منصب صادق خان به هزار و پانصدی ذات
و سیصد سوار از اصل و صافه مقرر گشت و از دکن به منصب هزار و پانصدی ذات و سیصد

سوار به همین دستور سرافراد گردید. بر منصب بی‌دری پانصدی دات و یکصد سوار آورده گشت که هر اربو پانصدی دات و پانصد سوار بوده باشد.

سه گهری از در شبیه نوزدهم مانده آغاز شرف شد. در همین وقت مجدداً جلوس نمودم. ز گزفتاران شکر عسر مقهور که سی و دو نفر بودند در جنگ شاهنوارخان و شکست آن به اختیاران به دست اولیای دولت ظاهره افتاده بودند یکی را به اعتمادخان سپرده بودم. محافظانی که به جهت حفظ اومین بودند، غفلت و نسیه او را می گذرانند این معنی بر خاطر من بسیار گسراں آمد. اعتمادخان در ملت سماء از کورنش منع نموده بودم چون محروس مذکور نام و نشان بود هر چند تردد نموده بودند به دست دریا آمد. آخر الامر فر مردم که سردار آن جماعه را که در محافظت او غفلت نموده بود به دست رساند و اعتمادخان درین روز شکرک حسب لایعناص اعتماد داده به سادت کورنش دریافته.

چون مدتی بود که احوال بنگانه و سلوک قاسم خان خوب شیده نمی شد، یضاعطر رسید که ایراهیم خان فتح جنگ را که مهمات صوبه به دردا صورتی داده گان لمان به تصرف و عین پندهای درگاه در آورده است به صوبه بنگانه فرستاده جهانگیر قلیخان را که در صوبه الله آباد جاگیر دارد، به جای او به بهار روانه سازد و قاسم خان را به درگاه طلب دارد در همین ساعت و در روز شکرک حکم شد که در این باب فرامین مطاعه به قلم در آورند و سرافران تعیین شدند که جهانگیر قلی خان را به بهار برده [۲۷۲ باب] ایراهیم خان فتح جنگ را روانه بنگانه سازد. سکندر چهری را نواخته به هراری دات و سیصد سوار سرافراد ساختم.

در بیست و یکم محمدرضا ایلچی دارای ایراد را رحمت نمودم شخصت هزار درت که می- هزار رویه بوده باشد با خلعت به او مرحمت شد، در برابر پادشاهی که بر درم شاه عباس به جهت من فرستاده بودند تحفه چند از قسم مرصع آلات که دیاداران دکن فرستاده بودند با دیگر درجهها و نقایس از هر قسم و هر جنس که تمسکی را داشت پان بود موازی ینک لک رویه همراه ایلچی مذکور روانه ساختم. از این جمله پیاله بودی بود که چلیب ایرانی فرستاده بود و آن پیاله را شاه دیده بود به ایلچی گفته باشد که اگر درین پیاله بر درم شراب نوشیدن به جهت من مرستد شگفت تمام خواهد بود. چون ایلچی این معنی را اظهار نمود در حضور او چند سرتبه از این پیاله شراب خورده فرمودم که سرپوش و رکابی به جهت آن تیار ساختند و داخل سوعا آنها نموده مرستادم. سرپوش میگذاری بود به مشبان عطار دردم فرمودم که جواب کتابت که آورده بوجه صواب مرقوم سازند در بیست و دوم فرولان خیر شیر آوردند همان لحظه سوار شده خود را به شیردشت بردم و به سه تیر بدوق خلق را از خراف و اورا ارشاد منس حویش حلاص ساختم.

صبح از زمان گربه آورده گذراید که این گربه حتی است، در منزل من هم بچه‌ها از او تولد یافت و هم به گربه دیگر چسبیده بچه‌رو بهرسید، در بیست و پنجم فوج اعتمادالدوله در میدان بهر و که درش از نظر گذشت، دوازده سوار خوش‌رسمی که اکثر آن مفل بودند و پانصد سوار نیز اند از توپچی و چهارده زنجیر قیل فوج بحشبان به‌شمار در آورده به عرض رسانیدند. هج مدکور بسیار آداسته و به تولد به نظر درآمد. در بیست و پنجم شیر ماده شکار شد.

روزی پنجمین حمله از دی به شب الماسی که مقرب‌خان به مصحوب قاصدان فرمانده بود به نظر [۱۲۸ الف] درآمد. بیست و سه سرخ‌وزن داشت جوهریان سی‌هزار رویه قیمت نمودند. فردا علی‌الماسی بود. بقایست پستدا فناد. فرمودم که انگشتی ساختند در سیوم منصب یوسف‌خان حسب‌التماس به پانزدهم از اصل و اضافه سه‌هزاری دات و هر روز پانصد سوار مشخص شد و همچنین منصب چندی دیگر از امر و منصبداران به تجویز فرستادند کوراضاه حکم شد.

تنگ‌اندازی نورجهان بیگم: در هفتم چون فرولان چهار شیر در قیل داشتند به‌دار گذشتند دو پیر و سه گهری با محل موجه شکار آنها گشتم چون شیران به نظر درآمدند سوره‌های بیگم از من التماس نمود که اگر حکم خود من این شیران را به بدوق (تنگ) برسم، فرمودم که چنین باشد. دو شیر را به بدوق و دوی دیگر را هر یک به دو تبر زده بداحت و ناچشم برمی‌زدیم قایل این چهار شیر را به شش تیر از حیات برداشت. تا حان چس تنگ‌اندازی مشاهده شده بود که از بالای قیل اردرون صدی شش تیر انداخته‌شود که یکی خطایقند و چهار خندری چس بر صحرانگی و چسیدن بیاهند. به جلدوی این کمانداری هزار شرفی نثار نموده یک جفت مروارید و قطعه الماس که یک لک رویه قیمت داشت مرحمت نمودم.

در همین روز معمر حان به امام عمارات دولخانه لاهور مرخص گشت در دهم خبر فوت سید وارث که فوجدار صوبه نوره بود به عرض رسید. دوازدهم میر معمود شیر دویم چون استعدای موجوداری می‌نمود نور به خطاب بهور حای و اضافه منصب سرالمراد ساخته به فوجاندازی بعضی ازیر گنات صوبه ملتان تعیین نمودم. در بیست و دوم طاهر بخشی بنگاله که مع کوریش او شده بود ملازم نمود. بدر و پیشکشی که دانش گذر بد. هشت زنجیر قیل پیشکش فاسم‌خان حکم بنگاله با دوزنجیر قیل شیخ مودود در این روز از نظر گذشت. در بیست و هشتم به‌اندس‌خان دوران پانصدی بر منصب عبدالعزیز اضاه حکم شد. در پنجم خرداد خدمت دیوانی صوبه گجرات از قلییر کیشو به میرزا حسین فرزند اورا [۱۴۸ ب] به خطاب کفایت حای سرالمراد ساختم. در هشتم لشکر خان که به خدمت بخش‌گیری لشکر سکشی تعیین بود آمده ملازم نمود.

یکصد و پنجاه روپیه اندر گذر آید. چند روز قبل از این استاد محمد بائی را که در فی خود از بی نظیر بود فرزندم خرم به موجب طلب به ملازمت فرستاده بود چون چند مجلس سار آرد شبیه شد و نقشی که در غزل به نام من بسته بود گذر نید. دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را به روپیه وزن نمودند ششصد و سیصد روپیه شد. قبل موضوعه داری نیز به او عنایت نمودم و مقرر فرمودم که بر او قبل سوار شده و زرها بر اطراف و جراب نمود چیده به منزل خود برود.

ملاست قصه جوان از ملازمان پیرز غازی در همین روز بختیبه آمده ملازمت نمود چون بر قش و شیرین حکایت و خوش بیان بود صحبت او به من در افتاد او را به خطاب مستطوط خانی خوش خلق بسته پشهر ارغند روپیه و خط و اسب و یک زنجیر قبل و پالکی بدر عنایت نمودم و بعد از چند روز فرمودم که به روپیه او را برگزید چهار هزار و چهار صد عدد روپیه شد و به مستطوب دویصدی ذات زیست سوار سرافر زگر دید و فرمودم که همیشه در مجلس گپ حاضر می بوده باشد در همین تاریخ لشکر خان جمعیت خود را در جهر و که در فی به نظر در آورد. پانصدی سوار و چهار صد و سیصد قبل و یکصد نفر بدو نفی بود. در زیست و چهارم شیر رسید که مها سگه بیر در چمن سنگی که داخل برای کلا بود در پالاور ولایت برادر به امر اط شراب در گذشت. پندر اوهم در همین سن می و دو سالگی به خوردن شراب بیرون از آمدن و حساب شایع شده بود در همین روزها ابه بسیاری از اطراف ولایت دکن و بره پور و مجرات و پرگنات مالو به میوه خانه خاصه شریقه آورده بودند یا آنکه این ولایت به خوش آبگنی مشهور و معروف اند در شیرین و کم دیشگی و کلاهی ابه کم جانی برابری به ابه این ولایت می کند. چنانچه مکرم در حضور فرمودم که به وزن در آورده. [۱۳۹ لب] یکصد و پنجاه و یک پیر زیاده ظاهر گشت غایب به خوش آبی ولدت و چاشنی و کم تقی ابه چیرامو که در حوالی آگره واقع است زیست سادنی تمام بر جمیع ابه ها و این ولایات و سایر جاهای هندوستان دارد.

در زیست دهم نادی خاصه که تاحال به تقاضاست نادری زردوزی در سرکار می نوشته نشده بود. به جهت فرزند یا با حرم فرستادم و حکم شد که پر کنده آن مذکور سازد کسه چون نادری این خصوصیات داشت که در روز بر آمدی از اجیر به قصد تسخیر ولایات دکن پوشیده مردم جهت آن فرزند فرستاده شد. در همین تاریخ دستاری که از سر خود برداشته بودم به همان طور پیچیده بر سر عتبات الدوله گذاشتم و او را بدین سعادت سر بلند ساختم.

به قلمه زمر و یک قلمه اوربسی مرصع انگشتری نگین با قدرت مها پنهان به طریق پیشکش فرستاده بود از نظر اشرف گذشت. مبلغ هفت هزار روپیه به لیمت رسید. در روز مذکور باران کرم و عنایت الهی مقطر گشت آب در ماند و خیلی روی کمی نهاده بود و نطق از این مهر

مضطرب بودند چنانچه به اکثر بندها حکم شد که به کنار دریای بونده روند و اسد بارش و باریدن درین روزها نبود به جهت اضطراب خلایق از روی بیازمندی تمام متوجه به درگاه باری تعالی گشتند. الله تعالی به کرم و فضل خود برای عطا فرمود که در عرض يك شب مرور تالابها و بر کفها و نالها پرگشت و آن اضطراب خلایق به آرامش تمام مبدل گردید، شکر این عنایت را به کدام زبان ادا توان کرد.

فره ماه تبرعم به وزیر خان مرحمت شد و پیشکش در آن که مشتمل بر دور آس اسب و پاره پارچه گنجی و چند کوزه اچار و مربا بود به نظر در آمد. در سیوم معر حیر گرفتاری عبداللصف نامی ارحا کم زاده های ولایت گجرات که همیشه در آن صوبه مشأفته و بد بود آورد. چون گرفتاری و باعث رفاهیت خلق بود حمد و سپاس باری بجا آورده شد. و مودم که مقرب خان اور به دست یکی از منصفان بیدست آنجا به درگاه فرستاد. [۱۴۹] رسیدن او اهی مایه و اکثر آمده ملازمت نموده پیشکشها گذرانیدند. در هشتم را مداس پسر جلال جنگه که چهارهاتیکه راجگی کشیده او را بدترین خطاب سر فرار محتمل بدگار بیگ که در ماوراءالنهر به پادگار لودجی مشهور است و در حکام آنجا حایب از سبب و حالش نبوده آمده ملازمت کرده از پیشکش از پالاسفید خطائی پدیدداری مشحس افتاد. و پیشکش بهادر خان حاکم لندهار که بر آس اسب و به تفور اقمشه لبسه و دود به پوست دو به سپه و دیگر چهره ها و د از نظر گذشته.

هندوین تاریخ راجه گله بهیم برین نام سعادت ملازمت در وقت و هفت در حجر بل برو مده پیشکش گذر بد. در دهم حمت و اسب به یادگار و رچی مرحمت شد در سیه دهم عبد گلاب پاش بود بوازم آنروز بجا آورده شد. شیخ و دود چشتی که از نیات صوبه بنگاه است به خطاب چشتی حایب سر فرار گشت و اسب بدومر حمت شد. در چهاردهم راول سمرسی پسر راول از دیسنگه زمیندار با سبب له ملازمت نمود سی هزار و بیست و سه رجیر من و یکصد سیادان مرصع دیک کمر مرصع پیشکش گذرانید. در پانزدهم به قطعه الماس از حاصل کان و از بدوختهای زمیندار آنجا ابراهیم خان فتح جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمد بیگ فرستاده بود از نظر گذشته. از جمله يك قصه چهار دویم تالک بود به يك تالک روپه تمت شد. در هفتمین روز به یادگار فورجی چهارده هزار دینار اعمد و در به منصب پانصدی ذات و سیصد سوار سر فرار کردم منصب تالارهای یکاویلیگی را از حاصل و اصابه تواری ذات و سیصد سوار مقرر داشتیم پسران او هر يك عیینه به صاهه منصب سر فرار شد بد حسب الاثمار شاهزاده سلطان سر فرار پانصدی بر منصب وزیر خان افزوده شد.

در بیست و نهم که روز مبارک شب بود سید عبداللہ بارہ در ستادہ فرزند بلند قد با با خرم
بہارست [۱۵۰ ام] رسیدہ عرایض آن فرزند را بدیدہ مشتمل بر احداث فتح ولایت دکن
کہ جمیع دیبا داران آنجا سر خدمت بر پر بقیہ طاعن بہادری و ہوشیاری قبول نمودند
و بقایید قلعہ ہا و حصنہا بہ تہمتین قلعہ احمد نگر بہ نصر در آورد ہشکزارانہ بی نعمت عظیم و عطیہ
کبری سر بیارمندی بہر گاہ بی باز بہادری لب بہشکر گشاہ داد عجز و بیارمندی دادہ فرمود
کہ ہر ہدی شدہ بہ ہوش در آوردند۔ اللہ نعمت کہ ولایات از دست رفتہ بہ تصرع اولیای
دولت قاہرہ درآمد ہمدانی کہ دم سر کشی و اسکیہ می دند بہ عجز و ناتوانی خود اعتراض
نمودہ ماں سپار و خراج گذار گشتند چون بی خبر بموسیلہ نورجہان پیغم ہم سامع جلالہ رسید
پر گاہ نمودہا کہ دولت رو بہ حاصل دزد بہ او عایب نمودہ۔ نشاء اللہ تعالی چون احوال
قاہرہ بہ ولایت دکن و قلاع آنجا درآمد و خاطر فرزند از چہند با با خرم از تصرف آنجا جمع
گرفت و بیشکش دسداران دکن را در بی مدت بی چنین پیشکش بہ هیچیک از سلاطین عہد عصر
خود ندادہا نہ ہمراہ گرفتہ با ہلچیان آنجا رو بہ ملازم خواہند شد۔ امرائی کہ در این صوبہ
ہا گیر دار خواہد بود مقر است کہ ہمراہ آورد تا سعادت ملارست در پختہ مرخصی گسردہ و
رایات حلال یافتہ و فروری عہد پایہ سر بر خلافت مسیر گردد۔

چند روز قبل را آنکه اخبار فتح مذکور برسد شی به دیوان خود حاکم قزوین نمود
که عاقبت این کار چه نوع خواهد شد این عزل برآمد.

دور هجران و شب بقرت یار آخر شد
چون لبان لیب حد فلق جبین املا نمود مر امیدواری تمام دستان چنانچه بعد از بیست و پنج روز عمارت حج و تبروری رسید در بسیاری از مطالب به دیوان خواججه حافظ رجوع [ب ۱۵۰] نموده ام و بد حسب احوال آنچه برآمده نتیجه مطابق همان بخشیده و کم است که مختلف نموده باشد. در همین روز هم رسوز بر منصب آصف خان افزوده او را به پیچ هراری داد و سرار سرفراری ساختم و آخرهای روز با مردم محلی به سیر عمارت همت منظر متوجه شدم و ابتدای شام بعد از آنکه بار گشتم این عمارت از حداث یافتنهای حکام سابق مالوه است که سلطان محمود خدیجی بنیاد همت طبعه فرار داده بود در هر طبقه چهار صحنه ساخته اند مشتمل بر چهار در و پنجاه بندی این صحنه پهن و چهار در و پنجاه قسم است و دور پسجاو تگر و زینه از سطح زمین تساطعه هفت یکصد و هشتاد و یک است در درختن و آمدن پیشتر از چهار صد روپیه نثار شده درسی و یک سید عبدالله و ابه خطاب سیفحانی مرا فرا از ساخته به خلعت واسط و قبل و غنچه مرصع مر بلند گوید ایسم و به خدمت فرزندان اقبالند مر شخصی ساختم و عالی که از سی هزار روپیه زیاده می آورید به دست او به

مرزك بلند اقبال فرستادم و نظری بر قیمت آن مكرده چون مدتی بر سر محمود می‌بشتم او را مبارك داشت به طریقی شگون فرستاده شد.

محمود در پیش خواجه بوالحسن بعضی را به خدمت بختیگری و واقعه نویسی صوبه بهار تمین نمودم و در وقت رخصت بیای به او عنایت کردم آنمراهی در پنجشنبه ارداد با مردم محل به قصد میریل کتبه که از جاهای دلگدای قلمه میندود ست متوجه گشتم. شاه بداعیان که از امرای معتبر و والد پسر گوارم بود، در وقتی که من ولایت را به جاگیر داشتم عمارتی در آنجا ساخته [۱۵۱ الف] به صایت دانشین و طرح پختن تاروسه گهری شب توقف نموده بعد از آن متوجه دولتخانه مبارك گشتم. چون در مجلس شاهی که دیوان و بعضی صوبه بنگانه بود و بعضی سبکی به عرض رسید از مصیبت و مراری دانت و دوست سو ر کم نمودم در هفتم قبل منی از قیلائی پیشکش عادل گنج نام به جهت رانا امر سنگه فرستاده شد. در یازدهم به قصد شکار متوجه گشتم و پلکسرل ارثله پائین آمدم عینا کتوب باریدگی دگل به درجه برد که مطلق تردد و حرکت میسر شد به بر رهایت مردم را سودگی حیوانات مسخ بر عریضت نموده دود پنجشنبه در پیروی گذرا پنده شب جمعه به رگشتم در همین روز عذایب لله که در خدمت نورك و ترددات حضور بسیار چنان است به خطاب هدایایان سرافراز گشت.

بر برسات (فصل باران) بارش به درجه شد که پیر کهنسال گفت که این قسم بارانی در هیچ عهد و عصر یاد نداریم. قریب به پهل دور بر و باران بود چنانچه گاهی بر اعظم ظهور کرده باد و کثرت باران به مرتبه رسید که کثر عمارت های قدیم و جدید از پا درآمد و در سب اول باران و برق و صاعقه چندی افتاد که با آن صلابت و صدا کم به گوش رسید بود. قریب به بیست کسی از در و دره ضایع شدند و بر بعضی از عمارت سنگین برق رسیده شکست در بناهای آن راه یافت. هیچ صدا پیش از این دلگوب تر نیست. تا وسط ماه مذکور شدت باران در ترقی بود. بعد از آن رفته رفته روبه کمی نهاد. از کثرت سیره و ریاحین عبود دوچه نرسید درودشت و کوه و صحرای فرورفته است در مغموره عالم معنوم بست که مثل ماندوجانی ابرحیث خوب و هوا لطافت جا ز صحرای بوده باشد به تخصیص در فصل برسات درین فصل که ماه های نامان است شبها در درون بهایی لحاف می توان خوابید در درها به نوعی می گذرد که مطلق به یاد در و تنبیر جا و منزل احتیاج نمی‌انند. آنچه درین عالم [۱۵۱ ب] نوشته شود مورد اندکی از پیروی خوبیهای اینجاست.

در چیز مشاهده افتاد که در هیچ جای از هندوستان ندیده بودم یکی در غب کبله جنگلی که در اکثر صحرای این قلمه رسنه است دیگر آشیانه مموئه که به زبان فارسی سرپچه گویند.

تا حال هیچ يك از عبادان خبر از آشیان او نداده بودند به حسب اتفاق دو همدان تی که در اینجا
 بر می بردیم آشیانه او ظاهر شد در بیچه بر آورده بود سه پهلوان پیشه توندهم گذشته با مردم
 محل به قصد سیر و تماشای محلها و عمارات شکر تالاب که از احداث یافتهای حکام سابق
 مانده است سوار شدیم چون به جهت دزدی و حکومت صریح به شهاب به اعتماد الدوله فیض مرحمت
 شده بود در انتهای راه قبی از لیلان خاصه که چگت جوت نام داشت به او مرحمت کردیم.
 تا شام در آن عمارات دلکش بر سر دره از غری و سبزی صحرای اطراف به غایب محظوظ گشتیم
 و بعد از ادای عبادت و تسبیح شام منوج مستر دولت گردیدیم. در روز جمعه قبلی زن باوله نام
 که جهانگیر قلی خان به طریق پیشکش در ستاده بود از نظر گذشت.

بعضی لباسها و لباسها را مخصوص پوشش خود ساخته حکم نمودم که هیچکس نفوشد
 مگر آنکه من عتایت کنم. اول دنگه ناددی که بر بالای قبا می پوشید درازی قد آن از کمر پایان
 سر آستین ندارد و پیش آن به تکه بسته می شود. مردم ولایت آن را کردی می گویند ناددی
 نام نهادم دیگر جامه شال عوسی است که والد بزرگوارم خاصه کرده بودند. دیگر قبا ی
 گزبان و سر آستین چکی دوز پوشیدن آن را بر مخصوص خود ساخته بودند. دیگر قبا ی
 حاشیه دار که قلعه های پارچه محرمات را بریند بر دور دامن و گزبان و سر آستین می دوختند
 دیگر قبا ی اطلس گجری و دیگر جیره و کمر بند ابریشم بافتی که گلابتون طلا و نقره را در آن
 بافته باشند. چون ماهانه پاره ارسواران مهابت خان مطابق برست [۱۵۲ الف] سه اسپه دو
 اسپه به جهت سر بجام خدمت دکن اضافه شده بود و در تمامی احوال آن خدمت به تصرام بر مید
 حکم کردم که دور تیان آن ندوت را جهانگیر او باز یافت نمایند.

آخرهای روز پنجشنبه بیست و هشتم عواقب چهاردهم شهر شعبان کینه شب برآش بود در
 یکی از سال و عمارات محل نور جهان بیگم که در میان تالاب کلان و قع است مجلس جشن
 نمودم و امرا و مقربان درین مجلس که ترتیب داده بیگم بود طبلدافته حکم کردم که به مردم
 پیاله و اقسام مکلفات به مقتضای خواهش هر کس بدهند. بسیاری پیاله اختیار نمودند مردم
 که هر کس که پیاله بخورد مثل منصب و حالت خود بنشیند و اقسام کبابها و میردها به سرین
 گراز مقرر شده که پیش هر کس بنهند عجب مجلس معتد گشته در آغاز شام بر اطراف این
 نال و عمارات قایمها و چراغها روشن ساخته چراغانی دست بهم داد که تا این رسم را
 معمول ساخته اند شاید در هیچ جای مثل آن چراغان شده باشد. جمیع چراغها و فانوسها حکم
 درآب انداخته بنوعی بنظر در می آمد که گویا تمام صحن این تالاب يك میدان آتش است
 بسیار شگفته مجلسی گلشت و پیاله حواریان زیاده از حوصله طاقت پیالهها تناول نمودند. بیست

دل افسروژ بهز می شد آدامه
به نخوی بدان سان که دل خواسته
فکند و پیش آن سز کاخ
ساطمی چو میدان همت سراخ
ز بس نگهت بهزم میزفت دور
ظك ناله مثلك بود از بخود
شده چسوه گسر نازیدن باغ
رخ افروخته هریکی چون چراغ
بعد از گذشتن سه چهار گهری از شام مردم را رحمت نموده اهل محل را طلب نموده
و تا يك بهر شب درین موضع سزه به سر برده داد حرمی و عیش داد.

چون درین پنجشنبه بعضی خصوصیات دسب به هم داده بود، اول آنکه روز جلوس می بود
دیگر آنکه شب برأت بود دیگر [۱۵۲ اب] روز را که پیش ازین شرح داده شد و زد
هتیه از روزهای معتبر است بنابراین سعادت این روز را مبارک شبه تمام نهادیم. دیگر
روز چهارشنبه بهمان رنگ که پنجشنبه بهمن بیك افتاده است آن روز بر عکس می شد فاده
است بنابرین هم این روز سوم را گم شبه به دسب دادیم و روز از جهات که بود
در یسب و هفتم سید کاسو به خطب و پرورش حسانی سر قرار گردید. در روز دیگر چهار
موضع به یادگار نوحی مرحمت شد و فرمودیم که روز بعد از این یادگار بیك می کنند
باشند. بیسکه سرور جهما سنگه را که درس هشت سالگی است طلب نموده بودم در همین
روزها ملازمت نمود و بیك در عیبر قبل پیشکش گردانید.

يك بهر سه گهری از روز مبارک شبه دویم شهر و ماه به قصد سیر به باب بن کشته و
آن حدود سوازی دست داد و از آنجا به صحرای عبدگاه بر بالای پسته که بهایت سری و
حرمی دارد گذر افتاد گل چپا و دیگر ریاحین صحرایی به درجه شگفته بود که بر هر طرف که
نظری افکند عالم عالم سبز و گل مشاهده می گشت. يك بهر از شب گذشته به دولت سرای
همایون داخل گشتم. چون مکرم مذکور می شد که از کینه صحرایی يك قسم شیرینی بهم می رسد
که اکثر درویشان و ارباب احتیاج آید قوت نخود می سازند در صدد تفحص آن شدم ملاحظه
شد که میوه آن چیری سخت بیحلاوت است و اینا در طرف پایان صحرایی شکلی که اصل میوه
کبله از آن بیرون می آید يك پادچه شیرینی بسته که بهیه طعم و مسره و قوام پا بوده داشت
ظاهر می گردد که مردم آن را تناول می نمایند و ذائقه اذراک لذت آن بسیار معطوط می شود
کیونرا نامه بود در باب کیوتر نامه بر سخنان به گوش رسیده بود که در زمان حقای می

عیاس کیوتران بقنادی واکه نامه بر می گوید و الحق که رکبوتران صحرایی ده پانزدهمی کلانتر
[۱۵۳ الف] هستند. به کیوتران بازار فرمودم که آنها را آموخته بکنند و این کیوتران
چند بختی را چنان آموخته کردند که از اول روز که از منزل پرواز آنها می نمودیم اگر اکثر

مار و میا می شده پیش تا یکینم بهر بلکه تا دویم گهری دپهر رمند و بهر هانپور می رسیدند
و اگر هر بدایت صاف می بود کتری دو یک بهر می رسیدند و بعضی کبرئیران چهار گهری هم
رسیدند.

در سیوم عرمد داشت به با خرم رسید مشر بر آمدن اعضمان و رای رایسان و رسیدن
ایلچیان عادلین و آوردن پیشکشهای لایق از جواهر و مرصع آلات و فلان و اسپان که در هیچ
عهدی و عصری این چنین پیشکش نیامده بود و اظهار شکرگزاری بسیاری از خدمات و
دوختخواهی خصان مشار لیه و وفا به قول و عهد خود نمودن و انعام عرمدان عایت حوائ
دریاده اوزیز به خطاب مستطاب مردی و دیگر صاییت که تا حال در شان اوصاف رنگینه
بود چون خاطر مردند میگوید به عایت عزیز و انعام از بهر بود حکم موجود که مشای
خطارد رقم فرمائی به اسم عدلمان ساختند. مبی بر انواع شقیق و مرحمت و در تعریف
و کتاب اوده دو رده بر آنچه که در ایام سابق نوشته می شد فرودید و قید شد که او را در
قرمیه مدینه کردند می نوشته باشند و در صدر فرمان به قلم خاص این بیت مرقوم گردید: بیست
شدی ز انعام شده خرم به فریدی ما مشهور عالم

در روز چهارم فرمان مذکور به نعل فرستاده شدی فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده
اصل و رو به سازد. در روز چهار کتبه بهم با اهل محل به خانه آصفخان رقم سرل اوده حوائ
دره واقع بود در بهیت عفاف و صفا و چند دره دیگر بر اطراف دارد و چند جا آبشارها جاری
و در شان ابنه در بهیت سیزی و خرمی سایه افکن گشته قریب به دویمت سیصد گل کبوده در
یک دره رفته است مجمل [۱۵۳] در و مذکور در حایب شگفتگی و خرمی گذشت و مجلس
خراب محقق گردید به امر و بر دیگران پناه به مرحمت شده و پیشکش آصف خان به منظور آمد اکثر
بنایس بود آنچه پسند خاطر افتاد برداشته قلمه را به و عایت کسردم. در همین روز جواجه
میر و بد سلطان جواجه که ارشدت بگش به موجب طلب آمده بود ملازمت نمود یک قطعه نعل
و دودانه مروارید و یک رنجر نعل بطریق پیشکش گذرانید. راجه بهیم سرین دمیداد و ولایت
گده به منصب مزوری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید و حکم شد که جاگیر هم بز وطن او
تنخواه دهند. در دوازدهم عرمد داشت فرزند خرم رسید که راجه سورجمن ولد راجه پسر که
زمین ولایت او متصل به قلمه گامگره است، تعهد می نماید که در عرض یک سال آن قلعه را به تصرف
اولیای دولت فامره در آورد و خط تعهد او را نیز فرستاده بود. حکم شد که مطالب و مدعای
کنندار دهمیده و خاطر بشن خود ساعت راجه مذکور را در راه ملازمت سازد تا سرانجام به نهایت
خود رسیده به خدمت مذکور سوچه گردد. در همین روز که یکشنبه دو رده باشد مطابق رمضان

بعد از گذشتن چهار گهری و هفت پل صیبه فرزند مذکور از کمر مادر شاهزاده‌های که دختر آصف‌خان باشد تولد یافت و منسی به ورش آرا بیگم حکم گردید.

و بعد از جیت پور که در حوالی سادو واقع است چون به مقتضای بی‌ساده‌تپهای ادراک آستان‌بوس نمودند، آنی خان را فرمودم که به چندی از منصب‌داران و چهارصد پاسبان نمر برقه‌انداز بر سر او رفته ولایت او را بنوازند. در سیزدهم یک‌جبل به قداث‌بخش و یک قبل به میر قاسم ولد میر مراد مرحمت شد. در شانزدهم جیسنکه ولد راجه بهاسنگه که در سن ده دوازده سالگی بوده باشد به منصب هرزی ذات و پانصد سوار سرامان گسردید به میر میران ولد میر خلیل الله یک زنجیر قبل که خود پسند نموده بود مرحمت شد. و «ملا محمد لشارهم [۱۵۳ الف] قبل عنایت نمودم. بهوج پسر راجه بکر حاجت بهلودیه بعد از فوت پدرش از صوبه دکن آمده ملازمت نمود و یکصد مهر لدر گذراند.

در دهم به عرض رسید که راجه کلیان از ولایت ودیه آمده اراده آستان‌بوسی دارد. چون در باب او حکایت ناحوش به عرض رسیده بود حکم شد که از به پسرش به آصف خان سپارند تا تطبیق سخت می‌کند در باب او مذکور شده است نماید.

در نوزدهم یک زنجیر قبل به جیسنکه مرحمت شد. در بیستم سوار بر منصب کیشو مارو اضافه شد که منصب او از اصل اضافه در هزاری ذات و هزار و دویست سوار بوده باشد. در بیست و سوم آنه داد خان فغان به خطاب رشید خاص اعتبار داده برم برم حاجه عنایت نمودم. فیلان راجه کلیان که هزده زنجیر بود از نظر گذشته شانزده زنجیر داخل قیلمانه خاصه شد. دو زنجیر را به و مرحمت کردم چون از ولایت عراق حیر و فانتو لده میر میران دختر شاه اسمعیل نامی از طبقه سلاطین صوبه بر سده بود خدمت بهجت او فرستاده او را از لباس تزئینت بر آوردم. در بیست و پنجم قداث‌بخش یا که به اتفاق برادرش روح‌الله و دیگر منصب داران به قیبه رعیندار جیت پوری مرخص گشتند. در بیست و هشتم به قصد بهاشی مرید و شکار آن حدود از قلعه فرود آمده با هن محل متوجه گشتم و به دوسرل کنار آب مذکور محل نزول جلال گشت چون پشه و کبک بسیار داشت زیاده از یک شب توقف یافتند، روز دیگر به تاراپور آمده روز جمعه می‌ویکم مراجعت واقع شد.

در غره مهرماه به محسن خواج که در بیولا در ماوراءالنهر آمده خدمت و پنج هزار روپیه مرحمت شد. در دوم بعد از تقصی مقدماتی که در باب راجه کلیان به عرض رسیده بودند و آصف‌خان به تقصی آن مأمور بود چون گناه ظاهر نگشت سعادت آستان‌بوسی در پاقه یکصد مهر و یک هزار روپیه در [۱۵۴ ب] گذرانید و پیشکش او که یک سلك مروارید بود مشتمل

بر مشتادانه و دو قطعه لیل و یک پونهچی که یک قطعه لیل و دو دانه مروارید داشت و صورت اسب
 طلایه صبح به چهره او نظر گذشت. عرض داشت: خدایا! تیغها رسید که چون اوج قاهره به ولایت
 جیت بود در آمدند زمیندار آنجا فرار اختیار نموده غالب شد و دست نیآورده ولایت او به لاراج
 حاد شد و دست. الحان او کرده خود پشیمان است و اراده دارد که به درگاه جهان پناه آمده طریقه
 بندگی و اطاعت اختیار نماید. روح الله را یا موحی به عقب او فرستاد که او را به دست آورده
 به درگاه آورد یا او را آواره دانی ادبار سازد و از زبان و متظان او را که به بیان ولایت زمیندار
 معسایه در آمده اند به بند در آورد. در هشتم خواجیه نظام چهارده عدد انار از بندر سوخا آورده
 گذر نید از بندر مذکور به صورت در عرض چهارده روز آورده بودند و از سر دست به متدوبه هفت
 روز آمده بود کلاهی ابار مذکور برابر بار تهنه است. عایتاً بار تهنه یدانه و این انار دانه
 بازگی داد و در شادایی به انار تهنه ریادتی می کند.

درهم خبر رسید که روح الله به دمی اردیبهای آن موحی می رسد و بدو خبر می رساند
 که زبان و متظان جیت پوری در این دیه است به قصد تفحص در بیرون دیه فرود آمده کسان
 می فرستد و مردمی را که در آن دیه بودند حاضر می سازد. در اتای تحقیق و تفحص یکی از
 غلویان زمیندار مذکور به بیان مردم دیه در آمده در حسی که مردم جا بها فرود آمده بودند
 روح الله با چندی رحمت بر آورده بر بالای قالیچه نشسته بود آن غلوی خود را به عقب سر او رسانیده
 بر چه به او می رساند و آن بر چه کارگر افتاده سر او را بر می آورد. کشیدن بر چه و داخل
 گشتن روح الله و قاری یکدیگر واقع می گردد. چندی که حاضر [۱۵۵ الف] بوده اند آن مرد
 را به جهنم می فرستد. مجموع مردمی که مترون فرود آمده بودند سلاح پوشیده بر سر دیه روانه
 می شوند آن خون گر قتل به شامت حارون معافان و مشروران در یک ساعت نجومی به قتل رسیده
 زبان و غلویان آنها به بند گرفتار می گردند و آتش در دیه در ده چنان می کنند که به چرخ فلک کستری
 به نظر در نمی آید و تمامی آن مردم جسد روح الله را برداشته به دستان ملحق می سازند و در
 مردانگی و کادملایی روح الله سحر نبود. عایتاً عطش این شده بر انگشت چون آثار آبدانی
 در آن ولایت سعاد زمیندار آنجا به کوه و جنگل در آمده خود را بهان و گشام ساخت و به
 فدا فیحان کسی فرستاده و تناس صوگت های خود نمود. حکم شد که او را قول داده به درگاه
 آورد. منصب مرویجان از اصل و خرافه به شرط نیست و نایب بود ساختن هر یکن زمیندار چند
 و کون که متردین از آزار تمام می یابند به دوزخ اری ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشته
 در سیزدهم را به صورت مل به همراهی محمدی بخشی با بهر هم آمده ملازمت کرد و مطالبی که
 داشت مجموع به عرض رسیده سر انجام خدمتی که تعهد نموده بود به او جیبی شغل و حسب الا تناس

فرزند مشایخ به نهایت علم و تقوا سر بلندی یافت. به تنفی که به همسر هی او تعیین برد که پسر
مرصع شفقت شد و مقرر گشت که سرانجام کار خود نموده به زودی روانه گردد منصب خواه
بیگ را که به حفظ و حراست قلمه احمد نگر نبین یافته پشهر اری دات و سواد حکم شد به
نورالدین قلی و خواجگی طاهر و سیدجان محمد مرتضی خان و ولی بیگ پسر کلام یلک نجر
قبل مرحلت نمودم. در همدلهم منصب حاکم بیگ اراصل و ام به بهر اری ذات و دوست سواد
مقرر گردید. در همین روز به مسواری مل و خلعت و بل و کیوه مرصع و تنی را سمعت داده به
خدمت کامنگره مخصص ساختم.

چون فرستاده های فرزند بلندایان شاه عزم با یلچان عادلخان و پیشکشهای که فرستاده
بود داخل برهاپور [۱۵۵ ب] شدند و خاطر آن فرزند بالکلیه ارمیمات صوبه دکن جمع گشت
صاحب صوبگی و ارواحندیس محمد نگر به سپهسالار خان بن التماس نموده شاهنوازخان
پسر اور که در حقیقت خانخانان جوان است بدو از ده هزار سوار موجود به ضبط و لایب متوجه
فرستادم و هر جا و هر محل را به جاگیر یکی ارمیبران فرار داده بدربست آنجا به روش که
لایق و مناسب بود سرانجام نمود. و زخمه لشکری که به همسر هی آن فرزند مقرر بودند مواری
سی هزار سوار و هفت هزار پیاده بر آن اندر را در آنجا گذاشته تتمه مردم را که به سب و بیج هزار
سواد و دهم از توپچی بود همراه گرفته روانه ملازمت شد و تاریخ میرز شهبه یسم ماه مهر الهی
سنه دوازده جلوس موقی پانزدهم شهر شوال سنه هزار و سی و شش هجری (۱۰۲۶) بعد از گذشتن
سه پسر و یک گهری در قلعه ماند و به مبارکی و فرخی سعادت ملازمت دریاست. مدت مفارقت به
یازده ماه و یازده روز کشید. بعد از تقدیم آداب کورنش در میان بوسی بالای جهرو که طلیدم
و ارقایت محبت و شوق بی احتیاز رجای خود برخاسته در آغوش عاطف گزینم. چنانکه از
در آداب و غزوتی. مبالغه نمود من در عبادت و شفقت فرودم و در دیک به خود حکم تفسیر نمودم.
هزار اشرفی هزار رویه به مبیقه ندر و هزار اشرفی رویه به رسم تصدق مروضه داشت. چون
فرصت مقتضی آن بود که پیشکشهای خود تمام در نظر آرد قبل بیرونک را که به سر حلقه بلال
پیشکش عادلخان بود و صد و بیست و پنج در این دولت گذرانیده بعد از آن به پشیمان حکم
شد که امرای که همراه آن فرزند آمده اند به ترتیب منصب ملازمت دریابد. اول شدن جهان
به سعادت ملازمت مسرفرازی یافت او را بالا طلیدم به دولت قدمبوس متاز بخشیدم. هر ادبهر
و هر رویه ندر و صد و بیست و پنج جواهر و مرصع آلات پیشکش گذراید و از پیشکشهای او آنچه
مقبول افتاد چهل و پنج هزار رویه قیمت شد. بعد [۱۵۶ الف] از آن عبداللہ خان آستانبوس نموده
صد پسر ندر آورد. آنگاه به است خان بهرمین بوس سر بلندی یافت. صد پسر و هر رویه ندر

و کرمی از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید. يك لك ويست و چهار هزار روييه قيمت آن شد. در آن جمله لعی است بهورن یازدهم مثال که سال گذشته در جمیر فرنگی بجهت فروختن آورده بود و لك روييه بهامی کرد و جوهریان هشتاد و دو روييه قيمت می نمودند. بهر این این سودا راست نپد و بارگر دایند بود. چون بهر ما پور می رسد به سخا به يك لك روييه از او می خرد. بهدار او راجه بها و سنگه ملازمت نمود. هر از روييه نذر قدری مرصع آلات پیشکش گذرانید و همچنین داراب خان پسر خا حسان و سردار خان برادر عبدالله خان و شجاعت خان و عرب و دریا خان و شهباز خان و معتمد خان بخشی و اودارام که از سرداران نظام مملکت بود به نوبت فرزند شاه خرم آمده در سلك دولتخواهین منتظم گشته و دیگر امرا به ترتیب منصب ملازمت میروند. بهدار آن وکلای عادلخان دولت زمین بوس در بافته عرضداشت او را گذرانیدند.

خطاب شاه جهان به خرم: پیش ازین به جلوی زان منصب سست هزاری دات و ده هزار سوار به فرزند اقبال منده مرحمت شده بود. چو به تسخیر دکن شتافت به خطاب شاهی اختصاص یافت الحال به جلوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری دات و بیست هزار سوار و خطاب شاه جهان عنایت فرمودم و حکم شد که بهدار این در مجلس بهشت آئین صدلی نزدیک به تخت می نهاده باشند که آن فرزند می شسته باشد و این عنایتی است مخصوص به آن فرزند که پیش از این در سلسله مارسم نبود و خلعت خاصه و چارقب و درگبین و سرآستین و حاشیه دامن مروارید دوخته پنجاه هزار روييه قيمت داشت و شمشیر مرصع به پرده مرصع و خنجر مرصع مرحمت شده به جهت سرفرازی او خود رجهر و که پاتین آمده خواجه جواهر و خونی در بخت بر سر او تار کردم و این سرناله را نبردیک طلبیده دهنم بی تکلف آنچه از تعریف این قبل شنیده شده به جای خود است. در [ع ۱۰۱ ب] کلانی و آراستگی و جمال و خوش بینی تمام عیار است. و به این خوبی قبل کمتر دیده شده و ایسکه در نظر مقبول آمد و شور شده تا درون دولتخانه خاص رفتم و بازه در بر سر او تار کردم و حکم فرمودم که درون دولتخانه می بسته باشند + به این نسبت نور تخت تمام ان نهاده شد.

روز جمعه بیست و چهارم راحه بهر حیو میگذار بکلانه آمده ملازمت نمود. هم دو پر قاب است و رجه آنجا را هر کسی بوده باشد بهرجو می گویند قریب به هزار و پانصد سوار مواجب حواری اوست در وقت کار تاسه هزار سوار هم موجود می تواند نمود. ولایت بکلانه در میان ملک گجرات و خاندیس و دکن واقع است. دو قلعه مستحکم دارد سالی و سال بهر چون مالیر در میان محمود است خود در آنجا به غایت تطف و پاکیزه می شود. از ابتدای فرکی تا آخر پیرام می کشد. انگورش فراوان است و آب هر دایمی است. راجه مذکور به حکام گجرات

ودکن و خاندیس سر رشته مدار ملائمت از دست نمی‌دهد. نهایتاً حرد به‌دین هیچ‌کدام نمی‌رند و چون یکی از آنها حرسی که دست تصرف بملک و دراز سارد به حمایت دیگری از آسیب دیگری محفوظ می‌ماند. بعد از آنکه ولایت گجرات و دکن و خاندیس به تصرف حضرت عرش آندی در آمد به برهان پور آمده سعادت زمین بوس در پادشاه و در ملک بنده‌ها منتظم گشته به منصب سفراری سر فرار شد. و در نیولا که با جهاد به سره پور رسیده پا زده و جبرین پیشکش آورده ملازم نمود و در خدمت آن فرزند به درگاه آمد و در حور خلاص و بدنگی به عوطف و مرحوم حور و به سر پندی باغب و به حمایت شمشیر مرصع و حق و است و طلب بعد از گشته بعد از چند روز به انگشتری ز پالوت و لماس و مرحمت فرمودیم.

روز مبارک شنبه بیست و هفتم نور [۱۵۷۱ الف] جهان بیگم جس فتح فرموده و جهاد کرد و به شاه جهان خطبه‌ای گزید. با نادری که به گلهای مرصع و درویدهای نفس آرسه بود و سرباز مرصع به جوهر مادر و دستار به طره مروارید و کمر بند به مسلسل مروارید و شمشیر به پردله مرصع به پهل کدوره و به مروارید و در اسپ که یکی از مرصع دشت و قبل حصه با دو ماده و بلع بت نمودند و همچنین به فرزدان و هر حرم و خلعت‌های و نفوذهای قمی به افام ردین به شیدت و بدوهای عمده او را اسپ و خلعت و خنجر مرصع تمام فرمودند. به همه جهت سالت رویه صرف این جشن شده باشد. و در همین روز عبداللہ خان و سردار خان بر در او را خلعت و اسپ عایت نموده به صوبه کالی که به جاگیر آنها مقرر گشته بود رحمت فرمود و شایع شدن را بر به جاگیرش که به صوبه گجرات تمخواه یافته رحمت داده و خلعت و اسپ و قبل مرحمت شد و سبب حاجی را که جاگیر در صوبه بهار بود سپ به شیلد رخصت نمودم. چون مکود به عرض رسید که حال درازان پیر و ضعیف شده و چنانچه تاب قصر و تردد ندارد و صوبه کالی و بیگش سر زمین فتنه خیم است و به جهت اسباب دهانان پیوسته سواری و طره لازم دارد. آنجا که احتیاط شرط چه در ایست به بتخان راه صاحب صوبگی کالی و بیگش تسلیم فرموده خلعت عایت کردم و جان دوران به حکومت ولایت بهته سر مرزی یافت. ایراهیم جان صاحب جنگ چهل و ده رجبر نیل از بهار پیشکش فرستاده بود به نظر گذشت.

در ایراهیم به جهت مر سون کله آوردن تا مرور بی رسم کله بخورده شده بود در کلانی بعد از یک انگشت بوده باشد. خیلی شیرین و راست مره است هیچ سبه به قسم کله ندارد و نهایتاً حسی از قلی نیست. چه به دو عدد از آن می‌خوردیم. نو گری در خود یافتیم و دیگران می‌گویند که نه هشت می‌توان خورد. اگر چه کبه در [۱۵۷۱ ب] اصل قابل خوردن است اما از اقسام او آنچه توان خورد همین است و پس.

امسال تابست و سیوم ده مه مهر بهانابه گجرات را بهراکچوکی رسانید. درین تاریخ شنیده شد که محمدزسا ایلچی بر درم شده عاص در آگره به مرض سعال و دهن حیات سپرد و محمدنقاسم سوداگر که اریش برادرش آمده بود وصی خود ساخته حکم فرمود که به موجب وصیت اسباب و اشیای او را به خدمت شاه رسانید تا این در حضور خود به ورثه و اطباء نماید به سید کبیر و جنرل خان و کلای هادلخان حلیت و قبل مسرعت شد. روز یکشنبه سیزدهم ماه آبان چهارنگیرخان قلی بیگ ترکمان که به خطاب جان سیارحانی سرور است از دکن آمده ملازمت نمود. پدرش درسلک امرای داری ایران نظام داشت در زمان حضرت عرش آشیانی زولایت آمده بود. منصب حمایت نموده به صوبه دکن فرستاده در آن صوبه مشغول به یفتاگر چه غایب به مکرر اجرای خدمات و شده بود درینو لا که فرزند شاه حرم به ملارب رسید و از خلاصی و چارسپاری او معروض داشت. حکم فرمود که چربنده به درگاه آمده سعادت ملازمت در یابد و باز مراجعت نماید. در این روز او دریم در به منصب سهر اری ذات و هر از و پانصد سوار سرور از ساجم ذات او بر همین اسب و پیش خنبر اعشار تمام داشت. در وقتی که شاه توارخان بر سر خنبر می رفت، آدم خان حبشی و جادوزنی و یابورای کا پته و ویراچ چندی از سرداران نظام المکی حداننده نزد شاه توارخان آمده بودند. بعد از شکست خنبر باز به ملائمت های شاه توارخان فریب خنبر او را در فتنه ترک بدگی و دولتی خنبر می نمودند و خنبر با آدم خان سوگند مصحف خورده او را عامل ماحیت و به فریب گرفته در قلعه دولت آباد محبوس گردانید. آخر او را کشت و یابورای کا پته و ویراچ برآمده [۱۵۸۱] به سرحد خاندان رفتند. خاندان در ملک خود راه نداده در همان چند روز به بودای کا پته به فریب و عذر یکی را آشنایان به دهستی در ماحیت و خنبر موی بر سر او دارم فرستاد و و جنگ خوب کرد. فوج خنبر در شکست داده و بعد از آن در آن ملک نتوانست بود خود را به سرحد ولایت پادشاهی نجات و قبول گرفته با اهل و عیال و خویش و پیوند به خدمت بردند. شاه جهان آمد و آن فرزند او را به انواع عنایت و انعام و هدایت سرور از ساخت و منصب سهرادی ذات و پلک هر اسوار از اسوار گردانیده همراه به درگاه آورد. چون بنده کار آمدنی بود پانصد سوار دیگر اضافه مرحمت فرمود و شهبازخان را که به منصب دوزاری ذات و هزار و پانصد سوار داشت پانصد سوار دیگر افزود. به فرزنداری سرکار ساز بگورد و بعضی از محالات صوبه مالیه تعیین فرمود. به خون جبه اسب خاصه و بیل عنايت شد.

پیشکش شاه جهان: روز یکشنبه سیزدهم ماه مذکور فرزند شاه جهان پیشکشهای خود را که به نظر در آورد و در هر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و دیگر نقایس و نوادر تمام در صحن چهار که

به ترتيب چنده بيلان و اسبان را به سارهدی طلا و قهره آرمه در بر بر داشته بود به جهت
 خطر جوی او خود از جهر و که پائین آمده به تفصیل دیده شد. از آن جمله نعلی است نفیس
 که در بندر گزوه به جهت آن بردند به مبلغ دولت در پیه پنج نموده به و زش بر زده ناک است
 که هفتده متقال و پنج و نیم سرخ باشد. در سر کار می لعل از در زده ناک بیشتر بود جواهر پان
 تیر به همان قیمت منظور داشتند و دیگر بیلنی است، ارباب پیشکش عادل جان شش سالک و
 هشت سرخ يك لك رویه قیمت شد. تا حال به این کلامی و نقاست و خوش رنگی و شادایی نیم در
 ظریب آمده دیگر لباس چمکوره است از به بت عادل جان وزن يك ناک و شش سرخ چهل هزار
 رویه به گسردید وجهه سیمیه چمکوره آنکه در دکن سری است که آن را سالک [۱۵۸] چمکوره
 می گویند در وقتی که مرضی نظام الملک برار را فتح کرد روی به اهل حرم حدود
 به سیر باغ رفته بود یکی از عودات در میان سالک چمکوره بی لباس را یافته پیش نظام الملک
 برده از آن روز به لباس چمکوره شهرت یافت و در اوقات احمد نگر به تصرف ابر هم عادل جان
 که لحاب بیست در آمد. دیگر زمردی است هم از پیشکش عادل جان اگر چه از کن پوست
 اما به عایت خوش رنگ و بهیمن چنانچه به حال بر طور دیده شده. دیگر دو مروارید که یکی
 به وزن شصت و چهار سرخ که دو متقال و یازده سرخ باشد بیست و پنج هزار رویه قیمت شد. دوم
 شش زده سرخ در نهایت علقان و لطافت در زده هر رویه قیمت نمودند (دیگر لباسی است از
 بابت پیشکش قطب الملک به وزن يك ناک سی هزار رویه قیمت کردند) و یکصد و پنجاه تیر از
 آن حمله سفیل با سازهای طلا در رنجیر و غیره و به قیل با ساز قهره. گرچه بیست تیر داخل
 حقه شد اما پنج تیر به عایت کلامی و بهیمن است از بابت پیشکش نظام حاکم اول نور بخش
 که آن را زید درویش ملازمت گذر بد. تیر يك و بیست و پنج هزار رویه قیمت کرد بابت
 دیگر بهیمن از بابت عادل جان يك لك رویه قیمت سر نموده در جسال نهادم دیگر بهیمن بلند
 هم از پیشکش او يك لك رویه قیمت نموده گرا باز دم کردم. دیگر قیل قدوس جان و سام رضا
 از بابت پیشکش قطب الملک اینها را بر هر کدام يك لك رویه به باشد دیگر صدر آس اسپه عربی
 و عربی که آنها اسپه های عرب بود از این جمله به سبزی نهایی مرصع داشت اگر پیشکش های
 آن فرزند آنچه ارحاصه بود و آنچه اردیبداران دکن گرفته است به تفصیل مرقوم گرد به طول
 می کشد. مجلاً آنچه پیشکش های و معبول افتاد موازی بیست يك رویه به آمده حدود نوب
 چهل و بیستم پیشکش نمود و شصت هزار رویه به دیگر والدها و بی گمان گذراید که مجموع
 پیشکش آن فرزند بیست و دولت و شصت هزار رویه به که هفتاد و پنج هزار تومان رایج ایران و
 شصت و هفت يك و هشت هزار [۱۵۹ الف] حانی رایج نودان باشد چنین پیش کشی در این

دولت ابد پیوند از نظر نگداشته بود. توجه و عنایت بسیار بدو نمودم. در حقیقت فرزندی که شایان لطف و شفقت باشد دوست و بهجت رضامندی و خوشودی ابرودارم. قه نقالی نور از صر و دولت بر خود دار گرداناد.

توجه بویک کیهان شکوه به صوب ملک گجرات: چون در مدت صر شکار قیل بکسره بوده و میزدین ولایت گجرات و تماشای دریای شورهم داشتم و مکرر قسراولان رفته فیلهای صحرائی را دیده جای شکار قرار داده بودند به خاطر رسید که شهر احمدآباد و تماشای دریا نموده وقت برگشتن که هوا گرم شود و موسم شکار قیل بود شکار کرده متوجه دارا سلطانه آگره شوم. به این عربیت حضرت مریم نرمانی و دیگر بیگم و هنر محل را با اسبابی و کدرا خاجات زیادتی رو به آگره ساخته خود با جمعی که از همراهی آنها گزیر بست به رسم سیر و شکار متوجه صوبه گجرات شدم و شب جمعه آید تمام به میرکی و قرخی رمنو کوچ کرده در کنار تال تصبیه فرود آمده شد. صبح به شکار رفته یک سه گاو به بلوچان مردم شب شسه مهتاب خان را اسب و قیل حاضر هدایت نموده به حکومت کابل و سنگش رخصت فرموده و به انصاف و در شید خان را خلعت و سپ و قیل و خنجر و مرصع مرحمت نموده به کنگ و تعیین کردم و ابراهیم حسین را به خدمت بحشیگری دکن سر فراد ساختم و میرک حسین به واقعه نویسی صوبه مذکور مقرر شد راجه کلیان پسر راجه نودرمل که از صوبه و دیسه آمده بود به سبب تقصیر نی که به او نیست می کرد در دودی چله از سعادت کورنش محرومی داشت بداد تحقیق بیگناهی او ظاهر شد اسب و خنجر هدایت نموده همراه مهتاب خان به خدمت بگش تعیین نمودم روز دوشنبه به وکلای عادل خان طره های مرصع به طرح دکن مرحمت شد. یکی پنج هر ر در پی و دیگری چهار هراد رویه قیمت داشت چون قضایای وکلای ایران وکلای فرزند شاه جهان آن خدمت را چنانچه شرط بندگیست و خدمتگاری به تقدیم [۱۵۹۱ ب] رسانیده بودند. هر دو را به هدایتی منصب سر فراد ساختم رای و پایان در به حساب راجه بکرماجیت که در هندوان خطاب عمده ایست ممتاز ساختم الحقی بنده شایسته قایل تربیت است. روز شنبه دوازدهم به شکار رفته دو نیه گاو ماهدرا به هندو قندم.

چون از این منزل شکار دور بود روز دوشنبه چهاردهم چهار گروه و وکم کوچ فرمود در منزل مرصع کینه حس فرود آمدیم ده سه شنبه پانزدهم سه بیله گاوردیم یکی از آنها که کلانتر بود دوازده من به وزن در آمد در این دور از میرزا و رسم غریب خطری گذشت ظاهر آندوی را به شنبه سر دست می کرد اول یک تیر می اندازد و بعد به سوی د پرمی کند چون تیرش بسیار رون بود سر بلوقد تکیه بر سینه خود داده علوله را به ندان دیر می کشد که درست شود و

گرفتگی داشته باشد. قضا را در این وقت فربه به آتش خانه می رسد و بالای سینه جایی که سر می روی نهاده بود مقدار کف دست می سوزد. چنانچه زیر زنی بار و در پوست و گوشت نرو می نشیند و خیلی جراحت می شود و آنم سبب به میرا رسد. روز بیست و سه ماه دهم چهارمین شکر شد. سه ماده بله گاو و یک پو کهره بله گاو. روز مبارک شب هفدهم به دور، کوهی که آبشاری داشت و در دلت به ابرو واقع بود ریخته شد. گرچه در این ایام آب کمتر داشت ما چوب دره و روی پیس مر آب را از پلاسته بودند و نزدیک به رسیدن من گذاشتند به غایت خوب می ریخت. ارتفاعش بیست و یک بوده باشد. اگر رکوه جدا شده می ریخت در این قسم سر را می غیبت است. پیلانی مختاراً بر لب آب و سایه کوه خورده شب به اردو آمدم. در این روز به باد و جیب پوزی که به الماس فرزند شاه جهان گناه و را بخشیده شده بود دولت آسمان پرم در یافت.

روز جمعه هفدهم یک بله گاو، کلان و یک بوکره [۶۰ الف] و روز شنبه نوزدهم دهم دهم شکار شد. چوب قر و لال عرص کردند که در پر گاه حاصل بود شکر مر و آن است. در دوی کلانی در جادین مراد گذاشته روز بیست و سه بیستم یا جمعی از باده های بردن به حاصل بود که سه کوه مساحت داشت و شب ششم میرحسام الدین ولد میر جمال الدین حسین ابجو که به حاکم عضدالدوله اختصاص دارد به منصب هرزی ذاب و چهار صدمه در اصل و صافه در فرزی یافت. پادگار حسین گوش بنگی و پادگار نور بی در آن که به خدمت بنگش تعیین شده بدین موختت فرمود. در این تاریخ انگور حسینی ویدانه از کابل رسید به حدیث رفته آمده بوده. در این به رنده درگاه الهی از ادای شکر نعمتی اودا در است که با وجود سه ماهه مسافرت به انگور کابل در دکن تازه به تازه می رسیده باشد. روز دوشنبه بیست و یکم سحر آمد. بر روز سه شنبه بیست و دوم یک بله گاو نر و سه ماده و روز بیست و سه بیست و سوم یک ماده شکار شد. روز مبارک شب بیست و چهارم در کار نال حاصل بود. بزم پله ترسب و لب به نور شاه جهان و چندی را امری نظام و باده های حاصل پله عدیت شد. یوسف خان پسر حسین خان را که از حاکم لایق تر است است منصب به هاری ذاب و هر اردو به صدی سوار در اصل و صافه مرخصت نمودم و به هاری گوندو به رحمت فرمودم و به ایام خدمت و بیل سر فرزی یافت. رأی بهاری داس دیوان صد به دکن به خدمت آستانه پرم صادر گشت.

روز جمعه بیست و پنجم جاد سید خان به عید علم سر بلندی یافته و خلعت و اسب مرخصت نموده به صوبه دکن و خلعت فرمودم. امروز بدو میامی انداختم قضا را در دوزن دولتی نامه در حاکم کهری واقع شده بود. قریشه آمده بر سر شاخ بلندی نشست و همسایه بهایش به نظر در آمد بدو روز بروی دست گرفته در میان سه و دهم و از جای که ایستاده بودم [۶۰ الف]

شاه بیست و دو گر برد

دور شب بیست و هشتم قریب به دو گروه کوچ کرده در موضع جهان پور منزل شد. یک پور در این روز به بسوق ردم، رستم خان که از پندهای عمه فرزندش جهان اسپ و از پره پور با جمعی زبنده های درگاه بر سر میعادان گوید و آنه تعیین نموده بودند و در پیر و یک لک و بیست هزار رویه پیشکش گرفته. در این تاریخ به آستانه رسیدند و زاهد و اند شجاعان به منصب هر ری ذات و چهار صمصوا از اصل و اصافه سر فرار شد روز بنکاشه بیست و هفتم شکار بار و حره کردم. دور و شب بیست و هشتم یک پنه گاو کلان و یک پو کهره شکار شد. پنه دوازده من و نیم به وزن درآمد روز سه شنبه بیست و نهم سحرز شکار شد. بهلول میانه و الله پور کو که از خدمت گوندوانه آمده سعادت ملازم در یافتند. بهلول پسر حسن میانه الوسی است را اعدای در مدتی حال حین موکر صدق جان بود اما موکر پادشاه شاس روز آخر در دست پندهای پادشاهی انتظام یافت و در خدمت دکن فوت شد و بعد از پسرانش به منصب بر فراز گشتند گرچه هشت پسر داشت اند و پسرش هر دو به جوهر شمشیر روشناس آمدند. برادر کلان در آغاجو می و در میان سبزه و بهلول رفتار نه به منصب هزارری سر رسید یافت. در پیوست که در پندش جهان به پرها پور رسیده او را از بل ریست د سنه به منصب هر اروپا بندی ذات و هزار سوار می دواز صاحب و چون با حاکم ملازمت نکرده بود بسا از روی آستانه داشت به درگاه طلب فرمودم بی تکلف حربه بهر دیست. همچنانکه باطنش به حسن و شجاعت آزمائگی دارد در حربه ششم حاکم در سوری بیست. منصبی که بر پندش چون تجویر نموده بود به التماس در مرحمت شد و خطا سر رسید حاکم سرافراز [۱۶۱ الف] گشت. به پیر کو که بی جوان مرد به ست و بنده لایق تربیت است اور به خدمت حضور منصب و چنان یافته به درگاه طلب فرمودم.

روز کم شنبه عره ده آذر به شکار رفته یک مله گاو به بدون ردم. در این تاریخ ازو قعدت کشمیر به عرض رسید نوشته بودند که در خانه بریشم لروشی دود دختر دهاند به وجود آمدند که پشت هر دو که کم بهم منصب بود و سر و دست و پو هر کدام جدا جدا بودند. اندک زمانی رسیده بود و فوت شدند روز مبارکشه دوم در کنار تابی که دایره شده بود بیم پاله ترتیب یافت. لشکر خان را خلعت و قیل مرحمت نموده به خدمت دیوانی صده به دکن سر فرار ساختم و منصب از اصل و اصافه دود رو یا بندی ذات و هر اروپا صمصوا از حکم شد بهر کلای عادل خان دومهر کو کب طالع که هر کدام به پور پندها هر دستوری می شود تمام شد. سر بلند خان در اسپ و خدمت ابرام نمودم چون از الله پور کو که هم خدمات شایسته و تر ددان پسندیده

به قریح آمده بود به خطاب همت‌نمایی سر فراز ساخته خلع مرخص شد.

روز جمعه چهار گروه و یکپا و کوچ فرمود، هر کبه دیکان محل برول رایال اقبال گشت روز یکشنبه هم چهار گروه و یک پا و کوچ کرده در نوبه دهار منزل شد. دهار ر شهرهای قدیم است در آنچه بهرج که ر راجهای معبر هندوستان است در این شهر می‌بوده از عهد او هزار سال پیش گنبد و در زمان سلاطین ما یوه بر مدت‌ها که نشین بوده، و غنی که سلطان محمود تغلق به عزم تسخیر دکن می‌رفت قلعه از سنگ مر شیده بر فراز پشته امسی نهاده، ظاهرش غایت نمود و صفا دزد و درون قلعه از عمارات حلی است فرمودم که عرض و طول و ارتفاعش را محاسب کند طول درون قلعه دو رده طاب و هفت گز عرض هفت طاب و سیریه گز و عرض دیوار قلعه نود و نیم گز، ارتفاع ناکنگروه هفت و نیم گز ظاهر شد. دور بیرون حصار سجا بهج طاب بود. عمید شهنشاهی محاسب به دلاورخان که در زمان سلطان [۱۶۱۱] محمود پسر سلطان فیروز پادشاه دهلی حکومت ولایت مالوه به سلال داشت در معموره بیرون قلعه مسجد حلی بنا کرده در مقابل در مسجد میل آهنی مربع نصب کرده بود. چون سلطان به دژ گجراتی ولایت مالوه را به تصرف در آورد خواست که این میل را به گجرات نقل نماید کار فرمایان در وقت فرود آوردن احتیاط نکردند بر زمین افتاد و دو باره شد. یکی از آن هفت و نیم گز و دیگر چهار گز و یکپا و دورش یک گز یک پا و است. چون در آنجا صایع افتاده برد حکم کردم که لحت کلان را به آگره برده در صحنی روضه حضرت عرش آشیانی نصب کند که شبها چراغ بالای آن می‌سوخته باشند. مسجد مذکور دودار دارد. بر پیش طاق یک در صخره از شیر بلوچ سنگی نقش کرده اند بمصوب آنکه عمید شهنشاهی در سه سب و ثمان به این مسجد در ساس نهاده و بر پیش طاق دیگر نصیب نوشته اند که این چند بیت از آنجا است نظم.

حدایگان زمین کوک سبهر جلال	مرد اهل زمان آفتاب اوج کمال
پناه در پشت شریعت عمید شهنشاهی	که افتخار کند غرور از حیل و خصل
معین و نصرت دهن سب دلاورخان	که بر گزیده حیدر ابد یزد متعال
به شهر دهار بنا کرد مسجد جامع	به وقت سحر و خجسته بهر نور رخ فال
گذشته بود ر تاریخ سال هشتصد و هفت	که شد تمام ر قال در گنج آمال

و چون دلاورخان و زیدت حیات سپرد در آن وقت هندوستان پادشاه به استغلال نداشت و ایام هرج و مرج بود هوشنگ پسر دلاورخان که جوان رشید صاحب همت بود راسته بر سریر سلطنت مالوه جلوس نمود، بعد از فوت او به حسب تقدیر سلطنت به محمود حلی پسر خان جهان که وزیر هوشنگ بود منتقل شد و از ویه پسرش عیال الدین رسد. و بعد از آن

ناصرالدین پسر خیابان‌الدین پدر را زهر داده [۱۶۲ الف] پرسید شاهی نشست و او به فرودش محمود انتقال یافت و سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سینه سلاطین مالوه به محمود مذکور تمام شد. روز دوشنبه ششم بهشکار رفته يك تپه گاو‌ماده در بهندوق زدیم. به سیرزا الخرب‌الدین حسین کاشغری قبلی عایت مرده به خلعت صوبه بهگش رخصت نمودیم. به او دارام خنجر مرصع و مهر صد تونه و هشت هزار دروب انعام شد. دوشنبه هفتم در نال دهان يك مگر میج به بندون زدیم با آنکه سویی او به نظر درآمد و پانی ته اش در آب پناه بود به قیاس و لریه میان پشش زدیم به زخم تمام شد. مگر میج از عالم تهنگ جانور است و در اکثر آب‌های هندوستان می‌باشد به غایت کلان می‌شود و این چندین کلان نبود مگر میج دیده شده که هشت گز طول و یک گز و يك پا عرض داشت.

روز یکم شب هفتم چهاردهم گروه کوچ کرده سعد پور منزل شد. در این منزل رودخانه است که ناصرالدین خدیج بالای آنرا پل بسته و شیمها ساخته از عالم کالیاده جایی است و این رود را از اثرهای اوسب اگر چه عمارتش قابل تعریف نیست. چون در میان رودخانه ساخته شده و جویها و حوضها تربیت داده اند يك حوری به نظر در می‌آید. شب فرمودم که بر دوو جویها و آب‌ها چراغان کردند.

روز میار یکشنبه نهم یزم پیاله بریب بافت در این روز به زردند شاه جهان يك قطعه نعل يك رنگه به وزن به تامة و پنج سرخ که يك نك و بیست و پنج هزار در پیه قیمت داشت با دو مروارید تمام شد. و این نعلی است که در زمان ولادت من حضرت مریم مکامی والده حضرت هوش آقایی به رسم روزنامه یعنی التفات نموده بودند و سالها در سر پیج خاصه آن حضرت بود بعد از آن من هم نیز کاً با خود در سر پیج می‌داشتم قطع نظر از مالیات و عادت چون به حسب شگون برین دولت اید مقرون سادك و میمون آمده به آن [۱۶۲ ب] فرزند مرحمت شد. مبارك خان را به منصب هزار و پانصدی ذات و سوار از اصل و صافه سر بلند ساخته به قوجناری سرکار عیوان تعیین فرمودیم و به انعام و خلعت و شمشیر و دین ممتاز گشت به همت خان و رسم خان شمشیر مرحمت شد. به کمال خان قراول که از خدمتکاران قدیم است و همیشه در شکارها حاضر می‌باشد خطاب شکار حای عنایت نمودیم و دارام که به حسب صوبه دکن تعیین شده بود به انعام خدمت و قیل و مدیدن عراقی سو فراری یافته و خنجر بر دشمن خاصه مصحوب او به سیه سالار خان خانان اتالیق مرحمت شد.

روز جمعه دهم مقام فرمودم روز شنبه یازدهم چهار گروه باو کم کوچ نموده در موضع حیرت نزول اقبال اتفاق افتاد. روز یکشنبه دوازدهم پنج گروه کوچ کرده در پرگنه بدور منزل

شد این پرگنه از زمان پدرم، هیچ‌گیر گیرود می‌دارد مقرر است و در حقیقت وطن خود او شده صادرات و باغات ساخته و جمله باولی در سر راه اساس هده به عتایب خوش طرح و بد ۸ به خاطر رسید که اگر جی باولی ساخته شود به همین طرح باید فرمود که بسازند اما اولاد دور بر این باید ساخت. دور دوتا به سیردهم به شکار دهنه يك پله گاو به سیدوی ردم.

از تارپچی که قبل نور ریخت به پیش به حاصه آمده است که در دوسب عده خاص و دم می‌بسته باشد چون ر حیوانات دیل را به آب امت تمام است و باز خود ر صفت در سر می‌هو از درآمدت به آب محلول می‌شود و اگر آبی باشد که تواند درآمد آب ر مسك به خرطوم گرفته بر بدن خود می‌دیرد. به خاطر رسید که هر چند قبل از آب محلول است و طبع ر به آب مجبول است یعنی که در زمان از آب سرد متاثر خواهد بود فرموده که آب را شیر گرم کرده در خرطوم او می‌ریخته باشد روزهای دیگر که آب سرد بر خود می‌ریخت اثر دهنه و لرزه ظاهر می‌شد و در آب گرم به خلاف آن آسوده و معطوف گشت. و این نصرف خاصه می‌است.

روز سه‌شنبه چهاردهم شش گروه کوچ کرده در مقام سیلگه سر شد روز [۱۶۳] الف کم شنبه پانزدهم از دریای مهی گذشته نزدیک دامگده نروب اقبال مسودم شش گروه کوچ واضح شد دور مبارک شنبه شانزدهم مقام موده در سر آتشی که قریب به اردو واقع بود بر م پیاله توپ بافت. سر بلند خود را به عنایت علم مناری ساخته و قبل به حشیده به خدمت صوبه دگر ر حصد فرمودم و منصب و از اصل و ضافه هر ازوپ صدی ذات و هزار و دویست و دهم و حکم شد راجه بهیم برای رسیدن گذشته که به منصب هراری سرفراز است ر حصد خاکیر یافت. ر جبه بهر حیو دیندار یکلاده ر به منصب چهار هزار و مر بلند ساخته به وطن ر حصد فرمودم و حکم شد که چون به ملک خود برسد پسر کلانتر که جانشین او است به درگاه فرستد که در خدمت حضور می‌بوده باشد حاجی بویج که مر در قراولان است و نسبت سبقت خدمت و بندگی و بیم دارد به خطاب خامی سرافراز گشته.

روز جمعه هفدهم پنج گروه کوچ نموده در موضع ده‌دوله برول فرمودم روز شنبه هجدهم که عبدو مان بود بهار لر غفر بانی و لوازم آراسته کرده و یکپو کوچ فرموده در کنار بال موضع باگور منزل شد. روز یکشنبه نوزدهم قریب به پنج گروه مبتعت طی نموده در کنار دل موضع سمر به رایات اقبال بران رفت. روز دوشنبه بیستم چهار گروه و یکپو کوچ کرده به گنه (دوحد) محل برول رایات جلال گشت. این پرگنه سرحد است میان ولایت مانوه و گجرات نا از بدو ر عبور و قریب تمام راه جنگل و اسوهی در حد و سنگلاخ بود. روز سه‌شنبه بیست و یکم مقام کرده. روز کم‌شنبه بیست و دوم پنج گروه و یکپو کوچ نموده در موضع رساو برول فرمودم. روز

مبارک شنبہ بیست و سوم مقام ہرمودہ در کنار نال موضع مذکور یزم پیلہ ٹریب یافت۔
 روز جمعہ بیست و چہارم دو نیم گروہ قطع کردہ در موضع چالوت ریات اقبال بر فراشت
 در این منزل بارہ گران ملک کرتک [۱۶۳] آمدہ خونباری شود نمودند یکی از آنہا رجبر
 آہی را کہ پنج و نیم گز طول و یک سیر و دو دام ورد داشت پتہ سر آنرا در حلق تہادہ آہستہ
 آہستہ تمام را ہمہ آب فرو برد و ساعی در شکم او بود و بہ داذ آن پر آورد و روز شنبہ بیست و پنجم
 مقام شد۔ روز یکشنبہ پنج گروہ کوچ نمودہ بموضع نیمہ غروب آمد۔ روز دوشنبہ بیست و ہفتم
 بر پنج گروہ کوچ کردہ در کنار تالی میران نام تروں ہرمودہ روز سہشنبہ بیست و ہشتم چہار۔
 کردہ باز کم کوچ نمودہ نزدیک بہ نصب صحرای در کنار نال ورود ریات اقبال گشت گل پلوفر
 را کہ بہ ربان ہندی کمودی گوید بہ سہ رنگ می شود سفید و کیود و سرخ پیش از این کیود
 و سفید دیدہ اما سرخ نا حال بہ نظر دریا مدہ بود۔ درین مال سرخ گل بارہ سہ رنگ مشہدہ
 شد بی تکلف گلی است بہ غایت ددر و لطیف چہ مکہ گفتہ اند۔ پس
 و سرخی و تری خو ہد چکیدن

گل کنول از کمودی کلاتر می باشد و رنگش سرخ چہرہ اسب رمی در کشہر کنول
 مدبر گک ہم بسیار دیدہ ام و مقرر است کہ کنول دور می شکند و شب غچہ می شود و کمودی بہ
 خلاف آن دور غچہ می گردد و شب می شکند و روبرو سباہ کہ ہل ہل آنرا بہانوردہ می گویند
 ہمیشہ برین گلہا می شبید و بہ جهت خوردن شیرہ کہ در میان این ہردو گل است بہ درون می رود
 و بسیار چرن واقع می شود کہ گل کنول غچہ می گردد و تمام شب بہورہ در آن غچہ می ماند
 و ہمیر ہور در گل کمودی ہم و ہمدار شگفت از میان پر آمدہ برادر می کند۔ چون زیور سباہ
 ملازم دادہ می این گلہا ست شعرای ہندی آذر پس عاشق گل اعتبار نمودہ مصاحب ہالی در سنک
 نظم کشیدہ اند۔ از جمنہ ماسی کلاوت کہ در خدمت پدر می نظیر دماں خود بودہ بکہ در هیچ
 عہد و قرن مصفی مثل زنگدشتہ در ہشت روی جو آن ر بہ آفتاب چشم گشودن اورا بہ شگفتی
 گل کنول و بر آفتاب بہورہ از میان آن تشبہ دادہ و در [۱۶۴] جای دیگر بہ گوشہ چشم
 نگریستن محبوب را بہ حرکت گل کنول در ہنگام شستن بہورہ صبت کردہ۔

در این منزل انجیر از احمد آباد رسید اگرچہ انجیر برہاپور یافتہ و شیرین می شود اما
 بن انجیر کمداہ و شیرین تر است۔ نہ دوازده بہتر توان گفت۔ روز کم شنبہ بیست و نہم و مبارک شنبہ
 سیام مقام شد و درین منزل سر امر از خان را احمد آباد سعادت آستانہ یوس دریافت۔ از پیشکشہای
 و تسبیح مراد دلی کہ بہ ہاذہ ہزد روپیہ خریدہ بود باد بیل و دو اسب و ہفت رأس گاو بہن
 و چند نفوذ ہرچہ گجراتی مقبول افتاد و تمہ را بہ دی بخشیدم۔ سر امر از خان بیرہ مصاحب بیگ

است که از امری حضرت چنت آشیانی بود و حضرت هرش آشیانی او را به نام جلش مصاحب - بیگ نمی خواندند و من در آغاز جلوس منصب او را آورده به صوبه گجرات تعیین فرمودم و چون نسبت حائز برای مروتی به این درگاه داشت و در خدمت صوبه گجرات هم خود را معرکه ظاهر ساخت لایق تربیت دسته به خطاب سرافرازخان در حال سر آمد گرداندم و منصب او به دوهزاری ذات و هزار سوار رسید.

روز جمعه عرودیه چهار کرده پاو کم کوچ نموده در کنار نال جهسور برول فرمودم در این منزل دایمان سردار پیاده های خدمت مانی رو هر شک در کرده آورد. چون طعام به گوشت ماهی رعیت نام دارد خصوصاً به ماهی رو هر که بهترین قسمی هندوستان است و از تاریخ عبور گاتی چند تا حال که یازده ماه گذشته با وجود بهایت محض بهم نرسیده بود و سرور به دست آمد. به غایت محظوظ شدم و آسپه به دایمان عنایت فرمودم

گرچه از پرگنه د هوب داخل سرحد گجرات است غایب از این منزل در همه جبر اختلاف صریح ظاهر می شود صحرا و زمین نوعی دیگر، مردم به وضعی دیگر، ریاض به روش دیگر، جنگلی [۱۶۴ب] که در این راه به نظر در آمد درخت میوه دار مثل آبله و کهرسی و تمر هندی داشت و مدار محافظت زراعت بر تعارض رقوم است مراعات بر دو مرتبه خویش رقوم مشاهده هر کدام قطع زمین خود جدا ساخته اند در میان کوچه راه ننگ به جهت آمد و شد گذاشته و چون تمام این ملک ریگ بود است به ننگ برده و زده می که واقع می شود چندان گرد و غبار بهم می ریزد که چهره آدم به دشواری به نظر در می آید. به خاطر رسید که احمد آباد را بعد از این گرد آید باید گفت به احمد آباد.

روز شنبه درم چهار کرده پاو کم کوچ کرده در کنار دریای مانی منزل شد. روز یکشنبه سیم هم چهار کرده پاو کم کوچ کرده در موضع بر دله برول فرمودم در این منزل جمعی از مستشاران که به خدمت صوبه گجرات تعیین بودند سعادت آستان بوس دریافتند. روز دوشنبه چهارم پنج کرده کوچ کرده چمر سیم برول رایب جلال انفاق افتاد. روز سه شنبه پنجم و ششم کرده مسافت طی نموده در پرگنه موده رایب اقبال برافراشت در این روز سه نیله گار شکار شد. یکی زهمه کلاتر بود سیرده می و ده سیر به ورن آمد. روز کمشه ششم شش کرده کوچ فرموده در پرگنه مرید منزل شد و در میان قصبه گذشته موری یک هزار و پانصد رویه تار کردم. روز هفتم شش و نیم کرده کوچ کرده در پرگنه پلاد برول فرمودم در ملک گجرات کلاتر از این پرگنه نیست. هفت لک رویه که بیست و سه هزار تومان رایج عراق باشد حاصل دارد معموری قصبه هم خیلی است. در وقت آمدن در میان قصبه گذشته هزار رویه تار کردم. همگی هست

مصرف بر آن است که به پرهانه قیض به خلق خدا برسد. چوب مذاد سواری مردم این ملک به عرابه است مرهمین سواری همراه شد و نادر گرو. بر عرابه نشستیم. اما از گره و غبار بسیار از ر کشیم و بعد از آن تا آخر منزل بر اسب سواری کردم در [۱۶۵ الف] تئای راه مقر جان را حصد آید رسیده سعادت ملازمت دریافت. و بلكه به مروزید که به سی هزار روپیه خرید، بود پیشکش گذرید.

دور چشمه هشتم شش گروه و نیم کوچ نموده ساحل دریای شور محل نزول باد گاه اقبال گشته. کهنه پیر اربلرهای قدیم است و به قول برهمنان چندین هزار سال از بنای این گذشته در ایند زمینی ترتیبی بود و در جه نزدیک کنوا در حکومت این ملک داشته. اگر تفصیل احوال راجه مذکور به شرحی که برهمنان می گویند نوشته شود به طول می کشد مجعلا چون بوبت ریاست به راجه ابهی که در که به پیر او بوده می رسد به قصای آسمانی بلای می در ایس شهر نازل می شود و چندان گره و حال می دزد که تمام نزل و عدالت شهر در زیر خاک پنهان می گردد و بیاد حیات بسیاری از مردم زیر و بر می گردد نهایتاً پیش از نزول بلای می که راجه آید و پرستش می کرد به خواستش آمده از این سادات آگاه می سازد و راجه با عیال خود به چهار دمی آید و آن بت را با ستونی که در پس بت به جهت تکیه او داشته بودند همراه می برد قضا را چهار هم از طوفان بلای می کشد. چون مدت حیات و جه باقی بود به بند همان ستون کشتی و جودش به ساحل سلامت برسد و باز اواده تمیز این شهر می نمایند و آن ستون را به جهت علامت آبادانی و فراهم آمدن مردم نصب می کند. چون به زبان هندی ستون را استهب و کهنه مردم می گویند به این نسب اسب نگری می گویند و گاه به مناسبت ترناوتی کهنه اوتی نیز می گشتند و کهنه اوتی رفه رفته به کثرت استعنا کهنه ایت شده و این پیر از احاطم بنادر هندوستان است و متصل به جودی از جودهای دریای همان رافع شده جهاز به درون جود دمی آید و در بد و گروه که از توابع کهنه پیت است و نزدیک به دریا رافع گشته نگر می کند و او آنجا اسباب را به مرابها انداخته به بندر کهنه ایت می آورند و همین طوری در [۱۶۵ ب] وقت پر ساختن چهار اسباب در غریبا کروه می برند و به جهاز دمی آید. پیش از ورود مرکب منصور چند غرب از بنادر فرنگی به کهنه پیت آمده خرید و فروخت نموده اراده مراجعت داشتند. دور یکشنبه دهم خزانها را آراسته به نظرد آورده و در شخصت گرفته متوجه مقصد شدند. روز دوشنبه یازدهم من خود بر خراب نشسته تخیلاً يك گروه پردوی آب میر کردم.

روز سه شنبه دوازدهم به شکاد پرد رفته ده آهو گیرانده شد. روز گمشبه سیزدهم به لاشای قال تبارنگ سر سو رفته از میان دسته ساز و گشتیم و غریب پنجه از دوپیه.

نثار کردم ، در زمان حضرت عرش آشیانی امارت به سر راهه کلان دمی منصوبی شد مذکور
به حکم آن حضرت حصاری پخته از حشمت و آهنگ بر دور شهر ساخته و سود گر بسیار را اطراف
آمله درین شهر توطن گزیده اند خانه های به صفا و مبادلیک اسس نهاده مرده الحال روزگار
بصر می برند ، بارارش گرچه مختصر است عایناً پاکیره و هر جمعیت و کثرت است ، در میان
سلاطین گجرات تمعی این بندر میلی کلی بود و الحال در این دوات حکم است که از چهل
پک زیاده بگیرند و در دیگر بلاد عشور گویان دویک و هشت پک می گیرند و انواع نکالید و
مراحت به تجارت و مترددین می رساند و در چند که بندر که است چار پک می گیرند بلکه بیشتر
هم داد اینجا قیاس می توان نمود که تمعی بلاد گجرات در دمن حکم سابق چه مبلغ بوده
و نه نعمت که این نهاده در گاه اهردی توفیق بخشش تمعی کل ممالک محرومه که از حساب
و شمار بیرون است یافته و نام تمام از ملوک من بر فتاده ، در پناه حکم شد که ، تکه طلا و نقره
ده بیست ورت مهر و دو پیه معدوم تکه کنند ، سکه تکه طلا یک طرف لفظ جهت بگیر شاهی سه
۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ دیگر ضرب کعبایت سه ۱۲ جلوس مقر شد و سکه تکه ، قره یک دو در میان
تکه جهانگیر شاهی سه ۱۰۲۷ و بر دور آن این مصرع [۱۶۵ الف] ع

به نزد سکه نزد شاه جهانگیر طفر بر او

و بر روی دیگر در میان ضرب کعبایت و سه ۱۲ جلوس و بر دور مصرع دوم : ع

پس ارفتح دکن آمد چو در گجرات از مندو

در هیچ عهدی تکه غیر از مس سکه نشده و تکه طلا و نقره اختراع من است ، مثل تکه

جهانگیری فرمودم .

روز مبارک شنبه چهاردهم پیشکش امانت دمن منصوبی شد کعبایت در محل به صدر گذشت
منصب او از اصل و شافه هزار و پانصد دین و چهار صد سوار حکم شد ، مور لدین فلی به منصب
هزار دین ذات و شش صد سوار اصل و اصفه صرافاری دامت روز جمعه پانزدهم بر میل نور یخت
سوار شده بر سپ دو انیدم به صایت خوب درید ، در وقت نگاهداشتن هم خوب می ایستاد و این
مرتبیه سیوم است که می خود سوار می شوم ، در رتبه شانزدهم ر مداس و لندرا چنگه به منصب
هزار و پانصد دین ذات و هفت صد سوار از اصل و اصفه صرافاری شد ، در پیکشیه هفدهم به در استان
ام متخان رسید بایر پند باره میل عنایت شد ، در این چند دور که ساحل درهای شور معسکراف
بود از سود گر و اهل حرفه و از پب استحقاق و سایر مشو طنان بندر کعبایت را به نظر در آورده
فرخور حال هر کس است و طاعت و تخریج و بنددعاش مرحمت فرمودم و هم لدین تدریج سید
محمد صاحب سجاده شاه عالم و فرزندان شیخ محمد فوٹ و شیخ حیدر تیره میان و چیده الدین و

دیگر مشایخ که در احمد آباد - تونس در مدینه استقبال آمده ملازمت نمودند، و چشودن غرض تماشای دریا و مدینه و جزر آب بود در روز تمام مقام موده در مدینه شبیه نوزدهم راپات عربیت بهصوب احمد آباد برافراشت. بهترین اقسام ماهی که در اینجا بههم می‌دمند نامش عربیت است و ماهیگیران مکرر به جهت می‌گرفته آوردند می‌نکلف است بادیگر اقسام ماهی که در این ملک می‌شود لند تر و بهتر است. اما بیدات ماهی بهو نیست ده به بلکه ده هشت توان گفت و از غذا که مخصوص این گجرات است کچیری باجریه است و آندرا لبلده نیز [عرب] می‌گویند از اقسام بره غله است و این غله غیر از حبوبات در دیگر دیار نمی‌شود و سبب به سایر بلاد هند در گجرات بیشتر است و از اکثر حیوانات در آن تر، چون هرگز نخورده بودم فرمودم که نیاز (آماده) ساخته آورند. خالی از ادبی نیست مرا خورد خیلکی در افتاد. حکم کردم که درایم صوفیانه که انرا مترك حیوانی موده ام (و) از طعمهای بی گشت می‌خورم اکثر از این کچیری می‌آورده باشد در مدینه شبیه مد کردشش کوفه دیک باو کسج کرده در موضع گویا ساله سرلشند.

دود کم شبیه بیستم اندر گنگه بایره گذشته در کنار دریا فرو درآمد این من شش گروه بود.
دو در شب و شبیه بیست و یکم مقام نموده بر پیله تریب پادت و در همین آمد ماهی بسیار شکار
کرده به جمعی از پهلوانان که در محل مجلس بودند قسمت شد. روز جمعه بیست و دوم چهار کسروه
مستملی نموده در موضع یادیده معدت بزوی اتفاق افتاد در این راه دیوارها به نظر درآمد.
و دو نیم گز نامه گز پندار بقیق معلوم شد که مردم به قصد ثواب ساخته اند که چون حلالی
در راه آمده شوند پا در خود بران دیوار نهاده نفسی راست سازند و باز بی سدد غیر به فراغت
بر داشته متوجه قصد گردند و پس تصرف حاصه گجرات است. بسیار مرا این دیوار ساختن
نعرش آمد. فرمودم که در جمیع شهر به همین دستور دیوارها را بکارند.

دوره سیه بیست و سوم پنج گروه باو کم کوچ نموده کنار تالکا کریم محل نزول اودوی
کیهان شکوه شد. این تال را قطب الدین محمد نیر سلطان احمدی شهر احمد آباد ساخته و بر
دو طرف ریه پایها از سنگ و آهک شالوده در میان تال باغچه محصور و یکصدست عمارت پهناده
وارکند و تال تا عمارت میان پای بسته اند که راه آمد و شد باشد و چون مدتها برین گذشته اکثر
از هم ریخته و صایم شده و جایی که قابل شستن باشد نمانده بود. در پیولا که سر کب قبل به
صوبه احمد آباد توجه فرمود صفی جان بعضی گجرات اوسر کار پادشاهی شکست و ریخت آن
را مرمت نموده و باغچه آورد صفاداده عبادتی نوشرف [۱۶۷۱ الف] بر تال و باغچه ساخته
بی تکلف مندریست به عمارت مطبوع و دلنشین طرحش مرا خوش درآید. و در غلجی که بل واقع

است نظام الدین احمد که در وقت پندوم یک چندی بعضی گجرات بود یاغی ساخته در کنار تال مذکور در این وقت به عرض رسید که عبد الله خان به جهت زامی که با عابد بر نظام الدین احمد داشت در خدای این باغ را بریده است و تیر شیشه شد که در ایام حکومت خود در مجلس شراب مرد نامرادی را که حالی از طرفگی و مصحکی بوده به مجرد آنکه در سنی و پشعوری حرفی ناملازم از روی معایبه گفته طریق شده به یکی از غلامان خود شارت کرده که در همان مجلس گردنش را زده است از شنیدن این منقشه خاطر عدالت آئین به حمایت آشفته گشت و حکم فرمود که دیوانیان عظام هزار سواد دو آپ و سه آپه و را موافق یک آپه مقرر داشته، تفاوت آن را که هشتاد لکدام می شود از محال چه گزرا و وضع نمایند.

هر ارشاه عالی؛ چون در این مزرع مزاد شاه عالم بر سر راه و قح بود، فاتحه خوانده گذشتیم. شخصاً یک نك رویه خرج عبارت این مفره شده باشد شاه عالم پسر قطب عالم است و سلسله ایشان به محترم چه نیا منتهی می شود. مردم بن ملک را از خاص و عام عریب اعتقادی بدیشان است. چه بکه می گویند که شاه عالم احیای امور است می کرده و بعد از آنکه چندین مرجه را زنده ساخته بودند پدرش بر این معنی و لوف یافته مانع آمده است که دخل در کارخانه الهی کردن گستاخی است و شرط بدنگی نیست. قصداً شاه عالم خادمی داشت او را مرید نمی شد و پدهای ایشان حق تعالی پسری به او گرامت فرمود. چون به یست و هفت سالگی رسید در گذشت و تن خادم گریه و در وی کتان به خدمت ایشان آمده مروض داشت که پسر من فوت شده و مرا همین یک مرید بود. چون به توجه شاخ حق تعالی پسر گرامت فرموده بود امیدوارم که بادهای شما زنده شود. شاه عالم لحظه متفکر گشته به درون حجره رفته بد و خادم مذکور به خدمت پسر ایشان که اور بسیار دوست [۱۶۷ پ] می داشتند رفته لحاح و زادی می نمایند که شما رشاه لتمام کنید که فرزند مرا زنده سازند. پسر ایشان چون خرد سال بوده به درون حجره در آمده در این باب مبالغه می کند. شاه عالم می گویند که اگر شمارا سی باشد که به عوض او جان بدست تسلیم کنید شاید نشمن من قبول افتد عرض کرده که در آنچه رضای شما و خواست شما باشد من رضای من است. شاه عالم دستهای پسر خود را گرفته از زمین برداشته اند و روی سوی آسمان کرده گرفته اند که به رخدای عوض آن بر خاله این بر خاله را بگیرد در لحظه پسر جان به حق تسلیم کرد و شد اور بر بالای پلنگ خود جو یا بیده چادری بروی پوشیده اند و خود از حجره بر آمده به آن خادم گفته اند که به حقه برود و از پسر خود خبر بگیرد شاید سکه کرده باشد و نموده باشد. چون او به نامه می آید پسر را زنده می بیند.

مجملاً در ملک گجرات این قسم حررها بسیار به شاه عالم نسبت می کنند و من خود از رسید

مسجد که صاحب سجاده ایشان است و خالی از فضل و معقولات نیست پرسیدم که این حرف چه صورت دارد از گفتن ما هم از بند و جد نمود همین ملوک تشبه کنیم و به توانا رسیده و اخطم خداوند. اگر چه این مقدمه از آئین خود و وصل دور است عایناً چون در مردم شهرت تمام داشت به جهت خرابی نوشته شد و سلطان ایشان از بی سرای غایبی به عالم جاودانی در ستودن و ستایش و واقع شد در دادن سلطنت سلطان محمود بیکر، و صادرات مقرر به ایشان از آثار تاجخان ترپالی است که از اسرای سلطان عسکر بن محمود بوده.

روز دوشنبه ساعت پنجم در آمدن به شهر اختیار شده بود. روز یکشنبه بیست و چهارم مقام غریبیم حدین بنام غریبوز که کار به که نصب است از توابع هرات رسیده و مقرراتی که در هراتمان هیچ جا غریبوز به نویی کاربرد نمی شود با آنکه یکنه از او چهار صد گروه ساعت است و فاصله به پنج ماه می آید پسند [۱۶۸ الف] درست و تازه آمده و آن قدر آورده اند که به جمیع هندو کفایت کند و بکار این گونه از بنگاله رسیده و با وجود هزار گروه ساعت اکثر تر تازه آمده چون به کفایت میوه لطیف و نازک است همانقدر که به جهت ندیگی کفاف باشد پیاده های دا کچو کی دست به دست می رسانند، زبان از ادای شکر رسم این کامر است. مصرع:

شکر مستهای تو چندان که تسکین تو

درین تاریخ امنیت بخاطر در دندان قیل گذرایند به کفایت کلان که یکی از آرسن و عود است طسوطول و شایسته طسوطول و شایسته است. سپس و دوسیر به ورن در آمد که بیست و چهار و نیم من عراق باشد. روز دوشنبه بیست و پنجم به داند گذشته خوش گهری در ساعت مسعود به و کی و لرغی متوجه شهر غلام و هر لیل صوبیت گنج که از بیلان دوستانه من است و در صورت و سیرت تمام عید بل آنکه من است بود چون اعتماد بر سوارای خود و خوش جلوی بود اشتهار سوار گفتیم. خلقی انبوه از مردم درزد در کوچه و بازار و در دیوار بر آمده منتظر بودند، هر یک شهر احمد آباد چنانچه شید و شید بود به نظر دنیا آمد. اگر چه سید و سکه بار و وسیع و عریض گرخته اند غایباً دکانها را در خروج و دست بازار ساخته اند حمارش همه از چوب است و ستون دکانها باریک و دیوار و کوچه و بازار پر گرد و غبار از حال کا گریه فایز و نازک که به اصطلاح آن ملک به عدد گویند نازکنان شادیم و به عدد به معنی مبارک است منازل سلاطین گجرات که در حدود به عدد و الملح بود درین چنانچه بیست سال عمر ایستاده و اثری از آنها ساخته غایباً جمعی از بندگان سا که به حکومت آن ملک نیستی بوده اند حمارات ساخته اند و در این ولایت که از هندو متوجه احمد آباد غلام مریخان منازل قدیم را از سر نو ساخته شبتهای دیگر که ضروری بود مثل چهره که طسوطول و غیره تزیین داد.

چون امروز روز در مبارک فرستاده جهان بود [۱۶۸۸] به رسم معهود ورا بعللار دیگر اجناس و زر فرمودم و سال بیست و هشتم از مولود مسعود او به حرمی و نشاط آواز شد امید که حضرت واهب العطا یا اود به بی یادمند بدگاه خود ادرانی داراد و از همردوست پر خوددار کند. همدین روز ولایت گجرات را به جاگیران برده مرصحت فرمودم. از ظلمه مندوان پسر کهبایت به راهی که آمدم بکصل و بیست و چهار گروه هست و بیست و هشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کهبایت دودور مقام اتفاق افتاد و از آنجا تا به شهر احمدآباد بیست و یک گروه بود و به پنج کوچ و دو مقام علی شد. مجملأ ارمندو تا کهبایت و از کهبایت تا احمدآباد به شرحی که گذشت یافت بکصل و چهل و پنج گروه مسافت به دو ماه و پاره دوازده آمدم و درین مدت همگی سی و سه کوچ و چهل و دو مقام شد.

دو روزه بیست و هشتم به دیدن مسجد جامع که در میان بارار واقع است رفته به چندی از فقرا که آنجا حاضر بودند فریب پند و رویه به دست خود حیر کردم پس مسجد از آثار سلطان احمد بانی شهر احمدآباد است مشتمل بر سه در و در هر طرف بر در و مندری که به جانب مشرق واقع شده مقبره سلطان مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد پسر و قطب الدین نیز از او آسوداد. طول صحن مسجد غیر از مقصوده بکصل و سه ذراع است و عرض هشتاد و نه ذراع. بر دور آن یوانی ساخته اند به عرض چهار ذراع و سه پا و فرش صحن از شمش تراشیده و ستونهای یوان رنگ سرخ است. و مقصوده مشتمل است بر سی صد و پنجاه و چهار ستون و بالای ستونها گنبد داده اند. حول مقصوده هفتاد و پنج ذراع و عرض سی و هشت ذراع است. و فرش مقصوده و محراب و میر از سنگ مرمر ترتیب یافته هر دو باروی پیش طاق دومبده پر کرده و سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه درخایت اسامی نقاشی و نگاری کرده اند و به جانب راست در است شیر متصل به کنج مقصوده شاه شین جدا کرده و از میان ستونها به نخته سنگ تراشیده اند و دور آن را تا سقف [۱۶۹۱] مقصوده پنجره سنگ تراشیده بد عرض آنکه چون پادشاه به نماز جمعه و عید حاضر شود با جمعی از مخصوصان و مقرران خود بران بالا رفته ادای صلوٰه نمایند و آنرا به اصطلاح آن ملک ملوکخانه گویند و همان که این تصرف و احتیاط به جهت هجوم عام شده باشد و الحاق این مسجد بپای است به عایت عالی.

روز کم شنبه بیست و هشتم به خانقاه شیخ و حید الدین که نزدیک به دولتخانه بود رفته بر سر مراد ایشان که در صحن ساخته واقع است و کعبه خوانده شد. این خانقاه را صاحب حسن که از امرای همایون بود ساخته است. شیخ از خلفای شیخ محمد عوث است اسطیحه که مرشد به خلافت ارمباعات کند و زادت ایشان برده بیست و روشن بر بزرگی شیخ محمد عوث و شیخ

وجیه الدین به طایب صودی و کمالات متوی آراستگی داشت و پیش از این به سی سال دین شهر و دینیت حیات سپرده و بعد از آن شیخ عبد الله به وصیت پدر بر مستند اوشاد نشسته و به عایت درویشی مرثاضی بوجه و چون مشارایه به جواد رحمت ایزدی پیوست بر دندش شیخ اسحاق جانشین گشت و بعد از آن زودی به عالم بقا شتافت و بعد از او برادرش شیخ حیدر صاحب به جاود شد و الحال در قید حیات است و بر سر مزاد جدو آبی خود به طاعت درویشان و نیماز حال ایشان مشغول و تر صلاح در تاجگذاری گذارش ظاهر چون هرس شیخ وجیه الدین در میان بود يك [۶۹۰ باب] هزار و پانصد و پانصد به جهت خرج هرس عایت شد و هر دو پانصد و پانصد به دیگر به جمعی از افرائی که در خانقاه ایشان حاضر بودند به وصیت خود شیر کردم و پانصد و پانصد به دیگر شیخ وجیه الدین لطف نمودم. همچنین به هر کدام از خویشان و منسوبان ایشان در حدود حالت خرجی و زمین مرحمت شد و شیخ حیدر فرمودم که به جمعی از درویشان مستحقان را که معرفی به حال آنها داشته باشد به حضور آورده خرجی و زمین التماس نماید.

روز پنجشنبه به سیر رستم باری رفته يك هزار و پانصد و پانصد در راه شاد کردم بادی به اصطلاح اهل هند باغ را گریه و این باغیت که برادرم شاه مراد به نام هرس خود رستم ساخته بود يك جشن بهار در شب را در این باغ کرده به چندی از پده های خاص پیاله عایت نمودم و آخر همه به باغچه حویلی سکنند که در جواد این باغ واقع است و الحیرش به عایت خوب رسیده بود رفته شد. چون میوه به دست خود چیدن ندی دیگر داده و من تا حال انجیری به دست خود بچیده بودم در این زمین سرافرازی و هم منظور بود. بی تکلفا به رستم شیخ سکنند و گجراتی الاصل است و خالی از معقولات نیست و هر حال سلامین گجرات استحضار تمام دارد و مدت هشت نه سال است که در سلك بلدها منتظم است. چون فرزند شاه جهان رستم خان را که از همده های اوست به حکومت احمد آباد مقرر فرموده بود به التماس آن سرزند رستم باری را به مناسبت اسمی به او بخشیده شد.

در این روز راجه کلیان زمیندار ولایت ایلد سعادت آستان بزمی در باقعه يك زنجیر قبل و نه اسب پیشکش گذرانید. قبل را به او بخشیدم. این زمینداران معتبر سرحد گجرات تست و ملك او متصل به گجراتان و اما واقع است و سلاطین گجرات پیوست بر سر راجه آنجا لشکر می کشیده اند اگر چه بعضی اطاعت کوتاه می کرده ند و پیشکش می داده غایتاً خود به زمین هیچکدام بر نماند و بعد از آنکه حضرت عرش آلبانی فتح گجرات فرموده اند افراج منصور بر سر او تعیین شده چون خلاصی خود را منحصر در اطاعت و فرمان پذیری نگریه بندگان و خواهی اختیار نموده به سعادت آستان بوسی شتافت و از آن تاریخ در سلك بلدهای منتظم است و هر کس به حکومت

احمد آباد همیسی می‌شود به دیدن او آمده در وقت کار و خدمت با جمعیت خود حاضر می‌باشد.
روزشبه غروماه بهس‌سه ۱۲ چندسین که از زمینداران عمده [۱۷۰ الف] این ملک
است دولت آستابوس دریاخته نه‌اسب پیشکش گفتارید. روز یکشنبه دوم به راجه کلین
زمینداران بدروسید مصطفی و میرزا غل‌یل عنایت‌مزد. روز دوشنبه به شکار باز و عمره سوار شده قریب
به پاهندوپه در راه نثار کردم درین تاریخ به پای زولایت بدخشان رسید.

روز سارک‌شنبه ششم به صیریاغ ضلع که در موضع سیر خیر واقع است شناخته شد هزار و
پانصد رویه در راه نثار کردم و چون مراد شیخ احمد کهنو بوسره و آلم بود محبت بد. بجا
رفته فائجه خوانده شد. کهنو نام قصبه است از سوکار ناگورو مولد شیخ از آنجاست و شیخ
در عهد سلطان احمد که بی شهر احمد آباد بود، بوده‌اند و سلطان احمد به یشن ارادت و اخلاص
تمام داشت و مردم این ملک را قریب اعتقاد است به ایشان و ز او بی گیار می‌دند و در هر شب
جمعه خلعتی آئینه از وضیع و شریف به دیارت ایشان حاضر می‌شوند. سلطان محمد پسر سلطان
احمد مذکور عبارات عالی از مقبره و مسجد رخا طاه بر سر مرار ایشان بنا نهاده و متصل به مقبره
در ضلع جنوب تالی کلان ساخته و دور این را ادستگ و آلمک ریخته بر آورده و تمام این عمارت
در زمان قطب‌الدین و به محمد مذکور شده مقبره چندی از سلاطین گجرات بر کنارتال در طرف
پای شیخ و آلم است و در آن گنبد سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید بیوه
سلطان مظفر که آخرین سلاطین گجرات است آسوده بد بیکره در میان اهل گجرات بروت
بر گشته را گویند و سلطان محمود پروتهای کلان بر گشته داشته به این نیست بیکره می‌گفته‌اند
و متصل به مقبره ایشان گنبد خورنن آنهاست و بی تکلف مقبره شیخ به عمارت عالی و جای
نفس است و اردوی نیاس و نهضت پنج لک رویه صرف این عمارت شده باشد [۱۷۰ ب]
الله اعلم بالصواب.

بعد از فراغ زیارت به باغ فتح دفته شد. بی باغ در بیسی واقع است که صیه سالار عابدین
اتالین بانو که خود را به مظفر مخاطب ساخته بود، جنگه صف کرده شکسته‌ده از این جهت
باغ فتح نام نهاده و اهل گجرات فتح باغی می‌گویند.

تفصیل این اجناله آنکه چون به میان اقبال حضرت مرش آشیانی ملک گجرات مضمون
گشت و تنو به دست افتد اعتمادخان به عرض رسانید که پسر قلیا می‌است چون سلطان محمود
مردم بنامد و از اولاد سلاطین گجرات نیز هیچکس نبود که به سلطنت بر دایم ناگزیر صلاح
وقت را منظور داشته چنین ظاهر است که این پسر سلطان محمود است، سلطان مظفر نام کرده
به سلطنت بر داشتیم و مرهم بد بر ضرورت قبول بی معنی نمودند. چون آن حضرت قول اعتماد

حاکم را درین مواد معسر نداشتند و را وجودی نهادند و مدتها در میان عو صا ن خدمت می کرد و توجه به حال او نمی فرمودند باو پس از منچور گریخته به گجرات آمد و چند گاه در پناه زبیداران می گذراید و روزگار به سر می برد تا آنکه شهاب الدین احمد خان را از حکومت گجرات معزول ساخته احمدخان را به جای او تیس فرمودند و جمعی از نوکران شهاب الدین که در عهد گجرات شده بودند ازو جدائی گزیده به امید نوکری احمدخان در احمدآباد ماندند. بعد از آنکه احمدخان به شهر درآمد بدو رجوع آورده اقلی از جانبدار یافتند و بدو رفتن نزد شهابخان داشتند و برای ماندن در احمدآباد چون اراده جهت نمیدی است وادچاره کار در آن دیدند که خود را به تنو رسایند و را دست آویز کته و آشوب سازند و به بی عزیمت شصدهفتصد سوار از آن جماعه نزد تنو رفته و را لو بنا کانهی که تنو در پناه او بود برداشته متوجه احمدآباد شدند و تا رسیدن به حوالی شهر بسیاری از بیدولان را بمطلب بدو پیوستند و قریب به دوهزار سوار از قو و و هن گجرات جمع شدند. چون امتداد نامه از این { ۱۶۷۱ الف } رسیده و قو و یساعت شیرخان پسر خود را در شهر گذاشته عمره بمطلب شهابخان که متوجه درگاه شده بود شتاب با تعداد ارتسکین این شورش دهد با آنکه اکثر از مردم محبوب ازو جدا شده بودند و از قو و یساعتی بازماندها نیز حرف یونانی می خواند با چار به رقابت عثمان خان عطف عنان نموده قضا را پیشتر از رسیدن آنها سو به حضور احمدآباد در آمده بود. دولتخواهان در سوادشهر به یریب صفوف پرداختند و مفسدن از قلعه بر آورده بر عرصه کار در و شتافتند و چون فرج اعلی اذبار سردار شد آنچه از نوکران شهابخان مانده بودند همه به یکبار راه بی حقیقی سپرده به قسیم پیوستند و شهابخان شکست خورده به صوب پتن که در تصرف بندهای پادشاهی بود شتافت حشم و بنگاه او به غار برفته و نو به این مفسدان معصیه و خطایها داده بر سر قطب اندین محمدخان که در پرتگه برود بود رفت و نوکران منارالیه نیز به شورش نوکران شهابخان طریق یونانی سپرده جدائی اختیار نمودند. چنانچه شرح این وقایع در کبریا مسطور است آخر قطب اندین محمد خان را قول داده به درجه شهادت رسانیده مال و اموال او که برابر خزینه هردی شوکت بود به تاراج حادثات رفت و قریب به چهل هزار سوار در اسلحه فرصت بر گرداورد هم آمده. چون صورت واقعه به عرض حضور عرش آشیانی رسید مباد خان حاکم بیرو بخابدا با جمعی از بهادران رزمجوی بر سر او تیس فرمودند و روزی که مباد خان به حوالی شهر رسیده صفوف الفیل آراست تخمینا هشت سوار در سر داشت و نو با سی هزار سوار در برابر آئینه ها کر ادبار مائز خود را ترتیب داده به داذ قنال و جدال بسیار سیم فتح فیروزی بر علم دولتخواهان و دید و تنو شکست خورده به حال بناء راه ادبار پیش گریخت و

وراجه آنچه گریخته به رخ مهندره رفته است. چون از خاندانان لایق تربیت بود، منصب او از اصل و اصناف سهزادی ذات و دهر رسوا حکم فرموده به غایب تقاره واسپ و خطب سرافراز ساختم. در میان سرحد اودینه و گلکنده دوربیدار و راجه بودند. یکی راجه خورده دوم راجه مهره. ولایت خورده به تصرف بندهای درگاه درآمد. بعد از این تویت راجه مهندره است و به کرم الهی امید چنان است که قسم همت پیشتر هم بگذارد در بتوقت عرفداخت قطب الملک به ورنند شاه جهان رسیده که چون ملک من به سرحد پادشاهی قریب شده مراست بدگسی به این درگاه هست امیدویم که به مکرم عن فرمان شود که دست تصرف به ملک من دراز سازد و این دلیل است بر جرأت و جلالت او که مثل قطب الملک همسایه ازو در حساب است. درین تاریخ اکرام خان وند سلام خان را به فوجداری فتح پور و بو حی آل سرافراز ساختم و خطب و قبل مرحمت نمودم. چندمین رسیدار هلود به خدمت واسپ و قبل مستر گشت و به لاجپن قاتال بیل ضایت شد و همدین روز معطر [۱۷۲۶] پسر میرزا بی بی رخا سعادت استا بوس دریافت داده از دختر پاره رهنبار کچ بود. چون میرزا باقی به خدمت حق پیرست و ریاست تهته به میرزا جانی رسید از توس میرزا جانی پناه به رهنبار مذکور برد و حقوقیت ساحال دراز حدود گذرایند درین ولایت که نزول موکب ایال به احمد آباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود. اگرچه در میان مردم صحرائی شونما بافته وار رسم و عادت بیگانه است غایتاً چون سینه ایشان را دست حمتکاری و حقوق بدگسی از زمان حضرت صاحب قراق اماراه پرها به درین زودمان هایشان ثابت است دعوت احوال الارام شمرده بالفعل دهر از رویه حرجی و حمت ضایت از مردم و مصیبتی که در حور حال او باشد مرحمت خواهد شد. شاید کسی در سبب بیگری خود را خوب سازد و در کم نشیبه به باغ فتح رفته سرگل سرخ کرده شد. یک تخته خوب شگفته بود. درین ملک گل سرخ کمتر شود و در یکجا انقدر غنیمت بود. شقایق را دشت بدتود، تمبر رسیده هم داشت. هر چند انجیر به لاسه خود چدم آنکه از همه گلانتر بود و در فرمودم. همت و بیم توله به ورن درآمد. درین تاریخ هزاروپ صد خریده کادیز که حاق عالم پیشکش فرستاده بود رسید. هزار خریده به بندهای که در رکاب حاضر بودند اهدا شد و پانصد خریده به اهل محل، و چهار روز درین باغ به عیش و کامرانی گذرانده شب دوشنبه بیست و چهارم به شهر درآمد از این خریده جدی به مشایخ احمد آباد هدایت شد و باعث تمجید آنها گشت. چه در ملک گجرات خریده به رعایت دیون دیده می شود و از خوردن این خریده حیرت مایند که در عالم چنین نعمتی هم بوده است. روز مبارک شبه در باغچه نکیه نام که درون دولتمانه واقع است و آید یکی از سلاطین گجرات ساخت بر میانه نوبت یاعت و بندهای خاص به ساعرهای لبریز ضایت سرخوش

گشتند پختنخانه انگور درین باغچه به کام رسیده بود. حکم فرمود که جمعی از بندها که پالانخورده اند غرضهای [۱۲۳ الف] بگور به دست خود پیچیده مرده سارند.

روزی شب عزم سفر آمدن از احمد آباد کوچ فرموده درایت مراجعت به صوبه ملو به امر اشراف و نا دولتهای که بر کنارتل کاکریه ترتیب داده بودند سارکان ششم سرور درین منزل مقام واقع شد. روز مبارک شب چهارم پیشکش مهربان به نظر گذشت. تخته که به سید داشته باشد و حاضر به آن رحمت نماید، بود. زمین خجالت پیشکش را به فرزندان خود در که درون محل گذرایند از جواهر و مرصع آلات واقفیه موزی پتلك در پیه قبول نموده تمهیداً به او بخشیدم و داسپن کچھی هم فریب به صدر آس گرفته شد. اما اسپ برجسته بود که تعریف توان کرد. روز جمعه پنج شش کرده کوچ فرموده بر کنار دریای محمود آباد نزول اجلال افغان افتاد. چون مردن شاه جهان رستم خان را که اره هده بندهای اوست به حکومت گجرات می گذشت به التماس آنفرید هم و نقاره و حنمت با خیمو مرصع عنایب فرمود. نحال درین دولت رسم بود که به بر کر شاهزاده علم و نقاره مرصع شود. چند بچه حضرت عرش آشیانی با کمال شغف و مهر بانی که همی داشتند تجویز خطاب و علم و نقاره به برای من فرموده بودند. چوب بوجه و انصاف من نسبت به آن فرزید به حنی من که در هیچ مرتبه از من خطاب حوئی او از دست توام داد و درو قع فرزید دست شایسته و به همه رعایت ریزنده و در صوبه من هم دولت بهر جانب که روی حمت نهاد آن مهم را خاطر شعری من صورت داده، و هم درین روز مقرر بخاب رخصت وطن یابم.

چون مزار قطب عالم پدرش، عالم بخاری که در موضع پیوه واقع است بر سر راه ولع بود، خود به آنجا رفته با قصد رویه به مقیدن آن مقام غیر کردم. روز شب ششم در درستی محمود آباد به کنشی بسته شکار ماهی کرده شد. بر کنار آب مذکور مقبره سید مبارک بخاری واقع است که از برای عهده گجرات بوده راین چهارم را حد [۱۲۳ ب] اردو فرزندش سید میران ساخته و به عایب گنبدیست عایی و بر دور آن حصاری از سنگ و آهك در نهایت استحکام ترتیب یافته. تخمیناً اردولك روپیه پیشتر خرج شده باشد. مقبره های سلاطین گجرات که به نظر درآمده هیچ کدام ده پت این نیست. هر چند آنها صاحب بوده اند راین و کو شایداً همت و یوفی شده اند است ع

کرو مانند به گیتی یاد نگاری

روزی یکشنبه مقدم فرموده بشکار ماهی کرده شد. چهار صیغهای به دم افتاد. در آن جمله يك ماهی بی پولك به نظر درآمد که آن را سنگ ماهی می گویند. شکمش به ضایع کلان و برآمده

می نمود فرمودم که در حضور چاک کرده اند. از میانش ماهی پوئکدر بر آمد که تازه فرو برده بود. روز تفریحی در آن نوبت، حکم کردم که هر روز وزن کنند سنگهای شش دیم سیر و بنظر در آمد و آنرا که فرو برده بودند نوبت به دوسیر ظاهر شد. روز دوشنبه هشتم چهار گروه و یک پو کویچک فرموده در موضع موده منزل شد. مردم آنجا تعریف برسات گجرات می کردند. قضایا شب گذشته و امروز تا جاست بیلکی باران شد. گرد و خاک فرو نشست و چون ای ملک درنگ بوم است یقین که در برسات گرد و غبار نباشد و گل ولای نشود و صبح را سیر و غم نگرند خوب خواهد بود. بهر حال نمونه برسات هم دیده شد.

روز سه شنبه پنج ویم گروه کوچ کرده در کنار موضع چترسیر نزول و آب انبار و در لیم منزل خیر رسید که با سنگ سیورده جان بهما لکان جهیم میرده و تحصیل این اجمال آنکه سیورده گروهی است از ملا حقه خود همیشه سرویا برهت می باشند جمعی مسووعه سروریش و پروت می کنند و بعضی می ترسند و لباس دوخته نمی پوشند و مدار اعتقاد آنها بر این است که هیچ چانداری آزاده باید ساخت و طایفه پتیا (خوار پادشاه) آنها را پیرو مرشد خود می دانند بلکه سجده و پرستش می نمایند و این سیورده در مرقه اندیکی در پنا گوشت و دیگری در اکرهل مانوسنگه مذکور سردار طایفه کرهل بود و پانچند کلان [۹۷۴ الف] گروه پنا هر دو پیوسته در خدمت حضرت هوش آشیانی می بودند. چون آن حضرت شکار شدید و صرو گریخت و من از پی او ایلمار کردم دای سنگه بر پیه زمین در بیکایر که یمن نویست و نوشتن آن حضرت به مر تبه اعارت رسیده بود ارمان سنگه مذکور مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرا می پرسد و آن سیاه زبان که خود را در علم نجوم و تسخیرات ماهر می گرفت بهار می گوید که نهایت سلطنت ایشان تا دوازده سال است و آن عرب میبوت به اعتماد این سخن بی رحمت به وطن خود رفت و چون از آنکه حق جل مجدد به این یارمند را به کرم خود برگزید و همچنان قبح و نصرت به بند خلافت منمکی گشتم شرمیده و مرا افکنده بدرگاه آمد چه به احوال او در جای خود گذارش یافته.

انقضای سنگه مذکور در همان سیبهار ماه به علت جزام متلاشه و اعضایش از هم ریخت تا حال به رندگانی که مرگ از آن به موافق بهتر است، در بیکایر روز گذارده می بود و در روزی او را به یاد ورده حکم طلب فرمودم. در اتنای راه که بدرگاه می آوردند از ظلمت توجهم دور خورده جان بهما لکان جهیم میرده. هرگاه بیت این یارمند درگاه از وی مصروف بر عدالت و حیر باشند، یقین که هر کس در حق من بداند بشود در خور بیت خود جزا خواهد یافت. طایفه سیورده در کثر بلاد هند می باشند عاباً در ملک گجرات، چون سدا رسد او خبر دهد و مشورت بر او بایسته است. سیورده بیشتر می باشند و قریب پنجاه منزل به جهت بودن و عبادت کردن آنها

ساخته اند که در حقیقت دارا لقمان است در و دختر خود را پیش سیدرها می فرستند و اصلاً سبها و امروس در میان نیست. انواع ساد و بیس کی از آنها به وقوع می آید. بنا برین حکم به احوال سیدرها فرمودم و مرا این به اطراف فرستاده شد که هر جا سیدرها باشند از لمر و آن بر آورند [۱۷۲ب]

دور کم شبه دهم به شکار رفته دوباره گاو یکی نرو دیگری ماده به بیرون ردم. درین روز سرد لاردم خان از پیش که به جدی پدرش تمنا بود آمده سعادت زمین بوس درخت و اسب کوچکی پیشکش گذرایند. به غایت خوش شکل و خوش سواری. تا به ملک گجرات در آمده ایم به این خوبی اسب هیچکس پیشکش نیاورده باشد قیمت هر اردو پیه حکم شد.

روز مبارک شبه پادشاه در کنار تال مد کور بزم پیاله بر تپ یافت جمعی را بندهای دو گاه را که به خدمت این صوبه تعیین شده اند مشمول عواطف و نوازش پدریخ ساخته رحمت فرمودم. از جمله شجاعان سربدارا به منصب دوهرا دو پاهند و دو دهر رسو را در محل و اضافه سرافران فرموده تقاره و اسب و خطب حنا پشند. و همسکان و به منصب هر اروپا صدی و ششصد سوار سربلند ساخته خطب وکیل نطف فرمودم که بیت خان که به خدمت دهرانی صوبه مذکور اختصاص دارد هر اردو صدی ذات و مسند سوار از اصل و صافه سنار گشت. صقی حال بخشی به اسب و خطب سرافران شد. حواچه عاقل را به منصب هر اروپا صدی ذات و ششصد و پنجاه سوار از اصل و اضافه اختصاص بخشیده به خدمت به نیگری حدیان عین فرمودم و به خطاب جاقل حامی امتیاز یافت. و سی هر اردو به وکیل قطب الملک که پیشکش آورده بود دهم مرحمت شد. درین تاریخ فرزند شاه جهان نار و پهی که در روح آباد به جهت او آورده بودند به نظر گذرایند. قاضی این کلانی دیده نشده بود. فرمودم که وزن کنند. پهی بیست و سه توله و ده دانه و ناز چهل و نیم توله بر وزن در آمد. و در جمعه دوازدهم به شکار رفته دوباره گاو یکی نرو و دیگری ماده به بندوق ردم.

روز یکشنبه چهاردهم به شیخ اسمعیل ولد شیخ محمد غوث خلعت و پانصد روپیه خرجی عنایت فرمودم. روز دوشنبه پانزدهم شکار رفته دوباره گاو به بندوق ردم. روز سه شنبه شانزدهم به شیخ گجرات را که به مشیعت آمده بودند، مرتبه [۱۷۵ الف] دیگر خلعت و خرجی به اراضی مددمنش لطف نموده رحمت فرمودم و به هر یک از آنها کتابی رکنا محاسبه حساب مثل تفسیر کشاف و تفسیر حبیبی و روضه الاحباب مرحمت شد و به پشت آب کتب تاریخ آمدن گجرات رحایت نمودن کتاب مرلوم گشت.

درین مدت که شهر احمد آباد به مرول را یات جلال آراستگی داشت شغل شب بر روی من

این بود که اهل استحقاق را به نظر در آورده در زمین حمایت فرمایم و با آنکه شیخ احمد صدر و چندی از بنده های مراجدان تعیین شده بودند که درویشان و مستحقان را به ملازمت می آورده باشند و به فرودان شیخ محمد غوث و سیره شیخ و جیه الدین و دیگر مشایخ نیز حکم فرموده بودم که در باب استحقاق هر جا که به گمان داشته باشند به محنت حاضر سازند و همچنین در محصل چندی از عورات به من خدمت مقرب بودند که همه را به نظر بگذرانم و بهیچیک همت مصروف بر آن بود که چون بعد از سالها مثل من پادشاهی به طایع قزاقی این ملک آمده باشند باید که هیچ احدی محروم نباشد از حق تعالی شاهد است که درین عزیمت کونااهی نکرده ام و هیچوقت از این شغل فارغ نبوده ام. اگرچه در آمدن احمد آباد اصلا محفوظ بشدم غایتا خاطر حقیقت شناس در به این شومند دارم که آمدن من موجب رفاهیت حال جمعی کثیر از درویشان شد و خلقی به سرا رسید.

روز مہشبه شانزدهم کو کب پسر قمرخان را که در بره پور به لباس فقر در آمده سر به صحرائی غربت نهاده بود آوردند و شرح بن به رسم اجمال آنکه کوکب نیره میر عبد اللطیف قزوینی است که از سادات سیمی بوده نسبت خانوادگی مردوتی به دین درگاه دارد و از تعینات لشکر دکن بود. گویا روزی چند در آن لشکر به تنگدستی در پشانی می گذرانند. چون میدانی بود که به امساله منصب سر امرادی نیافته توهم پهنائی [۱۷۵ ب] من علاوه می شود و از آشوب خاطر و تنگی حوصلگی به لباس تحریر در آمده سر به صحرائی آوارگی می نمایند و در عرض بنشاه تمام ملک دکن را اردو لیت آباد و پلدر و بیجاپور و کرمانک و گلکنده سر کرده بتدریجایل می رسد و از آنجا به کشتی بسته در بندر کوکه می آید و بندر سورت و بروج و دیگر نصابات را که در سرتاء واقع بود سپر نموده به شهر احمد آباد می رسد.

در این وقت داهل نام یکی از بکران فرزند شاه جهان را گرفته به درگاه آورد. حکم فرمودم که به بندگران به خطبوت آوردند. چون به نظر در آمدن پرمیده شد که به وجود حقوق خدمت پدر وجد نسبت خانوادگی باعث بی سعادتی چه بود؟ عرض کرد که در خدمت قبیله و مرشد حقیقی دروغ نمی توان گفت. راستی آنکه پیش ازین بهیچوار مرحمت بودم و از این که طالع موافقت نکرد ترك تعلقات ظاهری نموده سرانیمه دل بر وادی غربت نهادم. چون از گفتارش آثار صدق ظاهر بود در دلم اثر کرد و از ان شلعت ورود آمده پرمیدم که درین سر گشتگی عادلان و قطب الملک و غیره هیچکدام را دیده؟ معروض داشت که هرگاه طایع من درین درگاه مدنکرده باشد و ازین دولت که بهی است بکران بی تشنه مراد مانده باشم حاشا که از چشمه یازها لب همت ترسم و بریده پائسری که به وجود این درگاه رسیده باشد و به دیگری

مروده آید، از دوری که قدم بهوادی عزت نهاده ام تا حال و قیام خود در به طریق دوزخ میجه بر
 یلانی شب نموده ام، حقیقت حوال می آید با ظاهر خواهند شد. این خوف پیش موجب ترجم
 گشت و مسودات او را طلبیده بخوانم معلوم شد که درین سرگشنگی و غربت محبت و ریاضت
 بسیار کشیده و اکثر پیاده گردیده و به قوت ناگزیر عاجز بوده در این جهت خاطر من به او مهربان
 شد. روز دیگر به حضور طلبیده بد از دست و پایش فرمودم که ببردند و محبت و اسب و هر در
 رویه خرجی صایت شد و مصاب او از آنچه بود نهانده اصافه مرحمت نمودم و چندان طهار
 نطف و عیال فرمودم که در مخیه او نگذشته بود و بهریان حال می گفت، بیت
 اینکه [۱۶۶ الف] می رسم به پیدار بس یارب یا به خواست

خوشن را در چنین نعمت پس از چندین هفت
 شیوع و یا در کشمیر: روز کم شب هفتم شش کوه کوچ فرموده در مقام دوه
 سیور نزل قبک اتفاق افتاد. پیش از این مد کور می گشت که در کشمیر اثر و بانی ظاهر شده،
 درین تاریخ عرض داشت و آنچه نویس آنجا رسید نوشته بود که درین ملک علت و اشتداد نام
 یافته و کس بسیار تلف می شود. به این طریق که روز اول در دسر و شب بهم می رسد و چون سبیری
 ازین می آید و روز دوم جان بهی سیم می کنوا و ازین به یکی فوت شد تمام مردم آن خانه
 در معرض تلف می آید و هر که نزد بیماری مرده می رود به همان حال مبتلا می گردد. در جمعه
 شخصی مرده بود از بر بالای کاه انداخته تنه شد، اتفاقاً گوی آمده از آن کاه می خورد می میرد
 و بهمان آن سگی چند، گوشت این گاو خورده تمام مرده و بنو کار بجایی رسیده که اثر تو هم مرگ
 پدر نزدیک پس و بر سر مردیت پدر می رود. از غریب آنکه در محله که اندای بهاری از آنجا
 شده بود آتش در گرفته قریب به سده هزار خانه می سوخت و در انشای طغان این حادثه صیاحی که
 اهل شهر و محله و مواضع و موحی بر می خیزد شکل صدیری بر درهای خانه ظاهر شده می-
 بیند معایره کلان در روی هم و دود آیره اوسط و بلند آیره حرد و دیگر دود و آیر که میان بی ایاص
 ندارد و بی اشکال در همه خانه ها به هم رسیده و در مساجد ویر ظاهر می گردد. از دوری که آتش فاده
 و این اشکال نمایان گشته فی الجمله تخیلی درو یا می گویند که شده است چون این مقدمه
 غریب تمام داشت نوشته شد، غایتا به یقین خود راست می آید و عقل من قبول این معنی
 نمی کند و لعل عند الله امید که حق جل سبحانه و تعالی بر پندهای گناهکار خود مهر بد گردد
 و از این باب به بالکلیه بجات یابند.

روز دیگر کشیه هفدهم دویم کوه کوچ نموده در کنار آب مهی منزل شد درین روز
 در بند براجام دولت [۱۶۶ ب] زمین یوس در یافته بهما در آن اسب پیشکش و صلح مهر و صلح دویبه

نظر گذرایید. نامش چاست و جلم لب است هر گس که چاشین شود او را جام می گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجه‌های نامی هندوستان است. ملکش به‌دریای شود متصل است پنج شهر از سوار همیشه می‌دارد و در وقت گسار تازه هواره هزار سوار سلطان توان نموده ولایت او اسب بسیار هم می‌رسد. چنانچه نادوهر را و پوینه اسب گجهای خرید و فروخت می‌کرد و به‌راجه مذکور خلعت عنایت فرمود. و در همین روز لجه‌های سرافین راجه ولایت کوچ که در انحصاری بلاد پنگاله واقع است سعادت استانبوس در باقه پناهند مهر تقد تقدانید و به عنایت خلعت و حنجر مرصع سرافراد گشت. نوادش خان پسر عمده سعید خان که به حکومت ولایت چونگر تعیین بود به دولت زمین یوس استعار یافت. دوازدهم روز جمعه مقام شد روز شنبه بیست و چهارم کروه کوچ سرده بر کنترنال جهنود نزول نمود. روز یکشنبه بیست و یکم چهار کروه پاو کم ملی نموده کنارتان بدرواله فرود آمده شد. درین روز غیر غوث عظیم‌خان گجراتی که به جهت بیماری در احمد آباد مسافه بود به سامع جلال رسید. او از بندهای مر اجدان بوده خدمت نیشادزی می‌آمد و ادحیقت ملکدکن و گجرات و قرف تمام داشته خاطر حق‌تاس از خبر فوت او گزایی پذیرفت.

در تال مذکور گجهای به نظر در آمد که به مجرد رسیدن انگشت با سر چوبی بزرگهایش نیز بهم می‌آورد به دار رحمتی بارشگفته می‌گردد و بر گش از عالم بر گشت درخت نمرندی است نامش به عربی شهر الحیوان است و به هندی نجودی می‌گویند و لاج بهی سبب است. چون به رسیدن دست و تنگش سر بهم می‌آورد ازین جهت به سبب نسبت کرده شده بی تکلف نبالی از غرایب بیست و نامش [۱۷۶] الفه در هم نزله پادشاه می‌گویند که دو خشکی هم می‌شود روز دوشنبه بیست و دوم مقام شد. قریولان غیر آوردند که درین نزدیکی خبری است که که به مردم راهگذر را احسب و آسیب می‌رساند و درینکه که می‌باشد کله و استخوان چندی از آدمی که تاره خورده بود دیده شد. بعد از دوپهر روز به شکل آن شیر سوزی سوده به یک رخم بدو کارش ساختم. اگر چه شیر کلانی بود، خاینا از این هم کلانتر پادشاه زده شده بود. چله شیری که در قلعه مذکورده ام هشت دلبم می‌بود و این هفت دلبم می‌بودن در آمد. یک من زان کمتر. روز سه‌شنبه بیست و سوم سولیم کرده و کسری کوچ کرده بر آب سبب نرون نمود. روز کم‌شبه غریب به شش کروه ملی نموده در کنارتان پندله منزل شد.

روز چهارشنبه بیست و چهارم مقام فرموده بر پایه تریب یامت و بندهای خاص به ساخر عنایت سرخوش گشته نوازش خان را به منصب سهرابری ذات و هو هزار سوار که امانه پانصدی ذات باشد سرافراز باخته و خلعت و قین مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمود. محمد حسین

سوداگر را که به جهت احتیاج اسپاندر هوار به بلخ بر ستاده بودم درین تاریخ به درگاه رسیده سعادت درین یوم دریافت. از اسپاندر آورده از يك اسپاندرش به عایت خوش رنگ و خوش نسبت است تا حدی که به این رنگ ابرش دیده نشده و چند دیگر هوار خوب آورده بود. به براین او را به خطاب تجار تحانی سرافراز نمودم و در جمعه بیست و هشتم پنج گروه و یک طایفه ملی نموده در موضع جالود منزل شد و راجه لجهمن بر این صوی راجه کوچ که الحال ملک کوچ را به اوصافیت برمودم اسپاندر عتایت کردم. در شب بیست و نهم سه گروه کوچ کرد و مقام نمود نزول جلال قنای فتاد. و در یکشنبه بیست و هشتم پنج گروه ملی نموده کنار قصبه دوط سرحل گجرات و ملو است. محل [۱۷۷ ب] نزول را باطل حلال گشت.

پس در بهاء الدین یوسف اسد از بیجا نگروری بازی به ملاحت آورده عرض نمود که در راه یکی در تو بیجان این بنده لنگور داده که بچه خود را در سینه گرفته بود و برای درختی نشسته بود می بیند و آن سنگدل رحم نکرده ماده لنگور را به بدوق می راند به مجرد رسیدن بدوق بچه را از سینه جدا کرده بر شاخ می گذارد و خود بر زمین افتاده چنان می سپارد و در این اثنا من رسیدم و آن بچه را فرود آورده به جهت شیر خوردن از نرنگ به این بزرگم حق تعالی بزرگوار مهر بان ساخته شروع در لیسیدن و مهربانی کرد و با وجود عدم جنسیت با هم چنان الفت گرفته اند که گویا از شکم و برآمده برمودم که بچه را از او جدا نمیدانند به مجرد جدا شدن به آغاز فریاد و بی طاقتی کرد و چه لنگور بر بی تایی بسیار نمود و رفت بچه لنگور به جهت شیر خوردن چندان محبت ندارد مهربانی بزرگ با آن بچه چنانکه تعجب بسیار است. لنگور جانور بیست از عالم میمون غایتاً موی میمون به دردی مایل است و رویش سرخ و موی لنگور سفید و رویش سیاه و دم لنگور دو چندان از دم میمون دراز است. با هر غریب پس مقدمه شسته شد. در دو شب بیست و نهم مقام نموده به شکار تله گاو رفتیم و دو پند گاو یکی نر و یکی ماده به بدوق رفتیم. در شب مشابه میم نیز مقام شد. به توفیق حق جن ذکره نخستین دینر چهارنگیر نامه از آثار جنسوس تا آخر سال دوازدهم حین انجام پذیرفت.

نوزدهم از جلوس همایون

شب یکشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه ۹۲۷ هجری بمذاکر گذشتن چهاردهمین گهاری تمویل حضرت نیر اعظم صلیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاد تا این نوزدهم جهان امروز دوازده سال از جلوس این نیازمند دوگاه الهی به خیر و خوبی گذشت و سال نو به مبارکی و بر خیز آغاز شد. روز مبارک شنبه دوم فروردین ماه الهی جشن وزن تیری انجمن امروز گشت و سال

پنجاه و یکم ز [۱۷۸ الف] عمر، بنی نیارمند درگاه یزدی به مبارکی آواز شد. امید که مدت حیات در مرغیبات الهی صرف شود و نفس بی‌یاد او بگذرد. بعد از فراغ و در جشنی بزم نهاد ترتیب یافت و بندهای خاص به سافر لبریز هدایت سرخوش گشتند. درین روز آصف خان که به منصب پیمیزی ذات و سه هزار سوار سر امر زی داشت به هدایت چهار هزار سوار دو اسبه و سه اسبه ممتاز شد. دیانت بخای به خدمت عرضی مکرر سر بلندی یافت و خدمت بنو پخته به معتمد خان مرحمت فرمودم و اسبه کوچکی که پسر دلاور خان پیشکش آورده بود با آنکه تاج و ولایت گجرات نزل موکب البان خدای داده مثل بن اسب به سرکار بیامده چون میرزا دستم بسیار میل و خواهش نمود و حامل نور بسیار عزیز داشتم به او هدایت نمودم به جام چهار انگشتی از الماس و یاقوت و زمرد و یاقوت و دو دست هار (گردن بند) مرحمت شد و به راجه لچهمی تر این نیز چهار انگشتی ز لیل و هین الهی و درمرد و بنلم هدایت فرمودم. مروت خان از بنگاله سزنجیر قیل پیشکش مرسانه بود و قیل خاصه شد. شب جمعه فرمودم که دور تال را چرخان کردند به هدایت خوب شده بود.

روزی کشته حاجی رفیق ز عراق آمده سعادت آت بروس در باب و مکتوبی که برادرم شاه عباس مصحوب او از سال داشته بود گذرانید. مشارایه غلام میر محمد امین قافله باقی است و میر او را ارحام مرزندان تربیت کرده در واقع خوب نصبتگاری است. مکرر به عراق آمد و رفت نموده. به برادرم شاه عباس آشنا شده در این دهه از اسپان نیجاق واقعه نیست آورده بود، چنانچه از اسپانهای او چند اسب داخل طوایل خاصه شد. چون بنده کلا آیدنی رهندنگاد لایق هدایت به خطاب ملک لچهار مخاطب ساختم. روز دوشنبه ششم به راجه لچهمی تر این شمشیر خاصه و تسبیح مرصع و چهار دانه مرزادید به جهت حلقه گوش مرحمت نمودم. روز مبارک کشته نهم میرزا دستم که به منصب پیمیزی ذات و هزار سوار سر امر از بود به اضافه بانصد سوار امیاز یافت.

اعتقاد خان [۱۷۸ ب] منصب چهار هزار ذات و هزار سوار ممتاز شد. سرافراز خان به منصب دهر دو بانصد ذات و هزار و چهار صد سوار سر امر از گشت. معتمد خان به منصب هزار ذات و سیصد و پنجاه سوار سر بلندی یافت. به انیری سنگدلان و دلاور خان اصیب بندهری هدایت شد. چون صوبه به بهاب به حفظ و حراست اعتماد لدوله مقرر است حسب الاکماس او میرا سم بخشی احدیان را که نسبت سلسله ایشان دارم به حکومت صوبه مدکور سرافراز فرمودم و منصب هزار ذات و چهار صد سوار و خطاب قاسم خانی مرحمت شد پیش ازین به راجه لچهمی تر این اسیر خانی هدایت نموده بودم. درین تاریخ قیل و اسب ترکی بخشیده و خدمت هر سه بنگاله

فرمودم جام به اسلم کمر شمشیر مرصع و نسیم مرصع و بیل و دو اسب یکی مرغی و دیگری ترکی و خلعت سرخرازی پافته و نصبت و من شد. صالح برادرزاده آصف خان مرحوم را به منصب هزاروی و ششصد سوار ممتاز ساخته و نصبت صوبه یدگانه فرمودم و اسبی به معشارالیه مرحمت شد.

درین تاریخ میرجهله از عراق آمده دولت و مین بوس دربارت مشارالیه، زسادات معیر اصفهان است. و سلسله آنها در عراق همیشه عزت داشته اند. الحال برادرزاده او میررضی در خدمت برادرش شاه عباس به منصب وزارت احصا ص دارد و شاه صیه شجرا به او نسب کرده. میرجهله پیش ازین به چهارده سال از عراق برآمده نزد محمد فنی قطب السلک به گلکنده رفته بود. تمش محمد امین است و قطب السلک او را میرجهله خطاب داده و ملت دو سال مدار علیه و بوده صاحب سامان شده و جدار آنکه قطب السلک مذکور درین حیات سپرده و بدریاست به بر درزاده وورمید، جسر سلوکی که خامرخواه او باشد نکرد. میررضیت گرفته به وطن خود شتافت. و شاه بابر نسبت میررضی عزتی که مردم صاحب سامان در نظرده می باشد. به میرمذکور توجه و شفقت [۱۷۹۱ هـ] بسیار ظاهر فرمود. و او نیز پیشکشیهای لایق گذرانیده مدت سه چهار سال در عراق بسر نموده و مسکها بهم رسانیده. چون مکرر مروض گشت که از اراده خدمت این درگاه دارد و مردن مرسانده به درگاه طلب فرمودم مشارالیه به مجرد رسیدن مرسان ترك تعطیات سوده جرییده وری اخلاص به درگاه نهاده درین تاریخ به هر بساط بوس منخر گشته دوارده. رأس اسب و ته تفرق قماش و دروا گشتی پیشکش گذرانید. چون از روی عقیده و اخلاص آمده مشمول عواطف و مراحم ساخته بالفضل بیست هزار روپیه خرجی و خلعت عید شد. و درین دور خدمت جانشینگری احدی از تغییر قاسم خان به عیایت طلب مرحمت فرمودم. خواه عاقل را که از بید معنی قدیم اسب به عیایت عاقل غایبی سر فرار ساخته اسب عایدت فرمودم.

روز جمعه دلاورخان از دکن آمده سعادت آید بوس دریافت صدمهر و هزار روپیه بدر گذرانید. باقرخان جو جدار صوبه ملتان به منصب هشتصدی ذات و سید سوار سرالمر از گشت. جبارخان و بهوی زمیندار صوبه ملتان به ساقبل متاوشدند. روز شنبه یازدهم به قزم شکار فیل از دوحه کوچ نموده در موضع کره پاره نرول اجلال افاق افتاد. یکشنبه دوازدهم موضع سجارا ورود. موبک منصور گشت. از پنجانا در حشش کرده است و شکارگاه یک و نیم کوه. شکار فیل: صیاح دوازدهمین سپردم با جمعی از بندگان خاص به شکار فیل موجه شدم. چراگاه فیل در کوهستان واقع است و شب و روز بسیار دارد. گذار پیاده به صعوبت میسر است پیش ازین جمعی کثیر از سوار و پیاده به طریق غریبه دور جنگل را اعانه نموده بودند

و بیرون جنگل بر برادر درختی بجهت بسنن من تهنی رجوب ترسید ده در طرف آن هر چند درخت دیگر بشمنها بجهت امر او ساخته بودند، و دوست قبل بر [۱۷۹ب] یا کمندای مستحکم و بسیاری از قبایل ماده آماده داشته و بر هر قبیل دو نفر فلان از قوم چریه شکار بین مخصوص با آنها است، بنشیند و مقرر شده بود که فلان صحرایی از اطراف جنگل را بنده به حضور بیاورد تا تماشای شکار کرده شود. قضا را در وقتی که مردم از اطراف جنگل در آمدند از انروسی درخت و پست و بند بسیار سلسله انتظام از هم گسیخت ترتیب فرغ برجا نهادند. قبایل صحرایی سرانجام به هر طرف روی نهادند، و دوازده رنجر قبل از برونده به بن قلیع افتادند. چون بم آن بود که مباد بدر روی قلیهای خانگی را پیش کرده هر جا یافتند بستانند، گرچه قبل بسیار به دست می آمد، غایتا دو قبیل نفیس شکار شد به هایت خوش صورت و اصیل و نام عیار. چون کوهی را که در میان جنگل واقع است و بین قبایل در آنجا می بودند را کس بهاری می گویند یعنی دیو کوه به این نسبت را در پیروان بر که نام دیو هاست این هر دو قبل را نام کردم.

روز شنبه چهاردهم و گمشیه بردهم مقام فرموده شب مبارکشیه شازدهم کوچ نموده گروه پاره نزول اقبال حق افتاد حاکم بیگ که رنجه را داد درگاه است به خطاب حاکم خان سرافراز گشت و مبلغ سه هزار روپیه به سنگرام رسید در کوهستان پنجاب تمام شد. چون گرما داشت [۱۸۰ الف] داشت و سردی روز متعدد بود، کوچ به شب قرار یافت. روز شنبه هزدهم در پرگنه دو حاکم منزل شد.

روز یکشنبه نوددهم حضرت پیر اعظم عطیه بخش عالم به شرف خانه حمل جلوه جهن افروزی فرمود. در این روز جشن عالی ترتیب داده بر تخت مرد جنوس فرمود. شاهوار خان را که به منصب پهنجاری ذات و سوار سرافراز داشت به صایت دو هزار سوار دواصیه و ساهیه ممتاز ساختیم. حواجه ابوالحسن میر بخش به منصب چهار هزار ذات و دو هزار سوار از صل و اضافه سر بلندی یافت.

چون حیدر بیگ کابلی که به حکومت کشمیر سرافراز داشت تعهد نموده بود که در عرض دو سال فتح ولایت تبت و کشور نماید و آن وعده منقضي گشت و این خدمت رو به اهرام فرسید، بنا بر این اور معزول ساخته دلاور خان کاکر را به صاحب صوبگی کشمیر سر بلندی بخشیدیم و خلعت و قبل مرحمت نموده رحمت فرمودم، و او نیز خط تعهد سپرد که در عرض دو سال فتح تبت و کشور نماید. بدین پسر میرد شاهرخ از جا گیر خود که در سلطانپور داشت آمده آستانه سوم هدایت. قاسم خان در به عنایت شجر مرصع و قبل سرافراز ساخته به خلعت ضویه پنجاب رحمت فرمودم. شب شنبه بیست و یکم از مرل مذکور کوچ فرموده خان

موجب اقبال به صوب احمدآباد معزوف داشت.

چون از شدت گرما و عورت هوا مردم محبت بسیار می کشیدند و رسیدن به آگره مسافت بعد قصع بیستی نمود بخاطرم گذشت که ایام رست و موسم (باران) بدارا بحلاقه آگره توجه فرمایم چون تریف بر شگال ملك گجرات بسیار شیده می شد و شهرت احمدآباد را سستی به بندو بود. آخر رای به بودن احمدآباد گرفت. و از آنجا که حمایت و حراست ایزد حق سعادته همیشه و همه وقت حافظ و ناصر این باد مملکت مدرن این محل خیر رسد که باز در آگره تروپاتی ظاهر شده و مردم بسیار تلف می شود. بنا بر آن سخ غریبست آگره که با تمام غیبی در خاطر بر موافکنده بود، مصمم گشت. جشن مبارک شبیه یست و سوم در منزل جانود تریب یاست. پیش ازین ضابطه سکه چنان بود که بریک روی در اسم مرا نقش می کردند و بر روی دیگر نام مقام و مه و سه طوس. درین و لا به خاطر رسد که بجای ماه صورت برجی را که به آن ماه مسوب باشد. نقش [۱۸۰] کنند. مثلاً در مه و در درین صورت حمل و در اندی بهشت شکل نور و همچنین در مه ماه که سکه شود یکطرف صورت آن برج در بنوعی نقش کنند که حضرت بر اعظم از آن طالع باشد و این تصرف خاصه من است و تا حال نشده بود و درین روز عقادخان به عنایت علم سر فراری یاست. به صورتی که در تعبات صوبه بنگاله است. بر علم مرحمت شد.

شب دوشنبه یست و هفتم در موضع بندو له (پرگنه شهر نزول) اقبال تفاق افتاد. درین منزل آواز کویل شنیده شد. کویل مرغی است از عالم رخ، عایتاً در حه حرد و درو چشم راغ سیه می باشد و از کویل سرخ ماده او خالهای سفید دارد و سیه پلک رنگ است و بر او به غایت خوش آواز می باشد بلکه آواز او را با آواز ماده هیچ سستی نیست و کویل در حقیقت بیل هند است همچنانکه مستی و شورش بیل در بهار می باشد. معنی و آشوب کویل در در آمدن بر سات که بهار هندوسان است می شود و ناله اش به غایت دلنشین باشد و آواز مستی او مقارن است به رسیدن تبه و اکثر پرورخت آیه می نشیند و از رنگ و بسوی آیه محفوظ است. از غریب آنکه کویل خود بچه از بیضه برمی آورد و در وقت بیضه دادن هر جا آشی به رخ را خالی می یابد بیضه او را به منفار شکسته بیرون می اندازد و خود بجای آن بیضه می یابد و می رود. راغ آندرا بیضه خود بصور نموده بچه برمی آورد و پرورش می دهد و این امر عجیب را من خود در آله آباد مشاهده نمودم.

شب کمشبه یست و نهم در کن درهای مهی منزل شد و جشن مبارک شبیه می ام در محل ترتیب یافت. دو چشمه در کنار درهای مهی ظاهر شد. به غایت آب صاف داشت. چنانچه اگر ده

حشاش هم دروینند تمام ظاهر می شود. تمام آن روز را به همراهی هل محل گذرانیده شد. چون منزل دلکش بود فرمودم که بر لب هرچشمه صه بستند روز جمعه سی و یکم در دریای مهن شکار ماهی کرده شد و ماهیهای کلانی بولکدار بدام قتاد و به حسب به فرزد شاه جهان حکم شد که شمشیر خود را بپایه [۱۸۱ الف] بدان آن به امر فرمودم که شمشیرهای که در کمر بسته بد بیدارند، شمشیر آن فرزد بهتر از همه برید، ماهیان را به جمعی از پندها که حاضر بودند قسمت نموده شد.

شب شنبه غره اردیبهشت ماه از منزل مذکور کوچ فرموده پساوان و تواجیان حکم کردم که از مواضعی که بر سر راه و نزدیک بلاد واقع است، بیوه و بیچاره آمجا را جمع ساخته بحضور بیاورند که به دست خود خبر کنم که هم باعث مشغولیت است و هم ناسراندان به بعضی می رسد و کدام مشغولی به ادرین خواهد بود. روز دوشنبه سوم شعبان ماه عرب و همت خان و دیگر پندهای که از قینات صو به گجرات بودند دوست آستا بوس دریافتند. مشایخ و ارباب سعادت که در احمد آباد توسطن دارند، ملازمت نمودند. روز سه شنبه چهارم کنار دریای محمود آباد محل برول عسا کر اقبال گشت. دستم خان را که فرزد شاه جهان به حکومت گجرات گذاشته بود به سعادت زمین بوس سرافر شد. جشن مبارک شنبه ششم در کنار نال کا کره تربی یافت، ناهر خود که حسب الحکم از صوبه دکن آمده به سعادت کوروش فرزند عزت بر فراخت. به فرزد شاه جهان انگشتری الماس از بابت پیشکش تطیب الملك که هزار مهر قیمت داشت، مرحمت شد. اتفاقاً در آن لباس مهبط در بر بر یکدیگر و خط منحرف در زیر آن وقع بود، چنانکه نقش الله ظاهر می شد و این الماس را از نوادر دورگار داشته مرستاده بود حال آنکه رنگ و تراش در جو هر عیب است، لیکن به ظاهر عام فریب بود. بعد از مدتی که معتبرست بود چون فرزند شاه جهان می خواست که از عایم فتح دکن، یاد بوی، بجهت برادر شاه عباس فرستد، این الماس را به دیگر تحفه ها بهجت ایشاء ارسال داد. درین روز هزار دوپه در وجه العام بر کهرای داده فروش عایت فرمودم مشارالیه گجراتی الاصل است و از نقل و سرگذشت حرات آدمک استحضار تمام دارد، نامش ته بود یعنی بهال. به خاطر رسید که به مردمی دانه گفتن بی سبب [۱۸۱ ب] است، خصوص الحال که از معاتب مکرمات سر میز و بادور شده باشد. به برین حکم فرمودم که بدانین او را بر کهرای می گفته باشند و هر که به برین هندوی درخت را می گویند.

روز جمعه هتم ماه مذکور موافق غره جمادی الاول در ساعت مسعود مختار به مبارکی و مرغی به شهر احمد آباد دو آمدم. وقت سواری فرزد قیلس شاه جهان پسر هزارچون که

پنجهزار رویه باشد بجهت شار آورده بود نذر دولتمداران مشارکین شتاقتم، و چون به دولتمداران
تول قبال فرمودم حرم مرصع که یست و پنجهزار رویه قیمت داشت به رسم پیشکش گذرانید،
و از بدهی او که در پی صوابه گشته بود، سر پیشکشهای آورده، به همه جهت قریب به چهل
هزار رویه شده باشند. چون به عرض رسید که حواجه بیگ میرای صفوی در احمد نگر به
جوار محفل ابروی پیوسته حجب حای را که به فرزندی برگزیده بود بلکه از فرزندان گرامی تر
می داشت و در جماعت جوان رشید خدمت طلب ویده و من تربیت است، به منصب دواجرای ذات
وسو و اصل و اصفه سراد از ساخته حر است قلعه احمد نگر را به عهده او مقرر فرمودم.

درین هام از شش گرما دعوت هر بیماری در میان مردم شایع شد و اراکل شهر وارد و
کم کسی مانده باشد که دوسه روزی به این محبت مبتلانشده باشد، تب محرق با درد اعضاء بهم
می رسد و دو عرض دوسه روز آزار تمام می رسد. چنانچه بعد از صحبت منی اثر ضعف و سستی
بانی می ماند. عاقبت عاقبت بحیرت و صردجی بکسی کم می رسد و از مردم کهسال که درین
مست توطی در دین شنیده شد که پیش ازین بمسی مال همین قسم تیب بهم رسیده بود و بخیر گذشت
بهر جان در آب و هوای گجرات زبونی ظاهر شد و ازین آمدن به عایت پشیمان آمد که حتی
جن و علا به فصل و کرم خویش ین گرامی را که مسبب نگرانی خاطر است زمین مردم بردارد
دور مبارک شیه در از هم بدیع زمان [۱۸۲۶ الف] پسر میرزا شاهرخ به منصب سرار
و بانصدی ذات وسوار دعایت علم سرار در پی یافه خدمت فوجی سرکار پتن تعیین شد.

سید نظام فوج از لکهنو به منصب هراری ذات و مقصد سور ممتاز گشت. مصطفی علی قلی درمن
که از تعینات صوبه قندهار است، به اتنسی به درخان صاحب صوبه قندهار، هراری ذات و
مقصد سرار ممتاز گشت سید میرخان یارمه به منصب هراری ذات و چهارصد سوار سربندی
یافت. و بدست خان را به منصب ششصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرار و فرمودم. درین و لا
هشتم حواجه ده بندی پنج دست بار طریعون از مایه واهانهر مصحوب یکی از اقوام خرد به رسم
بیار ارسال داشته بود یک دست در راه صایع شد و چهار دست به سلامت در او جین رسیدند.
حکم مردم که ملع پنجهزار رویه حواله کس ایشان نمایند که و هر قسم مطاع که مرصی
حواجه دند، بشاع سوده میرد و هر از رویه به مشار لیه انعام شد و بعد ازین وقت حان عالم که
برد ادای یران به بلچی گری رفته یک دست به آشتی که بهریان فارسی گنه می گویند
پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بظاهر علامتی که از باز دانی تیر توان کرد، ندارد بهادر
پرائین تفاوت ظاهر می شود.

دور مبارک شیه بیستم میر بوحال خویش مرحوم میرزا یوسف خان، حسب احکام از

دکن آمده سعادت آستان بیوس دد وقت، صدرو پیه مدرو تلکی موصع گذرید، میرزا یوسف جان ز سادات رموی مشهود است و سلسله ایها در حرامان ممشته معزز و مکرم بوده اند، و بانعل شاه عباس صیبه خود را به برادر خود میرزا یوسف جان مد کودنست کرده و پدرش میرزا بیح خادم باشی دوشه، امام هشتم است و میرزا یوسف جان به مع من تربیت حضرت هوش آشپایی به مرتبه امارت و منصب پنجهزاری رسیده بود و بی تکلف خوب امیری بود و بوکر [۱۸۲ ب] ر بسیار بزرگو نگاه می داشت و بسیاری در حویشان برگرد او راهم آمده بودند. در صوبه دکن به رحمت حق پیوست اگرچه فرزند بسیار رواند و نظر به حقوق قدیم رعایتها یافتند، خصوصاً دو تربیت پسر کلانش نهایت توجه مدول گشت، و در مد مدت به مرتبه امارت رسانیدیم نهایتاً او را ناپدر فرق بسیار است.

روز پانزدهم بیست و هفتم به حکیم مسیح الزمان بیست و هفتاد و پنج ساله مرگت شد به حکیم روح قد صد مهر و هرات رویه عایت فرمودم چون مراجع مر خوب دریافت بود و دید که هرات گهرات به عایت نادر گار است حکیم مد کود گفت همین که شما در شرب و افیون معتاد اند کمکی نخواهد فرمود تمام این کوفت شد به یک دگی بر طرف خواهد شد همین که من در یک روز هردو را اینها کم کردم در همان اول روز به من فایده بسیار کرد

روز پانزدهم سیوم خرد نامه قر لپاش خان به منصب هرات و پانصدی ذات و هر روز و بیست سوار صل و صافه صرافری یافت، عرض داشت گنجیت خان داروغه بلخ نه و بلوچان قر ول بیگی که نا حال شصت و نه و سی و نعل از بروماده شکار شده بود و بعد از این هر چه شود عرض داشت خواهد شد حکم کردم که فیل پرو آنچه بسیار خرد باشد بهار بگیرند و غیر از این دو قسم از بروماده هر چه به نظر در آید شکار کنند روز دوشنبه بیست و چهارم مسیح دو هرات رویه به جهت عرس شاه عالم به سید محمد صاحب سجده پشان عایت نموده واسطه خاصگی کچهی که از اسپان پیشکش جام بود به راجه مر سگه دیر مر حمت شد. هرات رویه به بلوچ خان قر اول بیگی که به خدمت شکار فیل تعیین است، معام فرمودم.

روز سه شنبه بیست و پنجم اثر گرانی و درد سرد در خود افتیم و آخر به سه صبح شد شب پانزدهمی معنادا انقوردم بعد از نیم شب آزار چهار بر محبت تب ام و د و نادم [۱۸۳ الف] صبح بر بستر می پیچیدم. آخر روز یکشنبه تب تحریف بدت و نه ستصواب حکماء شب ثلثان معنادا پله خورده شد و به جهت خوردن شور پای ماش و برنج هر چند تکالیف می کردند و مباحه نمودند، بتوستم بخود قرارداد ناهب تمیز رسیده ام بدندانم که هر گز شوریدی بوغان خورده باشم. امید که بعد از این هم حاجت نیفتد. چون درین دو روز غذا وارد طبیعت شده بود آن چندی پله راهم ترواست

برداشت. مجملہ دوروز و شب بہ فافہ گذشت با آنکہ یک شبانرود شب کشیدہ ام ضعف و بی قوتی
بحدیست کہ گویا مدتہا صاحب فراش بودہ ام. اشنہا مطلق نما شدہ و بہ طعام رعیت نمی شود و در
حیث تم کہ بامی این شہر را جہ لطافت و خوبی منظور بودہ کہ درچین سرزمین بی قیض شہر
ساختہ و ہمدارو دیگران نیز ہرگز بر خود را درین نہ کدان بہ ہمہ چیز گذرانیدند ہرایش
مسموم و درمیش کم آب و ریگہ یوم و گرد و غبار بحدی کہ پیش ازین شرح دادہ شد. آب بہ غایت
ریون و ناگو رہ. رودخانہ کہ درکنار شہر واقع است غیر از ایام برسات ہمیشہ خشک می باشد
چاہا کثر شود و تلخ، تالابہا کہ در سواد شہر واقع است بہ صبرون گ. اذران دوعاب شدہ
مردم اہیان کہ بہ قدر ماہی دارند درخانہ ہای خود بر کفہ ساختہ اند و درایام برسات از آب
باران برمی سازند و تا سال دیگر از آن آب می خوردند و مضرت آبی کہ ہرگز ہوا باو نرسیدہ و
رہ برآمد بہارنداشتہ باشد دیگر از آن آب می خوردند و مضرت آبی کہ ہرگز ہوا باو نرسیدہ
و راہ برآمد بہار نداشتہ باشد ہرست بیرون شہر بہ جای سبزہ و ریاحین نیم صحرا در قوم
دارست و سومی کہ از روی نفوس و ذہن قضی آن معلوم. ع

ای تو مجموعۂ خوبی بہ بہداشت شوائب

پیش ازین احمد آباد را گردآید گفتہ بودم لعل نمی دہم مریستان نام نہم یا بیمارستان
شوائب یا در قوم را یا جہم آباد گویم [۱۸۳ ب] کہ شامل جمیع صنات باشد اگر موسم برسات
مانع بود بلکہ درین محبت سرا توقف نمی فرمودم و سیمان واد بر تحت بساد نشستہ بیرون
می شافتم و خلق حذر ازین رنج و محبت خلاص می ساختم. چون مردم این شہر بہ عایب ضعیف
دل و عاجز بہ جهت احتیاط کہ مباد بعضی از اہل ادو بہ ثعلی و ستم ہرج بہ ملکی آنہا فرود
آیند و مراحم احوال فقرا رما کین شوند و فاضی و میر عدل بہ جهت نودیدگی سداہنہ نماید
پانوں نہ بہ آہستم پیشہا پس آمدہ و تازیخی کہ درین شہر برول سعادت اتفاق افتاد بہ وجود
حدت و حرارت ہو ہر دور بہ لذت فراغت عبادت در پیر بہ جہر و کہ طرف دریا کہ ہیچگونہ
حالی و مانعی نہ درود دیوار و سارل و چوبہ در ندارد بر آئند دوسہ ساعت نجر می می نشینم و بہ
مقتضای عبادت بہ ہر بہ داد و خواہان رسیدہ ستم پیشہمارا در حرر جہرایم و تقصیرات سیاس
می فرمایم حتی درایام ضعف یا کماں درد و الم ہر روز بہ دستور مہود بہ جہر و کہ بر آئندہ تن۔
آماشی بر خود حرام داشتہ ام. آیات

شب تکم دیدہ بہ خواب آشنا

بہر نگہبانی خلق محمد

دلچ پسندم بہ فن نحویش

از پی آسودگی جملہ تن

بہ کرم الہی عادت چنان شدہ کہ در شبانرودی بیش از دوساعت بموسمی نقد وقت بہ

ناراج خوب می رود و درین صحن دو فایده منظور است، یکی آگاهی از احوال ملک دوم
پیدا شدنی به پدر حق و حقیق باشد که این عمر چند روز به نقص به ضلالت بگذرد و چون خوب
گرانی در پیش است این پیدایی را که دیگر در جواب بخوایم دید غمت شمرده یک چشم
رون از یاد حق غافل نباید بود. ع

باشی پیدار که خواب عجیبی در پیش است

و همان روز که من تب کردم، فرزند، به جان پیوند، شاه جهان میر تب کرد و گرفت او به
امتداد انجامید [۱۸۳ الف] و ناده دور به کورمش ثنواست و سپید روز مادر کشته آمده ملازمت
نمود به ضعیف و نایوان به نظر در آمد. چنانچه اگر کسی بگوید توان فهمید که این کس
بیماری یک ماهه بلکه بیشتر کشیده باشد شکر که عاقبت به حیر گذشت

روز مبارک کشته سی و یکم مهر جمعه که درین ولا از ایران آمده و مجلی از احوال او
و قریه کلک و نایع نگار شده به منصب هر اروپا به صدی ذات و هزار و دویست سواد غسوق عزت
بر فراخت درین روز به جهت صغی که کشیده بودم یک به مجیر قبل و یک به آسپ و قسام چهار پا
با مئذاری از علا و نقره و دیگر اجناس به رسم نصدق به مستحقان عذبت شد اکثری از بندها
در نمود مرتبه و پاهای خویش تصدقات آورده بودند فرمودم که اگر فرض اظهار احلاص
مجاز است، منزلت نیست را اگر ارضان عقیبت است چه حاجت به آوردن حضور است عایانه
حرد به فقر واریب استحقاق قسمت نمایند

روز مبارک کشته هفتم فروردیه الهی صادق خان بخشی به منصب دوهزاری و هزار و از اصل
و افاده سر فرازی یافت اردن خان میرسلطان به منصب دوهزاری ذات و هشتصد سوار مشار
گشت، میر ابوصالح رضوی به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار و خطاب و صوی خانی
و نهایت علم و میل سرافراز شده به صوبه دکن رخصت یافت درین ولا به عمر می رسید که سپه سالار
اتالین خانبهادر و قبیح این مصرع مشهور که: ع

بهر یک گل زحمت صدخدا می باید کشید

غزلی گفته و میرز رستم صفوی و میرز مراد پسر و نیز طبع آزمائشها کرده اند در بدیهه
مطلعی بخاطر رسیده است.

ساحر می بود غزلزار می باید کشید

ابر پیاد است می بسیار می باید کشید
از استاد های بزم هر که طبع مظمی داشت غزلی گفته گذردند این مصرع ظاهر شد که
از مرزا عبدالرحمن جامی است و عزله او تمام به نظر در آمد. غیر این مصرع که بطریق [۱۸۲ ب]
مثل زبان ده اهل روز گادشده دیگر کاری نساخته و به غایت ساده و هموار گفته.

در این تاریخ غیر فوت حمد بیگ خان حکم کشمیر رسید و پس از او که از راه اراکان
 این درگاه آمد و ثمر رسد و کار طبعی از ناحیه حوال آنها ظاهر بود به صاحب منصب
 سر واری یافته محبت صوبه کابل و بنگش عیس شدند منصب او دهر روی بصدی بود
 پسر کلاش به منصب هرادی و به پسر دیگرش به منصب بهصدی معز گشتند. در دهر کشیه
 چهاردهم جو به باقی جان که به جوهر صامت و بهایت و شجاع آراستگی دارد و یکی از
 بهد محبت بر پر به عهد است، به منصب هرادی و پ صدی و هر ارسوا از اراصل و صافه و نه
 حصص بی جانی و علم فرق عرت بر فراحب. دای کله در که سابق دیوان صوبه گجرات بود
 به دیوانی صوبه مالوه ممتاز گشت.

داستانهای جغت سارسی درین ولا جهت شدن سارسی که ناحی دیده شده بود و در مردم
 شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده به نظر در آمد. سارسی جدید و درست در عالم کلنگ غایت
 از کلنگ ده دوازده کلاش و میان سر پر به دارد. پوستی است بر استخوان کشیده و از پشت چشم
 تا مقدار شش انگشت از گردن او سرخ می باشد و اکثر در صحرای جغت سارسی می زند و حیاطاً
 حیل حیل هم به نظر در می آید. و جوجه آرد. در صحرای آورده در خانه های نگاه می درند و نام مردم
 اس می گردانند جغت سارسی است در سر کار من که لیلی و معنونی نام آمده م روزی یکی
 در خواجاسر باب عرض کرد که در حضور من به یا هم حبش شد. حکم فرمودم که هرگاه
 یاد اراده حمت شدن داشته باشد مرا آگاه سازد هنگام سهیل صبح آمده عرض کرد که یز
 می خواهم حبش بشود در لحظه خود به جهت نمائش شام مده پاهای خود را دست گدشته
 پاهار ایستاد [۱۸۵ هج] کرد. برانک پایدی خود را در زمین برداشته بر پشت او نهاد
 بعد از آن پای دوم در لحظه بر پشت او شسته حبش شد. نگاه فرود آمد و گردن را دراز ساخته
 بول را بر زمین رسانیده یک مرتبه گرد مده گشت. ممکن که بیصه ده به به هم بر آید و در
 لغت و محبت سارسی، حمت خود بقلهای غریب اعجیب بسیار شیده شد چون به موافق رسید
 و غراب تمام دزد موشته می شود. در حمله فایم جان که از خانه اراکان بی درگاه است و از وی
 شکر قراولی و قوف تمام دارد عرض کرد که روزی به شکار دفته بودم سارسی شسته و به
 چون مردیک تر شافتم از حی خود بر حسته روان شد. رفتار و اثر معنی واهی ظاهر
 گشت ناجائی که شسته بود رفتم استخوان جلد بامشتی پریه نظر در مد که در زیر خود گرفته
 شسته بود بر دور آردام چینه خود را به گوشه کشیدم. خواست که به جای خود بآمده بنشیند
 پایش تمام مضبوط شد پیش. فته گرفتم به علایت سیک به رست در آمد چون یک دیدم در صبه
 و شکم و صلابت پر نموده بود گوشت را پوست را هم ریخته و کرم افکنده بلکه در تمام حب

ثری از گوشت پخته شده پری با استخوانی چند به دست در آمد ظاهر شد که جفش مرده و
از قرق او بدین روز مشتته، ایات

بگذاختن ز هجر دل افروز مرا از دخت چو شمع آه جان سوز مر
روز طربم سپاه شد چون شبم بشاید فراوان بدین روز مر

و همت جان که از بندهای حریف من است رخص و اعتماد را می شاید نقل می کرد که
در پر گنه دو خدمت ساری بر کنار تل به نظر در آمد و از منوچهرین من بگی را زد و بعد بجا
سرش را بریده پاك صاحب قصه را در آن مرل دوسه روز مهم واقع شد جفت و پیوسته در آن
گرد و پیش می گشت و فرید و عهد می کرد و مر از پیرانی او دل به درد می آمد و غیر [۱۸۵ ب]
و ندامت چاره بود. و چون در آن مرل کوچ شد بحسب اتفاق بعد از بیست و پنج روز
بر آن مقام عبور افتاد. از متوفان آنجا قال جان و عاتمت احوال آن ساری پرسیدم. گفتند که در
همان دور روز جان داد و هنوز اثری از استخوان و پرومال و بر حاست. من حردیه "بجاریفته دادم برخی
که گفته بودند نشان یافتیم و این عالم بطنها درمیز مردم بسیارست که بوشی آنها طولی دارد
روز شبه شد بر دهم خیر فوت و وت شکر که ز تعبات صواب بهار بود به عرض رسید
و ناسنگه بر کلان او به منصب دهر اری ذات و شش و سوار سراز بر گشت، و دیگر فرزندان
و اقوام او به ضایع منصب سراز شدند و به متابعت او مأمور گشتند. روز مبارک شبه بیست و یکم
قبل از روز پیرشکار خاصه که به جهت رام شدن در پر گنه دو خدمت گذاشته شده بود به درگاه رسید.
حکم فرمودم که مردیک به جهرو که طرف دریا نگاه دارند که همیشه در مد نظر باشد در قیام به
حضرت عرش آشپزی کلانتر از قبل در حین سال که مدتی سر حلقه فلان خاصه بود، به نظر
در تپ مسدود انداخ آن چهار ذرع و سه و نیم پوگر رسمی بود که هشت ذرع و سه انگشت شرعی
باشد و بالقی در قیام سرکار من از همه کلانتر پهنان عالم گجرات است که عرش آشپزی حد
بدوات لشکار فرموده بودند و سر حلقه قیام من است از تعدادش چهار ذرع نیم پاد است که
هشت ذرع و هفده انگشت شرعی باشد که شرعی به عرض بیست و چهار بگش آدم متساوی
الخلقت قراویافته و گزالی به عرض چهل انگشت است. درین تاریخ مظهر جان که به خدمت
صاحب مدوینگی ولایت تهته سرازاد بود، سعادت آستان بوس در بافت. صدمهر و صد و پیه در
و مودی يك يك در پیه از جواهر مرصع آلات پیشکش گدراشد. در این روز خبر رسید که حق
چل سید به تعالی به دردتد پرویز پیری از صیه معززی شاه مراد کرامت فرمود. آمد که
فدش [۱۸۶ الف] برین دولت مبارک باشد.

دور یکشنبه بیست و چهارم رخی بهاره دولت آستان بوس در بافت. در ملک گجرات

کلانتر رین زمینداری نیست . مکنش به دریای شور پیوسته است بهره و جام اریک جدا شد . ده پشت بالابر بهم می‌رسند . غایتاً بحسب ملک و جمعیت و اعتبار بهره و جام دریش است می‌گویند که بعدین هیچ‌یک از سلاطین گجرات نمانده و سلطان محمود هوجی بر سر او فرستاده بود ، جنگ صف کرد و شکست بر فوج محمود افتاد نقصه در وقتی که خان اعظم به تسخیر قلعه جوبه کر و ملک سورت و شتاب تو که مخاطب به سلطان نظر بود و خود را و رتسب می‌گرفت و به حالت تبه در پناه زمینداران روزگار بر می‌برد . بعد از آنکه جام به افواج منصور جنگ کرده شکست خورد نوبه بنا ، رای بهره آمد خان اعظم تنورا از رای بهره طلب نمود . مندرایه چون ناب مقاومت با لشکر منصوره بدشت تنور سپرد و به این دولتخواهی دصدمات افواج قاهره محسوط ماند . در آن دمه که احمد آباد به ورود موکب قبل رامنگی یافت و به رودی کوچ شد او به ملازمت بر رسید و زمین اوهام خیلکی را داشت فرصت تیسر متقاضی تعیین افواج بود . چون بحسب اتقان دار مراجعت و قبح شد درین دمه فرزند شاه جهان راجه پکر راجیت را با هوجی از بندهای درگاه بر سر او تعیین فرمود او بجات خود را محصور در آمدن دانسته خود را به سادات آستان بیوس رسانید و دو بیست مهر و دوهزار روپیه نذر و صل اسب پیشکش گردانید . غایتاً از اسپان او یکی آبخان نبرد که حاضر پستد باشد ، صرئی از هفتاد و هشتاد ریاده به نظر در می‌آید و خود می‌گوید که نود سال دارم . در حواس و قوی به ظاهر قدوری نرفته ام مردم او پیری سر سبی به نظر در آمد که موی دیش و پروت و بروی سفید شده می‌گویند که ایام طفولیت مرا رای بهره یاد دارد و دریش او کلان [۸۶ ب] سلام

در این تاریخ بو الحسن مصود که به خطاب مادر الزما می‌سر فراز است مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیر نامه کشیده به نظر در آورید . چون سزاوار تحسین و آفرین بود خورد الطاف بیکران گفت بی اهران کارش به عباد کاسر رسیده و تصویر و از کار نامهای روزگار است و درین عصر عدیل و نظیر خود ندارد و اگر امروز ستاد عدالحی و استاد بهره در صفحه روزگار می‌بودند اصاف کار او می‌دادند . پدرش آقارضای هروی بود که در زمان شاهزادگی به جلعت من پیوسته و او را نسبت حبه دادی به من درگاه اسب غایتاً کار او را به هیچ وجه آشنائی و مناسبت به کار پدرش نیست بلکه اریک هالم بی توان گفت و مرا نسبت به ارحقوق نیست بسیار است و از صفر سن حال حاضر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش به این درجه رسیده و الحی نادره زمان خود شد و همچنین استاد منصور نقاش که به خطاب مادر العصری ممتاز اسب در فن نقاشی بگانه صغر خود است و در عهد دولت پدر من و من این دولی ثالث خود نداشتند ذوق تصویر و مهارت در تمیز آن؛ مرا ذوق تصویر و مهارت در تمیز آن بهائی رسیده که

از استادان گذشته و حال کار هر کس به نظر در آید بی آنکه نامش مذکور شود بدیهه در بایم که کار فلانیست بلکه اگر مجلسی باشد مشتمل بر چند تصویر و هرچهره کار یکی از استادان باشد می توانیم یادت که هرچهره کار کیست و اگر بزرگ صورت چشم و ایر را دیگری کشیده باشد در آن صورت می فهمیم که اصل چهره کار کیست و چشم و ایر را که ساخته .

شب یکشنبه سی و یکم تیرماه باران عظیم شد و تا روز سه شنبه غره امرداد ماه الهی به شدت هرچه تهاشر بادید و تا شام سه روز پیوسته ایر و باران بود چون این ملک ریخته بود است و بناهایش در هایت زهرنی صارت بسیار افتاده اساس حیات [۱۸۷ الف] جمعی از پا در آمد . از مشرطان این شهر شنیده شد که مثل باران امسان باد نداریم که در هیچ منته شده باشد . رودخانه صابرمی ، اگر چه بقدر هر آب می نیاید غایتاً کتر جاها با آب است و همین خود همیشه آمد و رفت می کند و همین که یک رود امساك باران شد اسب و آدم نیز پایاب می گذارند سرچشمه این رودخانه در کوهستان ملک ما واقع است از کربوه کر کوه برمی آید و بشماریم کروه طی نموده ذره میرود می گذرد و در اینجا بین رودخانه را دریای و کل می گزیند و چون سه کروه امیر پور گذشت صابرمی می رسند . روزی بار کشیده هم زای بهار به عنایت قبل از روانه خیل و خنجر مرصع و چهار انگشتی از باقوت رود و زمره نیلم سرامازی یالت .

پیش از این اقالین چون سیارخان حسان سپه سالار حسب الحکم فوجی بدر کردگی پسر خود ، مرا الله به جانب گزید و آنه به جهت گرض کان لمانس بر آنکه که در تصرف پنجو زمیندار تاندریس است ، تعیین سوده بود . در بین تاریح عرض داشت اوردید که زمیندار مذکور مقاومت باشکر منصور زیاده از اندازه مقدور خویش دانسته کان ر پیشکش نمود و داد و ده پادشاهی به عبط آن مقرر گشت . الماس آنجا به اصالت و ندست از سایر اقسام الماس اخیار دارد و نرزد جوهریان به غایت معتبر است و همه يك اندام بهتر و برتر می باشد و دوم کان کوکوه که در حدود ملک بهار واقع است و اساس آنجا از کان بر نمی آید . رودخانه ایست که در ایام برسات سیل از فراد کوه می آید و پیش آن دامی بندند و چون سیل از روی بند گذشت و آب کم شد جمعی که درین فن مهارت دارند و مخصوص این کارند به رودخانه در آمده الماس بر می آرند و الحال سه مال است که این ملک به تصرف اولیای دولت ابدترین در آمد زمیندار آنجا محسوس است غایتاً آب آن سرزمین به غایت مسومست و مردم [۱۸۷ ب] بیگانه در آنجا نمی تواند بسر برد . میوم در ولایت کر تانك متصل به سرحد قطب ، آنلك در پنجاه کروه مساحت چهار کان واقع است و در تصرف زمینداران است و الماس آنجا اکثر پخته بهم می رسد .

روز مبارک شنبه دهم تهرخان به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سوار از گشت

ویکتر بجزر قبل به وعده می‌شد. مکتوب حال در وعده کتابچه به بهمن‌نصب شخصی سر بلند یافت چون حکم فرموده بودم که شب برب بر درون‌تال کامکره چراغان ترتیب ده. بند آخر هر روز دوشنبه چهارم ماه شعبان به‌عقد تماشای آن توجه فرمودم طرف تالار باصطلاح میان بهاروس الوان و النعام صنایع که در چراغان مقرر است آراسته آتشیاریها ترتیب داده بودند به‌عایت چراغان هائی شد و با آنکه پیوسته در این مدت بر و باران می‌ریخت به‌عنايت الهی اول‌شب هر صاف شد و ثری از برساند و بر حسب دلخواه تماشای چراغان میسر گشت و به‌عنايت الهی حاضر به‌سافر تشاهد خوشوقت گردیدند و حکم کردم که شب‌جمعه بار به‌همین دست‌تور چراغان کنند و از عرب اشفاقات آنکه تا آخر روز مبارک‌نشد همدهم هم متعص بارندگی بود و در وقت روشنی چراغ به‌راان ایستاد و تماشای چراغان حاضر خواهد شد درین روز اعیان و اشراف یک‌نظمه نیم قطبی دوعایت نفاست و یک‌در بجزر قبل بی‌دندان با یراق‌قره رشک‌ش مسعود چون خوب صورت و خوش ترکیب بود داخل ویلان حاصه مقرر شد.

در کتاب و تال کامکره به‌شیاسی که از پوزاشان طایفه هر دیند کبیه درویش به‌ساخته می‌نوی برد چون حاضر همواره به‌نصیحت درویشان راعب است بی‌تکلف به‌سه ملاقات و شناختن و زبان مستد صحبت او را دریافتن محالی بر آگاهی و محفولیت نیست و بر آئین دین وجود از مقدمات مویبه و توقف تمام‌دره و ظاهر نمود به‌روش هن‌فر و تحریر موافق ساخته و نمود را از طلب و نحو هن [۱۸۸ الف] گفتار می‌ده توان گفت که ازین طایفه بهتر از وی به‌نظر می‌آید روز دوشنبه بیست و یکم سارسی که چمت‌شدن آردا در اوراق پیش ثبت‌نموده‌ام در به‌عنه نحس و حاشه که هم آورده اول یک‌بضه به‌اده روز سوم بیضه دوم به‌اده این شعب سارسی را در یک‌ماه‌نگی گرفته شده بود و پنج‌سال در سرکار ماسده الفصه بعد از پنج‌ماه و نیم‌سال حبس‌شدند و تا یک‌ماه حبس‌می‌شدند و در بیست و یکم‌ماه ام‌سرد که به‌اصطلاح اهل هند ماوان گرید بیضه به‌اده ماده تمام‌شب تنها بر بیضه می‌بشند و بر نزدیک ماده ایستاده پس می‌دارد و چون آگاه می‌باشد که هیچ‌جا بیداری را محال آن است که نزدیک به‌او توان گذشت یک مرتبه داسوی کلان بود ر شد به‌عند هر چه تماشای به‌جانب او دویده در سر خود را به‌سودا خ نرساید دست از وی بزدداشت و چون نیرو اعظم جهان را به‌تور خوش‌سودایی ساخت تر بر سر ماده آمده به‌مقدار پشت او را می‌خارند چندان آن ماده بر می‌خیزد و نرسی تشید و بار ماده بر به‌همین دستور آمده او را بر می‌سیرند و خود می‌بشند و در وقت شستن و برخواستن نهایت احتیاط به‌جا می‌آورند که مبادا آسیبی به‌بیضه رسد.

در هنگام مراجعت از شکار بیل چون موسم شکار باقی بود گهی به‌نصان داروچه و

بیوچند کر اول یگی را گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد قبل بگیرند و همچنین جمعی از قراولان فرزند شاه جهان نیز به این خدمت تعیین شده بودند، درین تاریخ مأموران متفق شدند، همگی یکصد و هشتاد و پنج رجبر قبل از بروز ماهه شکار شد. هفتاد و سه رجبر تر و یکصد و دوازده [۱۸۸ ب] ماده، ازین جمله چهل و هفت رجبر بر و هفتاد و پنج ماده که یکصد و بیست و دو رجبر باشد، قراولان و قوچداران پادشاهی شکار کردند و بیست و شش رجبر بر و سی و هفت ماده که شصت و سه رجبر باشد قراولان و بیابان فرزند شاه جهان گرفتند. روز مبارک کتبه بیست و چهارم بهسیر یاغ فتح رفته دورور در آنجا به عیش و نشاط گذرانیده شد و آخر روز شب به دوزخ خانه مداودت تفاق افتاد.

چون آصف خان به عرض رسانید که با آنچه حویلی بده به غایت سیر و خرم شده انواع گل و ریاحین شگفته حسب التماس مشارالیه روز مبارک شبیه سی و یکم به منزل او رفتم، لعل خوب مر سبزی منزلی به نظر در آمد و به غایت خوش وقت گشتم. از جو هر و مرصع آلات و اقمشه مواری سی و پنج هزار رویه پیشکش او مقبول افتاد. مظهر جان به غایت خلعت و این سر فراری یافته به دستور سابق به حکومت تهنه سار از آن گشت. خواجه عبد لکریم گیلانی که به واسطه تجارت را ایران آمده بود و بر درم شاه سی و امکتوبی به اسم حکمر تهنه مصحوب او ارسال داشته بودند. در این تاریخ مشارالیه را خلعت و این غایت نموده رحلت عطا و از سی فرمودم و جواب کتابت شاه یا با بودی مرسل گشت و بخان عالم به فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه سرافرازی یافت.

روز جمعه عره شهر یوم ماه شد روز کمشه ششم و شب مبارک شب به بادران یازید و از قریب آنکه روزهای دیگر جفت سارس پنج شش دهنه به موت بالای بصره می نشستند و درین شب تروزی که پیوسته بادران بود و هوا به لذت پرورد داشت به جهت گرم داشتن بصره از اول صبح تا نصف النهار متصل تر شب را از نیم روز تا صبح روز دیگر به صله ماده نشست که مبادا از بر حاشی و بشتن بسیار پروردت هو تاثیر کند و هم به بصره ببرد و صایع شوند. محضاً آنکه آدمی به دهنمونی [۱۸۹ الف] عقل ادراک می کند حیوان به مقتضای حکمت اولی سبیل به آن شده و عرب تر آنکه در اوایل بصره فار متصل بهم در زیر صینه نگاه می داشت بعد از آنکه چهارده پزده و در گذشت در میان بصره به قدر فاصله گذاشت که مبادا از اتصال آنها حرارت به اعراض شود و او گرمی بسیار قاصد گردد.

روز مبارک کتبه هفتم بهسیر یاغ کی و غری می پشینه را به جادب آگره بر آورده شد. پیش ازین مسجد و اختر نشان به جهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون بارش به

این مطالب که باعث رها جوئی خالق و دعا گوئی خلق است نصیب ردوری باد.

روز شنبه دوازدهم سبحانقلی قراول به سب است رسید و تفصیل این احوال آنکه او پسر حاجی جمال بلوچ است که از قراولان خوب پدرم بود و بعد از شکار شدن آن حضرت نوکر اسلام خان شده همراه او به بنگاله رفته بود. او را اسلام خان به بر سبب خانه دی این درگاه مراجعات احوال به راجعی نموده و محل اعتماد دتسه پیوسته در سواری و شکار [۱۹۵ الف] نزدیک بنهرد می داشت. عثمان افغان که سالها به ترمذ و عصیان در آن صوبه گذرانیده خواست احوال او در اوراق گذشته گذارش یافته چون هر می بی لیاست از اسلام خان داشت کس مرد این بی سعادت فرستاده به جهت قتل مقلات می ساید و او بهمد این کرد کرده دوسه کس دیگر را با خود متعل می سارد و نصارا پیش از آنکه اراده باطل این حق ناشناس از حیر قوه به فعل آید یکی از آنها آمده او را آگاه می کند اسلام خان در لحظه آن ملک حرام را گرفته مقید و محبوس می گردانند. انصه بعد از قوت مشارالیه به درگاه آمد. چون بر درن و حویشان از در سلك قراولان انظام داشتند حکم شد که او بر در دمره قراولان مظم باشد. درین وقت پسر اسلام خان به طریق معما عرض کرد که لایق خدمت بردن نیست و بعد از شک قتل ظاهر شد که چنین مقدمه به او نسبت کرده بودند. مهذا چون برادرش عرض کردید که بعضی تهمت بوده و بلوچ خان قراول بیگی ضامن شده از قتل و سیاست او در گذشتم و حکم کردم که همراه بلوچ خان حلیت می کرده باشد. ما این کرامت و جان بخشی بی سبب و جهت درگاه گریخته به جانب آگره و آن حدود رفت. به بلوچ خان حکم شد که چون ضامن بوده او را حاضر سارد. او کسان به تفحص فرستاده و در یکی از مواضع آگره که حالی از ترمذی نیست، جهنده نام برادر بلوچ خان که به تفحص او رفته بود او را یافت هر چند به ملامت خواست که به درگاه آورد به هیچوجه راضی نشد و مردم به حمایت برخاستند. گزیر نزد شواجه جهان به آگره رفته حقیقت را بیان نمود. مشارالیه فوجی بر سر آن دیه تعیین فرمود که جبراً او را گرفته بیاورند. مردم آن موضع چون ویرانی دیه و خرابی خود در آتش حال مشاهده نمودند، او را به ست دادند و درین تازیخ مسلسل و مقید به درگاه رسید. حکم به قتل او فرمودم و میر عصب به سرعت هر چه تمامتر او را به سیاستگاه برد. بعد از زمانی به سعادت یکی از بردمکان جان بخشی [۱۹۵ اب] فرموده حکم به رییدن پای شد. به حسب سرتیوست پیش از رسیدن حکم به سیاست رسیده بود. هر چند آن خون گرفته استحقاق کشتن داشت. مهذا حق شناس بدست گزینده مقرر فرمودم که بعد از این حکم به قتل هر کس شود با وجود تأکید و ممانعت تا وقت غروب آفتاب حالئالب نگاهدارند و نکشند و اگر تا آن وقت حکم به نجات نرسد تا گزیر به سیاست رسانند.

روبرپايشه خديوي سا برمنی عظيم طميين بود و موجهای کلان کلان بنظر درآمد و وجود
پادشاهای گذشته هرگز به آن شدت بلکه نصف آن نرسیده بود. روزی دور آمدن آمدن سبیل شد
و آخر روز در به کوی نهاد مردم کهن سال در پی شهر توطن دارند عرض کردند که بگذریم دیگر
در این حکومت مرغی جان چسب سبیل آمده بود و فیر از آن بحاضر نمی رسد. در این پیام
یکی از قصابان معزی که مدح سقا سحر و ملک لشعراي او بوده شماع افتد به عایب سلیس
و هموار گفته مضمونی این است. بیت

ای آسمان مسحر محکم روان تو کجوان پیر پند بخت جوان تو
سعد ای در گز باشی که طبع نظمی دارد قصیده مدح تو را تسبیح نموده بر سر رسانید
حوب گفته بود این چند بیت از آن قصیده است. آیات

ی به فلک نموده ای از آستان تو	دوران پیر گشته جوان در دامن تو
بجستند دل تو میض و بچویند سبب چو مهر	چنانها همه فدای فلک مهر بان تو
در باغ بدر نیست فلک بک تربیع سر	اندوخته بروی هوا بغین تو
در بچه جوهری تو که فروخت در ازل	چایه ای قدسی همه در دستان تو
پاد جهان به کام تو ای پادشاه عهد	در سایه تو حرم شاه جهان تو
ای سایه خداداد تو بر نود شد جهان	پد همیشه نور خدا سایه بان تو

روز بعد از کتبه چهاردهم به صله بی قصیده حکم فرمودم که سعید زایه در وزن کتبه
آخر روز و سه باغ رستم دی رفته اند به عیبت سرو حرم به خط درآمد وقت شام برگشتی شسته
در آید در به دولتخانه معادلت نمودم. روز جمعه پانزدهم صلا سیری نام پیرمردی از طرف
ماوراءالنهر آمده سعادت آید بیوس دریاچه و چنین به عرض رسید که از قدیمیان عباده حاکم
و بک بوده و این جوانی و عموان نشو و نما تو قتی که حاکم شتار شد در ملک حاکم نگاران
و دیم و در یک نظام داشته و در خلا و ملا محرم بود و بعد از گذشتن حاکم قاجار در آن ملک به ابرو
گذریده در پی و لا به قصد در پرت خانه مبارک از وطن مألوف برآمده خود را به ملازمت رسانیده
او را در بودن و فتن مختار ساختیم. عرض نمود که روزی چند در خدمت حراهم بود. هر از
روپیه خرجی و خلعت مرحمت شد به نهایت پیر شکفته وی پرنفل و مسحی است. فرزند شاه جهان
بیز پانصد روپیه و سرو پا لطف کرد.

در بیت با آنچه دولتخانه حرم صفا و حوض و قلع است در یک صبح آن صفا در حوض
موانر است که پش پیران داده می توان نشست و چون یک طرف تنه او مقدار ربع گز کاواک
شده پدید بود فرمودم که روح سنگ مرمر تر شیده در آنجا مضبوط سازند که پشت پرو نهاد

توان نشست درین وقت بینی بدیده بر زبان جاری گشت به سنگ تراشان حکم شد که در آن لوح نقش کنند تا به طریق یادگار در صحنه روزگار بماند و آن بیت این است: [۱۹۱ب]
شیخگاه شاه هست کشور جهانگیر بی شاهشاه اکبر

شب سیمشنبه یوزدهم در دولخانه خاص بازار ترتیب یافت. پیش از این شبه چنان بود که اهل بازار و محرقه شهر حسب الحکم در صحن دولخانه دگبب آراسته در جواهر مرصع آلات و انواع منجوعه و قیسه و انعام منته آنچه در بازارها به فروش می رود حاضر ساخته مظر دومی آوردند به خاطر رسید که اگر در شب این بازار ترتیب یابد و فانوس بسیاری در پیش دکانهها چیده شود طور نمودی خواهد داشت. بی تکلف خوب برآمد و غیر مکرر بود. به جمیع دکانهها سیر کرده آنچه از جواهر و مرصع آلات و هر قسم چیزی خوش آمد خریدم و ادھر و کای طاعی به ملا سبزی اندام شد. و چندان جسمی به اورسید که در صیقل آبی عاجز بود روز مبار کشیده و یکم شهر یورمه الهی سه سیزده جلوس مبارک معذبین بیست و دو و مضرب سته هر اویست هست هجری بعد از گذشتن دویم ساعت نجومی بمبارکی و خرجی دایات غریمت به صوبه داران حلاقه آگره بر اراضیه شد و از دولتخانه قاتل کامگر به که محل نزول دایات اقبال بود به دستور معهود تارکان شناختم. در همین روز جشن وزن شمسی معقد گشت و به حساب سته شمسی سال پنجاهم از عمر بی پزسد در گاه ایردی به مبارکی آمارش و بشا بطله مقرر خود را به طلا و دیگر اجناس وزن فرموده مروارید و گل درین تار کردم و شب تماشای چرمی نموده در حرم سرای دولت به عیش و عشرت گذرانیده شد. روز جمعه بیست و دوم حکم کردم که جمیع مشایخ و دیانت سعادت را که درین شهر توطن دارند حاضر سازند که در ملازمت اعلیٰ نهادند و سه شب برین و تیره گشت و هر شب تا آخر مجلس خود بر سر پ ایستاده به دربان حال می گفتم. آیات

خداوند گارا توانگر قوئی	توانا و دریش سرور قوئی
به کشور گشایم نه فرماندم	یکی از گند بان ایس در گهم
نوبر خیر و یکی دهم دسترس	و گره چه خیر آید زس یکس
مسم بدگان را خداوندگار	خداوند را بنده حق گذار

جمعی از افراد را که تا حال بملازمت رسیده بودند و لباس مندمعاش داشتند و بخورد استحقاق هر يك زمین و خرجی مرحمت شده کامیاب خویش گردانیدم. شب مبار کشیده بیست و یکم مارس یک بیجه بر آورد و شب دوشه بیست و پنجم بیجه دوم. مجملات بیجه بعد از سی و چهار روز و دوم بعد از سی و شش روز بر آمد. درجه اربعه قاز ده پانزده کلاسر با برابر بیجه طایوس یک ماهه توان گشت. پشمی بله رنگ است. روز اول هیچ نخورد و ز روز دوم مادرش

ملخهای حرور را به مقدار گرفته گاه مثل کرتر می خورد ابد و گاه به دروش سرخ دپیش بچه می گذاشت که خود بچند . اگر ملخ ریره بود دست می گذاشت و اگر کلانتر بعضی را سه پاره و بعضی را سه پاره می کرد تا به فراغت بچه های و تواند خورد چون بیاد میل دیدن آنها داشتیم حکم فرمودم که به حیاط تمام چند بچه آری و آسیمی به آنهاست برسد به حضور بیارند و بعد از دیدن باز فرمودم که به همان یاغچه درون دو لخته برده به محافظت تمام نگاه دارند . هر گاه نقل و حرکت توان فرمود به ملازم بخواهند آورد درین روز حکیم روح الله به نام همراد رویه مراد شد بدیع لزمان پسر میرد شاهرخ رج گیر خود آمده ملازمت نمود . روز سه شنبه بیست و هشتم از تان کانکره کوچ کرده در موضوع گنج منزل گردیدیم . درون یکشنبه بیست و هشتم بر کاردربای محمود آباد که برک نام دارد زول قبل اتفاق افتاد . چون آب دهوای احمد آباد [۱۹۲ م] بیاد روبرو بود محمود یکسره به استصواب حکما بر ساحل دریای مذکور شهری اسامی نهاده قاصت گزیده بود و بعد از آنکه چای را فسخ کرد آمجار در الحک ساعت و نهمین محمود شهید حکم گجرات اکثر اوقات در اینجا می بودند ، و محمود مذکور که آخرین سلاطین گجرات است باز در محمود آباد شیشگاه حرور قرار دارد و بی تکلف آب دهوای محمود آباد را هیچ سببی به احمد آباد نیست . به جهت امتحان فرمودم که گوسه را پوست کنده در کنار تال کانکره بیاورند و همچنین گوسفندی در محمود آباد ناکند و هوا ظاهر گردد ، اتفاقاً بعد از گذشت هفت گهری درود در آنجا گوسفند را آویشتند چون سه گهری از درود مانده به مرتبه متغیر و متغیر گشت که عبور از حرایب آن دشوار بود و در محمود آباد وقت صبح گوسفند را آویشتند و تا شام صلا متغیر نشد و بعد از گذشت يك پهر و نیم از شب نفس پیدا کرد مجلا در سو شهر احمد آباد بعد از هشت ساعت نجومی متعین گشت و در محمود آباد بعد از چهارده ساعت .

روز مبارک شنبه بیست و هشتم رستم خان را که فرزند انبیا شده جهان به حکومت و حراست ملک گجرات مقرر نموده به عنایت اسب و خیل و پریم مردم خاصه سران را ساخته رخصت فرمودم و پهلوانهای جهانگیری که از رعیت صوبه مذکور اند در خود رتبه و پایه خویش به اسب و عصا ممتاز گشتند . روز جمعه بیست و نهم شهر بود مطابق غره شوال زی بهاره به حمت ششیر مرصع و اسب خاصه فرق هرت بر فراخته با وطن خود مرخص گشت و فرزندان و پیر به اسب و حلت سر فرزی یافتند .

روز شنبه سیام به سید محمود بیره شاه عالم فرمودم که هر چه می خواست باشد بی—
حاجا باهه التماس نماید و بر طبق این سوگند محمد دادم . مومی لیه عرض کرد که چون [۱۹۳ م]

به مصحف اسم می دهید النحاس مصحفی می نمایم که پیوسته با خود داشته باشم و زیناوت ثواب بضررت دست بنابرین مصحفی به خط یا قرب به قطع مطبوع مختصر که ارنایس و نوادر و درنگار بود به میرزا کور هشایشت و بر پشت آن به خط خاص مرقوم گشت که در بیان تاریخ و فلان مقام به سید محمد ابن کرامت به ظهور رسید . نفس الامر آنکه میر به عایت نیک نهاد و منتقم است و با اجابت دانی و فضایل کسبی به اخلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته بسیار شگفته و و گشاده پیشانی است . از مردم آن ملک به حوش دانی میر کس دیده شده به شرح و بسط و شان زول آن عید تشده به نهایت ریخته قرآنذا لفظ باللفظ به فارسی ترجمه کند و یک حرف برمتی تحت اللفظ بپردازد و بعد از اتمام آن مصحف را مصحوب فرزند خویش سید جلال رو به درگاه والا سازد . بسرودد میر نیز چه بیست به عنوان ظاهری و باطنی آراسته و آثار صلاح و سعادت مندی از ناحیه احوالش ظاهر و مبر به مردی می نارد و الحق شایستگی این دارد و غرض جبرای است

با آنکه مکرر به منابع گجرات موهبتها به ظهور رسیده بود ، مجدداً در مورد استحقاق هر يك از نقد و جسد رعایتها کرده در حسب انتظاف ارزانی داشتم ، چون آب و هوای این ملک به مزاج من ناسازگار بود و حکماء چنین صلاح دیدند که ندیری از معتاد پناه به کم باید کرد به صور بدید آنها در کم ساختن پناه نموده شد و در عرض يك هفته به وزن يك پانه کم کردم . اول هر شب شش پانه بود و هر پانه به حسب و نیم توله که مجموع آن چهل [ب ۱۹۲ الف] و پنج توله باشد شراب مروج معاد بود الحال شش پانه هر پانه شش توله و سه ماشه که در کل سی و هفت و سم توله باشد موجود می خود . از بدین وقایع آنکه پیش ازین به شانزده هفده سال در آنجا به با خدای خود عهد کرده بودم که چون سین عمرم به خمصین رسد تشرک شکار گیر و بدوق نموده هیچ جا مداری ر به دست خود آورده سازم و مقرب بخان که از منظور آن محل قلنس برد از این نیست آگاهی داشته الفقه ددین تاریخ که عمرم به سن مذکور رسیده را آغاز سال پنجاه است دوزی ار کثرت درد و بهار نعم تنگی کرد و آزار بسیار کشیدم در آن حاکم به انهم غیبی از عهدی که با خدای خود کرده بودم به یاد آمد و عریض سابق در خاطر م تصمیم یافت و با خود قرار دادم که چون سال پنجاهم به آخر رسد و مدت وعده بسر آید به توفیق الله تعالی روزی که به سعادت زیارت عرض آشیایی و باران برهانه مشرف گردم استمداد همت از بواسی قدس موطن آن حضرت جسد دل اراش شغل باز دارم . به مجرد عطف این بیت در خاطر رفیع آن کلفت و آردگی شد و خود را ناره و خوشوقت باقم و ربان را به حسد و سپاس ایود جل شانه و شکر مو اهب او چاشنی بخشید . امید که توفیق میسر گردد . ایات

جه خوش گشت فردوسی پاك داد
كه رحمت بر آن تربت پاك باد
ميراد موری كه دانه كش نسب
كه چن دارد و چن شیرین خوش است
دور مار کشیه چهارم مهرماه الهی سید کبیر و بخترحان و کلای علی الدار که پیشکش
و به درگاه آورده بودند رحمت به طاف درانی داشتیم . سید کبیر به طاعت و خنجر مرصع و
اسب سرافراری یافت و بخترحان به سب [۱۹۷ الف] و رحمت و اوریدی مرصع که اصل آن
ملك در گردن می آورد و ممتاز گشت و مبع شصت هزار دود حرجی به مرد و انسامند و چون
عاد چون مکر به وصیه فردید . قبالند شاه جهان التماس شیه خاصه شریعه نموده بود . شیه
خودر با يك قطعه لعل گران بها وین خاصه به مشارالیه عنایت فرمودم و فرمان مرحمت خون
صادر گشت که ولایت نظام الملك بهرجا و هر قدر تواند تصرف نمود به تمام و مقرر باشد
و هرگاه کومك و مسد خواسته باشد در هوا زنغان فوجی آرمه به کومك ازمین سایه دور
رما . سابق نظام الملك که کلاترین حکام دکن بود رحمه اورا به کلای قبول داشتند و بر سر
مهر می داشتند درین و لا چون عاد و چون مصلحت خودت شایسته گشت و به حد و لای و زبندی
شرف اختصاص یافت و به سری و سرداری تمام ملک دکن بس مرتبه ساختیم و بجهت شیه این
دعای به خط خاص مرقوم گشت [دعای]

ای سوی تو دایم طریقه رحمت ما
آسوده نشین به سایه دولت ما
سوی تو شبیه خویش کردیم روان
تأمین ما یی در صورت ما

فرزنده جهان حکیم خوشحاله پسر حکم همای که از خاندان خوب این درگاه
است و از صخر من در خدمت آن مرز و کلان شده بجهت رسانیدن توید مرا هم جهانگیری به
مواظبت و کلای عادلخان نرد او مرستاده . همدرین روز مبرجمله به خدمت عرص مکر و فرق
حزب بر فرشت . چون کفایت عنان دیوان صوبه گجرات در دهنگامی که به دیوانی صوبه
بنگاله خصاص داشت بعضی حوادث روی داده بود و از سامان افتاده به دیوان مبلغ پانزده
هزار روپیه به انعام او مرحمت شد . درین و لا دو قطعه جهانگیر نامه ترتیب یافته به نظر گذشت
یکی را چند روز پیش ازین بهمدار سلکی [۱۹۷ ب] اعتماد لدوده نطق فرمودم و درین تاریخ
دیگری را به مرز و کلان آصفخان عنایت نمودم .

روز جمعه پنجم بهرام پسر جهانگیر قیصار از صوبه بهار آمده دولت زمین بوس در وقت
والماسی چمدان حاصل کان کوکره آورده گذرایند ، چون در آن صوبه از جهانگیر طلبخان
خدمت شایسته به ظهور برسیده بود و معذالت مکرر به عرص رسید که جنلی از برادران و
حویشان و در آن ملک دست تسلط و تعنی در اد ساخته بتلوهای حصار رحمت و آرامی رسیده

و هر کدام خود را حاکمی تراشیده جهانگیر قلی خان را نمکین نمی دهد. بنا بر این به سفر بخان که منته قدیم الخدمت مرچ در اسب فرمان به دستخط خاص صادر گشت که به حبس و بویگی بهار سراسر بر و ممتاز بوده به مجرد درستی فرمان قصا جویان بدان محسوب شنااید. از الماسهایی که ابرهیم خان فتح جنگ بعد از فتح کان بد کور بد درگاه رسال داشته بود چند قطعه به جهت تراشیدن جو به حکاکان سرکار شده بود. درین وقت که بهرام به آگره رسیده روانه درگاه می شد حواجه جهان چندی را که تیار شده بود مصحوب او بد درگاه فرستاد. یکی از آنها به نقش اسم است و به ظاهر زیلم تمیز نمی توان کرد تا لباس بهین رنگ دهنده شده سی سرخ بدور در آمد چو هر یان به مراد رویه قیاس کردند و عرض کردند که اگر سفید و تمام جلد می بود بیست هزار رویه می ارزید.

اصل نا تاریخ ششم مهرماه ثهی الهه خورد شد. درین شب لپتون سرواں است و بالنده می شود و ادبای کانیگو هم هدوای چندینمو آورده بودند. به غایت لطیف و بالیده یکی را که از همه کلاسر بود فرمودم که وزن کنند. هفت تونه بر آمد. روز ششم ششم جشن سپهره ترقیب یافت. اول [۱۹۵ الف] سپاه خاصه را آراسته به نظر در آوردم. بعد از آن فیلان خاصه را آراسته به نظر گذرانید. چون دریای مهی هنوز پایاب نشده بود که اردوی کیهان شکوه عبور تو ند به دو آب رهرای محمد آباد را هیچ بستنی به دیگر سازل بود. یارده روز درین سرزمین مقام واقع شد. روز دوشنبه هشتم در سرل مذکور کوچ فرموده در مودعته نرول اخاق افتاد. حواجه ابو الحسن بخشی را با جمعی از بندهای کرد گند و ملاح (خارزه) (کشتی ران) بسیار پیشتر فرستادم که دریای مهی را بنزدیک که نا انتظار پایاب باید کشید و اردوی ظاهر قرین به سهولت عبور تو ند نمود. روز سه شنبه نهم مقدم شد. روز کمشبه دهم موضع ین نرول را پایات جلال گشت.

در اوایل مارس بر پای بچه خود را به مقار گرفته سرنگون آویزان می ساخت و بیم آن که مباد از تو بی مهوری باشد و صایع صادر. بنا بر این حکم فرموده بودم که بر را جدا بگماه دارند و پیش بچه ها نگذارند. درین و لا به جهت امتحان فرمودم که نزدیک بچه ها بگذارند تا حقیقت بی مهوری و محبت ظاهر گردد. بهناد گشت شش بهای نعلی و مهر دریافت شد و محبت او هیچ کمتر رمحبت مانده بود و معلوم می شود که آن ده روزی دوستی بوده

روزی که شنبه چهاردهم بر بهشکار دیور رفته پانزده راس آهو از بروداده گیرنده شد به میرزا ششم و شهرت خان پسر او حکم فرموده بودم که بهشکار بیله گاوردنه هر قدر که تواند بامدوق بر نند. هفت راس از بروداده پسر و پسر شکار کردند. چون به عرض رسید که درینواهی

بهیست مردم آوار که به گروشت آدم حادث کرده و آسیب او [۱۹۵، ب] به خلق خدا می‌رسد
 روز ۱۷ شعبان حکم شد که شرور از بنده‌های خدا که پست کند، آن مرزنده حسب احکام
 به بنده‌قدزده شب به نظر دو آورد و مردم که در حضور پسر پست کنندند، گرچه به ظاهر کلان
 می‌نمود چون لایق بود از پیرهای کلان که من خود سداخته‌ام در وزن کمتر برآمد دور
 دوشنبه پانزدهم و سه‌شنبه شانزدهم به شکار به تار شتافته هر روز دو سله گاو به تفنگ زدند.
 روز چهارشنبه هزدهم بر کدورتانی که مخیم بارگاه قتل بود بزم پله آرامشگی یافت.
 گلپای کنول بر روی آب شکر شگفته بود. سله‌های خاص به صغر نشاط خوشوقت گشتند.
 جهانگیر قبی‌خان بهیست در بصره قیل از صوبه بهار و مروت و تن هشتاد و پنج رستگانه به رسم پیشکش
 ارسال داشته بود به نظر گشت. یک‌دیل از جهانگیر قبی‌خان و دو دیل از مرو بخاند حل بلان خاصه
 شدند و تنه به سلفها تقسیم یافت. میرخان پسر میر بو تقاسم نمکین که از خان‌ها در این درگاه
 است به منصب ششصدی دات و ششصد و ر از اصل و اضافه سرقراری یافت. قیام‌خان به
 خدمت بر ولایتی و منصب ششصدی دات و صد و پنجاه سوار ممتاز گشت. عرفت‌خان که صدات
 پاره و به مرید شجاعت و کدورتی اعتبار دارد از تعین صوبه بگشت حسب حسب الانعام
 مهابت‌خان صاحب صوبه مذکور به منصب هر روپانصدی دات و هشتصد سوار فرق هرت
 برادر خب که پسر خان دیون صوبه گجرات به نهایت قیاس فرار شده مرخص گشت. دهمی‌خان
 بخشی صوبه مذکور شمشیر مرگشت نمود.

روز جمعه نوزدهم به شکار رفته یک‌دیل گاو بر زمین در میان عمر پیدا کردم که بر
 بدوق از بنده گاو بر کلان پرن گداشته باشد، از ماده بسیار می‌گذرد. درین تاریخ [۱۹۶، له] [۱۹۶، له]
 و آنکه چهل و پنج قدم مسافت بود از دو پوست آزاد گذشت به اصطلاح اهل شکار قدیم
 عدوت اردگام است که پیش و پس نهاده شود در رشته بیست و یکم خود به شکار باز و جره
 خوشوقت گشته به میرزا اسم‌خان و داراب‌خان و میر میران و دیگر بنده‌ها حکم فرمودم که به
 شکار بنده گاو رفته هر قدر تواند به بدوق برسد، برده‌رأس از بروماده شکار کردند و ده
 رأس آهو از هر قسم به یوز گجرات شده

ابراهیم حسین بخشی صوبه دکی حسب الانعام خان خانان سپه‌سالار به منصب‌های
 دت و دوپن سوار سرقراری یافت. روز دوشنبه بیست و دوم از منزل مذکور کوچ واقع شد
 روز سه‌شنبه بیست و سوم باز کوچ فرمودم از ولایت عرض کردند که درین براهی ساده شیری
 با سه یچه به نظر درآمده. چون مرد پست باز برد خود به قصد شکار متوجه گشته هر چهارده به
 تفنگ زدیم و از آنجا به منزل پیش شتافته ربلی که بالای می‌یستاده بود عبور فرمودم. با

آنکه درین دریا کشتی بود که پل نون بست و آب به غایت عمیق بود و نند می گذشت به حسن اهتمام خواجہ ابوالحسن میرعلی در سه روز پل در غایت استحکام که طول یک صد و چهل ذراع است مرتب گشت و به جهت اشکان فرمودم که میں گی سندر حاصله که از ملان کلان قوی و هیکل است با سه صد و پل اوردی پل گذرایند بنوعی مستحکم بنشیند قرام (ستون) او از بار قبل کوه پیکر صلاً متزلزل نگشت.

از ریان معجزیان حضرت عرش آشیانی انارالله یرغنه شینده ام کسه می فرمودند که روزی در حنفیان جوانی دوسه پیاله خورده بودم و هر پیل است سوار شده و با آنکه هوشیار بودم و فیل طرفت خوش جنوی بهار ده و اختیار می گشت و خود در مست و بی هوئی و پیل در بدست و حرکت را نموده به جانب مردم می دوایدم. بعد از آن فیل دیگر طلبیده هر دو را به جنگ انداختم و آنها جنگ کن تا سر پل که بر دریای حمه بنشینده بود شافتند قضا را آن فیل گریخت و چون از طرف دیگر ره گریز یافت تا گریز بر سم پل روان شد و پیل که من بر سوار بودم از پی اوشتافت، هر چند من اختیار او به دست می بود و به اندک اشارتی می ایستاد. به خاطر رسید که فیل را از رفتن [۱۹۶ ب] پل باز دارم مردم آن اداهای مسانه را محمول بر سادگی خواهند داشت و ظاهر نخواهد شد که به دست و پی خود بوده ام نه فیل به دست و خود سروایس داده ام. پادشاهان با پسندیده است لاجرم بتأید آید سبعا به استعانت جسنه فیل خود را از تعقیب او باز نداشتیم و هر دو بر روی پل روان شدند و چون به کشتی تریب یافته بود هر گاه دستهای خود را بر کنار کشتی می نهاد نصف کشتی به آب می رفت و صفت دیگر بلند می ایستاد و در هر قدم گمان آن می شد که پیوند کشتی زخم گسیخته گردد و مردم از مشاهده این حال عریق بهر اضطراب و شورش می بودند. چرخ حمایت و حراست حقان و علاءه جا و هموقت حاسی و حارس این نیارند است هر دو فیل در ضمان سلامت از آن پل عبور نمودند.

روز مبارک شب یست و یستم بر کنار آب می برم پیاله تریب یا مت و چندی از بدهای خاص که درین قسم مجلس و محفل راه دارند به سرخرهای لرز و هائیدی مرشار کام در بر گرفتند. بی تکلف متری است به غایت دلنشین. بعد و وجه در آن منزل چهار روز مقام واقع شد. یکی خوابی جای، دوم آنکه مردم در گذشتن اضطراب نمایند.

روز یکشنبه یست و هشتم از کنار آب می کوچ فرمودم. دور دوشه بار کوچ اتفاق افتاد درین دور غریب نمادای مشاهده شد. جهت ساری که بچه کشیده بود روز مبارک شب در احمد آباد آورده بودند در صحن دولتحانه که بر کنار تل تریب یافته بود با بچه های خود می گشتند. اتفاقاً نروماده هر دو آرد کردند و جهت ساری صحرای آورده آنها را شینده از

آن طرف تن فرود بر آوردند و بر تر آں پر راز گشت آمده بر بار و ماده بارسده به جنگ افتادند و با آنکه چند کس ایستاده بودند اصلاحاً و ملاحظه مردم نکردند و خواسته‌های می که به محافظت آنها مفرود به قصد گرفتن ششاته یکی بار در آویخت و دیگری به ماده آنکه بر راز گرفته بود به تلاش بسیار نگاه داشت و آنکه به ماده دست آمد به شراست نگاه داشت و از جنگ او به طرف من به دست خود حلقه در پی و پاهای او انداخته آورد با هم و هر دو به مقام خویش رفته قرار گرفتند. عاماً هر دو که سارهای با یکی فرید می کردند آنها بر در برابر آواز می دادند و هم ازین عام تماشای آهوی صحرانی دیده شده در پر گشته کر نال به شکار رفته بودم [۱۹۷ الف] و فریب می کسی از اهل شکار و خدمتکار در ملازمت حاضر بودند آهوی سیاه به ماده آهوی چند به نظر در آمد، یک مرتبه آهوی آهوی گچر ر به جنگ او سردادم دوسه شاخ جنگ کرده پیش من بر گشته آمد و دوسه دیگر خواستیم که به به شرح آهوی آهوی گیر بسته بگذاریم تا گرفتار شود در این آهوی صحرانی در شدت صفت و غیرت هجوم مردم را به نظر دریاورده بی محایا دوییده آمد دوسه شرح به آهوی با یکی جنگ در گیر کرده زمین اندر رفت.

در این تاریخ خرفوت نمایان شدن رسید و در خدمتکاران و بندهای بردیت بود با آنکه امون می خورد در هنگام فرسودگی پیاپی می ماند و در دانه شیشه شراب گشت و چون ضعیف به بود ریخته از حوضه و طاق خویش از تکانه می نمود به مرض اسهال مبتلا شد و در ضعیف دوسه دمه از عام صرع عشی بر مراض مستولی گشت. حسب لحکم حکیم درک به معالجه او پردخت. هر چند که پیراب بکار برد، یعنی بر آن ضرب گشت، مع ذلک غریب جوئی به هم رسیده و با آنکه حکیم ماده و ما کید می نمود که در شبان روزی پیش از یک نوبت سر یکب غذا شود، ضبط احوال خود نمی توانست کرد دیوانه وار خود را بر آب و آتش می زد با آنکه به صود فقیه و استفاد بجر گشت و بسیار ریز و ضعیف شد چادر و پیش ازین التماس نمود که خود را پیشتره آگزه رساند، حکم فرمود که به حضور آمده و شخص خود دریا یکی بساخته آوردن به حدی ضعیف و ضعیف به نظر در آمد که موجب سیرت گشت. ع

کشیده پوشی بر اسخوئی

بنکه استخوان هم به تحلیل رفته با آنکه حضور اب در کشیدن شبیه لایر بهایب اخراق بکار می بردند اما در این عام و مردیک به این هم قاجاب به نظر دریا آمده، سبب ناله آدم رفته به این [۱۹۷ ب] هیأت و ترکیب هم می شده پس دویست ساد درین مقام مناسب افتاد، بیست سابقه من گرم بگیرد پای
تاقیاست به مردم یر جای

باله از پيگه ضعف هلا يند.

عالم چندين جاي بشنيد

ارعايت فرمودم که مصورشيه اورا کشد . القعه حال ورا بسيار متغير يا ختم گفتم که
دنيا در چنين وقت نفسي از ياد حق غافل ما يندشد و از کرم او بريد نبايد بود . اگر مرگه امان
بمشد آنرا دستگه معرفت و معرفت ندارد بايد شمرد و گرفت حياث بر آمده هر نفس که
بياد او بر آيد عيبت است و از بازمانده هاي ذل ممول بدار و بگيران احول آنها عيبت که
انك حق خدمت پيش ما بسيار است و چون از پريشاني او به عرص رسیده بود و هر دو پويه خراج
راه با وعظيت نموده دخست کردم روز دوم سامر راه صدم شد و زسه شنبه سي ام کتار آب مات
محل نزول از چوي کيهان پوي گرديد .

جشن روز بار کشيه دوم آبان ماه الهسي درين منزل آراستگي يافت . امان الله پسر
مهايت جان حسب الحكم او بمنصب هزاري ذات و هشتم سوار سر فرازند . گرد هر
و يلدای سال بمنصب هزاري ذات و هشتم سوار ممتاز گشت عبدالله خان پسر خان عظم
به هزاري ذات و ميهد سوار سر بلندي يافت به دلير خان که از چاگير داران صوبه گجرات
است سب و مل مرحمت نمود . اباد خان پسر شهزاد خان که پسر حسب الحكم از صوبه دکن
آمده به نصرت بختيگري و واقعه نويس لشکر بنگش سر فرازند و منصب او هشتادي ذاب
و چهارم سوار مقر شد .

روز جمعه سوم کوچ فرمودم در اين منزل شاهزاده شجاع جنگر گوشه فرزند شاه جهان
که در دامن عصمت نور جهان يکم پرورش مي يافت و مرا نسبت به [۲۹۸ الف] او ملن حياطر
و دلستگي به مرتهاي است که ارجان خود هر يرمي دارم سمادي که مخصوص احوال است
و آنرا ماهيان مي گویند بهم رسايد و رماني مبتد از هوش رفت . هر چند اهل تجربه تدبيرات
و معالجات بکيردند سود ندارد و بي هوشي از هوش از من ريهود . چون از مداوي ظاهري
بومبدي دست داد از روی خشوع و خضوع فرق نثار به درگاه کريم کارساز و رحيم بنده بواز
سوده صحت او را مستلث نمودم . درين حالت به خاطر گذشت که چو به بخداي خود عهد کرده
شد که بگذار انعام سه خمسين از عمر اين يادمند را که شکار پندوق نموده هيچ جاذبدي را
به دست خود آزرده نبارم . اگر به نيت سلامتي او ر تدبير حال دست ازان کدو پاز بار دارم
ممکن که حياث او وسيله بجات چندين جاني بر شود . حق سبحانه تعالي او را به اين يازمند
ارزاني دارد . القعه به عزم درست و اعتقاد صادق يا خدا عهد کردم که بگذارين هيچ جاذبدي
را به دست خود ببارم بکرم الهي کوفت او نخب تمام يافت . و در هنگامي که اين نبارمند در
بطن والده بود به دستوري که ديگر طمان در شکم حرکت مي کنند روزي با اثر حرکت ظاهر نشد .

پرسداد آن مضطرب و تلاشی گشته صورت حال را به عرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند و در آن ایام پندم پیوسته بهشکار می فرمودند و چون آن دودجمه بود به بیت سلامتی می نذر فرمودند که در ملت عمر دودجمه شکار یور نکند و تا انتهای حیات برین حریمت ثابت قدم بودند و من نیز متابعت آن حضرت نموده تا حال شکار یوز روز جمعه نگزیده ام . مجبلا به جهت ضعف نور چشمی شاه شجاع سه روز درین عزب توقف رانم شد امید که حق تعالی و را عسر طبعی کرامت فرماید

روز سه شنبه غنم کوچ اتفاق افتاد روزی پسر حکیم [۱۹۸ ب] علی تعریف شیر سر می کرد به خاطر رسید که اگر روزی چند بدان مالدوست ما هم ممکن که نفسی داشته باشد و به مرغ می گوید اناشد نصف جان ساده ولایتی شیردار داشت قندی از آن شیر تناول کردم به خلاف شیر دیگر شتران که حالی از شوری نیست به مدتی می شیرین و لذیذ آمد و اما آن قریب یک ماه است که هر روز یک پیاله که مقداریم کاه آب خوری باشد از آن شیر می خورم و بعضی که ظاهر شده وقع تشنگی است و از غراب آن که دو سال پیش درین نصف جان می ماهه (ماده شتر) را خریده بود و در آن وقت بهجه نداشت و اصلاً اثر شیر ظاهر نبود در این پیام به حسب اتفاق اردستان او شیر بر آمد . هر روز چهارمیر شیر گاو و پنج سیر گندم و یک سیر قند ساه و یک سیر بدیان می خورد اومی دهند که شیرش لذیذ و مقوی باشد بی تکلف به مدتی می خیلگی در افتاده و گاو آملد و به جهت امتحان شیر گاو و گاو میش ^{میش} ظلیده و هر سه در چشمم در شیرینی و عذوبت شیر این شتر را مستی هست . فرمودم که چند میده دیگر هم ارایین قسم خوراک بدهد تا ظاهر شود که عذوبت از شرعدهای لطیف است یا در اصل شیر این شتر شیرین است

روز یکشنبه هشم کوچ فرمودم . روز مار کشی بهسم مقام و انج شد دولتخانه بر کار تال کلای ترتیب یافته بود و در مدینه جهان کشتی طرح کشیر که نشیگاه آن را از نقره ساخته بودند پیشکش نمود . آخر وقت روز بر آن کشتی نشسته سیر تال کرده شد عابدخان بهشی صوبه بنگش را که به درگاه طلبه شده درین روز سعادت آمانا بوس دریافت به خدمت دیوانی بیوات سر قرار گشت . سرام ارجان که از کرمکین صوبه گجرات است به عایت اسپ قچاق خاصه و قیل رقی عزت هر فراخته رخصت یافت . عرتخان که از تعینات شکر بنگش است به عایت حشم سر بلند [۱۹۹ الف] گردید و دودجمه دهم کوچ فرموده شد میر میران به منصب دوزخ ری ذات و ششده سوار سرام ری یافت و روز شنبه یازدهم بر گنه در جلد محل ورود موکب مجعود گشت .

تولد شاهزاده او تکدریب: شب یکشنبه دو دهم آبان ماه الهی سیرد از جلوس مطابق

پانزدهم ذی قعدة هر اردو بیست و هشت هجری به داخل نوزده درجه میران بخشند و بیست و هفت روزند
البالله شاه جهان از صیبه آصف خان گرامی فرستاد که است فرموده امید که قدش برین دولت
ایله قرین مبارک و فرخنده باد . سه روز در منزل مذکور مقام سرده روز کشید پانزدهم در موضع
نمره نزول اقبالی اتفاق افتاد .

چون التزام شده که جشن مبارک کشید نامقدور و مسکن باشد در کنار آب و جای با صفا
ترتیب یابد . درین نزدیکی سرزمینی که قابلیت آن داشته باشد بود تا گویا قرین بیعی از شب
مبارک کشید شانزدهم گذشته پارسواری فرمودم و هنگام طلوع تیر اعظم روع بخش عالم در کنار
نال با کهور نزول اقبال و دفع شد و آخر روز بزم پیاله آراسته پسندی از بندهای حامی پیاله
هنایت نموده . روز جمعه مقدم کوچ فرمودم . کیشودان مارو که چاگیردان آن بواسطی است
حسب احکام اردکن آمده به سعادت زمین بوس سرپسندی یافت . روز شنبه هژدهم حوالی رام گنده
مسکر اقبال گشت .

چند شب پیش از این سه گهری به طلوع مانده در کوه سو مانده بخار دشانی به شکل
عمودی سرور شده و هر شب یک گهری پیش از شب دیگر ظاهر می گشت و چون تمام نمود صورت
حربه پیدا کرد . هر دو سر باویت و مان گنده حم دراز مانند دهره پشت به جانب جنوب و روی
پسوی شمال الحال یک بهر به طلوع مانده طاهر می گردد و منجمان و اختر شناسان قیولاست او را
به اصطلاح معلوم نمودند که بیست و چهار درجه فکری را به اختلاف مظهر سایر است و به حرکت
فلك اعظم متحرك و حرکت خاصه بر درجهت حرکت فلك اعظم درو ظاهر [۹۹ ب] می شود
چنانچه اول در برج عقرب بود گنده شتا بهیچان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب بیشتر
دارد و دوازدهم این فن نجوم در کتب این قسم را حربه نامیده اند و نوشته اند که ظهور این ولایت
می کنند بر شعب ملوک عرب و استلای دشمنان ملوک عرب بر ایشان و اعلم هند که تا تاریخ
مذکور بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان مست شتاب نمود و گشت که
سرش روشنی داشت و تا دوسه گز دیش دراز می نمود . اما در دیش اصلا روشنی و درخشندگی نبود
الحال قرین هشت شب است که سرور شده هر گاه منتفی گردد معلوم خواهد نمود و از آثار او
آنچه ظهور رسید نوشته خواهد شد .

دو یکشنبه نوزدهم مقام کرده روز دوشنبه در موضع سنبل کهره نزول فرمودم روز سه شنبه
بیست و یکم در مقام شد . به دشتخان نظام خلعت و قیل مصحوب و باوختان مرحمت نموده
فرستادم روز کشید بیست و دوم بر گنده مذکور و معین اردوی کیهان شکوه گشت . روز چهارشنبه
بیست و سوم مقام کرده بزم پیاله قرین یافت و در ابیخان به خدمت نادری سرافراز شد . روز جمعه

مقام نموده روز شنبه بیست و پنجم پر گنه نولانی مخیم معسکر اقبال گشت. روز یکشنبه بیست و هشتم در کنار آب چنبل برون فرمودم. روز دوشنبه بیست و نهم بون آب کهنیر مرئی شد. روز سه شنبه بیست و هشتم سوادینه و جی مورد راپات قبوری گردید. از احمد آباد تا و جی بود و هشت کرده مسافت. به بیست و هشت کوچ و چهل دیکه مقام گنه دوشنبه و بدروز باشد آمده شد. روز یکشنبه بیست و نهم بچند روپ که از مر قاضیان کیش هور سب و تفصیل احوال در اوران سابق نگاشته کنگ و قبیح نگار گشته. صحبت داسنه به سر رسائی کالیاده بوجه فرمودم. بی تکلف صحبت او از معلمات است.

در پی تاریخ مضمون عرضه داشت بهادر خان حاکم قندهار به موصرح [۲۰۰ الف] پیوست که در سنه هزار و بیست و شش هجری که عبارت رسال پر باشد در قندهار و بوحی آن کثرت موش به حدی رسید که جمع محصولات و غلات مزرععی و سر در جهتی آن ولایت را ضایع ساختند. ناراع در و سده بود حوسه ها را بریده می خوردند. و چون رعایا مروجات خود را به غرمی در آوردند تا کوفت و پاک ساختن نصف دیگر تلف شده بود. چه بچه ربعی از محصولات ساید به دست در آمده باشد و همچنین ارقیه ها و از باغات اثر مانده به مرور آواره و معدوم شدند.

چون کردند شاه جهان حشن ولادت پس خود نکرده بود و او جی که در محال جاگیر اوست اسماض سرود که برم روز مبارک کشیده سیام در منزل از آن سنگی باشد لاجرم آن کردند و از کمرای خود هشت ساخته در منزل او به عیش و نشاط گذر بیده شد. بنده های خاص که در پی قسم مجلس و محافل هادی باشد به صاعده های لبریز عذبت سرخوش گشتند و فرزند شاه جهان آن مولود مسرور را به نظر در آورده حوایهای از جوهر و مرصع آلات و پشاه زنجیر هیل سی و بیست ماده به رسم پیشکش گذرانیده. تمام نام نمود است و دانه به ساعت یک بهانه خواهد شد. و از فلان او هشت زنجیر هیل و احسن حلقه خاصه حکم شد. تنه به فوج را از تقسیم یافت در کل آنچه از پیشکشهای و مقبول داده موازی دولت رویه خواهد بود. درین روز عضد الدوله را جاگیر خود رسید و سعادت آستانوس دریافت. هشتاد و یک عدد مهر به صیغه بدر و قبی به رسم پیشکش گذرانید. قاسم خان را که در حکومت ملک یگانه معزول ساخته به دنگاه طلب داده شده بود [۲۰۰ ب] به دولت زمین بوسی مستعد گشته هزار مهر نذر معروضی داشت.

حکایت پادشاه و ناخیان: روز جمعه قره آذما به شکار باز و جره حاضر در رعیت افزوده. در انشای سوری به نقطه در غنی از جوهر گذر. فتاد با آنکه سینه یک خوشه باد می آرد سه به نظر در آمد که در آورده خوشه داشت. موجب حیرت گشت در پی حال حکایت پادشاه به بعد از محاط

گذشت نعل است که یکی از سلاطین در هوای گرم به روی می رسید پیر باغبانی دید بر در پستانده
پرسید که در پی باغ اید هست؟ گفت هست سلطان فرمود که قدحی آب اندازید و باغبان را
دختری بود به جمال حدیث و حسن میراث آوازه بهار شدت کرد تا آب انداز حاضر مازد
دختر رفت رفتی انحال قدحی پر آب ، نار بیرون برد و برگی چند بر روی آن نهاد و سلطان از
دست او گرفت و در کشید آنگاه از دختر پرسید که مقصود از گذاشتن این برگها بر روی آب
چه بود؟ دختر به دایان فصیح و ادای ملیح معروض داشت که در چنین هوای گرم عرق عرق از
صبره سواری رسیدن آب را بکدام در کشیدن مافی حکمت است باین احتیاط این برگها
بر روی آب قدح نهادم تا به آهستگی و تدریج بوشجن فرمایند سلطان را این حسن د به عیب
حوش آمد و به خاطر گذراند که این دختر داخل حلقه محل خود وارد بعد از باغبان پرسید
که هر سال حاصل تو از این باغ چیست؟ گفت سیصد دینار گفت به دیوان چه می دهی؟ گفت
سلطان از سر درخت چیری نمی گیرد بلکه در ذراعت عشری می ستاند

سلطان در به خاطر گذشت که در مملکت من باغ بسیار درخت می شمار ست اگر در حاصل
باغ نیز عشری دهند ملیک کفایت می شود و رعیت را چندان زیاده نمی رسد بعد از این فرمان
که خراج از محصول [۲۰۱ الف] باغات نیز بگیرند . پس گفت قدحی دیگر از آب اندازید
دختر رفت و بعد از دیری آمد و قدحی آب انداز آورد . سلطان گفت آن نوبت که رفتی رود آمدی
و بیشتر آوردی و این مرتبه انتظار بسیاری دادی و کمتر آوردی . دختر گفت که آن نوبت قدح را
از آب يك انار مالامال ساخته بودم و این دفعه پنج شش انار بشوردم و آنقدر آب حاصل نشد .
سلطان و حیرت افزود باغبان معروض داشت که برکت محصول از ثریب يك پادشاه
است . من به حاضر می رسد که شما پادشاه باشید . در رفتی که حاصل باغ را از من پرسیدید نیست
شما دیگر گون شده باشید لاجرم برکت از میوه دخت سلطان متاثر گشت و آن بدیشه زدی
بر آورد . پس گفت يك نوبت دیگر قدحی از آب اندازید . دختر باز رفت ، و به زودی قدح را
لایب بیرون آورد و خندان و شادان به دست سلطان داد . سلطان بر سر ست باغبان آمرین کرده
صورت حال ظاهر ساخت و آن دختر را ازو درخواست رسم و شگراری نمود این حقیق اذن
پادشاه حقیق آنگاه بر صحنه رویه نگار ماند . قصه طعنه این امور از آثار بیت يك و ثمرات
حدیث است هر گاه هست و بیت سلاطین معدلت آئین مصروف و معطوف بر آسودگی خلق و
رعایت رعایا باشد ، ظهور در جبر و برکات و محصول در عاف و باغات مستعد نیست .
والله لحدی که دولت اهل عربی بر سر درختی محصول هنوز رسم نبرده است و نیست در تمام سالک
محرور و يكدم و يكسبه به این صیغه داخل حزنه عامه و واصلی دیوان اعلی نمی شود بلکه حکم

است که هر کس در زمین مزدوری یا بخت سازد و حاصل آن معاف باشد امید که حق سبحانه تعالی این پادشاه را همواره بر بخت خیر موفق دارد

چون نیت بخیر است خیرم دهی

روز دوشنبه دوم بار به صحبت چندوپ حاضر را شوق افزود. بعد از فراغ عادت نبرد بر کشتی مشته به قصد ملاقات او شتافتم و در آنسر روز در گوشه ازوای او دویده بدو صحبت داشتم پس سخنان بند [۲۰۱ ب] از حقایق و معارف استماع افاده بی غرای مقدمات تصوف متوجع بیان سی کند و ذم صحبت او مظلوم میتوان شد شصت سال از عمرش گذشته است. بیست و دو سال بود که قطع تعلقات ظاهری کرده قدم همه به شاهراه تجرید نهاده و سی و هشت سال است است که در لباس بی لباسی به سر می برد و در وقت نصحت گفت که شکر بی موهبت الهی به کدام زبان ادا نمایم که در عهد دولت چنین پادشاه عادل به جمیع وقت و آرمش خاطر به عبادت مباد خود مشغولم و از هیچ بهنگذر غارت گرفته بر دامن هریب من نمی شبند.

روز یکشنبه سوم از کاباده کوچ فرموده در موضع قاسم کهره نزول واقع شده در ثنای راه بهشکار باز و چهره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانیکی برخاست باز نویی را که نهایت توجه به آن دارم رپی از پر بیدم. کاروانیک از چنگ او بدو حس و بر هو گرفته به سرقه بلند شد که از نظر حایب شد. هر چند فرار دلان و میرشکاران ارپی او به هرام تاقتد اثری رو یافتند و محال نمود که در چنین صحرایی به بدو آید لشکر میر کشمیری که سردار میرشکاران کشمیر است بار مذکور حواله او بود سر سبزه پی و سراغ و نشان در اطراف صحرا می گشت نگاه از دور درختی نموداد شد چون نزدیک رسید بازا بر سر شاخی شسته یافت مرغ خانگی را نموده بز را طلبید سه گهری پیش نگذشته بود که گرفته به حضور آورد و این موهبت غیبی که در گمان و حال هیچ کس بود و مسرت ازای خاطر گشت و به انعام این خدمت منصب او را افزوده اسب و خلعت مرحمت نمودم در دوشنبه چهارم و سه شنبه پنجم و یکشنبه ششم بی دربی کوچ واقع شد.

روز مبارک شنبه هفتم مقام فرموده در کدر تال جشن نشاط و آذ سنگی یافت. نورجهان بیگم بیماری داشت که مدتها بر آن گذشته بود و اطبایی که به سعادت خدمت احضار دارند از مسلمان و هند چند قدیرانت همکاری بردند سودمند بیند و از مسداوی آن به معجز معترف گشتند [۲۰۲ الف]. دربی و لا که حکیم روح الله به خدمت پیوست و تصدی علاج آن شد و بناید ابرو عراسه در بدو خدمت صحت کامل روی نمود به صله بی خدمت شایسته حکیم را به منصب لایبی سر فرار ساخته موضع اروپلی به طریق ملکیت عنایت فرمودم و حکم شد که

مشارالیه را به نقره وزن کرده در وجه احام او مقرر دارند

روز جمعه هشتم تارود کتشیه پی‌دیدی کوچ اتفاق افتاد و هر روز تا آخر مرس بهشکار باز دحره مشغول بوده دراج سیدر غیرانده شد روز یکشنبه گذشت کنورگرف پسر دانا امر به سنگه به دولت زمین بوس سرافراد گشته تسلیمت مارکاد منع دکن به تقدیم رسانید صدمهر و هزار روپیه به صیفه نند و سوازی بیست و یک هزار روپیه ارقم مرصع آلات با چند اسب و قبل به رسم پیشکش گذرایید. آنچه ارقم قبل و اسب بود به دو پخشیده تبه به سمری قبول خوردن گشت و در دیگر به او سلطت مرحمت شد به میر شرف و کبل قطب الملک یک زنجیر قبل و به اراده خان میر سامان نیز یک قبل عنایت شد سید هزیر خان به بوجدادی سرکار میوات سرافراد شد و منصب او از اصل و اخنامه به سمراری دات و پانصد سواد مقرر گشت سید میرک را به جرات قلعه رهناسی مختار ساخته منصب پانصدی دات و دو صد سوار مرحمت فرمود.

روز مبارک شنبه چهاردهم در کنار تان موضع سده را مقام کرده بزم پیدله ترتیب به صند بنده های مخصوص به به هرهای نشاط خوش وقت شدیم جا سوران شکاری که در آگره به گریز بسته بودند خواهجه عبداللطیف قوش بیگی درین دور آورده به نظر گذرایید. آنچه لایق سرکار خاصه بود انتخاب نموده تتمه به امر او دیگر بنده ها پخشیده شد.

خبر بلی و کافر نعمتی سورجمل، درین تاریخ خبر بلی [۲۰۲ ب] کافر نعمتی سورجمل ولد راجه پاسو به مسامح جلان رسید راجه پاسو پدر داشت مشارالیه اگر چه پسال ار همه کلانتر بود غایتاً پدر به صفت بداندیشی و فتنه جوئی پیوسته او را محبوس و مطبوعه میداشت و همچنان او ناراضی و آزردده خاطر گذشت و بعد از موت او چون بن یسعادت ار همه کلانتر بود و دیگر فرزند قابل رشید نداشت حقوق حدیب راجه پاسو را ملحوظ و منظور فرموده به جهت انتقام سلسله زبیداری و محافظت ملک و وطن او دین بدولت را به خطاب راجگی و منصب دهراری سرافراد ساخته چا و جا گیر پدرش را که به سعی خدمت و دولتخواهی به دست آورده بود و مبله های کلی ارقم و جنس که به سالهای دراز اندوخته بود به او ارز می‌داشت و در دهگانی که مرحومی مرتضی خان به خدمت فتح کابگره دستوری یافت، چون این بدولت زمیندار همه آن کوهستان بود و به ظاهر نه خدمت و دولتخواهی ها نمود به کمک مشارالیه مقرر گشت و بعد از آنکه به مقصد پیوست و مرتضی خان محاصره را بر اهل قلعه تنگ ماض و این بهشکال از ضرورت حال دریافت که عرب به متوح خواهد شد در مقام پاسازی و فتنه پردازی در آمده پوره آردم از پیش او برگرفت و با مردم مشارالیه کار را به مبارعت و مخالفت رسانید و مرتضی خان نقش بدولتی و ادبار از صحنه جبین آن برگشته و در گذار خوانده شکایت او را به

درگاه بالا عرضداشت نمود بلکه صریح نوشت که آثار بی دولتخواهی از وجات احوال او ظاهر است و چون مثل مرتضی خان سردار عمده پاشکرگرن در آن کوهستان بود وقت را مقتضی قریب امیلتشودش و آشوب نیافته به خدمت مرید شاه جهان عرضداشت نمود که مرتضی خان به تحریک ادبای غرض بامن سوء مر جی بهم رسانیده در مقام مرید سانس ویرانداختن می شده به نصیان و بی قی متهم می سازد. امید که سبب بجات [۲۰۳ الف] و باعث حیات می گشته مرا به درگاه طلب نماید. هر چند که بر من مرتضی خان نهایت اعتقاد داشتم عابتاً از اینکه او لباس طلب نمود به درگاه سردشبه به محمل رسید که سادا مرتضی خان به تحریک ادبای ساد به شودش درآمده و صور ما کرده او را منقسم می ساخته باشد. مجبلاً به انتماس قریبشاه جهان از تفصیلات او در گذشته بدرگاه طلب فرمود و مقارن این حال مرتضی خان به جواد رحمت ایزدی پیوست و فتح قلعه کانگره تارستان سردار دیگر در قلعه توفع افتاد.

چون این قلعه سرشت به درگاه واز رسید نظر به ظاهر احوال او افکنده در آن زودی مشمول عواطف بدریغ ساخته در ملاقات شاه جهان به خدمت فتح دکن رخصت نموده شد بعد از آنکه ملک دکن به تصرف ولایتی دولت بد قریب درآمد در خلعت آن فرزند و سایر برانگیخته معصدی فتح قلعه کانگره گشت هر چند بر پی حقیقت حق ناشناسی در در آن کوهستان راه دادن از آئین حرم و حنیط دور بود، لیکن چون این خدمت را آن فرزند به عهده خویش گرفته بود، ناگزیر به اراده و اختیار او گذشته شد. و فرزند قبا شد او را باقی نام یکی زبده های خود و فرجی شایسته از معصیدان و احدیان و برقه انداران پادشاهی تعیین نمود. چنانچه این احوال به رسم اجمال در اوراق گذشته سبب ذکر شده چون به قصد پیوست باقی در آغاز رخصت و به جویی نمونه جوهر ذقی خود را ظاهر ماحات و مکرر شکایت او را به درگاه عرضداشت نمود و حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست می آید و این خدمت از و متمشی نمی شود اگر سردار دیگر ضرر فرماید فتح این قلعه بروی میسر خواهد شد. ناگزیر نهی به حضور طلب داشته راجه بکرمایت را که زبده های عمده و ست باو جی از مردم ناره روریه آن خلعت رخصت فرمود. چون این بی سعادت [۲۰۳ ب] دریاف که زبده بر پی حیل و تدبیر از پیش نخواهد رفت تدوین بکرمایت جمعی از بنده های درگاه را به بی به آدکه مدت ها یساق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که به جاگیرهای خود شتافته آمدن بکرمایت به سامان خود پرداختند و چون به ظاهر تفرقه در سینه جمعیت دولتخواهان راه یافت و کتری به سال جاگیر خود رفتند و معلومی از مردم روش من در آنجا مایند تا بود است تدوینی و قبا

ظاهر ساخت. سید صفی یارده که بهر بند شجاع و جملات اختصاص داشت به چندی ر
برادران و خویشان پای همه افروخته شربت خوشگوار شهادت چشیده و بعضی در بازار جمعی
کاری که پیرایه شیران کارزار است آن بذاب را عرصه میرد بر گرفته به نکت سرای خود
برد و جمعی از جده دوسی بنگ پا خود را به گوشه سلامت کشیدند و آن بدبخت دست تقدی
و تصرف به پر گنات داس کوه که اکثری از آن به جا گیر اعتماد النوله مقرر است در آن ساخته
ارناخت و بازار حرمویی فرو نگذاشته نمید که همدرین رودی به سرای اصالی و جرای افعال
مبلا گردد و بنگ این دوست کار خود بکند. ان شاء الله تعالی و تقدس.

روزی یکشنبه هفتم از گلهای چادسا عبور واقع شد. روز دوشنبه هفدهم از لاهیجان میبار
خانقاهن سه سالار به سعادت آسمان برس مفخر گشت. چون مدتها از دهن در دواب حضور دور
بود و مرکب منصور از بوجی سر کار خاندیس و برهانیور عبور می فرمود لئامن دریافت
ملازمت نمود، حکم شد که اگر خاطر را از همه جهت جمع باشد، جریده آمده بروی معاودت
نماید. بنا برین حساب حکم به سرعت هر چه تمام تر شافه درین تاریخ دولت زمین سوم
دریافت. او به بازار و بازارش حروانه و اسام عواطف شاهانه فرق عرت بر افراخته هر از مهر
و هر از رویه به صینه در گذرید. چون اردو از گذشتن از گلهای [۲۰۴ الف] صحریت بسیار کشیده
بود بجهت رفاهیت احوال مردم روز سه شنبه یازدهم مقام فر مردم. روز گمشبه یستم کوچ
کرده روز مبارکشبه یست و یکم بار مقام اتفاق افتاد به کدر دریای که به مند اشتها دارد برم
بیاله مرتب گشت اسب سمد حاصه سمیر نام که از اسبان اول بسود به حاجانان عنایت نمود.
سیر به اصطلاح هل هند کوه طلارا گویند و بجهت مناسبت رنگ و کلامی جته به این اسم
موسوم گشته. روز جمعه بیست و دوم و شبه بیست و سوم بی دری کوچ شد. درین روز عجب آبشاری
مشاهده افتاد. آبی به عاصمه ویر جوش و جوش بر جای مرنع می ریزد و بر اطراف شمشهای
خدا آفرین یتکلف درین بر دیکی به این حوی آبشاری به نظر در تاملند. ناد سیر گاهی است
لحظه ای از تماشای آن محظوظ گشتیم. روز یکشنبه بیست و چهارم مقام نموده در نالایی که پیش
دوئل به واقع بود بر کشتی نشسته شکار مرغابی کرده شد. روز دوشنبه بیست و پنجم و سه شنبه
بیست و ششم و گمشبه بیست و هفتم بی دری کوچ اتفاق افتاد به حاجانان یوسسن شاهه که در
برداشتن لطف فرمودم و وقت داس اسب از طوایل حاصه که به هر کدام سواری کرده شد،
بزر به آن قایلین مرحمت نمودم

روزی یکشنبه دهم دی ماه لاهی قلع رتنپور محل زیارت جلال گشت دین قلمه از عظم قلاع
هندون است. در میان سلطان هلاعلالدین خلجی رای همبر دپو متصرف بوده و سلطان سدهای

میدید محاصره سوده به سجنب و تردد بسیار مفتوح ساخت و در آهوار مملکت حضرت عیسی
آشامی اندر آله برهانه رای سرچین هدا در تصرف د شب و پیروینه شمش هفت هزار سوار ملازم
او می بودند و آن حضرت به ساس تأیید ایرد میجانه در عرض يك ماه و دو روزه فتح کردند
ورای [۲۰۴ ب] سرچین به رهسوی پخت سادات آستان بوس دریاخته در سنگ دو لشکر اهالی
منظم گشت و از امری معتبر و بندهای متعدد شد. و بعد از پسرش رای بهوش نیز در دمره
مری عظام نظام داشت و الناحان پیرو او میبند رای داخل بندهای عمده است. و روز دوشنبه
سوم به عزم به نای قلعه توحه فرمودم. و کوه در سر بر یکدیگر واقع است یکی را در
می گویند و دوم را تبهور. قلعه بر فراز تبهور اساس یافته و این هر دو اسیرا سرکب داده
در تبهور نام کرده اند. گرچه بنده در غایت استحکام است و آب فراوان دارد غایب کوه در حصی
است قوی و فتح این حصار محصور است از این جانب چ بنجه و اند بر رگو ارم حکم فرمودند که
توپهارا بر فراز کوه را بر آورده عمارات درون حصار را مجرا گیرند. اول توپ را که آتش
دادند به چو کندی محل رای سرچین رسید و از دادن آن عمارت در لوله در سای همت در
یافته و توهم عظیم بر باطل او مسوی گشته و بعد خود را محصور در سپردن قلعه داشته بسرق
عبودیت و عبادی به درگاه شهنشاه حرم بهشتی نمودند پس بود.

الفصل در امر قرار دادن چنان برد که شب در بالای قلعه گذر یلده و در دیگر به اردو مراجعت
فرمایم. چون مازب و عمارت درون حصار به روش همدان اساس یافته حایه ها را بی هوا و که
حصه ساخته اند و دلشیں بیناد و حاضر به موقف يك شب بر رضی پسند بگشت حمای به نظر
در آمد که یکی از بوکران رستم خان منصر به حصار قلعه در حله و آب عچه و شمش مشرف بر
حصه حالی از فیض و هوایی بسبب زدن تمام قلعه به ازین حائی به رستم خان از مری
حضرت هوش آشامی بوده و از صحرای در یدگی آن حضرت ترست یافته دست محرمیت
و قرب خدمت داشته و از غایت اعتماد این قلعه را حوله و فرموده بودند. بعد [۲۰۵ الف]
و از رخ بهاسای قلعه و منزل آن حکم شد که جمعی از مجرمانند که درین حصار محبوس اند
حاضر سازند تا به حقیقت حال هر يك واریسند به مقتضای عدالت حکم فرموده شود. بمجلا غیر
زمانه نون یا شخصی که از خلاص از قبه و آشوب در ملت رده می یامت دیگر همه را آزاد
ساختم و بهر کدام در حوز حال از خرجی و خلعت عنایت شد و شب سه شنبه چهارم بعد از گذشتن
يك بهرو سه گهری به دولت به مراجعت نمودم.

روز گمشبه بهجم قریب به پنج گروه کوچ کرده روز مبارکشبه ششم مقام واقع شد.
درین روز جان جان پیشکش خود به نظر در آورد و از قسم جوهر و مرصع آلات و اعمشه و غیر

وامپ آنچه پسند فتاد بر گزیده تتمه را به مشارالیه مرحمت فرمودم. مجموع پیشکش او آنچه به درجه قبول رسید مواری ملک و پنجاه هزار در پیبه قیمت شد. روز جمعه هفتم پنج گروه کوچ نمودم. پیش ازین سارس را به شاهین گیرانده شده بود یکی شکار بوز به ناحال تماشا کرده بودم. چون فرزند شاه جهان دوتی شکار شاهین بسیار در دوشاهین های او خوب رسیده حسب لائتماس آن فرزند صبح بنگاه سوار شده ملک تودنه به دسب خود گیراندم و توری دیگری را شاهی که آن فرقه در دسب داشت گرفت بی تکلف از شکارهای خوب خوب است. به غایت اندیس مظلوط گشتم اگرچه سارس جانور کلان است غایتاً سست پرواز کاواک و آله شده شکار تودنه هیچ بسی به آن نیست. ببارم دل و جگر شاهین را که این قسم جانوران قسری جنبه را می گیرد و بزور سر پنجه مستزبون می سارد. حسن حال قوشچی آن فرزند به جندوی ابن شکار به صیبت دل وامپ و خلعت مرفرازی پات و پسرش بوز به امپ و خلعت ممتاز گشت.

روز شنبه [۲۰۵ ب] هسم چهار گروه و پنج پاز کوچ کرده روز یکشنبه مهم بار مقدم نمودم درین روز خانخانان سپه سالار به خلعت خاصه و کمر شمشیر مرصع و دبل خاصه با بلایر فرق حریت بر افراشته مجدداً به صاحب صوبگی ملک خاندیس و دکن سر بلندی بیاعت و منصب آن رکن المظله از اصل و اصافه هفت هزاری ذات و سوار مرحمت شد. چون صحبت او با لشکر خان راست پادشاه حسب لائتماس مشارالیه صدخان دیوان بیوات در به خدمت دیوانی بیوات مقرر فرمودم و منصب صدخان هزاری ذات و چهار صد سوار عیبت شد وامپ و حق خلعت مرحمت نموده بدان صوبه فرستادم. و همدین خان دوران از صوبه کابل آمده دولت درین بوس در پات. هزار مهر هزار در پیبه به صوبه بدر رسید و سبیح مروارید با پند داس سب رده قطار شتر بر و دایه ولایتی و چند دست جانور شکاری و جیبی و حصائی و غیره به دسب پیشکش مر و صداقت روز دوشنبه دهم سه گروه و یک پاز و ورور سه شنبه یازدهم پنج گروه و سه پاز کوچ شد. درین روز خانان دوران مردم خود را آراسته به نظر در آورد و در هزار سوار معل که اکثر سب برکی و بعضی عراقی و مجلس داشتند بشمار داد. با آنکه جمعیت و متفرق گشته بعضی ملایم مهابت خان شده در همان صوبه مانده اند و جمعی از لاهور جدائی گزیده به اطراف ممالک رفتند این قدر سوار خوش اسبه خیمت نمود بی تکلف خان دوران در شجاع و دلاوری و جمعیت داری از یکتایان دورگار است ما انوسن که پیر معنی شده و کبر سن او را در پخته و بصیرت بسیار ضعیف و دیوان گشته دو پسر جوان رشید دارد خالی را مقولیت پستند. غایتاً خود را در برابر خان دوران مورد کار نیست [۲۰۶ الف] عظیم مشکل. درین روز به مشارالیه و فرزندان او خلعت مرحمت شد. روز گنبد دوازدهم سه ویم گروه در نور دیده بر کمار دل مسدود و سعادتی

اتحاد در میان قایل شیعیانی در سنگ واقع است هر یکی از ستونهای این رباعی شخصی ثبت نموده بود به نظر در آمد و مرا رجا برد آورد. الحق ز شعرهای خوب است رباعی

یاران موافق همه از دست شدند
در دست اجل پکان پکان پسماندند
بودند کنگ قمراب در مجلس عمر
یک لحظه زبا بیشتر است شدند
در این وقت رباعی دیگر هم در این هام شیده شد. چون بسیار خوب گفته آید این نوشتم.

رباعی

افسوس که اجل خرد و هوش شدند
روز خاطر همدان فراموش شدند
آنها که به صحرای سخن میگفتند
آیا چه شنیدند که خاموش شدند

روز مبارکشبه سیزدهم مقام کرده شد. عبد العزیز خان از صوبه بنگش رسیده سعادت آسان بوس دریافت. اگر مغان که به موجوداری ضحور و طراف آن معین بود به دولسمالامت سر بلند گشت. حواجه، براهیم حسین بخشی صوبه دکن به خطاب عقیدتخانی سر قرار شد. میر حاج که از کومکبان صوبه مدکور و از جوان مردانه فروداده است به خطاب شره خبی و علم سربلندی یافت. روز جمعه چهاردهم پنج گروه و یکپار کوچ شد. در شبیه پانزدهم سه گروه طی نموده در حدود بیله نروباجلال اتفاق افتاد و خود با هم حرم به تماسای بالای قلعه شتافتم معبد بخشی حضرت حب آسیانی که حراست قلعه مدکور به عهده او مقرر بوده منزل ساخته مشرف بر صحرای مرتفع و خوش هو. مرا شیخ بهلول میر در حوازان و قلع حب و دالی از بیض نیست. شیخ برادر کلان شیخ محمد عوث است و در علم دعوت اسامید طولی دانت و حب آسیانی را به شیخ مدکور، بیله محبت و حسن عقیده به درجه کمال بوده. در هنگامیکه آنحضرت تسخیر ولایت بگانه فرموده یک چندی در آن مدت قامت گریزد میر اهدالی به [۲۰۶] حکم آنحضرت در آگره مانده بوده جمعی از فلجیان زربنده که سرشت آبی به فتنه و نساد مجبول است راهی وقائی سپرده از بنگاله نزد میرر آمده اند و مسئله جیان خست باطل میرزا شده به بعضی و کافر نعمتی و حی و شامی رهنمون گردید. و میررای به عاقبت خطبه پند خود خوانده صریحاً اعلام بی و عناد و مرتفع گردانید. چون آن صوبه رافعه از صرصه داشت دولتخواهان به سامع جلال رسید. آنحضرت شیخ بهلول را به جهت نصیحت فرستادند که میرر را از آن اراده باطل گرد بیده به همراه خلاص را غنائی ثابت قدم صادر. چون آن پندولان فتنه سرشت پناشی ملطفر در کام میرا شیرین ساخته بودند میرا بداندیشهای باطل خاتم طمع شده به موافق و متابعت راضی نگشت و به تحریک ارباب غدار شیخ بهلول را در پیش چهارباغ که حضرت فردوس مکانی نابریاد شده بر لب آب چون ساخته اند به

تیغ های بیباکی شهید گردانید چون محمد بخشی را به شیخ مذکور بست اذات بسود نقش او را در قلمه پیاده برده مدیون ساخت.

روز یکشنبه شانزدهم چهار و نیم گروه طی نموده در موضع بیره منزل شد. چون باغ و بهولی که به حکم حضرت مریم الزمانی در هر گنجه حوست اساس یافته بر سر راه واقع بود به تماشای آن توجه فرمودم. بی تکلف باولی عمارت بس عالی و به عایت خوب ساخته اند. از کار فرمایان به تحقیق شد که مبلغ بیست هزار روپیه صرف این عمارت شده و چون در پس حوالی شکار جلی بود روز دوشنبه هفدهم مقام فرمودم. روز سه شنبه هژدهم سه گروه پا و گذشته در موضع دایر مؤ ورود موکب مسعود اتفاق افتاد. روز شنبه نوزدهم دو گروه و نیم طی نموده در کنار تال فتحپور را با تال منصور بر افرشت چو در هنگام عزیمت فتح دکن در رشتهور [الف ۷-۲۰] از اوچین اسامی منازل و بعد ساعت آنها نوشته شده بود درین مرتبه به تکرار روشن مناسب ننید و از رشتهور تا فتحپور برای که آمده شد. دویست و سی و چهار گروه مسافت به شصت و سه کورچ و پنجاه شش مقام که مجموع یکصد و نوزده روز بوده باشد طی نموده شد. به حساب شصتی چهار ماه و یک روز کم گذشته و قمری چهارده کامل و ارتدیهی که موکب اقبال به عزم فتح را و مسخیر ملک دکن از مستقر خلافت بعثت فرموده تا حال که در بات بلال هستان نصرت و اقبال باز به مرکز سلطنت فرار گرفت. حج سال و چهارده شد.

سجدهای واجتر شناسان روز مبارک شنبه بیست و هشتم دی ماه اهی سنه ۱۳ سیرده مطابق صلح محرم سنه یکهزار و بیست و هفت هجری ساعت در آمدن به دار الخلافه آگره احتیاط فرموده بودند. در یولا مکرر اعرایض دولتفرمان مرموس گشت که عت ملاحتون در شهر آگره شایع است. چنانچه در روزی قریب به صد کس کم و زیاد در دیر هتل یا کش دان یا در سه گلخانه بر آورده صد پنج می شوند و این سال سیروم است که در موسم زمستان عتیای می کنند و در آثار تابستان معلوم می گردد. از عرایض آنکه درین سه سال به جمیع قصبات واریات و نواحی آگره سرایت کرده و در فتحپور حلا اثر بی ظاهر شده حتی در امان آباد که تا فتحپور دو و نیم گروه مسافت است مردم آنجا از بیم و با ترس و طس کرده به دیگر مواضع پناه برده بودند. مگر مراعات حزم و احتیاط ادعور و ریات دانسته مقرو شد که در این ساعت مسعود به دارکی و برخی در معوره و فتحپور نزول موکب منصور اتفاق افتد و بعد از تعفیف بیماری و گسراسی ساعت دیگر اختیار نموده و به دولت و سعادت ورود و با تال جهان گشا به مستقر خلافت اداری و رعایت انشاء الله تعالی و تقدس.

حش مبارک شنبه بیستم در کنار کوی فتحپور ترتیب یافت. چون ساعت داخل شدن به

معموره بیست و سیم قرار یافته هشت روز در همین منزل توقف مقرر گشت. حکم فرمودم که در این روز را پیمودند هفت گروه بر آمد. درین منزل حضرت سریم المومی که بهادر بکسری دشنه اند دیگر جمیع پیگدب و خلوص سیدان سرادق صاحب و سایر بدهدی درگاه دولت اصفهان دریافتند. صیبه آصف شاه مرحوم که در خانه [۲۰۷ ب] عبدالله پسر خان عظم است بمی عجیب و غریب گذر آید و نهایت ناکید در صحیح آن نمود. بجهت خرابی مراوم گشت. گفت روزی در صحن خانه موسی به نظر بر آمد سر اسبمه اذان و حیران ب نظر رستگار هر موسی زوب و نمی داشت که بکجا برود به یکی از کنیران گفتم که دم آنرا گرفته پیش گریه مدحت گریه بغض و مس ارحامی خود جسته موش را به دهن گرفت و فی الفور گذاشته بهرت صاهر ساحت. رفته رفته آثار ملا آوردگی را چهره او پیدا شد. روز دیگر بردیگ مردن رسید به خاطر گذشت که ملک بریك فاروق باید داد. چون دهانش گشوده شد کام و زبان سیاه به نظر در آمد و تاسه دور به دل تاه گذرانده روز چهارم به موسی آمد بد آن کسری را دانه طبعون صاهر شد. و در اراض شورش و غزویی درد آرام و قرار درو بهاد در انگش متغیر گشت. زردی به سیاهی مایل و تب محرق کرد و روز دیگر در بالارد و از پایان خلافتش و در گذشت به همین روش هفت هشت کس در آن خانه صایع گشتند و چندی بیمار بودند که از آن منزل آمده بیاض رفیم. آنهایی که بیماری داشته در به فوت شده بود در به دیگری دانه بر پودر محملا در عرض هشت به روز هفده کس به همراه علم شدند و بهر گشت که آنهایی که دانه بر آورده بودند اگر آب جهت خوردن با سل کردن از دیگری صیبه بی لغور دروهم سرایب کردی (آخر چنان شد که ر غایت توهم هیچکس نزدیک به آنها نمی گشت.

در شب بیست و دوم حواجه چون که به حجر متب آگره مقرر شود سعادت است بومس د یافته پانصد مهر به سفینه بد و چهار هر در به به رسم تصدق گدا آید. روز دوشنبه بیست و چهارم به مشار له خطب خاصه مرحمت شد. روز مبارک شنبه بیست و هفتم عذاب گذشتن چهار گهری که فریب دو ساعت بجومی باشند به طاعتی که تولا بد و کند تقویم

به مبارکی [۲۰۸ الف] و فرخی زیات منصور به محموده فتحپور برول سعادت روانی فرمود و در همین ساعت جشن و درن بردند اقبال آمد شاه چون ترتیب مت و ورا به طلا و دیگر اجناس و درن فرمود وصال بیست و هشتم به حساب ماههای شمسی به مبارکی آفرینش امید که به عمر طبعی رسد و هم درین به بخ حضرت مرم ارمی از آگره تشریف گرمی ردی فرمودند و بهدر باعث دوست ملازمت ایشان سددت حاوید اسو حتم است که ظل شربت و شفقت ایشان

بر سر این بار آمد محند باد.

چون اکرام خان پسر اسلام خان خدمت فوجداری این حدود چنانچه باید به قید ضبط در آورده بود منصب و اراصل و صافه هزار و پانصد و هزار سوار مرحمت شد؛ سهر به جان پسر میرزا رستم صفوی به منصب هراری ذات و سیصد سوار ممتاز گشت. در بی روز عمارات دولتی خانه حضرت عریض آشنایی در به تفصیل سیر کرده به فرزند شده چنان نموده شد. در آن محل حوص کلانی از سنگ تراشیده در غایت صد ترتیب یافته کیونر تلافی نام سی و شش درع درسی و شش درع در ربع. عیش چهار و نیم درع و به حکم آن حضرت متصدیان جزایه عمده به فلوس و روپیه مملو ساخته بودند. سی و چهار کرو و چهل و هشت لک و چهار و شش هزار درم و شانزده لک و هفت دو به هر ر و چهار صد روپیه شد که مجموع بیست کرو و سه لک به حساب هندوستان و سیصد و چهل و سه هزار تومان به ضابطه ایراد بوده باشد و مدتها نشه لایان مدینه صیب را از آن چشمه سر مکرمت سیراب آمد می ساختند.

روزی که شش غره بهمن ماه به حافظ نادعلی گزیده هزار درم تمام شد. به حب عالی پسر مدغ خان به کتی را به نام گیلانی که در ری ایران چشم جهان بین آنها را میل کشیده سر به صحرای آوارگی داده و مدتی است که در ساء این دولت به فراغ خاطر روزگار می برد و به هر کدام در خود حال آنها و همه عیش و قمر گشته. در این تاریخ از آگره آمده سعادت [۲۰۸ ب] آسانه بوس در پند و به هر یک هزار روپیه تمام عیبت شد. جشن بزرگ شده به جم در روپیه ده آرامتگی بهت و بندهای خاص به ساعدهای مشاط خوشوقت گشتند. نصر الله که فرد سلطآن پرویز قیل کوه نمون در مصحوب از به درگاه فرستاده بود در حصص معاودت پادشاه و چند چهارنگیر نامه با اسب قبیح خاصه عیبت شد که بهت آن در مد ایرد روزی که به کنود کردن پسر را امر اسب و قیل و خلعت و کپوه مرصع با بهول کناره مرحمت نموده و بها و جی گیری رحمت مردم و مصحوب و اسپی باز فرستاده شد. هم در بی روز به عزیمت شکار امان آباد توجه مردم چون حکم بود که آهوان آن مردم به چنگل شکار نکند در بی شش سال آهوانی پسر هر هم آمد و به غایت رام شده بود. روزی که دو اردم به رویتها به معاودت مردم و روزی که روز بعد سنور معروف بزم پیاله ترتیب یافت.

حضرت شیخ سلیم چشتی: شب جمعه سیردهم به روضه خیران بهاء شیخ سلیم چشتی که شمای رحام ذات و معائن سعادت بشان در دیباچه ای قبالی نامه ثبت افتاده داشته و نه حرا نه شد. هر چند اظهار کرامات و خارق عادات مرد برگزیده های درگاه پردی پسندیده بیست و یک روز در تبه خود دانسته اظهار آن جتانب می نمود لکن وقتی از اوقات در جد به

ومسی بی ارده و خیر با نصدده به شخصی ظاهر شد از چینه آنکه پیش از ولادت من حضرت
 عرش آشیانی را به نوید قدم یی بیارم و دو بر در دیگر میل و ساخته بودند دیگر آنکه روری
 به عربی حضرت عرش آشیانی پرسیدند که سبب عمر شما چند است و زمان ارتحال به و را ملک
 ها کی خواهد بود؟ در جواب گفتند که حق جل و علا عالم اسر و لخص است و بعد از مالد
 و عراق و اشرف به این بیارم و فرمودند که هرگاه شهراده به علم معین یا دیگری چیری یاد
 گیرید و به آن مکلم شوید نشان وصال است لاچرم آن حضرت به جمعی که در خدمت من
 فرمودند بگوید فرمودند که هیچکس [ع ۲۰۹] به ساهر ده رنظم و شر چیری تعیم نکند
 تا آنکه دو سال و همداه گذشت روری یکی از عودات منصفه که در آن محله می بود و همیشه
 اسبد به جهت دفع عین الکمال می سوخت به بی بهایه در خدمت من راه داشت و زخیر اب و صدقات
 بهره مند می شد مرا به بافته عاقل از آن مقدمه یی بیت را بعین بنایم نمود. بیت

لهی غنچه امید بگندی گلی از روضه جاوید بهای

ومن به خدمت شیخ رفته این بیت را حق بدم. شیخ یی اختیار از جای خود سرچینه به
 ملازمت حضرت عرش آشیانی شد و از ظهور این واقعه چا بهچه برد آگه می بخشید.
 قصه همان شب اثر تب ظاهر شد و روز دیگر کس به خدمت آن حضرت فرستاده ناسب کلاوت
 را که رنگی پده های بی نظیر به طلب داشتند ناسب به ملازمت پشای رفته آهار گویندگی نمود
 بعد از آن کس به طلب حضرت عرش آشیانی فرستادند چون آن حضرت شریف آوردند فرمودند
 که وعده وصال رسیده و از شما رد عی شویم و دستار اسر خود برداسه بر سر من بپا د و
 گفتند که ما سلطان سلیم را جانشین خود ساختیم و را به جدای حافظ و نصر سپردیم و زمان
 زمان ضعف پشان امتداد می یافت و اثر گذشت بیشتر ظاهر می شد تا به وصال محبوب جمعی
 پیوستند.

روضه شیخ سلیم و مسجد یکی از اعظم آثار یی که در عهد دولت و زمان جلالت حضرت
 عرش آشیانی به ظهور آمده این مسجد در روضه است. یی عراق عمارتی ست بهای عباسی
 بمکن که مثل یی مسجد در هیچ بلای باشد. عمارش همه از سنگ در کمال صفا اساس یافته
 پنج لک دو بیه از حزه به عمره صرف شده تا به تمام رسیده و آنکه قطب الدیر حق کو کلدش
 محجر دور روضه و فرس گید و پیش طاق مسجد را از سنگ مرمر ساخته موای یی است. یی
 مسجد مشتمل است بر دود و ده کلان بر سه جنوب و قع سه در نهایت ارتفاع و بهایت
 تکلف پیش طاق در درارده ذرع عرض و سه برده طول و بهای ذرع [ع ۲۰۹] در ده بهی
 و دو بیه به بالا باید رست تا به آنجا رسید و روری دیگر فروتر ربی رو به مشرق واقع است.

طول مسجد از مشرق به مغرب با عرض دیوارها دوصدودوآورده نذر اسب اران چمنه مقصوره
 بیستوپنج و نیم نذر بارنده دریا مرده نذر گنبد میان اسب و عسدرع عرض رچهارده طول و
 بیستوپنج نذر ارتفاع پیشطاق است و بر دو پهلوی یی گنبد کلان دو گنبد دیگر خردتر است
 و در نذر دره نذر، تنه ایوان ستون در ساخته اند و عرض مسجد از شمال به جنوب یکصد و هشتاد
 و دو نذر است و بر اطراف نمود یوان و هشتاد و چهار حجره است. عرض حجره چهار نذر و
 طول پنج نذر و یوان به عرض هفت و نیم نذر و محض مسجد سوای مقصوره و ایوان در یکصد
 و نه نذر، و طول یکصد و چهل و سه نذر عرض است و بالای ایوانها در دو بالای مسجد گنبد های
 خود ساخته اند که در شیهای عرص و اباء متبرک شمع در آن من بهاده، در آن را به پارچه لوان
 می گیرند. و از عالم فانوس می نمایند. در بر صحن مسجد را بر که ساخته اند که به آب باران
 مموی می سازند. چون فحیور کم آب و بد آب است به اهل یی مله و درویشانی که پیوسته
 میاوران مسجدند تمام سال کفایت می کند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل به مشرق
 روضه شیع است. میان گنبد هفت نذر و دور گنبد یوان به سنگ سرمر که پیش آنرا نیز پیجره
 به سنگ سرمر ساخته اند در فایت تکلف و زحمت یی روضه بر سمت مغرب به سدک ف صله گنبد
 دیگر واقع است که حویشان و فرزند آن شیخ در آنجا آسوده اند. از عالم قطب الدین خاکن و
 اسلام خاکن و عظیم خان و غیره که همه به نسب یی منسب و مراعات حقوق به مرتبه امارت و پایه
 عالی رسیده بودند چنانچه احوال هر یک در جای خویش مذکور شده و الحال پسر اسلام خان
 که به خطاب اکرم خان سوارازی در ده خجی ساخته است و آثار سعادت مندی از وجات احوال
 او ظاهر [۱۷۱ الف] در خاطر مشرحه تربیت او بسیار است.

روز مبارک شنبه نوزدهم عیدالفرحان را به منصب دوزاری ذات و هزار سوار سواران
 ساخته به خدمت شیع طعه کاکره و اتصال سوارج مل کافر نعمت تعیین فرمودم و قیاس و اسب
 و خلعت به مشارالیه مرحمت شد. ترسون بهادر نیز به همان خلعت دستوری یافت. منصب او
 هزار و دویست و شصت و چهار سوار سوار مقرر گشت و سپه عتبت اموده رخصت فرمودم چون
 سرل اعتماد لنوله در کنزال واقع بود و به غایت های با صفا و مقام دلنشین تعریف می نمودند.
 حسب الانعام مشارالیه جشن دوز مبارک شنبه بیست و هشتم در آنجا ترتیب دهت و آن رکن
 السلطنه به لوازم پای انداز و پیشکش پرداخته مجلس عالی آراست و شب بعد از خوردن طعام
 به دولتی به معاودت واقع شد.

روز مبارک شنبه سیوم ماه اسفند ارمد الهی سین عبد الرحاب باره که در سو به گجرات
 خدمات و ترددات ابرو به ظهور رسیده بود به منصب هزارزی دت و یا هندی سوار سر فراری یافته

به خطاب دلیر خاصی فرق عرب بر او داشت روز شنبه دوازدهم به قصد سکار مان آباد به قصد موکب
اقبل اتفاق افتاد و تا دور یکشنبه باهن محل به مشاطه کار مشغول بوده شب مبارک شبه هفدهم
به دولتخانه مراجعت واقع شد. قصه روز شنبه در اندی شکار خلدیرواریسی و بعضی که بود
جهانگیر در گردن داشت گسخته یکقصه لعل که به ده روز اروپیه می رسید بلك دایه مرور به
که هزاروپه به داشت گم شد. روز یکشنبه هر چند قراولان نفحص و بحسب نموده بدست
بیضاد بمطهر رسید که هرگاه باهم این روز گم شده باشد پیدا شد آن درین روز از محلات است
به خلاف آن چون روز مبارک همیشه بر من مبارک و حجه آمده است به سلك نفحص قراولان
هر دورا در آن صحرای می سروب یافته به ملازمت آوردند و ذاتفاق حصه [۲۱۰] آنکه
در همین روز فرخنده جشن وزن قمری و برم بسب تاری آرمستگی یافت و بنارت فتح الله
موروشکست سورجمن مباح بخت میر رسید.

تفصیل این احوال آنکه چون راجه بکر حاجب به تو چ منصور بدان حدود پیوسته بود
جس بر گشته روزگار خراسان که روزی چند به پیدل و پاه در پی بگذرید مشربیه که
ز حقیقت کار آگاه دشب به سحر او برداخته قدم حرأت و جلالت پیش نهاد و آن محدودی -
لحاقب سر دشنه بدیر اردستان داده به جنگ صف پای همب قلم داشت و به بهوارم قلعه داری
همت گماشت. به اندک دوری کس به سار به کشت داده ده آوازی پیش گرفت و قلعه و
مهری که عتضاد قوی آن بر گشته بخت بود بی محنت و تعب هر دو مفتوح گشت و همگی که باهن
جد تر تصرف داشت بی سیر عساکر انبال شد و آن سر گشته مدیه صلاحت وادیر بحال شده پناه
به کوه های دشوار گذر برده حاك مدلت و خواری بر فرق روزگار خویش رجعت و راجه
بکر حاجب ملک اورا پس سر گذاشته پناه اج قاهره بنعاقب او شتافت و چون به صورت حال به سمع
جلال رسید به چپ وی این حکمت شایسته هاره به راجه مرحمت نمودم و هر مان نصیر جمن
از قهر مان جلالت شرف از رهاغ یافت که قلعه و عمارتی که ساخته و پرداخته و پلند و باشد و
بیخ و بباد براند جنبه ثری از آن بر روی زمین نگذارد. و در عرایب آنکه سورجمن بر گشته
روزگار بر اداری دشب جنگت سنگه هم چون و را به خطب راجگی و پایه دولت سر بلند ساختم
و ملك بارز و مدمن و حشم و خدم بی شریك و سهم به مشار به غایت نمودم؛ بجهت مراعات
خاطر او جنگت سنگه را که با او سرسار گازی بداشت منصب قلمی بجویر فرموده به صوبه سگال
فرستاده بودم و آن بیچاره دور از وطن در غارت روزگار بجواری و دشمنی کمی گدرایده انتظار
بطعته غیبی داشت تا آنکه به طالع [۲۱۱ الف] او چنین مضمونه نوشت و آن بی بی سعادت نبشه
برای خود در جنگت سنگه را به سرعت هر چه نماید به درگاه طلب داشته به خطب راجگی و

منصب ہر اریڈت و با صندوار مر فراز ساحتہ بیست ہزار درہم مدد خرچ از خزائنہ عامرہ
عنایت شدہ و کہوہ مرصع و خلعت و اسب و قیل مرحمت نموده بود را حہ بکرم جیت فرمائدم.
و فرمان گیتی مضاعف شریف صلوات یافت کہ اگر مشرکہ بہ ہر ہشوی طالع مصدر حلیات شایستہ
گردد و در لخواہیہای نیک او بہ مظهر دست تصوف او را در آن ملک قوی مطلق دارد.

چون تریف باغ بود منزل و عمارتی کہ بہ تازگی احداث یافتہ مکتور برضی رسیدہ بود.
دور و شبہ ہر بادگی شوق سوازدہ در باغ سوستان سرانزل گزیدم. و دور سہشنبہ در آن
گلشن دلگشا بہ عیش و فراغت گذرانیدہ شب گمشدہ باغ بود منزل بہ درود موکب مسعود
آراستگی یافت. این یاغیست مشتمل بر سیصد و سی حریب بہ گز الہی و دور آرد دیوار و ریض
ربیع از خشت و آہک دہشتہ بر آورده در غایت استحکام و در پی باغ عمارات عالی و شہسگاہ
بی تکلف و حرصہای لطیف ساحہ شدہ و در بیرون درواہ چاہ کلاسی ترتیب یافتہ کہ می و دو
جہت گا و متمیل آب می کشید و شاہ حوئی میان باغ دو آمدہ بہ حوضہا می دیزد و غیر این چندین
چاہ دیگر هست کہ آب آنہا بہ حوضہا و چمنہا تقسیم می باد و بہ انواع و اقسام فوارہ و آبشار
رہنت افزودہ و تال آبی در میان حقیقی باغ واقع است کہ بہ آب باران پر می شود و اگر احباب
در شدت گرما آب آن رو بہ کمی بہد. از آب چاہ مدد می رسد کہ بیستہ لیر ہر باشد. قریب ہنگ
لک و ہجاء ہزار روپیہ تا حال صرف این باغ شدہ ہر روز تا تمام سب و میثاقا بہ ساختن حیاتیہای
و شایستہ نھاہا صرفہ خواہند شد و بر قرار یافتہ کہ نال میان باغ را از سرو ہر ہر مودہ راہ
بہ داخل و خارج [۲۱۱ ب] آب را بہ نوعی استحکام بخشد کہ ہمیشہ ہر آب باشد و آب آن
از هیچ درہی ہند نرود و نقصان نہد و ہمکن کہ قریب بہ دولک روپیہ بہ ہمہ جہت صرف شود
تا بہ اتمام دست دور مبارکشہ بیست و چہارم خود جہچہن پیشکش کشید از جد و اہل و مرصع
آلات و قمشہ و میل و سب مواری یک لک و ہجاء ہزار روپیہ انتخاب نمودہ قنمہ بہمشارا لہ عبادت
فر مردم تار و شبہ در آن گلزار شط بہ عشرت و نشاط گذرانیدہ یکشبہ بیست و ہفتم بہ فتحچہر
ہن مرحمت مطلق داشتہ و حکم شد کہ امرای عظام بہ دستہ ہر سال دولت خواہد ر آئین.
بلدی سہید. دور دوشبہ بیست و ہفتم بہ قدر آشوبی در چشم خورد یافتم و چون از ظلیہ خون
بر روی انور بدلی کبر جراح فرمودم کہ صمد کرد و در دم تفع آد ظاہر شد و خط تمام یافت
و ہر از روپیہ بہ اسام او مرحمت شد. دور سہ شبہ بیست و ہفتم قریب بخداد و ہن خود آمدہ سعادت
آستان ہوس دریافت و بہ انواع مرحم مر فراز ساختم.

نوروز چهاردهم از جلوس جهان افروز

صبح مبارک شد چهارم شهر ربیع الآخر منه هر رويسه و هشت هجری، حضرت میر اعظم
دروغ بخش عالم به بیت لثرف حمل سعادت نهرین ارایی داشت، و سال چهاردهم در میدان
جلوس این نیازمند به باوکی و روحی آعاد شد.

پیشکش شاه جهان؛ در روز مبارک شب غره نوروز گیتی افروز برآمد و بلند شد
جهان که غره وجه مرادات و فروع جبهه سعادات است، جشن عالی ترقیب داده منتخب تحت
رودگار از مدایس و نوادر هر دیار، به رسم پیشکش عروض بساط اخلاص گردید. از آن
جمله باقوتی است به وزن بیست و دو، سرخ خوش؛ رنگ و آب دار و به ندام جوهرین چهر هر از
روپیه قیمت نمودند. دیگر یعنی است وزن آن سه رنگ به غایت هوس قیمت و بر چهر هر از
روپیه شد. دیگر شش دانه مروارید که یکی از آنها نکت (۲۱۲ الف) و هشت سرخ و زرد
دادند. و کلای آن فرزند در گجرات بیست و پنج هزار روپیه ابتاع نموده بدو پنج دانه مروارید
دیگر به سی و سه هزار روپیه، و یک قطعه الماس که هزده هزار روپیه ارزش آن شده و همچنین
پردله مرصع باقیصه شمشیر که در در گرجانه آن روز بد به تمام رسیدند؛ اکثر جواهر آن روز
تراشیده شده و به آن روز بد نهایت دقت و تصرف طبع به کار برده، پنجاه هزار روپیه قیمت
قرار یافت. و در تصرفات آن روز بد بقدره حدیست از طلا و نقره. درین تصرف خاصه اوست
که ناچار به خاطر هیچکس برسیده بود و بی تکلف خوب یافته، به جهت تقاضا مرمی بودند از
طلا ساخته تمهید کرد که و نفاذ و گری و سر و غیره آنچه لازمه بقدره حدیست پادشاهان ذی شوکت
است تمام را از نقره ترتیب داده در ساعت فرخنده معبود که بر تخت مراد جلوس نمودم به
موازش در آوردند. مجموع به شصت و پنجاه هزار روپیه برآمده دیگر تحت و دی میل که هل
زبان حوصه گوید از طلا ساخته به سی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو مجیر میل کلان با
پنج مجیر نلایر از بابت پیشکش نصب الماس حاکم گلکنده میل اول دادا لاهی نام داشت
چون در نوروز داخل بیتخانه خاصه شد بود نوروز نام کردم. الحق و بیست به غایت عالی در
کلانی و جمال و شکوه هیچ کاستی ندارد. چون در نظرم خوش نمود خود سواد شده در صحن
دولتخانه گردانیدم و قیمت این میل هشتاد هزار روپیه مقدار گشت و بهای شش مجیر دیگر بیست
هزار روپیه و در حوت طلا از مجیر و غیره که بجهت میل نور نوروز آن فرزند ترتیب داده
داده بود به سی هزار روپیه برآمده و این دوم در حوت نقره گذشت، و ده هزار روپیه دیگر در
جواهر منفرد به برگریسته شد، و از پارچه های نفیس گجرات که کرکرات آن آن روز بد ترتیب داده

مرستاده بودند. اگر به تنهایی مرقوم گردد بطول می بجایند. انقضه مجموع پیشکش از چهار
لنگ و پچاه از رویه شد. امید که از هر دو دولت بر حورد.

روز جمعه دوم شجاعت جان عرب و نورالدین قلی کوتول پیشکش گذراندند. و در سوم
داد به خان پسر خاننار از روز یکشنبه چهارم شان جهان انکاس صیانت شود. از پیشکشهای نو
پنجاه سر دادید که به دست هزار رویه خرید برد. بادیگر به پس که مجموع آن يك لك و سی
هزار رویه قیمت شد. مقبول افتاد. شمه به شادابی به شیده شد. و در دوشنبه پنجم راجه کشند
و حاکم خان، و در سه شنبه سردار خان روز گمشبه هفتم مصطفی خان و امینت خان پیشکش گذراندند.
از هر کدام قلی به جهت سرامراری آنها قبول نموده شد.

جشن اعتمادالدوله: روز مبارک شنبه هشتم مداراسکی، اعتمادالدوله در منزل محمود
جش سلوکانه آراسته انکاس صیانت نموده به قول این ملتس پایه بدرار فروده شد. بالحق حد
آرامش مجلس و امرايش پیشکش بهایت امران و تکلف به کار برده اطراف تان را تجایی
که چشم کاردی کرد و کریمهایی که اردور و مردیک می سرود به اقسام پرخان و فافوس الوان
رینت به شیده بود. از جمله بشکنهای آن مدارالسلطنه تختی است از طلا و نقره در نهایت تکلف
و تصنیع و پیههای آنرا به صورت شیر سروده که تخت برداشته اند و در مدت سه سال به اهتمام
تمام به اتمام رسیده؛ و به چهار لك و پچاه از رویه مرتب گشته؛ و این تحفه را هر يك نام فرنگی
ساخته که در فلول زرگری و حکاکی و انواع هنرمندی عدیل و نظیر خود ندارد؛ و بهایت خوب
ساخته و این خطب را به او عنایت فرموده ام؛ و سوای پیشکش که به جهت می آورده مولزی يك لك
روپیه از مرصع آلات و اقمشه به پیگدن و اهل محل گذر بید. بی اشراق از ابتدای زمان دولت
حضرت عرش آلهی می از ارالله بر خانه تا حال که سال چهاردهم از عهد سلطنت این نیازمند است
هیچ یکی از امرای عظام چنین پیشکشی نگشیده [۲۱۳ الف] لحنی اور به دیگران چه نسبت
درین دورا کرامت خان پسر اسلام خان به منصب دوزاری ذات و هزار سوار اواصل و اصدقه سرامراری
یافت؛ و انی رای سنگدلی به منصب دوزاری ذات و شصت سوار ممتاز گشت.

روز جمعه بهم اعتبارخان پیشکش گذر بید؛ و هم درین تاریخ خان دوران به عنایت اسب
وفیل سر فرار شده به پالت ولایت تهنه رخصت یافت، و منصب او به دستور سابق شهنزاری
داد و پچاه سوار گشت. و در شنبه دوم قاضل خان، روز یکشنبه باردهم میر میرا به روز دوشنبه
دوازدهم اعتمادخان، و در سه شنبه هفدهم تانارخان و انی رای سنگدلی، روز گمشبه چهاردهم میرزا
راجه بهار سنگه پیشکش کشیدند، و از هر کدام آموه نفاست و تازگی داشت بر گزیده شمه به
آنها مرحمت فرمودم. و در مبارک شنبه پانزدهم آصف خان در منزل خود که به عایت جای به

ودنشین بود مجلس عالی وجش پادشاهان آراسته التماس ضیافت نمود. مجلس اورا پایه قبول بحشده با اهل محل تشریف برده شد؛ در آن روزی السلطنه این عطیه را از مواهبت شهبی ضمرده، در انروی پیشکش در تیسر مجلس حدیب خزان به کار برده بود. در جو هر گران بها و در رفشان نمسی و قیام نصف آنچه پستد افتاد بر گزیده نتمه به مشارایه حایب فرمودم از جمعه پیشکشهای دینی سب به وزن دو زره رسم تالک که به یک لک و بیست و پنجر در رویه خریدم بود و تیسر مجموع پیشکش از آنچه مقبول افتاد یک لک و شصت و هفت هزار رویه شد درین تاریخ خواجه جهان به منصب پنجر اری ذات و در هر اروپا نصدم و سر نواز سد لشکر حاکم اردکن آمده بدولت آستان بر من سر بلندی یافت. چون در خاطر قرار یافته که به دار گذشت پیام برسات در آغار حویله ی هو به معضی جل و علاموک کبهان نظیر به سیر گنار همیشه بهار کشمیر بهضت فرمود لا جرم ۲۱۳۰ هـ] مع غلب و محاربت قلعه و شهر آگر و وجوداری اطراف و نواحی به دستوری که خواجه جهان داشت به شکر حای مناسب دیده اورا به نوید این مرحمت منار ساختم. ادب حاکم به خدمت دار و عگسی دغ و گذرا بیدن سواران محله خود سواران از گشت.

روز جمعه شاهردهم خواجه بوالحسن میر بخشی، و روز شنبه هفدهم صادق بخشی، و روز یکشنبه هزدهم ارادین میر سادین، و روز دوشنبه نوزدهم که جشن روز شرف پاد و عضد لدوله پیشکشها گذر بید و وار هر کدام آنچه بسد افتاد بهجت سرائری آنها پایه قبول یافت. درین روز در قیامت پیشکشهایی که بنده های درگاه گذر شدند و به هر قی قبول افتاد بیست لک رویه شد. روز شرف به نوزدهم سعادت مند شاهراده سلطان پرور به منصب بیست هزار ری ذات و ده هزار سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم. عضدالدوله به منصب هفت هزار ری ذات و سوار شرف اختصاص یافت. عضدالدوله را به خدمت از بیقی فرغانه حلافت شده شجاع امین بخشدم. امین به عمر طبعی برسد و در اهل سعادت و قبال باد. قاسم حاکم به منصب هر رویا نصدی ذات و پانصد سوار و باقر خان به منصب هراری ذات و چهار صد سوار، سرائران شدند. چون مهابت خان التماس کمت نموده بود پانصد سوار احدی به صوبه بنگش معین فرمودم و غیر بخار که در آن صوبه مصدر خلعت شایسته شده بود سعادت فین و کھیو، مرصع سرائر از ساختم. درینولا عبدا لتار مجوعه ای به خط خاص حضرت جنت آشیایی ادر نه برهانه مشمل بر بعضی از دعوت و مقدمه از علم سعیم دیگر امور غریبه که کتری را آورده و به حقیقت و رسیدن در آن جریده سعادت ثبت فرموده اند به رسم پیشکش گذرا بید. بعد از زیارت خط مبارک پشان ذوقی و لذتی در خود مشاهده نمودم که خود را کم به آن حال به دردم به شایسته اند و به محفوظ

گشتم. [۲۱۴ الف] به خدا که هیچ بجهه نادر و جو هر گز اینها پیش من به آن نمی رسد. به جلیدی این خدمت منصب او از آنچه در سخیله او نگذاشته بود فروخته هر از رویه انعام فرمودم. هنرمند فرنگی که تخت مرصع را ساخته به انعام سه هزار دینار راسپ و عیال سواران شد. به جو چندان محمود که سائلک طریق جو جهاهست و نهالسی از فروشی و نامرادی می نماید هر از رویه لطف فرمودم. لشکر خان به منصب مهزازی داب و دوزار سوار سر بلندی یافت. مسور خان به منصب بهمدی ذات و چهار صد و پنجاه سوار و حواجگی ظاهر به هشتصدی ذات و مسند سوار، و سید احمد قادری به هشتصدی و شصت سوار سواران گشتند. راجه سار نگدپو به منصب هشتصدی ذات و سی سوار، میر حلیل الله پسر عیال دوله به منصب ششصدی ذات و دویست و پنجاه سوار، میر زخان حواجه سوار به منصب ششصدی و یکصد و پنجاه سوار، و حیدر خان به منصب پانصد و پنجاهی و یکصد و سی سوار، و محرم خان به پانصد و یکصد و سی سوار سواران شد. عرب جو می به منصب ششصدی ذات و سیصد سوار، ری بنوالیداس مشرف قلیخانه به منصب ششصدی ذات و یکصد و بیست سوار، و رای سانداس مشرف محل به منصب ششصدی ذات و یکصد سوار سر بلندی یافتند. نهمال رجگمال پسر ن کش سنگه هر کدام به منصب پانصدی ذات و دویست و بیست و پنج سوار روز فروز حواس پسر راجه سنگرم به منصب پانصدی و دویست و بیست سوار امتداد یافتند. اگر اصفاه مسیدارانی که از پانصدی کمتر اند نگذاشته شود به طول می انجامد. به حضور خان خاندیسی دوزار رویه انعام شد. دور گم شبه بیست و یکم به قیامشکاد سوجه امان آباد گشتم پیش از آن به جندور حسب الحکم حواجه چهن و قیام خان قراولی بیسی به جهت شکار نمرغه هضای و سیمی اختیار نموده بر در آن سر پرته کشیده آهوی بسیار ز اطراف صحران سده به درون سر برده آورده بودند. چون عهد کرده ام که بعد ازین هیچ چانداری را به دست خود نیدارم بخاطر رسید که همدا رنده گرفته در میدان چوگان فتحپور گذاشته شود که هم دوری شکار دریافته باشم و آمیسی به آنها نرسد. به این همتند اس در حصول گرفته به فتحپور فرستاده شد و چون ساعت درآمد به در الحلاوه آگره نزدیک بود به در این خدمتیه حکم فرمودم که از شکار گاه نایمان فتحپور دور و به مثل کوچه سر پرده می کشیده باشند و آهوان را از آن در نهانده به میدان فتحپور رسانند. قریب به هشتصد آهو به این طریق فرستاده شد که مجموع یک هزار و پانصد اس برده باشد. شب گم شبه از امان آباد کوچ فرموده در برستان سرائی سرل گرفته شد. راجه شب مبارک کشیده بیست و نهم به غنود سرن برول اقبال تفاق افتاد. دور جمعه سی ام والده مرشد شاه چهن به جو در رحمت ایزدی پیوسته دوزار پسر خود به منزل آن مرد نگرامی رفته به ترواع واقسم دلنوازی و حاضر جویی او پرسیده همراه خود به دولخانه

آردم.

روزیگشیه عره اردی بهشتماه بهی بهصعب سعادت قرین کسه مجمن واحر شاسان
اختیار نموده بودند برین خاصه دیر دم سوور شده بمدر کس و فرخی بهشهر درآدم. خلق
ابوه ارمرد ورن درکوچه و باز ر اردودپوار نوهم آمده انتظار داشت. به آئین معهود نادرین
دولتخانه شارکن شن فتم از تاریخی که موکب معهود به این دریج سرعادت معهود بهصعب
فرموده لاحال که قرین سعادت و قبل مراجعت نموده پنج سال و هفت ماه و نه روز است. درین ولا
به درین سلطان پرویز فرمان شد که چون مدبهای مدید گذشته کسه در خلعت حضور محسوم
است و به دراک سعادت بهین بوس مستعد نگشته اگر آردم در ملازمت بماند به موجب حکم
موجه درگاه شود. بعد از ورود قرین مرحمت، عنوان آن فرزند، ظهور بر مکرمت را بر
موجب غیبی شمرده روی مید به درگاه سپهر اشبه بهاد. درین سال به فقر او و ربیب ستحق
چهل و چهار هزار و هشتاد و شش یکه رمی و دودیه در دست از هندوستان و سهند
بسیار خروار غله از کشمیر و هفتصد [۲۱۵ الف] زمین از کابل مدد معاش لطف نمودم. بعد
که همواره توفیق کام بخشی خبر سنگ لی نصیب و روزی یاد.

از سواصح بن دم یاغی شدن انهداد پسر جلالت فغان است. تفصیل این اجمال آنکه
چون بهایت حال به ضبط بگش و متصل فغان دستری یافت به گمان آنکه شاید بی سعادت
دربیر بر مراحم و یواریش ما مصدق خدمتی توان باشد. التماس نموده همراه برد و چون سرشت
این که فرماندهان حق شناس به اتفاق و بد مدیشی مجبور است بنابر عزم و احتیاط مقرر شد که
قرین ویر در حدود را بدرگاه فرستد که به طریق بر عمن در حضور باشد و بعد از آنکه پسر
ویرادر او به درگاه رسید بهعت نسلی و دلائی او به، بواع مراحم و یواریش سرافراز ساختم
لیکن آنجا که گفته اید است

گلیم بخت کسی در که باشد سیاه به آب زمزم و کوثر معبد نتوان کرد

از آن دریخی که به آن سردمین پیوست آثار پیدایش و حق شناسی روحیات احوال
او در هر شدن گرفت و می بخت بیجهت نظام سر کار مرده شده مدد دست نمیدد تا آنکه درین ولا
فوجی به سرداری پسر خود بر سر حایقه را اقبال فرستاده بود او را همراه ساخت، چون به
مقصد پیوستند از اتفاق و بد مدیشی مومی اید آب نورش حاضر خواه به انجام بر مید و بیحصول
مقصود مراجعت نمودند و انهداد بدید به نوهم آنکه مبادا درین مرتبه می ستخان ترک مدار
نموده در مقام تحقیق و ادریس درآمده به یاداش کردار خود گرفتار شود پسرده آردم از بیان
بر گرفته بنی و حرام نمکی را که درین مدت پوشیده می داشت بی اختیار ظاهر ساخت. و چون

حقیقت حال از عرصه داشت مهابت تعان به مسامع جلال رسید حکم فرمودم که پسر و را به برادرش در قلعه گسوارید محبوس دارند. اتفاقاً پند این بلویت نیز از خلعت حضرت عرض آشنایی گریخته رفته بود و سالها [ب ۲۱۵] به دردی و راهزی روزگار سربرد تا به سزای کردار داشت خود گرفتار شد. امید هست که این به سعادت محدود العاقبت هم درین روزی به پادشاه ابدال خویش مبتلا گردد.

روز مبارک کشته پنجم من سگه وند و ت شکر که از کومکیان صوبه بهار است به منصب هزاره ذات ششصد سوار سر مرزی یاف. عاقل خرد به جهت دین معاصیه و تحقیق جمعیت منصبدارانی که به خدمت بنگش مقرر به رحمت فرمودم و علی به مشاوران به عنایت شد به مهاجرت خان حجر خاصه طرح مازندران مصحوب دوست بیگ مرحمت نموده در ستاد پیشکش روز در شنبه به محمود آباد که از زمان شاهزادگی و ایام طفولیت به لو دم بدگسی و خدمتگاری اشتغال دارد تمام مقرر شد بیژن خویش پاینده جان فقول به منصب هفتصد سوار و چهارصد و پنجاه سوار ممتاز گشت. محمد حسین برادر خواجه جهان را که به خدمت به پیشگیری کانگره اختصاص دارد منصب ششصد ذات چهارصد و پنجاه سوار عنایت نمودم. درین تاریخ تربیت خان که از خاندان موروثی این درگاه بود و به یمن تربیت در ملت امرای انتظام داشت و دیهت حیات سپرده خالی از با مرادی و سلامت نفس نبود و جوئی عیاش طبعی بود تمامی عمر نمود را میخواست که به هر وقت بگذرد به نغمه هندی بسیار بسیار میل داشت و به هم می فهمید مرزی بی بدی بود. راجه سورد سگه به منصب پنجهری ذات و سوار سر فراز شد. به کرم الله ولد علی مردان بهادر و بهادر خان موجود ملتان و ملک محب افغان و مکوب خان قبل مرحمت فرمودم. سید بایرید بخاری که حراست قلعه بهکر و موجوداری آن خلود به عهده اوست نیز به عنایت قبل سر بلندی یافت. امان الله پسر بهیت خان به انعام خجیر مرصع ممتاز گشت. به شیخ احمد هادی شیخ عبداللطیف مسبی و فراشتت حواجه سراودی کتور چند مستوفی قبل مرحمت نمودم. محمد شفیع بخش صوبه پنجاب به منصب پانصدی ذات و سبصد سوار فرق عزت بر امر تخت به موسس پسر بهتر خان که حراست قلعه کانگر به عهده اوست منصب پانصدی ذات و یکصد و پنجاه عنایت شد.

درین تاریخ خبر فوت شاه نو زخان پسر سپهسالار حاجانان سبب گرانی خاطر گشت و در هنگامی که آن اتالیق از ملازمت رحمت می شد به تأکید تمام فرموده شده بود که چون سکر به مسامع جلال رسیده که شاهوار خان شیفته شراب گشته و پیاله به اطراف می نمود و گر در واقع این سخن مردع صحت دارد حیث باشد که درین سن خود را صایع سارده باید که

درا بطور او نگذرد و ضیفه احوال و به وجبی نماید، و اگر خود از عهده او سرور نتواند آمد صریح عرض داشت نماید که به حضور طلب داشته به اصلاح حال او بوجه اومائم، چون به برهانیور رسید شاهوار خاثر به عایت صعیب در بون یافته و تدبیر علاج او پرداخت، قض را بعد از روری چند صاحب فرامی گشته بر سر ساموایی بناد، هر چند طالع اجابت و تدبیر اب بکار برده سودمند شد و در عین جوانی و دولت در سن سی و سه سالگی با جهان جهان نگر بی وحسرت به جوار رحمت و مقبرت بر دی پیوست، رشید یس حیرت بخش نامت بسیار حوردم، لحق خوب جانفرازی رشید بود، یایسی درین دوست مصدر خدمات عمده بندی و انوهای عظیم عابدی، گر چه همواره این راه در پیش است و رفو در گیتی مطاع نضا و قدر هیچکس را چاره و گیرایی، بیکی به این روش رفتن گران می نماید، امید که در اهل آمردش باشد.

راجا سارنگه پورا که از خدمتگاران بودیت و بندهای مزاجان است بر دی در تابع [۱۶، ب] فرستاده به بواع مراحد و بوازش پرستش و در جوانی سر مودم، و منصب پنجه ازی شاهوار حان در به منصب برادران و فرزندان او افزوده شد. در باب حان برادر خود او را به منصب پنجه ازی ذات و سوار از صل و صافه سرافران ساخته و عایت حلت و قبل و امب و شمیر مرصع امتیاز بخشیدم و بر دی پذیرش رخصت مودم که او را به جای شاهوار حان به سرداری صوبه یار و احمد نگر مقرر نمایند. رحمن داد برادر دیگرش به منصب دوه ازی و هشتم سوار سر بلندی یافت، بنوچه پسر شاهوار حان به منصب دوه ازی ذات و هر د سوار متحر گشت، طغول ولد شاهوار حان به منصب هرازی ذات و پادشاه سوار ممتاز شد.

دور مبارکشبه دوازدهم قاسم حان خویش عتاداندوله به عایت علم فرق هرث بر فرخت، اسدالله پسر سید حاجی را که بهاز ده مذگی خدمت آمده بود منصب پانصدی ذات و یکصد سوار عایت شد. صلحجهی جویش مرحومی مر تصی خان به منصب هفتصدی ذات و ششصد سوار با خدمت موجوداری سب سرافرازی یاب و قبل مرحمت نموده رخصت نمودم. بهار بهه بدیله را بر منصب ششصدی ذات و چهارصد سوار مشایر بخشیده قبل عایت شد، به سنگرام راجه جمویز قبل مرحمت شد.

در احمد آباد دو تکه د رخور همراه داشتم و چون در سر کار داده بود که جهت توان کرد به خاطر رسید که اگر باز بر بری که از عربستان خصوص از بندر شهر و دنازی می آرد جهت کرده شود، به نتایج آنها به چه شکل دشمایل بهمرساند، انصاف به بهت بر بری سده جفت فرموده شد و بعد از نقضی مدت شش ه در نتجهون هر کدام پنج بجه آوردند و چهارده رسیده

به عایت خوش [۲۱۷الف] صورت و خوش ترکیب و خوش رنگه؛ و درین رنگها آنچه به تکه مشابهت و مناسبت دارد، مثل سمد که خطهای سیاه در پشت داشته باشد و سرخ سپر از دیگر الوان خوشتر می نماید؛ و صالت درو بیشتر ظاهر می شود و از شوحی و دیگر اداهای مضحت و انواع جست و خیز چه نویسد، دانی چند ملاحظه می شود که بی احتیاطی و خطره به نداشتی آن رغبت می آید و اینکه در مردم شهرت گرفته که مصدر آدی جست و خیز بر خاله به و جب نمی تواند کشید اینجا یقین شد؛ و اگر حیاً داهای بر خاله را بکطور می تواند کشید در کشیدن آدای غریب و انواع جست و خیز و شوحیهای ایرشت نیست که به عجز اعتراف خواهد نمود. از جمله بچه پشنامه بلکه پیس دروزه یعنی از جدهای مرتفع چه خود را بر روی زمین می کرد که اگر صبر بر خاله بهجهد بک عضوش درست نحو هد دادند. از پسکه مرا خوش آمد فرمودم که همیشه نزدیک نگه دارم، و هر کسدام را نمی مناسب آنها نهاده شد؛ و بنایت محظوظم و در فر هم آوردن تکه مار حور و بر اصیل بهایت توجه دارم، و می خواهم که نتاج اینها بسیار شود و در مردم ششاد باید و بعد از آنکه تاج آنها را بایکدیگر جهت کرده شود ظن غالب آنست که نفیس تر بهم رسد، و یکی از خصوصیت و امتیاز اینها نسبت به بر خاله آنکه بر خاله به مجرد ذائیلن نهستان به ذهن نگردد و شیر بخورد فریاد و اضطراب بسیار ظاهر می کند و این به خلاف آن اصلا آور بر نمی آید و در عایت استثنای بیاری میباشد. و شاید که گوشت اینها هم در عایت خوش مزگی بوده باشد

قبیل او این فرمان شده بود که مقر بحال به صاحب صوبگی ولایت بهار سر فراز گشته بدان صوبه شتابد. مشارالیه خود را به درگاه رسانید که رئیس بوس نموده، توجه مقصد گردد بنا بر این روز مبارک شب دوم خرداد دیرل مائلایر و در اسپ و کپوه مرصع عایت نموده، رخصت فرمود و پیغام هزار روپیه به رسم مسعدت مرحمت شد. و هم در این [۲۱۷ب] تاریخ سردارخان به خدمت و میل و اسپ سرافر گشته جد گیری سر کادمنگیر که در ولایت بهار و بنگاله بر روح اسب رخصت یافت. میر شرف و کبل قطب الملک که در درگاه بسود رخصت شد و فرزندش نبال منشاء جهان برادر افضلخان دیوان خود را به موافقت او تعین فرمود. چون قطب الملک ظاهر اخلاص و ارادت نموده مکرر انعامی شیه کرده بود حسب الاکتماس مشارالیه شیه خود را به کپوه مرصع و بهول کرده مرحمت فرمود و بیست و چهار هزار دروب و خمر مرصع و اسپ و خدمت به میر شرف مد کور عایت شد. فاضلخان دیوان بیوتات به منصب وزارت ذات و بانصد سر و امتیاز یافت. حکیم دکنیه به منصب ششندی و شصت سوار سرافراز شد.

چون درین ایام حرس حضرت عرش آتشی بسود پیچید از رویه حصواله چندی در
بندهای معبر شد که به فقر و ارباب استحقاق قسمت نمیداد. حسن علی خان را که جاگیردار
سرکار مگنر بود به منصب دوهزاری ذات و پانصد سوار افتخار بخشیده به گومک ابراهیم -
خان فتح جنگ صاحب صوبه بنگاله سرافراز فرمودند؛ و شمشیری به پیشانی عیانیت شد. چون
میرد اشرف الدین حبیب کاشغری در خدمت بنگش جان نثار گیسب ابراهیم حبیب پسر او را
به منصب هزاره ذات و پانصد سوار سرافراز ساختند. در پیولا ابراهیم خان فتح جنگ دومین
کشی که به اصلاح آن ملک گوشه گویند، بشیگاه یکی - در صلا و دوم را از نوره ساخته
به رسم پیشکش ارسال داشته بود از نظر گذشت. بی تکلف در قسم خود فردا علی است. یکی را
به مرید شاه جهان لطف نمودم. روز مارکشی به هم سادات خان به منصب هزاره ذات و شصت
سوار مریدانی یافت. درین تاریخ عضدالدوله و شجاعت خان عرب به محل جاگیر خود در حصت
شدند. روز مبارکشی به نهم به آصف خان که به مرصع مع یهوب گذره ضایع فرمودم.
چون [۲۱۸ الف] فرزند سعادت مند سلطان پرویز متوجه درگاه و الا شده التماس نادری خاصه
نموده بود که در روز ملازمت مبارکی پوشیده سعادت رومی سوس دریافتند حسب الاثم من
او حجت نادری و چهره و فوطه خاصه حوله و کبل شریف آن فرزند شد که فردا و روانه
سازد.

روز مارکشی بیست و سیوم میرزا ولی پسر عمه این نیرمند حسب حکم صوبه از
دکن آمده دولت آستانه موسی دریافت. پدرش خواججه حسن خالدار از خواججه راده های
بهشتی است. عم من میرزا محمد حکیم همشیره خود را با خواججه نسبت کرده بودند. تهریف
خواججه از مردم بسیار شده شده؛ حسب نسبت با سهام جمع داشت؛ و مدت ها حل و عقد
سرکار میرزا به قبضه اختیار خواججه بود، و مراعات خاطر خواججه بسیار می فرمودند. پیش از
تغافل شدن میرزا، و در وقت حیات سیرد از دو پسر ماند. میرزا بدیع الزمان و میرزا ولی. میرزا
بدیع الزمان بعد از فوت میرزا گریخته به سواداء لهر رفت و دوران عرب، معاصر راه حد شد
رینگم با میرزا ولی به درگاه آستانه جاء بیوست و حضرت عرش آتشی بی مرعات خاطر بیگم
بسیار می فرمودند. سرر هم جوان سجیده آزمیده است و خیالی از معقولیت و فهمیدگی نیست.
از علم موسیقی و فوف تمام دارد. در پیولا به خاطر رسد که صوبه شهراده مرحوم دنیال را
به میرزا نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا به درگاه همین بود. این صوبه از دختر قلیچ
محمد خان است. مید که بویی رضاجوئی و خدمتگاری که رسیده سعادت مندی و برخوردار است
صوب و روزی او باد. درین تاریخ سرینندی رای که به خدمت صوبه دکن معین است به منصب

دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سواد سرافراز شد.

در این ایام بمرض رسید که شیخ احمد دام شپادی در سرحد دم ذرق و سلسوس فرو
چیده و بسیاری ر ظاهر پسران بی معنی را حبس نمود کرده و بهر شهری و دیاری یکی از مریدان
نمود را که ^{۳۱} دکان آردی و معرفت [۲۱۸ ب] فروشی و مردم هر یکی را از دیگران بهتر تر
ناید خلیفه نام نهاده فرستاده است، و از مریدانی که به مریدان و معتقدان خود نوشته کتابی
فرام آورده مکتوبات نام کرده و در آن جنگ الهیات با مقدمات لاطایل مرقوم گفته که
به کفر ورده می شود از جنبه در مکتوبی نوشته که دوائی ملوک گذارم به مقدم دی
النورین افتاد مقامی دیدم نهایت خالی و حوش منه . آنجا در گذشتم به مقام فائق پیوستم،
و از مقام فاروق به مقدم صدیق عبور کردم، و هر کدام تریض در حور آن نوشته وار آنجا به
مقام محبوبیت و اصل شدم مقامی مشاهده افتاد به غریب شور و ملون، بخود به انوار و لوان
معکس یافتیم، یعنی مستقر الله در مقام خلفه در گذشته به عالی مرتبت خروج سودم و دیگر
گستارها کرده که نوشتن آن طولی دارد و در ادب دور است بنا برین حکم فرمودم که
بعد گاه عدالت آئین حاضر بزمند حسب الحکم به ملازم پیوست و از هر چه پرسیدم جواب
مقبول ثوابت سامان نمود و به مقدم خود و درش به پشت مغرور و خود پسند ظاهر شد صلاح
حان و منحصر درین دیدم که روزی چند در ریدن ادب محبوبی باشد ناشود پندگی مزاح و
آشنایی در عشق مدری تسکین پذیرد و شورش موم بر فرو نشیند، لاجرم به بی رای سنگدل
حواله شد که در قلمه گوا یار حقید دارد.

روز شب بیست و پنجم خود در رند سعادت مند شد و از سلطانی پرویز از الله آباد رسیده
به موجود شده خلافت جبین اخلاص نورانی ساخته بعد از ادبی رسوم رمین بوس به نوادش
بیکران مخصوص گشته حکم شش سرمودم. دو هزار و هزار روپیه به سینه نذر و
لحم به رسم پیشکش در بوقت گذر بد چون بله های از حور رسیدم بود وقت دیگر بنظر
خواهد گذشت. راجه کلین و میدار دق پور در که آن فرزند [۲۱۹ الف] حسب الحکم
فوجی بر سر او فرستاده هشتاد و یک روپیه پیشکش گرفته خبر به درگاه گیتی پناه آورده
بود، دولت آستان بوس داشت، و در بر خاندیوان آن فرزند که از قدیمی بدمهای این درگاه
است به سعادت کورش سر قرار شده بیست و هشت و سیصد روپیه را سر و ماده پیشکش گذارید.
از آن جمعه به زنجیر قیل مقبول شد، تنه به مشار لیه عایت شد، چون مرض رسید کسه
مرو تفتان پسر افتخار خان که از خاندان و نریمان پادشاهی این درگاه بود در اقصای بلاد
دیگر به پادشاه مگهه جنگ کرده حان تار شد، الهیار برادر و در به منصب هراری ذاب و

په همدې سواد سره اړه لرې مودم وېر در دېنگرش په مصيب چارې سېدی دت وېو د سېر پلندی
په فابا بېلېها پر ټنگه شويد

روز دوشنبه سیوم تبرئه انبی در سواد شهر چهار آهوی سپاه دینک مباد و یک آهوی به یود شکر شد و چون از پیش مرگ مردند سادات سید سلطان پرور و صورا اشفاق فتاد، در رجبر فین دلساب از بتلابر مستقیم پیشکش گذرانید. هر دو رجبر د نعلن نیلان خاصه حکم شد. روز مدرکشیه سیردهم سید حسن ایچی برادر کامنگار شد عباس فرمان فرمای ایران سادت آستان بوس دریافت آید برادر گرامی بیپایه آهوی بلورین که لعل بر سر پوشش آن شده بودند گذراند. چون از فرط محب و درد و غم و صدمت و اندوه بود سبب ردها و دوستی و رسالت گشت. و درین روز در تیخان به مصت هراری دت و پانصد سوار سربندی یافت. نصرالله ولد فتح الله شریعتی که محافظت و محاربت قنده آتیر به عهد از سب به منصب هراری ذات و چهار صد سوار سرباز شد. روز مبارکشیه بیستم مان الله پسر مه پشخان به منصب هر دو پانصد سوار و هشتاد سوار مشار گردید، در پشخان را به خدمت دیوانی صوبه پنگانه اختصاص بخشیده اسپ و حمت و سحر مرصع مرحمت [۶۱۹] بر مرودم. به میر حسان الدین و در دستخان عین صایت شد. درین تاریخ حافظ حسن ملازحدن عالم به مکتوب مرغوب گرامی برادر شد عباس و عرض داشت آن رکن السلطنه به درگاه پیوست و خراج قضه دستان جوهر دار سبب ابقی که برادرم بفحار، لم لطف فرموده بودند، چون مصت تمام داشت به درگاه دیند شده بود. در بسیار خوش آمد. روز مدرکشیه بیست و هفتم میرالدالی به منصب دهرری دات و هر دو سوار سربندی یافت و بیست و چهار هزار درپ در وجه انعام سید حسن ایچی عنایت شد. به عبدالله حای بهادر و برادر جگت قبل مرحمت نمودم.

روز مبارک ششم در آن روز در دهه الهی به امید رخسار اسپ عاظم شد. عاظم به مصیبت
هراری دات و هفتصد سوار سر هراری یاس. شب ششم چهارم مردانده الهی مطابق پانزدهم
شعبان چش شب یازدهم بود، حسب الحکم لب دریا و روی کشتیها را به مواج چرخان و قسم
آتش در آداسته بنظر در آورده. اسب عاظمی چراغی قریب یافته بود بدین خوش نمود.
بسیار سواران میر و نمائش آن محفوظ داشتیم. روز ششم بیژن پسر سعدی میدانی که از
ج. ۴. آدن قابل تریس است، به مصیبت هفتصدی دات و پانصد سوار اختیار یافت. به حوجه
رین الدین مصیبت هفتصدی دات و سیصد سوار مر حمت فرمودم. خواجده محسن به مصیبت پانصدی
دات و یکصد سوار سر هر رنگش. روز مبارک ششم بهم بهشکار موصح سمو بگر رفته شد، و
رو بهوشبه در آن صحرای دلگشا به سیر و سکار خوشوقت بوده، شب ششم به دور لجنانه معادرت

اتفاق افتاد روز میاد کشیه شانزدهم به شورش سیره ابو انفصل به منصب هفتصدی ذات و سیر و پناه سوار سرافرازی یافت روز چهار کشیه بیست و سیوم به سیر [۲۲۰ الف] باغ گل نشاند که بر لب آب جمعه واقع است دفته شد در اثنای راه پدران فروریخت و خوب پادینه چمن را نازگی و طراوت و نظارت بهشت به ساس به کمال رسیده بود. سیر مسئولی کرده شد و عماراتی که مشرف بر دریا ساس یافته چند نکه نظر کار می کرد غیر از سیره و آب دوال هیچ محسوس نمی شد. این آیات انوری مناسب مقام افتاد آیات:

روز عیش و طرب پستان است	روز پادار گل و ریحان است
نورده عمارت غیر آمیز است	دامن باد گلاب افشان است
از ملاقات صبا روی خدیر	رستخیز آژده سوهان است

چون باغ مذکور به عهد تریست خواججه جهان مقرر است، پاد چنهای زدنفت طرح تاز که در پیروا از مرق به جهت او آورده بودند، به رسم پیشکش گذرانید آنچه پسدا افتاد بر گزیده تنه به او مرحمت فرمودم باغ زاهم ترتیب داده بود منصب و از حسن و ضافه بهجهزای ذات و سعه زار سوز حکم شد اب نقاب هریه آنکه نخوان حالسم حجر قبضه دند ن امنی حوهر دار از پیش برادر کامگار عالیقدر شاه عباس فرستاده خاطر به جلای راع و مایل دندان این شده که چندی مردم صاحب و قرق به جاب ایر و نوران تعیین فرموده م که در شخصی و تبس کوشیده ره رجا و از هر کسی به هر روش و هر قیمت که به دست افتد نقیر نکند و بسیاری از بندهای مرا جدان و امری دیشن به جهت مجری جرد پیوسته در در طلب و فحش می باشند قصارا در همین شهر یکی در مردم اچینی بی وقت دندان بقی در عایت لطافت و رعایت به طبیبی در سر بازار می جرد و اعتقادش ینکه مگر در وقتی از اوقات به آتش افتاده و بی می اثر [۲۲۰ ب] سوختن سست به دار مدتی به یکی در چهاران سر کنار فرزند اب لند شاه جهان می نماید که یک بار چه آدی دندان در به جهت شدتی (مصر ب) باید بر آورد و چنان باید کرد که اثر سیاهی و سوختگی باشد عدس از آنکه سیاهی قند و قیست سیدی امروزه و این خط و حال است که مشاطه تقدیر به پیر به جمال و نموده سجاد بی القور نزد دروغه کار شده خود شافیه این مژده را به او می رساند که چنین جنسی کماب و نحمه دارد که شخصی دو طبیب و سرگردانند و به منتهای عید طی نموده به امر او و اکثاف بلاد شافیه ندمت و راپگان به دست یکی از مردم مجهول افتاده و قند و قیستش می شناسد و سهل و آسان از تو بر نگرش. مشر لیه به موافقت او رفته در ساعت به دست می آورد و در دیگر به محض آن فرود می گذراند چون فرود شده جهان به ملازمین پیوست و حسب اظهار شگفتگی بسیار

مود. بعد از آنکه دماغ از شطاب بده آراستگی یافت به نظر در آورده بقایب مر حوشوقت گردانید. ع

ای وقت موعودش که وقت ما غرضش کردی

چندان دعای خیر در حق او کردم که گز صد پش آن به اجابت مقرب گردد به جهت بر خور داری در دولت او کافی است. در بی تاریخ بهیم جان نام یکی از نوکران عمده عدلخان مده ملازمت نمود چون در روی اخلاص اختیار شدگی نموده بود به مراجع می رسید به اختصاص بهمشیده، خلعت و اسب شمشیر و ده هزار درپ انجام شد و منصب هزاروی ذاب و صد سوار عیایت فرمودم. در بی ولا عرضداشت حال دوزان رسید سوخته بود که آب حضرت ارکمال [۲۲۱ الف] مرحمت و قدرت نی پر سلام خود را وجود کبریا و ضعف و صبر به حکومت سنگ تهنه سر فراز فرموده بودند چون این ضعف پر و نجی شده و در خود قدرت و قوت تردد و سواری می یافت، التماس دارد که از سبب هگری معاف نموده در سنگ لشکر دعا انتظام بخشید حسب التماس او حکم شد که دیو میان عظام پر گنه حوشت را که می لك دام جمع اصلی و سبب و منتهاست که در وجه جاگیر مشارالیه تخواد اسب و بهیت معمور و سر و ع لبده به جهت مدد خرج او مفرد و از بی که آسوده و مر قه ابحال و در نگار سر برد و سر کلان او شده محمد نام به منصب هزاروی ذاب و شصت سوار سراماری باب، و پسر دوم یعقوب بیگ به منصب مقصدی و سبب و پنجاه سوار فرق عزت بر اثر احوال میوم سندیگ به منصب سبب دت و پنجاه سوار مناذ گذشت.

عزیزت سیر گلزار همیشه بهار گشمیر: در شب عره شهر پردماه الهی بهجهت انا لبق جا سپار جانجان سبب لار امرای عظام که به خدمت صوبه کنی مقررید منصب بارانی مصحوب یردانی عیایت فرمودم. چون عزیزت سیر گلزار همیشه بهار گشمیر در خاصر تصمیم یافته بود الدین ولی رحمت شد که پیشتر شناخته نشیب و عراز پوچ را حتی الامکان صلاح نماید و نوعی سارد که عبور چارو های بدر برد از کربوهای دشوار به سهولت مبر شود و مردم محبت و تعجب نکند و جمع کثیر را عمده و همه این کار مثل سنگ تراش و بچار و پندار و غیره بهمراهی او رحمت یافتند و ولی بهمشترالیه عیایت شد شب مبارک شنبه سیردهم به باع بود در رفته در در یکشنبه شانزدهم در آن گلاب [۲۲۱ ب] شطاب به عیش و ابطاط گذشت. در چه بکر حاجت بهلیه از ماندن بود که وطن ما یوسف اوست آمده سعادت آسان بوس در پادشاه ولی و کنگی مرصع به رسم پیشکش گذشت بد مقصود جان به منصب هزاروی ذاب و یکصد و سی سوار سرامزار گذشت. در مبارک شنبه بیستم در در شاه پسر و در در بچیر حین پیشکش آورد و

داخل نصابه حکم شد به تاریخ یست و چهارم ماه مذکور در دولتخانه حضرت مریم الرسانی جشن وزن شمس انجمن افروز گشت و سال پنجاه و یکم به حساب ماههای شمسی بهورخی و فیروزی آغاز شد. امید که مدد حیات در مرصیات ایرد چل سببانه مصروف بد، سیدجلال خلف سیدمحمد بیره شاه عالم بخاری داد که مجسمی از احوال او در صحن و تزیین و سفر گجرات مرفوم فلم صدق رقم گشته در نخست انعطاف اردانی د ششم رماذه یلی به جهت سواری او با شرح راه حمایت شده. شب دوشنبه سیام مطابق چهاردهم شهر شول که قرص ماه به عیار کامل رسیده بود در عمارات پاغ که مشرف بر دریای جمن واقع است جشن مساهایی ترتیب یافته و بهایت مجلس آرمیده و یزم پسندیده گذشت.

غره مهرماه الهی از دیدن ابلق جوهر دار که فرزند سعادت شد و چون پیشکش کرده بود مرموم که مقدار دو قبضه عنبر و یک شصت از آن سریدند بنایت حسوش رنگ و نفیس برآمده. به استاد پور و کلیان که در می حاتم بشی عدیل و نظیر خود ندارند حکم شد که لبه خطبر را به اندامی که در پس ولا پسند افتاده و به مطرح جهانگیری شهرت یافته سازند و همچنین تینه و خلاف گیری و بندوبار آنرا به استاد نی که هر کدام در من خود از یکتایان روز گردند فرموده شد. [۲۲۲ الف] الحق چنانچه خاصر می خواست ترتیب یافت. یک لبه خود آن طور ابلق برآمده که از دهنش حیرت افروز. از جسمه مسد رنگ محسوس می شده بعضی گلها چنان می ساید که گوئی نقاش صبح به کدک بدایع بگرد از خدمتگاه بر دور آن تحریر کرده. نفس الامر آنکه بعضی نفیس است که بنگ نفیس می حرامم و خود جدا سازم و از جمیع جواهر گرانبها که در حزان است گر می تر می دارم. روز مبارک شبه سیوم به یارگی و فرخی در کمر بستم و استادان مادره کار که در تمام آن بهایت صنعت و دلب به حمل آورده کارنامه ظاهر ساخته بودند به اصانات سر امرار گشتند. ستاد پورن بهایت میل و صنعت و خلقه علاوه جهت سردس که اهل هند آنرا کره گویند و کلیان به تزیین صجایب دست و اضافه و طاعت و بهورچی مرصع و همچنین هر کدام در خود هنرمندی خود نوازشات یافتند.

چون مرض رسید که مان الله پسرمها بهتختن به احداث بد پاد - سنگ کرده قوح او را شکست داده بسیاری از عفادن میاه باطل را علف تیغ خود آشام ساخته. شمشیر نصابه به جهت سر امراری او بر ستاده شد. روز شنبه خبر فوت رسید و بیست و یک روزی که در دکن به اجل طبیعی درگذشت. او بیره مانندیر است که از رسیدن ان عده هندوستان بسود و زمینداری که بار نام دم از تقابل و مساوات می دهند. این است بلکه در یکی از جنگها برد ما غالب آمده و احوال او در اکبرنامه به شرح و بسط مذکور است. درجه سورجسنگ به مبانی تربیت حضرت

عرش آشیانی و این بار آمد در گاه سبجایی به موایب بلند و مصیب رحمت رسیده ملککش از پدر و چند در گذشت. پسرش گجمنگه نام دارد و پدرش در زمان حیات مهمات مالی و مسکی خود را به بیضه حنیر او سپرده بود. چون [۲۲۲ ب] قبل تربیت و سو دش داشتیم او را به منصب سهراری ذات و دوهزار سوار اعلم و خطیب راجه و برادر خردش را به منصب پانصدی داب و دوهزار پناه سوار سر فر و ساخته چاگیر در وطن مرحمت فرمودم.

روز مبارک شبیه دهم مهر ماه حسب الالتماس آصف خان به منور او که در کنار دریا، جمعه اصنام یافته رفته شد. حمامی ساخته در بهایت صفا و به حسب سعادت محفوظ گذشتم و بعد از غ شمل بزم پیاله ترتیب یافت و بندهای خاص به سحره شط و جو شوقت شد. در پیشکش های او آنچه پسند افتاد برگزیده نتمه به مشاذه به دشیدم. لیست مجموع پیشکش او که گرفته شد مبلغ سی هزار روپیه بوده باشد. بالرحمن فوج در ملتان به سیت علم سر رسید یافت. پیش از این حسب الحکم در در الحلاله آگره نادر بی انت دوطرفه در حب شده حیایان تربیت داده اند و همچنین در آگره تابنگانه درین ولا حکم شد که در آگره نالاهود بر سر هر گروه ملی سارند که علامت گروه باشد و به فاصله سه گروه چه آبی. تا متردین آسوده و مرفه الحال آمد و رفت نمایند و از نشنگی و سایش آسای محب و صعد ویت نکشد و در مبارک شبیه بیست و چهارم مهر ماه جشن دسره ترتیب یافت و به آئین هد اسپدر آرمه به نظر در آوردند و بعد از دیدن آسپان چیت و نجیر قبل به نظر گذشت.

چون معتمدان در روز گذشته پیشکش نگهدارنده بود درین [۲۲۳ الف] حش تحت طلا با یک انگشتری باقوت و یک سر جان و دیگر جواهرات پیشکش کرده تحت مرق ساخته شده لیست مجموع سارده هر روز روپیه باشد چون از صدق عیادت و خلاصی آورده بود به مهر من قبول مقرون گشت. درین دور به دستهای به منصب هزارری داب و چهار صد و سراسری یافت چون ساعت کوچ روز دسره مقرر شده بود و قشام به میار کی و فرخی بر کاشی شسته منوجه معصم گشتم و هش روز در سر اول توقف شد تا مردم به فراغ خاطر ران نموده بر آورنده. مهابت خان از ینگش به د کچرگی، سیب فرستاده بود بسیار لرونانه آمد، لطافت تمام داشت، از خود دش محفوظ گذشتم. سیب خوب کابل که در میان جا حورده شد، سیب سمرقندی که هر سال می آورد، طرف نمی توان بود در شهری و راکب و راست مرگی هیچ سیت به آنها ندارد. تا حال بهایی نفست و طاعت سیب شده بود می گویند که در ینگش بالا متصل به شکرده دهی هست شوران نام، در آن دیه سه درخت ارین سب هست و هر چند سعی نمودند، جای دیگر به این خوبی شده. به سید حسن ایچی برادرم شاه عباس رین سیب

انوش عنایت نمودم تا معلوم گردد که در عرق بهتر آری می شود یا نه. عرض کرد که در تمام
 یوان سبب صفت ممتاز است بهایش همین دلخواه بود
 روز مبارک شب غره آن ماه الهی به زیارت روضه موره حضرت مرش آشیانی اماره
 بر ماه رفته لوق پاد بر آستان ملائک آشیان موده صدمهر ندر کردم جمیع بیگمان و اهل
 محل به طواف آن آستان ملائک مطاف اسمعاد چسه بذورات گذرانیدند و شب چسه مجلسی
 عالی آراسته شد. زمشایخ و ارباب عیایم و حفاظ و اهل نفعه بسیاری فراهم آمده و جمیع سماع
 کردند هر کدام در حضور استحقاق و استعداد [۲۲۳ ب] آب از خلعت و عرجی و شال عنایت
 شد. صدمت این روزه متبر که بغایت عالی اسام ساخته و درین مرتبه بار انصرافات به خاطر
 رسید و از آنچه بود بسیار افزود. شب سیوم بعد از گذشتن چهار گهری ر منزل مذکور کوچ
 قنای افتاد و پنج و نیم کوه به راه دریا در نور دیده چهار گهری از دور بر آمده بود که به منزل
 رسیدند. بعد از دوپهر دور از آب گذشته هفت درج شکار کردم. آخری دور سه حسی
 بلچی بست هزار دوییه اتمام شد و خلعت طلا درز با حقیقه مرصع و بیل مرحمت فرموده، رخصت
 انعطاف از بی داشتیم؛ و به جهت برادر صراحی مرصع که به شکل خروس ساخته بودند و
 مقدار معادلین شراب درو می گنجید به رسم از میان فرستاده شد. امید که سلامت به منزل برسد.

لشکر خان را که به حکومت و حراست دارالاحلابه آگره اختصاص یافته خلعت راسب
 و قبل و بقاع و حجر مرصع شایسته بوده رخصت فرمودم. اگر اهل به منصب دوزاری ذات
 و به کزاد و پندسوار و خلعت فوجداری سرکار میوات سرافرازی باخته. پسر اسلام خان
 است و و نیز صاحب سجاده غفران پد شیخ سلیم است که معاند ذات و محاسن صفات و نسبت
 دعا گوئی ایشان به بی دودمان والا در وراق گذشته نگاشته کلك صدالت رقم گشته. در پیولا
 از شخصی که سخن او به فروغ صلق آراستگی داشت استماع فتاد که در مانی که مر، به
 قلد نکسری و صفی در اجمیر دست داد پیش از آن که این خیر ساحو شریه ولایت بنگانه
 رسد روزی اسلام خان در خلوت نشسته بود ناگاه او را بیخودی دست می دهد. چسبون به خود
 می آید. به یکی از معتمدان خویش که بهکی نام داشته و ر محزون او بوده می گوید که از
 عالم غیب مرا چنین نمودند که بهکر مقدس حضرت شاهشاهی به قدر گرانی دارد و علاج
 آن محصر [۲۲۴ الف] در ند ساختن چهر پست بغایت عزیز و گرانی. نخست به خاطر رسد
 که مرزندی هوشنگه را فدای ورق مبارک آن حضرت سازم لیکن چون خرد دل برده فتود
 تمنی از حیات یافته و کم دل بر گرفته مرا بر حال او رحم آمد و خود را فدای صاحب و

مربی خود کردم. امید که چون در صمیم قلب و صدق پاکی است درود گاه الهی مقبول افتد
فی القود نیروی به هدف اجابت رسیده و در راه درودی اثر صحت و عارضه در خود احساس نمود
فاما مرض اشتیاقی یافت تا به حوار رحمت یردی پیوست و حکیم علی الاطلاق صحبت
عاجل کاس از شعله نه غیب به این مبارمند گرفت فرمود اگر چه حضرت عرش آشیایی
در القدر خانه با اولاد و جهاد شیخ الاسلام توجه مفرط داشتند و هر کدام در درحور قنایب و
استعداد تریقه و رعایتها فرموده بودند، بیکی چون سبوت سبب و خلافت به این بارند
رسید به جهت دای حقوق آن پررنگوار رعایتهای عظم یافتند، و اکثری از ایشان به علی مرتضی
مدت رسیدند و به صاحب صوبگیها نوبی و مساعدی کردند، چه چه احوال هر کدام در
جای خود بنگارش یافتند. چون درین موضع هلال ماه شو چند سراسر که در خدمتگاران درون
شاهزادگیست سرای و باغی ساخته بود در آن مقام پیشکش گذرا بد به جهت سرافرازی و
قلبی گرفته شد. از این منزل به چهار کوچ در ظاهر متهره ورود نمود استخوان افشار
روز مبارکشبه هشتم به تماشای بدر، پس و درین بنحیه آمجا رفته شد. اگر چه در عهد
سلطنت حضرت عرش آشیایی برای ر جیبوت صبارت به طور خود ساخته و ر بیرون به
تکلفات افزوده هایتا در درون چندین شب پره و باین درو خانه گریه که از بوی بد آنها يك
نفس بلند نمی توان کرد، پس

از بیرون چون گور کافر [۲۲۴ ب] پرخلل و درون قهر جدا عروج
درین دور محصل حال حسب الحکم از سگاله آمده سعادت آستان بوس در بام و صد
مهر و صل و دوی به صیفه بدر و علی و طره مرصعی به رسم پیشکش گذر، بد روز جمعه دهم شش
لشزریه عزانه جهت ذخیره قلعه آمبر برد سپه سالار خان نهادن فرستاده شد، در او دی گذشته
به تشریفات ر کیشبات احوال گسائین خندوپ که در و جیب گوشه برو داشت سرقوم گشته
درین ولا او از جیب به متهره که ر حاجتم معاند هندو ست مل مکان نموده سر کرد در بیای
جسته به عبادت معبود حقیقی اشتغال دارد، چون ذوق صحبت او پیرامون خاطر می گشت به
بلافاقت و شنائت و مردمی معتد در خموت بی رحمت غیر صحبت داشته شد. لحنی که وجودش
بفیت منتقم آسب واد مجلس از محظوظ و مستفید توان شد.

روز شبه دهم قراولان بر سر رسد میدید که درین بر دیکسی شیر است که آزار ر
آسیب نذر به رعایا و مردمین می رسد. فی القود حکم فرمودم که قبل بسیار برده پس ر
تنگ معاصره نماید و آخرهای روز خود با اهل محل سوار شدم و چون عهد کرده ام که
هیچ چانداری را به دست خود نزارم به نور جهان بیگم فرمودم که بدر و سدار و آنکه

قبل از بوی شیر قرار و آرام می گیرد و پیوسته در حرکت است و از بالای عمارت تنگ می-
 حقا ادا احتس کاری است عظیم مشکل چنانچه میرز رسنم که در من بتوق اسذاری بعد از
 من مثل از دوی بیست مکرر چنان شده که سه بیر و چهار تیر از بالای قبل حقا کرده و نور جهان
 بیگم بیر اول چنان رده که ر همان دم تمام شد. روز دوشبه دوازدهم باز خاطر را به ملاقات
 گسائین حدروپ رغبه انزود. بی تکلفانه به کلیه او شتافته صحبت داشته شد. سخنان بلند در
 میان آمد [۲۲۵ الف] حق حلال و علا عریب توفیقی کرامت فرموده، قلم عالی و بطرت بند
 و مدر که تنه را با دایه اش خدا داد و دل از سلف آرد و جمع ساخته یشت پا بر عالم و مافیه
 رده، در گوشه بهرید مستندی و بی یاد نشسته، از آمیاب دیوی تم گز کهه کرهاس که ستر
 عورت شود و پادشاه معالی که دم آبی توان بخورد احتار نموده در دستان و تاپستان و
 برسانت عریان و سروریا برهنه بر می برد و سوراخی که به صدمه صحت و شکنجه توان گنجید رارله
 در آمد به نوعی تنگ که طفل شیر حوار به رحمت توان بر آورد بجهت بودی فراداده. این
 دوسه بیت حکیم سنائی علیه الرحمه مناسب حال افزاده. ایاب:

داشت همان یکی کریم بی تنگ	چون گلوگاه نای و سیه چنگ
بوالفضولی سواب کرد از وی	چيست این خا بهش بیست دوی
بدم گرم ز چشم گریبان پیر	گفت هده لمن بموت کثیر

روز کمشبه چهاردهم باز به ملاقات گسائین حدروپ رفته ازو ودع شدم. بسی تکلف
 جدائی از صحبت او به خاطر حقت گزین گرانی نمود. روز مبارکشبه پانزدهم کوچ فرموده
 در برابر بلند بی منزه گزیدم. درین من برید سعادت مند شاه پرویز رخصت شده به الله آباد
 و مجال چگیر خود شناعت از اده خاطر چای بود که او درین پوزش به سعادت همراهی اختصاص
 به به چون پیش از بی اظهار بریشانی نمود ناگزیر به جدائی او رخصت دادم و اسپ
 قهچاق و کمر خنجر ایلی جوهر در و شمشیر خاصه و سپر خاصه مرحمت شده امید که به به
 رودی و حویلی دولت حضور یابد.

چون مدت حبس خسرو به طول انجامیده بود به خاطر صواب اندیش رسید که بیش
 ازین او را محبوس داشتن و از سعادت خدمت محروم گذاشتن از مرحمت دور است؛ لاجرم به
 حضور طلیده حکم کورنش کردم و مجدداً لغرض جریم او به دلال عو شستوشو یا مت و غبار
 [۲۲۵ ب] حاجات و دلالت از ناهیه او ردوده شد. امید که توفیق رضا جوئی و سعادت بندگی
 نصیب و دوری او یاد روز جمعه شانزدهم مخلص جان را که به جهت خدمت دیوانی سرکار
 مرزنده شده پرویز حلیه بودم در خدمت آن مرزنده رخصت یافت و منصب او به مستوری که در

بگاله داشت دوزخاری ذات دهفصله و مرحمت نمودم. روز شنبه هفتم مقدّم شد درین منزل سید نظام پسر میران صدرجهان که به فوجداری مرکب ر قنوج اختصاص داشت دولت ملازمت دریافت. دور و نچیر و بل و چند دست چاقو شکاری پیشکش گذارید. یسک و نچیر و بل و دو دست باز گرفته شد. روز یکشنبه دهم کوچ اخراج افتاد. درین ولا داری ایران مصحوب پری بیگ میرشکار پلکوست شد و خوش رنگ فرستاده بود و یک دست دیگر بهمان عالم داده و بخار لیه باشتار ساهی که به درگاه ارسال داشته برسانده آن خود در راه صایع می شود و شنبه دهمی نیز از منصب میرشکار به پیچنگه گریه می شد. اگرچه رسیده به درگاه رسانیدند لیکن نه می پیش رسد و تلف شد. چه و بسم رحمت و رنگ این جانودا نهای ساه، و هربال و پرویش و پهلوی بسیار شورش بود و چون خالی از غرایب نبود به استاد منصور نقاش که به عذاب بود. نصیر سرام از دست فرمودم که شبیه آن را کشیده بگاہا اورد. دوزخ و در پیه به میرشکار مذکور اخط نمود و رخصت مراجعت فرمودم.

تعویض ایران: در عهد دولت حضرت عرش آشیایی انارالله برده به وزن سیر سی دهم بود چون ریت سلطنت نه این پادشاه رسید، حکم شد که وزن سیر می و شش دهم باشد. و نه وزن این بدل به خطر گذشت که خلاف ضابطه ایشان چو باید کرد روی آنکه به دستور سابق سی دهم باشد روزی گسارین حد و پ به تقریبی گفت که در کتاب ید که احکام دین مادر [۱۲۶۶ هـ] آنجا ثبت است و وزن سیر دانی و شش دهم نوشته اند چون از تفقات عینی حکم شما با آنچه در کتاب حاست مطابق افتاد گز هسان سی و شش دهم مفرد فرمایند بهر جو همد بود. حکم شد که بعد از این در تمام سالک سی و شش دهم معمول باشد.

روز دوشنبه نهم کوچ شد. راجه به دستگیر را به کومک لشکر دکن تعیین فرموده اسب و حلت مرحمت نمودم. ازین تاریخ و کشته بیست و هشتم پی در پی کوچ واقع شد. دو مبارک شنبه بیست و نهم دار لیرک دعلی به ورود سوکب اقبال آراستگی یافت. سخت به زدن اهل محل به ریاست روضه موره حضرت جت عرش آشیایی انارالله برده به سافه نوراب گذریده شد. در آنجا به طواف روضه مشیر که سلطان است بیح شیخ نظام الدین چشتی رفته است و دو سی دهم و آخرهای روز به دولتخانه که در سلیم کنده ترتیب یافته بود نزول سعادت افغان افتاد و روز جمعه سیام مقام شد. چون درین مدت شکارگاه برگشته پالم را حسب الحکم محظوظ نموده بودند و برهن رسید که آخری بسیار جمع شده روز شنبه غره آفراده الهی به عزم شکار بود سواری نموده شد. آخرهای روز در انبای شکار ژاسه به افراط پادید در کلانی ممدار سببی بود هوار بغایت سرد ساخت. درین روزه آهو گیر مده شد.

روز یکشنبه دوم، چهل و شش آهو شکار کردم. روز دو شنبه سیوم بیست و چهار آهو به یور گیرایده شد و دو آهو فرزنده شاه جهان به بندو فرزد. روز سه شنبه چهارم پنجاه آهو گیرایده شد. چهارشنبه پنجم، بیست و هفت آهو شکار شد. روز میاز کشیه ششم سید بهوه بخاری که به حکومت و حرست دار ملک دهلی اختصاص داشت سربجیر فیل و هژده رأس سپ و دیگر جزویات به رسم پیشکش گذرانیید. یک ذبجیر فیل و دیگر جزویات مقبول افتاد. تنه بهاو بخشیدم. هاشم خوشی و وجداد بعضی از پرگنات میوت به سعادت آستان هوس سرافرازی [۲۲۶ ب] بهت. تاروز میاز کشیه میردهم در حدود پالم بهشکاریوز مشغول بوده، در عرض دوازده روز چهارصد و بیست و شش آهو گیرایده، به دهلی مراجعت واقع شد. در خدمت حضرت مرش آشپانی شیده بودم که آهوئی را که در چنگ یوز خلاص سازند با آنکه آسیبی از دندان و ناخن به او نرسیده باشد رنده مالد از محلات است در پس شکار به جهت مزید احتیاط چند آهوئی خوش صورت قوی چنه را پیش از آنکه زخمی از دندان و ناخن آنها رسد خلاص ساخته، فرمودم که حضور نگاه داشته نهایت محافظت و تمهیداری به کار برد تا یک شب و روز به حال خود بوده آرام قرار داشتند. روز دوم تغییر فاحش در احوال آنها مشاهده رمت و عالمستان دست و پا را بیجا و بی قانون انداخته می نمودند و بررسی خاستند هر چند ترپاق ماروق و دیگر دوهای مناسب دده شد. تأثیر نکرد تا یک پاس به این کیفیت گذرانیید چنان دادند. درین تاریخ هر بحوش رسید که پسر کلان فرزند شاه پرویز در آگسره و دیعت حیات سپرد چون کلانک شده بود آن فردند نهایت تلق و دلستگی داشت درین ماسعه دبخشش بغایت متأثر و آزرده خاطر گشته اضطراب و بیخوابی بسیار طاهر ساخته است به جهت و لنوازی و خاطر چوئی او عیانت نامه مرستاده ابن ناسور درونی و را به مرهم طلع و عاملت دوا فرمودم. بعد که حتی چن وعلا صبر و شکیب کرامت کند که درین قسم قضایا بهتر از تحمل و بردباری یاری و تمخواری نمی باشد.

روز جمعه چهاردهم به انتماس آغازی آغاها به معنن آورده شد. او را سبت سبقت خدمت و طریق بهدگی و موروثی به این دودن ربیع ایشان ثابت است، و حضرت مرش آشپانی امارت لاله برهانه در هنگامی که مرا کشیدند با چند آغای آغاها را از همیشه من شاهزاده حاکم گرفته به خدمت محض من مفرد فرمودند. اران نادریح می و مهسان [۲۲۷ الف] است که در خدمت من می باشد و خاطر ایشان را بعیت گری می می دهم؛ و ایشان نیز به اخلاص خدمت سلسله کرده اند و هیچ سفری و پورشی به اراده و اختیار خویش از ملازمت من معزوم نبانده اند. چون کبر من ایشان را دریاب انتماس نمودند که اگر حکم شود در دهلی اقامت گزینده

آنچه از عمر باقی مانده باشد به دعا گزینی صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حرکت نباشد و آمدوشد محنت و صعوبت می کشم و در معدمتندی ایشان آنکه به حضرت عرش آشپزی همسال واقع شده اند. محملاً سودگی بشوند منظور داشته حکم فرمودم که در دهلی توقف نمایند و در آنجا به جهت خود برعی و سری و مقبره ساخته اند و مدتی است که به تعمیر آن مشغول اند. الفصه مراعات خاطر آن قدیم الحدمت مطمح نظر داشته و به منزل ایشان دفته شد و به سید بهوه حاکم شهر تاکید فرمودم که در نوازم خدمتگاری و پاس خاطر ایشان، چنان تاکید نماید هیچ رهگذر غار کلفی بر حواشی خاطر نشیند. درین تاریخ راجه کشناس به منصب دوهرازی دست و منصب دسوار را اصل و صاهه سر بلندی یافت، چون سید بهوه خدمت فرموداری دهلی را چنانچه باید به تقدیم دست بیده بود و مردم آن حدود رحمت شریف او بهایت دصامندی داشتند به دستور سابق محالفت و محاربت شهر دهلی و فوجداری اطراف آن به شدت دلیه مقرر فرموده به منصب هرازی ذات و ششده سوار از اصل و صاهه سرانرا در ساحت بین سر حصب فرموده در حصب نمودم. در ورشبه پانزدهم میرزا والی در به منصب دوهرازی و هزاره سوار و عدیت علم و فیل اختیار بخشیده به صوبه دکن تعیین فرمودم.

ملاقات با شیخ عبدالحق دهلوی: شیخ عبد الحی دهری که در اهل هند و دیار سعادت است درین آمدن در ملت ملازمت دریافت. کتابی تصنیف نموده بود مشتمل بر احوال مشایخ هند، به نظر در آورد، خیلی زحمت کشیده، مدتهاست که در گوشه دهلوی به وضع توکل و عجز به سر می برد. مرد گرمی است، صحبتش پیوسته بیست به انواع مرحمت و دلوزی فرموده در حصب کردم. روز یکشنبه شا ردهم از دهلوی کسریج کرده شد. روز جمعه بیست و یکم به هر گه کرد و درون سعادت تفاق افتد. هر گه مذکور وطن دلیه مقرر جان است. آب و هوائش معتدل است و در پیش فایز مقرر جان در آنجا ساعات و عبارات ساخته. چنانچه مکرر تعریف باغ او به عرض دستیده بود خاطر را به سیر آن رحمت افزوده. روز دوشنبه بیست و دوم با اهل حرم سیر آن باغ معطر شد گشتم. بی تکلف باغی است به قریب صد و دلتشین آنچه دیوار حصب بر دور آن کشیده و حیاط بهار فرش بسته یکصد و چهل و یک گه است و در میان باغ حوض ساخته است؛ طول در بیست و بیست ذراع، عرض در بیست و دو ذراع و در میان حوض صفه ماهنایی بیست و دو ذراع مربع و هیچ درخت گرم سیری و سرد سیری نیست که در آن باغ باشد از درختی میوه در که در ولایت می شود حتی نهال بسته سپر شده، سروهای خوش قد به اندام دیده اند که نا حال به این حویلی و لطافت سرو به نظر در آمده. در مردم راست قول شنیده شد که در ولایت هم بهتر از این کم سروی به نظر در آمده باشد. فرمودم که سروها در به شمارند و بیصد

درخت بهشتی آمده در اطراف حوض عمارت مناسب اساس پخته و هنوز در کار است.
روز دوشنبه بیست و چهارم صبح بخان که حرس قلع احمد نگر به عهده اوست به
منصب دوزخ ارو پانصدی ذات و هر اسوار سرافرازی یافت. سر بلندی وی به منصب دوزخ بود
پانصدی ذات و هر اسوار ششصد سوار ممتاز گذشتند روزگشیه بیست و ششم حضرت و نائب
العلیه فرموده اقباله شاه جهان را پیری از صیقه آصف خان کرامت فرمود. هزار و پهر نذر
گذرانیده التماس نام نمود امید بخش نام کردم. امید که قلمش برین دولت [۱۶۲۸ الف] مبلد
بوفرخنده باد. روز مبارک گشیه بیست و هفتم مقام شد. درین چند روز از شکار جز و تسوغندی
موقوف بودم. جز بود را فرمودم که وزن کسردند. در سیر و یک پار جهانگیری برآمده ابلق
دومیر و بیم پلو و توغندی کلان یک سیر موای از جز بود کلا شد.

روز مبارک گشیه پنجمی ماه الهی در مقام اکبر بود از کشتی برآمده به راه خشکی نهضت
میکند قتل اقای قتاد. از آگره نامری مذکور که در دو کوهی برگه بسوی واقع است
یکصد و بیست و سه کوه هست به راه دریا که بود یک کوه به راه خشکی است. به سی و چهار
کوچ و هفده مقام طی شد. موای این هفته در برآمدن شهر و در آورده روز در پانز به جهت شکار
توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد. درین تاریخ جهانگیر قلی خان از بهار آمده
دولت زمین یوس و ریاض و صحرای نذر و صد و پویه به رسم نذر گذرانیده از مبارک گشیه گذشته
تا گشیه یازدهم پی در پی کوچ و الع شد. روز مبارک گشیه دوازدهم ارسوب باغ سرهند خوشوقت
گشتم. اگر چه از باغهای قدیم است و درختهای ساحل رسیده دارد و طراوتی که پیش ازین
داشت تمانده معده غنیمت است. خو چه و پی که از ذراعت و عمارت صاحب موقوف است
بعضی به جهت مرمت این باغ او را کردی سرهند ساخته بیش از ساعی کوچ اندازان حلاله
آگره و نخست فرموده بودم. بقدر تربیت و مرمت نموده. مجدداً تأکید کرده شد که اکثر
درختهای کهنه بی طراوت را در دو ساخته تنهای تله بنشاند و غرق بندی را در سرنو صفا داده
عمارت های قدیم تعمیر نماید. و دیگر عمارات از حمام و غیره در جاهای مناسب حکم شد
که اساس نهاده درین تاریخ در دست یگ که از کومکبان عبدالقحان اسد به منصب هشتصدی
ذات و سیصد و پنجاه سوار سرافرازی یافت. مظفر حسین پسر وزیر حیدر به منصب هشتصدی ذات
و سیصد و اند ممتاز [۱۶۲۸ ب] گذشت. شیخ قاسم به خدمت حبیب بدکی رخصت شد. روز مبارک گشیه
یوزدهم حسب التماس فرموده سعادتمند شاه جهان بهرول و تشریف اندازی فرمودم به جهت
ولادت فرزندی که حق جل شبع به کرامت فرموده جشن عائی آراسته پیشکش کشید. از آن
جمله شمشیر نیمه پخته آویز که کار و نلیک است و فیض و بزر باز آن از بیلم رنگ سواش

ترتیب یافته الحق پاکیزه و مطبوع ساخته شده. دیگر چیست که راجه بکلانسه در برهانپور به آن مرزید گذرانیده بود چون خوش صورت و خوش خلق است و خل قلال خاصه حکم شد و مجموع قیمت پیشکش او آنچه قبول افتاد يك كك دسی هزار روپیه شد و قریب به چهل هزار روپیه به والدین و ولی مستهای خود گذریده.

درین یام سید بایزید بهاری موجود در صوبه بهکر يك كراش رنگ که در خردی از کوه آورده در خانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود به نظر گذشت، بهایت خوش آمد. و قسم مادر و فرج کوهی بسیار دیده شده که در خانه پرورش یافته اما رنگ به نظر دریا آمده بود فرمودم که بایز برای یکجا نگاهدارند تا جمع شود و سایج بهم رسد، بی تکلف بستی بهمار حور و قهقار بدارد. و سید بایزید به منصب هرادی ذات و هفتصد سوار سرافراز شد. روز دوشنبه یست در سیوم مقیم خان را به خلعت و سیب و قیل و کپیوه مریع سرافراز ساخته به صوبه بهار تسین فرمودم. روز شنبه یست و هشتم بر لب آب پناه جشن کردند اندک شاه جهان ترتیب یافت و همدرین روز راجه بکر مجیب که به محاصره قندهار نگره ارسال دارد به جهت عرض بعضی استدعیات حسب الحکم به درگاه آمده سعادت آستان بوم در ساعت و روز دوشنبه سی ام کردند شاه جهان به جهت دیدن عمارت دولتی که به تازگی احداث یافته ده روز رحمت گرفته به لاهور شتافت. و راجه بکر مجیب به صایت خجور خاصه و خلعت سیب سرافراز گشته به خلعت محاصره کانه نگره فرستاد.


روز گذشته دوم [۲۲۹ الف] بهمن ماه الهی باغ گلانور به ورود موکب مسعود آراستگی یافته. درین زمین حضرت عرش آشیانی بر تخت خلافت جلوس و سرودهای چون خبر نزدیک شدن خان عالم به درگاه رسید هر روز یکی از پندهر به جهت سرافرازی او به رسم استقبال فرستاده به انواع و اقسام مراسم و بوازش پایه عزت و منزلت او افزودم و عنوان فرمای به مصرعی بایستی بدیهه مناسب مقام ریست بخشیده به عایتهای سرشار مخصوص ساختیم. از جمله يك مرثیه عطر جهانگیری فرستاده این مطلع بزرگ قلم آمده است.

به سویب فرستاده م بوی خویش که آرم ترا رود در سوی خویش

روز مبارک شنبه سوم درین باغ گلانور خان عالم به سعادت آستان بوم سرافرازی یافته سمنهر و هزار روپیه به صیغه نذر آورد و پیشکشهای خود را به مرور خواهد گذراند. زینل بیگ ایلچی بر درم شاه عباس به مرسله شاهی و ناپس آورد که به رسم سوخت ارمال داشته است متعجب می رسد از حدیث و مرحمتی که بر درم به خان عالم می فرموده اند اگر به تفصیل معلوم گردد حسن برادران خواهد شد. همواره در محاورت بحال عام خطاب می.

کرده اند و لحظه ای از خدمت خود جدا نمی داشتند و به حسب اتفاق اگر دوری پاشی در خانه خود خواستی برسرید بی تکلفانه به منزل او تشریف برده پیش از پیش اظهار مرحمت می نمودند. دوری در فرح آباد شکار قمرغه طرح فگنده به حد عالم حکم تیراندازی فرمودند. مشارالیه آرزو ادب کسانی بود و تیر پیش آورده شاه پنجاه تیر دیگر از ترکش خاصه طلب نمودند. قضا را ازین تیرها پنجاه تیر شکار می راند و دو تیر خطا می شود. آنگاه به چندی از ملازمان او که در مجالس و محافل راه داشتند حکم تیراندازی می فرمایند. اکثری خوب می نداشتند از جمله محمد یوسف قراول تیری زده که از دو محرقه پران گذشت و استاد های باط قریب بی اختیار آفرینها کرده اند و در هنگام رخصت خان عالم در آخرش عزت گرفته اوقات بسیار اظهار نمودند و بعد از آنکه از شهر برآمده باز به [۲۴۹ ب] منزل او تشریف برده هنرها خواسته و دایع کرده اند. و از نقایس و نوساد روزگار که خان عالم آورده الحق از ناپایداری طالع او بود که چنین تحفه به دست از قفله مجلس جنگ صاحب خان است با نشی. خان رشید آن حضرت و اولاد و اسجاد و برای مقام که در آن جنگ سعادتی همراهی احصا می داشتند کشیده و بر دیک بهر صورتی نوشته که شیه کیست. دایم مجلس مشتمل است بر دوست و چهل صورت و تصور نام خود را خطی می نویسد و کاتبش به عایت پخته و عالی است و قلم استاد به زاد مناصبت و مشابعت تمام دارد. اگر نام مصور نوشته بودی گمان می شد که کار بهر د باشد. و چون به حسب تاریخ او بیشتر هست اغلب تلخ آن که بهر از شاگردان دوست و بهر روش او مشق کرده وین گرامی تحفه از کتابخانه علین آشیانی شاه اسمعیل ماضی دیا از شاه طهماسب به سرکار برادرم شاه عباس انتقال یافته صادق نام کتابدار ایشان فرستاده به دست شخصی فروخته. قطار در صبا دادن این مجلس به دست خان عالم می افتد و به شاه نیز خبر می رسد که او چنین تحفه به هم رسانیده و به بهانه تعاضد ازو طلب می فرماید. خان عالم هر چند خواست که به لطافت الحیل بگذراند چون مکرر به میانه اظهار فرمودند تا گیر به خدمت ایشان فرستاد. شاه به مجرد دیدن شناخته اند. روزی چند نزد خود نگاه داشت. غایتاً چون توجه خاطر ما را به امثال این نقایس می دانند که در چشم نه است و درخواستی نیز در کلی و جزئی به صداقت که مضایقه نیست حقیقت را به خان عالم ظاهر ساخته باز به مشارالیه لطف نمودند. در وقتی که خان عالم را به عراق می فرستادم بشداس نام مصوری را که دوشیه کشی از یکایان روزگار است همراه داده بودم که شیه شاه و عمده های دولت ایشان را کشیده ببرد. شیه اکثری را کشیده بود. به نظر در آورد. خصوصاً شیه شاه برادرم را بسیار خوب کشیده بود. چنانچه به بهر کس از بندهای ایشان نمودم، [۲۴۰ الف] عرض کردند که بسیار خوب

کشیده بود. همدین قاریج قاسم خان بادهوان و بخشی لاهور دولت زمینی پوس دریافتند.
بنظام مصر به عنایت قبل سوا قرار شد.

پادشاه که از کومکین صوبه قندهار است به منصب هراری ذات و با تصدو پیچده
سوار منار گشت روز شنبه هشتم مدار لاهی اضدادالدوله لشکر خود را نشان داد. با
آنکه صبط صوبه پنجاب بفرستاده و کلای ایشان مقرر است و در هندوستان نیز جاگیر مفرقه
دادند پیچزار سواد به نظر داد آوردند. چون وسعت ملک کشمیر آن قدر نیست که محصولش
به جمعی که همواره ملازم موکب اقبالند وفا کند و از طعنه نهیست ریسات عمایات نرح
خلات و حبوبات به تغیر اهل رسیده بود به جهت رفاهیت عامه خلایق حکم شد که بندهایی که
در کتاب اند سامان مردم خود نموده و معدودی که «گزیر» باشد همراه گرفته شده را به محال
جاگیر خود رجعت نمایند و همچنین در تحفید دن چاروا و شاگرسپه بهایت تأکید
و انحصار مرعی دارند. روز مبارک شنبه دهم فرزند اقبالمند شاهجهان در لاهور آمده سعادت
قلعه پوس دریافت جهانگیر قلی خان را به محفلت واسپ زمین سوا قرار داده با بر دادن و
فرزندان به صوبه دکن رجعت فرمود. درین تاریخ ملایا به خطاب ملک انشعراپی حجت
شیلر پوشید. اصل او از آمل است یکجندی با اعتمادالدوله می بوده چون رتبه بخش از
هنگنان در گذشت در ملک شرای پای تخت متظام گشت و بن چندیت اروست. آیات
زغادوت چمت بر بهادر گشت است  که محل بهیست توان شایخ ناره ترماند

✱

لب از گشت چن بزم که گویی دهان بر چهره رسمی بود به شد

✱

عشق در اول و آخر همه وقت و ساع
بن شرایست که هم پخته و هم خام خوش است

■

گر من بجای جوهر آئینه بروی بی روستا ترا به توکی می بروی

✱

دو لب دارم یکی در می پرستی یکی در درخواهیهای منی
روز دوشنبه [۷۳۰ هـ] چهاردهم حینی پسر سلطان قوام ری می گفته گذرانید.
ربلعی:

گر دی که ترا از طرف دامن دیزد آب از رخ سمره سلیمان دید

گوشه‌ای درخت به امتحان فشارند از وی عسری چنین شاهسان زبرد
مستعد خان حدین وقت رباعی خواهد، مرا به غایت خوش آمد و در پاض خود نوشتم:
رباعی.

هرم به فراقی خود پشامی که چه شد؟ خون ریزی و آسین عثمانی که چه شد؟
لی حائل از آنکه تیغ هجر نوچه کرد حاکم بشد قایدانی که چه شد؟

طالب صحافتی بلاصل استند در عنوان شاپ به لباس تعریف و تندی گذاشت به کشمیر
افتاده از خوبی بنا و ولایت آنسوها مل بهاد آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نموده و بعد از
ضخ کشمیر به خدمت مرش آشیانی پیوست. در ملک بندهای درگاه نظام یافته، احوال عمرش
قریب به صدر رسیده در کشمیر به فراغ خاطر با فرزندان و متعلقان به دعای دوست نبد قرین مشغول
است.

چون به عرض رسید که در لاهور میان شیخ محمد میر نام درویشی است سید، لاصل به عطیت
فاصل و مرغاض و مبارک نفس و صاحب حال، و در گوشه توکل و عزت شروی گشته از فقر طی.
و در دنیا مستغنی نشده است. بن برین خاطر حق طلب به ملاقات ایشان رفعت ازورد و چون به
لاهور رهن متذد بود رفقه ای. در خدمت ایشان نرفته عوق باطن را ظاهر ساختم و آن عزیز
با وجود کبر و ضعف بیه تصدیق کشیده و شریف آورد و مدت مند تنها با ایشان نشسته
صحبت مستوفی داشته شد. الحق ذات شریفی است و درین عهد به غایت عنیت و عزیر السوجود
است و این یازمند از خود برآمده پدایشان صحبت داشت و بسا سخن بلند از حقان
[۴۴۱ الف] و معارف استماع افتاد. هر چند خواشم بیاری بگذر ام چون پایا هست. ایشان
با لزان عالتر پاضم خاطر به اظهار این مطلب رخصت داد. پرس آهوی سفید به جهت جای
ساد به ایشان گذرا بدم. قی القور و داخ شده به لاهور تشریف بردند.

در یکشنبه بیست و میوم در حوالی دولت آباد بروله سوکب قبل اضاقی افتاد. دختر
باغبانی به نظر در آمد با بیروب و ریش انبوه مقدور یک قصه. ظاهرش به سر جان شته در پان
سبه هم موی برآمده اما پستان بد زد. به نفرین در پاضم باید که مرز ند نشود. در اننای مکاسبه
گفت که مر نا حال حیض نیامده و این دلیل سب بر آن. به چندی از عورات فرمودم که به
گوشه ای برده ملاحظه نماید که مبادا غشی باشد. معلوم شد که از دیگر عورات سر موی تفاوت
نداند. بنا بر قرائب حدین جریده انبال نبد قناد.

روز مبارک شنبه بیست و چهارم با فرغان از ملتان آمده سعادت رمی بسوس در پخت. در
اوراق گذشته معلوم گشته. قناد. پسر جلایه پیر تاریکی از لشکر ظفر الزمران نموده راه نادباد

پیش گرفت در پیولا ندامت گزیده به آشنایی با فرخان به اعتماد دوله ملتجی شد که استماع گناهی نماید حسب لائقه اسایش حکم فرمودم که اگر او کرده خود پیشین گشته روی امید بدرگاه بهد رالالت جرایم او به عفو مقرون گردد، درین تاریخ با فرخان و را بدرگاه آورد و مجدداً به شفقت عناناد دوله عیار خجالت و ندامت بهر لال عویر ناحیه احوال و حسب و شو خواهد یافت سنگرام رهنماد چسویه خطاب جنگی و منصب هراری ذات و بانصد سوار و عایت بیل و حمت سرافراز شد. عرب خو غنی بوجدار میده دو آب به منصب هشتصدی ذات و بانصد سرار متار گشت. خو به قاسم هفتصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار و مرغی حرت بر افراخت. به تهنیتی پینگه پسر قاسم کو که منصب بانصدی ذات و سیصد سوار سر حمت [۲۲۳ ب] شد. به حان عالم عین خاصه مع تلازم عایت نمودم. درین منزل با فرخان را به منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار سرافراز فرموده در بهر بهداری رخصت فرمودم. روز دوشنبه بیست و هشتم پریگه گرهی که بمساحل بهت واقع است محل نزول مویکب اقبال گشت.

چون بن کوهستان از شکارگاههای مقرر است حسب الحکم قراولان پیشتر آمده جرگه ترتیب داده بودند. روز یکشنبه غره استناده اندهی شکار از شش گروه مسافت رانده روز مبارکشبه دوم به شاجتند در آورده و یکصد و یک رأس ارقوچ و چهاره شکار شد. چون مهایت. سخن مدتها بود که از سعادت حضور محرومی داشت به التماس از حکم فرموده بودم که اگر از سق آملهم اطمینان حاصل کرده باشد و از هیچ رهگذر دل گرانسی ندارد فراح را در تهنیات گدشته جریده عویر درگاه نمود. درین روز سعادت آسانبوس دریاخته صندیسر بدر گذراید. حان عالم به منصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز گشت. مقارن این حال هر صدائش نوراندین قلی ز راه پوینچ رسیده نوشته بود که کربوه ها را حی لامکان اصلاح ده همور ساخته بودم. فشار چند شب ترویز پربندگی شد و بالای کوتل بهارتها ع صذر ع برف فاده هرز می بارد اگر تایت ما بیرون کوه توقف فرمایند عویر ازین راه میسر است والا دشواری می نماید. چون عویر ازین عویر دریا ع موسم بهار و شکوفه ر بود ز توقف برست از دست می رست و گریز عطف عان نموده به راه پنگی و ده همور بهضت ریات اقبال تفاق. نادر.

روز جمعه سیوم از دریای بهت عبور واقع شد. با آنکه آب ناکمر بسود چون بقایت شد می رفت و مردم در گذشتن محنت می کشیدند حکم فرمودم که دو بست در بغیر بیل بسر بر گذرها برده اسباب مردم را بگذر بند و جمعی [۲۳۱ الف] که ضعیف و زبون باشند بیز سواره عبور نمایند تا آسیب جانی و مالی به بار نرساند.

درین تاریخ خبر فوت خبر چه جهان رسید. او از بندهای قدیم و خدمتگاران لندن
ش هزارگی بود. اگرچه در آخر از ملازمت من جدا شده روری چند به خدمت مرش آشیانی
پیوست، چون به جای یگانه نرفته بود به خاطر من پندان گران بیاسد چاشمه بعد از جنوم
رعایتی که در محیل او نگذشته بود فرمودم، با آنکه به منصب پنجهزادی ذات و سهزار سوار
سرافرازی یافت؛ شرح احوال او به تخریفات در سریده قبل ثبت افتاد، نخستات صده را
منشی شد و در کارهای طرقة گدی داشته عا پنا از کسب قابلیت استمداد ذاتی او و دیگر جزئیات
که پیرایه جوهر انسانی است بی نصیب بوده درین راه صحت قلبی به هم رسانیده روری چند
با وجود نکسر و بیماری در دکاب سعادت پسر برد و چون صحت او اشتداد یافت از گلانور
رخصت گرفته به لاهور شتافت و در آنجا به اجل طبعی در گذشت. در شب چهارم، هند کرد
قلمه دهناس مشیم اردوی نظیر فرین گشت. قاسم خان را به عا پنا سپ و شمیر در پریم نرم خاصه
سرافرازی ساخته، رخصت لاهور فرمودم با شچه ای در سر راه واقع بود، سپر شکوه کرده شد.
ازین مرل تپهر به هم رسید، گوشت تپهر از کلهک ندهد تر است.

روز یکشنبه پنجم میرزا حسن پسر میرزا رستم به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار
ممتاز گشته، به صوبه دکن تمین شد. خواجه عبد اللطیف قوش بیگی پیر به منصب هزاری ذات و
چهار صد سوار سرافرازی یافت. درین سرزمین گلی به نظر در آمد، درون سبده، بیرون سرخ؛
و بعضی درون زرد و بیرون سرخ. به فارسی لاله یگانه می گویند، و به هندی تهل به معنی زمین
است. چون گل کنول مخصوص آب است این را تهل کنول نامیده اند پس کنول صحرا می.

روز مبارک شنبه نهم عر شد داشت دلاور خان حاکم [۲۳۲ م] کشمیر نویدرسان فتح گشتوار
گشت. تفصیل این اجمال، بعد از رسیدن او به پایتخت درجه و جلال، رقم ده کلاک و قایم نگار خواهد
شد. فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاصه و حجب مرصع فرستاده محصول یک ساله ولایت مفتوحه
به جلندی این پسندیده خدمت عا پنا شد. در سه شبه چهاردهم مقام حسابدان مرول رایات
اجلال گشت. چون کعبه این راه و خصوصیات منزل در صحن و قایم پورش کسب مرقوم
شده به تکرار پرداخت، و در اینجا تا کشمیر مرول به مرل نوشته خواهد شد. شهادت تماشایی
از تاریخی که در موضع اکبر پور به مبارکی و غیریت از کشی برآمده تا حصار ایدال یکصد و
هفتاد و هشت گروه مساف در عرض شصت و دو روز به چهل و هشت کوچ و بیست و یک مقام طبعی شد.
چون درین سرمرل چشمه آبی و آشاری و حوضی در غایت طاف و انس در روز مقام
فرموده، روز مبارک شنبه شارد هم، جشن ورن قمری ترتیب یافت؛ و سال پنجاه و سوم به حسب
شهر قمری از هر این یارمند درگاه بزد چل شده به مبارکی آغاز شد.

چون اربین منزل کوه و کوتل و شب و فرار بسیار در پیش بوده به يك دله عیور ردوی کیهان پوی دشو از نمود مفر گشت که حضرت مریم لرمایی بادیگر بیگمان ردوی چندتوقف فرموده به آسودگی تشویف آوردند و مدارا حنکی عثمان داندوله الحاقایی و صدق خان بحشی واد اتحای مبرمان با عمله بیوات و کارخانه جات به روز عور نماید و همچنین رستم میرای صفوی و خان اعظم و جمعی از بدهاء بهاء پر بیج رحمت یافتند و موبکب اقباس حسیده با چندی از منظوران بساط قرب و خدمتگاران ضروری به جمعه هفتم، سویم گروه کوچ فرموده، در موضع سناپور منزل گزیدند. درین تاریخ غیر فوت در نا امرنگه رسید که در اودیور به اجل طبعی مسافر راه عدم شد. جگت سنگه بیرو و و بهم [۲۳۳ الف] پسر او در ملازم می باشد. به حالت سرافرازی یافتند، و حکم شد که راحه کشند اس فرود مرحمت آمیز به خطاب و انائی و حنمت و اسب وین خاصه به جهت کور کون برده مراسم تعزیت و تهییت به تقدیم رسانند.

از مردم این مردوبوم استماع افتاد که در غیر ایام برسات که اصلا ابری و صاعقه ای نباشد آواری مانند به صدای ابر زین کوه به گوش می رسد و این کوه را گرج می نامند و بعد از یک سال و دو سال ایته چنین صدائی ظاهر می شود این حرف را مکرر در خدمت حضرت هوش آشیایی نیز شنیده بودم. چون بعضی از فرایبی نیست نوشته شد. و لعن هذا الله. در شبیه هژدهم چهارم گروهیم گذشته در موضع مسجی برول اجلال واقع شد. ازین منزل داخل پرگنه هزارمقارانع است. روز یکشنبه نوزدهم سه گروه و سه پسر در توردیده موضع پوشهر منزل شد. ازینجا داخل دهمتود است. چندانکه نظر کار می کرد جلگه های سر دربین گل نهل کنول و قطعه گل سرشفت شگفته بود و به غایت خوش می نمود روز دوشنبه رستم سویم گروه کوچ فرموده در موضع سهرورد موبک مسعود اتفاق افتاد. مهتاب خان ارفسم جواهر و مرصع آلات مواری شصت هزار روپیه پیشکش گدوانید. درین سرزمین گلی به نظر در آمد سرخ آتشین به اندام گل حنمی، اما درو خردتر و چندین گل یکجا تنگه به یکدیگر شگفته، از دور چنان نماید که گویا يك گل است؛ و درختش معذاز درخت زود آلو می شود و درین دامن کوه بنفشه خودرو نیز بسیار بود و در هایت حورشوبویی رنگش از بنفشه کمتر روز سه شنبه بیست و یکم سه گروه طی نموده در موضع مانکلی نزول قبال و قع شد درین روز مهتاب خان در به خدمت هنگش فرموده اسب وین خاصه و شملت و با هموشتین مرحمت نمود. امروز تا آخر میرال تقدیر بود. شب یکشنبه بیست و دوم نیز بدان شد و وقت سحر برف بارید. [۲۳۴ ب] چون اکثر راه اجمه بود و از بدین نگریدگی بهم رسانید چاروای لاهر چا افتاد

بر بخاسته و بیست و پنج رنجیر لیل از سر کار شامه شریقه تصدیقند به جهت باردگی دورند
مقام فر مردم روز بار کشته بیست و سوم سلطان حسین زمیندار پگلی دولت زمین بوس در یافتند
اربعجا داخل ملک پگلی است زخرایب اموات آنکه در وقتی که حضرت عرش آشیایی
تشریف می بردند در همین سرل بر خه باریده بود. الحاکم نیز باریده. در پس چند سال صلا
برق تباریده بلکه بار دهم کم شده بود. روز جمعه بیست و چهارم چهار کرده طی نموده در موضع
سو د که محل زول موکت مکتور گشت. درین راهم اجمه بسیار بود و در غب دره آلو رشتانلو
صحرای صحرای شگرفه کرده سر پا در گرفته بود. و در غتای صحرای جوان میر دیده را ضرب
می داد. شب بیست و پنجم قریب به نیم کوه در توده ظاهر پگلی به رود موکت مسویه
از سنگی یافت. در پگلی بیست و ششم به شکار کبک سوار شده آخرهای دور به انیس
سلطان حسین به تیره و تشریف برده پدیه عراقش بر امثال و آلان افزودم. حضرت عرش آشیایی
نیز به منزل او تشریف برده بودند. از قسم اسپ و خیمه و بار و جره و شکش کشیده اسپ
و خیمه به و بخشیده فرمودم که بار و خیمه را بگیرد بسته آنچه خوب بر آید به نظر خواهد
گلدایید.

سر کله پگلی سی و پنج کوه در طول و بیست و پنج در عرض است. مشرق و به کوهستان
کشمیر و بر سمت غرب ملک به رس و به جانب شمال کشوران و به جانب جنوب گهگر واقع
است در زمانی که صاحبقران گیتی ستان فتح هندوستان نموده به دار ملک تورو در میان اقبال
مطوف داشته اند این طایفه را که ملایم رکاب نصرت اثر بودند بدین حدود پیوست
مرحمت نموده گذاشته اند می گویند که ذات مافوق است اما مشخصی نمیدانند که در آن
وقت کلاتر ایها که بود و چه نام داشته. امثال خود لاهوری مدعی اند و به زبان چندی تکلم
و حقیقت مردم هندو نیز بدین قیاس است در زمان عرش آشیایی شاه رخ نامی زیاده در هندو
بود لاله ای بهادر پسر او است. اگر چه با هم است. [۲۳۶ الف] و خویش و پیوند در بدلیکن
نژاده می نمایند و آن است همیشه بر سر هندو مدعی باشد و آنها پیوسته دو نژاده آمده اند.
سلطان محمود پدر سلطان حسین و شاه رخ هر دو در وقت شاهزادگی به سلاطین رسیدند
با آنکه سلطان حسین هفتاد سال داشت در قوای ظاهر اصلا فتوری نداشت و سلاطین و سلاطین
سوانی و تیره چنانچه باید و نبود درین ملک بود می سازند اردای و بر میج که آنرا عرصی
گویند. سلا از هر دو بسیار تندتر و مقدار خوراک این مردم بر سر است و هر چند که قدر باشد
بیشتر است. و این سر را در هم کرده سر خود را محکم بسته دو سال و سه سال در راه به نگاه می دارند
و به دار آن زلال و روی نمود. اگر چه چها می سازند و آن را آجی می نامند و آجی دو سلا

هم می باشد پیش آنها هر چند کهن سال تر بهتر؛ و اقل مدت يك سال است. سلطان محمود کاسه کاسه ازین سر می گرفت و لا جرعه در می کشید. سلطان حسین هم ملتزم است و به جهت می از مرد اعلایش آورده بود. يك بار بری امحان خوردم. پیش ازین هم خورده شده بود. کیش مشتبی است اما حالی از کرنی نیست و معلوم شد که بلكه بنگی هم همراه می سازند. در عبارتش خواب غلبه می کند. اگر شراب نباشد ضرور بدل شراب می تواند شد. از میوه زرد آلود و شفتالو و امرو می شود. چون مریت می کنند و خود دوست همه ترش و ناهوش می باشد. از سر شکوفه آنها محفوظ می توان شد. حانه و متارل هم از محسوب است؛ به روش اهل کشمیر می سازند. جا بود شکار به هم می رسد. سپه اشتر و گاو میش می دارند. برومخ بسیار فراران است. اشترش ریزه می شود. به جهت بارگران به کار می آید.

چون به عرض رسید که چند منزل پیشتر آباد می که غله آنها به اردوی ظفر قرین کفایت کند، نیست. حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کار حاجت ضروری همراه گرفته میلان را تخفیف دهد. و سه چهار دور آذوقه برگیرسد. از ملارمان د کاتب سعادت چندی به همراهی برگزیده، بقیه مردم به سرکردگی [۲۲۳] خواجه ابوالحسن بخشی چند منزل عقب می آمده باشد. با کمان حیاط و ناکید هتتمند نجیر قبل به جهت پیشخانه و کار محات ناگزیر نمود. منصب سلطان حسین چهار صدی ذات و سیمند سوار بود. در بی وقت به منصب شخصی و سیمند و پنجاه سوار همراهی یافت و خلعت و حجر مرصع و لیل سر حمت فرمود. به در دهنوری که به کومك لشکر بگشی تعیین است منصب او از اصل و اضافه دو صدی ذات و یکصد سوار حکم شد. روز گمشبه یست دهم پنج گروه و يك پاو، کوچ نموده از پل رودخانه پس سکه گذشته منزل گزیدم. این بین سکه از طرف شدل به جانب جنوب می رود. این رودخانه از میان کوه وارو که مایین ولایت بدخشان و نیت واقع است برآمده. چون درینجا آب مذکور دوشاخ شده به جهت حیور لشکر منصور حسب الحکم دو پل از چوب مرتب ساخته بودند یکی در طول مؤده درع و درم چهارده درع و در عرض هر کدام پنج درع. و درین ملک طریقی ساختن پل آنکه درختهای شاخدار بر روی آب می اندازند و هر دو سر آن را به سنگ بسته استحکام می دهند و تخت چوبهای مطیر بر روی آن انداخته به بیج و طاب قوی مقبوض می سازند؛ و به انك مرسی سالهای صل پر جامست. نغصه میلان را پایب گذراندند سواد و پیاده از روی پل گذشتند. سلطان محمود، نام این رودخانه را، بین سکه کرده یعنی راحت چشم. روز مبارک شبه سیام قریب سهویم گروه در بود دیده بر لب رودخانه کشت گنگا منزل شد. در پیراه کرلی واقع است به فایات بلند. ارتفاع آن يك گروه، نیز نشیب يك و نیم گروه؛ و این کسول را یم

درنگ می نمایند. و وجه تسمیه آن که به زبان کشمیری بهرا بیم می گویند. چون حکام کشمیر داروخه گماشته بودند که از یار پنهانها بگیرند و در اینجا به جهت گرفتن آنها درنگ می شده بنا برین به بیم درنگ شهرت یافته و رگدشت کوتل آشایی است درهایب لطافت پیاپیمای ممتاز را بر لب آب و سایه درخت سروده [۲۲۵ الف] و استقام به بزم رسیدم.

برین رودخانه پلی بود که از قدیم پنجاه و چهار ذراع در طول و یک و نیم ذراع در عرض که پیاده ها می گذشتند. حسب الحکم پنی دیگر در محاذی آن ترتیب یافته طوب پنج و سدرخ، و عرض سدرخ. چون آب عمیق رفت بود تیلان را برهنه گذاریده سور و پیاده راسپ از روی پس گذاشته. حسب الحکم حضرت عسری آسمانی سراپسی از سنگ و آهن دو طاقت و استحكام بر فراز پشته مشرف بر آب اساس یافته. یکروز به تحویل مانده معتمدشاد را پیشتر فرستاده شده بود که به جهت تخت نشین و آراستن جشن نوروز سرزمینی که در محاص و امتیادی جشن داشته باشد اخبار نماید. اتفاقاً از پل گذشته مشرف بر آب پشته ای واقع بود سبز و خرم بر فراز آن سطحی پنجاه ذراع گویا کنار نمایان قضا و قدر به جهت چنین روزی مهیای جشن داشته بودند. مشارالیه لوازم جشن نوروزی را بر فراز آن پشته ترتیب داده بود به جهت مستحسب افتاد. معتمدشان مورد تحسین و آفرین گشت. رودخانه کنش گنگا از طرف جنوب می آید و به جانب شمال می رود. آب بهت از سمت مشرق آمده و به رودخانه کنش گنگا پیوسته به طرف شمال جاریست.

نوروز پانزدهم از جلوس همایون

تحریریل بیواظم مراد بخش عالم به مشرف به حسن روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۴۹. یک هزار و بیست و نه هجری بعد از انقضای دو روزه بیم گهری که پنج ساعت نجومی باشد اتفاق افتاد. و سال پانزدهم از جلوس این یارمند درگاه الهی به مبارکی و فرخی آلود شد. دور شنبه دوم، چهار کروه و نیم یار کوچ نموده و در موضع مکر مرل گزیدم. درین راه کوتل ایوه قدیمی سنگلاخ داشت. هاوس و دراج سیاه و سنگور که در ولایت گرم سیر می باشد دیده شد. ظاهر آن سردسیر هم می توانند بود. و اینجا تا کشمیر همه جا راه سیرکنار دریای بهت است و در جانب کوه واقع شده. راه تدره آب در غایت تند و پر جوش و خروش می گذرد. و هر چند قبل کلال [۲۲۵ ب] باشد می تواند پای خود را قایم ساخت. فی القری می خطاند و می برد. سنگ آبی هم دارد. روز یکشنبه سیوم چهار کروه و نیم طی نموده در موسران لروال فرموده شب جمعی از سوداگران که در پر گنه ۷۰ موله نوطی دارند آمده ملازمت نمودند.

وجه تسمیه بارموله پرسیده شد عرض کردند که باراه به زبان هندی خوک را می گویند و موله مقام راه پستی جای باره و از جمله اوتار که در کیش هود مقرر است یکی اوتار باراه است و باراه موله به کثرت استعمال دارد موله شده.

روز دوشنبه چهارم دویم گروه گذشته در بهو بیاس منزل گریتم چون این کوهی را به مقام تنگ رودوار نشان می دادند و از هجوم مردم عبور به مصوبت و رحمت میسر می شد دروش به مصدخان حکم فرمودم که غیر از آصف خان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچکس را نگذارند که در رکاب سعادت کوچ کنند و اردو را یکسره عقب می آورده باشند. نفایا مشارالیه دیره خود را پیش ازین حکم روانه ساخته بود بعد از آن به مردم خود می نویسد که در باب من چنین حکم شده به هر جا که رسیدم باشید توفیق نمایند بر دران از درپای کسوتل بهو لباس این خبر را شنیده همانجا دیره فرود می آرند در زمانی که موکب قبایل قریب به مئران رسید بر و باران بازیدن آغاز گرفت هنوز یکمیدان راه طی نشده بود که دیره او نمایان شد. ظهور این سوخت را از اتفاقات شمرده با اهل محل به مرسل مشارالیه فرود آمده از آسب سرما و بر و باران محفوظ ماندیم. برادران از حسب الحکم به طلب او دواییدند در وقتی که این مژده به او می رسد که فیلان پیشخانه بر فرار کسوتل بر آمده راه را تنگ ساخته اند چون سواره گشتن متعذر نمود از شایسته شوق و ذوق پیاده سر ربا شناخته و در عرض دو ساعت دویم گروه مسافت طی نموده خود را به ملارمت رساند و به زبان حال این بیت [۲۳۶ الف] می خواند، ویت:

آمد خیالت نیم شب جهان دادم و گشتم بجهل

تجلیت بود درویش را ناگاه چو مهمان در آمد

آنچه در بساط او بود از نقد و جیس و ناصق و صامت تفصیل کرده به رسم پای انداز مر و ضعی داشت همه را به او بخشیدم و فرمودم که مناع دنیا در چشم هست ما چه ندیدیم جوهر اخلاص در بهای گران خریداریم و این اتفاق از اثر اخلاص و نایب دات ظالع او بایشمرد که مثل من پادشاهی با اهل حرم خود یکشب نروژ در خانه او به راحت و آسودگی بسر برد و نروژ در امتان و المان و ابای جیس سوار اری تعصیب شود.

روز سه شنبه پنجم دو گروه گذشته در موضع کهائی نزل اجلال اتفاق افتاد. سروهای که در برداشتم به مصدخان مرحمت فرمودم و منصب او از اصل و اصناف هزار و پانصدی ذاب و پانصد سوار حکم کنند و از این منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین کسوتل بهو لباس به قریب سر بر سر صف خان کشمیری یا اقواح تصور حضرت عرض آشنایی که راجه به گوان داس

پند و آنچه سنگه سردار بود جنگه کرده اند. درین روز خبر رسید که سهرابشاه پسر دهمتم-
 تان میرزا در آب بهت خریق بحر فنا گشت. تفصیل این احوال آنکه بر حسب الحکم نامک
 منزل عقب می آمد. در راه به خاطرش می رسد که به دویا در آمده غسل کند. با آنکه آب گرم
 میسر بوده هر چند مردمش مانع می آیند و می گویند که درین قسم هوای سرد پس ضرر دهن
 چنین تدبیرهای رحمانی بخواند که قبل مستورا می غلطاند در آمدن لذت آتش حرم و احتیاط دور
 است. به صرف آنها مفید نمی شود! و چون وقت ناگزیر در دسبله بود از غایت خودداری و
 مرور وجهالت به اعتماد شادوری خود که درین می بین نظیر بود، جلدی نمی شود و بایک نفر
 خدمتیه و یک کس دیگر که شادوری می دانسته اند، بر فراز سنگی که بر لب آب بود بر آمده خود
 را بهندیا می تازد. به مجرد افتادن از تلامس امواج می تواند خود را به جمع ساعت و به
 شادوری پرداخت. افتادن همان بود و درین همان بود. سهرابشاه با خدمتیه رحمت [۳۶۴]
 حیات بمیل فنا در داد. کشتی گیر به صد جان کندن، کشتی وجود به ساحل سلامت رسانید.
 میرزا رستم در غریب تلقی و معنی با این فرزند بود. در راه پوچ از شبیدن غیر جانگناه جامه
 شکیبایی چانه رده، پیتایی را سهراب بسیار ظاهر می سازد و به جمیع متعلقان خویش لباس
 ماتم پوشیده سروپا برهنه متوجه ملازمت می شود و از سوز و گداز مادرش چه نویسد. اگر
 چه میرزا دیگر فرزندان هم دارد عایله پیوند دل با این فرزند داشت. سنش بیست و شش بود،
 در بدو اندازی شاگرد رشید پدرش بود. سواری قبل واداره به خوب می دانست. در پدرش
 گجرات اکثر وفات حکم می شد که در پیش بیل خاصه سرار شود. در سپاهگیری شبلی
 چسبان می نمود.

دورگمشبه سه کوه علی نموده در موضع دیوند منزل شد. روز مبارکشد به مقام از کوتل
 کوارمت عبور فرموده، در موضع دجه بزرگ اجلال اتفاق افتاد. مسافت این خزن چهار کوه
 و یک پاو است. کوتل گوارمت از کوتل های صعب است و آخرین کوتل این راه است. روز
 جمعه هشتم فریب به چهار کوه علی نموده در موضع بنادر منزل شد. درین راه کوتل بود
 بقدر وسعتی داشت صحرا صحرا چمن چمن شکوفه و انواع رباعین از نرگس و بنفشه و گلهای
 غریب که مخصوص این ملک است به نظر در آمده. از جمله گلی دیده اند که به هیئت صیقل
 پنج شش گل نارنجی رنگ سرتگون شکفته و در میان گلهای بزرگی چند سربو آمده از عالم
 ناس نام این گل بولانگه است و گس درنگر مثل بری بر در آن گلهای ویژه به نام
 و رنگ پارس بعضی کیود و بعضی سرخ چهره، و در میان قطعه نذی به غایت خورشید و موزون
 با مشی لندپوش و پوش علی العموم گل را می گویند از خوان دردم دیدن راه فراوان است. گل

کشمیر از حساب و شمار بیرون است. گداهارا نویسم و چند توان نوشت. آنچه منبری دارد
مردم می گردد. درین مرل آشادی بر سر راه واقع است به غایت عالی و دیدنی. [۲۳۷ب]
از جای بلند می دبرد درین راه آشادی به این حوی دیده شده. لحظه ای توقف سوده چشم
و دل را ز تماشای آن سیراب ساختم. دور شبیه نهم چهار کرو، و سه پو کوچ فرموده به باره
موا هبود موکب منصور اتفاق افتاد. باره مرله از فصبه های مقرر کشمیر است و از پنجا
نا شهر چهارده گروه ساعت است و بر لب آب بهت و قح شده. جمعی از سوداگران کشمیر
درین فصبه توطن گزیده مشرب بر آب منازل و مساجد ساخته اند و آسوده و مرفه الحال دور
گار بر می گردند. حسب لحکم پیش از ورود موکب مسعود کشتیا آراسته درین مقام مهیا
دشته بودند. چون ساعت در آمدن به شهر رود دوشبه اختیار شده بنا برین در منزل مذکور
توقف صلاح یافته، فی الفور با هن محل بر کشتیا نشسته به مبارکی و فرخی متوجه مقصد
گشتم. ده پهر از رود بکشته گذشته به شهاب الدین بود که از سر کارهای مقرر کشمیر است
رسیده شد. مردم که چنارهای چمن شهاب الدین بود را بشمارند، بود چهار درخت به شمار
در آمد. درین روز دلاور خان که کر حکم کشمیر از کشتواره رسیده دوست آسان بوس دریافت
و به عنوان مرابط روز مرون پادشاهان و گوناگون نوازش خسروانه سرافر ری یافت. این
این خدمت را چنانچه باید به تقدیم رسانیده اند که حضرت و اهب العطا یا جمع بنده های
بالخلاص را چنین افروزد عزت گرداید. کشتوار بر مسند جنوب کشمیر واقع است. از معموره
کشمیر تا مرل آنکه حاکم نشین کشتوار است شصت گروه مسافت پیموده شد.

احوال فتح کشتوار: به تاریخ دهم شهر پورماه الهی سن چهارده دلاور خان باده را

نفر سوار و پیاده جنگی عریضت فتح کشتوار پیشه د همت ساخته حسن نام پسر خود را با
کرد علی سیر بهری به محافظت شهر و حر است سرحدها مقرر داشت و چون گوهر چک وایه
چک بدعوی در ث کشمیر در کشتوار و بواسطی آن سرگشته و دی [۲۳۷ب] ضلالت و ادبار
بودند هیت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دیسو که متصل به کوتل پیر پجان
واقع است به جهت احتیاط گذاشت و از منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود را به افواجی
پیدا سگی پور شامت و جلال نام پسر رشید خود را با نصر قهراب و علی ملک کشمیری و جمعی
از بندهای چهار نگین برای اسن تیس فرموده رجعت نام پسر کلان خود را با گروهی از
چرانان کا مطلب به مر اولی فوج خود مقرر نمود، و همچنین دو فوج دیگر بردست راست و چپ
خود قرار داد که می رفته باشد. چون راه بر آمد اسپ بود چنداسی بی جهت احتیاط همراه
گرفته اسپان سپاهی را در کل بار گردانیده به کشمیر فرستاد و جوانان کان طلب کمر خدمت

همین جا به پاده بر فراز کوه برآمدند و هادیان لشکر اسلام با کافران به سرانجام منزل
به منزل جنگ کان تا امر کوت که یکی از محکمهای غنیم بوده شناتند، و در آنجا فوج جلال
و جمال که از راههای مختلف تبیس شده بودند با هم پیوستند، و مخالفان برگشته روزگار غاب
مقاومت نیاورند راه فرار پیش گرفتند. بهادران جان نثار کوه دشوار و شیب و فراز پیر به
پایمردی همت پموده تادیای مرو شناختند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و
غازیان لشکر سلام ترددت پسندیدند به ظهور رسانیدند، و این به چک بدبخت با بسیاری از اهل
ادبار به قتل رسید و بزرگترین دشمن این، و اجه پیدست و دلشده دافراد پیش گرفت. و از پل
گذشته در پهنه کوت که بر آن طرف آب واقع است توقف کردند. از بهادران نیز جلو
خو سست که ازین بگذرند بر مرز بل جنگ عظیم واقع شد، و چندی از جوانان به شهادت رسیدند.
و همچنین مدت هشت شب و روز بندهای درگاه منی در گذشتن آب داشتند و کاروان تیره بخت
هجوم آورده به مدافعه و مقاتله تقصیر نمی کردند تا آنکه دلاورخان از استحکام [۲۳۸ الف]
توانمخت و سرانجام آذوقه خاطر جمع نموده به لشکر هروزی اثر پیوست. و اجه از حمله ساری
و رو به بازی و گلای خود را نزد دلاورخان فرستاده التماس سرده که برادر خود را با پیشکشی
به درگاه می فرستم و چون نگاه من به منو مرقن گردد و بیم و خراس از خاطر من رها شود
خود نیز به درگاه گیتی پناه رفته آستان بوسی می نمایم. دلاورخان به سخن فریب آمیز گوش
نپنداخته نقد فرست را از دست نداد و مرستادهای راجه را، بی حصول مقصود رخصت فرموده
در گذشتن از آب اهتمام غایسته بکار برد. چنانچه پسر او با جمعی از نهنگان به سر شجاعت
و جلالت بالای آب رفته به شناوری و دلاوری از آن دریای زنجار خود نشوار عبور نمودند، و با
مخالفان جنگ سخت در پیوست و بندهای جانباز از آن صرف هجوم آورده کسار بر اهل
ادبار تنگ ساختند، آنها چهرن قاب مقاومت در نمود یافتند تنه پلر شکسته راه گریز پیش
نگرفتند، و بندهای نصرت قرین باز پل را استحکام داده قی لشکر را گذرانیدند، و دلاورخان
در پهنه کوت معسکر ایال آراست و از آب مذکور تادیای چناب که اعتقاد قوی این سیاه
بختان است و بر نر نداد مسافت برده باشد و در کنار آب چناب سر افراز است و عبور از آن
آب به دشواری میر و به جهت آمدورفت پیاده ها طنابهای سطلر تهیه نموده در میان دو طناب
چوبهایی مقدار یک پست پهلوی یکدیگر منسجم به یکطرف طناب را بر تله کوه و سر دیگر
را بر آن طرف آب مضبوط می سازند و دو طناب دیگر یک گز از آن بلندتر تهیه می نمایند که
پیاده ها پای خود را بر آن چوبکها نهاده به هر دو دست طنابهای بالا را گرفته از فراز کوه
به تنبیب می رفته باشند، تا از آب بگذرند، و این را به اصطلاح مردم کوهستان رمبه گویند، و

هر جا مظه هستی رفته داشتند بتد و قبی و تیر انداز و مردم [۲۳۸ ب] کادی استحکم داده
 حصار جمع نموده، دلاورخان جانشین ساخته شی هشاد هزار جوان، دلیر کار طلب بر جاله
 قش، بده می خواست که از آب بگذراند چون آب در غایت تنگی و شورش می گذشت جلای به
 سیلی مارفت، و شصت رهش هزار آن جوانان فریق بحر هلم شدند آبروی شهادت یافتند و
 ده هزاره دست دلاوری خود را به ساحل سلامت رسانیدند و دو کس بر آن طرب
 آب افتاده در چنگ ارباب سلامت اسیر گشتند.

الفه، دلاورخان چهار ماه و دوروز در بند کوی بی همت افشوده سعی در گذشتن
 داشت، و تیر تدبیر به هدف مقصد نمی رسید تا آنکه رسیداری راهبری نموده که از حالی کسه
 محالین را گمان گذشت بود رفته بسته در دشت جلال، پس دلاورخان را با چندی ز
 بندهای درگاه و جمعی از افسران قریب دوست فرار آن راه به سلامت گذشته هنگام سحر
 می خبر بر سر راجه رسیده، کربای فتح بلند آوازه ساختند، چندی که برگرد و پیش راجه بودند
 در میان جواب و پداری سراسیمه برآمده اکثری تیغ خون آشام گشتند، بقیالسیب جان به
 ایستاد و آن ورطه بلا بر آوردند در آن شورش یکی از سپاهیان به راجه رسیده خواست که
 به دغم دشمنی کارش به تمام رساند، راجه فریاد بر آورد که من در جهام مرا دیده نزد دلاور
 خان بریده، مردم بر سر او هجوم آورده دستگیر ساختند، بعد از گرفتار شدن راجه از متنبیان لو
 هر کس هر جا بود خود را به گوشه ای کشید، دلاورخان از شنیدن این مژده فتح و پیروزی
 سجدات شکر الهی به تقدیم رسانیده، یا لشکر منصور در آب عبور نموده به سدای بند که
 حاکم بشین این ملک است درآمد، از کنار آب تا آنجا که گروه مسافت برده باشد، خواهر
 سنگرام، راجه جمود دختر جوهر مل [۲۳۹ الف] برودد پس راجه با سو در خانه راجه مست و
 از خواهر سنگرام فرزندان دارد بیش از آنکه فتح شود عیال خود را از روی حیاط به پناه
 راجه حوال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون مسو کب منصور نزدیک رسید دلاورخان
 حسب لحکم راجه را همراه گرفته متوجه آمدن یوم گشت و نصرانه عرب را با جمعی از
 سوار و پیاده به حراست این ملک گذاشت.

■ کشوار گندم و جو و عدس و ماش و ارزن می روان می شوند و به غلات کشمیر شالی کمتر
 دارند و عیارش از عیار کشمیر بهتر است، و تریب به صلح دست از بار و جره گرفته می شود.
 در پیچ و تریج و هندوانه فرد صبی به هم می رسد، خریزه اش از خویزه کشمیر بهتر است و دیگر
 میوه ها از بگوشتها و در دالو و امرونی ترش می باشد، اگر تریب کنند میگویند که حسب
 شود، سمنی نام در است عسکول که از حکام کشمیر صادره یک رسم آن را به یک رویه

می گیرند و در معامه پانزده سہسی کہ در رویہ باشد بہ یک سہریادہاھی حساب می کنند۔ و در سیر بہ وزن هندوستان را یک من اعتبار نموده اند و رسم نیست کہ راجہ از محصول زراعت خراج بگیری۔ ہر سہر خاہ در سالی شش سہسی کہ چہار رویہ باشد می گیرند و زعفران را در گل بہ علو کہ چہمی از راجپوتان و مختصہ نفر توپچی کہ از قدیم موکراتند بہ تنخواہ نموده ضایعہ در وقت سیر و ختن زعفران از خسریہ در بر سومی کہ عبارت از دوسہر باشد چہار رویہ می گیرند و کلبہ حاصل راجہ بر جریدہ است، و بہ اندک قصیری مبلغ کلی می ستاند، و ہر کس را متبور و صاحب جمعیت یافتند بہامہ انگیفہ، آنچه دارد پاک می گیرند۔ بہ ہمہ بہت یک لکہ رویہ تخمیناً حاصل حصہ او باشد، و در وقت کارش ہفت ہزار پودہ جمع می شود و اسب در میان آنہا کم است، قریب پنجاہ اسب از راجہ و عملہ ہای او ہودہ باشد۔ محصول [۲۳۹ ب] یک سالہ در وجہ اتمام دلاورخان مرحمت شد۔ از روی تخمین جا گیر ہزاری ذات و ہزار سوار بہ ضابطہ جهانگیری ہودہ باشد۔ و چون دیوانیان عظام نسق بستہ جا گیر دار تنخواہ نمایند حقیقت از قرار واقع ظاہر خواہد شد کہ چہ مقدار جا است۔

روز دوشنبہ یازدہم بعد از دوہر و چہار گہری بہ مبارکی و خرمی در صارتی کہ مجدداً بر کثارتال احداث یافتہ، ورود مرکب مسعود افغانی افتاد۔ بہ حکم حضرت عرش آشیانی لایہای از سنگ و آہک در فایت استحکام احداث یافتہ، ظاہراً ہر روز تا تمام است یک فتلح آن مانده است۔ امید کہ بعد ازین بہ تمام رسد۔ از مقام حسن ابدال تا کشمیر بہ راہی کہ آمدہ شد ہفتاد و بیج کرورہ مسافت بہ توردہ کوچ و شش مقام کہ بیست و پنج روز باشد قطع شد، کہ از دار الخلافہ اگرہ تا کشمیر در عرض بیج ماء و ہرزدہ روز سید و ہفتاد و شش کرورہ مسافت بہ یک صندوق کوچ و شصت و شصہ مقام طی شد، و بہ راہ خشکی کہ مرحام و ہاد متعارف است سید و چہار و نیم کرورہ است۔

روز سہشنبہ یازدہم، دلاورخان حسب الحکم راجہ کشتوار را مسلسل بہ حضور آورده زمین ہوس فرمودہ، محالی از وجاہت نیست۔ لباسش بہ روش اہل ہند، و زبان کشمیری و خنکی ہر دوی می دارند۔ بہ خلاف دیگر ویتداران این حدود فی الجملہ ہہری ظاہر شد۔ حکم فرمود کہ یا وجود چندین قصیر و گدہ گور زنڈان خود را بہ درگاہ یا حاضر نمازہ از حبس و قید نجات یافتہ، و سادہ دولت ابد فرین آسودہ و فارغ البال و روزگار بسر خواہد برد، والا در یکی از خلایع هندوستان بہ حبس می کنند گرفتار خواہد بود۔ عرض کرد کہ اہل و عیال و فرزندان خود را بہ ملازمت می آرم و امیدوارم رحمت آن حضرت ہم بہ ہر چہ حکم شود۔

اوضاع و خصوصیات مسلک کشمیر: اکنون مجتلا از حوال و اوضاع و

خصوصیات ملك كشمير مرقوم می گردد. كشمير از اقليم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه است. از قدیم این ملك در تصرف [۲۲۰ قف] راجه های بوده رمدت آنها چهار هزار سال است، و کیفیت احوال و اسامی آنها در تاریخ راج ترنگه که به حکم حضرت عرش آشیایی از دیان هندی به فارسی ترجمه شده است به تفصیل مرقوم است و در تاریخ سه هفتصد و دوازده هجری به نور سلام روتق و بها پذیرفته، و سی و نوزده اهل اسلام ملت دوست و هشتاد و دو سال حکومت این ملك داشته اند، تا آنکه به تاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیایی فتح فرمودند. و ز آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین ماست. ملك كشمير در حول از کونل بهولپاس تا قنبر در پنجادوشش کسره چهار نگین است و در عرش از یست و هفت کسره زیاده نیست و از ده کم نه

شیخ بوالفضل در اکیر نامه به تخمین و قیاس نوشته که طول ملك كشمير از دریای کش گنگه تا قنبر در یکصد و یست کسره است، و عرض از ده کم یست و از یست و پنج زیاده نه من به جهت حیاط و اعتماد جسمی از مردم معتدل کردن مقرر فرمودم که طول و عرض را طناب نکنند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود، و لجهله آنچه شیخ یکصد و یست کسره نوشته بود شصت و هفت کسره بر آمد چون قرارداد است که حد هر ملکی تا جائیست که مردم به زبان آن ملك متکلم باشند، بنا بر آن در بهولپاس که یازده کسره این طرف کش گنگه است سرحد كشمير مقرر شد، و به این حساب پنجادوشش کسره یافت و در عرض دو کسره بیش تفاوت ظاهر نگشت، و گروهی که در عهد این نیاوند معمول است موافق ضابطه ای است که حضرت عرش آشیانی بسته اند، هر گروهی پنج هزار ذرع است و یکصد ذرع و یک چهارمست حال در ذرع شرقی می شود که هر ذره یی یست و چهار نگین باشد. و هر جا کسره یا کسره مذکور می گردد مراد از آن کسره و کسز معمول حالست. نام شهر سری نگر [۲۲۰ م] است و دریای بهت از میان معبوره می گذرد و سرچشمه آن را ویراك نامند از شهر چهار کسره بر سب جنوب واقع است. به حکم این نیاوند بر سر آن چشمه عمارت سی و هائی ترتیب یافته. در میان شهر چهارین از سنگ و چوب در عایت استحکام بسته اند که مردم از روی آن تردد می نمایند وین را به اصطلاح این ملك گدل گویند. و در شهر مسجدی است به عایت حلی از آثار سلطان سکندر در هفتصد و نود و پنج اسامی یافته، و بعد از مدتی سوخته و بار سلطان حسن تعمیر نموده، و هنوز به اتمام نرسیده بود که قصر حیات او در پا افتاد و در هفتاد و نه برامیم پاکری در سر سلطان محمد به حسن انجام آسنگی بخشیده، از آن تاریخ تا حال یکصد و یست سال است که بر جایست. از سحراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع طول، و عرض یکصد و چهل و چهار

ذبح است مشتمل بر چهارطاق، و بر اطراف یوان و منو نه‌ای عالی نهائی و نگاری کسره.
الحق از حکام کشمیر، اثری بهتر ازین نمانده.

میرسیده‌هی همدانی دوری چند دین شهر برده است. خانقاهی از ایشان یادگار است.
منص شهر دو کول بزرگه است، که همه سال بر آب می باشد و طعمش منبیر نمی گردد. مدار
آمدورفت مردم و نقل و تعویل غنه و هیمة بر کشنی است. در شهر و پرگانه‌ها پنجهزار و هشتصد
کشنی است و هشت هزار و چهارصد ملاح به شمار آمده. ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت
پرگنه است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند. آبدا مزاج گویند و پان آب را کمرای نامند
و ضبط زمین و دودستند زر و سیم دین ملک رسم نیست مگر جزوی از سربجها و نقد و جنس
را بهر وار شالی حساب کنند هر خروادی سمن و هشت سیر به وزن حال است. کشمیر پان
دوسیر را یک سمن اعتبار کرده اند و چهار سمن را که هشت سیر باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیر
سی یک و هشت سوسه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که به حساب نقدی هفت کرد و چهل و
شش یک و هشتاد و پنج رو و چهار صد دام می شود و به ضابطه حال جای هشت هزار و پانصد [۲۲۱ لقب]
سوار است.

کیفیت بهار و گل‌های کشمیر: راه در آمد به کشمیر متعدد است و بهترین راهها
بهینر و پنگلی است. اگر چه راه بهینر نزدیکتر است بکن اگر کسی نخواهد که بهار کشمیر
را در یابد منحصر در راه پنگلی است و دیگر راهها درین موسم از برف مالامال می باشد. اگر
به تبریز و توصیف کشمیر بپردازد و فترها باید نوشت. ناگزیر مجملی از اوصاف و خصوصیات
آن درمقدور کلک بیان می گردد. کشمیر باغی است همیشه بهار، قلعه ایست آهنین حصار
پادشاهان را گلشنی است مشرت اغراء و درویشان را خلوت کنده ای دلگشا چمنهای خوش و
آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون، آبهای روان و چشمه سارهای از حساب و شمار بیرون
چندان که نظر کار کند سبز است و آب روان گل سرخ و بنفشه و ترگس نمودند و صحرا
صحرا انواع گلها، و انعام ریاحین از آن بیشتر است که بشمار در آیند در بهار جان ننگار کوه
و دشت از انعام شکوفه مالامال در و دیوار و صحن و باغ خانه از معش لاله بزم فرورد و جلگه های
سطح و سه بر گهای مروج را چه گویند ایات:

رخ آراسته هر یکی چون چراغ	شده جلوه گر ساقیان ۷ ح
چو نمویذ مشکین به باروی دوست	شده مشکین قنچه در زیر پوست
نمای میخوار گان کرده تیز	فرغ غمرا سی بلبل صبح نیز
چو مرغ غن دین به قطع حریر	بهر چشمه بنار بسط آب گیر

بساط از گل و سیره گلشن شده چراغ گس از بساد روشن شده
 بهشته سرسب را خشم رده گره در دین غنچه محکم رده

بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتا سرست بیرون کوهستان ابتدای شکوفه در عر،
 اسفندارم می شود، و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر، نهم و دهم ماه مذکور
 [۲۴۱ب] و اتمام شکوفه با آغاز یاسمین که بود پیوسته است. در خلعت والد بزرگوارم مکرر
 سیر زهران را در تماشای خزان کرده شده بود. بهمدافقه در پی مرتبه خوریهای بهار را در باغات
 خوریهای خزان در موقعش نوشته خواهد شد. عبارات کشمیر همه از چوب است، دو آشیانه
 و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند، و با من را خاکپوش کرده، پیر لاله جو عاشی می نشانند
 و سال به سال در موسم بهار می شکند و به باغیت خوشنما است و این تصرف مخصوص اهل کشمیر
 است. امسال در باغچه دو تنهانه و باغ مسجد جامع لاله نهایت خوب شکفته بود. یاسی کیود
 در باغات فراوان است، و یاسن سفید که اهل هند آنرا چنبلی گویند خوش بومی شود و قسم
 دیگر صندلی رنگ است آن نیز در بهایت خوشنمایی است، و این مخصوص کشمیر است. گل
 سرخ چند قسم به نظر در آمد غایتا یکی بسیار خوشبوست، دیگر گلی است صندلی رنگ
 بویش در باغیت لطافت و نراکت. از عالم گل سرخ و به تماش بیز به گل سرخ مشابه. گل سوسن
 دو قسم می باشد. آنچه در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ، و قسم دیگر صحر بیست. اگر
 چه کم رنگ است غایتا خوشبوی است. گل جعفری کلان و خوشبوی می شود و به تماش به باغیت از
 قامت آنمی می گردد، لیک در بعضی سالها وقتی که کلانش و به گل دمید و گل کرده گرمی
 پند، می شود و بر گش پرده از عالم هنکوت می تند، و ضایع می سازد و به تماش را خشک می-
 کند و امسال چنین شد. و گلهایی که در یلاقات کشمیر به نظر در آمده از حساب و شمار بیرون
 است. آنچه با در المعمری استاد منصور نقاش شیخ کشیده از یکصد گل متجاوز است.

میوه های کشمیر: پیش از عهد دولت حضرت عرش آلمانی شاه آلو مطلقاً بود.
 محمدرضا افشار از کابل [۲۴۲الف] آورده، پیوند نموده. تا حال ده پاره درخت به بار آمده.
 زرد آلو، پوندی بزر درختی چند مملو بود مثالی به یونان و در پی ملک شایع ساخت و امسال
 فراوان است. و الحق زرد آلو کشمیری خوب می شود و در باغ شهر آری کابل درختی بود میرا می
 نام که بهتر از آن خورده نشده بود در کشمیر چندین درخت مثل آن در باغها است. نیشابانی
 فردا می شود. از کابل و بدخشان بهتر، نزدیک به نیشابانی. سرفند. سیب کشمیری به سویی
 مشهور است و امروزه متوسط می شود. انگورش فراوان است و اکثرش ترش و زبون، اما در
 آنقدرها نیست. تره فردا می هم می رسد و خر بزه به باغیت شیرین و شگفتنده می شود بکن کثر

آن است که چون به پختگی رسید گرمی در میانش بهم می رسد و ضایع می سازد؛ و اگر حیوان از آسیب گرم محفوظ ماند به غایت لطیف می شود. شاه توت نمی باشد، و توت سایر صحرا صحرا است و از پای هر درخت توت ناله انگوری بالارفته. غایت توتش قابل خوردن نیست مگر درخت چنار که دریاچه پیوند کرده باشند برگ توت به جهت گرم پله به کار می رود و تخم پله از گلگت و تبت می آرند و شراب و سرکه فراوان است، شرابش ترش و زبون و بعضی آن کشیر می گیرند چنانکه آن که کاسه ها از آن در کشند بقدری سرگرمی بهم می رسد. از سرکه اقسام آچار می سازند چون سر در کشیر خوب می شود آچارش آچار سیر است.

انواع غلات و حیوانات: انواع غله بهر از نخود اکثری دارد. و اگر بخود بکارید سال اول می شود. سال دوم زبون می شود. سال سوم بهشتك مشتبه می گردد و برنج از همه بیشتر، ممکن مصلحه برنج و یک مصلحه سایر حبوبات بوده باشد. مقدار خودش اهل کشیر بر برنج [۷۴۲ب] است اما دیوف می شود و خشک نرم می یزد و می گذارند که سرد شود. مقدار آن می خوردند و آنرا پخته می گویند. طعام گرم خوردن دسم نیست، بلکه سردم کم. به جهت صدهای از آن پخته را شب نگاه می دارند و دود دیگر می خوردند. نمك از هندوستان می آوردند و در پخته نمك انداختن قاعده نیست. میری را در آب می جوشانند و این نمكی به جهت تنبیر خایچه در آن می اندازند و با پخته می خوردند و جسمی که خواهد قسم کنند در آن سبزه اندک روغن چارمنل می اندازند و روغن چارمنل زود تلخ و بدطعم می شود بلکه روغن گاو نیز. مگر آنکه تازه به تازگی از سکه روغن گرفته در طعام می اندازند و آنرا سداهاک نامند و بدان کشمیری و چون هوا سرد و نمناک است به مجرد آنکه سه چهار روز بنانه کشیر می گردند، و گاو پیش نمی باشد. گاو نیز خرد و زیرین می بود گندمش ریزه و کم تر است. نان خوردن دسم نیست. گوسفند بی دبه می باشد. از عالم کدی هندوستان آنرا هندو می گویند. گوشتش خالی از تراکت و راست می گوی نیست. مرغ و قاز و مرغابی می تم و غیر آن فراوان می باشد ماهی هم قسم پولکدار و بی پولک می شود اما زبون.

ملبوسات کشمیریان: ملبوسات از پشمی متعارف است. مرد و زن کره پشمین می پوشد و آنرا پشو گویند. و فرضا اگر کره نپوشد به اعتقادشان اینکه هوا تصرف می کند بلکه مضم طعام بی این ممکن نیست. خال کشمیری را که حضرت هشرش آشپاسی بوم نرم فرموده اند از غلط اختیار حاجت به تریب نیست. قسم دیگر تهرمه است از خال جیستر و موجود و ملایم می باشد. دیگر درمه است از عالم [۷۴۲الف] جل خر سگ، بروی قرش می افکند. غیر از خال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر می شود با آنکه پشم خال را از تبت

می آورند، در آنجا حمل می توانند آورد، پشم شال از بزی بهم می رسد که مخصوص نیت است و در کشمیر از پشم شال پتو هم می بافند و دوشال را با هم دغو کرده از عالم سقراط می مانند به جهت لباس پارانی بدیست، مردم کشمیر سر می تراشد و دستار گسرد می بندند، و عورت عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست، يك كرتنه پتوسه سال چهار سال به کار می برند و داشته از خانه بافته آورده كرتنه می دووند و تاپاره شدن به آب نمی رسد. از ارز پوشیدن عیب است. كرتنه دزار و فراخ نامریا افتاده می پوشند و كمری می بندند.

با آنكه اكثر خانه بر لب آب دارند يك قطره آب به بدن آنها نمی رسد، مجذلا ظاهر آب همچون باطن آنها چركین است و بیضا، صنایع در زمان مرزاجیلد بسیار پیش آمدند. موسیقی را رونق افزود. كمانچه و تیر و قامون و چنگ و دف و سی شمع شد در زمان سابق سازی از عالم كمانچه می داشتند و نقشها به زبان کشمیری در مقامات هندی می خواندند و آن هم مخصوص در نوسه مقامی بود بلکه اكثر به يك آهنگ میسراییدند. الحق مرزاجیلد را در رونق افزائی کشمیر حقوق بسیار است.

پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مذاق سوادی مردم بجا بر گزینت برده است. کلان نمی داشتند، مگر از خادع اسپ عراقی و ترکی برسم تحفه به جهت حکام آوردند، و گزینت عبادت از بایرئی است، چهارشنبه [۲۲۳] به زمینی نزدیک، در سایر کوهستان هند نیز مراوان می باشد. کثر چنگره و شیخ چلو می شود و بعد از آنكه این گلشن خدا آفرین به تائید دولت و بمن تربیت خاقان مکتد آئین رونق جاوید یافت، بسیاری از ویماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده، گله های اسپ عراقی و ترکی حواله شد که کره بگیرند، و سپاهین نیز از خود پلخها صادر کردند و در نلک فرصت اسپان بهم رسیده چنانچه اسپ کشمیری تدوینست میصد رویه بسیار خرید و فروخت شده و احیاً به هزار رویه هم رسیده.

مردم این ملك آنچه سود اگر واهل حربه بد اکثری می اند. و سپاهیان شیمه مایه و گروهی بویخش، و طایفه ای قرا می باشند که آنها را ریشی گویند. گرچه علمی و معرفتی نداند لیکن بی ساختگی ظاهر آرائی می دهند، هیچکس را بدنی گویند و زبان خوش و پایی طلب کوتاه دارند؛ گوشت نمی خوردند؛ وزن نمی کنند؛ و پیوسته درخت میوه دار در صحرای می شنند به این نیت که مردم اذان بهره و دشوند و خود او آن شمع بر نمی گیرند، قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند. و جمعی از برهمنانند که اوقدیم دین ملك می بافند و مانده اند و بهرین سایر کشمیریان متکلم. ظاهر شدن از مسلمان تیر نتوان کرد لیکن کتاب

بهزبان مهنس کورت دازید و می خوانند و آنچه شرایط بت پرستی است بهض می آرید، و مهنس کورت ربامی است که دانشوران همه کتابها بدان تصنیف کنند؛ و به غایت معتبر دارند. اما بتحائمهائی عالی که پیش از ظهور اسلام اساس یافته بر جاست، [۲۲۲ الف] و عماراتش همه از سنگ، و از بنیاد تا سقف سنگی کلان سی سی چهل می تراشیده بر روی یکدیگر نهاده.

متصل به شهر کوهچه است که آردا که هزاران گویند؛ و هری پرت غیر مانند و بر سمت شرقی آن کول دلو قع است. و مسافت دورش شش و نیم کروزه و کسری میموده شد. حضرت هوش آشیانی بارافه یوهانه حکم فرموده بودند که درین مقام قلعه ای از سنگ و آهن در غایت استحکام اساس نهند. در عهد دولت این نیازمند قریب الاحتم شده، چنانچه کوهچه مذکور در میان حصار افتاده و دیوار قلعه بر دور آن گشته و کول مذکور به حصار پیوسته است. و عمارات دولتخانه مشرف بر آن آیت. در دولتخانه باغچه ای واقع است و مختصر عمارتی در وسط آن که والد بزرگوارم اکثر اوقات در آنجا می نشسته اند. درین مرتبه سخت بی طراوت و اسرده به نظر در آمد، چون نشیمنگاه آریقنه حقیقی، و خدای مجاری که در حقیقت سجده گاه ین نیازمند است بر خاطر حق شناسی ناپسند افتاد به معتمد خان که از بندهای مراح دان است حکم فرمودم که در ترتیب باغچه و تعمیر مادل غایت جدو جهد به تقدیم رسانند. در این فرصت به حسن اهتمام او رونق دیگر یافت و در میان باغچه صفحهای عالی، سی و دو ذرع مربع مشتمل بر مسطحه آداشته شد، و عمارت در آن مرتو تعمیر فرموده به تصویر استادان نادره کار رشک نگارخانه چین ساخته. و این باغچه را بوردرا نام کردم.

در جمعه پانزدهم برودین ماه دو گاد [۲۲۲ ب] قصاص و پیشکشهای زمیندار ثبت به نظر در آمد. در صورت و ترکیب به گاو بیش بیشتر شباهت و مناسبت دارد. اعضای پسر هم است و این لازمه حیوانات مرد می است. چنانچه بر رنگ که از ولایت بکرو کوهستان گوم سیر آورده بودند، بهضایت خوب صورت و کم پشم می باشد. و آنچه درین کوهستان به هم می رسد به جهت شدت سرما در پرف پرموی و پلهیات است و کشیرهای رنگمرا کیل می گویند. و هم درین ولا آهوی مشکین یشکش آورده بودند. چون گوشش بخورده شده بود فرمودم طعامها پخته. سخت بی مره و بطعم ظاهر شد. در حیوانات چارپای صحرایی گوشت هیچ یک بهزبونی و بیطعمی این نیست. نافه در نازگی بوی ندارد بعد ازین که چند روزی ماند و خشک شد عطرش می شود و ماده نافه ندارد. درین دوسه روز بر کشتی شسته از سیر و تمساحای شکوفه بهانه و شالمال محفوظ گفتم. بهک نام پرگنه ایست که بر آن طغری کول دل واقع

است و همچنین شال مال نیز متصل آب و جوی آب خوشی دارد که از کوزه آمده به کول نک می‌ریزد. فرزند خرم فرمود که پیش آن را بستند آبشاری به هم رسید که از سیر آن محظوظ توان شد. و این مقام از سیر گاههای معروف کشمیر است.

افتادن شاه شجاع از عمارت دولتخانه: روز یکشنبه همدهم عریب و قه روی سود شاه شجاع در عمارت دولتخانه باری می‌کرد. اتفاقاً در پیچه‌ای برد به جانب دریا پرده پردوی آن افکند، در ولده را نیسته [۱۲۴۵ الف] بودند. شاهزاده باری کتان به صاحب در پیچه می‌رود که نشاناکند. به معر در سین سرنگون به زیر می‌افتد. فشار پلاسی ته کروه در زیر دیوار نهاده بودند و فراشی متحصن آن نشسته بود و برین به پلاسی می‌رسد و پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می‌افتد. با آنکه ارتدعش همت ذبح است، چون حمایت یزد جل سبانه حافظ و ناصر یون وجود فراش و پلاسی واسطه حیات می‌شود، و عیادها که اگر چنین نبودی کار به بدشو روی کشیدی، در آن وقت را همان که سردار پیاده‌های خدمتیه بود و دیپای جهره که ستاده قیام بود دویده و را بر می‌دارد و در آغوش گرفته متوجه بالا می‌شود. در آن حالت همین قدر می‌پرند که مر کجا می‌روی؟ او می‌گوید که به ملازمت حضرت. دیگر ضعف بر او مستولی می‌شود و از حرف زدن باز می‌ماند. می‌فداست راحت بودم که این خیر بوش به گوشم رسید. سرانیمه بیرون دویدم و چون او را بدین حال دیدم هوش از سرم رفت و زمان منته در آغوش شتت گرفتم، سو این موهبت الهی بودم. در واقع طفل چهار ساله ادجایی که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد و اصلاً غبار آسیبی بر اعضایش نشیند جای حیرت است. سجادات شکرین موهبت ناده به تقدیم رسایند تصدقات داده شده و برمودم که ارباب استحقاق و قرائی که درین شهر نوطن دارند به نظر در آوردند و در شوق آنها وجهه همیشه مقرر شود از قرائب آنکه سه چهار ماه پیشتر ازین واقعه، چونك رای منجم که در بهارت می‌نجوم از پیش فلکات این طایفه است بی واسطه [۲۵۴ ب] بهمن عرض کرده بود که در این طایفه شاهزاده چنین استخراج شده که این سه چهار ماه برایشان گران است و ممکن که از جای مرتفعی نیز افتد و غبار آسیبی بر دامن حیات نشیند. و چون مکرر احکام او به صحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر می‌گشت. و درین راههای خطرناک و کویوها دشوار گذار همیشه او را در نظر می‌داشتیم و نهایت محافظت و غایت احتیاط به جای می‌آمد به کشمیر رسیده شد. چون سانه ناگزیر بوده انگها و دایهای او چنین غافل می‌شوند لحظه که بهر گذشت.

دو باغ عیش آباد دختی به نظر در آمد که شکوفه صد پرگ داشت به حمایت پاینده و حرسها، نهایتاً سبب او ترش شان دادند. چون اردو در خان کاکر خدمتی خایسته به منظور

آمده بود به منصب چهار هزارى ذات و سه هزار و پانصد سوار بر سر فرزند ساختم، و پسران او را نیز به منصب امتیاز بخشیدم. شیخ مرید پسر قطب الدین خان به منصب هزارى ذات و چهار صد سوار نوازش یافت. منصب سر بران خان همصدى ذات و دویست و پنجاه سوار حکم شد. و رافق کرکرا را به منصب ششصدى ذات و یکصد سوار سوار فراد ساخت، خطاب شریف خان صدیت فرمودم. پیشکش روز چهار کشته در وجه انعام قیام خان فرول مرحمت شد. چون الله داد افغان پسر پیر تادیکى از کردار زشت خویش بدست گزیده به درگاه آمد و حسب الاثم اس اعتماد الدوله نگاه او به حق مقرر گشت و آثار حجالت و شرمسارى در با صبه احوالش ظاهر بود به دستور سابق منصب دو هزار و پانصد و یک هزار و دویست سوار عنایت فرمودم. میرک [۲۴۶ب] جلایر از کومکيان صوبه بنگاله به منصب هزارى ذات و چهار صد سوار سوار فرادى یافت. چون به عرض رسید که لاله جوفاشى در پشت بام مسجد جامع خوب شگفته روز شنبه سیام به سیر و تماشای آورفته شد. الحق يك ضلع آن گنزار خوشی شده بود. پرگنه مورمورى که پیش ازین به راجه پاسر عنایت بود و بعد از او پسران و جواهر مل مقهور داشت درین ولا به جگت سنگه برادر او که بیکه یافته بود لطف نمودم و هر گنه چوبه راجه سنگرام مرحمت شد.

روز دوشنبه غره اردی بهشت به منزل غرم رفته به حمام در آمدم. بعد از برآمدن و پیشکش کشید. قلیلى به جهت محاطر او بدین رقم روز چهار کشته چهارم میرجمله به منصب دو هزارى و هشتصد سوار سوار فرادى گشت. روز یکشنبه به قصد شکار کبک به موضع چهار دوره که وطن جلد ملك است سوارى شد. الحق سرزمینى خوش و سیر گاهى دلکش است. آبهای روان و درختهای چنار عالی دارد. حسب الاثم اس او نور پور نام نهادم. در سرداء درختى است هل تن نام که چون یکى از شاخه های آنرا گرفته بچنانند مجموع درخت در حرکت می آید، و عوام به این اعتقاد که این حرکت مخصوص به همان درخت است. اتفاقاً در دید مذکور از آن قسم درخت دیگر به نظر در آمد که به بعد از طریق متحرک بود. معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص يك درخت. و در موضع داول بوده از شهر دو نیم کسره بر سمت جنوب شرق درخت چنارى واقع است میان سوخته پیش ازین بیست و پنج سال است که من خود بر آسپى سوار به پنج اسب زین داد دیگر و دو خواجسرا به درون [۲۴۶ب] در آمده بودم و هر نگاه به تقریبی این حرف مذکور می شد مردم اشتباه می نمودند. درین مرتبه باره فرمودم که چندی به درون آن در آید به بعد دستور که در خاطر داشت ظاهر شد و در اکبر نامه مسطور است که حضرت عرش آشپا می سی و چهار کس را به درون آن در آورده متصل بشد دیگر نشانده

درین تاریخ به عرض رسیده که پرتهی چند، پسرری موهر که از کومکبان لشکر کانگه
 ورد با مخالفان جنگی بصره کرده جان نثار گشت. دور مبارک شسته یاردهم یریں موجب بددهی
 درگاه به اضافه منصب سر هراز گشته تا درخان دوهزازی و پاهندسو، عبدالعزیز دوهزازی
 و هزارسوار، دیهی چند گویاری هر دو پانصدی پانصدسو، میرخان پسر ابو لقاسم ملکی
 هزاری ذات و ششصدسو، میرزا محمد معمری هفتصدی ذات و سیصدسوار، لطیف الله سیصدی
 پانصدسوار، صرافه عرب پانصدی ذات و دوپست و پناه سوار، تهورخان به هزجاری سر کار
 میوات تمین شد. دور مبارک شسته بیست و پنجم سید یایرید بخاری لوحدار سر کار بهکر به
 صاحب صوبگی ولایت تهنه فرق عرب برافر خست، دمنصب او از صل و اضافه دوهزازی
 ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد، و علم بیز مرحمت نمودم. شجاعخان عرب به منصب
 دوهزار و پانصدی ذات و سوار عراقی اختیار یافت. این رای سنگدلن حسب الائتماس مهاتنخان
 به صوبه بتنگش تمین شد. چاسپارخان به منصب دوهزازی ذات و هزار و سیصدسوار سر ابرار
 گشت.

درین ولایت عراقی سپهسالار خان محمد [۲۴۷الف] و سایر دولتمخواهان ظاهر شد که
 هیرسیاه بخت باز قدم از حدادپ بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت آن بذات است بنیاد
 کرده راد آنکه موکب منصور به ولایت دوردست بهشت نمودم فرصت مقنن شمرده عهد و
 پیمانی که بایندهای درگاه بسته بود شکسته است. دسب تصرف به ملک پادشاهی دراز ساخته
 امید که حقیر به نایب اعمال خویش گرفتار گردد. و چون التماس هر آنه نموده بود حکم
 شد که مبلغ بیست و یک درپیه متصدیان دار لخلافه آگره نزد سپهسالار روانه سارید و مقارن آن
 خبر رسید که امراتهایجات را نگذاشته نزد دربار احسان فراهم آمده اند، ویرگیان بردود لشکر
 صف بسته می گردیدند و حاجر جان در حیدرنگر متحصن گشته و تاحال دوسه دهنه پشه های دوگاه
 را با مقهوران نه قنباررت افتاده و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را به کشتن دادند،
 و در مرتبه آخر دراز اسخان جوان خوش اسیر را همراه گرفته برینگاه مقهوران تاخت و جنگ
 سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی ادبار به و دی فرار به دادند. و بنگاه آهت به
 تاراج رفت و لشکر ظفر اثر سالماً و قاسماً به ردوی خود فراغت نمودند. و چون حسرت و
 گرانای عظیم در لشکر منصور به هم رسید، دولتمخواهان کنکاش در آن دیدند که از گریوه
 روحنگه پره فرود آمده در پان گنات توفع باید نمود. تارسد حنه به سهولت می رسید باشد
 و مردم محنت و تعب نکشند، ناگزیر در بالایود معسکر اقیال آراستند و مقهوران سیاه بخت
 شوخی و شلاتینی نموده، در اطراف [۲۴۷ب] بالا پور پیدای شدند و راجه رسنگه دیسو به

چندی از بندهای جان نثار به مصاحبه عظیم همت گماشته بسیاری را به قتل آورد. منصور تمام حیثی که در سپاه متهوران بود رانده به دست افتاد. هر چند خواستند که بر دل نیندازند و ضعیف نشده پای چارلت فشرده راجه مرستگدیز فرمود که سرش از تن جدا سازند. امید که وقت دراز سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار سایر حشاشناسان بگذرد.

در میان اردی بهشت به تماشای سکه ننگ سواری شد. به هیئت پیلان خوشی است. این آتش در میان دیده واقع است. از جای مرتفعی می دیرد. هود بساطراف آن برافراشته. چشمان گشوده در آن گل زمین آراسته. پیاپی معاندان بر لب آب و سپه کوه خورده محفوظ گشتم. درین جدول جانوری به نظر درآمد از عالم ساح سیاه رنگ است و جانهای سفید در آن و این هر رنگ بلبل است با نعلهای سفید. و در آب غوطه می خورد. و زمان معتد در زیر آب می باشد. و از جای دیگر سر بر می آید. فرمودم که دوسه جانور از آن گرفته آورند تا معلوم شده که پنجه اش ارباب مرغابی است پوست در میان دارد. و بهم پیوسته. با ارعالم جانوران صحرایی گشوده است. دو قطعه از آن گرفته آوردم. یکی می خورد و دیگری پیش رو زنده پنجه اش مثل مرغابی پیوسته نبود. به نادر العسری استاد منصور نقاش فرمودم که شبیه آن را بکشد. کشمیران گلوی کرمی مانند بنی ساج آید.

درینولا قاضی و میر عدل سررض داشتند که عبدالرهاب پسر [۱۲۴۸ هـ] حکیم بنی به جمعی از سادات مشرطن لاهور هشتاد هزار روپیه دعوی می نماید و حصی به مهر قاضی نود و نه ظاهر ساخته که پدر من زنده بودا به رسم بیعت به سیدولی پسر بها سپرده و سادات سکرند و حکیم زاده در گواه در دادالعدالت گذرانیده. و سادات یکی از آنها حوج نمورند و حکیم زاده گواه ثالث آورده دعوی خویش را به ثبوت شرعی رسانیده. با وجود این آنها میگویند اگر حکم خود به جهت احتیاط حکیم زاده سوگند مصحف خورده حق خود را از آنها بگیرد. فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است به عمل آورند. معتدلخان به عرض رسانید که سادات مخصوص و مشغول بسیار می سازند و سامله کلی است. هر چند در تحقیق و تفحص این قضیه بیشتر تأمل به کار رود بهتر خواهد بود. بنابراین فرمودم که آصف خان در تحقیق این قضیه نهایت دقت و دوداندیشی بکار برده دعوی نماید که اصلاً مظنه شبه و شک ندارد. با وجود این اگر [۱۲۴۸ هـ] خوبتر اشکاک نداشته شود در حضور نمود باز پرس نموده خواهد شد. به مجرد بدین این حرف حکیم زاده را دل و دست از کار رفته و جمعی از آشتایان را شمع ساخته حرف آشتی به میان آورد. عرض آنکه اگر سادات باز پرس این قضیه را به آصف خان بیندازند خط ابراهیمی سپارم که مر و پایشان بعد از این سخی و دعوی باشد. و هرگاه آصف خان کس به طلب او می فرستاد از

آنجا که خاین خایف می باشد به بهانه وقت می گذراید و حاضر نمی شد تا آنکه خطا برآید به یکی اردوستان خود سپرد و حقیقت به آصف خان رسید و جبراً او را حاضر ساخته در مندر پرسش درآورد. ناگزیر احترام نمود که این خط را یکی از ملازمان من ساخته و خود گواه شده مرا از راه برده بود. به همین مضمون نوشته داد و چون آصف خان حقیقت را به عرض رسانید منصب و جاگیر او را تغییر ساخته از نظر انصافم و مساوات را به عزت و آبرو رخصت لاهور اردانی داشتم.

روز مهرداد کشنبه هشتم خرداد اعتقاد خان به منصب چهارهزاری ذات و هزار و پستصد [۲۴۹ الف] سوار سراغرازی یافت و صادق خان به منصب دوهزاری و پستصد و هزار و چهارصد سوار ممتاز گشت. ذین العابدین پسر آصف خان مرحوم به خدمت بخشگیری احدیان سراغرازی گشت و آنچه نرسنگدیز پندیده بهوالا پایه پنجهزاری ذات و سوار فرقی عزت بر سر اجاب. در کشمیر پیشوایان ترین میوه ها اشک است میخوش می باشد. از آلربالو خردتر عایناً در چاشنی و تراکت بسیار بهتر و در کیفیت شراب سه چهار آلربالو بیشتر نمی توان خورد و از این در شبانروزی ناصد هم بهره می توان گزند کرد. مخصوص از قسم پیویش. حکم فرمودم که بعد از این شکن و خوشکن می گفتند باشند. ظاهر در کوهستان بد نشاندن و حراسان می شود. مردم آنجا بحد می گیرند و آنچه از همه کلانتر است نیم مثال پسرزن درآورد. شاه آلو در چهارم اردی بهشت متدار نخودی نمایان شد و در پیست و معتم رنگه گردانید و در پانزدهم خرداد به کمال رسید و مویر کرده شده شاه آلو بدایه من از اگر میوه ها خوشتر می آید. چهار درخت در باغ نردافزا بار آورده بود، یکی را شیرین بار تمام کردم و دوم را خوشگوار و سوم که از همه بیشتر بار آورده بود آنرا پر بار و چهارم که کمتر بار داشت آنرا کم بار و یک درخت در باغچه خرم بار آورده بود آن را شاهور نام نهادم. تونهای در باغچه عشرت افزا بود آنرا مویار خواندم و هر روز همانقدر که به جهت مزه پیاله کفایت کند به دست خود می چیدم. اگر چه از کابلی هم به داک چوکی می رسانیدند یکی از باغچه خانه تازه به تاز به دست خود لطف دگر دارد و شاه آلو کشمیر از کابل کمتر نمی شود، بلکه بالیده تر است، آنچه رهم کلانتر بود یک نانک و پنج سرخ به وزن درآورد.

روز گمنامه بیست و یکم پادشاه با بر حمله شبی ملک بقا شد و الم این و همه دلبران بازرگان بر خاطر من نهاد امید که الله تعالی او را در جوار مغفرت خویش جای دهد. از غریب آنکه چون رای مسج پیش از این دو ماه بعضی از بنده های زدیک [۲۴۹ ب] را آگاه ساخته بود که یکی از بندگیان خرم سرای هفت به بهانه نامه علم خواهد شناسد و این را از رایچه

طالبه من درپایه بود و مطابق افتاد.

از سرائح شهادت یافتن سیلخیرت خان و جلال خان ککهرست در لشکر بنگش و تفصیل این اجمال آنکه چون هنگام دفع محصول شد مهابت خان لشکر تعیین نمود که به کوهستان در آمدند و اهلانان را بخودراند و زناخت و تاراج و کشتن و بستن دلقه ای مهمن نگذارند. قضا را چون بندهای درگاه به پای کوهل می رسند اهلانان برگشته دورگاد از اطراف هجوم آورده سر کوهل را می گیرند، و استحکام می دهند و جلال خان که مرد کساردیده و پیر سخت کشیده بود صلاح وقت در آن می بیند که دوسه روزی توقف باید کرد تا مذهبوران آنوقت چندروزه که بر پشت خود گرد آورده اند صرف نمرده نچادر خود به خود ویران شوند، آنگاه به سهولت مردم با زمین کرپه دشوار خواهند گذشت. و چون ازین کوهل بگذردیم دیگر گاری نمی تواند ساخت و مالش به سزا خواهند یافت. عزت خان که شعله ای بود دزم افروز و برق دشمن سوزبه صواب دید جلال خان پیرداخته برهنه چندی از سادات پادشه توسن همت برانگیخت و اهلانان مانند مور و ملخ از اطراف هجوم آورده او را در میان گرفتند. با آنکه زمین مر که اسپناد بود بهر طرف که چین غضب می افروخت خرم هشی پیادی به آتش نبیخها سوخت. در اثناء زد و خورد اسپن را می کردند و پاده تا دمقی داشت تقصیر نکرد. عاقبت پارتقای خویش مردانه فروشد و در هنگامیکه عزت خان بتاراج جلال خان ککهر و مسعود احمد بیگستان و بیرون پسر نادعلی میدانی و دیگر بندها نیز همان ثبات از دست داده بی اختیار از طرف کوهل می چیند و مذهبوران سر کوهها را گرفت به سنگه و تیر کادار می نمایند و جملانان جان ایشان چه از بندهای درگاه و چه [۱۵۰ الف] از تاینان مهابت خان داد جرأت و جلالت داده پیادی از اهلانان را به قتل می رساند. درین داروگیر جلال خان و مسعود با بسیاری از جوانان جان نثار می گردند. به یک تندخوی و تیز چلوی عزت خان چنین چشم زخمی به لشکر منصور دسبد و مهابت خان از شین این حیر وحشت اثر فوجی از مردم تازه ذور به کومک فرستاده به نجات را از سربو استحکام می دهد و هر جا انری ازین سیاه بختان می بایند دد کشتن و بستن تقصیر نمی نمایند. و چون این واقعه به عرض رسید اکبرقلی پسر جلال خان را که به خدمت فتح قلعه کانگره مقرر بود به حضور طلب داشت منصب از روی ذات و هزار سوار لطف فرمود و ملک موردی او را به دستور قدیم در وجه جاگیر و مقرر داشته و اسب و تلعت داده به کومک لشکر بنگش فرستادم. و با آنکه از عزت خان فرزندی مانده بود به غایت خردساله چنانفانی او را دد پیش نظر حقیقت بین داشته منصب و جاگیر عطايت شد تا به زماندهای او زهم نپاشند و دیگران را امیدواری افزاید.

در این تاریخ شیخ محمد سرهندی را که به جهت دکان آرمی و خودنمایی و بصرفه گرئی روزی چند در دکان ادب محیرس بود به حضور طلبیده حلاص ساختم و خلعت و هزار دویه عایت نموده و در رفتن و بودن معذور گردانیدم. از وی تصاف معروض داشت که این تنیه و تأدیب در حقیقت هدایتی و کفایتی بود نفس مراد و در ملازمت خوارم بود بیست و هفتم هر داد در آلود رسید. حال تصویرری که در باغ واقع است و حکم تعمیر آن شده بود در بنوا به تصویر استادان نادیده کار، آ. استگی یافت و در سرته بالا شیه جت آشیانی و حضرت آشیانی، و در مقابل شیه مرا و بر ادرم شاه عباس را کشیده اند. بعد از آن شیه میرزا کامران و میرزا محمد حکیم و شاه مراد و سلطان دایه، و در مرتبه دوم شیه امرا و پدهای خاص را تصویر کرده اند و در اطراف بیرون [۲۵۰ پ] خانه سو د منارل راه کشیر به ترتیبی که آمده شده نگاشته اند یکی از شماری این مصرع در تاریخ یافته.

مجلس شاهان سلیمان هشتم

روز یکشنبه چهاردهم تیرماه دهی چنان بود با کوبی شده درین روز شاه آلتوی کشیر به آخر رسید از چهار درخت باغ بر دایرا یک هزار و پانصد عدد و از سایر درختها پانصد عدد دیگر چیده شد به متعلقات کشیر تأکید فرمودم که درخت شاه آلتو را در اکثر ساعات پیوند کنند و راو بسازند در بنوا بهیم پسر و نامر به خطاب راجگی سر فرازی یافت. دیر حال برادر سید عزت خان به منصب هزاری ذات و هشتصد سوار منار گشت و محمد سید پسر احمد گنجی به منصب دهصدی ذات و چهارصد سوار و مختص افتاد برادر او به پانصدی و دویست و پنجاه سوار و نوادش یافتند به سید محمد صد منصب هزاری عایت شد. به میرزا حسن پسر میرزا ارستم صفوی منصب هزاری ذات و پانصد سوار مرحمت فرموده به خدمت دکی و خدمت کردم.

روز یکشنبه چهاردهم تیرماه حسن طبعان ترکمان به صاحبصوبگی اودیه نون حرث بر افراتخت و منصب ذات و سوار سوارری حکم شد. درین تاریخ بهادرخان حاکم قندهار که رسماً به عراق و چند نفوذ انسته در دیف و منحن زرب و بهای کیش و غیره به رسم پیشکش رساله داشته بود به نظر گذشت. روز دوشنبه پانزدهم به سپهر بیلاق نوسی مرک سوارری شده به در کوچ در پای کوتل رسیده روز گشتبه هفدهم به قراقرز کربوه بر آمده دو کوه مسافت در غایت رفیع و بلندی به صعوبت تمام قطع شده و از برز کورتل تا بیلاق یک کوه دیگر رمی پس و پند بود اگرچه قطعه قطعه گلپای توان شگفته بود لیکن آنقدر که تعریف می کردند و در خاطر نقش بسته بود به نظر در پند. شیهه شد که درین نزدیکی دره ایست که به غایت خوب

شگفته.

روزمبار کشته هژدهم به تماهای آن رفتم به تکلف هر گونه اخراق که در تعریف [۲۵۱ الف] آن گل زمین کرده شود گنجایش داد. چندانکه نظر کاری کرد گلهای شگفته بود. پنجاهم گل در حضور خود چیده شد و بین که چند قسم دیگر هم بود. با حد که به نظر در پیامده. آخرهای روز عثمان مراجعت مطلوب داشتم. امشب در حضور به تقریبی حرف محاصره قلعه احمد نکر مذکور می شد. محارجهان غریب نقلی نگذراید و پیش ازین هم مکرر به گوش رسیده بود بنا بر غراب سرلوم می گردد. در هنگامی که برادرش شاهزاده دانیال قلعه احمد نکر را محاصره کرده بود روزی اهل قلعه توپ ملک پیدا را به جانب اردوی شاهزاده مچرا گرفته آتش دادند. غلوله فریب دایره شاهزاده رسید و از آنجا باز بلند شده در خانه قاضی پیرید که از مصاحبان شاهزاده بود، افتاد. اسب قاضی به ناحیه سه چهار گریسته بود، به مجرد رسیدن غلوله به زمین زدن اسب از بیخ کنده بیرون افتاد و غلوله از سنگ بود به وزن دهن متعارف هند که هشتاد من خراسان باشد و توپ مذکور به مثابه ی کلان است که آدم در زمین آن درخت می تواند نشست.

درین تاریخ خواجهاور احسن میر بخشی را به منصب پنجهزاری ذات و دوهزار سوار سرافراز ساختم. مبارزخان به منصب دوهزاری ذات و هزار و هفتصد سوار سر بلندی ساخت. بیژن پسر نادعلی به منصب هزار و پانصد سوار ممتاز گشت. امانتخان به منصب دوهزاری ذات و چهارصد سوار سرافراز شد. روزمبار کشته بیست و پنجم نوارشخان پسر سیدخان را به منصب سدهزاری ذات و دوهزار سوار و هشتخان را به منصب دوهزاری ذات و پانصد سوار، و سید یعوب پسر سید کمال بخاری را به منصب هشتصد و پانصد سوار امتیاز بخشیدم. میر علی اصغر پسر میر علی اکبر موسوی به خطاب موسوی خان نوارش پاست.

چون تعریف ییلاق کویری مرگ مکرر شده بود درینا خاطر را به تماهای آن رفیق افزود. روز شنبه ششم سرداد بدان صوب سواری شد. از تعریف آن چه نرسد! چند لکه نظر کاد [۲۵۱ ب] می کرد گلهای آوان شگفته در میان سبزه و گل جدولهای آب روان در خایت لطافت و صفا گویی صفا است از تصویر که نقاش قضا بظلم صنع نگاشته، خنجه دلها از تماهای آن شگفت. بی تکلف یی ییلاق را بسی به دیگر ییلاق نیست و من وجهی بهترین سیر گاههای کشمیر می توان گشت. در هندوستان پیهها نام جانوری است خورش آواز که در موسم برسات ناله های جاسوز می کند. چنانچه کویل بطنه خود را در آسمان داغ می نهد و داغ بیهوده او را می کشد و می پرورد در کشمیر دیده شد که یقینه خود را در آسمان

خرمائی بهاده بود و خرمای بچه آندا پرورش می داد.

روز مبارکشیه دوازدهم فدا تیخان به منصب هرار و پانصدی ذات هشتصد سوار سر فراد گشت درین تاریخ محمد ز هدیام پلچی غیر تیخان حاکم اورگنج به درگاه رسیده عریضه ای به مختصر تفسیر ارسال داشته به سلسله حبس بسته ای مودولی شده بود به نظر عاطف مخصوص دشنه حماله الواب ده هزار درپ به انعام پلچی مقرر شد، و به متصدیان بیوات حکم فرمودم که ر قسام احسان آنچه او التماس نماید به جهت فرستادن تربیب دهند. در پیولا فرزندخان چهار را غریب بویقی به صیبت شد از غیبتگی باده به غایت ذار و نزار گشته بود و ز استیلا این نشاء مردمانگی نزدیک به آن رسیده که جان گرمی در سر این کار کنند ناگاه بخود پرداخت و حق جل سبحانه او را موفق ساخت و عهد کرد که به داری دامن لب به شراب بیالابد و آلوده بسازد هر چند نصیحت کردم که به پکیار برک کردن خوب نیست، از روی حکمت و تدبیر مرور و مدرا به بدگذاشت، راضی شد، و مردانه گذاشت. به تاریخ بیست و پنجم امرداد بهادرخان صاحب صوبه قندهار به منصب بهجهزای و چهار هزار سوار سر افرا داد گشت.

دزدیم شهر پور ماه مان سنگه پسر داوود تشکر به منصب هرار و پانصدی هشتصد سوار، و میرحسام بدین به منصب هرار و پانصدی پانصد سوار، و کرمان الله [۱۲۵۲ الف] پسر علی مردان به در به ششصدی و سیصد سوار، و نواز شریافتند. و چون در پیولا توجه خاطر به دادن ابلق جوهر دار بسیار ست امرای عظام در تخلص و تجسس غایت سعی و اهتمام به تقدیم رسانیدند. از آن جمله عبد الحریحان نقشبندی عبدالله نام ملازم خود را نزد خواجہ حسن و خواجہ عبدالرحیم پسران خواجہ کلان خواجہ جوهری که امروز مقتدای ولایت ماوراءالنهر به سر ستاده، مکتوبی مثلث بر اصفهارین خواهش ارسال داشته بود. اتفاقاً خواجہ حسن دسائی درست در کمال لطافت داشته بی الفور مصحح معروفی الیه رفته درگاه ساخت. درین تاریخ به حضور رسید، و موجب اسباط خاطر گشت. فرمودم که موزی سی هزار روپیه از بقایس اتمه به جهت خواجهها روانه سازد و غیر بر که به جاری بدین خدمت مأمور گشت.

روز مبارکشیه دوازدهم شهریور میر میرن به موجوداری سرکار بیوات دسنوری یافت و منصب او از اصل و اضافه دوازدهم و یک هزار پانصد سوار حکم شده و اسب خاصه به تخت و شمشیر عنایت فرمودم. در پیولا از عمر عداوت سدر به صوح پیوست که خواهر من به پورجان به مالکن جهنم میرد و نیز به عرض رسید که فوجی بر سر یکی از زمینداران فرستاده طریق احیاط ادرست داده است؛ بی آنکه راه درآمد و برآمد را استحکام دهند و سر کوهها را بگیرند به تنگای کوه در آمده جنگ بی صرفه کرده اند؛ و چون روز به آخر رسیده بود کار ساخته

عطای عیان می‌دهند و در برگشتن جلوریزان شده کس بسیار به کشتن وادارند. مخصوص جمعی که حار گریختن بر نورد پسندیده اند. شهوت را به جان حریده اند. از جمله شهبازخان و تویانی که ملاقه است از گروه افغانان لودی به جمعی از اقوام ویر کرین جان شاد گشت. الحق خوب پندای بود شهباهت باختره و آدرم جمع داشت. دیگر جدی خندان افغان و درستم سرادق و رسیدن صیب باره و چندی دیگر زخمی بر آمدند. و نیز نوشته رسید که محاصره تنگه شده و کار بر منحصنان به دشواری [۲۵۲ب] کشیده و مردم را در میان انداخته زبهار خواسته اند. امید که درین زودی بهین اقبال روز افزون قلعه مفتوح گردد.

روز گذشته هژدهم ماه مذکور دلاورخان کاگر به اجل طبیعی و دیهت حیات سپرد. او امرای صاحب لوس بود. شجاعت را با سرداری و کساردی بی سروجه اتم داشت. از زبان شاهزادگی به خدمت من پیوسته و به حسن اخلاص و جوهر رشد از جنگان گری مبتدیده و به ولا پایه امارت رسیده بود. در آخر عمر حق تنای توفیق حق گدای نصیب کرده و فتح کشتوار که خدمتی بود نمایان، به عیبت او میسر شده امید که از اهل آموزش باد. مرزندان و بازمانده های او را به انواع مراحم و نوازش سرمراد ساختیم. و از مردم او چندی که لایق منصب بودند در سلك بنده های درگاه انتظام بخشیدیم. دیگران را حکم فرمودیم که به دستور سابق با فرزندان او بوده باشند، تاجمیت او زهم نباشد. درین تاریخ نورساول باطلعه الماس که ایراهیم خان فتح جنگ از حاصل کان جنگاله مرستاده بود. آمده ملازمت نمود. وزیر خان دیوان جنگاله که ارقدمیایان یز درگاه بود به اجل طبیعی درگذشت.

شب چهارم کشف نوردهم کشمیریان کنار دریای بهت را دورویه چراغان کرده بودند و این رسمی است یامتانی که هر سال در این تاریخ از غنی و فقیر هر کس که شانه در کار دریا دارد مثل شب برای چراغان روشن می کنند. و از یرهمان سبب آن را پرسیده شد. گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریای بهت ظاهر شده و از ندیم این رسم آمده که در آن روز جشن کنند. و نام دهنه نروها است و ده به معنی بهت است و نروها سیزده را گویند. چون در تاریخ سیردهم ماه شول چراغان می کنند به این اعتقاد نروها نمایند. بی تکلف خوب چراغانی شده بود. برگشتی نشست سیر و تماشای کرده شد.

روز مبارک شنبه نوزدهم جشن ورن شمسی آراستگی یافت و بعضی طلا میپوشید خود را به طلا و یازده جنس دیگر ورن کرده در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودیم. سال [۲۵۳ الف] پنجاه و یکم از عمر این نیازمند درگاه الهی به انجام رسید. و سرآغاز سال پنجاه و دوم چهره مراد افروخت. امید که مدت حیات در مرضیات یزدی مصروف باد. جشن روز مبارک شنبه

بیست و هشتم در منزل آصف خان تریب رفت، و آن عمدة السلطنة به لو زم نادر و پیشکش پرداخته
سعادت جاوید ابد و نعت.

در غرة شهریور موعده بی در سال الر می یافت شد و بیست و چهارم ماه مذکور در کسوف
دل نمودار گشت، چو دوران پر شد که در کشمیر می باشد بدین تفصیل است: کلک سارم،
مادوس، چرد، لکلک، قلدری، قلداغ، کرا نلک، زودیلک، قره پی، عرم پی، بوز، لکلک،
حوصل، مک، بظه، قاز، کوئل، درج، نادرک، مولسرح، هریل، دهنگ، کوئل شکر حواره
مهر که، مهرلات، دهنیش، کلچری، تهری که ترکان آن را و من نورا بد آواز نام کرده ام.
چون اسامی بعضی از اینها معلوم بود بلکه در ولایت نمی باشند به هندی نوشته شد. و سانی
چاوردان که در کشمیر نمی باشد از دیند و چرسه بدین تفصیل است: شیر زرد، پور، گرگ،
گاومیش، صحرایی، آهوی سیاه، چپکاره، کره پاچه، پله گاو، گودوحر، خرگوش، سیاه گوش،
گر به صحرایی، عوشک، گر ملانی، سوسای، شاد پشت.

درین تاریخ شفتالو از کابل به واکچو کی رسید آنچه از همه کلانتر بود، بیست و شش
توله به وزن در آمد که شصت و پنج مثقال بوده باشد؛ و تا موسم شفتالو بود این قدر می رسید
که به کتری از امرا و بندهای حاکم الوم عنایت می شد. دور جمعه بیست و هفتم به قصد
سیر و تماشای ویران که سر چشمه دریای بهت است سواری شد پنج گروه به بالای آب به
کشتی رفته در ظاهر موضع مانپرو ترون فرمودم

درین روز حیرت آفرینی از کشتوار رسید و نصیب من اجمال آنکه چون دلاور خان
فتح کرده متوجه درگاه شد، نصیر الله عرب را با چندی [۲۵۲ ب] از متصداران به محافظت
آنجا گذاشت و اور در رای در خط افتاد. یکی آنکه زمینداران و مردم آنجا به غایت تنگ
گرم و سلوک تسلیم پیش داشتند؛ دوم آنکه جمعی که به کومک او مقرر بودند به وضع اضافه
منصب از درخصت غر استند که به درگاه رفته بهسازی خود بکنند او تجویز این معنی نموده
اکثری را به مرور رخصت داد. چون پیش او جمعیت کم ماند زمینداران آنجا که زخمهایی
او در دل داشتند و در کین شورش بودند عرصت یافته از طرف هجوم آوردند و پل را که
عبودشکر و کومک محضر در آن بود سوخته آتش فتنه و فساد برافروختند؛ و نصیر الله متحصن
گشته دوسه روزی خود را به مزار جان گذن نگاه داشت. و چون آذوقه نبود و راه آب را بر
بسته بودند ناگزیر به شهادت قرار داده مرد به با چندی که همراه بودند داد شجاعت و جلال
داد تا آنکه اکثری از آن مردم به شهادت رسیدند، و خود را اسیر سر پیچ تقدیر کردند، چون
بن خیر به سامع جلال و مبد جلال نام دلاور خان را که آثار رشد و کارطینی را با صی

احوالش ظاهر بود، و در فتح کشتوار تردبات پسندیده او به ظهور آمده بود به منصب هزاره ذات و ششصد واد سر قراژ ساخته و ملازمان پند ادر که در سلك بندهای درگاه انتظام یافته اند، و جوی از سپاه صوبه کشمیر به بسیاری از رعیتان و پیاده های برافراز به کومک او مقرر داشته به استیصال آن گروه مغدول لغایه تعین فرمودم. و نیز حکم شد که و جهستگرام زمیندار جمو به مردم خود از راه کوه جمو در آیند امید که درین دودی به سری کرد خویش گرفتار آیند.

روزشبه ۲۸ چهاردهم گروه کوچ شد واد موضع کاکاپور يك گروه گذشته بر لب آب فرود آمد. بنگ کاکاپور مشهور است. برکنار دند صحر صحر خود و فاده دور یکشنبه بیست و نهم به موضع پنج هزاره منزل شد، این دیه بهور بد قبالند شاه پسر ویز عنایت [۲۵۴ الف] شده است. و کلای او مشرف بر آب باغچه و مختصر عدد ثنی ترتیب داده بودند و در حوالی پنج هزاره جلگه ای واقع است در بهایب صفا و راحت، و هفت درخت چنار عالی در وسط جلگه، و جوی آبی برود گذشته. کشمیریان ستهای بهویی می گویند. یکی از سیرگاههای منور کشمیر است درین نادریخ خبر فوت شان دود رسیده که در لاهور به محل طبعی در گذشت صحرش قریب به بود رسیده بود، و از بهداد مقرر روزگار و دهرن هر صه گارزار بری شجاعت را با سرداری جمع داشت، درین دولت حقوق بسیار دارد. مید که از اهل آموزش یاد. چهار پسر از و مانند لیکن هیچکدام استحقاق در دندی او ندارد. قریب چهار لک رویه نقد و جنس از ترکه او برآمده. به فرزندان و عنایت شد. دور دوشنبه سیام نخست تماشای سرچشمه اینچ کرده شد. این موضع را حضرت عرش آشی می بهرام سداس کچهوا به مرحمت نموده بودند و او در دامن کوه رفراز چشمه عبارات و حوصها ساخته بی تکلف سرمتر لیست در عایت لطافت و نفاست. آیش در کمال صفا و عدوت ماهی بسیار در دشتاور.

دوره آبش ذصفا و بنگ نهر در کور تواند به دیشب شمرد

و چون این موضع به در دند شان جهان عنایت فرموده ام نشان لیه ترتیب ضیافت نموده و پیشکش کشید. قلبی به جهت خاطر و گرفته شد. درین چشمه نیم گروه بیشتر مچایی بهیون سرچشمه ایست که در ی بهاری چند از بندهای عرش آشی می بشخانه ای بر فراز آن ساخته. آب این چشمه از آن بیشتر است که توان گفت و درختهای کلان کهن سال در چنار و سفید در و سپاه مید بر دور آن رسته است. شب درین مقام گذرا پیده، روز باشه سی و یکم به سرچشمه اچھول منزل شد. آب این چشمه از آن مزونتر است. آبش و خوشی دارد، و بر اطراف درختهای چنار عالی و سفیدرهای موزون سر بهم آورده. شبنمهای دلکش به موقع ترتیب داده بودند.

و در مد نظر به عیبه به صفا گل‌های جعفری شگفته. گویی [۲۵۷ ب] نطفه‌ایست از بهشت.
 روز گمشده غره مهرماه از اجهول کوچ فرموده قریب به چشمه ویرناک منزل شد. روز
 مبارک‌کننده دوم بر چشمه مد کور نرم یس نه تزییب یافت. بنده‌های خوب من در حکم نشستن
 فرمودم و بیاله‌های سرشار پیموده از شعلالوی کابل الموش گزک عنایت نمودم؛ و هنگام شام
 ستان به خانه‌های خود بازگشتند. این چشمه منبع درباری بهت است؛ و در دامن کوهی
 واقع است که از تراکم اشجار و آبوهی سبز و گیاه بویش محسوس نمی‌شود؛ و در زمان
 شاهزادگی حکم فرموده بودم که بر سر این چشمه عمارتی که مسوقین من مقدم باشد ساس
 بهند درین ولا با انجام رسد. حوض شمس چهل دودوزخ چهارده گز عمق و آبش از عکس سبزه
 و ریاحین که بر کوه دسته رنگاری رنگ، و ماهی بسیار شادور، و بر دور حوض ابو نهایی طاق
 رده، و باغی در پیش این عمارت. و از لب حوض تعداد پنج چوئی چهارگز در عرض، و یکصد و
 هشتاد گز در طول و ده گز در عمق، و بر اطراف چوئی حیایان سنگ بست و آب حوض به مثابه‌ای
 صاف و لطیف که با وجود چهار گز در عمق اگر نخودی در بر آب افتاده باشد به نظر درمی‌آید.
 و از صفای جوی و سبزه و گیاه که در بر آن چشمه رسته چه نویسد. بعضی سبزه تلخ و بعضی
 بسته و صیقلی و اقسام سبزه سپرویم سیر در هم رفته، از جمله بنه‌ای به نظر در آمد بعینه مانند دم
 طاووس نقاشانه، و از امواج آب متحرک و یک‌گلی جابجا شکفته، نفس الامر آنکه در تمام کشمیر
 به این خوبی و تقریبی سیرگاهی نیست. معلوم شد که بالای آب کشمیر را هیچ بست به پایان
 آب نیست بدینی دوزی چند دین حدود سیر مستوفی کرده، و در عیش و کامرانی می‌دادم. چون
 ساعت کوچ نزدیک رسیده بود و در کونتر برف شروع در باریدن کرده و فرصت توقف بساز
 نمی‌یافت ناگزیر عنان معاودت به جانب شهر معصوف داشتم و حکم شد که بر کنار جوی مد کور
 دو دیوه درخت چارو بستانند

(و در شب چهارم به چشمه لو کایهون منزل شد. بن [۲۵۵ الف] سر چشمه منم قابل جایست
 اگر چه الحال در برابر آنها بست، لیکن اگر مرمت کنند جای خوبی خواهد شد. فرمودم
 که مناسب آن مقام هم‌نالی بسازد و حرمش پیش چشمه را مرمت نماید. در اثنا راه بر چشمه
 عبور واقع شد. اندوهناک ماند. مشهود است که صافی‌های این چشمه نابینا می‌باشند. لحظه‌ای بر
 سر چشمه مذکور توقف نموده دم انداختم و در رده ماهی به دم افتاد و آن جمله سه ماهی نابینا
 بود و به ماهی چشم داشت. ظاهر آب این چشمه را تأثیر است که ماهی را کور می‌سازد. بهر حال
 غایب از غریبی نیست

روز یکشنبه پنجم در به چشمه میوهی بهون و شیخ عبور نموده متوجه شهر شدم. روز

گمشبه هشتم خبر فوت هاسم خان پسر هاسم خان رسید. روز مبارکشبه بهم ارادت نمود را به صاحب صوبگی کشمیر سرفرزی بخشیدم، و هر جمله از تقییر و به خدمت خان سامانی امتیاز یافت. معتمد خان به خدمت عرضی مکرر فوق عرت برادرخت، و منصب میرجمله دودرانی ذات و پانصد سوار حکم شد. شبشبه یازدهم به شهر تول اجلال اتفاق افتاد. سنی خان به خدمت صوبه گجرات ممتاز شد. سنگرام راجه جمل به منصب هزار و پانصدی و هزار سوار سر بلندی یافت.

درین روز غیر مکرر شکاری ر ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد درجایی که آب تاسیه آدمی باشد دو کشتی بهلوی یکدیگر می برید به دستوری که پیشتر بهم پیوسته باشد و سر دیگر از هم دور به فاصله چهارده پا زده درخ، و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها چسب دراز به دست گرفته می یستند، تا فاصله کم و زیاد شود و در بر بر می رفته باشد و ده دوازده ملاح به آب درآمده سرهای کشتی را که بهم پیوسته به دست گرفته پاها را به زمین کوفته می روند و ماهی که به میان هر دو کشتی درآمده خواهد که، ر تنگی بگذرد و به پای ملاحان می رسد، و ملاح فی الفور غوطه خورده به هر آب می رساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته به دو دست پشت او را برمی کند تا آب او را به بالا ساورد و او ماهی ر به دست گرفته برمی آرد و بعضی [۷۵۵ب] که درین بن مهارت تمام دارند دو ماهی به دو دست گرفته برمی آرد، از جمله میرملاحی بود که در هر غوطه بدن اکثر دو ماهی می گرفت؛ و این شکار در پنج هزار می شود، و مختصر من دریای بهت است. در که لا بها و دیگر رودها به می شود و مختصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده باشد.

روز دوشنبه سیزدهم جشن دسهره ترتیب یافت. به دستور هراسان اسبان را بر طوایل خاصه و هر چه حواله امر شده آراسته به نظر در آورده اند. درین روز اثر کوناهی دم و تنگی حس در خود احساس کردم. امید که عاقبت به غیر مقرون باد. انشاء الله تعالی. روز گمشبه یازدهم به قصد شکار خزان به جانب صفا پور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گشتم. در صفا پور بالا آب خوش است و بر سمت شمال آن کوهی افتاده پر درخت، با آنکه آثار خزان بود عجب نمودی داشت، عکس درختهای الوان او چنان و دره آلو و غیر آن در میان تالاب به غایت خوش می نمود. بی تکلف نحو بیهای خزان از بهار هیچ کمی ندارد. بیت ذوق فنا نیافته ای و ربه در نظر

چون وقت تنگه بود و ساعت کوچ قریب شد سیر احتمالی کرده مراجعت نموده شد. درین چند روز پیوسته به شکار مرغابی خوشوقت بودم. زوری در اتای شکار ملاحی بچه

فرقه گرفته آورد در عایت لاغری و زبونی بود، پلک‌بپش رنده نمیداد. فرقه در کشمیر نمی‌باشد ظاهر در هنگام گذشتن در قش به هندوستان از لاغری و بیماری افتاده باشد.

درین ولا غیر رحمن داد پسر خانبابا رسید که در بالای بهاجل طبیعی در گذشت طهارت روزی چند تب کرده بود. در ایام نفابت روزی دکتان فسخ بسته نمایان می‌شوند. برادر کلانش اداب ندان به قصد جنگ سوری می‌نماید، و چون غیر بهرحمن داد رسد از غایت جرات و جلالت با وجود ضعف و تکرر سوار شده، خود را بهر در می‌رساند و بعد از آنکه عیم را زیر کرده مراجعت می‌نماید در هر آوردن چنانچه شرط احتیاط بجای می‌آورد فی‌الذکر هوا تصرف می‌کند و تشنج می‌شود، و زبان را گویانی [۲۵۶ الف] می‌ماید. دوسه روزی به این حال گذر نیده و زیست حیات می‌سپارد، خوب خواب رشید بود. دوق شمشیر زدن و کارد زدن بسیار داشت، و همه با قصدش این بود که جوهر خود را در شمشیر می‌نماید، اگر چه مرگ و آتش تر و خشک را یکسان می‌سوزد لیکن بر من سخت گران می‌نماید، و هر چند بر دل شکسته او چه گذشته باشد هنوز مصیبت شاه‌هواز جان اکتیام یافته بود که این جوهر تحت تادیه نصب و شد، امید که الله تعالی در خور آن صبر و حوصله کرامت کند.

روز مبارکشبه شام دهم خنجر خان به منصب سه‌هزی دات و سوار صفر و شد. قاسم-خان به منصب دوه‌ری و هز از سوار ممتاز گشت، محمد حسین برادر خواجه جهان‌داده خدمت بخشی‌گری لشکر کاکره مقرر است منصب هشتصد دات و سوار عنایت و مودم. شب دوشبه بیست و هفتم مهر ماه نهی به‌دار گذشتن یک‌هزار و هفت گهری به‌سار کی و غرنخی را بات اقبال به‌صوب هندوستان ارتفاع یافت.

مراجعته از کشمیر به حجاب هندوستان. چون دغرا گل کرده بود در سواد شهر کوچ فرموده، به موضع پیر شاتام در تمام ملک کشمیر دغرا را غیر از این در جای دیگر نمی‌شود روز مبارکش می‌ام در دغرا از او بزم پال به ترتیب یافت. چمن چمن صحرا و چنانکه نظر کار کند شکفته بود. سبزهش دغرا معطر ماحت. به‌شاه به زمین پیوسته می‌باشد. گلش چهار برگ دارد، و بنشورنگ است، به کلانی گل جبهه، و ارمیانش سه شاخ دغرا درسته؛ پیارش را می‌شانت و در مایه که خوب می‌دود چهار صد تن به‌دون حال می‌آید، و سهراد و دوسه‌تن به‌دون حر اسان بوده باشد. نصف حصه خالص و نصف حصه دغرا معمول است. و سیری به‌دو دپه حرید و فروج می‌شود، و جان‌آرخ کم ریاده‌م می‌شود، و رسم مقرر است که گل دغرا را در وزن کرده به‌اهل حروفه می‌دهد و آنها به‌خانه‌های خود برده دغرا را چیده می‌آورند. و مواضی رومی که در قدیم بسته‌اند به‌م‌دون آن نمک دروجه اجوره می‌گیرند، و نمک در کشمیر می‌باشد.

از هندوستان می‌برد. دیگر از تحفه‌های کشمیر پر کلکی است که جامور شکاری در سالی تاده [۲۵۶ ب] هر از و هشتصد پر بهم می‌رسد و باز و جره تا دویست بهدم می‌فتد. آئین با شهم دارد و پاشه آشیانی بدتمی‌شود.

روز جمعه غره آبان ماه الهی از پیر کوچ فرموده در مقام خان پور منزل شد. چون به عرض رسید که زمین پیگه پیچی براندم شده عباس به حوالی لاهور رسیده مصحوب میر حصام الدین پسر عضدالدوله تجو خلعت و سی هزار روپیه خرجی عنایت نموده فرستادم و حکم کردم که آنچه او به مشارالیه تکلف نماید قیمت آن با پنجه‌ها روپیه دیگر ز خود به طریق ضیافت پرستد. پیش از این فرموده بودم که از کشمیر نااستدی کوهستان در هر منزل عمارتی به جهت نشیمن خاصه ر اهل محل اساس دهند و در سرد و هرف درخیمه بپندگندرانیده، اگر چه عمارات بی منزل به اتمام پیوسته بود چون هنوز هم داشت و بوی آهک می‌آمد درخیمه استراحت نموده‌شد. روز شنبه دویم در کلمیور منزل شد. چون مکرر به عرض رسیده بود که در حوالی هیراف پور آشناری واقع است به عنایت عالی و مادر با آنکه سه چهار کروه اوز به عجب دست‌چپ بود، جریده به قصد تماشای آن شتافتم از تبریف و توصیف آن چه نویسد. سه چهار مرتبه آب بروی هم می‌ریزد: تا حباب به این حویلی و لطافت آشناری به نظر دریا آمده. بی تکلف نظر گاهی است به عنایت عجیب و غریب، تا سه پیر روز آنجا به عیش و کامر می‌گذرانیده چشم و دل را از تماشای آن سیراب ماحتم. لکن در وقت ابر و درون خالی از وحشتی نیست. بعد از سه پیر روز سوار شده هنگام شام به هیوه پور رسیده. شب در منزل مذکور گذرانیده. روز دوشنبه چهارم از کوئل بازی برای هور نموده بر فراز کوئل پیر پنجال منزل گزیدم. از عنایت این کریوه و دشواری این راه چه نویسد که ندیشه رامچال گذر نیست. در این چند روز مکرر به باریده بود و کوه‌های سفید شده در میاد جاده بزم بعضی جاها بخیسته بود چنانچه سم‌اسب گیلانی نداشت و سوار به سختی می‌گذشت. الله تعالی کرم خویش از رای داشت و درین روز بیارید. طرفه آنکه جمعی که پیشتر گذشته بودند و آنها آنکه متعاقب آمدند همه باریدن سرف را در پادشاه

روز سه‌شنبه از کریوه پیر پنجال گذشته در پوش به منزل شد. به آنکه از این طرف مر شیب است لیکن از بسکه بلند است اکثر مردم پیاده گذشته. روز گمشه ششم، بیج کل محل نرول اچال گشت، قریب به موضع مذکور آشناری واقع [۲۵۷ الف] است به عنایت نفیس. حسب لحکم صفا‌ای به جهت نشیمن ترتیب داده بودند. الحق نظر گاه خوشی است! فرمودم که تاریخ هور مرا بر لوح سنگ کنده بر فراز صفا نصب کنند. بی بدل خان بتی چند گفته و بر میل نظم این عش دولت

بر لوح روزگار یادگار است .

دو زمیندار فدایی راه می باشد که مدام آمد و رفت و پندوست زلف به قبیله احبار
ایهاست ، و در حقیقت کلید ملک کشمیر بد یکی راهمندی بایک هم است ، و دیگری و حبیب ندیک
گرفتند از پیره پور ، بیرم کله صراط به به عهده بهاست . پدرمندی بایک بهرام بایک درایم
حکومت کشمیر بان عهد بود . چون بوبت حکومت به به بهای این درگاه رسید میرد بوسه
نخان درایم حکومت خویش بهرام بایک دامسافر ملک بستی گردانید . بحال در تصرف و دخل
هر دو برابر هم اند . اگر چه به صاهر با هم مدارایی دارند لکن به باطن در نهایت عداوتند .
دوین دوز شیخ این بهی که از خدمتگاران قدیمی اعتمادی عمده بود به جو و رحمت ایردی بوسه
جران بملکذات بی بد بود ، واد هایت اعتماد ، ایوب خاصه ، و آبحات ، حو نه از بود . شیی
که بر بالای پیر پچال منزل شد چون خیمه دامباب بر سیده بود و به اندر صعب هم داشت سرما
نصرف نمود و تشنج کرد و ریان از گویائی بادی بد . دوزور به این حال رسیده بود و در گذشت .
فیون خاصه به جو صحن سپردم و خدمت آبدار خانه به مری حوا به شد .

روزیار کتبه هفتم نهفته معسکر ایان گشت . کتر در بیرم کله بمون بسا به نظر در آمده
بود . اما ازین منزل در هوا و ریان و لباس درستی و حیوانات و آنچه مخصوص ولایت گرم
سیرست تفاوت ناخوش ظاهر شد . مردم اینجا به ریان فارسی و هندی هر دو متکلم اند . ظاهراً
ریان اصل اینها هندی است و ریان کشمیری را به جهت قریب و جوار یاد گرفته اند . عجملاً از
ایجا داخل هندست . عورت لباس پشمی نمی پوشند و به دست و زنان هند حلقه در بینی می کنند
روز جمعه هشتم راجور محل نرول رایات هالیات گردید . مردم اینجا در [۲۵۷ ب] زمان قدیم
هندو بوده اند . و زمیندار اینجا را راجه می گفته اند . سلطان فرود مسلمان کرده و مع ذلک خود
راجه می گوید . و هنوز بدعتهای ایام جهالت در میان آنها مشتملست . از جمله چنانچه بعضی
از ریان هندو باشوهر خود می سوزند اینها را باشوهر در گور می آوند . شبیه شد که در همین
ایام دختری ده دوازده ساله را باشوهر خود که هم سال به او بر درنده به قبر در آورده اند دیگر
آنکه بعضی از مردم بی بضاعت که دختر به وجود می آید خفه کرده می کشند ، و با هو دپیوس
حیرشی می کنند . هم دختر می دهد و هم می گیرد . گرفتن خود خوب ، اما دادن به ذوالله
فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند ، و هر کسی که مرتکب ین بدعتها شود او را
سبامت کنند

در راجور رودخانه یست که آبش در برسات به غایت مسموم می شود و کتر مردمش را
در در گلو به غچه بر می آید و درد و صعیف می باشند . بریج راجور بسیار بهتر از بریج کشمیر

است بنفشه خودرو و خوشبو درین دامن کمره می باشد . روز یکشنبه دهم در سوشهره منزل اتفاق افتاد . درین مقام به حکم حضرت عرش آشیایی قلعه ای از سنگ ساخته شد و پیوسته جمعی از حاکم کشمیر در اینجا به طریق نهایی یافتند . در دوشنبه یازدهم جوکی هندی محل تولد موکت قبل گشت . عمارت این منزل را مرد نام چله هم نام نموده ، حسن انجام بخشیده بود . در میان دولتخانه صفای به بهار آراسته ، سبب به دیگر منزل امتیاز داشت ، صعب اور افزودم . روز سه شنبه در مقام بهر منزل شد . مرور از کوه تک کول گذشته به وسعت آباد هندوستان در آمدیم .

بیشتر قراولان به جهت شکار قمرغه دستوری یافته بودند که در بهنر از کرجها و مکهپاله جری که ترتیب دهند . روز گمشبه و مبارکشبه شکاری را زنده آوردند . روز جمعه به نشاط شکار خوشوقت شدم . از قیافه کوهی و غیره پنجاه و شش رأس شکار شد . در این تاریخ راجا صاحب دنگ دیو که از خدمتگاران نزدیک [۱۲۵۸ الف] است ، به منصب ششصدی ذات و چهارصد سو از ضروری یافت . روز شنبه شانزدهم به جانب کرجها که متوجه شدم . به بیج کوچ کنار دریای بهت بمسکر اقبال گردید . روز مبارکشبه بیست و یکم در جرگه کرجها که شکار کردم . سبب به دیگر بارها شکار کمتر آمد ، و چنانچه دلمی خواست محفوظ شدم . روز دوشنبه بیست و پنجم در جرگه مکهپاله به نشاط شکار خوشوقت شدم . هفتاد و شش رأس بر ما در خود ، و غیره شکار شد . و ازین جا به در منزل شکارگاه جهانگیر آید و مخیم باد گاه ده لت گردید . در زمان شاهزادگی ، این سردین شکارگاه من بود . و به نام خود دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده ، به سکه زمین که از قراولان نزدیک بود عنایت نموده بودم . بعد از جلوس برگشته ساخته به جا گیر مومی ؛ به لطف مرمودم و حکم کردم که عمارتی به جهت دولتخانه و تالابی و ساس بهد و بعد از موت او این برگشته به جا گیر ارادتخان مقرر شد . و سر بر نهی عمارات به شمار الیه یاد گشت . و درینولا حسن انجام پذیرفته بی تکلف تالی شده به عایت عالی ؛ و در میان تال عمارات دلنشین به همه جهت بک لک و پنجاه هزار دوپه صرف عمارات اینجا شده باشد . الحق پادشاهان به شکار گاهی است . روز مبارکشبه و جمعه مقام کرده از انواع شکار محفوظ شدم . قاسم خان که به حراست لاهور سراقراز است دولت زمین بوس دریافت پنجاه مهر نذر گذارید . و از اینجا یک منزل در میان باغ بوم عشق باز که در کنار دریای لاهور واقع است نزول اقبال اتفاق افتاد . در زمینهای چادر عالی و سروهای خوش قد دارد . بی تکلف تفزک با عچه ایست .

روز دوشنبه نهم آذمنا الهی مطابق پنجم محرم سنه یک هزار و سی و یک از باغ بوم بر قبل نذر نام سوار شده نثار که نیتو چشهر گردیدم ، بعد از گذشتن دو بهر و سه گجهری از روز آمد کرد

یہ ساعت مسعود و محتر بہ دولتخانہ در آمدہ ، در صارتی کہ مخلصاً بہ اعتماد محمودخان حسن انجام پذیرفتہ ، بہ ہر کی و مرغی مرول [۲۵۸] فرمودم . بہ نکلف ساری دلگشای و شیمہای روح افزا در غایت لطافت و برکت ہمہ منقش و مصور بہ عمل و ستادان سادہ کر آر منگی یافتہ و با عجمہای سبز و حرم بہ انواع واقسام گل و دریاچین نظر فریب گشتہ . یہ .

دہای ت پسرش ہر کجا کہ می نگرم گرفتہ دامن دل می کشد کہ چہ اینچہ سب
 بہ لیمہ مینح ہفت لک روپہ کہ بیست و سہ ہر د تومان رایج ایران باشد صرف این
 عبادت شدہ .

فتح قلعہ کانگرہ . درین دور بہ جب نروذ مزید فتح قلعہ کانگرہ مسرت بخش خاطر
 اولیای دولت گشت ، رہ شکر این مہیب عطمی و فتح پررنگ کہ از صایاب مجددہ و اہب عطا
 یاست ، سر نیاز بدر گاہ کریم کار ساز برود آوردہ ، کوس مشاط و شادمانی بلند آوارہ گردید . کانگرہ
 قلعہ ایست قدیم ، شمار رو بہ لاہور ، در میان کوهستان واقع شدہ ، بہ استحکام و دشوار گشتای و
 مقاومت و محکمہ معروف و مشہور ، از تاریخ اساس این قلعہ ، جز خدای جہاں آفرین آگاہ نیست .
 اعتقاد زمینداران پنجاب آن است کہ درین مدت قلعہ مذکور ارقومی بہ نومی دیگر انتقال دمودہ
 و بیگانہ برو دست تسلط یافتہ ، و اللہ اعلم . بہ لیمہ در آن هنگام کہ حیث اسلام و آوارہ دین
 مستقیم محمدی بہ ہندوستان رسیدہ ، ہیچیت از سلاطین و الانکوائہ راجع آن مہسر شدہ سلطان
 فیروز شاہ با آن ہمہ شوکت و استعداد خود در وقتہ بہ تسخیر قلعہ پرداخت ، و مدتہا محاصرہ داشت
 چہرین دانست کہ استحکام و مدت قلعہ بہ حدی است کہ با سندان قلعہ زاری و آذوقہ بہ منحصر بودہ
 باشد ، ظفر بر تسخیر آن سران یافت ، کام با کام بہ آمدن راجہ و ملازمت نمودن حرمش نمودہ
 دست از آن باز داشتہ گویند راجہ ترتیب پیشکش و صاف نمودہ سلطان را بہ انعام اندرون
 قلعہ برد سلطان بعد از سیر و تماشاہی قلعہ بہ راجہ گفت کہ مثل من پادشاہی نہ درون قلعہ آوردن
 از شرایط حرم و حیاط دوریوں جمعی کہ در ملازمت اند گر [۲۵۹] قصد تو کنند و قلعہ
 را بہ تصرف در آورند ، جمعی توانی کرد؟ راجہ بہ حساب مردم خود شدت کرد در لحظہ فوجی
 از دلاوران مسلح و مکمل از بہر جانہ برآمد و سلطان را کوروش کرد و سلطان از دیدن
 هجوم آن مردم موہم و متفکر گشتہ ارغزل ندید شد ، راجہ پیش آمدہ و زمین خدمت بوسہ داد و
 گفت ہر جز طاعت و بندگی دوسر نیست ، لیکن چہاچہ سربازان مبارک گذشتہ احتیاط و
 دور بینی را پاس می داشت سلطان آفرین گفت و راجہ مرئی چند در رکاب بودہ رحمت معاودت
 یافت .

بعد از آن ہر کہ بر تخت دہلی نشست لشکری بہ تسخیر کانگرہ فرستاد و کاری از پیش

برفت۔ ہند پر گواد منہم ملک مرتبہ شکری عظیم بہ سرداری حسین قلی خان کہ ہند ر خدمت پسندیدہ بہ خطاب جانچہائی شرف اختصاص پذیرفته بود تبیین فرمودند۔ در اثنا ی محاصرہ شورش ابراہیم حسین میرزاشد و آن حق شاس گجرات گریختہ بہ صوب پنجاب علم فتنہ و آشوب پر فرخت، و جانچہان ناگزیر ز گرد قلعہ برخاستہ متوجہ اطفای تیرہ فتنہ و صاد گشت، و تسخیر قلعہ در عقدہ توقف افتاد، و پیوستہ این ادبشہ ملازم خطرات شرف ہند شدہ مقصود از نہا محابہ تقدیر چہرہ گشا می شد۔ و چون بہ کرم ایردجل سبحانہ تخت دولت بہ وجود این نیارند آراستگی یافت، از جمہ غزای کہ بر خدمت لادم شمرد یکی بن بود محبت مرتضی خان د کہ ایالت صوبہ پنجاب داشت با فوجی از بہادران درم دوست بہ تسخیر قلعہ کور و نصرت فرمودم، و ہنر آریہم بہ انصرام رسیدہ بود کہ مرتضی خان ہند محبت ایردی پیوست، ہندار آجوہرمل راجہ باسو نھد این خدمت نمود اورا سردار لشکر ساجہ فرستاد آن بدسرت در مقام بنی و کہ در نعمتی در آمدہ [۲۵۹] عصان وریدہ، طرفہ عظیم در آن لشکر راہ یافتہ و تسخیر قلعہ در عقدہ توقف و توقی افتاد و ہی برای آمد کہ آن حق ناشناس بہ عزای عن خورش گرفتار گشتہ بہ جہنم رفت، چنانچہ تفصیل آن در مقام خورش گذارش یافتہ

با جمہ درین ولا خرم نھد خدمت مذکور سودہ سدر ملازم خود را بہ استعداد تمام فرستاد، و بسیاری از امرای پادشاهی بہ کومک و دستوری یافتند و بہ تاریخ شانزدهم شوال ۱۰۲۹ ہجری لشکر ہا بہ دور قلعہ پیوستہ، و در چہا قسمت شد و مداخل و مخرج قلعہ را بہ نظر احتیاط ملاحظہ نمودہ رہ آمد و شد آذوقہ و مسدود ساختند، و رفتہ رفتہ کار بہ دشواری کشید، و ہندار آنکہ از قسم علمو آنچه غذائو باشد در قلعہ نہاد، چہار ماہ دیگر حلقہای خشک را بہ نمک جوشا پیدہ خوردند۔ چون کار بہ ہلاکت رسید از امراتہ امید نیات نہاد ناگزیر امان خواستہ قلعہ را سپردند و روز مبارکشہ غرہ شہر محرم سہ ۱۰۳۶ ہجری فتحی کہ جبجیک از سلاطین والا شکوہ را میسر نشد بود در نظر کوتہ نداشتن شاہر بین دور می نمود، اللہ تعالی بہ محض لطف و کرم خود بہ این یار مدکرامت فرمود، و جمعی از بندہ ہایی کہ درین خدمت ترددات پسندیدہ نمودہ بودند در حور استعداد و شایستگی خویش بہ اضافہ مناسب و مراتب سرافرازی یافتند۔

روز مبارکشہ دوازدهم حسب الالکاس خرم بہ منزل او کہ ہر ماختہ بود رفت شد، از پیشکشہای او آنچه خوش آمد برداشتیم سدر جبریل خانل حلقہ حاصہ شد، و در عین روز عبد لریر خان ششندی ر بہ خدمت ہو جداری سوانحی قلعہ کانگرہ مقرر فرمودم۔ و مصب او در ہزاری داب و ہزار و پانصد سوار حکم شد۔ بل خاصہ ی بہ اعتقاد حق عنایت نمودم۔

[۲۶۰ ب] الف جان فیاضی بہ ہر استقلہ کا بگڑہ سنوری پانت و منصب اور اصل واساہ ہر اروپا بصلی دات و ہر رسم و حکم شد شیخ بعضی اللہ خورش مرصی جان بیرہ موافق و مقرر گشت کہ بالای قلعہ ہودہ باشد ، شباشیہ سیر دہم مہند کور خسوف شد ، شرایعہ یازمندی بہ در گاہ ایدتال و نادر بر کمال فذہر ساخته مناسب وقت ارتقد و جنس بہ رسم خبرات و تصدقات بہ فقرا و مساکین و از باب استحقاق قسمت شد

در پیر لاذ پل بیگ ایلچی دارای ایران صاف آستان بوس خدیات پس اداری کوروش دہر یوس دقیمہ کریمہ آن پر در والا قدر را کہ مشتمل بر اظہار مراتب یکجہتی و کمال محبت بود گذرید ، درازدہ عباسی ہر و چہار دہہ رأس سب باہراق و سہ دست باز تو یقون و پنج سر اسر و پنج سر شتر و نہ قبضہ کمان و نہ قبضہ شمشیر بہ رسم پیشکش گذرانید اور بہ دعامت جان عالم رخصت فرمودہ بودند چہت بعضی ضروریات ہمراہی تیرست کرد ، دہن نادر ہج ہدو گاہ رسید ، خلعت فاترہ و حیفہ و طرہ مرصع کاری و جنجر مرصع بہ او مرحمت شد ، و وصال بیگ و حاجی بہمت کہ ہمراہ او آمدہ بودند ملازمت نمودند ، و سراقاری یافتند ، امان اللہ پسر مہا بہت خان بہ منصب دودہ رادی و ہننص سواد مقرر گشت ، حسب لائماس مہا بہت خان سپہ سواد بر منصب ببارد خان اوردہ از اصل و اضافہ دہزاری ذات و ہزار و مئصد سواد مقرر گشت و حسب سواد دیگر بر منصب گنگ پیر اصافہ فرمودہ شد ، خلعت دستانی بہ عبد اللہ خان و لشکر خود مرحمت نمودہ مرستادم ، بہ لائماس قاسم خان بہ باع او رتہ شد کہ دوسواد شہر واقع است ، دوسر سواد دہزار چرون تار کردم از پیشکشہی اویک قصہ امان و راقشہ آنچہ خوش آمد برداشتم ،

شب در شبہ بیست و یکم بہیار کی و میروری پیشما بہ بہ صوب دار لحلافہ آگرہ برآمد ، برق ایدہ زخان بہ داروغگی نو بہما بہ لشکر [۲۶۰ ب] دکن مقرر گردید ، شیخ اسحق بہ خلعت کا بگڑہ سراقاز شد ، برادران اللہ و خان امان را ارجی بر آورد ، ہزار و بیہ انعام شد ، دودست باز تو یقون بہ عزم الشاف فرمودہ فرستادم ، روز باد کشتہ بیست و ششم بہ صابطہ مقرر جنس ترتیب یافت و سواقانہای ادای ایران کہ بہ مصحوب زہنل بیگہ ارسال داشتہ بودند اور نظر گذشت بہ سلطان حسین پگلی قیل عنایت نمودم ، بہ ملا محمد کشمیری ہزار روپیہ انعام مرحمت شد ، منصب پیر دافغان بہ لائماس مہا بہت خان ہزاری دات و چہار صد سواد مقرر گشت ، چون راجہ اروپ چند گواہری در خدمت کا بگڑہ ترددات پسندیدہ نمودہ بود بہ دیوانیان عظام حکم شد کہ نیمہ وطن او را در وجہ انعام امتیاز مہا بہت دیگر بہجا گیر او شہ خواہ دہد ،

به تاربخ سیام نواسه مدارالملکی اعتماددوله را به جهت فرزند شهریارخواستگاری نموده ملک روپه از نقد وجنس به رسم ساچق برستاده شد. امرای عظام و بندهای عمده اکثری همراه ساچق به منزل مشار لیه رفته بودند و ایشان مجلس عالی آراسته دین جشن تکلفات فراوان ظاهر ساخت. امبد که مبارک باشد، چون آن عمده السلطنه عبارات عالی و نشیمنهای پس تکلف در منزل غوره اسام نهاده بودند التماس ضیافت نمود. اهل محل به منزل او رفتند به ضیافت جشن عالی ترتیب داده پیشکشهای لاین از هر قسم به نظر دو آورد، رعایت خاطر او نموده آنچه پسند افتاد برگرفتم. درین دور پنجاه هزار روپه به ریئل بنگه ایلچی مرحمت شد. منصب زبردستخان از اصل واضافه هری ذات و بانصد سوار مقرر گشت. مقصود برادر قاسم خان به منصب پائندی و میهن سوار، و میرزا دکی پسر میرزا رستم به پائندی و دوست سوار سرافرازی یافتند.

در آن ایام سعادت نرجام که دایه فتح و فیروزی در [۲۶۱ الف] ولایت همیشه بهار کشمیر به دولت و بهروزی به سیر و شکار خوشوقت بوده عرایض متصدیان مملکت جنربی به تواتر رسید. مشتمل بر آنکه چون دایات ظفرآیات از مرکز خلافت دورتر شتافتند دیدار آن دکن آری. در لئی و کم فرحتی نفس عهد نموده، سر بهفته و سار برداشته اند، و پای از حد تعویض برتر نهاده بسیاری از مضامین حد بگر و برادر را متصرف گشته اند. بخت نهد مکرر عرایض رسیده که مدد کار آن شود بهشتان بر تاع و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن گشته و علف زارها است. بنا بر این حقر شده بود که چون در مرتبه اول که دایات جهانگشا به شخیر مملکت جنربی و استیصال آن گروه مخدول، لغایت نهضت فرمود محرم به امر اولی لشکر منصور سر امر اند گشته، به برهان پور رسید. از گریزی و جبهه زنی که لازمه است سرشت آنهاست اورا شفیع ساخته و ولایت پادشاهی را گذاشت و مبلغ ها به رسم پیشکش از نقد وجنس به درگاه رسال داشته تمهید نمودند که بعد ازین سر رشته بندگی از دست ندهند، و پای از حد ادب بیرون نهند. چنانچه در اوراق گذشته نگاشته ملک سوانح نگار گشته به التماس محرم در قلعه شادی آباد ماند و رودی چند توقف اقتاده و به استماع از بر نصوح و رازی آنها پیشوده آمده الحال که از بدذاتی و شور و بختی نفس عهد نموده ارشیه اطاعت و بندگی انحراف ورزیده اند پادشاه کر اقبال پسر کردگی او تعیین شود که سزای ناسپاسی و بد کرداری خود دریافته مر جب عبرت سایر تیره بهشتان و خیره سر شود لیکن چون مهم کانگره به عهد او بود و اکثر مردم کار آمد نمود، بد خدمت فرستاده بود و روزی چند در انصرام این اندیشه کوشش رفت لا آنکه درینولا عرایض پی در پی رسید که غنیم قوت گرفته، شصت هزار سوار او پاش گرد آورده، اکثر ملک پادشاهی را متصرف شده اند، و به هر چه نهانه

بود برخاسته در پیکر، هم پیوسته، و مدت سه ماه در آنجا با مخالفان سپه [۲۶۱] در گذار دردم و پیکار بودند. در این مدت سه جنگ حسابی شد، و هر بار پیروزی جان نثار بر مقلودان تیره و گذار آثار غلبه و تسلط ظاهر ساختند. و چون از هیچ راه غلبه و آذوقه به آردو نمی‌رسد و آنها بر اطراف معسکر اقبال تحت و اراج مشغول بودند حسرت غلبه به نهایت انجامید و چارواها را برون شد تا گریز را بالاگرفت فرود آمده در بالا پور توقف بگذراند، و آن مقلودان بی‌هفت دیر شده، در حواصی بالا پور آمده به فراکی و ترکی گری پرداختند. بدین‌جهت در نگاه شش هفت هزار سوار مردم گزیده خوش اسب استخاب نموده، بر سر سنگ و مخدعین تاختند و آنها غریب شصت هر سوار بودند، مجملات جنگ عظیم شد و بنگاه آنها به تاراج رفت و بسیاری ذاکشته و پست شد و عجباً عجمت نمودند. و در وقت برگشتن باز آن بی‌دولان اطراف هجوم آورده و جنگ کردند تا آردو آمدند. از حواصی فریب به هر یک کشته شده باشد. برین جمله مدت چهار ماه در بالا پور توقف نمودند و چون حسرت غلبه به نهایت انجامید و بسیاری را قلع و قمع چنان زدیده گریخته و به مخالفان پیوسته، و پیوسته جمعی از دینی حقیقتی سپرده و در ذممه مقلودان منظم می‌گشتند تا برین صلاح در توقف بگذراند، به یزید پور آمدند. و باز آن سپه بخنان از پی در آمده برهان پور را محاصره نمودند تا مدت شش ماه در گرد پرها پور بودند، اکثر پرگانات بر در و خاکدیس را متصرف گشتند و دست تعدی و تجاوز مردم را با ویرستان دراز ساخته به تحمیل پرداختند، و چون لشکر تعب و محنت بسیار کشیده بود و چارواها را برون گشته می‌توانستند از شهر بر آمده تنه بر صل نمایند، و این سبب فرومی‌غرو و محنت و پادتی پندار و جرأت کوتاه آمدن و کم فرصت گشت

مقاله احوال نهضت و اقبال به مسافر سریر حالات اتفاق شد و بر [۲۶۲ الف] به عایت ایرد سیاحت کا مگره متوج گشت و برین رود جمعه چهارم دهم ماه محرم و بدین صوبه رحمت نمودم و خلعت و شمشیر مرصع و قیل مرصع شد. و جهان بیگم نیز هلی‌الک نمودند و حکم فرمودم که در راه پلادار تسخیر ملک، یکی از ولایت مسوخته در وجه امام خود متصرف گردد. ششصد و پنجاه متصدان و یک هزار از احدی یک هزار و دویست و پنجاه از توپچی پیاده سوار، سی و یک هزار سوار که با از صوب بوده و هست و با توپخانه عظیم وین بسیار به همراهی او مقرر گشت و یک کرور روپیه بجهت ملد حرج لشکر مصور عطف نمودم؛ پند هائی که به خدمت مذکور مقرر شده اند در خود پدیده جریش هر کدام به انعام اسپهبد و سربوب سر فرازی یافتند. و در همین ساعت مسعود در مان محمود را پانات عزیمت به صوب دار الحلاوه آگره انعطاف یافت، و در سواد شهر نزول اقبال اتفاق افتاد

محمد رضا چابری به‌دور بی صوبه یتگاه و حواجه ملکی به‌بخشگیری صوبه‌سود کور ممتاز گشته به‌اصافه منصب سر امرار شدند. جگت سنگه ولد انا کرن ارومان آمده سعادت آستان بوس دریافت، در ششم ماه مذکور قضای کنار تال راجه‌نور بمن محل بزرگ درگاه دولت گردید، چهار روز درین منزل مقام شد و دیولا چندی از منصبداران که به‌خدمت فتح دکن مسووری یافته بودند برین موجب به‌اصافه منصب سر امرار شدند. و همدان هزاری چهارصد سوار بود هزاری پانصد سوار شد و صد سوار بر منصب حواجه عبدلطیف نقشبندی افزودم و پانصد سوار شد. هروی بر این هاده دار اصل و اضافه نهصدی شصت سوار سر امرار ساختم، یعقوب پسر خان دوران هشتصد و چهارصد سوار شد و همچنین جمعی کثیر دینده‌ها در غور شایستگی خویش به‌اضافه منصب سر امراری یافتند، و همچنینان به‌خدمت بخشگیری و وقایع بوس لشکر فیرری اثر سربلند گشته، به‌صنایت نوع ممتاز گردید. پیشکش لجه‌های چند راجه‌کمان از بازو سرود و دیگر جانوران شکاری به‌منظر گذشت. جنگ سنگه ولد انا کرن به‌کومک لشکر دکن رخصت یافت، اسپ خاصه سع‌رین به‌اور حجت شد. راجه [۲۶۲] اروپ چند به‌عنایت قیل و سب سر امرار به‌جانبگیر خود رخصت یافت.

به‌تاریخ دوازدهم فروردین خان جهان را به‌صاحب صوبگی ملتان سر امرار از گردانیده رخصت فرمودم، و سر و پا با بادی و خنجر مرصع و قیل خاصه بایر ق و یک ماده قیل و اسپ خندنگ نام و دودست باز صایب شد. سید مؤرخان هزاری و چهارصد سوار منصب داشت پانصدی و دویست سوار آورده همراهان جهان رخصت فرمودم. محمد شفیع به‌خدمت بخشگیری و وقایع بوس صوبه ملتان سر امرار گشت. بهوال که زبده‌های قدیم برد به‌اعراف توپخانه و خطب‌ری اختیار یافت.

در سیزدهم در کنار دریای گویندوال معسکر قیال گشت. چهار روز درین سر مقام شد. قیل خاصه جیسنگه نام با ماده قیل به‌مهایب خان عابد نمونه مصحوب صغیا ملازم او فرستادم، به‌امری صوبه بنگش خطنهای مصحوب عیسی بیگ فرستاده شد. در همدوم جشن وزن قمری آراستگی یافت. چون بمیدان به‌خدمت بخشگیری لشکر دکن مسووری یافت خدمت عرض مکرر به‌خواجه قاسم فرمودم، و میر شرف به‌بخشگیری احیدر، و قاضی بیگ به‌بخشگیری صوبه پنجاب سر امرار گشتند.

چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر از بیماری درد چشم خود عرض داشت کرده النام آستان بوسی نموده بود. درین‌ولا حکومت و حراست قندهار به‌عبد لریر خان مفروض گشت و به‌بهادر خان فرمان عا در شد که چون مشارالیه برسد قندهار به‌او سپرده، خود در راه درگاه

سازد بیست و یکم ماه مذکور بود سرا محل ورود سعادت گشت. درین سرزمین و کلای نور جهان
 بیگم سری عالی و یاعی پادشاهان اساس نهاده بودند. درین ولا به تمام رسیده بنابرین بیگم
 انجمن صیانت نموده مجلس عالی ترتیب داده و در تکلیفات فرود، از انواع و اقسام هدیه
 و بود در بهر رسم پیشکش گذارید. به جهت دلجویی او آنچه پسند فتاد گرفته شد. و در روز دهم منزل
 مقام شد. در روز گردید که متصدیان صوبه پنجاب ده بیست و شش [۲۶۳ الف] روپیه دیگر موای شصت هر
 روپیه که سابق حکم شده بود به جهت ذوقه قندهار روانه سازید. میر قوام ندین دیوانه صوبه
 پنجاب رخصت لاهور شد و خلعت یافت. قاسم خان را به جهت نییه و تادیب سرکشان حوالی
 کانگره ضبط آن حدود رخصت فرمودم. نادری خاصه باختر واسط و قیل مرحمت نمودم. و
 منصب او از اصل و اصافه دهرانی ذات و هرازد و پانصد سوار مرور گشت. راجه سنگرم رابه
 اشخاص مشایخ رخصت آن حدود نموده سروپا و اسپ و قیل عنایت شد. درین ولا به روحان از دلتان
 آمد. سعادت آستان یوس در یافت.

عرق بهمن ماه اهی روزم در کشیه ظاهر بنده سرهند منزل اقبال گشت يك روز مقام کرده
 به سیر باغ خوشوقت شدم. روز یکشنبه چهارم، تراجعه ابراهیم به خلعت فتح دکن رخصت
 یافت. خلعت با نادری و شال خاصه و صبحدم نام میں و توغ و نقاره بهشت رالی عنایت نموده شد
 به شمل خان خلعت و اسپ خاصه صبح صادق نام مرحمت فرموده رخصت کردم. هفتم ماه مذکور
 کنار آب سرمنی نواحی قصیه مصطفی آباد منرب دولت گردید. در روز دیگر به اکبر پور نزول
 فرمودم و از آنجا در آب جرن به کشتی نشسته متوجه مقصد گشتم. درین روز عسریخان حوافی
 فوجدارین حدود دولت آستان برس دیانت محمد شیع ر به دلتان رخصت فرموده اسپ
 و خلعت و مهر بود شاهی عنایت نمودم. و جیره خاصه به مصحوب او به فرزند خان جهان فرستاده
 شد. از این جا به پنج کوچ حوالی پرکنه کرانه که وطن مقرب خان است محل نزول بهرگاه
 دولت گشت. و کلای او بود يك قطعه یا قوت و لباس، چهار قطعه برسم پیشکش و هرازدگر
 محمل به صیغه پای انداز به عرض داشت او گذرید. و صد سوار شتر به اسم تصدی مروضه داشته
 بود. حکم فرمودم که به مستحقان تقسیم نماید. ازینجا به پنج کرج دارالبلک دهلی مورد ارباب
 اقبال گشت.

اعتماد دای و مزد فرستاده اقبال مند شاه پرویز فرستاده نرجی خاصه به جهت آن بودند
 از بهر داشتیم. و مروضه که در عرض یک ماه بر گشته حردرا به ملازمین رسانده دورور [۲۶۳ ب]
 در سیم گنده مقام فرموده روزیاد کشتی ۲۳ به عزم شکار پرگنه پالم از میان ممرور دهلی گذشته
 برکنار حوض شمسی محل نزول دولت گشت. در اثنای راه چهارمزد و چرن به دست خود شکار

کردم. بیست و دو ذنجیریل از بروداده پیشکش الله یار ولد فتحرخان، رینگاله رسیده بود به نظر درآمد. ذوالقربی به هوجداری سائردستوری یافت. و پسر اسکندر ارمی است. پدرش در خدمت حضرت مرش آشپزی سعادت پذیر بود، و آن حضرت صبیبه عبدالحی ازمنی را که در هستان قبل خدمت می نمود به او نسبت فرمودند؛ و از دو پسر به وجود آمد یکی ذوالقربی که آگاهی و شوق خدمت طلبی داشت و در عهد دوست من دیو نیان عطاء خدمت حاضر نمکسردا به عهد او مقرر نمودند؛ و این خدمت در بزاز سر و سامان کرد. درین ولا به هوجداری آن حدود سرفراز گشت. به بنده هندی سری دارد. سینه شش دین فی دست رفته و تصنیفات او مکرر به مرص رسیده و پسند افتاده. لعل بیگ به خدمت در وضعی دفتر رتقیب نور الدین قلی ممتاز گشت چهارده روز به نو حی پالم بهشکار خوشوقت گشته، به سلیم گنده مراجعت نمودم. در بیست و نهم برده ذنجیرین و دو نفر خواجه سر اوبك در علام و جهن قطعه خروس جنگی و دو زده رأس گاو پیش و هفت شاخ گاو پیشکش ابراهیم خان فتح جنگ به نظر گذشت روز مبارک شب سی ام مطابق بیست و پنجم ربیع الاول مجلس ودن غمری محفل گشت.

کو کبه خان را نزد خانخانان فرستاده بعضی پندرها به تقریر او حواله فرموده بودم درین روالا به عرض داشت از رسیده ملازمت نمود میربران را که به هوجداری صوبه میوات فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد و ارتقیر رسید بهوه به حکومت داندالمک دهلای سرفراز شد. درین تاریخ آقا بیگ و محب علی فرستاده های دارای ابرار سعادت آستان بومی در یافتند و مکتوب محبت تسلیم بر برادر عالی قدر گذرایند، و کلگی ابق که فرستاده بودند به نظر درآمد. جوهریان [۶۶۴ الف] پنجاه هزار روپیه قیمت کردند. علی به وزن دوازده نازک از جوهرخانه میرا لعل بیگ حلف میرا شاه رخ به مرور دورگاد و گردش ادوار به سینه صوبه منتقل شده بود و در آن لعل به نسخ ثبت شده الخ بیگ بن میرا شاه رخ بهادرین امیر تیمور گوردگان، و برادرش شاه عباس کنده اند و این لعل را در برجقه نشاند به طریق یادبود به من فرستاده بود. چون نام اجداد من در آن ثبت بود ثبت و ثبت گاه بر خود مبارک گرفته به سبب ی داروفه در گره خانه فرمودم که در گوشه دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم گردد و بعد از روزی چند که خبر فتح دکن رسید آن لعل را به شرم عنایت نموده فرستادم.

روزشنبه خره اسفند از مل از سلیم گنده کوچ شده، محاسب به روضه سوره حضرت جنت آشپانی امار الله برده به رسیده آداب پارسندی به تقدیم رسانیده، دوهز در چون به راه پیدای آن روضه مقدسه لطف فرمودم، و منزل پسر کنار آب چون در سواد شهر اتفاق افتاد. هورخان که به کومک خان جهان مقرر گشته بود به خدمت واسطه دشمنیر و خجور و عنایت هم نو رش

پذیرفته رخصت یافت، سدهایم و سید عبدالهادی برادران او نیز به اسب و حلت سرافراز گشتند. میر بر که بخاری ماوراءالنهر رخصت شد، و ده هزار رویه به احواله فرمودم که هیچ هزار رویه به خواجه صالح ده بندی که اباعن جد از دهگوبان بی دولت آمد پیوست رسانیده، پنج هزار رویه دیگر به مسو بان و محاوران روضه مقدسه حضرت صاحبقرانی (بارالله برده) نه تقسیم نماید. و حیره خاصه مصحوب از به مهابت خان عنایت نموده برستدم، و فرمودم که در بهم رساندن دندان ماهی، بلی نهایت سنی و اهتمام به تقدیم رساند، و زهرجا و هر بها که میسر شود به دست آورد و از کنار شهر دهل در کشتی نشسته به شش کوچ دروغضای بلد این مردود از روی کیهان پوی گردید [۲۶۲ ب]. به میر میران قیل عنایت نموده رخصت دهل فرمودم. و بر دست خان به علمت میر نور کی از تغییر فدا تیجان ممتاز گشت، و برم بره خاصه به اولعلف فرمودم. و در دیگر به خولی گو کل، محل نزول راهاب غایات گردید. و درین منزل لشکر خان حاکم دارا سلاطه آگره و میر عید ابوها ب دیوان و رجه نهمل و خضر خان فاروقی حاکم آسپرو برده نور واحد خان برود او وقاضی و منشی و دیگر اعیان شهر سعادت ملازمت دریافتند. به تاریخ یازدهم ماه مذکور در باغ نور افشان که روی آب حوض واقع است به بدر کی برول فرمودم.

چون ساعت در آمدن به شهر چهاردهم ماه مذکور مقرر شده بود سه روز درین منزل مقام نموده در ساعت مسعود مختار مترجه قلمه شده به فرجی و بیروزی به دولتخانه در آمسم.

این سفر میرك اثر از دار السلطنه لاهور تا به دارالخلافه آگره در مدت دو ماه و ده روز به مهمل رنه کوچ و بیست و يك مقام به انجام رسد. هیچ روزی در کوچ و مقام در خشکی و قری بی شکار نگذشت، یکصد و چهار برده رأس آهو، پنجاه و يك قطعه مرغابی، و چهار قطعه کاروانک، ده درج، در بیست قلمه پورده، در بی راه شکار شد. چون لشکر خان آگره را حسب العرض سامان نموده بود هزاری ذاب و پانصد سوار بر منصب او خزوده را اصل و اضافه به چهار هزارای دوهزار و پانصد سوار سر اسرار ساخته به خدمت کومک لشکر دکن تعیین فرمودم. سعیدی داروغه بر رگر خایه به خطاب بی بدیدن سرافراز گشت. چهار رأس اسب و پاره ای از نقره آلات و نقشه که دارای ابرام مصحوب آقا بیگ و موجب علی فرستاده بود در پس ولا از نظر اشرف گذشت. جشن روز میر کنیه بیسم در باغ نور منور سعید گشت. يك لك رویه به فرود شهر بار تقدیم شد. مظفر خان به موجب حکم از نهتنه رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد رویه نذر گذر آید. لشکر خان يك قطعه حل پیشکش آورد. چه دهر بر رویه قیمت شد. اسب [۲۶۵ الف] خاصه مصاحب نام به عبد الله خان عنایت نموده فرستادم. عبد السلام ولد معظم خان از رویه تمهید دولت ملازمت دریافت. یکصد رویه و صد مهر نذر او به نظر گذشت.

منصب درمست بیگانه ولد تولک خان از اصل واضافه بهصدی ذات وجه درمست سوار مقرر شد.
 جشن روزمیار گشته بیست و هفتم در باغ نورافشان ترتیب یافت. خلعت خاصه به میرور، دستم
 و اسب به پسر اودکی نام و اسب خاصه و یک زنجیر نعل به لشکر خان مرحمت شد. دور
 جمعه بیست و نهم به عزیمت شکار به طرف موضع سموگر توجه نموده شب مر جمعت بودم.
 هفت رأس اسب مرغی با پرافت پیشکش آقا بیگ و صاحب علی به نظر در آمد. یک عدد مهر نور
 جهانی به وزن صد توله به تمییل بیگانه یلچی عنایت کردم. قلعه‌دان موضع به صادق خان میر
 بخشی لطف نمودم. یک ده از دار الحلافه آگره در وجه امام خضر خان فدوقی مرحمت
 فرمودم. درین سال هشتاد و پنج هزار دینار و سیصد و بیست و پنج سوار و
 چهار دین و دو قلبه و یک قطعه باغ و دوهزار و سیصد و بیست و هفت عدد رویه و یک مهر و شش
 هزار و دویست درپ و هفت هزار و هشتصد و هشتاد چرن و یک هزار و پانصد و دوازده توله طلا و
 نقره و ده هزار دام از غنایه وزن تصدق در حضور اشرف به قرا و ارباب استحقاق عنایت شد.
 و هشت زنجیرین که دو تک و چهل و یک هزار رویه قیمت آنها شده از وجه پیشکش د نعل بلحانه
 خاصه گشتند و پنجاه و یک زنجیر نعل به برای عظام و بنده‌های درگاه بخشیدم.

دوروز شانزدهم از جلوس همایون

دوروشیه بیست و هفتم ربیع الآخر سنه هجری دوسی هجری، میر اعظم عطیه بخشی عالم
 دوست سرای حمل را به نورجهان افروز خویش متورم ساخته، عالم و عالمان را شد کام و پیرور
 گردانید و سالی شانزدهم از جلوس این بیارمند درگاه الهی به درخی و بیروزی آوار شد. در ساعت
 سه بود و زمان معهود در دار الحلافه آگره [۲۶۵ ب] بر تخت مراد جلوس فرمودم. درین دور بهجت
 فرور بودند سعادت مند شهریار به منصب هشت هزار و چهار سوار و یک عزت بر فراخت.
 بلند بزرگو دم نیز مرتبه اول همین منصب به برادران من لطف فرموده بودند. امید که در سایه
 تربیت و رشاجویی به منتهای عمر و دولت برساند. درین تاریخ با قسر خان جمعیت خود را
 آراسته به تولک از نظر گذرانید. هزار سوار و دوهزار پیاده بحشیان عظام به قلم در آورده و مرض
 داشتند، به منصب دوهزار و سیصد و هشتاد سوار و سواران را ساخته خلعت بوجداری آگره را به عهده
 او فرمودم.

در چهارشنبه با اهل محل بر کشتی بنسبه به باغ نورافشان رفته شد، و شب در آنجا
 استراحت کردم. چون باغ مذکور به سرکار نورجهان بیگ منطلق است، دورمیار گشته جشن
 پادشاهانه آراسته، پیشکش عالی کشید. از جوهر و موصح آلات و اقسام امتعه نفس آنچه پسند

قتاد شهاب کردم. مواری ینک لك رویه قیمت آنها شد درین ایام هررود بعد از ددپهریر کشتی
نشسته بجهت شکار سموگر که ارشهر تا آنجا چهار گروه مسافت ست رفته شب سه دوتجابه
می آمدند.

راجه سارنگدیو را برد فرزند اقبالمد شاه پرویر فرستاد خلعت خاصه با کمر برصع
مشمول بریک قطعه یا قوت کیود و چند قطعه یا قوت سرح نفیس رسال داشتم چون صوبه بهار
و تغییر مقریخان به آن فرزند مرحمت شده سزاوی نموده از صوبه الهاباس به بهار راهی سارند
میردا محمد حریش مطلقحان از نتهته آمده ملازمت نمود میر محمد الدوله چون بسپریو ر
محمی شده و از عهده سمان لشکرو جگیر نمی تواند برآید او را از تکلیف خلعت و تردد مدف
د فته حکم فرمودم که همراه چهار هزار رویه نقد از خزانه عسره می گرفته باشد و در لاهور
و آگره هر جا که مرضی او بوده باشد خدمت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده و به دعای
آردیاد عسره و دولت اشتغال نماید.

درهم ضروردین ماه پیشکش اعتبارحان به نظر درآمد از قسم چو هر دانسته و عسره
موری هفتاد هزار رویه به معرض قبول قتاد و تنه باو [۷۶۶ الف] بخشیدم. صاحب علی و
آقا بیگ برستادهای دادای این بیست و چهار داس سپ، دو استر و سیف و شتر و هفت قلاده
سنگ نادی و بیست و هفت طاق و دشت و سه محمل و یک شمانه عنبر اشهب و دو ذرح
قالی و دو عدد نمده تکیه به رسم پیشکش گذاراندید و دو داس مدیان مع کره که برادرم مصحوب
نهاد فرستاده برد میر به نظر در آوردند.

دور و سار کشتی به انتماس آصف خان با هن محل به منزلی آورفته شد. جشن عالی ترتیب
داد، بسیاری از نمایس و جواهر و نوادر قمشه و غرایب تعجب به نظر در آورده، و مواری ینک
لك و سی هزار رویه از هر قسم بر گزیده، تنه را بدو بخشیدم. سی و دو سیر قیل از ر و مده
مکرم خان حاکم و دیسه به رسم پیشکش برستاده بود، پایه قبول یافت. درین ولا گسور خوری
به نظر در آمد به غایت عجیب و غریب پینه مانند پیر خط پیر سیاه و ژرد است و این سیاه و سفید
و از سویی تا انتهای دم و از لولک گوش تا به سرسم، خطهای سیاه مناسب چ و مقام کلان و
شرف به قریبه افتاده و بر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده، گریبی نقاش تقدیر به
قلم بد یح نگار کارنامه ای در صفحه دور نگار گذاشته، و از بس که عجیب بود بعضی ر گمان
آن بود که شاید رنگ کرده باشد. بعد از تحقیق به یحیی پیوست که خدا آفرین است. و چون
در بود داخل سوغاتیهای برادرم شاه حامی نموده شد. بهادر خان اوربک از اسبان قبیحی و
افمنه هراق به رسم پیشکش فرستاده بود به نظر درآمد. خلعت رستانی بجهت ابراهیم خان

فتح جنگ و امرای بنگاله مصحوب مؤمن شیرازی مرستاده شد. در پ ردهم پیشکش صادق
خان به نظر نگذاشت. از هر قسم موری پا رده هزار روپیه گرفته، نتمه را به او بخشید، فاضل
خان به وزیر روریشکشر فر احو را بت جویش گذا ایدنه قلیبی گرفته شد.

روبرو، كشيده بروندهم جشن شرف اعتماد الدوله آرسنگي بامت، دوپهرويك گهري اردور
گذشته بر تخت مرد جلوس نمودم. حسب الاتماس مدار لملكي [۲۶۶ب] جشن شرف درمرل ارد
معتقد گشت. پيشكش نمايان. دو اردو هابس هرديار ترتيب داده، در تكلفات افزوده بود. بهمه جهت
موادى يك لكوسى وهشت هزار روييه بر داشته شد. درين روز يك صدمهر بعوزدويست تونه به
ريار ينگه ايجى غنايت نمودم.

درین ولا ابراهیم خان فتح جنگ حو جه سرائی چند از بنگاله به اسم پیشکش در ساده بود. یکی آنها حنّی ظاهر شد. هم آلت مردی هم محل مخصوصی در آن دارد. اما حصه ظاهر نیست، و از جمله پیشکش مشرقیه دوسرول کشتی است ساخت بنگاله بقایت لطیف و به اندام مو ری دهرار رویه صوفیست آنها موده بود. به تکلیف پادشاهه کشتی است شیخ قاسم و صاحب صریه الهی یاس ساخته به خطاب محشم خدای و منصب پهرادی امیار بختیدم. و حکم کردم که دیوانیان جاگیر اضافه او را در محال غیر عملی تنخواه نمایند و جه سیام سنگه زمینادوسری نگر به عایت مسپ و حق سرار او گردید.

در پی ولا به عرض رسید که یوسف خان و لید حبیبی جان در لشکر ظفر اثر دکن به مرگ
مقاجات و دیعت حیات سپرد و چنین ششده شد که در پی مدت که در جا گیر بود، چنان مرده شده
بود که به بلك حرکتی نرزدگی نفسش کورتاهی می کرد. روزی که خرم و ملازمت می نمود در
آمد و رفت نفسش می سرود، چا بچه در وقتی که سروپ داده در پوشیدن و تقسیم کردن عا جز
شده بود، و در تمام اعصابش رعشه فائده به صلح محبت و جان کنند تسلیم کرده خود را بیرون
انداخت و در پناه سر پرده افتاده از هوش رفت، و بو کوشش بر پا یکی انداخته به تها به رسا ملید
به محرو رسیدن پیک اجل دو رسید و فرمان یافت، و این حالت توده گرانها را به جا کلدان های
گذاشت.

در عرۀ اردی بهشت ماه دیل ریگت ایچی خیمه خاصه بهشدم به تاریخ چهاردهم ماه
مدکور جشن کار خیر فردی شهر یار نشاط حاضر گردید. مجلس چایبندی در دولتخواه مریم-
الرمای آرسنگی یافت و جشن نکاح در سرل اعتماد الدوله مجدنگشت، و منی خود با اهل محل
در آنجا رفته بر من نشاط آراستم، و بعد از گذشتن هشت گهری از شب جمعه به سادگی نکاح
شد. امید که بر من دولت روز غزون فرستاده و میمون [۲۶۷ الف] یاد و روسته نشه بهم در باغ

نور نشان به فرزند شهریار چاروب مرصع به دستار و کمربند و دو رأس اسب یکی عراقی با
رین طلا و دیگری ترکی با رین نقاشی صفایت شد.

درین ایام شاه شجاع آیه برآورده به جندی شست کرده که آب از گلویش فرومی رفت
و امید از حیانش منقطع گشت. چون در رایچه طالع پدرش ثبت افتاده بود که درین سال بسر
و فوت شود، همه مسلمان اتفاق داشتند بر اینکه او نخواهد شد، و جوتلندی به خلاف می گفت
که عیار آسیبی بر دامن حیانش نخواهد نشست. پرسیدم که بهیچ دلیل گفت رایچه طالع
حضرت نوشته شده که درین سال زهیچ گذر کلمتی و گرامی به خاطر مبارک راه نباید و توجه
به طر اشوب به از بسیر است، درین صورت می باید که آسیبی به او نرسد و فرزند دیگر او
فوت شود. قضای را چنانچه گفته بود به ظهور آمد و این ارچان مهلکه جان برد، پسری که از
صبیه شاهو ازخان داشت در بره، پور فوت شد و غیر ازین بسیاری از حکام او مطابق افتاده
که حالی از غریب نیست، و درین واقعات به تفریبات ثبت شده، ما بر این فرمودم که او را بدر
بر کشند شش هزار و پانصد روپیه برآمد. به انعام او مقرر گشت.

محمد حسین جابری به خدمت بخشگری و واقعه بویسی صوبه اودسه سر فراری یافت،
به مصب لاجپن قافشل به التماس مهابت خان از اصل و اضافه هزارای ذات پانصد سوار
مقرر شد. محمد حسین برادر حواجه جهان از کانگره آمده ملازمت نمود. به پهلوان خان
اورک بیل عایت سوده، مصحوب و کیل او فرستادم، هرگز و هوشنگک بنایر ضرر نرسد مبرز
حکیم بنایر حزم و احتیاط که از لوازم پادشاهت و جهانبازی است در قلع گو لباد محبوس
بودند. درین ولا هر دو را به حضور طلب شد حکم فرمودم که در دار الحلاله آگره می بوده باشند
و روپیه که به جهت خرجت ضروری کفایت کند مقرر گشت. درین ایام دودر بهت اچارچ
نام پرهیسی که در دانشوران بن گروه اسم و در [۲۶۷ ب] بنامش به فاده و استفاده اشتغال
داشت دولت ملازمت دریافت. الحق مطالب عقلی و قلبی را خوب و دریده بود و درین مورد
تمام است.

در غریب سواح که درین ولا به ظهور پیوست آنکه درسی ام فرزدین ماه سه حال در
یکی از مواضع پر گنه جائید هر هنگام صبح از جانب مشرق عوای عظیم برخواست چنانچه
نزدیک بود که ساکن آن دهول آن صدای وحشت امرا غالبها تهی کنند. در اثناء این شور
و شغب دوشتی از بالا بر زمین افتاده مردم را مظنه آن شد که مگر از آسمان آتش می بارد. بعد
از لحظه ای آن شورش سکین یافت، و دلای آشفته از سر آسبگی و هسول بار آمد. قاصد تیر او

ز د محمد سید عامل پر گنه مذکور فرستاده از پس ساخته اعلام نمودند او در لفظه سرور
 شده خود را به قصد می رسد و بر سر آن قطعه زمین رفته به نظر درمی آرد مقدار ده دوازده
 گز زمین در عرض و طول به نوعی سوخت بود که اثری از سیره و گیاه نمانده و هنوز اثر حرارت
 و تندی داشت. فرمود که آن زمین را بکنند. هر چند بیشتر کنند حرارت و طبعی بیشتر ظاهر
 گشت. تا مدتی رسید که پارچه آهنی نرفته نمود رند. به مرتبه ای گرم بود که گدو یا از کوره
 آتش بر آورده اند. بعد از رمایی سرد شد و آن را برگرفته به سر بر آوردند در خرپشته پنهان
 و مهر کرده به درگاه فرستاد. فرمودم که در حضور و زن کردند یکصد و شصت توله بر آمد. به
 استاد دود حکم فرمودم که شمشیری و حجری و کاردی سر بپا داده به نظر در آورد. عرض
 کرد که در دیرینک نمی یستد و از هم می ریزد. فرمودم که درین صورت با آهن دیگر مروح
 ساخته به عمل آورد. چنانچه فرموده بودم سه حصه آهن برقی و یک حصه آهن دیگر آمیخته دو
 نیمی شمشیر و یک فیصه حجر ساخته به نظر گذاراید. از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورده بود
 و به دستود شمشیر یمایی و جمویی اصل حمل می شد و اثر حم نمی ماند. فرمودم که در حضور
 آرمودند [۲۶۸ الف] بنایت خوب برید برابر به شمشیرهای اصل اول، یکی را شمشیر لاطیع و
 دیگری را برقی سرشت نام کردم. بی بلند جان رباهی که افاده این مضمون نماید می گفته
 معروفه داشت. رباهی

فاده به عهد از برقی آهن خام

از شاه جهانگیر جهان بسافت نظام

یک حجر و کارد با دو شمشیر تمام

دان آهن شد به حکم عالمگیرش

و شمشیر برق پادشاهی تاریخ یافته.

درین ولا داجه سارنگ دیو که ز در مرید اقبالمد شاه پرور دفته بود آمده ملازمت نمود
 عرض داشت کرده بود که این مرید حسب الحکم از الهی یاس متوجه صوبه بهار گردید امید
 که از صوبه دولت بر خود دار بسازد. قاسم خان به سعادت بقده سر بلندی یافت. در این تاریخ
 علم اندین نام ملازم غرم عرض داشت او را مشتتم بر موید فتح به سعادت مرصع که به طریق بدر
 فرستاده بود آورده گذاراید. حلت به جهت او ارسال داشته رخصت فرمودم. میر بیگ برادر
 قاضی خان به دیوانی سرکار مرزید شهریار، و محمد حسن بر در خواجه جهان به بخشگیری،
 و مصوم به خدمت میر سامانی او مقرر گشتند. سید حاجی به کرمک لشکر ظفر اثر دکن دستوری
 یافت، و سب به او عنایت کردم مظفر خان به خدمت میر بخشگیری سر امرادی یافت.

مکتوب واده امام قلی خان والی توران بدم شور جهان بیگم. چون درین ولا واده

امام قلی خان دانی توران مکتوبی مشتتم بر اظهار نسبت خلاص و مراسم آشنایی به سورهان

بیگم فرستاده و از تحفه‌های آن دیار به رسم سوغات ارسال داشته بود، بنابراین حواجه نصیر را که اربل‌های قدیم و خلعت‌گذاران زمان شاهراذگی من است از جانب توریجهان بیگم به رسم رسالت و مکتوبی با نایب این ملک مصحوب او ارسال داشته شد.

درین ایام که باغ تورانشان محل نزول پادشاه اقبال بود، بچه رنگت هشت روزه، از بالای بام دولتخانه که هشت گز ارتفاع داشت خیز رده، بخود در یورمین گرفت و به جست و خیز درآمد و اصلاً اثر آسیب و زنج درو پدید نیامد.

در چهارم خردادماه افضل خسان دیوان خرم عرضداشت از را مشتعل بر سوید فتح [۲۶۸ ب] و فیروز آورده، آسمان بوسی نمود، و تفصیل ایسی اجمال آنکه چون لشکر منصور به حوالی اجین رسید جمعی اربل‌های درگاه که در قلعه مسو بودند نوشته فرستادند که قوچی و مقهوران قدم جرأت و بی باکی پیش نهاده، از آب برنده گذشته اند، و دهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته به تاخت و تاراج آن مشغول اند. مدارالمناسی حواجه ابوالحسن و پسرش رسوا را به رسم مقلای معین شده گره و چسبان شافته و سزای آن گروه باطل سر بریده، حواجه شکربرده هنگام طلوع صبح بر لب آب بریده رسید، آنها آگاهی یافته، لحظه‌ای بیشتر به آب درده خود را به ساحل سلامت رسانیده بودند که بهادران نیز جلو متعاقب شتافتند و قریب چهار گروه دیگر آنها را رسانیدند بسیاری از شمشیر نعام مسافران را کشته و گرداگرد و مقهوران بر گشته روزگار تا برهانید و غنائی مسارعت برانکشدند و نوشته حصرم به حواجه ابوالحسن رسید که تا آمدن ما در آن طرف آب توقف ندید، مدتی آن خود میر به عساکر اقبال به قوچ مقلای پوست و کوچ به کوچ تا برهانید و نوشتافت. همدان محدودان بی طاقت بی ادب از بار برقرار داشته بر دوش شهر بسته بودند. چون مدت دوسال بدهی‌های درگاه با مقهوران در رد و خورد بوده ابراع و قسام رنج و تعب ازین گیر و غصرت غله کشیده بودند و از سوزی و بی سپان دیون شده پناهیوان به سرانجام لشکر به روز ترقب نهان افتاد و درین ته روز سی لك رویه و جیه بسیار به سپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم را از شهر بر آوردند و همدان بهادران در دست دوست دست به کار شده بودند که آن سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند پناست لشکر رهم پاشیدند و جوانان تیرجنو از عقب در آمده بسیاری را به تیغ انتقام بر سر خاک هلاک انداختند و به معین دستور فرصت نداده رده و کشته تا کهر کی که جای اقامت هنگام لیلک و غیره مقهوران بوده بودند. [۲۶۹ الف] روز بیشتر آن به اختر رسیدند و حواجه قاهره آگاهی یافته با اهل و عیال و حجاب و ثقال به قلعه دولت آسپد رفته بود، و جایی که در پیش چاه و محمه داشت پشت به قلعه داده نشست و بیشتری از مردم او به اطراف ملک پراکنده شدند و

سران لشکر خضر ثرپ، سپاه کشته‌نوا، سدرور در بلده گهر کی توقف نموده شهری را که به مدت بیست سال تعمیر یافته بود به نوعی خرابی رسانیدند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که به رونق اصلی باز آید. مجملای بعد از انهدام آن بناها و بنا بر آن قرار گرفت که چون هنوز فوجی از قهبران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یک مرتبه تا آنجا رفته در باب مدارا تنبیه بر اصل نموده و از سر نو سامان آذوقه کرده و کسومک گذاشته باید برگشت؛ و به این عسریت روانه شده تا نصیبش شتافتند و صبر مقهور و روحیه ساز و کلانزد اسر فرستاده شروع در عجز و ذاری نمود که بعد از این، سر زشته بندگی و دولتخواهی از دست نمی‌دهم، و از حکم، قدم بیرون نمی‌دهم، و بدینچه فرمان شود از پیشکش و جریحه رسانیده می‌رسانم. اتفاقاً در این چند روز عسر تمام از گرانمی غصه در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از قهبران که قلعه احمد نگر را محاصره داشته از طنطنه بهض بشکر ظفر اثر ترك محاصره نموده از دور قلعه برخاستند. بنا برین فوجی به کومک حشر خان فرستاده می‌افری به رسم مدد خرج ارسال داشتند، و خاطر از همه جهت پرداخت دولتخواهان مظفر و منصوبیدار مر جسته نمودند. بعد از عجز و ذاری بسا دمقرز گشت که ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود سوای آن مواری چهارده گروه دیگر از محالی که متصل به سرحد های پادشاهی ست واگذارند، و پنجاه لك رویه به رسم پیشکش به جز به هانوره رسانند.

فضل خان را رخصت نموده کلگی لعی که داری بران فرستاده بود در تعریف آن در جای خود نوشته [۲۶۹ ب] شد به جهت خرم عنایت بوده فرستادم، و به مشارایه خلعت و قبل و دوات و قلم مرصع مرحمت شد. حشر خان که در محارست قلعه احمد نگر مصدوم و پندیده و ترددات شایسته شده بود به منصب چهار هزار و ذات و سو سرافراز یافت، مکرّم خان حسبد الحکم از صوبه و دیسه آمده یا بر دران به دولت ملازمت مستعد گشت. عقد مرواریدی به رسم پیشکش گذرانید. مظفر لعلک و لدیپاه لعلک به خطاب مصری و قسی سرافرازی یافت. به اودی دام دکنی علم عنایت شد. عزیزاقت و لدیوسف خان به منصب هزار و ذات یا بعد سو ر میثاد گشت.

در دیار کشه مقریخان مصریه به درسیه دولت ملازمت دریافت. در پی ولا آقا بیگ و محب علی و فاضل بیگ و حاجی بیگ فرستاده های داری ایران را که به دفعات آمده بودند رخصت فرمودم به آقابیگه سر و پا و حجور مرصع و چهار هزار رویه نقد اعزام شد، و محب علی بیگ به خلعت سی هزار رویه سرافراز گشت. و به همین دستوریه دیگران نیز درخور پستگی خود انعامها شد؛ و یادبودی مناسب وقت به جهت برادر و الاقارب و صاحب نام برده ها فرستاده

شد. درین تاریخ مکرم خان به صاحب صوبگی در اوجلا دهلی و خدمت فوجداری میوات سرافراز شد. شجاعت خان عرب به منصب سهراری ذات دوهزار سو از اصل واصافه عرب افتخاریافت. شروه خان به منصب دوهزاری هزار سوار و گردهر ولداری سال کچھه به هزار و دویستی و نهصد سوار ممتاز گشت.

در بیست و نهم قاسم بیگ نام فرستاده دارای ایران آمده ملازمت نمود و مکتوب آن برادر عاقل و مدبر متحمل بر مراتب محبت و یکجھنی گذرایده آنچه به رسم سوغات فرستاده بود به نظر در آورد.

عوه پرمه قبل خاصه کج رفتی نام به جهت نودند خان جهان فرستادم. نظریه بیگ ملازم حرم عرضداشت و را آورده گذاراند. التماس سپ بخشی نموده بود. به راجه کشنداس مشرف فرمودم که هر از راس اسپ از طوایل سرکار در پانزده روز سامان نموده همراه و در راه سارو واسپ و دم رفتی تم که دارای ایران از قنایم لشکر دهم رسال داشته بود به حرم هدیه نموده فرستادم. درین روزها غیث الدین نام ملازم ارادتمند خان [۲۷۰ انت] عرضداشت او را متضمن بر نیل فتح کشتو از آورده گذراید. در اوران گذشته از خودش وقت نگیری زمینداران کشتو از ورستان جلال پسر دوزخان نگاشته کلنگ بیان گشت بود. چون این مهم اروسو سامان پسمیده بیعت به اردت خان حکم شده بود که خود به آن خدمت شتافته مفسدن بد سرانجام راتیبه و تأدیب بر اصل دهد و به نوعی ضبط آن کوستان نماید که غبار تفرقه و آشوب برخواستی آن منک نشیند. مومی لیه به موجب فرموده شتافته خدمت شتافته ظاهر صحت و حل نشه و قساد به صحرائی آوارگی سر نهاده نیم جانی به در بردند و مجدداً غبارشودش از آن ملک برکنده شد. و به مردم کاری استحکام داده و ضبط نه بجای نموده به کشمیر بر جهت کرد به جلدوی این خدمت پادشاه سوار بر منصب ارادتمند افزودم. چون حواجه برالس برهم دکن مصدر ترددات شسته و حتمات پستیده شده بود هزار سو بر منصب مشارا به اصناف فرمودم. احمد بیگ بر در ده ابراهیم خان فتح جنگ به صاحب صوبگی اودیده سرافراز گشت به خطاب جانی و علم و شاره بسمر ته شد. و منصب اود از اصل واصافه دوهزاری هزار و پانصد سوار حکم فرمودم

چون مکرر از مصایل و کمالات قاضی نصیر میرها پیروی استماع افتاده بود. خاطر حقیقت جوی را به صحبت مشارا لیه رفیت افزود و درین ولا حسب الطلب به درگاه آمد. عزت دامن او را پاس داشته به کرام و احترام در یافتیم قاضی در علوم عقلی و نقلی یکصدی عصر است و کم کتابی باشد که سیر مکرده یکی صهرش را به باطن آشنایی کمتر است و از صحبتش

مخطوط نمی توان شد. چون به درپیشی و آرزو گری بی به غایت راضی و میل یافتن پیروی
خاطر او نموده تکلیف ملازمت فکرم و نتیجه از رویه نهایت فرموده رحمت دادم که به وطن
خود شتافته آسوده خاطر و روزگار بسر برد.

در عرقه امردادماه یا قرحان به منصب دوهزاری ذات و هزاری و دویست سوار سرافراز
گشت. از امر او بسده های پادشاهی که در فتح و کن ترددات شایسته به قدیم رسایند پسودند
می و دوسر به اصافه های لایق عز اختصاص یافتند. حد بر سرخان [۲۷۰ ب] نشیندی که به
حکومت قتلها تعیین شده حسب الائتماس فرودخان جهان به منصب سهزاری ذات و دوهزار
سوار سرافراز شد.

در عرقه شهریور شمشیر مرصع به ریل بیگ اسلجی عنایت نمودم و یک دیه از عقال
دار الحلافه که مبلغ شش زده هزار از رویه جمع داشت بر به اولطف شد. درین و لاحکیم رکن را
به جهت خورش امراج و بلخوی و عدم وقوف لاین خدمت ندانسته رخصت فرمودم که بهرجا
حواله گردد. چون به عرص رسید که هوشنگ برادرزاده حاجم بم خود سخن کرده، در حضور
طلب داشته باز پرس نمودم و بعد از نبوت، حکم به قصاص او شد و حاشاکه درین امور رعایت
خاطر شاهزاده ها کرده شود تا به امر و سایر بسده ها چسب رسد. امید که توفیق رفیق باد خسر
شهریور حسب الائتماس آصف شاد به منزل او رفته شد و در حد می که به تارگی ساخته پسود
عقال کرده شد بی تکلف بسیار جسی و بی تکلف حمامی است. بعد از فراغ غسل پیشکش لایق
به نظر در آورده و آنچه پسند افتد برگزیده تنه به او بخشیده شد.

وظیفه خضرخان جاندیسی از اصل و اصافه سی هزار از رویه مقروض شد. درین ایام به عرض
رسید که کلیان نام آهنگری به دی هم از صفت خود عاشق دوست و پیوسته سردی او دارد
و اخبار شینگی می نماید و آن ضحیفه با وجودی که بیوه است اصلا به آشنایی او تن در نمی دهد
و محبت آن بیچاره دلداره در بطش سرایت نمی کند. هر دور به حضور طلب داشته باز پرس
فرمودم، و هر چه آن عورت و ترغیب و تکلیف نموده شد احتیاج نکرد. در بنوقت آهنگر مذکور
گفت که اگر یقین داتم که او را بعضی حدایت نمراید خود را از بالای شاه برج قلعه می اندازم.
من از روی معذیه گفتم که شاه برج موقوف و گرد عوی محبت تو فرو می اورد و صدق دارد خود را
از بام این خانه اندازی من زور حکمی بتو می دهم، هرگز سعی تمام شده بود که برق آسا
دویده نمود را به زیر مذاحت و به مجرد افتادن از چشم و دهانش خون جاری شد. من از آن
هرل و عطایه بدامت بیار کشیدم و آزرده خاطر گردیدم. به آصف خان فرمودم که او را به خانه
برده بیمار داری نماید. چون پناه حیاتش لبریز شده بود به همین آسیب در گذشت.

پیا

عاشق که جان نثار بر آن آست به ساحت در شوق جان سپرد و اجل را بهایه ساحت
حسب لائمهاس بهت جان مصیب لاجین قاتلانی از اصل و صدقه هزازی دات و با صد سو از
مقرر شد.

شرح بیماری و امتداد آن: در سوابح گذشته یمنی بر آن رفته که روزی حش دهمده در
کشیر اثر گرفتگی هس و کوتاهی دم در حسود احساس نمودم. مجملات از کثوت بردگی و
رطوبت هوا در سحر ای هس به جاب چپ نزدیک به دل، گری و گرفتگی ظاهر می شد. رفته
رفته به امتداد و امتداد انجامید از طبایی که در ملازمت حاضر بودند بحسب حکم روح الله
مقصودی علاج گشت، و یک چندی به دو های گرم و ملایم تدبیرات به کار برد به ظاهر اندک حش
شد، چون از کوه بر آمدم به شدت ظاهر ساحت، درین مرتبه روزی چند به شیر بر و بار به
شیر شتر پر دانت از هیچکدام فایده بر اصل نیافتم. مغارب یمن جان حکیم رکت که از صحر کشمیر
مغای داشته در آگوه گذاشته بودم به حشمت پوست و در روی دلیری و اظهار قدرب مرتکب
معالجه شد و مدار بر ادویه گرم و حشک نهاد. از تدبیرات او نیز فایده مرتب نگشت بلکه سبب
ترونی حر دت و حشکی دماغ و مر ح شد و به هایت ضعیف گشتم و مرض روبه امتداد انجامید
درین قسم وقتی و چنین حالتی که دل مسنگ بر می می سوخت، صدر، پسر حکیم میرزا
محمد که از طبای عمده عری بود و در عهد دولت پند بر گوازم ذ ولایت آمده بود، بهادر
آنکه تحت سلطنت به وجود این پسر مدآر سنگی یافت چون به حوهر امتداد و تصرف طبیعت
در همگنان اختیار داشت در مقدم ترست اوشده به خطاب مسیح لرمی امتیاز بخشیدم، و به
اعتدال دیگر اطبا که در ملازمت بودند بر فرودم. به گمان آنکه وقتی از اوقات مصدر حشمتی
تو بد شد، آن [۲۶۱ ب] حق با شخص با وجود چندین حقوق و منب و رعایت مرا به این دور
دیده و به جیب جان پسندیده اصلا به دو و علاج خود را آشنا می ساحت و بنا آنکه از جمیع
اطبا که در ملازمت حاضر بودند به فدا امتیاری داشت، مقصودی علاج نمی شد؛ و هر چند عنایت
و لکنت طاهر ساخته به مدارا و مو سات تکلیف می نمودم، بیشتر مصیب شده در جواب می گفت
که برداش و حدانت خود ین قدر همانا بدانم که مقصودی علاج توانم گشت، همچنین حکیم
ابوالقاسم پسر حکیم لعلک با وجود سبب حائز ادبی و حقوق تربیت متوهم و متوحش خود را
طاهر می ساحت که از رویت و خطاطی متوهم و متاذی می شد تا به معالجه چه رسد تا اگر بدست
از همه باز داشته و از تدبیرات ظاهری دل بر کده نمود را به حکیم علی الاطلاق سپردم. چون
در شاه پله تخیفی می شد روز هم بخلاف ضایعه و امتداد از تکاب می نمودم. رفته رفته به مرابط

کشید و مفادن گرم شدن هوا سرد آن مخصوص گشت و ضعف و محنت روزه فزونی بهاد.
نورجهان بیگم که مدبر و تجربه از این اطبا بیشتر است مخصوص که از دوی مهربانی
و دلسوزی بوده باشد، در مقام کم کردن پیاله و تدبیر تی که مناسب وقت و سلام حال باشد
شد. اگرچه پیش از این هم علاجی که طبای می کردند به صلاح و صوابدید او بود لیکن در این
وقت مدار مهربانی او نهادم و شراب را به تدریج کم کرده از چهرهای نامناسب و خفایای
ناموافق محافظت نمود امید که حکیم حقیقی از شفاخواه قریب صحت کامل نصیب گنجد.

روز دوشنبه ۲۲ ماه مذکوره مطابق بیست و پنجم شهر شوال سنه یک هزار و سی هجری
چشم وزن شمسی به یازدن و قرنی آراستگی یافت. چون در سن گذشته پیدای صعب کشیده
پیوسته در محنت و آزار گذرانیده بودم به شکر آنکه چنین سالی به خیریت و سلامتی به انجام
رسید و در سر آید سال حال تر صحت بر چهره مراد پدید آمد. نورجهان بیگم التماس نمود
که رکلائی از منهدی این جشن عالی باشد. الحق مجلسی [۲۷۲ الف] ترتیب یافت که
حیرت افزای طائر گیان گشت از تاریمی که نورجهان بیگم در عقد ازدواج این بازماند در آمده
و اگرچه در همه جشنهای وزن شمسی و قمری فراهم آن را چنانچه لایق این دولت بوده باشد
ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت و ینک بختی دانسته است لیکن درین جشن بیش زینش در
تکالیفات افزوده و در آراستن مجلس و ترتیب یزم نهایت توجه به کار برده جمعی از بندهای
پستدیده خدمت و خامان مزاجدان که درین صعب از روی اخلاص و جانتفشی پیوسته حاضر
بوده پروانه صفت بر گرد یزم می گشتند به ترارشات لایق از خلعت و کسود و مشیر مرصع و
اسب و میل و خوانهای زر هر کدام در صندوق پاه خویش سراقاری یافتند و با آنکه از اطبا
خطمت شد بسته به ظهور و نیامده بود و به اندک خطتی که دوسه روز دست می داد تقریبات بر نگینخته
ابوح و اقسام مراحم به ظهور می رسید، درین جشن همایون میر به انعامات لایق از تقدیر جمعی
کام دل بر گرفتند. بعد از فرغ وزن مبارک خواهیهای جو هر روز به طریق نثار در دامن امید
اهل نشاط و برپای استحقاق ریخته شد. و چون تکراری میجو را که نوبت بخش صحت و تندرستی
بود به مهر و رویه وزن فرموده مبلغ پانصد مهر و هفت هزار و رویه به این صیفه در وجه تمام او
مفرودند. و در آخر مجلس پیشکشهایی که به جهت من ترتیب داده بودند به نظر در آوردند. از
جو هر و مرصع آلات واقعه و اقسام نفایس آنچه پسند افتاد برگزیدند. باجمعه موازی دولت
روپیه سرحد این جشن مادی و انعامات که نورجهان بیگم کرده به قلم در آمیخت سوی آنکه به
رسم پیشکش گذر نهد. در سنوات گذشته که صحت داشتم سه می و یک دوسیر بیشتر یا کمتر به وزن
در می آمدم. امالی بنا بر ضعف و لاغری دوس ریخت و هفت سیر شدم.

روز مبارک‌کننده غره مهرماه بهی عتق‌دخان حاکم کشمیر به منصب چهارهزاری ذات و دوهزار و پانصد سوار ممتاز گشت چون حیرت‌مندی من به فردید شاه‌پرویز [۲۷۲ ب] رسید به فرمان طلب معینه باشم بی‌تاب به متوجه ملائمت گردید و به تساریج چهاردهم ماه مذکور در ساعت مسعود و زمان محمود آن فرزند سعادت‌مند به دولت آستان پرمی مستعد گشته سه بدر در دورنخت گردید و هرچند مبالغه نموده سوگند می‌دادم او در رازی و نضرع دوزیده بیشتر اعراف به کاری برد دست او را گرفته به صاحب‌خود کشیدم و از روی شغفت و عاطفت در آغوش عزت تنگ درآورده لثغات و توجه بسیار ظاهر بستم امید که از عمر و دولت برخوردار باشد در پیولا نیست لکن اروپا به غره به مصحوب‌الله داد و بخش بهجت صرف ضروریات لشکر دکن فرستاده شد و مشارالیه به عدیت لیل و علم سراسری یافت در بیست و هشتم قیام خان قراول‌یگی به مرض طبعی و دیهت حیات سپرد از حلقه‌نگاران مزاجدان بود قطع نظر از فنون شکار و مهارت او در دین من، از اکثر جزئیات خبر داری و پیروی مراج من پیاده کرده بود بالجمعه ازین سانحه حاضریم سخت گرانی پذیرفت امید که ایراد بیجانانه او را بامردود.

فوت والده نورجهان بیگم. به تاریخ بیست و نهم والده نورجهان بیگم به‌جوار رحمت الهی پیوست از صفات حمیده می‌گذایم بی‌شمار خاندان عتق چه نویسم بی عراق در پاکی نسبت و رانایی و سایر خوبی‌ها که دیور و عورات است مدد و در به همتای و زاده و مادر نور در مادر حقیقی خود کمتر نمی‌دانستم و نسبت تعلق و رابطه محبت که اعتماداندوله و اب و بود به یقین که هیچ شوهری را با همسر خود نبوده از بیجا باید قیاس کرد که بر آن پیر غنیزده چه گذشته باشد و همچنین از نسبت علنی نورجهان بیگم با حسین والده چه توان نوشت سرزنشی مثل آصف‌خان با نهایت خردمندی و دانی بی‌جانه شکبانی را چه زده از لاس اهل تعلق برآمد و پند و موعود خاطر را از مشاهده حال گرانی مردید ضم برغم امروده و درد برود زیاد شد و هرچند به نصیحت پرداخت سودمند نیامد و در [۲۷۳ الف] که من به پرسش رستم چون ابتلای خودش مزاج و آردوگی خاطر او بود از روی شغفت و مرحمت حرفی چند نصیحت آمیز فرموده به جد نگرشتم و گذشتم نا آن آشوب فروشید بعد از دوری چند جراحت درونی به‌مراهم لثغات علاج کرده باز به لباس اهل تعلق در آوردم اگر چه اعتماداندوله بهجت رخصت چوئی و پیروی خاطر من به ماهر خود را صفت می‌کرد و اختیارات حوصله می‌نمود لیکن به آن نسبت الفتی که او را بود حوصله چه همراهی تواند کرد.

غره آبان ماه الهی سر پندشاد و خان سپارخان و باقی‌خان به عدیت بخاره سر بسلی یافت عبد‌الله‌خان بی‌رحمت صاحب صوبه دکن به محال جاگیر خود آمده به دیوان‌عظام فرمودم

کہ جاگیر اور ان تغییر نمایند و بہ اعتمادی حکم شد کہ سرولی سوده اور بہ دکن رساید۔ پیش ازین مجملی از احوال مسیح الزمان ثبت افتاده کہ با وجود چندین حقوق تربیت و نوادش ددین قسم بیماری فوق خدمتگذاری تہمت عریضہ آنکہ یکبارگی پودہ آرم از پیش برگرفته لٹماس بہسفر حج و زیارت خانہ مبارک سوده۔ از آنجا کہ در ہمہ وقت و در ہمہ کارها توکل این بیادمند بہ ذات خداوند بی بیار و کریم کارسار است گشادہ یشنی رخصت فرمودم و با آنکہ از ہمہ قسم سامان داشت بیست ہزار روپیہ بہ جهت ملد خرج انعام شد۔ امید کہ حکیم علی الاطلاق بی وسیلہ احباب و سبب تو این بیادمند را از شد خانہ کرم خود صحت عاجل کامل کرامت کناد۔

حرکت رایات عالیات پنجاب کوهستان (شمال)؛ چونہ ہوا آگرہ از مرشدت حرارت وافر مدگرما بہ مزاج مر سازگار بود بہ تاریخ روز دوشنبہ ۱۲ آبان ماہ انہی سنہ شانزدہ رایات عزیزت بر سمت کوهستان شمال برافراشته شد کہ گرہوای آن ناحیت بہ عندال قریب باشد۔ بر کنار آب گنگہ سرزمینی خوب اختیار سوده شہری بہانہ شدہ شود کہ در موسم تابستان محل قامت باشد۔ والا بہ جانب کشمیر ہتان عزیزت معطوف گردد۔ مظفرخان را بہ حفظ و حراست دار الخلافہ آگرہ گذاشتہ بہ نقارہ واسط و ہل سرانرازی فرمودم و میرزا محمد برادرزادہ اورا بہ فوجدارئی سراچی شہر مقرر داشتہ بہ خطاب [۲۷۳ ب] اسدخان و اضافہ منصب ممد گردانیدم! و یافرخان را بہ خدمت سولہاری صوبہ اودہ سراقرا از ماحقہ رخصت فرمودم۔ بیست و ششم ماہ مذکور از توحی متورا مردند اقبالند شاد پرویز بہ صوبہ بہادر و محال جاگیر خودش دستوری یافت۔ سرو پای خاصہ بہ نادری و خنجر مرصع و قلمپ و چین لطیف سوده رخصت فرمودم۔ امید کہ از ہمہ بر خوردداد ہاد۔

چہارم آذر ماہ مکرم خان حاکم دہلی بہ دولت زمین ہوس سراقرا ز شد۔ در ششم ماہ بہ در لک دہلی نزول اتفاق افتاد و روز در سیم گندہ مقام فرمودہ بہ مشاط شکار پسرد ختم، درین ولا بہ عرض رسید کہ جادو دای کا پشہ کہ از سر و دان عملہ دکن است بہ دہشمنونی سعادت و بدرقہ توبیخ و دشمنوایی اختیار سوده در سنگ دولخواہان و بندہا متظلم گسردید۔ فرمان مرحمت عنوان با شصت و خنجر مرصع مصحوب سراینداس را تہویر حایت سوده بہ جهت او فرستادم۔

عرہ دیماہ الہی مطابق حقتم شہر صفر سہ ۱۰۳۱ ہجری مقصود برادر قاسم خان بہ خطاب ہاشم حابی و ہاشم بیگہ خوستی بہ خطاب جابازخانی سراقرا گسردید۔ ہتم ماہ مذکور در مقام پردہ دار کہ بر کنار گنگہ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد۔ ہر دو ز ازمہ بد

مقرر می‌نهند ست و سپیدی از بر همان و نجر دگر زبان درین مقام گوشه اروا اختیار نموده به آئین دین خویش یزدان پرستی می‌نمایند. به هر کدام در حدود استحقاق از نعم و جنس تصنیف لطف نمودم. چون آب و هوای این دامن کوه پسند خاطر یافتند و سر میی که قایل اقامت باشد به نظر دلباز مدبر ست دمن کوه جمود کانگره بهضت فرمودم. درین ولا به عرض رسید که راجه بهاوسنگه در صوبه دکن مسافر منک علم گشت از افسراط شراب به عاقبت ضعیف و ریون شده بود. ناگاه غشی بهو مستوی می‌گردد. هر چند اعلیٰ تذیبات به کار برده داغها بر فرق سر می‌سوزید به هوش نمی‌آمد و یک شب اسرور بی‌شعور افتاده دور دیگر می‌گذرد. دورن و هشت پرستار خود [۲۷۷ الف] را به آتش و غای اوسوختند. جگت سنگ برادر کلاش و مها سنگه بر در داده او هر دو بقدر حیات در کار شراب کرده بودند. مثالی از آنها عبرت نگرفته، چنان شیرین به آب تلخ فروخت. به غایت درجیه و یک ذات و شجینه بود. از ایسام شهزادگی به خدمت من پیوسته بود. به میان قریب من به والادیه پنجه رازی رسیده بود. چون او فرزند من است، نیرا برادر کلاش در وجود صفر سن به خطابت راجگی سراسر ساخته منصب دهر رازی ذات و هزاراد عیانت فرمودم. و پرگنه آئیر که وطن آنها است به دستور ببق به جاگیر او مقرر شد، تا جمعیت از مصرف نشود.

اصالت آن پسر خان جهان به منصب رازی ذات و پناهند سواد سر قرار شده بیستم ماه مذکور در سری اهوره منزل شد چون پیوسته به نشاط شکار مشغول و طبیعت به خوردن گوشت جامود نی که به خدمت خود شکو می‌کنم بیشتر داعب ست بایر دسواس و احتیاط که درین امور حسب در حضور می‌فرمایم که پناه بسازد و خود مقید شده چیده آن را ملاحظه می‌نمایم که چه سود و خوراک این جا سور چیست؟ اگر حیانا پجری که کراست داشته باشد به نظر درمی‌آید ترک خوردن آن می‌کنم پیش ازین ذنصام مرغابی به حیران سونه میل نمی‌فرمودم. در هنگامی که دار بیکت جمیر محل نزول و بایات اقبال بود سونه مرغابی خانگی را دلبم که کرهای مکروه می‌خورد از مشاهده آن طبیعت در عرت بهم رسید و از خوردن سونه مرغابی خانگی ترک دادم. تا آنکه درین تاریخ مرغابی شکار شده فرمودم که در حضور پناک کورید. از چیده آن اول ماهیکی خرد بر آمد و بعد از آن بقیه کلاسی ظاهر شد به مرتبه ای کلان بود که تا به چشم خود دیده نشود قبول نتوان کرد که به این کلانی تو به فرو برد. مجلا در امروز به خود فر دادم که در کل مرتکب مرغابی نشوم.

نعمت عالم معروض داشت که گوشت عقاب سید به عیانت لیدی و نادرک می‌باشد. بایرین عقاب سید را طلب داشته فرمودم که [در ۲۷۷ ب] حضور پناک ساختند. انانسا از چیده آن

دو هفته برآید به بوهی مکرره طبعیت افتاد که اریاد آن خاطر متأذی و معرمی گردد، دریست و یکم باغ سرهند سیرت افزای خاطر گشت. دو روز مقام نمودم. از سیر و تماشای آن محفوظ شدم. درینولا خواجه بهوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت زمین بوس درپاوت و مورد عادت روز افزون گردید.

فره بهمن ماه ثهی در نورسرا سرل اتفاق افتاد منصب معتمدخان را از اصل و اضافه دوهزارای ذات شش صد سوار حکم شد. همان عام به صاحب صوبگی له آبان سرافرازی یافت. اسب و سروپا و کشمیر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم. مغربخان به منصب پنجهزاری ذات و سوار ستاد گشت. روز مبارک کشته کنار آب بیه منزل شد. قاسم حساں از لاهور آمده در انت ملازمت دریافت. هاشم خان بر دروا پارسدازان دامن کوه به سعادت آستان بوس سرافرازی شد. با سوکی زمین از تلوارده جانوری به نظر در آورد که مردم کوهستان آن را جان بهی خوانند. دمش مانند دم قرقاول است که تدر و بر گویند. در رنگش بعبه یرنگ ماده قرقاول است لیکن از جبهه ده پاره کلانتر از قرقاول است. دود چشم این جانور سرح می باشد. و دود چشم قرقاول سجد. با سری مد کور معروض داشت که این جانور در کوه برف می باشد. خوراکش حلف و سرو است. تدر و را در خانه نگه داشته بچه ارو گرفته شد. و گوشت اسام آن را از جوانه و کلان مکرر خورده شد. تو ن گفت که گوشت تدر و را به گوشت جانور مد کور نمی نیست. گوشت این جانور به مراتب لذیذ تر است. و از جانورانی که درین کوهستان بنظر در آمد یکی بهوله پکار است و کشمیریان سو تلو گویند. از طاووس ماده نیم سوای خرد تر می باشد؛ و دم و هر دو بار و به سیاهی مایل از عالم به لهای جرد و جانهای سجد می دارد، و شکم تا پیش سینه سیاه با خالهای سجد، و بعضی جا حالهای سرح بر درد. و سرهای باز و سرخ آتشین در نهایت [۲۷۵ الف] برای و هوایی، و ز سر فول ت پیش گردن نیز سیاه براق، و بالای سر و شاخ گوشتین هیز و ز رنگ، و بر دو چشم و دهه پوست سرح، و در زیر حلقوم پوستی گرد مقدار دو کف دست، و در میان آن پوست مقدار یک دست بنفش رنگ است، و در میان آن حالهای هیز و ز رنگ افتاده و بر دو آن نیز خط هیز و ز رنگ کشیده، مشتمل بر هشت کنگره، و بر دو آن خط هیز و ز رنگ برضی دواست گشت سرح گل نعلالو، و با ز بر گردن آن خط هیز و ز بهایش میر سرح رنگ، رنده را که وزن فرموده شد یکصد و پنجاه و دو سوله برآمد و بعد از کشتن و پاک ساختن یکصد و سی و نه توله شد.

دیگر مرغ درین است که ساکن لاهور سل گویند، و کشمیریان بوت نامند. رنگش از عالم سیاه ووسی و بالای سر کا کل، و دمش مقد چهار پنج انگشت است. درد، مانند شاهپر

طاوس و چنه پرا بر خار. غایتا کردن عاز خزار و بی اندام ست، و درین کونا با اندام — برادر
شده عباس مرغ زرین خواسته بود، چند قطعه مصحوب ابلجی او مرستاده شد.
روز دوشه جشن روز قمری آراسگی یافت. درین جشن نورجهان بیگم به چهل و
پنج کس از امری عظام دیده‌های بردست حبت داد. چهاردهم ماه مذکور موصیع بهنوب از
مضافات سینا، محل مرول اردوی کیهان پوی چون هوای مسیر کاکگره و کوهستان مذکور
پيوسته مرکور خاطر بود اردوی کلان را درین مقام گذاشته با جمعی از بدهای مخصوص و
اهل خدمت متوجه نمایشای نامه مذکور شدم. چون اعتمادالدوله بیمار بود در اردو گذاشتم
و صادق‌خان میربخنی را بجهت محافظت احوال متارابه و محاربت اردو نگاهداشتم روز
دیگر خبر رسید که حال اعتماد، لدوره منبر شده علامت پنا از چهره حوالش ظاهر است. از
اضطراب نورجهان بیگم و سبب گفتی که من به او داشتم کتاب یادیده به روز مراجعت
مودم. آخرهای روز بدیدن او رفتم و شب سکرات بود. گاه از هوش [۲۷۵ به] می‌رفت و
گاه به هوش می‌آمد. نورجهان بیگم به جانب من اشارت کرد و گفت می‌فهمید، در چنان وقتی
پن بیت نوری را خواند.

بیت

آنکه ناپسای مادر را در گر حاضر شود / در چنین عالم آرایش به بسید مهنری
دو ساعت بر بالین او بودم. هر گاه به هوش می‌آمد هر چه می‌گفت از روی آگاهی و
تعمیدگی بود. لایحه شب هفدهم ماه مذکور بعد از نصای سه گانه به رحمت جاوید
پیوست. چه گویم که درین وقته رحمت از ای بر من چه گذشت هم وزیر عاقل کامی بود و هم
مصاحب دایای مهربان.

ورد

از شمار دوچشم بستن کم / و از شمار خورد هزاران بیش
با آنکه در چنین سلطنتی بردوش اختیار او بود و بی‌ممکن و معذوریش نیست که در دخل و
تصرف همه از خود راهی نور داشت. هیچکس به جهت عرص مطلب و مهم ساری خود
پیش اعتمادالدوله نرفت که از پیش و آرزو برگشته باشد. هم دولتخواهی و کفایت صاحب
را مراعات می‌مود، و هم از بیب حاجب را حرسد و میدوار می‌داشت. الحق ایس شیوه
مخصوص زبرد از نوری که صاحب اویه جو رفعت ایردی پیوست دیگر بحود پرداخت
و روزه نور می‌گذاخت. اگر چه در صحر بجهت بر انجام مقام سلطنت و تمشت مودیدو بی
محبت به خود قر داده دست از کار می‌داشت، بکن در باطن به آتش جذابی اومی سوخت تا

آنکه بعد از سه ماه و بیست روز درگذشت. روز دیگر به پرسش فرزندان و خویشان و رفته
چهل و یک تن از مردان و اقوام و دوخته نمر در منشیان او را سرپا حمایت نموده ر یاس
ماتم بر آوردم. روز دیگر به همان عریضت کوچ نموده متوجه تماشای قلعه کانگره شدم. به چهار
مزل دریای بلی گنگا مورد اردوی علی گشت. لحدن و شیخ بیض الله چهارمین قلعه مذکور
سعادت دینی بوس دریافتند. درین مزل پیشکش راحه چننا بنظر در آمد. ملک او بیست و پنج
[۲۷۶ الف] گروه از کانگره دور تر هست و درین کوهستان ازو غمیده تر زمینداری نیست.
گریزگاه همه زمینداران ملک ملک و سب و عقیهای دشوار گدازد. تا حالی طباحت هیچ
پادشاهی نکرده و پیشکش نفرستاده بود. برادر او بر بملازمت سر فرار گشته از حبس و
مراسم بندگی و دولتموایی ظاهر ساخت. فیک شهری و معون بنظر در آمد و به بواخ و راحم
و موادش سر فرادی یافت.

به تار یخ بیست و چهارم ماه مذکور متوجه سیر فله کانگره شدم و حکم کردم که قاضی و
میرعلک و دیگر علمای اسلامی در کاب بوده آنچه شعائر اسلام و شرایط دین مستقیم محمدی
است در قلعه مذکور بعمل آوردند. بلجمه قریب بیست گروه طی نموده بر سر از قلعه برآمده شد
و به تویق ابر و سیاهان پتنگ بناد و حواریت خطبه و کشتن گاو و غره که از ایندی بنای این
قلعه تا حال نشده بود همه را در حضور خود بعمل آوردم و سجدت شکس بر موهبت که هیچ
پادشاهی ترفیق بر آن نیافته بود به تقدیم رسانیده حکم فرمودم که مسجدی عالی درون قلعه
ببایند. قلعه کانگره بر کوه بلند واقع است و در استحکام و مسانت به حمی است که تا آذوقه
لادم قلعه داری برجا باشد هفت روز به دامن آن نمی رسد و کمنه تدبیر آن تسخیر آن کوتاه
است اگر چه بعضی جاسر کوهها دارد که توپ و تفنگ می رسد اما حصار پان رازیان ندارد
و بجای دیگر بفل مکان نموده ز آسیب آن محفوظ می تواند ماند. قلعه مذکور بیست و سه برج
و هفت دروازه دارد و دور درون آن یک گروه و پانزده طناب است. طول پاو گروه و دو طناب
و عرض از بیست و دو طناب ریاده بی و ز پانزده کم بی و ارتفاع یکصد و چهارده ذرع. دو
حوض درون قلعه دارد یکی در طول دو طناب و در عرض یک و نیم طناب و بعد از فراغ سیر قلعه
به تعدادی بتخانه درگاه که به بهون مشهور است توجه فرمودم عالمی سر گشته پادیه سلامت شده
قطع نظار کن در شرفوت [۲۷۶ ب] آثار که بت پرستی آنها است گروه گروه از اهل اسلام
مساحت بعد طی نموده تدوینات می آید و به پرسش این سنگ سیاه تیرک می جوید. ردیک
بتخانه مذکور در دامن کوهی ظاهراً کانی گوگرد است و از اثر حرارت و تابش پیوسته آتشی
شعله می کشد و آن جبالامکھی نام نهاده و یکی از کسراست بت قرار داده عوام اناس را

فریخته اند.

هردمی گویند که چون زدها دیورا عمر بسر آمد و شربت مرگ چشید نهادیو را عایت محبت و تعلق که با او داشت مرده او را بدوش گرفته سردجهن نهاد و لاشه او با خود می گردانید. چون مدتی برین گذشت و ترکیب او متلاشی گشت و از هم دوریست و هر عضوی درجایی افتاد در خون شرامت و کرامت هر عضو را در آنجا عرب و حرمت داشتند. چون سر که است به عضای دیگر شریشر است درین مقام فساد ایضا را است به جاهای دیگر گری می تر داشتند و بعضی بر آنند که ایس سنگی که انجان منصوب و معبود کفار شقاوت آثار است آن سنگی نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که در قدیم بوده شکری از اهل اسلام آمده سنگی مد کور را برداشته در قور دریا انداختند. به دستوری که هیچکس بی بدان نیارست برد. و مدتها این قوغای کور و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه برهمنی برود بجهت دکان آری سی تعویض سنگی را درجایی نهاد ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من دکان را به تعویض دیدم و به من گفت که در فلان مقام مرا انداخته اند و دور مرا در باید راجه را سده لوحی و هم به طمع رد که در نذورت نخواهد آمد سعی برهمن را معشر داشته جمعی را به همراهی فرستاده آن سنگ را آورده درین مکان به عرت تمام بگذاشته اند و از سر بردگان ضلالت و گمراهی مرو چیده. الحکم عندالله

در پتخانه مد کور به سر دره که به کوه مدار شهرت یافته عبودا خان فناد جایی نفیس است از روی [۷۷۷ الف] آب و هوا و طراوت سیره و بعدقت مقام نظرگاه خورش است دو ایشان رد که از هر از کوه آب می ریزد. حکم فرمودم که عمارت موزومی درجود این مقام سامان دهند.

در پست و پنجم مد کور در پست مر جعت معطوف داشته انجان و شیخ فیض الله به عایت سپ و بل مر مراد ساخته به محافظت قلعه رحمت فرمودم. روز دوم قلعه مور پرورد محل نزول اردوی معلی گردید. بعرض رسید که درین نواحی مرغ جنگلی بسیار است. چون نا حال شکار مرغ مد کور بکرده بودم روز دیگر مقام فرموده به شط شکار خوشوقت گشتم چهار قطعه شکار شد درجبه و درنگ و صورت از مرغ جانگی مهر سی توان کرد. و بخصوصیت مرغ مد کور آن است که از پا گرفته سرگون سارید تا هر جا که میرد آوار بسوئی آورد و خاموش می باشد. بخلاف مرغ جانگی که فریاد می کند؛ و مرغ جانگی را نا در آب گرم عوطه بدهد پره های آن به سهولت کشیده نمی شود و جنگلی از عالم در ح و پرده حشک کنده

می شود از انبساط آن فرمودم که طعام بپختند و کباب کردند بدفعم ظاهر شد. هر چه کلان است گوشش در نهایت بی مزگی و خشکیست. جوانه دهنش فی الجمله لطیفی دارد. اما بدطعم است. و زیاده از یک تیر انداز بردار نمی تواند کرد. خورس اگر چه سرخ می باشد اما کباب سیاه و دود. درین جنگل نور بود بسیار است. نام قدیم نور بود دهمبر است. بعد از آنکه راجه پاسو قلعه از سنگ و منارل و پساتین طرح افکند بهمناسبت نام من نور بود گوید. تخمینا می هر از دوپه صرف این عمارت شده باشد. ضایعاً عمارتسی که هندون بهسلعه خود بسازند هر چند نکلفات بکاد برند دلنشی نیست. چون جای قابل و مرغزل دلگشا بوده حکم فرمودم که یک لک دوپه و هزاره علمه به جهت عمارات اینجا تنخواه بیاهند و منارل عالی درخورد آن سرزمین اساس نهند.

در این ولا به عرض رسید که سنیسی مویی درین تو اخی می باشد که مطلق اختیار [۷۷۷ ص] از خود دور کرده. حکم فرمودم که به حضور بیاورد که به سعیت او باز رسیده شود. عابدان و مرناشان هنوز را سرب نامی می گویند و معنی سرب نامی آنکه تارک همه چیز و به کثرت استعمال سنیاسی شده و تفصیل مراتب آنها بسیار است. و در طایفه سرب نامی چند گروه اند از آن جمله یکی مویی که از خود سلب اختیار می کند و خود را تسلیم می سازد. چنانچه مطلق زهد را به گویایی آشتا نمی سازد و اگر چه شبانرو و شبجا ایستاده باشد قلم پیش و پس نمی نهد. مچلا حرکت از اختیار آنها سر نمی دند و حکم جمده دارند. چون به حضور آوردند تفحص احوالش سرجه شد. استقامت عجیبی در حاش مشاهده افتاد به حاضر رسید که درستی و بخودی ادای خارجی از او سرزندادین برین پایهای چنله روی دو آتش به او خور. بیده شد. به نوعی بلکه این کار بهمرسئله بود که سرموئی تقبیر غیامت و بهمان استقامت بود تا از جوئی وقت و مثل مردمها او را برداشته بردند. حق تعالی رحمت کرد که سر دجایی به او نرسید. البته در مرتبه خود عرب استقامت قوی داشت.

درینولا می بدل خان تاریخ فتح کانگره و تاریخ های مسجد که در قلعه مد کور فرموده شده معروفی داشت چون خوب یافته بود نوشته شد.

قطعه

شهنشاه زمان شده چه بگير اين شاه اكبر

که شد بر هفت کشور پادشاه از حکم قدری

جهانگیر و جهان بخش و جهان دار و جهان آرا

که از بخت جوان او جهان آیم شد از پیری

به شمشیر غزا این قلعه را یگشود و تار بهش

هر د گشتا یگشود ایس فعه اقبال جها‌نگیری»

و تاریخ پای مسجد را چنین یافته

۱۰۲۹

قطعه

پوردیس شاه جها‌نگیر شه‌شده اکبر پادشاهی است که در دهر مذارثایی
قلعه کانگره بگرفت به تاقید اله ابر نمش که کند قطره اوحوفایی
شد چو رحکمش بن مسجد پرتوریا که مورد شود ر مسجد او پشایی
هفت از غیب یگشت زین تاریخ بهش «مسجد شاه جها‌نگیر بود نورانی»

در غره اسعد رمد آهی [۲۷۸ هـ] ح‌گیر وحشم واسات ریاست و امارت اعتماد
الدوله را به نورجهان یگم از روی دشتم و حکم فرمودم که نقاره و بخت از او بعد از بخت
پادشاهی می‌باید باشد. چهارم ماه مذکور حو‌لی پر گشته کهنه‌ته محل سروس موکب و لا
گشت. درین روز حواجه ابوالحسن به‌صالحی منصب دیسوامی کل سر تراز گردید و به‌سی‌ودو
هر از امرای صوبه دکن خلعت عیاب شد. ابوسعید بیره اعتماد لدوله به‌منصب هراری ذات
و پادشاه سوار سر بلندی یافت.

وفات خسرو: در این‌ولا عرض‌داس‌ت خرم‌رسیده مشتمل بر آنکه خسرو در هشتم ماه به
عارضه درد قه‌لج و دهم حیات سپرده به حو‌لی رحمت رب العالمین پیوست.
پوردهم ماه مذکور در کنار آب بهت رول دولت نهاد افتاد و ق‌مس‌ج‌ت به‌منصب مه
هراری ذات و دهر از سوار سرافر شد. راجه کش داس به‌خدمت و وحدادی دهلی ممتاز
گشت و منصب او از اصل و اضافه دهراری ذات و پادشاه سوار سر بلندی یافت.
پیش ازین قر‌ولان و سولان تعیین شده بود بدکه درشکا. گاه کرجه‌هاک جسو‌گه ترتیب
نماید. چون به‌عرض‌رسید که شکاری به‌ش‌خند در مده پیست و چهارم ماه مذکور با چندی
ر بنده‌های خاص به‌خرم شکار توجه فرمودم و از ق‌چکار کوهی و چهاره یک‌صلو پیست و یک
راس شکار شد.

درین روز به‌عرض‌رسید که ظفر ح‌ت پسر دیس ح‌ت در غریبی به رحمت حق پیوست.
سعادت‌الله پسر ور به منصب هشتصدی ذاب و چهارصد سو دسرافر از ماحتم

سال هجدهم از جلوس همایون

شب دوشنبه هشتم شهر چندی‌الاول سنه هزار و سی و یک هجری، بعد از گذشتن یک پیر

و بیج گهری و کسری، میر اعظم فروغ بخش عام، دلاسرای حمل را به بودجهای ارور خویش مورد گرداند، و سال همهم از جنوم این بیازمند به فرجی و پیروزی آغاز شد دربر روز بیجیت ارور آصف خان به منصب شهرداری ذات و سوار سرافراز گردید. فاسم خان را به حکومت صوبه پنجاب رخصت فرموده، اسب و قیل و سرو پا عنایت [۲۷۸ ب] نمود. هشتاد هزار دربر بهزیل بنگ ایچی دارای ۱۰۰ عام شد. در ششم ۱۰۰۰ مذكور مقام را اول بدلی مورد عساکر منصور گردید. قاضی خان به مجلس بخشگری سر برتری یافت. به ریس حکم شد که تا هنگام مراجعت موکب منصور در سیر کشمیر، در لاهور آسوده بسربرد. به اکبر قلیخان کهکمر قبل عنایت شد.

چون دلیز لا مکرر استماع شد که دارای ایران از حرمان به عزم تسخیر قندهار شتافته اگرچه این حرف نظریستهای مابق و حال عنایت بعید می نمود و حساب دور بود. که این رسم پادشاه بر رگه چنین سکی و بی حوصگی به کار بود و یوسته اوسی بدای از بندهای می که با سیصد چهارصد سوار و کر درندها باشد، خود بیاید. اما رآیجا که حرم و احتیاط از شرط جهاداری و لوازم سلطنت مست دیرا بعایدین بخشی احدیان را با فرمان مرحمت عنوان برد خرم فرستادم که با عساکر پیروزی مائو و بلان کوه شکوه و نوبخانه عظیم که در آن صوبه به کومک او مقرر بوده به سرعت هر چه تمامتر خود را به ملازم رسانند که اگر بی حرف مفروض به صدق باشد، اور با لشکری از حساب و شمار بیرون و جزایه از حد و اندازه افزون فرستاده شود تا نتیجه عهد شکنی و حق باشناسی را بدیابد.

هشتم ۱۰۰۰ مذكور سرچشمه حسن ابدال منزل شد. فدایخان به منصب دوهرداری ذات و هراسواز سرافراز گردید. بدیع الرحمن به خدمت بخشگری احدهای مقرر گشت. در دوازدهم ۱۰۰۰ مذكور روز جمعه مهاسه خان از کابل آمده ملازمت نمود، سعادت زمین بومی دریافت، و مورد لطاف روز فروز گردید. صلح به صیغه بدر و ده هزار روپیه به رسم تصدق گذراند. حواجه ابوالحسن تابیان خود را آراسته به مقر در آورد. هراسوز پیچده سوار خورش سپه به نام درآمد که از آن جمله چهارصد سوار برق انداز بود. [۲۷۹ الف] در منزل مذكور شکار قمره طرح فکنده می و سه رأس از قنقدار کوهی و غیره به تبر و تفنگ اساحتیم دربر ولا حکیم مؤمن به وسیله رکن السلطنه مهبت خان دولت ملازمت دریافت. از روی قدرت و دلیری متصدی علاج شد. امید که قدم او مبارک باشد. منصب امن، الله پسر مهانبخت دوهرداری ذات و هزار و هشتصد سوار مقرر شد.

بر دهم، صدهر پگهنی مورد بارگاه قیل گردید. و پیش طرف در آجا آراستگی یافت.

مهابت خان رخصت صوبه کابل فرموده، سپ و فیل و خلعت لطف مردم منصب عتد خان
پنجهراری ذات و چهار هزار سوار حکم شد. و چون بده قدیم خدمت و بسیار پیر و ضعیف شده،
به صاحب صوبگی گره سرازیر ساختیم؛ و چون ست قلعه و حرا این به جهنم و معرودا ختم؛ و به
عنایت اسپ و فیل و خلعت ممتاز ساخته رخصت فرمودم. بیست و بیستم در گهاتی کتو رخت
از دقتان از کشمیر آمده سعادت آستان بوس دریافت.

دوم اردی بهشت ماه در حظه دلگشای کشمیر بروس جلال ندی افتاد. میر میران به منصب
دو هزار و پانصدی ذات و چهار هزار و چهار صد سوار سر فرار گردید. و زمین و لا به جهت رفاهت
احوال رهای و بیابانی مرسوم موجودی ر بر طرف ساخته، و مان شد که در کل ممالك مجرومه
به علت موجوداری مزاحمت برساند. و بدست خان خبر و رک به منصب دو هزار و ذات و هفتصد
سوار ممتاز گشت.

در تاریخ سیردهم، به صوابدید اعیان، خصوص حکیم مؤمن اربای چپ قصد نموده سنگ
شدم. به مقرستان سواد، به حکیم مؤمن سرازردب انعام شد. حسب الاثناس حرم منصب
عبدالله خان شش هزار و مقرر گشت. سرازردب خان به عایت بقاره امت زد گردید. به دو خان اورک
از قندهار آمده دولت رعی بوس دریافت. صد مهر به صیغه ندر و چهار هزار و پیه به دسم
تصدیق گذارید. مصطفی خان حاکم نهته شاهنامه و حصه شیخ نظامی مصور به عمل سنادان
با دیگر تحفه به رسم پیشکش فرستاده بود؛ به نظر درآمد.

غره خورداد ماه الهی لشکر خان به منصب چهار هزار و ذات و معززاد سوار سر بندی
رفت. به میر جملة منصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار [۲۷۹] سوار عنایت شد. از امرای
صوبه دکن بریں موجب به اخصابه منصب سرازردب گردیدند؛ سرداران سهراری و دوزارو
به قصد سواد، سرچند خان دوزارو پانصدی هزار و دویست سواد؛ پانی خان دوزارو پانصدی
دو هزار سواد؛ شرده خان دوزارو پانصدی هزار و دویست سوار جانشان پادخان دوزاری ذات و
دو هزار سوار میرا و لی دوزارو پانصدی هزار سوار؛ میرا بدیع السرمای پسر میرزا شاه رخ
هزار و پانصدی ذات و سوار راهدان هزار و پانصدی هفتصد سواد، عقید نغان هزار و دویست
مصلح سواد، ابراهیم حسین گلشیری هزار و دویست، فشد سواد، ذوالفقار خان هزار و ذات
پانصد سواد، راجه گنجنگه و همت خان به عایت بقاره ممتاز گردیدند.

دوم تیر ماه الهی سپید به پیر به خطاب مصطفی خان سرازردب گردید، و بقاره پیر مرحمت
شد. درین ولا تهور خان ر که از خدمتگذاران نزدیک است با فرمانی مرحمت هوان به طلب
فرزند انجاسند شاه پرویز رخصت شد. پیشی ادبی به چند روز هرا بخش مصلحان قندهار مشتمل

بر عریضت دارای یران به کشمیر ندهار رسیده بود خاطر صداقت آئین نظر بر سینه‌های گلشده و
حالی تصدیق این معنی نمی‌سود تا آنکه درین ولا عرضداشت فرزندخان جهان رسید که شاه
عباس با لشکرهای عراق و خراسان آمده قلعه قندهار را محاصره نمود. حکم فرمودم که ماعنی
به سبب بر آمدن از کشمیر مقرر شد، وخواجہ ابو الحسن دیوان و صادق خان بخشی بیشتر از
مركب منصور به لاهور شناخته تا رسیدن شاهزاده‌های عالی مقدار با لشکر دکن و گجرات و
پنگله و بهار و جمعی را امرایی که نذر کاب ظفر قرین حاضر شد و آنچه پس‌دینی از محال
چاگیر خود پرسید، نزد فرزند خان جهان به ملتان روانه سازند. و همچنین نوپخانه و حلقه‌های
فلان مست و مخز به وسلاح خانه سامان نموده، فرستند. چون مابین ملتان و قندهار آب‌دانی
کمراست و تهیه آذوقه درستان، لشکر گران صورت پذیرد، بنا برین [۷۸۰ الف] مقرر شد که
غله قروشان را که به اصطلاح هند بجاده گویند دلاعا نموده و زر دانه مقرر نمایند که همراه
لشکر ظفران باشند تا در ممر آذوقه مردم تنگی نکند و اینجا بنجاده طایفه است مقرر بعضی
هزار گاه بعضی بیشتر و کمتر به تفاوت می‌دارند، وظله در بلوکات به شهر آورده می‌فرستند و
در لشکرها همراه می‌باشند و در چنین لشکری غالباً چند هزار گاو بلکه بیشتر همراه خواهد بود.
امید که به توفیق کریم کارساز به حدت و آلات سامان شود که تا اصفهان که پای تخت دوست
هیچ‌جا کامل و توقف روی ندهد. به خان جهان فرمان شد که رینهاد تا رسیدن شد کمر منصور
از ملتان قصد آن جامب نماید، واضطراب نکند، و گوش بر آواز حکم دارد، و بهادر خان
دوزبک به نهایت آسیب و سرو پا سرانجام رگشته، به کومک لشکر قندهار مقرر شد. و اصفهان به منصب
دوهرانی ذات و همنصد و پنجاه سوار ممتاز گردید.

چون به عرض رسید که قرائ کشمیر در دستان ز شصت سرما مصت می‌گشتد و به
سختی و دشواری می‌گذرانند حکم فرمودم که قریه‌ای از اعمال کشمیر که چهار هزار دویبه
حاصل بود، باشد حواله ملاطوب اصفهانی نمایند که در وجه لیاقت فرا و گرم کردن آب به
جهت وضو ساختن و مساجد باید که صرف نمایند چون به عرض رسید که زمینداران کشور
بار سرآمد و حصان برداشته به‌فته و فساد پرداخته‌اند، به اردانخان حکم شد که گرم و چوپان
شناخته پیش از آنکه حدود را قاپم سازند تشبه بر اصل نموده بیخ فساد آنها بر کند.

درین تاریخ دین‌الفاطمین که به طلب حرم رفته بود آمده ملائمت نموده و معروض داشت
که فرزند او این است که ایام برشکال و در قلعه مدور گذرانیده، متوجه درگاه شد عرض
داشت او خوانده شد. از شعواء مضمون و ملتسانی که کرده بود بویا خبر می‌آید، بلکه آثار
بسیاری ظاهری شد. لاجرم فرمان صادر شد که چون او ادایه آن دارد که بعد از برسانت

موجہ ملازمٹ شود پاید کہ ر امرای عظام ویدہہسای در گاہ [۲۸۰ ب] کہ بہ کسومت و مقرند خصوص از سادات بارہہ و بخاری و شخرادہ و قباں و جیوب تمام را بہ در گاہ روانہ سرد و بہ میرزا رستم و اعتقاد جان حکم شد کہ پیشر بہ لاهور شافتہ استعداد لشکر قندھار میداد بہ مشارایہ یک لک روپہ بہ رسم مساعدت عنایب شد و بہ اعتقاد خان قدرہ مرحمت فرمودم از دینان کہ بہ سیہ و تادیب مصلدان کشتوار سناقتہ بود، بسیاری را بہ قتل رسانیدہ و از سر موصلط بودہ، و استعکام دادہ بہ خدمت پیوستہ مصلدان کہ بہ خدمت بحشیگی سری لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مہم بہ انجام رسید حسب لایسماس مشار لہ طلب شدہ بود، دین تازیخ آمدہ آستان ہوس نمود

از شرایب آنکہ چون در حرم برای عصمت دادہ سرو رسیدی کہ چہ رزہ پارہ ہزار روپہ قیمت داشت گم شد جو نگرای معجم بہ عرض رسانید کہ درین دوسہ روز پسا می شود و صادق خان زمل مروض داشت کہ در ہمبر دوروز از جایی بہ ہم می رسید کہ بہ صفا و پاکیزگی متصف باشد، مثل عباد خان و جایی کہ مخصوص بہ بد و وسیع و مثال باشد، و عودت دہی عرض کرد کہ درین روزی پیدا خواہد شد، و عودت سفید پوست از روی شگفتگی آورده بہ دست حضرت خواہد داد، قصا و روز سوم یکی از کتب ترک در عیدینہ یافتہ بہ خوشحالی تمام تسم کتب بہ دست می داد چون سخن ہرمہ یکی نشست ہر کدام بہ نام خاطر خواہ سرائر گردیدند، چون خالی از شرایب بود نوشتہ شد دریں و لا کوکب و حجت گارخان و غیرہ دوازدہ ہزار پندہای بودیک و ہمسری مری صوبہ دکن تعین فرمودم کہ اہتمام شایستہ نمودہ بہ سرعت ہر چہ سماتریہ در گاہ حاضر سازد کہ بہ لشکر فروری نثر قندھار مرستادہ شود.

نصرف نمودن شاہ جهان در جاگیر سورجہان بیگم و شہریار و برخاستن گرن قتبہ و مسانہ دین پیام مکرر بہ عرض رسید کہ خرم بہ بعضی از محان جاگیر سورجہان بیگم و شہریاری حکم حسب نصرف در رسانختہ، از جمعہ پرگتہ دھولپور کہ در جاگیر ہرند شہریار و دیوان اعلیٰ سخراہ شدہ بود، دریا نام افغان را از سوکران خود با جمعی مرستادہ و ازہ شریف الملک ملازم شہریار کہ بہ فرجنداری آن حدود مقرر بود جنگ کردہ و کس بسیار از طرفین بہ قتل رسیدہ شد، اگرچہ از توبہ او در مہماست دور حساب و بہ معقول کہ در عرض داشت خود بہ اظہار آن جرأت نمودہ ہسود ظاہر می شد کہ حسن او برگسہ اسب لیکن از اسماعیل خان میفش گسب کہ حوصہ اور گنجایش یں [۲۸۱ الف] ہمہ ضایع و تریست کہ در حق او شدہ بود نبود، دہشتی خصل پذیرفتہ، با بریں راجہ روزافزون کہ از

نعمتگارین مزدیت ہوں مرد و فرستادہ ازین جرأت و بی باکی بدیریں فرمودم؛ و فرمان شد کہ بعد ازین ضبط احوال خود نموده، قدم ز جادو معمول و شاہراہ ادب بیرون بہد، و بہ محال جاگیر خود کہ از دیوان اعلیٰ تمخواہ یافتہ حرسہ باشد، و بہار آردہ آمین بہ ملازمت نماید و جمعی از ہندوہا کہ بجهت یورش قندھار طلب شدہ رود رو بہ درگاہ و لا سازد، و اگر خلاف حکم بہ ظہور رسیدند عتاب خواہد کشید۔

درین ولا میر ظہیر الدین بیوہ میر میران پسر شدہ نعمت اللہ مشہور از ایران آمدہ، ملازمت نمود خلعت و ہشت ہزار درپ اندام شد۔ جالہ دکنی با فرمان عنایت عنوان نزد راجہ رستگ دہرخصت یافت کہ سرویی نمودہ حاضر سازد۔ قبل ازین بنا بر عنایت و مرحمت سرشار کہ بہ خرم و نوریدان از داشتہ درہنگامیکہ پسرش را بیماری صعب دست دادہ بود بہنور قرائدادہ بودم کہ اگر حق تعالی اور ببخشد دیگر شکار بندوں نکم، و ہیچ جانداری بہ دست خود آردہ ندارم؛ و اب این مل رھوس کہ مرا بہ شکار ہست خصوص بہ شکار بندوں، مدت پنج سال پیرامون آن نگشتم، درین ولا کہ خاطر از کردار او گرائی پذیرفت، بار بہ شکار بندوں توجہ فرمودم، و حکم کردم کہ ہیکس را بی بندوں در دولخان بگذاردند در ننگ مدت اکثری از ہندھا را ذوق بندوں اندازی شد و نوکن ہندھا بہ جهت مجرای خود بہشت اسب ورزش رسانیدند۔

دریست و پنجم ماہ مذکور مطابق ہستم شوال در ساعت سعود مختار از کشمیر متوجہ لاہور شدم۔ بہاری دامن بھمن را با فرمان مرحمت عنوان نزد را تا کرن فرستادہ کہ پسر او را با جمعیت بملازمت پیوردد، میر ظہیر الدین بہ منصب ہزائی ذات و چہار ہلہ مراد سرامرز شد و چون بہ عرض رسید کہ [۲۸۱ ب] قرض داداست دہ ہزار روپہ انعام فرمودم۔

قرۃ شہر یو رماہ الہی سرچشمہ اچھول مرل شاط شد۔ دوو میاد کشمیرہ در پیرسک بزم پیانہ ترتیب یافت۔ درپو روز میمون فرزند سعادت مند شہر یار تسلیم نعمت قندھار و تسخیر آن دہر نمودہ بہ منصب دوو رده ہزائی و ہشت ہزار سو در سرامر ازی یافت، و خلعت خاصہ بانادری تکہہ مرو رید عنایت شد۔ درین ولا سوداگری در دانہ مراد ہد کلان از آنکہ دوم آردہ ہوں یکی از آن پشمال و ربع و دوم بلک صرح رو کمتر ہردو بہ شصت ہزار روپہ ہر چہاں بیگم خریدہ درین روز پیشکش کرد۔

روز جمعہ بہ صلاح دیب حکیم مؤما از دست قصد سوادہ سیک شدم۔ بمقربخان کہ درین من بدلوئی دارد و ہمیشہ او قصد من می کردہ و ممکن کہ ہرگز خط نسکرده باشد دو ہر خطا کرد۔ بعد از آن قاسم پراشدردہ او قصد کرد۔ خلعت و ہزار روپہ بہ مشارالہ و دہ ہزار روپ بہ

حکیم مؤمنان نام شد. میرخان حسب الاثم من خان جهان به منصب هزاروی پهلوی به صد سوار
سرا را در گشت، در بیست و یکم ماه مذکور جشن ورن شمس آراستگی یافت، و سال پنجاه و چهارم
از صرا این یارمند درگاه الهی به بیار کی و فرخی آغاز شد. امید که مسلت صبر در مرصبات
الهی مصروف باد. در بیست و هشتم به سیر آیش اوهر رفته شد، چون پنجاه مذکور به خوبی
و گوارایی مشهور بود. با آب گنگ و آب دره لاریم ماشه میبکتر شد. در سیام مقام هیوه پور محل برول
به ده گاه اقبال گشت. با آنکه اود تعلق خلعت کشتار را خوب کرده، چون رعایا و سکنه کشمیر
از طرف سواد و شکوه می نمودند. اعتقاد خان را به صاحب صوبگی کشمیر صرور از ساخته اسب
و خلعت و شمشیر خاصه دشمن گذار به او عنایت فرمودم، و از دتخان را به خدمت لشکر ندهار
تعیین نمودم.

گور سنگه راجه کشتو از که در قلعه [۲۸۲ الف] گوئی مفید بود از حسن پسر آورده
کشتو از به او عنایت نمودم. و سب و خلعت و خطاب راجه به او لطف شد و حیدر ملل را به کشمیر
فرستادم که از دره لاری جوی آب به باغ نورافز یابد، و سی هزار روپیه به جهت مصالح و آجوره
آن مرحمت شد. در دهم ماه مذکور از کوهستان جموهر آمده در بهنیر برول تعاقب افتاد. روز
دیگر شکار قمرغه کردم. داور بخش پسر خسرو را منصب پنجهاری ذات و دوزار سوار هایت
شد. در بیست و چهارم از آب چسب صرور فرمودم. میرد رستم از لاهور آمده ملازمت نمود و
هم در بین تاریخ افضل خان دیوان خرم عرض داشت اور آورده ملازمت نمود. بی اعتدال بهلی
خود را بپای معدوت پرشاید، او را فرستاده که شاید بهیتل و چوب زبانی هکاری از پیش
لواند برد، و اصلاح نظم واری او تسوید نمود. من خود صلاح توجه فرمودم و رویدادم.
عروجه ابوالحسن دیوان و صدق خان بخشی که به جهت سامان لشکر قندهار بیشتر به لاهور رفته
بودند سعادت آستان بومی دریافتند.

هرة آبان ماه الهی امان الله پسر مهابت خان به منصب سه هزاروی و هفتصد سوار سرافراز
گردید. فرمان مرحمت عنوان به طلب مهابت خان فرستاده شد. درین و لا عدا لله خان را که به
جهت خدمت قندهار طلبیده بودم از محال جاگیر خود آمده رومی بوس نمود. در چهارم ماه
مذکور به بیار کی داخل لاهور شدم. انصاف خان به منصب دوزار و هزارویا صرور اوسر پندی
یافت. به دیوان عظام حکم فرمودم که جاگیرهای خرم را که در سر کار حصار و پان دو آب و
این حدود تنخواه دارد در طلب جمعی از بلدهائی که به خدمت قندهار مقرر شده اند تنخواه
نمایند و او عرض این محال از صوبه مالوه و گجرات و دکن و هر جا می شود استه باشد منصرف

گردد افضل بخان را خلعت داده [۲۸۲ ب] رحمت نمودم. فرمود شد که چون صوبه گجرات و مالوه و دکن و خاندیس بهار عنایت شده بدین جاها به هرجا خواهد محل اقامت قرار داده به ضبط آن حدود پرداخت و جمعی از بنده ها را که به جهت یسودش قتلها طلب شده و سر اولان به آوردن آنها تعیین شده رفته اند رود بدو نگاه بمرستند و بعد این ضبط احوال خود نموده از برآمده درنگذرد، و الانذامت خواهد کشید.

دین روز اسب نیچای اول که در طوایل خاصه امتناز داشت به عید الله خان صیبت شد. در بیست و هشتم ماه مذکور حیدر بیگ و ولی بیگ فرستاده های دارای ایران دولت بد پا کنند. بعد از ادای مراسم کودش و تسلیم نوشته شاه را به نظر در آورند. فردنظخان چهلی حسب لحکم حریطه از ملتان رسیده ملازمت نمود. هر دو مهر و هرازد رویه و هژده سپ پیشکش گذرانید. می بتخان به حسب شش هزاری ذات و پنجه از سوار سرافراز شد. به میرزا رسم قبل عنایت نمودم. راجه سازنگدیو در به سزا ولی راجه سنگدیو تعیین فرمودم که او را به سهرت هر چه تماثربه درگاه حاضر سازد.

هفتم آذرماه الهی اینجای شاه عباس را که به دفعات آمده بودند خلعت و خرجی داده رخصت فرمودم. کتابتی که در معذرت نامه ها مصحوب حیدر بیگ ارسال داشته بود به جوابی که نوشته شده درین اقبال نامه ثبت نهاد

کتابت دارای ایران: سایم و هوایی که ز نعمات اجابت آن غنچه مراد شگفته بکشت مزای مشم بگانگی باطن و لواصع مدحاتی که ز نعمات خلوصش انجمن اتحاد متورگشته ظلمت زدای غائله بگانگی گردد، و عطر برم خلت و ولای اعلی حضرت خل الهی و شمع جمع صدف و صبا آن مور پرورد الهی گردانید، مشهود رای انوار و مشکوف صیر منیر ضیا گسرمی گرداند [۲۸۳ الف] که بر دل داش بسند و خاطر آسمان پیوند آن بر در میان بر ابر که آئینه چهره دانش و پیش و مرآت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بود که بعد از سروح قطبه ما گزیر بواب شاه جنت مکن طیب آشنایی انار الله برهانه چه قسم قضایا در ایران روداد و بعضی ممالك از تصرف مسویان دین دودمان ولایت مکن بیرون رفته بود چون این بیارمند درگاه بی نیاز بقدر امور سلطنت شد به همس تسوئیات ربانی و حسن توجه دوستان، نزاع جمیع ممالك مردوئی که در تصرف مخالفان بود نمود. چون قندهار در تصرف گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود می دانستیم متعرض آن نشده از عالم اتحاد و برادری مترصد بودیم که ایشان نیز به طریق آبا و جداد عظام جنت مقام خود در تقوی بخش آن توجه مبذول فرمایند. چون به بغافل گذرانید مکرر به نامه و پیغام و کتابیه و مریح طلب آن نمودیم

که شاید در نظر همت پشایان این محترم ملک قایل مصایقه نبوده مقرر فرموده بینه که در تصرف اولیای این خاندان داده، ربع طعن دشمنان و بدگویان، و قطع باندداری حسدان و عیب جو بان گردد؛ و جمعی بیشتر این امر را در عذر تعویق بداحسد و چون حقیقت بین معلومه در میان دوست و دشمن اشتباه است و از آن جانب جوابی مشربرد و قبول نرسیده، به خاطر طعنه طر رسید که طرح سیر و شکار قندهار اسدایم که شاید بدین وسيله گمشته های بان برادرانم دار کامنگار، در روی دو بطالفت و خصوصیتی که در میان مسالوک است موکب اقبال را استیصال کرده به خدمت شرف نابر گردند؛ و مجدداً بر عاتق این رسوخ قواعد یگانگی طرفین طعنه گردیده، عذر بان کوتاهی حاصل شده و بدگویا شود بدین عربت بی برق قلعه گیری متوجه شده، چون بانگامی فرموده رسیدیم منشور [۲۸۳ب] عاصفت مبنی بر اظهار سیر و شکار قندهار به حاکم آنجا فرستادیم که همان پذیرا باشد، و عزت آند را خوچه، قی کر گیرا قذر طلب فرموده به حاکم و امرئی که در قلعه بودند پیام دادیم که مین اعلیحضرت پادشاه طلاله و یواب همایون ما بعدایی نیست، و الکائی که هست از هم دیگر می دیم؛ ما به طریق صبر متوجه آن صوبه ایم چنان کند که کلفت خاطر به هم رسد، ایشان مصموم حکم و پیغام مصصحت بجام دا به گوش حقیقت بوشی شنیده و مراسم الفت و اتحاد جایی را منظور داشته، اظهار تمرد و عصیان نمودند و ما به حوالی قلعه رسیده باد عزت آند مشرابیه را طلب فرمودیم، و آنچه لازمه تصحیح بود به او گفته و رساندیم، و تاندر و دیگرها که مسوده را نیک فرمودیم که بر امور مصصرت نگردند به صاحب سودمند بیامند؛ و در محالفت اصرار نمودند، چون پیش از این مسامحه گنجایش نه داشت بشکر قرباناش با وجود عدم سباب قلعه گیری، به تسخیر قلعه مشغول شده در اندک مدت بسرح و بازه را با زمین یکسان ساخته که بر اهل قلعه تنگ شده و امان خو ستنده، نیز همان ر بطه محبت که از قدیم الاهام و بیابین بین دو سلسله رفیع مسوک بوده، و بطریقه برادران که مجدداً ز زمان میرانی آن اورنگ نشین باد گاه جاء و جلال میان پشاد و یواب همایون، به نوعی استقرار یافته که رشک و فوری سلاطین روی زمین شده است منظور داشته، به مقتضای مروت جلی تقصیرات و دلالت ایشان را به عموم مقرر فرموده، مشمول عنایت ساخته، سالد و غانما به اتفاق چند بیگت یوزباشی که از صوفیان صادق این حساسان است روانه درگاه اعلی گردانیدیم حق که سیاد و دد و اتحاد و مودتی زمکشی در جانب این و لاهوری نه به مرتبای میشد و مستحکم است که به جهت صدور بعضی امور که به [۲۸۴ الف] حسب تقدیر از مکمل امکان به منصبه ظهور آمده باشد حطل پذیر گردد.

پست

میان و تو رسم جدا نمواند بود بحر طریقه مهر و وفا نتواند بود
 مرجو آنکه از آن جانب نیز همین شیوة مسرعیه سلوک بوده، بعضی امور جزئی را
 منظور اینست که آنگاه که در آن زمان مودت اگر خدشهای بر عارض لغت ظاهر شده باشد، بهجس معلومت
 ذاتی و محبت درونی دراز له آن کوشیده، گلشن همیشه بهار یکدلی و یگانگی را سرسبز و خرم
 داشته، همگی همت گردون اساس به مایه مایه وفاق و نصیبه ماهر اتفاق که نظام بهش انفس
 و آفاق است، مصروف و مایه و کل ممالک محرومه ما را به خود متعلق داشته به هر کسی که
 خواهند شصت کرده اعلام بخشند که بلامضایقه به اوسپرده می شود. این جزئیات را خود چه
 عبار باشد، امرا و حکامی که در قلعه بودند گرچه مرتکب امری چند که مثالی مراسم دوستی
 باشد شدند اما آنچه واقعه شده از جانب ماست و ایشان آنچه لازمه نوکری و شرط جان سپاری
 بود به تقدیم رسانیدند. یقین که آن حضرت میر شفقت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال
 آنها فرموده و را از ایشان شرمند و محرومند صاحب زیاده چه اظناب دود همواره برای فرودان
 سای هم آغوش قایمات صبی یاد

جواب مکتوب شاه ایران سپاس مهر از ملاپس حد و پاس و ستایش مبرا از
 آلائش تشیه و التباس یگانه معبودی را در خود است که استحكام عهد و موافق پادشاهان عظیم الشان
 را موجب انتظام سلسله آفرینش و التیام فرمانروایان جهان را باعث رفاهیت و آسایش و مسرت
 امنیت و آرامش حلالی و عید که و دایع بدایع حضرت آفریدگار داد و گردانیده، مصلدان این بیان
 و مزید این برهنه مراقبت و اتحاد و مراهبت و و داد است که فی مابین این دو دودمان روح انسان
 تحقیق پذیرفته و در دودمان دولت روزافزون ما تجدید [۲۸۷] و به مایه ای مؤکد و مشید گشته که
 محسوس سلاطین زمان و عواقب دوران است، و آن شاء جم جاه ستاره سپاه فلک پادگاه دار گروه
 در پلوس شکوه، پند و سرکیانی شایسته تعذت خسروانی، شجره پرومت و باض سلطنت و
 بهت، بهال بوستان نبوت و ولایت، تقاوت دودمان علوی، و خلاصه انجاسان مقبری، بی میب
 و بعضی در صدد اسردگی گلزار محبت و دوستی و احوت و یگانگی که با بفرامی زمان و
 اختلاف ادوار دورن مکن شش عبدخل بر ساحت قاض آن بیست شدند

ظاهرا رسم اتحاد و یگانگی فرمانروایان جهان این بوده که در عین استحكام احوت
 دوستی که قسم به سر یکدیگر میخورده باشند با کمال مراقبت روحانی و مصادقت جسمانی که
 فی مابین بهجان مضایقه نباشد تا به ملک و مال چه رسد، به این روش به سیر و شکار
 ۳۹۹

صدحلت بر محبت بشر در قاصص

از ورود مکتوب محبت طرر که در معدرت سیر و شکار قندهار مصحوب سعادت نصایب
 خلد رنگ و ولی بنگ ارمال داشته بودند مشعر بر صحت دات ملائک صفات بود. گلهای
 نشاط را بساط پرروی روزگار خجسته آذر شکفت. بسوی گیتی آرای آد برادر کامکار عالی
 مقدار بختی و محتجب نماید که نا رسیدن رسول فرجده پیام رینلینگ به درگاه آسمان جده،
 اظهار به مر اسله و بیغام در باب حواش قندهار شده بود. در حسی کسه مایه سیر و شکار خطه
 دلگشای کشمیر مشغول بودیم دناد را ندکن در کوته بدیشی قدم ارجاده اطاعت و بندگی
 بیرون نهاده طریق عصیان ورزیدند نهاد بردست همت پادشاهان تنیه و تأدیب کوتاه بدیش
 لازم شد، و رایات حضرت آیات به دارالسلطنه دهور درول احلال فرموده، فررت بر خود دار
 شده جهان را با لشکر ظفر اثر بر سر آن بی عاقلان تعس [۲۸۵ الف] فرمودیم و خود متوجه
 دار الخلافه آگره بودیم که رینلینگ رسید و مر اسله محبت امرای آن ریت بخش اورنگ
 شاهی در مصیبت آن عوید درستی بر خود شگون گرفته به قصد دسح شردشمان و معسنان
 متوجه دار الخلافه آگره گشتیم در آن رقیه گهر بر در بر اظهار خواهش قندهار شده بود،
 زینلینگ به ریائی ظاهر نمود. در جواب آن فرمودیم که ما را به آن سر در کامکار هیچ جبر
 مصیقه نیست، انشاء الله تعالی بعد از سرانجام مهام دکن به نوعی که مناسب دولت باشد
 شما را رحمت خواهیم ساخت. چون طی مسافت دور و دراز کرده آمده چند روز در دارالسلطنه
 لاهور از کوشت راه آسوده شو که ترا طلب خواهیم نمود.

بعد از رسیدن به آگره که مستقر حلافت اسب مشارالیه را طلب فرمودیم که رحمت
 فرمائیم چون عنایت الهی قرین حال این نیرمند درگاه ایرد است خاطر و قنح و پرداخته
 متوجه پنجاب گشتیم و در صدد آن شدیم که مشار لیه را روانه گردانیم. بعد از سرانجام بعضی
 مهمات ضروری به جهت گرمی هوا متوجه خطه کشمیر که در لطافت و بر اهت آب و هوا مسلم
 الثبوت سیاحان ربیع مسکون است، شدیم. بعد از رسیدن به آن خطه دلگشا رینلینگ را به
 واسطه رخصت طلبیدیم که خود به سعادت متوجه شده سیر گلهای زهت بخش فرح فرای
 آنجا ریت به یگ به او میایم. درین نه خبر رسیدن برادر کامکار به حرم تسخیر قندهار،
 که هرگز در خاطر خطور نکرده بود، رسید. خبرت تمام دسب داد که کوره دمی چه خواهد
 بود که خود به سعادت به تسخیر آن متوجه شوند، و چشم از آن دوستی و بر دردی پوشیده دارند
 با وجود آنکه مستحبران راست قول در مس گفتار خبر می رسانند باور نمی کردیم بعد از آنکه

این خبر محقق شد در ساعت [۲۸۵ ب] به عیدان بزرگان حکم فرمودیم که از رهای آن برآمد
کنندگان تیب و در نمایه و تا حلقه سر رشته برآوردی مستحکم است و مرتبه و درجه ایسی
افت و یکجونی را برابر به عالم نمی گردیم، و هیچ عطیه را به آن نمی مسجیدیم. قسماً لایق و
مناسب برانده و صداقت آن بود که تا آمدن ایلچی صیرمی فرمودند شاید به مطلب و بدعلی که
آمده بود کامیاب به خدمت می رسید. قبل از رسیدن ایلچی مرتکب چنین حاشه شدن آبا اهل
دورگاران نقض پیرایه عهد و صداقت و سرمایه مروت و ثروت کدام طرف خواهند ساخت. الله
تعالی در جمیع آوان حافظ و ناصر و مبین باد.

بعد از رخصت فرمودن ایلچیان همگی همت به تهیه لشکراندها، مصروف داشته بودند
خان جهان را که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود و سبب خاصه با شمشیر و خنجر مرصع
و خنجر عنایت سوهه، به طریق متقلای رخصت فرمودم که تا رسیدن شاهزاده شهریار با عا کر
نظیر آثار در ملتان توقف نموده منتظر حکم باشند و باقرخان را که بوجداد ملتان بود به درگاه
والا طلب نمودند، طی قی بیگ «درمن» به منصب هزاره پانصدی سرافراز ساخته، به کورنگ
مشارالیه مقرر داشتیم و همچنین میرزا رستم را به منصب پنجهزانی پانصد مرتبه گردانیده در خدمت
آن فرزند به لشکر مکرمه کور تعیین فرمودم. لشکرخان از صوبه دکن آمده ملازمت نمود از تعینات
لشکر مکرمه گشت. افتداد افغان و میرزا عیسی ترخان و مکرمخان و دیگر امرا که از صوبه دکن
که محال جاگیر خود آمده بودند اسب و خصلت لطف نموده به همراهی جان جهان رخصت
نمودم.

عمدة السلطنة آصف خان را به دار الخلافه آگره فرستادم که کل خزانة بهرو در پیه که
از آغاز سلطنت حضرت هوش آشیانی الهاد الله برخاسته تا حال فسرهم آمده به درگاه یارده
اصالتخان پسرخان جهون به منصب دوهزادی سرافراز سرافراز یافت. محمد خلیع بسکش
صوبه ملتان به خطاب [۲۸۶ الف] عباسی ممتاز گشت. شریف وکیل فرزند سعادت مند شاه
پرویز را و رخصت فرمودم که به سرعت درجه تمام ترافقه آن فرزند را با لشکر صوبه بهار به
ملازمت یارود. فرمان مرحمت خزان به خط خاص نوشته تأکید بسیار در آمدن او نموده شد.
دین تاد بیخ میر میران نیره شاه نعمت الله به مرگ مفاجعت و دین حیات سپرد امید که از اهل
آموزش باد. میر دایبگه فر اول باشی را قبل مست دیر کرد و کشت خدمت او را به امام بودی
فرمودیم.

چون از مرضی می که در سال پیش ازین عارض شده بود و هنوز هست دل و دماغ
همراهی نموده که به سودات و وقایع توانم پرداخت؛ دین ولا که معتدلخان از خدمت دکن

آمده سعادت آستان بومی دریافت، چون از بلندهای مزاجدان و شاگردان سخن فهم بود، و سابق نیز سرورشن این خلعت و ضبط و قایم به عهد او بود، حکم فرمود که از تساریخی که نوشته شده مشارک به خط خود بوسند، و در دیل مسودات من داخل سازد آنچه بعد ازین مباح شود، به طریق دود سامیحه سوده نموده و به تصحیح من رساییده و به باقی می سپرده باشد.

دنباله جهانگیر نامه - نگارش: معتمدخان

دربین یام که همگی همت جهانگشای به تهیه لشکر قندهار و بدرار آن کار مصروف بود خبرهای باخوش از تغییر حال و بی اعتدایهای خرم بعرض می رسید و موجب فوجش و توزیع حاضر می گشت بنا بر این موسوی خان را که از بلندهای با اخلاص و مزاج دان بود بگزارادن پیامهای تهدید و ترغیب و بیان بصیرت هوش فرا برد آن پیدولت فرستادم که به رهسوی سعادت ابرا از گران خواب غفلت و غرور بیدار سازد و نیز بر درآمدهای باطل و مقاصد ناسد و ثلوث حاصل نموده بطنعت شتابد تا به هر چه مقتضای وقت باشد بعمل آید.

غره بهمی ماه چنن ورن قمری آراسته گردید. درین جشن [۲۸۶ ب] همایون مهابت خان از صوبه کابل رسیده سعادت ملازم دربارت، و مورد عناایت خاص گشت. یقوی بخان بدحشی را به صیت بقاره بلند پایگی بخشیده به صوبه کابل تعیین فرمود.

درون موکب همایون به آئینه مقرون این حال عرض داشت، اخبار خان آرا گره رسید که خرم با لشکر مکبت اثر از ماندو روانه این صوب شده، ظاهراً خبر طلب خرم را شنیده آتش در بهارش افکند و همان اختیار از دست داد و پناه به روانه شد که شاید در نندی راه خود را به خزانه رسانند، دست اندازی نکرده کرد، با برین رکن صواب برای چنین تقاضا فرمود که به رسم سیرو حکار تا آب سلطان پور بهضت اتفاق افتد. اگر آن بی سعادت به رهسوی بدولت جلالت قدم به پادشاه ابدار نهاده باشد پیشتر شتافته سرای کردار نهاده در دامی درو گار ارباده شود، و اگر طور دیگر صورت بندد در صورت آن بعمل آید. به این حریم مقدمه مباد مذکور به سعادت مسعود و رمن محمود کوچ واقع شد. مهابت خان به عنایت خلعت خاصه سرافرازی یافت. یک لشکر و پیه به فرزند داور بخش. و یک لشکر و پیه به میرزا رستم و دولت رویه به عبداللهمان، به صیقه مساعده حکم شد. میراجان پسر دین خمان با فرمان سر رحمت عنوان سز در نزد اقبالند شاه پرویز فرستاده شد و تأکید پیش از پیش در طلب او نموده شد.

راجه سارنگدیو که بجهت آوردن راجه مرستگد بورفته بود آمده، ملازمت نمود. و عرض داشت که راجه با جمعیت نیک و فوچ آویخته در بلنه به تیسرا، به معادت و کاتب سوس مختار خواهد گشت. بدین چند روز مکرر عراض اعتراف و دیگور بنده ها از دارالملکانه آگره رسید که عزم از برگشتگی وی دولتی حقوقی تربیت را به حقوق مبدل ساخته پای دیار دروادی (۲۸۷ الف) جهالت و ضلالت بهاده روانه این حدود است. ازین جهت بر آوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته به استحقاق برحق و باره و لوازم قطع داری پرداختم. و همچنین عرض داشت آصف خان رسید که آن بیولت پرده آردم در بلنه روی به وادی او بهر بهاده از دوش آمدن ادبوی خیونمی آید. چون صلاح دولت در آوردن خزانه نبود به حراست ایزدی سپرده خود متوجه ملازمت است. بنایری در آب سلطان پور و صورت گرفته به کوچ متواتر متوجه تنیه و تأدیب آن سیاه بخت شدم و حکم فرمودم که بعد ازین او را بیولت می گفته باشند و بدین اقبال نامه هر جا بیولت مذکور شود کتابه از او خواهد بود.

از تربیتها و مرحمتهای که در حق او بظهور آمده می توانم گفت که تا حال هیچ پادشاهی به برتر خود این قدر عنایت نکرده باشد. آنچه پدر بزرگوارم به برادران حسن و لطف برده بودند من به نوکران او مرحمت فرمودم و صاحب خطاب و علم و فدا و ساختن. چون در وادی گفتند به تقریبات ثبت افتاده و بر مطالبه کنندگان الهائیه پوشیده نخواهد بود که چه ماه توجیه و تربیت در حق او عبود و شایسته زبان قلم را از شرح آن کوتاه داشتم. از کدام اسم عبود نویسم؟ با کوفت و ضعف در چنین هوای گرم که بهر احوال من نهایت ناسازگاری دارد سواد و تروید باید کرد و به این حال بر سر چنین ناخوشی باید وقت و بسیاری از بد و در که سالهای دراز تربیت کرده و به مرتبه امانت رسانیده که امروز بایستی به چنگ آوردن با قزلباش بکار آیند به شومی او همه را باید سیاست فرموده به دست خود ضایع ساخت. الله الحمد که ایزد چلی شاه آن قدر حوصله و بردباری کرات فرموده که این همه در تاب میتوان آورد، و بیست و هفت می توان بگذرانید و هر خود آسان کرد اما آنچه بر دل گرانی می کند و مزاج غیرت را در آشوب دارد این [۲۸۷ ص] است که در چنین وقتی بایستی که فرزندان سعادت گزین و امرای اخلاص^۱ این بی نصیب به یکدیگر تلاش خدمت قندهار و خراسان که ناموس سلطنت است نمایند، بی بی سعادت تیشه بر پای دولت خود زده، سنگ راه این حرمت شد و مهم قندهار در قنده

دین وقت به عرص رسیده که محترم خان حواجر و خطیب بیگ دو قلندروقدانیان میرتوزو با آن بی دولت راجه افلاک دوست ساخته، ابواب مرسلات مفتوح دارند چون

وقت مقتضی بدارو انخاص بوده هر سه را مقید فرمودیم. بعد از تحقیق و تفحص احوال چون در حرام نمکی و بداندیشی و بدسکالی خلیل و محترم گمان شک و شبهه نمایی و مثل میرزا و شتم بر بی اخلاص و بدسکالی خلیل سوگند خورد با گذیر آنها را به سیاست رسانیدیم و فدائیشان را که بپادشاهش از آلائش تهمت و فحشان رساند بود از قید بر آورده سر فرزند ساختیم. راجعه روز فزون را بدستم داد که چو کی نزد برزند انبالمد شد پرویز فرستادم که سزاوی می شود آن مردم را با لشکر ظفر اثر به سرعت هر چه تمامتر به ملازم رساند تا آن بدولت چنانچه باید به سزای گردان ناپسندیده خورید برسد. جواهر حان خواجه سرا به خدمت اهتمام دربار من سرفراز شد.

عمره استدارم ماه الهی نورسرای مورد هواگر گشت درین روز عرصه داشت اختیار جان رسید که بدولت سرعت هر چه تمامتر خود را به نواحی دارالخلافه آنگره رسانیده بود که شاید پیشتر از استحکام قلعه ابواب فتنه و ساد مغتوح گردیده کاری تواند ساخت. چون به قنچور می رسید در دولت را بدوی خود مسلوب می یابد. خطبت زده ادب و بازرگشته توقف می نماید. خانقاهان و پسر او و بسیاری از امرای [۲۸۸ الف] پادشاهی از تبعات دکن و گجرات بودند همراه و آمدند رفیق راه بنی و کامر نعمتی شده اند. موسوی حان او را در قنچور دیده تبیخ احکام پادشاهی نموده، مقرر شد که قاضی عبدالعزیز ملازم خود را به رفاقت او به درگاه بفرستد که مطالب او را بفرستد و سندیام نوکر خود را که سر حلقه ابواب خلالت و سر کرده اهل ساد است به آنگره فرستد که شزاین و دهاین بنده های پادشاهی را که در آنگره دارند متصرف گردد. از جمله پادشاه لشکر حان در آمده به لشکر و پیه در متصرف شد و همچنین بمزول دیگر بنده ها هر جا گمان سامانی داشت دست تعاول دراز ساخت آنچه یافت به متصرف در آورد. هرگاه مثل حان شزاین اسرائیلی که به عالی منصب انبالینی اختصاص داشت دو هفتاد سالگی روی خود را به بنی و کامر نعمتی سپاه سارده از دیگران بخود چه نگه. گویا سرشت او به بنی و کفران هستی مجهول بود. پدرش در آخر عمر به پند و نگرانم همین شبهه ناپسندیده مسلوب داشت و او بدوی پند نموده، درین سن خود را ملعون و مردود ازل و اند ساخت.

بیت

عاقبت گر گزیده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

درین تاریخ موسوی حان با عبدالعزیز فرستاده بدولت رسید چون مکاتبات او معقولیتی نداشت راه سخن نداده، حواله مهابت حان سرهم که مقید دارد. پنجم ماه مذکور ککاد آب

نورخانه مصر بصره قیال گردید. خان اعظم چه منصب هفت هزارانی پنجاه را سوار بر بلندی بهت
 راجه چهارت بدیده از دکن و دیانتخان از آگره رسیده سلامت نمودند. گناه دیانتخان را
 بخشیده به همان منصب که سابق داشت سرافراد ساخت. راجه بهدت به منصب هزاروی تصدی
 هزار سوار و موسی بخان به هزاری و سیصد سوار ممتاز گشت.

روزی در کشته دوازدهم در ظاهر هر گاه تها نیر راجه سرسنگد به سلامت نموده روح
 آراسته به تودک عرض داده مورد تحسین و آفرین گردید و راجه [۲۸۸ ب] نرسنگد به منصب
 هزار و پانصد سیصد سوار سرفراد شد. در حوالی کرتال آصف خان از آگره آمده به سعادت
 در کاب بهومی فرق عزت پراخت. درین وقت آمدن او عنوان فتوحات بود. نواز شخان پسر
 سعید خان از حیره گجرات رسیده زمین بومی نمود. در هنگامی که بیولت در برهانپور بود
 حسب الائتماس اولی خان را به صوبه جونا گره تعیین فرموده به مشارالیه فرمان شده بود که
 به درگاه آید. درین ولا خود را رساییده شریک خدمت گشت.

چون از دارالسلطنه لاهوری سابقه خبر کوچ اتفاق افتاد و فرصت مقتضی نبود و
 تامل نبود با معدودی از مرا که در کتاب تصور بودند و به خدمت حضور اختصاصی داشتند
 بر آمده و تا رسیدن به سرهند انستفایا به مردم به سعادت همراهی سرافراد بودند. بعد از
 گذشتن از سرهند فوج فوج و قشون قشون لشکر از اطراف زیر کرده آمدند و تا دلی آخیر
 جمیع فرجه آمد که به هر جانب که نظر و امی کردم تمام روی حصار را لشکر فرا گرفته بود
 چون به عرض رسید که بیولت از شهنور بر آمده دراته آن صوب گشته به کوچ متواتر متوجه
 دلی شده به عک گرفتار از حکم چینه پوشیدن فرمود. درین پورش میزدند پیرامور ترتیب
 اوج مصور به صو بدید بهابستان مقوض بود. سرداری فوج اول به عبدالله خصان مقرر
 داشته او جوانان چینه و گریخته و سپاهیان کار دیده هر کس را مشار به ائتماس نمود در
 فوج او نوشته حکم فرمودم که یکه گروه پیشتر از دیگر فوج برفته باشد حسب عرض
 رسانیدند. اخبار و ضبط راهی بر به عهده او شد و ما خاف از آنکه او با بیولت عهد سان
 است و عرض اصلی آن به حاصل است که حصار لشکر را به او رساند. پیش ریس هم خبر
 راست و دروغ بر طوطاهای طولانی نوشته می آورد که جاسوسان من از آنجا فرستاده اند
 بعضی از بندهای فدوی را متهم داشت که به آن بیولت اتفاق [۲۸۹ الف] دارند، و اخبار
 دربار را به وحی می رسند اگر به خنه مزی و در اندازی و از جا رفته و خطر است و بیانی
 می نمودم درین طور شورش که تعداد فتنه و خودی در آشوب و قلاطم بود بسیاری از بندهای
 فدوی را به نهمت اوضاع با بسی ساخت، با آنکه بعضی از دشمنان در خلایع و ملا به کایه

و صریح از بداندیشی و نارسایی او حرفهای راست به عرض می رسانید، و وقت مقتضی آن بود که واشگاکانه، پرده از روی کار او بر گرفته آید، چشم و زبان را از ادبی که وحشت خاطر شوم او باشد تسکین دهان، بیشتر از بیشتر در حدیث و التماسات افرق و ابراط یکاومی رفت که شاید خجلت رفته کرد و نا به جا رفته، از بلدانی و قته پردازی بآید. آن موجود ارل و بد که سرشت رشت او به خبیث و نفاق محبول بود به خود پس نیامده، کرد آنچه ددخود او بود چنانچه در جای خود گذارش خواهد یافت.

بیت

درختی که تلخست او را سرفش	گوش ددشایی به بیغ بهشت
و در از جوی حلالش به هنگام آب	به بیغ انگین ریزی و شهد ناب
سراجم گوهر بکار آورد	همان میوه تلخ بار آورد

بالجمله در حوالی دهلی سید بهوه بهاری و صدر خان و راجه کش داس از شهر آمده به سعادت رکاب بوسه سرافراز شدند. و قرحان بوجداد سرکار آورده بیژن دین تاریخ خود را به اردوی ظفر قرین رسانید.

بست و بیستم ماه مذکور از معموره دهلی گذشته در کنار آب جمه معسکرانهای آراستیم گور هر ولد و امثال درباری از صوبه دکن آمده به دولت زمین بوسه ممتاز گردید. به منصب دوزاری ذات و هزار و پانصد سوا سرافراز گشته به خطاب راجه حلیت امتیاز پوشید. ذریه دستخان میر نوروز به حمایت علم مری عزت برافراخت.

آغاز سال هژدهم از جلوس مبارک

سپه منشیه بیستم ماه جمادی الاول سنه ۱۰۳۲ هجری و دو هجری بیراعظم فروغ بخش عالم به [۲۸۹ ب] بیالشرف حمل سعادت تحویل ارداسی نمود و سال هژدهم از بداه جلوس به بدرکی و فوضی آغاز شد. درین روز استماع افتاد که بیدولت به حوالی متهره رسیده. در پرگنه شاه بود لشکر اقبال انر ورود آمده هشت هفت هزار سواران دیده امید که حفریب بهور و مسکوب گردد. راجه جیسنگه میره راجه مان سنگه از وطن خود آمده سعادت رکاب بوسه در پام، راجه بر سنگدیو را که در طایفه راجپوت از حمده نر امرایی نیست به خطاب بهار راجه بلند مرتبه گردانیده راجه جوگر ج پسر او به منصب دوزاری هزار سوار سرافراز ساختیم. سید بهوه به حمایت میل ممتاز شد. چون به عرض رسید که بیدولت کنار آب جمه را گرفته می آید موکب منصور تبر به همان سمت نفر گشت و بر پرب فواج بحر امواج

از هر اول و چهارم و بر ایستاد و التمش و طرح و چند اول و غیره به آئینی که لاین حاله و مناسب مقام بود قریب یافت.

مقام این غیر رسید که بیست با خانها و بی سادات در راه راست عنان تافته برگشته کوتله که به بیست گروهی جانب چپ است شتافته و سدر بر بدن در که راههای پویه ضلالت و گمراهی است با داراب پسر خانها و بسیاری از امری پادشاهی که رفیق راه بی و حرام بمکی شده همتخان و میر بلخان و شرده خان و عابدخان [۲۹۰ الف] و جادوای وادی رام و آتشخان و منصورخان و دیگر منصبداران که تعینت صوبه دکن و گجرات زمانه بودند و تفصیل آن طوبی دارد با تمام نوکران خود مثل راجه بهیم پسر درسا و رستمخان و بیگ و دریا افغان و قتی و غیره در برابر لشکر منصور گذاشته پنج فوج قرارداد دادند. اگر چه بظاهر سمت سرداری به داراب برگشته و در کار است لیکن در حقیقت معنی سرداری و مدار کار بر سید رشت کردار است و تیره پختان بیعاقبت در بواحی بلوچ و برول ادبار نموده اند.

هشتم ماه مذکور قبو لیور مسکر ظفر اثر گردید و درین تاریخ نوبت چنداولی به باقر خان بود. مشارالیه را از همه محبت تر گذاشته بودیم. جمعی از مقهوران در آثاری راه خود را به عراق لشکر منصور رسانیده دست تطاول دراز ساختند. باقرخان پای همت برجا داشته به مبادعه آنها پرداخت و خواجها برالحسن خبر یافت و به کومک عنان نامت و تا رسیدن خواجها ابوالحسن مردودان قاپ نیاورده راه گریز سپرده بودند.

روز چهارشنبه نهم ماه مذکور بیست و پنج هزار سوار به سرداری آصف خان و خواجها ابوالحسن عبداللہ خان جدا ساخته بر سر مقهوران بیعاقبت تعین فرمودیم. قاسم خان و لشکرخان و ارادخان و عابدخان و دیگر بندها موی هشت هزار سوار در فوج آصف خان مقرر گشت. باقرخان و مردالدین قلی و ابراهیم حسین کاشغری و غیره مقدم و شش هزار سوار به کومک خواجها ابوالحسن قرار گرفت. سوازشخان و عیدالیزخان و عزیزالله و بسیاری از سادات یارها و امروھی به همراهی عیدالله خان تعین شد. درین فوج ده هزار سوار به قلم آمد. سید مقهور، لشکر ادبار اثر ترتیب داده قلم بی آردمی پیش [۲۹۰ ب] نهاد. درین وقت من ترکش حاصه خود را مصحوب در دست خان میرتوزک به جهت عیدالله خان فرستادم که موجب دل گرمی او شود. چون تلاقی رفیقین اتفاق افتاد آن روسپاه اول و بد که سرشت دشمنی به بی و کفران نصبت مجبوره بود راه گریز سپرده به مقهورین پیوست عیدالیزخان و پسران خان دوران و الله علم دانسته به نادسته به همراهی و شتافتند. نوادشخان و ذبردستخان و شیر حمله که در فوج آن بی حیث بودند، پای همت افشوده از رفتن او ویران شدند. از آنجا که تاکید ایزوجل

و خلا همه جا و همه وقت قرین حال ایس نیامدست در چنین هنگامی که مثل عبدالله خان سرداری روح ده هزار سوار را برهم رده و ویران ساخته به غنیم پیوست و مردی که چشم رحیمی عظیم به لشکر منصور دمد تیر تفتنگ از شست عیب به مقتل متذکر سید و از افتادن او از کمان همت مهوران تزلزل پذیرفت. خواججه ابوالحسن نیز فوج مقابل خود را ریش برداشته درهم شکست، و آصف خان به وقت رسید باقرخان ترجه نمایان کرده کار را تمام ساخت و فتحی که طفری فخرجات روزگار تواند شد از مسکن غیب چهره پرداز مراد گشت. در بدست خان و شیر حمله و شیر پنجه پسرا، و پسرانده خان مصوری و محمد حسین پسرانده خواججه جهان، و جمعی از سادات باده که در فوج عبدالله روسیاه بودند شربت خوشگوار شهادت جشیده جفاقت جاوید یافتند عزیز الله میره حسین خان رخم بنوق برداشته به سلامت ماند. اگرچه درین وقت دشمن آن منافق مراد هم از تائیدات غیبی بود لیکن اگر در عین جنگ این حرکت شیع اردو به ظهور رسیدی فلن [۲۹۱ الف] طالب آن که اکثر سرداران لشکر عاصی کشته گشتندی و گرفتار شدند. به حسب اتفاق در المنة عوام اناس بدلت الله اشتها ریافت و چون از غیب نام رده اوشده بودند من هم اورا به همین نام خواندم بعد ازین هرج و مرج لست الله مدکود شود کنایه از خواهد بود.

بالجمله مهوران به سرانجام که از عرصه کارزار راه گیر مرده روی به وادی دیار نهادند دیگر خود را جمع نتوانسته ساخت، و دست الله با سایر مهوران تا پیش پیدولت که دست گروه حساق بود شدن باز بکشید چون حریف فتح اولی دولت به این یار آمد درگاه بی یار رسید، سجدهات شکر این موهبت که از عنایات مجدد الهی بود به تقدیم دست پنده دولت. خواهان شایسته خدمت را به حضور طلب مرحوم. دود دیگر سرسدر را به حضور آوردند و چون ظاهر شد که چون بدرق به او رسید و جان را به سالکان جهنم سپرد لاشه او را به جهت سوختن به دهی که در آن حیوانی بود برده اند. در وقتی که خواسته اند آتش برافروزند و حرجی از دوز نمایان شد. او بیم آنکه میاد گرفتار شوند هر کدام به طرعی گریخته اند، مقدم آن موضع سرش را بریده برای مجرای خرد نزد خان اعظم که در جب گیر او مقرب بود برده مشارالیه به ملازمت آورد. چهره شومش درست نمایان بود، و هور متعبر شده بود. گوشه پیش و به جهت مرور پلدهای که داشته بریده برده بودند. اما هیچ معصوم نشده که از دست که بدوق حورده. از معلوم شدن او، پیدولت کمربست گویا دولت و همت و عقل او آن سنگ هتد بوده هرگاه مثل من پندی که در حقیقت آری بدکار مجاری اویم و در حیات خود بود به والایه سلطنت [۲۹۱ ب] دست پنده هیچ چیز ازو دریغ نداشته باشم چنین کند حاشا از عدلت الهی که

دیگر روی بهیود نیست.

چندی از پندها که درین عویش مصدر خدمات شده اند گردیده در حدود پای به خویش به
مراحم پیش از پیش سراقاری یافتند. خواجه ابوالحسن به منصب پنجزاری از اصل و
اصنافه سراقار شد. سوازشخان به منصب چهارزاری سهزار سوار و باقر خندان سهزاری
هر دو پانصد سوار و تقاضه ممتاز گردید. ابراهیم حسن کاشغری دوهزاری هزار سوار و
بوداللی قلی دوهزاری هفتصد سوار، و رجه را مداس دوهزاری هزار سوار، و اسدخان هزار
و پانصدی هزار سوار، عزیزالله دوهزاری هزار سوار، نصرتالله هزار و پانصدی پانصد سوار،
برورشخان پانصد سوار، و اگر جمیع پندها معین نوشته آید بهطول می نیجامد.

بالجمله یکه روز در منزل مذکور مقام فرموده روز دیگر کوچ کردم. خان عالم از الله
آباد رسیده دولت آستان بوس دریافت. دوازدهم ماه مذکور در حدودی موضع جهانیه منزل
شد. درین روز سر بلند ری از دکن آمده ملازمت نمود و به عنایت خیر خاصه یا جهول کاره
سراپار گردید. عبدالعزیز خان و چندی که همراه لنت الله رفته بودند خود را از چنگ
بندوست خلاص کرده به ملازمت پیوستند، و جان نمودند که در رفتی که لنت الله داشت، عارا
گمان آن شد که به قصد مبارزت اسب برانگیخته، چون میان قهوران در آمدیم چانه به جز
تسلیم و رضا ندیدیم. اسبها قایم یافته خود را به سعادت آستان بوس رسانیدیم. با آنکه در
هزار مهر به رسم مدد خرج از بندوست گرفته بودند چون وقت تقاضای باز پرس نبود عذر
آنها را به داسی خریداری شد.

یوزدهم جشی [۶۹۴ الف] شرف آراستگی یافت و بسیاری از پندهای منصب و عتایات
لایق سراپار گردیدند. میر عبداللّه از آگره آمده ملازمت نمود. فرهنگی که در ملت قریب
داده بنظر در آورد الحق صفت بسیار کشیده و خوب پیروی نموده، و جمیع لغات را از اشعار
قلما مستشهد آورده درین فن کتابی مثل این نمی باشد.

راجه جیسنگه به منصب سهزاری هزار و چهارصد سوار سراپار شد. بهیوند شهریار
فیل خاصه نهایت نمود. شطرت عرض مکرر به مرصوب حاج مقرر گشت. امان الله بهر جهایت
تعیان به منصب خاندانهای منصب چهارزاری ذات و سوار غوازش یافته به هایت علم و تقاضه
بلند مرتبه گردید.

عمره اردی بهشت ماه لاهی بر کنار کون قنچورغزون اقبال نقای افتاد. اعتبار خان از
آگره آمده ملازمت نمود و به نظر عاطفت مخصوص گشت. ظفر خان و مکرم خان ویران مکرر
خان نیز از آگره آمده سعادت زمین بوس دریافتند. چون اعتبار خان در محافظت و محاربت قلعه

آگره چنانچه از حلال نمکی، صدروسای جمیل و نردانات پسندیده گردیده بود به عتاب ممتازخانی سر بلند گردانیده به منصب شهنزاری ذاب و پشهر از سوار خاتیت فرمودم. و خلعت با شمشیر بر صبح و شب و قبل خاصه بر حسب فرموده به خدمت مذکور رخصت انعطاف ارزانی داشتم. سید بهره به منصب دوزخاری هزار و پانصد سوار سرافر ز شد. مکرم خان به منصب سه هزار دوزخاری و سوار شد و عرواحه قاسم به هزار دوزخاری چهارصد سوار برافزایش یافت.

چهارم ماه مذکور منصور خان فرنگی که در اوراق گذشته احوال او به [۲۹۲ ب] شرح مرقوم گشته با مفروض برادرش نریخت خان دکنی به دهموی دولت از بدولت جدا شده به خدمت پیوستند خواهان خان را نزد فرزند اقبالند شاه پرویز فرستادم. میرزا عیسی سرخان از ملتان رسیده سعادت آستان بوس در یافت. به نهایت خان شمشیر خاصه عنایت شد. دهم ماه مذکور نواحی پر گنه هندون مسکرا اقبال گردیدند. منصور خان به منصب چهار هزار اوقات و سه هزار سوار و عوایت خان به منصب دوزخاری هزار سوار امتیاز یافتند. یازدهم مقام شد. دین و رسالت ملازمت فرزند اقبالند شاه پرویز مقرر گشته بود حکم فرمودم که شاهزاده‌های کامگار و امرای نامدار و سایر پندهای جا سپرد جوق جوق و نشون نشون به استقبال شتافته آن فرزند اقبالند در به آئین لایق به ملازمت آورند. بعد از گذشتن تیسرور که ساعت مسعود مختار بود به سعادت زمین بوس. چنین اخلاص بودایی ساخت، و بعد از تقدیم مراسم کوشش و تسلیم و ادای مراتب توده و قریب آن فرزند اقبالند در به شوق و شفقت تمام در آغوش عزت گرفته نوایش و مهر بانی پیش از یش ظاهر ساختم. درینولا حیرت مید که بدولت در وقت عبور از حوالی پر گنه آئین که وطنی مألوف و اجهان سنگه اسب جمعی از اویانی را فرستاده آن عموده را تاخت و تاراج نمود.

دوازدهم ماه مذکور ظاهر موضع ساروایی مسکرا اقبال گشت. حبش خان را جهت تعمیر منازل اجمیر بیشتر رخصت فرمودم. فرزند سعادت مذکور پرویز را به منصب والای چهل هزار دوزخاری و سی هزار سوار به نمرته گردانیدم. چون به عرض رسید که بیولب جنگ سنگه پسر راجه یا سورا تمین بوده [۲۹۳ الف] که به وطن خویش رفته در کوهستان صوبه پنجاب ابراب گرفته و فساد مفتوح گردانند، صادق خان میر بخشی را به حکومت صوبه پنجاب سرافرار ساخته به نیبه و تأذیب از رخصت فرمودم؛ و خلعت و شمشیر و قین عنایت شد و منصب او را از اصلی و اجهان چهار هزار دوزخاری و سه هزار سوار مقرر داشته به عنایت طسوق و عاره سرافرار گردانیدم. دین و رسالت ملازمت فرزند اقبالند شاه پرویز شاه روح را که به فتحپوری اشتباه دارد برادران نرد اوشی بی حیر بر سر او ریخته او را به قتل می رسانند. مقارن این حال

برافزایش بدرگاه آمده زمین بوس نمودند و همدردی اولیز به خلیف پیوست لیکن چنانچه باید مدعی، خون فرزند خود نشد، و به ثبوت رسانید، اگرچه زشت خوئی او به مرتبای بود که کشته شدن آن بی سعادت فوس نداشت بلکه صلاح وقت و مناسب دولت آن بود، لیکن چون ازین پندلطان نسبت به برادر کلان که به منزله پنداست چنین بیباکی به ظهور رسیده و عدالت مقتضی انفاض نیست حکم فرمودم که بالنسب در زندان محبوس باشند تا بعد ازین آنچه سراوار باشد بعمل آید.

یست و یکم ماه مذکور راجه گجسنگه و رای سورجسنگه از معال جاگیر خود را رسیده دوت و کاب بوس دریافتند. معزالملك را که به طلب سرورنشان جهان بهشتان فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت نمود و از صعوبت خدمت و بیصاری او مروض داشت. اصالتیای سرخود را با هر اسرار به خلعت فرستاده اظهار تأسف و آرزوگی بسیار از حرمان ملازمت سوده بود. چون هند او به فروغ صندق آراستگی داشت مقبول افتاد.

نهمین شدن شاهزاده پرویز به نقاب شاه جهان به اتفاق مهابت خان: [۲۹۳ ب]
یست و یکم ماه مذکور در اقبالند شاهزاده پرویز با عساکر منصور به تعاقب و استیصال بی دوت و گروه ممدول الماقیت تعیین شد و همان اختیار شاهزاده کامنگار و مدارا نظام عساکر ظفر آثار به حوالب دهد موثمن الدوله القاهره مهابت خان حواله شد.

از امرای نامند و رو بهادران جان نثار که در خدمت شاهزاده بلند، قبایلمقرر گشتند به این تفصیل است. خان هالم، مهادر چه راجه گجسنگه سر بلند رای، لشکر خان منصور، راجه جیسنگه رای سورجسنگه، فاضل خان، رقبیخان، راجه گرد هر، راجه برآمداس کچهوا، میر عبدالعزیز، عزیز الله، اسلخان، پریش خان، کرام خان به سپهر بر خایه لطف الله رای مواین داس و غیره هم مواری چهل هزار اسوار موجود و توپخانه عالی با بیست و یک توپه خزان همراه نموده شد و به ساعت سعادت قرین آن هر زند اخلاص قرین همان فتح و فیروزی رخصت شد. فاضل خان به خدمت پیشگیری و واقعه نویسی لشکر منصور مقرر گشت. خلعت خاصه با دادوی در وقت دوز گریان و دایان مروارید کشیده، که به مبلغ چهل و یک هزار دوپیه دوسر کار نریب یافته بود و قبل خاصه زیس کنج سام، به او داده دبل واسپ خاصه و شمشیر مرصع، که قیمت جمعه هفتاد و هفت هزار دوپیه باشد به شاهزاده مرجعت فرمودم و همچنین سورج جهان بیگم خلعت و سپ و قبل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف نمود و مهابت خان و دیگر امرا در خود شایستگی اسب و قبل و سروپ هنایت شد. و از ملازمان روشناس آن فرزند نیز به مهابت لایق سراوازی یافتند. درین تاریخ مظفر خان به خلعت میر بخشی خلعت امتیاز پوشید.

مقرر شدن صوبه‌های گجرات به شاهزاده داور بخش و اساقی او به خان اعظم؛
غرة خرداد ماه الهی [۲۹۳ هـ] شاهزده داور بخش پسر خسرو در به صاحب صوبگی ملک
گجرات سر بلند ساخته خان اعظم را به والامصب اتالیقی و امتیاز بخشیدم. به شاهزاده اسپ
و هیل و خدمت خاصه و خلیف مرصع و توق و قلعه مرحمت شد. خان اعظم و نورش خان و دیگر
بندها به موافقات و محرم‌تبه خود سرافرازی یافتند. اراد خان از تغییر فاضل خان به خدمت
بخشیگری مناد شد و رکن سلطنته آصف خان به صاحب صوبگی ولایت بنگاله و سوریه
فرق عزت بر فراخت. خدمت خاصه به شمشیر مرصع به مشاورانیه صابت شد. به مطالب پسر او
به مهر هی پدر مقرر گشت. و به منصب جوهر زاری هزار سوار سرافرازی یافت.

سی ام ماه مد کور عطا بق نوردهم شهر رجب سنه هزار و سی و دو هجری در ظاهر اجپیر بر
کنار قلعه را با ساگر بزرگ ساخت اتفاق افتاد. شاهزاده داور بخش به منصب هشت هزار سی و دو
سوار سرافرازی گردید. دولت و بیستترانه به جهت مدد خرج لشکر مهر هی او مقرر گشت. ریک
لشکر و به مساعدت به خلیف اعظم حکم فرمودیم. الله باو پسر افتخار بیگ که در خدمت فرزند
اقبالند شاه پرویز می باشد حسب الاثناسی آن فرزند به عنایت هم ممتاز گردید. تا ناراجان به
حراست قلعه گوالیار دستوری یافت. راجه گجسنگه به منصب پچهراری چهار هزار سوار سر
بلند گشت.

درینو لا بز آگره خبر رسید که حضرت مریم الرحمی بقصدی ایردسبحانه به محرم‌تبرای
جواد دای شفا گشت. امید که اشتعالی ایشان را خریق بحر رحمت خویش گرداناد.
جگت سنگه سردار اکرن از وطن آمده دولت زمین برس دیانت. ابراهیم خان فتح جنگ
حاکم بنگاله سی و چهار رجبر فین به رسم پیشکش فرستاده بود. بنظر پدر آمد. [۲۹۳ ب] بانر
خان به فرج داری سرکار آورد. و سادات خان به فرج داری میان دو آب مقرر گردیدند. میر شرف
به منصب دیوانی بیانات سرافرازی شد.

دوازدهم تیر ماه الهی عرض داشت بمصداق صوبه گجرات مرید بخش فتح و جبروری
گردید. تنصیل این اجصال آنکه سرجه گجرات را که جای یکی از سلاطین و لاشکوه است
در چند وی فتح رانا به بدولت عنایت فرموده بودم. چنانچه در سوانح گنجله مشروحاً است
افتاده و سلسله بر همین هوکالت توسعه گومت و حرارت آن ملک می بود. در هنگامی که این اراده
فاسد به خاطر حق ناشناس او رسید آن سگنه غفلت را که پیوسته محسوس سلسله تعاق و عناد و
مترتب اسباب فتنه و فساد بود با همت خان و شرده خان و سرافرازان و بسیاری از بندهای
پادشاهی که چا گیر آن صوبه بودند به حضور طلب نموده که نیز برادر اودا به جای او مقرر داشت.

و بعد از آنکه سنده قتل رسید و بیعت عزیمت یافته، همان ادبار به صوب ملو تساقه، ملکه
 گجرات را به نیول گشت الله مقرر نموده کهنه کور را با صفی خلق دیوان آن صوبه و خزان
 و تخت مرصعی که پنج لک دویزه صرف آن شده و پرداخته که به دوله دویزه بر آمده و آنجا را به
 صبه پوشکش من ترتیب داده بود طلب نمود صفی خان بر دروازه جفرینگ است که در
 خدمت پندرز گوارم به خطاب آصفخانی اختصاص داشت. یک صبه برادر نود جهان بیگم که
 بهمنی تربیت من به خطاب آصفخان سراز است دو خانه پوست و صید دیگر از او ساله
 کلانتر در خانه بیعت است و هر دو از یک و الله اند. بهایی نسبت به دولت تو تو جمع همراهی
 و موافقت داشت. لیکن چون در آنک قلم تقدیر به سعادت ملی او جاری شده بود مقروض [۴۹۵] گفت
 کشته که به دولت و امارت رسد حق سبحانه او را موافق گردانیده و صلوات بر او باد
 چنانچه نوشته می آید

یا جملة ائمة الله و اولادهم خراج میرای خود را به حکومت آن ملک فرستاده او
 با مملوکی بی سرو پا به احمد آباد در آمده شهر را متصرف گشت. چون صفی خان ازاده دولت
 خراهی پیش نهاد خاطر اخلاصی ما گرداشت در نگاهداشتن تو کر و فراهم آوردن جمعیت و صید
 دلها همت گماشت. و روزی چند پیشتر از کهنه شهر بر آمده در کنار قال کانکر به منزل گزید.
 از آنجا به محمود آباد شتافت و بظاهر چنان نمود که نزد بیعت می روم و در باطن با ناهر خان
 و سپه دایر خان و با برخان افغان و دیگر پندهای جان سپار و قلیان ثابت قدم با خلاصی که در
 محال جا گیر خود توقف داشتند به مراسلات و مراعات ترتیب مقدمات دولتخواهی سروده در
 انتظار فرست نشست. صالح نام ملازم بیعت که فرجدار سر کار نیلای بوده جمعیت نیک همراه
 داشت از جموای کاوور داشت که صفی خان را اندیشه دیگری پیش نهاد خاطر است. بلکه کهنه
 هم این معنی را فرا گرفته بود لیکن چون صفی خان جمعی را دلاسا نموده شرایط حزم و
 احتیاط مرغی و مسلوک می داشت نتوانست دستها زد. صالح از توهم آن که میاد صفی خان
 ترور محابا و ملوای سروده دست به خزان دراز سازد و پیشوایی به کار برده یا خزانه پیشتر
 شتافت و فریب ده لک دویزه بهمنی به بیعت رساید، و کهنه نیز بر ده مرصع را گرفته از بی
 او روانه شد. اما تخت را به جهت گر می نتوانست همراه برد. صفی خان قیام در آنجا
 محمود آباد به برگه کرج که از راه متعارف برست دستچپ واقع است و با برخان در
 آنجا بود قتل مکان نموده به [۴۹۵] با نهر خان و دیگر دولتخواهان به کائنات و بیفام قرار
 داده که هر کدام از محال جا گیر خود با جمعی که دارند سوار شده هنگام طلوع نیر اعظم که
 صبح اقبال اهل سعادت و شام ادبار از باب شقاوت است. از دروازه که برست آنهاست به

شهر در آید و سایی خورد را در برگه مذکور گذاشته بخود بیا و بسوختن وقت سحر به سود
 شهر رسیده در باغ شهبان لحظه ای توقف می نماید تا خوب روشن شود و دوست و دشمن نیز
 توان کرد و بعد از جهان افروزی صبح سعادت چون در دولت و گشاده بساقت با آنکه اثری
 از ناهر خان و دیگر دولتمخواهان نبود به توهم آنکه مبادا مخالفان آگاهی یافته درهای قلعه را
 مستحکم سازند نوکلی به تأخیر بزد نصرت بخش نموده از دروازه سارنگپور به شهر در آمد
 مقارن این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه آسیده داخل شهر شده، خواجہ سرای لعل الله
 ز نورنگی اقبال بیروال وقوف یافته به حاکم شیخ حیدر نیر میان وجبه الدین پناه برد. بنده
 های شایسته خدمت شایسته فتح و نصرت بلند آرزو ساخته به استحکام برج و باره پرداختند
 و چندی بر سر خانه محمد تقی دهران بنیاد و حسن بیگ بخشی افرستاده آنها را بدست
 آوردند. شیخ حیدر خود آمده صفی خان را آگاه ساخت که خواجہ سرای لعل الله در خانه من
 است او را هم دست به گردن بسته آوردند و جمیع ملازمان و متبسان بی دولت را معیوم و
 مفید ساخته حاضران ضیاع و سق شهر پرداختند و قسمت مرصع با دولت دوپیه طلا و اسباب و
 انجایی که از بدولت و مردم او در شهر بود به تصرف دولتمخواهان در آمد. چون ایس خبر به
 بدولت رسید لعل الله را با همت خان و شراره خان و سر فراز خان و قایل بیگ و [۲۹۴ الف]
 رستم بهادر و صالح بدخشی و دیگر خاصیان بیغالب چه از بندهای پادشاهی و چه از مردم
 خود قریب پنج شش هزار سوار موجود بر سر احمد آباد تعیین نمود. صفی خان و ناهر خان از
 آن آگاهی این پای همت افشرد به دلاستای سپاهی فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد
 و جس هر چه بدست آمده بود حتی ثلث را شکسته به مخلوقه مردم قدیم و جدید قسمت نمودند
 راجه کلیان زمین را ایند پسر لال کوئی و سایر زمینداران اطراف را به شهر طلبیده جمعیت بک
 فراهم آوردند. لعل الله به کومک مفید نموده در صبح هشت روز خورد را از بندو به پروده
 رسانید.

دولتمخواهان بهر هنرمندی همت و بهادری توفیق از شهر بر آمده در کنار تالی کانگر به معسکر
 اقبال آراستند. لعل الله را به خاطر می رسد که شاید چون نوری و تیر چشملوی سر رشته انتظام
 دولتمخواهان از هم توانم گسیخت. چون از بر آمدن بندهای حق گذار آگاهی یافت در پروده
 صدق دیار باز کشید و تا رسیدن کومک توقف نگزید و بعد از آنکه خاصیان بدست انجام به آن سر
 فتنه ایام ملحق گشته قدم خیالوت و گمراهی پیش نهاد و بندهای دولتمخواه از کانگریه کوچ
 نموده در ظاهر موضع بتو نزدیک به تزار طلب عالم فرود آمدند. لعل الله سه روز راه را به
 ده روز پیموده از پروده به محمود آباد پیوست. چون دلیر خان سایی هرزه خان را از پروده

گرفته به شهر آورده بود و نسایی سرافرازشان نیز در شهر برد صفی عثمان به هر دو منفی کس فرستاده پیغام داد که اگر به دهنمونی سادت داغ عصبان از لوحه پیشانی عبودیت زده و نعره را در سلسله سایر پندهای دولتخواه متظلم می سازند حاجت شما در دنیا و در حق تعالی مقرون به صلاح [۲۹۶ ب] و سداد خواهد بود و الا هیال و اطفال شما را منعرض ساخته به انواع شرارتی سیاست خواهم کرد. لب الله ادین معنی آگاهی یاکه سرافرازشان را به پهلوانی از شانه طلبیده مقید گردانید. چون شراره شان و همت شان و صالح شان به منشی با هم اتفاق داشتند و یکجا فرود می آمدند هر دو شان را نخواست به دست آورد.

با نهمه پست و یکم شبان سه ۱۰۳۲ نسبت الله از جنایی که سرور سوار شده عساکر نیکیت تأثیر را ترتیب داد. دولتخواهان نیز افواج الهیال آراسته مستعد قتال و جدال گردیدند. نسبت الله را به خاطر می رسد که از دیر آمدن من بای همت آنها از جای خواهد رفت و کار به جنگ نارسیده پریشان و متفرق خواهند گشت. چون ثبات قدم دولتخواهان را مشاهده کرد تاب نیاورده به جانب دست چپ شان ادبار قاف و به ظاهر چنان نمود که درین میدان هاری خنک زیر خاک پنهان ساخته اند و مردم ما ضایع خواهند شد بهتر آنست که در عرصه سر کیج رفته جنگ اندازیم، و این اندیشه باطل و تدبیر است ناسد از تألیفات الهیال بود. چه از انحراف شان او آوازه هزیمت بر زبانها افتاد و به دران عرصه فیروزی گرم و گبر را از پهلور درآمدند و آن بی سعادت به سر کیج نخواست رسید و در موضع پادیده دایره کرده و دولتخواهان نداده سلود که فریب سه کرده فاصله بود معکرا الهیال آراسته.

صبح روز دیگر افواج ترتیب داده به آئین پست پنده متوجه کارزار گشتند و ترتیب افواج بدین سطر ترتیب یافته در هر اول تاهرخان و راجه کلیان زمیندار اندر و دیگر پهلوانان جلالت آثار کار عجب گردیدند. در جراتقار دلیر خان و سید سید و جمعی [۲۹۷ الف] از پندهای اخلاص حاضر شدند و دیر تقار با پهلوان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر فدائیان جان تقار قرار گرفتند و در غول صفی عثمان و کفایتخان بعضی و بعضی از پندهای شایسته خلعت پای همت افشردند، و از اتفاقات حسه جایی که نسبت الله فرود آمده بود زمین پست و بلند بود و رفوم را رانبره و کمرچه های تنگ داشت. بنابراین سلسله افراج او انتظام شایسته نیافت. اکثر مردم کاری خود را همراه دستم به در پیش کرده بود. گرچه همتشان و صالح بیگ نیز از پیش قدمان ضلالت بودند لیکن بسیار نیکیت آثار از بحسب جنگ با تاهرخان و همتخان افتاد و چشش مایان شد. قضا را همتخان به زعم خنک پسر خاله هلالا افتاد. و صالح بیگ را با بابرخان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر پندها سازت دست داد. در

عین روز خورد فیض سید قلام محمد رسیده اورا از اسب حله ساخت و به زخمهای کادی پسه
 حاک نگوسازی قتاد نهرخان به زخم شمشیر اثر پادشاهت و قریب حد کس اوچان تار گردیدند.
 دین وقت قلی که دیش فوج حصه بود از آواز جنگ روگردان شده به کوچه تنگ که از
 هر دو طرف در قریب رار داشت در آمده بسیاری از مقهوران را به داخل نیستی ساخت و از برگشتن
 وی سرشته انتظام مخالفان از هم گسیخت. درین حال سید دلیرخان از دست راست در آمده
 کارداد کرد. لعنت الله از کشته شدن همت خان و صالح آگاهی بدشت به قصد کومک آنها بیزه
 گرفته بارگی دبادیر نگینخت. چون بهادان فوج هراول ترددات نمایان کرده اکثر کشته و
 زخمی شده بودند از رسیدن لعنت الله تاب نیاورده احراب آنان بودند و مردیک بود که
 چشم زخمی عظیم رسد که درین حال تأیید ابرو ذوالجلال به چو [۲۰۷ ب] در آمد و صفی-
 خان از قول به کومک فوج هراول شتافت. مقارن این حال خبر کشته شدن همت خان و صالح
 به لعنت الله رسید. از نمایان شدن فوج غول و آمدن صفی خان پشای همت او از جای رفته
 آوازه دشت هزیمت و تانکلی شد. سید دلیرخان تا یک گروه تعاقب نموده بسیاری از هزیمتیان
 را بقتل نهی و انتقام ساخت.

قابل جنگ ملک حرام با جمعی از مقهوران بدفرجام سیر سرینجه مکافات گردیدند.
 چون لعنت الله از سران از خان جمعیت تعاضد داشت در روز جنگ اورا بر فیلی مسلسل شده
 یکی از علامان خود را موکل ساخته بود که اگر شکست افتد اورا به قتل رساند و همچنین
 به دسر سلطان احمد را نیز با دسیر بر یکی از هیلان سوار کرده اجودت قتل داده بسود. در
 وقت گریختن موکل دسر سلطان احمد اورا به چنده می کشد و سر مراد خان خود را از بالای
 فیله به زیر می اندازد و موکل او در آن سراسیمگی از روی اضطراب زخمی به او می زند
 اما کارگر نمی افتد. صفی خان او را به کار در دیپاته به شهر مسی می ستد و لعنت الله تا بروجه
 عتقان ادبار باز نکشد و چون تسایی شرزه جان در قید دولتخواهان بیه تاچار آمده صفی خان
 دادید.

بالجمله لعنت الله از بروجه به بهرونج شتافت. فرزندان همت خان در قلعه سد کور
 بودند، اگرچه او را در قلعه راه ندادند. پنج هزار محمودی به رسم اقامت فرستادند و ارسه
 روز دو بیرون قلعه بهرونج به حال تاه گذر نیند روز چهارم زره دریا به بندر سورت رخت
 ابداد کشید و قریب دوماه در بندر کور بسر برده مردم پشای خود و جمع ساعت و چسون
 سورت در جاگیر بی دولت جود قریب چهارک محمودی در مصلحان او گرفته آنچه به ظلم و
 بیداد [۲۹۸ الف] از هر جهت بدست آمد متصرف شد و باز بهشت برگشته های ستان سوخته

فراهم آورده و دیرها بیود خود را به پیدولت رسانند.

لقمه چون از صفی خان و دیگر بندگانای حق شناس که در صوبه گجرات بودند، چنین خدمت شایسته به نظر و پیوست. هر کدام به انواع نوادش و مراحم سر بستی یافتند. صفی خان بمقصودی ذات و سجد سولد منصب داشت به عزای دوهزار سوار ساخته به خطاب سیف خان جهانگیر، هسی و علم و قاره مرا فرادی بخشیدم. ناهر خسان عزای دوست سوار داشته به منصب سه عزای دوهزار و پانصد سولد عز امتیاز یافته به خطاب شیرخان و حمایت علم و اسب و فیل و شمشیر مرصع فرق عزت امر است. او نیزه ستهلندو براند بود و پهل نو نود و هشت که حاکم راپسین و چندیری بود. چون شیرخان اقبال قلعه راپسین را محاصره نمود مشهور است که او را نوله داده به قتل رسانید و اهل حرم او به اسب صلاح نمود جوهر کرده نمود را به آتش غیرت و ناموس سر نهادند تا دست نامحرم به دامن حصص آنها برسد، و فرزندان و اقوام او هر کدام به طرفی افتادند. پل ناهر خان که خان جهان نام داشت نزد محمدنخان (خاروقی) حاکم آسیر و برهانپور رفته نو کرشد چون محمدنخان و هیئت حیات سپرد حسن پسر و در صفر مس به جای پنداشت، راجه علی خان براند محمدنخان آن خردسال را در قید گرفته غرور مقلد امور حکومت گشت. بهداز چندگاه به راجه علی خبر رسید که خان [۲۹۸] جهان و جمعی از نوکران محمدنخان اتفاق نموده اند و قرار داده که قصد نو کشت و حسن خان را از قلعه بر آورده به سکونت بردارند. راجه علی خان پیش دستی نموده خان جهان حبشی را با بسیاری از ابطال رجال بر سر خانه خان جهان فرستاد که یا او را زنده به دست آورند یا بقتل رسانند. مشاوالیه بر ناموس خود قدم غیرت افشرد به جنگ ایستاد و چون کار برو تنگ شد جوهر کرده از حیات مستحار دد گذشت. در آن وقت ناهر خان بقایت خردسال بود، خان جهان حبشی از راجه علی خان اکتماس نموده او را به فرزندی برداشت و مسلمان ساخت. بهداز فوت او راجه علی خان در مقام تربیت ناهر خان در آمده و عاقبت احوال به و احیی می نمود. چون پندر بزرگوارم تارقه بر خانه قلعه اسیر را قلع کردید مشاوالیه به خدمت آن حضرت پیوست و آثار دشت از ناحیه احوال او دریافته به منصب لایق سوار قرار فرمودند و هر گاه محمد پور را از صوبه مالوه به جا گیر او حمایت نمودند و در خدمت من بیشتر از پیشتر ترقی کردند. احوال که توفیق حق گذاری حبيب او شد نتیجه آن چنان لایق بود که یافت.

صفت سادات پاره هسه: سید دلیر خسان از سادات پاره است. سبب ساعش سید جدا لوهات بود منصب عزای هشتصد سوار داشت، به دوهزار و دویست سولد و علم سوار از گشت. باده به زبان هندی در ادب و آگوریند چون در میان در آب در آمده ده نزدیک

هم واقع است که وطن این سادات است به بر این به سادت پاره‌ها شتهاریافته‌اند. بعضی مردم در صحت نسب و تنها سخن دارند لیکن [۲۹۹ الف] شجاعت اینها یرهانی است قاطع بر سیادت. چه بجه ددین دولت هیچ معر که نبوده که اینها خود را نمایان تساعته باشند و چندی به کار نیامده باشد. میرزا عزیز گو که همیشه گفته که سادات پاره‌ها بلاگردان این دولت‌اند. الحق چنین است به بوخان افغان هشتصدی ذات و سوار منصب داشت هزار و پصدی ذات و هزار و دویست سوار حکم شد. همچنین دیگر پندهای دولتمخواه در خود خدمت و جانفشایی به مراتب بلند و متعصب از جملد کام دل بر گرفتند.

درین و لا اصلتخان پسر خا میهان راه کومک کردند تا در بحث به صوبه گجرات تمییز فرمودیم؛ و نورالدین قلی را به صوبه مدکور فرستادیم که شرده جان و سر امر ازخان و دیگر اعیان لشکرهای که اسیر سر پنجا مکافات شده‌اند معیوس و سسل به درگاه ییارد. درین تاریخ به عرض رسید که سوچهر پسر شاهوانخان به رهنمونی سادات از بدولت جدا شده به خدمت فرزند اقبالشاه پرویز پیوست. عتقادخان حاکم کشمیر به منصب چهارمزاری ذات و سه هزار سوار صرافرازی پادشاه.

چون قراولان خبر آوردند که ددین نزدیکی شیر و نمایان گشته حاضر را سه شکار آن رخصت شد. بعد از در آمدن به پیشه سه شیر دیگر نمایان گردیدند هر چهار را شکار کرده به دولتحانه مراجعت نمودم. همچنانکه طبیعت به شکارش مایل است تا شکار شیر میسر باشد به شکار دیگر دستوری نمی‌دهد.

سلطان مسعود پسر سلطان محمود نازنه برهانه بیژ به شکار شیر رحبت معرط داشته و از شیر کشتن او آثار ضریه در تاریخ مذکور و مسطور است. خصوصاً در تاریخ بیعتی که در آنچه برای [۲۹۹ ب] المین مشاهده سوره بطریقی روز ساسمچه ثبت کرده زآن جمله می‌نویسد که: روزی در حدود هندوستان به شکار شیر رفت و میل سواد بوده شیری سحاب بزرگ از پیشه برآمد و دو به قیل نهاد غشتی بینداخت و بر سیه شیر مرد و شیر از درد و خشم خیز دده به قنای قیل برآمد، و قیل می‌ملید امیر به داسو ایستاده چنان شمشیری زد که هر دو دست شیر فلک کرد و شیر پادشاه جان بداد.

ما هم در ایام شاهزادگی چنین اتفاق افتاده که در حدود پنجاب به شکار شیر رفتم شیری قوی جثه از پیشه برآمده نمایان شد. از بالای قیل بلنوقی پروزدم. شیر به شدت غضب از جا جست به قنای قیل برآمده و فرصت مقتضی آن شد که بلنوق را گذاشته شمشیر و کار فرمایم. سر بلنوق را گردانیده به داسو در آمدم. به دوست سر بلنوق را چنان بر سر و روی

و مردم که از آسبمه سری بر زمین افتاده و جان داد. و از عراپب آنکه در کوه لوه بی روزی به شکار گرگی رفته بودم بر بل سور بودم. گرگی از پیش بر آمد، تیری بر بالای مسد نزدیک به ساگوش آن زدیم که فریب به یک وجب فرو نشست و به همان تیر افتاد و جان داد. و بسیاری بوده که پیش من جوانان سمحت کمان پست تیر رده اند و سرده، چون در خود نوشتن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وثایع کوتاه می‌دادم.

در بیست و نهم ماه مذکور هفت مرد از پدی به جنگ سنگه پسر در کزن ثابت شد درین ولا به عرض رسید که سلطان حسین زمیندار پکهی و دست سیات سپرد. منصب و جاگیر او را به شادمان پسر کلان اولطف نمودم.

هفتم ماه ارداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقامند شاه پرویز از شکر ظفر اثر دپه به نوید فتح سامه از روز اولیای دولت ابد ائصال گردید و هر صداقت آن فرزند مشتمل بر حقیقت جنگ و سردار پاداران بنام [۳۰۰ الف] رنگه گذرانید. شکر این موهبت که از مصایب محله دلهی بود به تقدیم رسید. شرح این مجمل آنکه چون عا کر منصور دد موکب شاهزاده والا قدر از کریره چاند، عبور نموده به ولایت مالوه درآمد پیلوت با پستهر رسوا و سبید فیل جنگی و توپخانه عظیم از مندو به حزم درم بر آمده جمعی از بر گیاهی دکن را با جادواری وادی رام و آتشخان و دیگر مقهوران سیاه بخت پیش از خود گسیل نمود که بر دور اردوی ظفر قرین بغلر فی بر آیند. مهابتخان ترتیب افواج به توزک فایسته نموده شاهزاده والا قدر را در قول جای داده خود به همه امواج رارسیده در سوار شدن و فرود آمدن شرایط حرم و احتیاط بکار می‌برد و بر گیان از دود خود را سرده قدم جرات و جلالت پیش نهادند. دوری نوبت چنداولی منصورخان فرنگی بود. در وقت فرود آمدن اردو مهابت خان بهجت احتیاط بیرون لشکر فوج بسته ایستاده بود. در مردم به فراغ خاطر دیره کنند، چون منصورخان در آثای راه پیا له خورده سر مست باده غروریه منزل می‌رسد به حسب اتفاق فوجی از دوز سوار می‌شود و خیال شراب او را برین می‌دارد که باید تخم ویی آنکه برادران و مردم خود را خیر کند سوار شده می‌تازد و دوسه برکی را پیش ابداحت تا جایی که جادوری و اودی رام یا دوسه هر اسوار صفت بسته ایستاده اند زده رده میرود و چنانچه ضابطه آنها است از اطراف هجوم آورده او را در میان می‌گیرند و تا رمقی داشته دست و پا رده در راه اغلاص حدن تاز می‌گردند. درین ایام مهابتخان پیوسته رسل و رسائل صید دلهی رسیده جمعی که از روی حیاط واضطرار همراه پید دولت بودند می‌نمود و چون مردم آیه یاس از صفحه احوال او می‌خواندند از آن جانب نیز نوشته ها فرستاده قول خود مته بودند بعد از آنکه پیلوت از نامه مندو بر آمد بهجت جنامه بر گیان را پیش فرستاد و از پس آنها دسمنخان و قتی خان و

برق انداختن را با گروه توپچیان روانه ساخت. آنگاه در آب و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کاری خود را روانه گردانید. [۴۵۵ ب] چون به حرد قرار جنگ صف تراست داد و همیشه نظرها داشت فلان سمت جنگی را یا ادا بهی توپخانه از آب بریده گذرانیده چیده از پی در آب و بهیم خود هم روی ادا بهی عرصه کار زدند.

روزی که حوالی کالیاده معسکراقبال گردید یلوت تمام لشکر نکیت اثر خود را بتقابل روح منصور مرستاده خود به خانخاندان و معدودی يك گروه عقب ایستاده برق انداختن که از مهابت خان قول گرفته در کمین بود وقتی که لشکر در برابر هم صف کشیدند و بویافته با چماچه برقند زن تاخته خود را به لشکر منصور رسانید و همه راه جهانگیر پادشاه سلامت کتان می آمد تا به مهابت خان رسید. مشارایه به سلامت فرستاد اقبالند برده به مراسم پادشاهی مشامت و امیدوار گردانیده، سابق بهاء الدین نام داشت و نوکر بی خان بود بعد از فوت او در سنک توپچیان رومی منتظم گردید، چون خدمت خود را گرم و چشپان میگرد و جمعی به خود همراه داشت لایق تربیت دانسته به خطاب برقدانخانی سرافراز ساختیم، در وقتی که ییلوت بهدک می فرستادم بشد لیه دامبر آتش ساخته همراه او تمین ساختم اگر چه در ابتدا داغ لغت برنامیه عهده دیت نهاد لیکن عاقبت بهیروزه شد و به وقت آمد.

همان روز رسم خان که از نوکران عبده او بود و اعتبار تمام بروداشت چون بامت که دولت ازو برگشته است از مهابت خان قول گرفته برهنمویی سعادت و بدرقه توفیق با محمد مراد بدعشی و دیگر منصبداران که همراه او بودند از لشکر نکیت اثر او بیرون تافته به موکب ایال شاهزاده والاقلد پیوست ییلوت را از شنیدن این اخبار دست و دل از کار رعت و بر تمام نوکران خود چه جای بنده های پادشاهی که همراه او بودند بی اعتماد شده، از غایب تو هم شبشب کس فرستاده مردم پیش از نزد خود طلبیده قرار برقرار اخبار نموده، مراسم به آب نریده عبور کرد، درین وقت باز چندی [۴۵۶ الف] او ملازمان او را بویافته جدا شدند و به خدمت فرزند سعدنند پیوسته در جور حالت خویش موازش یافتند و هم درین روز که از آب نریده می گذشت نوشته ای به دست مردم ارافتاد که مهابت خان درجو با کتابت از همتان نوشته به خواست و مراسم پادشاهی مشامت و امیدوار گردانیده در آمدن ترعیب و تحریض بسیار نموده بود، آنرا بعضی نزد ییلوت بردند و او را از زاهد خان به گمان و بی اعتقاد شده او را با سه پسر محبوبی گردانید

و همتان پسر شجاعت نهاد است که از امر و بنده های معتمد پدر بر نگوانم بود و من این سعادت را نظر به حقوق خدمت و سنت خانزادی تربیت فرموده به خطاب خانی و

منصب هزاره‌ها صدی سرافرد ساخته همه پیدولت به خلعت فتح دکن و خلعت سرمودم. درین دلا که برای آن صوبه را به جهت مصلحت قندهار طلب فرمودم با آنکه فرمان از روی تأکید مخصوص به او صادر شد آن بی‌صداقت به درگاه تیمار خود را از ظویران و هواداران پیدولت ظاهر ساخت و بعد از آنکه از حراسی دهلی شکست خورده برگشت، با آنکه خیابانی نداشت توپین نیامت که خود را به ملازمت رساند و عیار حجالت و داغ هشیان از لوح پیشانی پاک ساخته هدرتصیر گذشته و نخواهد تا آنکه مستقم حقیقی او را به این روز مبتلا ساخت و ملج پک‌لک دسی‌هز دروپیة نقد از اموال او پیدولت متصرف گشت.

نبرد

چو بد کردی مباش ایمنی رآفت که واجب شد طبیعت را حکاکات با لجمه پیدولت به سرعت از آب نر برده گذشته تمام کشتیها را به آن طرف کشید و گندها را به اعتدال خود استمکام داده میرم بیگت بخشی خود را با وجی از مردم معتمد خود و جمعی از برکین دکن در کنار آب گذاشته از ابه‌های نویخا به در برابر نهاده خود به جانب قلعه اسیر و برهانور عان ادب در سطوف ساخت. درین وقت قبی ملازم او قاصد خا سفاس را با نوشت دستخط او که نزد مهابت خان فرستاده بود گرفته پیش پیدولت برده در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود.

بیت

صد [۱۰۰ باب] کس بظرتگاه میدارندم ورسه پیرویدمی ره‌بی آدامسی
پیدولت از را با اولاد از خانه طلبه‌شته نوشته را به او نمود. اگرچه عذر به گفت
بکن جوابی که مسجوح نقد نتوانست سامدی نمود. قصه او را با داراب و دیگر سرزندان
مصل منزل خود نظر بند نگاه داشت و آنچه خود فال داده بود که صد کس بنظر نگاه میدادند
پیش او آمد

درین ولا ابراهیم حسینی ملازم فرزند اقبالمد را که هر ضد داشت فتح آورده بود به
خطاب خوشخبرخانی سرافرار ساخته خلعت و فین عنایت شد و فرمان مرحمت عنوان به
شاهزاده و مهابت خان مصحوب هوامسخان فرستاده بهرچی مرصع گرانیها به جهت فرزندان
اقبالمد و شمشیر مرصع به مهابت خان عنایت شد. و چون از مهابت خان خلعت شایسته به
ظهور پیوسته بود به منصب هفت هزار دی دت و سوار سرافرادی بهشیم سید صلاحیت خان
از دگی آمده دولت زمین بوس در بهت و مورد عنایات خاص گردید. مشارالیه از تعینات
صوبه دکن بود چون پیدولت از حوالسی دهلی شکست خورده به مندور دت از سرزدندان

خود را در حدود متعلقه غیر به صیانت ایردی سپرده از زه با متصرف خود را به ملازمت رسانیدند.

پس بر احمس پسر میرزا دهم صفوی به خدمت فوجدهاری سرکار بهرائج دستوری داده به منصب هزارپاشی ذات و پاشی سوار از اصل و خواجه سرور زنگشت، لعل بیگم دروغه دفترخانه برد فرزند اقبالند شاه پرویز فرستاده شعبه حاصه با بدری به آن فرزند و دستار به مهیت خان مصحوب از عنایت شد. خواص خان که سابقا نزد آن فرزند دفته برده آمده ملازمت نمود و عرصه اش مشتمل بر اخبار خوش آورد خانزادگان پسر مهیت خان را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافر رسانیدم.

درین ولا دوری به شکار نیله گاو حوشرفت بودم. در اثنای شکار ماری در نظر آمد که طبعش دو نیم ذرع و ضخامتش مقدار مردست بود و نصف خرگوش را مرده برده و نصف دیگر را در فرو بردن بود. چون قراولان برداشته نزدیک آوردند خرگوش از دهانش افتاد فرمودم که باز به دهانش در آورند، هر چند [۳۰۴ الف] رود کردند یا شد در آورد. چنانچه از زور بسیار کنج دهانش پاره شد. بعد از آن فرمودم که شکمش را چاک کردند اتفاقا خسرگوش دیگر در دست از شکمش برآمد. این قسم مرده در هندوستان چنان می گویند و به مرتبه ای کلان می شود که کوتاه پاچه در دست فرو می برد لیکن رهر و گزندگی ندارد.

دوری در همین شکار يك ماده به گاو را به بتوق دهم از شکمش دو بچه رسیده بر آمده چون شیده شده بود که گوشت بره یله گاو لذیذ و لطیف میباشد به باورچیان سرکار فرمودم که دو پیازه ترتیب داده آوردند. بینکلف خالی از لذت و نزاکت بود.

در پانزدهم شهریور ماه الهی دهم و محمد مراد و چندی دیگر از نوکران ین دولت که به رهنمون سعادت از او جدا شده خود را به ملازمت فرزند اقبالند شاه پرویز رسانیده بودند به حسب احکام به درگاه آمده دولت زمین بوسی دوباختند. دهم خان را به منصب پنجهزاری ذات چهار هزار سوار و محمد مراد به منصب هر دی پاشی سوار سرافر از ساخته به عواطف روزافزون امپراتور گردانیدم. دهم خان بدحشی لاس است نامش یوسف بیگم بود. سبب فرات به محمد قلی صفاهانی داد که وکیل و مدارصیه میرزا سلیمان بوده است. دل در ملک بندهای درگاه انتظام داشت و اکثر در صوبه بصر رسیده داخل منصبداران حرد بود به تقریبی جاگیر او تغییر شده نزد ین دولت آمده ملازمت گشت از سیر و شکار وقوف تمام داشت و در پیش او ترددت هم کرده خصوص در مهم را و و ین دولت او را در

سایر نوکران خود برگزیده و به مرتبه امارت رسانیده بود، و چون من عنایت بسیار به او کردم حسب الائتماس او جناب و علم و تقاضا به مشارالیه مرحمت فرمودم، و یکصدی به و کثالت و بیایت او حکومت گجرات داشت، و بندهم سریراه نکرده بود، محمد مراد پسر مقصود میرآبست که از قدیمان و پائریان میرزا سلجوق میرزا شاهرخ بود.

درین تاریخ سید بهوه از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود و نور لدین قلسی چهل و یک نفر از محدودان بیعاقبت را که [۳۰۴ ب] در چند آبادگر فتار بودند مقید و مسجل به درگاه آورد. شوره خان و قاپی بیگ را که سر کرده ارباب فساد بودند از پای عین مست انداخته به پاداش رسانیدم.

یستم ماه مذکور مطابق هژدهم شهر ذی قعدة فرزند شهریار را از بواسه اعتماد الدوله حق جل مجد به صیبه ای کرامت فرمود. امید که قدمش بر یسی دولت مبارک و فرخنده بسازد. بیست و دوم ماه مذکور جشن وین شمسی آرامتگی یامت و سال یجاء و بیجم از عمر این بزمند به مبارکی و فرحی آغاز شد. به دستور هر سال خود را به طلا و اجناس وین فرموده در وجه ارباب استحقاق مقرر داشتیم. آن جمله به شیخ احمد سرهسبی دوزار رویه عنایت شد.

عمره مهره الهی میر حمله به منصب سه هزار ذات و یک هزار پشاهید صوار سر فرازی یافت، جواهرخان خواجه سرای به منصب یک هزار ذات و سیصد سوار ممتاز گشت. متیم بخشی گجرات به خطاب کفایت خانی سر بلندی یافت. چو بیگناهی سرافراز خان حاضر نشین گردید و او از بد در آورده مرتبه کوریش دادم، حسب الائتماس فرزند شهریار به منزل آورفته شد. جشن عایی آرامت پیشکشهای لایق کشید و به اکثری از بندها سروپا داد.

درین و لا هر صد داشت فرزند ابوالمد شاه پرویز رسید که بدولت از بی برهانپور گذشته سرگشته وادی قباله گشت. تفصیل این اجمال آنکه چون از آب برده عبور نموده سام کشید، به آن طرف برده کنار دریا و گذرها را به توپ و تفنگ استحكام داد و بزم بیگ را با بسیاری دبهات پرگشتی های ستانه سوخته در کنار آب گذشت به جانب آسیر و برهانپور رخت ادبار کشیده خاصان و دار ب را نظر بند با خود همراه برد.

قلعه آسیر: اکنون مجمل حقیقت مدعه آمبر بجهت شادایی سخی ناگزیر است. قلعه مذکور در ارتفاع و متانت از عایت اشهد محتاج به تعریف و توصیف نیست. پیش از رفتن بدولت به دکن، حوله خواجه نصرانله وید خواجه شجاع الله شربچی بود که

از ملازمان و حامزادان قدیم الحنت است. در تاسی الحال با تاسی [۳۰۳ الف] پیدولت
حواله میرحسام الدین پسر میر جمال لدین حسن شد، و چون دختر تاسی سودجیان بیگم
در خانه اوست وقتی که پیدولت ارجو لی دهلی شکست خورده به جاب ملوه و مانلو عطف
عدن نمود بود جهان بیگم به میرمذکور بناها فرستاده تأکید فرمودند که ره رالف زیهار
پیدولت و مردم او را پیرامون قلعه نگذارند، و برج و باره را مستحکام دده ادای حقوق لازم
شناسند، و نوعی بکنند که دغ لمت و کفران بر تاضیه سیادت و عزت او نشیند. الحق (حوب)
استحکام (داده) و سمان نامه مذکور به مرتبه است که مرغ اندیشه پیدولت بر حواشی آن
متو ند پرور کرد و تسخیر آن به رودی ممکن و میسر باشد.

بالجمله چون پیدولت شهرها نام ملازم خود را نزد مشراییه مرستاده به ترتیب مقدمات
بیم و امید او را از راه برده مقرر نمود که چون به گرفتن نشان و خلعت که فرستاده ام ز قلعه به
زیر آید دیگر او را بالای قلعه نگذارد. آن بی سی سعادت به مجرد رسیدن شریفا حقوق تریب و
رعایا را برطان سبب نهاده، بی مصایقه و ببالنه قلعه را به شریف سپرد و خود با زن و فرزند بر
آمده نزد پیدولت رفت و پیدولت او را به منصب چهارماری و علم و نقاره و خطاب سر ترضی
خاصی بدام ازل و بد و ملبسون دین و دنیا صاحب القصد چون آن بخت برگشته به پای قلعه
اسیر رسید حاکمان و دزاد و سایر اولاد بدیده او را به خود به بالای قلعه بسرد و سه چهار
رودی در آنجا بسر برده، از آذوقه و سایر مصالح قلعه داری خاطر و پرداخت. قلعه را به گسوپال
داس نام راجپوتی که سابق نو کسر سر بلند رای بوده و در هنگام رفتن دگس ملازم او شده بود
سپرده، حردات و اسباب ریهائی را که با خود گرد نیدن متذکر بود در آنجا گذاشت، و هر سه
مگوحه خود را با اطفال و کنیری چند ضروری همراه گریب. اول قصدش این بود که خان
خمان و دزاد را در بالای قلعه محبوس دارد آخر رای او بر کشت و با خود فرود آورده به
برهاتپور شتافت

درینوقت لمتا، گمراه و جهان جهان ادبار و محوسب از سورت آمده به او پیوست.
پیدولت ز غایت اضطراب سر بلند رای سردای بهوج هاده را که [۳۰۳ ب] ز بندهای
راجپوتان مردانه صاحب ابومی است در میان داده به رسل و رساین حرف صلح مذکور ساخت.
مهابت خان گفت که تا حاکمان نیاید صلح صورت پسند نیست. همگی مقصدش آنکه به این
وسيله آن سر گروه محتل را که سر حلقه برباب نسه و عباد است از او جدا سازد.

پیدولت ناچار او را از قید بر آورده به سرنگند مصحف الطمینان خاطر خود سوده به جهت
دجویی و مستحکام عهد و سوگند به درون محس برده محرم ساخت، و زن و فرزند خود را پیش

و آورده بواج و اقسام نواح و رازی به کار برد. حلامه مضمودش آنکه وقت ماتنگه شده و کار به دشواری کشیده خود را به ضد سپردم؛ حفظ عزت و ناموس ما بر شما است. گادری باید کرد که زیاده برین خواری و سرگرد نی بکنم.

خامخانیان به عزیمت صلح از بیدولت جدا شده مترجه بشکر ظفر اثر گردید و قرار یافت که مشارالیه در آن طرف آب پهنه به مراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید. قصداً پیشتر از رسیدن خامخانیان به کنار آب، چندی از بهادران جلادب فریب و جوامع نصرت آیین شی قاپو یافته از جایی که مقرران غافل بودند عبور نمودند. از شیلان این خبر از کلان همت آنها تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ نتوانست پای ضلالت رجحالت بر جا داشت بهمدامه و متعاقباً به پرتوخت و بهر خود می چنید کس بسیار از آب گذشت و در همان شب مصداق میله بخت مانند بنات انجش در هم پاشیده راه گریز سپردند. خامخانیان در برنگی قبال بی نوال در ششدر حیرت افتاد. به روی رفتن و به رای آمدن، درین وقت مکرر پوششهای مرید اقبالند مبتنی بر سرتیبه و رهنمایی سعادت و مشتمل بر دلاست و استعالت پی در پی رسیده و خامخانیان از صمیم احسارال بیدولت صورت یاس و فتن ادبار دریافته به توسط مهابت جان به صدمت فرودند اقبالند شگفت، و بیدولت در رفتن خامخانیان و عبور لشکر منصور از آب بریده و تگریختن بیرم بیگ، وقوف یافته دل به پای نهاده با وجود طبع آب و شدت باران [۳۵۲ الف] به حال تپا از دریا، تپتی گذشته به جایب دکن روانه شد. درین هرح و مرج اکثری از بندهای پادشاهی و ملازمان او کام و نا کام جدایی اختیار نموده از همراهی او باز ماندند.

چون رهن جادو رای و اودازام و آتش جان در سر راه بود بجهت مصلحت خویش چند متریدانخت نمودند. اما جادو رای به اردوی اویامد و به مصلحه یسکه منزلی از پی ازمی دخت و آسیایی که مردم ددین اضطراب و هول جان می گذاشتند او غاوبدی می کرد. دوری که در آن طرف آب روان می شد ذوالفقار نام ترکمانی در که از خدمتکاران مردیک او بود به طلب سر بلند جان افغان فرستاده بپایم گزارد که از یک مردی و راسب مهدی تودوری می نماید که تا حال از آب نگذشته آردی مردان و فاست و مر از بیوفائی هیچکس چنان گران می آید که از تو. مشرنیه در کنار آب سوار ایستاده بود که ذوالفقار رسیده تبلیغ رسالت می نماید. سر بلندخان جواب مشخص نداد و در رفتن و بودن تردد و مغرور بود و آن وقت از روی اعراض می گوید. جلوم را بگذار ذوالفقار شمشیر کشیده بر کمر او حواله می کند. درین حال یسکی از افغانان تیره کوته دست در که اهل هند برچه می گویند در میان حایل میسازد و ضرب شیع بر چوب برچه حورده نولک شمشیر بر کمر سر بلندخان گذارد و می رسد و بعد از پرتوختن شمشیر افغانان هجوم

آورده، ذوالفقار در پاره پاره می‌سازید. پسر سلطان محمد خیر انچی که خواص یدولت بود
بایر آشنائی و دوستی بی‌احادیت یدولت همراه او آمده بود درین غوغا و آشوب نویز به‌قتل
می‌رسد.

بالجمله خبر بر آمدن او از برهانپور و در آمدن عساکر منصور به شهر مذکور استماع
افتاد. خواص حال را برجای استعجال نزد مرزید احوال کیش فرستاده، تأکید بیش از پیش
فرمودم که در بهار به چهره گشائی این مر دات تسلی نگشته، همت بر آن مصروف دارد که یا
اور دژنده به دست آورد یا از قلمرو پادشاهی آورده سازد. چون مذکور می‌شد که اگر بن طرف
کار بروی تنگ شده ضابط علی آن است که از راه لکه قطب الملک، خرد را به ولایت اوردیسه و برگرد
اندازد، و به صاحب سپاهیگری [۲۰۲ ب] بایر معقول می‌نمود. بایر هر چه احتیاط که از شرایط جهانیه
داردست میرزا دستم را به صاحب صوبگی افغان پساد اختصاص پستشده رحمت آن صوب
فرمودم که اگر بحسب اتفاق نقش نشیند مصالح الکاریا شد.

درین ولا مریدخان جهان از ملتان آمده دولت زمین بوس درین صوب. هر از بهر به صیغه
ندرو و یک قطعه ثملی که یک لک درو به قیمت داشت با یک عدد مروارید و دیگر اجناس به رسم
پیشکش گذرانید. به دستم خان لیل مرخصت نمودم.

بهم آبان ماه الهی خواص سلطان عرضداشت شاهزاده و بهایت خان را آورده معروضداشت
که چون آن مرزید به برهانپور رسید با آنکه بسیاری از مردم به بر شدت باران و بر آمدن و
قلب مانده بودند به موجب حکم، بی تأمل و توقف از آب گذشته به تعاقب یدولت علم اقبال
بر احوال، و یدولت از شنیدن این خبر جا نگاه سر اسیمه طی مسافت می‌نمود و در شدت باران
و فراط لای و گلی و کوچ بی‌دری چاروی باز بردار از کار رفته بود از هر کس هر چه در
راه می‌یافت باز پس نمی‌گردید و او را فرزندان و متعلقان بقدر جان عیب شمرده به جاس
نمی‌پرداخت.

عساکر قبال از کربوه به کار گذشته تا پر گنه انکوت که در برهانپور قریب چهل کوه
مسافت است به تعاقب اوشت افتند و او باین حال ناقله مدهور رفت، و چون دانست که جادواری
و اود دام را سپرد کنین پیش ازین به و زفانت نخواهد کرد، پرده آردم نگاه داشته آنها
را در حبس نمود و میلان گرا ببار و با دیگر احوال و ثقال، در قلعه مذکور به اود اودام سپرده به
جانب ولایت قطب الملک روانه شد. چون بر آمدن، و از قلمرو پادشاهی به تحقیق پیوست فرزند
سعادتمند به صوابدید می‌یستخان و سپرد دولتخواهان از پر گنه مذکور عیان مراجعت معطوف
داشته در هرة آبان ماه الهی داخل برهانپور گشت.

و راجه سارنگدیو با فرمان مرحمت عنوان بر دآن فرزند رخصت شد. باسم خان به منصب چهارهزاری ذات و دوهزار سوار سرافراری یافت. میرزا معین بخشی کامل ر حسب الالتماس مهابت خان به خطاب خاص سرافراری بخشیدم. لاف خان و قیام خانی از صوبه پته آمده ملازمت [۳۵۵ الف] نموده به سوار ساف قلعه کانگره مقرر مروده هم عیانت کردم. قره آذرباه الهی باقی شان از جویا گر آمده ملازمت نمود.

عزیزت کتیبویه هر تبه ثابت: چون خاطر از مهم یدولت و اپرداخت و نگرانی هندوستان به مراجع من سارنگار نبود دوم ماه مذکور موافق غره شهر صفر مقرون به خیر و نظر از دار لیرکت اجیر به عزم سیر و شکار خطه دلیذ پر کشمیر به نصرت مسوکت اقبال اتفاق افتاد. قبل ازین عسقه السلطنه آصفهان را به صاحب صوبگی بنگاله اختصاص بخشیده بدن صوب رخصت فرموده بودم. چون خاطر به صحبت او اوقت ر مؤاست گرفته و او در قابلیت و استعداد و مسر جدانی از دیگر بنده ها امتیاز تمام دارد، بلکه در اقسام شایستگی بسی همتا است و جدالی او بر من گزنی می کرد ناچار فسخ آن حریمت نموده به ملازمت طلبیده بودم، درین تاریخ به درگاه رسیده سعادت آستان بوسی دریافت. جگت سنگه و لندرا نا کر ر رخصت رطل شده به عیانت خلعت و حصر مرصع سرافرار گشتند. راجه سارنگدیو عرصداشت فرزند سعادت محمد شاه پرویز و مدار السلطنه مهابت خان آورده، آستان بوسی نمود. مرقوم بود که صاحب طراز مهم یدولت جمع شده ر دلب داران دکی کام ن کام شرایط طاعت و فرمان برداری به تقدیم می رساند. آل حضرت قطع نگرانی خاطر ازین جانب فرموده به سیر و شکار خوشوقت باشند و از ممالك محروسه هرجا پسند افتد و به مزج اشرف سارنگار شد تشریف برده به نشاط دلیو کام بخش، روزگار مسعود بسر برد.

یستم ماه مذکور میرا والی از بهروج آمده ملازمت نمود حکیم مؤمنان به منصب هزار سوار از گردید اصالتخان پسرخان جهان حسب احکم از گجرات آمده دولت زمین بوسی دریافت. درین و لا عرصداشت عقیدتخان بخشی صوبه دکی مشتمل بر کشته شدن راجه کرده رسید. شرح این مایحه آنکه یکی از برادران سید کبیر باره که ملازم فرزند اقبالند شاه پرویز بود شمشیر خود را به جهت روشن ساختن و پیرخ ردن به صیقلگیری که متعل به خانه راجه گردهر دکان [۳۵۵ ب] داشته می دهد و در دیگر که به طلب شمشیر می آید بر سر اجوره گفتگو می شود. نگران سید جوب چند به صیقلگیری رسد. مردم راجه به حمایت او آن نادر را شلاق می زدند. ثنائیا دوسه جوانی از سادات باره در آن حیوانی منزلی داشتند، ازین غوغا و قوف یافتند به کومک سید مذکور می رسد و تشفته درمی گیرد و در میان سادات و راجپوتان جنگه

می‌شود و کار به تیر و شمشیر می‌کشد. و سه کس به قتل می‌رسند. سید کبیر آگاهی یافته پاسبانی
چهل سوار خود را به کومک می‌رساند. درین وقت راجه کرده را با جمعی از راجپوتان و اقوام
خود چندی به رسم خود است بر همه شسته طعام می‌خورند. از آمدن سید کبیر و شدت سادات
و قوت یافته مردم خود را به درون حویلی در آورده در راه مضبوط می‌سازد. سادات دروازه
حویلی را آتش زده، خود را به درون می‌اندازند و جنگ به جایی می‌رسد که راجه گودهر با
بیست و شش نفر از ملازمین خود کشته شد و چهل کس دیگر زخمی می‌شوند و چهل کس را
سادات بر به قتل می‌رسانند. بعد از کشته شدن راجه گودهر سید کبیر پاسبان طویل از ر گرفته به
خانه خود مراجعت می‌نماید.

امرای راجپوت بر قتل راجه گودهر و وفات یافته روح فوج از منزل خود سوار می‌شوند
و تمام سادات باز به کومک سید کبیر شتافته در میدان پیش از آنکه مجتمع می‌گردند و آتش افکند
و صد و آشوب شعله سر می‌کشند و نبرد يك به آن می‌رسد که شورش عظیم بر پا شود. مهابت
خان ارین آگاهی فی الفور سوار گشته خود را می‌رساند و سادات را به درون از آن آورده
راجپوتان را به روشی که مناسب وقت بود دلالت نموده، و چندی از صدها را همراه گرفته
به منزل خان عالم که در آن نزدیکی بوده می‌برد و چنانچه باید دلالت می‌نماید، و منعقد و متشکل
تدارک این می‌گردد.

چون این خبر به شاهزاده می‌رسد آن فرزند تیر به منزل حاکم رفته به زبانی که لایق
حال بوده تسلی می‌نماید و راجپوتان را به منزل می‌فرستد. روز دیگر مهبت خان به خانه راجه
گودهر رفته فرزند او را بر سرش و دلجوئی می‌کند و از تدبیر و سنجیدگی سید کبیر را به
دست آورده بقصد [۳۵۶ لب] می‌سازد و چون راجپوتان بفرار از کشتن و تسلی می‌شدند بعد
از نوری چند او را به پادشاه می‌رساند.

بیست و سوم محمد مراد در خدمت فرزند پسر کاراجمیر مترد داشته و حصه فرمودم
درین راه پیوسته به شکار و شکار خوشوقت بودم. در روزی در آثای شکار دروازه توپون که تا حال
بنظر در نیامده بود به یاد گیراندم. اتفاقاً بازی که او را گرفته نیز شویقون بود. بنحریه معلوم
شد که گوشت دروازه سیاه از سفید اندک تر است و گوشت بودند کلاب که امر هندوها کس
گویند از قسم بودند هر دو که جنگی باشد بهتر همچنین گوشت حلوان در به را با گوشت بره
سجیدم گوشت حلوان نیک و در ست مزه است. محض به جهت امتحان مکرر مرده‌ام که از
هر دو يك قسم طعام پخته‌ام که از فرار واقع تمییز و تشخیص کرده شود بنا بر این مرقوم
می‌گردد.

دهم دی ماه بهسویلی برگشته رحیم آباد قراولان غیرشیری آوردند به ارادتخان و ندائیمخان حکم شد که اصل آتش را که در دکابه حاضرند همراه بسره ریشه در محاصره نمایند و از پی آنها خود سر رنده متوجه شکار گشتیم. از انبره سی ددعت و بسیاری جنگل خوب نمایان بود. قبل را بهشت درانده بهری آن را بنظره آوردم و به پلک دحم بدوق افتاد و جان داد. از ایام شاهزادگی تا سال این همه خبر که شکار کردم در بزرگی و شکوه و تناسب اعضا مثل این شیر به نظر در نیامده به مصودان فرمودم که شیه آن را سراق ترکیب و بجه بکشند هشت و نیم مس سنگه جه نگیری وزن شد. ملوئش از فرق سر تا دم سه و نیم ذرع و دو طسور برآمد.

در شانزدهم بهر مس رسید که مستارخان حاکم آگره به جود رحمت ایزدی پیوسته اول در پیش بهادرخان برادرخان زمان بوده بعد از کشته شدن آنها به خدمت والدین رگوارم پیوسته و من چون قدم به مقام وجود نهادم آن حضرت به من لطف نموده با خبر بر کار من ماسختند مدتی پنجاه و شش سال پیوسته از روی اخلاص و دلسوزی و رضا جوئی خدمت من کرد و هرگز از وفایاری برخواستی خاطر من نشست حقوق خدمت و شرف بندگی و زیاده بر آن است که مقصدی نوشتن توان شد. ایود تعالی او را غریق بحر مقرب غویس گرداناد. مقرب خان را که از قدیمیان و باریان این دولت است به حکومت و حراست آگره بلند پادگی بخشیده رحمت فرمودم در حوالی فتحپور مکرم خان و عبدالسلام برادر او سعادت زمین بوس در یافتند.

بیست و دوم در قصبه منوره جشن وزن قمری آراستگی یافت. و سال پنجاه و هفتم از همرا این یارمند درگاه بی نیاز به مبارکی و فرخی آغاز شد. در حوال منوره بر کشتی از راه دریای سیر کنان و شکار امکان متوجه گشتیم. در لئای راه قراولان به عرض رسانیدند که ماده شیری با سه بچه نمایان شده از کشتی برآمده به شاط شکار پرد حتم چون به چاهش نورد بودند فرمودم که به دست گرفته و مادر آنها را به بدوق بدم.

در بیولا به عرض رسید که گواران و مزارخان آن روی آب حصه از دزدی و راهزنی دست باز نمی دارند و در پناه جنگلهای انبره و محکمهای دشوار گذار به تردد و بیاباکی روزگار بسر برده مال واجبی به جا گیر داران نمی دهند به خانجهان حکم فرمودم که جمعی از منصبداران یا نش خود را همراه گرفته تنیه و تأدیب بایغ نماید و قتل و بدو نادر اج نموده محکمه و حصار آنها را به خاک برآورد و عمارتین قبه و مساد آنها را در بیخ بر کند. روز دیگر فوج از آب گلخته گی به چمیان تاختند. چون فرصت گریختی پای جهالت اغترده جنگ در برابر کس کردند و گس بسیاری قتل رسید وزن و فرزند آنها به اسیری رفت و طبیعت قراولان به تصرف سپاه

منصور اقتاده.

عمره بهمن ماه رستم جان را به موجودی سرکار قنوج سراسر ساخته بدان صوب
فرستادم. دوم ماه مذکور عبدالله پسر حکیم نورالدین تهرانی را در حضور فرمودم که میست
کردند و شرح این اجمال آنکه چون داری این پدرش را به گمان زر و سمان در شکمجه و
تندیب کشید مشارالیه از ایران گریخته به مدینا کت و پریشانی خود را بدهد وستان انداخت،
و به وسيله اعتمادالدوله درسلطنت بندهای درگاه منتظم گردید. و از ۳۵۷ الف] مساعدت
بخش به اندامان پادشاه شناس گشته داخل خدمتگاران بردك شد و منصب پادشاهی و
جانبگیر معیوره یافت. لیکن از آنجا که حوصله اش تنگ بود تاب مکارم این دولت نداشت
بساط طالع بك در مسیر اقتاده کفران نعمت و داسپاسی پیشه خود ساخت و پیوسته ریا را
به شکوه غد و بد خویش آلوده می داشت. درینولا مکرر بعرض رسید که هر چند حمایت و
رعایت در حق او پیشتر می شود آن حق ناشناس در شکایت و آزرده گی می افزاید مع ذلک نظر
به مراحمه هایی که در حق او به ظهور آمده مر بساود نمی اقتاد تا آنکه از مردم بی عرض
که در محافل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازو نسبت به من شنیده بودند استماع فتاد و
به ثبوت پیوست. سایرین به حضور طلبیداشته مسامت فرمودم مصرع: رین شرح سر سر
می دهد بر باد

چون فراوان به عرض رسیدند که درین نوعی ماده شیر می باشد که متوطنان این
حدود از آسیب و در محبت و آزارند به فداالبحان حکم شد که حلقهای بیل همراه سرده
بیشه را محاصره نماید؛ و ازین او خود سرار شده به بیشه درآمدم بابت جلد و جعیان بنظر
درآمدم. به يك نزهم بندوق کادش تمام شد روزی به نشاط شکار خوشوقت بودم در احوال سیاهی
به بازگیرانده، فرمودم که در حضور حوصله اش را چاک نماید از چشمدان او موش برآمد که
در دست فرو برده بود و هود به نحیل رفته حیرت افزای خاطر گشت که نای گلوئی این به
این تنگی موش درست را به چه طریق فرو برده ای اغراق اگر دیگری مل می کرد تصدیق آن
ممکن نبود چون خود دیده شده باین خرابی مرقوم گشت

ششم ماه بهمن مذکور دارالملک دهلی معسکر قبال گشت چون جگت سگه پسراحه
یاسویه اندرب یدولت به کرهستان شمایی پشحاب که وطن اوست رفته پورش انداخته صادی
شان را به تب و تادیب اوتعیس فرموده بودم چه بچه در او قی گلفشته لب فتاد. درین ولا
مادهو سنگه برادر حمود او را به جهت سرکوب او به خطاب رجه سراسر از ساخته اسب و
طاعت مرحمت فرمودم، و حکم شد که سر دصادق خان [۳۰۷ ب] رفته برهم زن هنگامه

مفسدان بهافت نکرد. روزدیگر ازسواد شهر کوچ فرموده بهسليم كده نردل اقبال افغان افتاد. و چون خانه راجه كشي داس بر سر راه واقع بود و مبالغه و الحاح بسیار نمود حسب الامر داس را سايه دولت بر منازل و بداخيه آن قديم الخدمت را كامياب اين آرد و گردايدم، و زپيشكشهای او قلیلی بهجهت سرافرزی او پایة قبول یافت.

پس من ازسليم كده کوچ شد. سید بهوه بخاری را بهحکومت دهلی که وطن مالوف دوست و الحق این خدمت را بیش ازین هم خوب سر کرده بلند پایگی بخشدم.

آمین علی محمد حاکمزاده قس: در وقت علی محمد پسر علی راي حاکم بت فرموده پدر به درگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهر شد که علی راي به این پسر خود نسبت محبت و تعلق مفراط داشت و از دیگر اولاد گرامی تر می دید و می خواست که او را جانشین خود سازد و بنا بر این محمود برادران گشت و آرددگیها در میان آمده. بدال پسر علی راي که رشیدترین اولاد اوست ازین شیرت و آرددگی به خان کاشغر موصل شده آنها را حامی خود ساخت که چون علی راي بنایت پیر و محبی شد اگر زمان مسعود در رسید به حمایت والی کاشغر حاکم ملت سب شود و علی راي این بوهم که مادا بر دران قصد او کنند و در ملک او شورشی افتد مشار لیه را درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه از مصوبان این درگاه شود که به خدمت و روست او لیدی دولت کارش روستی و نظام پذیرد.

غره احمد از مد ماه در نواحی پر گنه ابدله مرل شد. لشکری پسر اسم وردی که از بدولت گریخته مسعود را به خدمت فرزند معادتمند شاه پرویز رسانیده مسعود درین تاریخ به درگاه آمده آستان بوس نمود. هر خداشت آن فرزند و مهابت خان مشتمل بر ساداش و مجرای خدمت عادلخان با بوشه ای که مشار لیه مرد مهابت خان فرستاده بود و اظهار بندگی و دولتخواهی نموده به نظر در آورد. بار شکری را برد آن فرزند فرستاده خلعت با نادری نکه مروارید بهجهت شاهزاده و خلعت بهجهت مهابت خان و خان عالم مرسل [۴۰۸ الف] گشت، به التماس آن فرزند فرمان استمالتمینی بر حمایت بیفایت به اسم عادلخان قلمی فرموده خلعت با نادری خاصه مرحمت شد؛ و حکم فرمودم که اگر صلاح دانست مشار لیه را برد عادلخان فرستد.

پس جم ماه مذکور باغ سرهند محل ترول بارگاه جلال گشت در کنار آب بیاه صادقخان و مختارخان و اسفند باد و راجه روپ چند گواناری و دیگر امر که به کومک و مقر بودند خاطر از ضبط و ربط کوهستان شمالی واپرداخته سعادت آستان بوس دریافتند. بالجمعه جگت

سنگه به اشارت پیدولت خود را به کرهستان مذکور رسانیده به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت و چون عرصه شالی بود روزی چند در شعب چال و کربوه‌های دشوار به سر برده به تاخت و تاراج و طایه وریرستان و بی بداحت، تا آنکه صاف خان به آن خلود پیوست و به مقدمات بیم و امید جمیع زمین‌داران را به نیکو ضبط در آورده، استیصال آن بیعدالت را وجه همت ساخت مشارالیه قلعه مورد استحکام داده متحصن شد و هرگاه قاپوچانی از آن محکمه برآمده، با عوجی از بنده‌های پادشاهی جنگ‌گریز کردی تا آنکه آذوقه کمی کرد و از کمک و مدد دیگر زمین‌داران مأیوس گشت و سرافراز ساختن بر در حرد موجب اضطراب و دل‌تنگی او شد. تا گزیر و سایل برانگیخته به سطوت نورد جهان پیغم 'لنجا آورد و اظهار بدمت و عیالت نمود. به استشفاع ایشان توسل جست و به جهت دلجوئی و خدایداری ایشان رقم عفو بر جرایم عصیان او کشیده آمد.

درین تاریخ هرایض متصدیان دکن رسید که پیدولت بالعنت‌الله و داراب و دیگر بر و بال شکسته‌ای چند به حال نپاه و روز سیاه از سرحد قطب لملک گذشته به جانب اودیه و بتگاله رفت و درین سفر خبر بی بسیار به حال او و همراهان راه یافت و کسی بسیار به هنگام فرصت سروها برده از جاذ دست بسته راه قرار پیش گرفتند. از جمله روری میرزا محمد پسر افضل‌خان دیران و با و لند و عیال خود به وقت کوچ گریخت و چون خبر به پیدولت رسید جعفر و خان قلی اورنگ و چندی دیگر در مردم اعتمادی خود را به تعاقب او فرستاد که اگر زنده توانند به دست آورد غنایم و الا سر او را بریده به حضور بیاورند. نام برده‌ها به سرحد هرچه تمامتر طی مسافت نموده در آنای [۳۰۸ ب] راه به او رسیدند. او درین حادثه آگاهی یافته والده و عیال خود را به جانب جنگل برده پنهان کرد و خود با نموده‌ی ازجوران که اعتماد همراهی به آنها داشت مردانه پای همت افشوده به کما سعاری استاد ظاهراً چوری آبی و جهله هم در میان برد. سید جعفر حواس که نزدیک آمده به تیتال و قریب او را از راه برد هر چند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمود درو اثر نکرد و جوابش به تبر جانستان خوانه داشت و بنایت جنگ مردانه کرد. حادقلی و چندی دیگر از مردم پیدولت را به جهنم و صل ساحت و سید جعفر نیز نمی شد و خود به دحمهای کاری نقد هستی دریاخت لیکن قادیانی داشت بسیاری را بی‌دست ساخت و بعد از کشته شدن سر او را بریده پیش پیدولت بردند.

چون پیدولت از حوالی دهلی شکست خورده به هندو دوت فضل خان را به جهت طلب کرم و مدد نزد حادقلی و هنیر فرستاده بازوید به جهت حادقلی خان و اسپ وین و شمیر مرصع

برای صبر مصحوب او فرستاده بود. دل سرد صبر می‌رسد و بعد از تبلیغ رسالت آنچه
 یندولت به جهت و ارسال داشته بود پیش آورد. خبر قبول سی کند و می‌گوید که ما تابع
 عادلحان ایم و امروز عمده دیار دان دکن دست شما را اول پیش او بایستد روزه و افطار
 مطلب حدود شود، اگر او قبول این معنی نمود بده موافقت و متابعت می‌کنم و در آن
 صورت هر چه فرستاده اند می‌گیرم و لافلا، افضلین سرد عادلحان می‌رود و او بپایست بده
 پیش می‌آید و مدتها در بیرون شهر نگاه می‌دارد، و به حال او می‌پردازد، و انواع خوری
 می‌فرماید، و آنچه یندولت به جهت او و غیر فرستاده بود همراهی با او طلب نموده مصرف
 می‌شود، و مشروطه در آنچه بود که خبر گذشته شدن پسر و عرابی نخانه و شنیده به روز سپه
 می‌شید. القصد یندولت با این سامان دوس و الفتات طالع و بشستن منبر بهی دوست
 راه دور و دراز طی نموده و حدود به بندر مچلی پیش که به قطب‌الملك متعلق است
 رسالت و پیش از رسیدن خود به آن‌جا و لی‌کس خود را نزد قطب‌الملك فرستاده [۹ ۳ الف]
 به انواع و قسام امداد و همراهی بکلیف نموده، قطب‌الملك جروی رفت و جنس به رسم
 اقامت فرستاده به میر سرحد حدود نوشت که بذریقه آمده از حدود متعلقه خویش سلامت
 بگذارد، و جماعت غله فروشان و رستوران را دلاست نموده مقرر دارد که از روی و غله و سایر
 ضروریات می‌دانند باشند.

بسیار و هفتم ماه مذکور غریب ساحه روی نمود. شب از شکارگاه مرجمت مرجمه
 به اردو می‌آمده. اتفاقاً از جویی که سنگلاخ بسیار داشت و آبش تند می‌گذشت حدود واقع
 شد. یکی از شره‌بویان شکار کرک چون طلایی که مشتمل بر خو بچه و پنج پیل به با سرپوش در
 خریطه کرسی نهاده و سر آن را بسته در دست داشت در وقت گذشتن پایش به سنگی می‌خورد
 و از دستش می‌افتد. چون آب صمغ بود و سخت تند می‌رفت هر چند تفحص کردند و دست
 و پا زدند انوری از آن‌جا هر چند روز دیگر حقیقت بعرض رسانیدند. جمعی از ملاکان و قراولان
 را حکم فرمودم که هم‌جا رفته باز از روی احتیاط و تفحص نمایند. شاید پیدا شود. اتفاقاً
 در جایی که گفته بود به دست آمده، و غریب را آنکه اصلاً دیر و بالا شده و یک قطره آب
 در پالها در نیامده بود. و این مدهه بردیست است به آن‌که چون هادی بر مسند خلافت سست
 نگشتر یا فوت از میراث پدر به دست هارون افتاده بود. خدمتی را برده هارون جرئت و آن
 نگشتری را طلب داشت. فضا را در آن وقت هارون بر لب دجه نشسته بود. چشون خادم او
 ادای رسالت نمود هارون به حشم رفته، گفت که من خلافت را به تو روز دهمش تو بیک
 انگشتری را به من رو سازی از شدت غضب انگشتری را در دجه انداخت. مدتی چند ماه

که به حسب تقدیرهای درگذشت و نوبت حلاوت به هارون رسید به خواصان فرمود که به دجله درآیند، جایی که انگشتر اساحتاج تمحص نمایند از اتفاقات طالع و دستیری اقبال در موطنه اول انگشتری را بافته برآورد و به دست هارون داد.

درین ولا روزی در شکارگاه امام وردی نرول باشی دراجی به نظر درآورد که پش پای [۲، ۹] او نادر داشت و پای دیگرش بخار بداشت چوں در نروماده مابه الامتیز همین حارست بطریق امتحان از من پرسید که این نراست یا ماده، بداهنا گفتم که این ماده ست. بعد از آن شکمش را پاره کردند چند بیضه پیشینه از شکمش برآمد. جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روی استبعاد پرسیدند که به چه علامت در یافتید؟ گفتم که سروبور ماده ست به بر حرد می باشد و به تتبع و دیندن بسیار ملکه آن بهم رسیده از فریب آنکه دای گلری جمیع حیوانات که ترکان آن را حق گویند از سرگردن تا چیه دان یکی می باشد و از جرد به خلاف همه از سرگلر تا چهار نگشت یک حق است، بار دو شاخ شده به چینه دان پوست و از جایی که دو شاخ می شود سرید است گسره طوری به دست محسوس می گردد و از کلنگ عجیب تر است. جس و بطریق مساربج از میان استخوان سینه گذشته به مغاره رفته و از آنجا به زیر گشته به گلو پیوسته است. چسرد دو قسم می باشد یکی سیاه این دوم بور و درین ایام معلوم شد که در قسم است. آنچه سیاه ابلق ست ترست و هرچه بور است ماده، و دلیل برین آنکه از ابلق حصیه ظاهر شد و از بور بیضه و مکرر امتحان نموده شد.

چون طیب من به ماهی رعیت تمام دارد و اقوام ماهی خوب به جهت من می آرد بهترین ماهیهای هندوستان رو هو ست و از پس آن برین و هر دو پولکداد می باشد و در شکل و شمایل نزدیک یکدیگر، و هر کس زود تهریق نمی تواند کرد همچنین در گوشت آنها نیز تفاوت کم نیست و مگر صاحب ذائقه عالی دریابد که لذت گوشت رو هو اندک بهتر است.

آغاز نوروز نوزدهم از جنوس همایون

روز چهارشنبه یست و نهم جمادی الاول سنه ۱۰۲۳ هجری و سه هجری بمبار گذشتن يك پورو دو گهری از روز مذکور پیر اعظم که عصبه بخش عالم است به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت. بندهای شایسته به اضافه منصب و از دید مرتب سر بلندی [۳۱۰ الب] یافتند. حسابه پسر خواجه ابو الحسن از اصل و اضافه به منصب هزارى و سیصد

سوار ممتاز گشت. محمد سعید الله پسر حمد بیگ خان کابلی به هرادی رسید سوار سرافراز شد. میر شرف دیو و بیوانات و خواص خان هریک به منصب هرادی سر بلند گردیدند. سردار خان ارکانگره آمده دولت زمین یوس دریافت.

دین ولا به یساول و اهل یساق حکم فرمودم که بعد از این در وقت سواری و سر آمدن از دولتخانه آدم معیوب را از قسم کسور و گوش و بینی بریده پس مجذوم و انواع بدتر نگذارند که به نظر در آید.

نوردهم جیش شرف آرامنگی یافت. الله ویودی برادر اسام ویودی از پیش پیدولت گریخته به درگاه آمد. به صفت یغایت مراهرادی یافت. چون خبر آمدن پیدولت به سرحد و دیسه بهنو تر رسید فرمان به اسم شهر ده و مهاجرت خان و مرایی که به کمک آن فرزند مقررند به تأکید صادر شد که حاضر از صسط و سب آن صوبه پرداخته بروی متوجه صوبه نه آید و بهر گردند اگر به حسب اتفاق صاحب صوبه بنگاله پیش رود و را نتواند گرفت و قسم جرات و جلالت پیش نهاد به خدمات فراح قهره که در ظل رایت آن فرزند مقررند آواره دشت ناکامی گردد.

دردوم زدی بهشت ماه فرزند خان جهان را به صوب دارالخلافه آگره رحمت فرمودم که در آن نواحی برده منتظر شدت باشد. اگر به خدمتی حاجت افتد و حکم فرماید به مقتضی وقت به عمل آورد. به مشارالیه خلعت خاصه و بادی تکه مرادید و شمشیر مرصع خاصه و به صانتخان پسر او اسب و خلعت عنایت شد.

دوین تاریخ هر خدا داشت عقیدت خان بخشی صوبه دکن رسید. نوشته بود که حسب الحکم فرزند اقبالند شاه پرویز همشیره راجه گجسنگه را در عقد ازدواج حضور در آورد. امید که قدمش به این دولت مبارک و فرخنده باد. ویر مرفوم بود که ترکمان خان را پس طلبیدم. عزیر الله را به جای او مقرر فرمودم. و جان سپاردن نیز حسب اطلب آمده ملازمت نمود و فیکه پیدولت از تب برهانپور راه ادبار پیش گرفت. میر حسان الدین نظر بر کردار و رشت خود انگذد. در برهانپور [۴۹۰ ب] نارسست بسود. فرزند را همراه گرفته به جانب دکن رخت ادبار کشد که در پشته عادلخان روزگار سپرد. قصار رحوالی پیشتر عبور واقع می شود. خان سپارخان و قوی یافته جمعی در بر سر راه می فرسند و او را با متعلقان گرفته پیش مهاجرت خان می آورد. مهاجرت خان مید و محروس داشته یک لک روپیه ارتقا و جسی از گرفته و تحصیل کرده حادری و و دارام قیلان پیدولت را که در قلمه ماهور گذر شده بود همراه گرفته آورده. شاهزاده را ملازمت نمود.

قاضی عبد لئیز که در حق لی دهلوی اد نرد بیدولت به جهت عرض مقصد و آمده بود
 او را راه سخن ماری نداده و حواله مهابت بخان نموده بودم و بعد از شکست و خرابی او مهابت
 خان ملازم خود ساخته بود چون رابطه آغایی قدیم به عادل خان داشت و چند سال به
 و کالت خان جهان در پیجا پور بسود درین ولا مهابت خان باز و را نبرد عادل خان به رسم
 حجابات فرستاد و دیاداران دکن کام و کام به تقاضای وقت برآمد کار منظوری شده ظاهر
 بندگی و دولتموایی نمودند. غیر مقهور علی شیر می از مردم معتبر خود فرستاده بهایت عمر
 و مرونی ظاهر ساخته، چند بچه به مهابت خان، دهانم نوکر عرضد منت نوشته فر داده بود که
 در دیولگم آمده مهابت خان را ببیند و پسر کلان خود را ملازم سرکار ساخته در خدمت ببرد
 اقبال آمد باردرد، مقدونین حال نوشته قاضی عبداللہ بر رسید که عادل خان ارصیم قلب اعتبار
 بندگی و دولتموایی نموده فر داده که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق و بیس منطقه اوست
 و در معاودات و مراسلات او را ملا بیا می گوید و می نویسد با پنجه از سوار فرستد که
 پیوسته در خدمت بسربرد و متعاقب رسیده دانند

چون مکرر فرامین به تأکید صادر شده بود که آن فرزند به عزم استعمال بیدولت
 منوجه [۳۱۱ الف] الله آباد و بهار گردد، در پیولا خبر رسید که با وجود ایام برسات و شدت
 برف به تاریخ ششم فروردین ماه آن فرزند با عساکر قتل ازیرها پیور کوچ فرموده در لعل
 یاع منزل گیرید و مهابت خان ب آمدن ملا محمد لاری در برها پیور توقف نمود که چون
 مشار تیه برسد خاطر ارسو وضبط آن حدود پرداخته به آغایی اوبه خدمت فرستد قلمند
 شناید، لشکر خان و جادری و وادارام و دیگر بندها و مرمر نمود که به ولاکها رفتند و ظفر
 دیگر باشند، جان سپردگان را به دستور سابق رخصت فرمود، سد جان معموری را به المچور
 بازداشت موجب پسر شاهوار خان را به جان پیور معین نمود، (رضه بخان را به تنه پسر فرستاد
 که صوبه خاندیس را صابت نماید.

درین تاریخ خبر رسید که شکری فرمان را به عادل خان رسانید و او شهر را آئین بسته
 چهار گروه استقلال نموده جهت فرمان و خلعت بر آمده تسبیحات و مناجات بجا آورد
 در بیست و یکم سروپا بجهت فرزند داور بخش و خان اعظم و سب خان مرحمت نموده
 در ستادم، مهابت خان را به حکومت و حراست لاهور و سرافرا ساخته خلعت و میل عایت نموده
 رخصت فرمود، منصب او چهار هزار وری ذات و چند هزار سو از حکم شد، منصب خان پسر میرزا
 رستم به منصب هزار و پانصدی و سیصد سوار فرق عزت برافراخت،
 روزی در لشکر بعرض رسید که مری سیه کفچه مرد دیگر را فرورده به سود ح دد -

آمده، فرمودم که اینجا را کنده مار را بر آورند، بی اغران کفچه ماری به بی کلانی تا حال
بگذرد نیمه بوده چون شکمش را چاک کردند کفچه ماری را که فرو برده بود در دست بر آمد.
اگرچه از قسم دیگر بود اما در صحاحات و درازی الملك نفوذ می محسوس می شد.

درین ولا از هر صداقت و قده نویس صوبه دکن معروض گردید که مهتاب خان عارف
پسر اهد را سیاست فرموده اور با دو پسر دیگر معبوس [۳۱۱ ب] و مقید دارد. ظاهر آن
بی سعادت چون گرفته عرض داشتی به خط خاص خود به جس به بدولت برشته از جانب پدر
و خود اظهار اخلاص و دولتخواهی و بدست و خجالت نموده بود. قصار آن نوشته به دست
مهتاب خان می شد عارف را به حضور خود طلب داشته نوشته را به وی میساید، چون حدود
سجل به خون خود نوشته بود طبری که میبوی و مسموم افتد سامان نارسست کرد، و لاجرم او
را سیاست فرموده پدر و برادرش را معبوس گردانید.

غرض آن بود که به عرض رسد که شجاعت خود در صوبه دکن به جایی رسید که
درین ولا زعرضه داشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید. نوشته بود که بدولت داحل ملک
اودیه گردید.

تفصیل این جمال آنکه مابین سرحد اودیه و دکن در سدی و قع است که از یک
طرف گره بلند دارد و از جانب دیگر جهل در پیست و حاکم گنکنده در اینجا دریندی و حصاری
ساخته به توپ و تفنگ استحکام داده و عیوای مردم بی احاطت و آشوب لطیف الملك را آن درند
متصور و عیسر نیست بدولت به رهنمونی و بدرقه قطب الملك از پیج گذشته به ولایت اودیه
در آمد قصار درین وقت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان بر سر رهند در گروه رفته
بود. از سوج بن حدشه غریب که بی سابقه جبر و گاهی اتفاق افتاد متردد و متحیر گشت و
ناگزیر دست از آن بهم باز داشته به موضع پپلی که حاکم شین آن صوبه است آمده مدتی
خود را همراه گرفته به مقام کنگ که از پپلی دوا دره کرده به جانب بنگاله است شناخت و چون
وقت تنگ بود فرصت فراهم آوردن جمعیت و انتظام احوال شد و ستعد جنگ بدولت در
خود نیت و از هم ران چند بجه باید ایمن نبود از کنگ گذشته به بردوان که صالح برادر
را دره آمدن خان مرحوم جا گیرد. اینجا سرد درشت در ابتدا صالح استمداد نموده تصدیق
آمدن بدولت می کند تا آنکه کتابت لعل الملك مشتمل بر ستادت او میرسد. صالح بدو
و محکم ساخته نشست و ابراهیم خان از استماع این خبر وحشت و ترسید رفته گشت و چهار
پا و چو آنکه اکثری از کومکبان و سپاه او در طرف بلاد متروک و متلاشی بوده در اکبر نگر
پایه استوار نموده، به استحکام حصار و جمع آوردن سپاه و دلای روی حیل و حنم

پرداخت، وامپ و آلات طی و صرب و مرد و حرب مہپ ساخت. درین ولا نشانی زبیدوست
 بہ و رسید، مصمون آنکہ بہ حسب تقدیر رہائی و سرنوشت آسمانی آنچه لای بہ حال پی
 دولت نبود رکتم جلد بہ عالم ظہور جنبوہ گر شد. ار گردش روزگار کج رفت و اختلاف بین
 و بہادر گذار بریں سمت اتقان افتاد. اگرچہ در نظر ہمت مرد بہ قسمت و وسعت این ملک جولانہ
 نگاہی بل پر گاہی بیش نیست، مدعا ادریں رفیع تر و مطلب ادریں عالی تر است لیکن چون
 بریں سرزمین گذار افتادہ سوسری نمی توان گذشت. اگر او را عزم رفتن در گاہ پادشاہ باشد
 دست تعرض از دامن ناموس و خدیمان او کوناہ است بہ فرغ خاطر روانہ گردد و گر توقف
 مصحت خود میداند بہ ہر گوشہ کہ ادریں ملک التماس نماید عطا می فرماییم. ابرہیم خان
 در جواب نوشت کہ حضرت شہنشاہی این دیار را بہ بندہ سپردہ اند منیت بسا سروجان
 ہمراہ است.

ضمیمہ جہانگیر نامہ

تالیف:

محمد ہادی



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

حمد و ثناء بیحد و سپاس و ستایش لایحصری و لاتعد مریدانه پادشاهی را سزااست که ذات لایم لیرکت قلم گشایان جهانگیر را باعث اطمینان خلق عالم و سبب نظام دوام سلسله بی آدم گردد، پدید نا به تحریک تبع آیداد و مدن شعبه بار تعویذ متمردان مایر خوردار تهلک اقویا و عیای کفار مجاد فرمایند که از ممان سبی و احتیاد بلغ و نشان عود فاسد مفید ن به پلارک پیدریغ کند سبطت نظام و حال شریعت قوام گیرد و عالم و عالمان در عهد راحت مهد او بر بستر من و ممان سواحت نمایند و نعمت و درود و صورت با محدود بر حضرت حاتم النبیین و میدالمرسلین که وجود عظیم المثلش جهت براح دین متین معروف بود به سیف و سیاست هدالشر منزله و میرا از شوتب من و حیف و سلام علی التواتر و لدوم بر حلقای دانشین و جمیع ثمة معصومین سلام الله علیهم و جمعین باد.

اما بعد چون حاضر شکسته این بی بضاعت حاکم در بمقدار دلیل طریق مرادی محصل هائی از اوان اهترار صیاء صا و او مل نشو و نما الی یومنا هدا که شصت مرحله ارسین صرطی کرده به عم تاریخ و هن سیر رعیت دارد و بر اکثر کتب اخبار و آثار انبیاء مرسلین و سلاطین حشمت آیین به دیده عبرت بین عبور و مرور کرده است، از آن جمله حضرت جنت مکاری جهانگیر پادشاه که از عظم سلاطین نامدار تیموریه بهلدستای بوده و به شوکت و شهامت معروف، و به مسامت و عدالت معروف آمده، هزده ساله احوال فرمانروایی خود را به شرح وسط تمام خود به قید تحریر آورده و به نظراین قاصر رسیده چون ساده و بی تکلفانه نوشته است دلپسند و مرعوب گردید و به خط پند خویش در رشته تحریر کشید در آن وقت بحاضر باقص رسید که چون لب تشنگان پادیه اتحاد به این مقدم و مند از قه جرعه زلال حکایت

مامیه متسع نگردند و تشنه استماع آن باشد بناء علیه از اوایل سه موردهم جنوس ناآخر ایمان حیات آن حسروجم جاه ارچند نمخته معتبرجمع و تالیف نموده به اتمام رسانید. چون خود از تاریخ ابتدای جنوس تحریر احوال فرموده اند رقم ازینو ولادت با زورجنوس بر اورنگ خلافت بزرگکاشته اسحاق مستزاد نسخه اصل جهت تکمیل کتاب گردانید. و من لله الامات والتوفیق.

ذکر اسامی ابای حضرت جنت مکانی: لقب واسامی گرامی اهای عظام و جدد کرام حضرت شاه چشم مکانی بهین ترتیب است: ابوالنظر نورالدین محمد جهانگیر بی جلال الدین محمد اکبر بی نصیرالدین محمد همايون بن ظهیرالدین محمد باقر بن عمر شیخ یس سلطان ابوسعید یسن سلطان محمد یسن میرن شاه بی قطب الدین صاحب قران امیر بیهور گورگان.

ذکر ولادت حضرت جنت مکانی: چون حضرت عرش آشنایی به جهت بقای کارخانه سلطنت وجهت ثانی همواره اردرگاه برد جهان آفرین خلقی که ضایعه ضرر اورنگ مسد آری نباشد و درهنگ باشد مسائب می نمودند و باطن قدسی موطن مهران درگاه صمدیت و مقبولان بهارگاه احمدیت و وسیله ایس خویش ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروز می بودند، تا آنکه بعضی از استادهای پایه سریر خلافت مصر معروض شد که شیخ سلیم نام درویشی که در صمدی ظاهر و باطن را ایزد پرستان این دیار مبتدا است و بنفس گیر و اجابت دعا مشهور، و از روی سبب به همت واسطه به شیخ فرید شکر گنج می رسد در قصبه سیکری که درارده کروی دار الخلافه اکبر آباد واقع است می باشد. گر این آرزوی گرامی حضرت با او در میان بهد امید که بهال مراد به آبیاری دعای او برومند گردد و چهره مقصود در آیه ظهور رو نماید. لاجرم آن حضرت به منزل شیخ رفته به صلح نیاد و حلوص عقیدت این داور ظاهر ساختند، و شیخ روش صمدی آگاه دل پادشاه صورت و معنی را به طلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت جاوید رسانید. عرش آشنایی فرمودند که من بدو مودم که آن فرزند را به دامن تربیت شما اندازم، باشد که بتأییدات ظاهری و باطنی شما به دولت بزرگی و بزرگی دولت برسد. شیخ قبول نموده بر زبان گذرانید که مبارک باشد ما هم آن تو بهان دولت و اقبال را هم نام خود ساختیم

از آنجا که ارمیق بیت و رسوخ اعتقاد بود در اندک مدتی شجره امید به ثمره خویش بارورند. چون هنگام وضع حمل نزدیک رسید و نده ما بچند حضرت شاه جنت مکانی را از کمال صیدت و فرط اخلاص به خایه شیخ فرستادند در آن مکان میست نشان درود چهارشنبه

هفدهم ربیع الاول سال بهصدو هفتاد و هفت هجری بطالع میزان در موضع فتح بود بنژل شیخ
سیم آن آفتاب آسمان جاه و جلال طلوع فرمود. این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در
درا الحاقه اکبر آباد به سمع حضرب عرش آشیانی رسید. جنس عالی رطوی عظیم ترتیب
یافت و به استماع این مژده خرم خرمی درنثار شد، و به جهت ذای شکر این موهبت، حکم
طلاق جمیع رتدایان که در قلاع و مداین بودند شرف ارتفاع یافت، و به موجب قرارداد آن
سلانه دومین خلعت و جها نگیری را سلطان سلیم نام گذاشتند.

اگرچه ضلّا و شعرا در تاریخ ولادت اقدس صفین غریب و معانی عجیب یافته قصاید
عرا در سلك نظم کتیبند، از آنجمله یکی «در شهوار لجه کبر» و دیگری «گوهر درج اکبر
شاهی» یافته ما حوجه حسن هروی از قدرت طبع و وحدت انهم قصیده‌ای گفته که کارنامه
سخنوران توان داشت. مصراع اول هر بیت تاریخ جلوس آن حضرت است و دوم تاریخ ولادت
حضرت شاهشاهی و بالزام این دو کار مشکل به معانی رنگین و نازکی لفظ آراسته و این
چند بیت از آن قصیده است که به تحریر درمی آورد

من السوائد التاریخ

لله الحمد از پی جاه و جلال شهریار	گوهر مجید محیط ملک آمد بر کرد
طایری از آسمان جاه وجود آمد سرود	کوکی از عزت و از ناز گردید آشکار
گنبدی زیگورنه بشمودند بر دور چمن	لاله‌ای دینگونه بگشود از میان لاله دار
شاد شد دلها که باز از آسمان ملک و داد	باز دله زنده شد گز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جاه وجود آمد برون	دان نهال آرزوی جان شه آمد به بار
شاه اقلیم و سلطان ایوان صفا	جمع جمع بیدلان گام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقران	پادشاه نامدار و کامجوی کامگار
کامل دای قابل حدن شاهد دهر	مادل اعلای عاقل بسی هدیل روزگار
سایه لطیفه آن لایق تاج و نگین	پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
مجلس وی راسمای چارمین دان خود سوز	موجب وی را سلك رابع آمد تیره دار
بر برج وجود و گوهر دنیای جود	از هوی اوج دله شاهزجان شکار
پادشاهها سلك لولوی نفیس آورده ام	هدیه از کان گرامی بازجوی و گوشدار
کسی ندارد هدیه‌ای زین به اگر دارد کسی	هر که داد گر بیا چیزی که داد گوید
مصراع اول زدی مال جلوس پادشاه	از دوم مولود بود دیده عالم برآد

تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال دان حساب ارسال و ماه و روز دوران پایدار
 شاه و پاینده باد و باقی آن شهراده هم دورهای یحسان و سائلهای پیشمار
 حرکت حصرت عرش آشیانی پیاده پا، جهت زیارت و شکرگراری ولادت
 فرزند به جانب اجمیر:

چون عنقه مراد از گلین امید شکفت و دهد مقصود از بهاب حایه خواش قدم بجنوه
 گاه نهود نهاد به شکرانه آن عرش آشی می به تاریخ دوازدهم شمان ماه ولادت از کبر آباد
 عارم زیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی سجری قدس سره شله پیاده متوجه
 چیر گشتند و ساعت سول دوازده کروه مقرر شد روز هفدهم بروضه منوره معینه ورود سعادت
 اتفاق افتاد. چنین احلاص بر آن آستان سوده مراسم زیارت و لوازم عبادت تقدیم رسانیدند
 و بهجرات مبرات پرداخته، کثیر از منکفان حوضی آن روضه قدسه را به شحات معاد
 کرامت سیراب گردانیدند.

حقیقت وطن و نسب حصرت خواجه معین الدین چشتی سجری:
 اکنون مجلسی از معاندان و منافق صفت خواجه بزرگوار نگاشته کنگ یان میگردد؛ مولد
 آنجناب سیستان است و ازین جهت ایشان را سجری نویسد که معرفت سگری است. دربارده
 سانگی خواجه و ولد بزرگوار او که خواجه حسن باد داشت بیالم بدین رحلت نمودند و ر
 میاس نظر دورین شیخ ابراهیم مجدوب مندری درد طلب د میگیر هست خواجه شد. قطع
 تعلقات ظاهری نموده بمرقد و بحارا شافند و چندی بکنسب شوم رسیده پسر دختند و از
 آنجا به خراسان رفته در آن سرزمین شو و بنا یافتند و در هردون که توابع میشا بود است
 بصحبت فیض موهبت شیخ عثمان هاروی رسیده دست ارادت به دامن سعادت آورده، بیست
 سال در صحبت شریفش ریاضت شاقه کشیدند و به اشدت شیخ سفرها و غربتها پیشهده
 ساخته به خدمت سپیدی ابروگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری و دیگر مشایخ عظام و اولیای
 کرم رسیده، برور باروی بطرت کمنه طلب به کنگره مراد اند شخند و خدمت خواجه به دو
 واسطه به شیخ مودود چشتی می رسد و به هشت واسطه به شیخ ابراهیم ادهم و قبل آمدن
 سلطان معز الدین سام در حدری پنهور به رخصت پیر خود به هند مدد و اجیر افتاد
 کردند و خواجه قطب الدین اوشی در ماه رجب سال ششصد و بیست و دو در بعلد و بمجد
 نام ایو لیت سمرقندی به حضور شیخ شهاب الدین مهروردی و شیخ احوالدین
 کسرمی باز ادت خواجه معین الدین نایر گشته اند و شیخ برید شکر گنج که در پن
 پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین شد و شیخ نظام الدین او را پیر امیر خسرو

دست از دست به شیخ برید شکر گنج داده بد و سسله چشبه بخواجه منتهی میشود.
 القبه در ساعت خیر اشاعت عنان توجیه بدار لیلک دهنی اعطای یوت که بجهت شکر
 بن عطیه والا دیارت مرقه اولیای عظام و مشایخ کرام که در آن مصر کرامت آسوده اند نیز
 فرماید و بیدار طی مارل و بطح مراحل در رمضان سال مذکور مکتب اقبال به آن سعادت گاه
 ورود اجلال فرمود و رسوم دیارت مرقد منیر که وطواف مزاد قابض الانوار هست آشیانی
 اما داله برهانه بتقدیم رسید آنگاه نهضت غایی بصوب مستقر لخلافت اتفاق افتاد و در ششم
 دبقعه پدار الخلافه اکبر آباد رول اقبال رویداد چون ولادت قضا قادت حضرت حدیثگیری
 در سیکری واقع شده بود حضرت عرش آشیانی آن موضوع در بسرخود مبارک داسته در آن
 مردمین طرح اقامت انداختند.

اساس شهر عظیم در فتحپور و اجتماع خلقی کثیر از فرخیل و دور:
 در واسط ماه ربیع الاول نهصد و هفتاد و سه هجری تحکم گنی مطاع بتامیس حصاری والا و
 عمارات دلگشا شرف ارتفاع یوت و جمیع اسرای عظام و ملتزمان رکب نصرت عتصام
 در حدود مرتبه و حالت خویش منزل ماسی کردند و بدلك مصرعتی شهری عظیم در نهایت
 آرامنگی بر روی کاد آمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دکاکین و اسراف در کمال
 ریاست و تکلف همه در سنگ سرخ تراشیده مرتب گشت و اسواق بسائیں بهشت آئیں باهت
 طراوت و بصارت آد عشرتگاه شد به فتح پور سمت اشتها گرفت و بیدار رول احلال در
 آن قصر اقبال از مدال این دم میمنت سرجام فقر حیات عطیه قریب روزگار خجسته آشیاد
 شهریار معدلت کردار گردیدند و در همین سال میمنت فاک حضرت عرش آشیانی جشن نظیر
 حضرت شاهشاهی اوست ابوب خرمی بر روی روزگار گشودند و روز پشیشبه بیست و
 پنجم جمادی الاخر آن قدسی طریقت والا گوهر را پذیرای عشرت فرمودند و چون عمر
 گرمی بچهار سال و چهار ماه و چهار روز پیوست بقانون دانشوران پاستانی و آئین دبقه شمسان
 آسائیں در ساعت مسعود یعنی روز چهارشنبه بیست و دوم رجب سال نهصد و هشتاد و یک آن
 مظهر عوطل سیحانی را مکتب نشین دانش سعتند و جشنهای دلکش ترتیب داده علمی و
 نقد مراد در دامن امید ریختند و بعلم آن سر دخوان رموز احسن و آذقی به نقاوه دودمان
 حسن و کمال حدت نشین مست فاصت و اتصال مولانا میر کلان هروی که سلامت حسن و
 تهذیب خلایق آوستگی داشت تفریض یافت و قطب لدین محمد خان آنکه بخدمت ثالثی
 این برگزیده دین و دولت خلعت و شایز پوشید و چون او بهراست سرحد باسر شد میر و
 خاندانان را شایسته بن منصب عالی دانسته عز افتخار بخشیدند.

تفویض منصب ده هزاری ذات و سوار به شاهزاده نامدار: در سال بهصد و هشتاد و پنج منصب ده هزاری ذات و سوار از بی تو مودند و به زبان گوهر آمو دگدشت که نظر بر وفود رفاجوئی و بیک سیرمی و بیدار دلی و بردباری تمامی خود صدوی اختصاص به آن نونهال دولت و بسگی دارد.

عقد فرمودن صبیبه راجه بهگوانداس در مسندار انبیر حضرت جهانگیر: چون عمرهایون به پانزده سالگی رسید صبیبه قدسیه راجه بهگوانداس در که از اعظم امرای این دولت بد مقرون بود و در رمره راجهای نامدار میرید شد کت و اعتبار اختصاص داشت به جهت آن حضرت خواستگاری نمودند و دولت به حدی و عدم را آیین بسته حش پادشاه به در بست دادند و به تاریخ پنجم اسفند هر ماه بهی سال بهصد و نود و ذو هجری که مختار انجم شمس وقت بود حضرت عرش آشیانی به ورود مقدم قبل توام سرک راجه در پایه آسپاسی بهشتیدند و آن بانوی حجله شرف و عصمت را بگوهر یکتایی جلالت و سلطنت عقد ازدواج خجسته امترج بسته به دولتمرای جاوید آوردند و راجه لو ارم نیر و پیشکش بتقدیم رسانیده طوی درخورد این بست که افتخار اسلامی و اخلاق و ست سیر انجام داد و به جمع شادهای عایندوهر یکی از حضرات عالمان قیامتیهی لایق فرستاد و منصبداران واحدیان و شادگرد پشه را نام سویی کرده خیمتها داده بایس سعادت قنار جاوید اسوخت.

عقد فرمودن شاهزاده نامدار را با صبیبه راجه اودیسنکه و نند مالدیو
راجه مار واز: و در بهصد و نود و چهار هجری حضرت شامدهی در به دختر راجه اودیسنکه که به صالت و حناء و لشکر و دستگاه در حبیب رچه های هند ممتاز بود نامرد مستند مصرع

بمعنی که تولا کند بدو تقویم

حضرت عرش آشیانی با مخضرات سرادقی عصمت به منزل راجه تشریف برده عقد ازدواج سعادت مناج بستند و بر روی دروگار در عشرت کامرانی گشاده و در چه اودیسنکه پسرد چه مالدیو است که از راجه های معشر صاحب شوکت بود و شمار لشکر و به هشتاد هزار سوار رسیده اگر چه در دسافکا که با حضرت فردوس مکانی بار الله برهانه مصاف داده در دولت و حشمت عدیل و نظیر و مالدیو بوده لیکن به حسب وسعت ملک و کثرت لشکر او مالدیو فروری داشت چنانچه مکر سرداران لشکر او را بارانا سنگی مبدرتها قفاق افتاده و هر یک آثار غیبه و تسلط از آن جانب روی نمود.

ولادت سلطان النسا بیگم و سلطان خسرو از صبیبه راجه بهگوانداس:
همدین سال از دختر راجه بهگوانداس صبیبه قدسیه پسرعه وجود آمد و موسوم سلطان
النسا بیگم گشت، و در یست و چهارم ارداد سال نهصد و نود و پنج هجری هم از دختر
راجه بهگوانداس پسر تولد شد حضرت عرش آلمیانی از راء سلطان خسرو نام کردند.

ولادت سلطان پرویز از دختر خواجه حسن عم ترین خان: نوزدهم آبان
سنه نهصد و نود و هفت هجری در مشکوی اقل از بطن دختر خواجه حسن عم زین خان مرزندی
دیگر بر بساط وجود قدم نهاد سلطان پرویز نام گذاشتند.

ولادت بهار بنو بیگم از صبیبه راجه کیسواداس: در یست سیوم شهریور سال
۹۹۸ از دختر راجه کیسواداس راتهور صبیبه بوجود آمد بهار بنو بیگم نام کردند.

ولادت پادشاهزاده حرم حضرت شاه جهان از صبیبه راجه اودیسنکه
و اتهور: سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجری بعد از انقضای پنج ساعت دوازده دقیقه از شب
پنجشنبه که در عهد دولت چهارنگری بمبارک شبیه اشتها ریخته بمطالع بران به حساب اختر شناسان
فرس، و سبله به شمار میجان هند در دار لحلاقه لاهور اختاریج خلافت از بطن صبیبه قدسیه
راجه اودیسنکه قدم برآورنگ و وجود نهاد و تاریخ ولادت اشرف حامله چندی بشارت است آن
جمله درین ماه مبارک تولد حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه و علیه اتفاق افتاد و ایمن
مراقبت از مساعدت قبل است و به استنار سنت الهی که بر سر هر هزار سال از عالم چهار بابی
برجود آید که به معاونت توفیق ازل رسوم مذموم بقی وجهت از صرعه جهن پواسد،
چنانچه قبل ازین پانصد و شصت و پنج سال رسوخ شمس امرا و یزدانی فصل الدین حکیم
خاقانی از طلوع این گوکب اقال خبر داده و از محرومی دیالفت و خبری نایافت آنسوم
رباعی بر صلحه روزگار یادگار گذاشته.

رباعی

گویند که هر هزار سال عالم	آید به جهان اهر کمالی محرم
آمد زین پیش و بازاده زعدم	آید پس ازین و مافرو رفت بهم

روز سیوم از ولادت اقدس حضرت عرش آلمیانی بدولت برای چهارنگری تشریف برده دیده
و ا بهمال جهان از روز اودوشی ازودند و در آن محل جشن عظیم تزیین یافته بود که چشم
روزگار از مشاهده آن سرعه حیرت میکشید و چون قدم میمنت نروم سبب خرمی و نشاط حید
بر درگزار گردید به الهام غیبی سلطان خرم موسوم فرمودند.

احوال عبداللہ خان بہار فیروز جنگ. اروقایع دین ایام آمدن خواجہ عبداللہ است بہ درگاہ حضرت جہانگیری آنای خود چہ ارسادات گیرسد و چہ چہارم ایشان قدوۃ ارباب وجد و جان میرسید عاشق است کہ حوال ایشان در کتب حبیب اسیر و رشحات مرقوم شدہ، در رندۃ خود چہ خواہر خود چہ حبس نقشبندیست کہ عجیب است بیگم ہمیشہ حضرت ہرش آشیانی را در حالہ نکاح داشت، خواجہ در سال ہزار و دو برادر خود خواجہ یادگار و خواجہ بر خوردار از ولایت حصار آمدہ ملازمت حضرت عرش آشیانی دریافتند، آن حضرت فراخور حال ہر یک مہذب عہدیت نمودہ نعت صوبۃ دکن فرمودند و چہرہ بشیر خواجہ قرابتی داشتند حکم شد کہ در خدمت پادشاہی رفیق رہشند، و این را مزادان بہ دکن رسیدہ ہر جا کاری و ترددی پیش آمد مراسم مردانگی و چاقبانی بہ تقدیم رسانیدند، و جوہر خود را دلشیں ہمگاناں ماحتظہ و چون بازہمت بلند پرواز و اسدینۃ رقی مراب، دور و دراز بود متوجہ آستان جہانگیری شدہ در مسہ ہزار و سہ بہ خدمت پیوستند، و رفتہ رفتہ بہ جوہر شناسی و لہزدایی آن حضرت بہ مہرج بسد تصاعد نمودند چوب در سال ہزار و ہفت ہجری در ہرابین دوانچو ہن بہ وضوح پیوست کہ تسخیر ملک دکن بی بہمت جہانگیری حضرت عرش آشیانی صورت پذیر نیست بہ قاریخ ششم مہر کہ محتار انجم شداسان وقت بود بتقریب ہمیں بدان صوبہ توجہ فرمودند

رحضت فرمودن حضرت شاہی را بہ مہم را نامع راجہ ماسنگہ وغیرہ
امرا: صوبہ جمعہ انیمیا و تبرکا بہ تول حضرت جہانگیری مقرر فرمودہ راجہ ماسنگہ و شاہ قدحان محسوم و بیجاری را امرا در ملازمت آن حضرت تعیین نمودہ در ہمین ساعت مسعود بہ برکندن بیخ صادر تشریف رحضت ردیی داشتند و عرص از اختیار مہارت آنکہ چون مرکب اقبال بہ مہالک دور دست بہمت می فرماید ہم مسد خلافت از شاہراہدہ و بیہد حالی نباشد و ہم حدود متعلقہ را با پسہ سپر عساکر کیو، شکوہ گردد و اگر چہ راجہ ماسنگہ بہ خدمت حضرت جہانگیری دستوری یافت اما بہ نامس و ہنگاہ بلستور سابق بہ تول از مقرر داشتند و راجہ تعہد نمود کہ خود در ملازمت حضرت شہی باشد و فردیدن و گماشتگان او سربراہی و پاسیابی بگالہ نماید و جنگ سنگہ ہسر کلان خود را بہ نگہیابی آن ملک دستوری داد: در ہمار بردہکی جگت سنگہ - سر ناگر بر پیش آمد و راجہ ہسر و مہاسنگہ را جانشین خود ساحہ ساحہ بہ سرکردگی بنگال فرستاد و چون حلقہ حیر محیم مرادفات گردیدند فواج بحر مزاح و مہاہ نصرت پادہ بہ استقبال

در تا دشوری یافتند و بعد از یکچندی خود نیز سیر کتاب و شکار افکنان تا او دیور نهفت فرمودند و آن آشته روی پیراهه رو از کوهستان برآمده چند خار تاخت و چون مبارزان لشکر فیروزی اثر از پی او شتافتند باز سراسیمه خود را به شهاب جبل انداخت و حملود منقله او لکد کوب ها کمر اقبال گردید و بسیاری از کفار شقاوت آثار در آن عرصه کارزار بر خاک هلاک افتادند و زن و فرزند آنها به اسیری رفتند در بنوقت غیر خودش بنگالا و شکست مهاسنگه به عرض رسید.

فوت و الله سلطان پرویز؟ در پانزدهم تیر سال مذکور مادر سلطان پرویز بعالم حوی شتافت و بهر دگران حرم خلافت را به غم انداخت.

چون بخوش آمد گویان و قعه طلب گاه و بنگاه چنان و امی نمودند که حضرت عرش آشپزی به تسخیر دکن مشغولند و بکایک آن ملک راه گشوده برگشتن از هریمت پادشاهان دور است اگر درین وقت حضرت برگردند و بهر شکات آن روی آب اکبر آباد را که به سموری و سیر حاصلی اشتباه دارد بگیرند از محال شد و شمایل عزت دور نخواهد بود و نیز فرد نشستن خاد شورش که بتارگی در بنگالا از قاع یافته بود بی دایه مانسنگه صورت کسیست دایه برگشتن پشان عین منصف دایه سلسله چنان این اراده شد تا گزیر مهم را به انجام لارسانیده به طرف کبر آباد برگردیدند. قلیچ نهاد که حراست آن قلعه آسان سای بهر مقصود بود از صدق اخلاص و فروبی عقیدت از قلعه برآمده دولت ملازمت دریافتند و بعضی بنگاله طلبان شورش انگیز به اغراق و مبالغه عرض نمودند که اگر قلیچ نهاد را به دست آورند گرفتن قلعه اکبر آباد که به دواپن و خیزین مالا مالست به سهولت مسر می گردد. چون خفته محالقت شروع سریر بالایی مدار داشت حضرت شاهی سخن طاهربینان را به سمح قبول پادیده به خان مذکور دستوری فرمودند تا به قلعه درآمد و به نفسی هایون از آب گذشته به جانب الله آباد موجه گشتند.

مریم مکانی و الله ماجده حضرت عرش آشپزی که در قلعه اکبر آباد بودند بهر هرج و مرج عزت نشسته روان شدند تا آن خلع المصدق خلافت در فالتاح سلطنت در ازین هزیمت مانع آیند و حضرت شاهی ازین معنی آگاهی یافته پیش از آنکه مریم مکانی برسند سواری کشتی اختیار نموده به سرعت تمام به جانب مقصد شتافتند و مریم مکانی آورده بخاطر به قلعه برگردیدند. به تاریخ شرف صفر سنه هزار و نه نزول آیات ظفر آیات در قلعه اکبر آباد اتفاق افتاد و اکثر جاه که آن روی آب کبر آباد بود به دست آورده به ملازمان خود جاگیر دادند از آنجمله صوبه بهار را به شیخ خوبو مخاطب به قطب الدین محسان کو کلتاش عنایت نمودند و سرکار جرنپور را به لاله بیگ مرحمت کردند و سرکار کالی را به بیم

بهادر کرامت فرمودند، و تمام بردگان را به محل متعلقه دستوری دادند و اداری کهنسور دیوان
سی لك رویه خزانه که از حاصل خالصات صوبه بهادر فراهم آورده بود گرفتند.

رسیدن محمد شریف از حضور اعلی و تصرف نمودن آن بیوف در مزاج
شاهر آده و الاکهر: چون این وقایع مکرر و متوالی به عرص عرش آشیانی رسید از
وسعت حوصله و قوت بردباری بهایت دل بستگی که به آن جانشین خلافت داشتند اصلاً و جا
نیامدند و شریف پسر عبدالصمد شیرین قلم را که از خلع تنگاران حضور بدو به خدمت شاهی
بر احلاص بسیار داشت بفرمان عطاوت نشان مشتمل بر صبیح گرامیایه و طلب حضور
فرمودند. چون فرمان مرحمت عمو آن رسید آداب استقبال و تسوایم تعظیم و احلال بتقدیم
رسمایندہ حواستند که روزه ملازمت شوند، لیکن مابین ملاحظه ای دور و دراز، این معنی را در
موقف ایند خند و شریف و نگاهداشته دستوری معاودت نداده او به چاپنوسی و حوش آمد
گویی در مزاج قدس جا کرده در اسك مدتی و کین السلطنه شد و حضرت عرش آشیانی فرو
نشاندن قشع خا به خیر را اهم دانسته دل از گشت پیش ملک دکی که بر دیک بهکار شده بود بر
گرفتند، و به تاریخ پانزدهم اردی بهشت هزار و نه هجری کارساری آن ملک را به مردانگی و
کاردانی خامخا در سپه سالار و سر اولی و جانشیناری علانی شیخ ابو الفضل باز گذاشته، به صوب
دان الخلافه اکبر آباد خان مر جعت گردانیدند و به تاریخ بیستم امرداد سال مذکور به آن مصر
دولت و قبال نزول اجلال فرمودند، و درین یام حضرت شاهی حواجه عبدالله را به خطاب
عبدلله خان نامور ساختند.

توجه حضرت شاهی از الله آباد به صوب اکبر آباد و برگشتن از راه
جهت رفع قیاد و فتنه: در شهر دهنه هزار و نه هجری که دایت آسمان می عرش آشیانی
در دار الخلافه آگره بود حضرت جهانگیر باسی هزار و نه سوار آمده پیکار و قیلان نامدار و روانه
دار الخلافه گشتند. اگر چه در ظاهر اراده دریافت حضور و اند ماخذ پرمی بودند اما در باطن
اندیشه دیگر که از لوازم سلطنت پژوهی و ملک جوئیست مر کور خاطر حورشید مظهر بود
چون خبر توجه موکب طهر فرین به این آیین به عرص حضرت عرش آشیانی رسید مسرت و
ایستایی که از رسیدن آن قره العین داشتند، به وحشت و تفرقه بدل شد و بعضی ذ امر که
سخنان مذاق امیر از آن دره التاج سلطنت به سمع آن حضرت می رسانیدند و بر او همه دادر
انداختند خصوصاً جعفر بیگک آصف خان که خلعت دیو می داشت از بیم هرنه درایی و بیصره
گویی نزدیک به آن رسید که قالب تهی کند. و چون موکب شاهی در قصه اتاوا که در
جهاگیر خان مذکور بود نزول اجلال فرمودند لیلی گزانیها مصحوب یکی از معتمدان خود به

رسم پیشکش فرساده.

در ایس اثنا فرمان قلم جریان صندوق یافت که آمدن آن عزیز بسا لشکر انبوه و پیلان کوه شکوه خاطر مهر خاطر را به اندیشه دیگر رهسپاری می کند. آمدن پسر به خانه پدر به این شوکت و حشم رسمی نیست که از آن غلبه لصدیق به روی کار آمده اگر مطلب اظهار جمعیت و حرص سپاه بود مجری او شد مردم را به محال جا گیر و حصت نموده جرییده به خدمت شتابد و اگر شایسته توهم باقیست و مشور مطمن خاطر نیست عیان معادیت به الله آباد معطوف دارد، و هرگاه نلش توهم و تفرقه ادعایش خاطر آن فرزند و دود شود به ملازمت شتابد.

چون مثال و چپ الامثال به حضرت شاهی رسید مشیر و تدبیر مند گفت و در اتاوه توقف نموده هر صد اخشی مرتب قلم اخلاص رقم گردانیده به پایه سریر خلافت سپر ارباب فرمودند. مضمون آنکه این فرزند با جهان جهان اشیای و آرزومندی احرام کعبه مقصود به می خواست درین زودی سعادت آستان پوس دریا بد در اتاوه فرمان رسید که قلم جرأت پیش نهاده به الله آباد معاودت نماید. عجب که اخلاص این پادشاه در پهلوی آن حضرت شکر کرده و مشتاق فتنه سرشت آن خدای معاری را در حق این پادشاه حقیقی بد گمان ساختند، و روزی چند این مرید را از سعادت خدمت معزوم ساختند. مید که صدق باطل این نیازمند در مراتب خاطر عیب ناظر پرتو الکند.

معاودت حضرت شاهی از اتاوه به جانب الله آباد : آنگاه روزی چند در اتاوه توقف نموده گوی معاودت به صوب الله آباد بلند آوازه ساختند، مقارن آن فرمان شد که صوبه بهنگاه و اودیه به جاگیر آن فرزند مرحمت نمودیم. گمان خود را فرستاده متصرف گردد. حضرت شاهی صلاح وقت در فرستادن لشکر بداتصوب ندیده عذر های دلیفر معروض داشتند. چون به پله الله آباد بروله سعادت درانی فرموده آنچه از لرازم سلطنت و مخصوص فرمان روایان والا شکوهست به روی کار آمد، و ملازمان درگاه خطاب خانی و سلطانی یافتند.

ذکر قتل شیخ ابوالفضل : از وقایع این ایام گشته شدن علامی شیخ ابوالفضل است. اگرچه او از قیصرانه های هندوستان بود لیکن در عرصه مجرده دان و حییت دقیقه. سنج شاه یونانی درس داشت و در تهذیب اخلاق و آداب ذاتی خصص مولا قصب السبق از اقران رفته بود. بالجملة چون آیات ناسازگاری حضرت شاهی پسر روی روز افتاد و همگی ملتزمین بارگاه عرض آشیای از پیش پشی و صحبت تدبیری به جانب آن سر بر

آرای مصلحت گرییده، از آنجا که آنحضرت شیخ را با خود بکرنج و با حضرت شاهی بک دو نهیده بودند فرمای قضا جریان شرف حدود یافت که لشکر و حشم را ب پسر خود شیخ عبد الرحمن در دکن گذاشته سرعت هر چه تمامتر متوجه در یافت سعادت ملازمت گردد.

چون غیر طلب او به عرض شاهی رسید یقین و جزم دانستند که اگر شیخ نزد آن حضرت دمد بترتیب اسباب فتنه خواهد پرداخت و تا قدم او در مبدی کار باشد رخن ما به درگاه حضرت شاهنشاهی مورد همراهی به و در پس صورت صلاح واقعه پیش از وقوع بید کرد. به این اندیشه صائب راجه برسنگا پر را که به سمیت و مرد نگلی در لران خود متباد داشت، و وطن او بر سر راه بود به سنجاب شیخ گماشتند و و در به این کار بسته در کمین فرصت نشست. و چون شیخ به سرای یسره که در ده گروهی گوالیا واقع است رسید، راجه با جمعیست سپاه سوار و پیاده شیخ را با چندی از خدمتگاران که همراه داشت گرد گرد، و شیخ ننگ گریختن را اگر چه ممکن بود بر خود پسندید و تن به مردن داده، به قتل رسید. و راجه سراور به الله آباد فرستاد. اگر چه در کشش شیخ حاضر اقدسی مظاهر عرض آشنایی به آوردگی مرا و و تفرقه بیکران در افتاد، اما این کار نامه دبیری و مردانگی حضرت شاهی به ملاحظه درآمد عزیمت است بیوسی درگاه بدر برنگو ر نمودند، و رفته رفته آن کنوثرها به صفا مبدل گشت. چنانچه بحای خود در قمره کلک وقایع نگار خواهد شد.

فرستادن سلطان سلیمه بیگم را جهت استعانت و دلجوئی و آوردن

حضرت شاهی را از الله آباد؛ چون آن والاکهر اکبر خلافت از واقعه شیخ ابوالفضل بنایت مجرب شدند، حضرت عرش آشنایی مهد مقدس سلیمه سلطان بیگم را سرد ایشان فرستاده تا به موارشهای پادشاهانه دلجوئی نموده، و زحمات بر آورده، به ملازمت بیارند و فتح لشکر سام یلی و حطب و اسب خاصه عنایت فرمودند و مصحوب بیگم رسال داشتند. و چون بیگم به دو منزلی از الله آباد رسیدند حضرت شاهی به استقبالی بر آمده به آداب سرورگی ملاقات نمودند، و سجدهات مراحل بیکران حضرت عرش آشنایی به تقدیم رسانیده، به قبیل تمام در خدمت بیگم به شهر مبادرت فرمودند. و مهد علیا آن سرور القلب را بنوید هو طیف گویا گویا امید و راحته، رنگ توهمات ابر آت حاضر ردودند، و حضرت شاهی در مراقبت والدۀ معظمه مشوچه درگاه عرش اشتباه گشته چون به حوالی دارالاحلاف کبر آباد رسیدند هر ضداشتی مرقوم قلم اعتناء رقص ساخته مصحوب خواجه دوست محمد به ملازمت شرف ارسال داشتند. مضمون آنکه چون آن تعداد آمد حقیقی و مجاری رقص

عمر بردار من تقصیرات ایس بنده کشیده است امیدوار است که از حضرت مریم مکانی التماس فرماید که از روی فرزند پروری این نیازمند را به ملازمت اقدس مشرف سازند تا روح توهنات این فتنه گرد و حکم شود که منجمان حضور اختیار ساخت سجود نماید.

بعد از رسیدن ایس عریضه حضرت عرض آشیایی به دولتخانه و والدۀ ماجده عروس شتافته التماس شاهی را به عرض آن حضرت مآب رسانیدند، پس از آنکه شواهد ایشان درجۀ قیوم یافت، فرمان عاطفت عوان مشتعل بر نوید استقبال مریم مکانی به فرزند اقبالند نوشته این رباعی را که از واردات طبع جعفر بیگ آصفیه است بر آن منشور سعادت قلمی نمودند

رباعی

ای جسته زما برسم عادت ساعت ادرك وصال را چه حاجت ساعت
از وصل کند کسب سعادت ساعت ساعت چه کی بپایه ساعت ساعت

و بن تواریخانه را به جواب عرضی به عواجیه دوست محمد سپرده او را رخصت معادیت فرمودند. بعد از ورود این فرمان رآفت عوان، حضرت شاهی سرعت هرچه تماشا به نواهی در الحاح رسدند و حضرت مریم مکانی پیک سرل پیش رفته آن گوهر اکلیل سلطنت را به منزل خود آوردند و در دولت سرای ایشان قرآن السعدین اتفاق افتاد.

ملازمت حضرت شاهی: حضرت شاهی فرق نیار به پای آسمان سای قبله حقیقی گذاشته تادک دولت برافراختند، و حضرت عرض آشیایی دیده اشیا به جمال جهان آرای فرزند اقبالند عروس نور بنی نموده، ایشان را به دولتخانه آورده و به حکم اشرف بقاره شادمانی نواخته، آوره شاهد ایستاد را به گوش دور و نزدیک رسانیدند. و حضرت شاهی دوازده هزار مهر به سینه بدر و به صد رهنماد و هفت زنجیر قیل بر و ماده به رسم پیشکش گذاریدند. از آن جمله سیصد و پنجاه و چهار قیل پذیرایی یافت، تیره را به یکن بخشیدند. و بعد از دو روز پون نام قلی نامی، درغایم فتح دکن که در قیلان خاصه به سکپایی و خوش قلی بی همتا بود به ایشان مرحمت شد، و دستار مبارک از لرف مقدس برداشته بر سر اشرف شاهی گذاشتند و برید جاشسی را به گوش امید آن حورخید آسمان سلطنت رسانیدند. چون حضرت عرض آشیایی در هنگام بوجه رایات عالیات به صوت دکن حضرت شاهی را بر سر راه مظهر رخصت فرموده بوده و به سبب امری که رقم در کک و قایع بر پس شد آن حضرت مهم اند کور به اصرام رسانیده به االه آباد شناختند.

درخصت فرمودن حضرت شاهی را با جمعی امرا بر سر آفتاب: درین دلای صواب برای هرش آشنایی چنان تفاضا فرمودند که چون مهم را نا نامرد آن فرزند بود لایق دولت آنکه به بروی هست آن قره العین خلافت صورت اتمام پذیرد. لاجرم درجش سهرة آن گوهر اکتیل سلطنت به موجب حکم پلدر بزرگوار دیانت بصورت سمات بدن صوب برافراشتند و جمعی از مراکه اسامی آنها نوشته می شود به برادش خسروانه سر برافراشتند و در خدمت آن دودلالت سلطنت دستوری یافتند. بیگانه رای، رایسنگه، مادهو سنگه، رای درگا، رای بهوش، هاشم خان، قزایک خان، قشمار بیگه، راجه بکرماجیت، سیک سنگه، دولیب، پسران راجه مونه، حوچه حصاری، راجه سالدی، لشکری پسر میرزا یوسمان، شاه قلیخان، برادر آصف خان، شاه بیگ کولانی

چون فتح پور محیم سر دق قبل گشت، روزی چند در آن درالسعادت به جهت سامان ضروریات توقف فساد و عزایه و لشکری که به آن کاردشوار گذار وفا کند لشماس نمودند. و ارباب دخل در نجاء آن ایستادگیهای بیجا هر ساختند تا اگر بر حضرت شاهی عرض داشت نمودند که این مرید حکم آن حضرت را بموعه حکم الهی داشته به حقوق هر چه تمامر دل برین خدمت نهاده، نیکی کفایت اندیشان سامان این مهم را به روشی که سرانجام پذیرد نمی نماید و پیونده خود را سبک ساختن و اوقات ضایع کردن چه لایق است. مکرر معلوم آن حضرت شده باشد که راه از کوهستان برمی آید و هر روز به محکمه پناه برده تا ممکن باشد به جنگ نمی پردازد. تدبیر کار منحصراً در دست که افواج بصورت امواج از هر سو درآمده کوهستان را تهرقه دار در میان گیرند، ویر فوجی آتقدرباید که هرگاه به آن مقهور درچار شود از عهده آن تواند بر آید. اگر دولتمخواهان به روش دیگر صلاح دیده اند چون مردم بنده بنایت پریشان احوال اند، حکم خود که این یارمند جیس سعادت را به سجود اخلاص روش ساخته به محال جاگیر خود شناید و در خود این مهم سامان نموده با جمعیت فسران و متوجه استیصال او گردند.

بعد از آنکه عرض داشت حضرت شاهی به سامع حرو جلال رسید بجهت انس بیگم همشیره قدسیه خود را برد آن گوهر اکتیل خلافت فرستاده پیغام فرمودند که چون آن مردد در ساعت مسعود درخصت شده و از باب تنجیم به جهت قرائی که درین نزدیک و قبح می شود تجویز ملاقات نمی نماید باید که به عجبسنگی متوجه الله آباد شود و هرگاه خواهد بار دولت ملازمت دریابد.

مر اجعت حضرت شاهی از فتح پور به الله آباد: حضرت شاهی به ورود

مشور لایح الشور از فتح پور کوچیده مردیك متهرا از آب جیون عبور نموده روانه آله آباد شدند. مقدار این سال حضرت عرش آشیانی يك پوستین روباه سپه و يك پومشین روباه سپید مصحوب روپ شو من به آن حضرت فرستادند، و آن حضرت القلب دصدد سلطنت هر خداشتی بشنمن بر سپاس این مرحمت نوشته این بیت را در آنجا مرقوم ساخته

بیت

گر بر لب من زبان شود هر مویی يك شكر تو از هزار توانم كسره

و به روپ خواص سپرده اورا رحمت معاودت درباری داشتند.

فوت و آئینه خسرو: چون روزی چند در آله آباد به شادکامی گذرانیدند قضا را والده سلطان خسرو نقاب آرای بهائتة هدم گشت. تفصیل اینس جمال آنكه درینس ولا پیومسی در دعاغ آن صفت سرشت به هم رسیده سودا بر مراجع استیلا باعث و چون خسرو از بیراهه روی در ملازمت عرش آشیانی همواره به شکوه حضرت شاهی پرداخت این غم یزیری آن گشت. در دوری كه آن حضرت به شكار تشریف برده بودند پوخیله زپرستانان ، فبون خورده سر به بالین فنا گشت و چون سر آمد پردکیان حرم سرای سلطنت بوده انیس والقت تمام به او داشتند خاطر قدسی مظاهر اربین ساخته بی بهایب ممول و اتدوهگین شد و بوند مهر بر لب این مصیبت صخب گرن آمد. حضرت عرش آشیانی از استماع این حادثه ناگزیر و آشفتگی خاطر فیض پذیر فرمان از روی کمال مهریابی و غمگساری فرستاده تسلی خاطر خاطر شدند.

رفتن عبداللہ خان به درگاه عرش آشیانی: از سو مح بین ایام رفتن عبداللہ خان است به درگاه حضرت عرش آشیانی. چون شریف محمد و کین لسلطنه شد صحبت عبداللہ خان با او در گرفت و او پیوسته در خدمت شاهی شکوه ایسان می کرد ناگزیر به رفاقت حوچه یادگار روی امید به درگاه پادشاه جم جاه آورد و آن حضرت جواهر اصابت و شجاعت از سیمای حال مدكور دریاخه و فایسنه تربیت دانسته به منصب سرار و باصلی و خطاب صدرخانی امتیاز بخشیدند و خواججه یادگار را نیز به منصب عزت بر ارجا داشتند. در هنگامی كه موكب شاهی از فتح پور متوجه آله آباد گشت، اگرچه حضرت عرش آشیانی رخصت يك گویه از زامی داشته بودند لیكن از صمیم دل به جدایی آن قره العین راضی نبودند بلکه اربین دوریها بهایب آوردگی داشتند و جمعی از فتنه جویدان و قبه طلب كه هر روز مقدمه ای ترتیب داده و حجت افزای خاطر قدسی مظاهر می گشتند، درین پام از دوام پادگساری آن حضرت به لپاس دلسوری شکایت می کردند، و از مؤیدات خویش

اهل عرض آن شد که یکی رواقه نویسان شاهی به تاج دی که در سلك خواص سلك بود نسبت عشق به هم رسانید و آن یسی ادب شیفته خدمتگذار دیگر شد. و هر سه به اتفاق گریختند و خواستند که خود را به دکن رسانیده در حمایت شاهزاده دایلد روزگار بسر ببرند چون حقیقت حال به سامع جلال رسید می القور جمعی از سواران بهالاک به جهت گریختن آنها تعیین شدند اتفاقاً هر سه را به دست آورده در وقتی که آتش قهرشاهی در اشتعال بود به مصدورهای رسانیدند. بموجب حکم و قه مریس داد و حضور پوس کشته يك خدمتگذار و خود سه سرای کردند و دیگری را چوبکری نمودند. زین سیاست رعب و هراسی عظیم در دنیا جا کرد و راه گریختن مسدود شد و این قصه در ارباب عرس به صد آب و تاب به عرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند. و حاضر مهرمظاهران حضرت سخت بر آشفت. و سرزبان ایهام بیان گذشت که ما تا امروز جهایی را به شمشیر تسخیر فرموده ایم، حکم کردن پوست گوسفندی در حضور خود نکرده ایم. هرندان می عجب قسمی لئب ندکه آدمی را در پیش خود پوست می کنند همین هرده در این فتنه انگیز به عرس رسانیدند که شراب را به فیون مزوج فرموده زنده را آنچه طبیعت برداشت تواند کرد نوش جان می فرمایند و در هنگام طبعان کیف و سیلا نشاء آن عودش مزاج به هم می رسد و احکام ندادست انجام سری می رسد. و در آن وقت هیچکس را بارای چون دهر بسبب اکثری خسودر به گوشه کشیده مخفی می سازد و چندی که ناگزیر باشند حکم نقش کلم و صورت دیوار دارند. چون حاضر فیض مآثر نگران حوال ایشان بود و تعلق مرط به آن ددة لتاج سلطنت داشتند رأی صواب برای چنان تقاص فرمود که به الله آباد خود تشریف برده و جنگر گوشه را همراه گرفته به دارالخلافه باز آمد. و به این اندیشه شب دوشبه بانردهم شهریور سنه هزار و دوازده هجری را یات اقبال بدان صوب ارتفاع یاحت و پرکشی تنسته متوجه پیشخانه که در سه گروهی شهر بر لب آب جوی بر تیب پذیرفته بود شد. قصدا در آفتاب زاه کشتی بر زمین شست هر چند ملاحان دست و پ زدند در آن بیم شب نتوانستند کشتی را به آب انداخت تا گریز قاصیده صبح در بیان در یب نوتف و دفع شد و بعد از طلوع آفتاب امرای عظام کشتیهای خسود را پیش رانده سعادت کودش حاصل نمودند. و سردر مور حوایان امسی و آفاق ظهور این کریمه عینی اشارتی بود بر فتح این عریضت؛ لیکن شکوه آن حضرت زبان ما را بکام بسته بودند. بالجملة آنجا در پسمانه اقبال مرول اتفاق افتاد روز دیگر باران بشدت بارید و مقاری این خبر بیماری حضرت مریم مکایی رسید. چون ایشان به این پورش و اضی بودند عرض آشیانی حدل بر سعادت فرمودند و درین دوسه روز به سبب فروبی پارش هیچکس از خیمه نتوانست

بیرون پرود حیران دولتمدار به خاص و پیشما به چندی از شده‌های نزدیک دیگر چادری به نظر در نمی‌آمد و وقت چهارشنبه خبر رسید که خان مریم مکانی دیگر گون، واصل قطع امید نموده بد از ما بچه بار کشیده‌اند.

واقعۀ حضرت مریم مکانی والدۀ حضرت عرش آشیانی: آن حضرت به مید آنکه دینار واپس دریا بد، عدن معاودت بطرف داشتند و به عیادت قبله خویش رفته احوال ایشان را بسی پریشان یافتند و هر چند خواستند اندری و سعی از آن هفت سرشت واکتند زبان یارای گویایی نداشت. ناگزیر به نصای الهی رضا داده خلوت گزین کلیه انلوه گنبد، و شب دوشنبه هژدهم شهریور سال هزار و پانزده آن مسد آری بارگاه هفت روانه کدورتکده دنا در کشیده بقاب گریب خلوت سرای نزهت گشت وادین سائحه جهانی شونده و روزگاری به سوگواری درآمد و حضرت عرش آشیانی موی سروریش و بیروت را سترده لباس عام پوشیدند و چندین هر رکس از امرا و معبدان و واحدی و شاگرد پیشه به موافقت آن حضرت رخت مصیبت اختیار نموده، و پادشاه جسم جاه نمش را بردوش گرفته قدمی چند راه پیمودند، و بعد از آن امرا به مویت پرداختند، و تابوت را به دهلی روانه ساختند، و با دل راز و دیند خوبار به دولتمداران معاودت فرمودند و روز دیگر حدود از کموت سوگواری برآمده و جمیع بدگان را از آن لباس برآورده هر یکی را درخور پایه خلعت مصیبت فرمودند، و چند گرمی در عرض پانزده پیر به دهنی رسید و در مراد فایض الایوار حضرت جنب آشیانی مدفون گردید. و چون خبر نهضت موکب اقبال عرش آشیانی به صوب الله آباد و نسخ مریمت به جهت عارضه مریم مکانی و رخط آن حفت مأب بقسمی سرای جاودانی، به حضرت شاهی رسید بی نهانی و تأمل شریب خان را به حکومت بهار دستور فرمودند و رایات بهرت آیات به ملازمت پلریز گوار اقراشته مشوجه در اختلافه اکبر آباد شدند تا غبار کدورتی که بر مرآت خاطر حقیقت ناخوش نشسته بود زدودن شود، و درین مصیبت با والد ماجد شریک باشند و حضرت عرش آشیانی نوید حضور و اقرا سرور آن مسرت القلب و اغم و دای بن مائیم دسته جهان جهان مشاط و فناء کامی در سر گرفتند و حضرت شاهی در ساعت مسعود سال مذکور به اداره دولت ملازمت سعادت انبوه شدند. و بعد از آنکه در رسم توره و آداب به جا آورده عرش آشیانی فرمود اقبالند را در آغوش عطوفت و مهریابی کشیده فرح بخش من ندهیگین شدند، و بنده‌های احلاص آیین به عیش و شادی فرین، و مناظران واقعۀ طلب عجب زده، اسوده و مسکین گشتند. جهان را رونق دیگر پدید آمد. روزگار که سر شوریدگی در سر داشت آرام و تسکینی یافت.

فتنای که چشم گشوده منتظر فرصت می بود به گران خواب غفلت افتاد. نهاره شادی بلند آواره شد. حضرت شاهی دو صد عدد مهر صد تولکی و چهار مهر پسجاء تولکی و يك مهر و بیست و پنج تولکی و يك مهر بیست تولکی و سه مهر و پنج تولکی بصیغه نذر، و يك قطعه الماس که يك لکه روپه بها داشت و چهار رنجیر میل به رسم پیشکش گذرانیدند.

بعد از فراغ این مجلس حضرت عرش آشیانی ارباب گاه خاص و عام بر شامته حوجه حرم سرای خلافت شدند، و چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوصاف حضرت شاهی قندی گرانی داشت، باطل شکایت آگین و چیزهای کهن را بسردن فرستاد و ربان معجز بیان بگویی در آمد. بعد از آنکه سخنی چند عنایت آمیز گذاشت پادشاه فرمودند که بر ما چنان طهر می شود که از فراط باده پیدی دماغ شد. حلال پذیرفته بهتر آنست که روزی چند در دولتمخانه ما بسر برند تا تدبیرت به کاد برده، به اصلاح مراجع شما پردازیم و این را دو عهدنامه نشاء شد. بعضی از خدمتگاران معتمد را به طریق دید پائی گماشتند، و هر روز والدین و همشیره ها نزد ایشان آمده دلدهی و خاطر جویی می نمودند. نشاء ده روز در آن سعادت کده به سر بردند؛ و چون معلوم شد که ارباده نگاری و آشفتن دماغی پشان آنچه به عرض رسیده و قوهی مد است دستوری شد که به دولتمخانه خویش تشریف یابد و چندی از ملارمان ایشان که از عصب حضرت عرش آشیانی بیم و هراس به خاطر راه داده به گوشه ها خزیده بودند باز آمده، سرگرم خدمت گردیدند، و حضرت شاهی هر روز به کورنش والد بر رگوار خود استعادت یافته مشغول انواع مراحم می گشتند.

خواب شیخ حسین جامی: در پس ایام مکتوبه ی شهراده غیر انجامی شیخ حسین جامی که در سلسله حلیه نوحه های بر رگوار بگذاشت جان و تن و آویزش با نفس هزار من بی همتا بود به حضرت شاهی و بعد مضمون آنکه حضرت عوجه بهاء الحق والدین قدس الله سوء المزیز را در خواب دیدم که در پس دودی سلطان سیم برادر بزرگ فرمادهمی بر آمده روزگار را به داد و دهش آباد گردند و غمزدگان عالم را به بخشش و بخشایش شاد سازد.

جنگ قیل شاهی با قیل خسرو در حضور حضرت شاه شاهی: و از غریب حکایتها که در آن روزها رو داده آنکه حضرت شاهی گران بار سام قیل داشتند که در جنگ قیل بی همتا بود و میلی که در برابر صدقات و پادشاهان کند در فیضیه پادشاهی نشان می دادند؛ و همچنین خسرو اروپا نام قیل داشت که او نیز در جنگ

قبل سرآمد بود. حضرت عرش آشیایی حکم فرمودند که بی دو کوه گران سنگی را با هم در جنگ دادند. ورنه منهن نام بیبی را از حلقه خاصه به کومک مقرر نموده اند که هرگاه یکی از آنها بردیگری غالب آید و قلیان از نگاهداشت آن یارماید، قین مذکور از کمین برآمده کومک کنند، و این قبل را به اصطلاح فیلبانی طلبانچه می نامند و این از تصرفات حضرت عرش آشیایی است که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن قلیان سرکش به خاطر آوردند، و چرخشی دلسو لیکو و جیادی نیز از خیرات آن حضرت است. بالجملة حضرت شاهی و خسرو انبیا فرمودند که پراسپان سوار شده از نزدیک تماشا کند و حضرت عرش آشیایی در چهره که بسته، شاهرده حرم را نزدیک خود حکم نشستی فرمودند.

بیت

دو کوهی آهیس از جای جیبید زمین گنسی ز سر تا پای جیبید
 بهدارد و خوردد بسیار قین گر تبار آذر چیرگی ظاهر ساختند و حریف خود را عاجز
 و زبون کرد. در پس وقت بموجب قرارداد قبل رن منهن نام را به کومک آوردند، و جمعی از
 بندهای حضرت شاهی قلیان را از پیش آوردن مانع آمده کلوخی و سنگی چند به جانب
 قلیان انداختند و او بی محابا به موجب حکم قبل را پیشتر رانده و بپرو کرد. اتفاقاً سنگی
 بر شیفته قلیان رسید و قطره‌ای چند بر روی سینه او چکید. خسرو باجمعی از هرزه دراپان
 به حیمت آن حضرت رفته گستاخی مردم شاهی و مجروح شدن قلیان را به ماله معروض
 داشت و اندکی را بسیار و نمود حضرت عرش آشیایی رین گستاخی و بیبکی متبیر و
 متوحش گشته به شاهرده حرم فرمودند که نزد شاه بهائی خود رفته بگویند که شاه پاسبان
 می فرماید که در حقیقت این قبل هو ارشما است. سبب عیب و بی اعتدالی چیست؟ شاهراده
 حرم بر دجله بزرگوار شناخته به لطف بیان و حسن اداگذاری ایس پیغام نمودند حضرت
 شاهی در جواب فرمودند که ما را از این مقدمات اطلاعی نیست و صلاح به ردن قبل و
 قلیان را رضی نبوده ایم و هر مرده هم آن حضرت عرش کردند که اگر چنین است حکم
 شد که ما خود توجه نموده به آشنای و دیگر تدبیرات قلیان را از هم جدا داریم.
 حضرت شاهی به شکفته پیشانی اجازت دادند آن حضرت حکم به گذاشتن و سردن چرخشی
 و بان فرموده هر چند تدبیرات به کار بردند اثری بر آن مرتب نگشت تا آنکه قین رقی منهن
 هم رپرو شده و به هریمت نهاد و هر دو به آب در آمدند، و بلل گران بار پرو پیچیده بود
 و دست بار نمی داشت. ساکاه کشتی کلان در میان حایل شد و گرانبار ارشدت بار ماسد.

شاهزاده حرم به خدمت جد بزرگو و شتابان مراتب ادب را پاس داشته عرض کرد که شاه بهائی به این جواب و گستاخی رضا نداده اند و به دانستگی نشان واقع شده. دراصل سخن را بشاوت عرض کرده اند.

ذکر واقعه هایلکه حضرت عرش آشیانی ازین منزل بریست سرای جاوشانی: در همان ایام واقعه هائله حضرت عرش آشیانی رویداد. آن حضرت را در مدت پنجاه ریک سال سلطنت هرگز نسیم ماکامی بر طرأ علام دولتش توریده و هیچگونه پای یکرین اقدامش به سنگ دریا نده به هر جانب که عزیمت می نمود سدی اقبال بسان دولت ملایم و کاتب مہمت انتسابش بودی و به هر طرف که قصد فرمودی بخت مہمه تحت سردیهای عرش بر سایش داشتی. آسمان به کام او گردش گرین بود و زمین عیرام او در تمکین با آنکه روزگار به کار خود پرداخته و آن پادشاه جم شاه را از تحت فرمانروائی بر تخته ماکامی کشید اجمال ین حادثه آن که روز دوشنبه بیستم شهر جمادی الاول سه هزار و چوبده هجری مراج اقتتال سرشت ادمرکز صحت تحراف پذیرفت و عارضه تب اشتداد متداد یافته منجر به اسهال گشته، شاهزاده حرم از کمال سعادت مندی منکفل خدمت بیماری گردید. حکیم علی که سرآمد طبیبی وقت بود متصدی علاج شد و چون قضیه ناگزیر رسیده بود هر چند به مبالغه و مداوا پرداخت و تدبیرات بکاربرد ثری بر آن مترتب نگشت و روی بهبود در آینه حال مرئی نشد. و چون سلطان خسرو و شاهزاده راجه ماسنگه و داماد خان اعظم بود و درین دولت خصوصاً در یوقت حل عقد امور سلطنت به این دو کس تسق داشت به خاطر حق شناسی فر دادند که با وجود حضرت شاهی چنین وضعی را به سلطنت برداشته به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداختند و آن حضرت از غدر معاندان و قوف یافته بابر حرم و احتیاط که در شرایط جهانداریت در چنین وقتی سودا رسادت خدمت پسر عالی قدر محروم داشته ترک آمد و دست به درون قلعه فرمودند.

اقامت فرمودن شاهزاده خسرو جهت بیماری عرش آشیانی در قلعه اکبر آباد با فراط جانشانی: شاهزاده حرم بدول نسوی و حرم درست در میان دشمنان و بداندیشان پای همت افشرد و دولت ملایمت جد بزرگو را از دست ندادند. اگر چه مکرر والده ماجده به آن قره العینی پیام فرستادند که درین آشوبگاه ین میزبانی و تلاطم امواج فتنه بسر بردن صلاح وقت نیست قطب وارقم همت بر جاداشته برک عزیمت فرمودند تا آنکه به فرموده پسر مامور و مادر بلند اخبر، آن سرپر آرای سلطنت سزد آن حضرت شتابان و هر چند در سرور شاهزاده مبالغه مسود به رفتن راضی نشدند. در جواب معروض داشتند که

تاریخ حیات حدیث گوارم به مقام می‌رسد امکان جدایی در تصور نمی‌گنجد. و از آنجا که حافظ حقیقی در همه حال حامی و حامس آن عزیز دین و دولت بود در آن طوفان حوادث از آسیب عین‌الکمال چنانچه باید خواست نمود.

ولادت شاهزاده شهریار و جهاندار: درین ایام از کبریا حضرت شاهی در پسر متولد شدند و به جهاندار شاه و شهریار موسوم گشتند. و چون فضای قادر قدر و حکم خبر بر آن دفته بود که انجام کار حق به مرکز قرار گیرد و جهان تیره و خلالت وارث حقیقی ملک دوشائی پذیرد این طایفه حق ناشناس از اراده باطل بدامت گزیده شمرنده و سوا فکنده به خدمت حضرت شاهی شتافتند و آن حضرت دور دیگر به ملازمت حضرت هوش آشیایی تشریف برده در حالت نوع به دولت دیدار سعادت اندوختند و بر حسن استقامت شاهزاده خرم تحسین و آفرین فرموده آن سرو جریاد خلالت راهمراه خود به دولتخانه آوردند. و شب چهارشنبه سیزدهم جمادی‌الآخر سه هزار و چهل و ده هجری آن شاهیار اوج خلالت ازین سری قانی به نزعت آباد جاود نی شتافت و دور دیگر به لوازم تجهیز و تکمیل پسر دخته در باغ سکندره به جوار رحمت الهی سپردند. ولادت گرامی در بهمن و چهل و سه رویداد و جلوس در بهمن و هشت و سه اشد افتاد و آن حضرت را سه پسر و لا‌نگهر و سه حبیبه قلمبه بودند: نخستین شاه‌نواز عادل با دل نورالدین محمد جها‌نگیر سریر آرای خلالت شد. دوم سلطان مراد که در سنه هزار و هشتصد مطابق سال چهل و چهارم اکبر پادشاهی به ادمان شراب در ولایت دکن در گذشت. سوم سلطان دایال که در سنه هزار و سیزدهم هجری مطابق سال چهل و هشتم اکبر پادشاهی او نیز به افراط شراب خواری و باده‌گسادی در ملک دکن وفات یافت. و ناسی صبیحه‌ها ایست. شاهزاده خانم، شکران‌نساء بیگم، آرام با بیگم. بعد از هسن آنچه مرقوم گفتم مشکین رقم گردیده تألیفی است که حضرت جنت مکانی جها‌نگیر پادشاه تا او یل سنه نوزده جلوس نمود متوجه جمع و تحریر آن گشته‌اند و از آنجا تنه ایجاد را تا آخر ایام حیات و انجام مدت سلطنت که کلهم بیست و یک سال و هشت ماه و بیست روز بوده، با خطری از اوایل احوال صاحبقران شاه جهان پادشاه که بعد از استماع واقعه و تذات از ارفعه خبر دکن به جانب دار الحلاله اکبر آباد متوجه گشته تا بر تحت سلطنت و فرمانروایی جلوس فرموده‌اند. و اقم مطرود دلیل طریق نامرادی محمد هادی جهت تکمیل کتاب چنانچه در دیباچه ایما به آن رفته الحاق نموده و براده و خواهش دارد که اگر اجل امان و فرصت دست بهم داده و دماغ یاوری سرده مجملی از احوال آن پادشاه فریب فرج جبهه داکه و ب‌نوع سلسله سلاطین هندوستان بوده، من اولی‌الی آخره به سلك تحریر کشیده در ذیل

این سحره مندرج سازد و نشانه لبان خودی نماید به شادایی اظهار حقیقت میراث گردد و
ممنه الامات و لک فبق

دنیاله وقایع سال نوزدهم از جلوس سمارک

چون شاهجهان به بردوان رسید صالح حصار را استحکام داده مستعد جنگ و جمل گردید.
عبدالله خان به پای حصار رسید، محاصره نمود، چون کار بصورت و دشواری کشید و رهبر
طرف توقع مدد و طریق نجات ندید، ناگزیر از قلعه برآمده عبدالله خان را دید. خاطر از
قلعه چسب ساخته او را در نظر شاه جهان درآورد.

بمدار تسخیر بردوان موحه اکبر بگوشیدند. ابراهیم خان اول ازاده بود که قلعه
اکبر بگر را استحکام داده، بشریط تحصن و قلعه داری پردرد. چون حصار اکبر بگر وسیع
بود و آن قدر جمعیت که محافظ آن توان نمود بدشت، در معبره بسر که حصارش به جهت
استوار بود متحصن گشت. درین وقت جمعی از امر که در طراف بودند به او پیوستند.
سپاه شاه جهان به محاصره حصار مقرر پرداختند و خود در قلعه اکبر بگر فرود آمدند از
درون و بیرون بایره حرب مشتمل گردید، در یوسف احمد بیک خان رسید بلای گشت و دلها
را قوتی و استقامتی پدید آمده.

چون اهل و اعیال اکثری آن طرف آب بود عبدالله خان دریاحان را از آب گلزاید
بدان سمب فرستاد. ابراهیم خان به استماع این خبر احمد بیگ خان و همراه گرفته، آن
طرف شدت و مردم بمیرد به هرست و محافظت قلعه یارداشت و سهای جنگی در که به
اصطلاح همواره می گویند، پیش از خود بدن سمت فرستاد آن سر راه آن فوج گرفته
نگذرید که از آب عبور نمایند. اتفاق پیش از رسیدن به دریا، دریا تن از دریا گذشته بود.
ابراهیم خان احمد بیگ خان را به جنگ روان کرد و کدر دریا بین العسکرین جنگ
اتفاق افتاد. جمعی کثیر از طرفین به قتل رسیدند. احمد بیگ خان عطف نموده به ابراهیم
خان پیوست و تسلط و غلبه قیوم آگاه ساخت. ابراهیم خان کس به طلب بعضی مردم کار
آمدنی به قلعه فرستاد که وقت کومت است. گروهی را جو نان خود را به ابراهیم خان
رساندند. دریاحان آگاهی و اطلاع یافته، چند گروه پست و عقب تر حرکت کرد. چون نوازه
در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکر شاه جهان از دریای گنگه میسر نمی گشت.

درین اثنا سیه رجه نام رمیداری آمده اظهار کرد که اگر فوجی همراه من
تعیین کنند، در صرف بلای آب قریب به حدود متعلقه خود چند منزل کشنی را به دست

آورده افواج و از آب بگذرد نم. شاه جهان بعد از آن با هزاران قصد سوار قام زد کرد تا از گدزی که او درهمایی کند عبور نموده بر سر اردوی ابراهیم خان تاخت برد و او با قوچ به دهری تلیه راجه سرعت باد از آب گذشته بلذباخان پیوست.

چون این خبر به ابراهیم خان رسید سراسیمه با عزم رزم شناخت. نورالله تمام سوار دهری که از منصب و از تجویزی او بود با هزار سوار هر اول قرار داد. احمد بیگ خان را با هزار سوار طرح کرد و خود با هزار سوار در قول ایستاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست و بعد از آن خان با قوچ هر اول تاخته نورالله را منتهزم ساخت و جنگ به احمد بیگ خان پیوست و از مردانه پشته زخمهای مکر برداشت. ابراهیم خان از مشاهده این حال طاقت نیاورده جلو انداخت و بعد از آن نیز سوار قوچ ابراهیم خان حمله آورد. دیقان او همان ثبات از دست داده طریق هزیمت سپردند و سر دشت نظام افواج از هم گسیخت. و ابراهیم خان با معدودی پی هزیمت بر جا داشت. هر چند مردم جنو او را گرفته خوارستند که در آن امر که بل مهلکه بر آمد داسی شده. گفت که منقصی هست و مردانگی این کار نیست چه دولت بهتر از این که در خدمت پادشاهی جان نثار کنم. خود سخن تمام نگشته بود که از اطراف هجوم آورده به زخمهای کاری کارش تمام ساختند و نظر بیگ نامی از سواران عبد الله مباشر قتل او گردید. با جمعه سر او را بریده پیش شاه جهان فرستاده و جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند از مردن ابراهیم خان و عوف یافته دلها از دست دادند.

در این وقت رومی خان تقی را که به پای حصار رسانیده بود آتش داده چهل ذره از دیوار حصار سهند گشت حصار مسر گردید و مگر پختگان خود را در دایمی افکندند. و اگر گشتی به دست می آمد هجوم آورده غرق می گشتند و گروهی که گرفتاری حال سلسله پای آنها بود رفته تلاقی می شدند و میرک جلائی که از عهدهای آن صوبه بود دستگیر شد و از همراهان شاه جهان حاکم خان دیوان و شریف خان بخشی و سید عبدالسلام پادشاه و حسن بیگ بلخی و چندی دیگر جان نثار گشتند.

چون احمد بیگ خان با جمعی از معتمدان آن صوبه از میدان لبرد بر آمده به صوبه ها که که دارالملک بگانه است و اهل و عیال و اندوخته های ابراهیم خان نیز در آنجا بود حرکت نمود چون به دعا که رسید احمد بیگ خان کام ناکام با دیگر مردم به ملازمت می رسد و مبلغ چهار لک روپیه نقد از اموال ابراهیم خان و پنج لک روپیه اموال میرک جلائی و غیره تصرف گشتند و با بعد از نیم فیل و چهارصد داسی اسب کرم که در آن ولایت بهم می رسد از مسایم ختالم گشت. واقعه دامنه و امر به قید ضبط درآمد و مراده و

توپخانه چندانکه در خود پادشاهان دی شوکت بود به دست افتاد.

سه لک روپیه به عبد الله خان و دولت روپیه به راجه بهیم و یک لک روپیه به دریاخان و پنجاه هزار روپیه به وریر خان و پنجاه هزار روپیه به شجاعت خان و پنجاه هزار روپیه به محمد تقی و پنجاه هزار روپیه به پیرم بیگت بخشیدند و همیچون به مردم دیگر در خور پایه و مراکب کم و بیش رسید.

چون از ضبط آن ملک و پرداخت د راب خان پسر حامد خان را که تاحال مقید بود از قید برآورده و سرگند داده حکومت بنگاله را به او تفویض کردند و در او با یک دختر و یک پسر شاه دوار خان همراه گرفتند و به حرم تسخیر ملک بهار متوجه گشتند. و راجه بهیم پسر دانا را که درین هوج و مرج از خلعت پشان جلدایی اختیار کرده بود به رسم متغلا باقرجی پیشتر از خود به صوب پته روانه گردانید.

چون صوبه پته درجاگیر شاهزاده برادر پیرم بود و ایشان محصل خان دیون خود را به حکومت و حرمت آن ملک مقرر داشته الله پور پسر افشارخان و شیرخان افغان را به خودداری گذاشته بودند پیش از رسیدن راجه بهیم پای همت آنها رجارت و توفیق پوری نکرد که حصار پته را استحکام داده درزی چند تا رسیدن لشکر معطل دادند تا الله آباد خان سارعب باز بکشیدند و بهیم به شهر پته درآمد آن ملک را متصرف گشت و بعد از چند روز شاه جهان بسیاری از کومکبان به بنگاله رسید و جمعی کثیر از مغانان پور و جاگیرداران آنجا قرار همی دادند و از اطراف و نواحی نیز پنج شش هزار سوار آمده بوگوشیدند.

سید مبارک که حارس قلعه دهکس بود با وجود استحکام قلعه و استعداد قلعه داری حصار را حواله نمود. زمیندار او جیه و دیگر زمینداران آن حدود به اراده دفاقت پیوستند. عبد الله خان و راجه بهیم را بطریق متغلا به صوب الله باد و دریاخان را با هوجی بجماب بانکپور فرستاده خود بیژ مناعاب حرکت نمود چون عبد الله خان بگذر در حوسا پور پیوست جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم که حکومت جوپور داشت نزد میردا رستم به الله آباد رفت و عبد الله خان از عیب شتافته در قصبه جهومی که برب آب گنگه در متغیل الله آباد واقع است فرود آمد و بهیم بهاصله پنج کسره و الله آباد قامت نمود. شاه جهان به جوپور رسیده توقف و دریدند. عبد الله خان به صوب توپ و تفنگ و تواره عظیم که همه داشت از آب عبور نموده در ظاهر الله آباد فرود آمده به کار محاصره پرداخت. میرزا رستم در نعله متحصن گشته رایت جنگ و جدال امراحت، و از درون و بیرون صغیر

نیر و تنگت پیام مرگ دشوار اجل در گوش دلیران می انداخت. غنّه و آشوب عظیم در آن سرزمین پدید آمد.

احوال دکن: اکنون خان اذهب خوش خیرام خامه را به جانب تحریر احوال دکن منقطع می گرداند. سابقا تحریر یافته کسه خبر حبشی می شیر تابی وکیل سرحد را نزد مهابتخان فرستاده نهایت صبر و ندرتی ظاهر ساخت به امید آنکه مدار مهبات صوبه دکن به عهده او عرض گردد و چون از راه با عادلخان ایواب منارعب و معاصمت مشروح گشته بود امید آن داشت که به امداد بنده می درگاه سلاطین سبده گاه آثار تسلط پسر او ظاهر سارده و همچنین عادلخان نیر به جهت دفع شر او تلاش می کرد که مدار اختیار آن صوبه به قبضه اقتدار او حواله شود. آخر افسون عادلخان کارگزار اتحاد و مهابت خسان جانب خیر را از دست داده به کامروائی عادلخان پرداخت. و چون صبر پسر سر راه نبود ملا محمد لاری وکیل عادلخان بر جانب او نگران خاطر داشت مهابت خسان بوجبی از لشکر منصور به بالا کتات قعیس فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند. هیر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم گشته با نظام الملك از شهر کهرکی برآمده به قندهار که بر سرحد ولایت گلکنده واقع است شناخت، و فرزند آن را با احمال و اقبال بر فراز قلعه دولت آباد گذاشته کهرکی را حالی صاحب، و شهرت انداخت که به سرحد قطب الملك می روم که در مفرود خود را از بار پائت بمانم.

بالجمله چون ملا محمد لاری به برهانپور پیوست مهابتخان کما شاء بود به استقبال رفته، نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت، و از آنجا به اتفاق متوجه ملازمت شاه پرویز گردیدند و سر بلند رای را به حکومت و حرست شهر برهانپور گذاشت و جادو رای وادع دارام را به کومک او مقرر داشت. و پسران اولین و برادران درویش را به جهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد به خلعت شاهزاده پیوست مقرر گشت که ارباب پنهان سوار در برهانپور بوده به اتفاق سر بلندی رای نمیشد احکام و انتظام مهام نماید. و امین الدین پسر او با هزار سوار در خلعت خنایق، به این قرار داد مشارالیه را رحمت فرموده خلعت یا شمشیر مرصع و اسب و قیل مرحمت نموده و به محمد امین ولد او بر خلعت و اسب و قیل با پنجاه هزار روپیه ملذذ خرج عنایت گردید. و محمد امین را همراه خود گرفتند. و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده اسب و قیل، و هشتاد هزار روپیه نقد، و یکصد و ده خزان اقمشه، به ملا محمد و پسر او دادند و تکلیف نمود.

ورود موكب جهانگیر به کشمیر: نوزدهم عرداد بزرگ حضرت شاهنشاهی در

خطه کشمیر اتفاق افتاد. اعتماد خان از ندیس کشمیر که در پس مدت ترطب داده بود بر سبیل پیشکش معروض داشت. درین ولا به سامع جلال رسید که پلنگوش اوزبك سه سال از پدر محمد خان اراده نمود که حوایی کاپلی و عزیز را بتار و خا ترا د خان پر مهاشخان یا امرایی که به کومک او مقرر اند از شهر بر آمده به مدافعه و مقاله هست مصروف داشته، بدترین عاری بیگ که از عهدنگاران نزدیک بود بداکچوکی رخصت شد که از حقیقت کار اطلاع حاصل نموده غیر مشخص بیارت و ارتضا یا آنکه چون عبدالعزیز خان قلمه قند هار را به جهت نا رسیدن کرمک به شاه عباس حوانه نموده و این معنی بر مزاج شاهنشاهی گرامی داشت.

درین ولا او را حوانه سپید رسام مشهوری فرمودند که از چند حور شد بر کشنی نشانیده به مکه معظمه روانه سازد و متعجب فرمان شد که هشار لیه را از هم گذراند، آن بیچاره در اثنای راه به قتل رسید. حواجه مذکور از گشاده رویی و خوشخوئی وی تکلفی بهره مند بود. امید که اهل آفرینش یاد.

در هفتم ثیر ماه آرام یانوی بیگم همشیره قدسیه آنحضرت به مرض اسهال و دیهت حیات سپرد. حضرت هوش آشنایی آن حب سرخ را بهایب دوست می داشتند. در چهل سالگی چنانکه بدین آمده بود در شصت

درین تاریخ از مرشد داشت عازی بیک به وضوح پیوست که پلنگوش به جهت ضبط ائوس هزارجات که پورت آنها در حدود خربین واقع است و از قدیم به حاکم خربین مانگنداری می نمودند قلمه ای در موضع حواری از مضامین خربین ساخته، همشیره زاده خود را با فوجی آنجا گذاشته بوده. سران ائوس هزاره نزد خاترا د خان آمده استاده بودند که ما از قدیم رعیت و مانگندار حاکم کابل ایم. پلنگوش می جو، هذ که ما را بتعلی اهل و فرمان بردار خود سازد. اگر شما غر او را از ما کتیب کنید و دست تعلی از ما بردارید به دستور سابق رحمت و فرمان پذیریم والا ما گریز به او ملتجی گشته خود را از آسیب یداد و ظلم اوزبکان محافظت نماییم. خاترا د خان فوجی به کومک هزاره ها فرستاد و خواهر زاده پلنگوش به مدافعه و مقاله پیش آمده در اثنای زد و خورد با جمعی از اوزبکان به قتل رسید و سپاه منصور قلمه او را با عذک برابر ساخته به ظفر و فیروزی معاونت محظوف داشتند.

پلنگوش از اجتماع این غیر محبت زده کرداد خویش گشته از پدر محمد خان برادر امام علی خان دارای توران اتماس نمود که بتاعت سرحد کابل شتافته خود را از آن

انفعال بر آورد. در ابتدا نذر محمد خان و اتابلق و صدهای لشکر او تیریز این جرأت و بیباکی نمی نمودند بهادر بیلقه و افران بسیار خصمت حاصل نموده با ده هزار سوار اوزبك و آلمانی روی آیدار به این حدود بهاد خان را دعوت به استماع این خبر مرمی که در آنها نجات بودند طلبیده به ترتیب اسباب قتال و جدال پرداخت و بندهای چارسیار و بهادران عرصه کارزار همه یکدل و یکرو به جنگ قرار دادند.

با حمله چون بهادران عرصه شهادت بموضع شیر گهر که در ده گروهی غزنی واقع است محسّر آراستند و از آنجا اقراج را ترتیب داده و جیب پوشیده متوجه پیش شدند. خانزاد خان با جمعی از متصدیان پس خود در غول پای قباب افتاده و مبارزخان اعان و ابیرای سنگدل و سید حاجی و دیگر بهادران را در فوج هراول مقرر داشت و هم چنین خروج جرافتار بر افتاد و طرح به آیین شایسته ترتیب داده از ایزد جن سبحانه و تعالی نصرت و نیروزی درخواست نمود.

چون مذکور میشد که میاه اوزبك در سه گروهی غزنی لنگرگاه ساخته در لشکرها را به خاطر می رسد که شاید در زد دیگر تلاقی فریبین اتفاق افتد. تصور همین که سه گروه از موضع شهر گهر گذشتند قراولان اوزبك نمایان شدند و قراولان لشکر منصور قلم جلالت پیش گذاشته جنگ انداختند و با توپخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته و آرمیده بن انداخته و توپ رده شتافتند.

اتفاقا بلنگش در پس پشت بر عجبی شده ایستاده بود و قصدش آنکه چون لشکر منصور کوته و مانده از راه برسد از کس گاه برآمده کارداران نماید. مبارزخان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را به کومک قراولان می فرستد و آنها نیز کس سرد بلنگش فرستاده از رسیدن افواج قاهره آگاه می نمایند و به لشکر مانده سپاهی غنیم نمایان می شود آن مفهرد مردم خود را افواج ساخته بسوی يك فوج پس هراول لشکر منصور مقابل می گردد و خود با فوج دیگر با صله يك تفنگ ایستاده عنان آیدار میکشد.

چون فوج مخالف بحسب کمین از بهادران فوج هراول تیروسی داشت بهادران بمول گرم و گهرا شتافته خود را به کومک هراول رسانیده نصرت یان و زیورک و بوپ و تفنگ بسیار می زنند و از پس فیلان جنگی را در آینده کاردار می نمایند و جنگ به امتداد و اختداد می کشد. در چنین وقت بلنگش نوش خود را به کومک می رساند و مهذاکاری نمی سازد و پای هست آنها از جا می نژد و بهادران عرصه شهادت در برداشتن و بسن و

تاخشن و انداختن کارنامه جلالت و جاسپری بپندیم رسانند محافل ناب نیارنده جو
بر می گردانند و هزیران یثیبه شهامت آن معهوران بخت پر گشته را تا قلممجماء کوشش کرده
از میدان جنگ دور بود رده و کشته عاقبت نمودند و قریب سیصد اورنگ ظف تبع پلریغ
ساختند و موآزی هر ارادای سب و اسب و اسار که بخلفان در راه از گرسنی انداخته بودند
بدست سپاه منصور افتاد و فتحی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود به تأیید یزد جل سبخانه
چهره گشای سراد گشت.

چون این خبر بهجت اثر به سامع جلال رسید پندهای شایسته نصیب که درین جنگ
مصلوخدمات و ثمرات پندیده گردیده بودند هر کدام درخور استعداد و حالت خویش به
اضافه منصب و انعام مرحوم و نوارش سرافرازی یافتند.

پلنگش اورنگ است نامش سنی بود پلنگ برهنه را گویند و توش سینه را گویند
جنگی سینه و آرنخته بود از آن روز پلنگش اشتها ریخته اکثر وقت در میان قتلخار و عزمین
به سر می برد چون مکرر به خرمسان شناخته و شیرهای سپهخانه سوده توان گفت که شاه -
عباس ازو در حسد بوده.

گشته شدن فهمیم غلام خاهاخانان: مقارن این حال از عرقداقت فاضل خان
واقع نگار دکن به سامع جلال رسید که چون ملا محمد لاری به برهانپور وقت و
خاطر اولیای دولت از ضبط نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت، شاهزاده پرویز به مهاتجان
و دیگر امرا به صوب ملک بهار و بیگانه بهصت فرمودند. و چون خاطر زفته سازی
و بیرونگی پردازی خاهاخانان نگرانی داشت و در پی پسر او در خدمت شاه جهان پسر
به صلاح و صوابدید دولتخواهان او در نظر بد نگاه می داشتند. مقرر شد که متصل به
دولتخانه شاهزاده نجمه ای به جهت او برپا کنند و چنان بیگم صیه او که در عهد ازدواج
شاهزاده دانیال بود و شاگرد رشید پدر خود است به پدریکجا پسر برد و جمعی از مردم معتبر
بر دوختن او پاس دارند.

بعد از آنکه جمعی در به جهت ضبط احوال بر دایره او فرستادند و نحو ستد که
فهم نام غلام او را که از عمده های دولت او بود و شجاعت را با کاردانی جمع داشت
مقیم سارند، او در یگان خود را به دست دیگر ملاد و پای همت افشوده با پسر و چندی
از نوکران باد مردی داده جان فدای آبرو نمود. در خلال این احوال فضلخان دیوان
شاه جهان که در بیجاپور مانده بود به دوگه والا شناخته دولت زمین بومی دریافت و مشمول
حواطب خسروانه گردید.

جنگ میان شاهزاده پرویز و شاهجهان: مقارن این خبر پسر آرایسی

شاهزادگان با هم دیگر رسیدند. شرح این داستان آنکه چون سلطان پرویز و مهابتخان به حرای
الله آباد رسیدند، عبدالله خان دست از محاصره قلعه بازداشته به جهرسی مراجعت نمود و
چون دریاخان با سوجی کنار آب را مستحکم داده بوده و کشتی ها را به جانب خود کشیده
روزی چند عبور لشکر پادشاهی در توقف افتاد و شاهزاده پرویز و مهابتخان بر کنار آب
مذکور بمسکراستند و دریاخان صیقل گدرا می نمود تا آنکه رسیداران میس که در
آنحدود اعتباری تمام دارد سی منزل کشتی از اطراف به دست آورده چند کروه بالای آب
گذری بهم رسانند رهبری کردند و تا دریاخان آگاهی یافته به مدافعه و عقابله پردازد لشکر
پادشاهی از آب گذشت. لاهلاح دریاخان صلاح در توقف ندیده، به جانب جوپور شتافت
و عبدالله خان و راجه بهیم نیز به اشاره او به طرف جوپور روان شدند و انصاف نهضت
به صوب بنارس کردند. شاه جهان پودگیان حرم را به قلعه فلك اساس رهتاس فرستاده، خود
به طرف بنارس حرکت نمود. و عبدالله خان و راجه بهیم و دریاخان به لشکر پیوستند.
شاه جهان به بنارس رسیده از آب گنگ گشت و پسو کنار آب تولس اقامت نمود. شاهزاده
پرویز و مهابتخان به دمنه رسیدند و آقا محمد زمان طهرانی را با طایفه آنجا گذاشته از
آب گنگ بگذشت و خواستند که از آب تولس عبور نمایند. بیرم بیک محاسب خان دوران
بهرموده شاه جهان از آب گنگ بگذشت و روی به آقا محمد زمان آورد. محمد زمان به
جهرسی شتافت. بعد از چهارروز حدید وران با ضرور مومور در رسید. آقا محمد زمان به
استقبال شتافت و در آن صحر که دست برد عظیم و کادی شگرف کرد. حدید وران بدانز حریمت
سپاه خود در زمینگاه توقف نموده، تنها به هر طرف می ناخت و می کوشید تا به قتل رسید. سر
او را به هرگاه شاهزاده پرویز فرستادند و آنجا پرتوه کردند.

رستم خان که سابقا نوکر شاه جهان بود گریخته به شاهزاده پرویز پیوسته بود.
گفت خوب شد که حرام نمود بقتل رسید. جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم حاضر بود
گفت او را حرام خورد و باصی نتون گفت ادر حلال ملک تر مرد باشد که در راه صاحب
خود جان داده و ازین پیشتر چه توان کرد. بهگریه که کتون نیز سرش از همه سرها بلند
تر است. بالجمله بعد ازین واقعه خاندوران شاهزاده پرویز عظیم شدیدا شد و آقا محمد
زمان را توارش نمود.

حد اریں واقعه شاهجهان به سرداران سپاه کنکاش نمود اکثر دولتموادران خصوصاً
راجه بهیم صلاح در جنگ صفت دیدند. مگر عبدالله خان که اصلاً راضی به این نمی شد،
و عرض می رسانید که چون لشکر پادشاهی به حسب کمیت و کیفیت بر سپاه ما فزون دارد
چنانچه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سو و و یاده موجود است و لشکر پادشاهی از

ترگران قدیم و جدید تا هفت هزار سوار می کشد مناسب حساب آن و صلاح در آن است که لشکر چهارنگری را در همین سرزمین گذر شده خود را از راه اوده و لکهنور بواحی دهلی رسانیم، و چون پس گزوه ابوه بدو بصوب شتافته نزدیک رشتد به طرف دکن متوجه شویم، تا گزیر لشکر پادشاهی از بسیاری حرکت و گزایی اسباب حشمت هاجر شده آشتی بخواهند کرد، و اگر صلح صورت یابد در آن زمان به مقتضای وقت عمل باید فرمود. شاه جمیله از کمال غیرت و جلالت این سخن را به سمع قبول صف نموده قرار بر جنگ صف داده به این حریمت پسا در رکاب آورده، ترتیب فواج فرمود، در قبول خود ایستاده در برابر عبدالله خان و جرابار نصر خان و در هر اول راجه بهیم و بردست راست راجه دریا خان یا طایفه افغانان، و بر دست چپ بهادر سنگه و غیره پسران بوسنگدیو و در آتش شجاعان و شیر بهادر مدد طلب پذیر خواجه ورومی خان میر آتش توپخانه را پیشتر روانه ساخت.

مفادن این حال شاهزاده پرویز و مهابت خان صفوف تیرد آراسته به حرصه کارزار شناختند و کثرت سپاه پادشاهی به منابه ای بود که سه لشکر شاه جهان را فرا گرفته حلقه شان در میان داشت و رویه جان میر آتش توپخانه را پیش برد و ممکن که هزار گلوله توپ انداخته باشد. از ضربات اتفاقات آنکه گلوله بر کسی نخورد و توپها گرم شده از کار بازماندند، و چون فاصله میان توپخانه و هر اول قوج شاه جهان بسیار شد هر اول لشکر پادشاهی به جانب توپخانه مطلق حاضر ناخوب و مردم توپخانه تاب نیاورده را حریمت سپردند و توپخانه به تصرف مردم پادشاهی در آمد.

از مشاهده این حال در پنهان افغان که در دست راست هر اول بود بی جنگ راه فرار سپرد و از برگشتن افواج دست چپ هر اول نیز ویران گردیدند. تا گزیر راجه بهیم کثرت محاسبات خود را به نظر اعتبار در بار آورده یا معدودی از راجه پوتان قدیمی خویش توسل همت برانگیخت و بر قنب لشکر پادشاهی رسیده به شمشیر آیدار کارزار نمود و محتاجوت نامی بی که در پیش بود به زخم نیرو تنگ از پا افتاد و آن شیرین جرات و جلالت با راجه پوتان جدا شد پای مردانگی قایم کرده آثار شجاعت و ظهور ظاهر ساخت. جوانان چیده و سپاهیان جنگ دیده که برگرد ریش سلطنت پرویز و مهابت خان ایستاده بودند از طرف وجواب هجوم آورده آن یکه تار را به تیغ پیلو به بر خاک هلاک رسانیدند و تا دمی داشت کارزار کرد، جان نثار شد و بهیم دانهود ویرانی روح و اکی راج دانهود با چندی از مهربان رزم دوست در حرصه کارزار دخیی افتادند.

از کشته شدن راجه بهیم و برهم خوردن فوج هر اول شجاعخان که رفیق فوج النمش بود نیز مهرم شد، و شیرخواجه که سردار آن فوج بود قلم بر جای داشته مقتول گردید. چون هر اول والنمش از پیش بر حامت و جنگ به قول رسید فوج جراتدار که سرگروه آن مصر بخان بود تاب پورده طرح داد، و شاه جهان با عبدالله خان که در بر حاضر بود و جمعی نسیبه که مجموع به پانصد سوار نمی گشتند پای تحمل استوار نموده دلاوری به مقابله بر غیب و تحریش می نمود تا آنکه اکثری کشته و زخمی شدند، و غیر از بیلان عظم و طوغ و قورخانه حاصه و عبدالله که به جانب دست راست به اندک فاصله پشاده بود چیری به نظر در نمی آمد. درین وقت تیری به جهة حاصه رسید و ایرد جل اسمه ذات مقص را به جهت مصحتی محافظت نمودند

شیخ تاج الدین را که از خطای خواجه باقیست قدس سره دور آن معرکه همزمان شده جهای بودند تیری بر رخسار حورده از بنا گوش سر بر آورد و درین وقت شاه جهان پورسرخان را نزد عبدالله خان فرستاده پیغام کرد که کار به جای نرسیده مناسب حال و ملازم شان ما آنست که با ملودی که همراه مانده اند، توکل به کرم الهی نموده بر قلب لشکر پادشاهی بنائیم، تا آنچه رقم زده کلاک تقدیر است به ظهور رسد. عبدالله خان خود نزدیک رفته گفت که کار را آن گذشته که بر تاج و مرد اثری مترتب گردد این دست و پا ردن محض بیهوده و بیفایده است سلاطین سلف چون امیر تیمور صاحبزاد و حضرت بابا پادشاه و همچنین اکثر صاحبان داعیه را در مبادی مملی و تلاش مکرر چنین وقایع اتفاق نداده، در آن حدت صعب ضبط احوال فرموده آنان از عرصه کار منعطف ساخته اند و به دشمن کامی می روند، به دولتی رسیده جمعی از وادپایان که در کاب سعادت حاضر بودند، گستاخا به دست بر جلو نداخته شام انی از عرصه کار را بر آورده و لشکر پادشاهی به ردوی شاهی در آمده بغارت و ضبط اموال و اسباب پرداختند و این قتل را عنیت شمرده بتعاقب مشتاقند. و شاه جهان به چهار کوچ بر مر ر قلعه دهتاس برول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعه داری خاطر جمع ساخت و سلطان سراد بخش را که در همان ایام قدم به حاتم وجود نهاده بود با دایه ها و بکه ها در آنجا گذاشته و دیگر شاهزاده ها و اهل حرم به جانب پته و بهاد نهضت فرمود

چون این احباد به مسمع فلسفه رسید مهاجران را به حصد خانجهان سپه سالار، مورد ساخته به منصب هفت هزاری ذات و هفت هزاری سراد از افراد دوا سپه و سه اسپه شرف بنبار بخشیدند و طوغ علاوه عوطف گشت.

احوال دکن: کنون محملی از سوانح دکن رقمه کلک وقایع نکار می گردد، که چون ملک غیر به سرحد ولایت قطب لعلک شتافت مبلغ مقرری که هر سال به جهت خرج سپاه می گرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز خواست نموده مجدداً به عهد و سوگند خاطرو از آن جاس و پرداخت، و به حصول ولایت بند رسید و مسردم عادلخان را که به حراست آن ملک مقرر بودند ریون و بسی استعداد یافته غافل بر سر آنها تاخت، و بندو را تاراج نموده و آنجا با جمعیت و استعداد فراوان بر سر عادلخان شتافت.

چون عادلخان اکثری از مردم کار دیده و سرداران پسنیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود، و جمعی که به دفع شر او کفایت کنند حاضر نداشت، صلاح وقت در پای عزت و محارست نمود، دسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و به استحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس به طلب ملا محمد لاری و لشکری که همراه او در برهانپور بود فرستاده، و بمسئدیان صوبه مذکور به تأکید و ب لاله نوشت که حفظ اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر و هر پدایت، و خود را از متعلقان آن در گام می دم درین وقت که غیر حق باشاس بامن چنین گستاخی نموده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان و سپاهی که در صوبه موجود درند به کمک من متوجه گردند، تا این قلام فضول را از میان برداشته، سزای کردار در داسن روزگار و گذاشته آید. در هنگامی که عادلخان با شاهزاده پرویز متوجه لاله آباد شد سر بلند رای به حکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که در مهلت کلی و جزوی به صوابدید ملا محمد لاری کاری کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف نورد.

چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب فوارده لک روپیه باشد به مسافه بند خرج لشکر به متصدیان آنجا داد و نوشته های عادلخان در باب کمک به مهاجرتان رسید، وادو بر تحویر این معنی نموده، به متصدیان دکن نوشت که بی تأمل و توقف همراه ملا محمد به کمک عادلخان شتافند، ناگزیر سر بلند رای معنوی در برهانپور توقف نگرید و بشکرخان و میرزا موچهر و خنجر خان حاکم احمد نگر و جاسپارخان حاکم بیرو و صوبه خان و ترکمان خان و عدنانخان بخشی و اسد خان و عزیز الله و جادو رای و اودانام و سایر امرا و منصبداران که از تصناف صوبه دکن بودند یا ملا محمد لاری بکمک عادلخان به قصد استیصال غیر شتافند.

چون غیر ازین معنی وقوف یافت او نیز نوشته ها به بنده های درگاه فرستاد که من از

ہلاکت در گاہم نسبت بہ سکان آن جناب گستاخی و بی ادبی از من بہ ظہور نیامدہ بہ جہ
تقصیر و کدام گناہ در مقام خرابی و استیصال من درآمدہ اند و بہ تکلیف عادلخان و تحریک
ملا محمد ہر سرمن می آیند میان من و عادلخان ہر سر ملکی کہ در دامن سابق نظام الملک متعلق
بود الحال او متصرف گشتہ نزاع است را اگر او از ہنرمنداست من نیز رعلا نامام مر با او، و
ر با من واگذارند تا ہر چہ در مشیت حق ست ظہور آید۔ آہ، بہ این حرف و التفات
نفرمودہ کوچ بر کوچ متوجہ آن صوب گردیدند۔

ہر چند خبر بہ الحاج وزاری افروزہ ایشان و شورشادت ظاہر ساختہ تا گزیر از ظاہر
بیجاپور بہ حدود ملک خود پیوستہ و بعد از نزدیک رسیدن اعراج خبر دفع الوقت و مذاہا
نمودہ روزی می گذرانید و سعی در آن داشت کہ کار بہ جنگ نہرسد؛ و ملا محمد با امری
پادشاهی سرددبیاں نہادہ فرصت نمی دد، ہر چند او سیراندازی و مذاہمی نمود حمل بر
صبر و زہونی او کردہ جد شدت می فرودند و چون کار بر سر و تنگہ شد و اضطراب دامن گیر
گشت، تا گزیر در روزی کہ مردم پادشاهی شافل بودند و می دانستند کہ جنگ نمی کشد ہر گہا
از دود نمایان ایشان گردیدند و جمعی گمان بردند کہ ترلا جنگ نہمودہ بر آمدہ اند و میحرانند
کہ گرہ بستہ بودند، در ہی وقت و مردم عادلخان رہنشد و میان مردم او و غیر جنگ در پیوست،
و بحسب تقدیر ملا محمد کہ سردار لشکر بود کشتہ شد، زہی جہت سپاہ عادلخان را سرور شد
انتظام گسیختہ گشت و جادواری اوردارام دست بہ کار بردند و راہ مر دیسودند خبر بہ آنگاہی
کاد خود کرد و شکست عظیم بر لشکر عادلخان واقع شد، و احلامخان و عیرہ بست و پنج نفر از
سران سپاہ عادلخان کہ مدار دولت او بر آنها بود گرفتار شد و از آن گروہ فرہادخان را کہ
تشنہ خون او بود از سر چشمہ تیغ سرباب ماستہ؛ و دیگران ر محبوس گردانید و از امرای
پادشاهی لشکرخان و میرزا سوچہر و عقیدت خان گرفتار شدند،

عسکرخان گرم و غیرا خود را بہ احمد نگر رسانید و بہ استحکام قلعہ پرداخت و جان
مبارخان نیز ہر گشتہ بہ بیر کہ جاگیر او بود رفتہ حصار پیر را مضبوط ساخت، و جمعی
دیگر کہ از آن ورطہ ہلاک ہر آمدند بعضی خود را بہ احمد نگر رسانیدند و گروہی بہ
برہاتپور شتافتند، و چون خبر ہمراہ خویش کامرو گردید و آنچه در مہملہ او نگذاشتہ بود بر
حرمہ جلوسہ گیری نمود اسیران سر پچہ تقدیر را سلس و محبوس بہ دولت آباد فرستاد
و خود بہ احمد نگر رفتہ بہ معاصرہ پرداخت، لیکن ہر چند سعی نمود کاری از پیش
نرفت، تا کام جمعی را بر دور قلعہ گذاشتہ بہ جانب بیجاپور خان عزیزت مطروف داشت
و عادلخان پزمتحصس شد، و حیر تمام ملک او را با حدود متعلقہ پادشاهی کہ در بالاکہات

بود منحرف گشت. جمعیت يك در هم آورد، و قلمه شولا پود را كه پیوسته میدان نظام - الملك و عادیخن بر سر آن بر ع می بود محاصره كرد و با قوت جان را با بوجی بر سر برهاف بود فرستاد و توپ ملك میدان را از دولت آباد آورده قلمه شولا پود را به ضرب دست و زور پدوی قدرت مفتوح گردانید. از استماع این اخبار موخش خاطر اقدس شاهشاهی به آشوب گرائید.

در حلال این حال مکتوب ندد محمد زالی بلخ بنظر مقدس در آمد خلاصه مصرون آنكه ایسی نیارمند آن حضرت را پشابه پند و زلی نعمت خود می داد و یلنگوش بسی و نصحت ایسی حیراندهش مصلد چنان گستاخی شد و الحمد لله كه تأویب شایسته یافت. لیک چون غبار نقاری در میان لشکر کابل و مپاه بلخ حادث شد، میداندار است كه شازاد خان را از حکومت کابل تغییر فرموده، به جای او دیگری را تعیین فرماید از آنجا كه منجشی شپوه پسندیده است آن صوبه بمدارالمهای حواجه ابوالحسن تفویض یافت و احسن الله پسر خواجه به و کالت پند به حکومت و حراست تعیین گشت؛ و مرمان شد كه پنج هزار سوار حواجه در به غناطه دو اسپه و سه اسپه تنخواه نماید. و احسن الله به منصب هزار و پانصدی هشتصد سوار و خطب ظفرهای و عتبت عم فرق عزت بر افرخت، و خلعت با شمشیر و خنجر و لیل صیبه مراحم بکران گردید، و فرمان شد كه مختاراد خان رو نه درگاه شود.

مراجعت از کشمیر به صوب لاهور: چون رستان در آمد و حویبه های کشمیر آخر شد، پناهر آن به تاریخ بیست و پنجم شهریور، ریت اقبال به صوب دد السلطنه لاهور ارتعاع یافت و در ساعت سعید در آن شهر میست بهر نرول دست داد. و مقارن آن صوبداری پنجاب از تنبیر صادق خان به دکن السلطه آصفخان مقرر شد؛ و در حلال این حواله به طرف هون سدره كه شکارگاه های خاص بود توجه فرمودند؛ و درین تاریخ خا برادخان از کابل آمده شرف بساط بوس دریافت؛ و چون خاطر اقدس از شاد شکار و پرداخت عتات سعادت به در السلطنه اعطاف پذیرفت.

درین وقت عرض داشت مهبختن رسید مرقوم بود كه شاه جهان از پشته دیهار گذشته به ولایت پنگاله در آمد، و شاه پرویز به عساکر منصوره به ملك به ریوست در اوراق گذشته نگاشته كلك سورج نگار گشته كه شاه جهان دارابحان پسر ساجان را سرگند داده به حکومت و حراست ملك پنگاله پرد شده و به جهت احتیاط دن او را ب يك سرويك برادر داده او را همراه گرفته بود. بمدارجنگ نولس و انعطاف عتات دن و در دقیقه ده تا س گشته به

دارایان نوشتند که در گنهی خود و به ملازمت رساند، در باب ابراراشی و رخت شویی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران با هم اتفاق کرده، مرا در معاصره می‌دارند. ازین جهت می‌توانم خود را به خدمت رسانم، چون فی‌الجهان از آمدن داراب مأیوس گردید و جمعی همراه که مصدر کاری و تردی تو نشد شد نموده بود، تاگزیر از آشوب خاطر، پسر داراب را به عبدالله خان حواله فرمودست و کار حاجات بیوتات همراه گرفته به همان راه که از دکن آمده بودند راهت مرجعت براراشتند و چون داراب چنین ادی ناپسندیده به ظهور آورده خود را بطرود ایل و بد ساخته بود عبدالله خان پسر جوان او را بقتل رسانید.

شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را به جاگیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده خان به عادت معصوف داشتند و حکم به زمینداران آنجا شد که داراب را در لیل داشتند تا دست تعرض از و کوتاه داشته روانه درگاه سارند. او آمده مهابتخان را دید و چون خبر آمدن داراب به عرض اشرف اقدس رسید به مهابتخان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی‌معاذت چه مصلحت به خاطر آورده باید که به رسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشته باده ضلالت و گمراهی را به درگاه عدالت پناه روانه سازد. و لاجمله مهابتخان به موجب حکم عمل نموده سرش را از تن جدا ساخته به درگاه فرستاد.

درین هنگام خابر دهان را تحت خاصه و خنجر مرصع با پهل کتاره و سپ خاصه مرحمت فرموده به صاحب صوبگی بنگاله فرستاد و معارف آن فرمان جهان مطاع به طلب صدا الرحیم که پیش ازین خطاب شایخی داشت صادر گشت.

چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اهل لشکر اسیر سر بسجده تقدیر گشته در قلعه دولت آباد محبوس شدند، و شاه جهان را ملک بنگاله به صوبه دکن انعطاف خان نمرود تاگزیر مخلص حال پسر جناح استعمال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که سزاولی نموده، ایشان را به امرای عظام روانه دکن سازد و هم درین ولا تمام خان از تغییر مقر به خان به حکومت و حراست دارالحمله آگره حلفت ناخبر پوشید. درین تاریخ هر چند داشت اسد خان یخشی صوبه دکن از برادر پیر رسید. نوشته بود که یا قوتخان حشی با ده هزار سوار موجود به ملک پور که از شهر بست گروه مسافت است رسیده و سر نشاندای و شهر پیر آمده قصد آن دارد که جنگ اعلان دارد. فرمان به تأکید تمام صادر شد که زنهار تا رسیدن کومک و مدد حوصله بکاد برده نیز جلو می‌نکند، و به استحکام برجهای پرداخته در شهر تسخیر گزینند.

نهضت موکب کیهان شکوه به جانب کشمیر و سبرکوه؛ در اواسط اسفند سه هزار و سی و چهار ارتفاع رایت الدن آیت به دستور معهود به جانب کشمیر اتفاق افتاد. در وفایمی که در ابتدای این سال به ظهور آمد آنکه شاهجهان به ولایت دکن رسید و خبر شروع در خدمتگیری نمود، به جهت هوا عوامی ایشان فوجی به سرکردگی یاقوتخان حبشی به حوالی برهانپور فرستاد که به ناحت و تاراج پردازند و به شاه جهان نوشت که بزودی بدان صوب حرکت نمایند. شاه جهان بدان سمت توجه نموده دیولگانو را مخیم ساخت.

کار نمایان شاه قلی خان: عبدالله خان و قلی مخاطب به شاه قلی خان در بنا فوجی تعیین کردند که به اثنای یاقوتخان برهانپور را محاصره نموده به لوازم قلعه گیری پردازند. و منافع آن خود نیز مترجمه شده در لعل یخ که در سرار واقع است فرود آمد. راودتی و دیگر بنده های پادشاهی که در قلعه بودند در استحکام شهر و حصار شرایط اهتمام و لوازم کار آگاهی به تقدیم رسانیده متحصن گشتند؛ و شاه جهان فرمود که ریک صرف عبدالله خان و از جانب دیگر شاه قلیخان به قلعه بچسبند قضا را در طرفی که عبدالله بود خیم هجوم آورده جنگی صعب در پیوست و شاه قلیخان با فدائیان خان جان نثار دیوار قلعه را شکسته خیم مقابل خود را برداشته به حصار درآمد.

سر بلند رای جمعی از مردم کار کرده خود را برابر عبدالله خان گذاشته خود بر سر شاه قلیخان تاخت، و چون کثرتی از نوکران رزمی در کوچه و بازار متفرق شده بودند، شاه قلیخان با مددوری در میدان پیش ارك پای همت افشوده، به مدافعه و مقابله پرداخت؛ تا آنکه در بنده های پادشاهی که با او بودند به نل رسیدند. با گزیر به ارك در آمده در نعل را بست و سر بلندی رای محاصره نموده کار بر او تنگ ساخت. شاه قلیخان از روی اضطراب قوت گرفته او را دید.

چون این خبر به شاهجهان رسید مرع و دیگر اوج تریب داده حکم یورش فرمودند، و هر چند یارزان جان سپار و دلیر و عرصه کار در شرایط سعی و کوشش به جا آوردند الری بر آن مشرب نگشت، و از مردم دوشناس شاه بیکخان و میر اسد از خان رسید. شاه محمد نقد حیات دریاحتند، و با رسیوم خود سوار شده حکم یورش نمود. از اطراف بهادران رزم آرما و دلیران قلعه گشادند جرأت و جلالت پیش نهاده کارنامه های شجاعت ظاهر ساختند، و از اعیان اهل قلعه لودیکخان با جمعی از برادران و بابا میرك دسامد بشکرخان و بسیاری از راجپوتان را در تن طلب تیغ انتقام شدند.

درین وقت که کار بر متحصنان به دشواری کشیده بود قضا را تیر ننگی به گردن سید

چتر رسید او اضطراب کرده، برگشت؛ و از عیان یافتن او تمام دکنیان سراسیمه راه فرود
سپرده، بسیاری از بدلان را با خود بردند. مقارن این حال خیر آمد که شاهزاده پرویز و
مهاپشخان خانخانان با لشکر پادشاهی از بنگاله معاودت نموده، به دریای تریپا رسیدند.
ناگزیر شاه جهان به سمت آباد بالاگهات مراجعت نمود. درین وقت عبدالله حاکم ارشد
جهان جدایی اختیار نموده، در موضع اندو نشست، و مقارن آن نصرتمان نیز جدایی گرفته
نظام الملك شناخته نوکر ارشد.

از سوانح سپری شدن روزگار محان اعظم میرزا عزیز کرککش است. پند او از آدمی
زادگان عزیز است، و مادرش عرش آشپاس را شیر داده بوده و آنحضرت پاس این نسبت
داشته، میرزا عزیز را بزرگترین امرا ساخته بودند. از دو فرزندانش نازهای صبیب می گشیدند.
در علم بیرونی تاریخ استحضار تمام داشته؛ و در تقریر و تحریر بی نظیر بود. تمثلیق را به پایت
عرب می نوشت. شاگرد میرزا باقر پسر ملا میرعلی است. به اتفاق ارباب استعداد ریخته
قلم او از خط استادان مشهور هیچ کسی ندارد، و در مدعا نویسی به طوئی داشت. و در
لطیفه گوئی و خوش طبعی بی مثل، و شعر همواری می گفت. این رباعی از واردات طبع
اوست.

رباعی

عشق آمد و از جنون پروندم کرده وارسته ز صحبت خردمندم کرد
آزاد رهند و دانش گشتم تا سلطه زلف کسی پندم کرد
و ذات محان عظم در شهر احمد آباد گجرات تفاق افتاد، و عشق او را در دهلی آورده به جوار
روضه سلطان نعمتایع نظام ندین قلمی سره نزدیک به قبر پدرش به خاک سپردند و چون خان
اعظم مسافر دارالملک بقا گشت داور بخش را به حضور طلب داشنه، محانبهان را به صاحب
صوبگی گجرات سرافرازی بخشیده حکم شد که از آگره به احمد آباد گجرات شناخته
محافظة آن ملک نماید.

وقایع سال بیستم از جلوس اشرف

روز میاد کشته دهم جمادی الثانی منته هراروسی و چهار آفتاب جهانتاب برج حمل را
نویز این ساخت، و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد؛ و در دامن کوه بهرنه نشاط شکار
پرداخته، یکصد و پنجاه و هشت داس فرج کوهی به ننگه تیر شکار کردند. و در منزل چترهتی
جشن شرف آراستگی یافت. در بهتر تا این منزل از هوای زارهای عای سیر نمودند، و چون

درین موسم کوتل پیر پنجال ذی برف ملامت می باشد و عبور سواد از فراز آن بجايت دشوار، بلکه محال، لاجرم نهیت موکب کیهان شکوه از راه کربوه پونج اتفاق افتاد. درین کوهستان تدریج بهم می رسند و دو سال و سه سال بردخت می مانند. از زمین بران آبجا شیلد شد که قریب سه هزار تدریج درینک درخت می باشد. درین ثنا ابر طالب پسر آصفهان به حکومت لاهور به نیابت پدر مرخص گردید. و درین ولا سید عاشق پسر سرد دغان به کوهستان شمالی پنجاب که ضبط و ریخت آن به عهد پدرش بود دستوری یافت و او را به کامگار نامور گردانیده منصب چهارمصد صدی و و پنجاه سواد عیانت فرمودند.

دود جمعه بیست و نهم در منزل مورآباد که برب دریای بهت واقع است نزول اتفاق افتاد. از کلمات بهت تا کشمیر به دستوری که در راه پیر پنجال منزل به منزل جایها و نشیمنها ساخته اند، درین راه نیز اسب یافته و اصلا به خیمه و سایر د خوب تراشنامه احتیاج نیست. درین چند منزل اردوی کیهان پوی به جهت برف و باران و شدت سرما از کربوه می دشوار گذر بصورت گذشت و در انشای راه آبشار خوشی به نظر در آمد که از کثر آبشارهای بهتر تون گلت از فاعش پنجاه ذرع باشد و عرض آبریز چهار ذرع. منصوبان منازل صفه عالی معاذی آن پست است. ساعتی نشسته پیداله چند بوش مروده چشم و دل را از تماشای آن بهره دادند. حکم شد که از ریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی نقش نماید تا این نقش دولت به صفحه رودگار یادگار ماند. درین مرت لاله و سوسن و دعوان و یاسمن کیود از کشمیر آوردند.

دود یکشنبه عر اردوی بهشت نصیه یاه موله که ارفضیات کلان کشمیر است به و رود موکب قبل آراستگی یافت. مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت رسد گز رب پرامناف گروه گروه بر سیل استیاب، دولت زمین بوس دریافتند. درین دومنزل شکوفه زارهای خوب میر کرده شد. ویندگان حضرت و جمیع امر به کشتی نشسته متوجه شهر شدند.

دود سه شنبه هژدهم در سعادت قرین به عمارت دلتشین کشمیر بهشت نظیر نزول موکب قبل اتفاق افتاد، اگرچه دریاغ بر زمین که در میان دولتخانه و قع است آخرهای شکوفه بود لیکن یاسمن کیود دماغ را معطر و سود داشت و در تماشای بیرون شهر اقسام شکوفه جمال افروزی می نمود.

چون پترا اثر بودنت و در کتب طب خصوص ذخیره شاهشاهی ثبت یافته بود که خوردن زعفران نفعه می آورد و گریشتر حودده شود آنقدر خنده کند که بیم هلاکت باشد، حضرت شاهنشاهی به جهت امتحان کسی و جب القشلی را از رسان طلب فرموده در حدود خود ربع

سیر زعفرانی که چهل مقاله باشد بخورد آید و اصلاً تغییری در احوالش واه نیامت روز دیگر صاحب آن که هشتاد مقال باشد بخورد آید. لبش به تبسم آید و تشنگی بخندد چه رسد و مردن خود چه ضرورت دارد.

درین ولا حفظ و حراست قلعه کانگر به انبرای سنگدلان مقوض گشت و دارو بهش از گجرات آمده ملازمت نمود. درین یام مزاج سردار دکن از اعتدال اسراف و زریده بسیاری سوء الحقیقه به او عارض شد و رفته رفته منجر به اسهال دسوی گشت و بنادیر پنج پانزدهم محرم سنه هزار و سی و پنج در منصب پنهان و دیمت حیات سپرد. او در ده نو حصار که زادگاه او بود مدتیون ساختند. در سال پنجاهم از ولادتش سپری شد و چون این خبر به سامع علیه رسید فوجداری کرهستان شمالی پنجاب را به الفغان که از کرمکیان او بود تفویض و فرمان شد که کامگار پیش به ملازمت فتاد و در همین روزها مصطفی خان حاکم تهنه رحلت نمود و به بیوی مذکور به شهر یار حایب شد.

درین ولا از مرشد شت اسد شان بخشی دکن به سامع جلال رسید که شاه جهان به دیون کانور رسید و با قوتخان بخشی با لشکر خیر برهانپور را محاصره داد و سر بلند وی پای غیرت و حمیت بر جاده شته به لوازم قلعداری هست گماشته و پیوسته از بیرون جنگ می انداخت و هر چند دست و پای زنده کاری نمی سارند و بعد از چند روز غیر رسید که مردم خیر نیز برخاسته رفتند. چون این صبی به عرض رسید بیون رسید سر بلند رای را به جنوف عو اطف و سر احم سرافراز فرموده منصب پنجهاری ذات و سپهر ارسو او خطاب رام راج که در ملک دکن بالانتر ازین خطاب نمی باشد حایت نمودند.

از سوابح آنکه چون شاه جهان دست از محاصره برهانپور باز داشته به صوب دکن برگشت، در اثای راه ضعف قوی یومراج استیلا یافت و در یام تکمیل به خاطر رسانید که حذر تقصیرات گذشته بپردازد و الا ندر باید خواص. به این اراده حق پشند عرض داشتی مشتمل بر اظهار ادانت و انفعال و استعاض از جرایم ماضی و حال نوشته ارسال داشتند و حضرت شاهنشاهی فرمائی به عهد مبارک بخوبی قلمی فرموده روانه ساختند. مضمون آنکه مگر داراشکوه و اورنگ زیب را به ملازمت فرستد و قلعه دهتاس و قلعه آسیرو را که در تصرف کسان اوست به بنده های پادشاهی سپارد رام حقو بر جراید تقصیرات او کشیده شود و ملک بالاکهاست به او مرحمت گردد.

فرستادن شاه جهان داراشکوه و اورنگ زیب را به پیشکش نایان به دربار و دست برداشتن از آسیرو دهتاس این در حصار استوار بعد از درود مشهور حاققت.

شاه جهان آداب استقبال عظیم تقدیر ساییده با وجود کمال تعنی و دلپسنگی که به شاهزاده ها داشت رضا جویسی واند ماچد را بمقام شمرده این جگر گوشه ها را به نقایسی پیشکش از جواهر و مرصع آلات و بیلاں کوه پیکر که موازی ده لک روپیه قیمت داشت درانه درگاه والا ساختند و سید مظفرخان و رضا بهادر که به حراست قلعه دهتاس مقرر بودند حکم نمود که به هر کس که فرمود پادشاهی ظاهر سارند قلعه را سپرده همراه سلطان مراد بختی به ملازمت آیند و همچنین به حیات خان نوشت که قلعه آسپر را به بنده های پادشاهی حواله نموده روانه حضور او گردد و خود بعد از آن به صوب ناسک حرکت نمود و درین ایام حرب دست حبیب که به جهت آوردن سلطان هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خان نغانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده دولت زمین بسوس دریافت. هوشنگ را به عواطف دور افزودن احتیاط حاصلید. به مظفرخان بختی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه به جهت ضروریات او در کار باشد امر کرد پادشاهی سرانجام نماید و به نوصی سنان سرکار او کند که از هیچ طرف نگرانی خاطر نداشته باشد.

در خلال ایس حال عبدالرحیم خان نغانان به سعادت استا بیوس جیس خدمت نورانی ساخت و رما سی مستد ناصیه خجالت از زمین پرنگرفت آن حضرت به جهت دلنوازی و تسلی او فرموده که درین خدمت آنچه به ظهور رسید از آثار قصه و قدرت است که مختار ما و شما ازین رهگذر خجالت و ملامت را نه ندید و بعد از تقدیم مراسم زمین بوسی اشارت رفت که بختین او را پیش آورده در جای مناسب بار دارند. قبل ازین حضرت شاهنشاهی با عرای نمود جهان بیگم و آصف خان مد لیخان را نزد شاه پرویز فرستاده بودند که مهد پخان را از خدمت ایشان جدا ساخته به جانب بنگاله روانه سازد و خانجهان از گجرات آمده به خدمت شاهزاده بپردازد.

در پیولا عرضداشت مد لیخان رسید مرقوم بود که در سارنگپور به خدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی بمردم شاهزاده به جدایی مهابتخان و همراهی خانجهان راضی بستد و هر چند درین باب به میانه و تأکید معروض داشتم نتیجه ای بر آن مترتب نشد. چون بودند من در لشکر سود بد شب در سارنگپور توقف گزیده قصدین لیر رو به طلب خانجهان فرستاده ام که به سرعت هر چه تمامتر متوجه بن حدود گردد. با لجمه چون حقیقت حال از عرضداشت مدالیخان به عرص مقدس رسید. بار فرمان به تأکید تمام به شاهزاده صادر شد که زهار خلاف آنچه حکم شده به خاطر روانه سعد و اگر مهابتخان به رض بنگالا راضی شود جریده مترجه حضور دلا گردد. و شما و سایر مراد در برهانپور توقف

بنائید.

چون خاطر فیاض از سیر و شکار عرصه دلید پر کشید پر داشت بنا بر آن به تاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و پنج هجری زیایات عایات بصوب لاهور ارتفاع یافت. پیش ازین مکرر به عرض رسیده بود که در کوه پر پیچاله جانوری می باشد مشهور به همای و مردم آن سرزمین می گویند که طعمه اش استخوان نریر است و پیرشته بر روی هوسا پروازکنان مشاهده می شد و شسته کم می باشد.

چون خاطر اشرف اقلیمی به تحقیق این مقامات توجه فرموده و حکم شد که از قراولان هر کس تشنگ زده به حضور یازد هزار و پیه ایام یابد. قصه را جمال خان قراول به بندوق رده به حضور اشرف آورد و چون دخم به پایش بر مییده بود زنده و اندکست به نظر اشرف درآمد و فرمودند که چیه دان را ملاحظه نمایند تا خبرش او معلوم شود. چپیدن را شکافتند از حوصه اش استخوان ریزه ها بر آمد و مردم کوهستان معروض داشتند که مدارشورالک این بر استخوان ریزه ها است و همیشه بر روی هو پروازکنان چشم بر زمین دارد، هر جا که استخوانی به نظرش درآمد به نوک خود گرفته بلند می شود و در آنجا سرزمین به سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه شود. آنگاه می چپند و می خورد. درین صورت غایب غلبن آنکه همای مشهور همین باشد. چنانکه گفته اند.

فرد

همای بر همه مرغان ایران شرف دارد که استخوان بخورد و چا نور نیازد
سرو نوکش به کل مرغ می نماید لیکن سر کلمرغ پریدارد و این پرهای سیاه دارد در حضور
و رن فرمودند بجهاد صله و پانزده توله که یکپهرا و سی و هفت و نیم مثقال باشد به ورن
در آمد.

دربواری لاهور ابوطالب پسر آصف خان به دولت زمین پوس افتخار داشت.
شب مبارک شبه سلخ ماه مکرور خدمت مسعود به لاهور بروی اقبال اتفاق افتاد که
بنک لک در پیه به عبدالرحیم خاتمان امام مرحمت شد.

درین تاریخ آف معصود اینچی شاه عباس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت
اسلوب شاه را با تحف و هدایا که یک دست شاهی سپید از آن جمله بود به نظر مقنس
گندرایید.

در فراتب آنکه شاهزاده داور بخش شیر و بر پیشکش آورد که با یز الفت گستره
در یک قفس می باشد و به آن سر نهایت الفت و محبت ظاهر می سازد و به دستوری که

حیوانات حجت می‌شوند بر را در آغوش گرفته حرکت می‌کند. حکم کردند که آن بر را سختی داشتند مرید و اضطراب بسیار قدر صاحب آنگاه فرمودند که بر دیگر به همان رنگ و ترکیب در آن قفس در آورند. اول آس بر بوی کردند بعد از آن کمرش پندهان گرفته شکست. فرمودند که میشی را در آورند. فی‌الوقت راهم درید و خورد بار همان بر را نزدیک آوردند. الف و مهریانی به دستور سابق ظاهر ساخته پر پشت افتاد و بر را پرروی سینه خود گرفته دهانش را می‌لیسید. از هیچ حیوانی هلی و وحشی تا حال مشاهده شده که دهان حجت خود را پیوست.

درین دلا فاضلخان را به خدمت دیوانی صوبه دکن سرانرا ساخته منصب هر ر و پانصدی هزار و پانصد سو و عنایت نموده، خلعت و اسب و قیل به مثاله مرحمت فرمودند. و به می و دو نفر از امراء آن صوبه حاکم منصوب و م ستادند و چون مهابتخان فبی که در بنگاله و غیره به دست آورده بود تا حال به درگاه والا فرستاده بود و میدههای کلی از مصالحه سرکار بر ذمه او بود و بر سر بحال جاگیر میده های درگاه در وقت تغییر و تبدیل مبلن، منصوب گشته بود، بنا بر آن حکم شد که عرب دست عب بر دشارا پیه دفته فیلانی که پیش از فر هم آمده به درگاه یارد و مطابق حسابی را ازو بازماند نموده، به خدمت شتابند و اگر و را جویی و حسابی خرید پسند باشد به درگاه آمده با دیوانیان عظام مروح سرد.

مذکورین حال عرضداشت فدائیان رسیده که مهابتخان از خدمت شاهزاده پرویز دستوری یافته به صوب بنگاله تناف و خاجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملاقات کرد و هم در پیون عرضداشت خاجهان رسید نوشته بسود که عبدالله خان در خدمت شاه جهان جد. نده، این فدوی را شایع جویم خویش ساخته، کتابی می بر اظهار بندمت و خجالت رسان داشته، به اعتماد کسرم و بختایش آن حضرت نوشته او را به درگاه فرستاده‌ام. امید از مراحم پیکران جهان است که رقم مهر بر حراید او کشیده شود. به ایس موهبت عظمی در امثال و اقربان سرانرا و ممتاز گردانید. در جواب او فرمان شد که. ح:

ایز درگاه ما درگاه تو میدی بیست

ملتمس آویه عزاجا بت مزون گشت. درین تاریخ مهورس پسر کلان شاهزاده دنیان از خدمت شاه جهان جدا شده به ملازمت شتاب.

نامزد نمودن بهار بانو بیگم صبیبه خود به ظههورث و هوشنگ بانو
بیگم صبیبه خسرو به هوشنگ پسران شاهزاده دانیال: کین اراین هوشنگ برادر
خود و به دولتدریس بوس سعادت پذیر گشته بود. درین ولا او بر به رهنمونی بهبه خود را
به قلمسی آستان رسانید و به انواع مرهم و ترازش مخصوص گردیده و به جهت سرافرازی
آنها تسلیم نسبت خویشی که اصطلاح بملاطین چغتائی و کورگان گویند فرموده بهار بانو
بیگم صبیبه خود را به ظههورث و هوشنگ نامر بیگم صبیبه سعدون خسرو را به هوشنگ تسبی
کردند.

درین وقت مستبدخان به خدمت پختیگری عر اختصاص یافت.

چون از مدتهای مدید هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر میر می کرد به تاریخ
هفدهم امقدار سنه هزار و سی و پنج بزم سیر و شکار بهقت موکب اقبال بدین خوب
اتفاق افتاد. چند روز ظاهر موضع لاهور مقام فرموده. روز جمعه بیست و سیوم ماه مذکور
کوچ فرمودند:

افشارخان پسر احمد بیگ که حال کابلی سرحد و پیشکش آورده جبین اغلامی
بر زمین سود و حضرت شاهنشاهی سر نیازمندی به درگاه بی بیار آورد، مسجرات شکر
این موهبت عظمی که از موابب مجده الهی به تقدیم رسیده حکم بواض شادیا به
فرمودند. و فرمان شد که سر آن آشفته دماغ تبه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه
بیاویزند.

تفصیل این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن به کابل رسید شید که
پنگوش اوزبک به قصد شورش ازنی وفته انگیزی به نوحی غزین آمده مشارالیه به
اتفاق دیگر بنده ها که ارتعناات صوبه مذکوراند شکر فراهم آورده بود. درین حال
به نادر قایم یافته به اشارت آن تبه اندیش به تیره در آمده و هر بی دست اندازی که
شیوه شیعہ آن بقصد سیاه بخت است پیش می کرد و پنگوش از آن اراده باطل نداشت
گریسته یکی از خویشان خود را تیره ظفرخان فرستاده. اظهار ملائمت و چاپلوسی نمود.
اولیای دولت قاهره خاطر از آنجا ب و ابرداخته دفع فساد احد بد به نادر را پیشهاد همت
ماختند و به همان استعداد و جمیعت از راه گردیده پسر سر آن مقهور رو شدند چون خبر
برگشتن پنگوش و آمدن لشکر ظفر اثر به آن بد فرجام می رسد بساب مقاومت بیاورده
خود را به کوه او اگر که محکمه او بود می کشد و آن بی غالب آن کوه را پناه روز بداندیشیده
دیواری در پیش دره بر آورده و مستحکام نموده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آباد و

همپا داشت. از برای دوست ابد قرین، استیصال اور پیشهاد همت ساخته به بدم سعی و در
و شیب بسیار طی نموده به دره مذکور پیوستند و همه یک دل و یک جهت از اطراف هجوم
آورده همت به تسخیر آن گماشتند.

هفتم جمادی الاول بقاره فتح بلند آوازه ساخته داد شجاعت و جلالت دادند و هنگام
صبح نا سه پهلورد آتش قتل و جدل اشتغال داشت. بعد از سه پهلور به میامی هو طوف و مرحم
الهی ابوب فتح و غیروری بر چهره مرد دولتخواهان مفتوح گردید و آن محکمه به تصرف
بهدران شکر منصور درآمد. درین وقت یکی را احدیان شمشیر و کارد را انگشتی که پاخته
بود نزد ظفرخان برده می نماید و بعضی می شود که اینها در آن عاصی است و ظفرخان خود با
چندی بر سر آن بدگوهر می رود و ظاهر می گردد که بنده قبی به اورسیده و به جهنم واصل
شده. هر چند منادی کرد که لکن مشخص نگشت که این تنگه از دست کدام کس به او
رسیده با لجه سر آن معدن مصحوب سردار حسن روانه دو گاه آسان چه کردند و
ظفرخان و دیگر بنده های شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند
هر کدام در خور استعداد خویش به اضافه منصب و اقسام سوارش و مراحم اختصاص
پا افتاد.

وفات رقیه سلطان بیگم: درین تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیحه میرزا
هندال منکوحه حضرت عرش آشیانی در دارا خواجه اکبر آباد به جوار رحمت پردی
پیوستند زن کلان آن حضرت پشون بودند چون فرزند نداشتند و درمی که شاه جهان به عالم
وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن گوهر پیکتای جلالت را به منگوی بیگم سپردند و آن
سرور آرای نخبه سرای لیس متکفل تربیت شاهزاده والا گهر شد. القصد در هشاد و چهار
سالگی به نهانخانه عدم شتافتند.

در خلال این احوال عبدالرحیم ولد پیرم خان مشهور انواع مراحم و قسام سوارش
گردیده بتازگی به خطاب مستطاب حاجاتمان فرق عزت بسر قراحت و خلعت واسپ مرحمت
نموده به ایات سرکار فوج رحمت فرمودند و مقارن این حال تمامی فیلان به بختان که
قبل ازین فرمان طلب شده بود به درگاه رسیده و محل فیحانه پادشاهی شدند و درین روزها
معروض گردید که به بختان صبیحه خسود را بهراجا پسر خوردار نام بزرگ زاده نقشبندی
نسبت کرده و چون بی وصلت بی زن و دخست آن حضرت شده بود بر خاطر شرف گران
آمد و او را به حضور قلمس حلیده فرمود که چرا بی دستوری و دحتر چنین عمله
دولت را گرفته؟ جواب پسندیده سامان نتوانست نمود به حکم شرف شلاق بست و در

خورده محبوس گردیده، درین روزها میرزا دکنی پسر میرزا دشم صفوی به خطاب شاه
بود خان اخصاص یافت. یست و بهم امقدار ساحل دریای چناب به ورود موکب محمود
آرامتگی یافت.

وقایع سال یست و یکم از جلوس مبارک

روز شبه یست و دوم جمادی الثانی سه هزار رسی و پنج بر جهان افروز به برج
حمل تحویل نمود و سال یست و یکم از جلوس مبارک آغاز شد، بر ساحل دریای چناب يك
روز بلوازم جشن ورودی پرداخته روز دیگر از آن سرل کوچ فرمودند درین ولا آقامحمد
الهیچی شاه فلك بارگاه شاه عباس را در محبت لطافت اردابی داشته خلعت یا شجر مرصع
و سی هزار رویه به و مرصعت فرمودند و مکتوبی که در جواب محبت نامه شاهی
نگارش یافته بود با گرز مرصع تمام اتمام که يك لك رویه قیمت داشت و کمر مرصع
بیس نادر به رسم ارمغان حواله اوشد.

در اوراق سابق فرستادن عرب جهت غیب سرد مهاشغال بجهت آوردن یلان رقمرد
كلك سوامع نگار گشته و اخبار سی بطلب او میر رفته درین ولا به حوالی اردو پیوسته،
بالحسنه طلب او به تحریك و کاربرداری آصفخان شده بود و پیشهاد ظاهر شدن آنكه او را
حوار و بیعت ساخته دست تعرض به عرض و ماموس و چال و مال او دررند و این مطلب
گردد و بنایت سلك و مسنت می گرفتند و او برخلاف ایشان با چهار پشهرار را چپوب
خوبخوار بکرننگ يك جهت آمده عیال و طفل اکثری را همراه آورده که هرگاه کاربجان
و کارد باسبحوان رسد و از همه راه و همه جهت مایوس گردد برای پاس عزت و ماموس خود
قدر امکان دست و پا رده با اهل و عیال جان نثار شوند.

فرد

وقت ضرورت چو نماید گریز

دست بگیرد سر شمشیر قیصر

با آنکه ز روش آمدن او در مردم حرفهای بملایم مذکور میشد آصف خان در نهایت
عفلت و بی پروائی پسر می برد و چون حیر آمدن او به عرض اقدس رسید محض پیغم شد
که تا مطالب سر کار پادشاهی را به دیوان اعلیٰ معروض سازد و مدعیان را به مقضای عدالت
نسلی نماید راه کورنش و ملازمت مسود است و در باب خوجه بر حوردار پسر حواجه
عمر نهشندی که مهاشخان دختر خود را باو نسبت کرد سابقا مذکور شد که در بر چنگ
رده یزندان سپردند. حکم شده که آنچه می پشخان یار داده قلندری خسان تحصیل نموده به

نخستین به عامره رسانید.

چون مرل بر کنار آب بهت واقع بود درین روی آب مرل گزید آصفخان با وجود چنین دشمن نوی بارو از سرور جان گذشته در نهایت غلب و عدم احباط صاحب قبه خود بمی حضرت شاهنشاهی را در آن طرف دریا گذاشته خود با اعیال و احمال و اطفال و خدم و حشم از راه پس صور نموده و همچنین کارخانجات در غرب و قورخانه و غره یعنی خدمتگاران و بنده های بزرگ در کن دریا عبور نمودند معتمد حاج بخشی و میر بزرگ از آب نگذشته شب در پیشخانه بود.

ذکر عذر و طغیان ادبی مهابتخان: علی الصبح چون مهاجرت دریا است که کار ساموس و خان اورسینه لاعلاج درین وقت که هیچکس در گرد و پیش حضرت رسانده بود با چهارپنجره راجپوت که به آنها قول و عهد نموده بود از منبر خود برآمده نخست بر سر بل رسیده قریب دو هزار سوار بر بل می گذارد که بر آتش رعداگر کسی اذاعه آمدی داشته باشد به مدافعه و مقابله قدم بر جاده دارند و خود متوجه دولتخانه می گردند. و در حرم گذشته به پیشخانه معتمد خان رسیده باز پرس: حوال نمود و معتمد خان شمشیر بسته از حومه برآمد. چون چشمش بر او افتاد را حول حضرت شاهنشاهی مستعار نمود و قریب به صد راجپوت پیاده برجه و شمشیر در دست همراه داشت و از گرد و عمار چهره آدم خوب محسوس می شد و بر سمت دروازه کلان شتافت. و در آن وقت در ضای دولتخانه جلودی از اهل سیاق و غیره و سه چهار خواجه سر پین در دره ایستاده بودند. مهابتخان سواره تا در دولتخانه رفته از اسب برود آمد. در آن وقت که پیاده شده به حایب عسلخانه شتافت قریب دو صد راجپوت همراه داشت. معتمد جان پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بیباکی از ادب درو است. بمی بوقت نمایند تا من رفته عرض کوروش و زمین بوس نمایم. صلا به جواب برداشت. و چون بر در عسلخانه رسید ملازمان او تحتای دروازه را که در میان به جهت احتیاط بسته بودند درهم شکسته به ضای دولتخانه درآوردند. جمعی از خواص که برگرد و پیش آنحضرت به معادلت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او به عرض همایون رسانیدند. آن حضرت از درون خرگاه برآمده بر بالکی نشستند.

در بوقت مهاجرت مراسم کوروش به تقدیم رسانیده آنگاه بر درو یا لکی گردیده معروض داشت که چون یلین کردم که راسیب عدوت و دشمنی آصفخان خلاصی و دهایی ممکن نیست. و به نواح و تمام خواری و رسوایی کشته خود هم شده. از روی اظهار جرات و دیری نموده خود در دیده حضرت ابدا حتم. اکنون اگر معتمد حاج قن را سامتم در حضور

اشرف سیاست فرماید. در سوقت را چپوتان اوفوخ فوخ مسلح آمده و در سر پرده پادشاهی را فرو گرفتند، و در خدمت آن حضرت به جر حوب دست غلب که دستیار او بود و میر منصور و بخشی و جواهرخان خوانده سرا و پسند خان و خدمت پسر مست خان و قور و خان و خدمت خان خود را به سرا و صبح خان مجلسی دسه چهار نفری از خواهان دهنگری حاضر نمودند. چون آن بی ادب خاطر آمدن را شورانیده بود و مرج اعتدال سرخ را خبرت در شور داشت و سرکه دسب به قضیه شمشیر رسانیده خواست که جهان را از لوٹ و جود آن بیدک پاک سازد، هر بار میر منصور بدنهشی به ترکی عرض کرد که وقت مقتضی این رسم، صلاح حال منظور باید داشت، و برای کردار باهجر این تیره بخت بد کردار را به ایرد دیگر حواله فرمایند، و وقت استیصال از درسد.

چون حرف از به فروغ دوسموی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک مدت راجه مان و درون و بیرون دولتخانه فرو گرفتند چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر به نظر در نیامد.

درین وقت آن بی هفتب خود عرض کرد که هنگام سو رست به ضابطه مهر سواری فرمایند تا این غلام سواری در خدمت باشد و هر مردم ظاهر شود که این جرات زنگناهی حسب احکام رس به وقوع آمده و اسب خود را پیش آورده به ساله و لحاح بسیار نمود که بر همین سب سوار شوند غیرت صطوت رحمت نداد که بر اسب از سواری فرمایند. حکم شد که اسب سواری حاصه را حاضر سازند و به جهت لباس پوشیدن و استعداد سواری حراست که بیرون محل تشریف برد آن سبزه کار را صبی شده.

اقصیه آنقدر توقف روی داد که اسب حاصه را حاضر ساختند و آن حضرت سوار شده و دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از آن فل خود را پیش آورده التماس نمود که چون وقتشورش از وجام است صلاح دولت درین می دند که بر فیل نشسته متوجه شکار گاه شوند. آن حضرت بی مبالغه و مصایفه بر همان فیل سوار شدند. یکی از راجپوتان بهتمند خود در درپش فیل و دو راجپوت دیگر در پس حوصه نشسته بود. در این اثنا مقر خاں خود را رسانده به استرعی از درون حوصه نزدیک به آن حضرت رفته نشست. ظاهر ا در پس آشوبگاه بی تیزی و حمی میان پیشانی مقر بهان رسید و خدمت پرستان خواص که معتاد شرب ویدله حاصه در دست داشت خود را به فیل رسانیده و هر چند از جیوان بسین برچه روز دست و پا در میان آمدند و خواستند که او را جای بدهند. او کناره حوصه را محکم گرفته خود را نگاه داشت، چنان در بیرون جای نشستن خود را به میان حوصه گنجایید و چون

بیم کرده مسامت طی شد گنجیب خان داروغه فیض به ماده قبل سواری خاصه را حاضر آورد و خود در پیش پیل و پسرش در عقب نشسته بود. مهابتخان اشارت کرد تا آن بی گنده را با پسرش شهید کردند.

بالجمله در لاسی سیر و شکار بر سمت منزل خویش راهبری نمود و آن حضرت به دروغخانه او در آمده رهایی بوقت فرمودند. فرزندان خود و برادران حضرت گردآید و چون در مورد جهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت بخاطرش رسید که بار حضرت شاهشاهی را به دولنجا به برده و از آنجا همراه در جهان بیگم بر به خانه خود آورد. به این قصد باد دیگران حضرت را به دولنجا به آورد. افسا را در هنگامی که حضرت شاهشاهی به قصد سیر و شکار سوار شدند، در جهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جر هر خان حواجه سرا که ناظر عملات پادشاهی بود، از آب گذشته به منزل برادر خود آصفخان رفته بود. آن کم فرصت خورفتن بیگم یافته ارسه‌ای که در محاربت بیگم کرده بدست کشیده متردد حاضر گشت. آنگاه در فکر شهر یار شدند و دانست که جدا داشتن و رحمت حضرت سلطان نیست عظیم لاجرم رای قاسم از بر این معنی فرا گرفت، و آن حضرت را بار سوار ساخته به منزل شهر یار برد و آن حضرت از وسعت حوصله و گرانبازی هر چه او می گفت می کرد.

درین وقت چهار سوره شجاعتخان همراه شد و بعد از به خانه شهر یار در می آمد به راجیه خان اشارت کرد و او را بنقل رسانیدند. بالجمله چون در جهان بیگم از آب گذشته به منزل برادر خود رفت و عمده های دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت و خدماکاری شما کار تا به اینجا کشید و آنچه در محله هیچکس نگذاشته بود بظهور آمد، و در پیش خدا و حق حجت زده کرد و خویش گفتند. اکنون تدارک آن باید کرد و در آنچه صلاح دولت و برآمد کار باشد به تفای معروض باید داشت. همه یکدل و یک زبان به هر صواب شدند که تدبیر درست و رای صواب آن است که فردا و چهار توفیق داده در کتاب سعادت از آب گذشته آن مسجد را موقوف و منکوب ساخته به دولت زمین بوم و شدگان حضرت سرافراز شویم. چون این کنکاش ناصواب به مسامع جلال رسید ارض بطلا معقول دور بود. همان شب مقر بحان و صدقخان بخشی و مرمی و خدمتخان را پیاده بر نزد آصفخان و عمده های دولت فرستاده فرمودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض حیا است؛ و بهار که این تدبیر نادرست را نتیجه خدماکاری و ناسازگاری دانسته پیرامون خاطر راه نهند که بجز ندامت و پشیمانی الری بر آن مرتب نخواهد شد. هر گاه من درین طرف باشم به کدام دلگرمی و به چه میدان جنگ می کنید و به جهت اعتماد و احتیاط نگشتری

مبارک خود را مصحوب میرمنصور فرستاده آصفهان به گمان آنکه این حرفها راده طبیعت مهاجران بی عاقبت باشد و حضرت به تکلف او حکم فرموده مهر را فرستاده بد به حساب قرار داد پای حریمت افشرد.

درین وقت فدائیان چون از فتنه پردازی زمانه وفوف پادشاه سوار شده به کنار آب آمده و از آنکه پل را آتش زده بودند و مکان عبور متصور نبود بی تاب شده در تیرباران یلا و تلاطم فتنه یابچندی از نوکران خویش فدائیان را رو بروی دولتخانه امپ به دریا زده خواست بشاوری عبور نمایند شش کس از همراهان او به موج نثار رفتند و چندی از تندی آب پایاب رویه افتادند و بیم جانی به ساحل سلامت رسیدند و خود با دست سوار بر آمده چپش نمایان کردند و دست اکثری ز رفای او به کار رسیدند و چهار کس را همراهان او جان نثار شدند و چون دید که کاری از پیش نمی رود و غم دور آور است و به ملازمت اشرف نمی تواند رسید عطف عیان نموده از آب گذشت شاهنشاهی آن دور آن شب در منزل شهریار به سر بردند.

دور بیستم فروردین مطابق بیست و نهم جمادی الثانی آصفهان به اتفاق حواجه ابوالحسن و دیگر عمده های دولت ارار به جنگ داده در خدمت مهدعلیا نورد جهان بیگم از گردی که غاری بیگم مشرف نواره پایاب دیده بود فرار گذشتن داد. اتفاقا بدترین گذرها همان بود که سه چهار خان از آب عمیق عریض گذشتند و در وقت گذشتن انتظام فوج بر جا نماند و هر فوجی به طرفی افتاد. آصف خان و حواجه ابوالحسن و رانجان با عمارتی بیگم رو بروی فوج کلان غیم که قیلان کاری خود را پیش داده کنار آب در مصیوط ساخته بودند در آمده و فدائیان به فاصله یک نیراسار پادشاه تر مدین فوج دیگر از آب گذشتند و ابرحالب پسر آصفخان و شیر حواجه و اله بار و بسیاری مردم پادشاه تر در فدائیان عبور نمودند. و هنوز جمعی به کنار پیوسته و بعضی میان آب بودند که افواج غیم قیلان را پیش رانده حمله آوردند و خود آصف خان و حواجه ابوالحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش برگشته دیگر کیست که سخن بشود و پای همت بر جا دارد. حواجه ابوالحسن و معتمد خان ازین آب گذشته بر لب آب دوم ایستاده تماشا می کردند و تقدیر می کردند و سوار و پیاده و امپ و شتر میان دریا در آمده پهلوی یکدیگر زده سعی در گذشتن داشتند. درین اثنا ندیم حواجه سری بیگم آمده هر دو را مخاطب ساخت که مهدعلیا می فرماید این چه جای تواف و تامل است؟ پای همت پیش بید که به مجرد در آمدن شما غیم مهرم گشته راه آوارگی پیش خواهد گرفت از مشایخ بن خطاب حواجه ابوالحسن و معتمد خان

اسپان خود را به آب رود و فوج عظیم و راجپوتان مردم ایچانب را پیش انداخته، به دریا درآمدند در عمارت بیگم دختر شهریار، و صبیبه شهبانو زحان بودند، تپری بر بادوی دختر شهریار رسید و بیگم به دست خود بر آورده، بیرون انداخت و با سپه به خون رنگین شد و جواهر خان حواجه مراطو محل، و بدیم حواجه سرای بیگم، و حواجه سری دیگر، در پیش قبل جان-نثار گردیدند، و دو زخم شمشیر بر خرطوم قبل بیگم رسید و بعد از آنکه روی قبل بر گس دو سه رحم بر چرخ بر عصب قبل زدند و با آنکه شمشیر از پس هم می‌رسند قبیلان سبی در ر بدن قبل داشت تا به جایی رسید که آب عمیق پیش آمد، و سپان به به شدوری نژادید و بیم عرق شدن بود. ناگزیر عطف عسل نمودند و بی بیگم به شناوری از آب گذشت، و به دولتخانه پادشاهی رفته فرود آمدند، و چون راجپوتان قصد تمام ایچانب کردند در پس وقت آصف خان پدا شد و از بی بیگی بهانه و بیراهه رفتن رفیقان و بدشمنی نقش گله آغار کرده، روانه شد، و هر چند حاضرین از پیشن به چشم و زبان نشان خواستند، اثری ظاهر نشد، که به کدام جانب شتافت. و حواجه ابو الحسن گرم را به و ارهاول و اضطراب، اسپ به دیدند، و چون آب عمیق بود و تدبیر رفت در وقت شدوری از اسپ جدا شد اما قاضی رین را به در دست محکم گرفته بود و با آنکه چه عطف خورد و نفس گیر شده، قاش رین دانگداشت درین حالت ملاح کشمیری خود را رسانیده حواجه را بر آورد، و بد تیخان بدجمعی از نوکران خود و چندی از بنده های پادشاهی که دوستی و آشنایی با وی داشتند، از آب گذشته یا فوجی که در مقابل او بود چپقلش کرد و عیم خود را برداشته و خانه شهریار که حضرت شاهشاهی در آنجا تشریف داشتند خود را رسانید.

چون درون سرا پرده و سوار و پیاده ملامت بود بر سر در پستاده تیراندازی می‌کرد و چنانچه تیرهای او اکثر در صحن جلوتج به نزدیک به آن حضرت می‌رسید و مخلص خان در پیش تخت پستاده بود، بالحملة بد تیخان مبتد پستاده تلاش می‌کرد و از هم ران دو سید مظفر که از جوانان کار دیده کادطب قدوسی بود، و عطاء کنه هم خویش فدائیان به دریاقت سعادت شهادت حیات حاوید یافتند، و سید عبدالغفور بخاری که جوان شجاع بود در حاکم کاری برداشت، و چهار رحم به اسپ سواری فدائیان رسید و چون در وقت که کاری در پیش می‌رود به خدمت می‌تواند رسید عطف عسل نموده از اردو برآمد و به طرف بالا آب شتافت و در دیگر از آب گذشته به دهتاس نزد فریدان خود رفت، و ر آنجا عیال برداشته به کرچالک تند نه رحمت سلامت کشید بدو بعضی هم رسیدار پر گنه مذکور با او رابطه قدیم داشت هر ریدان را در آنجا گذاشته، و خاطر از آنجا لب و پرداخته جریسته به جانب هندوستان شتافت و شیر حواجه و نه وردیخان قراول باشی و اله یار پسر اقتدار خان هر کدام

به طرفی رفتند.

و آصف خان چون دانست که از دست مهابتخان خلاصی ممکن نیست با پسر محمود ابوطالب و دوسم سیصد سوار معزول از پارکیر و اهل خدمت به حاکم قلعه اناک که در قبول و بود رفت، و چون به رهناسی رسید از ارادتخان خبر یافت که در گوشه مرود آمده کسان خود را از ستاده به مبالغه بسیار برد خود طلبید. لیکن هر چند سعی کرد او به همراهی آصف خان راضی نشد و آصفخان به قلعه اناک رفته متحصن گشت و ارادتخان برگشته به اردو آمد. بعد از آن خواجه ابوالحسن به عهد و سوگند اظهاریان خاطر به هم رسانیده مهابتخان را دزد و بوشه به نام ارادتخان و معتدخان مشتمل بر سوگند غلاظ و شداد به خط اوگومت که گزیند جایی و خصای بیعت و ناموس رسانید. آنگاه ایشان را همراه برده ملاقات داد. و درین روز عهد و صلح بود به شأبت آشنائی او در حضور خود به قتل رسانید.

بعد از این حال شاه خواجه یلچی نذر محمد حاکم رانی یلخ به درگاه والا رسیده ملازمت نمود و بعد از ادای کورنش و تسلیم و آدایی که درین دولت معمول است کتاب نذر محمد خان که مشتمل بر اظهار اخلاص و تبارمندی بود با تحف هدایای آن ملک گذرانید. آنگاه پیشکش خود را به نذر آورد و سوغاتیهای نذر محمدخان دامن و غلام برکی و غیره موافق بخواه هر از رویه قیمت شد عجله الواف سی هزار رویه به او عطا شد. پیش ازین نگاشته کلت و قایم نگار گشته که چون آصف خان به هیچوجه از مهابتخان ایمن نبود به قلعه اناک که درجا گیر او بود رفته تحصن جست و همگی دویست کس از سوار و پیاده با او همراه بودند. مهابتخان جدی از احدیان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی را به سرکردگی بهره ورام پسر خود و شاه قلی فرستاده که گرم گیر شناخته به محاصره قلعه پردازند. و برده ها در آنجا رسیده قلعه را به دست آوردند و آصفخان عیان به قضا سپرد و فرستاد. های مهابتخان به عهد و سوگند آرام بخش حاضر منوچهر اوگوشه حقیقت را به مهابتخان نوشتند.

چون موکب گیهای شکوه از دریسای اناک عبور نمود مهابت خان از حضرت رخصت حاصل نموده به قلعه اناک رفت و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میرمن مفید و محبوس ساخت و قلعه را به ملازمان خود سپرد و در همین ثنا عبدالمالک برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خواگی را که از ملازمان و صاحبان و مخصوصان آصفخان بود به محمد قلی بخشی شاه جهان که در محاصره برهاپور به دست آمده بود به تیغ بیاکی

آذاره صحرائی خدمت گردانید. دیر ملا محمد نقوی را که به سمت آخوندی فرد آصفخان بود و ننی که او را ذبح می کردند بحسب اتفاق در تبحر حلقه وار در پای او کردند و چنانچه باید استحکام ندادند به ملک حرکت ارپای او برآمد. این مقدمه را حمل بر اصرورتگری و ساحری او کرد. او حافظ قرآن بود پیوسته به تلاوت اشتغال داشت و لبهای او به تلاوت مشغول بود. ارین حرکت لب بقیب خود کرد که مرادهای بس می کند و از غبه و سو من و غرط نسوهم آن مظهرم را به تیغ ستم شهید ساخت.

ملا محمد با فضل و کمال به دیور صلاح و پرهیزگاری آراستگی و شست و شوی که این مقام بیک قدرچیز مردی بشاعت و بهیوده ضایع ساخت. چون به سوسی جلال آباد نزول اردوی کپهان بوی اتفاق افتاد جمعی از کافران آمده ملاومت نمودند. اکنون مجملی از معتقدات و رسومات که میان آنها ضایع است جهت عرایب مرقوم میگردد.

طریق آنها بآئین کافران تب نزدیک است. بنی به صورت آدمی از طلا یا بر سنگ ساخته پرستش می نمایند و بیش از یک دن نمی کنند مگر زن اول در باشد با شوهر نامبرگار و اگر خواهد که به خانه دوستی یا خویشی برود و بالای دم بکند بگرترده می کند و حصار شهر جز یک در نمی باشد. و غیر از خوک و مدعی و مرغ دیگر همه گوشت می خورند و سلال می دهند و می گویند که از قوم ما هر کس بخورد البته کور شده و گوشت ز پخی کرده می خورند. و نام مرغ را دوست می دارند. و مرده خود را لاس پوشانیده و مسلح ساخته. یا صراحی پیاله شراب در گور می گذارند و سوگند ایشان اینست که کلاه را یا بز در آتش می بهند. و بار آن را از آنجا برداشته بر درخت می گذارند و می گویند هر کس از ما این سرگند را به دروغ خورده البته به بالای مبتلا شده. و اگر پدر زن پسر خود را خوش کند. بگیرد و پسر در آن باب مضایقه دارد.

حضرت شاهشاهی فرمودند که هر چه دل شما از چیزهای هندوسان بخواهش داشته باشد درخواست نمایند. اسب و شمشیر و نقد و مرویدی سرخ التماس کردند و کامیاب گشتند.

دین اثنا جنگ سنگه، پسر راجه بامو، از اردوی کپهان شکوه فرار نموده به کوهستان شمایی لاهور که وطن و سکنه است. و مغارب آن صادقان به ایالت صوبه پنجاب رحصت پادشاه و حکم شد که قبیله و نادیب جنگ سنگه نمایند؛ و حضرت شاهشاهی مرل به منزل به نشاط شکار پرداخته روز یکشنبه هشتم اردی بهشت در وقت مسعود داخل شهر کابل شد.

درین روز بر میل بسته شاد کنان از میان باراد گذشتند، به باغ شهر آرد که نزدیک به قلعه کایس واقع است نزول اجلال فرمودند، روز جمعه غره خرداد به روضه نموده حضرت فردوس مکانی تشریف برد، لوازم پذیرمنشی به تقدیم رسانیده از باطن قسسی موافق آن حضرت استند، دھمت نمودند و همچنین به دیارت میرزا هندل و هم بزرگوار نمود میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق سبحانه و تعالی التماس آمردش ایشان فرمودند، از خراب تفافات که از آنها بخامه تقدیر بر مصه ظهور پر شو افگند پاداش کرداد رشت مہاجتخان است

نعمین بن اجمال آنکه چوں آن جرأت و گستاخی در کنار آب بہت زد به فعل آمد و امرای بسی جوہنہ یا سپاہ از غفلت خویش حاجت زده جاوید گشتند و امری کہ در محفلہ هیچکس بطور بکرہ بود چہرہ پردار ظهور رگشت، راجپوتان او بنابر تسلط و اختداری کہ بہ حسب اتفاق دولتمردہ برد خود سرد مفرور گشتہ دست تعلی و تطاول بر رعایا و در پرستان درار کردہ و هیچکس را موجود نمی شمردند تا آنکہ روزگار برگشت و دست فتنہ آتش بہ خرمن ہستی آن نمود سران زد، بالجمہ چہمی از راجپوتان در جلگہ کہ ز شکار گاہہای مقرر کابل است رفتہ سپان خود را بہ چرا گذاشتہ بودند چوں آن جلگہ را بہجت شکار پادشہی غرق ساحہ بہ جمعی از احدیان حوالہ نمودہ بودند یکی از آنها مانع آمدہ کار بہ درختی رسانید و راجپوتان بی محابہ آن بیچارہ را بہ رحم تیغ پدہ پدہ کردند، چندی در خویشان و برادران او و احدیان دیگر بہ درگاہ رفتہ استعاضہ و دادخواہی نمودہ حکم شد کہ او را می شناسد، سام و نشان او موقوف دادند تا بہ حضور اشرف طلب فرمودہ بارپرس فرماییم و بعد از اثبات، خون بسزا رسد، احدیان بہ ایس حکم مشلی نگشتہ برگشتند.

راجپوتان نیز فریب بہ آنها نمود آمدہ بودند روز دیگر احدیان متحد درم و پیکاد شدہ، ہنہ پلہ بہجت و بکرہ بر سردایرہ راجپوتان آمدہ و چون احدیان تیرانداز و توپچی بودند بہ نعل زد و حردی و چپوت بسیار گشتہ شد و چندی در کہ بہ بتخان از مردان حقیقی گرمی نر می دید طلع تیغ انجام گردیدند، تحبب ہشتم ہمد راجپوت بہ قتل رسیدہ باشند و احشام کابل و ہزارجات ہرجا راجپوتانی در اطراف و مواجی یافتند از کوتل ہندو کش گذر نیدہ و رو شدند قریب بہ پانصد راجپوت کہ پیشتری از آنها سرداد نوم بودند و بہ شجاعت و سردانگی اشتہار داشتند بہ فروخت رفتہ و بہ بتخان رشیدن این خبر سراسیمہ و مضطرب سوار شدہ، بہ کمک موکرائ خود شتافت و در اثنای راه نقش را طور دیگری دید.

از بیم و هراس که مبادا در پی آشوب کشته شود برگشته خود را به پناه دو تن به انداخت و به
الناس او حیش خان و کورتال خان و جدل محمد و حو صحن را حکم شد که تا این فتنه و
فساد را فروشانند.

دیگر به عرض رسانیدند که باعث جنگ و مده فساد بدیع الزمان خویش خواست
از محمد و حو چه ناسم برادر دوست هر دو در به حضور طیبیده باز پرس فرمودند. حو بی
که تسلی او خود سامن بیرستند کرد. چون کس بسیاری دو به نیرو تعنگ بعمل رسیده
بود تا گزیر مراعات خاطر او از دوام شمرده نامرده را به وی حواله کردند و او در
نهایت حوری و رمزی سر و پا برهه به خانه محسود پرده، عقید ساجد و آنچه در ساط
آنها بود به قدم منصرف شد.

درین و لا به عرض رسید که عبر حیشی در سن هشتاد سالگی به اجل طبیعی در گذشت.
عبر در سن سیاهنگری و سرداری و صابط تدبیر عدل و نظیر بنامش و او پاشی آن ملک را
چنانچه باید ضبط کرده بسود تا آخر روز عمر روزگار به عزت بسر برد در هیچ تاریخی
به نظر نیامده که علام حیشی به مرتبه او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه حاکم دهلی
به موجب نوشته مهاجرات، عبدالرحیم خانجارد را که متوجه جاگیر خرد برد برگردانده
به لاهور فرستاد.

درین و لا خبر رسید که شاهزاده های و الا نژاد سلطان داراشکوه و سلطان اود بگه دیب
پسران شاه جهان به حو بی اکبر آباد رسیدند و خاطر قدسی مظاهر از مزده وصولی ثبات
کامکار گل گل شگفت، لیکن مهاجرات به مظفر خان حارس دارالحلافه نوشت که نظر به
نگهدارد و به درگاه نیارد.

چون تریحه خاطر اقدمی به شکار بسیار بود و شیفنگی آن حضرت درین شعل به حلی
رسیده بود که در حضور سربك رودی شکار ممکن نیست که بسر آید، لاجرم درین و لا
امهوردین خان قراول بگی به جهت شکار قمره نور کلابی که اهل هند آرد، یاد گرفتند از
رسمان تاییده و ترتیب دده و پیشکش نمود. مبلغ یک و پنج هزار روپیه پسران صرف
شده، بنابراین در موضع در غده که شکارگاه های مقرر این ملک است به متصدیان سرکار
حکم شد که نور مذکور را به شکارگاه برده ایستاده بماند و شکاری را از هر جانب
رانده بدون نور در آورند و حضرت یا پرستاران حو برای عزت به شاط شکار تریحه
فرمودند.

شاه اسماعیل هراده که جماعت هزاره ها به بردگی و سرشده قبول می داشتند با

توابع و لواحق خوبش در ظاهر ده میر با بوش فرود آمده بود حضرت شاهشاهی به نورجهن بیگم و اهل حرم به منزل شاه اسمعیل شریف فرمودند و بیگم به رزیدن شاه اراقسم جواهر و در این و مرصع آلات تلفظ فرمودند. در آنجا به شاطشکار پرداخته غریب سیصد داس اردنگ و فوج گوهی و خرمی و گفتار که بتو در آمده شکار شد یکی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و سی میر بوزن جهانگیری بر آمد.

از سو بخ آنکه چون خبر گستاخی میا بدین به شمع شاهد جهان رسید مراجع به شورش گراید و با وجود قلت جمعیت و عدم سماع داعیه مصمم شد که به خدمت پدر و لا قدر شایسته سرای کردار نهانجا در دین روزگار او ببرد و به این عزیمت بناریخ پست و سیوم در میان هر دوی و پنج هجری با هزار سوار از مقدم ناسک تر بهنگ رایات برافراشتند به گمان آنکه شاید بدین مسافت به بلد جمعیتی فراهم آید چون اجمیر محیم گشت راجه کشی سنگه پسر راجه بهیم که به پانصد سوار در مرکب مصور بود به اجل طبعی در گذشت و جمعیت او معرق گشت و همگی پانصد سوار در عایت پریشانی و تنگدستی همراه ماند و اراده سابق سامان پذیر نشد تا گزیر رای عقد گشای چین تقاضا فرمود که به ولایت نهنه شتافته رودی چند در آن تنگای خمری باید گذرانید به این داعیه از اجمیر به ناگوار و از تا گور به حدود چرد هردواز آن راه به پیلیمیر بهصفت اتفاق افتاد و حضرت جت آشپزی در ایام هرج و مرج از همین راه به ولایت سند و ملک نهنه شریف برده بردند و این موافقت با چند بزرگوار در بدین روزگار است. چندی خاطر فیض مظهر از سپروشکار گلزار همیشه بهار کابل و پردخت، روز در شبه غره شهر بود از کابل به صوب مستر الحلافه کوس مراجعت بلند آوازه گشت.

درین تاریخ خبر بیماری شاهزده پرویز به هرمس رسید که درد قولنج قوی بهم رسیده و ایشان را زمانی مثل بسی شعور داشت و بعد از تدبیرات بقدر خطی حاصل شد و مقارن این حال مرخص داشت خان جهان رسید نوشته بود که شاهزاده بار از هوش رفت و درین مدت پنج گهری که دو ساعت نجومی باشد بی شعور بودند تا گزیر بعد قرار به دغ داده پنج دغ بر سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند بعد از بهوش بیامدند و بعد از دو ساعت دیگر فاقه بهم رسید و سخن کمره بر هوش رفتند. طبای و مدای ایشان را صرع تشخیص نموده شد و ایس ثمره افراط شراب است چنانچه دو عم ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دیال بهین بیماری مبتلا گشته کامه سرد کامه شراب کردند.

ملازمت سلطان داراشکوه و اورنگ زیب: درین ولا شهرادگان گوهر

سلطان داراشکوه و شاهراده اورنگ از خدمت پدر به ملازمت جد بزرگوار آمده به دولت
زمن بوسه ورق پدر نورانی ساختند و از فیلان و جوهر مرصع آلات قریب ده لک روبه
پیشکش ایشان به نظر درآمد.

دربین و لا در نوشته دامنخان بعرض رسید که بایسفر پسر سلطان دایم مرحوم در امر
کرب ز شاه جهان جدایی گزیده به ملازمت راجه گجسنگه حدود را رسیده صغریب به
خدمت شاهراده برور خواهد رسید و از سوخت بهجت فرا که دربر و به ظهور آمده
آوارگی به بیخاں است از درگاه. تفصیل این دامن به رسم احوال آنکه از تاریخی که
پندایش مصلحت چنین گستاخی گردیده مراجعت به شورش گزاید، لا طرف حوصله اش تنگی
کرد و به عیان درات سلوک ناملاهم پیش گرفته دلش را در حدود آورده و خاطرهای را منتظر
گردانیده و حضرت شاهشاهی بوجود چنین گستاخی و سوء ادب از کمال حوصله و بردباری
لغات و عذیب ظاهر ساختند و هر چه بوزجهان بیگم در خلوت می گفت پس کم و کاست برد
او پس می فرمودند. چنانچه مکورد بردهان آوردند که بیگم قصد نو دارد خبر داد پاشا، رصه
شاهوارخدر بیره عبدالرحیم خان بخان که در عهد اردو ج شایسته خان پسر آصف خان است
می گویند که هرگاه نابو یا بم می پنهان را به پندوف خواهد زد، و به اظهار بین معذات خاطر
او را از حدود بظمن می ساختند تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و از آن
رهگذر هشدار میداد می بود و جمیع کثیر از راجیون با خود به درگاه می آورد بر گرد و
پیش دوشه به پدر می داشت کم شد، و آن ضبط و انتظام برجا میداد و معذات توکران خوب
او در جنگ احدیان کابل به قتل رسیدند، و بوزجهان بیگم پیوسته سرخلاف او در انتظار
فرصت بود و سپاه نگه می داشت و مردم دلیر جنگ آرم را دلا می کرد و مشتال و
میداد می ساخت تا آنکه هوشیار خان حواجه سوای بیگم بموجب نوشته ایشان برب
به دهراد سوار. ز لاهور بوکر کرده به خدمت شتافت و در رکاب سعادت هم جمعیت یک
مراهم آمده بود، یک منزل پس از رهناسی دین حبه سواران را تعریب ساخته فرمودند
که تمام سپاه از قدیم و جدید جیب پوشیده در و به بایستند. آنگاه بلند خان خواه را حکم
داد که از جانب حضرت سرد مهابتخان رفته پیام گزارد که امروز بیگم مردم خود را
به نظر اشرف می گذرانند. بهر آنست که مجرای اول دور را مویف دید مبادا با هم
گفتگو شده به جنگ و راج کشد؛ و در صبح بلند خان حواجه انور را فرستاد که
این سخن به وجوه پسندیده معقول او سارزد، و بموجب لحکم عمل نموده درین وقت به
کورتش بپاید.

روز دیگر بسیاری از بنده های پادشاهی در درگاه تراحم آمدند و آن حضرت به مهابتخان حکم فرمودند که يك مرل از اردو پیش می رفته باشد. اگر چه و از حقیقت کار آگاه شد لیکن چون چشمش از جنگ احدیان ترسیده بود کام و با کام روانه پیش شد، و آن حضرت متعجب او سوار شده گسرم و گیسرا اشتاقتند و مهابت خان دیگر خبر خود را جمع تفراسست ساخته و از مرل پیش خبر کوچ کرده از دریای بهت گذشته فرود آمد. و حضرت شاهنشاهی درین طرف آب معسکر آراستد و افضلخان را سرد آن آشفته دماغ فرستادند. چهار حکم به تقریر او حواله فرمودند. نخست آنکه چون شاه جهان به صوب تهنه رفته او نیز ازین رفته این مهم را به انجام رساند، دوم آصف خان را به ملازمت حضور فرستد، سوم تیموری و خوشنگ پسران شاهزاده و بیال را روانه حضور نماید. چهارم لشکری پسر مخلص خان را که صمن ارست و نا حال به ملازمت بامده حاضر سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسد که فوج پسر سر او تعیین خواهد شد. افضلخان پسران شاهزاده را آورده مروضی داشت که در باب آصفخان عرض می کند که چون از جدب بیگم اینم نیستیم بیم آن دارم که اگر آصفخان را دست دهم بمرد لشکری بر سر من تعیین فرمایند. در این صورت بنده را به هر حتمی که تعیین نمایند بدان سرانرا از شده چوری از لاهور بگندم منت بر چشم دول گذاشته آصف خان را روانه درگاه تراحم ساخت.

چون افضلخان عدد فرستادن آصف خان معلوم داشت بیگم ز حرهای لغو او به شورش در آمده و افضلخان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساعت و گفت در فرستادن توقف مصلحت نیست زیرا که بطور دیگر به خاطر رساند که به بدست خواهد کشید.

چون مهابتخان از حقیقت کار آگاه شد می انقور آصف خان را بر خود آورده مذرت خواست و به عهد و سوگند حاضر را برد حقه ملازمت بر و ان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود. لیکن بو طالب پسر او را به جهت مصلحتی که رقم پذیر گردیده روزی چند نگاه داشت و به ظاهر هر بهت تهنه و انموده کوچ بر کوچ روانه شد.

یست و سیوم ماه مذکور هبورد مرکب مصور از آب بهت واقع شد. از غریب آنکه شورش مهابتخان و هرج و مرج او بر ساحل هیت آب اتفاق افتاد و بازار انحطاط اختر بسد و دمای ادبار از پسر کنار همان دریا روی نمود و پس از روزی چند ایبو طالب پسر آصفخان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه لاسم بر آمد اور نیز عدد خواست به درگاه فرستاد. و چون در جبهه نگیر آباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر عمرو

در خا، بخاندن و مقر بخان و مير چيله و اهان شهر لاهور بدولت زمين بوس جيس اخلاص بوداني ساختند.

هفتم به آبان به ساحت مسعود نزول سوکب اقبال يدار السلطنه لاهور چهره افروز مراد گرديد. درين روز مسعود آصفخان به صاحب صوبگي پنجاب اختصاص يافت و منصب وکالت ضميمه مراحم گرديد و حکم شد که بر سر ديوان نشسته از روي استقلال به تشييت مهمات ملکی و مالي پردازد و حبيب ديواني به خواجه ابوالحسن ايراني شد و افضلخان از تغيير مير جمعه به خدمت خاصه بي سرافر بي يافت و مير مذکور به خدمت بحشپگري سر بلند گرديد.

سيد جمال ولد سيد محمد بيره شاه عام بخاري را که در گجرات آسوده اند و احوال ايشان به قريبات در بين اقبال نامه ثبت افتاده رحص وطن فرموده فيں به جهت سواري ايشان لطف فرمودند.

درين ولا بمرض رسيد که مهايتخان ارسمت راه نهنگه خان يافته به جانب هندوستان رو به شد و مير به سامع جلال رسيد که بيست و دو تکه رويه نقد و کلاي او را بنگاله فرستاده اند به حوالی دهلي رسيده بنا بر اين صعدرخان و سهدارخان و عبي قلي درمي و مور لدين قلي و و ايراي سنگدلي باهزر از اخدي تعيين شدند که بر چاخ ستمجن شتافته درها بدست آرند و بمروده ها متوجه خدمت شده در حوالی شاه آباد به مردم او که خزانه مي آورده رسيدند و آنها با درها در سر متحصن شده تا ممکن و متصور بود به مذاق و مقابله پای ضلالت افشردند و بنده هاي درگاه هند از رد و خورد در سرا را آتش زده بدون در آمده درها را متصرف شدند و مردم و مراد برقرار داده راه اديار سپردند. و فرمان شد که در را به درگاه فرستاده خود به مقابله مهايتخان شتابند.

مدون ايحال حبيب خان را منصب مهم براري و سوار از قسرا در اسبه و سه اسبه سرافرا فرموده خدمت واسپ و شمشير مرصع و قبل خاصه مرحمت فرموده با جمعی از بندگان درگاه به استيصال مهايتخان دستوري فرمودند و صوبه اجير به قبول او مقرر شد. چون مهم جنگت سنگه از صادق خان سر انجام نشده بود و او را از درستان مهايتخان مي داشتند حکم شد که رسدات کورسش معروف باشد و درين روز محصن خان و جنگت سنگه از گرهستان کانگرا رسیده ملازمت نمودند و درين روزها به مکرم خان که خدمت ملک کوچ داشت فرمان صادر شد که او را صاحب صوبه بنگاله ماختم بداد صوب شتافته به ضبط و سق آن ولايت پردازد و حاجزاد خان را روانه حضور نمايد.

وفات شاهزاده پرویز: شاهزاده پرویز زمرط باده پیمایی بمرض صرع مبتلا شد و رفته رفته ارغدا بقرب به هم رسائید و قوی به تحلیل رفت. هرچند اطبا به معالجه و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسید بود، اثری بر آن متوقف نگشت و بتاريخ شب چهارشنبه هفتم صفر سنه هزاروسی و پنج هجری در برهاپور پیمانه حیانتش لبریز شد و کابد آن مرحوم را نخست در آن شهر ماست سپردند و آخر به اکبرآباد نقل کردند و در باغی که سبز کرده آن جویبار سلطنت بود مدفون کردند.

چون بن غیره مسامح علیه رسید رضا بقضای ایرد متعال داده رخم دولتی را به مرحوم عبیدوشکیبایی چاده فرمودند و در سن سی و هشت سالگی وفات یافت. تاریخ فوت او را بعضی از فضلا چنین یافته اند: وفات شاهزاده پرویز، بعد از مسامح این غیر به حاججهان حکم شد که مردندان و بارعامه های ایشان را روانه درگاه والا سازد.

در خلال این حول شاه غواجه ایلچی بزرگ محمد خان رخصت معاودت یافت و سوای آنچه به دهات به اوستیت شده بود چهل هزار رویه دیگر مرخصت گردید و موزی آن از نقاب بعضی هندوستان به خان فرستادند.

دین والا ابوطالب حلف اعتقاد الخلافت آصفخان به خطاب شاهانه خان نامور شد و دین ایام موسویخان اردکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت. دینی و لامیرزا دستم صفوی بهو بداری بهار بوق عزت بر اقرار است.

دین هنگام از مرخصداشتن متصدیان صوبه دکن به عرض رسید که یاقوتخان حبشی که در آن ملک بعد از عشر سرداری عمده تر از بود و در حیات خبر نویسیه سالاری لشکر و انظام فواج به عهده او مقرر بود اغتیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پاسبان سوادیه حوالی جالانورد آمده، به سر بلند رای نوشته که من با قنبح خان پسر ملک غنیر و دیگر سرداران نظام لعلک سرور دولتخواهی داده از پشیمان این سعادت شمام، و نامورده ها بر یکدیگر سبقت کرده پی دینی خواهند آمد.

چون خان جهان از نوشته سر بلند رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابی مشتمل بر استمالت و دلجویی بسیار به یاقوتخان نوشته سرگرم این مزیمت گردانید و به سر بلند رای نیز مکتوبی قلمی نمود که در بوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده بزرگی روانه برهاپور سازد.

در دوری سابق معلوم گردیده که شاه جهان با مملودی ازبده ها بجانب تهنه نهضت فرموده چون در ایام شاهزادگی به اشاره والا جاه شده عباس طریقه درستی و مصداقت مسلوله

و انوار مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج و مرج شاه نیز متحصص انوار ایشان بودند بخاطر صواب تدبیرش رسید که بدان سمت شتافته بایشان نزدیک بایستد که به آبیاری مهربانی و اشتیاق ایشان غیرشورش و قیادی که مرتفع شده فرو نشاند. به جمعه چون بحوائی تهنیه پیوستند شرف الملک که حارس آن ملک بود سه هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده قلم جرأت پیش گذاشت و ما آنکه همگی سیصد چهارصد سوار و بنده های وفادار همراه بودند تا بصدمة آنها بیورده، به حصار شهر درآمدند متحصص گشت و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ پدید در برج و باره آماده ساخته بود درین ولا بیرون حصار درآمدند به مدافعه و مقابله پای صلاحت امشردند و شاه چون مردم خرد را مع فرمود که بر قلعه نثارید و عیث خرد را به توپ و تفنگ صاحب بدارند و باوجود این معنی جمعی از جوانان کادطلب بر حصار بند شهر پرورش نمودند و را استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری ساختند و ما گزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند یار بهادران شیردل رنجبر گسل مانند برقی لامع به قلعه تاختند و چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت نداشت سپرها بردو کشیده دوییدند قضا را دران ضلع حندق عمیق و عریض ملو از آب بود پیش رخن محال و پس گشتن از آن محال تر شد و زمین مشتند و توکل بر حصار خرد ساختند.

درین وقت شاه جهان تکسری بهم رسانیده بنا بر بعضی موانع که نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در حلقه بوقت افتاد و بر حریم دری شاهزاده پرویز بنو تر پیوست و پیش شد که ازین مرض جابر بیست و هم درین صحن مکتوب نمود جهان پیغم رسید مرقوم بود که مها پنهان از دست بهشت مو کب پادشاهی سر اسیمه گشته مبادا از غایت شورش مراج در راه غبار آسیمی به دامن پسون شما رساند. صلاح دولت در آنست که باد بهبوب دکی عطف عنان نموده روزی چند یادور کار باید ساخت.

مصرع

تا خود فلک از پرده چه آورد بیرون

بنا بر آن باوجود ضعف قوی و بیماری صاحب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهار متوجه دکی شدند و درین صحن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعمال تهنیت مو کب تصور اتفاق اند.

این راهی است که سلطان محمود غزنوی از همین راه آمد فتح بخانه از سمرنات کرده چنانچه مشهور است و شاه جهان به ملک گجرات درآمد از بیست گروهی احمد آباد

گذشته به گذر چنانچه بر دریای بر پندرا عبور فرمودند و از کرپوه چیرائی که به راجه یکلانه تعلق دارد بر آمده تاسک تربنگه که از مضائق دکن که مردم خود را در آنجا گذاشته بودند بر دل نمودند. و چون درین ملک عسرتی بود در همان نزدیکی به چیر شافته در آن سرزمین رحل اقامت انداختند. درین ولا آصف خان به منصب هفت هزار ذات و سواد دو سیه و سه اسبه فرق عزت بر فراغت از ار لید مهابت نمود و آسپ جان نجات یافته بود منصب و جاگیر نداشت احوالش نامنظم بود.

درین ولا از هر ضلعت متصدیان و کن به عرض رسید که نظام از کونده اندیشی و فتنه انگیزی فتح خان پسر صبر و دیگر تربیت یافته های نودوت در حدود ملک پادشاهی مرستاه غیر شورش و فساد برانگیخته لاجرم صدها التک غاصبان به جهت محافظت و محاربت لشکر خان را که از پندهای کهن سال و کاروان است به حراست برهانور مقرر شده خود باعث گرفتار لوا متوجه بالا کھت شد و تا کھر کی که محل اذیت او بود من مسارعت باز بکشید و نظام الملک از قلعه دولت آباد سر بیرون نکشید.

از سوغ این پدم کشته شدن محمد مؤمن است و او از سادات سپلی بوده به مسئله نقیب خان فرست فریب داشت. چون از عراق آمد حضرت عرش آشیانی صیه ساد نماد بی عم نقیب خان را به و سپت فرمودند. در هنگامی که عبور شاه جهان در سالت شرقیه افتاد مشاوران در آن حدود جاگیر داشت به خدمت ایشان پیوست و یک چندی درین هرج و مرج هم می گزیده ساداتخان که در ملارب همراهه پیروز بود نوشته ها به مبالغه و تاکید فرستاد و خود طلبدانش، و آن خون گرفته از خدمت شاه جهان جدا شده نزد سلطان پیروز آمد. چون خبر آمدن او به حضرت شاهش می رسید به حضور طلب فرمودند. هر چند شاه پیروز التماس عفو گه او نمود مهربان شدند، و آن سید رده در در پی قبل بشوب سیاست تمام فرمودند. درین وقت نظام الملک در قلعه دولت آباد جمشیدخان نام علامی حشی را پیشوای خود ساخته مدر و اختیار ملک و مال به قبضه اقتدار او سپرد از بیرون او و از اندرون ویش نظام الملک را متی عوفی در قفس دهشند.

چون خبر آمدن نون جهان یقین پیوست حمید خان با سه لك هون که دوازه لك رویه باشد نزد و رفته به اقمون و افسانه او را از راه برده قرار داد که ملج مذکور را بگیرد و تمام ملک بالا کھت را تا قلعه احمد نگر به تصرف نظام الملک بازگرداند پس انان ناحی شاهی که حقوق تربیت شاهنشاهی فراموش کرده چند ملکی به سه لك هون ار دست داده بام امری پادشاهی که در نه نجات بودند نوشتجات فرستادند که آن محال در حواله

و کلای نظام املک نموده خود را به حضور برسانند. همچنین نوشته‌ای به نام سپهدار خان حاکم حیدر نگر ارسال داشتند چون مردم نظام الملک جهت احداث قلعه شتافتند مشوا لیه گفت که ملک نعلی به شما دارد متصرف باشید، اما قلعه ممکن نیست که من از دست بدهم. هرگاه که فرمان سپید قلعه را خواهم داد. مجبلاً هر چند و کلای نظام املک دست و پا ردد اثری بر آن مرتب نگشت، و سپهدار عن آذوقه و ذخیره قراوان به درون برد، به سحکام برج و باره پرداخت و مردانه لدم برجا داشت، و دیگر مردان به نوشته حاج جهان ملک بالا کهاب در تکرل به و کلای نظام الملک سپید داد و به برهت بود آمدند. الحال حقیقت حوالی حیدر خان حبشی و مسکوح او بابر غرایب مرقوم می‌گرد که این غلام را دنی بود از غریب زاده‌های این ملک، و در ابتدایی که نظام الملک معنول شرب و شیفته زبان شد این عورت به درون حرم راه یافته شراب مخفی که مردم بیرون را از آن آگاهی نبود می‌رسانید، و زن و دحر مردم را به فریب و فسون بد راه ساخته برد او می‌برد و به لباسهای مناسب و رپتهای فاخره آراسته به نظر او جلوه می‌داد و را به ماسر و معانقت پوری پیکران مبتلا ساخته محظوظ و مسرور می‌داشت. رفتاری که مدار و اختیار بیرون بقضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگی نظام الملک به دست آن عورت افتاد. هرگاه آن زن سوار می‌شد سران سپه و همده اسای دولت پیده در رکاب او می‌رفتند و عرص مطالب خود می‌مودند تا آنکه عادلخان قوجی بر سر نظام الملک مرستاد و ادبی جانب تیرخواستند که لشکری تعیین نمایند. این عورت به طوع و رغبت خود و خواهش تمام استدعای سرداری سپاه نظام املک کرده، و دلش ساخته که اگر قوج عادلخان را شکست ددم دنی مصدر چنین کاری شگرف شده باشد و اگر نقش بر عکس نشست شکست دنی چه اعتبار و افتخار خواهد فرود.

الفصله این مردگرم محتال مرتکب این امر خطیر گشته دو مساق این یاقی قدب بر قامت مارغا افکنده بر اسب سوار می‌شد و همیشه حجر و شمشیر مرصع بر کمر می‌بست، و حلقه‌های طلا و مرصع که به اصطلاح هندوستان کره گویند در دست می‌انداخت، دیگر اسباب سپاهی به و تحایف مردانه بسا همراه می‌داشت، و داد و دهش و اعام و بخشش را مسبب می‌جست، و بده می‌خواست. هیچ روزی نمی‌گذشت که به سرددی رعایی نمی‌کرد، و مبلغی به مردم نمی‌داد. بعد از آن که ثلاثی صفین اتفاق افتاد از علوجرات دلیرانه با لشکر عادلخان داد مصاف داد و سپاه و سرداران و در به قتل و حیرت و طعن و صرب ترغیب و تحریض نموده، قلم مردانگی را در آب بحر و عی و لجة هجا چون کوه ستود پ

بر جاداشت و آن شب و دشمن عظیم شکست فاحش داده، جمیع قیلان و توپخانه را به دست آورده مابعداً و طامناً رایت مراعتت برافراخت.

درین ولا بعضی رسید که چون امام قلبخان فرمانروای توران چند سال میرسید بر که یلجی حضرت شاهشاهی را در ماوراءالنهر نگاهداشته از میانه سارک نمود چون خبر بی نهایتی آن حضرت به شاه جهان، و مخالفت به راند و لاقدردان آن ملک شایع شده، لاجرم مدرة ممالك اسلام عبدالرحیم حوچه و ذککلیان حواجه را به شریف تحفه و تقایس هدایا همراه میر ملکوردی و حضرت فرمود و مکتوبی میر برشته مصحوب حواجه ارسال داشت. حواجه ز اعظم سادات و اجلة مشایخ ماوراءالنهر است و نسبت شریفش به امام جعفر صادق علیه السلام منتهی می شود. و پادشاه توران عبدالله خان به حواجه چوپیار حد بدرگوار آجناب است انابت داده بود، و ارادتی صادق داشت. حضرت شایسته می آمدند حواجه را گرامی داشته در تعظیم افزودند و مرا و اعیان دولت را به استقبال فرستادند. و چون به کابل رسید ظفرخان استقبال نموده به شهر در آورد، و مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری به تقدیم رسانید، و حضرت شایسته در سه میز سی لاهور و موسویخان را با حلفت خاصه و خنجر مرصع پیشوار فرستاده مسرت بخش خاطر آن سید فریر شدند. و بعد از پهلادخان و ربک که در زمان هند، امرومی خان ها کم مشهد بود، و درین درگاه منصب پشهرادی داشت به استقبال شتافت. و چون حواجه به حوالی شهر پیوست به حکم اشرف حواجه بوالحسن دیوان و ارادتخان بخشی به استقبال و رفته ملاقات نمودند، و همان روز به شرف دست بوس آن حضرت مشرف گردید و کورنش و تسلیم را معاف فرموده شرایط بزرگی به جا آوردند، و غریب به اورنگ خلافت حکم نشستی فرمودند، و پنجاه هزار رویه به رسم امام تکلیف نمودند و روز دیگر چهارده قصاب طعام انوش خاصه با ظروف طلا و نقره به حواجه فرستادند و تمام با لوازم آن با ایشان درایی داشتند.

درین ایام صوبداری بنگاله از شیر حاکم ادخان به مکر محلی و ذک معظم خان مقرر گشت، و چون مکرخان به حکومت آن ولایت کامیاب مراد گردید به حسب اتفاق فرمانی بنام اوهر اصدار یافت و از برکشتی نشسته به استقبال و بدن شتافت قصار غیر زین دریای مقرر مشهور که در بنگاله است ماله آبی بود که کشتی را از آن بجوی با هست گذشت چون کشتی مکرخان به آنجا می رسید به ملاحان اشاره می کند که کشتی را زمانی در کنار آب باز دارند و بماء هیر گزارده متوجه مقصد گردد. در وقتی که ملاحان می خواهند کشتی را به کنار آب رسانند بادی بهم رسید و کشتی را برگردانید و ادرش و تلاطم و حرکت بی موقع کشتی در آب بود می رود

و مکر محبان با چند کس که در آن کشتی بود عریق بحر ف می گردد و بلك متعس سر او آن گرداب
بلا بر نمی آرد.

در خلال این حان خانها و ولد بیرمخان در سن هفتاد و دو سالگی باجل طبعی
در گذشت. تفصیل این مجلس آنکه چون به دهل رسیده ضعیفی قوی بر مراجش متبلا یافت.
با گذر در آن عصر سعادت توقف نمود و در اواسط سال هزار و سی و شش هجری و دویست
حیات سپرد. در مقبره ای که بری مکتوبه خود ساخته بود مدفون گردید. (راعظم اندای
دولت بود. در عهد سلطنت حضرت عرش آتیه می مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید.
او آن جمله سه کار بها پا کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر که به هند فتح گجرات ر
دست و فتح پور بنصرف اولیای دولت قاهره در آمد.

دوم فتح جنگ سیهل که بشکر دکن را با بیلان مست جنگی و تو بهانه عظیم همراه
داشت؛ و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود. خاصانان به دست هر از
سوار مقابل و ضاعت و دو روز و یک شب جنگ عظیم کرده، لای فتح و پیروزی
بر فراشت.

سیوم منت نهته و ملک سله و در زمان حضرت شاهنشاهی صدر کارنامه یان بیارست
شد. بیکن سر کلانش شاهوار حق یا ایلک مدیه مردم صیر را شکست داده پنج بچه به موقع
خود ثبت فتاد. حاجان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود و زبان عربی و ترکی و
فارسی و هندی می دانست و از قسم دانش عینی و عینی حتی علوم هندی بهره دانی داشت و در
شجاعت و شهامت و سرداری این بی آبتی بود و به زبان فارسی و هندی شعر بگو گفتی و وفات
بایری را به حکم حضور عرش آشیانی به فارسی ترجمه کرده و گاهی بیتی و احیاناً رباعی
و غزلی می گفت. این چند بیت ازوست.

عزل

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است	جز بی قلندر که دلم سبقت آدر و منداست
به کیش صدق و صفا حرف عهد بیکار است	نگاه اصل محبت تمام سو گنگد است
به دام دامن و سه دانه بی قلندر دامن	که پای تا می رسم هر چه هست در بند است
مرا فر و حب محبت و لی نمی دامن	که مشتری چه کس است و بهای من چند است
ادای حق محبت هدایت است اردوست	و گر به خاطر عاشق به هیچ نرسد است
ازان حوشم به سبزه های دلکش نور حیم	که اندکی به آداهای عشق عاقل است

رباعی

ز بهار رحیم از پی دل تسروی بسپه سوده در آرزوی دل در گروی
 گنیم سخی و ساز هم می گویم نحو هش کاری همیشه کاهش دروی
 چون راجه امر سگه زمیندار منک مامد و بدنگی و دولتخواهی اختیار نموده عروضا داشت کرد
 که پسران من سعادت آسمانیومی مستعد گفته اند من میر میدوادم که به پی شرف فرق عزت
 بر افرازم، بنا بر آن جان را نهور که از خدمتکاران زبَن هم بود دستوری باعث که رهسرتی
 سعادت نموده او را به قدسی آستان بیارد. به جهت سرافرازی او فرمان سنالت یا تخت و
 اسب مرحمت شد و چون به سامع جلال رسید که مها پنهان به خدمت شاه جهان دت علی الرحم
 او شاه جهان را بظلمات میه سالاری متباز بخشیدند.

اکنون مجمعی از ماجرای احوال مها پنهان نگاشته کنگه بیان می گردد که چون او را از
 درگاه بر آوردند از راه نهته عطف خان نموده لشکر پادشاهی به تعاقب از تعیین شد و او را
 از هیچ طرف راه خلاص و امید خاص نماند تا گریسر بیات خود را در توسل شاه جهان
 دانست، عریضه ای بصورت یکی از محمد بن خود به خدمت آن حضرت فرستاد، و مضمون
 آنکه اگر دقم هو بر جر ایستد جرایم این بنده گناهکار کشته دوی امید به آن آستان آید.
 شاه جهان به مقتضای وقت از تفصیلات او گذشته فرمودن مرحمت عنوان با پنجه مبارک به
 جهت سنالت و تسلی او فرستادند و آن سرگشته بادیه ناکامی قریب با دوهزار سوار از
 راه راج پله و ملک بهرچی متوجه شد در جرگه ابدن پیوست و هر دو اشرقی بدر و یک
 الماس کلان که هفتاد هزار رویه قیمت داشت به دیگر تفایس پیشکش گذراند، و به تمام
 خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب خاصه و قبل خاصه سرافرازی یافت

و در پی ایام خان جهان ترشته هی بی دربی فرستاده عبدالله خان را که در آن دور
 بود به آمدن بر هاپو و ترضیب و سرخص نموده و خان به عهد و پیمان پادشاه ضایقه و را
 دید. و چون دوری چند در برهه پیور گذراند، حاج جهان به اغوای اهل نساد از خان قیروز
 جنگ بدگمان شده در دوری که با یک خدمتگار به خانه او آمده بود گرفته مقصد ساخت، و
 حقیقت حال را به درگاه والا عرض نمود. فرمود شد که به قلعه آسپر برده نگاه دارید. و چون
 عهد شکنی در جمیع ادیان ناپسندیده است و نهجهی در اینک مدسی نتیجه آن یالت، شرح
 این داستان بر میل ایضار آنکه چون دماغ او از هایت سرشار حضرت شاهشاهی آفته
 بود بهادر آنکه اورنگ خلافت به جوس جهان افروز حضرت شاهجهانی ارتفاع آسمانی
 باعث پیوسته خود را به بدیشه های ماصواب و خیالات فاسده آرمده می داشت تا آنکه
 واهمه بر مراجش استلا یافته بر فرزند داد و شب پکشیه بیست و هشتم ماه صفر سه هزار و

سی و نه با فرزندان و جمعی از اهلایان از دارالحلایه اکبر آباد یرآمده راه دبار پیش گرفتند و آن حضرت همدن شب خواجه ابوالحسن و سید مظفرخان و الله وردیخان و رضا بهادر و پرتوی روح را بهورد و با موی از بندهای درگاه به تعاقب او تعیین فرمودند و نامبردگان در حوالی دهوآورد به او رسیده جنگ سخت در پوست و در اندی داروگیر رضا بهادر شربت خوشگوار شهادت چشید و پرتوی روح زخمی شده در میدان افتاد و خواجهان دو پسر خود را به کشتن داده خود سیم جایی در آن مهلکه بر آورده به جانب دکن شتافتند و به نظام الملک پیوسته محاربه سلسله شورش و فساد شد.

مقارن این حال بهت مرکب جهانگشا به جانب دکنی اتفاق افتاد و در ساعت مسعود دولتمدار به راهپور به ذات جهان آرا روی و بها یامت و اعظم ساز که در دولت جهانگیری خطاب از دستخان داشت با عساکر مظفر مآثر به جهب استیصال او به بالا کهاب تعیین شد و اقواج قاهره پادشاهی را مکرو به خواجهان اتفاق مبارزت داده هر بار آثار تسلط و طبع از بندهای درگاه به ظهور رسید. لیکن دفع آن مقهور پسر بگفت تا آنکه خان ادهر به جانب ممالک شرقی که مساکن افغانه است مطوف صاحب و خاقان گیتی ستان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را سردار کرده و سید مظفرخان و متفدخان کوکه ورشید خان و چندی دیگر از امرا را همراه سوده به تعاقب آن مقهور فرستادند و لشکر فیروزی اثر در حوالی برگشته سهند که در بیست گروهی له آباد واقع است به آن بی سعادت رسید و او از حیات و نجات نا امید گشته با جمعی از پسران و حویشان و موکران قدیم پای جهانت افشده به جنگ پرداخت و با درپس و چندی از متسین به قتل رسیده و خان بهادر فیروز جنگ سر بی منز او را بدوگاه والا فرستاد.

به تاریخ بیست و یکم اسفند در ساعت مسعود بهت زیات اقبال به عزم سیروشکار حله دلپیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر اصطرا ریس به اخباری چون هوای گرم یمزج اشرف در خایب با سارگادی بسود لاجرم هر سال در موسم بهار صعوبت راه هر خاطر القس و مسراج مقدس آسان شمرده حدود را به گلزار همیشه بهار کشمیر فرودس نظیر می‌رسانند و حویبهای کشمیر را دریافته و استفاده نذات آن رشت بهشت فرموده بار عنان عزیمت به صوب هندوستان مطوف می‌دارند. پیش ازین چند روز عبدالرحیم خواجه را سی هزار روبیه انعام فرموده بودند. درین وقت ماده فین با حوضیه نقره شصت فرمودند.

وقایع سال بیست و دوم از جلوس معلی

روز یکشنبه سوم رجب سنه هزاروسی و شش آفتاب جهانتاب برج شرف حمل تحویل
 فرمود و سال بیست و دوم از جلوس والا آغاز شد و پسرب آب چناب جشن نوروز جهان
 نوروز آراستگی یافت و یک روز به نوازم آن پرداخته کوچ فرمودند و منزل به منزل سیرکنان
 رشک و افکنان ملی راه فرموده در ساعت بیض اشاعت به نرخت سرای کشمیر بزرگ انبال
 اصفی افتاد چون به عرص رسید بود که مکرّم جان حاکم بنگاله عریق بحرنا گفته چنانچه
 در اوراق سابق بدان امارت قدس دین و لا ادا اینها را به حکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز
 بخشیده و منصب پنجهزاری ذات و سوار و صنعت فاخره و اسب عراقی ابلق مرستاده فرمانروای
 ایران، عنایت فرموده بدان صوب رخصت نمودند و مقرر گشت که هر سال پنج لک روپیه نقد
 برسم پیشکش شاهنشاهی و پنج لک روپیه حبسه پیشکش بیگم که مجموع ده لک روپیه باشد
 به خزانه حاکم داخل سازد. درین هنگام ابوسعید تیره اعتماداندوله به حکومت تهنه نوق
 هرت برانراخت و بهادر شدن او بیک به حکومت اله آباد از تغییر جهانگیر علی خان خلعت
 اختصاص پرشیده بدان صوب شرافت و سرکار کالی درجاگیر محترم حان مقرر شد.

انتقال و ارتحال اعلیٰ حضرت خاقانی از جهان فانی به سرای جاودانی:
 ذکر این واقعه دلنور و شرح این حادثه جگر سوز زبان سخن آفرین و گوش دانش گزین
 برتابد. آن را که دهشت جهان بین بر حسن صورت و قبول سیرت آن خاتان والا شوکت
 افتاده داند که سهر شبیه باز چه پخته در درگاه جهانگزار چه پرداخته.

نظم

نشستی چو برگاه شاهنشاهی	مکرتبی جهان فرطل الهی
روزی به سرو تخت بسود	گریم و رحیم و جوان یخت بود

بالجمله درین مدت که آن حضرت در کشمیر تشریف مرض استیلا پذیرفت و ادعایت
 ضعف و ناتوانی پیوسته برپا لگی نشسته به سیر و سواری خود را مشغول می داشتند. روزی
 در درو و جمع به شدت کشید، و آثار یأس و ارتحال بروجنتا احوال پرتر فکند، و حرهای که
 از آن بوی نامیدی می آید بی اختیار بر زبان جاری شد، و شورش عظیم در مردم افتاد. لیکن
 چون روزی چند از حیات مستعار باقی بود در آن مرتبه به حیرت گذشت و بعد از چند روز
 اختها مقرر گشت و طبیعت را افزون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید و بهیرار چندپاله
 شراب انگوری به چیری دیگر هرگز توجه خاطر نمی شد.

درین وقت شهریار باشتداد مرض دارالتمسب آبروی خود ریخت و موی درویش و پرو
و مؤه تمام افتاد و هر چند اطبا به مداوا و علاج پرداختند اثری بر آن مترتب نگشت. بنا بر آن
مجلس دمه التماس نمود که پیشتر به لاهور رفته روزی چند به معالجه و مداوا پردازد به
حکم اشرف روانه لاهور شد و داوود بخش پسر خسرو که نور چهار بیگم بجهت نظام کار
آن برگشته روزگار و شرایط حرم و احتیاط به او خبر له نموده بود که مقید دارد التماس نمود
که به دیگری مرده شود، ازو گرفته حواله ارادت خان نمود.

و مقادیر آن حضرت شاهنشاهی به تماشای منجیبی بهون راجو و ویرانک نهضت فرمودند
و در اثنای سیر حائز دستان پسر مهابتخان از جنگاله آمده دولت بساط بوس دریافت و یک
ونجیر فیلی عرش پشت پیشکش کرد؛ رسید چنانکه رحمت شاه جهان تخلف نموده بود
به ملازمت اشرف پیوست.

مقادیر این حال دایات عزیمت به صوب دارالسلطنه لاهور ارتفاع یافت و در عدم بیرم
کله به شاهد شکار پرداختند. کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلك بدایع
و قم گفته، کوهی است بنایت بلند در ته کوه تپش گاه به جهت بدوق اندازی تربیب یافته.
چون زمینداران آهوان را رانده بر تپه کسوه بر می آوردند و به نظر شرف در می آمد بدوق
را سراسر ساخته می اندازند و همین که به آهو رسید از فراز کوه جدا شده ملق روان
آمده بر روی زمین می افتد و بی تکلف حجب نمودی می کند و غریب شکار نیست، درین وقت
یکی از پیاده های آن مرز و بوم آهو را رانده آورد و آهو بر پارچه سگی جا گرفت، و
چند بچه باید غروب محسوس می شد، پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را ران مکان براند،
پس جرد قدم پیش گذاشتن پای خود را نتوانست مصوط ماحت در پیش بوتای بود، دست
بر آن انداخت که خود را نوبد نگاهداشت قصدا بر ته کنده شد و از آنجا ملق روان به حال
تباہ بر زمین افتاد. افتادن همان و جان دادن همان.

از مشاهده این حال مزاج اشرف به شورش و آشوب گرایید، و خاطر فلسفی مظاهر
بنایت مکند و گشت، ترک شکار کرده، به درات حایه شد و آفرید و مادر آن پدیده آمده
جزم و فرح بسیار ظاهر ساخت. گرچه او را به نقد نسلی فرمودند، لیکن خاطر اشرف
نسبی نمی یاب. گویا ملك الموت به این صورت متخلق گشته به نظر آن حضرت در آمده
بود از آن صاحب آرام و قرار از دل برخاست و حال متغیر گشت و در بیرم کله به تهنه به
دراحد، تشریف آوردند و به دستور معهود يك پهر از روز مانده کرج می فرمودند.

در اثنای راه پیاله خواستند و همین که پر لب به دلدگواری شد و برگشت، و تا رسیدن

به دوشخانه حال بر همین منوال بود. آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بودگار به دشواری کشید، هنگام صبح که رهن واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه نفسی چند به سختی برآمد، هنگام چاشت روز یکشنبه بوست و هفتم شهر صفرمه هراوسی و هفت هجری مطابق با نهم ماه آبان سال بوست و دوم از جلوس اشرف های روح آن حضرت از آشیانه محال پرواز نموده سایه بر فرق ساکنان حلقه افلال زد و در سن شصت سالگی جان به جان آخرین سپردند.

از سوح این واقعه دلخراش روقوع این حادثه چگونگی جهان به خودش و آفتاب گرایید. جهان بان سر رشته تدبیر از دست داده سر اسیمه شدند. درین وقت آصفخان که از قذاییان و داعیان دولت شاهجهان بود به ارادتخان هندستان شد، داور بخش پسر خسرو را از قید وحس بر آورده به نوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او این حرف را باور نمی داشت تا آنکه به سوگند مطلق تسلیم بخش خاطر آشفته او شدند.

به سلطنت برداشتن آصفخان داور بخش پسر خسرو را و بردن به چنگک شهریار

آنگاه آصفخان و ارادتخان او را سو در ساخته و چتر بر گرفته روانه منزل پیش شدند، و نورجهان بیگم هر چند کسان به طلب برود فرستاده آصفخان هدایا گفته نزد ایشان ترحم. تا گریز بخش حضرت جنت مکانی را پیش انداخته با شاهزاده های عالی مقدار بریل نقشه از پس شتافت و آصفخان پادوسی نام هنروی را پدا کچوکی به خدمت شاه بلند ابل شاهجهان فرستاده خبر واقعه آن حضرت را به تهریر احواله نمود. و چون وقت منتفی هر ضلالت نورشن نیو انگشتی مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد بر اعتماد.

انقصه آن شب در نوشهره نولف گزیده روز دیگر از کوه برآمده در بنیر نزول فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته بخش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بنده های دونه لاهور ساختند و روز جمعه در آن طرف آب لاهور در باغی که نورجهان بیگم (اسامی نهاده بود بجواز رحمت الهی سپردند.

بالجمله امرای عظام و سایر بنده ها که در موکب مسعود پادشاه مرحوم منقور بودند چون می دانستند که آصفخان به جهت استقامت و استقامت دولت شاه جهان این توطئه برانگیخته داور بخش را به سلطنت برداشته و در حقیقت او را گویند قربانی ساخته، همه به آصفخان موافقت و متابعت نموده، آنچه می گفت می کردند و تابع رضای او بودند، و در سوئی بنیر خطبه به نام داور بخش خوانده، روانه لاهور شدند. و چون پیوسته از صافخان

آصفخان را اثر بی اخلاصی و تفاق بست به حضرت شاهجهان ظاهر می شد درین وقت خود و هراس عظیم به خاطر حق شاس آورده یافت به خدمت آصفخان ملتجی گشته در اصلاح این کار استعانت جست و شفیع جهت تقصیرات خود درخواست نمود، و آن مزار السلطنت شاهرده های عالمقدار را که از نور محل گرفته بود به او حواله فرمود که به خدمت پشان سعادت اسوده ادرک این دولت ر شفیع جرایم خویش سارده، و همشیره آصفخان کسه در عهد اردواح صادقان بود پرستاری شاهرده ها را سعادت حادید داشته پروانه صفت بر گرد ورق مبارک ایشان می گشت، و آصفخان چون ارهشیره خود نورجهان بیگم معش خاطر بود نظر بند داشته احتیاط می نمود که هیچکس نزد ایشان آمد و رفت نماید.

بیگم درین اندیشه که شهریار سرپر آرای سلطنت گردد و آن بر گشته رودگار در لاهور خبر واقعه حضرت جنت مکانی را شنیده به تحریک زن و فتنه پردازی آن کوه اندیش خود را به اسم بی مسمای سلطنت نامور ساخته دست تصرف به خزاین و سایر کارخانجات پادشاهی دراز کرده، هر کس را هر چه خواست داده، به فراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت، و جمیع کارخانجات بیوانات را از خانه و مینخانه و قزوخانه و غیره که در لاهور بود مصرف گشته، در عرض یک هفته هفتاد و سه لک رویه به متصداران قدیم و جدید داده، به خیال محال همت مصروف داشت و میسر را با بسفر پسر شاهزاده دلی را که بعد از واقعه آن حضرت مراد بوده به لاهور نزد شهریار درآمده بود به حدی خود سردار ساخته لشکر و از آب گذرانید حاصل از آنکه کارفرمایان قضا و قدر در سینه دولت صاحب دولتی گذارند که سلاطین و لاشکرها، ما شیشه اطاعت و فرمان برداری او را پیرایه دوش معاشرت و مباحثات خواهند ساخت، و فلک شاهبازی بر سر دست دارد که با وجود او معوه و گنجشک راجه حد و یارای که در هر ای همت یال هوس توانمند گشود، قطره را به دلیا نسبت دادن آب خود بردن است. و از آن طرف آصفخان داور بحثی را برپا سوار کرده و خود بر قبلی دیگر نشسته روی به عرصه کارزار آورده در قول قرار گرفت و حواجه ابوالحسن و مختص خان و اله وردیخان و سادات باره در هر اول کار طلب گشتند، و شیر خواجه و پسر شاهزاده دانیال در ائتمش مقرر شدند. و ارادینخان با پیروی از امر در بر بغار پای همت افشوده صادق خان و شاهنوازخان و معتمد خان و جمعی در هر بغار مقرر گشتند و در سه گرهی شهر دلائی فریقین اتفاق افتاد، و در حمله اول نظام خواجه از هم گسیخت و بوکرانی که به نارگی فراهم آورده در برابر امرای قدیمی این دولت ابد پیوند فرستاده بود هر کدام به راهی شناختند.

درین وقت شهریار برگشته روزگار بادوسه هزارسواد قدیم در ظاهر شهر لاهور ایستاده
انتظار نیرنگی تقدیر داشت. ع

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ناگاه غلام ترکی از جنگ گاه تاخته می‌رسد و این خبر دلکوب بهی می‌رساند و آن برگشته
روز گذر برآمد کار خود را استعجده و بهیود خویش تفهیم به دهنمونی ادبار عطف خان
نموده به قلعه در آمد. روز دیگر امرا آمده متصل بهصار شهر برسمت باغ مهلی قاسم خان
لشکر گاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصف خان را دهند و شب ارادت خان به
قلعه در آمده دو صحن دو لخانه پادشاهی ترقف گزید و صیاح آن امرای عظام به دون ارك
دور بختی را سریر آرای ادبار ساختند و شهریار دوسرای حضرت شاهنشاهی رفته در کج
عمول تزییده بود و در دهان خواجه سرای که از محرمان و معتمدان حرم سرای اقبال بود
اورا بیرون آورده به اله وردیخان سپرد و او فوطه از کمرش گشوده هر دو دستش را به آن
پسته پیش داور بختی حاضر ساخت، و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم در چائی که قرار
پافته محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته، در ذابیه ادبار به حال تپاه و روز سپاه
نشانیدند و پس از دوری چند تفهیم و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته بنید
ساختند.

آصف خان هر چند داشت مشتلا بر نمید فتح و بیروزی به درگاه شاه جهان ارسال نموده
التماس ساخت که موکب گنجان شکوه بر جناح استعجال شناته جهان را اذآب و اختلال
تحلای سارند. اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بنارسی به درگاه شاه جهان و نهضت دایات
جهان گشی به مستر سریر خلافت رقمزده کلک بیان می‌گردد. بنارسی در عرض بیست روز از
مقام جنگیر هتی که منزلیست در وسط کرهستان کشمیر روز یکشنبه نوددهم شهر ربیع الاول سنه
هز دوسمی و هشت هجری خود را بهیر که در انتهای حد نظام الملك واقع شده رسانیده انداء
ببزل مهاستان که در همان روز به شرف تقی بسط اقبال سر بلندی یافته بود رفته سرور و حال
مروغند، شت و او چون برق و باد خود را به حرم سرای اقبال رسانیده خبر به درون فرستاد
و آن حضرت از محل بر آمدند. بنارسی زمین بسوس نموده حقیقت را مروغی داشت و بهیر
آصف خان به نظر هایون در آورد و حدوث بی حادثه دلخراش بر خاطر حق شناس گرانی ظاهر
ساخت و آنار حزن و ملال از چهره هور پدا گشت.

چون وقت مقتضی اقامت مراسم عزیت و ترتیب لوازم آن نبود دفرهست و توقف را
مجال دادن دور از کار بود ناگزیر به التماس مهاستان و دیگر دو کنوهران روز یکشنبه بیست

و سیوم ربیع الاول سه هراوسی و هفت هجری که مختار انجم شاسان و رسید بد بود مهضت
 مرکب قتل برجناح سنجال از راه گجرات به مستقر سریر خلافت تعاقب انتاد و فرمان مرحمت
 صوان مشمل بردسین بنارسی و وسایند اخبار و نهضت مرکب سعادت به صوب دارالخلافت
 مصحوب امان لده و پاپرند که از گرم روان شاهراه اخلاص بودند ارسال داشتند و جان غار
 خان را که از پند های مزاجدان بود با فرمان عالیشان محتوی بر ابوع مرادم و بادرش نزد
 خان جهان افغان که در آن وقت صاحب صوبه دکن بود فرستاده تا او را به نوید عوطف
 گوناگون مسأله ساخته بر بخت پر خیمه تر از دغری حاصل نماید. و چون ایام دوال و انتقال
 او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده به اندیشه های باطل خود را سرگشته باده
 ضلالت ساخت و بت نظام الملك موافق مطلب خویش هود رموانی در میان داده بسرگند
 مغلط مؤکد گرداید و مقرر کرد چه بچه سابق رقم پذیر گردیده که منک بالا کهاب را تا قلمه
 احمد نگر به تصرف او بازگذازد و درین کار سعی بلیغ نمود چنانچه تمام ملک بالا کهات
 سوی قلمه احمد بگریه تصرف نظام الملك رفت.

بالجمله چون خاتجهان قصد قصد داشت و رده بطن با خود محروس ساخته بود نصرت
 چنین ملکی را برف و رایگان به غیم واگذاشت که شاید در وقت بد به فریاد برسد. مقارن
 این حال دریائی رویه که پیش از وقت حضرت جنت مکانی از حضرت شاه جهان
 حرمان سعادت اختیار نموده به چاقو و زور که داخل ولایت نظام الملك است رفته، بتاکم دورگار
 بر می برد آمده به خاتجهان محقق گشت و محرز سلسله شته و فساد شد و آقا افضل دیوب
 صوبه دکن که برادرش دیوبن شهریار رسوده او نیز به شاه جهان اخلاص درست نداشت.
 حرفهای پوچ به آن افغان برگشته بخت خاطریشان بمرد بالجمله جان نثار خان را که فرمان
 گیتی بطاع به جهت استمالت خاتجهان آورده بود می آتکه عرضداشت در جواب فرمان
 قلمی ساینده بی نیل معصود رخصت معاودت نمود.

الفصله خامجهان فرزندای خود را به اسکندر دوستی و جمعی از افاضان که از مصمم
 قلب و او مواهبت داشتند در برهانپور گذاشته خود با جمعی از پند های پادشاهی که به
 ظاهر دم ز موافقت او می رسید و خود را ارشاد او محافظت می نمودند. مثل راجه گجسنگه و
 راجه جیسنگه و غیره به بد آمده اکثر محال ولایت مالو را تصرف شده و مسودت باطنی
 وقت پر داری خود را بر عالین ظاهر ساخت و هم برودی برگشته به برهانپور رفت و چون
 مرکب کیهان شکوه بر حد منک گجرات راهت ایان بر افراشت عرضداشت باهر حال که به
 خطاب شیر خانی سرافرازی داشت می بر اظهار اخلاص و دولتخواهی خویش و رده های

باطن سيفخان که در آن وقت صوبه دار احمد آباد رسيد. و چون سيفخان در ايام حيات حضرت جنت مکانی نسبت به بندهای شاه جهان مصدر گستاخها شده بود از کسر دارهای خوبش خوف و هراس عظيم داشت، رسيدن هر ضلالت خير خان مصداق اين معنی گشت. لهذا خير خان را به مراجع خسروانه عثمان و ابيدوار ساخته به صاحب صريگي گجرات سرگرم خلعت گردانيدند. و فرمان شد که شهر احمد آباد را متصرف شده حواله مقتدان خود نمايد. و سيفخان را نظريند بهود گاه والا حاضر دارد. درين وقت سيفخان يمانی صعبا دستد چون هميشه کلان نواب قلمی القاب ملک احتجاب مستدالزمی درجه اوله نواح سيفخان بود و آن ملک جهان به هميشه خوبش نهايت محبت و دلگرمی ظاهر می ساخت مراعات خاطر ایشان بر دست همت و مروت حضرت شاه جهان لازم و مستحسن بود. (جرم خلعت پرستان دستوری یافت که به احمد آباد شناخته سيفخان را نظريند به حضور يارد و نگه دارد که آسیب جانی به سيفخان رسد و مرکب مسود درهای نرېدا را از گندبا بايادی مورد فرموده در ظاهر نصيه مي نمود که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت ابدانی داشتند. و در آن مقام دلگشا چنين وزن قمری سال می و هفتم از عمر ابد پيوست آراستگي یافت.

سيد دلير خان ياديه که از يکتا جوانان رزم آزما بود به ادراک سعادت زمين بوس فرق عزت بر اتراحت و منصب او چهار هزارى سده از سوار مقرر گشت و درين جشن از هر ضلالت خير خان مروض گرديد که از نوشته ماهو کارام گجرات که بعضی از آنها در لاهور انضمام شد که آصفهان و ديگر دولتمردان که دارد بخش را دست نشان ساخته به عقابله شهر ياد شناخته بودند و در حوالی لاهور با افواج او در جنگ دايست نصرت بر اتران شدند و شهر ياد در قلمه لاهور محبوس گشته در معنی به زندان درآمد و خلعت پرستان که به جهت محافظت سيفخان شناخته بود چون به حرائی احمد آباد پيوست به شهر خان به استيفای فرمان مرحمت حوران و خلعت نامه بر آمده، جبين اخلاص را به سعادت زمين بوس نوزانی ساخت. و سيفخان لاعلاج هيراء خلعت پرستان روانه در گاه گشته و حضرت شاه جهان به شفاعت نواب ملک احتجاب جرايم او را به طور مقرون داشته از قيد آزاد ساختند. و شهر خان از ضبط و تسبیح شهر خاطر پرداخته با ديگر امرا مثل ميرزا عيسى ترخان و ميرزا ولي خان و غيره هم در مسعود آباد به سعادت زمين بوس کافر دايی مراد گردید.

چون تالاب کانگره که در ظاهر شهر احمد آباد واقع است محل نزول دايات اقبال گشته هفت روز در آن مقام دلگشا به جهت تنظيم و تسبیح ملک اقامت فرموده، شهر خان به منصب پنجهاز دای ذات و سوار و صربه داری ملک گجرات بلند پایگی بخشيدند و ميرزا

حسینی فرخان را به منصب چهارهزاری سوار و ایالت ملك نهتهه سرای را از ساختند. و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح دولته خلعت پرستخان را که از معتمدان و محرمان جهان نثار بود نزد آصف خان به لاهور فرستادند و فرمان عالیشان به خط خاص صندوقی است که درین هنگام که آسمان آشوب طلب و زمین قتلخوار است، اگر داور بخش پسر خسرو برادر او شهریار و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای هدم ساخته دولتخواهان را از تودخ خاطر و شورش دل فارغ سازند به صلاح و صوابدید قریب خواهد بود.

خواندن خطبه به نام شاهجهان در لاهور: در یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول سه هزار و سی هفت هجری با اتفاق دولتخواهان در ایوان درختخانه خاص و عام لاهور خطبه به نام نامی و القاب گرامی پادشاه بلند آفتاب مستند آرای تحت سلطنت و اجلال و رونق و بها پذیرفت؛ و داور بخش را که دولتخواهان روزی چند به جهت مصلحت وقت و تمکین هودش سلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشه ابداد محبوس گردانیدند، و شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه مذکور او را با گرشاسب برادرش و شهریار و ملهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آورده راه فاساختند و گلشن هشی را از نس و عاهد و وجودشان پرداختند.

درین وقت سرکب آفتاب به حدود ملك رانایبوست و راناکون در مقام کوکنده که سابق در ایام شهادتگی با پدرش رانا امرنگه به ادداد سادت آستانبوس مختار و مباحی گشت بود بتاریخ اخلاص شافته دولت زمین برس دریات پیشکش در خورشوش گذرانیده سادت جاوید اندوخت. و پهنشاه در پا نوال او را به انواع و اقسام مراسم و توازش سره افرادی بخشیده خلعت با دهکنعکی لب که سی هزار درپیه قیمت داشت، و خمشر مرصع و خنجر مرصع و قیل خاصه با دخوت نقره و اسب خاصه باری طلا عنایت فرمودند، و مجال جاگیر او را به دستور سابق ضرر داشتند.

بر کنار کول مانندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت، و بتاریخ هفتم جمادی الاول ساحت دارالبرکت اجمیر از اخبار موکب متصور محصور بهشت برین گردید. به آیین جدید و گوار خویش زیاده به زیادت دوسه تنبر که شفا آداب زیادت به تقدیم رسانیدند و به اقسام خیرات و مبرات پرداختند و مسجد حالی از سنگ مرمر طرح افکنند، بنایان چاهک دست مقرر فرمودند که در اندک فرصت حسن انجام بخشید و به امرایش به پشخان خاصانان سه سالار صوبه اجپور و پرگنات آن نواحی بجاگیر او مرحمت فرموده حازم دارا سخلان گردیدند. و در انشای راه خاتلم و مظفرخان معنوی و

چهارده خان اوزبك و راجه چيشنگه و اميراي سنگدلان و راجه بهارت بودند پله وسيد يهود يفتاري
 و بسياري از بندها به قدم شوق و اخلاص شتافته سعادت زمين بوس دريافتند.
 شب پنجميه بيست و هشتم جمادى الاوله موكب ظك شكوه در ظاهر دارالخلافت اكبر
 آباد به باغ نور منزل نزول الحال ايراني فرمود. لاسم خان حاكم شهر به سعادت زمين بوس
 چنين اخلاص بوداني ساخت، و مباح آن كه پنجميه بود همچنان بخت و دولت قبل سوار
 داخل شهر شده خرمن خرمن زد بر زمين و پاد رفته، دامن اهل حاجات را مالامال مراد
 ساخت. و چون ساعت جلوس ميشت مأمور بر اورنگ خلافت وجه تباني روز دوشنبه عظيم
 جهادي لاسر بود در درختخانه ايام شاهزادگي نزول سعادت فرموده مدت ده روز در آن سر
 منزل كاري تمام نمودند و تاريخ مذكور سوار سند دولت داخل لجه بيابك شده در
 دولتخانه خاص و عام سر بر سلطنت را به جلوس اشرف آسمان پايه گردانيدند و خطبه وسكه
 را بنام ناسي و لقب گرامي عويش ذيب و ذيت بخشيدند، و طراري طراري ايوام نظرهايت
 الهى محمد صاحب قران ثاني شاه جهان پادشاه غازي بر من شهر دولت ثبت شد و جهان پير
 از سر بوجوان گرديد و جهان را سرمايه امن و امان به دست افتاد.

قصه الخبير

مركز تحقيق و نشر في الدراسات والبحوث

حواشی و تصحیفات

ص ۱ - در باب تاریخ جنوس در کلبه سح هشتم حمادی سانی ذکر شده الا نسخه
ایف یعنی نسخه اساسی و نسخه دار (دهلی) و ترجمه انگلیسی را هر که بیستم حمادی الثانی
سنة ۱۵۶۴ هـ قی آمده است.

و بی اقرب همین بیستم است زیرا هشتم قبل از وفات اکبر شاه می باشد و جلوس
حبیبگیر ناممکن. زیرا اکبر شب چهاردهم حمادی الثانی وفات یافت و حصول جلوس
یک هفته بعد از آن به نظر درست بر می رسد. و حبیبگیر خود در صفحه هفدهم در ضمن
ملارمت نمودن شریف خان می نویسد: "پس روزه روز از جلوس مبارک گذشته در چهارم رجب
بعادت ملارمت دریافت."

ص ۴ - راناسانگا: راجه های هندو که در اودی پور حکومت داشت بابر در
سیردهم حمادی الثانی سن ۹۳۳ او را در جنگی در گانوا شکست داد.

چهارباغ تیموریان نوعی از باغی را چهارباغ می گفتند که در وسط چهارخیابان
داشته و در هر خیابان دو طرف درختان و کلبای مختلف می گذاشتند (حاشیه اردو)
سکندر لودی یکی از پادشاهان سلیک لودی اقتضای که قبل از سلسله تیموریان
دو هندوستان حکومت داشته.

ص ۶ - جاگیر حای گیر: پاره زمین که سلاطین و امراء و منصب داران و مانند آن
دهند تا محصول آن را ر کشت و کار هرچه پیدا شود مصرف کردند و به اصطلاح رباب
دفاع سلاطین هندوستان قبول و قدری از ملک که موس مانعانه تنخواه میابد (آسد)
حاکم دار - دارنده جاگیر

ص ۱ - راجه بهارامل، راجه بهنگوان داس، شیخووت راجه بهارامل و راجه
بهنگوار (پدر و پسر بالنرنیت) و امراء کبار حضرت مرشد آشیانی بودند و به منصب
پنج هزار رسیده بودند در لاهور از اعمال خیریه او مسجد جامع است که حال اکثر
مردم در آنجا به ادی بار جمعه میام می نمایند.

ص ۱۵ - راجه مان سبکه ولد راجه بهگوان دای میخاوب این گروه را شیخووات اربین رهگذر می گویند که در سرگا اینها بوالد و شامل می شد، درویشی شیخ ولی شیعاری به سرووب او رسید و دعا کرد خونیعی او را پسر کرامت کرد، مسمی به شیخ کسب و اولاد آور شیخاوب می گویند در دکن وفات یافت (مآثرالامرا ص ۱۵۱).

ص ۱۶ - احدی لقبی که دارنده آخر از سلطه فرمانروائی سائیرین عارج و مستقل می صاحب کسی که لقب احدی داشت فقط شخص شاه فرور می گرفت و بی سائیر امرا و حتی نخست وزیر سیر بر او حق فرمان دادن نداشتند.

ص ۱۸ - حیدر (حیدر = حب در) یا دال ابجد برورن صخر سلاجی است که آخر در هندوستان کنار گویند برورن قطار، و صل آن "حب در" است یعنی پهنو شکاف و به هندی یعنی دستان عرراشیل

ص ۱۸ - در سانسکریت مرکب از (جم = خدای مرگ) + دهار (درار و دهار) (دم شمشیر) است "دکتر راجا" (حوشی برهان)

ص ۱۸ - ابوالقاسم سبکی بن ملا سرسروزی حسینی هروی، یکی از مرای اکبر شاه و جهانگیر شاه، و نات ۱۵۱۸ ه و (۱۵۹۹-۱۶۵۹ م)

ص ۱۸ - احرار به پهلوان خواجه عبیدالله نقشبندی حرار یکی از شعب سبکه نقشبندی خواجه عبیدالله حرار در نزدیکی ناصیه در ناصیان در رمضان ۸۵۶ ه ق به دسا آمد در ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵ ه و وفات یافت مرار حوادث در سمرقند است (تصحیح تذکره خواجگان نقشبندی ص ۲۴)

ص ۲۴ - هیوخال در ایند در قصه ربواری ملک می فروخت سپس در دمن مبارک خاں عدلی سپهسالار او گشت و بدو خود را هست ری خواند ولی بعدا به رجه بکر ماحیب منقب صاحب چور سو ری آمد نمی د است همواره برپیش می نشست و فیلاں بسیار جمع نموده بایضد فین شرمست دلسر داشت وی بعد از درگذشت همارون شاه کبر پسر وی صاف جنگ داد و بی گسسته شد (مآثرالامرا ج ۱ ص ۶۹-۴۶۸)

ص ۲۲ - مریم ربای مادر جهانگیر شاه او دحمر راجه بهار می بود نام واقعی او در هیچ یک از مورخین سوسه ند گویند که نام اصلی ش اسیر کوماری بوده و جهت بیکه هگل سیر می باشد وفات او به سال ۱۵۲۲ ه و مدفنش شهر سگندور است.

ص ۲۴ - رب اودی سبک راهور عرف مونه راجه پسر راجه مال دیو و حاکم حوده یور بود دختر او مان می که به جنگ گناتین مشهور بود در سال ۹۹۴ ه و بهار دوح جهانگیر در آمد (امرای هند، ص ۴۸) از سر حفه اودی جهانگیر شاه

ص ۲۸ - حلوه حلوه در زمان ترکی لگام است را گویند وقتی که شاه به کسی اسبی می بخشید مهربی که است را به صاحب آن تحویل می داد چیری به عنوان انعام دریافت می کرد که آن را حیوانه می گویند (آشیر اکبری، سر حفه انگلیسی ص ۵)

ص ۲۹ - شریف آملی از آمل فارغش در بوده و در سنه ۹۸۴ ه و به هندوستان آمد

در ملک به بهای اکبری مسلک گشت و خدمات متعدد انجام داد. از در زمان جهانگیر هم عزت و احترام فراوان داشته و در نزدیکی مکه بود. در موهار و فای یافت و در هندو مدبران گشت مآثرالامرا، ج ۲، ص ۲۸۹.

۱ - ص ۲۹ - رقیه سلطان بیگم دختر میرزا همدل بن بابر شاه و زن اول اکبر شاه بود. در ۱۵۳۵ وفات یافت (بیوریج، ج ۲، ص ۴۸).
 ۲ - شیخ نظام الدین اویسی یکی از بزرگان سلام، مریض بیمارگاه خاص و عدم است، ولادت ۶ صفر ۹۲۴ هـ و بدین، وفات ۱۸ ربیع الاول ۹۲۵ هـ ق، مرار او در مدینه است.

۱) اعتمادالدوله مقام وزیر اعظم یا اعتماد لدوله بزرگترین مقامات درباری بود تمام درآمدها و مخارج ملک از هر یک به اماره او وصول به خرج می شد و تمام احکام کشوری و مالیاتی و تسکری نخست به مهر او و بعد به مهر شاه می رسید.
 ۲) اعتمادالدوله، عمیات بیگ تهرانی پدر سورجیان بیگم و آمد، خان جهانپالار جهانگیر بود. بعد از فوت پدر عبات بیگ از بابرگاری دورگزار باندو بسو و یک دختر از او به طریق فرار رفته هند شد و در سنگ خدمتگار از اکبر شاه مسلک گشت و تا منصب هزاری رسید و دیوانی بیونان خاصه یافت.

در آخر سال جلوس جهانگیر شاه به خطاب اعتمادالدوله سرامزار گردید. بعد از اردواج سورجیان دختر وی با جهانگیر شاه حاکم وی برقی شاهی کرد و به منصب های عالی رسیدند. وی در سال ۱۵۳۱ در نزدیکی کاشغر وفات یافت (مآثرالامرا، ج ۱، ص ۱۲۱ - ۱۲۲).

ص ۲۵ - بعد از گشت است برگی و در فرهنگ فارسی به معنی حرکت سریع سیاهان بسوی دشمن، هجوم و تورش آمده و با ظم الاطباء به معنی بیکر و شبخون و سامری که در شب با شندی و جالاکتی انجام شود آورده است.
 ۱) ص ۴۲ - ارجی پنجمین پیشوای سیکها است.

ارجی موله، اندیگره ک. مقدس سیکها می باشد این کتب مجموعه ای از گفتار عنای هندو و مسلمان است بای ارجی با منظم کرد. سیاهی سیکها بر پادشاه وقت شورید ولی در این امر موفق سیاهان و کشته شد. سیکها مرگ او را شهادت در راه حق دانسته و به عنوان اولین شهید او را شایش می کنند. و در سال هر سال بر سر قبر از حسی گرفته می شود زرک. سیکها خوشنویس سیک، عبد لطیف، تاریخ پنجاب (۱۲۵۳).

۲ - ص ۲۲ - غنورخانه، نگاه خبریه بین را ابداعات خاصه جهانگیر بود در تمام بلاد کم و بیش درسی مقام غنورخانه ها دایر گردید بود و مردم بی بضاعت و مستحقین از آنجا کمک خوراکی می گرفتند.

ص ۴۵ - حسن ورن سمنی و قمری پادشاهان جمهوری از اکبر به بعد سانی سونار

خود را با احسان مدافع ورن می‌گردد و احساس ورن شده را به مستمعین و علما و مشایخ
تفصیل می‌نمودند. سرنامش رو درباره جس ورن شمسی و قمری جهانگیر به تفصیل پرداخته
است. سرنامش رو سفیر انگلستان در دربار جهانگیر بود. تفصیل این مر در همین کتاب
در صفحه سی و هشت موجود است.

ص ۵۵ - دال در برهیکه شهر سری نگر (واقع سرگنمیر) است و آبی بسیار شیرین
دارد. معانی گردشگاههای شهر مانند باغ شالیمار، باغ نشاط، چشمه‌های باغ نسیم،
باغ مگین و غیره در گرد آن واقع اند.

ص ۵۵ - سلطان رین اعابیدین اسم از سامی خان و لغیش رین العابدین بود و در
برد مردم عامه به اسم بدوشاه یعنی شاه بزرگ شهرت داشت وی در ۱۶۷۲ م و هجری ۱۰۸۲
در ۵۶ رین سکا (احتمالی که رین اعابیدین در چشمه اولو ساخته بود، سکا
به معنی حبره است. رین سکا به مناسبت اسم رین اعابیدین گذاشته شده است.

ص ۵۶ - چک در جمعه مدیم برین ثباتل کشمیر بوده است که مردم آن در د بیری
و جرات شهرت داشته اند.

ص ۵۶ - شیرخان سوری در انسه و هواء شیرخان به سیر شاه مذکور است نام او
غریب و نام پدر از حسن است و حسن در طایفه افغان سورا است.

او در محرم سنه ۱۰۴۷ هـ. همایون پادشاه را در معرکه قسوق شکست داده سلطانیت
هندوستان را مستصرف گشت و با پنج سال حکومت کرده در معرکه کاسمر بر اثر آتش سوری
در استنحه خانه خود در سورات و از ماده ترأسش مرد تاریخ وفات او به قه سده (طبعات
اکبری ج ۲، ص ۸۶ تا ۱۰۷).

ص ۵۸ - ریواج (ریواس) گیاهی است درای سایه های عمیق و سیر بسندیش با
یک سر می‌ریزند. در هر ساقه آن برگ بزرگ و پهن شبیه پنجه مرغابی می‌روید. ساقه‌اش
لطیف و آبدار و طعمش ترش مطبوع، علاوه بر املاح معدسی دارای مقدار زیاد ویتامین
(ب) می‌باشد. خام خورده می‌شود در پختن بعضی خوراکیها سیر بکار می‌رود. شرب
هم از آن درست می‌کنند. در کوهها و جاهای سرد می‌روید. در بعضی نقاط ایران به خصوص
خراسان بطور خودرو سیر می‌شود. ریشه آن تا چند متر در زمین فرو می‌رود. ریواج
ریشه آن بدست می‌آید. ریواس و ریواج و چکری و زربله هم گفته شد. عمید

ص ۵۸ - میر خسرو پندرش امیر سیف‌الدین محمود در شهر گنش سرگستان اقامت
داشت و در غائله مغول به هندوستان فرار کرد و در آنجا در شهر پیدالی مسکن جست.

د این شهر بود که امیر خسرو به سال ۶۵۱ هـ. ق. بنود یافت و به همان طور که پدرش
اثر مص بود خود وی نیز به تحصیل علوم و فنون پرداخت و مطالعه آثار و اشعار فارسی
را سینه خود صاحب شد. درین زبان رباعی و مثنوی پیدا کرد و در پیام حوایی به سرودن اشعار
آغاز نمود. وی را از جهت کثرت اشعاری که به او نسبت داده اند و از آنچه از او
بناهی مانده می‌توان شاعری درجه اول شمرد. او را از لحاظ وسعت افکار و کثرت اشعار

سندی هند - ماده ۱۰

م ۶۱ - قور - ماحودار ترکی، حید، سلاح -
قورچی - یکی از افراد - سه قورچیان است که در بعضی مورد هم ماموریت رسیدن
نامه و پیغام به روی محول می شده است

مورچیان - مانند مغارن اسلحه سحرگ و نیز و کمان و شمشیر و خنجر و نیز و غیر
مسلح بودند... سینه های بلند سیرار مشحطات مورچیان بود (لغت نامه دهخدا)
م ۶۵ - عی قلی اسحاق - سیرافکن - نوهر اسبق سورخسان بیگم که در آن وقت
مهرالسم - اسم داشت و در ۱۰۱۶ هـ ق - لغت "مظلوم" ماده تاریخ وفات نوشت

م ۷۲ - میاں وحیدالدین - وی بزرگ سلسله شطاریه گهراش و میرید حلبه شیخ
عوث گوانیری بود - شیخ وحیدالدین در سال ۸۹۸ هـ ق وفات یافت - مر روی در احمدآباد
است

م ۷۵ - شاه نصرت الله ولی گرناسی - میر و والدین نصرت الله بن میر عبدالله
از اولاد امام خامنه حضرت محمدالباقربن علی بن حسین وار بزرگان وقت بود - وی در
۸۳۴ هـ ق وفات یافت و در قریه ماهان در نزدیکی کرمان مدفون گشت - مرار وی ربهارنگاه
جانی و عام مردم است

م ۷۶ - غیاث - غیاث (خطای) یعنی معنی نام کلمه که در سواربج و کتب سلامی
بسیار آمده مشکل است - در هر حال به قسمت شمالی چین یعنی سوانی منچوری
مونسنا - و برکنان شرقی اطلاق می شده و ظاهر قسمی از سیبری هم تحت این عنوان
می آمده (قاموس الاعلام ترکی، برهان حاشیه)

م ۷۹ - جل - چکاوگ - برده ایست کوچک و خوش آواز شده به کشک و کمی
بر رنگتر از او

م ۸۵ - ولایت نظام الملک - سلسله حکومت نظامی در دکن (حسرت
هندوستان)

م ۹۲ - عادل خان - سیاهپوری - ابراهیم عادل شاه ثانی ولی سیاهپور در سال ۱۵۸۰ م
به تحت شش و در سال ۱۶۲۷ م وفات یافت - دوران حکومت وی بسیار درخشان بود

م ۹۳ - محمدخان - محمد شریف مولف اقباسنامه جهانگیری - از مردم بیرو
است چون به هندوستان وارد شد به بسیاری سخت بیدار به دولت روشناسی تحت نگاش
جهانگیر شاه فخر گشت

م ۱۲۸ - سوره - سوره بعدی - رسمی بود که ده روز قبل از عروسی طعماهای گوناگون
ماده می کردند و به مردم تقسیم می نمودند سوره یعنی ر بیست و دو و کمتر از دو سوره

طعام می باشد - معنی معنی الدین - برم آخر م ۲۸ - رجوع دوی جهانگیرانه (هندوستان)
م ۱۳۰ - عرس - میهمانی عروسی - سحرا - به معنی مجلس طعام فائحه بزرگان
است که به روز و شب بعد از سالی کنند - چرا که رخت از نمکده دنیا به صربه شادی

عروسی است. الحق عاشقان حق چنانکه سعدی فرموده

عروسی بود سبب ناست دیگر نیک روی بود خاست

(آمدراج)

ص ۱۵۱ - جهروکه مراد ششمین ساهی است که بحسب زریز در پائین آن ایستاده عریضه به حضور شاه می‌داد. وری دیگر هرک مطابق مقام خود به فاصله معینی می‌ایستادند.

جهروکه در ش علاوه بر این محلی به نام جهروکه در ش وجود داشت که مانند سهار خوب یا تراس می‌بود و شاه هر روز صبح رود در آن محل می‌ایستاد تا غابریں اورا ربازت کنند و مردم قبل از دیدار شده بر روی جهروکه در ش به سر کار خود می‌رفتند.

ص ۱۵۴ - بخیر خن کلایف یکی از موسیقی دانان وقت که در دربار جهانگیر شاه و ابرهیم عادل شاه به جایری هنرمانی می‌کرد و حوایر و صلاب بر رگی می‌گرفت.

ص ۵۶ - وری - وریا به زبان انگلیسی ناست سلطه راسی گرید

ص ۱۵۶ - انگلیزان یا انگریزان: انگلیسها را می‌گفتند و امروز هم به زبان اردو می‌گویند.

ص ۵۶ - نشان پنجه مبارک پادشاه گورکانی به منظور اعبار بخشیدن به احکام یا پیمانهای که می‌بستند پنجه دست خویش را در جای آن می‌نهادند برای این کار از رعفران استفاده می‌شد.

ص ۱۶۰ - عقده دست ترکیب صافی، عقده اندک به عقده دست وری که عقده بین نامند، در اصطلاح معمول در هیئت و نجوم است که در هر محل تقاطع مدار روی با مدار زمین باشد یا به قول قدما محل تقاطع فلک مثل یا مایل دهخدا

عقده راس، ترکیب اصافی عقده انراس، محل تقاطع فلک حامل و مایل هر در هر دایره مفرجه (دهخدا).

ص ۱۶۰ - در اشکوه، پسر ارشد شاه جهان بود و در شب دوشنبه بهشت و پنجم صفر ۱۰۲۴ اتفاق قتل و در خنکی که برای بدست آوردن حکومت با اورنگ زب دست داد کشته شد.

ص ۱۷۵ - مجلس عید آب پاشی مراد جشن عید گلانی است این جشن در عهد تیموریان در روز شنبه از سیرمه برگزار می‌شد این جشن را عید سرکان نیز می‌گفتند. در این عید مرا ویررگان صراحی های مرصع را آب گلاب خالص بر کرده به حضور پادشاه می‌بردند این امر اندک اندک میان مردم عامه نیز معمول گشت که بصورت نفعه هم آب گلاب می‌پردند.

ص ۱۷۵ - فیوسا معجوسی شته آور که جزء اعظم آن امیون و یگ است ساریده این معجون حکیم فلون طرطوسی بود که در قرن اول میلادی می‌زیست حکیم جالیموس نیز در باره فیوسا در کتب خود مطالبی دارد.

- ص ۱۶۲ - کاروبد یک : اشیاء ناحیه شهرودیک یعنی وینر
- ص ۱۷۷ - برکی نام قدیم نوم مرغه این قوم در کوهستان کونکی زندگی می کرده اند و افواج ملک هیر از آنها تشکیل می شد .
- ص ۱۷۷ - قطب الملکیه منسله حکومت در دکن (جنوب هندوستان) که مرکزش گلکنده بود و قطب شاه همعمر اکبر و جهانگیر شاه بود
- ص ۱۷۸ - کهرکی نام فعلی اورنگ آباد که در سیصد مایلی شمال حیدرآباد واقع است این شهر وسیله ملک عبیدرسان ۱۶۵۸ بناسد . ملک هیر خود آنجا را صح آباد نامید ولی بدین نام شهرت یافت بنکه به ساسیت نام اورنگ ریست به اورنگ آباد مشهور گشت
- ص ۱۸۱ - دارائی یافت نوعی پارچه درصفت که از پشمی مشهور به پشم دارائی بافته شده و سبیل طلاکاری می شد
- ص ۱۸۲ - بوسه نوع از اقسام پرچم بود که فقط به شاهزادگان و مرا داده می شد
- ص ۱۸۲ - گیش بر وزن ریش به معنی ترکش باشد و آن حاشی است که تیر در آن کند و برگزیده بندد و بر مرغان را گویند مطلقا خصوصا پری که بر تیر نصب کنند و نوعی از خارعه بود که رکش بهند و نام خاروری است که از پوست آن پوستین کنند (جهانگیری برهان رسیدی)
- ص ۱۸۳ - عامری در ترجمه گلشنی پیوریج این لقب به معنی معفوری آمده یعنی مصوعا چینی
- ص ۱۸۵ - شاه سخاچ پسر دوم شاه جهان بود که نایب سال در میان او یالدار بنگال بود و سی پین ارسلوط پدر در جنگ با ورنگ ریست برادرش بر سر پادشاهی شکست خورد و به جانب اراکار متواری و در میان جا قوت شد
- ص ۱۸۹ - قطب الملک حاکم گلکنده نام اوسطان محمد نصرت شاه است او پس ا وفات عم خود محمدقلی قطب ساد در سال ۵۲۱ به حکومت رسید و در ۵۲۹ وفات یافت
- ص ۱۸۹ - کوریش = کورس نوعی ابزار ستایش و سجده در مقابل پادشاه که از عهد اکبر متداول گردید و در زمان جهانگیر هم معمول بود
- در عالم آرای عباسی هم کوش به کوش بجای آوردن ، کوش کردن و کوش نمود آمده (ص ۳۱۳ ، ۲۶۲)
- ص ۲۵۲ - آسرم = آسرم اصطلاحی در تصوف هندی ،
- جاء صومى هندو ، طبعه چهارم از طبقات چهارگانه هندو که به صومیه اختصاص دارد
- ص ۲۵۷ - قلب الاسد (مرکب) یکی رکوک صورت است و آن از صدر اول است نام دیگر آن ریره است کنایت از وسط تابستان چنه گرم (در اینجا به همین معنی آخر مراد است)
- قلب الاسد از اسد فروار ، چون آتش عود عود سوران ، (نظامی) (در هفتاد)

ص ۸۲۸ شاه بدائع: از اویحاق میانکار سرقت بود او در راس همایون واکبر شاه کارهای بزرگی به انجام رسانید. او در نزدیکی قلعه ماند و قصری بنا کرد به نام پهل کنبه که بر رکنیه هائی درباره حبلات به دکن و خاندیس می باشد (مآثر لاموا، ج ۲ ص ۵۳۶)

ص ۲۲۵ - تاسمین کلاوینت: نام او تریوچی داس وپسر مکرند پاندی از قبیله برهمن بود. گویند پدر تاسمین را اولاد می شد تا اینکه بر اثر دعای شیخ محمد عوث گوالیاری خداوند تاسمین را به او داد (۹۳۱ هـ). تاسمین در خانه شیخ محمد پیورش یافت تا آنجا که بیگانه استاد کلیه علوم و فنون گردید به قول ابوالفضل در آنجا اکبری تا دوهزار قبل از او کسی ناسد او نیامده بود (مقالات، الشعرا حاشیه ۲، ص ۱۷۰ - ۱۴۲) ص ۵ - ۲۴۲ - تفسیر کشاف: تفسیر عمده ای از قرآن مجید به زبان عربی از علامه رمخسری است.

ص ۵ - ۲۴۴ - تفسیر حسینی: تفسیری است از قرآن مجید به زبان فارسی از ملا حسین واعظ کاشفی او یارده سال قبل از وفات خود به سال ۸۹۹ هـ این تفسیر را از جهت مرسی خود امیرعلی شیروانی تهریز کرده است این تفسیر اول بار در مطبعه کشور به چاپ رسید و بعداً به اردو ترجمه شده و تحت عنوان تفسیر نادری در دو جلد چاپ گردید روضه الاحیاء: مؤلف جمال حسینی یا جمال الحسینی شهرت جمال الدین عطاء الله ابن فضل الله شیرازی معروف به صاحب روضه الاحیاء، محدث و مورخ ایرانی وفات ۹۱۲ یا ۹۲۶ هـ ق.

روضه الاحیاء می نسیرالنبی و الان والاصحاب به فارسی در سه جلد، در تاریخ محمد (ص) و خاندان و اصحاب وی که آن را به نام امیرعلی شیروانی تألیف کرد، آثار دیگر حوای اولاد امیرالمومنین، ترجمه الاحیاء الاربعون حدیثاً، و تکمیل الصناعه فی القوامی است.

ص ۲۵۵ - منی الهره: سنگی قیمتی است که شباهت به چشم گربه دارد. (لغات فارسی).

ص ۲۵۵ - قنچاق: در نسخه سر سید احمد به صورت پنجاق ضبط شده که البته

درست نیست صحیح آن قنچاق است که جنگلی است واقع در میان ترکستان و توران (لغات فارسی)، پیوریج معتقد است که این لقب ترکی و به معنای است در گردن می باشد (پیوریج، جلد ۴، ص ۲)

ص ۲۶۰ - شورهای بوغان: پیوریج می نویسد این لغتی است ترکی و بدین زبان سوپ غلبه را گویند.

ص ۲۵۸ - استاد بهرام: کمال الدین بهرام در هرات در سنه ۸۵۴ به دنیا آمد و در سنه ۹۴۲ وفات یافت او در زمان سلطان حسین به پشاور و شاه سماعیل اول صفوی می زیسته و بنا اوایل عهد شاه طهماسب رفته بوده است (دائرة المعارف، ص ۳۴۱) استاد مصور: یکی از مصوران با برنایه نوشته ظهیرالدین محمد بابر پادشاه

این نسخه حضور ر با بر نامه در دوره بریتانیا موجود است (بیوریچ، جلد ۲، ص ۲۰).
 ص ۲۷۶ - عرض مکرر - یکی از مشاغل دریاری که مسئول آن موظف بود عرایض
 مردم را به سمع منوگانه رساند و نیز مشورتی خود را در آن باب به پادشاه عرضه می داشت
 (هیئت مرکزی دولت معمول، ص ۳۲۵).

ص ۲۸۱ - ام لصبیان، به ماد مبهله رسکون موده ع نام مادر دیری که اطفال
 را آسیب رساند و نزد علما نوعی از صرع است که به اطفال عارض می شود. رازی گفته
 رسهار به ترویج نگردي شادان باشد عربی مابه راحت به حبان
 در صاحب هرید چو شد هلت تست دشوار بود علاج ام لصبیان
 (آندراج)

ص ۲۸۲ - شاهزاده اورنگ زیب پسر سوم شاه جهان که بعد از رسیدن کرد پسر
 خود بر تخت سلطنت جلوس کرد (وفات ۱۱۱۸ هـ ق).

ص ۲۹۸ - بر م بستبازی: بر م = مجلس، جشن، بهجت = بهار، باری، باغ = حشی
 که در فصل بهار در هوای آزاد می گرفتند تقریباً مانند گاردن پارتنی امروز.
 ص ۳۰۵ - کرکراتان = کرک برای، در منون صفوی دیده می شود به معنای فراهم
 کنندگان و حامل، باظریں خرید، پیشگاران، ممبرسکی در حواشی مودمد خود بر تذکره
 انسوک مرفد پس کلمه را کرک برای دانسته ر ترکیب کرک به معنای ضرور و مورد احتیاج
 با کلمه براق یعنی تهیه اسباب کار (حاشیه ص ۱۷۸ تذکره اسلوک).
 ص ۳۱۳ - اکبرنامه نوشته شیخ ابوالفضل وزیر کبر شاه وقایع تاریخ از آدم تا
 پیدم.

دفتر اول - مشتمل است بر سه قسمت: قسمت اول در تاریخ سلسله شهبریان،
 قسمت دوم در تاریخ کشور گشائی تیمور - تا پدر بهر، قسمت سوم از بابر تا مرگ همایون،
 و شاهزادگی اکبر شاه.

دفتر دوم - از سال ۹۶۳ هـ، تا ۹۸۵ هـ، دوره سلطنت اکبر شاه.
 دفتر سوم مشتمل است بر وقایع و حوادث دوره اکبری از اواسط سال هفدهم
 (۹۸۵ هـ) تا سال ۱۰۱۵ هـ (۱۶۰۵ هـ).

ص ۳۲۳ - بهنداسی معور دربار جهانگیر که با خان عالم به ایران رفته و شبیه شاه
 میانس و درباریان را خوب کشیده و آورد.

ص ۳۲۴ - بابا طالب صفاهاسی یکی از مشهورترین شعرای اصفهان بود از ایران
 به هندوستان آمد و تقریباً سی سال در دربار پادشاهان کشمیر مشغول سرودن شعر بود
 ولی وی در آخر عمر خود در دربار جهانگیر رسید و شهرت شایانی پیدا کرد. وی در
 آخر عهد جهانگیر شاه وفات یافت.

ص ۳۲۸ - راج ترنگ، ترجمه شاه محمد شاه آزادی از ساسگریت، شیخ ابوالفضل
 درباره این می نویسد، "که به حکم حضرت عرشی آشیانی از ریان هندی به فارسی ترجمه

سده است."

ص ۳۲۸ ویرناک - ویر - بید و ناگ چشمه را گویند ، یعنی چشمه بید .
 ص ۳۴۵ - لاله جوقاشی - ار ، فام لاله است که رنگش سیاه می باشد .
 ص ۳۴۲ - میرا حیدر (میرزا حیدر دوغیت کاشغری پسر خاله بهر شاه و مولف تاریخ رشیدی)

ص ۳۴۲ - ریشی - در حقیقت درست سگریتر گهی است و به معنای امر دنا رکه لند سیا و شغور به خدا می باشد ، اما این کسان چون اسلام بدیدوند خود را ریشی خواندند

ص ۳۵۵ - ایلاقی موسی مرک - این محل را امروزه بوش میدان می گویند
 ص ۳۷۶ - بهات لبعش - دو صورت ملکی به همت اورنگ موسوم است - هفت اورنگ کهن یا دب اصغر یا بهات اسعش صغری ، هفت اورنگ مهین یا دب اکبر یا بهات لبعش کبری - ماده هفت اورنگ به صورت اخیر طلاق شود و آن به شکل خروس است و از کواکب او بیست و هفت در داخل صورت و هشت در حوالی باسد و چهار از آن حمله را که بر شکل مربع مستطیل و روشن هشت یا سه ستاره که بر دلب اند بهات لبعش کبری خوانند و بهات اسعش صغری برابر اوست از جهت مخالف (حلیل هفت پیگر ، نظامی ، ص ۱۵۲)
 ص ۳۷۶ - نظام الملک : مرد مرعصی نظام شاه ثانی است که از ۱۶۵۳ تا ۱۶۶۵ میلادی در دکن حکومت داشت مرکز دولت او دولت آباد واقع در نزدیکی کهرکی (اورنگ آباد فعلی) -

ص ۳۸۸ - مهدیو یکی ررب انوعبی همدون
 ص ۳۸۹ - سیاسی موسی ر طبقه مرعصی که عهد می کنند که در سده عمر حرف برسد کسی که از دب وارسته باشد .

ص ۳۹۵ - فرمان جهانگیر شاه به شاه جهان مطابق قبیل نامه جهانگیری بین احکام از طرف نور جهان صادر گردیده بود به طرف جهانگیر شاه (مهر برج ، ج ۲ ، ص ۲۲۸)
 ص ۳۹۷ - به طریق آبا و اجداد عظام حبس مکان - چون همایون به شاه طهماسب قول داده بود که بعد از فتح هندوستان نیمی قندهار را به ایران پس خواهد داد اکبر شاه هر بر سر قول پدر ایستاد لیکن این امر هیچ گاه به عمل نپیوست .

ص ۴۱۴ - عبدالله خان فیروز خیمک - حواجه عبدالله نام - ر اولاد حواجه عهید استه ناصرالدین احمر راست (قدس سره) - و خود هر زاده خود حه حسن نقشبندی او آخر عهد عمرش آشپاسی (اکبر شاه) از ولایت به هندوستان آمده روزی چند با شیرخو حه در دکن بسر برد و هر جا کاری و ترددی پیش آمد حوهر شمشیر رسی و راد مردی نمایان ساخت از سپس در لاهور به شاهزاده سلطان سیم پیوسته د حل اعدیهها گردیده به حسن خدمت ترقی کرد در عهد شاه جهان هم خدمت نمایان انجام داد او در سال ۱۵۵۹ وفات یافت (مآثر الامراء ، ج ۲ ، ص ۷۷۹ - ۷۷۷)

ص ۴۲۷ - مشعل بر استعمال او - نا اینجا نوشته همتدخان بود که بعد از صحیح

جهانگیر درین وقایع نامه ثبت افتاد.

بعد رهن یعنی از صفحه ۴۲۶ تا ۵۹۶ از نسخه چ شماره ۲۸۸۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران استنساخ شده است.

مجموعه ۴۳۸ - بعد از نقل نوشته جهانگیر و معتمد خان نگارنده تسمه جهانگیری محمد هادی این چنین می نویسد:

"نا ایضا تالیف عریف حضرت حجت مکانی جهانگیر پادشاه است دیگر آنچه تا آخر به قید تحریر درآید رقم بطور محمد هادی از چند نسخه معسر جمع نموده جهت تکمیل کتاب بر آن مسواد گردانیده است"

✓ پی ۴۴۱ - محمد هادی مولف تسمه جهانگیرنامه در زمان محمد شاه بهمنی (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ هـ) میر محمد هادی حوادث آخرین چهار سال دوره جهانگیری (۱۵۳۳ - ۱۵۳۷) و شرح احوال شهرادگی جهانگیر شاه را با استفاده از اقبال نامه جهانگیری تألیف معتمد خان و مآثر جهانگیری تألیف کامکار حسینی اضافه نموده و جهانگیرنامه تالیف جهانگیر شاه را کامل ساخته است.

امام با سر و جان است در اقبال نامه جهانگیری معتمد خان جواب ابراهیم خان این چنین آمده است

"ابراهیم خان معروض داشت که با بندگان حضرت این ملک را به بیرعلام خود سپرده اند بر من است و من ملک تا جان دارم می کوسم و خوبیهایی عمر گذشته معصوم که از حیات مستعار محلول انکسب چه مانده بجز این آرزویی و آرمایی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم و در ره وفا جان نثار شده به سعادت شهادت حیات جاوید یابم (اقبال نامه جهانگیری، پی ۲۱۱)

✓ پی ۵۵۴ - عبدالرحیم خانخانان سپهسالار، وی پسر بیرام خان خانخانان و انالیق و سپهسالار جهانگیر شاه بود یکی از پررگترین اسرای دربار جهانگیر و پشیمان ادب و فرهنگ بود، وی خود هم شعر می گفت و از شعر سریرسی می کرد و خوانیر و صلابه می داد و از اشعار آنها استفاده هم می کرد و تا رفته رفته شماری مانند عرفی و نظیری و دیگران در دربار وی پیوستند و شهرت شایانی پیدا کردند وی در سال ۱۰۳۶ هـ. ق. یعنی یک سال قبل از وفات جهانگیر شاه وفات یافت (برای اطلاعات بیشتر رک جهانگیرنامه و مآثر الامراء و مآثر رحیمی).

واژه‌های سانسکریت و هندی

۲

آشرم، آشرم : خانقاه، موناخا، هندو

لف

اجمبی : ششاحت

اچار، توشی (آچار)

اربا : ده میلیون

اشکی، خونکن، میوه

اسبه (به فتح ثالث و خفای ها) : میوه‌ایست

معروف در هندوستان

اندرا : فیل، یکی از ربا السوم هندوان،

خدای جنگ

اسباس، نوعی میوه

ب

باجره : از اقسام حیوانات ربر

باد و جگری : باد تند

باری : باغ

بان پرست، جنگل پرست

باس : شی

باسیا : طایفه خواربار و سبزی فروش

بادلی، چاه

باوی سر، باوی دیو

بخت، جیت، فیل، برنده بخت

بھی دسمی : از روزه‌های مقرر هندوان

بدر : رگ، سپهر

برچه (برجهه) : نهر، کوچک برچه بردار

برسات : فصل باران

برگی، برگیاں : یکی از قبایل جنوب هند

برهم، برهمان (به فتح اول و ثانی و میم

بروری قلمرن) : بت پرست و ربا پرست.

حکما و دانشمندان

برهم، چارچ : مشغول به کتاب الهی

بریی، ماهی، نوعی ماهی فرد اعلی

بست، فصل بهار از هرور دین تا حرداد

بهاره : عله فروشان

بسمی بدن : فیل، ست الست

بگی، بگی، بهنگ، برگ شاه‌دانه

بن مانس : قهوه، بوزینه (بن : جنگل

«نوس آدم، آدم جنگلی)

بوکره، بوکره، بوکرا، بوکری : گوسفند،

گوسفند ماده

بهاپوره، بهوپره : مگس بزرگ غسل

بهه : برنج پخته، دم کشیده

پوش: گل در زبان محلی، در سانسکریت
در حسی از اقسام توت
پهاد: تور بزرگ
پهر: (به فتح اول) یک حصه از چهار
حصه روز و چهار حصه شب باشد،
چه شبانروزی را بهشت حصه کرده
مریک را پهر گویند و این در هندوستان
بیشتر مصطلح است
پهولیکار: (در زبان کشمیری سولسو) نام
پرده‌ای
پهول کنار: عسجر، شمشیر کوچک
پهوسجی: بار و بند

ت

تال: تالاب، پرکه
تانگ (دانگ): چهار مانده
تولکی: دوستی و سیم
توله: تولچه، دوستی و سیم (برهان)
تیکه (تیکه دادن، قشقه: علامت کرد
روی پشاسی، علامت ولیعهدی
برد راحه‌ها، پسر تیکه یعنی ولیعهد
تسکن: نوعی آب
تیکه (به فتح اول و تات و سکون ثانی)
مقداری ر در وپول باشد به اصطلاح
هرجایی (برهان)
تیهانه، تیهاسجیت: قسمه کوچک، مرکز یک
ساحیه یا حوره
تیلکول: لاله بنگاله در زبان فارسی

ج

جاکیر: زمین یا ده بطور انعام گارستانی
که از طرف دولت داده می‌شد

بهدر: مبارک
بیل سواری: ارابه کوچک که به کمک دو گاو
کشیده می‌شود
بیمن: رگ، پرهمن
بیهوگیالان: گروه مردم گهگران گجرات،
کرد
بید: کتاب مقدس هندوان
بیدانت: علم تصوف هندوان
بیگره: در زبان اهل گجرات بیروت برگشته
را گویند
بیگبه: اندازه کرفس زمینی، مقیاس زمینی

پ

پالکی: دو صندوق چوبی رویار که به دو
پهلوی اسب یا قاطر می‌بندند و دو
سفر مسافر در آن می‌نشیند و سیر
صندوق چوبی در بسته یا پورندار
که مردم بر دوش می‌برند (عمید)
پاندان: جای گذاشتن پا، برگ نیل
که در هندوستان و پاکستان مردم
برای ذائقه دهان با آهک و غیره
می‌خورند که دهان را سرخ می‌کند
پاو: یک چهارم (۱/۴)
سیم پاو: نصف یک چهارم (۱/۸)
پایان گهات: پایان گوشت، پایان دره
پهپا، خوشخوان، بریده ای از فاسم و غ
پتا: نام فرقه‌ای از هندوان
پردله: سیر
پرگند: زمینی را گویند که از آن مال و
خراج بگیرند

پریم: شال کشمیری
پمدت: پدنتان، دانشمند، دانشمندان

جاگیر، جاگیردار، دار، جاگیر
 حالامکھی، جوالامکھی، کوه آتش بنار
 حاله، برورن لاله چیری باشد که ۱ جوب
 و علف سر هم بندد و جمد مسک
 بر باد برآں حب کند و برآں
 ششسه از آب هاء عمیق بگذرد
 در درقولی گویند (برهان)
 حاب، حبی، پرده

جتاحوت، فیل، روشنائی، رو (جنا
 براق، جوب روشنائی)
 حنک حوت، فیل، سور صام، حنک، دسپا،
 عالم، حوت، روشنائی

جندره، جندهر، ر، صام، سلحه، رگ
 حلیقات

جنگر، پشه
 حوار، رو، از اقسام حبوبات
 حوسکیان، مسلمان (جمع حوتک، جوتش
 و جوسن به معنی مسلمان و احترامش است)

حورکردن، خود در آتش سوزاندن
 حهروکه، بانکن
 حهروکه درس، دیداری از حهروکه یعنی
 دیداری از بانکن
 حبله، لجنزار
 حی سگه، فیل، فالح شیر (حی، فتح،
 سگه، شیر)

چ

چرن، سگه من، ۱ روپیه

چک، چاپه کشمیری
 چکاره، به زبان فارسی سعیده
 چکان، حصه کشمیر

چکر، پرده

چکوره، اقسام سبزی و اسم غلبه میا سبب آن
 چوکی: محافظت
 چوکندار، پاسان، نگهبان
 چنپه (چمپا): برورن تسپا، نام کلی است
 رد سبزه به ریش سبب در هندوستان
 بسیار است و بعضی گویند هندی
 است و آن را رای چمپا هم خوانند
 (برهان)

چیمه، پور

خ

خچر، خاطر

د

داک، چوکی: پست خانه قرار پست یا
 قاصد که گاه سواره و گاه پیاده نامه
 یا چیز دیگر از حایی به جای دیگر
 می‌رساند: چهار

دام: سکه کوچک، یک چهارم روپیه
 درپت (دهرپت) از اقسام آهنگ هندی
 درحی سال، مهر
 دسپره، از روزهای مقرر هندوای
 دبدل، بانلای، آبگند
 دبه رک: و لگد راه (دله، و لگد،
 راک، دربارد، راه)

دلپهره، نوعی شراب که از برنج درست
 می‌کردند

دودهارا، آهر

دهک: اسم پرند

دهکدهکی: لعل، نوعی گردن بند

دیره: خانه، چادر

دیوانی، یکی از اعیاد هندوان

دیونگ: جانور شیر مگرری

دیوهره : بتخانه

د

راجپوت : پسر راجه ، شاهپور

راتپور : یکی از قبایل راجپوت

راجپوتانی : زن راجپوت

راج : ترکیب ک تصنیفات

راگنی : دیو ، روح حبیب

راگینی : یکی از اعیاد هندی که به مساحت

خواهر بر مع برادر رخ می‌بیند و

آن را به عنوان نشانه حفاظت

خویش از طرف برادر تلقی می‌کند

راون : سر : سردار دیوان ، پادشاه سیلان

که با رام چند خدای هندوان جنگ

کرده

رای پیل : از اقسام گل

رای رانی : نفر اول در دربارخانه که بر

دین (حاکم) پادشاهی نظارت

می‌کند

رشته مرغی : کالسه یا آرایه‌های مرغی

رشن گج : اسم قیل ، قیل قیمتی (رس

سنگ قیمتی ، گج ، مین)

رمجیب : قیل ، قانع جنگ (رن جنگ ،

جهت ، فتح)

رن بادل : اسم قیل ، بر عریده

رن رات : اسم قیل ، جنگجو

رن مین : اسم قیل ، صف شکن

روپ رتن : اسم قیل ، بسیار زیبا (روپ :

زیبائی ، رس : جوهر)

روپ سدر : اسم قیل : زیب

روپیه : واحد پول هندوستان و پاکستان

روم رتن : چهری که هر تار موی او آراسته

با خواهر و برادرید باشد .

روهو (روهو) : نوعی ماهی

ریشی : اینها مسلمان بودند و پیروان بها

رین الدین رینی

ر

ر به : پل چوبی

س

سارنی : ساس از عام کلک

ساهوکار : ناخر

سرب ناسی : نازک گل

سربنگ مار دیو (سر : دیو ، ناز مار)

سفیده : برکوهی

سل ، یوب : مرغ زرین (ساکس لاهور سل

یا ش گویند ، گشیریان بوت)

مثل طاووس است

سوتلو (بهول بکار) : پرده ای در کشمیر

سرسی : تسبیح کوچک

سحر آب

سنسکرت : سانسکریت

سنکرات : استعمال خورشید یا یکی از

سیارگان از برجی به برج دیگر

سام یکی از اعیاد هندوان (بلات)

سگرم : تنگ ، جنگ ،

سنگهاس : تحت شیرشان ، بخشی که

پهانی بصورت شهر درست شده

باشد

سنگهاری : سکی که فلزات ، طلا می‌سازد

سیاسی : تاریک دنیا ، بهمنی که در

درجه چهارم (آشرم) ریاضت و

سلوک باشد

سپاسی موسی : رک ، تعقیفات

سوی کینه : مور زرین

کھجری ، ماخود از ہندی ۔ خوراکی کہ از
برنج و ماش و روغن ماسد دہیخت
درست می کنند و روی آن کنک
می ریزند (برہان)

کجواہہ طایفہ ای راجپوتان
کندی (کندی) قوج اہلی کشمیر
کرسہل : نام فرقہ ای از ہندو
گروہ : ۱۰ میلیون

کروری (سہ جی)

کروہ : (بہ صم اول و تاسی بہ و و محبوب)
لنت و سہ بگ غرسخ را گویند و آن
سہ ہر رگز است و بعضی گویند
چہار ہزار رگز و بہ از ہر سہست و
آبرا بہ عربی کراخ حوسد (برہان)

کرک اسگون

کلال (گلار) : شراب فروش

کلالخانہ شرابخانہ

کلاوس : سریشہ ، طبعہ حواسنگا ،

خسیاگر دریاری

کمودنی : گل ، نیو فر آبی

کنول : گل ، یک نوع میلوفر آبی

کنول صحرائی : گل ، گل سینوری کہ در

صحرا و زمین می روید

کوبوال : (بروزن لوت مال) نگہدارندہ

قنہ و شہر باشد و او را سرہگہم

می گویند و بعضی گویند این لعت

ہندی است و مارسیان استعمال

کرده اند چہ کوت بہ ہندی قلعہ

است (برہان)

کوبہ ، میوہ ایست کوچکتر از نارنج

کوبنہ : از اقسام نارنج

کوبل : از عالم زاغ ، بلبل ہند

کپار : کسی کہ پانکی (حجلہ) را بر دوش

موند : از اقسام مرغابی

سپس کرت : ساسکریت

سہمی : سکہ زر مسکوک

سیر : مقبوس وزن معادل ۱۶ مثقال یا ۷۵

گرم ایران کہ ۴۰ سیر یک من است ،

مقیاس وزن ہندوستان معادل ۲

پوند

سیوتی : گل ، از اقسام گل سہد خوشبو

ش

شاہ بہائی شاہ برادر (بہائی برادر)

شن (شل) : اسم پرندہ ای در پنجاب و

کشمیر

شودر طایفہ چہارم ہندوان

شورات یکی از امیاد ہندوان کہ بہ خدای

شیو اختصاص دارد

ص

صورت گج اسم میل

■

غرگی نارسیدہ

ف

فوج سنگار : اسم فیل (سنگار : رست)

ک

کاہ موج (موجی) : زہار برہمن کہ ارکا

بہ نام موج ساحہ می شود

کنارہ : بر روی حرارہ حربہ ایست کہ بیشتر

اہل ہند بر میان زنند و بہ کنار بہ

حدہا ہا ہم مشہور است (برہمن)

کتوری : کاسہ کوچک

گهرو پهل، رگ گهر پهل	می برد
ل	کپهو: نوعی از اسلحه دود ده
لجوری (لجوسی): شجر لجمیوان یا	کپته چهار: تمام فیلان
شمر بحیات	کپتری قوم: گروهی از راجپوتان هند
لدربوش: اسم گل (بویش در زبان کشمیری	کهرسی: نوعی از درخت و میوه آن
کی را گویند)	کیل: مور
لک: صد هزار	کیوره: از اقسام گل خوشبو
لنگور: از هائم میمون، دم دراز	گ
لوت مالان: رهن	گتری: کبک
لودلگر: نوعی آتشباری	گج: فیل
لهدره: ندیده، ر سرح خوراکی که ر	گج راج: فیل، شاه فیل (گج فیل، راج
ایرن و غیره درست می کنند	شاه)
م	گج رتن: مروارید عینی، رشب (گج فیل،
مالگذاری باج	رتن: مروارید)
مس شراب	گدل: پل
مگرج: سبک	گرو: استاد، مرشد
مگه: کشوری در شمال هند نزدیک کوه	گره: بنفش طول، یک شایرد هم درج
اراکان در داسه هیمال	گرهت: صاحب منزل
ملاح: کشی رن، ملوان	گل شهل کنول: از اقسام گل
م: مقدس ورن هند (نرییا ۸ کپنوگرم)	گهکر: قوم، جماعتی ر مردم گجرات
محبوبی ازابهای که بوسیله گاو کشیده	گلپای گر: ساج آبی
می شود	گلپری: سحاب
متسراج: اسم آهو	کن سدر: زیبایی فوج (کن: فوج، سدر
مسی بدن: هست المست	ریبانی)
موته رجه: (مونه چاک)	گوجرا: جماعتی از مردم گجرات،
موسری گل، گلی است بسیار خوشبو	ارکپران راجپوت
مپوپ (مپی پت): شاهی	کور گپتری: معبد جوگیان
ن	گوب: باهوی، نوعی اسب
نشانانی گلابی	گپات: گذر
نورس نام تصنیف موسیقی هندی	گپانی: دره
	کهر پهل: در شکه یک اسبه یا بیشتر
	گپری: ساعت برابر بیست و چهار دقیقه

سد در حدای پری (سد شادی، اندر،

بادشاه خدایان)

سوره: سوئی از کشتی

سوره جنگی: کشتی جنگی

جیم یا هوت کیود

سیلم فرنگ سرائش، یا هوت کیود صاحب فرنگ

سینه (سیله کاو): سوئی از آهو یا برگه‌هی

سیولا: راسو

و

و سروه‌ها یکی از خشکسای هند، کشمیر

■

هزار: گردن بند

هل سهر: درختی که از گردن یک شاخه

آن تمام قسمت‌های آن حرکت می‌کرد

مسیراح، اسم آهو

هویی: یکی از امید هندو

هون: سکه، سکه طلائی خوب هند بعد از

هش شیلیک

هیصه: سوهضم، سها

ی

یک انگی: شمشیر باری

بعضی از لغات ترکی و مغولی و اصطلاحات فارسی و ...



آلنما (آلتما) : شهر پادشاهان، ترک
که با مرکب سرخ به فرماها بخش
می‌کردند این فرامین را مخصوصاً
"پارلیخ آلنوز تنغا" می‌نامیدند

الف

ابامنجد : (بالفتح و فتح عین مبهمه و
سکون سون و فتح جیم) یعنی پسر را
ارجاء و در اصطلاح بحویان مصوب
به نوع خاص گویند

اچکهار : مردم باچی خانه یعنی حرم‌سرا
ایتنق : دو رنگ صوفی و اسب دو رنگ
خصوصاً که یکی سفید و دیگری سیاه
یا صندل باشد (معرب ابلنک)

احمه بودن : درختهای بسیار با هم
پیچیده بودن

احدی (احدیان) : مصداقاری باشد از انواع
مصداقاران و این از عهد اکبر شاه
اسب و ظاهراً به همین معنی در
ایران می‌بود در بهار محرم خوشه
که جماعتی از حدیثی تنها مصداق

درخت و سوار پیاده معینه سرکار
یا خود ندارند و گویند که احدی از
طرف پادشاه بری اجری حکمی بر
امرا مسلط نمی‌شود

ارغشنگ : به فتح اول و غرقایی و سکون
تای و شین قرش و کاف و صم تاء
نوعی از ناری باشد که دوشه‌گان
و دخیان کنند و آن چنان است که
بر سر دویا سنبند و کفهای دست
را بر سر زانوهای مالک و چهرها گویند
و همچنان شش بر سر پاها چسبند و
کفهای دستها را بر هم رند.

ارغلی (ارغلی) : ارغلی : قوچ وحشی
سبزی و آسای مرکزی. رقالی هم
آمده اسب

اسم اعظم : اسم بزرگ است از جمیع
اسماء حق تعالی بعضی در تعین
آن اختلاف بسیار دارند بعضی صد
و نود بعضی الحی لقبوم و غیره

الشمش : بالفتح و نای فوقانی سبز مفتوح و
کسریم و سکون شین معجمه به ترکی
به معنی قوچ پیشین و در لغات ترکی

ب

بارود: بر وزن و معنی باروت باشد که
داروی جنگ است و به لغت سرباسی
شوره را گویند که جزو اعظم باروت
باشد و آن را نمک چینی هم گویند
بارطوبیون: باز سفید

بارود: آنچه به بارومی بندند از ریختن
آلات و سنگهای قیستی و پارچه‌ای
که بر آن علامتی نقش شده باشد
یا دعاهایی که بر کاغذ پیوسته باشند
باشد قرقی، قوش، پرندۀ ای است
شکاری و زرد چشم کوچکتر از بار
بسیار چالاک و تیز پر، به عربی
باعق می‌گویند

بجشی سوخته، بجشی (کاتبین ترک) زرد
که برای هولان و ترکان به زبان و
خط ایهوری می‌نوشند

برکها برکه‌ها حوضچه‌ها
برسایان: قبیله‌ای از اعرابان که مردم
دارای بز بودند مانند قره قویونلو
و آن قویونلو در آذربایجان کد رای
گوسفندان سیاه و سفید بودند

سکاون بیگی: خوان سالار، داروچه مطبخ
وکسی که اطعمه را پیش از اعراسلاطین
فصل کند

بگنر: به فتح اول و ثانی (زرد، جامه جنگ
که از تکه های فولاد درست کنند
بلارک (بلارک) فولاد جوهردار، شمشیر
جوهردار

بندوق: تفنگ، امشش بندی که لغت عربی
است به معنی عبوله است و فارسی
در آن تصرف به اشباع واو به معنی
تنگ استعمال نموده است.

بوخته که الشمس به معنی فوجی که
میان هر اول و سردار باشد و در
ترکی به معنی عدد شصت میرآمده
انکا به ضم اول و سکون ثانی و کاف به ثانی
کشیده نمک بوم و زمین را گویند

اسگ به فتح اول بر وزن پلنگ، به معنی
پناه و دیواری باشد که بواسطه گرمش
قلعه و محاصره خود سرد و جمعی
را سبز گویند که مردم بیرون قلعه
حاجبا به جهت گرمش قلعه و مردم
و درون قلعه به واسطه محاصره قلعه
تعمین کنند و به ضم اول به زبان
ترکی سیره رار باشد

اوس: به فسمین و واو غیر ملفوظ و سین
معه ساکن در ترکی قوم و طایفه
را گویند و این مخفف اولوس است
انگلیزان (تکیران): انگلیسیها

اولجه (الجه): بالفتح به ترکی چینی و
ماروبندی که در ناحیه ملک بیگانه
گیرند

اولنگ: بانضم و واو مجهول و فتح لام و
سکون و یون به فتح و کاف فارسی
به معنی سبزه رار و مرمرار

اولنگ پورت چالاک: سیره رار

ابل به زبان ترکی به معنی دوست و موافق
و رام باشد که نصیحت و حشی است
در ترکی این به معنی دست مردم
ملت، گروه، سال، مطیع و تابع است
و ایلات جمع معنوی این کلمه است

ایلمار (سودن): تاخت، راه پیمائی
سریع، حرکت با سواران سبک
سلحه و تندرو

ایمان: قبیله و تبار (جمع آن ایمانات)

چون شاه جهانگیر بگیرد بدوق
از هیبت او لیره خند بر میوق
بدوق اندازی تنگ اندری، تیری از
تنگ انداختی
بدوقچیان، تنگچیان، تنگ داران
بندی خانه رندان

بگش، به فتح اول و کسر ثالث پروین
رجش نام ولایتی از ماوراءالنهر
وساکان آن ملک را نیز بگش گویند
پوره، شرابی که از برج یا اریز درست
کند در عربی پور، و پوره خوراکی
را می گویند که از شیر و شکو درست
کند و بگذارند سرد و محمد بود
بی دودی بی طبعی، بی تربیتی

پ

پالیز (قالیر)؛ بوستان، کشتزار، زمینی
که در آن خیار و انگور و غیره و
امثال آنها کاشته باشد. جالیز هم
گفته شده

پرده؛ به فتح پ و ج فارسی و سکون ها
پاره و ریزه
پشته؛ سیه زمین

پلارک (پلارک)؛ پروین تیارک حبسی از
فولاد جوهر دار باشد و شمشیر و
جوهر شمشیر را نیز گویند

پودنه؛ حلوان، نام جاسوری است

پولکدار دارای فلس

پولک، فلس ماهی باشد

پیشگاه لوازم آبدارخانه و سیاب سفر
پادشاهانه مثل حیمه و غیره که
خلوص فرساده شود

پیش طاق؛ صحن خانه و دروازه بلند
امرا و ملوک

پیش قراول، پیشرو لشکر، سربازی که
خلوت از سایر سربازان به سرزمین
دشمن برود

ت

تابیان؛ جمع تابین، در دست،
فرمانبردار، سربازی که درجه ندارد
ترخان، ترخانی؛ لقبی است که در قدیم
از طرف پادشاهان ترک به یکی از
رجال و سربازان داده می شده و او
را از ادای باج و خراج معاف می کرده
و اخباراتی به او می داده اند و
هر وقت می خواسته می توانسته
بی اجازه به حضور شاه برود و هر
بقمیری و گاهی که کند برآید
نکند

تود نمودن؛ حرکت نمودن، آمد و شد
کردن

تسبیح؛ سبحان الله گفتن، خدا را به
پاکی یاد کردن، سبایش کردن،
ذکر خدا و مساجات، در فارسی به
معنی سبحة هم می گویند و آن دانه
هزی به نخ کشیده است که هنگام
ذکر و تسبیح در دست می گیرند

تعلق آباد کرب دنیا

تندری (تومدنی) هر چه پورده ای است
وحشی و حلال گرسنه، برزگتر از مرغ
خاکی و درای گردن دراز و بال
های زرد رنگ و خالدار، به عربی
حباری می گویند و در فارسی امیر،

تودره و حرز و چرز و جود هم گفته
 شده، در برای گوشتش شکار می کنند
 تکه، بر سر، پیشرو گله
 یکده مار حواری یا حای نخه در و دو و معدونه
 پروزی کارزار، گاو کوهی باشد که
 آن را گزن خوانند، گویند مار را
 می گیرد و می خورد و بعضی گویند
 سومی از گوسفند کوهی است چون
 سوراخ مار را بیند بیسی و دهان
 خود بر آن نهید و دم در دند مار
 به مجرد شدن بوی نفس از
 بی سحاسی از سوراخ برآید و آن
 گوسفند او را می خورد، اگر پوست
 این گوسفند را بر در سوراخ کار
 بسوزانند همیشه بوی دود به مار
 برسد و پوریده شده از سوراخ برآید
 گویند گفته می این گوسفند را چار دهر
 سر

سعا، نشان، داغ، مهر، علامت، مهری
 که در قدیم به فرمانها می زدند،
 علامتی که روی چیری می زدند
 سواجی، سپهسالار، سردار، سواجین جمع
 سوره به ضم اول بر وزن غوره، به ترکی
 تاعده و قاسون و ظر و روش می باشد
 و نام شریعتی که چنگیزخان از خود
 وضع کرده بود.

سوره جهانگیری: نظام و نابون جهانگیری
 توره و قاسون چنگیزی نظام و قاسون چنگیز
 حاسی

سورک: ترکی است به معنای استظام و
 ترتیب لشکر و محس و دربار
 سوخ: پرچم و برق یا نشان دم اسب،
 جیری: اسب از عام غنم شکل پنجه

بر سر آن نصب کنند
 سوغی قوج و حشی
 سومور (تقور): به، بیهوده و بیسکونی
 که نزد پادشاهان می بردند و عدد
 به عدد معذب به شمار می رفت
 سول: جاگیر عدد معاش: (رج)، در
 اصلاح سلاطین هند پرگانی
 (جمع پرگنه به معنای بلوک، منطقه)
 که به سلاطین عاسی مقدرو شاهزاده
 های نامدار میخواند می گردید آن را
 سول گویند و آنچه به بیگم
 شاهزاده حاسما و ریان مخصص
 به این صیفه مرحمت می شود "برگ
 بهار" است و آنچه به مری عظم
 و مسجد رن گرام سخو، می سود
 نامش "جاگیر" است (مرات اصطلاح
 به نقل از جلد ۲، مطلع السعدین،
 حر: ۲، ص ۱۵۳۶)

ج

حرکه: صف و حده، دسه، گروه، عده ای
 از مردم که دور هم جمع شوند
 عده ای سپاهی یا شکارچی که در
 صحرا شکار را محاصره کنند جرگه
 هم گفته شده

حش، حوریاگویی، کباب (ارحشی و ضیاسی
 باشد که در خانه نو کنند)

حس شب برات: جشن شب یازدهم
 شبان ماه سلامی

جشن طوی: جشن هروسی

جل (سجگویی): به فتح اول و سگون ثانی
 نام پرده ای است به قدر کجشک
 و مانند پهل خوش آزار است، حنک

گویند ترکی است چداور جعدل،
جعدول هم آمده
چنگره و شیخ جنبو: شیخ ارشخشیدن و شیخیدن
لعزیدن، امتادن از جایی، شیخ حلو:
بعضی افتاد هوا هموار روده
چیره بر وزن چیره به هندی دستاری
که بر سر پیچند
چیره رددوری: دسار رددوری، دستاری
که از رخ طلائی دوخته شده یا روی
آن نقاشی شده
چیپی غطایی: چیپی، ظرفهایی که از
خاک مخصوص موسوم به کاتول
ساخته می شود چون این خاک آبند
در چین بدست آمده به این اسم
نامیده شد

بر وزن فلک تصعیر جل است و آن
مرغکی باشد کوچک و خوش خوان
حدوی: بافتح یا هم اول انعام یا هدیه
که از طرف پادشاهان یا بزرگان
به خاطر کار شایسته می گیرند،
حدو-جولدو
حواصه احرب لگام اسب گردن اسبی
که اسب سوار به نگام گیرده می دهد
جلودار سوکری که سواره یا پیاده حلو
اسب را بر خود حرکت کند پیشرو،
وجلوداران، سوارانی که حلو تر از
سواران دیگر به سوی مقصد حرکت
کنند (علا به)
جلوس: بر تخت نشستن، تاج گذاری
جبار: کشی بزرگ بهری
جیهه (جبهه): لباس جنگی

حضرت سیر عظم، آفتاب
حلال حواریان مردم طعمه پائین
جوینی خانه، زمین دوسی

چارمب ریمت یا طلا دوری (عرب در عربی
به معنی سوراخ میان چرخ و پاره
گرمیان پیراهن است و چارمب نوعی
ارحامه بوده که در قدیم پادشاهان
ایرین و سوار بر هند و ... می پوشیدند
چارمب لشی، دست دادن، برخورد کردن
یوچی یا فوج دیگر، چپلشی نیز
آمده است

خاروه، کشتی ران
خاصه: کتیرگی جهت تجمع، جرار ران
مندی، خاصان جمع
خاصگان بدها علامان
خاصه: ملکی که متعلق به دولت باشد،
خالصات جمع
عالمه شریفه، ملکی که متعلق به دولت
باشد
خودی کردن، تصرف کردن به تصرف
در آوردن
خرانه عامره: خوانه شاهی

چفائی (انوس) سم قسیم (ترک) نورانی
چلته، حیه ضخیم جنگی، یعنی داری
چهل به (چله، چهل به) دره سیم به
چپیلی یا سیم، را اقسام گل
چداول: به ضم واو گروهی و جماعتی
گویند که از بدن لشکر بواء روند و
فرود آیدند و راسته لشکر باشد

خطا برآه و خطرهائی، نوشته بریالده،
از بقاصای خود دست بردار شدن
عمول، گمام شدن، بی سر و صد شدن،
گمائی

خواجه، صاحب، بزرگ، آقا و سیر مردی
را هم گزیدند که خایه او را کشیده
باشد.

خواجه سرا، مرد خایه کشیده که در قدیم
در هر سرا و اندرون خانه بررگان و
پادشاهان خدمت می کرده
خون گرسها، و حبس

ن

د اسلمت، مرض رهبرش موی سر
دایره ها، اردوی سربازان، چادر سربازان
دیده و وسوسه، امسون و فریب
دم سیجده، پریده کوچکی است که رنگ
خاکسری و به انداره گنجشک بیستر
در کنار آب می نشیند و پشه و مگس
صید می کند. غالباً دم خود را
بکان می دهد. دم سیجده و سوبیچه
و سربچه هم گفته شده

دو پیازه، نوعی رمدا که پیاز ریاض دارد
دود می کتان گلدوری و ملینه کاری شده

ر

رصد (بجوم هند)، به چیری نظر دوختن
و مراقبت آن بودن، در حایب شنیدن
و چیری را زیر نظر قرار دادن و
حایب که ستاره شناسان برای خود
دوست می کنند و از آنها یا آلات
و ادوات مخصوص ستارگان را زیر
نظر قرار می دهند در درسی

رصدگاه و رصد خانه هم می گویند
رقص ارغشتک، رگ، ارغشتک
رنگ برکوهی، گاو دشتی در سانسگری
بکسج برکوهی است
رور شرف، روز نورد هم از حسن نوروز
ربواج، برورن و عسی ربوایی است که
رسمی می خوش بارک خود رو
باشد

س

ساجق، املا هدایائی که داماد به خانه
عروس فرستد. این کلمه به همین
صورت به همین معنی اکنون در
اصفهان معمول است
ساعت سحوی: ۲/۵ گهری و هر گهری
ساروی ۲۴ دقیقه می باشد
سالی، به هر بی کشتی و چهار (کشتی بزرگ)
آمده است و به عربی سفینه گویند
سردق، سرگاه پادشاهان را گویند و پرده
پندگی را سیر می گویند که به سرله
دیوری باشد که بر دور شعبه گاه
کشد

سرف گل (سرسوه)، گل گردل

سرکار بخش، حوره

سرکار خالصه شریعه، حوره دولتی

سنگ ماهی، به عربی حجرالجبون گویند

و آن را در سر ماهی می باند و آن

سفید و سحبت می باشد. خوردن آن

سنگ گرده را بریزند و در علم

بده (سحر، جادو) کار آید

سیاسی، عایدان و مرتاضان هند را

سرباسی می گویند و معنی سرب

ناسی نازک همه چیز و به کثرت

استعمال سیاسی شده
سوداگران، تاجران، بازرگانان
سوزن انداختن، ناحب و تار کردن

ش

ساسی، طایفه افغانان
شاگردپیشه، اهل کار خانه، امر و سلاطین
شاه آلو، گیلان

شب بخت؛ شب یازدهم شعبان ماه هجری
که مردم آن شب چراغان می‌کنند
شعرالحماء (شعرالحمیوان)، گماهی است
که از دست رسیدن مردم خودش
را جمع می‌کند یعنی بحالت می‌کند
در هندی لحوری گویند

شش پرچه، شش گوشه‌ای

شکره؛ به کمر اول و فتح ثانی و ثبات
پرنده‌ایست شکاری از حسن‌باشه
لیکن از او کوچکتر باشد

شکار؛ به ضم اول و قاف بر وزن گلزار
به معنی شکار است که جانور سیاه
چشم شبیه به چرخ باشد و سلاطین
شکار کنند، شکار شدن؛ مردن

شواری، جماعتی از افعاس
شوایب (جمع شایبه بوست شایب)؛ عیب،
شک و گمان، آلودگی.
شوربای بومان، شوربای غلیظ

ص

صاحب حالت؛ ولی‌الله برری

صاحبقرن؛ امیر تیمور، کسی که در وقت
انقراض نطفه یا هنگام تولد او در
بعضی سیارات مانند رحل و مشتری
قران باشد و لقب بعضی از پادشاهان
ایران و توری و هندوستان است

صاحب خانه، مسراج
صحن ساس و صم، قفس و رکاب پادشاهان
که برای مردم حص و عدم مخصوص
باشد

صوبه؛ مصک و کشور و ولایت
صوبه دار، حاکم، فرماندار
صوبداری (صوبنداری) فرمانداری،
حکومت

ط

طرسی، رگ، جل
طریق شدن؛ بازاحت شدن
طسو، بداره، پیغام
طوبار، اسم، دفتر، مکتوب، دراز در
فارسی تومار نیز گفته شده

طوی؛ حش
طویغان، سفید رنگ
طویحون؛ سفید رنگ

ع

عربیت، نوعی رماهی
علم خلع بدن، علمی که بوسیله^۲ بروح
را از جسم بیرون می‌کشد
عبویه، بحاج، حقوق دین
عور، اهل حرم
عیاد باله، پده بدن به خدا
عین‌الهره لعل، مثل چشم گربه

غ

غریچه، یکی از تبدیل بدخشان
غورخانه، بنگاه خیریه
عنویه، چوب، ساچمه
عوغائی؛ اسم پرندهای

ب

هندی حل گوا (پس کو) می گویند
 قشده، ساسی که هندوان روی پیشانی
 می کشند و مقدس می دانند.
 قطاس: حیوان دریاائی بزرگ مانند بال
 و دعبین و اماں آب
 صید: معداری زمین که برای یک سال
 کافی باشد
 قنق: ماخود از ترکی، رشوه، هوشی که
 مامور دولت از کسی در ~~بستان~~ ~~بستان~~ ~~بستان~~
 دادن کاری بگیرد
 فور: ماخود از ترکی صید، سلاح
 فوربیک: قورچی، رئیس راندخانه
 قورخانه: کارخانه سفید ساری
 قول (قول): وسط لشکر در میدان جنگ

ک

کافز: قوم: مردم کافرستان (در پاکستان
 عربی)
 کحک: چوب سرکشی را گویند که بد
 کوس و نظاره بوازید
 کرپی: حبله، سیل
 کرکر صفا: خانه پشم اوی
 کلاسنون: سج طلائی که برای گشودن و
 کارهای روزیفت بکار می برند
 کول و گریوه (کنس دره سگ
 کورش (کورش): ماخود از ترکی پرمهرود
 آوردن در برابر پادشاهان و بررکان
 کوشه: کنسکای، تلاش
 کوک، کوک: برادر همشیر
 کوکپی: از اقسام آتش بازی که در میدان
 جنگ بکار می برند
 کوکبه: دسته ای سواران، در ماری به
 معنی فرو شکوه سیر می گویند

کسها پس بسیار خوب است الا ملا
 و گریه به
 کسرت و آشوب: سی نظم و منته که به علت
 نبودن یک حکومت مرکزی به وجود
 می آید
 کدویان: سوزان، غلامان، خدمتکاران،
 با خلوص
 کراوردی: پرمهر و ایردی
 کرجی شال: فرجی، خرقة، جامه فرد، مانند
 که روی جامه های دیگر برش کنند
 کرمیان: قبیله ای از اصفهان
 کفوری: چوبی
 کلوب: محوطی که ر اسب و سگ
 درست می کنند.

و

ویجاو: به کسر اول نام دشمنی و صحرائی
 است از سرکشان، وظایفه ای از
 سرکان همان نواحی را قبیله ای گویند
 قبل داشتن: محاصره کردن، جلوگیری
 کردن
 قچقار: قوچ کوهی، اصل وی فتحکار است
 (کاشغری)
 قراقلماق: یکی از قبایل ترک
 قراقرورخ: نوعی آهوی سیاه رنگ
 قراول: نگهبان، ماخود از ترکی سربازی
 که در جایی برای کشیک و نگهبانی
 گذاشته شود
 مره قورورخ: آهوی با قوچ دارای دم سیاه
 در هندی چکاره می گویند.
 قسقدع: پرده آبی در زبان ترکی
 قاع و راع آب هم می گویند در

کولی طبعان کور طبعان ، ساده لوحان
کوت : از اجسام است
کهنر و زله زاک : جماعتی مرومایه و ولگرد

گ

گریوه های دشوار دره سنگ و دشوار

ل

لاذله : مریز

لعماسی (لفاسی) یکی قبایل افغانستان

م

مبارک شمه : پسا به اتفاق خوب پندرسه
را مبارک شمه می گفتند

محاسن کخدا نور : حش های عروسی
محمودی : سکه ای در جنوب هندوستان
مشک : هر وزن تفنگ نوعی از هند باشد
که آن را به هندی کلار و کرا و گویند
حور : مرغی

معبد خوگیان عبادتگاه مرتاضان
معصومه : محلی از مسعد که خاص حبیبه

یا امام می ساختند که در حال نماز
گذارش بایستد وار دسترس بد
خو هان دور باشد

مکیفات (جمع مکیف) : آنچه که کیفیت
و حاشی بدهد بیاورد یعنی شرب و غیره
مگه : قبیله ای در نزدیکی کوه دیمالیا
مورچلها ، مورچاب : گودالی را گویند که
بفحیت گرمتن قلعه در اطراف آن
کند

میرمدل : رئیس دادگاه ، مدبر امور عدلیه

ن

نجمد : اشکن را در بدخشن نجمد یا
حمد می گویند

نفس : صمیم
نورکج : نورمیل
نول : گرد کرد دهان به معنی مقدار مرغ

ی

یاض : نگین کاغ ، گارد پادشاهی

فہرست اسماء رجال

۲

آقاملا۔ برادر آصف خان و سورجیان ۲۴	آتش خان۔ الش خان ۲۰۷
آقا محمد زمان ۴۶۹	آدم بارہہ : وید سند قاسم بارہہ
آقا محمد حسین برادر خواجہ جہاں ۱۷۶	آدم خان۔ پسر سبطین رین العادین
آسہ خان ۲ ۱۰۱۸۸	(کشمیر) ۱۷۷، ۵۶
الف	آدم خان ہشتی ۲۲۶
ابراہیم، سلطان ۳	آدم سٹائی (شاعر)
ابراہیم، حسین بخشی دکن ۲۷۸	آرام بیگم (بہو) دغیر اکبر شاہ ۲۲
ابراہیم حسین، میرزا ۲۴	آصف خان برادر ارادت خان ۶۷
ابراہیم حسین خوش خبر خان ۷۱۹	آصف خان میرزا جعفر بیگ ۲۵۵
ابراہیم خان بخشی درخانہ ۱۴۷-۸	آصف خان۔ برادر ابوالقاسم ۸۴، ۲۸، ۱۵
ابراہیم خان فتح جنگ ۱۷۹	آصف خان پسر اعصاب الدولہ ۳۲۸
ابراہیم حسین کاسری ۳۶، ۲۱۹، ۲۵۸	آصف خان۔ پسر میرزا حاسی
ابراہیم خان کاکر، دلاور خان ۱۲	آما افضل صاحب خان ۱۹۲
ابراہیم عادل شاہ (مادہ شاہ بیجاپوری) ۱۳۰	آقابیک، سعید بر ۳۶۹
ابراہیم کشور خان پسر قطب الدین خان ۸۳	آغای آغاها (آقایان) ۳۱۹
کوکبہ ۸۳	آغا سہروری ۴۶۳
	آقا محمد ایلمچی ایرانی ۲۸۱

۴۴۵، ۶۰	احمد بیگ گابلی	۵۱۰۳۳۰۲	ابرهیم بودی بود سنگدرلو دی
۶۱	احمد خان برادر مصرخان	۳۳۸	ابرهیم ماکری
۱۸۴	احمد قاسم کوک		ابوبسی اورنگ بهادر خان حاکم قندهار
۲۶	اختیارالملک، سردار کجرات	۱۸۰۱۶	
۴۰۳	اخیارخان		ابوالحسن، اعتقاد خان، آصف خان
۲۹۷	اعلاهی خان	۱۱۵	پسر اعتمادالدوله
۶۷	ارادت خان، برادر آصف خان		ابوالحسن منصور، مادر الواسی، پسر آقارضا
۳۰۷	ارادی خان میر سامان	۴۶۳	هروی
۴۲	اروجن پیشوای سیکها	۶۰	ابوالحسن، میر بخشی
۱۱۶	ارسلانی، ار ابوی عبدالحمید خان	۷۹	ابوالحسن شهاب خانی
۶۸	ارسلانی، حاکم قلعه گاه مرو	۴۶	ابوالحسن دیوان داسا
۳۲۳	استاد بهراد	۸۲	ابوالفتح گیلانی، حکیم
۳۷۴	استاد دود	۱۳۰ ۱۰۳	ابوالفتح دگنی
۱۷۳	استاد شاه قلی شوچی، ددی	۱۵	ابوالفضل، شیخ
۳۸۸	استاد عبدالحی	۸۲، ۶۱	ابوالقاسم برادر آصف خان
۲۱۵	استاد محمد سائی، سارنده	۲۹۵	ابوالقاسم گیلانی
۳۱۸	استاد منصور نقاش مادر العسری	۳۹، ۱۸	ابوالقاسم سکی، سکی
۲۲۶	استاد پسر سید حاجی	۱۵۱	ابوالقاسم، حکیم
۴۰۸	استاد خان هموری	۹۲	ابوالوف، خواجه
۳۸۲	استاد خان میرا محمد		بوسید، میرزا، میرزا اعتماد لدوله
۷۴۶	استاد یار	۳۱۲	بو طالب پسر آصف خان
۹۴	اسکندریان	۱۲	ابهی رام، پسر اکیبی راج
۳۶۹	اسکندر ارمی		ابهی کمار، راجه پسر راجه شریک کمار
۵۱۲	اسکندر دونائی	۳۳۵	ابیه حک (ابیه چک)
۹۳	اسکندر مشین (میشین) (مشی)	۳۹۵	بناله دگنی
۱۳۶	اسلام النعم عرب	۸۱۳	احمد د امان
	اسلام خان (شیخ علاء الدین) چش	۲۳۴	احسن الله پسر خواجه ابوالحسن
۱۳۹	شیخ سلیم		احمد بیگ برادرزاده ابراهیم خان فتح
۸۴	اسلام خان برادر قاسم خان	۹۰	حک
۷۶	اسماعیل میرزا پسر شاه طهماسب	۴۷، ۳۹	احمد بیگ خان

۲۲۲، ۱۶۲	امیر اللہ پیر کوکھ ہمت خان	۲۱۱	اصالب خان پسر خان جہاں
۲۲۲	امام ابواللہ سمیع الدین	۴۶۵، ۱۳۴، ۶۵	اعتبار خان، مسار خان
۵۰۳	امام جعفر صادق علیہ السلام		اعتقاد خان، ابوالحسن پسر اعتماد الدولہ
۲۲۸	امام رضا علیہ السلام	۱۱۵	
۳۷۵	امام قلی خان والی توران	۱۲۸، ۱۳۱	اعتقاد خان آصف خان
امام قلی خان برادرزادہ ولی خان حاکم		۲۱	اعتقاد الدولہ
۷۳	ماوراء النہر		اعتقاد الدولہ پسر الملک، عمایت خان ۱۵
۴۲۴	امام وردی قراول باغی	۳۵۸	اعتقاد الدولہ الخاقانی
۲۳۵	امام وردی قریباش	۲۲۴، ۱۸۳	اعتقاد خان گجراتی
۲۳۵	امام وردی	۲۶۸	اعتقاد رای
امیر اللہ خاں برادر خان پسر مہابت خان		۴۱۲، ۱۷۲، ۹۸	افتخار خان
۴۰۹، ۲۸۱، ۱۲۴		۱۵۵	افضل خان، شکرانہ
۱۶۸	امیرت خان	۳۲	افضل خان
۳۱۵	امیرت خان	۴۲۲	افضل الدین خاقانی، عامر
۱۶۲	امیرنگ، رانا	۹۵	افضل خان دیوان
۴۶۴	امیر اللہ پسر خاں خاں		افضل خان، شیخ عبدالرحمن پسر شیخ
۳۲۱	امیر بخش پسر شاہ جہاں	۱۵	ابوالفضل
۱۲ - ۱۱	امیر الامیر شریف خان	۲۲۳	امیر شامی
۳۷۵	امیرنگ برادر فاضل خان	۱۸۲	امیر آفریدی
۴	امیر تیمور گورکان	۸۲	امیر حاجی ماوراء النہری
۹۷	امیر خسرو دہلوی	۲۹۵	اکبر شاہ پسر جہانگیر شاہ
۲۴۸	امیر سید عاشق	۳۲۹	اکبر قلی پسر خلخال خان گنہگز
۴۶۵، ۹	امیر الدین	۲۹۲	اکرام خان ولد اسلام خان
۲۵۵	امیر قاضی باغی، میر محمد	۱۷	اکبر راج پسر بہگوانداس
۲۳	امیر، میرید ارجمند	۴۲۵	اکبر راج راتھور
۲۸۱	امیر خان پسر شہباز خان	۱۶۹، ۸۲	امیر خان قیام خان
۶۶، ۴۲	امیر خان کشمیری	۲۲۲، ۱۸۲	اللہ داد، قیام رشید خان
۹۱	امیرا، خواجہ عبدالحمید	۳۲۵، ۱۶۸	اللہ داد پسر خلخالہ امیر
۱۵۶	انوپ ری، امیرای سبکدیس	۲۳۲	اللہ داد کوکھ
۳۱۱، ۱۵۸	انوپری، شاعر		اللہ وردی، ویردی (ویردی) برادر امام
۱۵۶	انوپری سبکدیس، انوپ ری	۲۳۵	ویردی
۲۲۷، ۴۲۵	اودی رام دکنی	۴۱۲	اللہ یار برادر مروت خان

۱۳

۵۱۲	۱۲	و دیگہ، رانا	۱۲	بایرید بخاری سید حاکم بہکر
۶۴	۲۸۲	اورنگ ربیب پسر شاہ جہاں	۶۴	بایرید سنگلی
۴۹۶	۱۲۵	اویسی سوہجی	۴۹۶	بایسنقر، پسر داسیان
۱۷۷	۳۱	اھمد خان کوتوال	۱۷۷	بجلی
۱۲		امیر، میرزا (شاہسوار خان) پسر عبدالرحیم	۱۲	بجی رام، پسر اکھی راج
۸۲	۱۱۳، ۱۵۳، ۱۲	خانخانیان	۸۲	بخت النساء، بیگم عہہ جنہاگیر شاہ
۱۵۴	۸۲	ایلدرم بایرید، حاکم روم (ترکستان)	۱۵۴	بھمرخان کلاوت
۲۹۵		بابا (جنہاگیر)	۲۹۵	بدائع خان (ایراس)
۶۹	۲۱	بابا حسن ابدل	۶۹	بدن بخش زمیندار کر خاک سدہ
۱۳	۲۲	بابا ہرم	۵۵	بدوشاہ (گلان)
۲۵۴	۱۴۳	بابا خواجہ	۶۹	بدیع الزماں
	۲۲۴	بابا فحاسی، شاعر		برخوردار، پسر عبدالرحمن موہید بیگ
۳۲۳	۲۵۴	بابا میر، داماد لشکر خان	۲۵۴	برق، بدار خان بہا الدین
۳۱۲	۸۵۴	بابو ظہیر الدین محمد		برکہ رای بادی فروش
۲۲۹، ۲۵	۲	بابو خان اعلیٰ	۳۲۳	بشداس، مصور
۷۷	۲۱۳	بابو جیو گاشہ	۳۱۲	بکر ماجیت، بہکملہ (ماتہ پور)
۸۸	۱۷۷	بابو رای کا پتہ		بکر ماجیت رای، پسر داس
۴۸۷	۲۲	بابوی سنگلی	۲۲۹، ۲۵	بلال خان
	۱۷	بارکی، سردار فرمیان	۷۷	بلد اختر (دختر خسرو)
۵۰۹	۱۱۳	باری، چند قاتوں گوی	۸۸	بلد خان
۱۷۳	۹۲	بار بہادر، ملتان	۴۸۷	بلوچ خان
۱۵۶	۲۶	بار بہادر لالہ بیگ ولد نظام کتابدر		بلوچ خان
۲۲۹	۲۸، ۱۳	اکبر شاہ	۵۰۹	بھارسی
۴۷	۳۸۵	باسوی، زمیندار تلوارہ	۱۷۳	بھوسی
۱۸۴	۴۰۱	باقرخان، فوجدار صوبہ ملتان	۱۵۶	بہادر حاکم رادہ کھرات
	۴۰۵، ۱۶	باقی خان	۲۲۹	بہادر پسر شاہرح (دھمپور)
۱۲۷	۳۳	باگہ پسر رانا امر سنگ	۴۷	بہادر اورنگ
	۱۲۵	بالجیو		بہادر بارہہ برادر سیف خان بارہہ
۹۲، ۸۴، ۸۳	۲۰۱	بالجو قلیج (ماسو)		بہادر خان، اوزبک برادر عبداللہ خان
۲۸	۴۲۸	بال چند پٹا		اووبک
۱۷	۲۵۶	باہوی، زمیندار ہونتان		بہادر ولد سلطان احمد

۲۳۲	بہادر گجراتی ، سلطان	بی بدل خان سعیدای ررگرباسی (۲۷۵
۱۴۵	بہادر ملک	بی دولت (شاہ جہاں) ۴۳۷
۴۴۷، ۱۲	بہار باجو بیگم دختر جهاگیر	بہرم خان ۲۳۰، ۱۳
۲۷۵	بہار سنگہ	بہرم بیگ (ایلچی در گلکنده) ۲۱۲
۲۵۱	بہار ولد فرسی خان	بہرم خان غاں دوران ۴۵۷
۱۵	بہارامل ، راجہ	بیژن خویش پایندہ خان ۳۵۵
۱۲۱، ۱۳۵۶	بہارب بندیلہ میرہ رامچند بندینہ	بیژن پسر ناد علی میداسی ۳۱۵
۴۶	بہاری پدر زن پرویز	بیگہ بیگم مادر کلان اکبر شاہ ۶۲
۳۲	بہاری چند رای	پ
۱۸۶	بہاری داس (واقعہ سوہی)	پادشاہ بابو ۳۴۷
۶۵	بہاری داس بخشی	پایندہ خان
۲۵۴	بہاؤ الدین برق انداز بہلولان	پایندہ خان مہرل ۸۲
۸۵، ۱۲	بہار سنگہ راجہ	پر تاب ۲۲۵
۱۶۷	بہبود علام شاہ عباس	پرشی چند پسر رای موہر ۳۲۶
۲۲۶	بہرام پسر جهاگیر قلی خان	پرشی راج ۲۷۵
۵۶	بہرام خان پسر سلطان رین انعام دین پسر پرورش خان	پرورش خان ۲۵۷
۹۱	بہرام میرزا ، پسر شاہ اسماعیل صفوی	پرور پسر جهاگیر شاہ ۳۰
۲۶۵	بہرام ٹاپک	پری بیگ فرسندہ شاہ ایران ۳۱۸
۱۹۷	بہروز پسر مہابت خان	پھونن میرہ شیخ ابوالفضل ۳۱۱، ۹۵
۲۱۵	بہروز منصور ایران	پنحو زمین دار خاندیس
۲۳۲، ۲۵	بہگن ، بہگین	پورن خاتم کار ۳۱۳
۲۳۱، ۲۱۲	بہلول خان مہاتہ پسر بہمد خان	پور نمل توہور ۳۱۶
۳۶۶	بہلول رای	پہلوان بابا ۱۱۵
۲۱۲	بہلیم خان نوکر عادل خان بیجاپوری	پہلوان بہاؤ الدین برق انداز ۲۵۴
۸۵	بہوج ہادا	پیر بایزید (پیر روشان) ۱۶۴
۲۳۲، ۲۲۲	بہوج پسر راجہ بکر ماجیت	پیر تاریکی (پیر بایزید) ۱۴۲
۴۷۵	بہیم رائہ پور	پیرخان صلابت خان پسر دولت خان لودی
۲۲۸	بہیم پسر راجا امر سنگہ	۵۱
۲۱	بی بی دولت شاد زن اکبر شاہ	پیر روشان ، پیر بایزید ۱۴۲
۶۲	بی بی مہرو	پیشرو خان ، مہتر سعادت ۸۵، ۱۳۵
		بیم بہادر اوزبک ۳۵
		بہاری ، شاہ مراد پسر اکبر شاہ ۲۵۰

ت			
ناہوت ، خواجہ	۶۸	جادوؤں راہی	۱۷۷
ناتارخان ہگاول بیگی	۱۸۰ ، ۲۱۶	جالی ہوس (سکیم)	۷۱
ناچ خان ، تاش بیگ قورچی	۱۸	جام ، زسیدار	۲۵۲
ناح خان حاکم تہنہ	۱۵۱	جامی ، بولاما عبدالرحمن	
ناچ خان (سریاسی) - ترغالی	۲۴۱	جاسبارخان ، ہاشم بیگ غوسی	۱۴۷
تاش بیگ خان	۱۸	جاسار بیگ صبیہ خانخان	۴۶۸
تاش بیگ قورچی تاج خان	۱۸	جاسبارخان	۲۲۷
تاسہیں کلاوت	۲۲۵	جان بشارخان	۵۱۲
تاجارت خان محمد حسین سوداگر بلخ	۲۵۶	جاسی بیگ	
تختہ بیگ ، سردارخان	۱۸ ، ۴۲	جتمل ، سردار قوم در قلعہ چتور	۲۷
تختہ بیگ کابلی	۱۸	جذروبہ آشرم	۲۰۲
تغماقی خان	۸۶	جسا ، رہیدر سورتنہ	۲۵۳
تربیت خان (ملارم)	[۱۳۴]	جعفر بیگ اکبری (آصف خان)	۲۵۰
تردی بیگ خان	۲۴	جعفر	۷۲۷
تردی خان دیوانہ	۲۵	جگت سنگ برادر سورج مل	۲۹۸
ترسون بہادر	۲۹۷	جگت سنگ پسر راجہ ماسکے	۸۳
ترسون بہادر جادوؤں	۷۳۹	جگن سنگ ود کنور کرر	۱۶۸ ، ۲۹۷
ترکان خان	۴۳۵	جگت گائین	۱۲
تقی بخشی ، محمد	۱۴۷	جگمال	۳۰۳
تقی (نوکر غرم)	۲۸۸	جگمن ، راجہ	۸۹
نودرمل ، راجہ	۲۲۹	جلال پسر قدم	۱۸۲
توبک بیگ خان	۳۷۰	جلال یارہہ پسر سید محمود ہارہہ	۱۸ ، ۱۹
تہمت بیگ ، پسر تاجیم کوکے	۳۲۶	جلال ولد دلاورخان	۲۳۴
سہورخان	۲۱۲	جلال الدین محمد کبیر	۸ ، ۲
تہیاں مصر	۹۲	جلال الدین محمود	۸۱
تشریف خان ، سورلہ کوکیراتی	۳۴۵	جلال الدین مظفر اردستانی	۷۱
تیک چند راجہ کماون	۱۲۹	جلال خان گہکر	۷۵
تیراند رخاں	۸۰۲	جلالہ پیرسارہکی (جلال افغان)	۱۶۸
توبک بیگ	۳۷۰	جمال ولد دلاورخان	۳۳۲
		جمال الدین حسینی انجو ، میر	
		جمال خان افغان	
ج		جمال خان قزول	۸۱۰
حدود راہی	۳۸۳	جمال الدین کوتول لاہور	۷۸

۵۶	کشمیر	۵۵۱	حمید خان غلام حبیبی
۲۸	حاجی کوکہ	۲۵	جہیل بیگ
۲۵۵	حاجی رفیق ملک انتجار اہری	۲	حاجی آشپزی ہمایوں پادشاہ
۱۵۳	حاجی میرگ	۴۵۴	خواہرخان خواجہ سرا
۳۶۴	حاجی معصتا	۳۷۴	جونک رای، معصم
۳۱۵	حافظ حسن ملارم خان عالم	۲۵	سوگ راج
۱۸۰	حافظ سادعی گویہ	۱۷۲	جوہرہت
	حاکم بیگ، حاکم خان	۱۲	جہاندار، سلطان، پسر جہانگیر شاہ
۹۸	حبیب پسر سررار خان	۲	جہانگیر
۹۸	حبیب اللہ	۵۱، ۲	جہانگیر شاہ
۴۱	حبش خان		جہان آرا بیگم، دختر شاہ جہان
۴۶۸	حسینی بیگ بوش بیگ بوش	۲۲۷	جہانگیر علی بیگ برکات
۲۱۲	حسن بیگ فرسندہ اہری	۸۲، ۳۹، ۳۸	جہانگیر علی خان، لالہ بیگ
۳۶۲، ۳۲	حسن بیگ خان بدخشی		سپہدہ برادر بیچ خان
۲۹۰	حسن خان قوشچی شاہ جہان	۲۵	جہانگیر لکھ واندہ میرر غریب کوکہ
۱۴۱	حسینی ترکمان	۲۵۷	جی سنگ دیو
۳۵۸	حسن علی خان	۲۲۵	جی سنگ پسر راجہ مہاسنگ
۶۹۰	حسن (پسر میرزا شہرخ)		ج
۳۳۴	حسن ولد دلاور خان		جکان
۲۳۱	حسن میاں	۵۶	چندر سین
۱۲۵	حسین بیاورنگ	۲۲۴، ۱۶۲	چنگیز خان
۳۸	حسین بیگ یکی از ہمارا خان خسرو	۵۲	چس قلیح خان
۳۹	حسین بیگ دیوان	۶۴	چہو بیرو شہادت خان
۶۹۰	حسین (پسر شہرخ)	۳۸۸	ج
۲۱۱	حسین بیگ دیوان بنگالہ		حاجم، شاہسوار خان پسر باہوی سنگی
۵۱	حسین بیگ ایلچی ایران	۲۳۴	حاجی بلوچ، بلوچ خان
۴۱	حسین خان حاکم ہرات	۹۱	حاجی بی اورنگ
۸۴	حسین خان بکریہ	۹۰	حاجی بیگ اورنگ
۳۶۰	حسین بایک	۳۷۶	حاجی بیگ ایلچی ایران
۳۶۲	حسینی علی خان جہان (اکبری)		حاجی خان پسر سلطان دین العابدین حاکم
۳۲۴	حسینی پسر قوام		
	حمید خان حبیبی		

ج

۱۶۸	حضرت خواجه بزرگوار (اجمیر)
۴۱	حضرت عرش آسمانی (اکبر شاه)
۱۱۵	حضرت عیسی (ع)
۲۲	حضرت فردوس مگاسی (بابر شاه)
۸۴	حضرت موبع رباعی مادر اکبر شاه
۲۷	حضرت مریم چکانی مادر جهانگیر شاه
۳	حضرت شیخ نظام الدین اولیا
۲۲	حضرت جنت آسمانی (عمایوسف شاه)
۹۲، ۵۱	حکیم ابوالفتح گیلانی
۱۵۱	حکیم ابوالقاسم پسر حکیم الملک
۲۷۶	حکیم خوشحال
۲۷۹	حکیم الملک
۲۸۰	حکیم رکن
	حکیم روح الله
۳۱۲	حکیم سائی علیه الرحمه
۱۵۱، ۸۹	حکیم صدرا مسیح الزمان
۱۵۲	حکیم عبدالشکور
۲۸۲، ۲۰	حکیم علی رباعی دای
۸۱	حکیم علی گیلانی
۲۲	حکیم فتح الله
۱۰۸	حکیم محمد گمراتی
۴۶، ۲۲	حکیم مظفر
۳۹۱	حکیم موسی شیرازی
	حکیم میرزا محمد
	حکیم نورالدین تهرانی
۷۱	حکیم سید علی (مادهنی)
	حکیم همام یوزدر حکیم ابوالفتح گیلانی
۲۷۶، ۱۷۵، ۵۹	
۱۰۷	حیات خان بخشی
۴۸۰	حیات خان ولد سردار خان
۳۹۲	حیدر بیگ میر باغی فرساده ایران
۳۹۶	حیدر تنک (چهار تنه)
	جناب اعظم میرزا مریر گوگلش ۸۲، ۳۵
۱۴۸	
۱۲	خان بیگ، وزیر الملکی
۷۲	خان جهان
۲۳۲	خان جهان وزیر هوشگ
۵۱۲	خان جهان بخشی
۷۲	خان جهان لودی صلابت خان
۱۶۹	خان جهان ولد سهرخان
۷۲	خان دوران شاه بیگ
۲۶۶، ۲۰۹	خبراد خان
۷۲	خاش بیگم
	خان عالم میرزا بر خوردار پسر عبدالرحمن
۱۲۱	دولدی
	خان قلی خان اورنگ
۴۸۷، ۲۰۳، ۱۱۵	عبدسعال
۴۲، ۱۲	عزم شاه جهان
۸۹	عزم، کامل خان پسر خان اعظم ۱۴
۱۰۷	
۳۰، ۸	عسرو پسر جهانگیر شاه
۱۲۶	عسرو، پادشاه ساسانی
	عسروی اورنگ عسرو بر قچی ماورا السهری
۱۳۰، ۱۱۸	
۱۳۶	عسرو بیگ (مکر میرزا خان)
۳۷۹، ۴۵	قشربخان خاندینی
۴۰۳	خلیل بیگ دوانقذر
۳۲۳	خلیل میرزا شاهرخی ضرور براسی
۲۷۶	خسرو خان برادر مید لله خان ۹۳
۱۷۲	خواجهکی تمام عربی
۲۰۳، ۲۲۴	خواجهکی طاهر
۸	خواجهکی فتح الله
۱۱۴، ۱۳۰	خواجهکی محمد حسینی

خواجہ شمس الدین خویشتی	۱۶۸	خواجہ حکیم حیدری محمد	۱۶۳
خواجہ شمس الدین خواجی	۲۹۱، ۵۹	خواجہ ابراہیم حسین	۲۹۲
خواجہ عاقل خان یحییٰ لشکر قندھار	۱۶۹	خواجہ باقی	۳۹۷
خواجہ عبدالرحیم پسر خواجہ کلان		خواجہ بزرگوار	۲۰
جوبھاری	۲۵۲	خواجہ ابوالحسن	۲۶، ۲۷
خواجہ عبدالصمد تہریں قلم	۱۰	خواجہ میر غوردار پسر خواجہ عمر نقشبندی	۴۸۲، ۴۴۸
خواجہ عبدالکریم سوداگر ایران	۱۷۶	خواجہ بزرگوار دکنیا احرار	۱۸
خواجہ عبداللہ	۱۶	خواجہ بزرگوار معین الدین جسی	۱۶۹
خواجہ عبداللہ خان		خواجہ بہا الملک	۴۵۸
خواجہ عبداللطیف	۱۶۴	خواجہ بیگ	۲۲۳
خواجہ عبدالعزیز	۱۷۶، ۱۳۷	خواجہ بیگ میرزا	۱۳۰
خواجہ عبداللہ نقشبندی	۱۶	خواجہ بیگ میرزا صفوی	۱۰۲
خواجہ عبداللطیف فوش بیگی	۲۸۶	خواجہ ثابت (پقوت)	۶۸
خواجہ علی بیگ میرزا	۲۲۳	خواجہ تقی معتقد خان	
خواجہ عمر نقشبندی	۲۸۵	خیرابشیر	
خواجہ قاسم قسح خان، مرض مکرر	۱۹۳	خواجہ جہاں (دوست محمد خان)	۱۲۱
خواجہ قاسم (برادر خواجہ عبدالعزیز	۴۱۰		۹۴
نقشبندیہ)	۱۳۷	خواجہ جوبیار	۵۳
خواجہ قطب الدین اویسی	۴۴۴	خواجہ حافظ شیرازی	۲۱۷، ۱۲۲
خواجہ کلان جوبھاری	۲۵۲	خواجہ حسن پسر خواجہ کلان جوبھاری	
خواجہ محمد شریف تہریں	۲۵		۳۵۲
خواجہ محسن	۳۱۰، ۱۱	خواجہ حسن یدر خواجہ معین الدین چشتی	
خواجہ معین الدین چشتی	۱۲۲، ۲۰، ۴۴۴		۴۴۴
خواجہ منکی	۳۶۷	خواجہ حسن نقشبندی	۴۴۴
خواجہ میرزا سلطان خواجہ	۲۲۱	خواجہ حسین پسر خواجہ معین الدین	
خواجہ نصیر	۳۷۵	چشتی	۹۵
خواجہ نور الدین محمد	۱۳۲	خواجہ حسین شروی	۲۳۳
خواجہ ویسی کروری	۳۲۱، ۷۱	خواجہ جان محمد	۲۰۲، ۳
خواجہ ہاشم دہمدی ماوراءالنہر	۱۷۲	خواجہ خان محمود درویش	۳۰۴
خواجہ یادگار	۴۶۸، ۹۴	خواجہ خضر خان	۲۰۵، ۳۹
خواجہ یادگار علی سردار خان برادر		خواجہ رہن آندین نقشبندی	۱۶۴
عبداللہ خان	۱۳۵	خواجہ دوست محمد	

خواجہ یاقوت	۶۸۰	دوست بیگ ولد تولک	۲۰۵، ۲۷۵
خواص خان افغان	۱۸۶، ۵۴، ۱۴۲	دوست محمد	۱۷
خواندگار (حاکم روم ترکستان)	۸۲	دوست محمد بگول	۳۱
خوب اند ربارخان پسر شہارخان	۱۸۴	دولت، رئیس دہ چکری	۶۳
کنبو	۱۱۶	دولت خان لودی پسر عمرخان لودی	۵۱
خورداد	۳۷	دولت خان موجد دارالہ آباد	۱۴۴
خوش خبرخان، ابراہیم حسن		دولتخان خواجہ سرا	۲۳
خوش خبرخان شمس توشکوی		دولت خان	۲۴
د		دیاسخان، قاسم علی	۲۱
داراب پسر عبدالرحیم خانخانان	۱۲۶، ۱۳	دیاست خان عرض مکرر	۱۸۷، ۱۴۸
دارا شکوہ پسر شاہ جہان	۱۶۵	دینی چند گوالیاری	۳۴۶
دانش	۱۲۷	ذ	
دانیال پسر اکبر شاہ	۲۵۳	دوالفقار بیگ	۱۲۶
داود گراسی	۱۱۸	دوالفقار خان ترکمان موکر شاہ جہان	
داور بخش پسر خسرو	۳۹۶	دولقدر پسر سکندر ارمی	۲۶۸
دربار خان	۲۱۵	دوالفقار خان محمد بیگ	۱۵۶
درجن سال	۱۷۹	دونفرین پسر سکندر ارمی	۲۶۹
درگاہی کشتی گیر	۱۸۶	دی السورس حصرت عثمان بن عثمان	
درگا	۳۸۸	ریس خان	۲۵۲
دریا افغان موکر خرم	۳۹۴، ۲۶۲	د	
دریائی روہیہ افغان	۵۱۲	راجسگہ گجہواہ، راجہ	۸۹
دگنی پسر میرا دستم	۳۷۵	راجو، مرید ارجن	۲۳
دلاور		راجہ ابھی کمار	۲۳۷
دلاورخان افغان	۲۵، ۲۹، ۱۸	راجہ اودر	۱۲۲
دلاورخان خانخانان پسر دولتخان لودی	۵۱	راجہ اودی سنگہ	۱۶۲، ۱۶۵
دلاورخان، ابراہیم خان کاکر	۱۷	راجہ باسو، رمین دار لاهور	۱۴۲، ۵۱، ۲۹
دلاورخان، غوری عمید شاہ غوری	۲۴۲	راجہ بکر ماچیت (قبل از اسلام)	۲۰۲
دلپس سنگہ پسر رایسگہ	۴۹، ۴۵، ۱۲۴	راجہ بکر ماچیت سیرداس رای رایان	۱۴
دلیرخان بارہہ پسر سید عبد لرحاب	۲۹۷	راجہ بہارت	۴۵۵
بارہہ	۲۹۸	راجہ بہار مل (بہار مل)	۱۵
دلیرخان خاکیردر		راجہ بہار بندیلہ	۴۵۳

۱۳۹	راجہ مکی جت راجہ کمار	۱۴	راجہ بھاوسکھ
۱۷۱، ۱۰	راجہ مان		راجہ بھرجو، بھرجی، رمیدار بگلانہ
۳۱، ۱۰	راجہ مان سنگھ	۲۲۵، ۲۶	
۱۲	راجہ موہ	۲۲۵	راجہ بھرجیو پرتاب
۲۴۷	راجہ مہندرہ	۲۳۲، ۲۶، ۲۵	راجہ بھکوان داس
	راجہ برسکدیو	۲۱۶	راجہ بھیم برابن
۲۶۲	راجہ بٹبہ	۲۳۷	راجہ ترپیک کھوار
راجہ علی خان برادر محمد خان فاروقی ۴۶		۱۲۴	راجہ بودرمل
راجہ علی خان ہاکم ثبت		۱۹۹	راجہ حاب
۲۶	راجہ داس کچھواہ	۲۳۶	راجہ جھوال
۲۶۹	راجہ پسر سدگنور	۱۳۷	راجہ جگس
۴۸	رام چند، حدی ہندوان	۴۳، ۱۱	راجہ جگاسہ پسر راجہ بہارام
۵۱، ۴۸	راجہ سدیلہ		راجہ جوک راج پسر مہاراجہ نرسکھ دیو
۱۷	راجہ داس راجپوت	۲۵۶	
۱۳	رام داس کچھواہ	۳۱	راجہ جی سنگھ بھیرہ راجہ مان سنگھ
۸۹	رام داس ولد راج سنگھ	۲۴۷	راجہ خورده
۴۷۹	رام راجہ	۴۷۵	راجہ دریاخان
۱۶۲، ۱۵۵، ۱۳۲	راما مرنگ	۳۴	راجہ دھیر دھر
۱۶۲، ۶۵	راما اودی سنگھ	۸۹	راجہ راج سنگھ کچھواہ
۱۶۲	راما پرتاب سنگھ	۸۹	راجہ رام داس
۳۵	راما شہاہ مدل	۳۶۴	راجہ روپ چند گوالہاری
۲	راما سامگا	۳۵۳، ۱۶۸	راجہ روزامروں
۱۱	راما شکر ولد اودی سنگھ	۱۷۱، ۲	راجہ سارنگ دیو
۱۶۵	راوت شکر	۴۴۸	راجہ سنگرام
	راورن	۱۲۱، ۸۵	راجہ سورج سنگھ راتھور
۱۷۱	راو سورج سنگھ	۲۲۲	راجہ سورج مل ولد راجہ ہاسو
۵۸	راول		راجہ شہام سنگھ
۱۶۲	راول اودی سنگھ، رمیدار ہاسو لہ	۱۲۸	راجہ کشداس مشرف فیلعانہ
	راول بھیم پواندر کلان کلیان جیسیمیری		راجہ کلیان پسر لال گوہی رمیدار
۱۸۵			اندر
۲۱۶	راول سمرسی پسر راول اودی سنگھ	۱۵۹	راجہ گنیش
۱۸۵	راول کلیان جیسیمیری	۲۲۹	راجہ کلیان مل
۶۵	رای اودی سنگھ	۲۵۶	راجہ گردھر

۳۵۳	رای بنوای داس	رستم اعلیٰ برادر جلال خان اعلیٰ ۳۵۲
	رای بہارہ	رستم بہادر ۲۱۲
۲۳۵	رای بہاری داس	رستم خان نوکر شاہ جہان
۲۹۰	رای بہوج	رستم خان (اکبری)
	رای پتھورا	رستم خان بدخشی
۲۲۶	رای پرتھی چند	رستم زمان شجاع خان ۱۲۲
۹۵	رای جی سنگہ	رشید خان اسلم داد خان اعلیٰ ۲۲۹
۱۷۸	رای چند	رما بہادر، خدمت پرست خان ۴۸۵
۷۷	رای درگاداس	رما جہری بخشی بہاب ۱۷۱
۳۵	رای دلپ	رضوی خان ۲۳۶
۲۶	رای دای سنگہ پسر زای گلپان مل	رعایت پسر پیشرو خان ۸۶
۲۲۵	رای دایان سدر داس میر سامان	رفیع سلطان بہکم رن اکبر شاہ ۲۹۸
۱۲	رای دایان سدر داس بکر ماحیت	ربا رخان، خوب للہ ۱۸۴
۲۵۶، ۲۸۱	رایسال درباری	روپ خواص، خواص خاں ۱۲۷، ۱۴۲
۲۹۵	رای سرجن ہادا	روپ گرن خالوی رانا امر سنگہ ۱۵۵
۲۲۹	رای سنگہ بہرتیہ	روح اللہ برادر ہدائی خان ۲۴۱
۱۷۱	رای سورج سنگہ	رودر بہت اجارچ ۳۷۲
۲۵	رای سنی بہنی	روزا ترون پسر راحہ سنگرام (سہار) ۱۶۸
۱۵۴	رای گلہ	۳۰۳
۱۹۱	رای کور، دیوان گجرات	روش آوا بہکم دختر شاہ جہان ۲۲۲
۳۵۵	رای کور چند مستوی	رومی خان بقیہ، میر آتش ٹوپخاہ ۴۶۳
۲۲۹	ری گہن سور، دیوان	رنیس چکری (درست) ۶۲
۱۶۲	رای جال دیو	
۲۴۴	رایمان (خدا شہ)	
۲۵۳	رای مانی داس، مشرف مہلخانہ	راہد نوکر شاہ جہان ۲۵۵
۱۲۶	رای مکند بدوریہ، رای مکند بہدوریہ	راہد خان پسر صادق خان ۲۸، ۱۱
۱۴۶	رای سکت بہدوریہ	راہد خان ۴۳۷
۱۳۱، ۶۵	رای موہر	راہد خان پسر شجاع خان ۲۳۱
۲۷۹	رین بہوج شاہ	ربود سخان میر نوروک ۳۱۵
۸۵	رنن رای	رکریا اجرار، خواجہ بزرگوار ۱۸
۱۴۶، ۴۵۶	رحمن داد پسر خاندان	رلیخا ۹۶
۱۲۶	رراق پودی اوریک	رمانہ بیگم مہا سخان پسر غفور بیگ کابلہ ۱۲
۱۲۶	رراق پودی اوریک	روز آور خان ۱۶۲

۲۱۳	سکندر جوهری	۳۴۸	ربیع العابدین بخشی احدیان
۲	سکندر بودی	۵۵	ربیع العابدین، سلطان (بدوشا)
	سکندر معین، سکندر مشیر، حاکم‌نادر	۴۰۲	ربیع خان
۵۳	جهانگیر آباد	۲۶، ۱۲	ربیع خان کوکه (کوکلش)
	سکندر دومان	۳۲۲	ربیع بیک اندیش ایران
	سلام انله عرب برادر شاه مبارک عرب		سی
۱۸۲، ۹۰	درغولی		سادات خان
۲۳۹	سلطان احمد گمراتی	۳۰۷	سارنگدیز، راجه
	سلطان المشایخ نظام الدین	۴۰۴، ۹۵	سالم
۲۳۲	سلطان بهادر گمراتی	۲۸	سامی
۳۰	سلطان پرویز	۱۹۶	سبحان علی قراول سرخاچ جمال بلوچ
۳۲۸	سلطان حسنی		سبحان علی ترک
	سلطان حسین میرزا باغری والی خراسان	۲۵	سپیدار خان
۹۱، ۳۲		۵۰۴	سربراه خان
۳۲۹	سلطان حسین رمیدار پکی	۲۴۵	سر بلند خان بیلول خان مساه
۱۹۳، ۱۵۵	سلطان خرم	۲۳۱	سر بلند رای - رن هادان، رام راج
۳۰	سلطان خسرو	۴۷۹	سردار خان حاکم قندهار
۲۲۱	سلطان حوچه	۵۱، ۴۸	سردار خان (خواجہ بادار) برادر عبدالله
۱۵۹	سلطان نورالدین پسر شاه پرویز		خان
۵۵	سلطان زین العابدین بدوشاه	۱۲۵	سردار خان جاگیردار
۳۲۸	سلطان سکندر کشمیری	۴۷۸	سرمه راجا، سردار خان، برادر عبدالله
	سلطان سحر سخونی		خان
	سلطان سلیم	۱۳۶	سرمه راجا، سیر، صاحب بیک
۷۷	سلطان شه، عباسی از هر هیاں خسرو	۲۳۵	سعادت الله
۲۸۹	سلطان علاء الدین خنجی	۲۹۰	سعد الله پسر سعد خان
۲۰۸، ۲۰۱	سلطان غیاث الدین خنجی	۱۰۴، ۴۳	سعد الله مورث خان
۲۳۲	سلطان فیروز پادشاه	۱۱۳	سعدی، شاعر
۳۵۹	سلطان فیروز (حاکم راجور کشمیر)	۱۸۳	سعدی ای گیلانی گرباشی بی‌بدل خان
۳۲۴	سلطان قراء		
	سلطان محمد پسر سلطان فیروز شاه	۳۷۰، ۱۵۳	سعد خان، صاحب، صوبه صاحب
	سلطان محمد خراسانی	۳۷	سکندر ابراهیم
	سلطان نصر الدین	۵۱	

۲۲	سید بہادر خان	سلطان محمد غلی (مختار محمود غلی)
۲۲۰	سید بہوہ بخاری	۲۶۸
۲۷۷	سید حمفر	۲۴۱
۳۸	سید حلال	۲۴۲، ۲۵۱
۲۳۸	سید حلال پسر سید محمد	۶۸
	سید جمال وند سید محمد بہیرہ شاہ عالم	۳۲۸
۲۷۳	بخاری	سلطان مرد بخش
۲۲۶	سید حاجی	سلطان مسعود بن سلطان محمود غروی
۳۱۰	سید حسن ایلچی شاہ عباس	۲۴۱
۲۱۲	سید دسرخان بارہہ	۲۵۸
۴۱۲	سید سیدو	۲۵۸
۹۷	سید شاہ (سیدی شہاد)	سلیم خان (سوری) پسر دسرخان سوری
	سید شاہ محمد	۵۷، ۵۲
۲۸۸	سید صفی بارہہ	۲۵
۷۱۹	سید صلابت خان	۹۳، ۷۵
۳۷۰	سید فام برادر ہزیرخان	سلیمہ سلطان بیگم دختر گلرخ بیگم
۲۱۷	سید عبداللہ بارہہ سیف خان	۱۳۲
۴۶۳	سید عبدالسلام بارہہ	۳۱۷
	سید عبدالوہاب بارہہ سید دلہرخان	۳۶۳
۲۹۷	بارہہ	سردار س، میرساخان ای راہر
۲۱۳، ۱۸۶	سید عبدالنوارت	۴۸
۳۷۰	سید عبدالسہادی برادر سید ہزیرخان	۲۵۶، ۲۷
۱۸۰	سید علی برادر زادہ سید عبدالوارث	۲۵۷
۱۵۲	سید علی بارہہ	سہل دیو، حاکم رانیہیں و چندیری
	سید علی ہمدی	سوپہہ کرن، جالوی رانا امر سنگہ
۴۱۵	سید غلام محمد	سورج سنگہ ولد راجہ رای سنگہ
۱۸۳	سید فام وند سید لاد بارہہ	۱۷۱، ۸۰
۲۱۷، ۲۵۲	سید کاسو پرورش خان	۳۸۶
	سید کبیر بارہہ	۲۷
۱۷۰	سید کبیر مرستادہ عادل خان	سہراب بیگ ترکمان
۴۸	سید کماں	سہراب خان پسر میرزا رسم
۲۵۱	سید کماں بخاری	سید آدم بارہہ ولد سید فام بارہہ
۱۸۲	سید لاد بارہہ	۳۵۰
		سید احمد صدر
		سید احمد قادری
		سید باہرید بارہہ مصطفی خان

۴۱	شاہ بیگ خان حاکم قندھار	۲۲۶	سید مبارک
۹۵، ۷۴	شاہ بیگ خان یوزی	۲۴۸	سید مبارک بخاری
۳۳	شاہ بیگم، مادر خسرو	۲۸	سید محمد خان بارہہ
۱۲۴	شاہور پسر اعتقاد الدولہ	۲۳۸	سید محمد سبیرہ شاہ نام بخاری
۲۲۵	شاہ حبیان	۲۷۳	سید محمود خان بارہہ
شاہ خواجہ ایلچی بدر محمد خان ولی		۱۹، ۱۸	سید مصطفیٰ
۴۹۱	بیچ	۲۴۳	سید مظہر
۳۲۹	شاہرخ رہیندار دہمتور		سید میرن، پسر سید مبارک بخاری
۶۹	شاہ رخ، میرزا نواسہ میرزا حیدمان	۲۴۸	سید نصیب خان بارہہ
۲۸۲	شاہزادہ اورنگ ریچ	۳۵۳	سید نظام فوجدار لکھنؤ
۴۷	شاہزادہ پرویز	۱۸۴	سید نظام میر میراں صدر حیات
۳۱۹، ۲۵	شاہزادہ حامد، ہمسیرہ حیاتگیر	۲۵۶	سید وسی، از سادات لاہور
۲۵	شاہزادہ دانیال	۳۴۷	سید ہزیر
۱۸۵	شاہ شجاع	۲۸۷	سید یعقوب پسر سید کمال بخاری
۸۵، ۱۳۵، ۳۵	شاہ طہماسب	۳۵۱	سید وفاتل خواجہ عبدالعزیز
شاہ عام بخاری، سید پسر نیک عالم			سید خان
۲۴۸، ۲۴۵، ۲۳۸		۲۲۵، ۳۸	سید خان بارہہ، عیاضہ بارہہ
۵۱، ۵۰	شاہ عباس	۳۸	سید خان جہانگیر شاہی، صلی خان
۱۴۸، ۲۹، ۲۳	شاہ غلی خان محرم	۴۱۳	سید خان کوکلت، برادر گلان رہن خان
۱۷۲	شاہ محمد قندھاری	۲۶	کوکہ
۳۱۲	شاہ محمد پسر خان دوران		تی
۴۷، ۲۵	شاہ مراد پھاری پسر اکبر شاہ		
۲۳	شاہ میرزا		
۷۵	شاہ نعمت اللہ ولی کرمانی		شادمان پسر سلطان حسین (پگلی)
۱۷	شاہسوار خان حاتم	۱۱۶	شادمان خان ولد خان اعظم
۱۱۳	شاہ سواز خان، امیرج ولد خان غازی	۶۵	شادمان ہزارہ
۷	شاہ نورالدین جہانگیر	۱۳	شاہ اسمعیل، حاکم قندھار
۲۹۶، ۲۹۹	شاہین خان پسر آصف خان	۴۹۲	شاہ اسمعیل ہزارہ
۱۲۲، ۲۶	شجاعت خان رسم ریان	۹۱، ۶۵	شاہ سماعین سنوی
۱۷	شجاع صحت شیخ کبیر		شاہبار خان لودی
۱۸۲	شجاعت خان اکبری	۲۱۸	شاہ بدیع خان (کھری)
۹۲	شجاعت خان دکنی	۳۹	شاہ بیگ خان خان دوران

۲۲۴	شیخ ابراہیم ادھم	۲۲۵	شجاعت خان عرب
۴۵	شیخ ابراہیم افعی	۲۹۲	شہرہ خان میر حاج
۴۲	شیخ ابراہیم کشورخان	۷۱	شریف پسر آصف خان
۲۶۵	شیخ ابن یسین	۹۸	شریف ہم زادہ عبد اللطیف
۱۵	شیخ ابوالفضل	۳۰۷	شریف وکیل پرویز
۳۰۹	شیخ احمد فیاد	۳۸	شریف آملی
	شیخ احمد برہمدی		شریف (نوکر خرم)
۲۵۱	شیخ احمد صدر	۳۹۴	شریف المنک نوکر شہریان
۲۴۲	شیخ احمد گہتو	۹	شریف خان امیر لامرا
۴۵	شیخ احمد لاہوری	۱۸۸	شریف خد متگار
۳۱۵	شیخ اسلام	۴۶۲	شریف خد بخشی
	شیخ اسمعیل ولد شیخ محمد غوث	۲۶	شریف مکہ
۱۱۶	شیخ اسحاق	۲۳۳	شکارخان کمال خان
۳۶۴	شیخ سحاق	۱۵۵	شکواسہی، اصل خان
۲۴۳	شیخ سداک پسر شیخ عبدالک	۲۱	شکراسیہ، بیگم دختر کبر شاہ
۲۲۲	شیخ وحدالدین گوماہی	۸۲	شمس الدین ولد خان مظہر
۱۹	شیخ بہرید مظہر خان		شمس الدین غوامی خواجہ
۹۹	سیح ہارسی	۱۸۵	شمس خد ارسلان بی اورنگ
۱۶	سیح سہاء، سیح بہار، سیح بہیا	۷۵	شمس خد گہکر، عموی حلال خد گہکر
۱۶۲	سیح سہاء لدین محمد	۳۲	شمسی پوشکچی خوش خبر خان
	شیخ بہلول برادر کلان شیخ محمد غوث	۱۸۷	شوقی ظہورہ نواز، آئند خد
۲۹۲		۲۴۲	شہاب الدین محمد خان
۱۳۲	سیح بہر	۲۲۵	شہاب خد
۴۷۱	شیخ تاج الدین	۳۵۲	شہباز خان دیوبندی
۹۱	شیخ چاند، منجم	۲۸۱ - ۱۸۲	شہباز خان گنبوہ
	شیخ حمام اندر ولد عاری خان بدھسی	۱۷۵	شہباز خان بوندی
۲۵۸ - ۱۸	شیخ حسین حامی درویش	۶۱	شہربانوبیگم غمہ بہر شاہ
۱۶	شیخ حسن مغرب خان	۹۰ - ۱۲	شہریان، پسر بہر گہر شاہ
۹۸	شیخ حسین دروس	۱۲	شہوار خد
۱۶۸	شیخ حسین روہیلہ ہاررخان	۱۷	شیام رام، پسر کبی راج
۹۹	شیخ حسین سرہندی، درویش	۸۵ - ۲۵	شیام سنگہ
۲۳۸	شیخ حیدر، پیرہ میاں وجیہ ندین	۳۷۳	شیام سنگہ، راجہ سری نگر
۸۲	شیخ حبیبو، منصب لدین خان کوکلتاش	۱۱۹	شیخ آجیہ برادر زادہ مقرر خان

۴۴۴	شیخ نجم الدین	۲۰	شیخ داسیال
۴۳	شیخ نظام الدین چشتی	۱	شیخ رگر بدین افغان شیرخان
۲۵	شیخ نظام شهابی	۲۴۳	شیخ سکندر گجراتی
۲۳۸	شیخ وجیه الدین	۲۰۵، ۱۷	شیخ سلیم
۷۷	شیخ یوسف بختی	۲۴۳	شیخ شهاب الدین سهروردی
۱	شیخو دبا	۳۲۰	شیخ عبدالحمید دهلوی
۶۵	شیرافگی، علیقلی استاجلو	۱۱	شیخ عبدالرحمن پیرسیح بوالفضل
۲۷۰	شیربهار، محاطب شیرخواجه	۴۵۱، ۶۲	
۲۵۸	شیر پیچہ پسر شیرحمہ	۱۲	شیخ عبدالسیب
۲۵۷	شیر حمہ	۳۰۵	شیخ عبداللطیف سبیلی
۱۸۱	شیرعلی زاده کشی گیر		شیخ عبدالستہ پسر شیخ میان و عبداللہ
۱۵	شیرخان امین	۲۴۳	
۷۷، ۵۲، ۱۱۱	شیرخان امین	۴۴	شیخ عبدالوہاب بخاری
۲۴۴	شیرخان ودا اسحاق خان گجراتی	۴۴۴	شیخ عثمان ہاروی
۱۶۹	شیرخان مہر خان	۱۸	شیخ علا الدین اسلام خان
۲۷۰	شیرخواجہ	۱۷	شیخ فرید، مرتضی خان
۱۸۹	شیرعلی پھدوان مہر زادہ	۸	شیخ فرید بخاری
۱۲۶	شیریں زن خسرو پادشاہ ساہی	۱۷	شیخ فرید بختی
	ص	۳۲	شیخ فرید بختی بیگی
۱۲	صاحب جمال مادر پرویز	۳۴۲	شیخ فرید پسر قطب الدین خان
۱۷۴	صاحب ماسم (شہانگیر)	۴۴۲	شیخ فرید شکر گنج
۶۳، ۴	صاحب قرانی، امیر سیمور گورکان	۳۴	شیخ فضل اللہ
۱۷۶	صادق خان، ہراسر زادہ اعتماد الدولہ	۳۲۱	شیخ قاسم
۱۱	صادق خان میر بختی	۱۷	شیخ کبیر شہامت خان رسم رمان
۲۴۲	صادق خان (اگہری)	۲۸	شیخ محمد حسین جامی
۳۹۴	صادق خان رمان	۲۹۲، ۲۳۸	شیخ محمد عوث
۴۹	صادق خان	۲۲۵	شیخ محمد میر
۳۲۳	صادق کٹاپدار شاہ عباس	۷۷	شیخ محمود کاکر
۲۵۵	صالح ہوا در زادہ آصف خان	۹۹	شیخ مصطفی درویش
۱۰۷	صالح ہوا عجی	۱۹۳	شیخ مصحح الدین سعدی
۱۳۰	صالح غمیر خان	۴۴۴، ۲۱۶	شیخ مودود چشتی خان
۴۲۷	صالح موکر ہی دولت	۱۷۵	شیخ موسی خان، غوثی قاسم خان
		۱۳۶	شیخ میر

۲۴۵	عابد خان پسر نظام اندین مورخ	۴۱۳	صالح بدحسی
	مابدین خواجه پسر خواجه گلان خویباری	۴۳۲	صالح بیگ
۲۵		۸۸	صدرا، حکیم مسیح الزمان
۹۲، ۶۴	عادل خان	۹۴، ۱۳۸	صدورخان خویش مرتضی خان
۱۳۰	عادل خان	۴۵۷	صفدرخان، عبدالله خان
۴۴۷	مأرف پسر راهد		صفی خان برادرزاده جعفر بیگ آصف خان
۳۵۵	عاقل خان	۴۱۳	
	عبدالحی استاد مصور اهراسی	۱۶۷	صفی میرزا پسر شاه عباس اول
۳۶۹	عبدالحی ارمینی	۱۹۷	صفی خان ولد اقامت خان
	عبدالحی برادرزاده، خواجه شمس‌الدین	۴۱۳	صفی خان سیف خان جهانگیر شاهی
۴۹۱	حوقی	۳۶۷	صعیدیا، ملازم مهلبت خان
۲۵۶	عبدالرحمن جامی		ملایک خان، پیرخان، پسر دولت‌خان
۱۳	عبدانرحمن مؤید بیگ	۷۲، ۵۱	لودی
	عبدالرحیم ملک آلوررای حمرو		ص
۳۵	عبدانرحیم خر، یورباشی		صبا الدین قزوینی، مصطفی خیزور ملایک
۱۲	عبدانرحیم خان حایان، میرزا		سیفی
	عبدالرحیم خواجه وند گلان خواجه ۵۰۳		ط
۸۵	عبدالرحیم تربیت خان		طالبا ملک اشرفی دربار جهانگیر شاه
۱۳۴	عبدالرحیم یوزباشی	۳۲۳	
۶۷	عبدالرحیم بخشی اهدیان	۲۱۲	ظاهر بخشی بنگاله
۸۹	عبدلرراق بخشی	۲۵۶	طمرل ولد شاه نوارخان
۸	عبدلرراق معموری	۴۴	طهورت پسر دانیال
۱۰۹	عبدلسبحان برادر خداعلم		
۳۰۴	عبدانستار		
۴۶۳	عبدلسلام بارهه		
۱۲۱	عبدالسلام پسر معظم خان		
۲۷	عبدالصمد شیرین هم	۸۵	ظاهر بیگ، مخلصخان
۴۹۱	عبدالصمد نواسه شیخ جاسد مسهم	۵۹	ظفرخان پسر زین خان گوکه
۳۵۲	عبدالعزیزخان نقشبندی	۲۷۴	ظفرخان خواجه احسن الله
۲۹۲	عبدالعزیز فرستاده شاه خرم	۶۳	ظهیر لدین محمد بابر شاه
۱۳	عبدالعزیز شیخ		
۶۱	عبدانعمور		ع
۲۱۵	عبدالکریم معموری		
		۴۶۳ ۱۸۷	عابدخان، بخشی

عبد اللطیف ار حاکم زادہ ہئی گجرات	۱۹	عسی اصغر بارہہ سیف خان
۲۱۶، ۱۹۸	۲۹۹	عسی اکبر حراج
عبد اللہ سراجہ خان	۶۴	عسی خان گرد (کرور) سویت خان
عبد اللہ پسر حکیم سورا ندین سہراسی	۱۷۸، ۱۵۵	عسی خان مباری حضرت خان
عبد اللہ خان بادشاہ توران	۴۶۵	عسی سیر
عبد اللہ خان اورنگ	۴۰۱، ۸۴	عسی قلی بیگ درمن
عبد اللہ خان باوراء اسہری	۳۷۵	علیم الدین، علم اندین
عبد اللہ خان فیروز حسک	۱۸۴	علی محمد ولد سیف خان بارہہ
عبد اللہ خان حاکم مالوہ	۱۲۵	علی مردان خان بہادر
عبد اللہ خان پسر خان اعظم ۱۲۸، ۲۸۱	۳۳۲	علی ملک کشمیری
عبد اللہ خان صدر خان	۵۲	عمرو خان بودی، حد ملاہت خان
عبد اللطیف توس بیگی	۶۳	عمرو شیخ کورگان
عبد اللطیف ورد نصیب خان	۲۳۲	عمید فقہ گجراتی دلاور خان
عبد المؤمن خان پسر عبد اللہ خان	۹۲۵	عمید اللہ
عبد البقی	۹۲	عمادت خان
عبد الوہاب پسر حکیم علی	۴۶۵	عمر حبشی
عثمان خان امان ۱۳۱، ۸۲۹	۱۷۷، ۱۲۵	عمر
عجایب دست، کلیان خاتم بند	۳۹۴	عورت رمالی
عرب خان حاکم حلال آباد	۱۱۵	عسی (ع)
عرب حومی مشرف فیلیخانہ ۳۵۲، ۳۲۶	۳۶۷	عسی بیگ
عرب دست نصیب		ع
عرش آشیانی اکبر شاہ		عاری بہک خد سنگار
عزت خان		عاری خان بدحتی
عزت خان حانوری		عزیز خان چالوری
عزیز کوکہ، میرزا		عزیز خان
عزیز اللہ ولد یوسف خان		عیات (زین حاسی)
عبدالودود میر جمال اندین عسی اسحو		عیات الدین (جوکر رادن خان)
۳۰۲، ۱۸۲		عیات الدین خلجی، سلطان
عظا اللہ خواہش فدائیکان		عیات الدین علی آصف خان
عظمت خان گجراتی		عیات بیگ اعتماد الدولہ، وزیر
عقید حسن، خواجہ ابراہیم عسی		عیات خان
عقیدت خان، سررا جعفر		

ق			
۲۹۵	قاسم برادرزاده مغرب خان	۶۹	عیات ریس خانی
۲۷۸	قاسم بیگ، اینچی ایران	۳۰۲	غیرت خان
۲۱۲	قاسم بیگ	۳۵۲	غیرت خان حاکم ورگنج
۴۲	قاسم بیگ، خویش شاه بیگ خان	۱۲	غیرت بیگ کاسی
۸۴	قاسم خان برادر اسلام خان	ف	
۴۵	قاسم خان، پدر هاشم خان	۳۰۸	فاروق خلیفه دوم
۷۱	قاسم علی دپت خان	۲۶۸	فاضل بیگ بخشی صوبه پنجاب
۲۵۰	قاسمی بایزید	۳۷۷	فاضل بیگ اینچی ایران
۶۱	قاسمی عارف	۱۹۵	فاضل خان آقا افضل
۳۳۶	قاسمی عبدالعزیز	۷۱	فتح اسد پسر حکیم بوالفتح
۶۵، ۲۳	قاسمی عرب الله	۲۱۰	فتح پوری میرزا بدیع الزمان
۳۷۸	قاسمی ناصر برهان پوری	۳۰۹	فتح الله غریبچی، خواجه
۶۵	قاسمی نورالدین	۱۷۸	فتح جنگ، ابراهیم خان
۳۳۶	قاسمی نورالله شوشتری	۵۰۱	فتح خان وند عسیر
۹۳	قباچای خان	۹۳، ۷۵	قدائی خان سلطان بیگ
۱۸۲	قدم آمریدی بگانه بیگانه	۲۲۰	قدائی خان هدایت الله بخشی
۲۲۸	قدوسی خان	۴۰۳، ۳۹۹	قدائی خان میرنورک
۳۳، ۳۲	قزلبیگ، قراخان	۲۶	فرحت خان، غلام
۶۵	قزاجه بیگ (هزاره)	۳۰۵	قزاسه خان، خواجه سرا
۶۵	قزاجه خان	۹۱	قزح بیگ منصور
۱۱	قزاقان ترکمان	۲	مردوس بیگانی، بایر
۱۹۸	قزاقساول	۲۷۶	مردوسی، شاعر
۱۶۴	قزلباشخان		فرهادخان
۱۸	قطب ار بلارمان امیرالامرا	۰۹۶، ۰۹۹	فریدون خان برلاس جستانی
۹۹	قطب، مرد مجهولی	۲۰۵، ۱۳۱	
۸۲، ۵۰، ۴۵، ۳۲	قطب الدین خان کوکه	۴۸۲	فصیح خان محسنی
	قطب الدین محمد، خیره سلطان احمد	۸۶	فداسی، بابا
۲۳۹	بانی شهر احمدآباد	۲۶۸	فهمیم غلام خانخانان
	قطب الدین محمدخان (اتالین جهانگیر)	۵۱۱، ۲۸۷	فیروزخان خواجه سرا
۲۲۵	درگودکھی	۱۷۷	فیروز
۲۳۹	قطب الدین محمد گجراتی	۵۰۵، ۸۹	فیروز جنگ، عبدالله خان

۶۱	کلیان، پسر راجہ بکر صاحبیت	۱۸۹	قطب الملک
۳۷۹	کلیان آہگر	۲۴۸، ۲۴۹	قطب عالم پدر شاہ عالم
۱۸۴	کلیان حیلسمیری	۴۲	قلیچ بیگ، از ہمراہیان غاری خان
۲۳۸	کلیان رای اکبری	۲۵۱، ۱۲۱	قلیچ خان
۳۱۳	کلیان عجایب دست	۲۰، ۱۲	قلیچ خان اکبر شاہی
۳۲	کمال	۳۰۹	قلیچ محمد خان
۱۶۹	کمال الدین ولد شیر خان		قمر خان بہرہ میر عبدالمصطفی قزوینی
۱۱۲	کمال الدین یادگار عسی	۲۵۱، ۹۸	
۱۵۶	کمال بیگ فراول	۳۲۴	قوام
۲۹	کمال چودھری	۲۷۸	قیام خان فراول بیگی
۸۵	کمال خان	۴۵	قیام خان
۲۳۲	کمال خان فراول، شکار خان	۱۷۲	قیام پسر شاہ محمد قندھاری
۱۹۸	کسچکھ		قیاسرہ روم
۳۶۲	کنگ (کنگ)		ک
۲۹۵	کنور سنگھ، راجہ کشوار		
۱۵۹	کنور کون	۱۲۶	کامل خان
۲۵۱، ۹۸	کوکت پسر قمر خان	۲۲۹	کامگار خان پسر سردار خان
۳۶۸	کوکت خان	۲۷۷	کانگو ہندوئی
۴۱۴	کھنوداس برادر سندھ	۹۷	کبیر شہ عتخان
۱۸۵	کنور کھنور (کھنور)، رای	۳۳۴	کرد عسی میر بہری
۱۲	کھنوداس ولد رای کتھ	۲۵۵	کرم اندہ ولد عسی مردان بہادر
۲۱۴، ۱۳	کھنوداس مارو	۸۹	کرم جھٹ (پسر جگناہ)
۴۹	کیسی، داماد کمال چودھری	۱۶۵	کرم سین رائہور
	ک	۱۲	کرمسی (بیگم) رن جہانگیر
	کحیب خان داروغہ ملہا	۱۵۵، ۴۲، ۱۵	کرن، کنور پسر رانا امر سنگھ
۳۱۴، ۱۷۱	کچ سنگھ پسر راجہ سورج سنگھ	۱۶۵	کرب برادر داد کش سنگھ
۲۶	گدا علی	۱۵۹	کشی چند راجہ بکر کوت
۲۵۶، ۲۸۱	گردھروند رای مان کچھوہ	۱۲۸	کش داس، راجہ مشرف فیلعہ
۱۹۷	گج کتھ، خادم	۳۰۲، ۷۴	کش سنگھ راجہ
۴۱۴	گنہر	۸۲	کشور خان، شیخ ابراہیم کوکھ
۳۱۶، ۷	گستانیہ حنروب، آسرم	۸۲	کشور خان ولد قطب اندین کوکھ
		۲۱۵	کفایت خان متیم، بخشی گجرات

۲۰۷	مادان، آهنگر	۳۶۴	گنگ (کنک)
	مان سنگه پسر راوت شکر	۱۶۵	گوینده اس، وکیل راجه کش سنگه
۳۶۴	مبارزخان امین	۰۶۶	گوپال داس راجپوت
۱۶۸	مبارزخان شیخ حسین، روهیده	۳۲۴	گوهر چک
۹۱، ۶۷	مبارک خاں سرو نی		ل
	مبارک خاں سیروانی		
۹۰	مبارک عرب، حاکم دوهول	۲۲۷	لاچین فاضل
۲۹۵	محب علی پسر بداع خاں چکسی	۲۲	لادنه بیگم دختر کمرخا،
۳۶۹	محب علی امینی ابران		لال گولی (لال گویی) پدز راجه کتیار
۴۰۳	محترم خاں	۲۱۴	ایدر
۲۰۳	محرم خاں، خواجه سرا	۲۲	لاله بیگم بار بهادر
۵۰۷	محتشم خاں	۸۲	لاله بیگم جهانگیر قلی خاں
۲۲۲	محسن خواجه مورا انیسری	۱۷۱	لاهوری برادر ملیح خاں
۱۷۷	محل دار دکی	۲۶۲، ۲۶۳	لجیمی
۲۴۱	محمد پسر سلطان احمد	۲۵۴	لجیمی برابن راجه ولایت کوچ
۶۶۵، ۴۸	محمد امین	۱۵۰، ۱۳۱	لشکر خاں مستند خاں
۴۶۵	محمد امین الدین پسر ملا محمد	۲۸۶	لشکر میرکنهیری
۲۱۴	محتظوظ خاں ملا اسد قصه خاں	۳۳۶	لشکری پسر امام وردی
۲۹۲	محمد، بخشی هاجری	۳۴۵	ملط اسه
۱۵۶	محمد بیگ، ملازم مفرم	۳۶۹	ملعل بیگ خدمت در روضه دفترخانه
۲۲۳، ۹۲	محمد بیگ بخشی	۸۶	ملعل خاں کلاونک
۱۴۷	محمد تقی دیوان بیونات	۲۳۷	ملست الله (عبدالله خاں)
۲۱۳	محمد تقی دیوان بی دولت	۱۲۴	نکیمی چند راجه کمرون
۷۵	محمد حسین برادر خواجه حبیب	۹۳	نگوپت
۱۹۱، ۲۵	محمد حسین چینی	۲۴۵	لوپه کاسی
۹۱	محمد حسین کاسی	۶۱	لولی (ری سلطان)
	محمد حسین سوداگر تجارت خاں (براسی)		
۱۵۴			م
۲۴، ۲۵	محمد حسین میرزا	۶	مادهو سنگه، راجه
۴۱۶	محمد خاں فاروقی	۳۱۲	مال دیو
۵۲	محمد خاں سوری	۱۰	ماسنگه، راجه
۵۸	محمد خوانی	۲۵	مان سنگه درباری
۱۹۰	محمد رضا ایلچی شاه عباس	۲۴۹	مان سنگه سوره

۴۶۳	مختار خان	۴۶۷	محمدرضا جابری
۴۵۵	مخلص الله		محمد راهد ایلچی غیوت خان حاکم
	محسن خان ظافر بیگ بخشی ۸۳، ۸۵، ۸۷	۴۵۲	اورگنج (حبوا)
۴۶۳، ۳۱۶، ۱۶۳			محمد سعید، لاله پسر محمد بیگ خان کابلی
۴۶۱	مراد (چیلده) مرید	۴۳۵	
	مرضی خان		محمد سیم، جهاگیر
۴۰	مرضی خان سیح فرید	۴۶۸	محمد شعیب خان بخشی
	مرضی خان دگنی وریش خان ۱۶۴، ۱۶۴	۴۲۶	محمد قاسم سوداگر ایران
	مرضی خان حاکم پنجاب		محمد قاسم بیگ برادر محمد حسین چینی
۴۲۷	مرضی نظام اسمک	۱۳۲، ۱۹۱	
۲۱	مرسد قلنی تفنگچی		محمد قاسم خان بر در خواجگی محمد حسین
۱۷۲	مروت خان ولد افغان خان	۱۳۲	
۴۷، ۴۴	مریم زمانی مادر جهاگیر شاه	۱۹	محمد قلی خان برلاس چغتائی
۲۰	مریم نکائی، مادر اکبر شاه	۲۴۵	محمد قلی افشار
۳۰۸	مسعود پسر احمد بیگ خان		محمد قلی شعبانی صفه سی وکیل و امداد
	مسعود بن سلطان محمود غروی		میرزا سلیمان
۸۸	مسعود بیگ همدانی بخشی	۲۵	محمد قلی خان سوهانی
۳	مسعود بعد سمنان	۲۵۶	محمد قلی (محب شاه قطب الملک)
۸۵	مسیح ایران، حکیم صدرا		محمد مراد پسر مقصود میرآب
۲۳۵	مصاحب بیگ	۲۶	محمد وفی، از خانه رادان
۱۶۰	مصطفی بیگ ایلچی ایران	۴۶۱	محمد هادی، میرزا
	مصطفی خان حاکم سیه	۲۱۵	محمد سائی، استاد
۱۵۹	مصطفی خان (سید با میرید بخاری)	۴۲۳	محمد یوسف قزاول
۴۴۶	مظفر میرزا پسر باقی ترخان		محمود خویش خواجہ ابوالحسن بخشی
	مظفر لدوله بهادر ملک	۴۱۷	
	مظفر حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزای	۳۰۵، ۱۲۵	محمود آیدار
۹۱، ۱۳۰	معوی	۴۴۱	محمود بیگزه سلطان
	مظفر ملک صورت خان ولد بهادر الملک	۴۴۲	محمود شهید
۳۷۷	(بهادر الملک)	۴۲۳	محمود پسر ناصرالدین
۴۲۱	مظفر حسین پسر وزیر خان		محمود جمعی پسر خان جهان وزیر هوشنگ
۲۸۲	مظفر خان اسد خان	۴۳۲	مخلصی
۴۸۰	مظفر خان میر بخشی		مختار بیگ، معوی آصف خان

۲۵۲	ملای روم	۳۵	مظفر گجراتی
۳۲۸	ملا شاه محمد مرجم راج سرگ	۲۵۲	معتد خان حاکم حوالاکره
۶۱	ملا صادق خلرای	۱۵۰، ۱۳۱	معتد خان (الشکر خان)
۳۲۴	ملا طالب اسمعالی	۴۰۱، ۳۲۵	معتد خان بخشگری احدیان
۲۲۲	ملا عهده انستار	۲۷	معرالینک از سادات باعتر
۹۱، ۱۳۰	ملا عی احمد مهرکی	۸۴	معرالینک بخشی
۱۶۵	ملا گدایی درویش کشمر	۲۸	معرالینک جاگیردار نگودر
۴۹۲	ملا محمد سهوی		مهری ملک اشعراي دربار سلطان سمر
۵۳	ملا محمد حسین گسیری		
۴۶۵	ملا محمد پدر محمد امین اندین	۲۶۹	مقصوم، خدمتگار
	ملا محمد لاری، ملا بابا وکیل عادلخان	۱۸۳	معظم خان
۴۴۶		۲۸، ۴۶	معظم خان، شیخ بایزید
۲۷۷	ملا میر عینی مصور	۱۳۰، ۲۱۵	معور خان
۸۳	ملا تقیباں شمیری (مورخ)	۸۲	مقرب خان
۴۴۶	ملا محمد خان پسر میرزا رسم صفوی		مقرب خان شیخ حسین پسر شیخ بهار ۹۶
۴۶۵	ملک قسمر	۱۶۸	
۳۰۵	ملک محبت قباں		مهر (صنیرا)
۴۶۵، ۴۱	ملک محمد	۸	مقیم وزیر خان
۱۸۵	ملکه حیاں دختر گلپاں جیدمیری	۴۰۸	مقدم (رئیس ده)
۱۸۲	ملکه حیاں زن جیاسنگو شاه		مقصود میرآبدار
۱۱	منار بیگ عموی آصف خان	۳۶۵، ۲۸۳	مقصود شایم خان
۴۱۰	منار خان حاکم آگره	۱۷۵	مقصود علی
۳۴۷	مصور حبشی علام عبیر	۳۱۲	مقصود خان
۲۱۰	مصور خان قریکی		مقیم ولد بهتر رگابدار پدرزن خسرو ۱۸۲
۲۱	میربر پسر عثمان افغان		مقیم کعبه حار بخشو
۲۱۸	مصور نفاش، استاد مادرانمیری	۱۱۰	مقیم خان
۷۸	مصور برادرزاده وزیرالینک	۳۰۵	مکتوب خان دارومه کتابخانه
۸	معمر خان خاسحایان	۱۸۲	مکرم خان ولد معظم خان
۶۰، ۸۲	منگلی خان	۱۷۱	مکی مروت خان ولد افندرخان
۲۷۳	موجهر پسر شاه سوار خان	۲۱۵	ملا صد قصه خان معطوظ خان
۸۱	موجهر غلام شاه ضای	۲۷۳	ملا امیری «وراء السهری»
۱۲	موهر رای از قوم کچهو ده	۹۲	ملاحیاسی (ملا خالی)
۱۲	موتہ راجه پدر جکت کسای	۹۱	ملا روزبهان (روزمان)

۷۵	میر خمیل	۸۳	موسیٰ چلبی
۳۵۳	میر خلیل اللہ پسر عبداللہ	۲۵۴	مولانا عبدالرحمن جامی
	میر خلیل اللہ پسر میر عیاش الدینی محمد	۳۶۱	مواہن عشق
۷۵	میر میران	۳۷۳	مواہن شیرازی
۶۴	میرداد	۳۶۵	موسیٰ خان آبادار، موسوی خان
۱۲۵	میر مراد	۴۴۵	مولانا میر گلار، عروسی
۲۷، ۱۲	میر رضا سروازی	۷۷	مولانا محمد امین
۲۵۶	میر رسی برادرزادہ ہمت خان	۳۵۵ ۸۳	موسس خان پسر بہتر خان
۳۳۹	میر سید عقی ہمدانی	۳۸۹	موسیٰ (مرفاض)
	میر شرف وکیل قطب الملک (میر شرف)		موہن دانی پسر راجہ بکر ماحیت دیوان
۲۸۷		۸۸، ۶۲	
۳۶۷	میر شرف دیوان، دیوانات		مہتاب خان (رفاعہ بیگ) پسر عیور بیگ
۹۲	میر شریف برادرزادہ میر قاضی	۱۴	گاہلی
۵۳	میر شریف آٹلی	۳۸۸	مہادیو
۱۵	میر ضیاء الدین قزوینی، مصطفیٰ خان	۶۵، ۱۱	مہاسک، سیرہ راجہ ماسک
۳۹۵	میر ظہیر الدین سیرہ میر میران	۸۳	مہتر خان
۱۵۹	میر عبد اللہ	۱۸۲	مہتر فاضل رکابدار
۱۵۰	میر عبد المصطفیٰ سیدی قزوینی	۳۵	مہتر سعادت پیشرو خان
۳۶۹	میر عبد الوہاب، دیوان	۳۶۵	مہدی بایک پسر بہرام بایک
۳۵۱	میر علی اصغر موسوی	۱۵۱	مہر النساء، نورجہاں بیگم
۳۸	میر علی اکبر		میر عسی ہر لاس ولد فریدون خان ہر لاس
۳۵۱	میر علی اکبر موسوی	۲۵۰، ۱۵۲	
۹۶	میر علی منصور	۶۲	میر ابو سعید
	میر عیاش الدین محمد میر میران ولد شاہ		میر بوضالح خان میر ابو صالح خان
۷۵	ہمت اللہ	۲۷، ۲۸، ۱۲	میران صدر جہاں
۹۲	میر فاضل برادرزادہ شیر شریف	۵۰۳	میر ہرکے بخاری
۱۲۵	میر قاسم ولد میر مراد		میر خصال الدین حسین انجو ۱۸۲، ۲۸، ۲۷
۵۲	میر قوام الدین کروڑی	۲۵۶	میر جملہ محمد امین سیاہی
	میر قوام الدین خواہی، دیوان لاہور	۱۶۴	میر حاج شرزہ خان
۲۵۵	میر محمد امین قاضی سالار		میر حسام الدین پسر میر خصال الدین
۲۱۴	میر محمود شیر دوست	۲۳۵	حسین انجو
۱۲	میر محمد رضا سروازی	۲۷۸	میر خان سکین

میرزا خان خاں اتالیق جہانگیر شاہ ۱۲	۱۸۶	میرزا محمد بن سبیل
میرزا دکنی، شاہ سوار خان پسر میرزا	۱۷۷	میرزا کروری
۲۲۰ رسم صغری	۲۸۷	میرزا محسن بدخشی
میرزا راجہ پنہا وسنگہ ۱۵۱	۱۷۳	میر میرا نعمت اللہ ولی
میرزا دستم پسر میرزا سلطان حسین صفوی	۱۳۱	میر میرا پسر سلطان خواجہ
۱۲۸، ۱۱۲	۱۷۳	میر نعمت اللہ رگوماسی
میرزا رسم ۲۲۶، ۱۲۳	۲۶۳، ۳۴۵	میرزا خلیفہ
میرزا سلطان حسین صفوی ۱۲		میرزا حسین خورشید خواجہ شمس الدین ۱۶۷
میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ ۶۹		میرزا عینی بخشی
میرزا سلطان ابوسعید ۱۶	۲۴	میرزا ابراہیم حسین
میرزا سید حاکم بدخشان ۱۶	۶۲	میرزا ابو حسین حد بابرساہ
میرزا سحر ہزارہ پسر میرزا باشی ۶۴		میرزا اسرف الدین حسین کاشغری ۱۶۸
میرزا سادہاں ہزارہ ۶۵	۲۵۲	میرزا الخ بیگ بن میرزا شاهرخ
میرزا شاهرخ سیرہ میرزا سہیل حاکم بدخشان ۶۹، ۱۱۶	۸۳	میرزا الخ گورکان
میرزا شرف الدین کاشغری ۳۰۷		میرزا الخ خادم پشی امام رضا (ع)
میرزا عمر کوکلیاشی خان اعظم ۲۶، ۲۵	۶۴	میرزا ساسی سردار ہزارہ
میرزا علی کبر شاہی ۲۸، ۱۵	۴۷۷	میرزا باقر پسر ملا میر علی
میرزا علی بیگ حاکم کشمیر ۴۵، ۳۴	۲۴۷	میرزا یاسی
میرزا عیسیٰ ترخان ۱۲۸		میرزا بر خورہ رخاں عالم پسر عبد الرحمن
میرزا قاری ترخان ۱۲۷، ۶۲، ۱۱۲	۸۸	دوبندی
میرزا فریدون بولاق ۶۷	۴۰۱	میرزا بیگ قراول باشی
میرزا فاضل ۲۴۲	۲۴۷	میرزا ترخان
میرزا کامران پسر بابرساہ ۴۵	۴۵۰	میرزا جعفر، آصف خان
میرزا کوکہ، میرزا عمر کوکہ ۱۲	۶۹، ۳۷	میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ
میرزا محمد پسر افضل خان ۲۸۳	۳۴۲	میرزا حیدر (کشمیر)
میرزا محمد افضل خان ۲۸۳	۲۴۷، ۵۵	میرزا جانی بیگ ترخان
میرزا محمد حسین ۲۶	۴۵۰	میرزا جعفر بیگ آصف خان
میرزا محمد صفوی ۲۴۵	۳۲۷	میرزا حسن پسر میرزا دستم
میرزا محمد حکیم، عم جہانگیر ۲۴	۱۲۸	میرزا حسین صفوی
میرزا مراد التقات خان پسر میرزا دستم ۱۷۵	۳۲	میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ
میرزا وانی ۳۰۸	۲۱۲	میرزا حسین کباب خان
	۴۰۲	میرزا خان ولد دین خان
	۲۴۵	میرزا خان حلیف سرام خان

۲۴۵	نظام الدین احمد بخشی اکبری	۲۷۳	میرزا سوچہر
۱۷۶	نظام الدین خان		میرزا ولی خان
۱۲۵	نظام الملک (نظام العنکبہ)	۶۲، ۲۹	میرزا ہدال
۳۹۲	نظامی، شاعر	۳۵۹	میرزا یوسف خان حاکم کشمیر
۲۶۲، ۳۷۸	نظریگ ملارم غرم	۲۰	میرزا یوسف خان
۲۳	نظر جوی	۳۲۴	میان شیخ محمد میر (لاہوری)
۱۰۸	نظیری نیشابوری	۲۲۸	میان وحید الدین
۲۲	نقدی بیگ		ب
۱۵۰	نقیب خان پسر میر عبد اللطیف		داد علی میدانی
۱۷	نقیب خان غیاث الدین علی	۱۷۲	ناصر الدین خلجی ولد سلطان غیاث الدین خلجی
۴۸	نذکور	۲۰۱	ناہرخان پسر خان جہاں بیو، بیو، مظفر خان
۴۸	نذکور، ندمدھکر، نذکور	۴۱۳، ۱۶۹	نہمن راجہ محبوبلی
۱۳۵	نوارش خان پسر سعید خان	۲۴۴	نجیب النساء بیگم
۲۵۳	نوارش خان پسر مہمند خان	۳۰۳، ۴۶	نذر محمد ولی بلخ
۶۵	نوبت خان غنی خان کرد کور	۲۵۲	نورین داس راسپور
	نوبت خان دکنی برادر منصور خان برکنی	۴۴۶	نرائین داس کچھواہہ
۴۱۵	نور الدین جہانگیر	۳۸۴	نرسنگدیو بندیلہ راجہ
۲	نور الدین قلی کوتوال	۸۴	نسیم بہادر
۳۶	نور الدین قلی مہمندار پنجاب	۱۵	نصرائہ خان
۱۸۴	نور اللہ سپہرادیہ	۲۹۵، ۸۸	نصرائہ شریف جی
۴۶۳	نور ملہ کرگڑاق تشریف خان	۹۵	نصرائہ عرب
۲۴۵	نور الدین پسر غیاث الدین علی آصف خان	۳۳۶	نصرت خان غنی خان مباری
۲۱	نور حباں بیگم رن حباں گہر شاہ	۱۸۶	نصرت خان مظفر ولد بہادر الملک
۱۵۱	نورین بی درمن	۳۷۷	نصرائی حاکم اسمبول
۱۱۶	نور محل، نور حباں بیگم	۸۸	نصرائی الدین بن سلطان غیاث الدین نصیرا
۵۱۵، ۱۸۱	نور	۲۵۷	نظام کتابت اکبر باد
۱۹۳	و	۱۳	نظام الدین اونیاء
	وحید الدین، میان	۹۷	نظام الدین سلطان العشایح
۲۲۸	وردا (درری)	۴۴	نظام سیراری قصہ خوب
۱۵۵	ورری، بندر نورب		
۱۵۶			

۲۸۹	ہمیر دیو، رائی حاکم رتنپور	۷۷	وزیر الملک، بخشی
۲۹	ہمدان میرزا	۱۲	وزیر خان دیوان پرویز
۳۵۴	ہمیر بند قریگی	۳۴، ۱۳	وزیر لسانیک
۱۶۸	ہوشنگ اکرام خان ولد اسلام خان	۱۲۲	وزیری (وزیر، وزیری) حکم کوہ
۳۱۵، ۱۳۴		۱۱	وزیر جمیل
۴۲	ہوشنگ پسر داساں	۳۵۲	وزیر خان مہتمم
۲۲۲	ہوشنگ پسر دلاور خان حاکم مالوہ	۳۶۴	وصال بیگ فرستادہ ایران
۳۷۴	ہوشنگ	۱۶۵	وفادار خان
۲۹۶	ہوشیار خان	۴۱۳	وفادار خواجہ سرای لعنت اللہ
۳۳۴	ہیبت خان برادر دلاور خان کاکر	۱۲۱	ولی، براہر عثمان امان (ہنگاہ)
۲۳	ہیمو بقال (ہیمو بقال)	۲۲۴	ولی بیگ
۲۲	ہیموی بقال	۲۹۷	ولی بیگ ایلچی ایران
ی		۱۶	ولی خان، ولی محمد خان
		۶۸	ولی محمد خان (والی توراں)
۲۱۶	یادگار بیگ	ہ	
	یادگار حسین قوریگی، قوریگی، قوریگی		
۲۲۹		۴۳۳	ہارون لرشد
۹۴	یادگار، خواجہ، سرفندی	۱۸۲	ہارون، سید، برادر قدم
۱۲۵	یادگار مہی سلطان ایلچی ایران		ہادی برادر ہارون الرشید علیہ صبا
۱۸۴	یار بیگ برادر زادہ احمد قاسم کوک	۴۳۳	
۱۷۷	یاقوت خان	۲۵	ہاشم خان پسر قاسم خان
۲۷۴	یاقوت خان حبشی		ہاشم خان خوشی ہاشم بیگ خوشی
۳۰	یقیم بہادر اورنگ	۱۴۷	چہار خان (موجودہ میوات)
۳۱۲	یرداسی	۲۵۱	ہاسم دہ بندی خواجہ
۳۲۲	یعقوب بند یوسف خان کشمیری	۳۸۳	ہاسم خان، مقنود برادر قاسم خان
۱۲۸	یعقوب خان بدخشی	۱۹۵	ہدایت اللہ میرورکی
۳۱۴	یعقوب بیگ پسر خان دوران	۱۵۵	ہرداس مہارہ، اتالیق حکمت سنگ
۲۱۲	یعقوب خان	۱۷۶	
۷۲	یعمانی	۳۰	ہردی براہین ہارہ
۸۴	یوسف خان پسر حسین خان تکرہ	۳۷۳	ہرمز، میرزا میرزا محمد حکم
۳۱۲، ۱۲۵		۲۶	ہزارو داسای ہم شاہ بیسی
۹۳	یوسف خان بارہہ	۸۴	ہزیر خان
۶۵	یوسف زئی افغانی	۴۱۶، ۴۹	ہلال خان
۹۶	یوسف پیچمبر	۲۳، ۱۲	ہمایون شاہ پدر اکبر شاہ
۴۶۶	یسگ خوش اورنگ سہ سالار	۲۳۷	ہمت خان (لہہ بار کوک)
	یوسف بیگ رسم خان بدخشی		ہمت خان

فهرست سامی هاکی

۳۹۵	آلکه دوم	۱
۳۶	آلوه برای	آب تاریک
۳۱۲	آمل	آب سبک
۸۵	آبیر	آب - سبک
	آب	آب حوض
	آب	آب جاب
	آب	آب جیل
۳۲۵	آبیه چک	آب چو گندی
۴۵۰	آبوه	آب اوی
۳۸۴	آبوسوره	آب گامه
۵۹	آبک، نمه	آب گوره
۴۶۹	آبک سارس	آب کبیر
۲۰	آبیر	آب کک
۵۰۸	آب	آب ماب
۹۳	آبیر	آب بریده
۹۲	آبیر (راو حیه)	آب سلاب
۳۵۵	آبیر، چشمه	آب هیرمند
۲۹، ۲۴	آبیر آبان	آبیر
۱۰۴، ۲۱، ۲۵	آبیر	آبیر
۱۲۷	آبیر	آبیر
۱۲۲	آبیر	آبیر
۱۶۷	آبیر	آبیر

۵۰۸	اوجه	۳۹۴	ارغنده (ارغنده)
۲۱۴، ۹۸	اوده (نگه و معنی)	۱۳۵	اسپهان (اصهبان)
۱۴۲	اودی پور	۶۷	استالغ، نزدیک کابل
۱۱۵، ۲۶	اودینه	۸۸، ۱۳۵	استبول
۶۲	اورته، باغ	۲۳۲	استهپ بگری
۲۵۲	اورگنج		اسلام آباد
۲۹۶، ۵۶	اولور (هر، اوهر، الر)	۲۷، ۲۵	اسیر، آسیر
۶۲	اولنگ پورت چالاک	۲۵۶، ۱۱۲	اصفهان، صفهان
۲۴۳	ابدر	۲۴۲	اکبر آباد (اکبر)
۸۷، ۱۲۵، ۲۸، ۹	ایران	۳۲۱	اکبر پور
۳۵۵	ایمچ، چشمه	۴۶۲	اکبر نگر
۲۷۲	ایبه		اکوره
۲۷۳	ایری	۲۳۶	الح پور
	ب	۱۰۲	الور
		۶۵	آله بوعار، کوه
	بابه بیاری، گذر	۳۷۲	الله آباد (الله آباد)
۵۸	باب حسن ابدال	۷۱، ۹، ۱۲۴	الله آباد
۲۳۹	بابره	۱۹۸	صغار
۲۶	بختی	۳۹۶	مرکوت
۲۳۹	باریچه	۴۵۷، ۵۹	مروخی
۲۹۱، ۲	بارمه	۲۵۰	مریا
۶۰۰	باره، سرای	۲۹۵، ۱۴۰	من آباد (روپ باس)
۸۳	باره، قلعه	۱۹۲، ۱۷۰	اناسگر، تال
۲۵۲	باره سیور		ابله
۵۵، ۳۳۱	باره، موله، جوش	۱۵۱	انجیر
۹۵، ۱۲۲	باری، برگه	۳۵۶	ابدیگ، چشمه
۲۳۹	باریچه		اندور
۲۹۸	باغ بوستان سرا		انکوت
۶۱	باغ جهان آرا	۱۹۷	انگوره
۵۸	باغ دل آرام	۴۸۴	واغره، کوه در افغانستان
۷۵، ۵۲	باغ دل آمیز	۲۵۱، ۱۶۵	وهمین
۱۳۳	باغ دهره	۹۲	وحیده (بهوج پور کنوس)

۴۰۴	بیتوہ	۲۷	باغ رام داس
۷۴	بیمود (وسو د)	۶۳	باغ مہدی بخش
۱۹۹	بجھماری	۶۵	باغ سردار خان
	بھارا	۲۵۹	باغ سرحد
۱۳	بدخشاں		باغ سلطان احمد (درگہسایت)
۲۵۳	بدر والد، نال	۲۴۵، ۶۲	باغ شہزاد
۲۳۲	بدنور	۶۳	باغ صورت خانہ در کابل
۲۵	برا	۱۵۷، ۸	باغ عبد لرزاق معموری
	براگر	۲۲۸	باغ مشرت امرا
۱۹۶	بردر	۶۳	باغ فروغ بخش
۲۳۶	بردلہ	۲۷۷	باغ کانگو
۶۶، ۶۵	بردوان، درنگال غربی (ہند)	۲۲۲	باغ کلانور
۲۵۱	بروج		باغ گل افشان
۴۱۴، ۲۴۵	برودہ	۱۵۶، ۱۳۲	باغ صدائر
۱۹۷	برورا	۳۶۱	باغ موہمن عشق یار در لاہور
۲۸	برہانپور	۶۲	باغ مہتاب
	برہانپور		باغ مہدی فاسم
۶۵	بھاول	۴۵	باغ میرزا کامران
۲۲۵	بھداد	۳۲۳	باغ نور امرا
۳۲۲، ۱۹۹	بھکلاہ	۲۲۷	باغچہ بکینہ
۳۴۲	بکھر	۳۶۹	باغ حور افشان، بربل آب جون
۴۳۷	بلبلی	۲۹۹	باغ نور مرل
۴۳۲	بلتار (بھمار)	۷۲	باغ بیلہ
۹۴، ۴۸	بلج	۲۲	باغ وفا
۲۵۲	بلوچپور		باگور (باگپور)
۱۹۵	بلوہ	۱۷۷	بالاپور
۵۵۵	بلبلہ	۶۸	بالا عمار
۵۵	بمپور در کشمیر	۲۲۶، ۱۵۲	بالا گہٹ، بالا گہٹی
۸۲	بندر ہرگ	۶۸	بامیان، نزدیک کابل
۳۱۷	بندواس		بان پور
۲۵۱	بندردیل	۱۹۹	باسوانہ
۱۳۲	بندرد سورت	۳۸۷	بان گنگا
۲۵۱	بندرد گوکہ		باور (باور - باور)

۶۴	پی پی ماهر	۱۲۲	بندر گووه
۲۷۲، ۱۵۴، ۱۵۲	پنجابور	۸۲	بندر کهمبایت
۲۵۰، ۵۱	بندر	۲۲۴	بندر موحا
۲۷۲	بهر، موضع	۲۸	بندیه
۲۳۹	بیرناک	۱۱۸، ۴۸	بنگانه
۲۷۲	بیرو	۳۱۴، ۷۴	بنگش
	بیگاسر	۳۷	بهره (بریه)
۵۰۸، ۲۵۸	بیرم کله	۳۲۱	بوزیه در سیبیل
۱۹۹	بیل، موضع (بیلی)	۲۰۰	بول گهری
۲۳۰	بیم درنگ	۲۸، ۹	بهار
	پ	۱۹۶	بهارسو
		۳۲۶	بهب (دریا)
۷۸، ۳۱۸	پالم (مرودگاه دهلی علی)	۴۱۶	بهرابج
۱۹۸	پالیز	۵۵۵	بهرجی
	پامپور پاسپور	۴۰	بهرول
۲۳	پاسی پت	۲۵۱	بهروج
۴۳۷	پیلی (بیلی)	۴۱۶	بهروج
۲۲۶، ۷	پنلاد	۱۴۱	بهشت آباد محل روضه اکبر شاه
۲۵	پس	۸۷، ۵۷، ۱۲۹، ۱۲۷	بهکر
۶۷	پتخه	۵۷	بهکر، بهکره، ده
۴۱۴	پتوه	۲۸۵	بهمن در نزدیکی سیتا محل
	پتیاں	۳۳۹	بهمنر (بهمنبر)
۶۰	پرشاور (پشاور فعی)	۳۳۴، ۵	بهمندر کوت
۶۴	پرگه غور		بهمندره در نزدیکی اله آباد
	پسته		بهنگار
۵۷	پکه	۵۷	بهوگیا لان
۲۲۶، ۵۵	پکلی (دهنور)	۳۳۲	بهول پاس بلیمه
۱۸۲	پگاه، پگاه	۲۸۷	بهون (موضع)، پتخه
۲۷	پل، گوپندوال	۱۹۹	بهیبه، دریا
۶۰	پل مستان، درگاهل		بیماری، آب
۲۲	پلول در نزدیکی دهلی	۲۹۲، ۱۴۲	بیاده
۱۰۰	پس، آب در شرق پتخه	۳۲۲، ۷۲	بیاس
۷۰، ۲۲، ۸	پسحاب	۴۲	بیاه (دریا)

۲۱۷	سودا، برگہ		پنجہراڑہ، دھبی درکشیر
۸۷، ۲۸، ۰۳	سوراں	۱۹۴	پسال، تال
۲۵۰	سوسی مرگ	۲۵۸	پیر
۴۶۹	توسن (آب) (پولس)	۲۵۸	پوشامہ در کشمیر
۱۰۵	سہاں محل	۱۴۹	پولم گدر در حواسی پشاور
	تباہ سدل	۲۱۲	پوچ
۴۰۵	تباہسر	۵۷	پوتہوہار
۴۲ ۱۲	تہنہ	۲۴۲	پہاک، در کشمیر
۲۶۹	نہراں (طہراں)	۲۳۵	پہندر کوت
۱۶۹	تیرا، کوت	۲۳۴	پہر پشاپ
۴۸۳، ۰۷۴	سیرا،	۶۲	پیش بلاغ، قلعدہ
۵۷	سینہ (پشہ)	۴۹	پیش بولاع
۲۴۸	تیوہ	۳۴	پیگو
	ت	۲۳۰	پیم درگ، کوتل
		۵۷	پیلہ
۲۹۲، ۰۲۳۲	تعرہ		
۲۹۲، ۰۲۳۲	تعرہ		ت
		۲۲۲	تاراچور
	ج	۲۲۷	تاریگسر، تال
۲۹۹، ۰۲۰	خالپور	۲۹۶	تال نر
۲۳۴، ۰۵	خالوب	۴۴	تالاب ہنکیر
۲۵۳، ۰۴	خالود		تال راجہ تودرمل
۲۰۱	خالور قلعدہ	۲۵۳	(تال ہنود)
۲۷۴	خالدر		تال منچپور
۲۵۲	حام (در گجرات)	۴۱۳، ۰۲۴۱	تال کاگریہ
۱۷۱	جاسپور	۲۳۵	تال میراں
۲۳۷	حدہ (بندر مکہ)	۱۴۰	تانکی
۲۰۵	حراو پراسیہ	۲۴۱	تہا
۶۱	حگدیک		تہنی، دریای
۶۰	جلال آباد	۲۵۵	توکی
۶۷	حلگہ سفید سنگ	۲۳۷	تربوسو
۲۳۲	خلود	۱۱۴	تربنگ
۲۲	جمال پور	۲۸۵	تلوارہ

۶۴، ۶۱	چگری، ده	۶۰	حصود
۴۸۵، ۳۹	چاب (دریا)	۲	حصه، حصا، دریا
۲۵	چار، قنچه	۲۲۵، ۶	حمو
۱۹۷	چپیل، دریا	۲۷۲	چنگر همی
۷۵، ۵۲، ۴۹	چندان، چمدال	۴۹۵	جوده پور
۲۲۳	چندرکونه	۴۳۴	جوساپور
۳	چندیری	۲۹۳	حوسب
۳۶۱	چوک می		جوانگره
۴۶۳	چوساپور، گذر	۱۲۴، ۸۹، ۶۲	جوسپور
۱۹۵	جوسه	۱۳۴-۱۵۷	جونگر (جوانگر)
۶۲	چهارباغ، در کابل	۳۶	هوشار
۴۴۵	چهاردره (سورپور)	۱۲۱	جوهب (جوهرب)
۲۱۵	چیرامو (درخوانی آگره)	۴۰۹	حبابه، موضع
۵۰۱	چیرانی	۴۹۳	جهانگیر آباد
۱۹۷	چیرمه، پینه	۵۲	جهانگیر پور
		۲۳۹	جهسود
			جهس آباد
		۴۳۴	جهوسی
۱۴۶	خاغل، حمال، چشمه	۳۹	حی پال، دره دت کروهی لاهور
۶۷	خاچی پور	۲۲۲	حیت پور درخوانی سندو
۴۵۵	خاضل پور	۱۸۵	حیلمیر
۱۹۸	خاردوه		حج
۵۴	خافظ آباد		
۴۶۵	خیش	۱۹۶	خاردوها
۵۸	خس ابدال	۵۰۲، ۲۷۳	خاساپور
۶۷	خصار	۹۱۸	خانگام، در سنگلادش
۴۷۸	خصار، سرکار	۵۱۶	خاندور
۴۴۸	خصار، قنچه	۲۳۶	خنریم
۷۶	خصار، فیروزه	۱۹۳	خیزره کوبوانی
۱۶۰	خلیا	۱۴۲، ۲۷	خثور
۲۳۲	خلوت	۱۷۶	خرمی، چرخ
۳۶۳	خوصی شمسی	۱۵۸، ۹	خشمه نور
۲۴۳	خویلی سکندره	۶۱	خکدلیک

۳۲۶، ۵۴	دریای بهت	۶۵	حویلی گوالیار
۲	دریای حصا	۷۶	حویلی اوچین
۲۳۷	دریای شور	۹۳	خوبره (در ایران)
۲۳۷	دریای عمان		خ
۵۹	دریای گامه		
۳۸۲	دریای گنگ	۳۵۸	خان پور
۳۷۳	دریای گویندوان	۲۵۰، ۲۷	خاندیس
۳۶۱، ۲	دریای لاهور	۷۶	خانه کعبه
۲۴۸	دریای محمودآباد	۴۲، ۳	خربان
۲۴۲	دریای مرو	۵۸	خوبزه، موضع
۲۴۲	دریای مهبی	۷۷، ۳	خضرآباد
۹۵	دریای در ایران	۵۴	خومس پور
۷۲	دشت آورنه نزدیک جلال آباد	۱۳۳	خوبره
۱۳	دکن (صوبه)	۲۴۸	خوردنه
۲۳۲	دکن (دیکان)	۲۳۱، ۴	خوش آب، برگه
۹۵، ۶	دکه	۱۹۶	خوش تال
۲۴۲، ۳	دول، گول	۶۴	خیمه‌های کابل
۵۶	دستور	۶۵	خیبر، کونن
۶۹	دوآبه		خیبر، دردکن
۲۴۴	دوحد، برگه	۱۹۹	خیبرآباد
۱۲۵، ۶۰	دولت آباد، سرای		د
۴۷۳، ۲۵۵	دولت آباد، قلعه		
۲۵۱	ده قاضیان در نواحی اوچین	۲۵۰	دابل
۱۱۹	دهاکه (داکا) بهگلادش	۱۳۴	دارحسنگ در دامنه هیمالیا
۱۹۹	دهار	۱۹۴	داسه وانی
۲۴۲	دهاوله	۱۶۲	داسه وکاسنه، برگه
۱۷۱، ۲	دهبند	۱۲۸	داود کبیره
۴۲	دهره	۲۳۶	داهوت، دوحد
۷۲	دهکه		داهود
۲۲۰	دهلی	۲۹۳	دایر پور
۲۵۳، ۳	دهود	۲۳۳	دجنه
۳۹۴	دهولپور	۲۸۷، ۸	درگاه پهن
۳۲۶، ۵۵	دهصور	۲۹۵، ۶	دره لار

۵۶	رہتاس، قلعہ درپہار	۶۳۰۴	دھنہ
	رہتاس در پنجاب	۲۰۵	دیپال پور در شرق اجسیر
۲۳۲	ریساو	۱۹۴	دیپال پور بہریہ
۲۳۲	ریوت	۲۳۴	دیسو
	ر	۲۳۲	دیکنان در نزدیکی حالوہ
		۱۹۳، ۹۵۲	دیورانی در نزدیکی اجسیر
۱۵۲	زمین داوڑ	۱۹۵	دیوگام
۱۵۲	دیوآباد	۲۷۹	دیوگام
۵۶	زمین لکا	۲۲۴	دیول گار
	س		د
۲۴۶	سایرمتی، دریا	۳۶۰، ۵۰۸	راجور
۲۸۰، ۲۰۵	سارنگپور		راکس بہاری
۳۱۰	ساروالی	۱۹۵	رامسر
۲۲۵، ۱۹۷	سالمہ	۲۸۴، ۲۳۲	رام گرہ
۳۶۸	سانہیر	۵۸	راول پندی
۶۰	ساولی	۳۴۵	راول پورہ
۲۹۲، ۲۰۲	سیرا، آب	۱۲۴	راوی، دریای
۲۵۶	سجارا	۳۱۶	راہسین
۸۲	سرمہدیہ	۱۶۹، ۱۱۵	راتھپور، رتھپور
۲۷	سری قاضی علی	۳۰۹	رتھ پور
۷۲	سرای گورہ		رحیم آباد
۳۴	سرای سرینہ	۱۹۷، ۸	ردوہا
۶۱	سرخاب	۲۴۳	رستم باری
۱۹۱	سرکار مقدس سچا اشرف	۱۶۷	رشت
۳۰۹، ۱۸۲	سرہند	۲۳۳، ۴	رسپاد
۲۴	سرینہ	۲۹۰	رسپور
۳۳۸	سری نگر	۷۹	رنگت، موضع
۲۳۲	سعدی پور	۲۵۳، ۴	رمود
۳۱	سکندریہ	۱۷۳	روپ باس (امن آباد)
۳۲۷	سکہ باگ	۱۹۸	روپاہیرہ
۳۲	سلطانیور، دریا	۸۲	روہ
۱۹۷، ۲۲	سلطانیور، موضع	۳۲۶	روہن کبیرہ

۲۵۶، ۳۹	شاه پور، گدر	۸۶	صفت در بنگلادش
۳۱۴	شکر دره	۲۲۸	سبیر
۴۱۳	شموران، سپوران	۷۸	سلیم گره
۳۱۱	شکر نالاب، شکر نالاب	۹۲	سمرقند
۶۳، ۴	شور، برگه	۲۸۳، ۴	سمره
۴۲۴	شولاپور	۲۳۴	سمویه
۳۳۴	شهاب الدین پور	۴۱، ۶	سمونگر، سمونگر، ماضع
۳۵۶	مهرورنار	۲۵	ساگام
۲۵۵	شبحورپور	۸۴	سنگرم
۹	شمرار		سنبور
۴۶۷	شهرگره	۳	سبیل، سبیل
۱۱۲	شیروان	۲۸۷، ۱۹۹	سزاره
	ص	۳۲۹، ۷۴	سوار
		۳۱۷	سوادگر، سوادگر
۲۴۶	صبرمی، صبرمی	۳۵	سودنهره
۲۳۵	صحرا (سپرا)	۲۲۳، ۱۴۵	سورت، سورت
۳۵۷	مقایور، دره لار	۸۹	سورنیه (خونگره)
۳۹۳	مفاهان، اصعبان	۵۵	سوسان
	صورت جاش، ع	۵۵۵	سوسات
	ص	۶۶	سویدار، دربار
			سهر (فصه)
۶۸	صحا	۵۵۶	سهند
	ط	۲۸۶	سپاهپور
	طهران (تهران)	۳۸۵	سینه محل در رودکی بهلون
	ط	۲۴۳، ۴	سیرخیر
		۲۸۲، ۳	سین کپیر
		۵۵، ۴۱	سپستان
۲۳۵، ۶	طغرگر	۲	سیکری، فخور
	ع	۲۳۴	سیلگره
		۵۵	سیوت، سوسان
۲۶	عادل آباد در جوانی برهاسپور	۱۹۹	سیزاره
۲۵۵، ۷۳، ۱۳۵، ۳۱، ۴	عرای		س
	عرب		
۳۵۵، ۶	عربستان	۱۲۳، ۲۵	س.آ.آ.آ

۳۴۵	قلعه موومهری، مودمهری	۶۰	علی مسجد
۳۴۵	قلعه نورپور	۲۳۷	عنان، دریا
۳۳۸	قبر دیر	۳۴۲.۵	عیش آباد، باغ
	قندر		ع
۲۹.۳۸.۱۳	قندهار		
۱۸۶.۱۱۲.۳۰	موج	۱۰۳	عاری پور
	ک	۶۰	عرب خانه
		۶۵	عربی (عربی)
۲۸.۱۲	کابل	۴۶۷	موسین (عربی)
۱۹۷	کاتره		ف
۱۹۹.۱۵۲	کاریر		
۱۶۲	کاسه	۲۸۲	فایر
۱۶۸	کاشغر	۲۴.۳	فتح پور، شهر
۳۵۵	کاکاپور، موصح	۲۹۳	فتح پور، گول
۱۹۶	کاکامجل	۴۹	فراه، درافغانستان
۳۲۱	کاکریه، تال	۳۴	فرید آباد
	کاکره	۲۲۲.۲۵۰	فرح آباد (ایران)
۵۸	کالایاسی	۸۲	فرنگ
۱۲۴.۲۸	کالی		ق
۳۰۵	کالمر		
۲۰۱	کالباده	۳۲۹	قارنج
۱۹۹	کاسی سد	۲۸۶	قاسم کبیره
۵۹	کامه، دریا	۲۰۰	قاسم گده
۲۲۱	کاکریه، تال	۲۵۵	قبچاق
۱۷۱.۱۶۱	کاکره، قلعه	۹۲	قبوله
۱۹۸	کاوالهاس، کاکسهاواس	۴۰۷	قبولپور
۶۸	گاه مرو، قلعه		قرقره، کوه، نردیک کابل
۲۹۵	کپور نلاو	۱۵۰.۱۷	قروبی
۴۳۷	کتک	۵۹	قلعه، ایتک
۱۸۸	کرا، کیراه	۱۱۵.۶۹	قلعه رستهپور
۴۸	کرحاک، کرحپاک	۵۷	قلعه رهناس
۲۴۸	کچه	۱۷۱.۱۶۱	قلعه کاکره
۱۳۶	کریاک	۴۳۳.۴	قلعه مو

۶۳	کوه تحت شاه	۲۸۰، ۷۸، ۳۵	کرمال
۶۹	کوه قری	۴۱۳	کریج
۲	کوه کلند		کرہ بارہ
۳۲۳	کوه ماراں، ہری پربت	۲۵۶، ۱۵۱	کرہہ
۳۸۷، ۸	کوه مدار	۴۳۷	گروہہ (گرہ)
۳۲۹	کوه وارو دارو	۳۲۷	کشتوار
۱۹۷	کویلہ	۶۰	کشمیر
۳۳۲	کپاشی، موضع	۳۳۸	کش گنگا، کش گنگ
۲۲۲	کپتو ارسوکار ساگور	۲۲۷، ۲۳	کلاپور
۱۷۸	کپرگی		کلند
۲۳۷	کپماپ	۲۰۵	کمال پور
۲۰۲	کپماپت	۱۲۹	کماون، کایون
۲۸۲	کپسیر، آب	۳۳۹	کیراج
۱۷۸	کپوگرہ	۳۳۸	کنجکھ
۲۲۹	کپد حسن	۳۳۸	کند حسن
۱۹۸	کپکھ، گیکہ	۳۳۳	گوارمت، گہاتی
۱۸۸	کپراہ، پرگہ	۱۴۹	کوب نیراہ در سردیکی حلال آباد
	ی	۷۳، ۶۰	کوتل خیر
		۳۸۹	کپوسہ (کشیوہ)
۲۴، ۲	گہرات	۶۰	کوتل مارہیج
۳۹	گدر شاہ پور	۴۰۵	کوتلہ (کوتکھ)
	گدہ، گرہ	۲۵۳، ۱۷۱	کوچ، دربہار بنگالہ
۷۰، ۶۱	گراسی، دہ	۵۸	کور، موضع
۴۷۵، ۳۲۶، ۲۰۰	گرہی	۳۵۱	گوری مرگ (بملاق)
۱۶۰	گوجستان	۲۳۹	کوسالہ، گوہتالہ
۲۳۶	گرد آباد	۲۷۶، ۷۷	کوکرہ
۳۲۸	گہکرہ		کوکندہ
۴	گل افشان	۲۵۰، ۱	کوکہ، بندر
۶۲	گل بہار، موضع		کول بوہ بن
۳۴۱	گلگت		کول ماسدل
۱۸۹	گلکندہ	۶۰	کولہ اللہ بوفان
۶۱	گلبار، موضع	۳۳۹	کولہ ہسپہر
۴	گوالہار	۶۱	کولہ ہیدولت

۶۰-۱	ماره‌بج، کونل	۳۷	گوبندوال، دریای
۵۸-۵۷	مارکله	۱۹۹	گودی
۲۲۶	ماروار	۱۹۷	گوراه
۳۰۷-۵	مارندران	۹۹	گورکپور
۲۰۵	مالده، در بنگاله	۶۰	گورگپتری
۴۱۵	مالود، ده	۲۷۶-۷	گوکره
۱۳۳-۱۶	مالوه، صوبه	۳۷۵	گوکل
۲۲۵	مالیر	۲۳۰	گوندواہ
۳۱۲-۱۹۷	مان پور	۱۲۲	گووه، بندر
۱۸۲-۱۰۱	مایدو، مندو	۱۹۸	گهاتی چاندا
۱۳۰	مایک پور، ملک پور	۱۷۸	گهاتی رھون کپھرہ
۳۲۸	مانکلی	۱۲۵	گهاتیہا
۷۳-۳	ماورا السہر		گھاگر
	ماہور قلعه ای در جنوب ہند	۱۱۸	گھری، برگہ
۳۲	متہرہ، در پردیکی آگرہ	۵۷	گھگران
۷۵	متورہ، متہورہ	۱۶۷	گیلان
۲۲۳	مچھلی پتی	۳۸۴	گہر، آب
۵۰۸-۳۵۶	مچھی پھون		ل
	محمدپور، برگہ		
۳۲۸	محمود آباد، دریای	۵۵-۶	لار، درہ
۱۱۸	مدارن، سرکار	۱۹۶	لاہ
۲۸۳	مدن پور	۲۳-۱۲	لاہور، شہر
۲۸۲	مدھلور	۱۹۶-۷	لساہ (لاہ)
۱۳۵-۱۶	مشہد	۴۳۶	لعل باغ
۳۶۸	مصطفی آباد	۴۷۰	لکھو
۴۶۲	مقبرہ پھر	۲۴۲-۵	لوہاگانہی
۳۰۸	مقام دی السورین	۳۰۵	لودیانہ، آب
۳۰۸	مقام صدیق	۳۵۶	لوکا پھون، راج ترنگ
۳۰۸	مقام ماروق	۱۱۳	لہوہ کر، لوہکر
۳۰۸	مقام محبوبیت	۱۹۶-۷	لیاسہ
۳۳۱	مکر		
۷۶	مکہ، مکرہ معظمہ		م
۳۶۱	مکھالہ (مکھالہ)	۱۹۵	مادھل، موضع

۲۳۶	سریاد	۷۱، ۱۳۲	مکبہ
۳۲	سریلہ	۱۷۶، ۶۶	ملتان (مولتان)
۸۵	نظام الملکیہ	۱ - ۲۵۵	منک میدان
۲۰۵	سعلچہ	۲۷۵	ملکا پور
۷۸	سکودر	۱۲۷	مند سور
۱۵۹	سگرکوت	۲۳۶	سندل بدر (منک بدر)
۳۶۸	سکمار	۴۳	سندل گرہ
۱۹۵	سمودہ (ہلودہ)	۲۰۸	سدو، مداو، ماندو
۴۸	سدہ	۲۰۸، ۵۲	سگپور، درہپار
۳۷۹	سوحصار، دہ	۸ - ۲۹۷	سو قلعہ
۱۵۳	سور، چشمہ	۲۲۲	سوخا، ہندر
	سورآباد	۲۴۵، ۲۹۸	مود مہری
۳۲۳	سورامرا، باغ در کشمیر	۲۷۷، ۲۳۶	مودھنہ (مودہ)
۳۲۵	سورپور	۲۳۷	موسراں
۳۶۷	سورسرای	۷ - ۲۳۶	مودہ (مودہ)
۵۰۸، ۳۶۱، ۶۰	سوشہرہ	۶۷	مہاپن، پرگنہ
۲۸۳-۴	سولانی	۲ - ۲۵۳	مہندرہ، تال
۱۹۵ - ۶	سہال (سہال)	۲۳۴	مہی، دریای
۱۹۹	سیرادان	۱۸۷	میان دوآب
۴۲۴	سیشاپور	۲۲۵	میران تال
۱۱۳	سیکنمار	۱۳۷، ۱۳	میرت
۵۹	سیلاب، دریا	۴۹۵	میرہاسوش، دہ
۲۳۶	سیلاو، سیلاو	۴۹۵	میرہاسوش
۱۹۲	سین تال (ہنسال، تال)	۱۳۰، ۱۳۲	میواہ
۲۱۹	سیگستہ		ن
۱۳۳	نیلہ گاو		
۲۳۴	سیندہ	۴۸۰	ناسک
۷۲، ۶۱	سینلہ، رودخانہ	۱۱۲	ناسک تربیک
۳۳۰	سین سکہ	۹۵	ناگ شہل، ناک پھل
	و	۳، ۴۵، ۵۰، ۲۴۲	ناگور
		۱۹۹	نادرپار
۳۹۴	وجہ	۱۹۱	نصف اشرف
۱۶۲، ۱۶۱	وندیک (ونمیر)	۱۹۹	نرندا، آب

۴۱۳	هند	۲۳۴	واهوت
۲۰۱	هندوال	۳۳۸، ۵۴	ویرناک، چشمه
۲	هندوستان		ه
۴۹۳	هندوکش		
۴۱۰	هندون	۴۴۲	هارون از توابع نیشابور
۳۴	هودل	۵۷	هتا
۵۰	هیرمند، آب	۵۷	هتیا
۳۵۸	هیره پور	۱۹۹، ۲۱	هراث
	ی		هردوار
		۲۱۲	هرموز
۱۵۳	یزد	۵۲	هرهر، موضع
۷۲	یمانی	۳۴۳	هری بریت
۱۸۲ - ۲	یگانه بنگاه	۴۳۸	هزاره فارغ
۱۷۶	یمن	۶۲	هفت باغ در کابل
۶۱	یورت پادشاه	۲۷۶	هلال آباد
۱۸۶	یونان	۲۲۷	هلود
۱۸۵ - ۶	یونانیان	۳۳۹	همدان

فهرست منابع و مآخذ

- آجکل (مجله) ، اردو ، موسیقی نمبر دہلی ، اوت ۱۹۵۶ م .
آندراج (فرہنگ) ، تالیف محمد بادشاہ غاد ، زیر نظر دبیر سیاقی ، تہران ، ۱۳۳۵ ش .
آئین اکبری ، تالیف شیخ ابوالفضل بن مبارک ، لکھنؤ ، ۱۸۸۲ م .
احسن التواریخ ، تالیف حسن روملو ، بہ اہتمام دکتر عبدالحسین نواہی ، تہران ، ۱۳۴۹ ش .
اقبال نامہ جہانگیری ، تالیف محمدخان بخشی بہ تصحیح مولوی عبدالحمی و مولوی احمد علی ، کلکتہ ، ۱۸۶۵ م .
برہان قاطع ، بہ اہتمام دکتر معین ، طہران ، ۱۳۳۰ - ۱۳۳۵ ش .
تاریخ ادبیات در ایران ، تالیف دکتر دبیر اللہ صفا .
تاریخ ادبیات ایران ، تالیف دکتر رضازادہ شفق ، ج ۱ ، دوم ، تہران ، ۱۳۵۲ ش .
تاریخ ادبیات ہراون ، ج ۴ ، ترجمہ رشید یاسمی ، طہران ، ۱۳۱۶ ش .
تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند (اردو) ، ج ۲ ، دانشگاه پنجاب ، لاہور ، ۱۹۷۱ م .
تاریخ زبان و ادبیات ایران ، در خارج از ایران ، تالیف عباس مہرین شوشتری ، تہران ، ۱۳۵۲ ش .
تاریخ مختصر ایران ، تالیف ہاول ہرن ، ترجمہ دکتر رضازادہ شفق ، تہران ، ۱۳۴۹ ش .

- تجول شعر فارسی، تألیف زین العابدین موتمن، چاپ دوم، ۱۳۵۲ش.
- تذکره شعری پنجاب، گردآورنده سرهنگ خواجه عبدالرشید، کراچی، ۱۳۴۶ش.
- تذکره میخانه، تألیف ملا عبدالنبی فخرالزمانی، تهران، ۱۳۴۰ش.
- تزوکات تیموری، با ترجمه انگلیسی آقای دیوی، اکسفورد، ۱۷۸۲م، چاپ نخست، تهران، ۱۳۵۲ش.
- ترکنازان هند، تألیف نواب نصرالله خان فدائی اسپهانی، تهران، ۱۳۴۱ش.
- توزک بامری (اردو)، ترجمه بایرنامه به زبان اردو از رشید اختر ندوی، لاهور، ۱۹۶۶م.
- تورک لقتی، تألیف حسین کاظم قدری (به خط عثمانی)، ج ۱ و ۲، استانبول، ۱۹۲۵ و ۱۹۲۸م.
- توزک بامری یا بایرنامه، تألیف بایر پادشاه، ترجمه عبدالرحیم خانخانان، بمبئی، ۱۳۰۸ق.
- توزک جهانگیری، تألیف نورالدین محمد جهانگیر پادشاه، چاپ کابلور، ۱۹۷۳م.
- چهارتقوم از دو سال و نزدیک شهر، تألیف علی اکبر جعفری، راولپنڈی (پاکستان)، ۱۹۷۳م.
- دایره المعارف فارسی به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج ۱، تهران، ۱۳۴۵ش.
- دیوان حافظ لسان الصب، چاپ قدس رضوی، مشهد، ۱۳۵۰ش.
- روابط ادبی ایران و هند، علی اکبر شهبازی، تهران.
- زندگانی شاه عباس اول، تألیف نصرالله فلسفی، دانشگاه تهران.
- سیک شناسی، تألیف ملک الشعراء بهار، ج ۳، تهران، ۱۳۱۶ش.
- سوزمین هند، تألیف علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۷ش.
- سفینه الاولیا، تألیف شاهزاده دارالشکوه، لکهنو، ۱۸۷۸م.
- سلسله های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران.
- شاهان شاعر، تألیف ابوالقاسم حالت، تهران، ۱۳۴۶ش.
- شعر العجم، تألیف شبلی نعمانی، ترجمه فخر دامن گیلانی، تهران.
- طبقات اکبری، تألیف خواجه نظام الدین احمد هروی، کلکته، ۱۹۲۷ - ۱۹۳۵م.
- مالم آرای شاه اسمعیل صفوی، به کوشش منتظر صاحب، تهران.

- عالم آرای صفوی، به کوشش بدالله شکری، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- عالم آرای عباسی، تألیف اسکندر بیگ منشی، تهران، ۱۳۳۵ ش.
- فرهنگ جهانگیری، تألیف میرجمال‌الدین حسین اتجو ویراسته، دکتر رحیم عقیقی، مشهد، ۱۳۵۱ ش.
- فرهنگ عمید، تألیف حسن عمید، تهران، ۱۳۴۶.
- فرهنگ فارسی، تألیف دکتر معین، تهران، ۴۵-۱۳۴۲ ش.
- فرهنگ نفیسی، تألیف دکتر علی‌اکبر نفیسی ناظم‌الاطباء، تهران، ۱۳۱۷ - ۱۳۴۳ ش.
- کلمات الشعرا، تألیف محمد افضل سرخوش، لاهور، ۱۹۴۲ م.
- لغت نامه دهخدا، تألیف علامه دهخدا قزوینی، تهران.
- مآثر الامرا، تألیف میرعبدالرزاق عوامی مصمم‌الدوله شاهنوازخان، کلکته، ۱۸۸۸ - ۱۸۹۱ م.
- مآثر رحیمی، تألیف ملا عبدالباقی نهاوندی، کلکته، ۱۹۲۴ - ۱۹۳۱ م.
- مقالات الشعرا، تألیف میرعلی شیر قانع تنوی، کراچی، ۱۹۵۷ م.
- مقالات شبلی، تألیف علامه شبلی نعمانی (اردو)، ج ۴ (اعظم‌گر، هندوستان) ۱۹۵۶ م.
- منتخب‌التواریخ، تألیف ملا عبدالقادر بدایونی، کلکته، ۱۸۶۹ م.
- نتایج الافکار (تذکره)، تألیف محمد قدرت‌الله گویاموی، بمبئی، ۱۳۳۶ ش.
- هفت اقلیم (تذکره) تألیف امین احمد رازی، کلکته، ۱۹۳۹ م.
- همایون نامه، تألیف گلشن بانو بیگم دختر پادشاه و با ترجمه اردو از رشید اختر بدوی، لاهور، ۱۹۶۶ م.
- هند، سرزمین عجایب، تألیف مهرداد مهرین، تهران، ۱۳۴۷ ش.
- هند یا سرزمین اشراق، تألیف ع. وحید مارتدراخی، تهران.